جاوید دولت فرخ آثار و زرین سبب الطبقات الکبری نامش بتجدید مشد خاکسار بیمقدار کج مج زبان کس مپرس ژولیده
بیان محمد اعظم حسین صدیقی خیرآبادی که یکے از مقتبسان انوار و مستفیدان جلائل فضائل جناب مستطاب
تقدس قباب مولانا و مقتدانا سلطان العلما مولانا محمد عبد الحق خیرآبادی مدظلهم بود و به آن ازین نیم سال انتسابے درین کارخانه
داشته هزاران طرب و انبساط و بیکران مسرت و مباهات سالکان مراحل گرامی فن تاریخ و سیر و واقفان حقائق این
علم عالی قدر را مژده میدهم که چنین نادر گلدسته جامع مناسک و مراسم این عالی فن به بزرگ توجه و همایون بذل ممدوح زمان
سنی المراتب رفیع الشان باذل عطاپاش عاقل سخن شناس که نامی مطابع هندوستان را بوی عزتست و افتخار
منشی نول کشور مالک مطبع گرامی قدر اوده اخبار بتمام تر اهتمام در شهر شوال المعظم سنه ۱۲۹۰
یکهزار و دو صد و نود هجری مطابق سنه ۱۸۷۵ء یکهزار و هشتصد و هفتاد و پنج عیسوی ماه نومبر زیبا خلعت الطباع پیراسته
سرمه دیده ارباب بصر و کحل الجواهر اصحاب بینش و نظر فرا گردید وقت آنست که مبادر گره بخرید آرایش فراشتافته مخدرات
معانیش نفیسه شهود برنگرند فقط



و بعض کتب که اشتهار دارد جامع جمیع حوادث فرانیامده بخاطر فاتر رسید که تاریخی جامع مشتمل بر تمامی احوال ممالک هندوستان
بعبارتے واضح از سبکتگین که سن سه صد و شصت و هفت از سنین هجری ابتداء ظهور اسلام در بلاد هندوستان ست
تا سن یکهزار و یک هجری که مبدء جلوس شهنشاه اکبرست طبقه طبقه مرقوم خامه صدق و سداد گرداند انتهی ازینجاست که مصنف
گرامی منصب از اسم طبقاتش سرفرازی داد و نام نامیش بتاریخ اکبری ننهاد چه طبق در لغت گروه مردم را میگویند از محاورات
عرب ست اتانا طبق من الناس ای جماعة و هم حال مردم و حوادث و سوانح مردم مدلول وی ست صاحب صراح میگوید
طبق حال مردم و منه قوله تعالی لترکبن طبقا عن طبق ای حالا عن حال یوم القیمة و نیز گفته طبقات الناس مراتبهم
والسموات طباق ای بعضها فوق بعض انتهی از وجوه وجه تسمیه طبقاتش همین معنی آخرین ست زیرا چه این گرامی مجموعه و همایون
گلدسته مشتمل ست بر حوادث و سوانح سلاطین این فراخنای هندوستان طبق بعد طبق بعضی پیشتر و بعضے پسترکه بمرور دهور
و تصرم و تجدد عوام و شهور بهر حال بهمین نظر بحال پیشین نسبت طبق تحت طبق داشته و از ضروریات تاریخ و شمائلش این مفهوم
نبوده حوادث ازمنه متعدده را تاریخ نامیدن هم می سزد و سوانح و وقائع یکتا زمانه و یک عهد را که حیثیت وقوفیت دران
ملحوظ نباشد هم تاریخ سجیدن می زیبد و سابقیت و بعدیت سلاطین از لوازم طبقات ست آنچه که سرائیدم و سخن تحقیق معنی طبقات بتکمیل
رسانیدم وجهی بود از صد وجوه وجه جامعیتش قطع نظر ازین گفتار التقاطه و انتخابش از تواریخ باستانی زبان و واقعات و حوادث نامهای
سلاطین جهان که خامه در دیدم از تسطیر اسامی بعضی ازان خوشترم نیاید بر جامعیت بین و دلیلی مبرهن پیدا باد که روضة الصفا و تاج الماثر
و تاریخ یمینی و زین الاخبار و طبقات ناصری و تغلقنامه و خزائن الفتوح و تاریخ ضیا برنی که معروف بفیروز شاهیست و مبارکشاهی
و فتوح السلاطین و تاریخ محمود شاهی هندی و طبقات محمود شاهی و مآثر محمود شاهی گجراتی و تاریخ محمدی و تاریخ بهادر شاهی
و تاریخ بهمنی و تاریخ ناصری و تاریخ مظفر شاهی و تاریخ مرزا حیدر و تاریخ بابری و واقعات بابری و تاریخ ابراهیم شاهی و واقعات
همایون و غیر آن که سخن سنج معنی آفرین مصنف وی تصریحا از خامه ریخته ماخذ وی ست و این گرامی خطاب مجموعه اگرچه بر حوادث ازمنه
سلاطین غزنویه و سلاطین خلجی و تغلق شاه و لودیان و تیموریان اشتمالی دارد مگر بزرگترین حصهٔ وی در جلائل احوال و فتوحات و عظائم
سوانح شهنشاه عدالت آئین ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی و وقائع سنین جلوسش ازند و مسند آرای سلطنت
و اقبال که عبارت از سال اول الٰهی و سنه نهصد و شصت و سه از سنین هجری قدسی ست تا سال سی و هشتم الٰهی
و سنه یکهزار و یک هجری قدسی باصد تحقیق و فراوان تدقیق که فزون ازان از تصور بشر و زیادت بران از تخیل عقول ارباب
بصر بیرون باشد صرف گردیده و کوائف عظمای ریاست و ارکین دولت و حکمائے عالی فراست و شعرای سحبان
بلاغت و عقلائے بلند فطرت و علمائے عالی مرتبت و فقرائے گرامی منزلت با دیگر تحقیق حرف و صنائع آنعهد دولت
به تصریح تمام نگاشته شده و هم مصنف بلاغت منشش از معاصرین مؤتمن الدوله علامی شیخ ابوالفضل بن مبارک و پور خواجه محمد مقیم
هروے از بزرگ زادگان و منتسبان بارگاه والاحضرت ست ابوالفضل در حصهٔ آخرین اکبرنامه محمد مقیم را از زمرهٔ بزرگان

ازنده استقلال ملتان را متصرف گشته و چون حضرت فردوس مکانی سوار شدند و امر سلطنت سواد اعظم هندوستان
بحضرت جنت آشیانی قرار گرفت حضرت جنت آشیانی ولایت پنجاب را بمیرزا کامران جاگیر نمودند میرزا کسان
خود را فرستاده لنگرخانرا بخدمت طلبید چون لنگرخان بلاهور آمده بخدمت مرزا مشرف شد میرزا عوض ملتان
خطهٔ پایل بلنگرخان مرحمت فرموده و در عقبی عمارات لاهور بجهت سکونت لنگرخان تعین نمودند که الحال بدائره
لنگرخان اشتهار دارد و یکی از محلات لاهور گشته و ازینوقت ملتان باز در تصرف سلاطین دهلی درآمد از انتقال میرزا
کامران بشیرخان و ازو بسلیم خان بگماشتهای حضرت خلیفهٔ الهی درآمد چنانکه هریک بمحل خویش مذکورست خاتمه
در بیان حدود و ممالک محروسه بندگان حضرت مخفی نماند که بلادیکه امروز در تصرف اولیای دولت قاهره است طول آن
از هندوکوه سرحد بدخشانست تا ولایت اودیسه که اقصای بنگاله است از مغرب تا مشرق الکز یکهزار و دویست گروه
اکبرشاهی بگز الهی ست یکهزار و ششصد و هشتاد کروه شرعی میشود و عرض آن از کشمیر تا کوه بربره که اقصی ولایت سورت گجراتست
هشتصد کروه بگز الهی و یکعرض دیگر از کوه کمایون تا سرحد ولایت دکن یک هزار کروه الهی و تمام این مزارع صالح زراعت است
و در یک کروه چند موضع آبادانست والحال سه هزار و دویست قصبه دارد که بهریک قصبه صد و دویست و پانصد

خاتمة الطبع تراوش قلم افادت رقم مولانا محمد اعظم حسین خیرآبادی مدظله العالی

بعد ستایش یزدان و ادای نعت حضرت خاتم الانبیا سید البشر علیه افضل الصلوة و علی آله و اصحابه قوام الملة قوامع الشر
عصمتیان سراپرده سخن و حجله آرایان ایوان افسانه های نو و کهن مژده باد که درین فرخی توام زمان و سعادت قرین
اوان نقاب از رخ زیبای شاهدی برکشیده و عروسی بهر هیئت تمام حسن افروز جهان نموده شد دلخواسته ریاحین
مراد از دامن کامرانی چیدن و روائح جانفزا بنسیم طلوعش شنیدن را زمانه رسید نظم شکر بهاران بسرا گل بچین ٭
بار بیابی چو بیابی خزان ٭ هان تا شطهٔ لاله و گل شد بهار ٭ دور زراحت چه گزاری روان ٭ یعنی کتابی دلنوازی بل
گلستانی جانفزایی حروفش گلدسته فصاحت روانی عبارتش آبیار چمن سلاست ستوده تاریخ مملکت جنت نشان هندوستان
زیبا مجموعهٔ این گرامی فن ندرت نوامان گم گشتگان وادی تاریخ را رهبری **طبقات اکبری** نتیجهٔ فکر هزار هزار داستان
ریاض سخنوری **نظام الدین احمد** ابن محمد مقیم الهروی مقرب بارگاه اکبری که در اجتماع احوال تاجداران پیشین زمان
و کشورستانان هندوستانش صد گونه اعزاز و برتری مصنف شنوابیانش در تمهید و سبب تالیف میگوید که سابقاً
تاریخ دهلی و تاریخ گجرات و مالوه و تاریخ بنگاله و تاریخ سنده و همچنین تاریخ سائر اقطاع و اکناف ممالک هندوستان
جدا جدا مرقوم صحائف فراگردیده و عجب تر آنکه تاریخ یکنا جیم که جامع جمیع احوال آن ناحیه باشد رقم زده هیچ یکی از متصدیان
مهم تاریخ نگشته و هرگز هندوستان و پایهٔ تخت این مملکت که دار الملک دهلیست در یک کتاب مجتمع تالیف نیافته

انواع اهانت و ایذا باو رسانیدند و این حادثه در اواخر سنه اربع و ثلثین و تسعمائه واقع شده و هم مولانا
سعد الله از احوال خود حکایت میکرد که چون حصار مسخر لشکر ارغون شد جمعی بخانه ما در آمدند و لا شخصی پدر
مرا که مولانا ابراهیم جامع تام داشت و شصت و پنج سال بر مسند افاده قرار گرفته اقسام علوم درس
میگفت و در آخر عمر نابینا شده بود به بند برد و از صفای منازل و نزهت عمارات گمان زر وارے
برده شروع در اهانت کردند دیگری در آمده مرا به بند برد و اتفاقاً آن شخص مرا تحفه وزیر میرزا ساخت و اتفاقاً
وزیر میرزا در صحن سرای بر تخت چوبین نشسته بود و فرمود تا بندی بر پای من نهاد و یک سر آنرا بپایه تخت محکم
کردند و اشک اصلاً از چشم من نمی ایستاد و بیشتر گریه بر حال پدر داشتم بعد از ساعتی محبره طلبیده قلم را اصلاح
کرده میخواست که حرفی بنویسد بخاطرش رسید که تجدید وضو نموده چیزی بنویسد برخواست و مستراح در آمد
چون در سرا هیچ کس نبود من خود را بتخت قریب ساخته این بیت قصیده برده را که شعر فَمَا لِعَیْنَیْکَ
اِنْ قُلْتَ اکْفُفَا هَمَتَا + وَمَا لِقَلْبِکَ اِنْ قُلْتَ اسْتَفِقْ یَهِمِ بر کاغذ که وزیر برای کتابت برآورده
بود دستم و خود را بمقام خود کشیدم و اشک از چشم من میرفت بعد از ساعتی که وزیر بجای خود قرار گرفت
و خواست که بنویسد دید که بر کاغذ این بیت نوشته شده باطراف خانه نگاه کرد چون در خانه هیچکس را
ندید بمن متوجه شد و گفت تو نوشته گفتم آری از حال من پرسید چون نام پدر بردم برخاست و
بند از پای من برداشت و پیرهن خود در من پوشانید و همانساعت سوار شده بدیوانخانه میرزا رفت
و مرا از نظر گذرانید و حال پدر بعرض رسانید میرزا فرمود تا پدر را تفحص نموده آوردند اتفاقاً در انساعت که
پدر را بمجلس میرزا بوضع غیر مکرر در آوردند بدایه فقه در مجلس میرزا اند کور میشد میرزا امر فرمود تا خلعتی بپدر دادند و
خلعتی دیگر بمن و پدر با وجود تفرقه خاطر شروع در سخن کرد و مراتب سخن را بنوعی تقریر کرد که حضار مجلس واله
شیفته شدند و میرزا در همان مجلس پدر را تکلیف همراهی نمود و بتواجیان فرمود که هر چه از مولانا رفته بهم رسانند
و آنمقدار که بهم نرسد قیمت از سرکار بدهند پدر در جواب گفت که ایام عمر بسر آمده حالا وقت سفر آخرت
نه همراهی میرزا و میگفت که آنچنان شد که پدر گفته بود چه بعد از دو ماه بجوار رحمت حق پیوست القصه چون
حصار ملتان مسخر شد میرزا شاه حسین سلطان حسین را بموکلی سپرده شیخ شجاع الملک اهانه رسانیده
و بمبالغ کلی از هر و در میگرفتند تا بسر این کار رفت چون ویرانی ملتان بحدی رسیده بود که بخاطر
هیچ احدی نمیرسید که باز آبادان خواهد شد میرزا کار ملتان را سهل انگاشته خواجه شمس الدین نام شخصی را
بحراست ملتان گذاشت و لنگر خان را پیش او ساخته بود بصوبه تهته مراجعت نمود و لنگر خان از هر جا مردم
را دلاسا داده باز ملتان را آبادان کرده و مردم ملتان اتفاق نمود خواجه شمس الدین را خواجه وار برآورده

آن بود که لنگرخان که غلام این سلسله بود صاحب خود را زهر داده وفاتش در سنه ثلاث وتسعمائه ایام سلطنتش
بست وهفت سالی بود **ذکر سلطان حسین بن سلطان محمود** چون سلطان محمود بگذشت قوام خان لنگرخان که معتمد
سلطان محمود بودند راه گریز پیش گرفت بمرزا شاه حسین پیوسته وتربیت دلخواه یافت قصبات ملتان را مسخر مرزا
ساختند وبقیه امرای لنگاه فرار شده روانه ملتان گشتند وآنجا پسر سلطان محمود را که از سن صبا تجاوز نکرده
بود سلطان حسین خطاب داده خطبه بنام او خواندند اگرچه اسم سلطنت بر او اطلاق کردند اما شیخ شجاع الملک
بخاری که داماد سلطان محمود بود اسم وزارت برخود نهاده مهمات را از پیش خود گرفت وآن مرد بی تجربه باوجودیکه
آذوقه یکماهه در حصار ملتان نداشت قرار بر حصارداری داد ومرزا شاه حسین فوت شد سلطان محمود را واسطه
فتح ولایت ملتان دانسته اصلا فرصت نداد وجلوریز آمده حصار را قبل کرد وچون محاصره چند روز برداشته
مردم سپاهی از گرسنگی بتنگ واضطراب در آمده نزد شیخ شجاع الملک که عمده خرابی ولایت ملتان از پیش او
بوده آمده اند وگفتند که هنوز اسپان ما تازه اند ودر خود قوت جنگ میبابیم بهتر آنست که در تقسیم افواج نموده
متوجه معرکه جنگ شویم شاید که باد فتح ونصرت بر وزد ودیگر حصارداری بامید کومک ومدد میباشد وآن
خود از هیچ جانب توقع نیست شیخ شجاع الملک درین مجلس جواب نداد فاما در خلوت جمعی از سرداران معتبر
را طلبیده در میان آورد که هنوز سلطنت سلطان حسین قراری ومداری نگرفته اگر بقصد جنگ از شهر بیرون رویم
ظن غالب آنست که اکثر مردم بامید رعایت رفته مرزا را ملازمت بکنند وجمعی قلیل که ناموس دارند در آن معرکه
پای افشرده کشته خواهند شد مولانا سعدالله لاهوری که از افاضل وقت بود میگفت که من دران ایام در حصار ملتان
بودم چون محاصره چند ماه برداشت وافواج مرزا شاه حسین مداخل ومخارج قلعه را بنوعی مضبوط ساختند که هیچ
متنفس نمیتوانست که از بیرون باهل قلعه مددی برساند یا شخصی از قلعه بیرون رفته خود را بگوشه نجات بکشد از
خارج هر که بدست می افتاد علف تیغ خون آشام میشد ورفته رفته کار معیشت وزندگانی اهل قلعه بجائی کشید که اگر احیانا
گربه یا سگ بدست می افتاد گوشت آنرا در رنگ حلوان وبره میخوردند وچار امام باجی را شیخ شجاع الملک سردار
سه هزار پیاده قصباتی مقرر نمود وخزانه قلعه را باو نامزد کرد وآن بیدولت در خانه هرکه گمان غله میداشت بی تحاشی
در آمده خانه آن بیچاره را بتاراج میبرد وازین عمل ناهموار مردم دست دعا برداشته بمضمون نعم الانقلاب
ولو علینا زوال دولت شجاع الملک را میخواستند وآخر الامر مردم کشته شدن برخود آسان گرفته از باره
قلعه خود را بخندق می انداختند ومیرزا شاه حسین بر اضطرار مردم اطلاع یافته از کشتن خود را باز داشت وبعد از
محاصره یکسال وچند ماه کشید شبی وقت سحر نوکران مرزا بقلعه در آمدند ودست غارت از آستین بیدادی
برآورده شروع در قتل ونهب کردند وسکنه شهر از هفت ساله تا هفتاد ساله به بند رفتند وبر هرکه گمان زر داشتند

علما و صلحا در کشتیها انداخته از شور بملتان می فرستاد و از بسکه احسان او نسبت باکابر ملتان پی در پی میرسید
اکثر مردم بزرگ وطن را گذاشته توطن شور اختیار کردند و جمعی را بخواهش تمام طلبیده از انجمله خدمت مولانا عزیز الله
که شاگرد مولانا فتح الله بوده بنیاز استدعا نموده و چون مولانا عزیز الله قریب بشور رسید باعزاز تمام او را بشهر آورده
بتکلف بحرم سرای خود برد و بخدمتگاران خود امر نمود که آب بر دست مولانا ریختند و گفت تا آن آب را
بجهت ازدیاد برکت در چهار گوشه خانه او ریختند و از شیخ جلال الدین قریشی وکیل جام بایزید حکایت عجیب
منقولست اگرچه در مطلب مدخلی ندارد اما بجهت عبرت و ایقاظ از نوم غفلت مرقوم قلم شکسته رقم میگردد
حکایت کنند که چون خدمت مولانا عزیز الله بشور آمد و از جام بایزید احترام و اعزاز بیش از آنکه از ابناء الزمان
مترصد بودند بوقوع آمد و مولانا را بحرم سرای خود برده و ایثار نمود تا خدمت مولانا کردند شیخ جلال الدین
قریشی را بخدمت مولانا فرستاده پیغام داد که جام دعا میرساند و میگوید که غرض از احضار زنان در پیش
مولانا آن بوده که چون مولانا مجرد تشریف آورده اند اینکه بنظر استحسان مولانا بر او واقع شده باشد اعلام بخشند
تا بخدمت فرستاده شود مولانا جواب گفته فرستاد که معاذ الله که آدمی زاده هرگز نظر بد بزنان دوستان
خویش کرده باشد و معهذا عمر وصال فقیر این تقاضا نمیکند چون خادم مولانا عزیز الله نزد جام بایزید آمده
پیغام گذاری نمود جام گفت مرا ازین پیغام اطلاعی نیست مولانا منفعل شده گفت گردن آن شخص شکسته باد
که این عمل ازو بوقوع آمده و بی آنکه جام بایزید را ملاقات نماید راه خانه خود پیش گرفت و تا بجام خبر رسیدن
مولانا از سرحد او گذشته بود آخر الامر آنچنان شد که بزبان مولانا رفته بود چه بعد از آنکه شیخ جلال الدین از خدمت
سلطان سکندر برگشته بشور آمد شبی از بام پایش خطا کرد و بسر آمده گردنش بشکست و چون حضرت فردوس مکانی
ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی در سنه ثلاثین و تسعمائه ولایت پنجاب را متصرف شده عازم دهلی گشتند شوری
بمرزا شاه حسین ارغون تسخیر نمودن ملتان نامزد گردید مرزا مشار الیه از نواحی قلعه بکر از دریا عبور نمود و صرصر قهر الهی
وزیدن گرفت و سیلاب بی نیازی جاری گشت سلطان محمود از شنیدن این خبر خود لرزیده سپاه را جمع نمود و
دو منزل از شهر ملتان برآمده شیخ بهاء الدین قریشی را که سجاده نشین شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره
بوده بصیغه رسالت نزد مرزا شاه حسین فرستاد و مولانا بهلول را که در حسن عبارات و ادای مقاصد وحید روزگار بود در فوق
روزگار شیخ بهاء الدین ساخت چون شیخ بهاء الدین بلشکر مرزا بعزت و احترام پیش مرزا رفتند بعد از ادای
رسالت مرزا جواب گفت که آمدن من بجهت تربیت سلطان محمود بطور تربیت اویس قرن باشد که حضرت
رسالت پناهی بروحانیت تربیت او نموده بودند و دیگر آنکه شیخ بهاء الدین بخدمت آمده چه احتیاج تصدیع کشیده است
چون بهاء الدین برگشته نزد سلطان محمود آمد شبش سلطان محمود بمفاجات درگذشت و زعم بعضی مردم

چون سلطان محمود دید سر آن جماعت که بیلدگر تلاش میکردند استاده تفرج میکرد نوک خنجر بر پیشانی سلطان رسید فریاد
کنان سلطان بر زمین افتاد و خون بسیار از جراحت او روان شده آن جماعت بعالم خان درآویخته بودند و دست
ازو باز داشته متوجه سلطان شدند عالم خان سلاح خورده از ترس جان با سر برهنه راه گریز پیش گرفت چون بدروازه
رسید دید که مقفلست بقوت هرچه تمامتر در را شکسته بیرون رفت و فوطه از میان نوکر خود گرفت و بر سر بست و رو
براه نهاد چون بخدمت جام بایزید رسیده ماجرا تقریر کرد و گفت ای فرزند حرکتی از تو بوجود آمده باعث شرمندگی
دو جهانی گشته حالا چون علاج تدبیر نیست بر قدم استعجال بشور برو و تمام لشکر را بسرعت بفرست که تا سلطان محمود
لشکر خود را فراهم بیاورده من توانم مردم را بشور رسانید و جام بایزید همان ساعت رخصت شده و چون لشکر
از شور رسید جام بایزید طبل کوچ نواخته متوجه شور گشت سلطان محمود از استماع این خبر از امرا بسه ثقات با
نام ذکر و چون افواج قریب بیلدگر رسیدند جام بایزید برگشته استاد و از طرفین جوانان کار آمدنی جدا شده ترددهای
مردانه نمودند آخر جام بایزید آن جماعت را شکست داده راه شور پیش گرفت و چون بشور رسید خطبه بنام سلطان
سکندر بن سلطان بهلول خوانده تمام ماجرا را داخل عرضه نموده بخدمت سلطان سکندر فرستاده سلطان سکندر
فرمان استمالت و خلعت بجام بایزید فرستاده فرمان دیگر بدولت خان لودی که حاکم پنجاب بود نوشت که چون
جام بایزید التجا بما آورده خطبه بنام ما خوانده باید که از احوال او خبردار بوده از خود را امداد و اعانت او معاف ندارد
هرگاه او را بکومک حاجت شود خود بکومک او برود بعد از چند روز سلطان محمود جمیع لشکر را جمع نموده متوجه شور
گشت و جام بایزید عالم خان را باتفاق مردم خود از شور برآورده ده کروه استقبال کرد و آب راوی بر روی
خود داده فرود آمد و خطی بدولت خان لودی فرستاده از حقیقت ماجرا اعلام نمود و هنوز میان سلطان محمود و
جام بایزید جنگ قائم بود که دولت خان لودی با عساکر پنجاب بکومک جام بایزید رسید و مردم معتبر بخدمت سلطان
محمود فرستاده طرح صلح درمیان آورد و آخر الامر بسعی دولت خان مصالحه برین وجه واقع شد که آب راوی
درمیان حد باشد و هیچکدام از حد تجاوز نکنند و دولتخان لودی سلطان محمود را بملتان فرستاده جام بایزید
را بشور رسانیده خود بلاهور آمد و با وجودیکه مثل دولتخان مردی در مصالح درآمده بود کار صلح چندان استقامت
نیافت و در خلال این احوال میر چاکر رند با دو پسر خود میر اله داد و میر شهداد از جانب سیوی بملتان آمد
و اول کسیکه مذهب شیعه در ملتان رواج آورد میر شهداد بود و چون ملک سهراب دودائی در پیش لنگاهان
عزت تمام داشت میر چاکر رند انجا نتوانست ماند التجا بجام بایزید آورد و چون قبیله دار بود عزت پیش آمده
پاره از ولایت خود که بخالصه او مقرر بود بمیر چاکر رند و فرزندان او داد و این جام بایزید
مرد محسن و کریم بالذات و بر تفقد احوال علما و رعایت صلحا مجبول بود چنین گویند که در ایام مخالفت او را

خود مسلح و مستعد شده بدرخانه آمد و خبر بسلطنت رسانیدند سلطان عماد الملک فرمود که رفته از قرار واقع سان
واجب جام بایزید و نوکران او بگیرد چون عماد الملک آمد که سان واجب بگیرد فی الفور مردم جام بایزید
عماد الملک را گرفته در زنجیر کشیدند و سلطان حسین همان ساعت شغل وزارت بجام بایزید مفوض داشته اتالیقی محمود خان
بن فیروز خان اضافه وزارت فرمود بعد از چند روز سلطان حسین بمرض درگذشت فوتش روز یکشنبه بست و
ششم صفر سنه ثمان و تسعمائه بوده مدت سلطنتش بقولی سی و چهار و بقولی سی سال بوده راقم این تاریخ نظام الدین احمد
عفی الله عنه معروض میدارد که از قلم مولف طبقات بهادر شاهی درین مطلب دو سه سهو صادر شده یکی اینکه
سلطان محمود را پسر سلطان حسین گفته و دیگر آنکه جلوس سلطان فیروز را بعد سلطان محمود میگوید و دیگر آنکه سلطان
فیروز را برادر سلطان محمود گفته و در واقع سلطان محمود پسر سلطان فیروز است و جلوس او بعد جلوس سلطان فیروز
و سلطان حسین بوده **ذکر حکومت سلطان محمود** چون سلطان حسین بمرض درگذشت روز
دیگر دوشنبه بست و نهم صفر جام بایزید باتفاق امرا و اکابر و اشراف بموجب وصیت سلطان حسین محمود خان
را بحکومت برداشته اجلاس نمود و او چون خورد سال بود از اول بدمست شد و اوباش و اجلاف را گرد آورده
داد و قاش بتمسخر و استهزا مصروف میشد و ازین سبب اکابر و اشراف خود را از صحبت او دور میداشت که مزاج
سلطان محمود نسبت بجام بایزید منحرف سازند و از برای حصول این مطلب تقیدها بستند و جام بایزید این معنی
را مکرر شنیده از دایره خود که بکنار آب چناب بیک فرسخی ملتان اباد ان ساخته بود بشهر کمی آمد و مهمات ملکی را بهمانجا پرداخته
اوقات خود بلطائف الحیل میگذرانید و در خلال این احوال روزی جام بایزید مقدمان بعضی قصبات را بجهت
مال و معامله طلبیده بود و چون از بعضی مقدمان تمرد واقع شده بود جام بایزید گفت تا موی سر آنجماعت را تراشیده
تشهیر گردانند و بدگویان رفته بسلطان محمود گفتند که جام بایزید در سیاست و اهانت رسانیدن بعضی خدمتگاران
خاصه شروع کرده و خود بدیوان حاضر نمیشود و پسر خود عالم خان را سفیر ساخته صلاح دولت در آنست که عالم خان را در
مجلس اهانتی باید رسانید تا در حالت و سامان جام بایزید فتوری راه یابد و در نظر مردم ذلیل و خوار نماید و این عالم خان
جوانی بود قابل و در حسن صورت و سیرت از اقران ممتاز اتفاقاً عالم خان مذکور روزی بسلام سلطان محمود در آمدن
از مجلسیان او پرسید که از فلان و فلان مقدم چه تقصیر واقع شده بود که جام بایزید موی سر ایشان تراشیده و اهانت رسانید
انصاف آنست که در عوض او موی سر ترا باید تراشید چون این قسم سخنان هرگز بگوش عالم خان نرسیده بود و اعراض
شده گفت مردک ترا رسید در مجلس سلطان بمن اینچنین سخن بگفتی هنوز این سخن آخر نرسیده بود که دوازده کس از
اطراف و جوانب بعالم خان در آویختند بار اول کاری که ساختند آن بوده که دستار را از سر عالم خان برداشته
مشت و لگد بی محابا باو حواله میکردند درین هنگام عالم خان بهزار محنت خنجر از غلاف بر آورده دست بالا کرد اتفاقاً

نهاده معروض داشت که بقاء ملک بقیامت مقرون باد سبب حزن معلوم نیست گفت سبب حزن من
آنست که لفظ بادشاهی بر من اطلاق کرده اند و از معنی بادشاهی محرومم با وجود حشر من روز قیامت با پادشاهان
خواهد بود عماد الملک گفت خاطر بادشاه ازین رهگذر مکدر و ملول نباشد زیرا که حق سبحانه تعالی هر مملکتی را بفضیلتی
مخصوص ساخته که دران مملکت دیگر عزیز و محترم ست و مملکت گجرات و دکن و مالوه و بنگاله اگرچه زرخیز ست و اسباب
تنعم آنجا بر وجه حسن میسر میشود فاما مملکت ملتان مردخیز ست چه بزرگان ملتان هر جا که رفتند معزز و محترم گشتند
و بحمد الله دانسته که از طبقه علیه شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره چند کس در ملتان حاضر اند که در جمیع کمالات
بشیخ یوسف قریشی که سلطان بهلول پسرش دختر داده چه مقدار عزت نگاه میدارند و بهیچ میدارند و همچنین از طبقه بخاریه
چند کس در اچه ملتان موجود اند که در کمالات ظاهری و باطنی بر خدمت حاجی عبدالوهاب شرف دارند و از طبقه
علما مثل مولانا فتح الله و شاگردش مولانا عزیز الله که از خاک پاک ملتان مخلوق شده اند اگر در مملکت هندوستان
بوجود این عزیزان افتخار کنند بیهوده نگفته باشند چون این قسم سخنان دیگر عماد الملک بعرض رسانید قبض به بسط مبدل
گشت و چون سلطان حسین را کبر سن دریافت و شیخوخت پسر بزرگ خود را که فیروز خان نام داشت بسلطنت
برداشته سلطان فیروز شاه خطابش داد و خطبه بنام او خواند و خود بعبادت و طاعت مشغول شد و وزارت بدستور
قدیم بعماد الملک بیک مسلم داشت و چون سلطان فیروز خان بی تجربه بود و قوت غضبی بر سائر قوی او حاکم و مسلط بود
و مع هذا از جود و سخا بهره نداشت و دائم بر بلال ولد عماد الملک که بفضیلت سخا و دیگر کمالات آراسته بود حسد میبرد
تو فیقی یکی از غلامان محرم خود گفت که بلال اموال بادشاهی را تصرف نموده میخواهد که فتنه برانگیزد و مردم را بجود یار
و موافق ساخته خود متصدی شغل سلطنت گردد و لائق دولت آنست که پیش از واقعه علاج مفسدان باید
نمود آن غلام بی عاقبت متصدی قتل بلال گشته منتظر فرصت میبود و اتفاقا بلال بسیر کشتی رفته بود و بعد از نماز شام
میخواست که بشهر بیاید آن غلام از کمین گاه تیری بصندوق سینه او حواله کرد که اصلا نیندیشید و از و بگذشت و بلال
بیگناه بناحق جان بجان آفرین تسلیم نمود و عماد الملک در مدت قلیل سلطان فیروز شاه را زهر دهانیده انتقام
پسر خود این چنین گرفت و چون در کبر سن این مصیبت بسلطان حسین رسید عنان صبر بدست جزع و فزع سپرده زار
زار و های و های گریست و بجهت حفظ مملکت و گرفتن انتقام بار خطبه خوانده محمود خان بن سلطان فیروز را ولی عهد
گردانید و بدستور قدیم مهمات را بعماد الملک تفویض نموده اصلا اظهار رنجش و کلفت نمیکرد و بعد از چند روز جام بایزید را در
خلوت طلبید و گفت که تا کی تا پیشوئی این درد دل ما جگرداری تدبیر باید کرد که انتقام خود ازین حرام نمک بگیرم جام بایزید
بخواهش تمام قبول این امر نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و شب بمنادی گفت که تا در لشکر او ندا بکنند که سلطان از
شان و لعب علی الصباح جمیع مردم یراق پوشیده و مسلح شده بدر خانه حاضر شوند چون صباح شد جام بایزید با مردم

تصور نموده جانب مخالفان جام بایزید و جام ابراهیم که هردو برادر حقیقی بودند گرفت جام بایزید و جام ابراهیم
از جام نندا آزرده خاطر شده متوصل بسلطان حسین گشتند و چون والده سلطان همشیره جام بایزید میشد
سلطان قدوم او را تلقی بتعظیم و تکریم نمود و ولایت شور بجام بایزید و ولایت اوچه بجام ابراهیم مراجعت
نموده مقرر داشته هر دو را رخصت جاگیر نمود و چون جام بایزید از فضائل علمی بی نصیب بود دائم با اهل فضل
صحبت میداشت و دران نواحی هر جا فاضلی می شنود چندان تفقد احوال او میکرد که او بی اختیار بمجلس
جام بایزید میرسید و ازو منتفع می گشت و چنین گویند که محبت جام بایزید با اهل فضل بمرتبه بود که شیخ جلال الدین
قریشی را که از فرزندان شیخ حاکم قریشی باشد و در خراسان اقسام علوم تحصیل نموده با وجودیکه بینائی
ظاهری او مختل گشته بود بتکلیف تمام شغل وزارت داده جمیع مهمات ملکی با او رجوع کرد و عمر گرامی خود بصحبت
اهل فضل میگذرانید و بنوعی تقلید احکام الهی نموده بود که نوبتی در شور عمارت طرح انداخت اتفاقا گنجی
پدید آمد دست تصرف ازان باز داشته بتمام و کمال بخدمت سلطان حسین فرستاده سلطان را ازین عمل
نسبت باو اعتقادی عظیم بهم رسیده و چون سلطان بهلول برحمت حق پیوست و نوبت فرمانروائی به
سلطان سکندر رسید سلطان مکتوب تعزیت و تهنیت با تحف و هدایا بدست رسولان فرستاده طرح ا
و صلح انداخت چون نسبت شریفه خداپرستی بر سلطان سکندر غالب بود بنابر صلح داده مصالحت نمودند
که طرفین طریقه وفاق و اتحاد را سلوک داشته خیرخواهان یکدیگر باشند و سپاه هیچکدام از سرحد خود تجاوز ننمایند و
هرکه را احتیاج بمدد و معونت واقع شود دیگر از امداد خود دریغ ندارد و بعد ازانکه عهدنامه نوشته شد و بشهادت
امراء و اعیان مملکت مزین گشت سلطان سکندر رسولان را خلعت داده رخصت نمود چنین گویند که سلطان
مظفر شاه گجراتی مراسله سلوک میداشت و از طرفین ابواب رسل و رسائل مفتوح میبود و نوبتی سلطان حسین
قاضی محمد نام شخصی را که بفضائل و کمالات آراسته بود بصیغه رسالت بخدمت سلطان مظفر گجراتی فرستاد
بقاضی گفت که در هنگام رخصت از سلطان مظفر استدعا خواهند نمود که خدمتگاری همراه سازند تا سیر منازل
سلطانی نماید و غرض سلطان حسین آن بود که قصری مشابه قصر سلاطین گجرات در ملتان تعمیر نماید چون قاضی محمد
باحمدآباد رسید و تحف و هدایا گذرانید و در وقت رخصت استدعا که بآن مأمور شده بود التماس نمود سلطان خدمتگاری را
بقاضی محمد همراه نمود تا جمیع منازل را بتفصیل نماید چون قاضی محمد از گجرات بملتان آمد بعد ادای رسالت خواست که شمه از
خوبیهای منازل سلاطین گجرات معروض دارد دید که زبان بیان لال است و پای مرکب لنگ گستاخی نموده به
عرض رسانید که اگر محصول تمام مملکت ملتان بر تعمیر یک قصر خرج شود معلوم نیست که باتمام رسد سلطان حسین از
شنیدن این سخن مغموم و محزون گشت عماد الملک بوبک که شغل وزارت باو مفوض بود قدم جرات پیش

بآنجا رسانیده سلطان شهاب الدین را زنده بدست آورده بند آهنی در پای او نهاد و متوجه ملتان گشت
در اثنای راه سنهیان خبر آوردند که باربکشاه و تاتار خان در سواد ملتان قریب بمصلای عید که در جانب
شمال شهر ست فرود آمده اند و به تهیه اسباب قلعه گیری در حصار کشائی مشغول اند سلطان حسین شبا شب
از دریای سند گذشته آخر شب بقلعه ملتان درآمد و همان ساعت تمام سپاه خود را جمع نموده در میان
آورد که از جمع سپاه شمشیر زدن توقع نمی باشد بعضی باشند که کثرت عیال و متعلقان دامن گیر ایشان
باشد و انجماعت بجهت مصلحت شمشیر زدن بکار نمی آیند و بعد تمهید این مقدمه گفت که هر که بی تکلف شمشیر
خواهد صبح از شهر بیرون رود و بقیه لشکر بحصارهی مشغول شوند و دوازده هزار کس از پیاده و سوار بجنگ
قرار دادند و چون اعلام صبح از افق مشرق طالع شد طبل جنگ نواخته از شهر بیرون رفت و سپاه الی را در
پیش خود داده فرمود تا سواران همه پیاده شوند و اول مرتبه خود پیاده شد و حکم کرد که تمام سپاه باتفاق
سه سه عدد تیر بر دشمن حواله کنند چون بار اول دوازده هزار تیر از خانه کمان بدر جست در فوج دشمن تذبذب
و اضطراب عظیم پدید آمده در مرتبه دوم از یکدیگر متفرق شدند و در مرتبه سوم رو بصحرا نهادند و بطور ملول گول
دشمن جای گرفته بود که چون در زمان گریختن بقابچه شور رسیدند و اصلا التفات بقلعه نکردند با قصبه چنیوت
مطلقا عنان مرکب باز نگرفتند و ازین شکست افغانان لشکر ملتان سامان و جمعیت تمام بهم رسانید
و چون باربکشاه و تاتار خان بقصبه چنیوت رسیدند تهانه دار سلطان حسین را با سیصد نفر دیگر بقول و عهد
از قلعه برآورده علف شمشیر گردانیدند و سلطان حسین این شکست را فوز عظیم دانسته اراده استخلاص
چنیوت بخاطر خود راه نداد و درهمین ایام ملک سهراب دودائی که پدر اسمعیل خان و فتح خان باشد با قوم
و قبیله خود از نواحی کیچ و مکران بخدمت سلطان حسین پیوستند سلطان قدوم ملک سهراب را وجود مبارک
دانسته از قلعه کوت کهرور تا قلعه دهنکوت تمام ولایت بملک سهراب و اقوام او جاگیر کرد و از شنیدن این خبر
بلوچ بسیار از بلوچیان بخدمت سلطان حسین آمدند و روز بروز جمعیت زیاده میشد سلطان حسین مقیمان
که بر کنار سند معمور آباد است به بلوچیان دیگر تنخواه نموده رفته رفته از سینور تا دهنکوت تمام ولایت ببلوچیان
تعلق گرفت و درین ایام جام بایزید و جام ابراهیم که بزرگ قبیله سهته بودند از جام نندا که حاکم ولایت
سند بود رنجیده بخدمت سلطان پیوستند و تفصیل این اجمال آنست که ولایتی که مابین مکران
واقعست اکثر آن محال بقوم سهته که خود را از اولاد جمشید میدانسته تعلق داشت و چون قوم سهته به
شجاعت و شهامت از جمیع قبائل ممتاز بودند جام نندا که سهته بوده و خود را از اولاد جمشید دانسته
دائم از قوم سهته خائف بود اتفاقا میان سرداران سهته عداوتی پدید آمد جام نندا این امر را غنیمت جلیله

که بسمت شمال و قریب مزار مورد الانوار شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکریا واقعست رخصت دهلی نموده فرمود تا آن دروازه را بخشت پخته تیغه کردند و چنین گویند که الی یوم که سنه اثنی و الف هجری باشد آن دروازه مسدودست لوای حکومت برافراخته بکار فرمان روائی پرداخت و چون شیخ یوسف بدهلی رسید سلطان بهلول بکمال اعزاز و احترام پیش آمده دختر خود را در سلک ازدواج شیخ یوسف که شیخ عبد الله نام داشت و مشهور بشاه عبد الله است کشید و دایم شیخ را بوعده منتظر و مسرور خاطر میداشت و سلطان قطب الدین در بلاد ملتان مطلق العنان حکومت میکرد تا که بعد از مدتی در سنه ۸۶۰ سلطان قطب الدین اجابت حق نمود و مدت شانزده سال حکومت سلطان قطب الدین امتداد یافت

ذکر حکومت سلطان حسین

چون سلطان قطب الدین جان بمستعار را بمالک حقیقی تسلیم نمود بعد از لوازم تعزیت امرا و ارکان دولت سلطان قطب الدین پسر بزرگ او را سلطان حسین خطاب داده در ملتان و نواحی آن خطبه بنام او خواندند و بغایت قابل و مستعد و مورد الطاف خواننده بود و در ایام دولت او پایه علم و فضیلت بلند شد و علما و فضلا از تربیت یافتند و در عنفوان دولت متوجه تسخیر قلعه شور گردید و چنین گویند که قلعه شور در آنزمان بتصرف غازیخان سید خانی بود غازیخان مذکور چون شنید که سلطان حسین بقصد این دیار عازم گشته سامان مردم خود نموده از قلعه بر آمده کروه پیش رفته بسلطان حسین جنگ کرده داد مردی و مردانگی داده از معرکه قتال رو بمیدان گریز نهاد و بشور نارسیده متوجه قصبه بهیره گشت و عیال و بسای غازیخان که در شور بود باسباب حصارداری پرداخته قلعه را مضبوط ساخته و دایم منتظر کومک از جانب تعیبر و چنیوت و خوشاب که در تصرف امرا سید و خانی بود می بودند چون محاصره چند روز برداشت و از رسیدن کومک مایوس شدند امان خواسته قلعه را سپردند و متوجه بهیره گشتند سلطان حسین چند روز در شور بجهت سر انجام مهمات ملکی توقف نموده عازم قصبه چنیوت گردید و ملک ماجی کهوکهر که از قبل سید و سید و خانیان داروغه آنجا بود در روز چند بجهت ناموس خود محنت محاصره را تجود قرار داده امان خواست و قلعه چنیوت را سپرده به بهیره رفت و سلطان حسین سر انجام سرحد نموده بملتان مراجعت کرد چند روز در ملتان قرار و آرام گرفته بصوب قلعه کوت کهرور سواری کرد و آن نواحی را تا حدود قلعه دهنکوت بتصرف خود در آورد و چون شیخ یوسف اکثر اوقات نزد سلطان بهلول اظهار تظلم و داد خواهی میکرد و درین هنگام که سلطان حسین بقلعه دهنکوت رفته بود سلطان بهلول فرصت را غنیمت دانسته باربکشاه پسر خود را که احوالش در طبقه دهلی و جونپور سمت گذارش یافت بقصد تسخیر ملتان رخصت فرمود و تاتارخان لودی را با لشکر پنجاب بکومک باربکشاه نامزد کرد و باربکشاه و تاتارخان بکوچ متواتر روانه ملتان گشتند اتفاقا در ایام برادر حقیقی سلطان حسین که حاکم قلعه کوت کهرور بود خود را
(۱۶۱) سلطان شهاب الدین نامیده بغی ورزید سلطان حسین تسکین فتنه قلعه کوت کهرور را مقدم دانسته بجناح تعجیل خود را

برمنابر ملتان واوچه وبعضی قصبات خطبه بنام او خواندند و مشار الیه نیز بانتظام مهام حکومت پرداخته شروع در ازدیاد جمعیت و افزونی لشکر نموده دلهای زمینداران بجود رام ساخته مهمات ملکی را رونقی ورواجی داد اتفاقا روزی رای سهره که سردار جماعت لنگاهان بود در قصبه سیوی و آن حدود تعلق باو داشت بشیخ یوسف پیغام فرستاد که چون اباً عن جدٍ مارا نسبت ارادت واعتقاد بسلسله ایشان درست شده مملکت دهلی از فتنه آشوب خالی نیست و میگویند ملک بهلول لودی دهلی را متصرف شده خطبه بنام خود خواند اگر خدمت شیخ پیش از پیش متوجه احوال جماعت لنگاهان شود مارا از جمله لشکریان خود دانند بهر خدمتی که روی دهد در جانسپاری خود را معاف نخواهیم داشت و بالفعل بجهت استحکام نسبت ارادت و جانسپاری دختر خود را بشیخ میدهیم و ایشان را بدامادی قبول میکنیم شیخ از استماع این سخن مسرور خاطر گشته دختر رای سهره را بعقد خود در آورده و گاه گاه بدیدن دختر از قصبه سیوی بملتان می آمد و تحفهای لایق بخدمت شیخ میگذرانید و شیخ بجهت احتیاط تجویز نمیکرد که رای سهره منزل در شهر ملتان بگیرد و هم در بیرون شهر منزل گرفته تنها بدیدن دختر میرفت نوبتی جمع مردم خود گرد آورده بدروازه ملتان گشت و خواست که بمکر و دستیاری فریب و حیله شیخ یوسف را بدست آورده حاکم ملتان شود و چون بنواحی ملتان رسید شیخ یوسف پیغام فرستاد که این مرتبه جمع لنگاهان را همراه آورده ام تا ملاحظه جمعیت من نموده فراخور آن خدمات فرمایند شیخ یوسف ساده لوح از از حیله دهر و فسون زمانه غافل شده بود اورا بتفقدات تلقی نمود رای سهره بعد از نمودن شان واجب شبی با یک خدمتکار بملاقات دختر آمده بخدمتگاری قرار داده بود که در زاویه خانه بزغاله را بکار در سانیده خون مذبوح را گرم در پیاله انداخته بیاورد و چون خدمتگار بامر مذکور قیام نمود رای سهره کاسه خون را در کشید و بعد از زمانی از روی مکر و فریب فریاد برآورد که شکم او درد میکند و زمان بزمان جزع و فزع زیاده میشد قریب نیم شب وکلای شیخ یوسف را طلبید و وصیت حاضر ساخته در حضور آنجماعت استفراغ دموی نمود در بین اثنا بوسیله وصیت که مقرون بجزع و فزع بود خویشان و قرابتان خود را که در بیرون شهر بجهت وداع طلبید چون وکلای شیخ یوسف حال رای سهره بطور دیگر مشاهده نموده در در آمدن خویشان و قرابتان او اصلا مضایقه نکردند و چون اکثر مردم او بقلعه در آمدند باراده سلطنت سر از بستر بیماری برداشت نوکران معتبر و معتمدان خود را بحراست و نگاهبانی چهار دروازه تعیین نمود تا نگذارند که نوکران شیخ یوسف از قلعه بیرون یارک در آیند و ناگاه بخلوت سرای شیخ در آمده اورا دستگیر کرد و حکومت شیخ یوسف دو سال بود

ذکر حکومت سلطان قطب الدین

چون رای سهره شیخ را بدست آورد خطبه و سکه بنام خود کرده ملقب بسلطان قطب الدین گشت و چون مردم ملتان بحکومت او راضی شدند و باو بیعت نمودند شیخ یوسف را از دروازه

ملکت تمام پیدا کرد بر سر سلطان محمود حاکم ملتان آمده ملتان را از تصرف او برآورد و تمام سند را صاف و یک قلم کرده استیلای تمام بهم رسانید و قلعهٔ بکر را از سر نو تعمیر نموده مستحکم ساخت و قلعهٔ سهوان را نیز تعمیر نموده مدت سی و دو سال بامر حکومت اشتغال نموده در سنه اثنی و ستین و تسعمائه در گذشت **ذکر حکومت مرزا عیسی** سلطان محمود در بکر و مرزا عیسی ترخان در تته دم استقلال زده بحکومت پرداختند و ما بین فریقین گاه صلح و گاه بجنگ در سنه خمس و سبعین و تسعمائه در گذشت **ذکر حکومت محمد باقی خان** پسر بزرگ او محمد صالح بواسطهٔ رشد و استعداد که داشت برادر خود خان بابا غلبه نموده قائم مقام پدر شد و با سلطان محمود برسم پدر گاه جنگ و گاه صلح داشت مدت هژده سال حکومت کرده در سنه ثلث و تسعین از دنیا انتقال نمود و امر حکومت بمرزا جانی بیگ قرار یافت **ذکر حکومت مرزا جانی** امر حکومت بمرزا جانی بیگ قرار یافت و بتاریخ سنه احدی و الف مرزا جانی بیگ در سلک بندهای درگاه درآمد و ولایت سند داخل ممالک محروسه شد **ذکر حکومت سلطان محمود** حاکم بکر بست سال بر مسند حکومت استقرار داشت دیوانه و سفاک بود و اندکی که گمانی که نسبت بکسی بهم رسانیدی چون او بیختی و راههای سند را از جمیع جوانب مسدود ساخته بود **ذکر طبقه سلاطین ملتان** پوشیده نباشد که احوال ولایت ملتان از ابتدای اسلام که بسعی محمد قاسم در زمان حجاج بن یوسف شد و در تواریخ نوشته اند که چون سلطان محمود غزنوی از تصرف ملاحده بیرون آورد و ندبها در تصرف اولاد او ماند و چون حکومت غزنویان ضعیف شد بلاد ملتان باز بتصرف قرامطه درآمد و از سنه احدی و سبعین و خمسمائه بتصرف سلطان محمد معز الدین درآمد تا سنه سبع و اربعین و ثمانمائه در قبض و تصرف سلطان دهلی بود و از سنه مذکوره که در هند ملوک طوائف بهم رسید حاکم ملتان دم استقلال از دل گرفت و ملتان از تصرف سلطان دهلی بیرون رفت و چند کس از ایشان حکومت کردند شیخ یوسف دو سال سلطان قطب الدین شانزده سال سلطان حسین بقولی سی و چهار سال و بقولی سی و شش سال سلطان محمود بست و هفت سال و چند ماه **ذکر حکومت شیخ یوسف** چون در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه نوبت سلطنت و فرمانروائی دهلی بسلطان علاء الدین بن محمد شاه بن فیروز شاه ابن مبارک شاه بن خضر خان رسید امر حکومت و کار سلطنت مختل گشت و در ممالک هند ملوک طوائف بهم رسید و لایت ملتان بواسطهٔ تواتر و صدمات از حاکم خالی ماند چون بزرگی طبقهٔ علیه شیخ الطریق شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی قدس سره در قلوب سکنهٔ ملتان جمهور زمینداران نواحی قرار گرفته بود که مزید بران متصور نباشد جمیع اهالی و اشراف و عموم سکنه و جمهور متوطنان آنحدود شیخ یوسف قریشی را که تولیت خانقاه و حراست و مجاوران روضهٔ شیخ بهاء الدین زکریا و متعلق بود بسلطنت و بادشاهی

که از قرابتان جام فیروز بود و خود را وارث ملک تصور میکرد در مقام نزاع و جدال ایستاد و چون کاری از پیش نرفت گریخته بگجرات التجا بسلطان مظفر گجراتی آورد و چون حلیله سلطان مظفر دختر عم جام صلاح الدین مشار الیه بود سلطان مظفر دست تربیت و بال شفقت بر سر او گسترد و لشکر بزرگ همراه نموده رخصت تهته فرمود و چون دریا خان صاحب اختیار مملکت و مدار علیه بود بجام صلاح الدین ساخته و موافق شده بود مملکت سند بی جنگ و جدل بتصرف جام صلاح الدین در آمد و جام فیروز خود را بگوشه کشید و مترصد هبوب ریاح دولت و منتظر طلوع کوکب اقبال میبود بالآخر دریا خان که عنان اختیار مملکت سند بدست اقتدار او و جام فیروز را طلبیده بسرداری برداشت و جام صلاح الدین پس سر خاریده باز بگجرات رفت و سلطان مظفر از سر نو استعداد صلاح الدین نموده در سنه عشرین و تسعمائه رخصت سند فرمود و او خواجه دار جام فیروز را از سند برآورده خود قابض شد و جام فیروز بالضرورت بشاهی بیگ زبون پناه برد امیر شاهی بیگ غلام خود را که سنبل نام داشت بامداد جام فیروز فرستاد و جام فیروز غلام شاهی بیگ را بخود همراه آورده در نواحی سهوان بجام صلاح الدین جنگ صف کرد و درانمعرکه جام صلاح الدین و پسرش هیبت خان کشته شدند و ناحیه سند بدستور قدیم باز بتصرف جام فیروز در آمد درین اثنا ایام قدرت بود شاه بیگ که داعیه تسخیر سند بخاطر او راه یافته انتظار فرصت میکشید از قندهار در سنه سبع و عشرین و تسعمائه تهته را در تصرف در آورده خرابی سند تاریخ تسخیر یافته اند و دریا خان که مدار مهمات جام فیروز بر او بود بقتل رسید جام فیروز ناچار سند را گذاشته پناه بسلطان مظفر گجراتی آورد و چون درهمین ایام سلطان مظفر باجل خود در گذشت جام فیروز بولایت گجرات رفت و دختر خود در عقد ازدواج سلطان بهادر گجراتی درآورده در سلک امرای او انتظام یافت و دولت خانمان انقراض یافته امر حکومت بشاه بیگ قرار گرفت

ذکر حکومت شاه بیگ ابن شاه بیگ پسر ذوالنون بیگ است که امیر الامرا و سپهسالار سلطان مرزا حسین و اتالیق پسر او بدیع الزمان مرزا بود و قبل سلطان حسین مرزا حکومت قندهار داشت چون ذوالنون بیگ در جنگ شاهی بیگ اوزبک که به پسران سلطان حسین مرزا کرده بود بقتل رسید حکومت قندهار به پسر او شاه بیگ رسیده قائم مقام پدر شد و اکثر ولایت سند را مسخر ساخته استقلال تمام بهم رسانید و از فضائل علمی بهره تمام داشت چنانچه شرح بر عقائد نسفی و شرح بر کافیه و حاشیه بر مطلع منطق نوشته است و صاحب اخلاص بود و در صف پیش از همه کس میتاخت هر چند مردم منع مینمودند و میگفتند که این قسم تهور لائق باحوال سردار نیست فائده نمیکرد و میگفت در آنوقت اختیار از من میرود و بخاطر چنان میرسد که در پیش من هیچ کس نخواهد ایستاد و در سنه ثلثین و تسعمائه فوت کرد و پسر او شاه حسین قائم مقام شد

ذکر حکومت شاه حسین چون جمعیت بسیار د

شش سال و چند ماه درگذشت **ذکر جام کرن** ابن جام تماچی چون جام علی شیر از ساغر لبریز اجل جرعه درکشید جام کرن بتوهم آنکه پدر بهر که پادشاه و والی ناحیه بود باید که بی سابقه عنایت ازلی پسر او نیز بآن دولت برسد جرأت نموده برجای بزرگان تکیه زد چون زمانه تحمل امثال این امور نداشت و ندارد بعد از یک و نیم روز جرعه ناکام مرگ در گلوی او ریختند **ذکر جام فتح خان بن سکندر** چون مملکت از وجود حاکم خالی و عاطل ماند رؤسای قوم و اشراف مملکت جام فتح خان ابن سکندر را که استحقاق این شغل خطیر داشت بسرداری برداشتند و پانزده سال و چند ماه باین امر شریف پرداخته در اجل خود درگذشت **ذکر جام تغلق بن سکندر** چون جام فتح خان درگذشت جام تغلق برادرش متصدی شغل حکومت گردید و بعد از بست و هشت سال اجابت اجل نمود **ذکر جام مبارک** چون جام تغلق را امر ناگزیر دریافت جام مبارک از اقربای او بود و منصب پرده‌داری تغلق باو داشت خود را الیق و سزاوار این امر خطیر دانسته تکیه برجای بزرگان زده بیش از سه روز مهلت نیافت **ذکر حکومت جام اسکندر خان** چون ساحت خاطر از غبار حکومت جام مبارک صفا پذیرفت بزرگان دیار سند جام سکندر را که با وجود نسبت ارث استحقاق سلطنت داشت بسرداری برداشتند و او یکسال و شش ماه بلوازم حکومت پرداخته درگذشت **ذکر جام سنجر** چون جام اسکندر از تمتعات دنیوی پرداخته بمقر اصلی خرامید اعیان سند جام سنجر را که در آنوقت بپرداخت امر سلطنت متعین بود بسرداری برگرفتند و او هشت سال و چند ماه بلوازم حکومت اشتغال نموده اجابت اجل نمود **ذکر حکومت جام نندا** بعد از جام سنجر بلوازم امر حکومت قیام نمود و مملکت سند را در زمان حکومت او رونقی پدید آمد و او با سلطان حسین لنگاه والی ملتان معاصر بود و در زمان او شاه بیگ از قندهار آمده در سنه تسع و تسعین و ثمانمائة قلعه سیوی را در تصرف بهادر خان که گماشته او بود مفتوح ساخت و برادر سلطان محمد را آنجا گذاشته خود بقندهار مراجعت نمود و جام نندا ارنگخان نام را بسر سلطان محمد فرستاد و سلطان محمد درین جنگ بقتل رسیده باز سیوی در تصرف جام در آمد شاه بیگ از استماع این خبر میرزا عیسی ترخان را بجهت انتقام برادر فرستاد میرزا عیسی بالشکر جام جنگ کرده غالب آمد و متعاقب آن شاه بیگ رسید و قلعه بکر را از تصرف قاضی قادن گماشته جام بصلح گرفت و فاضل بیگ را آنجا گذاشته قلعه بکر در آن ایام استحکامی که الحال دارد نبود و قلعه سیوی نیز متصرف شده حواله خواجه باقی بیگ نموده بقندهار مراجعت کرد و جام نندا بجهت استخلاص سیوی مکرر لشکر فرستاد اما کاری از پیش نرفت تا در سنه جام نندا که مدت شصت و دو سال حکومت کرده بود درگذشت **ذکر حکومت جام فیروز** چون پسر او جام فیروز جانشین پدر شد شغل وزارت بدریاخان که از اقربای او بود مفوض داشت و او صاحب اختیار شد و جام صلاح الدین

بشغل حکومت آن ناحیه در بعضی سنین پرداخته اند نام برده از احوال هر کدام همین مقدار نوشته هر نفری چند سال بامر حکومت مشغول بوده من که نظام الدین احمد مؤلف این تاریخم اعتماد بر تاریخ طبقات بهادرشاهی نموده در ذکر اسامی و بعضی از احوال که داخل معلومات بنده درگاه حضرت خلیفه الٰهی اکبرشاهی بوده اقتدا بجد تمامش مینماید و من الله العون و العصمه مؤلف تاریخ طبقات بهادرشاهی گوید که در اوائل زمان حکومت و فرمانروائی ناحیه سند در اولاد تمیم انصاری بوده و چون از زمینداران آن ناحیه سومرکان بمزید قوت و کثرت اتباع اختصاص داشتند بمرور زمان استیلا یافته متصدی شغل حکومت گشتند و پانصد سال حکومت سند در خانواده سومرکان بود و چون از لوازم ادوار فلکی بلکه از لوازم دولتست که از خانواده بخانواده دیگر منتقل میشود و بعد از پانصد سال کلانتری ناحیه سند از سومرکان بطبقه سمیچکان انتقال یافت و ازین گروه پانزده نفر باین شغل پرداخته اند جام اول شخصی ست که از طبقه سمیچکان متصدی شغل سرداری گردید و طبقه سمیچکان خود را منسوب بجمشید میدانند و نسبت خود را باو میرسانند و این لفظ جام که بر مقدم و کلانتر خود اطلاق میکنند یادی از آن معنی میدهد ایام حکومتش سه سال و شش ماه بود **ذکر جام جونان** چون جام انر از دل ساغر بالامال جرعه اجل کشید برادرش جام جونان بحکم وصایت بوراثت متقلد حکومت و کلانتری سند گردید و در ایام دولتش غنچه آمانی و آمال خلائق شگفته بود ایام حکومتش چهارده سال بود **ذکر حکومت جام مانی بن جام انر** چون جام جونان درگذشت جام مانی بطلب وراثت ملک پدر برخاسته مردم را بخود موافق ساخت سلطان فیروزشاه با وجود عساکر بولایت سند رفته و جام مذکور میدان جنگ را آراسته بمقاومت و بر داخت و آخر مرتبه سوم ولایت سند بتصرف بندگان حضرت فیروزشاهی در آمد سلطان فیروزشاه جام مذکور را بدهلی همراه آورد و چون خدمات مستحسن از جام بوقوع آمد سلطان فیروزشاه او را مشمول عواطف خود گردانیده چتر باد داده بامر حکومت ولایت سند باو تفویض نموده رخصت سند بادارزانی فرمود تفصیل این داستان در طبقه دهلی مسطور شده و مجموع مدت حکومت او پانزده سال بود **ذکر حکومت جام تماجی** بعد از فوت برادر بر چهار بالش حکومت تکیه زد و چندگاه بحکومت پرداخت و بعد سیزده سال و چند ماه درگذشت **ذکر حکومت صلاح الدین** بعد از فوت جام تماجی متقلد شغل حکومت گشت و بعد از یازده سال و چند ماه درگذشت **ذکر حکومت نظام الدین بن صلاح الدین** پس از مرگ پدر قایم مقام پدر او شد و اعیان و اشراف دیار سند بحکومت و مهتری او راضی شدند و دو سال و چند ماه ازین امر خطیر تمتع و برخورداری یافت **ذکر حکومت جام علی شیر** بعد از فوت نظام الدین جام علی شیر بطلب ملک پدر جام تماجی برخاسته اعیان مملکت و وجوه قوم را با خود یار و متفق ساخت و بجهت اتفاق در ایام حکومت او طبقات خلائق در مهاد امن قرار گرفتند و پس از

تردد های مردانه میکرد و داد تیراندازی میداد و در اثنا که دلاوران طرفین و بهادران صفین بیکدیگر در آویخته بودند
نفط اندازی شعلهٔ آتش بعماری فیل سفید که رای داهر بران سوار بود در زده فیل از دیدن این حال راه
گریز پیش گرفت و فیلبان هر چند بجنگ میزد حکم تازیانه نداشت که بر اسپ عربی میزند فیل گریخته بدریا در آمد
مبارزان لشکر محمد قاسم از عقب در آمده از اطراف و جوانب پیغام اجل بزبان تیر سفیر ساختند و بعد از آنکه زخمهای منکر
باو رسید در کنار دریا سوراخ شعب شد فیل بطور خود بر آمده سواران بهر طرف میدوانید و درین وقت از کمال
مردانگی بهر حیله که توانست رای داهر زخمی از فیل فرود آمده یکی از ابطال عرب و برو شد و او بیک ضربت کار آن نا
تمام را باتمام رسانید و رایان و راجپوتان از معاینهٔ این حال خاک مذلت بر فرق خود ریخته راه فرار پیش گرفتند
و دلاوران عرب با راجپوتان آمیخته تا در حصار تعاقب کردند و چندین بطل باطل کیش را بالطعن رماح مطعون
بنامردی گردانیده فرود آوردند و غنایم فتوحات آنمقداری بدست لشکریان افتاد که بظن و تخمین نگنجد و رای زاده
جیسنه حصار را بمردان جنگی مضبوط و استوار ساخته خواست که از قلعه بیرون بر آمده باز جنگ صف نماید وکلای پدر نگذاشتند
که بشغل جنگ پردازد و او را برداشته بقلعه برهمن آباد قدیم بردند و زن رای داهر از سیر تخلف نموده در حصار راون
استوار کرده با پانزده هزار راجپوت را بخود متفق ساخته بجنگ ایستاد و عماد الدین محمد قاسم تسخیر حصار دژ را آسان
دانسته شغل آنرا بر فع حبشه مقدم داشت و از جنگ گاه عنان بصوب تسخیر حصار دژ گردانیده حصار مذکور را
در میان گرفتند و بعد از چند روز چون اهل حصار به تنگ آمدند آتشی بزرگ بر افروختند زنان و فرزندان را در انجا
انداختند و دروازهای شهر را کشوده مستعد جدال و قتال گشتند و مبارزان شام شمشیرهای خون آشام را از
نیام آمیخته بحصار در آمدند و شش هزار راجپوت را کشتند و سی هزار آدمی را برده گرفتند و دو دختر رای داهر
را که در میان بندیان بدست افتاده بود برسم ارمغانی بخدمت خلیفه فرستاد چون بنظر خلیفه در آمدند
بخدمتگاران حرم سرا سپرد تا روز چند به تیمارداری نموده بنظر خلیفه در آورند خلیفه خواست که یکی را بملک الیمین
تصرف نماید او بعرض رسانید که استعداد شرف فراش خلیفه ندارم چه عماد الدین محمد قاسم مرا سه شب در حرم خود
نگاهداشته خلیفه مغلوب قوت غضبی شده پروانها بخط خود مرقوم نمود که محمد قاسم هر جا رسیده باشد خود را در پوست
خام گرفته روانه دار الخلافت گردد و آن بیچاره خود را در پوست خام گرفته فرمود تا در صندوق نهاده بدار الخلافت
فرستند و در عرض دو سه روز از سم گذشت و همانطور او را برداشته بردند و باقی غنائم را برین قیاس باید کرد
و بالجمله چون ناحیهٔ سند بی منازع و مخالف بتصرف اولیای دولت عماد الدین محمد قاسم در آمد در هر قصبه
و شهری عمال و گماشتهای خود تعیین نمود و کتب تاریخ از بیان احوال سند عاری و عاطل است و در هیچ تاریخی
اوضاع و وقایع این گروه لا مجملاً و لا مفصلاً مذکور نیست الا مولف تاریخ طبقات بهادر شاهی چندی را که

در سن هفده سالگی با شش هزار مرد از رؤسای شام تسخیر سند از راه شیراز نامزد فرمود بعد از طی مراحل و
قطع منازل حصار دیبل را محاصره نموده پس از چند روز بگشود و غنائم بی اندازه بدست افتاد و از انجمله چهار
کنیزک بی مانند داخل غنیمت شد محمد قاسم غنائم را میان لشکریان خود قسمت نموده دختر راجه دیبل را با خمس
غنیمت پیش حجاج فرستاده و دختر دیبل نزد حبشیه ولد رای داهر که حاکم قلعه بیرون بود گریخته رفت و محمد قاسم با دل قوی
متوجه حصار بیرون گردید و رای راجه حبشیه عنان مردانگی و شهامت بدست فی با موسی سپرده از آب مهران گذشته
بحصار برهمن آباد قدیم رفت و خواست حصار بیرون را بمتهمان مفوض داشت و محمد قاسم چون بحوالی حصار
بیرون رسید اول سکان شهر از جهد بات آمدن لشکر تسبیره قلعه را بروی خود بستند و ثانیا باحتیاج لشکر سامان
و سرانجام نموده بلفظ الامان الامان گویان بلشکر پیوستند محمد قاسم امان داده سرداران کرده را با خود همراه گرفت
و شحنه خود در حصار بیرون گذاشته متوجه تسخیر سوستان که الآن بسهوان اشتهار دارد گردید جمعی از سکنه سوستان
نزد بجهرا که حاکم آنجا و ابن عم رای داهر بود رفته گفتند که دین با سلامتی ست و مذهب ما قبت و در کیش ما کشتن و
کشته شدن جائز نیست مصلحت چنانست که از امیران لشکر امان درخواست کنیم رای زاده بجهرا از ابرجهل و قوة خود
اعتماد نموده با سراپا بان راند و آخر الامر بعد از محاصره یکهفته شبی راه فرار پیش گرفت و التجا برای حصار ششم آورد و
صباح آنشب محمد قاسم باتفاق سران کرده بحصار سیوستان درآمده جمعی را که نصیحت و خیرخواهی از رای زاده بجهرا یا
رفته بودند امان داده غنائم و فتوحات سیوستان را بعد از اخراج خمس بر لشکریان قسمت کرده رو بحصار ششم
نهاده بعد از تسخیر حصار ششم روی بجنگ رای داهر که رای این فتنه و رئیس مفسدان بود آورد در اثنا راینواقعه گرانی
در لشکر محمد قاسم افتاد و اکثر چاروا اسقط شده و ازین رهگذر تردد و اضطرابی بحال سپاه روی داد حجاج
بن یوسف بر حقیقت حالات اطلاع یافته دو هزار اسپ از اصطبل خاصه سامان نموده نزد محمد قاسم فرستاد
و لشکریان از سر نو استظهار یافته متوجه محاربه او شدند و بعد از تلاقی فریقین جنگهای پی در پی واقع شده
چنین گویند که در خلال این احوال روزی رای داهر منجمان را بخدمت خود در خلوت طلبیده استفسار از احوال
و مآل کار لشکر عرب نمود منجمان اختر شناس گفتند که ما در کتب قدیم خوانده ایم که در سنه ثمانین قمری افواج
عرب نواحی دیبل را متصرف شود و در سنه ثلث و تسعین نصرت تمام بر بلاد سند آنجماعت را حاصل گردد و آنکه
منجمان از مره بعد اخری آزموده بود و میدانست که در تخریج احکام نجومی از سهو و خطا مامون و مصئون اند تجلد نموده
و چون زندگانی او لب ریز شده بود روز پنجشنبه دهم رمضان المبارک سنه ثلث و تسعین از روی جد تمام روی
همت بمحاربه نهاده و نیز تری که در تعبیه تدبیر داشت بدستیاری سعی و اهتمام بر دشمن انداخت تیر قضا در گذشت
محمل کشته شدند داهر رای آنست که او روز جنگ بر فیل سفید سوار شده در قلب لشکر جا گرفت و جنود بسیار

برسم ایلچیگری از بندگان حضرت آمده در تهته رسیده اند یوسف خان باستقبال شتافته خلعت بادشاهی پوشیده تسلیمات متعدد بجا آورد و بعزم مصمم خواست که متوجه درگاه شود بابا خلیل و بابا مهدی و شمس دوبی موسوس و شده او را ازین عزیمت باز داشتند و قرار دادند که اگر یوسف خان متوجه درگاه شود او را القتل آورده یعقوب را بجای او بحکومت بردارند و از ترس این عزیمت را بتوفیق انداخته ایلچیان حضرت را رخصت نمود بندگان حضرت میرزا شاهرخ و شاه قلیخان و راجه بهگونداس را بر سر کشمیر تعین فرمودند یوسف خان از کشمیر آمده در بارهٔ موله لشکرگاه ساخت چون خبر رسید که عساکر منصوره به بهنر رسید یوسف خان در لشکر بقصد دولتخواهی بندگان حضرت خلیفهٔ الهی باتفاق میرزا قاسم ولد خواجه مهدی کوکه داستاد لطیف در موضع نکر منزل گرفت ادهو سنگه باستقبال یوسف خان در موضع مذکور آمد او را همراه کرده نزد راجه بهگونداس آورد و راجه بعد ملاقات اسپ و سرپا باو فرستاد و از انجا کوچ کرده متوجه کشمیر شدند کشمیریان بصلح پیش آمده قبول نمودند که هرسال مبلغی معین بخزانهٔ عالیه واصل سازند راجه بهگونداس بغیر از صلح از انجا مراجعت نموده در اندک بشرف خاکبوس مشرف شده یوسف خان نیز همراه او آمده بتقبیل آستان عرش آشیان امتیاز یافت

ذکر طبقهٔ سلاطین سنده

در تاریخ منهاج المسالک که مشهور بچچ نامه است چنین آورده اند که چون نوبت خلافت بولید بن عبد الملک بن مروان رسید حجاج بن یوسف محمد هارون را بصوب هندوستان فرستاد و او از اوائل سنه ستة وثمانین بولایت کران درآمده شروع در تحصیل اموال دیوانی نمود درین هنگام خبری در دار الخلافت امتیاز یافت که ملک سراندیپ از راه دریا کشتی مملو از تحف ونفائس وغلامان وکنیزکان حبشه بجهت خادمان دار الخلافت فرستاده بود چون بنواحی دیبل رسیدان کشتی دیگر متمردان دیبل بغارت بردند و در اموال کشتیها تصرف مالکانه نمودند وجمعی از زنان مسلمه که باراده طواف کعبه بکشتی درآمده بودند آنها را نیز به بندگی گرفتند و در خلال این ایام جمعی گریخته نزد حجاج رفتند و استغاثه نمودند حجاج بن یوسف مکتوبی برای داهر که والی هند و سند بود نوشته بمحمد هارون فرستاد تا بدست معتمدان خود نزد او فرستد چون محمد هارون مکتوب نزد رای داهر فرستاد او در جواب نوشت که این عمل از دزدان واقع شده و شوکت وقوت آنگروه بیش از انست که بدستیاری سعی دفع آن طایفه توان نمود چون این جواب بحجاج رسید از ولید بن عبد الملک بن مروان باب غزو سند و هند رخصت خواسته بدیل را با شش صد مرد جنگی نزد محمد هارون فرستاد و باو نوشت که سه هزار مرد جنگجوی خونریز را با بدیل همراه ساخته روانه تسخیر دیبل سازد چون بدیل بنواحی دیبل رسید ترددهای مردانه بتقدیم رسانیده سعادت شهادت را دریافت وساحت سرای خاطر حجاج از شنیدن این شکست بستوه آمده ملول ومحزون گردید با وجودیکه عامره بن عبد الله ارادهٔ لشکر سند و هند نموده بود حجاج باستصواب منجمان دقیقه شناس عماد الدین قاسم بن عقیل ثقفی را که ابن عم او داماد او

مقرر گشت و در سنه سبع و ثمانین و تسعمائه محمد یوسف خان باتفاق سید یوسف خان و راجه مانسنگه از فتح پور بتسخیر
کشمیر پایان روان شده در سیالکوت آمد و بمدد ایشان مقید نشده از انجا براجوری رفته راجوری را متصرف شده
بمنزل تهته رسید درین وقت لوهر یوسف کشمیری را بجنگ یوسف خان فرستاده یوسف کشمیری از پیش او بر آمده
خود را بیوسف خان رسانیده با او در آمد یوسف خان از راه جهبو تل که صعب ترین راهها ست بطریق یلغار بقلعه
سنوپیه در آمد لوهر باتفاق حیدر چک و شمسی چک و مستی چک در مقابل یوسف خان آمده بر کنار آب بهت منزل گرفت
بعد چند روز جنگ صعب روی داد از برکت توجه حضرت خلیفه الهی فتح درین حال یوسف خان شد بعد از فتح متوجه سری نگر
شده بشهر در آمد لوهر بوسیله قاضی موسی و محمد بهت آمده یوسف خان را دید در مجلس اول ملاقات خوب بر آمده آخر محبوس
گشت و از اعیان نیز جمعی کثیر محبوس گشتند چون یوسف خان خاطر از طرف دشمنان جمع کرد ولایت کشمیر را قسمت
نموده شمسی چک والد دولت چک و یوسف کشمیری را جاگیرهای خوب جدا کرده همه را انجا الفته خود مقرر نمود بسعایت بعضی
میل در چشم لوهر کشید و در سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه شمسی چک و علی شیر و محمد خان را بمظنه آنکه ایشان در مقام بغی اند در زندان
کرد و حبیب خان از ترس گریخته در موضع کشمیر رفت و یوسف خان ولد علی خان که در بند یوسف خان بود با چهار هزار
برادر بر آمده بحبیب خان در موضع مذکور پیوست و از انجا باتفاق نزد رتن راجه تبت رفتند و از و کمک گرفته آمدند
چون بحدود کشمیر رسیدند بواسطه اختلاف که میان ایشان ظاهر شد هیچ کار نکرده از هم جدا شدند یوسف و محمد خان
را گرفته پیش یوسف خان آوردند و گوش و بینی ایشان را بریدند و حبیب خان در شهر متواری گشت و در سنه تسع و
ثمانین و تسعمائه حضرت خلیفه الهی از فتح کابل مراجعت نموده در جلال آباد نزول اجلال فرموده میرزا طاهر خویش یوسف خان
و محمد صالح عاقل را برسم ایلچیگری بکشمیر فرستادند چون بباره موله رسیدند یوسف خان باستقبال شتافته فرمان را بدست
گرفته تسلیم کرد و باتفاق ایلچیان بشهر در آمد پسر خود حیدر خان را با تحف بسیار روانه ملازمت گردانید حیدر خان مدت
یکسال در ملازمت بوده باتفاق شیخ یعقوب کشمیری رخصت کشمیر یافت و در سنه تسع و ثمانین و تسعمائه یوسف خان
بسیر لار رفت و شمسی چک با زنجیر از زندان گریخته در کتوار رفت و بحیدر چک که آنجا بود پیوست یوسف بعد اطلاع بر نیت
بقصد ایشان لشکر کشید متفرق گشته گریختند و یوسف خان مظفر و منصور بجانب سری نگر مراجعت نمود و در سنه تسعین و
تسعمائه حیدر چک و شمسی چک از کتوار بقصد جنگ یوسف خان متوجه کشمیر شدند یوسف خان باستقبال بر آمده پسر خود
یعقوب را هراول ساخت بعد از جنگ فتح نموده بسری نگر مراجعت نمود و بوسیله راجه کتوار گناه شمسی چک بخشیده و با و
جاگیر مقرر کرد و حیدر چک از انجا بر آمده نزد راجه مانسنگه آمد و در سنه اثنی و تسعین و تسعمائه یعقوب ولد یوسف خان
بشرف عتبه بوسی حضرت خلیفه الهی سرافراز آمد وقتی که آنحضرت بدولت و اقبال بلاهور رسیدند یعقوب بیوسف نوشت
که حضرت را اراده آمدن بکشمیر هست یوسف خان قرار داد که باستقبال بر آید درین اثنا خبر رسید که حکیم علی و بهاء الدین

یوسف خان با ابدال خان رسانیدند او گفت من بگفته شما می آیم و در خدمت او کمر می بندم اگر بمن مضرتی خواهد رسید
وبال من برگردن شما خواهد بود سید مبارک که با ابدال خان بد بود گفت که ما را نزد یوسف باید رفت باین قرار از
مجلس برخواست و خود نزد یوسف رفت و گفت ابدال خان بسخن ما نیامد ابدال بهت گفت زود تر بر سر
ابدال خان باید رفت و بعد از آن علیشاه را دفن کرد در ساعت یوسف خان سوار شده بر سر او رفت ابدال خان
نیز بمقابله او آمده کشته شد و پسر سید مبارک خان حسین خان نیز دران معرکه بقتل رسید روز دیگر علیشاه را
دفن کردند و یوسف بجای پدر حاکم شد بعد دو ماه سید مبارک خان و علی خان وغیره بقصد فتنه از آب گذشتند
یوسف خان باتفاق محمد خان تا تل اسلیم خان بر سر ایشان رفت محمد خان که هراول بود دلیری و سستی نموده با شصت
کس از روبروی مخالفان آمده بقتل رسید و یوسف امان طلبیده در بهیره نور آمد و سید مبارک بحکومت بنشست
بعد چند گاه محمد یوسف خان بموجب کتابتهای کشمیریان قصد کشمیر نمود سید مبارک خان از استماع این خبر لشکر را
ترتیب داده بقصد جنگ بر آمد یوسف خان بازتاب نیاورده بموضع بیرمال که جنگل است آمد سید مبارک خان
تعاقب او نشتافته جنگ در پیوست یوسف گریخته بکوههای اطراف در آمد و سید مبارک خان با فتح و فیروزی
بکشمیر آمد علیخان ولد نوروز بیگ بتقریب طلبیده محبوس ساخت و چکان و دیگر مثل لوهر چک و حیدر چک و مستی چک
از سر اس بیش او نیامدند با با خلیل و سید برخوردار ایلیق ایشان فرستاده بخیر بعمد ایشان را طلبیده ایشان هم
نزد سید مبارک خان آمده رخصت یافته بخانهای خود رفتند و در راه با یکدیگر قرار دادند که یوسف را طلبیده
سلطنت باید برداشت از همانجا قاصد نزد یوسف فرستادند سید مبارک خان از استماع اینخبر اضطراب
نموده محمد خان بکسی را نزد یوسف فرستاد تا باو بگوید که من شمار السلطنت قبول کردم و از عمل خود پشیمانم محمد خان
از پیش او بر آمده بمخالفان پیوست سید مبارک خان مضطرب شده قرار داد که با پسران و غلامان خود نزد
یوسف خان برود باین عزیمت از شهر بر آمده بعیدگاه رفت و علیخان ولد نوروز بهت که در بند او بود همراه
گرفت دولتخان که از امرای او بود از پیش او گریخت مضطرب شده علیخان را از قید خلاص کرده خود جریده
بخانقاه بابا خلیل در آمد حیدر چک علیخان را گفت اینهمه تردد و کوشش ما بجهت تخلیص شما بود یوسف ولد
علیخان با پدر گفت که حیدر چک در مقام غدر است علیخان سخن او قبول ناکرده همراه حیدر چک روان شد
لوهر چک چامتال آن همه یکجا بودند چون علیخان آمد او را گرفته مقید کردند قرار دادند که لوهر را السلطنت بردارند
درین اثنا یوسف خان بکاکاپور رسیده معلوم نمود که کشمیریان بسلطنت لوهر قرار داده اند از آنجا در موضع تل
آمد و تمام مردم خود را همراه گرفته از راه جموپیش سید یوسف خان بلاهور آمد و باتفاق او و راجه
مانسنگه بفتحپور رفته بملازمت حضرت خلیفه الهی سرافراز آمد و لیسر خود یعقوب را بکشمیر لوهر

لاهور گریخته بولایت کشمیر درآمد و او را گرفته آورده مقید داشتند بعد چندگاه از بند گریخته بنوشهره آمده علیخان لشکر بر سر او فرستاده او را
دستگیر ساخته نزد علی خان بردند در سنه ثمانین و تسعمائه علی خان لشکر بر سر کهتوار کشیده دختر از حاکم آنجا گرفته
صلح کرده مراجعت نمود درین ایام ملا عشقی و قاضی صدرالدین از درگاه حضرت خلیفه الهی برسم رسالت آمدند علیخان
دختر برادرزاده خود را جهت خدمت شاهزاده کامگار سلطان سلیم مصحوب ملا عشقی و قاضی صدرالدین با دیگر تحف
و پیشکش ارسال داشت و خطبه و سکه کشمیر بنام نامی حضرت خلیفه الهی زیب و زینت گرفت و این قضایا در سنه
ثمانین و تسعمائه دست داد درین ایام یوسف شاه ولد علیخان بسعایت محمد بهت ابراهیم خان ولد غازی خان
را بی رضای پدر بقتل آورد و از ترس پدر او و محمد بهت گریخته بباره موله رفتند علیخان از شنیدن این خبر بغایت
آزرده خاطر گشت مردم درخواست گناه یوسف کرده او را طلبیدند و محمد بهت را که باعث این فتنه بود در بند
کردند و در سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه علیشاه لشکر بر سر ولایت کهتوار که کشتوار نیز میگویند کشیده دختر حاکم آنجا
برای نبیره خود یعقوب گرفته صلح کرده بشهر مراجعت نمود و در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائه علیخان بعهد سیر
جمل نگری با اهل و عیال خود رفت حیدر خان نام ولد محمد شاه از اولاد سلطان زین العابدین در گجرات بود
وقتی که بندگان حضرت بگجرات رفتند بملازمت رسیده در رکاب ایشان بهندوستان آمد و از هندوستان
بنوشهره رفت عموزاده سلیم خان آنجا می‌بود جماعت کثیر با او درآمد علیخان جمع کثیری همراهی لوهر چک و ساعد
تا دور راجوری می بود از سرداری لوهر چک حسد برده او را مقید ساخت تمام لشکر را گرفته پیش حیدر خان در
نوشهره آمد و گفت اسلام خان را که مرد مردانه است همراه من فرستند که رفته کشمیر را برای شما فتح نمایم حیدر خان
بسخن او مغرور شده اسلام خان را همراه او فرستاد چون در موضع جنابس نزول فرمود وقت صبح محمد خان
اسلام خان را بعذر کشته از آنجا مراجعت نمود و در کشمیر نزد علیشاه آمده مورد الطاف گشت و علی دانگر
و داود کدار وغیره که اراده دولتخواهی حیدر خان کرده بودند محبوس گشتند و در سنه اربع و ثمانین و تسعمائه
قحط عظیم در شهر کشمیر افتاد و اکثر مردم از شدت جوع درگذشتند در سنه ست و ثمانین و تسعمائه علیشاه
بالای مسجد برآمده با علما و صلحا صحبت داشت و کتاب مشکوة در آن مجلس آورده موجب حدیثی که در فضائل
توبه وارد است توبه کرد و غسل نموده نماز و تلاوت قرآن مشغول گشت بعد از فراغ بعزیمت چوگان بازی
سوار شده در میدان عیدگاه رفته بچوگان بازی مشغول گشت ناگاه قربوس زین بر شکم او خورد و بهمان الم
درگذشت

ذکر یوسف خان بن علیشاه

چون علیشاه درگذشت برادر او ابدال خان از ترس
برادرزاده خود یوسف خان بجنازه حاضر نشد یوسف سید مبارک خان و بابا خلیل را پیش ابدال خان فرستاد
پیغام داد که آمده برادر خود را دفن کنید اگر مرا بسلطنت قبول دارید فبها و الا شما حاکم باشید من تابع شما چون پیغام

برادر حسین در سنه سبع و سبعین و تسعمأته خبر رسید که حضرت خلیفهٔ الٰهی مرزا مقیم را در عوض خونهای ناحق که در کشمیر ازو صدور ی
بود بقتل آوردند و دختر حسین خان نزار و کردند حسین خان از استماع این خبر اسهال دموی عارض شده تا سه چهار ماه این مرض
امتداد یافت درین وقت محمد بهبت یوسف ولد علی خان را برین داشت که بر حسین خان خروج کند چون بحسین خان
رسید یوسف را گفت که پیش پدر خود یعنی علیخان رفت مردم دیگر نیز نوبت بنوبت گریخته نزد علیخان رفتند چون
رفتن مردم نزد علیخان و پسرش بیقین پیوست حسین خان کسان از پیش علیخان فرستاده پیغام کرد که از ما چه
گناه واقع شده پسر ترا هیچ تعرض نکرده پیش تو فرستاده ایم علیخان گفت ما را هم گناه نیست مردم گریخته پیش ما
می آیند با ایشان هرچند نصیحت میکنیم فائده نمی کند آخر علی خان متوجه سری نگر شده در هفت کروهی فرود آمد و ملک
لولی لوند گریخته نزد علیخان آمد حسین خان از شهر بر آمده در جمله حاجم که در یک کروهی شهر واقع است آمد احمد و محمد اکر
دربان و امرای او بودند در همان شب گریخته پیش علیخان آمدند دولت که از مقربان حسین خان بود با وی گفت
چون همه مردم از پیش شما گریخته میروند بهتر آنست که اسباب سلطنت که بر سر وی نزاع است بعلیخان فرستند او برادر
شماست بیگانه نیست حسین قطاس و چتر و سائر اسباب سلطنت بدست ولد خود یوسف نزد او فرستاد و گفت
گناه من همین است که بیمار شدم بعد از علیخان بخانه حسین خان آمده عیادت نمود و هر دو گریه کردند پس حسین خان
شهر را بعلیخان سپرد و در زین پور آمده اقامت اختیار کرد و علیخان بعلیشاه ملقب شده امر سلطنت با و قرار یافت
دو که که وکیل حسین خان بود ملک الملک شد و بعد از سه ماه حسین خان از عالم رفت علیخان باستقبال جنازهٔ او
رفت و در نزدیک حیران بازار دفن کردند و درهمین ایام شاه عارف درویش از لاهور از پیش حسن قلی خان برآمده
بکشمیر رسید علیخان دختر خود را در عقد او در آورده او را مهدی آخر الزمان اعتقاد کرد و علی چک ولد نوروز چک
و ابراهیم ولد غازیخان اعتقاد بسیار با وهم رسانده سجده میکردند و لائق دانسته قرار دادند که او را بسلطنت بردارند
چون این معنی بسمع علیخان رسید از و رنجیده در مقام آزار شده شاه عارف این مضمون معلوم کرده آوازه انداخت که
اینجا نمی باشم و در عرض یکروز بلاهور یا ولایت دیگر خواهم رفت و پنهان شد تا مردم اعتقاد کنند که غیبت نموده است
بعد دو سه روز معلوم شد که بملاخان دو سه اشرفی داده بکشتی نشسته بباره موله رسید و از انجا بر کوه بر آمد کسان فرستاده
او را از انجا آورده بموکلان سپردند چون مرتبهٔ دوم گریخت از کوه بهتر سلیمان گرفته باز آوردند این مرتبه علیخان مقدار هزار
اشرفی بعوض مهر دختر خود از و گرفته طلاق حاصل کرد و او را به تبت رخصت نموده و خواجه سرا او را نیز از وجدا ساخته نگاهداشت
و در سنه تسع و سبعین و تسعمأته علی چک ولد نوروز چک پیش علیخان آمده گفت که دکهر در جاگیر من آمده خلل انداخته است اگر
او را منع نخواهید کرد شکم خود را پاره خواهم کرد علیخان این عبارت را بر کنایه حمل کرده فهمید که مقصود او پاره کردن شکم علیشاه است در غضب شده
او را بند فرموده بولایت کمراج فرستاد و از انجا گریخته پیش حسین قلیخان حاکم لاهور رفت و در وقت ملاقات ادائی که متعارف بود بعمل نیاورد صحبت او آنجا بر نیامد

درگذشت و حسین خان مدرسه بنا نموده با صلحا و علمای آنجا صحبت میداشت و پرگنه پاپپور را بجاگیر اینطایفه مقرر
کرد و در سنه خمس و سبعین و تسعمائه لولی لوند بسمع حسین خان رسانید که مبارز خان میگوید که چون حسین خان مرا
پسر خوانده باید که از خزانه بمن حصه بدهد حسین خان بغایت آزرده خاطر گشت روزی بخانه مبارز خان رفت و در
طویلهٔ او اسپ بسیار دید آزار خاطرش قوت گرفت فرمود که مبارز خان را در بند کردند تمام جهات بعهده
ملک لولی قرار یافت در اندک مدت او نیز بعلت اینکه چهل هزار خروار شالی از سرکار خیانت کرده است مقید
گشته علی کوکه بجای او منصوب گشت و در سنه ست و سبعین و تسعمائه قاضی حبیب که حنفی مذهب بود در روز جمعه از مسجد
جامع برآمده در پای کوه ماران بزیارت قبور رفته بود یوسف نام شمشیر کشیده حواله قاضی نموده قاضی مجروح
گشته شمشیر دوم انداخت قاضی دست خود سپر ساخت انگشتان او بریده شد و غیر از تعصب که بواسطه
اختلاف مذهب او بود چیز دیگر در میان نبود و مولانا کمال دانا و قاضی که در سیالکوت بتدریس اشتغال داشت
نیز همراه قاضی بود یوسف بعد از مجروح ساختن قاضی گریخت حسین خان چون این خبر شنید کسان را تعیین کرد تا یوسف را
پیدا کرده آوردند فقها مثل ملا یوسف و ملا فیروز و امثال ایشان را یکجا کرده فرمود تا آنچه موافق شرع باشد بگویند
فقها جواب دادند که کشتن اینچنین شخص از روی سیاست رواست قاضی گفت تا من زنده ام کشتن این
شخص جائز نیست عاقبت او را سنگسار کردند جماعت که با او در مذهب و اعتقاد موافق بودند بحسین خان گفتند
که در کشتن او عجلت واقع شد حسین خان گفت بگفته ملایان کشتیم درین اثنا میرزا مقیم و یعقوب ولد بابا علی
برسم ایلچیگری از درگاه بندگان خلافت پناه بکشمیر آمدند چون بهیره پور رسیدند حسین خان مردم را باستقبال
ایشان فرستاده خود نیز در میدان شاهزاده آمده خرگاه و شامیانه و سایر اسباب تقطیع بر پا کردند چون شنید که ایلچیان
نزدیک آمدند حسین خان از خرگاه برآمده ایلچیان را دریافت و همه باتفاق در خرگاه درآمده یکجا نشستند بعد از آن
ایلچیان در کشتی نشستند و پسر حسین خان ابراهیم نیز با ایشان در کشتی نشست حسین خان بکشتی
دیگر سواره بکشمیر رفت و خانه حسین خان ماکری بجهت ایلچیان تعیین نمود بعد از چند روز میرزا مقیم گفت که قاضی و
مفتیان که یوسف را بفتوای ایشان کشته اند نزد ما فرستند حسین خان مفتیان را پیش او فرستاد و قاضی این که
با یوسف در مذهب موافق بود گفت مفتیان در فتوی غلط کرده اند مفتیان گفتند ما فتوی بکشتن او علی الاطلاق
نداده ایم ما گفتیم کشتن اینچنین کس بجهت سیاست رواست میرزا مقیم مفتیان را در امانت که در مجلس نموده فتح خان
رافضی سپرد و ایشان را آزار بسیار کرد حسین خان بکشتی درآمده بکمراج رفت و فتح خان بحکم میرزا مقیم مفتیان را بقتل
رسانید و ریسمان در پای ایشان کرده در کوچه و بازار گردانید حسین خان دختر خود را با تحف و هدایا همراه
ایلچیان بخدمت حضرت خلافت پناهی فرستاد و ایلچیان مصحوب دختر و پیشکش او بآگره رفتند ذکر علی شاه

فتح خواجه و مسعود نایک بودند ایشان رفته جنگ کرده فتح کردند حسین خان باستقبال ایشان رفته بسری نگر آورد بعد چندگاه حسین خان معلوم کرد که احمد خان و محمد خان ماکری و نصرت خان قصد او دارند خواست که ایشان را بند کند ایشان واقف شده بجمعیت تمام پیش حسین خان آمدند حسین خان نتوانست ضرر بایشان رساند چون از پیش او برآمدند متفکر شدند ایشان بحقیقت حال واقف گشتند پس ملک لولی لوند از پیش ایشان فرستاده پیغام کرد که یکجا شده قول و عهد کنیم که هیچکس در مقام عداوت یکدیگر نباشند ملک لولی لوند با ایشان مقدمات صلح پرداخت همه در خانه احمد خان جمع آمده برین شدند که احمد خان را بخانه حسین خان برند احمد خان بعد از مبالغه بسیار قبول نمود باتفاق نصرتخان و ملک لولی بخانه حسین خان رفت و قاضی حبیب چک که از اعیان کشمیر بود و محمد ماکری را نیز آنجا طلبیده و در دیوانخانه که برنگ محل مشهور بود صحبت انعقاد یافت چون شب شد حسین خان گفت امشب بامیل میوه بازی داریم چون قاضی متشرع است شما باتفاق قاضی ببالاخانه خود رفته صحبت بدارید که من هم می آیم چون ایشان ببالاخانه رفتند کسان فرستاد تا ایشان را محبوس ساختند بعد از آن علم خان و خانزمانخان را که نام اصل او فتح خواجه بود با لشکر بسیار بر سر شنکر چک نزدیک براجوری بود فرستادند ایشان رفته شنکر چک را شکست داده با فتح و ظفر آمدند خانزمان اعتبار تمام یافته حکم شد که تمام امرا هر روز بخانه او می رفته باشند در سنه ثلث و سبعین و تسعمائة غیبت خانزمان پیش حسین خان کردند مردم را از رفتن خانه او منع نمود خانزمان خواست که از کشمیر بدر رود در تهیه اسباب سفر بود که حسین خان بشکار برآمد پس ششندر در نو برآمده بخانزمان گفت چرا بدر میروی حسین خان بشکار رفته خانه او خالی است بخانه او باید رفت و تمام اسباب و خزائن را متصرف شد خانزمان این سخن را ازوی پسندیده باتفاق فتح چک و لوهر وانگری و امثال آن بر سر خانه حسین خان رفت و دروازه را آتش داد و خواست که احمد خان ماکری و نصرتخان را از زندان برآرد بهادر خان ولد خانزمان و فتح چک درآمدند مسعود نایک بر زندان خانه موکل بود و آب را در صحن دیوانخانه سر داد تا گل شود دولت خان از مردم حسین خان ترکش بسته ایستاده بود و بهادر خان با و تاخت و شمشیر بروی انداخت شمشیر بر ترکش او خورد و او تیر در چشم اسپ بهادر خان زد و اسپ چراغ پا شده بهادر خان را بینداخت نارک وانگری بر سر او آمده سر او را بخنجر بریده خانزمان از بیرون خبر یافته گریخت مسعود نایک او را تعاقب نموده بدست آورده نزد حسین خان برد حسین خان فرمود که او را در زین کدل برده گوش و بینی و دست و پا بریده بر دار کشیدند و مسعود نایک را پسر خوانده بخطاب مبارز خان امتیاز داده پرگنه باکل بجاگیر او مقرر شد و در سنه اربع و سبعین و تسعمائة حسین خان فرمود تا احمد خان پسر غازیخان و نصرتخان و محمد خان را میل در چشم کشیدند غازیخان از استماع اینخبر محنت بسیار کشید و چون بیمار بود

توقف کرد مخالفان خبر دار گشته در موضع اسلن رفتند جمع کثیر در ته برف آمده هلاک شدند بقیه که ماندند در کتوار رفتند و در سنه تسع و ستین و تسعمائه از انجا مضطرب شده پیش حسین خان پناه جستند حسین خان گناه ایشان از غازیخان درخواست کرده غازیخان از سر گناه ایشان گذشت جاگیرهای خوب بایشان داد و در سنه سبعین و تسعمائه غازیخان از کشمیر بر آمده در لار قرار گرفت و پسر خود احمد خانرا باتفاق فتح خان و ناصر کتائی و دیگر امرای نامدار بتسخیر تبت فرستاد چون به پنج کروهی تبت رسیدند فتح خان برخصت احمد خان به تبت رفته در میان تبتیان در آمده زود بر آمد تبتیان بجنگ راضی نشده پیشکش بسیار قبول نمودند درینولا بخاطر احمد خان رسید که فتح خان به تبت رفته بر آمد اگر من چنین بکنم اهل کشمیریان همه تعریف او خواهند کرد قرار داد که جریده برود فتح خان گفت رفتن شما مناسب نیست و اگر البته باید رفت با جمعیت روید احمد خان گوش بسخن او نکرده بپانصد کس رفت و فتح خانرا در منزل گذاشت تبتیان چون او را جریده دیدند بر سر او آمدند احمد خان تاب نیاورده گریخت و بفتح خان رسیده گفت امروز چند اول شما باشید ما میرویم تو هیچ جا توقف نکرده مردم چون دیدند که احمد خان گریخته میرود همه رو بگریز نهادند فتح خان توقف نموده تبتیان باو رسیدند او تنها جنگ کرده کشته شد غازیخان از استماع این در غضب آمده بر پسر اعراض کرد ایام حکومت او چهار سال بود

ذکر حسین خان

برادر غازیخان در سنه احدی و سبعین و تسعمائه غازیخان بعزم تسخیر تبت از کشمیر بر آمده در موکنده اقامت نمود و اسطه غلبه بیماری خدام چشمهای او از کار رفت و بخلق بد شعار خود ساخته بر خلائق تعدی میکرد و بیگناه از مردم بعلت جریانه زرها میگرفت مردم ازو رنجیده دو فرقه شدند جماعت به پسر او احمد خان یکی شدند جماعت دیگر به برادر او حسین خان در آمدند غازیخان از استماع این سخنها مراجعت نموده بسری نگر در آمد و چون بحسین خان مهر و شفقت او بیش بود او را بجای خود بسلطنت برداشت و کلا و وزرای غازیخان همه بخانه حسین خان آمده لوازم خدمتگاری قیام نمودند بعد از پانزده روز غازیخان تمام اسباب و قماش خود را دو حصه کرد یک حصه بفرزندان داد و حصه دیگر بقالان سپرد که بهای آن رسانیده بقالان بداد خواهی پیش حسین خان آمدند حسین خان غازیخانرا منع کرده غازیخان بحیله خواست پسر خود را جانشین خود سازد و حسین خان بعد از اطلاع بر مینی احمد خان پسر غازیخان ابدال خان و دیگر اعیان را طلبیده از ایشان عهد و قول گرفت که مطیع او باشند غازیخان مردمان خاصه خود و مغولان را طلبیده جمعیت نمود حسین خان نیز مستعد مقابله شد اهالی و قضات در میان آمده تسکین فتنه نمودند غازیخان از شهر بر آمده در زین پور اقامت اختیار نمود و بعد از مدت بسیار بسری نگر آمد و حسین خان ولایت کشمیر را در میان مردم تقسیم نمود در سنه اثنی و سبعین و تسعمائه حسین خان برادر خود شنکر چک را براجوری و نوشهر جاگیر داده فرستاده متعاقب آن خبر رسید که شنکر چک خروج کرده و جاگیر بمحمد ماکری مقرر کرده لشکر بسیار بر سر او فرستاد و سرداران لشکر احمد خان و

ماند اینحال بی جنگ رو بفرار نهاد چون اسپ او در راه مانده شد مغولی پیش آمد و اسپ خود کرتازه زور
بشاه داد و خود آن اسپ مانده را گرفته همانجا ایستاد و کشمیریان را که بتعاقب شاه ابوالمعالی میرفتند همه را در
معطل کرد وقتی که ترکش او خالی شد کشمیریان بر سر او هجوم آورده کشتند درین فرصت شاه ابوالمعالی
در رفت و غازیخان برگشته بتن رفت و سر مغولی را که پیش او آوردند گردن زد و الا حافظ جنتی از خوانندهای
حضرت جنت آشیانی که بواسطه خوشخوانی او را نکشتند بعد ازین فتح نصرت چک از زندان برآورده بملازمت
حضرت خلافت پناهی فرستاد و نصرت چک آمده خانخانان بیرمخان را دید و خانخانان در اعزاز و احترام او
میکوشید و در سنه سته و ستین و تسعمائه تغیری در مزاج غازیخان رفته بنیاد ظلم و تعدی نهاد و خلائق را ازو
تنفر تمام روی داد درین اثنا بسمع او رسانیدند که پسرش حیدر چک باتفاق جمعی میخواهد که سلطنت کشمیر بگیرد
و غازیخان محمد صدر را که وکیل او بود و بهادر بهت را طلبیده گفت مردم اینچنین میگویند ایشان گفتند
راست میگویند غازیخان بایشان گفت شما او را نصیحت کنید تا دیگر این خیال را بخاطر خود راه ندهد محمد صدر و
و حیدر چک را بخانه خود طلبیده اعراض کرد و دشنام داد حیدر چک در غضب آمده خنجر از کمر محمد بزور برگرفته
شکم او زد و همانجا بکشت و مردم هجوم کرده حیدر را گرفتند و غازیخان حکم کشتن او کرد عاقبت او را کشته سر او را
در زین کرده برده بردار کشیدند و مردمانیکه با او متفق بودند همه را بالقتل رسانیدند و در سنه سبع و ستین و تسعمائه
قراهها در از هندوستان با لشکر بسیار و نه زنجیر فیل آمد و از کشمیریان نصرتخان و فتح چک و غیره از گکهران نیز جمعی
کثیر همراه داشت و تا سه ماه در لالی پور توقف نمود و امید تمام داشت که مردم کشمیریان باو خواهند درآمد
درین اثنا نصرتخان و فتح چک و دولو بری و انکری از پیش او گریخته نزد غازیخان رفتند و از بیم فتور کلی در لشکر
قراهها در راه یافت و غازیخان از کشمیر برآمده در نوروز کوت رسید پیاده ها بر سر قراهها در فرستاده شکست داد
قراهها در گریخته در قلعه دابیه در آمده و زر دیگر قراهها در از جنگ پیاده ها گریخته فیلان وی بدست کشمیریان افتاد
و پانصد مغول بقتل رسید چون مدت پنج سال از حکومت حسب خان گذشت غازی خان او را در
مخفی داشته خود لوای حکومت برافراخته نام حکومت را بهم بر دیگری روا نداشت و سکه و خطبه بنام خو
خود را غازی شاه خطاب داد **ذکر حکومت غازی خان** غازی خان برسم حکام کشمیر جل
خود را پادشاه و سلطان خطاب دادن گرفت و بواسطه خدام که قبل ازین بهم رسانده بود و درین ایا
او متغیر شده بود و انگشتان او نزدیک بود که بریزد و در دندان جراحتها بهم رسید و در سنه ثمان و
و تسعمائه فتح خان و لوهر و انکری و دیگر کشمیریان از غازیخان متوهم شده گریخته بکوهستان در آم
برادر خود حسین خان را باده هزار کس بتعاقب ایشان فرستاد چون ایام برف بود حسین خان پنج

شده بر سر حبیب چک آمد و در روز دهم رفته سه چهار کشتی پیدا کرده از آب گذشت و سه فیل و سیصد کس همراه داشت چون در میدان خالد رسید حبیب چک نیز پیش آمده با بست کس مصاف داد بعد از جنگ بسیار حبیب خان در آب جنانچه در آمد و اسپ او از آب نتوانست گذشت مستی خان طریق از نوکران غازی خان باو رسیده دست در گردن او کرده و از اسپ فرود آورد و مقارن این فیل غازیخان رسیده او را زیر کرد غازیخان با فیلبانان فرمود تا سر او را جدا سازد چون فیل بان دست بدهان او در آورد و انگشتان فیل بان را مضبوط گرفته گزید عاقبت سر او را در کله باب که خانه او در آنجا بود آورده بر دار کشیدند و درویش چک و نازک چک را نیز بدست آورده بر دار کشیدند بعد چندگاه بهرام چک از هندوستان پیش غازیخان آمده پرگنه کهونه ا جاگیر او مقرر شده و از سری نگر رخصت شده در بدنچه از پرگنه نیلکه وطن او بود در رفت پس شنکر چک و فتح چک و غیر آن نزد بهرام رفته باتفاق یکدگر در پرگنه سویه بود آمده بنیاد فساد نهادند غازیخان پسر و برادران خود را بر سر ایشان تعین کرد ایشان تاب مقاومت نیاورده بجانب کوه گریختند روز دیگر غازیخان متعاقب ایشان بر آمده چون به موضع مذکور رسید و هزار کس را انتخاب نموده متعاقب ایشان فرستاد تا آنجماعت را بدست آرند روز دیگر خبر رسید که بهرام هزیمت خورده بجای رفته و سنکر چک و فتح چک از وی جدا شدند و غازیخان بسرعت در کهنو ناموره رفته تا شش روز تجسس بسیار نمودند که بهرام را بدست آرند احمد جوزین برادر حیدر چک ولد غازیخان متعهد بدست آوردن بهرام شد و غازیخان بشهر مراجعت نمود و احمد جوزین در سیر کوت مسکن ریشیان یعنی صوفیان بود رفته ایشان را گرفت و از جهت پیدا کردن بهرام ریشیان را در شلاق گرفت ریشیان گفتند با بهرام را در کشتی نشانده در موضع تاویل بخانه زمیندار رسانیدیم ریشی طائفه و جماعت اند که همه وقت زراعت کنند و باغ نشانند و انتفاع فرمایند و تجرید گذرانند احمد جوزین واسه زمیندار بعد از تفحص بسیار بهرام چک را بدست آورده در سری نگر آورده از حلق کشیدند و احمد جوزین به فتح خان ملقب شد در این ایام شاه ابوالمعالی که در هند نگران بود زنجیر در پای بر کتف یوسف کشمیری سوار شده بر آمده چون به راجوری رسید از مغولان جماعتی باو گرد آمدند و دولت چک و فتح چک و دیگر چکان لوهر و الکری همه پیش شاه ابوالمعالی آمدند در سنه خمسین و ستین و تسعمائه متوجه کشمیر شدند چون بباره موله رسیدند محمد حبیب و فتح خان که محافظت راه میکردند گریخته بموضع باره کهی آمدند شاه ابوالمعالی راه عدالت پیش گرفته هیچکس از سپاهیان قدرت تعدی بر رعایا نداشت و چون بموضع بار یکله که نزدیک بتن است رسیدند مردم بسیار فرود آمدند و غازیخان نیز از سری نگر روان شده در بتن مقابل شاه ابوالمعالی فرود آمد غازیخان برادر خود حسین نام را هراول ساخته خود در بکموضع ایستاد و کشمیریان که همراه شاه ابوالمعالی بودند به خدمت او بر فوج حسین خان تاخته او را رو گردان ساختند غازیخان مدد او رسیده غازی مردانگی و دلاوری بسیار داد کشمیریان را بقتل آورده فتح نمود و شاه ابوالمعا

نگاهداشته بودند لائق آنست که اسپان از فرستند تا بغازیخان رسانیم حبیب چک سوکنان را قریب دویست چوب زده گفت غازیخان چه جد دارد اسپانی را که باز در شمشیر آورده باسم او بگیرد بر سر اسپان خواستند بایکدیگر جنگ کنند اما مردم بصلح درآمده نگذاشتند که جنگ شود بعد از آن بسری نگر آمده تمام ایام فصل زمستان را آنجا گذرانیدند سنه اثنی وستین وتسعمائة درین سال از زلزلهٔ عظیم در کشمیر پیدا شده اکثر قریات و بلاد خراب شده قریه حلو و دام پور با عمارات و اشجار ازین کنار بهت استقبال نموده بان کنار ظاهر گشتند و در موضع مارور که در پای کوه واقع ست بواسطهٔ افتادن کوه مردم آنجا بمقدار شصت هزار کس هلاک گشتند **ذکر اسمعیل شاه** برادر ابراهیم شاه ابن علیشاه چون سیجاه از حکومت ابراهیم شاه که در حقیقت حکومت دولت چک بود گذشت روزکار بکام غازیخان شد و دولت چک بقتل رسید غازیخان دم استقلال زده بجهت نام بحکومت اسمعیل شاه را برداشت در سنه ثلث وستین وتسعمائة درینسال حبیب چک خواست با دولت چک یکی شود و باین عزیمت متوجه مرادون شد غازیخان بنصرت چک گفت برادر تو حبیب چک با دولت چک یکی شده هست مناسب آنست که تا آمدن او دولت چک را بدست آریم که بعد از آمدن او کار مشکل میشود ناگاه دولت چک بکشتی درآمده بحوض ڈل رفت تا شکار مرغابی نماید چون از کشتی برآمد غازیخان رسیده اسپان او را گرفت و او گریخته بر کوه خاک برآمد غازیخان تعاقب نموده او را بدست آورد حبیب چک به منبر رسیده معلوم کرده دولت چک گرفتار شده پریشان خاطر شد و غازیخان دولت چک را کور کرد بعد از آن حبیب چک آمده غازیخان را دید و غازیخان با وی خوب بود غازیخان نازک چک برادر او دولت چک را طلبیده تکلیف وکالت با و نمود او از تعصب کور ساختن عموی خود راضی نشد و غازیخان خواست نازک چک را گرفته مقید سازد او خبردار شده گریخته پیش حبیب چک رفت **ذکر حبیب شاه** پسر اسمعیل شاه ابن علیشاه سنه اربع وستین وتسعمائة نصرت چک و حبیب چک و نازک چک و شنکر چک برادر غازیخان و یوسف و مستی خان همه یکجا شده عهد بستند قرار دادند که امروز غازیخان داروی کار خود دست و برادر حسین چک در بند ست او را از بند برآورده غازیخان را بکشیم این خبر بغازیخان رسید یوسف چک و شنکر چک را راضی کرده پیش خود طلبیده و حبیب چک و نصرت چک و در ویش چک قرار دادند که با قضات و علما را در میان آورده بعهد و قول خواهیم رفت یا خواهیم گریخت بنصرت چک بیقوتی نموده پیش غازیخان رفته در بند افتاد حبیب خان باتفاق نازک شاه پلماشگسته خروج نمودند و مستی خان بجمعیت تمام آمده ملحق گشت و غازیخان لشکر انبوه بر سر ایشان فرستاده جنگ عظیم روی داد لشکر غازیخان هزیمت خورده بعضی گرفتار شدند حبیب چک فتح نموده در پاسون رفت غازیخان بعد از آنکه کسان او هزیمت خوردند خود سوار

رفت او تاب مقاومت نیاورده بی جنگ گریخته در موضع جهرو رفته درین اثنا خواست که بر اسپ سوار
شود و قضارا الکه اسپ بر سینه او رسیده در موضع سهمناک مخفی شده بهمان الم از عالم رفت و نعش او را در سرینگر
آورده در مزار موسی رینا دفن کردند و امرا خروج کرده نازک شاه را که بجز نامی از حکومت نداشت از حکومت
معاف داشته اراده خودسری کردند و بعد از مرزا حیدر مرتبه ثانی دو ماه نام حکومت داشت **ذکر ابراهیم شاه
بن محمد شاه** که برادر نازک شاه باشد چون عیدی رینا از میان رفت دولت چک مدار الملک
شده مهمات را از پیش خود گرفت و چون دید که از کسی که نام سلطنت برو باشد گزیر نیست ابراهیم شاه را
بحکومت برداشته نمونه وار میداشت درینوقت خواجه حاجی وکیل مرزا حیدر از جنگل برآمده پیش اسلام خان
رفت و شمس رینا و بهرام چک را گرفته در زندان کردند و چون روز عید فطر شد دولت چک لشکر خود را آراسته
بپای قبق آمد و یوسف چک در پای قبق اسپ تاخت و پیاده که تیر با جیح میکرد در میان پایهای اسپ
در آمده اسپ بند شد و یوسف نیفتاد و گردنش شکست در سنه ستین و تسعمائه میان غازیخان و دولت چک
عداوت بهم رسیده اختلاف تمام در کشمیریان پیدا شد حسن ماکری و شمسی رینا که در هندوستان بودند آمده
در سنه احدی و ستین و تسعمائه بغازیخان ملحق گشتند و یوسف چک و بهرام چک پیش دولت چک آمدند و در
گوش او گفتند که مارا غازیخان پیش تو فرستاده که اینهمه مردم بی تقریب را چرا نزد خود جمع کرده که اینها دشمنان
تواند و همچنین پیش غازیخان رفته گفتند که دولت چک در مقام صلح است چرا با و ستیزه میکنی امثال اینقدر بات
گفته میان ایشان صلح کرد و شمس رینا گریخته بهند رفت درین ایام تبتیان آمده گوسفندان پرگنه اماوه
و پاره که در جاگیر حبیب چک برادر نصرتخان مقرر بود آمده بردند دولت چک ابراهیم و حیدر چک و غازیخان
و دیگر اعیان را با لشکر انبوه از راه لار بر سر تبت کلان فرستاد و حبیب خان بسرعت تمام بهمان راه که گوسفندان را
برده بودند بتعاقب تبتیان شتافت ناگاه بقافله تبتیان رسیده جنگ کرده سردار ایشان را بشمشیر کشت ایشان همه
گریختند حبیب خان همانجا منزل کرده برادر خود درویش چک را گفت تو با لشکر سوار شو و در تبت درآی درویش چک
تغافل کرده و سخن او عمل نکرد حبیب چک با وجود زخمها که خورده پیشتر رفت و در عمارت قصرهای عالی تبت درآمد اهل تبت
تاب نیاورده بی جنگ فرار نمودند چهل کس از آن مردم که ایشانرا کشتند با یکصد اسپ و هزار بار جو و پنجاه گاو قطاس
و دویست تولا طلا نیز قبول میکردند حبیب چک سخن ایشان التفات ناکرده همه را بردار کشید و از آنجا سوار شده بر قلعه
دیگر آمده آن قلعه را نیز خراب ساخت و تبتیان سیصد اسپ و پانصد شتر و صد گوسفند و سی گاو قطاس نزد حبیب چک
فرستادند و اسپان خوب کاشغر که بدست اهل تبت افتاده بود آن اسپان را نیز از ایشان گرفتند حیدر چک ولد
غازیخان سوکنای نام برادر رضاعی خود را نزد حبیب چک فرستاد که اهل تبت این اسپان را بجهت غازیخان

یوسف چک ولد زنگی چک کوواری در عقد نکاح غازیخان در آمد و این قرابتها باعث قوت و غلبهٔ چکان شده باتفاق یکدیگر در اطراف متفرق گشتند و غازیخان بولایت کمراج و دولت چک بسویه پور و ماگریان در باتکل رفتند و عیدی رینا در سری نگر ماند و نگین گشته در دفع تدبیر ایشان میبود و چون موسم بادنجان رسید عیدی رینا گفت مرغها و بادنجان را بیارند که هر دو را یکجا بپزیم و این طعامی سنت مقرر نزد ایشان پس بهرام چک و سید ابراهیم و سید یعقوب بدعوت او آمدند یوسف چک نیامد عیدی رینا هر سه را گرفته محبوس ساخت یوسف بر تمعنی اطلاع یافته با سیصد سوار و هفتصد پیاده از راه کمراج رفته بدولت چک پیوست عیدی رینا چون دید که کشمیریان بچکان در آمدند مغولان را مثل قرابهادر میرزا و عبدالرحمن میرزا و خان سرک میرزا و شاهزاده لنک و محمد نظر و میر علی را از زندان بر آورده رعایت کرد و بهر کدام اسپ و سرپا و خرجی داده در موضع چک پرتوا اقامت کرد درین اثنا سید ابراهیم و سید یعقوب باتفاق جاردو که نگاهبان ایشان بود گریخته در کمراج رفته بدولت چک ملحق گشتند بهرام چک نتوانست گریخت روز دیگر غازیخان با سی هزار کس در سری نگر آمد و عیدی رینا مغولانرا بجنگ او فرستاد و پلها را تمام خراب کرد مغولان معطل ماندند در بنولا دولت چک نیز آمده بغازیخان در سری نگر ملحق شد و باتفاق در عیدگاه قرار گرفتند همیشه مابین فریقین جنگ بود تا آنکه بابا خلیل نزد عیدی رینا بجهت صلح آمده گفت مغولانرا اعتبار کردی و کشمیریانرا از نظر انداختی مناسب نبود امثال این سخنها گفته میان او و کشمیریان صلح کرد و مغولانرا با اهل و عیال براه تبت رخصت کردند خانم خواهر میرزا حیدر از راه بکلی بکابل رفت و اهل تبت میر علی و دیگر مغولان را کشتند و خانم بکاشغر رسید متعاقب این وقائع خبر رسید که هیبت خان و سعید خان و شهباز خان افغان که از قوم نیازی اند بتسخیر کشمیر می آیند و در پرگنه باهنال رسیده و در کوه لون کوت در آمده اند عیدی رینا و حسن ماکری و بهرام چک و دولت چک و یوسف چک باتفاق بجنگ نیازیان بر آمدند طرفین مقابل هم رسیده جنگهای خوب کردند بی بی رابعه زن هیبت خان نیز جنگ مردانه نمود و شمشیر بعلی چک انداخت آخر هیبت خان و سعید خان و فیروز خان و بی بی رابعه دران جنگ بقتل رسیده کشمیریان بفتح و ظفر بسری نگر مراجعت کردند و سرهای ایشانرا بدست یعقوب میر پیش اسلام خان در موضع بن که نزدیک باب چناب است فرستادند بعد از آنکه میان کشمیریان عداوت بهم رسید عیدی رینا باتفاق فتح چک و کوهر دانگری و یوسف چک و بهرام چک و ابراهیم چک در جاله کر آمده اقامت اختیار کردند و دولت چک و غازیخان و حسین ماکری و سید ابراهیم خان و طائفهٔ دوبان یکجا شده در عیدگاه منزل ساختند چون مدت دو ماه برین گذشت یوسف چک و فتح چک و لوهر دانگری ولد سهو و ابراهیم چک از عیدی رینا جدا شده با دولت چک در آمدند چون دولت چک بجمعیت تمام سوار شده بر سر عیدی رینا

برقالب او غیر از زخم تیر و تبر چیزی دیگر نبود مجملا چون صبح شد در لشکر کشمیریان مشهور شد که مغلی کشته افتاده است چون خواجه حاجی پسر او رسید دید که مرزا حیدر است سر او را از زمین برداشت رمقی بیش نمانده بود چشمها باز کرده جان بجهان آفرین سپرد و مغولان باندرکوت گریختند و کشمیریان بتعاقب ایشان رفته نعش مرزا حیدر را برداشته در بید و مزار برده دفن کردند و خلائق از مردن مرزا حیدر تاسف بسیار خوردند مغولان در اندرکوت درآمده تحصن جستند و تا سه روز جنگ شد و روز چهارم محمد رومی بابهای کشمیر را در ضرب زن انداخته افگند بهرکه میر سید میر در آخر خاتم زن مرزا حیدر و خواهر او بمغولان گفتند که چون مرزا حیدر از میان رفته صلح بکشمیریان بهتر است مغولان این سخن را قبول کرده امیر خان سمار را جهت صلح نزد کشمیریان فرستادند کشمیریان بصلح راضی شده خط بعهد و سوگند نوشته دادند که مغولان در مقام آزار نباشند حکومت مرزا حیدر ده سال بود

ذکر نازک شاه

چون دروازهای قلعه وا شد کشمیریان در توشک خانه مرزا حیدر درآمده نفائس امتعه بردند و اهل و عیال مرزا حیدر را در سری نگر آورده در حویلی حسن هنو جا دادند و ولایت کشمیر را در میان خود تقسیم نموده پرگنه دیوسر بدولت چک و پرگنه ربی بغازی خان و پرگنه کهراج یوسف چک و بهرام چک قرار یافت و یک الک شالی بخواجه حاجی وکیل مرزا مقرر گشت پرگنه دیوسر که جاگیر دولت چک بود پسر خود حسن چک داد و دو دختر عیدی رینا در عقد حبیب چک درآمد و امرای کشمیر خصوصا عیدی رینا تسلط تمام گرفته نازک شاه را بحکومت برداشته نموده سید اشتند در حقیقت عیدی رینا پادشاه بود و در سنه ست و خمسین و تسعمائه شنکر چک ولد کاجی چک بواسطه آنکه بی جاگیر بود غازی خان که خود را پسر کاجی چک میگفت و نبود جاگیر بسیار داشت خواست از کشمیر بدر رود و تفصیل این اجمال آنست که شنکر چک بی تردد شبهه پسر کاجی چک بود و غازی خان اگرچه شهرت داشت که پسر کاجی است اما در حقیقت پسر او نبود چه کاجی چک بعد از مردن برادر خود حسن چک زن او را که غازی خان حامله بود خواست و در عرض دو سه ماه غازی خان متولد شده القصه شنکر چک بواسطه این حسد خواست که از کشمیر برآمده نزد عیدی رینا رود چون این خبر شهرت گرفت دولت چک و غازی خان اسمعیل نایب هرجو را با صد کس بطلب شنکر چک فرستادند و گفتند که اگر او نیاید بزور آرند شنکر چک بواسطه طلب ایشان نیامده پیش عیدی رینا رفت آخر عیدی رینا پیش آمده صلح کرد و پرگنه کوهاور ده باره بجاگیر شنکر چک قرار یافته تسکین فتنه شد درین ایام چهار طائفه در کشمیر اعتبار داشتند اول عیدی رینا با طائفه خود دوم حسن ماکری ولد ابدال ماکری با طائفه خود سوم کهتواریان که بهرام چک و یوسف و دیگران باشند چهارم کامیان که کاجی چک و دولت چک و غازی خان باشند یحیی رینه دختر خود را در عقد ازدواج حسن خان ولد کاجی چک درآورد و دو دختر دولت چک در عقد محمد ماکری ولد ابدال ماکری درآمد و خواهر

کردند که چون خانهای ما سوخته اگر حکم شود بیاییم و خانهای راست کنیم و در سال آینده متوجه بهرل گردیم مرزا حیدر را اصلا باین
راضی نشده خواه ناخواه این لشکر متوجه بهرل گشت عیدی رینا و سائر کشمیریان اتفاق کردند و چون شب شد از مغولان
جدا شده برکنار بهرل برآمدند و حسین ماکری و علی ماکری را از مغولان جدا ساخته همراه خود گرفتند تا با مغولان کشته نشود چون
صبح شد میان مغول و مردم بهرل جنگ شد و مغولان در کوهها بند شدند و سید مرزا گریخته در دول رفت و قریب هشتاد
مغولان نامدار بقتل رسیدند و محمد نظر و امرا دستگیر شدند بقیة السیف از راه هیج و ربیرم کله آمدند مرزا حیدر را از استماع
این خبر بغایت محزون گشت و فرمود تا تنگهای نقره شکسته سهسی که الحال در کشمیر رائج است سکه زدند و جهانگیر ماکری را معتبر گردانید
و جاگیر حسین ماکری را باو داد و اکثر اهل حرفت را اسپ و خرجی داده سپاهی ساخت متعاقب این خبر رسید که ملا عبد الله
از استماع خروج کشمیریان متوجه ملازمت بود چون نزدیک باره موله رسید کشمیریان هجوم کرده او را کشتند و خواجه قاسم تربتی خوش
کشته شد و محمد نظر در راجوری گرفتار گشت و کشمیریان جمعیت کرده از بیرم کله در بهیره پور آمدند مرزا حیدر بقصد ناچار بجنگ
ایشان از اندرکوت برآمد همگی جمعیت مرزا هزار کس بود و از مغولان مثل عبد الرحمن و شاه زاده و ننک خان سرک مرزا
و مرکته و صبر علی و دیگران که همه قریب بهفتصد کس بودند همراه مرزا حیدر در شهاب الدین پور اقامت نمودند و دولت چک
و غازی خان و دیگر سرداران نامدار باتفاق عیدی رینا جمعیت نموده در بهیره پور آمدند و از انجا برآمده در موضع خانپور جمع گشتند
و مرزا حیدر در میان خالد کره متصل سوپی نگاه است نزول نمود و فتح چک که پدر او از دست مغولان بقتل رسیده بود بقصد
انتقام پدر خود با چهار هزار کس در اندرکوت در آمده عمارات مرزا حیدر را که در باغ صفا بود بسوخت مرزا حیدر
چون خبر شنید گفت این عمارات را از کاشغر بیاورده بودیم باز بعنایت الهی میتوان ساخت صبر علی عمارات سلطان
زین العابدین را که در سوپور بود بعوض عمارت مرزا حیدر بسوخت مرزا را این عمل خوش نیامد و عمارات عیدی رینا و نوروز چک
در سریر نگر نیز بسوخت و مرزا حیدر در موضع خانپور آمده اقامت نمود و درین موضع درخت خنبازی است که در سایه آن
دویست سوار توانند ایستاد و بتجربه رسیده که هرگاه یک شاخ او را حرکت دهند تمام درخت در جنبش می آید مولف تاریخ نظام الدین احمد
در مرتبه ثانی که رایات عالیات حضرت خلیفه الهی بسیر کشمیر رفت در ملازمت بود و آن درخت را دیده و امتحان کرده
القصه کشمیریان از خانپور حرکت کرده در موضع ارجپور آمدند و فاصله زیاده از دو کروه نماند و میرزا حیدر قرار داد که تنها خود
بر سر اعدا برود و مرزا عبد الرحمن برادر خود را که بصفت صلاح و تقوی آراسته بود بولی عهدی وصیت کرده از مردم
بیعت بنام او گرفت و باتفاق سوار شده بقصد شبیخون برآمدند از قضا دران شب ابر بسیار پیدا شده
چون نزدیک بخیمه خواجه حاجی که ماده فساد و وکیل مرزا بود رسیدند از تاریکی هیچ نمی نمود شاه نظر تورچی
میگوید درین وقت تیر انداختم و آواز میرزا حیدر بگوش من رسید که گفت صاحب تولدی دانستم که تیر من بمرزا
رسید و نیز منقولست قصابی بر ران او تیر زد و در روایت دیگر آنست که کمال دوبی او را بشمشیر کشت اما

یاد تند برخاست و تاریک شد مردم لار هجوم نموده بر سر ایشان آمدند بندگان کوکه سردار بود با کس بسیار
بقتل رسید و از آنجا که روان شدند در راه محمد ماکری و پسرش بالست و پنج کس خوب کشته شده بقیة السیف
بهزار محنت بمرزا حیدر ملحق شدند مرزا حیدر از آنجا برآمده در سنه خمس و خمسین و تسعمائه متوجه تبت گشت و راجوری
را از دست کشمیریان برآورده بمحمد نظر و میر علی داده پکلی را بملا عبدالله و تبت خورد را بملا قاسم مقرر نموده و تبت
کلان را فتح نموده محسن نامی را بحکومت آنجا تعیین کرد و در سنه ست و خمسین و تسعمائه مرزا حیدر متوجه قلعه دبیل گردید
لکهر آمده مرزا را دید و درخواست گناه دولت چک برادرزاده کاجی چک نمود مرزا حیدر آدم در خرگاه نشسته
بودند دولت چک را آنجا طلبیدند دولت چک تهر کرده از مجلس برخاست و فیلی را که جهت پیشکش آورده بود
همراه گرفته روان شد مردم خواستند که او را تعاقب کنند مرزا حیدر مانع آمد و بعد از چندگاه مرزا بکشمیر مراجعت کرد
دولت چک غازیخان و حسین چک و بهرام چک نزد هیبت خان نیازی که از پیش اسلام خان هزیمت خورده
در راجوری آمده بود آمدند و اسلام خان بتعاقب نیازیان در موضع بدوار ولایت نوشهر رسیده بود سیدخان
عبدالملک نام را که از معتبران او بود نزد هیبت خان فرستاد و سیدخان مقدمات صلح در میان آورده مادر و
پسر هیبت خان را نزد اسلام خان آورد و اسلام خان برگشته در موضع بن از نواحی سالکوت آمده قرار گرفت و کشمیریان
مذکور هیبت خان را دیدند و ابلاغ آورده خواستند که او را بکشمیر برده مرزا حیدر را از میان بردارند هیبت خان این معنی را
بخود نتوانست قرار داد و برهمنی که نزد مرزا حیدر فرستاده مقدمات صلح در میان آورد مرزا حیدر خرجی وافر بدست
آن برهمن فرستاد و هیبت خان از آنجا بموضع برکه از توابع ولایت جمو ست آمد و کشمیریان از وجدا شده نزد
اسلام خان آمدند و غازیخان پیش مرزا حیدر رفت و در سنه سبع و خمسین و تسعمائه مرزا حیدر خاطر از اطراف جمع کرده
خواجه شمسی مغول را با زعفران بسیار برسالت پیش اسلام خان فرستاد و در سنه ثمان و خمسین و تسعمائه خواجه شمسی
از پیش اسلام خان با اسباب و قماش بسیار مراجعت کرده یاسین افغان از پیش اسلام خان همراه خواجه شمسی آمد
مرزا حیدر شال و زعفران بسیار بایلچی اسلام خان داده رخصت نمود و قرابهادر مرزا بحکومت بهرسل تعیین نمود
از کشمیریان عیدی رینا و نازک شاه و حسین ماکری و خواجه حاجی را همراه او کرد و قرابهادر و کشمیریان از اندرکوت برآمده
در بانه مولا اقامت کرده در مقام فتنه شدند و بعلت اینکه مغولان ایشان را در نظر نمی آرند مغولان این مضمون را
بعرض مرزا حیدر رسانیدند مرزا حیدر این سخن باور نکرده گفت که مغولان در فتنه و فساد کم از کشمیریان نیستند حسین
ماکری برادر خود علی ماکری را نزد مرزا حیدر فرستاد و از غدر کشمیریان او را آگاه گردانیده قرار برین دادند که لشکر را
باز طلبیده مرزا حیدر هیچ آگاه نشده گفت که کشمیریان چه حوصله داشته باشند که بشما غدر اندیشند و لشکر واپس طلبیده
و در بیست و هفتم رمضان در اندرکوت آتش عظیم پیدا شده اکثر خانها را سوخت و قرابهادر و سائر مردم پیغام

شمیر درآمده بناگاه سری نگر را متصرف شد و ابدال ماکری و ریکی چک استقلال یافته مهمات از پیش خود گرفتند
و پرگنه چند بجاگیر میرزا نامزد نمودند اتفاقاً در همان اثنا ابدال ماکری را عمر بسر آمده و پسران خود را بحیدر سفارش نموده
درگذشت و بعد از درآمدن میرزا حیدر بکشمیر کاجی چک پیش شیرخان افغان بهندوستان رفته پنجهزار سوار که
حسین شروانی و علاول خان سردار آنها بودند با دو فیل باکومک آورد و میرزا حیدر با اتفاق ریکی چک متوجه
جنگ او شدند فریقین باین موضع وتته بار و موضع کاره صفها بیاراستند و نسیم فتح بر پرچم علم مرزا حیدر وزیده
امرای شیرخان کاجی چک هزیمت یافتند و کاجی چک در بیرم کله قرار گرفت و ملا محمد یوسف جامع تاریخ فتح
کمر یافته بود و در سنه خمسین و تسعمائه مرزا حیدر در قلعه اندرکوت اقامت نمود و بجهت بدگمان شدن مرزا
حیدر در باب ریکی چک او گریخته نزد کاجی چک رفت و هر دو اتفاق نموده در سنه احدی و خمسین و تسعمائه
بقصد استیصال مرزا حیدر روی بسری نگر نهادند و بهرام چک پسر ریکی چک خود را بسری نگر رسانید مرزا حیدر
بندگان کوکه و خواجه حاجی کشمیری را بدفع وی نامزد کرد و او تاب نیاورده بگریخت و چون لشکر مرزا تعاقب
نمودند کاجی چک و ریکی چک فرار را غنیمت دانسته در بیرم کله قرار گرفتند و مرزا حیدر بندگان کوکه در سری نگر
گذاشته متوجه تسخیر تبت شده از قلاع بزرگ قلعه کوسوار را با چند قلعه دیگر فتح کرده بود و در سنه اثنی و خمسین و تسعمائه
کاجی چک و پسر او بتب و لرزه بمردند مرزا حیدر اینسال را بفراغت گذرانید و در سنه ثلث و خمسین و تسعمائه
ریکی چک با مرزا حیدر جنگ کرده کشته شد و سرش با سر پسرش نازکیان پیش مرزا آوردند و در سنه
اربع و خمسین و تسعمائه ایلچی از کاشغر رسیده مرزا حیدر باستقبال ایلچی در لار آمد و آنچه بهرام ولد مسعود چک
که مدت هفت سال در کمراج جنگهای خوب کرده بر همه غالب بود با خان میرک مرزا سخنان صلح در میان
آورده عهد و شرط قرار داد و خان میرک مرزا بعهد و سوگند او را طلبید وقتی که آنچه بهرام در مجلس او آمد وی
خنجری از موزه کشیده بر شکم وی زد او همچنان زخم خورده گریخت و در جنگل درآمد خان میرک مرزا تعاقب او
نموده آورده و بگمان اینکه مرزا حیدر خوشحال خواهد شد عیدی نیا[ورد] بعد از شرط و عهد کشتن بکلی لائق
نشناخته او را گرفت و سر او را جدا کرده نزد مرزا حیدر در لار آورد مرزا حیدر بغضب برخاست و گفت
بعد از حاضر ساختن از دیدن سر او در قهر شد مرزا حیدر از راه لار متوجه کشتوار شد بندگان
گفت من ازین واقعه خبر ندارم بعد از آن مرزا حیدر از راه لار متوجه کشتوار شد بندگان کوکه
و محمد ماکری و کلبه مغول و میرزا محمد یحیی و عبد زنبار را هراول لشکر ساخته خود در موضع دوچابر نزدیک کشتوار
قرار گرفت و جماعت هراول سه روزه در یک روز قطع نموده بموضع دوست که درین جانب آب ماریاست
رسیدند و لشکر کشتوار آنجانب آب بود جنگ تیر و تفنگ در میان آمد هیچ یک از آب عبور نتوانستند کرد
دیگر لشکر مرزا حیدر از راه راست انحراف ورزیده خواستند که در کشتوار درآیند چون بموضع دار رسید

باتفاق ملک کاجی و ابدال صلحنامه نوشته باغرائب کشمیر بجانب کاشغریان فرستادند و قرار یافت که دختر محمد شاه در عقد ازدواج سلطان زاده سکندر درآید و بندیان کشمیری که در دست مغولان بوده رها کنند کاشغریان باین صلح راضی شده متوجه کاشغر شدند و پریشانی که در کشمیر پیدا شده بود بامن و رفاهیت مبدل شد و درین سال دو ستاره ذات الاذناب یعنی دم دار طلوع نموده بود و قحط عظیم درین ایام پیدا شد چنانچه اکثر خلائق بیمار و گرسنگی هلاک گشتند بقیه که ماندند جلای وطن اختیار نموده بجاهای دور رفتند و حکایت دیگر که قتل عام کرده بود از دلها مردم فراموش گشته در جنب این حادثه آسان مینمود و این محنت تا ده ماه امتداد یافته انقطاع یافت و چون وقت میوه نیز رسید فی الجمله رفاهیت در خلائق روی نمود درینوقت میان ملک کاجی و ابدال ماکری رنجش در میان آمد ملک کاجی از شهر برآمده در زین پور قرار گرفت و ملک ابدال بوزارت سلطان قیام مینمود و حکام و عمال هر ستمی که بر رعایا میخواستند میکردند و هیچکس بداد نمیرسید بعد از چندگاه سلطان محمد شاه تپ محرق بهم رسانیده هر زری که داشت بمحتاجان بخشیده بهمان بیماری از عالم گذشت مدت حکومت او پنجاه سال بود ذکر سلطان شمس الدین سلطان محمد بعد از پدر بر سریر سلطنت تمکن جسته باتفاق وزرا تمام ولایت را بامرا تقسیم نمود و مردم کشمیر از جلوس او خوشحال شدند در اندک فرصت میان ملک کاجی و ابدال نزاع بهم رسید ملک کاجی را قصد جنگ ابدال بجانب کوه سویر رو و ابدال نیز باستعداد تمام در مقابل آمد و آخر بصلح قرار یافته ابدال در کمراج که جاگیر او بود رفت و سلطان و ملک کاجی بسری نگر مراجعت نمودند بار بعد چندگاه ابدال سر از اطاعت تافته در مقام فساد شده در کمراج خلل انداخت این مرتبه سر فتنه بآسانی تسکین یافت از احوال سلطان شمس الدین در تاریخ کشمیر زیاده برین یافت نشد و ایام حکومت او معین نگشت بعد ازو پسرش نازک شاه بحکومت نشست پنج شش ماهی نگذشته بود میرزا حیدر استیلا یافته صاحب تصرف گشت در ایام حکومت او خطبه و سکه بنام نامی حضرت جنت آشیانی محمد همایون بادشاه بود ذکر حکومت میرزا حیدر در سنه ثمان واربعین وتسعمائه در وقتی که جنت آشیانی از شیرخان شکست یافته بلاهور آمده بودند ابدال ماکری وریکی چک و بعضی از اعیان مملکت کشمیر عرضداشت اختیار دولتخواهی و ترغیب گرفتن کشمیر نموده بوسیله میرزا حیدر فرستادند و آنحضرت میرزا حیدر را رخصت کرده قرار رفتن خود نیز دادند و چون میرزا حیدر نیز رسید ابدال ماکری وریکی چک آمده ملحق شدند و همراه میرزا حیدر زیاده بر چهار صد سوار نبود و چون براجوری رسید کاجی چک که حاکم کشمیر بود با سه هزار سوار و پنجاه هزار پیاده کوتل کرسل را آمده محکم ساخت میرزا حیدر ترک این راه داده براه پنج روان شد و کاجی از روی کمال غرور محافظت آن راه نمود و میرزا حیدر از کوه گذشته بفضای

مراجعت کرده بودند بخدمت مرزا کامران بعرض رسانیدند که چون ما بر تمام ولایت کشمیر اطلاع یافته ایم اگر اندکے توجه فرمایند بدست آوردن این ولایت درکمال آسانیست مرزا کامران محرم بیگ را سردار لشکر ساخته باتفاق امرائیکه از کشمیر آمده بودند بر سر کشمیر تعیین نمود چون افواج مغول بکشمیر نزدیک رسیدند کشمیریان از هراس تمام اموال و اسباب خود در خانه ها گذاشته جانب کوهها گریختند افواج مغول رفته شهر را تاراج کرده آتش در زدند و بعضی کشمیریان که از کوهستان بجنگ مغول آمده بودند بقتل رسیدند ابدال ماکری اول باین عقیده بود که ملک کاجی بمغولان همراه هست چون یقین او شد که داخل افواج مغول نیست اظهار اتحاد و یکانگی با و نموده او را با پسران و برادران طلبیده عهد و سوگند درمیان آوردند و همین معنی باعث قوت کشمیریان شد دل بر جنگ نهادند و باتفاق جنگ با مغولان کردند مصلحت وقت را دیده بملک خویش رفتند و بعد از چندگاه ملک کاجی بواسطه مکر و غروریکه از ملک ابدال معاینه کرده بود در آنجا راضی نشده باز بهند رفت و درین سال که سنه تسع و ثلثین و تسعمائه باشد سلطان سعید خان بادشاه کاشغر پسر خود سکندر خان را بهمراهی مرزا حیدر کاشغری با دوازده هزار کس از راه تبت و لار بر سر کشمیر فرستاد کشمیریان از آوازه صلابت و محاربت ایشان کشمیر را خالی کرده بی جنگ باطراف گریختند و پناه بکوهستان بردند کاشغریان بولایت کشمیر در آمده عمارت عالی را که از سلاطین سابق بود بخاک برابر ساختند و شهر و بهار را آتش زدند و خزائن و دفائن که در زیر خاک مدفون بود همه را تجسس یافته تمام لشکریان پر از مال و اسپان گردیدند و هر جا که اهل کشمیر رفته پنهان شده بودند خبر یافته بر سر ایشان میرفتند و ایشان را قتل و اسیر میساختند و تا سه ماه این صحبت درکار بود و ملک کاجی چک و ملک ابدال ماکری و دیگر سرداران نامی بجکدمر رفته پناه بردند و چون آنجا بودن را مصلحت ندانستند بجانب کمهادرباره و از انجا براه مارباد از کوه فرود آمده بجنگ مغولان قرار داده روان شدند و سلطان زاده و اسکندر خان و میرزا حیدر نیز با لشکر انبوه در برابر ایشان آمدند جنگ عظیم روی داده از سرداران کشمیر مثل ملک علی و میر حسین و شیخ میر علی و میر کمال کشته شدند و از کاشغریان نیز مردم خوب بقتل آمدند کشمیریان خواستند که پشت بمعرکه دهند اما ملک کاجی و ابدال ماکری پای جلادت محکم داشته و کشمیریان دیگر را بجنگ ترغیب و تحریص نموده داد جلادت و مردانگی دادند و از طرفین چندان مردم مقتول گشتند که از حیز شمار بیرون بود و چند قالب بے سر بر خاسته در حرکت آمده وجه آن سابقاً مذکور شد و از بامداد تا شام جنگ مابین فریقین قائم بود و چون شب در آمد طرفین از غنیم خود حساب گرفته هر کس بجای خود رفت و هر دو طائفه از جنگ بر آمده بمصالحه راضی شدند کاشغریان صوف و سقلات و سائر نفائس نزد محمد شاه فرستاده نسبت خویشی قرار دادند سلطان محمد نیز

مردم بهم میرسند باسپ و خلعت سرفراز ساخته لشکر بسیار بهمراهی او تعین فرمودند و شیخ علی بیگ و محمد خان و محمود خان را سردار لشکر گردانیدند چون ابدال ماکری دید که مردم کشمیر از مغولان متنفر خواهند جست برای مصلحت نام سلطنت بر نازک شاه بن فتح شاه نهاده متوجه کشمیر گردیدند و از آن طرف ملک کاجی ابراهیم شاه را برداشته در موضع سلاح از پرگنه پانجل لشکرگاه ساختند بطرفین مقابل هم فرود آمدند ابدال ماکری بملک کاجی پیغام فرستاد که من بجد همت بابر شاه رفته مدد آورده ام و شوکت و صلابت آن پادشاه بمرتبه ایست که سلطان ابراهیم پادشاه دهلی را که پانصد هزار کس داشت در طرفة العین بخاک تیره برابر ساخت خیریت تو در آنست که در سلک دولتخواهان آن پادشاه در آئی و اگر این دولت نصیب تو نیست زود تر برای و با این لشکر جنگ کن وقت تدافع و تساهل نیست ملک کاجی سید ابراهیم خان سرنگ و ملک یاری را سردار سه فوج ساخته بجنگ در آمد و از طرفین مقابله عظیم دست داده کس بسیار بقتل رسید و از امرای نامدار ابراهیم شاه یاری بیگ و سرنگ و غیره که هر یک جمعیت عظیم داشتند بقتل آمدند ملک کاجی مضطرب شده بشهر فرار نمود و آنجا هم نتوانست قرار گرفت و بجانب کوهستان رفت و از احوال ابراهیم شاه که چه شد و کجا رفت هیچ معلوم نیست و مدت حکومت او هشت ماه و بست و پنج روز بود

ذکر سلطان نازک شاه بن فتح شاه

بعد از فتح در شهر سری نگر جلوس نموده مردم کشمیر را که از مغولان متوهم بودند دلاسا داد کشمیریان از جلوس او خوشحالیها نمودند و از شهر بر آمده در نوشهر که از قدیم پای تخت سلاطین بود قرار گرفت و ابدال ماکری را بوزارت و وکالت برگزیدند و ابدال بقصد تعاقب ملک کاجی تا سواد جمل نگری رفت و چون معلوم نمود که بدست آوردن او ممکن نیست شروع در تقسیم ولایات نمود و بعد از خالصه تمام ولایت بچهار حصه قرار یافت یک حصه ابدال ماکری و دوم بمیر علی و حصه سوم بلوهر ماکری باقی بریگی چک قرار یافت ابدال ماکری نوکران فردوس مکانی را تحف و هدایای بسیار داده بجانب هند رخصت نمود و پیغام عتاب آمیز بملک کاجی فرستاده محمد شاه را نزد خود طلبیده بمیر علی محمد شاه را از قلعه لوهر کوت بر آورد و باتفاق بکشمیر آمدند و ملک کاجی را نگذاشتند که بیاید که سلطان محمد شاه در مرتبه چهارم بر تخت نشست و نازک شاه را که یکسال حکومت کرده بود ولیعهد خود ساختند درین ایام حضرت فردوس مکانی از عالم فانی انتقال نمود و حضرت جنت آشیانی محمد همایون پادشاه بر سریر سلطنت تمکن فرمودند و این قصه در سنه سبع و ثلثین و تسعمایة واقع شد چون یکسال بر سلطنت سلطان نازک شاه گذشت و ملک کاجی چک که بولایت کوهستان رفته بود از آن ولایت جمعیت انبوه بهمرسانیده در نواحی بنجیار آمد بملک ابدال در برابر او آمده جنگ کرد ملک کاجی گریخته بهند آمد درین ایام میرزا کامران که حکومت ولایت پنجاب بتسلط تمام داشت شیخ علی بیگ محمد خان و محمود خان مغول که بعد از فتح کشمیر رخصت ابدال ماکری

استقلال تمام بهم رسانید اکثری از امرای فتح شاه مثل سیعی واکری وغیره را بسیاست رسانید و شنکر با
باجل خود درگذشت ونعش فتح شاه را نوکران او از هند بکشمیر آوردند وسلطان محمد شاه باستقبال رفتند در جوار مزار
سلطان زین العابدین فرمود تا دفن کردند واین وقائع در سنه اثنی وعشرین وتسعمائه روی نمود وهم درین
سال سلطان سکندر لودی بادشاه دهلی درگذشت وپسر او ابراهیم بر تخت نشست درین ایام چون ملک
کاجی ابراهیم ماکری را در زندان کرد پسر او ابدال ماکری باتفاق جمعی از مردم هند سکندر خان بن فتح شاه را
بسلطنت برداشته بکشمیر آورد وسلطان محمد شاه ملک کاجی در لولو را زیر گنه تا بکل بجنگ مخالفان برآمدند
واسکندر خان تاب نیاورده بقلعه ناکام درآمد ملک کاجی آنقلعه را گرد گرد روزی چند جنگ مابین فریقین
قائم بود درین اثنا جمعی از امرای سلطان بقصد بغی برآمده نزد اسکندر خان میرفتند کاجی مسعود نام پسر خود را
بسر ایشان فرستاد و او جنگ مردانه با ایشان کرده کشته شد اما فتح از جانب مسعود روی نمود وسکندر خان قلعه
ناکام را گذاشته بدر رفت وملک بقلعه درآمد و ناکریان پریشان وابتر در پی سکندر خان رفتند وسلطان محمد شاه
مسرور ومبتهج بشهر مراجعت نمود واین وقائع در سنه احدی وثلثین وتسعمائه روی نمود وهم درین سال
حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بر سر ابراهیم لودی آمده در میدان پانی پت او را بقتل آوردند ودرین اثنا
مزاج سلطان بسعایت اعدا از ملک کاجی انحراف یافت ملک کاجی توهم نموده براجوری رفته راجهای
اطراف را بخود منقاد ساخت درینوقت سکندر خان پیش سلطان شکست یافته رفته بود باتفاق جمعی از مغولان
آمده لوهرکوت را متصرف شد وملک یاری برادر ملک کاجی خبردار شده بر سر او رفت وجنگ کرده او را دستگیر
ساخته نزد سلطان فرستاد وسلطان بواسطه دولتخواهی از ملک کاجی راضی شده باز عهده وزارت باو تفویض
نموده در چشم سکندر میل کشید درینولا ابراهیم خان پسر سلطان محمد شاه بهمراهی پدر نزد سلطان ابراهیم لودی
بدهلی رفته سلطان ابراهیم لودی لشکر بسیار بسلطان محمد شاه داده رخصت کرد وابراهیم خان را در خدمت خود
نگاهداشته بود وبسبب حادثه سلطان ابراهیم بکشمیر آمد وملک کاجی بواسطه کورساختی سکندر خان از سلطان رنجیده
بود او را بهر بهانه که خواست در زندان کرده بعد از ان که سلطان را مقید ساخت ابراهیم خان را بسلطنت برداشت
ومدت حکومت محمد شاه درین مرتبه پانزده سال ویازده ماه ویازده روز بود

ذکر سلطان ابراهیم شاه بن محمد شاه

چون بر تخت نشست ملک کاجی را بهمان دستور وزیر مستقل گردانید وابدال ماکری
بن ابراهیم ماکری که از دست جفای ملک کاجی بهند رفته بود درینولا بملازمت حضرت فردوس مکانی بعرض
رسانید که از غلبه دشمنان پناه باین درگاه آورده ام اگر بنده را بلشکر امداد فرمایند کشمیر را باسهل وجه بجهت بندگان
حضرت تسخیر نمایم آنحضرت بعد از اطلاع بر صورت وسیرت او بزبان تلطف فرمودند که در شکل هم اینچنین

جهانگیر ماگری که در لوهرکوت بود بطلب مخالفان رسیدند سر عزیز ساداترا با پیغام صلح فرستادند قبول
ننمود در روزی داد و این جهانگیر ماگری و سیفی ڈانگری از پل گذشتند و بسادات جنگ کردند داد و با
اکثری از مخالفان بقتل رسید و سادات خوشحال گشتند و نقاره نواختند و از سرهای مخالفان منارها ساختند روز دیگر
سادات خواستند که از روی غلبه از پل بگذرند مخالفان پیش آمدند و در میان پل عظیم دست داد چون پل شکست
از طرفین خلائق در آب غرق شد و سید از ان سادات بتاتار خان حاکم پنجاب خطی نوشته او را مدد خویش طلبیدند
او لشکر بسیار بمدد ایشان فرستاد چون لشکر او بسواد بهمبر رسید پیش نام راجه آنجا با ایشان جنگ کرده مردم خوب
را بقتل رسانید مخالفان از استماع این خبر خوشحالیها نمودند و میان سادات و کشمیریان تا دو ماه دایم جنگ
بود آخر کشمیریان سه فوج شده از آب گذشتند و اطراف کوه را فرو گرفتند و سادات در مقابل ایشان آمده داد
مردانگی دادند چون جمعیت مخالفان اضعاف مضاعف بود اکثر از اعیان سادات بقتل رسیده بقیه روی
فرار بشهر آوردند کشمیریان تعاقب نموده بشهر در آمده دست بقتل و غارت کشادند و در شهر آتش زدند و از ان
آتش خانقاه میر سید علی بسوخت و بانجا آتش منتهی گشت و عدد کشتگان در ان روز بدو هزار کس رسید و این
واقعه در سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه روی داد و سید محمد بن سید حسن در خانه گدائی نام شخصی از طایفه راون در آمده
تحصن جست مخالفان همه یکجا شده در دیوان خانه بسلام محمد شاه رفتند و او را از خود ساخته سید علیخان را
با دیگر سادات از کشمیر اخراج نمودند و پسر او را از زرهای نقلی داده رخصت نمودند و چون هر کدام از کشمیریان دعوی
سرداری داشتند در اندک زمانی میان ایشان مخالفتها پدید آمده کار سلطنت از انتظام بر افتاد و فتح خان
ابن آدم خان که بعد از وفات تاتار خان حاکم پنجاب شده بود از جالندر بقصد مملکت موروثی براجوری
رسیده آنجا بود و چون نبیره سلطان زین العابدین بود هر دم واقعه طلب از امرا و رعایا فوج فوج تردد
مینمودند و او هر کدام را النامی داده امیدوار میساخت و ششم سید اشرف که جهانگیر ماگری پیش از همه آمده او را
خواهد دید جهانگیر ماگری بتوهم اینکه مخالفان او اول رفته دیده اند بفتح خان در ساخته او را از داعیه تسخیر کشمیر
منع نمود و سلطان محمد شاه بترغیب جهانگیر ماگری از کشمیر بر آمده میدان گیر سوار را معسکر خود ساخت
و فتح خان نیز از راه هیره پور بسواد اودن رسید و چشمه آدم را میان کرده در برابر نشست و صفها ترتیب
یافته آتش حرب اشتعال یافت اول فتح خان غلبه نموده نزدیک بود که لشکر سلطان پریشان شود آخر
جهانگیر ماگری ثبات قدم ورزیده سعد ارجاه کس خوب از لشکر فتح خان بقتل آورد و شکست بر لشکر فتح خان
افتاده نزدیک بود که فتح خان گرفتار شود یکی از منافقان آوازه در انداخت که سلطان محمد شاه بدست
مخالفان اسیر گشت جهانگیر پریشان خاطر گشته از تعاقب باز ماند سلطان بعد از فتح بکشمیر آمده ملک ماگری بهبت

سید ناصر را که نزد سلطان زین العابدین مقرب بود و در مجلس برخود ش تقدیم میفرمود بحکم سلطان
از کشمیر اخراج یافته بولایت دهلی رفته بود طلبید سید ناصر چون نزدیک دده سرنجال رسید وفات یافت
بعد ازان سید حسن ولد سید ناصر را که پدر حیات خاتون بود از دهلی طلبیده زمام اختیار بدست او داد
سید مزاج سلطان را از امرای کشمیر منحرف ساخت و جمعی کثیر از اعیان ملک بسعی او بقتل رسیدند و ملک
پارسی محبوس گشت و بقیه دیگر از هراس گریخته باطراف رفتند جهانگیر ماگری که از امراء بزرگ بود گریخته
بقلعه لوهرکوت رفت بعد از چند روز سلطان را زحمت اسهال طاری شده ضعف کلی بحال او راه یافت سلطان
حسن وصیت نمود که چون پسران من خورد ند یوسف خان بن بهرام خان را که در بند ست با فتح خان پسرادم خان
را در ولایت جمو است بسلطنت بردارند و محمد خان را ولی عهد سازند سید حسن بظاهر قبول کرد و سلطان
بهمان الم در گذشت مدت حکومت او معلوم نیست **ذکر سلطان محمد شاه بن سلطان حسن** محمد خان
هفت ساله بود و بسعی حسن بحکومت رسید و دران روز جمیع اسباب طلا و نقره و اسلحه و اقمشه و اطعمه و غیر آن در
پیش او گذاشتند هیچ کدام ازان چیزها التفات ناکرده کمان را بدست گرفت حاضران ازین عمل او استدلال
بر بزرگی و مردانگی کرده گفتند که در کار جهانداری خواهد کوشید و استقلال سادات بمرتبه رسید که هیچ یک از
امراء و وزراء نمیگذاشتند که نزد سلطان آید کشمیریان ازین معنی به تنگ آمده شبی باتفاق پرسرام راجه جمو که از
ترس تاتار خان پناه بکشمیر برده بود سید حسن را با سی نفر از اعیان سادات در باغ نوشهر بغدر کشتند و از آب
بهت گذشتند و پل را شکستند ازان طرف جمعیت کرده نشستند و سید محمد پسر سید حسن که خالوی سلطان بود
جمعیت نموده بجهت محافظت سلطان بدیوانخانه آمد درین چنین شبی که فتنه عظیم روی داده هرکس بخود
درمانده عیدی رینا خواست تا یوسف خان بن بهرام خان را که در بند بود بدر برد سید علیخان نام از امرای
سادات برین معنی اطلاع یافته یوسف خان را بقتل آورد و ماجی بهت را که در قتل یوسف خان تاسف
میخورد نیز کشت و مادر یوسف سال دلوی نام که ازان گاه که بیوه شده بود زیاده از سه لقمه جوی در وقت افطار غذا
نمیساخت نعش پسر را سه روز در خانه نگاهداشت و بعد ازانکه او را دفن کردند حجره نزدیک بمقبره او ساخته آنجا میبود
تا از عالم رفت القصه سید علی خان و سادات دیگر بقصد جنگ مخالفان برکنار آب جمعیت کرده نشستند
و زر بسیار خرج کرده لشکر عظیم بهم رسانیدند و مردم کشمیر از اطراف و جوانب فوج فوج آمده با مخالفان پیوستند
و از جانبین جنگ تیر و تفنگ درکار شده بودند و هر روز از طرفین کس بسیار بقتل میرسید و دزدان علانیه بشهر
آمده تاراج مینمودند و سادات خندقی گرد شهر کنده تا از دزدان امن شد و خانهای مخالفان در شهر و مواضع
هر جا که بود بخاک برابر کردند و اموال و مواشی ایشان بتاراج داده از غایت تکبر خود نگاهبانی نمیکردند در

احمد خطاب داده بود از حیات محروم ساخت و سپاه و نور و آتش را امارت داد و بعد از چندی بهرام خان
با پسر خود از تعصب بر آمده بجانب هند رفت و سپاهیان همه از وی جدا شدند و همه احوال او بتقریب گوش
خواهد شد سلطان تمام ضوابط و قوانین سلطان زین العابدین را که در زمان حیدرشاه مختل و مندرس
گشته بود تجدید و احیا کرد و مدار کار را برایشان انداخت درین وقت جمعی مفسدان ترغیب بهرام خان کرده
او را بجنگ سلطان تحریص نمودند و امرا نیز با او نوشته او را طلبیدند بهرام خان از ولایت کرمراج
گذشته با او همه در ولایت کرمراج سید سلطان درین وقت لشکر به سپهسالاری ملک ... رفته بود و از شنیدن این
خبر نتیجه جنگ نمود بسوی او رفت جمعی مردم سلطان از جانب ... داشتند که جانب هند باید رفت ملک احمد
اسود را ترغیب جنگ نموده گذاشت که بجانب هند برود سلطان ملک احمد ... ملک تاج
لیب را با لشکر گران بر سر بهرام خان فرستاد و بهرام خان را توقع آن بود که لشکریان سلطان بوی
خواهند آمد آخر کار برعکس شد ... او با صاحب حسب اتفاق افتاد و بهرام خان شکست یافته
گریخته در موضع ... آمد امرای سلطان بتعاقب او شتافتند و او بدست آورده تیر بر چشم رسیده و اسباب
واشیا بغارت داده بحال خراب نزد سلطان آوردند سلطان فرمود تا او را در زندان کردند بعد
از زمانی میل در چشم بهرام خان کشیدند و او تا سه سال در زندان بود از عالم رفت و این بزرگ وزیر سلطان
زین العابدین و ملک احمد ... بهرام خان ... نمود و بار
سلطان زین العابدین ... است که سیاست ... سلطان حسن او را بدست
آورده باتفاق ... بهرام خان را کور ساخته بودند و میل در چشم او کشیده بعد از سه سال در
زندان او ... پسر او ... ملک احمد وزیر مستقل
شد ملک ... ملک احمد ... بجانب ... زندان
... ملک احمد ... ملک ... را با لشکر ... تاتار خان که از جانب پادشاه
دهلی در ولایت پنجاب حاکم بود جنگ ... ساخت و
سلطان را از حیات خاتون که از نسل سادات بود پسری متولد شد سلطان او را محمد نام کرد و ملک احمد ...
تربیت ... سید ... ملک احمد ...
... میان امرا ... بجهت ...
بدلوا ... سلطنت خلل ... سلطان
ملک احمد آسو را با جمعی دیگر از خویشان او مقید ساخته اموال او را بتاراج داد و در زندان کرد و سلطان

جلا شدند این پدر که از امرای معتبر حاجی خان بود متعاقب آدم خان شتافت آدم خان جنگهای مردانه کرد بسیاری از برادران و خویشان را بقتل آورده بدر رفت و حسن خان پسر حاجی خان که در مچهپور بود نزد پدر آمده رونق مچهپور تمام در کار و بار حاجی خان راه یافت و سلطان از عالم رفت مدت حکومت او پنجاه و دو سال بود **ذکر سلطان حیدر شاه بن سلطان زین العابدین** که حاجی خان نام داشت بعد از پدر بسه روز بجای نشین پدر شده سلطان حیدر خطاب یافت و در سکندرپور که بنوشهر مشهور است برسم و آئین پدر جلوس کرده زرهای نثار را باهل استحقاق داد و برادرش بهرام خان و پسرش حسن خان تاج سلطنت بر سر او نهاده بخدمت او قیام نمودند **بیت** چو مرگ افگند افسری از سری ٭ نهد آسمان بر سری دیگری ٭ و ولایت ناگراج بجاگیر حسن خان مقرر کرد و او را امیر الامراء و ولی عهد خود ساخت و ناکام در وجه جاگیر بهرام خان تعین نمود و راجه های اطراف را که بتقریب تعزیت و تهنیت آمده بودند اسپ و خلعت داده رخصت کرد و با کثر امرا شمشیر مرصع و خلعت نوازش نمود سخاوت خیلی داشت و دایم الخمر بود و چون طبیعت انتقام داشت اکثر امرا از و رنجیده بجاگیرها رفتند چون از احوال ملک بی پروا بود از وزرا انواع تعدی بر رعایا میرفت و پورلی نام حجامی را بتقرب خود اختصاص داده هرچه او میگفت بآن عمل مینمود و از مردم رشوت میگرفت و هر که بد میشد فی الحال مزاج سلطان را از و منحرف میساخت و بس کسی که بیشتر از همه در بیعت او سعی نموده بسعایت پورلی حجام بقتل درآمد و قبل ازین آدم خان لشکر بسیار جمع آورده بقصد جنگ سلطان بولایت جمو رسیده بود چون خبر قتل امرای او رسیده برگشته بجمو رفته و بر ثافت مانک دیو راجه جمو بجنگ مغول که دران نواحی آمده بودند رفته تیری بدهن او رسیده بهمان زخم درگذشت سلطان از خبر وفات او متاثر شده فرموده تا قالب او را از جنگ گاه برآورده نزدیک پدر او دفن کردند و هم دران ایام بواسطه دوام شرب مرضهای صعب بحال سلطان راه یافت امرا در خفیه با بهرام خان اتفاق نموده خواستند که او را بسلطنت بردارند چون این خبر بحسن خان که در هند قلاع بسیار فتح کرده بود و غنایم بی شمار بدست آورده بود رسید لشکر جرار را بطریق ایلغار خود را بکشمیر رساند چون آمدن او بی رخصت بود اهل غرض سخنان از جانب او گفته مزاج سلطان حیدر را منحرف ساختند سلطان از و رنجیده کورنش نداد و هیچ یک از خدمات او مجرا نشد روزی سلطان بر ایوان گچ کرده برآمده بشراب مشغول گشت در حالت مستی پایش لغزید و بیفتاد و در گذشت مدت حکومت او یکسال و ده ماه بود **ذکر سلطان حسن بن حاجی خان حیدر شاه** بعد از پدر پادشاه شده بروز پنجم بسعی احمد اسو اجلاس یافت و روز دوم کسانی را که از ایشان توهم داشت مقید کرد و از سکندرپور بنوشهر رفته در آنجا اقامت کرد و خزانه جد و پدر را بر مردم نثار نموده احمد اسّی را ملک

بلاتوقف از انجا برآمده بر سر سوپور رفت حاکم آنجا که از قبل سلطان معین بود برآمده جنگ کرد و کشته شد و تمام شهر
و ولایت بغارت رفت سلطان چون خبر شنید لشکر عظیم بر سر آدم خان فرستاد جنگ عظیم دست داد و از طرفین
بسیار بقتل رسیده شکست بر آدم خان افتاد چون پل سوپور که بر روی آب بهت بسته بودند شکست قریب سیصد
کس از مردم اعیان آدم خان در حین فرار غرق شدند آدم خان از آب گذشته آن روی آب اقامت جست و
سلطان از شهر برآمده بجانب سوپور آمد رعایا را دلاسا نموده درین اثنا حاجی خان بموجب فرمان که باو رفته بود
از راه بنجه نزدیک باره موله رسید سلطان پسر خورد خود بهرام را باستقبال او فرستاد و درمیان هر دو برادر صحبت
بهم رسید و آدم خان از انجا که بود گریخته از راه شاه بیک به نیلاب رفت و سلطان حاجی خان را همراه گرفته بشهر آمد
و او را ولی عهد خود گردانید حاجی خان نیز اخلاص جست کرده دقیقه از دقایق اخلاص نامرعی نگذاشت و نوکران
خود را که در سفر و حضر با او رفاقت کرده بودند سفارش کرده منصبهای کلی برای ایشان گرفت و جاگیرهای خوب
مقرر کرد و سلطان کمر طلا و مرصع باو عنایت کرد ایام از او راضی بود آخر حاجی خان بواسطه شرب مدام اسهال
دموی بهم رسانده در کار سلطنت خلل تمام راه یافت امرا در خفیه آدم خان را طلبیدند آدم خان باشارت
امرا آمده سلطان را دید سلطان از آمدن او بد برد و از امرا رنجید عاقبت برادران باهم عهد گشته اتفاق
مینمودند بعد چندگاه چون ضعف پیری بر سلطان غالب و بیماری علاوه آن گردید امرا و وزرا باتفاق معروض
داشتند که امر سلطنت اگر بیکی از سلطانزادها تفویض یابد باعث امنیت و انتظام ملک گردد سلطان
التفات باین سخن ناکرده بهیچ یک را از پسران خود بامر سلطنت اختیار نمود و اهل نفاق از میان آمده
صحبتها بهم رسانیدند و بهرام خان مکر انگیخته و سخنان نفاق درمیان آورده دو برادر بزرگ را باهم دشمن ساخت
آدم خان از وهم در قطب الدین پور رفته اقامت نمود چون ضعف کلی بحال سلطان راه یافت امرا از
ملاحظه فتنه نمیگذاشتند که پسران بعیادت سلطان بیایند و گاه گاه سلطان را بر جای بلند بتکلف می نشاندند
و نقارها می نواختند که سلطان صحت یافته و باین تدبیر ملک بپای میداشتند آخر چون بیماری سلطان
صعب شد یک شبانروز بیهوشی او گذشت شبی آدم خان تنها از قطب الدین پور بدیدن سلطان آمد
لشکر بیرون شهر گذاشت تا از حاجی خان و اعدا خبردار باشند اتفاقا همان شب حسن کچی که از امرای بزرگ
بود در دیوانخانه سلطان بجهت حاجی خان از امرا بیعت گرفته بود روز دیگر امرا آدم خان را به تقریبی از
کشمیر برآورده حاجی خان را به تعجیل هر چه تمامتر طلبیدند حاجی خان بموجب طلب امرا آمده اسپان طویله
بتمام متصرف گشت و لشکری عظیم گرد او جمع آمده اما از اندیشه فتنه و عذر مخالفان بدرون محل سلطان
نرفت آدم خان چون این خبر شنید بترسیده از راه نادیل قصد هندوستان کرد و بسیاری از نوکران او

مردم از و مشاهده کرده گویند نوبتی سلطان مریض شد چنانچه مشرف هلاک گشت و مردم از صحبت او دست
داشتند درین اثنا جوگی در کشمیر پیدا شده گفت من علم همیان میدانم و این مرض سلطان را که اصعب امراض
است غیر این علاجی نیست که من روح خود را از بدن خود جدا کرده در قالب سلطان در آرم نزدیکان سلطان این معنی را
غنیمت داشته جوگی را با یک شاگردش بر بالین سلطان برده هر دو را آنجا تنها گذاشته جوگی بعد از ان
که روح سلطان مفارقت نمود روح خود را از بدن خود برآورده بعملی که میدانست در قالب سلطان در آورده
و شاگرد خود را وصیت کرده بود که قالب مرا که معطل خواهد ماند در آسن که عبارت از مقام جوگیانست برده محافظت
خواهی کرد وقتی که شاگرد قالب جوگی را برداشته بیرون آمد نزدیکان بجانب سلطان شتافته او را صحیح البدن
یافتند و خوشحالیها نمودند بعد ازان چند گاه پسران سلطان در مقام خصومت یکدیگر شده بنزاع برخاستند آدم خان
که از همه بزرگ بود از کشمیر برآمده بجمعیت تمام از ولایت تبت رفته آن نواحی را مسخر ساخته و غنایم بسیار نزد سلطان
آورده منظور مراحم گردید و حاجی خان حسب الحکم بر سر لوهرکوت رفت و سلطان آدم خان را بواسطه بی اعتدالی
حاجی خان همیشه نزد خود نگاه میداشت آخر حاجی خان باغوای بعضی از لوهرکوت بجانب کشمیر آمد هر چند سلطان
او را نوشته و گفته فرستاد که بیا فایده نکرد و بضرورت سلطان بعزیمت جنگ او برآمده در میدان تلیل معسکر ساخت
حاجی خان اگرچه از عمل خود پشیمان بود اما بسعی مردم واقعه طلب صف آراسته کرده بمیدان درآمد و از صباح
تا شام جنگ قایم بود آخر شکست بر لشکر حاجی خان افتاد و از آدم خان آثار مردانگی درین معرکه بسیار بظهور آمد
حاجی خان گریخته بجانب بهنبهر رفت و آدم خان بتعاقب شتافته خواست او را بدست آرد سلطان نگذاشت
حاجی خان از بهنبهر برآمده بعلاج زخمیان مشغول شد و سلطان بعد از فتح کشمیر آمده فرمود تا از سر مخالفان مناره
بلند ساختند و اسیران لشکر حاجی خان را بقتل آوردند و آدم خان مردمی که در اغوای حاجی خان کوشیده بودند
بدست آورده بقتل رسانید و اهل و عیال ایشان را آزار میکرد باین تقریب اکثر مردم از حاجی خان جدا شده
نزد آدم خان آمدند بعد ازین آدم خان باستقلال تمام تا شش سال حکومت راند متعاقب این قحط عظیم
واقع شد در ولایت کشمیر چنانچه اکثر مردم از گرسنگی مردند ازین غم و اندوه کلی بحال سلطان راه یافته اکثر غلهای
خزاین را بر مردم قسمت کرد خراج را در بعضی جاها چهار یک و در بعضی هفت یک قرار داد و آدم خان بر ولایت
مکراج دست یافته انواع تعدی نمود و مردم بسیار از دست او نزد سلطان آمده دادخواهی نمودند و هر فرمانی
که از سلطان بجانب او میرفت قبول نمیکرد تا آنکه بسیار بهم رسانید و بقصد سلطان آمد در قطب الدین پور اقامت
نمود سلطان بحکم این مضمون بیت مزن با سپاهی ز خود بیشتر — که نتوان زد انگشت بر نیشتر بلطایف
الحیل تسلی او نموده باز بولایت مکراج فرستاد و حاجی خان را بسرعت طلبید آدم خان بمکراج رفته

بوده اند که یکسان نقش ابدا ازده مقام ادامی نمودند و در بعضی اوقات که سلطان خوشحالی روی دادی فرمود
تا رباب و بین و غیر آن از آلات سرود در ابریشم گرفته صبح می یافتند و سوم نام زیرکی بود که بزبان کشمیری شعر می گفت
و در علم هندوی سرآمد روزگار بود و درین علم نام کتابی تصنیف کرده تمام واقعات سلطان را بتفصیل آورده
بود و شاهنامه تمام یاد داشت ملک نام کتابی در علم موسیقی بنام سلطان تصنیف کرده بدین سبب مورد الطاف
گردید فارسی و عربی بفرموده او بزبان هندوی و فارسی و تبتی و غیر آن اطلاع داشت و بسیار از کتب فارسی و عربی
بفرموده او بزبان هندوی ترجمه کردند و کتاب مهابهارت که از کتب مشهور است و کتاب راج ترنگی که عبارت از
تاریخ بادشاهان هندست بفرموده او بفارسی ترجمه کردند و سلطان مغفور ابوسعید سلطان از خراسان اسپان
تازی و شتران بختی با بسیار هدیه نزد سلطان فرستاد و سلطان از این تحفه خوش حال گشته و برابر آن خروارهای زعفران
و قسطاس و مشک و شال و کاسه های بلورین و دیگر غرایب کشمیر برای خاقان مرحوم روانه ساخت سلطان
بهلول لودی و سلطان محمود گجراتی نفائس ملک خود بخدمت سلطان را رابطه مودت را محکم می ساختند و
حاکم مکه معظم مکرم و سرکیان و غیر آن نیز تحف و هدایا فرستاده همین شیوه را مرعی میداشتند بادشاه سند
اسباب و اشیا و اسپان بسیار منجمله یکی با قصیده در مدح سلطان فرستاده سلطان را از خواندن آن
قصیده خوشحالی تمام روی نموده و منگرسین و رام راجه گوالیار چون معلوم کرد که سلطان را بعلم موسیقی و سنگیت
رغبت تمام است کتاب چند از این فن ارسال نموده مسوس راجه کوب سه هزار بدر بعد از سلسله اخلاص و اتحاد
مرعی میداشت و راجه تبت دو جانور غریب خوش شکل بدست آورده نزد سلطان فرستاد و سلطان را از دیدن
آن جانوران مسرت تمام روی داد و از جمله خاصیت آن جانوران یکی این بود که چون شیر را بآب مخلوط کرده پیش
آنها میگذاشتند اجزای شیر را منتقا از اجزای آب جدا ساخته می خوردند و آب خالص میماند و سلطان در
اوائل حال محمد خان برادر خود را ولی عهد ساخته مدار مهمات برو گذاشت بعد از وفات او پسر او را چند
زمان بجای او اعتبار نموده تمام مهمات بعهده او گذاشت و ودکوکه خود را مسعود شیر نام بقرب خود اختصاص
داده ممتاز ساخته بود و آخر این هردو با یکدیگر در افتاده شیر مسعود را که برادر خرد او بود کشت و سلطان در
قصاص او شیر را نیز بقتل رسانید و سلطان سه پسر داشت یکی آدم خان که از همه بزرگتر بود اما همیشه در نظر
سلطان خوار می نمود و حاجی خان و بهرام خان که از همه خوردتر بود اما جاگیر بسیار داشت و ملا دریا نام شخصی
مجهول النسب بود و او را دریا خان خطاب کرده تمام مهمات را بعهده او گذاشته خود بعیش و طرب مشغول شد
دستری بهشت که در زمین سلطان اوحد بود چون از عالم رفت سلطان یک کرور زر کشمیر که چهار صد اشرفی باشد بجهت
او باطفال تصدیق نمود و سلطان در علوم جوگیان مهارت تمام داشت و خلع بدن که آنرا سیمیا گویند

زدند و رایج ساختند و حسن سلوک او بمرتبه بود که از هرکه میرنجید او را بنوعی از ولایت خود اخراج میکرد و او نمیدانست بچه سبب رنجیده است و درباب هرکه بفال بد برآید بهمان بشد و خلائق در عهد او بهر وضعی و ملتی که میخواستند می بودند و برهمنان که در زمان سلطان سکندر مسلمان شده بودند اکثر مرتد گشتند و از علما کسی را مجال گرفت ایشان نبود و نزدیک بکوه ماران جوی را آورده شهری بنا کرده که آبادانی او پنج کروه بود و دیگر شهرها را آبادان کرده بود و علما و فضلا و مساکین را متوطن ساخته دائم از احوال ایشان خبردار میبود و در مقام جمع خزائن نبود بلکه آنچه بدست او می آمد صرف مصارف میگشت بیت چون توان نقد جان برجایگه داشت ∴ چراکه نقد دگر باید نگه داشت و در زمان او سلطان محمود نامی که هم شاعر بود و هم دانشمند پیدا شد در بحر و قافیه که میخواست در بدیهه شعر میگفت و در میان لحظه که از مشکلات علمی ازو سوال میکردند بی تامل حل میکردند و سلطان بتعظیم علمای اسلام میکرد و میگفت که ایشان مرشدان ما اند و هم جوگی را بواسطه غربت و ریاضت احترام مینمود و بعیب هیچ از طایفه نظر نمیکرد و از بس که فراست داشت هر قضیه مشکل که مردم در تشخیص آن عاجز می آمدند در بدیهه بتفصیل میرسانید از جمله زنی که تعصب به اتباع خود داشت شبی پسر صغیر خود را کشته در خانه اتباع انداخت و صباح تهمت خون بر و بسته بداد خواهی آمده به نزد سلطان و وزرا بعد از تفحص بسیار تحقیق آن بعجز اعتراف نمودند سلطان خود توجه بتفصیل آن فرمود اول آن اتباع را که متهم بودند در خلوت طلبید و تهدیدات نمود دقیقه از دقایق بروی فرونگذاشت چون آن زن ازین عمل بری بود بهیچ وجه اعتراف ننمود آخر سلطان فرمود که اگر تو برهنه شوی بحضور مردم و بخانه خود روی آن معنی دلیل بر صدق تو میتواند بود زن از حیا سر فرو افگنده گفت نزد من مردن به ازین عمل است بخون خود راضی شدم ولیکن اختیار این عمل بخود قرار نمیتوانم داد سلطان دست از و باز داشت آن زن دیگر را که دعوی میکرد طلبیده گفت اگر تو درین دعوی رستگاری میکنی در حضور مردم برهنه شو آن زن بی ملاحظه خواست برهنه شدن سلطان مانع آمده فرمود که جرم ثابت گشت بلکه کار اوست و تهمت بر اتباع نهاده و بعد از آن که تازیانه چند بر زدند اعتراف نمود سلطان دزد و زانی را [illegible] کشت بلکه می فرمود تا زنجیر در پای ایشان انداخته هر روز در عمارت کار میکردند و طعام می یافتند و از جهت آنکه جانوری کشته نشود منع شکار کرده بود و در رمضان گوشت نمی خورد و از جهت بخشش او سازنده ها و خواننده های اطراف و کشمیر آوردند از انجمله ملا عودی از شاگردان بیواسطه خواجه عبدالقادر بود از خراسان آمده عود را چنان می نواخت که باعث خوشحالی میگردید و بانواع عنایت سرافراز گشت و ملا جمیل حافظ که در شعر و خوش خوانی عدیم المثل بود و نیز از سلطان رعایتهای کلی یافت و نقشهای او تا امروز در کشمیر مشهور است و حلب آتش باز که تفنگ در کشمیر او پیدا کرده و در زمان سلطان بود و در فن آتش بازی نظیر خود نداشت و کتاب سوال و جواب که متضمن فواید بسیار است سلطان باتفاق او تصنیف کرده و رقاصان و ریسمان بازان و نیوه ها و زنان او بسیار پیدا آمد و کسان

اہل ہندست کرده هزار کس کشته شوند یک قالب بی سر که از کنده میگویند بر خاسته بحرکت می آمد آخر
علی شاه تاب نیاورده گریخت و شاهی خان بتعاقب او بکشمیر آمد مردم شهر او خود استقبال کردند مدت حکومت
علی شاه شش سال و نه ماه بود **ذکر حکومت سلطان زین العابدین بن سلطان سکندر**
بت شکن که عبارت از شاهی خانست بعد از برادر بر سریر سلطنت تمکن جست و جسرت کهوکر بقوت سلطان
اگرچه نتوانست تسخیر دهلی نمود اما تمام پنجاب را در تصرف در آورده و تبت و تمام ولایت که در کنار آب سند
واقع است در تصرف سلطان در آمد و برادر محمد خان را صاحب مشورت ساخته مدار تمام مهمات بعهده
تدبیر او نهاده خود بنفس در تشخیص قضایا و معاملات کوشش بلیغ داشت و بجمع طوایف صحبت میداشت
و کسب علوم و فنون نموده بود و در مجلس او از اہل دانش از ہندو و مسلمان همه وقت می بودند در علم موسیقی
مهارت تمام داشت و در تعمیر ولایت و تکثیر زراعت و کندن جویها توفیق که او یافت هیچ کس از حکام
کشمیر را دست نداده بود بمثابتی که هر کس تا بدان کز ابر همت او نهال عهد را سرسبز دارد و در ولایت او
هر جا دزدی واقع شدی تاوان آن و تبعات آن موضع مقرر بود و ازین جهت دزدی بالکلیه برطرف شده
بود و نرخ نویسی در زمان او پیدا شد و بر ورقهای مس کنده و در شهر گذاشته بود که رسوم ظلم از ولایت کشمیر
برانداخته شد و هر که بعد از ما باشد و باین دستور عامل نباشد او و اند و خدا و بالتماس سری بهت که در طبابت
بی نظیر روزگار بود از سلطان انواع رعایت یافته برهمنان دیگر که در عهد سلطان سکندر بسعایت سری بهت
جلای وطن شده بودند باز آمده در معابد و مقام خود که مقرری داشتند قرار گرفتند و وظایف بر ایشان
مقرر گشت و سلطان از برهمنان عهد گرفت که آنچه در کتب ایشان مسطور است خلاف آن فعل نکنند و بعد از آن
آنچه رسوم ایشان بود مثل قشقه کشیدن و سوختن زنان همراه شوهر و غیر آنکه سلطان سکندر برانداخته بود همه را
از سر احیا نمودند و جریمانه پیشکش و سائر حبوبات از رعایا معاف داشت و حکم فرمود که سوداگران متاع را که
از اطراف بیارند پنهان نکنند و از غبن فاحش اجتناب نموده باندک سود بفروشند و زندانیانی که در عهد
سابق مقید بودند همه را رها کرد و هر ولایت که فتح می شد خزانه بغارت میداد و موافق پای تخت خراج بران
ولایت مقرر ساخت و متمردان را گوشمال داده بمرتبه لایق نگاه داشت و فقیران و ضعیفان را رعایت نموده
نمیگذاشت که از پا درآیند و در روی زن بیگانه و در مال غیری نظر بخیانت و طمع اصلا نمیکرد و از روی شفقت
بر رعایا گرد جریب از آنچه معهود بود زیاده ساخت روزمره خرج خاصه سلطان از کان حاصل مس
بهم رسیده بود و مزدوران در آنجا کار میکردند می بود و چون در عهد سلطان سکندر بتان او زر و نقره و مس و غیره را
شکسته سکه زده بودند و آن زر کساوی پیدا کرده بود حکم شد تا بر مس خالص که از آن کان پیدا می شد سکه

اہل ہندست کرده ہزار کس کشته شوند یک قالب بی سر که از کنده میگویند بر خاسته بحرکت می آمد آخر
علی شاه تاب نیاورده گریخت و شاهی خان تعاقب او بکشمیر آمده مردم شهراو خوشحال ها کردند مدت حکومت
علی شاه شش سال و نه ماه بود ذکر حکومت سلطان زین العابدین بن سلطان سکندر
بت شکن که عبارت از شاهی خانست بعد از برادر بر سریر سلطنت تمکن یافت و حسن سلوک و عدالت بلقب سلطان
اگرچه منقوانست تسخیر دہلی نمود اما تمام پنجاب در تصرف در آورده و تبت و تمام ولایت که در کنار آب سنده
واقع است در تصرف سلطان در آمد و برادر محمود خان را صاحب مشورت ساخته مدار تمام مهمات بعهده
تدبیر او نهاده و خود نیز در تشخیص قضایا و معاملات کوشش بلیغ داشت و بجمع طوایف صحبت میداشت
و کسب علوم و فنون نموده بود و در مجالس او از اہل دانش از ہندو و مسلمان همه وقت می بودند در علم موسیقی
مهارت تمام داشت و در تعمیر ولایت و تکثیر زراعت و کندن جویها توفیق که او یافت هیچ کس از حکام
کشمیر را دست نداده بود حکایت از هر کس نا یداین کرامت بنهال عهد را سر سبز دارد و در ولایت او
بر جا دزدی واقع نشدی تاوان آن و تاوان آن موضع مقرر بود از ین جهت دزدی بالکلیه بر طرف شده
بود و نرخ نویسی در زمان او پیدا شده بود و رقمهای مس کنده و در شهر گذاشته بود که رسوم ظلم از ولایت کشمیر
بر انداخته شده هر که بعد از ما باشد و باین دستور عامل نباشد او و اند و خدا د بالتماس سری بهت که در علما
بی نظیر روزگار بود از سلطان انواع رعایت یافته برهمنان دیگر که در عهد سلطان سکندر بسعایت سری بهت
جلای وطن شده بودند باز آمده در معابد و مقام خود که مقرری داشتند قرار گرفتند و وظایف بر ایشان
مقرر گشت و سلطان از برهمنان عهد گرفت که آنچه در کتب ایشان مسطور است خلاف آن فعل نکنند و بعد از ان
آنچه رسوم ایشان بود مثل قشقه کشیدن و سوختن زنان همراه شوهر و غیر آنکه سلطان سکندر بر انداخته همه را
از سر احیا نمودند و جریانه پیشکش و سایر حبوبات از رعایا معاف داشت و حکم فرمود که سوداگران متاع را که
از اطراف بیارند پنهان نکنند و از غبن و فاحش اجتناب نموده بانک سود بفروشند و زندانیانی که در عهد
سابق مقید بودند همه را رها کرد و هر ولایت که فتح می شد خزانه بغارت میداد و موافق پای تخت خراج برای
ولایت مقرر ساخت و متمردان را گوشمال داده بمرتبه لایق نگاه داشت و فقیران و ضعیفان را رعایت نموده
نمیگذاشت که از یاد رانیده و در روی زن بیگانه و در مال غیری نظر بخیانت و طمع اصلا نمیکرد و از روی شفقت
بر رعایا کرده جریب از آنچه معهود بود زیاده ساخت روزمره خرج خاصه سلطان از کان حاصل مس
بهم رسیده بود و مزدوران در انجا کار میکردند می بود و چون در عهد سلطان سکندر بتان از زر و نقره و مس و غیره را
شکسته سکه زده بودند و آن زر کساد می پیدا کرده بود حکم شد تا بر مس خالص که از ان کان پیدا می شد سکه

ذکر حکومت هندال بن شمس الدین چون سلطان شهاب الدین بساط زندگانی را درنوردید برادرش هندال نام بجای او بسلطنت رسید و از صاحب اخلاق پسندیده بود و در تنفیذ احکام خود اهتمام تمام داشته بود و از نام سرداری بتسخیر تاتاجه او سرکوت که در تصرف بعضی امرای سلطان شهاب الدین بود و بسا بعد از آنکه جنگهای صعب میان فریقین رفته بود او کشته شد و برادرزاده خویش حسن بن شهاب الدین را از دهلی طلب نموده میخواست که ولی عهد خود سازد و لیکن اهل حسد سلطان را ازین داعیه پشیمان ساختند و بر گرفتن او اغوا نمودند یکی از امرای سلطان روی راول نام داشت حسن بر این معنی آگاه ساخت و با حسن از راه کشمیر فرار نموده بلوهرکوت رفت و بعد ازین زمینداران آن وقت را گرفته نزد سلطان فرستادند روی راول بسیاست رسید و حسن محبوس گشت و در آخر عمر از سلطان دو پسر متولد گشت یکی سکا نام و دیگری هیبت خان نام نهاد و این هر دو پسر خورد بودند که سلطان از عالم رفت مدت حکومت او پانزده سال و پنج ماه بود **ذکر حکومت سلطان سکندر** که سکا نام داشت باتفاق وزرا و امرا بجای پدر نشست و مهمات را از پیش خود و مادر و وزیر را که صاحب اختیار بود بجانب تبت نامزد کرد و او آن ولایت را فتح کرده چون جمعیت بهم رسانید بغی ورزید و در نواحی منیر با سلطان جنگ کرده شکست یافت گرفتار گشته محبوس شد خود در حبس گشت لشکرهای عظیم نزد سلطان جمع آمده تمام اطراف مسخر گشت و دران ایام که حضرت صاحب قران میر تیمور بتسخیر هند آمدند و فیلی برای سلطان فرستاد سلطان ازین معنی مباهات نموده عرض داشت بملازمت صاحب قران مشتمل بر اخلاص و اظهار بندگی فرستاد و نوشت هرجا که حکم شود بملازمت برسم و ایلچیان صاحب قرانی را رعایت بسیار کرده رخصت نمود و نسبت اخلاص و بندگی او بعرض صاحب قران رسید التفات بحال او فرمودند خلعت طلا دوزی با اسپ بزین مرصع فرستادند و فرمودند که چون رایات جلال از دهلی بجانب پنجاب معطوف گردد او بملازمت برسد سلطان سکندر بموجب این حکم وقتی که صاحب قران از کوه سوالک بجانب پنجاب متوجه بودند با پیشکش بسیار روانه ملازمت گردید در اثنای راه شنید که بعضی از امرای صاحب قران گفته اند که سلطان سکندر باید که هزار اسپ پیشکش بیارد و سلطان ازین خبر پریشان خاطر گشته بازگشت و عرض داشت نوشت که چون پیشکش لائق بهم رسید روز چند این عزیمت در توقف افتاد آنحضرت بر مضمون اطلاع یافته بر آن جماعت که گفته بودند که سلطان سکندر باید که هزار اسپ پیشکش بیارد اعراض فرمودند ایلچیان سلطان سکندر را نوازش نموده فرمودند که مرزا نامعقول گفته اند باید که سلطان بی دغدغه بخاطر متوجه ملازمت گردد سلطان اینخبر از ایلچیان شنیده بخوشحالی تمام بعزم ملازمت آنحضرت از کشمیر بیرون آمد چون پاره راه دل گذشت شنید

ذکر حکومت هندال بن شمس الدین چون سلطان شهاب الدین بساط زندگانی را در نوردید
برادرش هندال نام بعد ازو بسلطنت رسید و از صاحب اخلاق پسندیده بود و در تنفیذ احکام خود اهتمام تمام
داشت بود از نام سرداری بتسخیر قلعه او سرکوت که در تصرف بعضی امرای سلطان شهاب الدین بود فرستاد
بعد از آنکه جنگهای صعب میان فریقین رفته بود داد کشته شد و برادرزاده خویش حسن بن شهاب الدین
را از دهلی طلب نموده میخواست که ولی عهد خود سازد و لیکن اهل حسد سلطان را ازین داعیه پشیمان
ساختند و بر گرفتن او اغوا نمودند یکی از امرای سلطان رومی راول نام داشت حسن را برین معنی آگاه ساخت
و با حسن از راه کشمیر فرار نموده بلوهرکوت رفت و بعد ازین زمینداران آن وقت را گرفته نزد سلطان
فرستادند رومی راول بسیاست رسید و حسن محبوس گشت و در آخر عمر از سلطان دو پسر متولد گشت یکی سکا
نام و دیگری هیبت خان نام نهاد و این هر دو پسر خورد بودند که سلطان از عالم رفت مدت حکومت او
پانزده سال و پنج ماه بود ذکر حکومت سلطان سکندر که سکا نام داشت باتفاق وزرا و امرا
بجای پدر نشست و مهمات را از پیش خود داری مادر و وزیر را که صاحب اختیار بود بجانب تبت نامزد
کرد و او آن ولایت را فتح کرده چون جمعیت بهم رسانید یاغی ورزید و در نواحی سنیر(?) با سلطان جنگ کرده
شکست یافت گرفتار گشته محبوس شد خود را در حبس کشت لشکرهای عظیم نزد سلطان جمع آمد تمام اطراف
مسخر گشت و دران ایام که حضرت صاحب قران امیر تیمور بتسخیر هند آمدند و کیفیت برای سلطان فرستاد
سلطان ازین معنی مباهات نموده عرضداشت بملازمت صاحب قران مشتمل بر اخلاص و اظهار
بندگی فرستاد و نوشت هر جا که حکم شود بملازمت برسم و ایلچیان صاحب قرانی را رعایت بسیار کرده رخصت
نمود و نسبت اخلاص و بندگی او بعرض صاحب قران رسید التفات بحال او فرمودند خلعت طلا
دوزی با اسپ و زین مرصع فرستادند و فرمودند که چون رایات جلال از دهلی بجانب پنجاب معاودت
کرد او بملازمت برسد سلطان سکندر بموجب این حکم وقتی که صاحب قران از کوه سوالک بجانب پنجاب متوجه
بودند با پیشکش بسیار روانه ملازمت گردید در اثنای راه شنید که بعضی از امرای صاحب قران گفته اند که سلطان
سکندر باید که هزار اسپ پیشکش بیارد و سلطان ازین خبر پریشان خاطر گشته بازگشت و عرضداشت نمود
که چون پیشکش لائق بهم رسید [illegible] این عزیمت در توقف افتاد آنحضرت بر مضمون اطلاع یافته بر آن
جماعت که گفته بودند که سلطان سکندر را باید که هزار اسپ پیشکش بیارد اعتراض فرمودند ایلچیان سلطان سکندر را
نوازش نموده فرمودند که مرزا نامعقول گفته اند باید که سلطان بی دغدغه خاطر متوجه ملازمت گردد سلطان
ازین خبر از ایلچیان شنیده بخوشحالی تمام بعزم ملازمت آنحضرت از کشمیر بیرون آمد چون بباره مول گذشت شنید

ذکر حکومت هندال بن شمس الدین چون سلطان شهاب الدین بساط زندگانی را در نوردید برادرش هندال نام بعد از و بسلطنت رسید و از صاحب اخلاق پسندیده بود و در تنفیذ احکام خود اهتمام تمام داشت بوداز نام سرداری بتسخیر قلعهٔ او سرکوت که در تصرف بعضی امرای سلطان شهاب الدین بود و سپاه بعد از آنکه جنگهای صعب میان فریقین رفته بود او کشته شد و برادرزادهٔ خویش حسن بن شهاب الدین را از دهلی طلب نموده میخواست که ولی عهد خود سازد و لیکن اهل حسد سلطان را از این داعیه پشیمان ساختند و بر گرفتن او اغوا نمودند یکی از امرای سلطان روی راول نام داشت حسن را برین معنی آگاه ساخت و با حسن از راه کشمیر فرار نموده بلوهرکوت رفت و بعد از این زمینداران آن وقت را گرفته نزد سلطان فرستادند روی اول بسیاست رسید و حسن محبوس گشت و در آخر عمر از سلطان دو پسر متولد گشت یکی سکا نام و دیگری هیبت خان نام نهاد و این هر دو پسر خورد بودند که سلطان از عالم رفت مدت حکومت او پانزده سال و پنج ماه بود **ذکر حکومت سلطان سکندر** که سکا نام داشت باتفاق وزرا و امرا بجای پدر نشست و مهمات را از پیش خود و بی مادرش وزیری را که صاحب اختیار بود بجانب تبت نامزد کرد و او آن ولایت را فتح کرده چون جمعیت بهم رسانید بغی ورزید و در نواحی [illegible] با سلطان جنگ کرده شکست یافت گرفتار گشته محبوس شد خود را در حبس کشت لشکرهای عظیم نزد سلطان جمع آمد و تمام اطراف مسخر گشت و در آن ایام که حضرت صاحب قران امیر تیمور بتسخیر هند آمدند و فیلی برای سلطان فرستاد سلطان ازین معنی مباهات نموده عرض داشت بملازمت صاحب قران مشتمل بر اخلاص و اظهار بندگی فرستاد و نوشت هر جا که حکم شود بملازمت برسم و ایلچیان صاحب قرانی را رعایت بسیار کرده رخصت نمود و نسبت اخلاص و بندگی او بعرض صاحب قران رسید التفات بحال او فرمودند خلعت طلا دوزی با اسپ و زین مرصع فرستادند و فرمودند که چون رایات جلال از دهلی بجانب پنجاب معطوف گردد او بملازمت برسد سلطان سکندر بموجب این حکم وقتی که صاحب قران از کوه سوالک بجانب پنجاب متوجه بودند با پیشکش بسیار روانهٔ ملازمت گردید در اثنای راه شنید که بعضی از امرای صاحب قران گفته اند که سلطان سکندر باید که هزار اسپ پیشکش بیارد و سلطان ازین خبر پریشان خاطر گشته بازگشت و عرض داشت نمود که چون پیشکش لائق بهم نرسید بنابرین چندان این عزیمت در توقف افتاد آنحضرت بر مضمون اطلاع یافته بر آن جماعت که گفته بودند که سلطان سکندر باید که هزار اسپ پیشکش بیارد و اعراض فرمودند ایلچیان سلطان سکندر را نوازش نموده فرمودند که مرزا نامعقول گفته اند باید که سلطان بی دغدغهٔ خاطر متوجه ملازمت گردد سلطان این خبر از ایلچیان شنیده بخوشحالی تمام از عزم ملازمت آنحضرت از کشمیر بیرون آمد چون بباره مول گذشت شنید

ذکر حکومت هندال بن شمس الدین چون سلطان شهاب الدین بساط زندگانی را در نوردید
برادرش هندال نام بعد از و بسلطنت رسید و از صاحب اخلاق پسندیده بود و در تنفیذ احکام خود اهتمام تمام
داشت بود از نام سرداری به تسخیر قلعهٔ او سرکوت که در تصرف بعضی امرای سلطان شهاب الدین بود رسانید
بعد از آنکه جنگهای صعب میان فریقین رفته بود او کشته شد و برادرزادهٔ خود یعنی حسن بن شهاب الدین
را از دهلی طلب نموده میخواست که ولی عهد خود سازد و لیکن اهل حسد سلطان را ازین داعیه پشیمان
ساختند و بر گرفتن او اغوا نمودند یکی از امرای سلطان روی راول نام داشت حسن برین معنی آگاه شد
و با حسن از راه کشمیر فرار نموده بولایت سرکوت رفت و لهار از زمینداران آنجا حسن را گرفته نزد سلطان
فرستادند روی راول بسیاست رسید و حسن محبوس گشت و در آخر عمر از سلطان دو پسر متولد گشت یکی سکندر
نام و دیگری هیبت خان نام نهاد و این هر دو پسر خورد بودند که سلطان از عالم رحلت نمود مدت حکومت او
پانزده سال و پنج ماه بود **ذکر حکومت سلطان سکندر** که سکندر نام داشت باتفاق وزرا و امرا
بجای پدر نشست و مهمات را از پیش خود داری مادرش و وزیر را که صاحب اختیار بود بجانب تبت نامزد
کرد و او آن ولایت را فتح کرد و چون جمعیت بهم رسانیده یاغی در زبید در نواحی سنبر با سلطان جنگ کرده
شکست یافت گرفتار گشته محبوس شد و در ادر حبس گذشت لشکرهای عظیم نزد سلطان جمع آمده تمام اطراف
مسخر گشت و دران ایام که حضرت صاحب قران امیر تیمور به تسخیر هند آمده بودند وکیلی برای سلطان فرستاد
سلطان ازین معنی مباهات نموده عرضداشت بملازمت صاحب قران مشتمل بر اخلاص و اظهار
بندگی فرستاد و نوشت هر جا که حکم شود بملازمت برسم و ایلچیان صاحب قرانی را رعایت بسیار کرده رخصت
نمود و نسبت اخلاص و بندگی او بعرض صاحب قران رسید التفات بحال او فرمودند خلعت طلا
دوزی با اسپ و زین مرصع فرستادند و فرمودند که چون رایات جلال از دهلی بجانب پنجاب معطوف
گردد او بملازمت برسد سلطان سکندر بموجب این حکم وقتی که صاحب قران از کوه سوالک بجانب پنجاب متوجه
[illegible] پیشکش بسیار روانهٔ ملازمت گردید در اثنای راه شنید که بعضی از امرای صاحب قران گفته اند که سلطان
[illegible] سلطان ازین خبر پریشان خاطر گشته بازگشت و عرضداشت نمود
که چون پیشکش لایق بهم نرسیده بود بر جناب این عزیمت در توقف افتاد آنحضرت بر مضمون اطلاع یافته بر آن
جماعت که گفته بودند که سلطان سکندر را باید که هزار اسپ پیشکش بیارد اعتراض نمودند ایلچیان سلطان سکندر را
نوازش نموده فرمودند که مردم نامعقول گفته اند باید که سلطان بی دغدغهٔ خاطر متوجه ملازمت گردد سلطان
این خبر از ایلچیان شنیده بخوشحالی تمام بعزم ملازمت آنحضرت از کشمیر بیرون آمد چون ببارهمول گذشت شنید

ذکر حکومت هندال بن شمس الدین چون سلطان شهاب الدین بساط زندگانی را درنوردید
برادرش هندال نام اجداد و بسلطنت رسید و از صاحب اخلاق پسندیده بود و در تنفیذ احکام خود اهتمام تمام
داشت بود از نام سرداری به تسخیر قلعه او سرکوت که در تصرف بعضی امرا سلطان شهاب الدین بود و ستاد
بعد از آنکه جنگهای صعب میان فریقین رفته بود او کشته شد و برادرزاده خود حسن بن شهاب الدین
را از دهلی طلب نموده میخواست که ولی عهد خود سازد و لیکن اهل حسد سلطان را ازین داعیه پشیمان
ساختند و بر گرفتن او اغوا نمودند یکی از امرا سلطان روی راول نام داشت حسن را برین معنی آگاه ساخت
و با حسن از راه کشمیر فرار نموده با وهرکوت رفت و بعد ازین زمین داران آن وقت را گرفته نزد سلطان
فرستادند روی اول بسیاست رسید و حسن محبوس گشت و در آخر عمر از سلطان دو پسر متولد گشت یکی سکا
نام و دیگری هیبت خان نام نهاد و این هر دو پسر خورد بودند که سلطان از عالم رفت مدت حکومت او
پانزده سال و پنج ماه بود **ذکر حکومت سلطان سکندر** که سکا نام داشت باتفاق وزرا و امرا
بجای پدر نشست و مهمات را از پیش خود داری مادرش و وزیر را که صاحب اختیار بود بجانب تبت نامزد
کرد و او آن ولایت را فتح کرده چون جمعیت بهم رسانید بغی ورزیده در نواحی شهر با سلطان جنگ کرده
شکست یافت گرفتار گشته محبوس شد خود را در حبس کشت لشکرهای عظیم نزد سلطان جمع آمده تمام اطراف
مسخر گشت و دران ایام که حضرت صاحب قران امیر تیمور به تسخیر هند آمدند و فیلی برای سلطان فرستاد
سلطان ازین معنی مباهات نموده عرض داشت بملازمت صاحب قران مشتمل بر اخلاص و اظهار
بندگی فرستاد و نوشت هرجا که حکم شود بملازمت برسم و ایلچیان صاحب قرانی را رعایت بسیار کرده رخصت
نمود و نسبت اخلاص و بندگی او بعرض صاحب قران رسید التفات بحال او فرمودند خلعت طلا
دوزی با اسپ و زین مرصع فرستادند و فرمودند که چون رایات جلال از دهلی بجانب پنجاب معاودت
کرده او بملازمت برسد سلطان سکندر بموجب این حکم وقتی که صاحب قران از کوه سوالک بجانب پنجاب متوجه
شدند پیشکش بسیار روانه ملازمت گردید در اثنای راه شنید که بعضی از امرای صاحب قران گفته اند که سلطان
[illegible] سلطان ازین خبر پریشان خاطر گشته باز گشت و عرض داشت نمود
که چون پیشکش لائق بهم نرسید زودتر چندان این عزیمت در توقف افتاد آنحضرت برین مضمون اطلاع یافته بر آن
جماعت که گفته بودند که سلطان سکندر را باید که هزار اسپ پیشکش بیارد و اعراض فرمودند ایلچیان سلطان سکندر را
نوازش نموده فرمودند که مرزا نامعقول گفته اند باید که سلطان بی دغدغه خاطر متوجه ملازمت گردد سلطان
این خبر از ایلچیان شنیده بخوشحالی تمام بعزم ملازمت آنحضرت از کشمیر بیرون آمد چون بباره‌ول گذشت شنید

ذکر حکومت هندال بن شمس الدین چون سلطان شهاب الدین بساط زندگانی را در نوردید
برادرش هندال نام بعد از و بسلطنت رسید و از صاحب اخلاق پسندیده بود و در تنفیذ احکام خود اهتمام تمام
داشت بود و از نام سرداری به تسخیر قلعه او سرکوت که در تصرف بعضی امرا سلطان شهاب الدین بود و رستا
بعد از آنکه جنگهای صعب میان فریقین رفته بود او کشته شد و برادر را دو خویش حسن بن شهاب الدین
را از دهلی طلب نمود و میخواست که ولیعهد خود سازد و لیکن اهل حسد سلطان را ازین داعیه پشیمان
ساختند و بر گرفتن او اغوا نمودند یکی از امرا سلطان روی راول نام داشت حسن برین معنی آگاه ساخت
با حسن از راه کشمیر فرار نمود و بلوهرکوت رفت و بعد ازین زمینداران آنجا حسن را گرفته نزد سلطان
فرستادند روی اول بسیاست رسید و حسن محبوس گشت و در آخر عمر از سلطان دو پسر متولد گشت یکی را
نام و دیگری هیبت خان نام نهاد و این هر دو پسر خورد بودند که سلطان از عالم رفت مدت حکومت او
پانزده سال و پنج ماه بود ذکر حکومت سلطان سکندر که سکا نام داشت باتفاق وزرا و امرا
بجای پدر نشست و مهمات را از پیش خود داد و مادرش و وزیر را که صاحب اختیار بود بجانب تبت نامزد
کرد و او آن ولایت را فتح کرد و چون جمعیت بهم رسانیده یاغی در زید و در نواحی منیر با سلطان جنگ کرده
شکست یافت گرفتار گشته محبوس شد خود در دار حبس گشت لشکرهای عظیم نزد سلطان جمع آمد تمام اطراف
مسخر گشت و در آن ایام حضرت صاحب قران امیر تیمور به تسخیر هند آمدند و ایلچی برای سلطان فرستاد
سلطان ازین معنی مباهات نمود و عرض داشت بملازمت صاحب قران مشتمل بر اخلاص و اظهار
بندگی فرستاد و نوشت هر جا که حکم شود بملازمت برسم و ایلچیان صاحب قرانی را رعایت بسیار کرده رخصت
نمود و نسبت اخلاص و بندگی او بعرض صاحب قران رسید التفات بحال او فرمودند خلعت طلا
دوزی با اسپ و زین مرصع فرستادند و فرمودند که چون رایات جلال از دهلی بجانب پنجاب معطوف
گردد او بملازمت برسد سلطان سکندر بموجب این حکم وقتی که صاحب قران از کوه سوالک بجانب پنجاب متوجه
شدند بسیار روانه بملازمت گردید در اثنای راه شنید که بعضی از امرا صاحب قران گفته اند که سلطان
ازین خبر پریشان خاطر گشته بازگشت و عرض داشت [illegible] نوشت
که چون پیشکش لائق بهم رسید بروز چندان این عزیمت در توقف افتاد آنحضرت بر مضمون اطلاع یافته بر آن
جماعت که گفته بودند که سلطان سکندر را باید که هزار اسپ پیشکش بیارد و اعراض فرمودند ایلچیان سلطان سکندر را
نوازش نمودند و فرمودند که مرزا نامعقول گفته اند باید که سلطان بی دغدغه خاطر متوجه ملازمت گردد سلطان
این خبر از ایلچیان شنیده بخوشحالی تمام بعزم ملازمت آنحضرت از کشمیر بیرون آمد چون بباره مول گذشت شنید

ذکر حکومت هندال بن شمس الدین چون سلطان شهاب الدین بساط زندگانی را در نوردید برادرش هندال نام بعد از وی بسلطنت رسید و از صاحب اخلاق پسندیده بود و در تنفیذ احکام خود اهتمام تمام داشت بود از نام سرداری به تسخیر قلعه او سرکوت که در تصرف بعضی امراء سلطان شهاب الدین بود رسانا بعد از آنکه جنگهای صعب میان فریقین رفته بود او کشته شد و برادرزاده‌اش حسن بن شهاب الدین را از دهلی طلب نموده میخواست که ولی عهد خود سازد و لیکن اهل حسد سلطان را ازین داعیه پشیمان ساختند و بر گرفتن او اغوا نمودند یکی از امراء سلطان روی راول نام داشت حسن را برین معنی آگاه ساخت و با حسن از راه کشمیر فرار نموده بلوهر کوت رفت و بعد ازین زمینداران آنجا وی را گرفته نزد سلطان فرستادند روی راول بسیاست رسید و حسن محبوس گشت و در آخر عمر از سلطان دو پسر متولد گشت یکی سکا نام و دیگری هیبت خان نام نهاد و این هر دو پسر خورد بودند که سلطان از عالم رفت مدت حکومت او پانزده سال و پنج ماه بود ذکر حکومت سلطان سکندر که سکا نام داشت باتفاق وزرا و امرا بجای پدر نشست و مهمات را از پیش خود دادی مادرش و وزیر را که صاحب اختیار بود بجانب تبت نامزد کرد و او آن ولایت را فتح کرده چون جمعیت بهم رسانید بغی ورزید و در نواحی منیر با سلطان جنگ کرده شکست یافت گرفتار گشته محبوس شد خود در در حبس گشت لشکرهای عظیم نزد سلطان جمع آمده تمام اطراف مسخر گشت و دران ایام که حضرت صاحب قران امیر تیمور به تسخیر هند آمدند و کیفی برای سلطان فرستاد سلطان ازین معنی مباهات نموده عرض داشت بملازمت صاحب قران مشتمل بر اخلاص و اظهار بندگی فرستاد و نوشت هرجا که حکم شود بملازمت برسم و ایلچیان صاحب قرانی را رعایت بسیار کرده رخصت نمود و نسبت اخلاص و بندگی او بعرض صاحب قران رسید التفات بحال او فرمودند خلعت طلا دوزی با اسپ و زین مرصع فرستادند و فرمودند که چون رایات جلال از دهلی بجانب پنجاب معطوف گردد او بملازمت برسد سلطان سکندر بموجب این حکم وقتی که صاحب قران از کوه سوالک بجانب پنجاب متوجه بودند با پیشکش بسیار روانه ملازمت گردید در اثناء راه شنید که بعضی از امراء صاحب قران گفته اند که سلطان سکندر باید که هزار اسپ پیشکش بیارد و سلطان ازین خبر پریشان خاطر گشته بازگشت و عرض داشت که چون پیشکش لائق بهم رسید بر سر عزیمت این عزیمت در توقف افتاد آنحضرت بر مضمون اطلاع یافته بران جماعت که گفته بودند که سلطان سکندر باید که هزار اسپ پیشکش بیارد و اعراض فرمودند ایلچیان سلطان سکندر را نوازش نموده فرمودند که مرزا نامعقول گفته اند باید که سلطان بی دغدغه خاطر متوجه ملازمت گردد سلطان این خبر از ایلچیان شنیده بخوشحالی تمام العزم ملازمت آنحضرت از کشمیر بیرون آمد چون بباره مول گذشت شنید

گردانیدند او السلطنت برداشته در دلی پور که شهریست مشهور به شست بند جمشید بر سر ایشان لشکر کشیده و آن جماعت را بر فق و مدارا طلبیده طرح صلح انداخت و علی شیر از مصالحه سر پیچیده بجناح تعجیل بر لشکر سلطان جمشید شبخون آورد و او را شکست داد و بعد از شکست یافتن سلطان جمشید چون شنید که دلی پور خالیست بقصد تخریب آن متوجه شد و سپاهیان علی شیر که بمحافظت و حراست آن مامور بودند بجنگ پیش آمده اکثری بقتل رسیدند و زین اثنا چون علی شیر بفتح و فیروزی خود بآنجا رسید سلطان جمشید در خود طاقت مقاومت مفقود دیده بولایت کراج فرار نمود و سراج نام وزیر جمشید که بمحافظت سری نگر تعهد او بود علی شیر را از شهر اچه طلبیده سری نگر را باو سپرد و جمشید بعد ازین واقعه کمتر زیست و یک سال و دو ماه حکومت کرده درگذشت

ذکر حکومت سلطان علاء الدین بن سلطان شمس الدین چون سلطان جمشید درگذشت برادر کهترش که علی شیر نام داشت خود را سلطان علاء الدین خطاب داده بر تخت نشست برادر خورد شراسامک را صاحب اختیار ساخت و در ابتداء عهد او فراوانی بسیار شد و در آخر قحط عظیم افتاد و خلق بسیار تلف شدند و طائفه سپاهی که بمخالفت ورزیده در کشتوار رفته بودند بلطائف الحیل آورده در کشمیر محبوس ساخت و علم استیلا برافراخت و نزدیک تختی پور شهری بنام خود بنا نمود و از احکام مخترعه او بود که زن بدکار از مال شوهر ارث نگیرد و مدت حکومت او دوازده سال و هشت ماه و سیزده روز بود

ذکر سلطان شهاب الدین بن سلطان شمس الدین چون سلطان علاء الدین مراحل زندگی طی نمود برادر خوردش که شراسامک نام داشت بعد از وی بسلطنت رسید و او صاحب داعیه و شجاع بود و اخلاق پسندیده داشت روزی که فتح نامه از جانبی نمی آمد آن روز را داخل ایام عمر نمی دانست و آثار کدورت از بشره او ظاهر می شد ولایت مجد و بالکان قدم سپرد و لشکر بکنار آب سند کشید گویند چون حاکم آن دیار بجنگ پیش آمد شکست یافت و سکنه قندهار و غزنین از دو اتم در هراس بودند و تا شب نگرکه الآن باش نغر مشهور است و پرشاور رفت و از مخالفان جمعی عظیم را بقتل رسانید و تا نگی هندوکش درآمده بود و بواسطه صعوبت راه محنت بسیار کشیده مراجعت نمود و کنار آب ستلج معسکر خود ساخت و راجه نگرکوت که بعضی از محال متعلقه دهلی را غارت کرده برگشته بود در راه سلطان را ملازمت نموده غنائم بسیار که بدست آورده بود همه را بسلطان گذرانیده اطاعت نمود و حاکم تبت بملازمت آمده درخواست کرد که افواج ولایت سلطان او را آسیب نرسانند و چون اطراف ولایت را مسخر ساخت بمقر حکومت قرار گرفت برادر خورد خود هندال نام را ولی عهد خود ساخت و حسن و برادرش را که هر دو پسر حقیقی او بودند بگفته زن دیگر که بمادر ایشان نزاع داشت بجانب دهلی اخراج کرد و لچمی نگر و شهاب پور تعمیر نمود و درگذشت و مدت حکومت او بیست سال بود

مدار کارخانهٔ حکومت بر وی گذاشت و اتالیقی پسر خود که حیدر نام داشت باو تفویض نمود و چون راجه رنجن
فوت کرد راجه اودن که قرابت دار او بود از قندهار آمده بحکومت نشست و شاه میر را که اتالیق حیدر بن راجه
رنجن میکرد وکیل خود ساخت و دو پسر او را یکی جمشید و دیگری علی شیر نام داشت بهااعتبار نموده صاحب
اختیار ساخت و شاه میر را دو پسر دیگر نیز بود یکی شیر شاه و یک هندال نام و اینها صاحب عیال و اطفال بودند
چون شاه میر و پسران او غلبه و استیلا بهم رسانیدند بتقریبی راجه اودن دیو از ایشان رنجیده از آمدن بخانه خود
منع کرد و شاه میر و پسرانش تمام پرگنات کشمیر را متصرف شده اکثر نوکران راجه را از خود ساختند و روز بروز ترقی
و غلبه می یافتند و راجه اودن زبون تر میشد تا در سنه سبع و اربعین و سبعمائه راجه اودن دیو در گذشت و زن او
کوتا دیوی قائم مقام شد تا باستقلال حکومت نماید و بشاه میر پیغام فرستاد که حیدر بن راجه رنجن را بحکومت
بردارد و شاه میر قبول این امر نکرده انقیاد ننموده و رانی بالشکر بسیار رفته گرفتار گشت ~ صید را چون اجل
آید سوی صیاد رود ~ ظاهر شد بعد از آن شاه میر او را بشوهری قبول کرده اسلام آورد و یک روز و شب با هم بودند
روز دیگر شاه او را گرفته مقید ساخت و لوای سلطنت برافراخته خطبه و سکه بنام خود کرد و خود را سلطان شمس الدین خطاب
داد و چون ابتدای ظهور ملت حقیقی در بلاد کشمیر از زمان اوست ابتدای طبقه کشمیر از او کرده شد ذکر حکومت
سلطان شمس الدین القصه چون سلطان شمس الدین بحکومت رسید رسوم ظلم و تعدی که از حکام سابق
مانده بود همه را برطرف ساخت از اعدا جمع نموده تمام ولایت کشمیر را که از قتل و غارت و جور خراب شده بود
از سر نو تعمیر نمود و برعایا نوشته داد که زیاده از شش یک محصول از ایشان نخواهد گرفت ~ رایت
بادشاه دین پرور ~ سایه افگند بر جهان یکسر ~ مترعان فلک رسانیدند ~ خبر عدل او بهر کشور ~ قالب فتنه
گشت زار و نزار ~ خانهٔ ظلم گشت زیر و زبر ~ گویند دلچو میر بخشی قندهار بود بجمعیت تمام بر سر کشمیر آمده تمام آن
ولایت را زیر و زبر کرد و راجه شهر دیو زر بسیار بر رعایا توجیه انداخت بجهت پیشکش دلچو فرستاد و خود بکوه
بدر رفت و از این ممر تمام ولایت کشمیر خراب شد و دلچو باستکثرت سرما نتوانست بود بقندهار بازگشت
و چون آوازهٔ شجاعت و نیکنامی سلطان شمس الدین در اطراف شهرت گرفت و از روی استحقاق بکار حکومت
مشغول شد جمعی را از طائفه لون که مخالفت ورزیده بودند از ولایت کشتوار گرفته بسیاست رسانید و بعد از
استقرار و استقلال جمیع امور را بعهدهٔ جمشید و علی شیر پسران خود گذاشت و خود بفراغت و عبادت مشغول شد
و در گذشت ذکر حکومت سلطان جمشید چون سلطان شمس الدین اجابت داعی حق نمود
و سلطان جمشید باتفاق اعیان دولت بجای پدر جلوس نمود و از علی شیر که جمیع امور در ایام زندگی پدر
باو شرکت مینمود همیشه ملاحظه داشت و در مقام دفع و رفع یکدیگر میبودند چون سپاهیان جمشید بر علیشیر

بر ے

ت باخر کدر ولارا متصرف شده بسارنگپور آمد وبعد از چندگاه بقصد تسخیر گرهه کتنکه بالشکر آراسته متوجه شد و ولایت مذکور درآمد رانی درگاوتی که زن راجه کتنکه بود وبعد از فوت شوهر خود حکومت میکرد وگوندوانه را وده بسر کتالی جنگ انداخت وچون پیاده های رانی بیش از مور وملخ بودند از اطراف وجوانب کتالی مردم رفتند وباز بهادر درسراسیمه حیران شده راه فرار پیش گرفت وتمام حشم او بدست رانی درگاوتی افتاد ومردم ب آنجا ماند وباز بهادر بعد محنت خود را بسارنگپور رسانید در مقام اصلاح شکست ونخیت سپاه درآ چون محنت بسیار کشیده بود خواست که روزی چند بعیش بگذراند وهرجا که مطرب ومغنی بود جمع ساخته تمام روز وشب بعیش وعشرت مصروف می شد تا آنکه در شهور سنه سبع وستین وتسعمایه حضرت خلیفه الهی خلد الله رافته علی العالمین رامیل تسخیر مالوه در فرق آسمان سای جاگرد وادهم خان وسید محمد خان وصادق خان وفتاخان وشاه محمد خان قندهاری وپیرش عادل محمد ومحب علی خان وجمیع دیگر از بندها بتسخیر مالوه رخصت : بودند امرا عالی شان بکوچ متواتر متوجه سارنگپور شدند چون قریب بموضع کیتور که یک فرسخی سارنگپور است رسیدند بازبهادر از صحبت زنان مغنیه برخاسته بجنگ مردان مرد راهی شد اگرچه افغانان کارکرده جنگ دیده بسیار در خدمت او جمع شده بود اما چون اقبال راهبر او بود اندک جنگ کرده گریخت وآن ملک در تصرف اولیای دولت قاهره درآمد وتفصیل این معرکه وباقی حروب مالوه در احوال حضرت خلیفه الهی افاض الله علی العالمین بره واحسانه ومد الله ایام عمره مقرونا بعد الی یوم الدین مشروح ومبین گذارش یافته بازبهادر در رازلی بود روپمتی نام که عاشق فریفته او بود واشعاری که بزبان هندی میگفت روپمتی داخل میکرد وبصحبت زنان ومجالس اهل نغمه واستلای عظیم داشت مدت شانزده سال در بلاد مالوه حکومت کرد وبعد از آنکه از مالوه فرار نموده بگجرات رفته واز گجرات پیش رانا که حاکم قلعه کوهنبل میر وچیتور بود رفت واز آنجا بملازمت حضرت خلیفه الهی آمده در سلک بندگان منتظم گشت وسالها در خدمت بود تا ودیعت حیات سپرد وتا امروز این ملک در تصرف گماشتهای این دولت افزونست

طبقه سلاطین بلاد کشمیر

از سنه سبع واربعین وسبعمایه یا سنه خمس وتسعین وتسعمایه که در بلاد کشمیر بوده بوده اند از آل الطهر پوشیده نماند سلاطین اسلام که در بلاد کشمیر بوده دویست وچهل ونه سال مدت حکومت سلاطین اسلام حکومت میکردند تا سنه خمس وهشتاد وسبعمایه که ایام راجه که ولایت کشمیر اول در تصرف راجها بود واز لی هم حکومت میکردند که شاه میر ابن طاهر آل ابن گرشاسب بن نکـ دیو بود وشاه میر نام شخصی که نسبت خود بخنین درست میکرد واحوال پاندوان در مهابارت که بفرمود روان راجه انتهای نسب خود بارجن که یکی از پاندوانست مذکور است می نموده آید نوکر راجه شد مدت خدمت حضرت خلیفه الهی ترجمه نموده بزم نامه موسوم ساخته اند وشاه میر زا وزیر اعتبار یافت وچون راجه دیو در گذشت وپسر او راجه رنجن بحکومت نشست

بجانب بانسواله رفت و اسلام خان مالوه را بتصرف در آورده عیسی خان سور را با بست و دو هزار سوار در قصبه
اجین گذاشته بگوالیر مراجعت نمود و شجاع خان با وجود قوت و استعداد اصلا مضرت بولایت مالوه نمیرسانید چون
اسلام خان بجهت باغیگری نیازیان متوجه لاهور شد دولتخان اجیالا که محبوب اسلام خان پسر خوانده شجاع خان
بود در خواست گناهان شجاع خان نمود و او آمده اسلام خانرا ملازمت کرد و اسلام خان قلم عفو بر تقصیرات او
کشید سارنگپور و رایسین و بعضی محال دیگر بشجاع خان داده صد و یک اسپ و قماش بسیار و یکدست آفتابه
و طشت طلا مرحمت فرموده رخصت ارزانی داشت چون شجاع خان بجاگیر رفت و اسلام خان بعد از
مدتی باجل طبیعی در گذشت و چون امر سلطنت بمبارز خان عدلی با قرار گرفت چه بواسطه معرفت سابق و چه بر نسبت
اسلاف تمام ولایت مالوه باستقلال باو سپرد و حکومت اجین و پرگنه نواحی بدولت خان اجیالا و رایسین
و بهلیه بملک مصطفی پسر خورد خود که در یورش یوسف زنی همراه حکیم ابو الفتح و راجه بیربل نامزد کرده بود و همانجا کشته شد
و حکومت هاندیه را بمیان بایزید پسر خود در سارنگپور قرار گرفت و چون عدلی درین سنج گذشت سلطنت
عدلی اختلال پذیرفت و هر یکی که در گوشه بود دم استقلال پذیرفت شجاع خان باجل طبیعی در گذشت ایام حکومت
شجاع خان دوازده سال بود ذکر باز بهادر بن شجاع خان بعد از فوت شجاع خان بایزید پسر بزرگ
او خود را بسارنگپور رسانید تمام حشم و اسباب پدر متصرف شده و چون دولت خان اجیالا بواسطه قرب منزلت
اسلام خان نزد مردم معزز و محترم بود و همه هوا خواه او بودند میان بایزید جهی را دلاسا نموده والده خود را
پیش دولت خان فرستاد تا طریقه مصالحه در میان آورد آخر الامر برآن قرار گرفت که سرکار
اجین و سند و بعضی محال دیگر را دولت خان متصرف شود و سارنگپور و محال خالصه شجاع خان و سرکار
هندیه و کوتلی را همه بهلواره بمیان بایزید متعلق باشد و سرکار بهلیه و محال دیگر که دران نواحی واقعست
ملک مصطفی قابض گردد و بعد از تقریر صلح میان بایزید بقصد غدر متوجه اجین شد و در میان مردم میگفت
که من بواسطه تعزیت رسانیدن بخدمت دولت خان میروم دولت خان چون گرفته از غدر او غافل بود برد صحبت
او کشته کردند و سر او را بسارنگپور فرستاده بر دروازه آویخت بعد ازان اکثر بلاد مالوه را متصرف شد و چتر بر سر
گرفت و خود را باز بهادر شاه خطاب داد و بعد تنسیق مهمات آن صوبه متوجه رایسین شد که بملک مصطفی که بمزید شجاعت و قوت
اختصاص داشت بمقابله آمده بعد از محاربات شکست یافت و باز بهادر رایسین و بهلیه را بمردم خود سپرده
باز گذاشت و آنجا چون در تصرف طائفه میانه بود و سلوک آنجا دلخواه از انجماعت بوقوع نمی آمد جمعی از سرداران
میانها که همراه او بودند آنها را در پاه انداخته هلاک کرد و خود بجنگ آنگروه راهی شد و آنجماعت بحصار دارے
قرار داده در جنگ تقصیر نکرد و فتح خان خال باز بهادر که سابقا شمه از احوال او مرقوم گشت توپ رسید با ان

ت اکبرے

شته بود چون شجاعتخان زخمی شد و عثمانخان نیز بار رسید غریو و غوغا در مردم اردو افتاد و سلیم خان خبر
فته مردم بزرگ و اعیان دولت خود را بجهت پرسش فرستاد و خود نیز میخواست که عیادت نماید با شجاعتخان
نمید که فرزندان و اقربای و این جرأت را بر تحریک و اغوای اسلام خان محمول میکند از بیباکی انجاحت بلا
کرد و آمدن اسلام خان را تجویز نفرموده و گفته فرستاد که من بنده غلام پدر ایشانست و در خدمت پدر شما
خود را در مردن و کشته شدن خود را معاف نداشته و بنده از آن سی و پنج کس است که اول پدر شما اتفاق نموده
علم دولت شما را نصیب کرده بودند چنانچه بر همگنان واضح است و حالا اگر جان بسلامت ازین مهلکه بدر برد روزی
بکار ایشان خواهد آمد و بنده مجوز تصدیع نیست و نمی‌خواهد که ایشان از قلعه فرود آیند و این مقدار را تصدیع کشند
و همین پرسشها و نوازشها موجب افتخار و سربلندیست و چون شجاع خان رکن اعظم دولت اسلام خان بود و حقوق
خدمت بسیار داشت با اسلام خان با وجود دیگر از کلام او فرا گرفته بود که چه میگوید آن روز تحمل نموده روزی دیگر بعیادت
شجاع خان رفت و این فقیر از بعضی مردم که بشجاعتخان نسبت آشنائی و اخلاص داشتند در مجلس او حاضر بودند شنیدند که
فتح خان حال فرزندان شجاعتخان که بتجرید قوت ممتاز بود و هیچکس سرپنجه او نمی‌توانست گرفت و چون اسلام خان
دید که تنها به سراپرده شجاعتخان در آمده خواست که او را از میان برگیرد و در بیناب بمیان بایزید ولد شجاع خان
در آمده که آخر لقب بازبهادر نگاهداشته بود بایما و اشارت مشورت کرد و میان بایزید نیز درین امر همداستان شد
و شجاع خان برین حال وقوف یافته فتح خان را فرستاد و تا اسباب پیشکش طیار سازد و بعد از لحظه اسلام خان
را رخصت کرد و صریح گفت که من بعد تصدیع نکشند که بنده ملاحظه میکند که مبادا حقوق خدمت ضایع شود و علم
دولت که بتحمل چندین رنج و مشقت برپا کرده شد و یک مرتبه از پای در آید و بعد از چند روز چون شجاع خان غسل
کرد مبرات و صدقات باهل استحقاق تقسیم نموده روزی سوار شده بسلام اسلام خان رفت اسلام خان صد
و یک اسپ و صد و یک بسته قماش به بندگان خان انعام فرمود اما چون شجاع خان انداز طرح و وضع دربار وقت
که این تملقات مشحون بنفاق است آن روز را بهر طور گذرانیده بمنزل آمده روز دیگر نوکران خود را گفت تا برنال بار کرد
و مردم شهر را این گمان شد که چون یورت چرکین شده میخواهد که جای دیگر منزل کند بعد از آنکه تمام مردم بار
کردند بصلاح پوشیده گفت تا طبل کوچ نواختند و سوار شده رو براه سارنگپور نهاد اسلام خان از معاینه
این حال آشفته شده جمعی را برسم تعاقب نامزد فرمود و استعداد لشکر نموده خود نیز متوجه سارنگپور گردید شجاع خان
بعد وصول سارنگپور در مقام سامان مردم خود شده و چون شنید که اسلام خان مردم خود را بتحریک بر جنگ و جدل
نمود شجاع خان گفت اسلام خان ولی نعمت و ولی نعمت زاده من میشود و من هرگز جنگ نخواهم کرد و نخواهم گذا
که کسی این اراده بخاطر بگذراند و بعد وصول اسلام خان بنواحی سارنگپور از شهر و عیال و دستاهی مردم خود را

گوالیر که در خدمت شجاعتخان بود باتفاق راجپوت چند خود را بکومک مبارک خان سربنی رسانیده او را بردا[شت]
و نصیر خان آنچه حق تردد و مردانگی بود بجا آورد اما آخر الامر فتح فیروزی شجاعتخان را روی نموده نصیر خان گریخته
بولایت گوندوانه درآمد و شجاعتخان چون شش زخم بر روی و بر بازوی خود داشت او را برداشته مظفر و منصور در
حضور او بردند و هنوز زخمهای او را نبسته بودند که خط حاجی خان سلطانی رسید بمضمون آنکه ملوخان با جمعیت بسیار
از بانسواله در مقابله من آمده کار جنگ بامروز و فردا رسید شجاعت خان بهمان روز بهمان وضع در سکهاسن نشسته متوجه
کومک حاجی خان گردید و شب در میان خود را با یکصد و پنجاه سوار بنواحی کوملی مرا رسیده بحاجی خان رسانید و او را از
خواب بیدار کرده بهمان ساعت بی توقف جنگ انداختند و ملوخان را شکست دادند و او خوار و ذلیل گریخته بولایت
گجرات رفت و بار دیگر نسبت در روز بروز قوت و شوکت شجاعت خان رو بازدیاد نهاد در زمانه رفته رفته تمام مالوه را
بتصرف در آورد و چون شیرخان در نواحی کالنجر رحلت نمود و امر سلطنت باسلام خان مقرر داشت هر چند با شجاعتخان
ناخوش بود اما چون دولت خان اجیالا که پسر خوانده شجاعتخان و محبوب اسلم خان بود خدمت بسیار میکرد و اسلام خان
بجهت خاطر او بغایة التفات ظاهری را از و باز نمی گرفت و اعزاز و احترام او بجای آورد و در تمام مهمات تمام مملکت مالوه
بید اقتدار او سپرده بود تا آنکه عثمان خان نام شخصی روزی شراب خورده بدیوان خانه شجاعت خان در آمد و مکرر
آب دهن بر گلیم انداخت فراش چون مانع او شد عثمان بر جست و مشت بفراش حواله کرد و آواز بلند شد فراش
ماجرا بشجاعت خان گفت فرمود اول شراب خورده و ثانیا بدیوان خانه آمده و ثالثا بفراش مشت زده
گفت هر دو دست او را ببرند عثمانخان بگوالیر آمده نزد اسلام خان فریاد کرد بعد از مدتی شجاعتخان چون
بگوالیار بخدمت اسلام خان آمد روزی عثمان خان باز بخدمت اسلام خان رفته اظهار تظلم نمود اسلام خان
برو غضب کرد و گفت تو هم افغانی برو انتقام خود را باز ستان گویند از وصول این خبر شجاع خان از سلیم خان
آزرده شد حرفهای نالایق گفت و در خلال این احوال روزی یکی از مقربان شجاع خان آمده خبر
آورد که عثمان خان در دکان آهنگر نشسته کارد تیز میکند و سخنان پریشان میگوید شجاعتخان از غایت غرور
مقید باین سخن نشد تا آنکه بسکهاسن سوار شده بقلعه گوالیر پیش سلیم خان میرفت چون بدروازه هتیاپول در
آمد دید که در دکان عثمان خان نشسته است بهیچ شجاعت خان خواست که از عثمان خان در اثنای راه
رفتن احوال استفسار نماید ناگاه عثمان خان از صفه دکان بر جسته زخمی بر شجاعت خان زد و سلاحداران که
بر دور سکهاسن بودند فی الفور او را گرفتند دیدند که دستی از آهن راست کرده بجای دست مقطوع محکم نموده
و بآن دست ناقص عملی چربی انداخته سلاحداران او را همانجا کشتند و سکهاسن خان را برگردانیده
بمنزل آوردند و این زخم بر پهلوی چپ او واقع شده بود دست او چون قوت نداشت بوضعی مال

تحسن دانسته از اجین بایلغار در سارنگپور رفته بدربار شیرخان حاضر شد حجاب چون خبر آمدن ملو بشیرخان رسانیدند
و احضور طلبیده بالتفات خاص مخصوص گردانید و خلعت پوشانیده پرسید که منزل کجا گرفته اند و در جواب
گفت منزل بنده خاک آستانست شیرخان ازین ادا مسرور گشته سراپرده و بارگاه سرخ و کارخانهای دیگر
و پلنگ خاصه و جامه خواب و اسباب توشکخانه باو لطف نموده یک روز در سارنگپور توقف نموده متوجه
اجین گردید و در راه بشجاعت خان تا از مهمان عزیز خبردار باشید و هرچه اورا در کار شود اورا در سرکار بند
چون بخط اجین رسید عوض مملکت مالوه بحالة الوقت سرکار لکهنوتی باو داد و حکم کرد که عیال و متعلقان
خود را بلکهنو فرستاده خود در خدمت باشد ملوخان عیال و اطفال را در قصبه اجین برآورده در باغی که میان
اردو و شهر بود قرار گرفت روزی از منزل خود بخدمت شیرخان مراجعت نموده در راه دید که جمعی از مغولان
به بلداری و گلکاری مشغول اند و مرحل قلعه که بر دور اردو دایم میساختند و راست میکردند و ملوخان بخاطر
میگذراند که اگر من همراهی شیرخان اختیار کنم الله مرا هم گلکاری خواهد فرمود فرار خود قرار داده در فکر گریختن شد
و شیرخان ازین امر وقوف یافته بشجاعتخان گفت که بعضی حرکات نالایق از ملو واقع شد بخاطر میرسد که اورا
تادیب و تنبیه نمایم اما چون پی طلب آمده ملازمت نموده و دلجوئی او لازم بود اکنون او درین مقام آمده
هیچ نگوئید تا برود ملو فرصت یافته گریخت و چون اینخبر بشیرخان رسید جمعی را برسم تعاقب فرستاده خود
نیز سوار شده پاره راه رفته ایستاد و امرائیکه بتعاقب رفته بودند پاره راه تعاقب نموده برگشتند سکندرخان
سواس را بجهت آنکه مبادا بگریزد بموکل سپرد حکومت ملوخان شش سال بود **ذکر شجاع خان** به
نیابت شیرخان + چون بلاد مالوه بتصرف شیرخان درآمد چند روز در قصبه اجین توقف نموده بضبط
مهمات آنصوبه پرداخت و شجاعت خانرا که اشتهار بشجاول خان دارد قصبه اجین و سارنگپور داد و حکومت
تمام ولایت مالوه سپرد و حاجی خان سلطان را دهار و آن نواحی و دلسوخانرا سرکار هاندیه و آنصوبه نامزد فرمود
و متوجه قلعه رنتهبور گردید بعد از چند روز خبر آمد که نصیرخان بن سکندرخان محبوس بجنگ شجاعتخان آمد شجاعتخان استعداد
لشکر خود نموده متوجه سیواس و هاندیه گردید بعد از تلاقی فریقین نصیرخان بعضی نوکران مصاحب خود را اقرار داد
که بیگی سعی بان معروف باید داشت که شجاعتخان زنده بدست افتد و بعوض سکندرخان باین تقریب
شاید که خلاص شود بعد از اشتغال نائره قتال و جدال نصیرخان و بعضی نوکران او تحمل نموده خود را بشجاع
رسانیدند و گریبان و موی سر او گرفته بفوج خود راهی شدند درین اثنا مبارک خان سربنی ازین جان
آگاهی یافته خود را بشجاعتخان رسانید و تردد مردانه نموده او را خلاص کرد و در حرب چندان تردد نمود که
[illegible] شد و از پشت مرکب بزمین آمد و مردم نصیرخان میخواستند که سر از تن او جدا کنند راجه رام

در احدی و اربعین و تسعمائة باز استعداد لشکر نموده چیتور را محاصره کرد و بعد از فتح چیتور در نواحی مندسور از پیش حضرت
جنت آشیانی همایون بادشاه گریخته بگجرات رفت چنانچه در محلس مذکور شد ذکر حکومت گماشتهای
همایون بادشاه چون مملکت مالوه بلکه مملکت گجرات هم بتصرف اولیای دولت قاهره چغتائی
در آمده آنحضرت بعد از تسخیر گجرات عسکری مرزا و یادگار ناصر مرزا را در گجرات گذاشته خود بمندو تشریف
آوردند و بعد بیکسال غیرت الهی در کار شده مرزایان و سائر امرا گجرات را بی آنکه جنگی واقع شود ترک
داده متوجه آگره شدند و این داستان در محل خود مذکور ست و حضرت جنت آشیانی نیز بواسطه مصالح ملکی
مالوه را گذاشته باگره تشریف بردند مدت یکسال بلاد مالوه در تصرف اولیای چغتی در آمد ذکر دلاور سلطان
بهادر گجراتی ملو قادرشاه چون در ممالک گجرات بواسطه قوت سلطان بهادر خلل واقع شد
و دیار مالوه از فرمان روائی خالی ماند مقارن اینحال حضرت جنت آشیانی از آگره عنان عزیمت بدیار
بنگاله منعطف فرمود ملوخان بن ملوخان باتفاق امرای مالوه خود را قادرشاه خطاب داده از قصبه بهلیه تا حدود
نربده بتصرف خود در آورده میان امرای قدیم قسمت نمود و مندو بهوپت رای و پورنمل پسران سلهدی از
ولایت چیتور آمده قلعه رایسین و آن نواحی را متصرف شدند و روز بروز قوت و شوکت قادرشاه افزود
و زمینداران اطراف اظهار اطاعت او نموده هر سال پیشکش میفرستادند و رفته رفته کار او بجای رسید که شیرخان
افغان در زمانی که حضرت جنت آشیانی بفتح او مشغول بودند از بنگاله فرمانی باو نوشته و مهر بر روی کرده
فرستاد بمضمون آنکه چون مغل بدیار بنگاله در آمده از طریقه اخلاص مستدعی آنست که خود متوجه آگره شود و یا فوج
فرستاده بنواحی آگره خلل اندازد تا مغل ازین دیار مراجعت نماید قادرشاه نیز جواب فرمان نوشت
و مهر بر رو کرده فرستاد سیف خان دهلوی که در خلوت او بوده و دائم از روی گستاخی سخنان راست
و بی تکلف میگفت و مهر و خیل داشت که شیرخان آن مقدار جمعیت و شوکت دارد که اگر او بر رو مهر کند گنجایش
دارد و ملو قادرشاه در جواب گفت که این چه دخل دارد و الآن حق سبحانه و تعالی زمام حراست مملکت عظیم بقبضه
اقتدار من سپرده هرگاه او طریقه ادب نگاه دارد ما را چه ضرورست که حرمت او نگاهداریم و چون فرمان قادرشاه
بنظر شیرخان در آمده نشان مهر از روی کاغذ برداشته در غلاف شمشیر خود نگاهداشت و گفت انشاء الله در حضور
سبب این گستاخی پرسیده خواهد شد و مملکت مالوه در تصرف قادرشاه بود تا آنکه شیرخان بعد از غلبه و تسلط
بر مملکت هند بقصد تسخیر مالوه جازم گشت و بکوچ متواتر از راه گوالیار رفت چون قریب سارنگپور رسید سیف خان دهلوی
نوکر و مصاحب قادرشاه بود گفت طریق سلم آنست که چون بادشاه عظیم الشان درین مملکت در آمده و طاقت
مقاومت با او مفقود است بجناح تعجیل و اقدام شوق بی اعلام رفته ملاقات نمایند قادرشاه رای او را

و سلطان بهادر در آمد سلطان تعظیم او بجا آورده هر دو بادشاه معانقه نمودند و بعد از نشستن سلطان محمود ...ک و درشتی در سخن کرد تا آخر مجلس هر دو ساکت بودند اما چنین روایت کنند که اثر تغیر در بشره سلطان بهادر بود و حرفیکه دران مجلس بر زبان رفت این بود که امرای محمود شاهی را امان دادیم رفته بمنزل خود قرار بگیرند و هر که حرم سلطانست نیز امان دادیم و تواچیان و نقیبان را فرمود که مردم را در محل بیرون کنند و بعد از ساعتی آصف خان را با صد نفر سلاحدار محافظت سلطان محمود گذاشته خود بدرون رفت و روز دویم که دهم شعبان باشد آن هفت نفر را که همراه سلطان محمود آمده بودند نیز امان داده رخصت فرمود و روز جمعه دوازدهم شعبان بر منابر دار الملک شادی آباد خطبه سلطان بهادر خواندند و شب شنبه زنجیر در پای سلطان محمود نهاده او را با هفت پسر بزرگ تر از همه سلطان غیاث الدین خطاب داشت باصف خان و اقبالخان سپرده تا بقلعه جانپانیر برده نگاهدارند و در شب برات چهاردهم شعبان رای سنگ مقدم بهنا با دو هزار بهیل و کولی بر اردوی آصف خان و اقبالخان شبخون آوردند و همان لحظه سلطان محمود از نماز لیلة البرات فارغ شده سر بالین نهاده بود که غوغا بر آمد چون بیدار شد زنجیر پای خود را گسیخت و درین اثنا نگاهبانان از ترس آنکه مبادا بگریزد و فتنه در مملکت پدید آید او را شهید ساختند بیت زهی سنگ بازوی چرخ زبون گیر * که شیر از سگان [زبون] سازند تجهیز و صلاح آنشب آصف خان و اقبالخان بتجهیز و تکفین او پرداخته و در کنار حوض دفن کردند و هفت پسر او در جانپانیر محبوس داشتند ایام سلطنت بیست سال و شش ماه و یازده روز بود

ذکر سلطان بهادر

بعد از فوت سلطان محمود ولایت مالوه بتصرف سلطان بهادر در آمد اکثر امرای سلطان محمود با او در آمدند چون سلهدی پوربیه بیش از جمیع امرا بخدمت پیوسته بود سرکار اجین و سارنگپور و قلعه رایسین بجاگیر او مقرر شد و بعد از بیست ... مراجعت ایشان لشکرها ... سلطان بسیر برهانپور رفت و مهوبت ولد سلهدی همراه بود چون آثار تمرد و طغیان از احوال سلهدی ظاهر شد چنانچه در طبقه گجرات مرقوم گشت سلطان بطلب سلهدی فرستاد او بلطائف الحیل میگذرانید تا آنکه در قصبه ... بجنگ قضا گرفتار شد و سلطان بهادر از اجین بدرخان را ... بهادر جهت تادیب سلهدی پوربیه متوجه اجین شد و ولد سلهدی از اجین گریخته بچتور رفت و سلطان ... ملوخان را بسارنگپور گذاشته خود قلعه رایسین ... مندو و والی داده عازم رایسین گشت و در اثنای راه حبیب خان ... و سلهدی بتعاقب ... دریافت و را محاصره کرد و چون ایام محاصره بتطویل انجامید و نقشهای غیر مکرر بر صفحات جهان هویدا شد چنانچه این قضیه بتفصیل در احوال سلطان بهادر گذشته شد بعد از آنکه مسلمان شده بود جوهر کرده ... اختیار خان را بحکومت ... سلطان بهادر قلعه رایسین و آن صوبه را بسلطان عالم کالپی وال سپرده متوجه گجرات شد و در سنه اربعین و تسعمائه استعداد لشکر نموده متوجه ... حراست قلعه مندو گذاشته عازم جانپانیر گردید و بعد از محاصره و بنابر بعضی امور طریق مصالحه مسلوک داشته بازبه احمد آباد برگشت ... جهت برگشت

فرستاده پیغام داد که چون حقوق تربیت سلسلهٔ ایشان بر ذمت من هست و مسافت فیما بین کمتر مانده میخواهد که بحضور رسیده بساط کیاد سلطنت نماید و رسول سلطان محمود بر فور ادا نمود که سلطان محمود از آنکه چاند خان را پناه داده منفعل است و در آمدن دلیری نمی تواند کرد سلطان بهادر تسلی نموده گفت که من بجهت چاند خان دل نگرانی ندارم و تکلیف سپردن او نخواهم کرد و از انجا بکوچ بکنار آب کرجی نزول کرد بعد ازین پنجر و رتن سین بن رانا سانگا و سلهدی پوربیه بخدمت سلطان بهادر رسیده هر دو شکایت سلطان محمود کردند و رتن سین از همین منزل مرخص شده بچیتور رفت و سلطان بهادر کوچ نموده بموضع سنبل فرود آمده مترصد آمدن سلطان محمود بود اما چون معلوم سلطان محمود شده بود که بنابر شکایت او بخدمت سلطان بهادر رسیده بهانهٔ تادیب نوکران سکندر خان از اجین کوچ نموده متوجه سیواس گشت اتفاقاً در اثناء شکار روزی از اسپ افتاده دست راست او شکست عنان اختیار از دست داده بقلعهٔ مندو مراجعت نمود و در استعداد قلعه داری شروع کرد سلطان بهادر بکوچ متواتر متوجه مندو شده و در هر منزل نوکران از وجدا شده بخدمت سلطان بهادر می پیوستند و در قصبهٔ دیار شرزه خان که سردار معتبر بود آمده ملحق شده و چون بقصبه نعلچه رسیده قلعه را محاصره نموده مرچلها تقسیم کرده خود بمحمدپور قرار گرفت و سلطان محمود با سه هزار کس از قلعه مندو متحصن شده و هر روز یک نوبت بجمیع مرچلها وا رسیده در مدرسه سلطان غیاث الدین استراحت مینموده و چون دریافت که مردم قلعه در مقام نفاق اند و از سلطان بهادر قول گرفته اند از مدرسه انتقال نموده بمحلهای خود آمد و ترتیب اسباب جشن نموده بلهو و لعب مشغول شد بعضی نیک اندیشان درین باب سخن گفتند که چه محل مجلس و عشرتست گفت چون انفاس ما پسین ست میخواهم که بطرب و شوق بگذرد تا تاریخ نهم شعبان سنه سبع و ثلثین و تسعمائه وقت صبح صادق اعلام دولت بهادر شاهی از افق قلعهٔ مندو طالع گشت و در همان ساعت چاند خان بن سلطان مظفر از قلعه فرود آمده راه فرار پیش گرفت و سلطان محمود سلاح پوشیده با جمعی قلیل رو برآورد چون در خود طاقت مقاومت ندید کشتن حرم خود را بر مردن خود مقدم داشته با قریب یکهزار سوار متوجه محلهای خود گردید مردم او اسپان را گذاشته بمحلها در آمدند و افواج سلطان محلها فرو گرفته بودند سلطان بهادر پیغام فرستاد که سلطان محمود و اهل حرم و امرای او را امانست و هیچکس متعرض عرض و مال کسی نخواهد شد بعضی نزدیکان سلطان محمود او را از کشتن محل باز داشته گفتند که بادشاه گجرات هر چند بشما بد باشد بدین آواز نیکی دیگران بهتر خواهد بود و ظن غالب آنست که هر گاه که شما رفته با و ملاقات کنید این دیار را بشما بسپارد و درین اثنا سلطان بهادر بحویلی سلطان محمود در آمده و در بام لعل محل باتفاق امرا قرار گرفت و کس بطلب سلطان محمود فرستاد سلطان سرداران را در محل گذاشته خود با هفت سردار

درآورده یکروشد و در ناحیه سیواس و مضافات آن سکندر خان قابض گردید و از ولایت مالوه عشر در تصرف محمود شاه آمد با بیست هزار سوار در جاوه میبود اگرچه رانا سانگا قدرت آن داشت که تمام ولایت مالوه را قابض گردد اما از ملاحظه سلطان مظفر کشیده عنان بود اتفاقاً دران ایام سلطان مظفر رحلت کرد اعدا را قوت و مکنت بهم رسید غلبه طغیان سلهدی از حد گذشت در سنه ست و عشرین و تسعمائه سلطان محمود لشکر فراهم آورده متوجه ولایت بهلیه شد سلهدی در نواحی سارنگپور آمده جنگ کرد و هزیمت بر لشکر سلطان محمود افتاد سلطان با بیست سوار در میدان تهوریای محکم کرد و بجانب کمان درآمده داد مردی و مردانگی میداد تا آنکه سرداران نامی از دست سلطان محمود در خاک هلاک افتادند و کار بجائی رسید که سلهدی فرار نموده بدر رفت سلطان محمود پاره راه تعاقب نموده بست و چهار سلسله فیل جدا ساخته بمندو مراجعت کرد بعد ازان سلهدی از راه یگانگی درآمده اظهار ندامت کرد و پاره تحف و هدایا برسم پیشکش فرستاد و استغفار نا مرضی نمود امر سلطنت چون در شهور سنه اثنی و ثلثین و تسعمائه سلطان مظفر اجابت داعی حق نمود و امر سلطنت بسلطان بهادر انتقال یافت چاندخان بن سلطان مظفر پیش سلطان محمود بواسطه آنکه مرهون احسان سلطان مظفر بود بهایت تعظیم چاندخان بجا آورده دقیقه از مروت و فتوت فرو نگذاشت و رضی الملک که یکی از امرای معتبر سلطان مظفر بود از گجرات فرار نموده بملازمت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه رفت و همگی همت بران گماشت که حکومت گجرات متعلق بچاندخان شود بجهت امضای این نیت از آگره بمندو آمد و بچاندخان مشورت کرده باگره مراجعت نمود و چون این خبر بسلطان بهادر رسید خطی بسلطان محمود فرستاده که از محبت و اخلاص عجب نموده چه امور را گذاشته اند که پیش چاندخان آمده سعی در فتنه انگیزی کرده بعد از مدتی باز رضی الملک بمندو آمده برگشته باگره رفت و درین نوبت اصلا سلطان بهادر پیغامی نفرستاد و لیکن در مقام آن شد که سلطان محمود را گوشمال بدهد چون بر همگنان واضح گردیده بود که سلطان محمود را از گجرات مدد و کومک نخواهد رسید و خود استعداد آن ندارد متوجه مالوه شدند اتفاقاً دران ایام سلطان بهادر بجهت تادیب متمردان و گوشمال مفسدان قریب بسرحد مالوه رسیده بود و سلطان محمود مضطرب معین خان و سکندر خان را از سیواس و سلهدی را بکومک خود طلبید و بخدمت سلطان محمود رسیدند معین خان را مسند عالی خطاب داده سراپرده سرخ که مخصوص بادشاه است عطا کرده و سلهدی را بعضی پرگنات دیگر داده دلجوئی نمود و معین خان را که در اصل پسر روغن فروشی بوده سکندر خان او را بفرزندی برداشته بود از پیش سلطان محمود گریخته در موضع سنبل بسلطان بهادر پیوست و شکایت و لعنت خود در تحفه مجلس گردانید و چون این خبر بسلطان محمود رسید دریا خان را بخدمت سلطان بهادر

کاکرون متحصن شده بود عازم گردید مندنی رای بعد از وقوف برین اراده برانا سانگا گفت هرچه دارم همه در قلعهٔ کاکرون است و من بجانب شما بقصد آن ملتجی شده‌ام که با مالوه اصاف ساخته مهم حواله فرمایند و حالا کار بجای رسید که هرچه دارم از من بزور میگیرند عرق جمعیت رانا سانگا به جنبش در آمده با چند هزار راجپوت خونخوار از قلعهٔ چتور بر آمده متوجه کاکرون شد و چون این خبر بسلطان محمود رسید از غایت دلیری و تهور راه حزم و احتیاط را ترک محاصره کردن داده بجنگ رانا سانگا متوجه شد و اکثر روز را قطع میکرد اتفاقا دران روزی که جنگ واقع شد سلطان محمود راه بسیار طی کرده در هفت کروهی رانا سانگا فرود آمده بودند چون این خبر برانا سانگا رسید امرای خود را طلبیده گفت صلاح آنست که همین ساعت بر سر غنیم باید رفت که راه بسیار آمده و طاقت و قوت حرکت ندارد اگر دیر تند رفته شود او فرصت فوج آراستن نخواهد یافت و کار بسهولت خواهد شد رایان و راجپوتان همه تحسین رای او نموده تصدیق او نموده سوار شدند فوجها آراسته متوجه گشتند چون قریب باردوی سلطان محمود رسیدند همان طور که او گفته بود لشکریان سلطان یکیک و دو دو بجنگ می آمدند و بشهادت میرسیدند بواسطهٔ آنکه بی ترتیب جنگ کردند سی و دو سردار از مردم قدیم شهید شدند و از لشکر گجرات آصفخان با پانصد سوار شهید شد و شکست عظیم بلشکر سلطان محمود افتاد و سلطان محمود از بس دلیر و متهور بود با دو سه سوار در میدان مردانگی بایستاد چون فوج راجپوتان بجانب او متوجه شد خنگ باد پای برق رفتار را بجولان آورده در فوجی که حکم دریای شمشیر و برچه داشت غوطه خورده و صد چند زخم در جوشن او رسید و چون جوشن در بر داشت پنجاه زخم از جوشن درگذشته بر بدن او رسید و با وجود چندین زخم روی از غنیم نگردانید چون از پشت اسپ بر تختهٔ زمین افتاد راجپوتان او را شناخته نزد رانا سانگا بردند و راجپوتان هر یک زبان بمدح و ثنای او کشودند و خود را فدای او ساختند رانا سانگا در پیش سلطان دست بسته بایستاد و لوازم خدمت گاری بجا آورد و بمعالجه قیام نمود و چون سلطان محمود صحت یافت رانا سانگا التماس نمود که بعنایت تاج سربلندی یابد سلطان محمود تاج مکلل بدر و چهار قبب برانا سانگا داده از خود راضی ساخت و رانا سانگا ده هزار سوار راجپوت همراه کرده سلطان محمود را بمندو فرستاد و خود بچتور رفت بر ضمایر اهل بصیرت پوشیده نماند که کار رانا سانگا از سلطان مظفر بالا ترست که سلطان مظفر پناه برده را مدد نمود و رانا سانگا دشمن را در حرب گرفته سلطنت داد و مثل قصهٔ غریب تا غایت معلوم نیست که از کسی بوقوع آمده باشد القصه از استماع این خبر سلطان مظفر جمعی کثیر بکومک فرستاده مکتوب محبت اسلوب جراحات قلبی سلطان محمود را مرهم نهاده تفقد احوال او نمود و بدستور بمدد لشکر گجرات در ولایت مالوه ماند و بعد از آنکه فی الجمله حکومت سلطان محمود استحکام یافت کتابت مشتمل بر تمهید قواعد شکرگذاری بخدمت سلطان مظفر مرسل داشت و استدعا نمود که چون مهمات بدلخواه صورت یافته لشکر گجرات را طلب دارند سلطان مظفر لشکر خود را طلب نمود و بعد از رفتن لشکر گجرات ضعف سلطان محمود بر همه کس ظاهر گردید و اکثر ولایت از تصرف او بر آمده پاره ولایت رانا سانگا بتغلب و تعدی قابض گردید از سرحد سارنگپور تا بهلیه و رایسین و سکه و بوربیه بتصرف خود

فی الحال از نشیب بازرو بانی ترتیب داده جمعی را بر دیوار قلعه بر آورد و چون آنجماعت دیدند که راجپوتان را خواب
اجل در ربوده آهسته آهسته قدم بر زمین نهاده دروازه را کشادند درین اثناء دروازه کشادن راجپوتان حاضر
شدند و دلاورانی که بیرون دروازه بودند حمله آورده خود را اندرون قلعه رسانیدند و چندی از راجپوتان را پاره پاره
کردند و بقیة السیف راه فرار گرفتند چون اینخبر برای پتهورا رسید پیش از خود شادیخان پوربیه را با پانصد راجپوت
از عقب شادیخان روانه شد بهادران گجراتی در خانه کمان در آمده مردمی که پیش پیش شادیخان می آمدند تیر دوز
کردند و آنها از زخم جانگداز دریک خوک زخم خورده رو بگریز نهادند و مقارن اینحال سلطان مظفر گجراتی از بهازاره
بقلعه در آمد چون چشم اهل قلعه بر علم مظفری افتاد بخانهای خود رفته جوهر کردند و روش راجپوتانست که وقت اضطرار
آتش در خانهای خود زده عیال خود را بقتل میرسانند و میسوزند و این عمل را جوهر میگویند فوج فوج و جوق جوق بهادران
گجراتی بحویلیها و منازل راجپوتان در آمده قتل عام کردند بصحت پیوسته که در انشب و پاره از روز نوزده هزار
راجپوت بقتل رسیده بود و چندان از غنائم و بندی بدست لشکر گجرات افتاد که محاسب روزگار در احصای
آن معترف بعجز و قصورست و چون تایید عون الهی فتح میسر شد و راجپوتان حرام نمک بسزای خود رسیدند
سلطان محمود آمده مبارکباد گفت از روی عجلت پرسید که خداوند جهان ما را چه میفرمایند سلطان مظفر از کمال
بزرگی فرمود که سلطنت ممالک مالوه مبارک باشد و سلطان محمود را در قلعه مندو گذاشته بهمانساعت
مراجعت نموده باردوی خود رفت و روز دیگر از ان منزل لوای عزیمت برافراشته بجانب اجین و تنبیه رانا سانکا برافراخت
وچون بقلعه دهار رسید خبر رسانیدند عادلخان و امرا هنوز از قصبه دیالپور پیش نرفته بود که رانا سانکا بعد از استماع
فتح قلعه گریخته بولایت خود رفته در شب اول بیست و هفت کروه راه قطع نموده در رسید رای و سلاهدی را باخود همراه برد
سلطان مظفر از شنیدن اینخبر مراسم حمد و شکر الهی بتقدیم رسانید عادلخان و امرا را طلبداشت و سلطان محمود در همین منزل
بخدمت سلطان مظفر آمده معروض داشت که اگر یک روز بر قلعه شادی آباد تشریف فرموده مرا سرافراز سازند نسبت
از الطاف بپذیرد و کمال مهربانی درین طرف شرف روزگار ما باشد سلطان مظفر اردو را در قصبه دهار گذاشته خود
بقلعه شادی آباد رفت سلطان محمود بلوازم مهمانداری قیام نموده پیشکشهای لائق گذرانید سلطان مظفر بعد از فراغ
مجلس و صحبت سیر عمارات و باغات نموده بلشکر خود رفت و از انجا بفتح و فیروزی متوجه گجرات شد سلطان محمود از غ
الفت و اخلاص چند منزل برسم مشایعه همراه رفت سلطان مظفر آصفخان گجراتی را با چند هزار سوار بکومک گذاشت
سلطان محمود را رخصت فرموده بدرخواست سلطان محمود باتفاق آصفخان در قلعه شادی آباد قرار گرفت بامراد
و سپاهیان قدیم خود استمالت نامه فرستاده طلبید امرا و نوکران هرجا که بودند بقدوم سرور و خوشحال متوجه
گشتند و چون لشکر بر سلطان محمود جمع شد بصلاح و استصواب آصفخان بر سر سکندرخان که از جانب مندلی رای د

چون در حنا تیر این خبر به سلطان مظفر رسید مراسم شکر الهی بجا آورده قیصر خان و تاجخان و قوام الملک و دیگر
امرای بزرگ خود را باستقبال فرستاد و اسپان عراقی و چند سلسله فیل و اسباب توشکخانه و سراپرده و اسباب
فراشخانه و دیگر کارخانهای که سلاطین را در کار است ارسال داشته خود نیز چند منزل استقبال کرد بعد از آنکه در یک منزل
و یک مجلس و یک تخت قران سعدین و اجتماع نیرین واقع شد سلطان مظفر رسم مروت و امن فتوت مرعی داشته
پیشکشهای بزرگانه فرمود و تحفهای بادشاهانه گذرانید بر جراحتهای او مرهم نهاد و پس از چند روز سلطان مظفر با لشکر
آراسته عزیمت بلاد مالوه نمود چون قریب مندو رسید رای پتهورا قلعه مندو را مضبوط ساخته بلوازم حصارداری
پرداخت مندنی رای و سلاهدی با چند هزار راجپوت بچهور رفته برانا سانکا ملتجی شدند و سلطان مظفر قلعه مندو را
محاصره کرده تقسیم مورچلها نمود و بعد از چند روز رای پتهورا از راه عجز درآمده امان خواست و چهارده پرگنه جاگیر خود التماس
نمود سلطان مظفر از کمال رافت ملتمس ورا قبول کرد روز دیگر باز پتهورا پیغام فرستاد چون از ما حرکت ناپسندیده
بسیار صادر شده و بیم و هراس غالب است اگر سه کروه لشکر عقب نشیند دست عیال و اطفال خود گرفته فرود آیم
و قلعه را بهر که فرمایند تسلیم نمایم سلطان مظفر استدعای آن مکار را قبول کرده سه کروه پس نشست و آنجا واقع
شد که رای پتهورا دفع الوقت میکند و انتظار آمدن رانا سانکا و میدنی رای میبرد سلطان از روی ستیزه و استیلای
معاودت نموده قلعه را مرکز وار در میان گرفت در ینحال خبر آوردند که میدنی رای و سلاهدی مبلغهای کلی برانا سانکا
داده و تقبلات نموده او را با کل زمینداران آن نواحی بکومک آورده قریب بشهر اجین رسیدند سلطان مظفر
اعظم همایون عادلخان حاکم اسیر و برهانپور که خواهرزاده و داماد سلطان مظفر بود و فتح خان و قوام الملک را بتادیب
و گوشمال میدنی رای و رانا سانکا تعیین فرموده همت بر تسخیر قلعه گماشت اتفاقاً شخصی آمده صعود کوه را براه
آسان دلالت کرده گفت که رای پتهورا و راجپوتان اندک کسی گذاشته و چون فردا روز هولی است راجپوتان در
منازل خود بلهو مشغول خواهند شد اگر روز هولی در مورچلهای دیگر جنگ انداخته باردو مراجعت فرمایند و پیش
فوجی بآن راه فرستند و فوجی دیگر بجهت مدد و کومک مستعد دارند ممکن که قلعه بتصرف درآید سلطان مظفر
تلاش او را پسندیده فرموده به انعام و التفات مستظهر گردانید و بتاریخ سیزدهم صفر سنه اربع و عشرین و تسعمائه
سپاه و لشکریان گجرات از لشکر برآمده طرح جنگ انداخته دست بردهای مردانه نمودند و راجپوتان نیز پیش از حد
تردد کردند سپاه گجرات قبل از عصر طبل بازگشت نواخته در مورچلها قرار گرفتند و راجپوتان تردد بسیار
نموده بودند که روز هولی بود و سرداران ایشان اندک مردم در مورچلها گذاشته منتشب در خیال خود آسوده بودند
چون نیمی از شب گذشت تاجخان و عماد الملک همان دلیل را پیش انداخته براه صعود بر کوه برآمده تاجخان نیز براه دیگر
صعود کرد و عماد الملک چون نزدیک دیوار قلعه رسید دریافت که راجپوتان خفته اند و از آمدن فوج شعوری ندارند

درآمد و میدنی رای و سالباهن را رخصت فرمود درین وقت آن مردم از کمین گاه برآمده بر میدنی رای
ن زخم زدند سالباهن درهمانجا کشته شد و میدنی رای را چون زخمش کاری نبود او را بمنزل بردند راجپوتان
ماع این خبر مستعد شده در خانه میدنی رای جمع گشتند تا گزندی بسلطان محمود رسانند سلطان محمود از کمال شجا
دانگی از استماع این امر با شانزده سوار و چند پیاده مسلمان بقصد شهادت از دولت خانه برآمده متوجه جنگ شد
ند هزار راجپوت پیش آمده جنگ آغاز کردند یکی از راجپوتان پوربیه که بمردانگی اشتهار داشت پای در میدان
اده حمله بر سلطان انداخت سلطان حربش را رد کرده او را دوپاره ساخت راجپوت دیگر برچه حواله سلطان
ر سلطان بچابکی بشمشیر گرفته او را از کمر دونیم گردانید راجپوتان از مشاهده این حال گریخته یکجا شدند و خواستند که هجوم عام
نموده او را بکشند چون میدنی رای ازین اراده مطلع شد گفت که محمود شاه ولی نعمت منست اگر بامر او مرا زخم زدند
شما را چه کارست اگر سایه دولت او بر سر من نباشد سلطان مظفر گجراتی دمار از روزگار من برارد راجپوتان سخن
میدنی رای بمنازل خود رفته دغدغه فرونشست و آنشب میدنی رای بخدمت سلطان پیغام فرستاد که
چون در مدت عمر خود بهواخواهی و حلال نمکی از دست من نداده ازین زخم جان بسلامت بردم اگر فی الواقع
بکشتن من امور سلطنت انتظام می یابد حالا هم مضایقه نیست محمود شاه گفت ما را تحقیق انجامیده که میدنی رای
خیرخواه ماست و از کمال هواخواهی روش راجپوتان بی اعتدال را از سر فتنه و فساد دور داشت و من جنایت
خاطر او را بمرهم التفات و عنایت علاج خواهم کرد و پس از چند روز که زخم او تبدیل بصحت گردند با پانصد راجپو
مسلح و بصلاح آمده من بعد بهمین وضع بسلام می آمد محمود شاه از غایت جرأت و دلیری بطریق قدیم او مسلک
نمود و دلاسا کرده بر سر دیوان فرستاد تا بمهمات ملکی پردازد و چون مدتی بدین گذشت و دیگر از سلطنت بجز نامی
بروی نمانده و در شهور سنه عشرین و تسعمائه به بهانه شکار از قلعه مندو برآمده رانی کهارا که حرم و دستاربند بود همراه
گرفته و جماعت کثیر از راجپوتان که دایم بجهت خبرداری همراه او میبودند اطراف او را گرفته میگشتند بمیرآخور که
خدمتگار قدیم او بود در خلوت گفت که فردا بشکار خواهیم رفت و راجپوتان را در پیش شکار چندان خواهیم دوانید
که هرگاه که بار دو برسند ایشان از شعور و حرکت نمانند چون نیم شب بگذرد باید که سه اسپ بادپای را بیرون آورد
و مستعد ساخته ما را اطلاع سازد روز دیگر چون بشکار رفت و بیگاه آمد از تردد بسیار راجپوتان بخواب رفتند
میرآخور حسب الحکم سه اسپ منتخب را بیرون آورده او را واقف گردانید محمود شاه اعتماد بر عون و تایید الهی
نموده خود را باسپان رسانیده هرسه رو بصحرای غریب نهادند بعد از طی مراحل و منازل چون بقصبه
دهود که سرحد گجرات است رسید قیصر خان تهانه دار سلطان مظفر گجراتی رسم استقبال بجا آورده مهمانداری
و احتیاج پیشکش کرده عرضیه بسلطان مظفر نوشته از قدم سلطان محمد مطلع گردانید

سیاست می آورد رفته رفته کار بجای رسید که مزاج محمود شاه از جمیع امرا بلکه از جمیع مسلمانان برگشت و عمال قدیم که
سالها در سرکار غیاث شاهی و ناصر شاهی متصدی مهمات و دیوانی بودند رقم عزل بر ناصیهٔ آن گروه وفادار کشید
اعوان و انصار میدنی رای را تعیین کرد و ازین عمل اکثر امرا و سرداران و نوکران شکسته دل گشته دست اهل و
عیال خود گرفته مهاجرت اوطان خود اختیار کردند و قلعهٔ شادی آباد که دار العلم و محیط رجال فضلا و مشایخ بود مسکن
کوران کردند و کار بجای انجامید که جمیع شغل و عمل سرکار محمود شاهی غیر دربانی و فیلبانی را میدنی رای بگماشتهای خود
حواله نمود و از جنس مسلمانان در خدمت سلطان محمود زیاده بر دویست کس نماند و زنان مسلمه و سیده راجپوتان
متصرف شده کنیز ساختند و رقص آموخته داخل اکهاره کردند و زنان مطربه ناصر الدین را نیز بتصرف آوردند سلطان محمود
تسلط و استیلای راجپوتان دیده بی طاقت شد و چون در اهل هند رسم است که هرگاه نوکر خود را رخصت میکنند یا
بهانهٔ وداع مینمایند پان میدهند سلطان محمد طرف پر از بیڑهای پان بدست آرایش خان پیش میدنی رای
فرستاده پیغام داد که من بعد شما را رخصت از ولایت من بدر روید راجپوتان جواب گفتند که چهل هزار سوار ما
امروز در هواخواهی و جانسپاری تقصیری نکرده ایم و خدمت پسندیده از ما بوقوع آمده نمیدانیم که از ما چه تقصیر شده
چون آرایش خان جواب برده راجپوتان که در خانهٔ میدنی رای بسلطنت بردارند میدنی رای گفت که الحال سلطنت
مالوه فی الحقیقت از ماست و اگر محمود شاه نباشد سلطان مظفر گجراتی جلوریز آمده ولایت مالوه را متصرف
میشود پس بهر کیف که باشد رضاجوئی ولی نعمت خود سعی باید کرد میدنی رای باتفاق راجپوتان بخدمت سلطان
محمود رفته در معرض استغفار ایستاده معروض داشت که برای جهان آرای مخفی نیست که از ما بندگان بغیر جانسپاری
و خدمت امری بوجود نیامده که محافظ خان که اعدا و عدوی سلطان بود باقبال خداوندگار او را بعقوبت تمام
بقتل آوردیم که اگرچه آدمی که از سر تا پا مملو معاصی و تقصیر است اما تقصیری که مستلزم غبار و آزار خاطر بوده باشد
از ما بفعل نیامده و از ما بالفرض اگر بحسب بشریت امری ناملایم صادر شده باشد از کرم جبلی و عفو فطری امیدواریم
که از آن درگذرند و من بعد از ما بخلاف مرضی طبع سلطان امری بوجود نخواهد آمد سلطان محمود طوعاً و کرهاً عذرها را
نموده از سر پرخاش درگذشت مشروط بانکه جمیع کارخانها بطریق قدیم بهمان کارفرمایان حواله نکنید و اصلاً در مهمات
ملکی مردم خود را دخل ندهند و زنان مسلمه را از خانهای خود بیرون کنند و دست تعدی کوتاه سازند و میدنی رای
بجهت مصلحت وقت شرایط را قبول نموده دلجوئی سلطان بسیار کرد اما سالباهن وزیر سر از انقیاد پیچیده از اعمال
شنیعه و اعمال قبیحه باز نمی آمد سلطان محمود از غایت شجاعت با وجود آنکه دویست نفر مسلمان در خدمت او بیش
نبوده به بعضی مخصوصان خود قرار داد که چون از شکار مراجعت نمائیم و میدنی رای و سالباهن بخانهٔ خود مرخص کردند در اثنای
مراجعت آنها را پاره پاره کنند روز دیگر جماعت مقرر در سر جا گذاشته خود بشکار رفت و از شکار مراجعت نمود

بود انجا صورت واقعه بسلطان سکندر معروضداشتند و سلطان سکندر فرمان طلب فرستاد و چون فوج سلطان سکندر آزار یافته متوجه دهلی گشت سلطان محمود منتظر نیل لطف الٓهی بود طرح شکار انداخته بود در روزی در اثناء شکار جاسوسی بعرض رسانید که خواجه جهان و محافظ خان با فواج بزرگ بصوب شادی آباد راهی شدند سلطان محمود از همانجا مراجعت نمود حبیب خان و فخرالملک و همیکرن را بدفع محافظ خان نامزد کرد و حبیب خان و دیگر امرا بتاریخ شانزدهم ربیع الثانی بغلچه رسیدند اتفاقا پیش از ایشان سه چهار ساعت محافظ خان بقتل رسید سرش راجدا کرده بفتح و فیروزی بار دوی خود معاودت نمود شاهزاده صاحب خان از استماع این خبر ملول و محزون گشته در آمدند خوانین بزرگ خود بسبت بهجت خان و صدر خان چنان صلاح دیدند که علما و مشائخ را درمیان آورده استغفار تقصیرات خود نموده بهجت شاهزاده نظری از اقطار مملکت التماس نمایند و باتفاق رفته این مضمون را بصاحبخان معروضداشتند صاحبخان گفت بهیت که این در خاطر خود خطور میکرد از آمدن فوج سلطان سکندر ملول و مغموم بودم الحمدلله این بلیه دفع شد بهجت خان بصلاح امرا شیخ اولیا را بار دو فرستاد درخواست تقصیرات خود نموده بهجت مدد خرج شاهزاده جای طلب کرد سلطان محمود این امر را از لطائف غیبی و عنایت لاریبی تصور نموده قلعه رایسین و قلعه بهلیه و دهونی بشاهزاده تفویض نمود و عجالة الوقت دو لک تنگه نقد بهجت مدد خرج و دوازده سلسله فیل انعام کرده مناشیر استمالت به بهجت خان و دیگر امرا نوشته فرستاده جمعی از ملازمان خود همراه رسول بهجت خان رخصت کرد شیخ اولیا فرستاده چون قریب بچندیری رسیدند بهجت خان سر زه خان ولد خود را باستقبال رسولان فرستاده مقدم ایشان را تلقی با عزاز و احترام نمود بهجت خان بعد از اطلاع برمضمون فرامین منشور حکومت رایسین و بهلیه را بدست شرزه خان بخدمت صاحبخان فرستاده ده لک تنگه نقد و دوازده سلسله فیل را خود نگاهداشت و چون بعضی فتنه انگیزان بشاهزاده صاحبخان گفتند که بهجت خان قرار داده که صباح عید فطر نماز گاه شما را بابعضی مقربان بدست آورد و لهذا شیخ اولیا را بار دو فرستاده عهد و پیمان بایشان موکد ساخت و جمعی از لشکر یا نرا طلب نموده از استماع این خبر خوف و هراس بر باد شاهزاده غالب گشت و همه روز در فکر و اندیشه گذرانید و در شب نهم رمضان شاهزاده بی عاقبت سلوک راه غیر متعارف اختیار نموده خود را در سرحد بفوج سلطان سکندر رسانید و چون این خبر محمود شاه رسید بتاریخ نوزدهم شوال متوجه خطه چندیری گردید بهجت خان و اکابر شهر باستقبال شتافته زبان اعتذار کشودند محمود شاه رقم عفو بر صحیفه جریده ایشان کشیده هر یک را بخلعت و انعام مخصوص گردانید روزی چند در چندیری اقامت نموده سرانجام آن ناحیت کرده متوجه دار الملک شادی آباد گردید بسبی نامرضی و استصواب ناصواب میدنی رای بیدریغ در امرا و سرداران نهاده و هر روز یکی را بگناه ناکرده متهم و مطعون داشته در معرض

دهور متوجه گجرات گشت سلطان محمود مراسم شکر خداوندی بجا آورده دفع بهجت خان را پیش نهاد همت ساخته
و بعد از چند روز خبر رسید که سکندر خان باز علم بغی برافراخته قریات خالصه را متصرف گشت سلطان محمود حاکم قصبه
کندیه ملک لودها نام را با تیاد یب او نامزد کرد و ملک لودها متوجه سیواس گردید بعد از تلاقی فریقین غبار فتنه و جنگ
از صبح تا شام برپا بود و در آخر سکندر خان تاب نیاورده روی بهزیمت نهاد و سپاه ملک لودها تعاقب
نموده بغارت مشغول شدند درین اثنا شخصی که عیال او بسند رفته بود خود را بملک لودها رسانیده بهانه
پای بوس قریب آمده خنجر زهرآلود بود در پهلوی او زده متاع زندگانی او را بغارت برد سکندر خان از شنیدن
اینواقعه برگشته مردم لودها را پیش انداخت و شش زنجیر فیل و اسپ بسیار غنیمت گرفته مظفر و منصور
بسیواس برگشت چون اینخبر بسلطان محمود رسید دفع بهجت خان را مقدم دانسته متوجه چندیری گردید
و در راه خبر آوردند که منصور ذیحجه شاهزاده صاحبخان را از کوندوانه بچندیری آمد و بهجت خان و منصور خان
استقبال نموده او را بسلطنت برداشتند سلطان محمود در موضع ساجیه پور توقف نموده باستعداد سپاهی پرداخت
و بعد از چند روز خبر رسید که سعید خان لودی و عماد الملک با لشکر دهلی از جانب سلطان سکندر بکومک شاهزاده
صاحبخان در پنج کروهی چندیری فرود آمدند سلطان محمود از شنیدن اینخبر پریشان خاطر گشته صلاح چنان دید
که بجای خویش معاودت نماید و در اثنا راه امرا را در حضور خود طلبیده اساس عهد و پیمان را با یمان استوار
ساخت با وجود قسم و تجدید عهد چون پاره از شب گذشت صدر خان و مختص خان که امرای صادق القول بودند
بجانب چندیری گریختند و محمود شاه جمعی را برسم تعاقب فرستاد و خود بقصبه سرونج منزل کرد و بتاریخ غره صفر
از عمارات قصبه بهلسه گذشته بر سر رودخانه فرود آمد و چون اردو از پیش دروازه بهلسه میگذشت گماشته
منصور خان باتفاق اوباش شهر باندهاء اردو را تاراج کردند از شنیدن اینخبر عرق حمیت و مردانگی سلطان
محمود بجنبش درآمده فرمود تا طرفة العین حصار را گرفته آنجماعت بی عاقبت را بسیاست رسانیدند و اهل شهر به
شومت این گروه تاراج یافتند و اطفال و عیال شان بذل بندگی گرفتار شدند و چند روز بواسطه شکار دران حدود
توقف نموده شاهزاده صاحب خان و بهجت خان این توقف را غنیمت عظمی دانسته ملک محمود را با لشکر
فراوان بصوب سارنگپور فرستادند چهار خان گماشته قطع سارنگپور جنگ کرده غالب آمد ملک محمود فرار نموده تا چندیری
قرار گرفت و چهار خان غنیمت بسیار گرفته بسارنگپور باز گشت و درین هنگام که فوج ملک محمود گریخته آمد سعید خان
لودی و عماد الملک به بهجت خان پیغام فرستادند که وعده چنین رفته بود که هرگاه فوج منصوره سکندری بخطه چندیری
رسید خطبه بنام سکندر خان زمانی خوانده شود و دراهم و دنانیر بسکه خاقانی مضروب و مسکوک گردد تا اثر
ازان بظهور نرسیده و چون جواب موافق مدعا نشنیدند از موضع سرهی کوچ نموده چهارده کروه پیش نشستند

تکاهل و تکاسل جایز داشت بعقوبت قهر سلطانی گرفتار خواهد شد منصور خان ازین تحکم در مآل کار خود متحیر
و متفکر گردیده مراجعت نمود و به بهجت خان ملحق شد و سنجار خان که بکومک منصور خان نامزد شده بود نیز رفته
به بهجت خان پیوست و سلطان محمود از استماع اخبار کوچ نموده بدهار آمده زیارت شیخ کمال الدین مالوی
نموده از قصبهٔ دیبالپور میدنی رای با لشکر انبوه و پنجاه سلسله فیل بدفع سکندر خان رخصت نموده عازم اجین گردید
میدنی رای چون بولایت سیواس درآمد و دست تاراج و غارت برکشاد علیش صافی سکندر از استماع
اینخبر مکدر گشت و از روی عجز راه صلاح پیمود و بوسیلهٔ حبیب خان نیز و میدنی رای آمد میدنی رای باجین رفته استعفای
تقصیرات سکندر خان نموده سلطان محمود قلم عفو بر جرائم او کشیده منصب و جاگیر او مقرر کرد و سلطان محمود از اجین
کوچ نموده بقصبهٔ آگر رفت و از انجا عرضداشت داروغهٔ قلعهٔ شادی آباد که جمعی اوباش از شب بست و پنجم
رمضان خروج کرده چتر از قبر سلطان غیاث الدین بر سر شخصی مجهول النسب برافراخته دست بغارت شهر دراز
نمودند و باقبال خداوندگار راس و رئیس آن جماعت را دستگیر کرده بسیاست رسانیده شد سلطان استماع نموده
نامه بداروغهٔ شادی آباد فرستاده خود بجانب بهار پاباجی رفت و بصحوب بهترتواس دلاسا نموده به بهجت خان
فرستاد چون نصرت او بعبارتی دولتی ملول بود جواب ناصواب داده جمعی را بکاویل فرستاده تا شاهزاده
صاحبخان را سر کرده بیارند و عریضه بسلطان سکندر لودی نیز فرستاد مضمون آنکه محمود شاه زمام حل و عقد
و ضبط و ربط ممالک بقبضهٔ کفار سپرده و پای انقیاد از طریقهٔ مصطفویه علیه السلام والتحیه بیرون نهاده اهل اسلام
را ذلیل و خوار و کافران و راجپوتان را عزیز و مکرم میدارد اگر فوجی از عساکر منصوره بآنجا رسد خطبه بنام
آن بادشاه دین دار خوانده و سکه بنام ایشان شایع سازد و چون بهترتواس آمده این ماجرا تقریر کرد سلطان محمود
استعداد نموده بعد یکهفته از بهار کوچ کرده در موضع سکار بود فرود آمد و روز دیگر مختص خان را با لشکر فراوان
پیش از خود بصوب چندیری راهی ساخت مقارن اینحال خبر رسید که منتصف محرم الحرام سنه تسع و عشر و تسعمائه
سلطان مظفر گجراتی با لشکر بیکران و پانصد فیل در قصبهٔ دهار نزول نموده و در نواحی موضع دلاوره بشکار مشغول است
و رای پتهورا و دیگر امرائیکه در قلعه متحصن بودند مردم معتبر فرستاده هرچند از رای عجز و انکسار پیغام نمودند که در
سلطان محمود بضبط ملک خود درمانده اراده تسخیر ولایت او نمودن از مروت و مردانگی بعید مینماید اصلا
بسمع رضا و قبول استماع نفرموده نظام الملک سلطانی را با فوج بزرگ بنواحی بغلچه فرستاد و بکنار حوض ر
رسیده مراجعت نمود در اثنای مراجعت از قلعه فرود آمده دست بروی نمودند نظام الملک برگشته چندکس را
بقتل آورد و مردم دیگر بقلعه پناه بردند سلطان محمود از وصول این اخبار وحشت آثار پریشان خاطر و متردد
دل بکدام طرف متوجه شود ناگاه در عین سراسیمگی خبر رسید که سلطان مظفر گجراتی مراجعت نموده برا

در قصبه بروده از توابع گجرات با ردوی سلطان مظفر پیوستند و او مقدم شاهزاده گرامی داشته دقیقه از لوازم
مهمانداری فرو نگذاشت و قرار داد که از موسم برسات ولایت مالوه را بدست آورده میان اخوان قسمت
نموده خواهد شد و از اینجا بجانپانیر رفت روزی گذر شاهزاده بر منزل یادگار مغول که مشهور بسرخ کلاه بود از
جانب شاه اسمعیل صفوی برسالت بگجرات آمده بود و میان خدمتگاران سخن بلند و پست شد و بخصومت
انجامید و میان عوام انتشار یافت که یادگار سرخ کلاه و مردم او شاهزاده مندو را اسیر گرفته اند مردم لشکر
گجرات بهجوم عام نموده چندی از جماعت یادگار سرخ کلاه را کشتند و شاهزاده از انفعال تشویر بی رخصت رو
بصوب ولایت اسیر نهاد و با سیصد سوار در موضع نوگانو که سرحد اسیر ممتاز است نزول کرد لودنا حاکم قصبه
کندویه برین خبر اطلاع یافته بر سبیل تعجیل آمده جنگ انداخت و صاحبخان رو بهزیمت نهاده التجا بحاکم کاویل
که در بلاد دکن ست برد چون نسبت محبت میان سلطان محمود و حاکم کاویل استحکام پذیرفته بود خود را از امداد او
باز داشته قریه چند بجهت مدد خرج او مقرر نمود بعد از آنکه آشوب از مملکت دور شد و فساد او بصلاح مبدل
گردید سلطان محمود بر بساط امن و امنیت قرار گرفت و حکام و تهانه داران و عمال بواسطه ضبط ولایت
باطراف و اکناف مملکت رفتند میدنی رای خواست که خود مستقل شود امرای غیاث شاهی و ناصر شاهی را
از میان برگیرد و بجهت غرض فاسد خود در بدگوئی امرا شروع کرد و در خلوت سخنان نالائق نسبت بهر
میگفت تا آنکه روزی معروض داشت که افضل خان و اقبال خان مکاتبات بشاهزاده صاحب خان فرستاده
میخواهد که فتنه خوابیده را بیدار کنند سلطان محمود این سخن غرض آمیز را بی غرضانه تصور نموده فرمود که هرگاه افضل خان
و اقبال خان بسلام بیایند بقتل رسانند روز دیگر بدستور قدیم چون بسلام آمدند هر دو را گرفته بند از بند جدا کردند
و سکندر خان حاکم سیواس و فتح جنگ خان شروانی از مشاهده این جرات و تسلط میدنی رای گریخته بجاگیرهای
خود رفتند و سکندر خان بغی ورزیده از کندویه تا قصبه شهاب آباد متصرف شده عمال خالصه را بدر کرد و سلطان
محمود بجهت تسکین این حادثه در پنجم ماه جمادی الآخر سنه ثمان عشر و تسعمائه از قلعه مندو فرود آمده در کوشک
جهان نمای بغلچه نزول کرد و منصب وزارت بمیدنی رای تفویض نمود بهجت خان حاکم چندیری و دیگر امرا کس
فرستاده طلب داشت بهجت خان با وجود نسبت خانه زادی ترسیده عذر رسیدن برسات نوشت
سلطان محمود اغماض عین نموده بمنصور خان مقطع بهلسه نوشت که بدفع سکندر خان متوجه شود منصور خان
استعداد لشکر نموده متوجه جنگ گردید چون بنواحی ولایت سکندر خان رسید جاسوسان خبر آوردند که
سکندر خان بسیار لشکر جمع ساخته و صحرا بدارایان گوندوانه را نیز متفق ساخته است منصور خان توقف نموده
حقیقت حال را بسلطان محمود اعلام کرده کومک طلبید میدنی رای در جواب نوشت که اگر در گرفتن سکندر خان

رلودی استمداد باید نمود سلطان ... از سلطان ... اقتضا چنان بعضی درین و برود باید رنتهنبور بقلعهٔ پناه
فرمود که مرا بخاطر چنان میرسد که چند روز پای در دامن صبر پیچیده منتظر کوکب اقبال باید بود چه وقتی که قلعهٔ رنتهنبو
پناه برون مناسب است که امداد و اعانت متصور باشد و امداد از کافران خواستن در نظر قبیح مینماید و
امید از خلق قطع نموده منتظر ظهور بطول تقدیر میبود و بعد از چند روز مندنی رای که بوفور شجاعت و کار دانی
امتیاز داشت از تهانه خود آمده همراه شد و بهجت خان بر قبیح حرکت خود اطلاع یافته پسر خود شدت خان را
مت فرستاد سلطان از سر استظهار عازم مندو گشت و پس از مدتی خبر آمد که شاهزاده صاحبخان متوجه
و چندیری گردیده چون بموضع سهرانی نزول کرد طرفین چنان صلاح دیدند که صباح ترتیب افواج نموده
منتظر هبوب ریاح فتح و نصرت باشند اتفاقاً بعد از یک پاس شب افضل خان سوار شده متوجه اردوی
محمود گردید و نصف لشکر بلکه بیشتر با افضل خان موافقت نموده باردوی سلطان پیوستند و شاهزاده
صاحبخان و محافظ خان از سر دهشت و اضطراب خود در آتش زده گریختند و روز چهارم بنصرت آباد رسیده دست
اسراف بایلاف خزائن کشوده بضبط و ربط قلعه پرداختند سلطان محمود مراسم شکر الهی بجای آورده متوجه شادی آباد گردید
و چون بموضع سرسه رسیدند منشی سلطان شهاب الدین و امرای او که در پایه بهار با جاجی متحصن شده بودند و تو
فته نزد سلطان محمود آمدند بکوچ متواتر چون بقصبهٔ نشمر نزول کرد روز دیگر هفتم رمضان سنه سبع عشر و تسعمائه توجه
راسته متوجه تختگاه شادی آباد شد از طرفین بتسویه صفوف آراسته معرکه قتال برآراسته شد شاهزاده صاحبخان
جرات نموده بر فوج سلطان محمود حمله آورد درین اثنا فیل متوجه سلطان محمود شد و او تیری بسینهٔ فیلبان چنان
زد که از پشت او بدر رفت و درین وقت میدنی رای با جمعی راجپوتان بزخم برچه و جمدهر دمار از روزگار فوج
صاحبخان برآوردند و شاهزاده تاب مقاومت نیاورده فرار نموده جمعی پناه قلعه بردند و گروهی در غارهای که در
مندو واقعست مختفی گشتند و سلطان محمود تا حوض تعاقب نموده فرود آمد شاهزاده بضبط و ربط قلعه پرداخته
روز و شب در محافظت می کوشید و سلطان محمود از روی شفقت جبلی پیغام فرستاد که چون نسبت اخوت
در میانست و رعایت صله رحم از واجبات است و خلق جمله بران میدارد که هر جای التماس نماید باو مبذول
داریم و آن مقدار مال که تواند برداشت بردارد و برود که مضایقه نیست تا خون بیوجه ریخته نشود شاهزاده
صاحبخان باستحکام قلعه مغرور گشته قبول نکرد و سلطان محمود بطرف قلعه را فرو گرفته در محاصره مبالغه فرمود
تا در تاریخ شانزدهم شوال سنه مذکور بسعی و اهتمام مولانا عماد الدین خراسانی دلاوران لشکر مقارن طلوع
صادق بدیر قلعه در آمده بر سر مردم سور چل ریخته بیکدیگر آویختند و بطرفة العین خون اعوان و انصار شاهزاده
... و شاهزاده و محافظ خان یاره جوا ... را همراه برداشته از راه هفصد زینه گریختند و روز چهار

بجا آورد و صدقات باهل استحقاق داد و بعد از فراغ تعزیت نظام خان را بکوبک دستور خان نامزد کرد و نظام خان
که بر جناح التعجیل قطع مسافت نموده بدستور خان پیوست و باتفاق یکدیگر بهوشنگ جنگ کردند او گریخته بپناه
بکوه بهار بابا حاجی برد و در خلال این احوال عرائض اقبال خان و مختص خان رسید که از بندگان موروثی
جز خیرخواهی امری بوجود نمی آید و محافظ خان از روی حقد و حسد حرفهای غرض آمیز معروض داشته خاطر اشرف را
نسبت به بندگان متغیر گردانید امید که حقیقت نادولتخواهی و حرامزادگی محافظ خان و امری که او نموده بر ضمیر حق پژوه
منکشف شود و احتمال دارد که بعضی دولتخواهان از روی بیغرضی در خلوت تصدیق این سخن نمایند چون مضمون
عرائض معلوم شد بعضی خدمتگاران نیز گفتند که غرض محافظ از این افترا آنست که خود از روی استقلال بمهمات
ملکی بپردازد و اگر مختص خان و اقبال خان معبود نبودند نوبت وزارت باو نمیرسید بلکه همگی سعی او آنست که طرح مجددی
بر روی کار آرد و یکی از اولاد ناصر شاهی را از حبس برآورده اسم سلطنت بر او اطلاق نماید و خود راتق و فاتق مهمات
باشد سلطان محمود که در کارها حزم و دور بینی نداشت فرمود که هرگاه محافظ خان بسلام بیاید او را گرفته
نگاه دارند که بعد از تحقیق بسزا خواهد رسید چون هواخواهان محافظ خان حقیقت ماجرا باو رسانیدند روز دیگر که
هیژدهم جمادی الاول باشد با جمعیت خود بر سر دیوان حاضر شده بعد از ساعتی سلطان محمود او را در خلوت
خواسته رفته جوابهای درست گفت سلطان محمود از کمال غضب و نهایت شجاعت با معدودی چند از خواص
و گروهی از حبشیان بیرون خرامیده و آن بدگهر گریخته از دولتخانه بیرون رفت و در بند بیرونی را متصرف شده
علم بغی برافراخت و شاهزاده صاحب خان بن ناصر الدین را آورده چتر بر سر نهاد و در ان حویلی محمود شاه
برآمده جانب اجین رفت و از انجا دستور خان و دیگر امرا را استمالت داده بحضور خود خواند و همانشب که سلطان
محمود مهاجرت اختیار کرد محافظ خان شاهزاده صاحبخان را سلطان محمود خطاب داده بر تخت اجلاس نمود
و بعد از چند روز دستور خان باجین رسید پس از وی مختص خان و اقبال خان بسلطان پیوستند و صاحبخان
را از استماع این خبر صدر خان و افضل خان را طلبیده عهد و پیمان بایمان غلاظ موکد گردانید و بتاریخ پنجم جمادی الثانی
سهوت خان را در قلعه شادی آباد گذاشته قصبه نعلچه را لشکرگاه ساخت و باستصواب صدر خان فرمود تا ثلث علوفه
سپاهی را نقد از خزانه داده استعداد سفر اجین نمایند و سلطان محمود از اجین کوچ نموده بدیبالپور آمد و بعد از یکپاس
شب سرداران که عیال در قلعه سند و داشتند سوار شده رو بار دوی شاهزاده نهادند روز دیگر سلطان محمود از
دیبالپور کوچ نموده بجانب چندیری متوجه گردید و کیفیت ماجرا نوشته به بهجت خان فرستاد او در جواب
نوشت که این بنده مطیع آنکس است که دار الملک شادی آباد در تصرف اوست سلطان محمود از جواب در مآل کار
خود متحیر و متفکر گردید در موضع بهت پور توقف نموده طریق مشورت در میان آورد و بعضی دولتخواهان گفتند که

اقبالخان میخواهد که یکی از اولاد ناصر شاه را بسلطنت بردارد سلطان محمود بمجرد این خبر مضطرب شده خواست که ایشانرا
بسیاست رساند باز از روی حلم و وقار در مقام تفتیش و تفحص شد محافظ خان چون دید که این سخن کارگر
نیامد در بدگوئی بجدتر شد و هر روز سخنان نا ملایم میگفت تا آنکه روزی سلطان محمود بمجبی فرمود که چون اقبالخان
و مختص خان بدستور سابق بسلام مهایند بقتل رسانند و چون کار باینجا رسید یکی از خواجه سرایان که بمختص خان
که نسبت اختصاص داشت ماجرا را باو تقریر کرده مختص خان در ساعت اقبال خانرا واقف گردانید و هنوز ساعتی
نگذشته بود که شخصی لطلب مختص خان و اقبال خان آمد مختص خان بی توقف بخدمت شتافت و اقبال خان بمهمات
ملکی مشغول بود که شخصی بطلب مختص خان اوضاع را بطریق قدیم ندیدند از انجا برگشته نزد اقبال خان آمد و باتفاق بخانها
خود رفتند محافظ خان بعرض رسانید که مختص خان و اقبال خان بمنازل خود رفتند تا استعداد نموده یکی از شاهزادها را
بسلطنت بردارند صلاح آنست که هم انجا رفته ایشانرا دستگیر سازند و کار امروز را بفردا نیندازند بیت
زمانه از آنکس بر آکند ۔ که او کار امروز فردا کند ۔ سلطان محمود حرف مکار غدار را باور داشته متوجه منزل
مختص خان و اقبال خان گردید مختص خان و اقبالخان گریخته با صد سوار و پیاده از طرف قاضی پور در شب بست و
ربیع الثانی از قلعه فرود آمدند و تمام شب راه قطع نمودند صباح در نواحی نربده بموضع سرایه رسیدند از انجا نصر
بن اقبالخان را بتاریخ بست پنجم شهر مذکور بصحبت آوردن سلطان شهاب الدین بصوب ولایت اسیر را
ساختند و علی الصباح سلطان محمود در صفه بار بر مسند حکومت قرار گرفت محافظ خانرا خواجه جهان خطاب دا
شغل وزارت باو تفویض نمود فضل خان مجلس کریم و شجاعتخان را دستور خان خطاب داده بدفع مختص
واقبالخان رخصت کرد چون نصرتخان طی منازل نمود بخدمت سلطان شهاب الدین رسید و او از غایت
سرور و شادمانی روز دیگر بولایت ممتاز که عبارت از ولایت بیجاگرست و کهرکون متوجه گردید و از کمال شو
در یکشب و روز سی کروه طی نمود اتفاقا چون بمثابه گرم و ماهی در قعر دریا میسوخت و سمند آتش طبع در
عرق خویش غرق میگشت سلطان شهاب الدین بیمار شد و مزاج او از اعتدال بیرون رفت و بتاریخ سو
جمادی الاول داعی حق را اجابت نمود ه راهیست عدم که هر که هستند ۔ از آفت قطع او نرستند ۔ و نع
گویند که باشارت سلطان محمود مسموم شد نصرتخان لباس کبود پوشید نعش او را برداشته بموضع
که اجتماع خوانین بود متوجه شد چون بآنجا رسید مختص خان و اقبالخان ملول و محزون گشته نعش را
شادی آباد راهی ساخته پسر سلطان شهاب الدین را هوشنگ شاه خطاب داده چتر بر سر او گرفتند و
فساد برانگیخته از آن دیار جازم وسط ولایت مالوه گردیدند بیت جای آن است که درین مرحله آن پیش
که مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی ۔ سلطان بعد از رسیدن نعش بسیار گریست و او را آنجا سپرده

زمستان بآب سرد در آمده ساعتی توقف مینمود فی الفور مزاج از اعتدال رو بانحراف آورد و امراض مختلفه
و علل متضاده بر وی طاری گشت و اطباء هر چند معالجه نموده فائده نداد بیت از قضا سرکا نگبین صفرا فزود * روغن
بادام خشکی مینمود * و سلطان ناصر الدین حال خود را دگرگون دیده محمود شاه و امرا و اعیان ممالک بحضور
خود خواند و زبان بنصایح و مواعظت کشاده فرمود که حق سبحانه و تعالی آن فرزند ارجمند را از کافهٔ عالمیان
برگزیده و زمام عباد و بلاد باقتدار او سپرده باید که از شاهراه اطاعت و انقیاد خداوندی قدم بیرون ننهد
و تابع هوا و هوس نگردد و الشفقة علی خلق الله را بر صحیفهٔ خاطر و صفحهٔ دل نگارد و نعم الٰهی را که از و دریغ نداشته اند
از خلائق دریغ ندارد و دست از دامن مظلوم کوتاه سازد و در دیوان بار کسالت و ملالت را بخود راه ندهد و
راه وصول مظلومان را نبندد و سخن مظلومان را کما ینبغی اصغا نماید و در انصاف و عدل میان قوی و ضعیف و وضیع
و شریف تفاوت جائز ندارد تا در روز بازخواست شرمنده نگردد و سادات را که ثمرهٔ باغ نبوت و رسالت اند
مکرم و محترم دارد و طبقهٔ علیهٔ علما را که ورثهٔ انبیا اند از فیض سحاب انعام سبز و بار ور گرداند و از صحبت ناقص عقلان
و سخن دان که بر قشر الفاظ اکتفا نموده اند و از لب لباب معانی عاری و عاطلند احتراز واجب و لازم داند
و بقاع خیر که اثر سعادتمندیست در اطراف ممالک بنا نماید و بالجمله همگی همت بر مرضیات الٰهی مصروف دارد
و در تمشیت مهمات مملکت همیشه مشورت بتقدیم رساند شاهزاده محمود شاه و اعیان دولت از استماع این
مقال قلق و اضطراب نمودند و بعزم صادق و نیت درست از جمیع معاصی و منکرات بحضور علما توبه کرد و بعد از ساعتی
اجابت داعی حق نموده مدت سلطنتش یازده سال و چهار ماه و بیست و سه روز بود ۵ از آن سرد آمد این
مصرع لاو نیز * که چون جا گرم کردی گویدت خیز * چو هست این دیر خاکی سست بنیاد * بباد شن نه دباید داد
بر باد *

ذکر سلطنت محمود شاه بن ناصر شاه روز سوم صفر سنه سبع عشر و تسعمائة محمود شاه
بن ناصر شاه در موضع نهب پور بطالع فرخنده فر و در زمان سعادت اثر بر تخت سلطنت خلجیه جلوس کرد و لوازم
ایثار بتقدیم رسانیده هر یک از اعیان وقت بمراحم خسروانه خوشوقت شدند و در همان مجلس تابوت ناصر شاه
را بقلعهٔ شادی آباد روانه ساخت و سلطان شهاب الدین بعد از وقوف این حادثه از آن جایگاه بیلغار خود را
بنصرت آباد نعلچه رسانید و محافظ خان خواجه سرای و خواص خان دروازه را بر روی او بستند روز دیگر بدست
مقربان خود پیغام فرستاد که اگر طریق موافقت بمن مسلوک دارید یقین ست که حل و عقد امور مملکت مفوض برای
ایشان خواهد بود محافظ خان و خواص گفتند که چون از دیوان قضا و قدر منشور سلطنت بنام نامی محمود شاه
نوشته اند طریق صواب آنست که با رد و پیوسته کدورت و خشونت بیگانگی را بالصفای یگانگی مبدل سازد
و سلطان شهاب الدین مایوس گشته بصوب کندو یه متوجه شد سلطان محمود چون واقف شد که سلطان

چون بقصبهٔ اگر رسید و هوای آنجا مطبوع افتاد و قصری رفیع و عمارت عالی طرح انداخت الحال آن عمارت از غرائب روزگارست و مدتی دران قصبه قرار گرفته افواج را باطراف و نواحی فرستاد و متمردان را گوشمالی داده پیشکش گرفته و مراجعت نموده در سنه تسع و تسعمائه باز بطرف چتور حرکت کرد و چون بوسط ولایت رسید راجه چتور و جمیع زمینداران پیشکش فرستادند و بهوانیداس و لد شیوداس که مراتب قربت براجه چتوری داشت دختر خود را پیشکش آورد سلطان ناصرالدین رانی چتور خطاب داده بهوانیداس ولد شیوداس را مشمول مراحم گردانید درانثنای مراجعت جاسوسان خبر آوردند که نظام الملک دکهنی بتاخت ولایت اسیر و برهانپور آمد چون داؤد خان ضابط اسیر دایم ایلچی بناصرشاه میبود سلطان ناصرالدین اقبالخان و خواجه جهان را بولایت اسیر و برهانپور فرستاد نظام الملک مراجعت نموده بولایت خود رفت اقبالخان خطبهٔ ناصرشاهی در اسیر و برهانپور خوانده بدار الملک شادی آباد رسید و در سنه عشر و تسعمائه سلطان شهاب الدین باغوای بعضی امرای برگشته روزگار علم بغی برافراخته در قلعهٔ مندو فرود آمد امرای سرحد اکثر برو جمع شدند و از قصبهٔ نعلچه کوچ نموده بقصبهٔ دهار آمد و سلطان ناصرالدین با جمعی از خاصه خیل بقصبهٔ نعلچه رسید و ازانجا باهنگ جنگ متوجه دهار گردید و سلطان شهاب الدین جمعیت پدر را تنگ دیده بجنگ پیش آمد آخر الامر باد فتح و فیروزی بر سدهٔ اعلام ناصرشاهی وزید و سلطان شهاب الدین گریخته رو بصوب چندیری نهاد دلاوران فوج ناصرشاهی او را تعاقب نموده قریب بود که او را دستگیر سازند فاما مهر ابوی و شفقت پدری مردم را از تعاقب منع کرد و روز دوم از منزل کوچ کرده پیش انداخت و چون سلطان شهاب الدین بقصبهٔ سیری که سرحد چندیریست رسید سلطان ناصرالدین جمعی از عقلا را پیش او فرستاد تا از کوچهٔ ضلالت بشاهراه هدایت ارشاد نمایند اما چون راه صواب از نظر او پوشیده شده و غشاوهٔ غفلت و حجب جاه بصیرت او بسته بود جوابی که بکار آید نگفت و روز دیگر در جواب تقریر نمود که الآن شرمندگی و خجالت مانع دریافت دولت ملازمتست اگر قطری از اقطار ممالک به بنده عنایت شود بعد از چند روز بخدمت مشرف خواهد شد رسولان چون دانستند که ملاقات متعذرست معاودت نموده ماجرا معروض داشتند سلطان ناصرالدین گفت انا لله و انا الیه راجعون ؎ تخمی که در وفای تو کشتیم خاک خورد + فرمان بطلب اعظم همایون پسر خورد برنتهنبور فرستاد اعظم همایون بجناح تعجیل و اقدام شوق آمده در خطهٔ چندیری ملاقات نمود سلطان ناصرالدین روز دیگر از چندیری کوچ نموده متوجه قصبهٔ سیری گشت و دران منزل امرا و اعیان دولت را حاضر گردانیده گفت که چون شهاب الدین حقوق پدری بعقوق مبدل ساخته او را از منصب ولیعهدی خلع نمودم و فرزند اعظم همایون را ولیعهد ساختم و سلطان محمود شاه خطاب داده خلعت و تاج سلطنت لطف نموده از قصبهٔ سیری مراجعت نموده در موضع نهب پور چند روز طرح اقامت انداخت و چون حرارت طبع سلطان ناصرالدین غالب بود با وجود موسم

طبقات اکبری

پس تعمد پدر نسبت باو تهمت باشد والعلم عند الله القصه سلطان ناصر الدین برفوت پدر بسیار گریست
وسه روز تعزیت گرفته روز چهارم کوچ کرد وشیرخان ازبیم جان روبدیار خود کرد وعین الملک وبعضی سروران
دگر جدا شده باردوی ناصر الدین ملحق شدند وسلطان ناصر الدین تعاقب نموده ودر نواحی سارنگپور شیرخان
از روی ستیزه برگشته جنگ کرده گریخت ودر خطه چندیری پای استوار نتوانست کرد رفته بولایت ایرچه
وبهاندیر درآمده غبار فتنه فرونشست وسلطان ناصر الدین بچندیری رفت چون چند روز گذشته شهزادها
چندیری خطی بشیرخان فرستادند که چون اکثر سپاهیان شادی آباد متفرق شده بجاگیر خود رفته اند وبواسطه
موسم برسات اجتماع امرا زود دست نخواهد داد اگر از آنجانب متوجه چندیری شوند ومردم شهر باتفاق هجوم عام
نمایند لیکن که سلطان ناصر الدین بدست افتد واگر بگریزد فتح شهر باسهل وجه میسر خواهد شد شیرخان بی تامل
کوچ نموده بشش کروهی چندیری رسید سلطان ناصر الدین بر نگاشتن شهزادها اطلاع نموده اقبال خان نامزد
کرد و دولکه تنگه نقد بجهت مدد خرج همراه داد و هنوز دو گروه از چندیری نرفته بودند که شیرخان باعتماد قول شهزادها
استقبال نمود بعد ترتیب افواج طرفین حق مردانگی بجا آوردند ودر اثناء دار وگیر اتفاقا زخمی بشیرخان رسیده
از کار ماند ونتیجه بغی کار خود کرد وسکندرخان در جنگاه کشته شد خواجه سهیل ومهابتخان وشیرخان مجروح را در صندوق
فیل انداخته راه فرار پیش گرفتند چون شیرخان در راه وفات یافت او را بخاک سپرده خود پیشتر رفتند و
اقبال خان پاره تعاقب نموده برگشت وسلطان ناصر الدین از استماع خبر مسرور وخوشوقت گشته متوجه
جنگاه گردید وازانجا سکندرخان را بخطه چندیری فرستاده ومرده شیرخان را بردار کردند وعنان حکومت حراست
آنحدود در قبضه اقتدار بهجت خان سپرده بکوچ متواتر بقصبه دلکشای سعدالپور رسید وازانجا جمعی بعرض رسانیدند
که شیخ حبیب الله نسبت بعالم خان اراده غدری دارد ودر کمین فرصت است سلطان ناصر الدین او را مقید
ساخته پیش از خود بمندو فرستاد وبتاریخ دهم شعبان سنه سبع وتسعمائه بفتح وفیروزی بقلعه شادی آباد درآمد
بعیش وعشرت مشغول گشت واکثر اوقاتش بشرب خمر مصروف میشد ودر حین شراب امرای پدر را بوهم نفاق
میکشت ومردم خود را ترتیب میکرد وبدخلقی وظلمش بمرتبه رسیده بود که روزی مست بر سر حوضی خوابیده بود اتفاقا
درحوض افتاد خدمتگارانی که پاس میداشتند او را از آب برآوردند چون هشیار شد پرسید که مرا که از حوض
برآورد چهار کنیزک گفتند ما این خدمت را بجا آوردیم هر چهار را بقتل رسانید وازاکابر قصبه اجین شنید
آنحوض کالیاده راست نموده در باغ فیروز قصری طرح انداخت که سیاحان مثل آن ندیده اند ورفته
میل عمارت بمرتبه انجامید که از ده کروهی مالوه که بارث رسیده بود پنج کروه بر عمارت صرف نم
بتاریخ بیست ودوم ذیقعده سنه ثمان وتسعمائه بقصد تاخت ولایت کهواره بقصبه نعلچه آمد چون یک

میان منجمله شهرت داشت و لیعهد گردانیده سلطان شهاب الدین خطاب داد و صفه باغ که قریب دولتخانه
سلطان غیاث الدین بود جهت سکونت او مقرر فرمود و همان روز خطبه بنام ناصر شاه خواندند و بر چتر نثار کرده شد و بهر
بر اهل استحقاق و نکانخان داماد و محافظ خان جدید مقرب پدر جیش و مردم دیگر را که باو طریق محافظت سپرده بود
بیاسا رسانید و گروهی را از زیر تیغ بر آورده محبوس داشت و آنجماعت که با وی موافقت نموده بودند اقطاعها
بدستور قدیم بر ایشان مسلم داشت و شیخ حبیب الله را خطاب عالم خان داد و خواجه سهیل را که بر گنه اشته
داده بود منصب سپهسالاری مفوض فرمود و بتاریخ سوم جمادی الآخر سنه مذکوره بملازمت پدر ولی نعمت
سلطان غیاث الدین مشرف گشت سلطان غیاث الدین او را در کنار گرفت و بسیار گریست و سر و
روی او را بوسیده و در زمان رخصت کلاه دولت و قبای سر سه که در روز بار عام یا روز متبرک خود می‌پوشید
باو مرحمت فرموده و تاج سلطنت بر فرق فرزند نهاده کلید خزائن سپرد و تهنیت و مبارکباد گفته رخصت داد
و ناصر شاه بتاریخ شانزدهم رجب سنه مذکوره همان قبای سر سه و کلاه دولت بسلطان شهاب الدین
لطف نموده بیست زنجیر فیل و صد راس اسپ و یازده چتر و دو پالکی و علم و نقاره و سراپرده سرخ و بیست لکهه
تنکه جهت خرج بیوتات ارزانی داشت و بعد از چندروز مقبل خان حاکم مندسور از غایت ادبار فرار نموده
همانساعت جهانتیخان را که مقبل خان حواله او بود رخصت فرمود تا گرفته بیارد و الا منتظر وصول صواعق
سیاست باشد جهانتیخان بعد از تردد بسیار رفته بشیرخان پیوست و علیخان و بعضی شوریده بختان که از
اعمال شنیعه خود متوهم و خائف بودند نیز رفته بشیرخان پیوستند شیرخان از نواحی نعلچه کوچ نموده متوجه چندیری
گردید و سلطان ناصر الدین مبارک خان و عالم خان را پیش شیرخان فرستاد تا بهر طریق تواند تسلی و نماید
رسولان هرچند نصیحت نمودند در برابر حرفها نا در برابر گفت و خواست که هر دو را مقید سازد و بهانه آنکه رفته بیار
خود مشورت کند از خرگاه بر آمده مبارک خان و عالم خان را بمردم خود سپرد و مردم او مبارک خان را گرفتند
و دو خدمتگار او را کشتند و عالم خان درین فرصت خود را باسپ رسانیده و بتعجیل تمام از اردوی او بر آمد
و ماجرا را بخدمت سلطان ناصر الدین تقریر کرد سلطان ناصر الدین فرزند خود سلطان شهاب الدین را بمحافظت
قلعه شادی آباد گذاشته بتاریخ نهم شعبان سنه مذکوره در کوشک جهان نمای نعلچه نزول کرد شیرخان چون
بقلعه اجین رسید باغوای جهانتیخان باز بقصد جنگ گشته بدیپالپور آمده و قصبه هندیه را تاراج نمود سلطان
ناصر الدین بمجرد استماع اینخبر کوچ نموده در کوشک دهار قرار گرفت درین اثنا خبر رسانیدند که سلطان
غیاث الدین از خرابه دنیا بمعموره عقبی خرامید بقولی سلطان بسعی سلطان ناصر الدین مسموم شد و تجربه
رسیده که پدرکش هرگز بسالی نرسیده و کامیاب نگشته و سلطان ناصر الدین یازده سال فرمانروائی کرد

ن اکبری
سکنه شهر از مشاهده این سیاست شکسته خاطر گشته عرائض بخدمت ناصر شاه فرستادند بروانجات
الت خواستند و کار محاصره بعد از چند روز بمرتبه انجامید که از غله خبر جز نی در اهل قلعه نماند و اکثر مردم بمحنت
ت از قلعه برآمدند و شب هژدهم صفر سنه ستة وتسعمائة ناصر شاه بقصد تسخیر قلعه سوار شد و چون نزد
لعه رسید مردم مرحلها حاضر شده تیر و تفنگ انداخته و در معرکه اکثر جوانان کار طلب زخمی شدند آخر الامر سل
اصر الدین بمرحل هفتصد زینه متوجه شد دلاور خان جنگجو از ممر آب خود را بیرون قلعه رسانید و سلطان ناصر
نیز درآمده و شجاعت خان باگروهی از مردم معتبر ببرج قلعه برآمده داد مردانگی و تردد ادا نمود و سلطان ناصر الدین
بنفس نفیس تیراندازی کرد مردم خوب بر سر تیر او رفتند و چون کومک شجاعتخان پی در پی رسید و جوانان
مردانه از فوج ناصرشاه مجروح شدند صلاح وقت در مراجعت دیده قدم از قلعه بیرون نهاده در اردو
خود قرار گرفت و مردمی که تردد و جانسپاری نموده بودند هر یکی را بلطف و عنایت و خلعتی جدید تسلی فرمود و بعد از
اولاد شیرخان بن مظفرخان حاکم چندیری با هزار سوار و یازده سلسله فیل باردوی ناصرشاهی پیوستند ودو
اول پسر بزرگ را مظفرخان و پسر دوم را اسعدخان خطاب داد و از وصول لشکر چندیری مردم اردوی
ناصرشاهی را استظهاری و قوتی پدید آمد و درینوقت بعضی از اهل قلعه مندو که محافظت دروازه مال پور بایشان
تعلق داشت اعلام کردند که اگر افواج ناصرشاهی بآنجانب عبور نماید قلعه بی مشقت و رنج بدست خواهد آ
سلطان ناصرشاه مبارک خان و شیخ حبیب الله و موافق خان و خواجه سهیل و جمعی دیگر در شب بست و چها
ربیع الآخر سنه مذکور تعین فرمود و شیخ حبیب الله قرارداد که اگر فتح میسر شود انگشتری خود خواهد فرستاد تا معلوم شود
که قلعه بدست افتاد چون امرا قریب دروازه رسیدند اهل شهر باتفاق زبردست خان بن بدرخان که سلاح خانه
قلعه باو تعلق داشت دربان دروازه مالپور را کشته دروازه را کشودند و مردم ناصرشاه جلو ریز بقلعه درآمدند
و شجاعتخان بافوجی آراسته متوجه جنگ شد فاما کاری نتوانست ساخت و گریخته بحویلی خود درآمد و
فرزندان و عیال را گرفته بحرمسرای سلطان غیاث الدین داخل شد و شیخ حبیب الله بموجب قرار
انگشتری فرستاده ناصرشاه را حاضر ساخت و او بطرفة العین خود را بدروازه مالپور رسانیده داخل شهر
شد و امرا بخدمت شتافتند و مبارکباد گفتند بعضی بیخردان بی امر ناصرشاه بعضی منازل و قصرهای سلطان
غیاث الدین را آتش زدند شجاعت خان و رانی خورشید بعضی مردم را گرفته برآوردند و دست نهب و
تاراج برآورده شهر را تا دو روز غارت کردند سلطان غیاث الدین عزم نموده از صفه عرض ممالک انتقال
فرموده در محل ستی قرار گرفته روز سوم جمعه بست و هفتم ربیع الاول سنه مذکور سلطان ناصر الدین بسریر
سلطنت جلوس فرموده شجاعتخان و رانی خورشید را بموکل سپرد و ملک متهر را ایلچی فرستاد پسر میانگی خود را

بشجاعتخان که حکم فرزند او دارد نامزد نماید و نائره فتنه و فساد را بآب تیغ صلح فرونشاند ناصرشاه مقید بجواب نشد
در سلخ ذیقعده سنه مذکوره از شنبه تا چهار شنبه دو بار منزل کرده چند روز آنجا توقف نمود و درین اثنا خبر آمد که
نکانخان با سه سوار القصد جنگ از شادی آباد فرود آمده بمجرد اصغای این خبر ملک عطن را با پانصد سوار و شش فیل
فرستاد و نکانخان اطلاع یافته متوجه بالسلور گردید و بعد از محاربه ملک عطن غالب گشت و کمینه نفر مردانه مردم شناسا
از فوج نکانخان بقتل آمد و ملک عطن هشتاد اسپ متاع بسیار غنیمت گرفته بقصبه دهار مراجعت نمود و نکانخان با بقیة السیف
گریخته بقلعه درآمدند و بعد از چند روز نکانخان بتحریص رانی خورشید و شجاعتخان جمعی را بخود همراه کرده و باهنگ جنگ
از قلعه مندو فرود آمده بمجرد استماع این خبر ناصرشاه خواجه سهیل و ملک تمه و ملک هیبت و میا بهور را بدفع نکانخان
نامزد کرد چون نظر نکانخان بر افواج ناصرشاهی افتاد و پای قرار و ثباتش از جای رفته بی جنگ گریخت و بالجمله
هرگاه تلاقی فریقین دست داد ریاح نصرت و فیروزی بر پرچم و اعلام ناصرشاهی وزید بتاریخ بست و دوم
ذیحجة الحرام سنه مذکوره بکوشک جهان نما بقلعه فرود آمد و درین منزل جاسوسان خبر آوردند که سلطان غیاث الدین
بنفس نفیس خود بجهت تسلی فرزند اراده آمدن دارد و بجهت اصغای این بیت از دار السلطنت نقل نموده در
صفه عرض ملک قرار گرفت و در ساعتی که سلطان اختیار کرده اند از آنجا خواهد خرامید و دلجوئی فرزند نموده بشادیاباد
مراجعت خواهد کرد ناصرشاه از استماع این خبر مسرور و مبتهج گشته مترصد و مترقب قدوم مسرت لزوم پدر بود تا آنکه شجاعتخان
باستصواب رانی خورشید محفه سلطان غیاث الدین برداشته متوجه [illegible] گشت چون بدروازه دهلی رسیدند از بسکه کبر سن
سلطان را دریافته بود از نزدیکان خود پرسید که مرا کجا میبرند بعضی صورت واقعه بعرض رسانیدند فرمود که روز دیگر خواهیم رفت
امروز برگردید خدمتگاران بی اختیار برگشتند چون رانی خورشید شنیده که از راه مراجعت نموده دانست که این امر پیش
هواخواهان ناصرشاه صادر شده آن جماعت را بحضور طلبیده سخنان درشت بر زبان رانده سبب استفسار نمود گفتند که
سلطان باختیار خود برگشته کسی را درین امر دخلی نیست و شجاعتخان باستصواب رانی خورشید شکست و ریخت قلعه را
درست نموده مرحل تقسیم کرده ناصرشاه نیز خود پیش آمده و برج قلعه مرچلها تعین نمود و هر روز طرفین جمع گشته میشدند
سلطان غیاث الدین بجهت تمهید مصالحه اقضی القضات مشیر الملک را فرستاده او جواب موافق مدعا نشنیده از رانی خورشید
ملاحظه نموده همانجا ماند و چون محاصره تنگ شد و اهل قلعه بواسطه عدم وصول غله و ما یحتاج مضطر و عاجز گشتند مضمون
نعم الانقلاب لو علینا الملحوظ نظر ساخته توجه بر آن گماشتند که امر سلطنت ناصرشاه گیرد از امرائیکه در قلعه مانده بودند
موافق خان و ملک فضل الله میر شکار فرصت یافته خود را بخدمت ناصرشاه رسانیدند و سلطان ناصرشاه یک لک تنکه
بموافق خان انعام فرمود رانی خورشید و شجاعتخان چون برینحال اطلاع یافتند علیخان را از حکومت قلعه عزل نموده بملک
بیاره را علیخان خطاب داده محافظت قلعه و حکومت قلعه شهر تفویض نمود محافظان سورچها را بیسار رسانیدند امرا و ارکان

واقع ست عازم گشت شیخ حبیب الله و خواجه سهیل آنجا آمده بملازمت نمودند و رانی خورشید و شجاعت خان
ی آنکه سلطان غیاث الدین را واقف سازند فوجی از عقب فرستادند و سلطان غیاث الدین تاتارخان را
فرستاده تا دلجوئی ناصرشاه نموده بشهر بیاورد تاتارخان جمعیت خود در موضع بکبکالو گذاشته باتفاق ملک فضل الله
میرشکار بخدمت سلطان ناصرالدین رفته پیغام رسانیدند و او عریضه نوشته داد که تاتارخان خود رفته بخواند و جواب
بیاورد تاتارخان نیک نهاد بجناح تعجیل متوجه شادی آباد شده مضمون عریضه را بعرض رسانیده هنوز جواب
نگرفته بود که رانی خورشید از بسکه بر مزاج سلطان غیاث الدین تصرف داشت پروانه بعارض ممالک رسانید
که تاتارخان را بدفع ناصرالدین تعیین نماید تاتارخان چون مضمون حکایت معلوم کرد از قلعه فرود آمده متوجه باره
گردید فوجی که بدفع ناصرشاه نامزد شده بود بموضع کیکالو رسیده در مآل کار خود متحیر و متفکر گشتند که اگر طریقه جنگ
مسلوک میدارند ازان می ترسند که چون نوبت سلطنت بناصرشاه برسد هر یکی را بیاسا رسانند و اگر بمندو مراجعت
نمایند از سیاست رانی خورشید که قریب الوقوع بود ملاحظه داشتند هنوز در صحرای حیرت سرگردان بودند که سلطان
ناصرالدین ازان منزل کوچ نموده در قصبه بهلیه فرود آمده و درین منزل ملک تهته و ملک هیبت که از امرا و کبار دولت
غیاث شاهی بودند آمده پیوستند و ناصرشاه را قوت و شوکت افزود و ازان منزل بقصبه اجاره نزول فرمود و مولانا
عماد الدین فضل خان و گروهی از زمینداران ریخته در همین منزل ملحق شدند و بواسطه نزهت هوا و طراوت صحرا چند
روزی آنجا مقام نموده روز عید فطر باستصواب امرا چتر بر سر افراخته امرا و معارف و سران کرده را بخلعتهای
فاخره مخصوص گردانید درین اثنا خبر آوردند که فوج شجاعتخان بآهنگ جنگ از موضع بکبکالو کوچ نموده بقصبه
کندوبه رسیده ناصرشاه ملک لهو را بگوشمال آنجماعت فرستاد چون کوکب طالعش از افق اقبال ساطع
گشته بود بعد تلاقی فریقین باد فتح و فیروزی بر پرچم ملک لهو وزید و آنگروه گریخته بمندو رفتند و ملک لهو باغنام
بسیار در قصبه اجار باردوی ناصرشاهی ملحق گردید و بتاریخ شانزدهم شوال سنه خمس و تسعمائه ازان منزل متوجه قصبه
اوجود گشت مبارک خان و محان خان آمده پیوستند و چون بقصبه سندری رسید رستم خان حاکم سارنگپور
بملازمت رسید و چند سلسله فیل و متاع بسیار پیشکش گذرانید و بعد از وصول اجین امرا و فوجداران و تهانه داران
فوج فوج و جوق جوق رو بدرگاه او نهادند رانی خورشید و شجاعت خان از بیم جان بسلطان غیاث الدین
معروض داشتند که ناصرشاه باجین رسیده و جمیع امرا و تهانه داران با او گرویدند عنقریب شادی آباد محاصر خواهد شد
غیاث الدین شیخ اولیا و شیخ برهان الدین را برسم رسالت فرستاده پیغام کرد که مدتهاست عنان کار مملکت
بید اقتدار آن فرزند نهاده ایم اگر از روی اخلاص و یگانگی مردم اوباش را که بر او گرد آمده اند رخصت داده بحضور
بیاید باز انتظام امور سلطنت مفوض ثاقب و فکر صائب او خواهد بود دران هنگام اگر صلاح داند ولایت نتهبور را

چون خواهان شجاعتخان بود بسلطان ناصر صفای خاطر نداشت بوسیله شجاعتخان بعرض رسانید که ملک محمود کوتوال و سومداس بقال که راس و رئیس مشغلطان و غدارانند بسلطان ناصرالدین مخصوص شده اند و اجاره بعضی مواضع جاگیر او را بهانه آمد و شد خود ساخته اند سلطان غیاث الدین ملک محمود و سومداس را طلبیده بی پرسش و تفحص بقتل رسانیدند و مردم خانهای آنها را بغارت بردند و سلطان ناصرالدین بعد ازین امر دست از شغل باز داشته چند روزی بسلام حاضر شد رانی خورشید و شجاعتخان بسعی و اهتمام یکان خان و مونجا بقال فرصت یافته حرفهای غرض آمیز در لباس بیغرضی رسانیدند و دست تصرف بخزانه دراز کرده بخاطر جمع از روی استقلال بمهمات ملکی میپرداختند و بواسطه کبر سن سلطان غیاث الدین قبول نمیکرد اما چون از مردم بیغرض شنیده بود که رانی خورشید و شجاعتخان بسلطان ناصرالدین در مقام افترا و صدد تهمت اند در کامی او متفق شده بود و شیخ حبیب الله و خواجه سهیل چون دانستند که محرک این فتنه و فساد مونجا بقال است فرصت نگاه داشته او را کشتند و گریخته بحرم سلطان ناصرالدین در آمدند رانی خورشید ابتدا تا ... و سلطان غیاث الدین را اشتعال یافته جمعی را همراه یکان فرستاد تا از خانه سلطان ناصرالدین قاتلان را گرفته بیاورد و در وقت رخصت فرموده بود که دقیقه از دقائق حرمت و عزت ناصر شاهی فروگذاشت نخواهند کرد در این اثنا شیخ حبیب الله و خواجه سهیل از سرای ناصر شاهی سوار شده متوجه بیابان گشتند و در راه گفته میرفتند که ما بخانه قاضی میرویم هر که دعوی خون مونجا بقال میکند بخانه قاضی حاضر شود یکان خان و دیگر امرا چون بدربار ناصر شاهی رسیدند و پیغام فرستادند جواب آمد که شیخ حبیب الله و خواجه سهیل مونجا بقال را با هم کشته اند و نمیدانیم که کجا رفته اند یکانخان بجواب ملتفت نشد و تا سه روز حرم ناصر شاهی را قبل داشت سلطان چون دانست که قاتلان فرار نموده اند و آزار عیب است مشیر الملک و مستهی خان را فرستاده پیغام داد که اگر آزاری بخاطر فرزند راه یافته و غبار کلفت ساحت دل او را مکدر ساخته باید بدستور قدیم بی تکلف قدم در راه نهد که بیش ازین طاقت مفارقت و مهاجرت ندارم سلطان ناصرالدین با وجود صد بلا خط شرف پابوس و لبغنیمت خود دریافت و پدر و پسر غبار فتنه را از صفحات امان بآب دیده فرو شستند سلطان ناصرالدین باز سر گرم خدمت شده هر روز التفات مجدد نسبت بخود مشاهده نمود و در جوار محلهای غیاث شاهی عمارتی جهت سکون خود طرح انداخت تا هرگاه خواهد شرف خدمت دریابد رانی خورشید روزی فرصت یافته گفت که سلطان ناصرالدین خانه خود را بهانه کوشک جهانمای متصل ساخته و قصد غدری دارد درین ضمن است سلطان غیاث الدین بی فکر و تامل در سنه خمس و تسعمائه علیخان کوتوال را فرمود تا عمارت ناصر شاهی منهدم سازد و بهمان شب سلطان ناصرالدین با خاطر شکسته باتفاق جمعی بصوب دیار گجرات بیابان کشد

ل در ذکر سلطان ناصرالدین مرقوم خامه گردید بالتتمه سلطان ناصرالدین عنان اختیار از دست داده آرمند و
ت و در وسط ولایت قرار گرفت امرا آنچه موافق ساخت و آمد قلعه مندو را محاصره نمود و سلطان غیاث الدین
ا متمنا را با نجه مرغز گجراتی ولاسا کرده دست دهلی میرزا آخرالامر امرای غیاث شاهی دروازه گشوده در القلعه
امید شجاعتخان چون دید که سلطان ناصرالدین از دروازه در آمد در فتنه پناه بسلطان غیاث الدین برد و بعد از
چند روز که اساس قصر سلطان نامه شاهی انجام پذیرفت شجاعتخان را با پسران از پیش پدر طلبیده گردن زد و در نهم
[illegible]ن سنه ست و تسعمائه سلطان غیاث الدین عرض اتصال بجوار حق پیوست بعضی گویند که سلطان ناصرالدین
پدر را به زهر هلاک ساخت سلطان ناصرالدین برانی خورشید پیام فرستاد که خزائن سلطان را که در تصرف او بوده
تمام بتمامها بسپارد والا آزار خواهد کشید رانی خورشید از سلوک ناخوش او ملاحظه نموده تمام خزائن و اموال را که در حرم
پنهانی بود برآورده بگماشتهای ناصرشاهی تسلیم نموده مدت سلطنت او سی و دو سال و هفده روز بود و دیگر

سلطنت سلطان ناصرالدین

ارباب تواریخ متفق اند که ولادت سلطان ناصرالدین در ایام
سلطنت محمود خلجی بود محمود شاه و غیاث شاه از کمال ابتهاج و خرمی جشنها ترتیب داده تا یکماه بساط عیش
عشرت مبسوط داشتند و شکرانه این موهبت کبری عامه برایا عموماً و اهل استحقاق خصوصاً از خوان احسان و
امتنان ایشان بهره ور گشتند و منجمان اخترشناس بعرض رسانیدند که شاهزاده بطالعی سعد و ساعت مسعود متولد
شده و از قابله دهر پرورش کامل و تربیت شامل یابد و در جمیع اصناف صنایع و انواع هنر ممتاز و بی نظیر وقت باشد
روز هفتم منظر بزرگان درآورده عبدالقادر نامش نهادند و در زمان صبی و بزرگی آثار سلطنت و شهریاری از جبین
واضح و لائح و هویدا بود و چون بتمیز رسید در مراسم سروری و سرداری قصب السبق از اقران ربود و چون غیاث ال[دین]
اورا ولیعهد خود گردانیده شغل وزارت تفویض فرموده برادر خوردش شجاعتخان اگرچه بحسب ظاهری دقیقه
فرو گذاشت نمیکرد اما در باطن نفاق داشت گروهی بخود متفق ساخته روزی در خلوت غیاث شاه بعرض
جمعی اوباش بیباک در خدمت سلطان ناصرالدین جمع شده اورا بر ملک گیری تحریص مینمایند علاج واقعه
پیش آمد وقوع لایق است و چندان وسوسه نمودند که اراده گرفتن شاهزاده و مقید ساختن او بخاطر تصمیم یافت
اما آثار نجابت و امارت جهانگیری از سیمای او لائح بود شفقت ابوه بران داشت که هم عنایت و التفات بر جراحت
خاطر او نهاده اورا تقویت سازد و فرمود تا عارض ممالک با امرا و سران کرده پروانه رسانیدند که هر صباح بسلام
سلطان ناصرالدین رفته در رکابش بدرخانه حاضر شوند و سلطان ناصرالدین از روی استقلال مهمات ملکی
در پیش گرفته همه جا گماشتهای خود تعین نمود و چون پرداخت پرگنات خالصه شیخ حبیب و خواجه سهیل خواجه سرای
[illegible]کان خان بود و منجا بنقال که قبل ازین عمال خالصه بودند برانی خورشید رجل بسبت [illegible]

چون خواهان شجاعتخان بود بسلطان ناصر صفای خاطر نداشت بوسیلهٔ شجاعتخان بعرض رسانید که ملک محمود کوتوال و سومداس بقال که راس رئیس شغل سلطان و غدار اند بسلطان ناصرالدین مخصوص شده اند و اجارهٔ بعضی مواضع جاگیر او را ببهانه آورده مسند خود ساخته اند سلطان غیاث الدین ملک محمود و سومداس را طلبیده بی پرسش و تفحص بقتل رسانیدند و مردم خانهای آنها را بغارت بردند و سلطان ناصرالدین بعد ازین امر دست از شغل باز داشته چند روزی بسلام حاضر نشد رانی خورشید و شجاعتخان بسعی و اهتمام یکان خان و موبجا بقال فرصت یافته حرفهای غرض آمیز در لباس بی غرضی رسانیدند و دست تصرف بیجانه دراز کرده بخاطر جمع از روی استقلال بمهمات ملکی میپرداختند و بواسطهٔ کبر سن سلطان غیاث الدین قبول نمیکرد اما چون از مردم بی غرض شنیده بود که رانی خورشید و شجاعتخان بسلطان ناصرالدین در مقام افترا و حسد و تهمت اند درگاهی استقلال شده بود و شیخ حبیب الله و خواجه سهیل چون دانستند که محرک این فتنه و فساد موبجا بقال است فرصت نگاه داشته او را کشتند و گریخته بحرم سلطان ناصرالدین در آمدند رانی خورشید این ماجرا باز و سلطان غیاث الدین اشتعال یافته جمعی را همراه یکان خان فرستاد تا از خانهٔ سلطان ناصرالدین قاتلان را گرفته بیاورند و در وقت رخصت فرموده بود که دقیقه از دقائق حرمت و عزت ناصرشاهی فروگذاشت نخواهند کرد درین اثناء شیخ حبیب الله و خواجه سهیل از سرای ناصرشاهی سوار شده متوجه بیابان گشتند و در راه گفته میرفتند که ما بخانهٔ قاضی میرویم هر که دعوی خون موبجا بقال میکند بخانهٔ قاضی حاضر شود یکان خان و دیگر امرا چون بدربار ناصرشاهی رسیدند و پیغام فرستادند جواب آمد که شیخ حبیب الله و خواجه سهیل موبجا بقال را بامر من نکشته اند و نمیدانم که کجا رفته اند یکانخان بجواب ملتفت نشد و تا سه روز حرم ناصرشاهی را تحت داشت سلطان چون دانست که قاتلان فرار نموده اند و آزار عیب است منیرالملک و مستی خان را فرستاده پیغام داد که اگر آزاری بخاطر فرزند راه یافته و غبار کلفت ساحت دل او را مکدر ساخته بدستور قدیم بی تکلف قدم در راه نهد که بیش ازین طاقت مفارقت و مهاجرت ندارم سلطان ناصرالدین با وجود صد ملاحظه شرف پابوس و غنیمت خود دریافت و پدر و پسر غبار فتنه را از صفحات امان بآب دیده فرو شستند سلطان ناصرالدین باز سرگرم خدمت شد و هر روز التفات مجدد نسبت بخود مشاهده نمود و در جوار محلهای غیاث شاهی عمارتی جهت سکون خود طرح انداخت تا هرگاه خواهد شرف خدمت دریابد رانی خورشید روزی فرصت یافته گفت که سلطان ناصرالدین خانهٔ خود را بام کوشک جهان نمای متصل ساخته و قصد غدری درین ضمن است سلطان غیاث الدین بی فکر و تامل در سنهٔ خمس و تسعمائه علیخان کوتوال را فرمود تا عمارت ناصرشاهی را منهدم سازد و همان شب سلطان ناصرالدین با خاطر شکسته باتفاق جمعی بصوب دهار که دیه بیابان کشت

...فرمود که شاید این راست باشد وازانها یکی
...خر عیسی پنج یا ده داشت که مهای سیم همچنین باین مبلغ عطا میشود سلطان فرمود که شاید این راست باشد ... چاضر آورده
...را یا ده داشت که درونیا پارچه حاضر آورده
...خرعیسی پنج یا داشت که مهای سیم همچنین بااین مبلغ عطا میشود سلطان فرمود که اهل دنیا پارچه حاضر آورده
...ند و باشند ونیز با نزدیکان فرموده بود که در وقت مشغولی وی بسخنان اهل دنیا ... مشغول می شد واهل
...غائط آورده باشند ونیز بانزدیکان فرموده بود که در وقت مشغولی وی بسخنان اهل دنیا ... مشغول می شد واهل
...بغائط آورده باشند ونیز بانزدیکان فرموده بود که در وقت مشغولی وی ... داشتغفار نموده بعبادت مشغول می شد واهل
...نام کفن بران اطلاق میکردند واو عبرت گرفته تجدید وضو میکرد واستغفار نموده بعبادت ... اگراحیاناً خواب گران بودی
...حرم نیز مبالغه فرموده بود که بجهت نماز تهجد اورا بیدار میکردند وآب برروی میزدند اگر احیاناً خواب گران بودی
...بزور میکشیدند و بیدار میساختند واگر درستی بودی و بیک دواعلام بر نجاستی حسب الامر دستش گرفته برخیزانیدند
...بود در مجلس او اصلاً سخن نامشروع وانچه غم ازو می گفتند ومسکرات را هرگز هرگز ندیدی روزی معجونی برای سلطان ساخته
...بودند ویک لک تنکه خرج کرده فرمود تا اول اجزا آنرا خواندند در سیصد وچند دارو یکدرم چیز بود داخل شده بود
...گفت که این معجون بکار من نباید وفرمود تا آنرا لقمهٔ آتش سازند یکی گفت که بدیگری عطا شود گفت حاشا
...گراینچه بخود روا ندارم بدیگری تجویز نمایم **حکایت غریب** وقتی یکی از همسایهای شیخ محمود لقمان که
...مصاحب سلطان بود وانعلی بخدمت او رسیده گفت محامد وعطایای سلطانرا یاد کرده آمده ام تا بوسیله تو
...وجه کار خیر دختر بدست آرم شیخ گفت وجه من از خود کفایت کنم گفت از تو نستانم خواهم که از عطایای سلطانی
...بهره مند شده آبرویم بیفزاید شیخ هرچند مبالغه کرد راضی نشد شیخ گفت که اینها ای دیگر را بیز رگی آبای ما بفضل
...انتها نهایت میکنم تراکه تعاری ازین هردو امر می آید چه چیز تعریف سیکنیم گفت من خود را بتور سانیده ام بر عقل
...دانش خود کار فرمائی شیخ آن مرد را بدربار سلطان همراه بردو از گندمی که انجا برای فقراوزن میکردند با
...گفت که مشتی بردار و با خود بدار چون شیخ بر سلطان درآمد آن مرد همچنان در دنبال او بود سلطان پرسید که
...این مرد کیست گفت مردیست حافظ قرآن مجید مشتی گندم هدیه آورده که بر هر دانه ختم قرآن کرده سلطان
...اورا چرا اینجا آوردی مارا پیش او بایستی رفت شیخ گفت اورا قابلیت ولیاقت آن نبود که سلطانرا نزد او باید
...سلطان گفت اگر اولائق نبود هدیه او عزیز بود وچون سلطان مبالغه فرمود شیخ بران قرارداد که روز جمعه در مسجد
...جامع آن مرد هدیه خود را بگذراند چون از نماز فارغ شدند سلطان فرمود تا او بر منبر برآمده گندم را در دامن سلطان
...انداخت وسلطان اورا بانواع عطا بنواخت **حکایت** آورده اند که روزی سلطان با خاصان خود گفت
...که من چند هزار حرم صاحب جمال جمع آورده ام اما صورتی که دل من خواست بدست نیاورده ام یکی از ایشان
...گفت که شاید موکلان اینخدمت در تمیز صورت خوب کامل نباشند اگر بنده با ینخدمت مامور شود تحمیل که
...موافق طبع سلطان بهم سانم فرمود تو صورت خوب را چه طور دانسته گفت آنکه هر عضوا و که بنظر در آید بیننده
...آرزوی دیدن عضو دیگر مستغنی سازد مثلاً اگر قامتش را به بیند چنان واله او شود که بدیدن روی او نیاز مند
...نگردد سلطان این تمیز حسن را ازو پسندید واو رخصت گرفته گرد بلاد بر آمد و هر چند در عالم نظر انداخت آنچه

دور حرم سرای خود بازاری طرح انداخت هرچه در بازار شهر بفروخت هیرفت در انجا نیز فروخته می شد و با لجمله شانزده هزار کنیز در حرم سرای او جمع شده بود و هر یکی را روزی دو تنگه نقره و دو من غله مقرر بود و در سویت مبالغه تمام مرعید اشتی چنانچه رانی خورشید که بزرگترین حرمهای او بود و با او محبت مفرط داشت و در جهات صاحب اختیار بود نیز دو من غله بوزن شرع و دو تنگه میداد و چنین گویند که هر جانوریکه از حرم سرای او بود و من غله و دو تنگه مقرر نموده و بخدمتگاری فرموده که هر روز طعام پخته بر در سوراخ موشان بگذارد و بعهده داران فرموده بود که چون شکر نعمت حق سبحانه و تعالی بجای آرم بانعمتی که حق تعالی بمن ارزانی داشته بنظر در آید پنجاه تنگه برسم شکرانه باهل استحقاق بدهند و بجواب معطل ندارند و با هر خورد و بزرگ که در بیرون سخن کنم یکهزار تنگه بصیغه انعام باو رسانند و اکثری اوقات او بعیش و عشرت میگذشت و بعد از یک پاس کمر بندگی بر میان جان بسته باداء لوازم عبودیت مشغول می شد و جبین خود را بر خاک عجز و افتقار میسود و از در نیاز در آمده مطالب و مآرب خود را از حضرت حق سبحانه و تعالی در یوزه مینمود و یکی از مقربان خود امر کرده بود که هرچه در مملکت او سانح شود و یا عریضه از سرحد برسد در محل صالح بعرض او برساند و اگر در مهمات ملکی وزرا را اشتباهی واقع می شد عریضه نوشته بمحل میفرستادند و او جواب موافق مدعا نوشته میفرستاد و حکایتی کنند که سلطان بهلول لودی بادشاه دهلی قصبه رنتهنبور را که تعلق بسلاطین مالوه داشت تاخت و سکنان قصبه حضرت تمام رسیده هیچکس نتوانست که پای جرات پیش نهاده این مضمون را بعرض سلطان غیاث الدین برساند آخر الامر بمصلحت و صواب وزرای حسن خان روزی انتهاض فرصت نموده معروض داشت که سلطان بهلول هر سال منافع کلی برسم پیشکش و سلامی بخدمت سلطان سعید محمود شاهی فرستاد و درین ایام مسموع افتاد که از و دلیری واقع شده و فوج او دست نهب و تاراج بقصبه رنتهنبور دراز کرده اند بعد از استماع اینخبر در ساعت شیرخان بن مظفرخان حاکم چندیری فرمان فرستاده که لشکر بهلسه و سارنگپور را همراه گرفته متوجه گوشمال سلطان بهلول شود و بعد از وصول فرمان شیرخان استعداد مردم خود نموده عازم بیانه گردید چون سلطان بهلول طاقت مقاومت در خود مفقود دید بیانه را گذاشته بدهلی رفت و شیرخان تعاقب نموده بجانب دهلی متوجه شد سلطان بمصالحه و هدیه شیرخان را بازگردانید از سر نو تعمیر رنتهنبور نموده متوجه چندیری گشت روایت کنند که هر شب چند جهر زر بالین او می نهادند و هر صباح باهل استحقاق میداد و هفتاد کنیزک حافظ قرآن مجید را فرموده بود که هنگام تغییر لباس قرآن را ختم کرده بر او میدمیدند از حسن اعتقاد و ساده لوحی او حکایت کنند که روزی شخصی سم خری آورده گفت که این سم خر عیسی است فرمود تا او را پنجاه هزار تنگه دادند و سم او را از و خریدند القصه سه کس دیگر که سم خر آوردند بهای هر سمی بهمان قدر گرفتند اتفاقاً شخصی دیگر نیز آورده و سلطان پنجاه هزار تنگه باو حکم کرد یکی از مقربان حضرت گفت که

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] واقع [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] شادی آباد [illegible]
[illegible]
[illegible] ادب [illegible]
[illegible] سلطان محمود
[illegible] صاحب [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] سی و شش
سال [illegible] آن حضرت سی و شش سال بوده [illegible] انتقال
[illegible] سلطان غیاث الدین چون سلطان محمود خلجی
[illegible] سلطان غیاث الدین [illegible] دست [illegible]
[illegible] اهل [illegible] استحقاق قسمت نمود و برادر
[illegible] سلطان علاء الدین [illegible] ولایت [illegible] مقرر داشت و [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] شهزاده عبد القادر را نام شاه [illegible]
[illegible] دوازده هزار سوار [illegible] مقرر نمود و [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] جلوس [illegible]
[illegible] چهار سال در رکاب پدر [illegible] نمودم اکنون [illegible]
[illegible] آسایش و عیش
[illegible] امان داشتن بهتر از آنست که [illegible] ولایت دیگران
[illegible] روی [illegible]
و از کنیزان [illegible] صاحب جمال [illegible] دختران راجها و زمینداران حرم خود را مملو ساخت و در [illegible] نهایت [illegible]
[illegible] دختران [illegible] مناسب [illegible] داشته [illegible]
[illegible] آموخت و پانصد کنیزک حبشی را لباس مردان پوشانید
[illegible] پانصد کنیزک ترک لباس ترک داده [illegible]
[illegible] و هر روز یکی را در [illegible]
[illegible] و داشتن خرج و دخل و مشرفی کارخانها [illegible]

مجلس او حاضر بودند محظوظ و بهره مند گردانید و در محرم سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه مسرعان با دیهای عرض رسانیدند
که مقبول خان برگشته روزگار قصبهٔ محمودآباد را که الآن مشهور بکهرله است تاراج نموده ملتجی بوالی دکن گشت و صد
زنجیر فیل که بواسطهٔ مصالح ملکی همراه او بود برای زاده کهرله حواله نمود و رای زاده کهرله قصبهٔ محمودآباد را متصرف
شد و مسلمانانی که در قلعه متوطن بودند همه را کشت و طایفه گوندوانه بخود موافق ساخته راه را مسدود گردانید
بمجرد وصول این خبر تاجخان و احمد خان را بدفع این فتنه رخصت فرموده خود بتاریخ بستم ربیع الآخر مذکور که بیغلچه
منزل کرد و بعد از چند روز بسمت محمودآباد روان شد و در اثناء راه خبر آمد که تاجخان و احمد خان روز دو بهره
که روزهای بزرگ بر آنهمه است هفتاد کروه ایلغار نموده بود خود را بآنجا رسانیدند و چون خبر گرفتند که رای زاده بطعام
خوردن مشغول است تاجخان گفت بر سر دشمن او فرستاد خبردار ساخت رای زاده دست از طعام باز داشته
با مردم خود سلاح پوشیده بجنگ پیش آمد و آنجانان کوشش از طرفین بسمت ظهور انجامید که مزید بر آن
متصور نباشد و آخر الامر اکثر مردم او علف تیغ گشتند و او خود سر و پا برهنه فرار نموده بگوندان ملتجی شد
و فیلان مقبول خان با دیگر غنائم و قصبهٔ محمودآباد بدست افتاد و چون عریضهٔ تاجخان بسلطان محمود رسید
بغایت مسرور گشت و ملک الامرا ملک دا و در تادیب آنطایفه که رای زاده را جای داده بودند تعین کرد و
چون این خبر بآن گروه رسید رای زاده را مقید ساخته نزد تاجخان فرستادند و سلطان محمود بعد از فتح عزیمت محمودآباد
نموده بتاریخ ششم رجب المرجب در قصبهٔ سارنگپور نزول نمود و در همانجا بعد از چند روز خواجه جمال الدین استرآبادی
برسم ایلچیگری از خدمت میرزا سلطان ابوسعید با تحف و سوغات آمد و سلطان محمود بعد از وصول خواجه جمال الدین
بسیار مسرور و خوشوقت گردیده او را بانواع نوازشات خسروانه خوشدل ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت
و از اقسام سوغات هندوستان از پارچه و قماش و چند کنیز گوینده و چند فیل و چند خواجه سرا و شارک و
طوطی سخن گوی و اسپان عربی مصحوب شیخ زاده علاء الدین همراه خواجه جلال الدین فرستاده خود در دار الملک
شادی آباد قرار گرفت و در سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه عرضداشت غازیخان رسید باین مضمون که زمینداران
کهواره قدم از شاه راه طاعت بیرون نهاده اند بمجرد وصول عریضه سلطان محمود صعوبت مداخل و مخارج
ملاحظه نمود در وسط ولایت حصاری طرح انداخت که در عرض شش روز عمارت آن شرف
اتمام پذیرفت بعد از اتمام آنرا جلالپور نام نهاده منیر خان را در آنجا گذاشت و بتاریخ هشتم شعبان سنه مذکور
شیخ محمد قرملی و کهور چند پسر راجه گوالیر برسم حجابت سلطان بهلول لودی بادشاه دهلی در نواحی فتح آباد بخدمت
رسیدند و تحفه که آورده بودند گذرانیدند و بزبان معروض داشتند که سلطان حسین شرقی دست از ما باز نمیدارد
اگر حضرت سلطان امداد و اعانت ما نموده بنواحی دهلی تشریف فرمایند و فساد او را از ما باز دارند در زمان مراجعت

قلعهٔ کهرله فرستاد و خود بجهت انتقام متوجه دولت آباد گردید و در اثنا متعلقان رای سرکیچه و کلانی رای جا...
با پانصد و سی زنجیر فیل برسم پیشکش فرستادند و کلا را خلعت و انعام داده رخصت فرمود و چون در موضع خلیفه...
فرود آمد منشور سلطنت و خلعت و ایالت را یکی از خادمان سید امیر المومنین اثار اسد یوسف بن محمد عباس ...
سرجهت او آوردند از کمال سرور و خوشحالی رسم استقبال بجا آورده خادمان خلیفه را گرامی داشته اسـ...
تازی با زین و لجام مرصع و خلعتهای زردوزی انعام کرد و چون بسرحد دولت آباد رسید خبر دادند که سلطـ...
محمود گجراتی از دار الملک خود برآمده متوجه اینحدود است بسلطان محمود بجانب قلعهٔ مالکنده عازم گشت
و پارهٔ مواضع و قریات را تاخته از راه کوندوانه بدار الملک شادی آباد معاودت نمود و روزی چند قرار گرفته و...
ربیع الاول سنه احدی و سبعین و ثمانمائه فوجی همراه مقبول خان بتاخت قصبهٔ ایلچپور فرستاد چون آنجماعت
نواحی ایلچپور را بدست آورده شهر را غارت کردند بعد از یکپاس شب حاکم آنجا همسایهای خود را مثل خان و پیرخان
جمع نموده با هزار و پانصد سوار و پیاده بیشمار بقصد جنگ آمده چون اینخبر بمقبولخان رسید غنائم و اسباب
و برتال خود را با یک فوج راهی ساخت و مردم خوب کار آمدنی را انتخاب نموده همراه خود نگاهداشت و جمعی ابرای
چندولی تعین نموده خود در جای کمین کرد و چون طرفین بهم آمیختند مقبول خان از کمینگاه برآمد قاضی خان روی
هزیمت بصوب ایلچپور نهاد و مقبول خان تا دروازهٔ ایلچپور تعاقب نمود و در راه بست نفر از سرداران معتبر
کشته شدند و سی نفر دیگر بدست افتادند و مقبولخان از انجا مراجعت نموده مظفر و منصور بمحمد آباد رسید و در
جمادی الاول سنه احدی و سبعین و ثمانمائه والی دکن قاضی شیخن نام شخصی را برای مصالحه بدار الملک شادی آباد
فرستاد و بعد از رد و بدل بسیار مصالحه بران قرار یافت که والی دکن تا ایلچپور ولایت برار را بسلطان محمود
بگذارد و سلطان محمود من بعد بدیار دکن مضرت نرساند و برین قرار داد صلحنامه نوشته بتوقیعات امرا و اکا...
و معارف ممالک رسانیدند و در جمادی الاخر سال مذکور شیخن ایلچی را خلعت داده و زر مرسوم مرحمت نموده
شرف الملک را با و همراه نمود تا عهد و پیمان را در حضور یکدیگر استحکام دهند بعد از چند روز فرمود که مدار محاسبان
دفتر بر تاریخ قمری نهند و بجای تاریخ شمسی تاریخ قمری نویسند و از سنه احدی و سبعین و ثمانمائه تاریخ قمری
در دفاتر ثبت شد و در شهر ربیع الاول سنه مذکوره شیخ نور الدین که از کبار علمای وقت بود در نواحی مندو
رسید سلطان محمود تا حوض رانی استقبال نموده بر سر اسپ یکدیگر را در کنار گرفتند و در نهایت تعظیم و احترام
او بجا آورد و در ذیحجه سنه مذکور مولانا عماد رسول سید محمد نوربخش بخدمت سلطان محمود رسیده خرقهٔ شیخ
بر سبیل تبرک آورده و ورود خرقه را نعمت کبری دانسته قدوم مولانا عماد الدین را تلقی بخیر و احسان نمود و از
غایت سرور و خوشحالی خرقه را بوسید و دست بدل و سخا گشاده جمیع علما و مشایخ و بزرگان آن دیار را که د...

قطب عالم شیخ فرید الدین مسعود شکر گنج را بخدمت او فرستاد و پارهٔ پیشکش مرسل داشته از تقصیرات خود استعفا نمود سلطان محمود چون میدانست که تیر تدبیر قلعه کشا بسرادقات بروج تشیید اسیر رسیده و معهذا مقصود اصلی ازین سفر تسخیر دکن ست قلم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ عادل خان کشیده پارهٔ نصیحت فرمود متوجه ولایت برار و ایلچپور گشت و بعد وصول قصبهٔ بالاپور جاسوسان خبر آوردند که وزرای نظام شاه از سرحدها لشکر طلبیده جمع نمودند و دو کرور تنکه از خزانه بیرون کشیده برسم مدد خرج بامرا و لشکریان انعام دادند و با لشکر گران و یکصد و پنجاه فیل کوه منظر از شهر بدر آمده منتظر ظهور بطول تقدیر الهی عز شانه می باشند سلطان محمود بعد از استماع اینخبر ترتیب افواج نموده بکوچ متواتر بسه فرسنگی نظام شاه رسیدند وزرای نظام شاه هشت ساله را سوار کردند و بر سر او چتر برافراشته عنان او را بدست خواجه جهان ملک شرق ترک سپردند و سرانجام میسره بملک نظام الملک ترک و میمنه بخواجه محمود گیلانی که ملک التجار خطاب داشت حواله نمودند و چون هر دو پادشاه برابر یکدیگر رسیدند ملک التجار پیشدستی نموده بر فوج میسرهٔ محمود شاهی تاخت و مهابت خان حاکم چندیری و ظهور الملک وزیر که سرداران میسره بودند کشته شدند و شکست عظیم بر لشکر مندو افتاد و چنانچه تا دو کروه تعاقب نمودند و اردوی سلطان محمود را بتاراج بردند درین اثنا سلطان محمود که خود را بگوشه کشیده منتظر فرصت میبود چون اکثر مردم بتاراج مشغول شدند و نظام الملک با معدودی چند ایستاده ماند و دوازده هزار سوار از عقب فوج نظام شاه ظاهر شد خواجه جهان ترک که عمدهٔ قلب بود قلبی نموده عنان نظام شاه را گرفته متوجه شهر بدر گردید و قضیه منعکس گشت و مردمی که بتاراج رفته بودند متاع نفیس زندگانی را بغارت دادند و ملکه جهان والدهٔ نظام شاه از عذر اندیشیده بجهت محافظت شهر ملوخان را گذاشته خود نظام الملک شاه را برداشته بفیروزآباد رفت و از آنجا خطی بسلطان محمود گجراتی فرستاده امداد کومک طلبیده و سلطان محمود خلجی تعاقب نموده شهر بدر را محاصره کرد چون مردم گریخته در فیروزآباد بر نظام شاه جمع شدند خبر رسید که سلطان محمود گجراتی با لشکر عظیم بمدد نظام شاه متوجه شده و بزودی خواهد رسید سلطان محمود خلجی قرعهٔ کنکاش در میان آورده در آخر قرار داد که چون هوا گرم شده و ماه رمضان رسیده اولی و انسب آنست که تسخیر این بلاد را بسال دیگر موقوف کرده مراجعت نموده شود و باین تقریب روز دیگر کوچ نموده متوجه ولایت خود گردید و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه هوای تسخیر بلاد دکن در سر داشت باز سامان لشکر نموده بقلعه فرود آمد و هنوز در قلعه بود که عریضهٔ سراج الملک تهانه دار قلعه بهوگیر رسید مضمون آنکه نظام شاه دکهنی نظام الملک را با لشکر انبوه بر سر تهانه کهرله فرستاد در اثنای راه خبر رسید که نظام الملک ترک آمده قلعه کهرله را تاخت و در آن وقت که نظام الملک بحوالی قلعه رسید سراج الملک بشرب خمر مشغول بود از خود خبر نداشت و پسر سراج الملک از قلعه برآمده جنگ کرده گریخت نظام الملک از کمال غرور و نخوت بضبط و ربط آنجا نمی پرداخت سلطان محمود بعد از استماع اینخبر مقبول خان را با چهار هزار سوار بقصبهٔ

برقلعه بود پناه برده باستحکام وتحصن آن مغرور
...اکبر ... وراجپوتان بقلعه ... برقلعه اول بود وبدست لشکر محمودی
...ند وخلق ... قتیل واسیر ... توپ فرورفت وآبی که در قلعه اول بود ... ده لکه تنکه پیشکش
...ن آب حوضهای بالای قلعه بواسطه صدای توپ فرورفت وآبی که درقلعه ... خواستند ومبلغ ده لکه تنکه پیشکش
...ا از بی آبی آواز ناله وفغان ازهر طرف برآمده اهل قلعه العطش گویان امان خواستند ... تمامته بر منصه ظهور جلوه نمود
...ول کرده بابان فرود آمده قلعه سپردند واین فتح عظیم در غره ذیحجه سنه احدی وسبعین وثمانمائه ... ساخته مصلح
...ول کرده بابان فرود آمده قلعه سپردند وروز دوم بقلعه درآمده بتجاهنار اسما ساخته مصلح
سلطان محمود مراسم شکر الهی مقرون بخضوع وخشوع ادا نمود ... سرانجام آن نواحی بوجه احسن نموده تاریخ
... مسجد جامع صرف نمود وقاضی ومفتی ومحتسب وخطیب ومؤذن تعین کرده سرانجام آن نواحی بوجه احسن نموده تاریخ
سلطان محمود ... وبعد از وصول آن ناحیه شاهزاده سلطان
از المسجد جامع صرف نمود وقاضی ومفتی ومحتسب وخطیب ومؤذن تعین کرد ... عازم گشت وبعد از وصول آن ناحیه شاهزاده سلطان
پانزدهم محرم الحرام سنه اثنی وسبعین وثمانمائه بجانب چیتور عازم گشت ... ولایت را خراب ساخته بندی
غیاث الدین را بتاخت وتاراج ولایت کیلواره ودیلواره فرستاده شاهزاده ولایت را خراب ساخته بندی
بسیار بدست آورده ودرکنف صحت وعافیت مراجعت نمود بعد از چند روز شاهزاده قدسخان وتاج خان را
بقصد تسخیر قلعه بوندی نامزد کرد وچون شاهزاده بحوالی قلعه بوندی رسید راجپوتان از قلعه برآمده جنگ انداخته
ل تردد بجا آوردند وآخر هزیمت یافته اکثری علف تیغ شدند وگروهی خود را بخندق انداخته گرفتار گشتند ودررو
اول قلعه را بزور بازو وشجاعت وشهامت کشودند وشاهزاده شکرانه این موهبت عظمی باحسن وجه ادا نموده یکی
ازسرداران معتبر را آنجا گذاشته بافتح ونصرت درقدم وبنیمت خود بدار الملک شادی آباد معاودت کرد وسلطان
محمود در سنه ثلث وستین وثمانمائه بازبتادیب وگوشمال راجپوتان سواری نمود وچون بموضع ... فرود آمد سلطان
غیاث الدین وقدسخان را بتاخت ولایت کیلواره ودیلواره نامزد فرمود سلطان غیاث الدین آن ولایت را تاراج نموده
اطراف کونبهل نیر را نیز تاختند وچون بخدمت پدر رسیدند وتعریف قلعه کونبهل نیر عازم گردید ودر راه بتجاهنار اسم
ساخته قطع منازل ومراحل مینمود وچون درحوالی قلعه نزول کرد روزی سوار بر کوهی که درطرف شرق قلعه است برآمده ملا
شهر بود فرمود فتح این قلعه بی محاصره چندسال ممکن نیست وروز دیگر از انجا کوچ نموده متوجه ... بور گردید وچون
حوض دونگر پور فرود آمد رای سامیداس راجه دونگر پور گریخته بکوه پایه پناه برد وازانجا از راه عجز وزاری درآمد دولک
وبست ویک راس اسپ پیشکش داد سلطان بدار الملک شادی آباد مراجعت کرد ودر محرم سنه ست وستین وثما
باغوای ملک نظام الملک غوری بکوچ متواتر عازم تسخیر بلاد دکن گردید وچون از آب نربده عبور نموده منهیان
اوردند که مبارک خان ضابط اسیر ودیعت حیات سپرده خاندیسخان ملقب بعادل خان پسر او قائم مقام او شد
ودر عنفوان دولت دست تظلم از آستین جور برآورده سید کمال الدین وسید سلطان را بناحق کشته ...
مظلومان را غارت نموده وبعد از چند روز برادر مشار الیها سید جلال الدین نام بدادخواهی سلطان محمود از روی ...
است که تا دلخان را گوشمال دهد وبا من اراده بصوب ... راهی شد عادلخان از روی ... وبیچارگی ...

پیشکش کرامند شود مقبول دارم و من بعد از جادهٔ اخلاص و دولتخواهی تجاوز نخواهد شد مشروط باآنکه سلطان گ
آبادان ساختن خلیجپور دهد چون برسات نزدیک بود سلطان محمود پیشکش دلخواه گرفته بشادی آباد متوجه نمود
و مدتی قرار گرفته در سنه تسع و خمسین و ثمانمائه باز بقصد تسخیر ولایت مندسور متوجه گردید و بعد وصول آن
ناحیت افواج باطراف و جوانب فرستاده خود در وسط ولایت قرار گرفت و هر روز خبر تازه باو میرسید
مراسم شکر الهی بجا آورده روزی عریضه فوجی که باطراف ناحیت نامزد شده بود رسید مضمون آنکه ابتدای طلوع
آفتاب اسلام در مملکت هندوستان از افق اجمیر بود و حضرت مرشد الطوائف شیخ معین الدین حسین سنجری در این
بقعه آسوده و حالا چون تصرف کفار در آمده اثری از اسلام و مسلمان نمانده چون مضمون عریضه رسید همان روز
متوجه صوب اجمیر گردیده بکوچ متواتر بمزار فائض الانوار نزول فرموده استمداد از روحانیت خواجه قدس سره نمود
بخشی لشکر فرمود که باتفاق امرا ملاحظه قلعه نموده مورچل تقسیم نماید درین اثنا گجادهر که سردار اهل قلعه بود با فوجی
از راجپوتان نامی بجنگ بر آمده صدمه افواج محمودی را تاب نیاورده بقلعه در آمد تا چهار روز هر روز معرکه قتال
و جدال گرم بود روز پنجم گجادهر با تمام لشکر خود بجنگ بر آمده در معرکه جنگ کشته شد جمعی از سپاهیان محمود شاهی
باگریختها مخلوط بدروازه در آمدند و فتح قلعه نصیب گشت و در هر کوچه از کشته پشتها از راجپوتان افتاده بود سلطان
محمود مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیده شرف طواف مزار آن بزرگوار دریافت و مسجد عالی طرح انداخت و خواجه
نعمت الله را سیف خان خطاب داده حکومت آنجا مفوض نموده مجاوران آن بقعه شریفه را بانعام و وظیفه
خوشدل ساخته بصوب قلعه مندلگر مراجعت کرده بکوچ متواتر بکنار آب بناس فرود آمد و امرا را باطراف قلعه نامزد
فرمود و کوبها نیز لشکر خود را سه فوج ساخته از قلعه بیرون فرستاده فوجی که برابر تاجخان و فوجی دیگر که برابر علیخان متعین
بود آمده دست به تیر و تبر و نیزه کردند و جنگ عظیم قائم شد و جمعی از لشکر محمود شاه کشته شدند و راجپوتان بیشمار
طعمه تیغ گشت چون خسرو انجم از طارم چهارم رو بخلوتسرای خود نهاد طرفین در مقام خود قرار گرفتند و صباح امرا
و وزرا در پیشخانه فراهم آمده معروض داشتند که چون امسال کار لشکرکشی واقع شده و موسم برسات نزدیک رسیده
اگر روزی چند در دار الملک شادی آباد جهت درست نمودن شکست و ریخت سپاه قرار و آرام گیرند بعد از برسات
باستعداد تمام عزم ملوکانه بتسخیر آن قلعه بکار برند لائق خواهد بود سلطان محمود مراجعت نموده روزی چند قرار گرفت
و در بست و ششم محرم سنه احدی و ستین و ثمانمائه باستعداد تمام بتسخیر قلعه مندلگر حرکت فرموده در نواحی
میوات فوج ناگور و اجمیر و باروتی بخدمت رسیدند و از آنجا باتفاق محاصره مندلگر گردیده در راه هر جا بتخانه که بنظر
در آمد بخاک برابر کردند و بعد از وصول بمقصد فرمودند تا درختان از بیخ بریدند و عمارتها را انداخته از آبادانی اثر نگذاشتند
و بمحاصره پرداختند مورچل را از خندق گذرانیده بدیوار قلعه متصل ساختند و در اندک مدت حصاریان اختیاری بی توفیق

ب و تاراج نمایند و بلاد میوار و امیر و آن نواحی را محمود شاه متصرف شود و عندالاحتیاج امداد و معاونت از
یگر دریغ ندارند و سلطان محمود در سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه بتادیب راجپوتان متمرد که در نواحی هادوتی علم
رد و عصیان برافراخته بودند متوجه گشت و در قصبه سهولی راجپوت بسیار را علف تیغ گردانید و اطفال و اولاد
جماعت را اسیر کرده بمندو فرستاد و از آنجا عازم بیانه شد چون قریب رسید داود خان ضابط بیانه پیشکش
بسیار فرستاده از راه اخلاص درآمد آنخد و در ابر و مسلم گذاشته نقاوی که میان یوسف هندونی و ضابط
بیانه بود و بمساعی جمیله خود مبدل بمحبت و مودت گردانید و در زمان مراجعت حکومت قلعه رنتنبور و هادو
را بقدشخان ملقب بسلطان علاء الدین مفوض داشته ظلال امن و امانی بر عموم متوطنان دارالملک
شادی آباد گسترده همدرین سال سکندرخان و جلال خان بخاری که از امرای بزرگ سلطان علاء الدین بهمنی
دکنی بودند عرائض بخدمت فرستاده بر تسخیر قلعه ماهور که از اعاظم قلاع برارست تحریص نمودند بالشکر آراسته
از راه هوشنگ آباد متوجه ماهور گردید و در نواحی محمودآباد سکندرخان آمده ملازمت کرد و چون قلعه ماهور را
محاصره نمودند سلطان علاء الدین بالشکر ستاره آسمان جیش حرکت نموده بنزد اهل قلعه آمد سلطان محمود طاقت
مقاومت در خود مفقود دیده بازگشت و قلم مشکین شمامه این داستان را در طبقه سلاطین بهمنیه مشروح و مبین تحریر
نموده در اثنای مراجعت از مترددین خبر رسید که مبارک خان ضابط اسیر ساخت ولایت بگلانه که میان گجرات
و دکن واقعست و مطیع و منقاد محمود شاهی بودند رفت سلطان محمود حمایت و رعایت جانب او را از
همت خود لازم دانسته عنان عزیمت بصوب ولایت بگلانه منعطف فرمود پیش از خود اقبال خان و یوسف خان
را فرستاد و مبارک خان با لشکر گران بمقابله او آمده بعد از مقاتله راه فرار پیش گرفت سلطان محمود بعضی
مواضع و قریات بلاد اسیر را تاخته بشادی آباد معاودت نمود و در سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه بسلطان محمود
رسانیدند که پسر رای بابوراجه ولایت بگلانه اراده آمدن دارد و مبارک خان حاکم اسیر بولایت او درآمده
خرابی میکند و از آمدن مانع است سلطان محمود سلطان غیاث الدین را بر جناح تعجیل بدفع او نامزد فرمود
چون اینخبر بمبارک خان رسید راه معاودت پیش گرفته بدیار خود رفت و پسر بابو با پیشکش بسیار بخدمت
آمده نوازش یافت و مفتخر و مباهی رخصت یافته بولایت خود رفت سلطان غیاث الدین متوجه رنتنبور گشت
همدرین ایام سلطان متوجه چیتور گردید کونبها از طریق مدارات و مواسات درآمده پاره زر و نقره مسلوک برسم
پیشکش واپس فرستاده و مردم لشکر دست بنهب و تاراج دراز کردند از آبادانی اثر نگذاشتند و منصور الملک
بتاخت ولایت مندسور نامزد گردید بجهت آنکه تهانه داران ولایت بگذارد خواست که در وسط آن ولایت خلجی
قصبه آبادان سازد کونبها از استماع اینحکایت از راه عجز و انکسار درآمده بخدمت سلطان محمود پیغام داد که هر

صفوف نموده رو بمیدان نهاده مقدمه سلطان قطب الدین از پیش مقدمه سلطان محمود گریخته بسلطان قطب الدین
پیوست و مظفرخان که از کبار امرای چندیری بود تاب تاخت فوج سلطان قطب الدین و تاب صدمه او نیاورده
رو بهزیمت نهاد و مظفرخان از اردوی سلطان قطب الدین تعاقب نموده دست بغارت و تاراج دراز
کرده در خزانه سلطان قطب الدین درآمده یکدفعه تمام فیلان خود را بار کرده باردوی خود فرستاد چون فیلان
او برگشته آمدند میخواست که نوبت دیگر بار کرده فرستد که شنیدند که فوجی از لشکر سلطان قطب الدین
فوج شهزاده قدشخان را تنک وزبون دیده بر و تاختند و او تاب نیاورده جانی بتک پا بیرون برد مظفرخان
دست از تاراج باز داشته خود را بگوشه کشید سلطان محمود از تفرقه لشکر و شکست فوج میسره متحیر شده
با دویست سوار در میدان جلادت ایستاده تا تیر در ترکش داشت کمانداری نموده داد مردانگی بداد
درینوقت سلطان قطب الدین با فوجی آراسته از گوشه که مخفی بود متوجه سلطان قطب الدین شد
سلطان محمود حق تردد بجا آورده با سیزده کس باردوی خود رفت و سلطان قطب الدین این فتح را
از عطایا جزیل الهی تصور نموده بتعاقب او نپرداخت و هشتاد و یک فیل و غنیمت بیشمار بدست او افتاد
سلطان محمود تا شب در دایره خود سوار ایستاده بود چون پنج و شش هزار سوار برو جمع شدند تا نیم شب
قرار گرفت روبمندو نهاد و در راه از کولی و بهیل مضرت تمام بلشکر او رسید سلطان محمود از مبدای
طلوع آفتاب دولت تا انقراض ایام سلطنت بغیر این شکست شکستی دیگر نیافته بود و چون بمندو رسید
شکست و ریخت سپاه درست شد سلطان غیاث الدین را که خلف صدق او بود بتاخت قصبه سورت
که برکنار آب تپتی آبادان شده بود و از بنادر مشهور گجرات ست نامزد فرمود و سلطان غیاث الدین پاره
مواضع سورت را تاخته مراجعت نمود و بسبب اتفاق از نکرو غدر و نفاق نظام الملک وزیر و پسران او بسلطان
محمود رسانیدند و بحکم محمود شاه بسیاست رسیدند و در سنه سبع و خمسین و ثمانمائة سلطان محمود را عزیمت تسخیر
ولایت مارواره تصمیم یافت و چون از جانب سلطان قطب الدین جمعیت خاطر نداشت صلاح در ان دید
که اول با سلطان قطب الدین مصالحه نماید بعد از ان بتسخیر ولایت کوبهاپر دازد و این در ضمیر خود مخفی داشته
باستعداد لشکر پایان فرمان داده و از شادی آباد بقصبه دهار رفت و از انجا تاجخان را با لشکری آراسته بسرحد
گجرات فرستاد تا تمهید مقدمه صلح نماید و تاجخان بوزرای سلطان قطب الدین خطها نوشت ایلچیان چرب
زبان فرستاده پیغام داد که نزاع و عداوت طرفین موجب پریشانیست و صلح و اتحاد سبب امنیت و رفاهیت
بعد از قیل و قال سلطان قطب الدین نیز بصلح رضا داد و از طرفین اکابر و معارف درمیان آمده بعهد و
سوگند بنیان مصالحه را استحکام داده و قرار یافت که از ولایت کوبهاره متصل بگجراتست عساکر قطبی آنرا

دس راجه قلعه چنپانیر نیز پیشکش فرستاده عرضداشت نمود که سلطان محمد بن سلطان احمد کوه چنپانیر را محاصره
ده چون این بنده دائم التجا بایشان داشت امیدوار امداد و دستگیری سلطان محمود متوجه امداد کنگداس
ردید و در راه خبر رسید که سلطان قطب الدین محمد گجراتی بگرفتن پیشکش بصوب ایدر آمده سلطان محمود و برا ضعیفه
دانسته رو بناحیه بار اسپنور نهاد و سلطان احمد از استماع این خبر چون جاروای بار سقط شده جاردها و کارخانها
سوخته متوجه احمدآباد گردید سلطان قطب الدین نیز متوجه احمدآباد شد چون سلطان محمود بر این وقائع اطلاع
یافت از راه برگشته بکنار مهندری فرود آمد کنگداس سیزده لکهه تنگه نقد و چند راس اسپ برسم پیشکش آورده
درین منزل بخدمت رسید سلطان محمود همان مجلس او را قبای زردوزی داده رخصت نمود و خود متوجه
دار الملک شادی آباد گردید و در اثناء راه رای بیرراجه ایدر را پنج فیل و بست و یک اسپ و سه لکهه تنگه
بعد انعام داده رخصت گردید و مدتی در شادی آباد قرار گرفت بسرانجام ولایت و شاهی پرداخت و در سنه
خمس و خمسین و ثمانمائه با زیاده از صد هزار سوار متوجه تسخیر گجرات گردید و از کانتهی نواحی گذشته قصبه سلطانپور را
محاصره نموده ملک علاء الدین سهراب که گماشته سلطان قطب الدین بود چند روز از قلعه برآمده بازار جنگ گرم
میداشت چون از وصول کومک مایوس شد امان طلبیده بسلطان محمود پیوست سلطان محمود عیال و اطفال
او را بقلعه مندو فرستاده او را سوگند داده که هرگز از صاحب خود روگردان نشود و او را خطاب مبارزخانی داد
متوجه احمدآباد گردید و در اثناء راه خبر آمد که سلطان محمد ودیعت حیات سپرده و پسر او سلطان قطب الدین قائم
شده سلطان با وجودیکه تخریب قصر دولت سلطان محمد مقصود او بود از کمال مروت تعزیت گفت و بامرا و معارف
لشکر خود بمقتضی رسم آنوقت پان و شربت تقسیم کرد و کتابتی بسلطان قطب الدین نوشته تعزیت پرسی و تهنیت
سلطنت نموده بااینحال قصبه برودره را خراب کرده از لوازم اسیر و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت و چندین هزار
مومن و کافر را در قید اسیر گرفتار ساخت و چند روز در قصبه مذکور توقف نموده متوجه احمدآباد گردید و در نوقت
ملک علاء الدین سهراب که منتظر وقت و فرصت بود فرار نموده پیش سلطان قطب الدین رفت ظاهرا در دل
داشت و از کمال حلال نمکی ترک عیال و فرزندان گرفت سلطان محمود بکوچ متواتر رفته بکبرنج که بست و پنج کروهی
احمدآباد است فرود آمده و سلطان قطب الدین در موضع خانپور که سه کروهی قصبه مذکور است نزول کرد و چند روز
هر دو بادشاه برابر یکدیگر نشسته در شب سلخ صفر سال مذکور سلطان محمود بقصد شبخون سوار شده از اردوی خود برآمد
چون راه بر خطا کرد تمام شب در صحرا گشته سوار ایستاده علی الصباح میمنه را بالشکر سارنگپور آراسته سردار
آنفوج را به پسر بزرگ خود غیاث الدین مفوض داشت و امرای چندیری را در آن فوج میسره نامزد کرده فدشخا
که پسر خرد او بود آراست و خود در قلب لشکر قرار متوجه کارزار شد و سلطان قطب الدین نیز با لشکر گجرات

صفوف نموده رو بمیدان نهاده مقدمه سلطان قطب الدین از پیش مقدمه سلطان محمود گریخته بسلطان قطب الدین پیوست و مظفر خان که از کبار امرای چندیری بود تاب تاختن فوج سلطان قطب الدین و تاب صدمه او نیاورده رو بهزیمت نهاد و مظفر خان از اردوی سلطان قطب الدین تعاقب نموده دست بغارت و تاراج دراز کرده در خزانه سلطان قطب الدین در آمده یکدفعه تمام فیلان خود را بار کرده باردوی خود فرستاد چون فیلان او برگشته آمدند و میخواست که نوبت دیگر بار کرده فرستد که شنیدند که فوجی از لشکر سلطان قطب الدین فوج شهزاده قدنخان را تنگ و زبون دیده بر و تاختند و او تاب نیاورده جانی بتک پا بیرون برد مظفر خان دست از تاراج باز داشته خود را بگوشه کشید سلطان محمود از تفرقه لشکر و شکست فوج میسره متحیر شده با دو بیست سوار در میدان جلادت ایستاده تا تیر در ترکش داشت کمانداری نموده داد مردانگی بداد درینوقت سلطان قطب الدین با فوجی آراسته از گوشه که مخفی بود متوجه سلطان قطب الدین شد سلطان محمود حق تردد بجا آورده با سیزده کس باردوی خود رفت و سلطان قطب الدین این فتح را از عطایای جزیل الهی تصور نموده بتعاقب او نپرداخت و هشتاد و یک فیل و غنیمت بیشمار بدست او افتاد سلطان محمود تا شب در دائره خود سوار ایستاده بود چون پنج و شش هزار سوار بر و جمع شدند تا نیم شب قرار گرفت رو بمندو نهاد و در راه از کولی و بهیل مضرت تمام بلشکر او رسید سلطان محمود از مبدای طلوع آفتاب دولت تا انقراض ایام سلطنت بغیر این شکست شکستی دیگر نیافته بود و چون بمندو رسید و شکست و ریخت سپاه درست شد سلطان غیاث الدین را که خلف صدق او بود بتاختن قصبه سورت که بر کنار آب تپتی آبادان شده بود و از بنادر مشهور گجرات ست نامزد فرمود و سلطان غیاث الدین پاره مواضع سورت را تاخته مراجعت نمود و بحسب اتفاق از مکر و غدر و نفاق نظام الملک وزیر پسران او بسلطان محمود رسانیدند و بحکم محمود شاه بسیاست رسیدند و در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه سلطان محمود را عزیمت تسخیر ولایت مارواڑ تصمیم یافت و چون از جانب سلطان قطب الدین جمعیت خاطر نداشت صلاح در آن دید که اول با سلطان قطب الدین مصالحه نماید بعد از آن بتسخیر ولایت کوبهاپر دازد و این در ضمیر خود مخفی داشته با ستعداد لشکریان فرمان داده و از شادی آباد بقصبه دهار رفت و از آنجا تاجخان را با لشکری آراسته بسرحد گجرات فرستاد تا تمهید مقدمه صلح نماید و تاجخان بوزرای سلطان قطب الدین خطها نوشت ایلچیان چرب زبان فرستاده پیغام داد که نزاع و عداوت طرفین موجب پریشانیست و صلح و اتحاد سبب امنیت و رفاهیت بعد از قیل و قال سلطان قطب الدین نیز بصلح رضا داد و از طرفین اکابر و معارف در میان آمده بعهد و سوگند بنیان مصالحه را استحکام داده و قرار یافت که از ولایت کوبهاپر هرچه متصل بگجرات ست عساکر قطبی آنرا

...اس رای قلعه چنپانیر نیز پیشکش فرستاده عرضداشت نمود که سلطان محمد بن سلطان احمد کوه چنپانیر را محاصره ...ده چون این بنده دائم التجا بایشان داشت امیدوار امداد و دستگیری سلطان محمود متوجه امداد و کنگداس ...ردید و در راه خبر رسید که سلطان قطب الدین محمد گجراتی بگرفتن پیشکش بصوب ایدر آمده سلطان محمود را ضعیف دانسته رو بناحیه بار اسینور نهاد و سلطان احمد از استماع این خبر چون جاروای بار سقط شده جار دیا و کارخانها را سوخته متوجه احمدآباد گردید سلطان قطب الدین نیز متوجه احمدآباد شد چون سلطان محمود بر این وقائع اطلاع یافت از راه برگشته بکنار مهندری فرود آمد کنگداس سیزده لکهه تنگه نقد و چند راس اسپ برسم پیشکش آورده درین منزل بخدمت رسید سلطان محمود همان مجلس او را قبای زردوزی داده رخصت نمود و خود متوجه دار الملک شادی آباد گردید و در اثنای راه رای بیسر راجه ایدر پنج فیل و بست و یک اسپ و سه لکهه تنگه بعد انعام داده رخصت گردید و مدتی در شادی آباد قرار گرفت بسر انجام ولایت و شاهی پرداخت و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه با زیاده از صد هزار سوار متوجه تسخیر گجرات گردید و از کانتهی لواتی گذشته قصبه سلطانپور را محاصره نموده ملک علاء الدین سهراب که گماشته سلطان قطب الدین بود و چند روز از قلعه برآمده بازار جنگ گرم میداشت چون از وصول کومک مایوس شد امان طلبیده بسلطان محمود پیوست سلطان محمود عیال و اطفال او را بقلعه مندو فرستاده او را سوگند داده که هرگز از صاحب خود روگردان نشود و او را خطاب مبارزخانی داده متوجه احمدآباد گردید و در اثنای راه خبر آمد که سلطان محمد ودیعت حیات سپرده و پسر او سلطان قطب الدین قائم مقام شده سلطان با وجودیکه تخریب قصر دولت سلطان محمد مقصود او بود از کمال مروت تعزیت گفت و با امرا و معارف لشکر خود بمقتضی رسم آنوقت پان و شربت تقسیم کرد و کتابتی بسلطان قطب الدین نوشته تعزیت پرسی و تهنیت سلطنت نموده با اینحال قصبه برودره را اخراب کرده از لوازم اسیر و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت و چندین هزار مومن و کافر را در قید اسیر گرفتار ساخت و چند روز در قصبه مذکور توقف نموده متوجه احمدآباد گردید و درین وقت ملک علاء الدین سهراب که منتظر وقت و فرصت بود فرار نموده پیش سلطان قطب الدین رفت ظاهرا اول داشت و از کمال حلال نمکی ترک عیال و فرزندان گرفت سلطان محمود بکوچ متواتر رفته بکبرنج که بست و پنج کروهی احمدآباد است فرود آمده و سلطان قطب الدین در موضع خانپور که سه کروهی قصبه مذکور است نزول کرد و چند روز هر دو پادشاه برابر یکدیگر نشسته در شب سلخ صفر سال مذکور سلطان محمود بقصد شبخون سوار شده از راه دیگر خود برآمد چون راه را خطا کرد تمام شب در صحرا ایستاده سوار ایستاده علی الصباح میمنه را بلشکر سارنگپور آراسته سردار آن فوج را به پسر بزرگ خود غیاث الدین مفوض داشت و امرای چندیری را در آن فوج میسره نامزد کرده فدشخا[ن] که پسر خورد او بود آراست و خود در قلب لشکر قرار [گرفت] متوجه کارزار شد و سلطان قطب الدین نیز با لشکر گجرات ...

صفوف نموده رو بمیدان نهاده مقدمه سلطان قطب الدین از پیش مقدمه سلطان محمود گریخته بسلطان قطب الدین
پیوست و مظفر خان که از کبار امرای چندیری بود تاب تاخت فوج سلطان قطب الدین تاب صدمه او نیاورده
رو بهزیمت نهاد و مظفر خان از اردوی سلطان قطب الدین تعاقب نموده دست بغارت و تاراج دراز
کرده در خزانه سلطان قطب الدین درآمده یکدفعه تمام فیلان خود را بار کرده باردوی خود فرستاد چون فیلان
او برگشته آمدند و میخواست که نوبت دیگر بار کرده فرستد که شنیدند که فوجی از لشکر سلطان قطب الدین
فوج شهزاده قدشخان را تنگ و زبون دیده برو تاختند و او تاب نیاورده جانی بتک پا بیرون برد و مظفر خان
دست از تاراج باز داشته خود را بگوشه کشید سلطان محمود از تفرقه لشکر و شکست فوج میسره متحیر شده
با دویست سوار در میدان جلادت ایستاده تا تیر در ترکش داشت کمانداری نموده داد مردانگی بداد
درینوقت سلطان قطب الدین با فوجی آراسته از گوشه که مخفی بود متوجه سلطان قطب الدین شد
سلطان محمود حق تردد بجا آورده با سیزده کس باردوی خود رفت و سلطان قطب الدین این فتح را
از عطایای جزیل الهی تصور نموده بتعاقب او نپرداخت و هشتاد و یک فیل و غنیمت بیشمار بدست او افتاد
سلطان محمود تا شب در دائره خود سوار ایستاده بود چون پنج و شش هزار سوار بر وجمع شدند تا نیم شب
قرار گرفت رو بمندو نهاد و در راه از کولی و بهیل مضرت تمام بلشکر او رسید سلطان محمود از مبدای
طلوع آفتاب دولت تا انقراض ایام سلطنت بغیر این شکست شکستی دیگر نیافته بود و چون بمندو رسید
شکست و ریخت سپاه درست شد سلطان غیاث الدین را که خلف صدق او بود بتاخت قصبه سورت
که برکنار آب تپتی آبادان شده بود و از بنادر مشهور گجرات ست نامزد فرمود و سلطان غیاث الدین پاره
مواضع سورت را تاخته مراجعت نمود و بسبب اتفاق آنکه غدر و نفاق نظام الملک وزیر و پسران او بسلطان
محمود رسانیدند و بحکم محمود شاه بسیاست رسیدند و در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه سلطان محمود را عزیمت تسخیر
ولایت مارواڑ تصمیم یافت و چون از جانب سلطان قطب الدین جمعیت خاطر نداشت صلاح در آن دید
که اول با سلطان قطب الدین مصالحه نماید بعد از آن بتسخیر ولایت کوبهاپر پردازد و این در ضمیر خود مخفی داشته
باستعداد لشکریان فرمان داده و از شادی آباد بقصبه دهار رفت و از انجا تاجخان را با لشکری آراسته بسرحد
گجرات فرستاد تا تمهید مقدمه صلح نماید و تاجخان بوزرای سلطان قطب الدین خط ها نوشت ایلچیان چرب
زبان فرستاده پیغام داد که نزاع و عداوت طرفین موجب پریشانیست و صلح و اتحاد سبب امنیت و رفاهیت
بعد از قیل و قال سلطان قطب الدین نیز بصلح رضا داد و از طرفین اکابر و معارف درمیان آمده بعهد و
سوگند بنیان مصالحه را استحکام داده و قرار یافت که از ولایت کوبهاهر هرچه متصل بگجراتست عساکر قطبی آنرا

داس راجه قلعه چنپانیر نیز پیشکش فرستاده عرضداشت نمود که سلطان محمد بن سلطان احمد کوه چنپانیر را محاصره
رده چون این بنده دائم التجا بایشان داشت امیدوار امداد و دستگیرے سلطان محمود متوجه امداد کنند امر
دید و در راه خبر رسید که سلطان قطب الدین محمد گجراتی بگرفتن پیشکش بصوب ایدر آمده سلطان محمود را ضعیف
دانسته رو بناحیه بار اسینور نهاد و سلطان احمد از استماع اینخبر چون جاروای بار سقط شده جاردبا و کارخانها را
سوخته متوجه احمدآباد گردید سلطان قطب الدین نیز متوجه احمدآباد شد چون سلطان محمود برین وقائع اطلاع
یافت از راه برگشته بکنار مهندری فرود آمد کنکداس سیزده لکهه تنگه نقد و چند راس اسپ برسم پیشکش آورده
درین منزل بخدمت رسید سلطان محمود همان مجلس او را قبای زردوزی داده رخصت نمود و خود متوجه
دار الملک شادی آباد گردید و در اثناء راه رای بیرراجه ایدر پنج فیل و بست و یک اسپ و سه لکهه تنگه
بعد انعام داده رخصت گردید مدتی در شادی آباد قرار گرفت بسرانجام ولایت و شاهی پرداخت و در سنه
خمس و خمسین و ثمانمائه با زیاده از صد هزار سوار متوجه تسخیر گجرات گردید و از کانتهی نواحی گذشته قصبه سلطانپور را
محاصره نموده ملک علاء الدین سهراب که گماشته سلطان قطب الدین بود چند روز از قلعه برآمده بازار جنگ گرم
میداشت چون از وصول کومک مایوس شد امان طلبیده بسلطان محمود پیوست سلطان محمود عیال و اطفال
او را بقلعه مندو فرستاده او را سوگند داده که هرگز از صاحب خود روگردان نشود و او را خطاب مبارزخانی داده
متوجه احمدآباد گردید و در اثناء راه خبر آمد که سلطان محمد ودیعت حیات سپرده و پسر او سلطان قطب الدین قائم مقام
شده سلطان با وجودیکه تخریب قصر دولت سلطان محمد مقصود او بود از کمال مروت تعزیت گفت و بامراء و معارف
لشکر خود بمقتضی رسم آنوقت پان و شربت تقسیم کرد و کتابتی بسلطان قطب الدین نوشته تعزیت پرسی و تهنیت
سلطنت نموده با اینحال قصبه برودره را خراب کرده از لوازم اسیر و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت و چندین هزار
مومن و کافر را در قید اسیر گرفتار ساخت و چند روز در قصبه مذکور توقف نموده متوجه احمدآباد گردید و درینوقت
ملک علاء الدین سهراب که منتظر وقت و فرصت بود فرار نموده پیش سلطان قطب الدین رفت ظاهرا در اول
داشت و از کمال حلال نمکی ترک عیال و فرزندان گرفت سلطان محمود بکوچ متواتر رفته بکپرنج که بست پنج کروهی
احمدآباد ست فرود آمده و سلطان قطب الدین در موضع خانپور که سه کروهی قصبه مذکور ست نزول کرد و چند روز
هر دو پادشاه برابر یکدیگر نشسته در شب سلخ صفر سال مذکور سلطان محمود بقصد شبخون سوار شده از اراده خود برآم
چون راه را خطا کرد تمام شب در صحرا گشاده سوار ایستاده علی الصباح میمنه را با لشکر سارنگپور آراسته سردار
آنفوج را به پسر بزرگ خود غیاث الدین مفوض داشت و امرای چندیری را در آن فوج میسره نامزد کرده فدشخا
که پسر خورد او بود آراست و خود در قلب لشکر قرار متوجه کارزار شد و سلطان قطب الدین نیز با لشکر گجرات

صفوف نموده رو بمیدان نهاده مقدمه سلطان قطب الدین از پیش مقدمه سلطان محمود گریخته بسلطان قطب الدین
پیوست و مظفرخان که از کبار امرای چندیری بود تاب تاخت فوج سلطان قطب الدین و تاب صدمه او نیاورده
رو بهزیمت نهاد و مظفرخان از اردوی سلطان قطب الدین تعاقب نموده دست بغارت و تاراج دراز
کرده در خزانه سلطان قطب الدین درآمده یکدفعه تمام فیلان خود را بار کرده باردوی خود فرستاد چون فیلان
او برگشته آمدند و میخواست که نوبت دیگر بار کرده فرستند که شنیدند که فوجی از لشکر سلطان قطب الدین
فوج شهزاده قدمشخان را تنک و زبون دیده برو تاختند و او تاب نیاورده جانی بتک پا برون برد و مظفرخان
دست از تاراج باز داشته خود را بگوشه کشید سلطان محمود از تفرقه لشکر و شکست فوج میسره متحیر شده
با دویست سوار در میدان جلادت ایستاده تا تیر در ترکش داشت کمانداری نموده داد مردانگی بداد
درینوقت سلطان قطب الدین با فوجی آراسته از گوشه که مختفی بود متوجه سلطان قطب الدین شد
سلطان محمود حق تردد بجا آورده با سیزده کس باردوی خود رفت و سلطان قطب الدین این فتح را
عطایای جزیل الهی تصور نموده بتعاقب او نپرداخت و هشتاد و یک فیل و غنیمت بیشمار بدست او افتاد
سلطان محمود تا شب در دائره خود سوار ایستاده بود چون پنج و شش هزار سوار برو جمع شدند تا نیم شب
قرار گرفته رو بمندو نهاد و در راه از کولی و بهیل مضرت تمام بلشکر او رسید سلطان محمود از مبدای
طلوع آفتاب دولت تا انقراض ایام سلطنت بغیر این شکست شکستی دیگر نیافته بود و چون بمندو رسید
و شکست و ریخت سپاه درست شد سلطان غیاث الدین را که خلف صدق او بود بتاخت قصبه سورت
که برکنار آب تپتی آبادان شده بود و از بنادر مشهور گجرات ست نامزد فرمود و سلطان غیاث الدین بارۀ
مواضع سورت را تاخته مراجعت نمود و بسبب اتفاق ازنکره عذر و نفاق نظام الملک وزیر و پسران او بسلطان
محمود رسانیدند و بحکم محمود شاه بسیاست رسیدند و در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه سلطان محمود را عزیمت تسخیر
ولایت مارواره تصمیم یافت و چون از جانب سلطان قطب الدین جمعیت خاطر نداشت صلاح در آن دید
که اول با سلطان قطب الدین مصالحه نماید بعد از آن بتسخیر ولایت کوبهاپر دازد و این در ضمیر خود مخفی داشته
باستعداد لشکریان فرمان داده و از شادی آباد بقصبه دهار رفت و از آنجا تاجخان را با لشکری آراسته بسرحد
گجرات فرستاد تا تمهید مقدمه صلح نماید و تاجخان بوزرای سلطان قطب الدین خطها نوشت ایلچیان چرب
زبان فرستاده پیغام داد که نزاع و عداوت طرفین موجب پریشانیست و صلح و اتحاد سبب امنیت و رفاهیت
بعد از قیل و قال سلطان قطب الدین نیز بصلح رضا داد و از طرفین اکابر و معارف در میان آمده بعهد و
سوگند بنیان مصالحه را استحکام داده و قرار یافت که از ولایت کوبهاپر آنچه متصل بگجراتست عساکر قطبی آنرا

لداس راجه قلعه چنپانیر پیشکش فرستاده عرضداشت نمود که سلطان محمد بن سلطان احمد کوه چنپانیر را محاصره
کرده چون این بنده دائم التجا بایشان داشت امیدوار امداد و دستگیری سلطان محمود متوجه امداد گنگداس
گردید و در راه خبر رسید که سلطان قطب الدین محمد گجراتی بگرفتن پیشکش بصوب ایدر آمده سلطان محمود را ضعیف
دانسته رو بناحیه باراسینور نهاد و سلطان احمد از استماع این خبر چون جاروای بار سقط شده جاردیا و کارخانها را
سوخته متوجه احمدآباد گردید سلطان قطب الدین نیز متوجه احمدآباد شد چون سلطان محمود برین وقائع اطلاع
یافت از راه برگشته بکنار مهندری فرود آمد گنگداس سیزده لکه تنگه نقد و چند راس اسپ برسم پیشکش آورده
درین منزل بخدمت رسید سلطان محمود مهمان مجلس او را قبای زردوزی داده رخصت نمود و خود متوجه
دارالملک شادی آباد گردید و در اثنای راه رای بیرراجه ایدر پنج فیل و بیست و یک اسپ و سه لکه تنگه
بعد انعام داده رخصت کرد و مدتی در شادی آباد قرار گرفت بسرانجام ولایت و شاهی پرداخت و در سنه
خمس و خمسین و ثمانمائه با زیاده از صد هزار سوار متوجه تسخیر گجرات گردید و از کانتی لوالی گذشته قصبه سلطانپور را
محاصره نموده ملک علاء الدین سهراب که گماشته سلطان قطب الدین بود چند روز از قلعه بر آمده بازار جنگ گرم
میداشت چون از وصول کومک مایوس شد امان طلبیده بسلطان محمود پیوست سلطان محمود عیال و اطفال
او را بقلعه مندو فرستاده او را سوگند داده که هرگز از صاحب خود روگردان نشود و او را خطاب مبارزخانی داده
متوجه احمدآباد گردید و در اثنای راه خبر آمد که سلطان محمد ودیعت حیات سپرده و پسر او سلطان قطب الدین قائم مقام
شده سلطان باوجودیکه تخریب قصر دولت سلطان محمد مقصود او بود از کمال مروت تعزیت گفت و بامرا و معارف
لشکر خود بمقتضی رسم آن وقت پان و شربت تقسیم کرد و کتابتی بسلطان قطب الدین نوشته تعزیت پرسی و تهنیت
سلطنت نموده با اینحال قصبه برودره را خراب کرده از لوازم اسیر و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت و چندین هزار
مومن و کافر را در قید اسیر گرفتار ساخت و چندروز در قصبه مذکور توقف نموده متوجه احمدآباد گردید و درینوقت
ملک علاء الدین سهراب که منتظر وقت و فرصت بود فرار نموده پیش سلطان قطب الدین رفت ظاهرا او دل
داشت و از کمال حلال نمکی ترک عیال و فرزندان گرفت سلطان محمود بکوچ متواتر رفته بکپرنج که بست پنج کروهی
احمدآباد است فرود آمده و سلطان قطب الدین در موضع خانپور که سه کروهی قصبه مذکورست نزول کرد و چند رو
هر دو پادشاه برابر یکدیگر نشسته در شب سلخ صفر سال مذکور سلطان محمود بقصد شبخون سوار شده از اردوی خود برآمد
چون راه بر خطا کرد تمام شب در صحرای گشاده سوار ایستاده علی الصباح میمنه را با لشکر سارنگپور آراسته سردار
آنفوج را به پسر بزرگ خود غیاث الدین مفوض داشت و امرای چندیری را در آن فوج میسره نامزد کرده فدشتا
که پسر خورد او بود آراست و خود در قلب لشکر قرار متوجه کارزار شد و سلطان قطب الدین نیز با لشکر گجرات

معطوف نموده رو بمیدان نهاده مقدمه سلطان قطب الدین از پیش مقدمه سلطان محمود گریخته بسلطان قطب الدین پیوست و مظفرخان که از کبار امرای چندیری بود تاب تاخت فوج سلطان قطب الدین و تاب صدمه او نیاورده رو بهزیمت نهاد و مظفرخان از اردوی سلطان قطب الدین تعاقب نموده دست بغارت و تاراج دراز کرده در خزانه سلطان قطب الدین درآمده یکدفعه تمام فیلان خود را بار کرده باردوی خود فرستاد چون فیلان برگشته آمدند میخواست که نوبت دیگر بار کرده فرستد که شنیدند که فوجی از لشکر سلطان قطب الدین فوج شهزاده قدمخان را تنک وزبون دیده برو تاختند و او تاب نیاورده جانی بتک پا بیرون برد مظفرخان دست از تاراج باز داشته خود را بگوشه کشید سلطان محمود از تفرقه لشکر و شکست فوج میسره متحیر شده با دو بیست سوار در میدان جلادت ایستاده تا تیر در ترکش داشت کمانداری نموده داد مردانگی بداد درینوقت سلطان قطب الدین با فوجی آراسته از گوشه که مخفی بود متوجه سلطان قطب الدین شد سلطان محمود حق تردد بجا آورده با سیزده کس باردوی خود رفت و سلطان قطب الدین این فتح را از عطایای جزیل الهی تصور نموده بتعاقب او نپرداخت و هشتاد و یک فیل و غنیمت بیشمار بدست او افتاد سلطان محمود تا شب در دائره خود سوار ایستاده بود چون پنج و شش هزار سوار برو جمع شدند تا نیم شب قرار گرفت رو بمندو نهاد و در راه از کولی و بهیل مضرت تمام بلشکر او رسید سلطان محمود از مبدای طلوع آفتاب دولت تا انقراض ایام سلطنت بغیر این شکست شکستی دیگر نیافته بود و چون بمندو رسید شکست و ریخت سپاه درست شد سلطان غیاث الدین را که خلف صدق او بود بتاخت قصبه سورت که برکنار آب تپتی آبادان شده بود و از بنادر مشهور گجرات ست نامزد فرمود و سلطان غیاث الدین پاره مواضع سورت را تاخته مراجعت نمود و بسبب اتفاق ازنکه غدر و نفاق نظام الملک وزیر و پسران او بسلطان محمود رسانیدند و بحکم محمود شاه بسیاست رسیدند و در سنه سبع و خمسین و ثمانمائة سلطان محمود را عزیمت تسخیر ولایت مارتوار تصمیم یافت و چون از جانب سلطان قطب الدین جمعیت خاطر نداشت صلاح دران دید که اول با سلطان قطب الدین مصالحه نماید بعد ازان بتسخیر ولایت کوبها پردازد و این در ضمیر خود مخفی داشته باستعداد لشکر پاین فرمان داده و از شادی آباد بقصبه دهار رفت و از انجا تا اجمیر را بلشکری آراسته بسرحد گجرات فرستاد تا تمهید مقدمه صلح نماید و تا جهان بوزیرای سلطان قطب الدین خطها نوشت ایلچیان چرب زبان فرستاده پیغام داد که نزاع و عداوت طرفین موجب پریشانیست و صلح و اتحاد سبب امنیت و رفاهیت بعد از قیل و قال سلطان قطب الدین نیز بصلح رضا داد و از طرفین اکابر و معارف درمیان آمده بعهد و سوگند بنیان مصالحه را استحکام داده و قرار یافت که از ولایت کوبها هرچه متصل بگجراتست عساکر قطبی آنرا

داس راجه قلعه چنپانیر پیشکش فرستاده عرضداشت نمود که سلطان محمد بن سلطان احمد کوه چنپانیر را محاصره
ده چون این بنده دائم التجا بایشان داشت امیدوار امداد و دستگیرے سلطان محمود متوجه امداد گنگداس
دید و در راه خبر رسید که سلطان قطب الدین محمد گجراتی بگرفتن پیشکش بصوب ایدر آمده سلطان محمود را ضعیفه
دانسته رو بناحیه باراسینور نهاد و سلطان احمد از استماع اینخبر چون چاروای بار سقط شده جاردنا و کارخانه
سوخته متوجه احمدآباد گردید سلطان قطب الدین نیز متوجه احمدآباد شد چون سلطان محمود برین وقائع اط
یافت از راه برگشته بکنار مهندری فرود آمد گنگداس سیزده لکهه تنگه نقد و چند راس اسپ برسم پیشکش آورده
درین منزل بخدمت رسید سلطان محمود همان مجلس اورا قبای زردوزی داده رخصت نمود و خود متوجه
دارالملک شادی آباد گردید و در اثنای راه رای بهیر راجه ایدر را پنج فیل و بست و یک اسپ و سه لکهه تنگه
بعد انعام داده رخصت کرد و مدتی در شادی آباد قرار گرفت بسرانجام ولایت و شاهی پرداخت و درسـ
خمس و خمسین و ثمانمائة با زیاده از صد هزار سوار متوجه تسخیر گجرات گردید و از کانتهی نواحی گذشته قصبه سلطانپور را
محاصره نموده ملک علاءالدین سهراب که گماشته سلطان قطب الدین بود چند روز از قلعه برآمده بازار جنگ گرم
میداشت چون از وصول کومک مایوس شد امان طلبیده بسلطان محمود پیوست سلطان محمود عیال و اطفال
اورا بقلعه مندو فرستاده اورا سوگند داده که هرگز از صاحب خود روگردان نشود و اورا خطاب مبارزخانی داده
متوجه احمدآباد گردید و در اثنای راه خبر آمد که سلطان محمد ودیعت حیات سپرده و پسر او سلطان قطب الدین قائم مقام
شده سلطان باوجودیکه تخریب قصر دولت سلطان محمد مقصود او بود از کمال مروت تعزیت گفت و بامرا و معارف
لشکر خود بمقتضی رسم آنوقت پان و شربت تقسیم کرد و کتابتی بسلطان قطب الدین نوشته تعزیت پرسی و تهنیت
سلطنت نموده با اینحال قصبه برودره را خراب کرده از لوازم اسیر و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت و چندین هزار
مومن و کافر را در قید اسیر گرفتار ساخت و چند روز در قصبه مذکور توقف نموده متوجه احمدآباد گردید و درینوقت
ملک علاءالدین سهراب که منتظر وقت و فرصت بود فرار نموده پیش سلطان قطب الدین رفت ظاهرا او
داشت و از کمال حلال نمکی ترک عیال و فرزندان گرفت سلطان محمود بکوچ متواتر رفته بکپرنج که بست پنج کرو
احمدآباد ست فرود آمده و سلطان قطب الدین در موضع خانپور که سه کروهی قصبه مذکور ست نزول کرد و چند
هر دو بادشاه برابر یکدیگر نشسته در شب سلخ صفر سال مذکور سلطان محمود بقصد شبخون سوار شده از اردوی خود برآمد
چون راه را خطا کرد تمام شب در صحرا گشاده سوار ایستاده علی الصباح میمنه را بالشکر سارنگپور آراسته سردار
آنفوج را به پسر بزرگ خود غیاث الدین مفوض داشت و امرای چندیری را در آن فوج میسره نامزد کرده فدشکا
که پسر خرد او بود آراست و خود در قلب لشکر قرار متوجه کارزار شد و سلطان قطب الدین نیز بالشکر گجرات

لسو از دو سه روز چون موسم برسات نزدیک رسیده بود سلطان محمود خلجی بعضی مواضع متعلقه
نمود بفتح آباد معاودت کرده قصر هفت طبقه آنجا طرح انداخت رعایا و سکنه قصبه ایرچه از ظلم
ان داد خواه شدند سلطان محمود خلجی ملک الشرق مظفر ابراهیم خان حاکم چندیری را
چون بسواد ایرچه رسید خبر آمد که ملک کالو را سلطان محمود شرقی بدفع او فرستاد
کالو گریخت و سکنه را ته ملک مظفر ابراهیم را آمده دیدند و او همه را تقید
مرکه سلطان محمود شرقی دیگر لشکر خود را بتاخت ولایت برها
لنت ولایت خود را بر تسخیر ایرچه مقدم داشته عازم
بقصبه راته رفت چون کار محاربه بطول انجامید از طرفین مسلمانان
بود و بکشف و کرامات اشتهار داشت باستصواب سلطان محمود شرقی
صلح نوشته فرستاد بسعی خدمت برین طریق صلح واقع شد که بالفعل سلطان محمود شرقی
بمصیر شاه تسلیم نمود و بعد از مراجعت محمود شاه خلجی چون چهار ماه بگذرد خطه کالپی نیز بگذارند و میعاد
ه باین جهت گفت که درین مدت حقیقت دین و ملت او ظاهر شود برین قرار داد محمود شاه خلجی بشادی آباد
مراجعت کرد و در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه دار الشفا انداخت و چند موضع از برای خرج ادویه و مایحتاج بیماران وقف
نموده مولانا فضل الله حکیم را که مخاطب بملک الحکما بود بمراعات احوال مرضی و مجانین فرمودند و بتاریخ بستم
رجب المرجب سنه خمس و ثمانمائه با لشکر آراسته قصد تسخیر قلعه منذل کرده متوجه شد چون بحدود قلعه رنتهنبور رسید
حکومت آنجا را از تغیر بهار خان بملک سیف الدین تفویض نموده بکوچ متواتر رفته بر کنار آب بناس فرود آمد و در ای
کونبهاچون طاقت مقاومت نداشت در قلعه گره متحصن شده روز دوم و سوم راجپوتان از قلعه بر آمده حق
تردد و مردانگی ادا کردند اما آخر از راه عجز و انکسار در آمده پیشکش قبول کرد سلطان خلجی بنابر صلاح وقت بصلح
رضا داد مراجعت نمود و در اندک مدت استعداد مجدد نموده بقصد تسخیر قلعه بیانه متوجه شد چون بدو فرسنگ بیانه رسید
سید محمد خان ضابط آنجا پسر خورد او حد خان را بخدمت سلطان فرستاده یکصد راس اسپ و یک لک تنگه
برسم پیشکش ارسال نمود محمود شاه وی را بخلعت خاص نوازش کرده رخصت انصراف ارزانی داشت و بجهت محمد خان
قبای زردوزی و تاج مکلل بجواهر و کمر زر و اسپان با زین و لجام زرین فرستاد او خلعت پوشیده بزبان محمد
و ثنای محمود شاه گشود خطبه و سکه بنام سلطان محمود کرد و سلطان بعد از استماع این خبر از دو فرسنگی بیانه مراجعت
نمود و در اثنای راه قصبه بهوره را که قریب رنتهنبور است فتح کرد و هشت هزار سوار و بست و پنج سلسله فیل بقصد تسخیر
چتور فرستاد و از راجه کوته یک لکه و بست و پنج هزار تنگه پیشکش گرفته عازم شادی آباد گردید و در سنه اربع و خمسین و ثمانمائه

ت اکبرے

ل مذکور مدرسه و مناره جعیت منظر محاذی مسجد جامع هوشنگ شاهی طرح انداخت و در سنه تسع و اربعین
ثمانمائه رسول از سلطان محمود بن سلطان ابراهیم شرقی والی جونپور با تحف و هدایا رسید بعد از گذرانیدن
سوغات پیغام زبانی گفت که نصیر بن عبدالقادر ضابط کالپی رو از جاده مستقیم شریعت تافته راه الحاد و زندقه
پیش گرفته و ترک روزه و نماز داده و زنان مسلمه را بناتکان هند سپرده تا رقاصی تعلیم نمایند چون از زمان سلطان
هوشنگ حکام کالپی از منتسبان والی مالوه بوده اند لازم و واجب نمود که اولا احوال او بر ضمیر حق پذیر منکشف
ساز و ایشان فرصت تادیب و گوشمال او نداشته باشند باینجانب اشارت فرمایند که نوعی گوشمال و داده
شود که عبرت دیگران گردد سلطان محمود در جواب گفت که بیشتر لشکر ما بتادیب مفسدان متواتر رفته اند چون
ایشان نصرت دین را پیش نهاد همت خود ساخته اند مبارک باشد و تعهد مقبول نمود در همان مجلس ایلچی را بخلعت
و زر مرسوم که دران روزگار معمول بوده است و بایلچیان میداده اند عطا کرد رخصت انصراف ارزانی داشت و چون
ایلچی بجونپور رسید و جواب معروض داشت سلطان ابراهیم شرقی از غایت سرور و خوشحالی بست سلسله فیل
برسم تحفه مرة بعد اخری بخدمت سلطان فرستاد و بالشکر آراسته متوجه کالپی گردید نصیر عبدالقادر را خواجه دارا ازان با
بیرون کرد نصیرخان عبدالقادر بمحمود شاه عریضه فرستاد مضمونش آنکه از زمان سلطان هوشنگ الی یومنا هذا مطیع
و منقاد و خیرخواهان ایشان بودیم اکنون سلطان محمود شرقی از روی تسلط و غلبه بلاد فقیر را متصرف شد چون دایم
ملتجی بایشان بود حالا نیز درگاه معلی را قبله آمال خود دانسته متوجه چند و چندیری شد سلطان محمود علی خان را با تحف و
سوغات بخدمت سلطان محمود شرقی فرستاده استدعا نمود که چون نصیرخان بن عبدالقادر بسعی و مرضی ایشان
از افعال ذمیمه تائب گشته و سلوک طریق شریعت پیش گرفته و چون از زمان سلطان سعید هوشنگ شاه ملتجی
بماست توقع آنست که مضمون التائب من الذنب کمن لا ذنب له را منظور و ملحوظ فرموده قلم عفو بر جرائم او کشند
و ولایت او را بازگذارند و بعد وصول ایلچیان سلطان محمود شرقی جواب شافی نمیگفت و لعب میگذرانید محمود شاه
خلجی از روی جمعیت و مردانگی حمایت نصیر عبدالقادر بر ذمت همت لازم داشته دوم شوال سنه ثمان و اربعین
و ثمانمائه بصوب چندیری متوجه شد و در چند و چندیری نصیرخان آمده ملازمت نمود این خبر بسلطان محمود شرقی
رسید از شهر برآمده در سواد ایرجه نزول کرد مبارک خان ولد جنید خان را که از اعیان جد حاکم آنجا بود مقید ساخت و
همراه گرفت و از آنجا برخاسته در میان شکستگی دریای جون راه تنگ داشت و غنیم را قدرت درآمدن نبود
فرود آمده گرد لشکر خود را استحکام داد محمود شاه خلجی از و باز داشته عازم کالپی شد و او نیز عنان فرار دست د
جانب کالپی راهی گشت در اثنای راه بهادران فوج خلجی بر بنگاه او تاخته غنیمت بسیار گرفتند و او نیز بجماعت
مردم خود برگشته بجنگ پیوست و تا شام معرکه قتال و جدال گرم بود بعد از اختفای خسرو انجم هر دو سپاه در ت

پیشکش او را قبول کرد و نوشتهای مشتمل بر نصایح و مواعظ فرستاده ملیخان را رخصت داده بجانب ولایت چتور متوجه
شد و چون از آب بهیم عبور نمود هر روز افواج باطراف ولایت چتور فرستاده خراب میساخت و اسیر و تاراج
مینمود و بتخانها برانداخته بنا مسجد میگذاشت و در هر منزل سه چهار روز توقف مینمود و چون بحوالی کوبهلمیر که از اعاظم
آندیارست و در ممالک هندوستان در استحکام شهرت دارد نزول کرد در آنجا دیبا نام وکیل رای کونبها متحصن
شد و دست بکارزار برآورد و اتفاقاً در مجازی قلعه بتخانه عالی بنیاد نهاده بر دوران حصار کشیده بودند و از ذخیره و
آلات حرب مملو ساخته سلطان محمود همت بر تسخیر حصار بتخانه گماشته در یک هفته فتح کرد و راجپوتان بسیار را علف
تیغ ساخته و اسیر و غارت نمود و عمارت بتخانها فرمود تا پر از هیزم ساخته آتش دادند و آب و سرکه بر دیوار های او ریختند
و در طرفة العین عمارت با آن عظمت که چندین سال کار کرده بودند درهم شکسته از هم ریخت و بتان شکسته بقصابان داد
تا سنگ ترازوی گوشت فروشی سازند و بت بزرگ را که بصورت گوسپند تراشیده بودند چونه ساخته بارگ راجپوتان
داد تا معبود خود را بخورده باشند و بعد اهتمام این عمل عنان عزیمت بصوب چتور منعطف گردانید و بعد از
وصول آن ناحیه حصاری که در دامن کوه چتور واقع است آنرا بجنگ گرفته راجپوت بسیار بقتل رسانید و در استعداد
محاصرهٔ چتور بود که منهیان خبر آوردند که کونبها خود در قلعه نیست و امروز از قلعه برآمده بجانب کوهپایه که در آن نواحی
رفته است سلطان بتعاقب متوجه شده چند فوج را جدا جدا بهر طرف از پی کونبها فرستاد و حسب اتفاق کونبها بیک
فوج برخورده جنگ صعب نمود و شکست یافته بقلعه چتور در آمد سلطان محمود بجهت محاصره قلعه فوجی نامزد فرموده
خود در وسط ولایت قرار گرفت و هر روز افواج بتاخت و تاراج ولایت میفرستاد و اعظم همایون خانجهان را
طلبیده تا از ولایت راجپوتانی را که در اطراف شادی آباد واقعست متصرف شود و چون اعظم همایون بمندسور رسید بیمار شد
و ودیعت حیات سپرد و سلطان محمود از استماع این خبر بغایت ملول و محزون گشت و بسیار گریست و از روی
قلق و اضطراب روی خود را مجروح ساخت و بقلعه مندسور رسیده نعش پدر را بشادی آباد فرستاد و تاج خان را
که عارض لشکر یعنی بخشی بود بر آن لشکر سردار ساخته باردوی خود مراجعت نمود و چون موسم برسات رسیده بود
سلطان اراده نمود که زمین بلند بهم رسانیده آنجا طرح اقامت انداز و بعد از انقضای موسم برسات بمحاصرهٔ چتور
پرداخته کونبها در شب بست و پنجم ذیحجه سنه سته و اربعین و ثمانمائه یازده هزار سوار و شش هزار پیاده شبیخون
آورده سلطان بنوعی از روی حزم و احتیاط محافظت لشکر نموده که کونبها کاری نساخته و راجپوت بسیار
بکشتن داد و شب دیگر سلطان محمود باشکر آراسته بر دایره کونبها شبیخون داد و کونبها زخم خورده بجانب چتور
گریخت و راجپوت بسیار علف تیغ شدند و غنیمت بیشمار بدست محمودیان افتاد و سلطان محمود مراسم شکر الهی بتقدیم
رسانید و فتح قلعه چتور را بسال دیگر حواله نموده عاقبت بدار الملک شادی آباد معاودت کرده در آخر ذی حجه

ن محمود مبارک شاه از عهده امر خطیر سلطنت کماینبغی نمیتواند برآید و دست متغلبان و ظالمان از آستین جور و ستم
ن شد و از امن و امانی بجز حرف و حکایتی نمانده چون خلعت سلطنت را خیاط قضا و قدر بر قد نازنین آن
نت پناه دوخته عموم سکنه ایندیار میخواهد که قلاده بیعت ایشان را بطوع و رغبت در رقبه اطاعت و انقیاد
باندازد و سلطان محمود در آخر سنه مذکوره با لشکر آراسته متوجه دهلی گشت و نواحی قصبه هندون یوسف خان
ندونی بخدمت رسید چون بموضع پینه نزول نمود سلطان محمود سلطان تغلق آباد را در پس پشت خود داده ایستاد و
دیگر سلطان محمود لشکر خود را سه فوج ساخت و فوجی بسلطان غیاث الدین و فوجی را با نصرت خان که سلطانی
علاءالدین خطاب داشت همراه بجنگ فرستاد و یک فوج منتخب با خود داشت سلطان محمد ملک بهلول لودی
و سید خان و دریاخان و قطب خان و سرداران دیگر را بیرون فرستاده جنگ انداخت و تا شب
مبارزان نبرد آزما از طرفین برآمده داد مردی و مردانگی میدادند در آخر طرفین طبل بازگشت نواخته در منزل خود
قرار گرفتند اتفاقا همانشب سلطان محمود بخواب دید که اوباش بیباک در قلعه مندو خروج کرده اند و چتر از سر
قبر هوشنگ آورده بر سر شخصی مجهول النسب افراخته اند چون صباح شد اثر تردد در وظاهر بود در همین وقت سلطان محمد
رسولان فرستاده در صلح زد سلطان محمود فی الحال بصلح رضا داده متوجه شد و در راه خبر رسید که بحسب اتفاق
درهمانشب جمعی از اوباش در شادی آباد غبار فتنه و فساد برانگیخته و بسعی اهتمام اعظم همایون تسکین یافت و در بعضی
تواریخ بنظر رسید که بسلطان محمود خبر رسانیدند که سلطان احمد گجراتی عزیمت مالوه دارد و این روایت بصحت اقرب
مینماید القصه سلطان محمود در غره محرم سنه ست و اربعین و ثمانمائه بشادی آباد رسیده اهل استحقاق را از انعام
خود بهره مند گردانید و در همین سال در سواد قصبه نعلچه باغی طرح انداخت و در آن گنبد عالی و چند جا قصرهای
عمارات کرد و مدتی در شادی آباد قرار گرفت و بعد از اندک مدت شکست و ریخت لشکر خود را درست کرده بعزم
گوشمال راجپوتان نهضت نموده متوجه چیتور گشت در همین وقت از بی اعتدالی نصیر عبدالقادر ضابط کالپی که خود را نصیر شاه
می نامید دم از استقلال میزد بسلطان رسانیدند که از اکابر و اهالی ولایت خطها رسیده که نصیر شاه از صراط
مستقیم شریعت قدم بیرون نهاده راه زندقه و الحاد می پیماید و از ظلم و تعدی او داد و بیداد کرده بودند سلطان محمود
دفع نصیر شاه را پیش نهاد همت خود ساخته عازم کالپی گشت نصیر عبدالقادر از عزیمت سلطان محمود خبردار شده
علی خان عم خود را با تحف و هدایا و انواع پیشکش بسلطان محمود فرستاده عرضداشت کرد که آنچه در حق من
گفته اند سراسر گزاف و افتراست و از برای این امر مردم صادق القول فرستاده معلوم نمایند که اگر شمه راست
باشد بهر سزا که لائق باشد برسانند تا چند روز سلطان محمود ایلچی نصیرخان را باز نداده کوچ بر کوچ رفت و چون
سارنگپور رسید بالتماس اعظم همایون و اعیان دولت قلم بر عفو تقصیرات نصیر کشیده ایلچی او را کورنش داد

عمر خان روان شد سپاهیان که همراه بودند گفت که از نوکرزاده خود گریختن کسر ناموس میشود و کشته شدن از پس مانده
بهتر است و با جمعی که موافقت نمودند در میان فوج سلطان محمود تاخته دستگیر شده بفرموده سلطان محمود بقتل رسید سر او را بر سر نیزه نهاده
بلشکر چندیری نمودند سران و سرداران لشکر چندیری متحیر و مدهوش گشته پیغام فرستادند که امروز موقوف دارند تا علی الصباح بخدمت
رسیده بتجدید بیعت بپرداخته شود برین قرار داده هر دو فوج برآمدند چون شب درآمد لشکر چندیری متوجه ولایت خود شدند
و چون بچندیری رسیدند امرا باتفاق یکدیگر سلیمان بن ملک شیر ملک غوری را که نایب عمر خان بود سلطان شهاب الدین
خطاب داده بسلطنت برداشتند سلطان محمود فوجی بدفع او نامزد فرموده خود بجنگ سلطان احمد عازم گشت هنوز
طرفین بهم نرسیده بودند که بعضی صالحان لشکر سلطان احمد حضرت ختمی پناه علیه الصلوة والسلام را بخواب دیدند که
میفرماید که بلای آسمان نازل شده بسلطان احمد بگوئید که رخت سلامت از پیدا بیرون برد چون این خواب بسلطان
احمد رسانیدند چندان التفات نکرد و در همان دو سه روز در لشکر احمد طاعونی پدید آمد که اهل لشکر او را فرصت قبر
کندن نمیشد و سلطان احمد بی علاج شده براه آمده بگجرات رفت و بشاهزاده مسعود خان وعده نمود که سال آینده
این دیار را گرفته تفویض او خواهد نمود سلطان محمود بقلعه مندو رفته در هفده روز سامان لشکر نموده متوجه تسکین نایره
چندیری گشت و چون بچندیری رسید ملک سلیمان باتفاق امرا از حصار بیرون آمده تردد مردانه نمود و چون
طاقت نداشت گریخته پناه بحصار برده متحصن شده بیکبار بمرگ مفاجات درگذشت امرای چندیری دیگری را بسر داری
برداشته نوبت دیگر استعداد جنگ نموده از حصار برآمدند و جنگ کرده باز گریخته بحصار درآمدند و چون مدت محاصره
بهفت ماه کشید سلطان محمود انتهاض فرصت نموده شبی خود بدیوار برآمد از پس او دلاوران دیگر برآمدند و حصار فتح شد
جمعی کثیر علف تیغ گشتند گروهی گریخته در قلعه که بالای کوه است متحصن شدند و بعد از چند روز اسمعیل خان کالپی بجماعت
راجپوتان گرفته از قلعه فرود آورد و سلطان محمود سرانجام آنجا بوجه احسن نموده چندیری را بجاگیر ملک مظفر ابراهیم
مقرر فرموده اراده مراجعت داشت که جاسوسان خبر آوردند که دونگرسین از قلعه گوالیر آمده شهر نور را محاصره کرده
با وجودیکه لشکر بواسطه برشکال و بتقریب طول ایام محاصره پریشان شده بود بکوچ متواتر عازم گوالیر گردید و چون
از ولایت خود بآنجا رسید شروع در نهب و تاراج نمود جمعی راجپوتان از قلعه برآمدند و بجنگ پیوستند و چون طاقت
صدمه افواج محمود شاهی نداشتند گریخته بسوراخ قلعه درآمدند و دونگرسین بعد از استماع این قرار بر فرار اختیار کرده
بگوالیر گریخت و عرض سلطان محمود استخلاص شهر نور بود بتسخیر قلعه گوالیر نپرداخت و متوجه شادی آباد گردید و در سنه
ثلث واربعین وثمانمائه در اهتمام عمارت روضه سلطان هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی که قریب بدروازه
رامپول واقعست و دویست و سی گنبد و سیصد و هشتاد ستون دارد شروع نمود و در مدت اندک شرف اتمام
پذیرفت و در سنه خمس واربعین وثمانمائه عرائض امرای میوات و اکابر و معارف دار الملک دهلی بطریق تواتر رسید

ویدند آخرالامر دلاوری انداخته دست بجنگ کردند تا هنگام طلوع صبح صادق از طرفین بازار محاربه گرم بود و خلق کثیر خسته و زخمی شدند و مقارن طلوع صبح محمود شاه مراجعت نموده بقلعه مندو رفت و بعد از چند روز منهیان خبر رسانیدند که سکنه چندیری و سپاه آنجا و بملک الامرا حاجی کمال نموده عمرخان ولد سلطان هوشنگ را بسرداری برداشتند و زاده فی الطنبور نغمه که شاهزاده محمد خان ولد سلطان احمد گجراتی با پنجهزار سوار و سی سلسله فیل متوجه سارنگپور شده از استماع این خبر سلطان محمود قرعه کنکاش درمیان آورده چنان قرار یافت که اعظم همایون که وجه سلطنت و دولت و ربطه جهانپرداز و سلطان محمود خود از قلعه فرود آمده درمیان ولایت قرار گرفت محافظت ملک نمایند و برفق این اراده روی عزیمت بسمت سارنگپور نهاد و تاجخان و محمود خان را بشتر از ابی کرد و سلطان احمد ملک حاجی علی را بجهت محافظت راه برسرحد کنبایت گذاشته بود تاجخان و منصور خان بسوا سلطان محمود با آنجا رسیده جنگ کردند و ملک حاجی گریخته بسلطان احمد خبر برد که سلطان محمود از قلعه بیرون آمده متوجه سارنگپور شد سلطان احمد قاصدی را بسارنگپور فرستاد تا شاهزاده قبل از وصول سلطان محمود خود را باجین رسانید بعد از وصول قاصد شاهزاده محمود خان از روی کمال خرم و سقط از سارنگپور کوچ نموده باجین بخدمت سلطان احمد رسید ملک اسحق بن قطب الملک مقطع سارنگپور عریضه بخدمت سلطان فرستاده از جرم خود استغفار نموده مرقوم نمود که محمد خان از خبر قدوم ایشان سارنگپور را گذاشته متوجه اجین شد فاما عمرخان شاهزاده بقصد تسخیر سارنگپور فوجی پیش از خود فرستاده و خود نیز از عقب میرسید بعد از طلوع بر مضمون عریضه سلطان محمود مسرور خاطر گردید قلم عفو بر صفحه تقصیرات ملک اسحق کشید و تاجخان را پیش از خود بسارنگپور رخصت کرده خود نیز متوجه آن صوب گردید تاجخان چون بسارنگپور رسید ملک اسحق و مردم معتبر را بخود همراه گرفته استقبال نمود بعد از دریافت خدمت ملک اسحق را دولت خان خطاب داده علم و طاس و قبای زردوزی و ده هزار تنگه زر تقدم خدمت فرموده علوفه و بیت معزز ساخته سر آن گروه و سلسله اشهر را چند سر اسپ و پنجاه هزار تنگه انعام کرد تا میان لشکر تقسیم نمایند و چون بسارنگپور رسید جاسوسان خبر آوردند که عمرخان شاهزاده و قصبه بهلیه را سوخته بر سر چندیری رسید و سلطان احمد گجراتی تیز با سی هزار سوار و سی صد سلسله فیل از اجین برآمده متوجه سارنگپور شد سلطان محمود عمرخان را مقدم دانسته آخر شب عازم گشت و چون در میان دو لشکر شش کروه فاصله ماند جمعی را ابرهیم قراولی فرستاد و تا زبانگیر گرفته آوردند و تفحص احوال سپاه عمرخان نمود نظام الملک و ملک احمد طلایه و جمعی دیگر را فرستاد با خنگها براه ملاحظه نموده علی الصباح چهار فوج ترتیب داده بر سر عمرخان راهی شد و او نیز از نهضت سلطان محمود خبردار شد به استقبال شتافته صفها آراسته در برابر فرستاد و خود با جمعی بر سر کوه در کمین قرار گرفته منتظر فرصت میبود اتفاقا شخصی بسلطان محمود خبر رسانید که عمرخان با فوجی بر سر کوه در کمینگاه قرار گرفته سلطان محمود با فوجی آراسته بجانب

بطول انجامید روزی یکی از مطربان احمد خان را زهر داد و خودرا از حصار بیرون انداخته باردوی اعظم همایون پیوست
و قلعه مسخر گشت اعظم همایون سر انجام نموده یکی از معتبران خود را گذاشته بصوب هوشنگ آباد نهضت کرد و در راه
قوام خان از اردوی اعظم همایون فرار نموده بجانب بهلیه رفت اعظم همایون دفع ملک ایجبارا مقدم دانسته متوجه
هوشنگ آباد گردید ملک ایجبا طاقت مقاومت نیاورده تمام اسباب و اشیاء خود را انداخته بجانب کوه پایه
گوندوانه راهی شد گوندان چون دانستند که او روی از قبله خود گردانیده هجوم نموده راه او بستند و همه را از بر سنگ
و تیر بقتل رسانیدند و اسباب و اموال او بغارت بردند اعظم همایون از استماع این خبر مسرور و مبتهج گردیده بقلعه هوشنگ آباد
در آمده و سامان آن ناحیت بوجه احسن نموده یکی از معتمدان خود گذاشته بگوشمال نصرت خان بصوب چندیری
عازم گردید و چون بدو منزلی چندیری رسید نصرتخان خود را عاجز و مضطر دیده باستقبال بر آمده باز براه چاپلوسی
در آمده و خواست که اعمال ناپسندیده خود را احسن لو پیش سازد اعظم همایون سادات و علما و اکابر شهر را طلبیده محضر
ساخت و از هر کس احوال نصرتخان استفسار نمود هر یکی حکایتی و روایتی کردند و قدر مشترک آن بود که زاغ عجب
در دماغ او بیضه نهاده و آثار مخالفت و طغیان ظاهر بود اعظم همایون حکومت چندیری را از نصرت خان تغیر کرده حواله
ملک الامرا حاجی کمال نموده عازم بهلیه گردید و هر چند مردم معتبر پیش قوام خان فرستاد و او را براه راست دلالت
نمود فائده بران مترتب نشد از بهلیه بر آمده گریخت اعظم همایون چند روز آنجا قرار گرفته از مهمات آنجا خاطر جمع نموده
متوجه دار الملک شادی آباد گشت و در اثناء راه خبر آوردند که سلطان احمد گجراتی بقصد تسخیر مالوه آمده و شاهزاده مسعود خان
را با فواج بزرگ و بیست سلسله فیل بر سر شما نامزد کرده اعظم همایون بسرعت روان شده از شش کروهی اردوی
سلطان احمد گذشته خود را از دروازه تاراپور بقلعه مندو رسانید و هر روز جمعی را از قلعه مندو بیرون میفرستاد و هنگامه
جنگ را گرم میداشت و از کمال تهور و مردانگی میخواست که از قلعه بر آمده جنگ صف بکند اما خار نفاق امرای
هوشنگ شاهی دامنگیر گشته بنوعی ملاحظه در دل او قرار گرفته بود که قرابتان خود را با آن نزدیکیها خوب اعدای
خود میتوانست و از ملاحظه نفاق و شقاق دست بدل دستی از آستین جود و سخا برآورده در تنگنای محاصره جمیع
مردم را آسوده و منعم میداشت و از انبار خانهای بفقیر و غریب غله میداد و در قلعه از کمال سخا و نسبت باردوی
سلطان احمد غله ارزان بود و لنگرها بجهت فقرا و مساکین ترتیب داده طعام خام و پخته میرسانید و بعضی امرا مثل سید احمد
و صوفیخان ولد علاء الملک و ملک محمود بن احمد صلاح و ملک قاسم و حسام الملک ماندیری که بسلطان احمد
طریقه نفاق و شقاق مسلوک میداشتند زرها و جاگیرها وعده نموده بخدمت طلبیده و ازین جهت فی الجمله شکستگی
در کار سلطان احمد آمده با و پیوسته بودند اراده شبیخون نمودند اتفاق قیصر خان دوات دار سلطان هوشنگ ازین
داعیه سلطان احمد را حاضر ساخت و چون فوج سلطان محمود از قلعه فرود آمد مردم اردو را حاضر یافتند و راهوار اسند و د

خلاصه سلاطین بود چون سلطنت برو قرار گرفت همت بر تربیت فضلا و علما گماشته در هر جا ارباب کمال را بکرار می شنید زرها می فرستاد و طلب میداشت و در ولایت خود چند جا مدرسه ساخته علما را با طلبه وظیفه مقرر فرمود تا با فایده و استفاده مشغول گردیدند بالجمله بلاد مالوه در ایام دولت او محسود شیراز و سمرقند شد چون امور سلطنت انتظام و مهمات مملکت التیام پذیرفت ملک قطب الدین رستانی و ملک نصیر الدین دبیر و جمعی دیگر امرای هوشنگ شاهی از روی حسد باتفاق ملک یوسف قوام اراده غدری نمودند و بجهت امضای این نیت شبی نردبان نهاده بر بام مسجد که متصل دولتخانه محمود شاه بود برآمدند و از آنجا بصحن سرای فرود آمده متردد بودند که [illegible] کنند درین اثنا محمود شاه حاضر شد و از کمال شجاعت ترکش بر میان بسته از خانه بیرون آمد و در خانه کمان [illegible] آمده چندی را زخمی کرد و مقارن آنحال نظام الملک و ملک محمود و خضر با جمعی سلاح داران از پیش مسلح خود رسانید [illegible] آنجماعت از همان راه که آمده بودند گریخته بدر رفتند و یکی از آنجماعت چون زخم تیر داشت نتوانست از نردبان فرود آید خود را از بام مسجد بر زمین انداخت پای او شکست و او را گرفته آوردند و او نام هر که درین غدر داخل بود داد علی الصبوح همه را حاضر ساخته بسیاست رسانیدند و شاهزاده احمد خان هوشنگ شاه و ملک یوسف قوام الملک ایچا و ملک نصیر الدین دبیر اگرچه در فتنه انگیزی دخلی تمام داشتند اما اعظم همایون استغفار تقصیرات ایشان نموده برای شاهزاده قلعهٔ اسلام آباد گرفت و ملک یوسف قوام را خطاب قوام خانی داده و اقطاع بهلیه و ملک الیجیار را اقطاع هوشنگ آباد و ملک نصیر الدین را نصرت خان و اقطاع چندیری نیابت نموده چند [illegible] جاگیر گرفت شاهزاده احمد خان چون باسلام آباد رسید غبار فتنه و فساد برانگیخت روز بروز جمعیت او رو بازدیاد نهاده تاجخان که بدفع او نامزد شده بود هر چند در پای قلعهٔ اسلام آباد نشست ثمره بران مترتب نشد و احمد [illegible] بزور فوجی از درون قلعه فرستاده پای را باهنگ گرم میداشت تاجخان عریضه فرستاده التماس کومک نمود و مقارن این احوال منهیان بسلطان محمود خبر رسانیدند که ملک الیجیار مقطع هوشنگ آباد و نصیر خان [illegible] چندیری لوای مخالفت و علم طغیان برافراختند سلطان محمود اعظم همایون خانجهان را تادیب کرده باغی و سرانجام تمام ملکی رخصت فرمود و او چون بدو کروهی اسلام آباد فرود آمد تاج خان و سرداران دیگر بملاقات شتافته حقیقت معروض داشتند روز دوم کوچ نموده اطراف قلعهٔ اسلام آباد فرو گرفته مرحلها قسمت نمودند روز دیگر جمعی از فضلا و مشایخ را نزد احمد خان فرستاد تا گوشهای او را بدر نصایح و جواهر مواعظ پر ساخته از وخامت عاقبت [illegible] القصه هر چند بیان تحریر نماید علما و مشایخ هر چند آیات ترغیب و ترهیب باو خواندند دل سنگ او نرم نشد و در برابر ابعا [illegible] جوابهای نادر بر ایراد گفت و ناصحان مشفق را رخصت نموده از قلعه بیرون کرده قوام خان مذکور اقدام بر مخالفت نمود [illegible] بنیان اخلاص را بعهد و پیمان استوار گردانید چون طول [illegible]

و دیگر اسباب و اسلحه با احمد خان

و همه را مقید مردم ساخته بموکلان سپردند چون از صدمهٔ این خبر کاخ سماخ بقیهٔ امرا که پیش مسعود خان بودند ممتلی گردید سپاه
خود را جمع نمودند چشم سلطان را منتفی ساخته چتر از قبر سلطان هوشنگ آورده بر سر مسعود خان برافراختند محمود خان بعد از
شنیدن این خبر سوار شده متوجه دولتخانه گردید تا هر دو شاهزاده را بدست آورده کارسازی ایشان نماید چون قریب
دولتخانه رسید طرفین دست به تیر و شمشیر کردند و تا شب معرکهٔ جدال و قتال گرم بود چون خسرو انجم در پس پردهٔ
ظلمانی مختفی گشت عمر خان شاهزاده از قلعه فرود آمده راه فرار پیش گرفت و مسعود خان بشیخ جها بیلدها که از بزرگان
وقت بود پناه برد و باقی امرا گریخته خود را بگوشهٔ عافیت کشیدند و محمود خان تا صبح مسلح و مستعد در پیش دولتخانه
ایستاده بود چون سپیدهٔ صبح از لجهٔ تاریکی شب ظاهر شد محمود خان خبر آوردند که دولتخانه خالیست و
مخالفان هر کدام بگوشه خزیدند محمود خان بدولتخانه درآمده مسرعی بطلب پدر خود خانجهان فرستاد خانجهان
برجناح استعجال رسید و محمود خان امرا و ملوک را حاضر ساخته بخانجهان پیغام فرستاد که چون خانجهان را از جهانبانی
چاره نیست اگر تخت سلطنت از وجود پادشاهی خالی ماند در جهان از جابلهٔ زمان فتنها متولد شود که تدارک آن
دشوار بود و مملکت مالوه و سعی بدبرفته مفسدان و متمردان هنوز از خواب بیدار نشده اند و این خبر بسلاطین اطراف
نرسیده و الا از هر طرف متوجه این مملکت می شدند خانجهان جواب فرستاد که متقلدان منصب عالی که توام
بنوشت تا کسی بعلو همت و کمال شجاعت و انصاف و عقل موصوف نباشد مهمات سلطنت رواج و
رونق نمی یابد الحمد لله که جمیع صفات که در سلاطین میباید آن فرزند دارد می باید که بر بساط سلطنت قدم
نهاده بر سریر فرمانروائی جلوس فرماید چون فرستاده این خبر آورده جمیع امرا و اکابر تحسین این رای و تصدیق این
قول نموده منجمان اخترشناسان را فرمودند که ساعتی سعد برای جلوس اختیار نمایند و کل امرا و بزرگان ممالک
و اکابر شهر دست او بوسیده مبارکبادی سلطنت کردند ایام سلطنت سلطان محمد یکسال و چند ماه بود بیت

یکی گر رود دیگر آید بجای ٭ جهان را نمانند بی کدخدای

ذکر سلطان محمود خلجی

نقلهٔ اخبار سلاطین روایت
کرده اند که روز دوشنبه بست و نهم ماه شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه سلطان محمود خلجی بر اورنگ سلطنت و
سریر خلافت ولایت مالوه جلوس فرمود سن او در آن وقت بسی و چهار سال رسیده بود در کل بلاد مالوه خطبه
و سکه بنام او شد جمیع امرا بالعنایت و نوازش خوشدل ساخته در علوفه و مرتبه هر یک افزوده جمعی را
انتخاب نموده خطابها داد از انجمله بشیر الملک را نظام الملک خطاب داده زمام وزارت بید اقتدار او سپرد
و ملک برخوردار را تاج خان لقب نهاده عهدهٔ عارض ممالک باو سپرد و خانجهان را بخطاب اعظم همایون ارزانی
داشت چتر و سرکشی سفید که مخصوص بسلاطین بود عطا فرمود و چنین قرار داد که نقیبان و یساولان اعظم همایون
چوب طلا و نقره بدست گیرند و هرگاه که سوار شوند و فرود آیند باواز بلند بسم الله الرحمن الرحیم گویند که در ازبان

سلطان محمد با مردم اتفاق کرد که پیش ازانکه محمود خان این خیال فاسد را از قوه بفعل آورد و او را از میان
میباید برداشت چون اینخبر بمحمود خان رسید گفت الحمد لله که نقض عهد از جانب ما نشد و در فکر کار خود
شده همه وقت با جمعیت و استعداد میبود و از روی حزم و احتیاط بخدمت سلطان محمد آمد و شد مینمود چون
سلطان محمد بطریقه هوشیاری از محمد خان ملاحظه میکرده سبب زیادتی خوف و هراس او میگشت تا روزی
دست محمد خانرا گرفته درون حرم برد و زن خود را که همشیره محمود خان بود حاضر ساخته گفت که توقع من آنست
که مضرتی بجان من نرسانی و امور سلطنت بی تنازع و مخالفت تعلق بتو دارد و محمود خان گفت مگر عهد و سوگندها
از خاطر سلطان رفت کاین قسم سخنان بر زبان میرانید اگر منافقی بغرض فاسد خود سخنی بعرض رسانید در آخر
خجل و شرمسار خواهد شد اگر از جانب من دغدغه در خاطر سلطان باشد من الحال تنهایم و مانعی نیست
؎ گر میل وفاداری اینک دل و جان + ور میل جفاداری اینک سر و طشت ؛ و سلطان محمد عذری
خواسته طرفین ملایمت و چاپلوسی نمودند اما چون واهمه بر سلطان غالب بود هر لحظه اداهائی که مشعر بنا اعتمادی
باشد از و صادر میگشت محمود خان در حصول مطلب جد و جهد بلیغ نمودن گرفت ساقی سلطان محمد را بزر
بسیار فریفته او را در شراب زهر هلاک ساخت و زبان حال سلطان محمد مظلوم مسموم بدین مقال مترنم گردید
زمانه بیوفا باز این صدا در خم طاق فلک انداخت ؎ دمی چند گفتم برآرم بکام + دریغا که بگرفت
راه نفس ؛ دریغا که بر خوان الوان عمر ؛ دمی چند خوردیم و گفتند بس ؛ چون امرا برین امر اطلاع
یافتند خواجه نصر الله دهرسانی و ملک شیر الملک و لطیف ذکریا و بعضی سرداران اتفاق نموده شاهزاده
مسعود خان را که در سن سیزده سالگی بود از حرم بیرون آورده بسلطنت برداشتند و قرار دادند که
بهر حیله که توانند محمود خان را از میان بردارند و ملک بایزید شیخا را پیش محمود خان فرستادند که سلطان
محمد شاه شما را بسرعت طلبیده و میخواهد که رسولی بگجرات فرستد محمود خان چون بر فوت سلطان
آگاه بود جواب داد که من خود را از شغل وزارت گذرانیده ام و میخواهم که بقیة العمر جاروب کش مزار
هوشنگ شاه باشم و باوجود این اراده چون مغز استخوان او از دولت هوشنگ شاه
پرورش یافته بود گفت اگر جمیع امرا بمنزل من بیایند جمیع شقوق کنکایش در میان نهاده آنچه
قرار گیرد رفته معروض دارند لائق و مناسبت مینماید ملک بایزید شیخا با امرا خبر آورد که محمود خان هنوز بر فوت سلطان
محمد مطلع نیست اگر باتفاق بمنزل او بروند او همراه شما بدولتخانه خواهد آمد آنگاه کارسازی او باید نمود امرا با بایزید
شیخا پیش محمود خان رفته و او مردم خود را در نهانخانه مستعد داشته بود چون امرا بر در آمدند پرسید که سلطان شهید
شده است یا هنوز مست افتاده است امرا دانستند که چه میگوید بعد از ساعتی مردم او از حجرها برآمده با امرا در آویختند

ساخته هرکه با ما موافق است بیعت نماید و هرکه نه الحال از لشکر جدا شود و در فکر خود باشد محمود خان دست
غزنیخان را بوسه داد و بیعت نموده بسیار گریست اکثر امرای یکیک پای غزنیخان را می بوسیدند و
ای میک پیوستند چون سلطان غزنیخان بیعت امرا و بزرگان وقت استحکام پذیرفت نعش سلطان هوشنگ
برداشته متوجه مدرسه شدند و در روز نهم ذیحجه بخاک سپردند ٭ کجایند شاهان جم اقتدار ٭ ز هوشنگ و جم تا باسفندیار
فریدون و کیخسرو جام کو ٭ کجا رفت شاپور و بهرام کو ٭ همه خاک دارند بالین و خشت ٭ خنک آنکه جز تخم نیکی
نکشت ٭ بعد در قصر سلطان هوشنگ مجلس عالی منعقد شد و ملک مغیث خانجهان و سائر امرا بیعت نموده لوازم
نثار بتقدیم رسانیدند مدت سلطنت هوشنگ سی سال بود و در تاریخ وفاتش از آه شاه هوشنگ نماند مفهوم
مستفاد میشود ٭ ذکر محمد شاه بن هوشنگ شاه غوری ٭ چون هوشنگ شاه اجابت داعی حق نمود بتاریخ نهم
ذیحجه سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه بسعی ملک مغیث و اهتمام محمود خان امرا طوعا و کرها بغزنیخان که پسر کلان
هوشنگ بود بیعت مجدد نمودند و هر یک از امرا را مخلع ساخته بخطاب سرافراز فرموده اکابر و معارف ولایت
مالوه بانعام و وظیفه خوشدل گشتند و مندو را شادی آباد نام نهاده خطبه و سکه بنام غزنیخان کرده بسلطان
محمد شاه مخاطب ساختند هر کس در هر جا که جاگیر و وظیفه داشت مقرر و مسلم داشتند فی الجمله اگرچه امرا بر سلطنت او
راضی نبودند اما بحسن کاردانی و اهتمام ملک مغیث و محمود خان رواج و رونق تازه برروی کار آمده و جمهور خلایق
خواهان او شدند و محبت او بر مملکت قلوب استیلا یافت و ملک مغیث را مسند عالی خانجهان خطاب
داده زمام وزارت بدستور سابق بید اقتدار او سپردند و چون بعد از چندی در قصد برادران نمود و تهمتهای ناحق
برنجیت و نظام خان برادرزاده و داماد خود را با سه فرزندان میل کشید و دلهای مردم از او متنفر گشت و در دلها
بجای محبت عداوت قرار گرفت لاجرم خون برادران مظلوم برو مبارک نیامد و در اندک مدت سلطنت
از خاندان او رفت و در مملکت آشوب و فتنه خواب شده بیدار گشت و ارباب فتنه و فساد علم طغیان بر
افراخته غبار فتنه و فساد برانگیختند ٭ بیت ٭ چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ٭ که واجب شد طبیعت را مکافات
ازانجمله راجپوتان ولایت ناروتی پای از دائرهٔ اطاعت بیرون نهاده پارهٔ ولایت تاختند چون این خبر
بسلطان محمد شاه رسید خانجهان را بتاریخ یازدهم ربیع الاول در سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه بتادیب آنجماعت
نامزد فرموده دو زنجیر فیل و خلعت خاصه مرحمت نموده راهی ساخت و سرانجام سپاه و ولایت را بر طاق
نسیان نهاده بدوام شرب عادت گرفت و همواره صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل و پیوسته
میداشت تا آنکه روزی جمعی از کهنه بیدولتان بوسیلهٔ یکی از حرمها پیغام فرستادند که در دماغ محمود خان
زاغ حرص بیضهٔ عجب نهاده و او در فکر آنست که سلطان را از میان برداشته خود بر سریر سلطنت نشیند

رسید در ساعت شاهزاده غزنیخان را واقف ساخت تا در تدارک آن کوشد شاهزاده ملک برخوردار و
ملک حسن مع شیخ ملک بجهت گرفتن ظفر منجمله تعین نمود ملک برخوردار و ملک حسین و شیخ ملک پاسبان تازه
روز راستدعا نمودند فرمودند تا از اصطبل سلطانی پنجاه اسپ بدهند میرآخور چون هواخواه عثمان خان شاهزاده بود
درجواب گفت تا سلطان زنده است بغیر از امرای ایشان یک اسپ نخواهم داد و رفته یکی از خواجه بیدولت
این سخن را باعث اعراض و غضب سلطانی تصور نموده میرآخور تعلیم نمود که قریب تکیه گاه سلطانی آمده این سخن را
باواز بلند بگوئی تا بگوش سلطان رسد و بخاطرش خطور نماید که هنوز من زنده ام و غزنیخان دست تصرف باموال
من دراز کرده چون میرآخور این سخن را باب و تاب گفت سلطان در حال بیهوشی اندک شعوری بهم رسانید گفت ترکش
من کجاست و امرا طلبیده امرا واسطه آنکه مبادا سلطان ارتحلت نموده باشد غزنیخان باین مدد مردانه بدست آورده ضائع
سازد بخدمت سلطان رفتند مگر محمود خان و این خبر بغزنیخان رسید رعبی و خوفی بر باطنش استیلا یافت بکار کردن
سه منزل از لشکر بود دیگر سخنیه رفت و ملک محمود عمدة الملک را بخدمت محمود خان فرستاد و پیغام داد که جمله امرا بر
سلطنت عثمانخان اتفاق نموده اند و من بغیر شما هواخواهی ندارم و جهت آنکه سلطان ترکش طلبیده بود ملاحظه
نمودم که مبادا بعد از وصول مندو مرا نیز مقید ساخته با برادران همراه سازد محمود خان جواب فرستاد که هرگز از شما
امری خلاف مرضی سلطان صادر نشده و قضیه دادن اسپان از من در محل صالح بعرض خواهم رسانید باز غزنیخان
ملک محمود عمدة الملک را فرستاد که اگرچه خدمت وزارت پناهی دست مرا گرفته اند اما چون میدانم خواجه سرایان
بعضی حرفهای ناملایم بسلطان محمود رسانیده اند خوفی بر من مستولی گشته محمود خان جواب داد که هیچ قصه نیست
زود بیارد و متوجه شوید که وقت تنگ شده آفتاب بغروب مائل گشته و خطی در حضور ملک محمود عمدة الملک نوشته
بخدمت ملک مغیث فرستاد مضمون آنکه حضرت سلطان غزنیخان را ولیعهد و قائم مقام خود فرموده اند بیاری
ایشان را از بون دارد و مقربان امید حیات قطع کرده اند باید که در محافظت شاهزاده عثمان خان اهتمام مرعی
دارند چون ملک محمود بخدمت غزنیخان رفته پیغام گذرانیده مضمون خط نقل کرده غزنیخان مسرور خاطر گردیده
بارد و آمد ملک آنجها عارض ممالک و خواجه سرایان که هواخواه عثمانخان بودند چون دیدند که از سلطان رمقی
پیش نمانده کنکاش کردند که علی الصباح بی آنکه امرای محمود خان اطلاع یابند سلطان را در پالکی نهاده بسرعت
تمام متوجه مندو شوند و شاهزاده عثمانخان را از بند برآورده بسلطنت بردارند محمود خان بر کنکاش ایشان اطلاع
حاصل کرده از رحلت هوشنگ خبردار شدند و همانجا پالکی را فرمود که فرود آوردند و بفرموده غزنیخان و محمود خان
بارگاه سلطانی نصب کرده بتجهیز و تکفین مشغول شدند و امرا هر یکی بگوشه رفته قرار گرفتند و بعد از تجهیز محمود خان
بیرون آمده باواز بلند گفت که سلطان هوشنگ شاه بامر حق وفات یافت و غزنیخان را ولیعهد و قائم مقام خود

وپرداخت احوال سپاه ورعیت تساهل وتکاسل واقع شود ودر مراعات جانب شاهزاده تهاون رود
الله عزم تسخیر این ولایت مصمم سازد وجمعیت شما مبدل بتفرقه گردد ودر تزلزل وگر شاهزاده غزنی خان ملک محمود نامی
راکه عمدة الملک خطاب داشت بخدمت محمود خان فرستاده پیغام کرد که اگر خدمت وزارت خواهی عقد بیعت را
بسوگند موکد سازد تا باعث اطمینان خاطر گردد محمود خان ملتمس شاهزاده را قبول نمود وعهد وپیمان بدین ایمان استحکام
داد وبعضی امرا که خواهان شاهزاده عثمان بودند بوسیله خواجه نصر الله دبیر بعرض رسانیدند که چون شاهزاده عثمان خان
نیز جوان شایسته وفرزند خلف است اگر او را از قید خلاص کرده حصه از بلاد مالوه بجاگیر او مقرر سازند مناسب
ولائق مینماید سلطان هوشنگ فرمود این امر بخاطر من نیز خطور نموده بود فاما اگر عثمان خان را بگذارم امر مملکت
مختل شده فتنه وفساد در مملکت متولد گردد وچون غزنی خان شنید که بعضی امرا سعی در استخلاص عثمان خان
نموده بودند باز ملک محمود عمدة الملک را بخدمت محمود خان فرستاده پیغام نمود که در حضور یکدیگر مصحف شریف
عهد القسم استحکام دهند محمود خان در راه بر سرای شاهزاده پیوست وباز قسم یاد کرد تا رمقی از حیات باقی
باشد جانب شاهزاده را از دست ندهد امرای چون برین امور وقوف یافتند ملک عثمان جلال که از کبار امرا
بود وسردار معتبر را با ملک مبارک غازی بخدمت محمود خان فرستادند واتفاقاً ملک محمود عمدة الملک در ملازمت
محمود خان حاضر بود که دعای ملک مبارک غازی وآن دو امیر رسانیدند محمود خان ملک محمود عمدة الملک را
در خرگاه گذاشته خود بیرون آمده بر در خرگاه نشست تا هرچه مذکور شود ملک محمود عمدة الملک بشنود وچون
ملک مبارک بغازی آباد دیار خود در آمده دعای ملک عثمان جلال وشاهزاده عثمان خان رسانیده گفت ملک
عثمان معروض داشته که امر سلطنت ووزارت بر روی کار آمده مثل شما وزیری بر مسند نشسته ولیکن عجب
نمود که با وجود عثمان خان که بزیور سخاوت وشجاعت وداد گستری ورعیت پروری مجلی است چرا تجویز فرموده اید که
غزنیخان ولیعهد باشد ومع ذلک عثمان خان نسبت دامادی بخدمت ملک دارد او فرزند ایشان میشوند
اگر ضعف بر سلطان مستولی نمیشود وتقوی فتور راه نمییافت هرگز برین امر اقدام نمیکرد وجمیع خوانین وامرا استدعا
مینمایند که توجه شما بحال عثمان خان نموده دست تربیت از سر او باز نگیرد که اگر مهم سلطنت بعثمان خان رجوع
شود باز مملکت را رونقی ورواجی پدید آید محمود خان جواب داد که بنده را با بندگی کار ست خواه جلگی وخداوندی
او داند ودر بدعت هرگز گرد فضول نگشته ام بلکه مبارک غازی چون مرخص شد ملک محمود بخدمت غزنیخان
رفته چون ماجرای تقریر نمود شاهزاده خاطر از جانب محمود خان جمع نموده خوشحال گشت وبعد از آنکه امرا از
حیات سلطان هوشنگ مایوس شدند ظفر منجلک که پیشوای ملک عثمان جلال بود بارادهٔ آنکه نگاهبانان شاهزاده
عثمان خان را با خود موافق ساخته شاهزاده را بگریزانند اراده دی سلطان هوشنگ گریخت چون این خبر بمحمود خان

در وقوع فریفته و در مقام عذر شدند چون این معنی بسلطان هوشنگ رسید آتش غضب در کانون سینه اشتعال
یافت و بملک مغیث خانجهان طریقه مشورت مسلوک داشت ملک مغیث گفت که چون این قسم حرکات از
شاهزاده مکرر بوقوع آمده و اقران بعفو یافته این مرتبه اغماض عین فرمایند شاهزاده ملحق شود سلطان هوشنگ
بتغافل گذرانید تا شاهزاده عثمان خان آمده باردو ملحق گردید و چون سلطان هوشنگ ظلال رافت بر سکان
قصبه اجین گستر در روزی مجلس بار عام ترتیب داده عثمان شاهزاده را با دو برادر که فتح خان و هیبت خان باشند
حاضر ساخته مقام سیاست داشت و تادیب زبانی فرمود هر سه را بموکل سپرد بعد از چند روز ملک مغیث را
فرمود تا هر سه را در کشیده همراه خود بقلعه مندو برده محافظت نمایند و خود بتادیب و گوشمال ستمرداران جانب متوجه
گشت و بکوچ متواتر رفته بند حوض نهیم را شکست و از انجا بر جناح استعجال طی مسافت نموده دمار از روزگار
ستمرداران بر آورد و راجه کوه پایه جانب پیاده گریخته در جنگل مختفی شد عیال و مال و منال او تمام بدست آورده
و قصبه و شهر بغارت رفت و چندان بندی گرفتند که در شمار نیاید و از انجا مظفر و منصور مراجعت نموده بقلعه
هوشنگ آباد رفته موسم برسات را آنجا گذرانید روزی بقصد تماشا بر آمده بود و در اثنای سیر لعل بدخشان از
تاج جدا شده افتاد روز سوم پیاده آورده گذرانید پانصد تنکه زر انعام داد و باین تقریب حکایتی نقل کرد
که روزی لعل از تاج سلطان فیروزشاه جدا شده افتاد پیاده آورده گذرانید سلطان فیروزشاه پانصد تنکه زر
باو مرحمت نموده گفت علامت غروب آفتاب دولتست و بعد از چند روز از دار فانی رحلت جنت سرا
کرده من نیز میدانم که منشور عمر من پیچیده شد نفس چند بیش نمانده حضار مجلس زبان بدعا کشوده معروضداشتند
که در ان روز که سلطان فیروزشاه این سخن گفته بود عمرش نود سال رسیده بود و هنوز حضرت سلطان در عنفوان
جوانی و کامرانی ست هوشنگ گفت انفاس عمر قابل ازدیاد و نقصان نیست و پس از چند روز در هوشنگ آباد
مرض سلسلة البول بر ذات سلطانی طاری گردید سلطان هوشنگ چون آثار اسهال و علامات ارتحال از
خود مشاهده نموده از هوشنگ آباد متوجه مندو گشت روزی در راه مجلس بار عام ترتیب داده بحضور امرا و خواص
و سران سپاه انگشتری مملکت را بخلف صدق خود غزنی خان داده او را ولیعهد گردانید و دست او گرفته
بمحمود خان سپرد محمود خان لوازم ادب بجا آورده معروضداشت که تا مارا رمقی از زندگانی باشد در خدمتگاری
و جان سپاری خود را معاف نخواهیم داشت و امرا را عموماً وصیت فرمود که ساحت مملکت را بعناد و نفاق و مخالفت
مکدر نسازند و چون بفراست دریافته بود که محمود خان اراده آن دارد که امر سلطنت باو منتقل شود گوش او را
بنصایح و مواعظ گران بار گردانیده حقوق تربیت بیادش داده فرمود که سلطان احمد گجراتی پادشاه باشوکت و
صاحب شمشیر است و همه وقت اراده تسخیر مالوه دارد و منتظر فرصت و وقتست اگر در سر انجام مهمات مملکت

مردانگی خود را بغبار فرار آلود چون خبر محقق رسید که سلطان احمد بسرحد گجرات درآمد هوشنگ از سارنگپور بقلعه من
خزانید و هم درین سال بعد از چند روز شکست و ریخت سپاه خود درست نموده متوجه تسخیر قلعه کاکرون شده و اندک
مدت بتصرف خود درآوردند و هم درین سال متوجه تسخیر گوالیار گردید و بکوچ متواتر رفته اطراف را فرو گرفت بعد از آنکه یک ما
و چند روز گذشت سلطان محمد مبارکشاه بن خضرخان از راه بیانه بامداد رای گوالیر لشکر کشید چون این خبر بسلطان هوشنگ
رسید از پای قلعه برخاست تا آب دهولپور استقبال نمود بعد از چند روز صلح منعقد شد و قرار یافت که هوشنگ
خیال تسخیر گوالیر را از سر بیرون کند و هر دو بیکدیگر تحفه فرستادند و بدار الملک خود مراجعت نمودند و در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه
مسرعان بادپا و منهیان بادیه پیما خبر آوردند که سلطان احمد شاه بهمنی والی دکن با عساکر خود آمده قلعه کهرله را محاصره نمود چون این خبر
بهوشنگ شاه رسید عرق حمیت او بحرکت درآمده لشکری بزرگ فراهم آورده متوجه امداد رای کهرله گردید سلطان احمد بعد وقو
برین امر خیال تسخیر کهرله از سر برآورده متوجه دیار خود گردید و هوشنگ باغوای رای کهرله سه منزل او را تعاقب نموده سلطان احمد از رعی
حمیت و غیرت برگشته جنگ کرد و در صدمه اول اگرچه بر سپاه احمد شکست واقع شده بود سلطان احمد از کمینگاه برآمده بر قلب هوشنگ
تاخت و جمعیت او را به تفرقه مبدل گردانید و سلطان هوشنگ گریخته متوجه مندو شد و مخدره سلطان و سائر اهل حرم بدست سلطان احمد افتاد و سلطان
طریقه مروت مسلوک داشته سامان نموده بمندو فرستاد و پانصد سوار بجهت بدرقه همراه نمود و این داستان در طبقه سلاطین
دکن بتفصیل مرقوم گشته و در سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه سلطان هوشنگ باهنگ تسخیر ولایت کالپی از مندو متوجه گردید
چون قریب کالپی رسید خبر رسانیدند که سلطان ابراهیم شرقی با لشکری بیشمار از دار الملک جونپور بقصد تسخیر کالپی آمده سلطا
هوشنگ دفع سلطان ابراهیم را بر تسخیر کالپی مقدم دانسته متوجه جنگ او گردید چون هر دو لشکر نزدیک بیکدیگر رسیدند
و کار جنگ بامروز و فردا کشید درین اثنا خبرداران سلطان ابراهیم خبر آوردند که مبارک شاه سلطان دهلی انتهاز فرصت
نموده عازم جونپور گشته سلطان ابراهیم عنان اختیار از دست داده بصوب جونپور راهی شد و هوشنگ کالپی را از نزاع
بدست آورده خطبه خواند و روز چند آنجا بوده رشته احسان در رقبه قادرخان که سابق ضابط کالپی بود انداخته بدیار مالوه
مراجعت کرد و در اثنای راه عرایض تهانه داران رسید که متمردان از جانب کوه چاتیه بولایت درآمده بعضی مواضع و قریه
تاخته حوض بهیم را پناه خود ساختند و کیفیت حوض بهیم برین نهج است که در زمان قدیم بهیم مسافتی که میان کوهها واقع است
از سنگ تراشیده بند بسته و عرض و طول آن بمثابه ایست که طرف دیگر مرئی نمیگردد و عمقش پیدا نمیشود و بعد از چند
روز هم در اثنای راه عثمانخان شاهزاده سواری را نزدیک سراپرده غزنی خان شاهزاده که برادر بزرگ بود فرستاد و همچنان
سوار ایستاده دشنام میداد و همچنان درشت و ناسزا می گفت و هر چند پرده داران و خواجه سرایان منع او می کردند
ممنوع نمی شد آخر خواجه سرایان سنگ زده از حوالی سراپرده راندند و عثمان خان شاهزاده بحمایت نفس خود آمده
خواجه سرایان را چوب زد و بر قباحت عمل خود اطلاع یافته از اردو مفارقت اختیار کرد و امرای عاقبت

سلطان جواب داد که غرض از آمدن
وامرا جاجنگر رسول بخدمت فرستادند که هرچه رضای سلطان باشد قبول داریم سلطان جواب داد که غرض از آمدن
مکر و حیله نمود و جهت سودای فیل آمده بودم اموال من تلف شد راجه را بگرو گرفته ام که در عوض فیل بستانم و رای
جاجنگر هفتاد و پنج فیل اعلی بخدمت سلطان هوشنگ فرستاده معذرت خواستند هوشنگ شاه رای
جاجنگر را گرو همراه گرفت و مراجعت کرد چون از سر ولایت او درگذشت دلاسا و دلجوئی او نموده رخصتش فرمود
چون بشهر خود رسید چند فیل دیگر بخدمت او فرستاد در راه بسلطان هوشنگ خبر رسید که سلطان احمد
باز بولایت مالوه درآمده قلعه مندو را محاصره نمود هوشنگ چون بقلعه کهرله رسید رای کهرله را طلبیده مقید
ساخت و کهرله را متصرف شده متوجه مندو گردید و چون نزدیک مندو رسید سلطان احمد امرا و سپاه را از
مورچلها طلبیده جمع نموده مستعد جنگ گردید و سلطان هوشنگ از دروازه تاراپور بقلعه درآمده متوجه جنگ شد
سلطان احمد چون دید که فتح قلعه متعسر بلکه متعذر است از بالای قلعه برخاست و متوجه تاخت و تاراج ولایت
گشت و از اجین گذشته عازم سارنگپور شد سلطان هوشنگ برین اراده اطلاع یافته از راه دیگر خود را بحصار سارنگپور
رسانید و بسلطان احمد پیغام فرستاد که چون حق اسلام در میانست و خود میدانید که ریختن خون مسلمانان موجب
چه صفت از بال دارد فکیف که جماعت جماعه فوج فوج کشته شوند لایق آنکه عنان عزیمت بدار الملک خود معطوف
فرمایند و متعاقب پیشکش نیز خواهد فرستاد سلطان احمد جهت صلح خاطر جمع نموده در محافظت لشکر و حزم و احتیاط
تهاون و تکاسل نمود و سلطان هوشنگ انتهاض فرصت نموده در شب دوازدهم محرم الحرام سنه ستة
و عشرین و ثمانمائة شبخون آورد و در آن شب مردم بسیار بقتل رسیدند از انجمله نزدیک بارگاه سلطان احمد
رای سامت رای ولایت و نداده که الحال در آن سنه واجوره کرهی سیکویند تا پانصد راجپوت کشته شد
و سلطان احمد با یک انار برآمده در صحرا ایستاده و قریب تسخیر مردم بر و جمع شدند و مقارن طلوع صبح
صادق که فی الحقیقت صبح اقبال بود سلطان بر فوج سلطان هوشنگ تاخت و معرکه قتال و جدال
چنان گرم شد که سارنگپور را و هفت سلسله فیل جاجنگر بدست سلطان احمد افتاد و بتاریخ چهارم ربیع الاخر
سنه مذکور سلطان احمد بفتح و فیروزی متوجه گجرات شد چون هوشنگ بدین وقوف یافت از غایت
غرور دلیری از حصار سارنگپور برآمده راه تعاقب نمود و سلطان احمد نیز برگشته ایستاد و میان هر دو لشکر
نائره حرب اشتعال یافت و در صدمه اول سلطان هوشنگ فوج غنیم را درهم آورد و سلطان احمد چون حال
برین منوال مشاهده نمود بنفس خود بمیدان مبارزت درآمده چندان جدال نمود که باد فتح و فیروزی بر سنده
اعلام او وزیدن گرفت و باز هوشنگ گریخته بحصار سارنگپور درآمده و سلطان احمد بگجرات رفت فی الجمله سلطان
هوشنگ در شجاعت و شهامت ممتاز بود اما فیروز جنگ نبود در اکثر معارک بعد کوشش و کشش بسیار گریخت و امن

بدست آوردند و خود نیز تا بقلعه رفت و چند روز در آنجا توقف نموده افواج خود را باطراف ولایت فرستاده چون
قلعه مندو بغایت مستحکم بود لاجرم عنان عزیمت بجانب دیار مصروف نمود و از آنجا خواست باجین رود
چون موسم برسات رسیده بود امرا و وزرا معروض داشتند که صلاح دولت در آنست که امسال بدار الملک گجرات معاودت
نموده مفسدانی را که باعث فتنه و فساد بودند گوشمال و تادیب بدهند و سال آینده بخاطر جمع تسخیر مالوه پردازند
سلطان احمد برین قرار داده از دیار مراجعت نمود و پرتو التفات بر ساکنان گجرات انداخت و در سنه اثنی و
عشرین و ثمانمائه چون آثار نجابت و کاردانی از جبین او هویدا بود ملک محمود خان خطاب داده با پدر در مهمات ملکی شریک
کرده و هر گاه بجای میرفت ملک مغیث را در قلعه مندو گذاشته محمود خانرا همراه خود میبرد تا بمهمات ملکی پردازد و در سنه
خمس عشرین و ثمانمائه سلطان هوشنگ یکهزار سوار از لشکر خود انتخاب نموده در لباس سوداگران متوجه جاجنگر
گردید و اسپان نقره سرخنگ را که رای جاجنگر دوست میداشت و پارهٔ متاع دیگر که دران مملکت مردم برغبت
میگرفتند بخود همراه برد غرض سلطان ازین سفر آن بود که عوض آن اسپان و متاع فیل انتخاب نموده بگیرد تا بقوت
آن از سلطان احمد شاه انتقام بستاند چون بحوالی جاجنگر رسید شخصی را پیش فرستاده اعلام داد که سوداگری
بزرگ بجهت خریدن فیلان آمده اسپان نقره سرخنگ و قماش و زینه بسیار همراه آورده رای جاجنگر گفت چرا
از شهر دور فرود آمده فرستاده جواب داد که سوداگر بسیار همراه دارد و آب و صحرا دیده فرود آمده رای جاجنگر گفت
که من فلان روز بقافله خواهم آمد باید که آن روز اسپان را مستعد دارند و قماش بر زمین فراز کنند تا ملاحظه نموده
عوض آن اگر فیل خواهند فیل بدهم و اگر زر نقد بدهم چون فرستاده برگشته آمد سلطان هوشنگ مردم شهر را
طلبیده عهد مجدد گرفت که هر چه فرماید خلاف نکنند و انتظار آن روز میبرد چون روز رسید رای جاجنگر چهل زنجیر فیل
پیش از خود بقافله فرستاد تا سوداگران خوش کنند و از آمدن خود اعلام نموده پیغام داد که متاع را بگشایند
و اسپان را مستعد سازند و سلطان هوشنگ مجموع فیلان را واپس فرستاد و پارهٔ متاع را بر زمین چید درین اثنا
رای جاجنگر با پانصد کس بقافله در آمد و قماش میدید چون موسم برسات بود ابری سیاه ظاهر شد و قطرات باران
متقاطر گردید از آوازهٔ رعد و هیبت برق فیلان رو بگریز نهادند و متاعی که بر زمین چیده بودند در زیر دست و پای فیلان
خراب شد درین وقت غریو از اهل قافله بر آمد و سلطان هوشنگ برسم سوداگری پارهٔ موی سر و ریش خود بکند و گفت
هر گاه متاع من خراب شده باشد دیگر زندگی نمیخواهم خود باتفاق سپاهیان بر اسپانی که قبل ازین مستعد ساخته بودند
سوار شده بر فوج راجه تاخت و بصدمه اول پای ثبات آن طایفه از جای برفت و قاعده قرار و اقتدار ایشان
از هم فرو ریخت و پارهٔ مردم را علف شمشیر گردانید پاره دیگر گریخته بشهر رفتند و رای جاجنگر زنده بدست افتاد و
درین وقت اظهار نموده که من هوشنگ شاه غوری ام از جهت فیلان درین دیار آمده ام و ترا ما

ذکر سلطنت هوشنگ

قلعه را خالی ساخته بدر رفت و سلطان هوشنگ بر قلعه مندو برآمده در دار الامارت قرار گرفت ملک مغیث
ملک الشرق خطاب داده امر وزارت باو مفوض فرمود و در کل امور نائب و قائم مقام خود ساخته و در سنه
ثلث و عشر و ثمانمائه چون سلطان مظفر گجراتی اجابت داعی حق را اجابت نموده و امر سلطنت بسلطان احمد
بن محمد شاه بن مظفر منتقل گشت فیروز خان و هیبت خان پسران سلطان مظفر علم بغی و عدوان در خطه بهروج
برافراشتند و امداد هوشنگ خواستند هوشنگ حقوق تربیت مظفر شاه و اعانت احمد شاهی را بالعقوق مبدل
ساخته متوجه ولایت گجرات گردید و کینه دیرینه او را بران داشت که در آندیار رفته قواعد مملکت مختل سازد
سلطان احمد بمجرد استماع اینخبر با لشکر گران آمده بهروج را محاصره نمود فیروز خان و هیبت خان از خوف سطوت
و استیلاء هیبت کثرت سپاه احمد شاهی زینهار خواسته بسلطان احمد پیوستند هوشنگ شاه از راه مراجعت
کرده بدیار آمد و این داستان بتفصیل در طبقه گجرات مرقوم است هنوز عرق تشویر و خجالت از جبین هوشنگ
حک نشده بود که باز مرتکب اینقسم عمل شنیع شد و چون در سنه ست عشر و ثمانمائه بهوشنگ خبر رسید که سلطان احمد
گجراتی بر سر راجه جهالاوار رفته و آنجا مقید است استعداد لشکر نموده باز متوجه گجرات گردید سلطان احمد بمجرد وصول
اینخبر عازم دفع او گشت و چون هر دو قریب بیکدیگر رسیدند و هوشنگ آمد و از راجه جهالاوار رسید بی اختیار
بولایت خود مراجعت نمود و بعد از معاودت دیگر باره عرایض زمینداران گجرات خصوصاً راجه نادوت و راجه
ایدر بخدمت سلطان هوشنگ پی در پی رسید که بار اول در خدمت کاری تساهل و تکاسل رفته این مرتبه
در جانسپاری دقیقه فرو نگذاشت نخواهد شد و گر سلطان متوجه گجرات شوند رای هرچند را بخدمت فرستیم
که لشکر را بران دلالت نمایند که تا رسیدن بملک گجرات سلطان احمد واقف نشود و خجالت لاحق علاوه عذار
سابق گشته سلطان هوشنگ را بران داشتند که استعداد لشکر نموده متوجه گجرات گردد و جهت امضای این اراده
در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه با شوکت تمام مهراسه عزیمت گجرات نمود اتفاقاً در آن ایام سلطان احمد
بواسطه بعضی مصالح ملکی در حوالی سلطانپور و نذربار بود چون اینخبر باو رسید بتسکین نائره فتنه هوشنگ را ارجح امورات
دانسته بتعجیل متوجه مهراسه شد و با وجود کثرت بارندگی در اندک مدت خود را رسانید جاسوسان سلطان هوشنگ
چون بر قدوم سلطان احمد اطلاع دادند مضطرب گشته زمینداران اینکه عرائض فرستاده غبار فتنه و فساد بر انگیخته بودند
[illegible] زبان ملامت کشوده حرفهای ناسزا بر زبان راند آخر الامر همان راهی که رفته بود و پیس سر خاریده
مراجعت کرد سلطان احمد چند روز در قصبه مهراسه توقف فرموده با سپاه باو ملحق شود بعد از اجتماع لشکر در ماه صفر
متوجه ولایت مالوه شده بکوچ متواتر در نواحی کالیاده فرود آمد و سلطان هوشنگ نیز آهنگ جنگ نموده چند منزل
پیش آمد بعد از جنگ شکست خورده بقلعه مندو رفت و مردم سلطان تا دروازه مندو تعاقب نموده پاره از فیل و حشم

گذاشته وخود بفتح وفیروزی متوجه گجرات گردید و چون در سال اول نصیرخان و نصرتخان ناکرده کار محصول
زیاده از مقدور از رعایا طلب داشتند و بدسلوکیها کردند بعد از آنکه سلطان مظفر بگجرات رفت لشکر مالوه فرصت
غنیمت دانسته نصیرخان خواجه وا را از دهار برآورده تعاقب نموده بعضی پس ماندگان او را آزار رسانیدند و از خوف
سلطان مظفر دهار را گذاشته در قلعهٔ مندو که بروج مشیده او با منطقة البروج لاف برتری میزد و طرح عمارت انداخته
موسی خان را که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند و بعد از وصول اینخبر بگجرات هوشنگ شاه
عریضه بخدمت سلطان مظفر فرستاد مضمون آنکه خداوندگار جهانیان بجای پدر و عم فقیر میشود و سخنی که بعضی اغراض
بعرض رسانیده اند خدای تعالی داناست که خلاف واقع است و درین ایام مسموع میشود که امرای مالوه نسبت
بخان اعظم نصرت خان بی ادبی کرده موسی خان را بسرداری برداشته ولایت مالوه را متصرف شده اند
اگر فقیر را از خاک برداشته مرهون قید احسان فرمایند لیکن که آن بلاد بدست افتد سلطان مظفر این رای را
پسندیده بعد از یکسال او را از حبس برآورده در مقام رعایت او شد و ازو عهد گرفته بسرانجام او نموده
در سنه احدی وعشر وثمانمائه شاهزاده احمد شاه را بکومک سلطان هوشنگ شاه رخصت فرمود تا دهار و آن نواحی
را از تصرف امرای غدار برآورده تسلیم او نماید احمد شاه دهار و آن نواحی را از تصرف امرا برآورده تفویض او نموده
خود بدار الملک پتن مراجعت نمود چون سلطان هوشنگ شاه روزی چند در دهار قرار گرفت و جمعی از خاصه
خیلان برو جمع شدند شخصی را بقلعهٔ مندو فرستاده امرا را استمالت داده بجانب خود طلبید چون امرا و سپاه خواهان
او بودند همه را سرور و خوشحال گشتند اما چون عیال و فرزندان همراه خود بقلعهٔ مندو برده بودند نتوانستند بخدمت
او پیوست هوشنگ با معدودی از دهار بقصبهٔ بهر رفت و هر روز مردم او بجنگ او می آمدند و مجروح شده باز گشتند
چون قلعهٔ مندو در نهایت استحکام بود هوشنگ شاه صلاح در آن دید که از آنجا کوچ نموده در ولایت قرار بگیرد و مردم را
بقصبات و پرگنات فرستاده متصرف شود در خلال این احوال ملک مغیث که پسر عم سلطان هوشنگ بود و بملک خضر
که مشهور بمیان اخا بود طریقهٔ مشورت در میان آورده که اگرچه موسی خان جوان شایسته و پسر عم ما میشود لیکن
هوشنگ شاه در مردانگی و دانش و بردباری گوی مسابقه از اقران ربوده و این مملکت ارثاً واکتساباً باو
میرسد و معهذا در ایام صبی در نهج شفقت والده من ترتیب یافته صلاح در آنست که عنان مملکت و فرمان روائی
بید اقتدار او سپرده شود میان اخا تحسین رای ملک مغیث نموده باتفاق و رست از قلعهٔ مندو فرود آمده بهوشنگ
شاه پیوستند هوشنگ ملک مغیث را وعدهٔ نیابت داده مسرور و خوشحال گردانیده موسی خان از استماع اینخبر
رشتهٔ امید سلطنت را بمقراض مایوسی بریده در کار خود متفکر شد و آخر الامر بملک مغیث کس فرستاد که جهت
بودن من جای مقرر سازند تا قلعهٔ مندو را تسلیم نمایم و بعد از رد و بدل بسیار جای مقرر نمودند و موسی خان

سال پوشیده نماند که بلاد مالوه مملکتیست وسیع همه وقت حکام ذیشان دران بلاد می بوده اند و راجهای کبار
و رایان نامدار مثل راجه بکرماجیت که مدار تاریخ هنود بر ابتدای ظهور سلطنت اوست و راجه بهوج و غیر ذلک که از راجهای
هندوستان بحکومت مالوه امتیاز تمام داشتند از زمان سلطان محمود غزنوی ظهور اسلام دران بلاد شدن
گرفت و از سلاطین دهلی سلطان غیاث الدین بلبن بران مملکت استیلا یافت و بعد از و تا زمان سلطان
فیروزشاه در تصرف سلطان دهلی میبود و دلاور خان غوری از قبل سلطان محمود بحکومت آن مملکت رسیده دم
استقلال زد و از ان وقت حاکم مالوه از اطاعت سلطان دهلی بیرون رفت و یازده تن تا زمان
حضرت خلیفه الهی از پی حکومت کردند ابتدای طبقه مالوه از زمان دلاور خان کرده شد آورده اند که سلطان محمد بن
فیروزشاه جمعی را که در ایام قزاقی همراهی کرده بودند و وفا حقیقت ورزیده بعد سلطنت رسیدن هر یک را
رعایتها کرده چهار کس را چهار ملک داد چهار کس بسلطنت رسیدند ظفرخان بن وجیه الملک را بگجرات د
خضرخان بملتان و دیبالپور و خواجه سرور خواجه جهان را سلطان الشرق خطاب داده بجونپور و دلاور خان
غوری را بمالوه فرستاد **ذکر دلاور خان غوری** چون در سنه تسع و ثمانمائه دلاور خان بمالو
آمده به نیروی بازوی شجاعت و قوت رای صاحب ولایت مالوه را در ضبط آورده حشم و خدم فراهم
آورده سرانجام نمود و دست تصرف متغلبه از اطراف و اکناف آن ملک کوتاه ساخت و چون سلطان
محمد از میان رفت سلطان دهلی ضعیف شد و در هند ملوک طوائف بهم رسید او نیز سر از اطاعت والی دهلی
پیچیده دعوی استقلال کرد و بطریق بادشاهان در آداب ملک داری سلوک پیش گرفت سالها بکا
دل گذرانیده در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه ودیعت حیات سپرد و در بعضی کتب بنظر رسیده که بسعی پسر
الف خان مسموم گشت ایام حکومتش بیست سال بود **ذکر سلطان هوشنگ** دلاور خ
الف خان که پسر دلاور خان بود قائم مقام گشته خطبه و سکه بنام خود کرد و چتر بادشاهی بر سر افراخ
خود را بسلطان هوشنگ ملقب ساخت و امرا و بزرگان آن ناحیه با وی بیعت کردند هنوز مهمات اساس دو
استحکام نیافته بود که منهیان خبر آوردند که سلطان مظفر گجراتی باجین رسیده که الف خان دلاور خ
[illegible] طام دنیاوی زهر داده خود را هوشنگ شاه نام نهاده و بواسطه آنکه میان دلاور خان و س
[illegible] بود سامان لشکر نموده متوجه انجانب شد و در اوائل سنه عشر و ثمانمائه سلطان مظ
[illegible] آمده سلطان هوشنگ باهنگ جنگ از قلعه دهار برآمده با یکدیگر درآمیختند آخر هوشنگ
[illegible] چون طاقت مقاومت در خود ندید امان خواسته بخدمت سلطان مظ
[illegible] او مقید ساخته بموکلان سپرد و [illegible] خان برادر خود را با جمعیت تمام د

انداختند هرچند اینخبر بسلطان حسین می گفتند از نخوت و غرور قبول نمیکرد تا آنکه مردم سلطان بهلول دست بتاراج اردو دراز کرده اطراف اردو گرفتند و بی جنگ شکست بر سلطان حسین افتاد و ملکه جهان و سایر اهل حرم گرفتار شدند سلطان بهلول رعایت حق نمک نموده در تعظیم و احترام ملکه جهان کوشید سالماً بخدمت سلطان حسین فرستاده چون ملکه جهان بسلطان پیوست باز در هنر و پوست او درآمده شروع در اغوا نمود و سلطان را بر آن داشت که سال دیگر استعداد لشکر نموده متوجه جنگ سلطان بهلول گشت و چون مسافت اندک ماند سلطان بهلول رسولی فرستاده پیغام داد که سلطان از تقصیرات من بگذرند و مرا بطور من بگذارند که روزی بکار ایشان خواهم آمد چون تقریر برین رفته بود که دولت از خانواده سلاطین شرقیه برود اصلاً گوش بر سخن او نکرد و بعد ترتیب صفوف باز شکست بر لشکر جونپور افتاده همچنین مرتبه دگر با استعداد تمام آماده فراز پیش گرفت و در دفعهٔ چهارم کار هر مرتبه بر سلطان حسین تنگ شده بود که خود را از پا انداخته گریخت و این داستان مشروحاً مفصلاً در طبقه سلاطین دهلی مرقوم گردیده و مرتبهٔ چهارم سلطان بهلول جونپور را بتصرف خود درآورده باربک شاه پسر خود را در آنجا نصب کرد و سلطان حسین بر یک قطعه ولایت خود که محصول آن پنج کرور بود قانع شده اوقات میگذرانید و سلطان بهلول طریقهٔ مروت سلوک داشته متعرض او نمی شد چون سلطان بهلول داعی حق را اجابت نمود سلطنت بسلطان سکندر ابن بهلول مستقل گشت سلطان حسین باربکشاه را بر آن آورد که متوجه دهلی شده مملکت پدر را از برای خود بستاند و باین اراده از جونپور عازم دهلی گشت چون جنگ واقع شد باربکشاه گریخته بجونپور رفت و باردگر استعداد نموده متوجه دهلی گشت و چون نوبت ثانی باز گریخت سلطان سکندر تعاقب نموده جونپور را از تصرف او برآورد و چون منشاء فتنه و فساد سلطان حسین بود سلطان سکندر بر سر او رفت بعد از جنگ آن ناحیت را که در تصرف سلطان حسین بود نیز متصرف شده سلطان حسین گریخته ملتجی بحاکم بنگاله گردید مدت سلطنتش نوزده سال بود و بعد از شکست چند سال دگر در قید حیات مستعار رهین بود و بعد ازین سلطنت شرقیه منتهی گشت شش نفر مدت نود و هفت سال و چند ماه حکومت کردند طبقهٔ مالوه از سنه تسع و ثمانمائه تا سنه سبعین و تسعمائه که یکصد و شصت و سه سال باشد یازده نفر بعضی باصالت و بعضی بوکالت حکومت کرده اند دلاور خان غوری بیست سال هوشنگ بن دلاور خان سی سال سلطان محمود بن هوشنگ یک سال و چند ماه سلطان محمود خلجی چهار سال سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود بیست سال سلطان ناصر الدین بن غیاث الدین یازده سال و چهار ماه سلطان ناصر الدین محمود بیست سال و شش ماه دلاور خان بهادر گجراتی ملوقادر شاه شش سال شجاع خان بنیابت شیرخان افغان دوازده سال باز بهادر افغان شانزده

تاخته و تاراج نموده بتخانها را شکست و خراب ساخته بفتح و فیروزی مراجعت کرده در سنه اثنی و ستین و ثمانمائة بجوار رحمت ایزدی پیوست مدت سلطنت بیست و یکسال و چند ماه بود

ذکر سلطان محمود بن محمود شاه

چون سلطان محمود شرقی از میان رفت امرا و ارکان دولت شاهزاده بهکن خان را که پسر بزرگ او بود بسلطنت برداشته سلطان محمود شاه خطاب دادند چون او در کار جهانداری بی مناسب بود کارهای کرنه لایق بود پیش گرفت امرا و اعیان ملک او را از حکومت معاف داشته برادر او حسین را بحکومت برداشتند ایام او قریب پنج سال است

ذکر سلطنت سلطان حسین بن محمود شاه

چون برادر او محمود شاه را از کار مملکت معاف داشتند او را بحکومت برداشته ندای عدل و انصاف در دادند و جمیع امرا و بزرگان مطیع و منقاد او گشتند چون همای همت بتسخیر بلاد در سر داشت سه لک سوار و هزار و چهار صد زنجیر فیل جمع نموده متوجه ولایت اوڈیسه گشت و در اثنای سیر دیار ترهت پایمال حوادث نموده از متمردان آندیار ناحیت خراج گرفت و چون بولایت اوڈیسه رسید افواج نهب و تاراج باطراف و اکناف بلاد فرستاد رای اوڈیسه از روی عجز و بیچارگی درآمده وکیلی بخدمت سلطان فرستاده استغفار جرائم و تقصیرات خود نموده سی زنجیر فیل و یکصد راس اسپ و اقمشه و امتعه بسیار برسم پیشکش ارسال داشت سلطان حسین از انجا بفتح و فیروزی مراجعت نموده بجونپور آمد و در سنه سبعین و ثمانمائة قلعه بنارس را که بمرور زمان ویران شده بود مرمت نموده در سنه احدی و سبعین و ثمانمائة امرای خود را بجهت تسخیر قلعه گوالیر فرستاد چون محاصره بطول انجامید رای گوالیر پیشکش داده در سلک مطیعان منسلک گشت و در سنه ثمان و سبعین و ثمانمائة سلطان حسین باغوای ملکه جهان که جلیله دختر سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن فرید شاه بن مبارک شاه بن خضر خان بود با یک لک و چهل هزار سوار و یک هزار و چهار صد زنجیر فیل بهوای تسخیر دهلی بجنگ سلطان بهلول لودی لوای عزیمت برافراخت سلطان بهلول رسولی بخدمت سلطان محمود خلجی فرستاده پیغام نمود که اگر سلطان بامداد تشریف فرمایند تا قلعه بیانه بایشان متعلق باشد هنوز از مندو جواب نرسیده بود که سلطان حسین اکثر ولایت دهلی را متصرف شد سلطان بهلول عجز و زاری را وسیله نجات خود ساخته پیغام نمود که بلاد دهلی تا هژده کروهی بمن گذارند در سلک نوکران منتظم باشم و از جانب سلطان بداروغگی دهلی قیام نمایم سلطان حسین از غایت تکبر و تجبر و پندار بسمع رضا قبول اصغا نمود و بالاخره سلطان بهلول اعتماد بر عون و نصرت خداوندی نموده با هژده هزار سوار از دهلی برآمده روبروی سلطان حسین فرود آمد چون آب جون میان دو لشکر حائل بود برجنگ اقدام نمی کردند اتفاق روزی لشکریان سلطان بهلول حسین بتاخت رفته بودند و بغیر سرداران [illegible] لشکریان سلطان بهلول فرصت را غنیمت شمرده وقت استوا اسپان در دریای جون

طرفین بدائرهٔ خود قرار گرفتند صبح روز دیگر سلطان محمود خلجی عماد الملک را فرستاده تا سر راه غنیمت سد سازد و
غنیم باین اراده مطلع شده در همان منزل که جای مضبوط و قلب بود توقف کرد سلطان محمود خلجی بر استحکام
منزل وقوف یافته فوجی را فرستاد و تا نواحی کالپی را تاختند و غنائم بسیار گرفته باز گشتند و چون موسم برسات
رسید صلح گونه نموده از انجا مراجعت نمودند سلطان محمود خلجی بچندیری آمد و سلطان محمود شرقی فرصت غنیمت
دانسته لشکر بتاخت ولایت برهار که سکان آنجا مطیع سلطان محمود خلجی بودند نامزد فرمود سلطان خلجی فوجی
بمدد و کومک مقدم ولایت برهار فرستاد و چون سلطان محمود شرقی طاقت مقاومت نداشت سلطان
خود درآمده بفوج ملحق شد و بعد از چندروز سلطان محمود مکتوبی بشیخ الاسلام شیخ چاپلندها که از بزرگان وقت
بود و سلطان محمود خلجی نسبت ارادت و اعتقاد باو درست میکرد و الحال در گنبد سلاطین مندو است فرستاد مضمون
آنکه مسلمانان از هر دو طرف کشته میشوند اگر صلاح در ذات البین سعی فرمایند بهتر باشد و فرستاده سلطان
محمود شرقی در خدمت شیخ چاپلندها چنین تقریر نمود که بالفعل قصبه راته را به نصیر خان می سپارم و بعد از مراجعت
سلطان محمود خلجی بچهار ماه قصبه ایرج و چندیری و سائر پرگنات کالپی که بتصرف شرقیه درآمده آنرا نیز به نصیر خان
خواهم گذاشت چون فرستاده سلطان محمود شرقی این مضمون بعرض شیخ چاپلندها رسانید شیخ وکیل شرقی را
بخادم خود همراه کرده بخدمت سلطان محمود فرستاد و مکتوب نصیحت آمیز مرقوم فرموده مرسل داشت سلطان
محمود خلجی فرمود تا کالپی راندیم صلح صورت پذیر نیست اما نصیر خان چون جلای وطن بود گرفتن پرگنه راته را غنیمت
دانسته بعرض رسانید که چون در حضور اشرف در خدمت شیخ چاپلندها وعده می نمایند یقین است که تخلف
نخواهد شد سلطان محمود خلجی چون دید که صاحب معامله باین صلح راضی است فرستاده سلطان محمود شرقی را
بحضور طلبیده صلح را قبول نمود مشروط باینکه بعد ازین تا سنه متعرض ولایت ما نشود و خصوصا نصیر خان که مهمان
گردد و مروت اخری قدیم عساکر او درین دیار نرسد و بعد از چهار ماه کالپی و قصبات حواله نصیر خان
نماید چون اساس صلح متوجه ظاهر و باطن شیخ چاپلندها استحکام پذیرفت سلطان محمود خلجی فرستاده سلطان شرقی
را مشمول انعام و اکرام نموده رخصت فرمود و خود پرتو التفات بر متوطنان دار الملک مندو انداخت و سلطان
محمود شرقی نیز متوجه جونپور گردید و بعد از وصول جونپور دست بذل و عطا از آستین جود و سخا برآورده طبقات
انام را علی اختلاف مراتبهم محظوظ و بهره مند گردانید و چون چندگاه در جونپور قرار گرفت و سپاه شکست خورده
خود درست نمود متوجه ولایت چنار گردید و آن دیار را نهب و تاراج نموده مفسدان آن ناحیت را
علف شمشیر گردانید و بعضی پرگنات و قصبات را متصرف گشته تهانه دار خود آنجا گذاشت و سامان آنجا درست
نموده بجونپور معاودت فرموده بعد از چندروز بقصد جهاد و نیت غزا متوجه ولایت اودیسه گردید و آن نواحی را

تابعین کالپی قدم از جادهٔ شریعت محمدی بیرون نهاده راه ارتداد پیش گرفته است و قصبهٔ شاهپور را که پیش
از کالپی معمور بود خراب ساخته مسلمانان را جلاء وطن نموده و زنان مسلمه را بکافران سپرده و چون از زمان سلطان
سعید هوشنگ شاه الی یومنا هذا سلسلهٔ مودت و رابطهٔ محبت بین الجانبین استحکام پذیرفته بحکم قاضی عقل لازم
نمود که این معنی مرآت ضمیر حق مکشوف سازد اگر رخصت شود او را تادیب نموده شعار دین محمدی در آن
دیار رایج گرداند سلطان محمود خلجی در جواب فرمود که قبل ازین این سخنها از اراجیف بسمع رسیده بود و الان که قبله
وقدوهٔ سلاطین اعلام نموده بمرتبهٔ علم الیقین انجامید و برین تقدیر دفع آن فاجر بر جمیع سلاطین واجبست اگر افواج
قاهره بتادیب مفسدان موات متوجه نمی شد اینجانب بدفع او عازم میگردید اکنون که آن سلطنت پناه این اراده
کرده مبارک باشد ایلچی بجونپور آمده این معنی معروض داشت سلطان محمود شرقی مسرور خاطر گردید بیست و نه زنجیر
فیل برسم تحفه بسلطان محمود خلجی فرستاده استعداد لشکر نموده عازم کالپی گشت نصیرخان برین امر اطلاع یافته
عریضه بسلطان محمود خلجی مرسل داشت مضمون آنکه این دیار را سلطان سعید هوشنگ شاه بما مرحمت نموده الان
سلطان محمود شرقی میخواهد که بغلبه و استیلا متصرف شود و حمایت فقیر بر ذمت همت سلطانی لازم است سلطان
محمود خلجی بعد از اطلاع بر مضمون کتابت مشتمل بر محبت و اخلاص مرقوم نموده علیخان را با تحفهٔ لایق نزد سلطان
مرسل داشت و در آن مذکور ساخت که نصیرخان ضابطهٔ کالپی از خوف الهی و از ترس آن شوکت دستگاه
تائب گشته قرارداده که تلافی و تدارک مافات نموده قدم از جادهٔ شریعت بیرون ننهد و در القاء احکام سماوی
تهاون و تکاسل جایز ندارد و چون سلطان مرحوم هوشنگ شاه این دیار را بقادرخان لطف نموده بود
این طبقه در سلک انقیاد و اطاعت منسلک اند از جریمهٔ ایشان درگذشته او درگذشت نموده تعرض بلاد او نرساند
هنوز جواب عریضهٔ علیخان نرسیده بود که باز عرض داشت نصیرخان در دریافت مضمون آنکه این فقیر از زمان
هوشنگ شاه حلقهٔ اخلاص در گوش و غاشیهٔ اعتقاد بر دوش دارد الان سلطان محمود شرقی بواسطهٔ کینهٔ دیرینه
و عداوت قدیم بر سر کالپی آمده بشوکت ایدیار متصرف شده فقیر را جلای وطن کرد و زنان مسلمه را اسیر ساخته
و با وجود یکه سلطان محمود شرقی در تادیب نصیرخان رخصت حاصل نموده بود غایتاً نصیرخان بسیار عجز و
زاری نمود در دوم شعبان سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه از اجین بصوب چندیری و کالپی عازم گردید
و در چندیری نصیرخان بملازمت رسیده از چندیری متوجه ایرج شد سلطان محمود شرقی بعد از استماع
این خبر از کالپی بلا توقف باستقبال نموده و سلطان محمود خلجی فوجی مقابل لشکر جونپور نامزد کرده و جمعی دیگر را فرستاد
تا ساقهٔ لشکر جونپور را تاراج کنند و آن جماعت رفته پس ماندهای اردو را کشتند و هرچه یافتند بتاراج بردند و فوجی
که در مقابل تعیین شده بود دست بمقابله و محاربه دراز نمودند و از طرفین مردم کار آمدنی کشته شدند و بالآخر

ابراهیم فرصت را غنیمت شمرده در سنه تسع وثمانمائه بقصد تسخیر قنوج عازم گردید سلطان محمود با لشکر دهلی بجنگ سلطان ابراهیم روانه شد و هر دو لشکر برکنار آب گنگ برابر یکدیگر فرود آمدند بعد از چند روز جنگ ناکرده بولایت خود هر یک مراجعت نمودند سلطان محمود چون بدهلی رسید امرا را رخصت جاگیر نمود سلطان ابراهیم باز آمده قنوج را محاصره کرد بعد از آنکه مدت محاصره بچهار ماه کشید مدد و کومک از دهلی نرسید ملک محمود امان خواسته قنوج را سپرده سلطان ابراهیم قنوج را باختیار خان حواله کرده بتسخیر دهلی راهی شد در اثنای راه تاتار خان بن سارنگ خان و ملک مرجان غلام ملو اقبال خان از دهلی آمده پیوستند سلطان ابراهیم قوت و استظهار گرفته متوجه سنبل گشت چون بسنبل رسید اسد خان لودی سنبل را گذاشته گریخت سلطان ابراهیم سنبل بتاتار خان سپرده متوجه دهلی شد و در اثنای راه قصبه برن را فتح نموده بملک مرجان داد چون بکنار آب جون رسید منهیان خبر آوردند که سلطان مظفر گجراتی بمالوه رسید بمدد و کومک سلطان محمود قصد می آید سلطان ابراهیم عنان تهور از دست داده متوجه جونپور شد سلطان محمود حکومت سنبل بدستور سابق و قدیم باسد خان لودی داده بدهلی مراجعت نموده و در سنه احدی وثلثین وثمانمائه سلطان ابراهیم بر سر قلعه بیانه آمد خضر خان درین وقت بسلطنت دهلی استقلال داشت از دهلی بدفع او متوجه شد بعد از تلاقی فریقین از صبح تا شام معرکه قتال و جدال گرم بود روز دیگر گرگ آشتی کرده سلطان ابراهیم بجونپور و خضر خان بدهلی مراجعت نمودند و در سنه سبع وثلثین وثمانمائه شکست و ریخت سلطان ابراهیم درست شد و از متمردان اطراف و نواحی خاطر جمع نموده داعیه تسخیر کالپی نموده باستعداد تمام متوجه شد درین اثنا خبر رسید که سلطان هوشنگ غوری نیز عزیمت تسخیر کالپی دارد چون هر دو پادشاه قریب یکدیگر رسیدند کار جنگ بامروز و فردا رسید منهیان خبر آوردند که مبارکشاه و خضر خان از دهلی لشکر عظیم فراهم آورده بتسخیر جونپور عازم گشته سلطان ابراهیم عنان اختیار از دست داده بجونپور راهی شد سلطان هوشنگ بی نزاع کالپی را بدست آورده خطبه خود خوانده بمندو مراجعت نموده و در سنه اربعین وثمانمائه مرضی که داشت سلطان ابراهیم طاری گردید هر چند معالجه نمودند فائده بران مترتب نشد و بالآخر داعی اجل را اجابت نمود مدت سلطنت چهل سال و چند روز بود

ذکر سلطنت سلطان محمود شرقی بن ابراهیم شرقی چون سلطان ابراهیم ودیعت حیات سپرد پسر بزرگ او سلطان محمود بر تخت جونپور جلوس کرده قائم مقام پدر گشت بساتین آمال خلایق از نقصان امطار احسان او سرسبز گشت و ممالک را از سر نو رونقی و رواجی پدید آمد و مردم را ابتهاج و فرحت رو نمود بعد از انتظام احوال سپاه و مملکت و تادیب مفسدان و متمردان در سنه سبع واربعین وثمانمائه ایلچی سخندان با تحف و هدایا بخدمت سلطان محمود خلجی فرستاده پیغام نمود که نصیر خان جهان ولد قادر خان

برافراخت و در جونپور و دیگر بلادیکه در تصرف سلطان الشرق بود خطبه بنام او خواندند و چون ملو اقبالخان
رسید که سلطان الشرق فوت کرده و ملک مبارک باد قرنفل خود را مبارکشاه خطاب داده و در سنه اربع
و ثمانمائة لشکر گران فراهم آورده متوجه جونپور گردید و در اثنای راه مفسدان اتاوه را تادیب نموده بقنوج رسید
و مبارکشاه نیز جمعیت نموده در مقابل آمد و چون آب گنگ در میان لشکر حائل بود تا دو ماه هر دو لشکر
مقابل یکدیگر نشسته و هیچکدام پای جرات و مردانگی در میدان تهور ننهاده نتوانستند از آب گذشت و جنگ
ناکرده بدیار خود بازگشته و بعد از وصول جونپور مبارکشاه خبر رسید که سلطان محمود از گجرات برگشته بدهلی آمد
و ملو اقبالخان او را با خود گرفته باز متوجه قنوج شد بمجرد استماع این خبر شروع در استعداد لشکر نمود اما اجل او را فرصت
نداد و در سنه اربع و ثمانمائة داعی حق را اجابت نمود مدت سلطنت او یکسال و چند ماه بود ذکر سلطان ابراهیم شرقی
بعد از فوت مبارکشاه امرای دولت شرقی برادر کهتر او را سلطان ابراهیم خطاب داده بر تخت سلطنت و اورنگ
حکومت اجلاس نمودند و طبقات انام در مهد امن و امان قرار گرفتند علما و بزرگان که از آشوب جهان پریشان
خاطر بودند بجونپور که دران ایام دار الامان بود سر برآوردند و آن دار السلطنت از فر قدوم علمای دار العلم گردید چندین
کتب و رسائل بنام او تصنیف شد مثل حاشیه هندی و بحر المواج و فتاوی ابراهیم شاهی و ارشاد و غیر ذلک
و چون عون الهی قرین آن بادشاه عالم پرور بود لاجرم در عنفوان دولت بتجارت و کاردانی از جمیع سلاطین هند
در مضمار معانی قصب السبق ربوده و در غره ایام سلطنت لشکری فراهم آورده بدفع سلطنت محمود و ملو اقبالخان
که خیال تسخیر جونپور در سر داشتند متوجه گردید و چون در کنار آب گنگ هر دو لشکر مقابل یکدیگر فرود آمدند سلطان
محمود بواسطه آنکه ملو اقبالخان در امور سلطنت او دخل میداد و در فیصل مهمات ملکی احیانا برای و رویت او رجوع
نمیکرد و بهانه شکار از اردوی خود برآمده بسلطان ابراهیم پیوست سلطان ابراهیم از نخوت و غرور برادای حق نمک
موفق نشده در لوازم پرسش تهاون و تساهل نمود و سلطان محمود آزرده خاطر گشته خود را بقنوج رسانید و
تهانه دار قنوج را که از قبل مبارکشاه الجامی بود و او را این زاده هروی میگفتند برآورده قنوج را متصرف شد و بعد از
درمیان این خبر قنوج را باو گذاشته سلطان ابراهیم بجونپور و ملو اقبالخان بدهلی مراجعت نمودند و در بعضی تواریخ بنظر
رسیده [illegible] سلطان محمود پیش مبارکشاه شرقی بوده است و در همان ایام سلطان ابراهیم بسلطنت رسیده
بود و مبارکشاه [illegible] حیات سپرده والله اعلم بالصواب و در سنه سبع و ثمانمائة ملو اقبالخان باز آمده
قنوج را محاصره [illegible] سلطان محمود با معدودی از خاصه خیلان متحصن گشته داد مردانگی داد و ملو خائب و خاسر
بازگشته بدهلی [illegible] در سنه ثمان و ثمانمائة ملو اقبالخان بر دست خضرخان در نواحی اجودهن کشته
شد چنانچه ذکر [illegible] سلطان محمود و ملک محمود را در قنوج گذاشته بدهلی آمد بر سر آبای کرام تکیه زد و سلطان

حضرت جنت آشیانی بتعاقب شیرخان به بنگاله درآمدند روزی چند جهانگیر قلی بیگ از جانب آنحضرت حکومت کرد و باز شیرخان جهانگیر قلی بیگ را بقتل آورده متصرف شد چنانچه بمحل خویش مذکورست مدتی محمد خان از امرای سلیم خان بن شیرخان حکومت کرد و بعد از وی پسرش خود را بهادر خطاب داده لوای حکومت برافراخت و بعد از ان حکومت بنگاله و بهار بسلیمان کررانی که از امرای سلیم خان بود قرار گرفت و او مدت یکسال باستقلال حکومت کرده ولایت اودیسه را نیز متصرف شد اگرچه خطبه بنام خود نکرده بود اما خود را حضرت اعلی میگفت و چون او درگذشت پسرش قائم مقام او شد حکومت او سیزده روز نکشید که بسعی خویشان کشته شد و حکومت بداود برادر او قرار گرفت و او مدت دو سال حرکتهٔ المذبوحی نموده تا در سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه داود خان از خانخانان که سپه سالار لشکر خلیفهٔ الهی بود شکست یافت و بلاد بنگاله مسخر گشت و در سنه اربع و ثمانین و تسعمائه داود بدست خانجهان که بعد از خانخانان بحکومت بنگاله سرافراز گشته بود بقتل رسید چنانچه در محل خویش مذکور گشته و تا امروز که اثنی والف هجریست بلاد بنگاله و اکداله در تصرف اولیای دولت قاهره ست **طبقهٔ سلاطین جونپور** سلاطین شرقیه که در بلاد جونپور و آنحدود فرمانروائی کردند از ابتدای سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه که نود و هفت سال و چند ماه سلطان ابراهیم شرقی چهل سال و چند ماه سلطان محمود بن ابراهیم بست و یک سال و چند ماه سلطان محمود بن سلطان محمود پنج سال سلطان حسین بن محمود نوزده سال **ذکر سلطنت سلطان الشرق** مرویست که چون نوبت سلطنت بسلطان محمود بن سلطان محمود بن فیروز شاه رسید ملک سرور خواجه سرا را که سلطان محمد شاه خطاب خواجهٔ جهانی داده بود بسلطان الشرق مخاطب ساخته بولایت جونپور فرستاده حکومت آن ولایت ارزانی داشت سلطان محمود را شوکت نماند سلطان الشرق استقلال تمام یافته متمردان پرگنهٔ کول و اتاوه و کنپله و بهرایچ را گوشمال داده از جانب دهلی تا پرگنهٔ کول را بری و از انجانب تا بهار و ترهت بعمل درآورده و باز از سر نو مملکت را رونقی پدید آمد و فیل و پیشکشی که هر سال از دیار لکهنوتی می آمد و چند سال بواسطهٔ زبونی حکام نرسیده باز یافت نمود چنان عظمت و شوکت او در دل زمینداران قرار گرفت که هر سال بی‌طلب خرج مقرر بجونپور میفرستادند و در سنه اثنی و ثمانمائه ترک غارتگر اجل متاع حیات زندگانی سلطان الشرق را بغارت برد مدت حکومتش شانزده سال بود

ذکر سلطنت مبارک شاه شرقی چون سلطان الشرق وفات یافت و مقارن این احوال امر حکومت دهلی بیش از پیش مختل شد و کار سلطنت از نظام افتاد و ملک مبارک شاه قرنفل که پسرخوانده سلطان الشرق بود باتفاق امرا و سرداران خود را مبارک شاه خطاب داده لوای حکومت

چون فیروز شاه درگذشت امرا و مردم بزرگ پسر او را سلطان محمود شاه خطاب داده بر سریر سلطنت اجلاس نمودند و او بادشاه متخلق باخلاق بزرگان بود و سیدی مظفر حبشی نام غلامی سرداران پایکان را بخود موافق ساخته شبی محمود شاه را شهید کرد و علی الصباح بر تخت سلطنت بر آمده خود را مظفر خطاب داد مدت سلطنت محمود شاه یکسال بود **ذکر سلطنت مظفر شاه حبشی** چون مظفر شاه حبشی از روی تغلب و تسلط جانشین بزرگان شد تاریکی عالم را فرو گرفت و او مردی قتال و بیباک بود از علما و صلحا بسیاری را بشهادت رسانید و آخر علاء الدین نام یکی از سپاهیان او سرداران پایکان را بخود یار و موافق ساخته شبی با سیزده نفر پایک بحرم سرای او در آمده او را بقتل آورده علی الصباح بر تخت نشسته خود را سلطان علاء الدین خطاب داد مدت سلطنت مظفر شاه حبشی سه سال و پنجاه بود **ذکر سلطنت سلطان علاء الدین** چون سلطان علاء الدین مردی عاقل و دانا و سپاهی بود امرا و اصیل را رعایت کرد و بندگان خاص خود را نیز بمراتب سربلند و مناصب ارجمند رسانیده پایکان را از چوکی دادن بر طرف کرد تا متفرق باو نرسد علما و صلحا و بزرگان را از اطراف مملکت طلبیده تفقد احوال ایشان جماعت نمود و کمال سعی و اهتمام در معموری بلاد بنگاله مبذول داشت و مواضع متعدد بجهت خرج لنگر قدوة السالکین شیخ نور قطب عالم قدس سره تعین فرمود و هر سال از پای تخت خود اکداله بواسطه دریافت طواف مزار فائض الانوار شیخ نور بقصبه بنده می آمد از برکت اخلاق حمیده و سیر پسندیده سالها دراز بامر سلطنت پرداخت تمام عمر او بعیش و عشرت گذشت و آخر در سنه تسع و عشرین و تسعمائة باجل طبعی درگذشت و مدت سلطنت او بیست و هفت سال و چند ماه بود **ذکر سلطنت نصیر شاه** چون سلطان علاء الدین رحلت نمود امرا و بزرگان وقت از هژده پسر او نصیر شاه را بسرداری برداشتند و او برادران خود را اعتبار نمود هر یکی را مضاعف آنچه پدر عنایت نموده بود مقرر داشت و چون در سنه اثنی و ثلثین و تسعمائة حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی را بقتل آورده مملکت دهلی را متصرف گشت امرا و سران گروه افغانان گریخته بسلطان نصیر شاه التجا آوردند بعد از چند روز سلطان محمود برادر سلطان ابراهیم نیز باو ملتجی شده و او همه را اخور گنجایش وقت جاگیر لطف نموده دختر سلطان ابراهیم را بجهت خود خواستگار نمود و در سنه تسع و ثلثین و تسعمائة بواسطه حصول نسبت اخلاص و محبت تحفه‌هایی نفیس مصحوب ملک مرجان خواجه سرا بخدمت سلطان بهادر گجراتی فرستاد و ملک مرجان در قلعه مندو سلطان بهادر را ملازمت نمود بخلعت خاصه سرافراز گشته بعد ازین احوال بنگالیان بنظر رسیده نصیر شاه مدت یازده سال حکومت کرد و بعد از وی اندک مدت بنگاله بتصرف شیرخان در آمده و چون

ناصرشاه خطاب دادند و طبقات مردم از وضیع و شریف و خورد و بزرگ در مهد امان مرفه الحال فارغ البال شدند و آخر بتاریخ اثنی و ستین و ثمانمائه رحلت نمود مدت سلطنت او دو سال بود **ذکر سلطنت باربکشاه** چون ناصرشاه وفات یافت امرا و بزرگان باربک شاه را اجلاس نمودند و در زمان او سکنه شهر و سپاه آسوده حال بودند و او نیز بعیش و عشرت میگذرانید چون طومار حیات و زندگانی او نوردیده شد در سنه تسع و سبعین و ثمانمائه رحلت نمود مدت سلطنت هفده سال بود **ذکر حکومت یوسف شاه** بعد از فوت باربک شاه امرا و معارف ممالک یوسف شاه را بر سریر فرماندهی اجلاس نمودند او پادشاه حلیم و خیرخواه و نیکبخت بود و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه شروع در مرحله پیمای عالم نیستی نمود مدت سلطنت او هفت سال و شش ماه بود **ذکر سلطنت سکندرشاه** بعد از فوت یوسف شاه امرا و وزرا بی تعمق نظر سکندرشاه را بر سریر جهانبانی اجلاس نمودند چون استحقاق این امر خطیر نداشت او را معزول گردانیدند فتح شاه را بر سرداری برداشتند مدت سلطنت او دو نیم روز بود **ذکر سلطنت فتح شاه** بعد از عزل سکندرشاه امرا و بزرگان فتح شاه را بسرداری برداشته بر سریر سلطنت اجلاس نمودند او عاقل و دانا بود و رسم ملوک و سلاطین سابق پیش نهاد همت خود ساخته هر یکی را فراخور حالت و مراتب نوازشی فرمود و ابواب عیش و عشرت در زمان او بر روی مردم کشوده شده چون در بلاد بنگاله رسم بود که هر شب پنجهزار پایک نوبت بچوکی حاضر میشدند علی الصباح بادشاه ساعتی بر تخت برآمده سلام اینجماعت میگرفت و رخصت میداد و جماعتی دیگر حاضر میشدند نوبتی خواجه سرای فتح شاه پایکان را بمال فریفته او را بقتل آورد و علی الصباح خود بر تخت برآمده سلام پایکان گرفت و اینواقعه در سنه ست و تسعین سمت ظهور یافت مدت حکومت فتح شاه هفت سال و پنجماه بود گویند سالی چند در بنگاله چنین رسم شد که هر کاه که حاکم را کشته بر تخت می نشست همه مطیع و فرمان بردار شدند **ذکر حکومت باربک شاه** چون خواجه سرای بیدولت صاحب خود را کشته نام بادشاهی بر خود نهاد هر جا خواجه سرای بود درا و فراهم آورده مردم دون و پست همت را بمال فریفته و بمواعید دروغ مستظهر ساخته بر گرد خود جمع نمود روز بروز بر شوکت و قوت او فزود و عاقبت امرای بزرگ صاحب جمعیت بیکدیگر اتفاق نموده نوبتی گروه گروه پایکان را بخود موافق ساخته او را کشتند مدت طغیان او دو نیم ماه بود **ذکر سلطنت فیروزشاه** چون خواجه سرای ملقب باربکشاه کشته شد امرا و معارف فیروزشاه را بسرداری برداشتند و او بادشاهی کریم و مشفق بود چون طومار ایام زندگانی او مطوی شد در سنه تسع و تسعین و ثمانمائه باجل طبعی درگذشت و قولی آنکه پایکان چوکی را غدر نموده او را کشتند مدت حکومت او سه سال بود **ذکر سلطنت محمودشاه بن فیروزشاه**

چون طاقت مقاومت نداشت ارسال پیشکش قبول نموده سلطان را باز گردانید و هنوز سلطان در حدود بنده بود که سی و هفت زنجیر فیل و مال بسیار و انواع بیقیاس بخدمت فرستاده معذرت خواست و آئین پدر پیش گرفته تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید مدت سلطنت او نه سال و چند ماه بود **ذکر سلطان غیاث الدین بن سلطان سکندر** چون سلطان سکندر وفات یافت امرا و سران گروه پسر او را سلطان غیاث الدین لقب نهاده بجای پدر اجلاس نمودند و او نیز آئین پدر و رسم جد پیش گرفته تمام عمر بعیش گذرانیده در سنه خمس سبعین و سبعمائة از تنگنای جسمانی بوسعت آباد روحانی خرامید مدت سلطنت او هفت سال و چند ماه بود **ذکر سلطنت سلطان السلاطین** چون سلطان غیاث الدین رحلت نمود امرا پسر او را سلطان السلاطین خطاب داده بر اورنگ سلطنت اجلاس نمودند و او پادشاه کریم و حلیم بود و شجاع و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائة از خرابه دنیا بمعمور آباد عقبی خرامید مدت ده سال حکومت **ذکر پسر سلطان السلاطین یعنی سلطان شمس الدین** چون سلطان السلاطین از دار دنیا بدار عقبی متوجه شد امرا و اعیان دولت پسر او را سلطان شمس الدین خطاب داده بر اورنگ سلطنت اجلاس نمودند و رسوم پدر از پیش گرفته تمام عمر بعیش گذرانید در سنه ثمان و سبعمائة حکومت نمود مدت سلطنت او سه سال و چند ماه بود **ذکر حکومت کالس** چون سلطان شمس الدین وفات یافت کالس نام زمین داری بر ممالک بنگاله استیلا یافت و چون حق سبحانه پسر او را کفایت کرد پسر او مسلمان شده بر تخت سلطنت جلوس نموده مدت استیلای کالس هفت سال بود **ذکر سلطان جلال الدین بن کالس** چون کالس بمقر اصلی خود متوجه شد پسر او بواسطه حب ریاست مسلمان شده سلطان جلال الدین نام خود نهاد و مردم در زمان او آسوده و مرفه الحال بودند و در آخر سنه اثنی و ثمانمائة رحلت نموده مدت حکومت او هفده سال بود **ذکر سلطان احمد بن سلطان جلال الدین** چون امرا از رحلت سلطان جلال الدین پدر یافت امرا پسر او را سلطان احمد خطاب داده جانشین پدر ساخته در آخر سنه ثلثین و ثمانمائة از تعلقات جسمانی خلاصی جسته بروحانیات پیوست مدت سلطنت او شانزده سال بود **ذکر حکومت ناصر الدین** چون تخت ایالت از جلوس سلطان احمد بن سلطان جلال الدین خالی ماند ناصر نام غلام او از روی جرات قدم نهاده و در شروع انفاذ احکام نموده امرا و ملوک سلطان ناصر را بقتل آورده یکی از اخوان سلطان شمس الدین بنگره را الفرمان روا ساختند مدت سلطنت او هفت روز بقولی نیم روز بود **ذکر سلطنت ناصر شاه** چون ناصر غلام را بقتل آوردند یکی از تخمه زندان سلطان شمس الدین بهکره بهم رسانیده بر سریر سلطنت اجلاس نموده او را

علائی که در لکهنوتی نامزد فرموده لشکر را بخود یار و موافق ساخته سلطان علاء الدین را کشت و خود را سلطان شمس الدین بهنکره لقب گذاشت چون علاء الدین کشته شد بار لکهنوتی و بنگاله متصرف گردید مدت ایالت سلطان علاء الدین یکسال و چند ماه بود

ذکر سلطنت سلطان شمس الدین بهنکره

چون علاء الدین کشته شد و تمام مملکت لکهنوتی و بنگاله بتصرف الیاس در آمد باتفاق امرا خود را سلطان شمس الدین خطاب داده خطبه بنام خود خواند و در استرضای مردم و دلجوئی سپاه کمال سعی مبذول میداشت و بعد از چندگاه سامان لشکر نموده بجاجنگر رفت و از انجا و فیلان بزرگ بدست آورده بدار الملک خود مراجعت نمود تا سیزده سال و چند ماه سلاطین دهلی متعرض او نشدند و او در کمال استقلال امر سلطنت میپرداخت تا آنکه دهم شوال سنه اربع و خمسین و سبعمائه سلطان فیروز شاه رحمه الله از دهلی متوجه لکهنوتی گردید سلطان شمس الدین در قلعه اکداله متحصن شده تمام ولایت بنگاله را خالی گذاشت سلطان فیروز چون شنید که او باکداله متحصن شده از راه متوجه اکداله گشت چون بحوالی اکداله رسید سلطان شمس الدین از قلعه برآمد جنگ صف کرد و از طرفین مردم بسیار کشته شدند و سلطان شمس الدین گریخته باکداله متحصن جست و فیلان بزرگ از جنگ آوردند بدست مردم سلطان فیروز شاه افتاد چون برسات رسیده بود و بارندگی بسیار شد سلطان فیروز شاه یازدهم ربیع الاول بدهلی مراجعت کرد و چون سلطان فیروز شاه بدهلی رفت در سنه خمس و خمسین و سبعمائه سلطان شمس الدین پیشکش بسیار که لایق سلاطین باشد مصحوب رسولان بخدمت سلطان فیروز شاه فرستاده معذرت خواست سلطان فیروز شاه نیز التفات مسلوک داشته رسولان را خلعتها داده رخصت انصراف ارزانی داشت سلطان شمس الدین در آخر سنه سبع و خمسین و سبعمائه ملک تاج الدین را با پیشکش بسیار بدهلی فرستاد و سلطان فیروز شاه از پیش تفقد احوال رسولان فرموده بعد از چند روز اسپان تازی و ترکی با تحف و هدایا ملک سیف الدین شحنه فیل بجهت سلطان شمس الدین فرستاد و هنوز ملک سیف الدین و ملک تاج الدین از بهار نگذشته بودند که سلطان شمس الدین فوت شد و ملک سیف الدین حسب الحکم اسپان را بامرای بهار داد و ملک سیف الدین خود بدهلی آمد مدت سلطنت سلطان شمس الدین شانزده سال و چند ماه بود

ذکر سلطنت سلطان سکندر بن سلطان شمس الدین

چون سلطان شمس الدین رحلت نمود امرا و سران کرده روز سیوم فرزند بزرگ او را اسکندر شاه خطاب داده بر تخت سلطنت اجلاس نمودند او نیز بعدل و احسان در داد و با امرا ملاطفت مشغول شد و استرضای خاطر سلطان فیروز شاه را اهم دانسته پنجاه سلسله فیل و اقسام اقمشه بطریق پیشکش بخدمت سلطان فیروز شاه فرستاد و درین وقت سلطان فیروز شاه بتسخیر بنگاله در سنه ستین و سبعمائه متوجه لکهنوتی گردیده چون بحدود پنڈوه رسید سلطان سکندر رسم پدر پیش گرفته در حصار اکداله متحصن

میر ابوتراب و الغ خان حبشی و جهجار خان و اختیار الملک احرام آستان خلافت آشیان در سلک دولت خواهان انتظام یافتند و سلطان مظفر از شیرخان جدا شده بملازمت خلیفه الهی آمد خود مورد مراحم خسروانه شد و دولت گجراتیان منتهی گشت و گجرات داخل ممالک محروسه حضرت خلیفه الهی شد و دیگر وقائع سلطان مظفر خان و گجراتیان در ضمن احوال خیر مآل حضرت خلیفه الهی مذکور است ایام حکومت سلطان مظفر سیزده سال و چند ماه بود **طبقه از حکومت سلاطین بنگاله** بر ضمائر ارباب الباب پوشیده نماند که چون ابتدای ظهور اسلام در بلاد بنگاله که از ملک محمد بختیار از امرای کبار سلطان قطب الدین ایبک بوده بعد از وی بهم امرای سلاطین دهلی حکومت کردند و وقائع آنها در ضمن سلاطین دهلی مذکور گشته و چون ملک فخرالدین که سلاحدار قدرخان حاکم بنگاله از گماشتگان محمد بن تغلق شاه بود او را کشته اسم سلطنت بر خود اطلاق کرد و بعد از وی سلطنت بنگاله جدا شده از نسبت تصرف سلاطین دهلی بایشان رسید و از وی مراسم اسم سلطنت بر خود راندند ابتدای طبقه بنگاله از ملک فخرالدین نموده شد سلطان فخرالدین دو سال و چند ماه سلطان علاءالدین یکسال و چند ماه سلطان شمس الدین شانزده سال و چند ماه سلطان سکندر بن شمس الدین نه سال و چند ماه سلطان غیاث الدین بن سکندر هفت سال سلطان السلاطین ده سال سلطان شمس الدین بن سلطان السلاطین سه سال راجه کانس هفت سال سلطان جلال الدین بن کانس هفده سال سلطان احمد بن جلال الدین شانزده سال سلطان ناصرالدین احمد هفت روز سلطان ناصر شاه دو سال باربک شاه هفده سال یوسف شاه هفت سال سکندر شاه نیم روز فتح شاه هفت سال و پنج ماه بود باربک شاه خواجه سرا دو نیم ماه فیروز شاه سه سال محمود شاه بن فیروز یکسال مظفر حبشی یک سال و پنج ماه علاءالدین بست و هفت سال نصیر شاه بن علاءالدین یازده سال **ذکر سلطان فخرالدین** ملک فخرالدین سلاحدار قدرخان بوده ولی نعمت خود را بعد کشته نام سلطنت بر خود اطلاق کرده مخلص نام غلام خود را با لشکر آراسته باقصای بنگاله فرستاد و ملک علی مبارک عارض لشکر قدرخان با مخلص جنگ کرده او را کشته تمام اسپان و حشم که همراه او بود متصرف شد و سلطان فخرالدین چون نو دولت بود و از مردم اطمینان خاطر نداشت نتوانست بر سر علی مبارک رفت و آخر الامر ملک علی مبارک خود را سلطان علی خطاب داده بر سر سلطان فخرالدین رفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه او را در جنگ زنده بدست آورده بسیاست رسانید و تهانه در لکهنوتی گذاشته بدیار بنگاله مراجعت نمود و مدت حکومت سلطان فخرالدین دو سال و چند ماه بود **ذکر سلطنت سلطان علاءالدین** چون سلطان فخرالدین را بقتل آورد و باستظهار تمام در لکهنوتی تهانه گذاشته متوجه بنگاله گردید و بعد از چند روز ملک حاجی الیاس

ورزد صلاح آنست که ولایت او را میان یکدیگر قسمت کرده متصرف شویم برینحال قرار داد عزیمت مصمم نموده پرگنه کنبایت و پرگنه پتلاد و بعضی پرگنات دیگر را متصرف شدند و مردم بی جاگیر از شهر آمده بخدمت الغ خان پیوستند و الغ خان بجهجار خان گفت که چون سپاهیان از شهر پیش من آمده اند باید که یکی از پرگنات اعتماد خان تنخواه جاگیر اینجماعت نمود جهجار خان گفت هر جائیکه باینجماعت خواهند داد بمن دهید و هر چه از آن گروه متوقع است از من بوقوع آمد و آخر الامر بر سر تقسیم ولایت میان الغ خان و جهجار خان مخالفت و نزاع پدید آمد اعتماد خان برین اطلاع یافته جهجار خان را بمکر و فریب فریفته پیش خود طلبید جهجار خان خود نزد اعتماد خان رفت در شوکت طبقه حبشیان وهن و فتور عظیم راه یافت و الغ خان نزد شیر خان فولادی رفت و سادات بخاری نیز بشیر خان پیوستند چون پله شیر خان راجح شد سلطان مظفر نیز انتهاز فرصت نموده روزی با قلیل متقرب از راه کهرکی برآمده خود را بمنزل غیاث پور که نزدیک بقصبه سرکنج است بدائرة الغخان رسانید او را نادیده بخدمت شیر خان رفت و گفت سلطان مظفر بی آنکه سابقا مرا اطلاع باشد بمنزل من آمده هنوز من او را ندیده ام شیر خان گفت چون مهمان عزیز رسیده شما بروید و حقوق خدمتگاری بجا رسانید و علی الصباح خط اعتماد خان بشیر خان رسید که چون نتو فرزند سلطان نبود او را برآورده ام و مرزایان را طلبیده ام تا دار الملک گجرات تسلیم ایشان نمایم بعد از مطالعهٔ خط شیر خان بمنزل سید حامد رفته استفسار نمود که در وقت اجلاس چه مشخص شده بود سید حامد و دیگر سادات گفتند که اعتماد خان مصحف برداشته بود که این طفل فرزند سلطان محمود است و اکنون این سخن از روی عداوت نوشته شیر خان از منزل سید حامد سوار شده بمنزل الغ خان آمد و کمان بدست گرفته همانطور که نوکر صاحب را ملازمت نماید سلطان مظفر را ملازمت نمود و از منزل الغخان سوار کرده بجهت خدمتگاری بمنزل خود آورد اعتماد خان مرزایان را از حدود دهرولج طلبید و هر روز جمعی از مردم ایشان و از مردم اختیار الملک بجنگ میفرستاد و رفته رفته منازعت و مخالفت بتطویل انجامید و چون اعتماد خان دید که کاری از پیش نمیرود عرضداشت بحضرت خلیفهٔ الٰهی فرستاد و ترغیب تسخیر ولایت گجرات نمود و بحسب اتفاق در آن وقت که سنه ثمانین و تسعمائه باشد حضرت خلیفه باجمیر تشریف آورده بودند و میر محمد انکه را که بخان کلان مشهور است با جمعی کثیر از امرای نامدار به تسخیر سروهی فرستاده بودند و چون خان کلان از دست ایلچی راجه سروهی زخمی شد خود بسعادت و اقبال متوجه لشکر خان کلان بلا توقف شده از انجا عزیمت گجرات نمودند و تفصیل این اجمال در ضمن وقائع حضرت خلیفهٔ الٰهی مذکور است القصه چون رایات جهانگشای بپتن گجرات رسید شیر خان فولادی که درین وقت محاصره احمد آباد داشت دست و پا گم کرده بطرفی گریخت و ابراهیم حسین مرزا و برادران بجانب بروده و دهرولج رفتند اعتماد خان

انداخته بی آنکه منزل بر دروازه بهروچ گشت و اوباش شهر دست بتاراج مردم چنگیزخان دراز نمودند محقق
شد که رستم خان بهروچ رفت الغ خان و اختیار الملک و جهجار خان و دیگر سرداران بقلعهٔ ارک که بهدر شهرت
دارد آمدند و خطی باعتماد خان نوشته از حقیقت حال آگاهی بخشیده او را باحمدآباد خواندند و همانروز بدرخان
و محمد خان پسران شیرخان پولادی بجهت تهنیت و مبارکباد بشهر در آمدند و برای هر کدام اسپان آوردند
و قسمت جاگیر بنوعی که چنگیزخان قرار داده بود بامرای مذکور از سر نو مقرر ساختند و بمنازل بازگشتند روز
دیگر شیرخان فولادی جاسوسان خود فرستاده خبر گرفت که از مردم امرا هیچ کس بجهت محافظت قلعهٔ در
بهدر نمی باشند بنابرآن شب سوم از قتل چنگیزخان سادات خان را که یکی از امرای شیرخان بود با پانصد
کس فرستاده دیوار قلعه از جانب خانپور شکسته بهدر را متصرف شد و بعد از چند روز اعتماد خان مظفر را همراه
آورده باحمدآباد رسید چون قلعهٔ بهدر در تصرف سادات خان بود مظفر را نیز در منزل خود فرود آورد و در
باب استخلاص بهدر خطی بشیرخان نوشته فرستاد که بهدر خانهٔ سلاطین است و چون سلطان نباشد
بر فقیران خواه نخواهی لازم است که خانهٔ صاحب خود را محافظت نمایند نه آنکه خود فرود آیند یا متصرف شوند و
اکنون که سلطان بشهر آمد سادات خان را بگویند تا بهدر را خالی سازد شیرخان چه بمقتضی رعایت نفس الامر چه بمقتضی
حقوقیکه اعتماد خان بر وداشت سخن او را قبول نموده بهدر را خالی کرد و سلطان مظفر رفته در منازل خود
قرار گرفت و در خلال این احوال منهیان خبر آوردند که مرزایان از ولایت مالوه گریخته بر آمدند و در راه چون خبر
کشته شدن چنگیزخان شنیدند مسرور و خوشحال شده متوجه ولایت بهروچ و سورت گشتند تا آن صوبه را
متصرف شوند اختیار الملک و الغ خان بمنزل رفته گفتند که ولایت بهروچ بی صاحبست و میگویند که مرزایان
متوجه آنحدود شده اند بهتر است که جمیع امرا جمعیت نموده عازم بهروچ گردند و آنجا را بتصرف آورند و در
انقیاد این نیت تعویق و تاخیر تجویز نه دهند اگر بتصرف مرزایان در آید خیلی خون جگر باید خورد تا از تصرف
آنجماعت بر آید اعتماد خان کس پیش شیرخان پولادی فرستاد کنکاش پرسید شیرخان نیز برین سفر راضی
شد و قرار یافت که مجموع عساکر سه توب شوند توب اول الغ خان با حبشیان دیگر یک منزل پیش رود
و چون اینها از منزل کوچ کنند اعتماد خان و اختیار الملک و امرای دیگر که توب دوم است درین منزل
فرود آیند و چون توب ثانی ازین منزل پیش رود توب سوم که شیرخان فولادی و امرای دیگر باشند آنجا
منزل بگیرند و سادات بخاری بجای و مقام خود باشند چون برین قرار داد الغ خان و جهجار خان و
سیف الملک و حبشیان دیگر بمحمودآباد رسیدند اعتماد خان از شهر بیرون نرفت صبح آن عزیمت نمود الغ خان
و یاران او ازین حرکت بر ظرافت حمل کردند بیکدیگر گفتند که ما مثل چنگیزخان دشمن او را کشته باشیم او بما نفاق

میبردند که شاید اعتمادخان خود آمده و یا شیرخان ولد خود را فرستاده مظفر را ببرد و چون از وصلای ظاهر شد
سلطان مظفر را برداشته بدونگرپور برده با اعتمادخان سپردند و بعد از چند روز بجهت سپاهیان خود پاره خرج
از اعتمادخان طلبیدند اعتمادخان در جواب گفت که حاصل جاگیر من بر همگنان واضح است که چه مقدار بود و هر ساله
چه مقدار خرج میشد و مع هذا شهر نیست که از مردم قرض گرفته داده شود و باین سبب الغ خان و دیگر امرا از اعتمادخان
آزار یافتند و چنگیزخان برین امر وقوف یافته خطوط استمالت بهر کدام فرستاده بحضور خود خواند الف خان و
جهجارخان و سیف الملک و دیگر حبشیان برخصت اعتمادخان متوجه محمودآباد شدند آنجا اختیار الملک گجراتی را
ملاقات نموده باتفاق یکدیگر عازم احمدآباد شدند چون بحوض کانکریه که قریب بشهر است رسیدند بجهت تغیر لباس
درباغ سلطان محمود فرود آمدند و در مقارن اینحال چنگیزخان باستقبال شتافته اختیار الملک و الغ خان و جهجارخان
و دیگر حبشیان را دران باغ دیدند چون از پرسش و دلجوئی فارغ شد الف خان و جهجارخان گفتند بر عالم و عالمیان
روشن است که با همه غلام و خانه زاد سلطان محمودیم اگر دولت بیکی از ما اقبال نموده باشد دران نسبت اصلا
تفاوت نیست و در ملاقات میباید که این نسبت منظور باشد غرض ازین مقدمه آنست که از بندهای سلطانی
چند نفر اند که بمزید خدمت امتیاز یافتند و الحال همه درین مجلس حاضر اند و من چند بارگاه که بسلام و ملاقات خواهم آمد توقع
آنست که صاحبان مانع هیچکدام نشوند چنگیزخان تواضع نموده قبول کرد و امرا را همراه گرفته بشهر در آمد و منازل خالی
ساخته تسلیم نمود بعد از مدتی روزی آمده جاسوس بالغ خان خبر کرد که چنگیزخان میخواهد که شما و جهجارخان را بقتل
آورد و قرار داده که صباح شما را بمیدان چوگان بهنگام غفلت بقتل رساند و مصداق این سخن آنست که اگر فردا بمیدان
کانکریه تالاب بچوگان بازی رفت فقط هست چه صحرا وسیع است بهر طرف میتوان گریخت و اگر بمیدان بندر که
درون ارک است رفتند یقین دانید که آنجا اراده خود را بظهور خواهد آورد و هنوز جاسوس ازین سخن فارغ نشده بود که
کس چنگیزخان آمده دعا رسانید که بعد از دعا گفت که فردا بمیدان چوگان خواهم رفت پگاه بیایند الغ خان از
شنیدن این خبر متردد گشت سوار شده بمنزل سیف الملک حبشی سلطانی رفت آنجا جهجارخان و سیدی بدر سلطانی
و محلدارخان و خورشیدخان را طلبیده این سخن در میان آورد و بعد از رد و بدل بسیار رایها بر آن قرار
گرفت که پیشدستی نموده چنگیزخان را باید کشت و صباح روز دیگر الغ خان و جهجارخان باتفاق یاران خود سوار شده
پیش دربار چنگیزخان رفتند و چنگیزخان سوار شده برآمد و متوجه میدان بهدر شد چون پاره راه قطع نمودند
الغ خان بجانب یمین چنگیزخان بود و جهجارخان که در جانب یسار او صحبت باشارت و ایما وکر فرصت
غنیمت است جهجارخان فی الفور حربه حواله چنگیزخان کرد که سرش بایکدست گویا با همراه بخود و از آنجا جلوریز بمنازل
خود رفته مستعد جنگ شدند و اختیار الملک نیز بموافقت ایشان مستعد شد و [illegible] خان و چنگیزخان را بقتل

موضع کانوری شش کروهی احمدآباد است نزول دو روز د خان از محمودآباد صف آراست
ده متوجه جنگگاه گردید و در وقت چاشت چون بموضع کانوری رسید اعتمادخان سلطان مظفر را سوار
ده چتر بر سر گرفته رو بمیدان نهاد و سادات امرای گجرات و سران گروه حبشی جای قرار گرفتند بعد تقابل
صفین چون چشم ترسنده اعتمادخان بر فوج چنگیزخان افتاد سابقا شجاعت و مردانگی مرزایان متواتر شده
بود هر یکی از مردود دلیران معرکه نبرد را قابض روح خود تصور کرده بی آنکه شمشیر از غلاف بیرون آید راه فرار پیش
فت و باحمدآباد نارسیده متوجه دونگرپور شد و امرای دیگر اعتمادخان را صد آفرین گفته گریختند سادات
بدولقه و اختیار الملک بمعمورآباد رفتند و الغ خان و جهجارخان و جیوش دیگر مظفر را همراه گرفته باحمدآباد متوجه
شدند و چنگیزخان از مشاهده الطاف الهی مسرور و خوشحال گشته در تبوه منزل کرد و صباح روز دیگر الغ خان
و جهجارخان و حبشیان دیگر سلطان مظفر و خدمتگاران او را برداشته از دروازه کالوپور آمده بجا و
و معمورآباد روان شدند و مقارن برآمدن مظفر چنگیزخان باحمدآباد در منزل اعتمادخان قرار گرفته و شیرخان فولا
چون در نواحی قصبه کری اینخبر شنید که این همه ولایت باعتمادخان بواسطه حرج سلطان گذاشته میشد الحال که
او تنها متصرف شده از آئین مروت و رسم فتوت دور است خود نیز با جمعیت بسیار کوچ نموده متوجه احمدآباد
گردید چنگیزخان چون دید که بشیرخان درینوقت منازع شدن لائق نیست قرار داد که آنچه از آب سابرمتی
در آنطرف ست تعلق بشما دارد و باین سبب بعضی پورهای احمدآباد مثل عمادالپور و خانپور و کالوپور نیز بشیرخان تعلق
گرفت و چنگیزخان مرزایان را بواسطه نیکوخدمتی عزت و حرمت بسیار داشت و میران محمدشاه ولد میران مبارکشاه
چون از فتح اول دلیر شده بود مملکت گجرات را از سردار خالی یافت منازعت و مخالفت امرا را نعمت جلیله
تصور نموده بعزیمت تسخیر این ملک حرکت نموده تا ظاهر احمدآباد عنان باز کشید و چنگیزخان باتفاق مرزایان
باسنگ او از شهر بیرون آمد و بعد از جنگ میران شکست یافت و پریشان و بیسامان گریخته باسیر رفت
و چون این فتح بحسن تردد مرزایان واقع شده بود چنگیزخان دلجوئی ایشان نموده پرگنه چند معمورآباد وار کا
بهروج بجاگیر ایشان مقرر نمود و ایشان را بواسطه آنکه سامان و استعداد بهم رسانند رخصت جاگیر کرد مرزایان چو
بحال خود رفتند مردم اوباش واقعه طلب بر ایشان گرد آمدند و حاصل جاگیر بخرج وفا نمیکرد لاجرم بعضی
محال دیگر بی رخصت چنگیزخان متصرف شدند و چون اینخبر بچنگیزخان رسید فوجی بر سر ایشان تعین کرد
مرزایان فوج چنگیزخان را شکست داده دوباره مردم را بقتل آورده رو بولایت برانپور نهادند و آنجا نیز دست
انداز کرده بولایت مالوه رفتند و تفصیل احوال مرزایان در ضمن حضرت خلیفه الهی مذکورست القصه چون الغ خان
و جهجارخان باتفاق بولایت کانتها که عبارت از شکستها کنار آب مهندریست رفتند و دا انتظار

بحکام برہانپور تنازع سازد تا از ملاحظه برہانپور اراده انجدود نکند در جواب نوشته فرستاد که قصبه ندربار
دایم در تصرف امرای گجرات بوده دران ایام که سلطان شهید محمود شاه در قصبه بیادل باتفاق میران مبارکشاه
میبود بمیران مبارکشاه وعده کرده بود که اگر حق سبحانه وتعالی اعنان فرماندهی ممالک گجرات بید اقتدار من دهد
ندربار بتو انعام خواهم فرمود بعد ازان سلطان شهید براورنگ جهانبانی جلوس فرموده وجهت انعام آن وعده
که بر بزرگان فرض عین ودین فرضست قصبه ندربار را بمیران مبارکشاه داده بود حالا که سلطان بدرجه شهادت
رسیده ومیران مبارکشاه نیز رحلت نموده صلاح آنست که شما بجمعیت خود رفته قصبه ندربار را بحاله الوقت
در زوائد علوفه خود متصرف شوید تا درباب ایشان بهرور زبان فکری اصل کرده شود چنگیزخان فریب
خورده شروع در استعداد لشکر نمود بعد از چند روز با لشکر مستعد وآراسته به بهروچ متوجه گردید وبکوچ متواتر رفته
ندربار را متصرف شد واز روی غرور وعجب وپندار قدم بالاتر نهاده تا حدود قلعه تهالنیر رفت اتفاقاً درین اثنا
خبر آمد که میران محمد شاه باتفاق تفالخان وراجه ماهور بجنگ می آید چنگیزخان لشکر خود را درزمین که شکستگی
وجر با داشت فرود آورده ودر طرفی که زمین هموار بود ارابها خود از زنجیر کشیده محکم ساخت ومحمد شاه وتفالخان
دربرابر صف کشیده تا وقت غروب ایستادند چون چنگیزخان بیرون نیامد همانجا منزل کردند وچنگیزخان
بشامت غرور وبخولی که درسر داشت بنوعی خوف ورعب بر وغالب گشت که تمام حشم خود را گذاشته
گریخته به بهروچ رفت محمد شاه غنیمت بسیار گرفته تا ندربار تعاقب کردند ندربار را باز متصرف شد چون چنگیزخان
شکست یافته بقلعه بهروچ درآمد درمقام اصلاح شکست ورنجیت سپاه شد واز آمدن ابراهیم حسین میرزا شاه
ومرزا اولاد محمد سلطان مرزا قوت واستظهار حاصل نموده داعیه قدیم تادیب نمودن اعتماد خان درخاطرش
سمت تجدید یافت وجهت امصار این عزیمت استعداد لشکر کرده متوجه احمد آباد گردید ودر جنگ قصبه
بردوده را متصرف شد چون بمحمود آباد رسید باعتماد خان پیغام فرستاد که بر عالم وعالمیان ظاهر وهویداست
که سبب حقیقی برای شکست تهالنیر نفاق او بود چه اگر یکبار یک اینجانب خود می آمد یا جمعی میفرستاد اصلا غبار فرار
بردامن عارمی نشست وحالا فی جهت آنکه در حضور تهنیت ومبارکباد سلطنت گوید متوجه احمد آباد است
ومیدانند که اگر او در شهر باشد البته بمخالفتی ونزاعی پدید خواهد آمد بهتر آنست که او از شهر بیرون رفته در رنگ سائر امرا
بجاگیر خود سکونت اختیار نماید ودست تصرف سلطان قوی سازد تا در مملکت موروثی هر طور که خواهد کند
اعتماد خان از رسیدن پیغام شروع در سامان لشکر نموده بود چون این پیغام رسید دانست که غرض حیثیت
بر سر مظفر حیدر اعراض ناخته باتفاق سادات بخاری واختیار الملک وملک شرق والغ خان وجهار خان حبشی
سیف الملک از شهر برآمده در نواحی قصبه بتوه فرود آمد روز دیگر از آنجا کوچ نموده برکنار آب کهاری ندی در

عمدهٔ فوج اعتماد خان بود ۔ ده طرح وا داعتماد خان
حاجی قرار نموده پیش فولادیان رفت فولادیان باعتماد خان ست خورده باحمدآباد رفت و در قه
کرسے که در جاگیر حاجی خان بود و حاجی خان پیش ما آمده است حصّهٔ او را واگذارند اعتماد خان پیغام کردند که چون نصف
نکرده گفت او نوکر ما بود هرگاه گریخته رفته باشد جاگیر او چون توان داد موسی خان و شیرخان
ده بجاگیر حاجی خان آمده در قصبهٔ جهوتانه گشتند اعتماد خان بازلشکرها فراهم آورده در برابر رو
چهار ماه مقابلهٔ امتداد یافت و عاقبت کار بجنگ رسید اعتماد خان شکست یافته بروج پیش
چنگیز خان رفته او را بمدد و کومک خود آورد و باز در نواحے جهوتانه مقابله شد بعد از گفتگوی بسیار
ده جاگیر حاجی خان را واگذاشتند و مراجعت کرده در احمدآباد قرار گرفتند چنگیز خان بجاے
خود رفت و دم استقلال زدن گرفت و در میان مردم شهرت یافت که چنگیز خان سر اطاعت و
میل انقیاد ندارد و چنگیز خان باعتماد خان پیغام فرستاد که ما خانه زاد این درگاهیم و بر جمیع امور
اطلاع داریم و تا امروز یقین بود که سلطان محمود شاه شهید فرزند ندارد و حالا که او طفلے را پسر سل
محمود گویان برروی کار آورده این چه معنی دارد که او خود در مجلس می نشیند و مردم او نگاهبان
آن پسر سکنند و با او حاضر نمیشود و بمجلس بسلام نمیرود اگر فی الواقع پسر سلطان محمود است پس او نیز در رنگ
امرای سائر و خاصه فیلان خدمت بلند و هرگاه که دیگر امرا در مجلس نشینند او نیز رخصت به نشیند اعتماد خان
جواب گفت من روز جلوس در پیش بزرگان شهر و امرا قسم یاد کرده ام که این طفل پسر سلطان محمود است
بزرگان بسخن من اعتماد نموده تاج سلطنت برسر نهاده بیعت کردند آنکه گفته اند که او چرا در مجلس
معلوم همگنانست که رتبه و حالت من در خدمت سلطان محمود در چه مرتبه بود تو دران ایام طفل بودے
۱ پدر تو عماد الملک سلطانی زنده می بود تصدیق این سخن میکرد و این خداوند خداوندزاده که حالا تخت
سلطنت بجلوس او زیب و زینت یافته ولینعمت و ولی نعمت زاده تو میشود و خیریت تو در آنست که از
خدمتگاری او نپیچی و آنچنان که پدر تو خدمت پدر این میکرد و تو نیز خدمت این بکنی تا ثمرهٔ مراد از درخت
برگیری و شیرخان فولادی برین سوال و جواب وقوف یافته خطی بچنگیز خان نوشته خلاصهٔ مضمون آنکه
روزی چند پای در دامن صبر کشیده طریقهٔ مدارا از دست ندهد و بی تقریب با مسند عالی اظهار مخالفت
و بعد از چند روز چنگیز خان دندان طمع در قصبهٔ برودره زده پیغام فرستاده که مردم بسیار بر در من
جمع شده اند و این ولایت محقر که در تصرف منست با جماعت کفایت نمی کند چون زمام مهام حل و
عقد امور مفوض برای ورویت آن سید عالیست درین باب فکری فرمایند اعتماد خان خواست او را

شهرت داد که سلطان احمد بجهت لونڈی شب بخانه وجیه الملک درآمده بود و ندانسته بقتل رسید ایام حکومت او هشت سال بود

ذکر سلطنت سلطان مظفر بن سلطان محمود بن لطیف خان

در آخر سنه سبع و ستین و تسعمائه اعتماد خان طفلی نتو نام را در مجلس امرا گجرات آورده قسم یاد کرد که این پسر سلطان محمود است و گفت مادر این طفل جاریه حرم خاص بود چون حامله شد سلطان محمود بمن سپرد که اسقاط حمل او نمایم و چون حمل از پنج ماه گذشته بود در خانه مخفی داشتم و تا امروز پرورش کرده ام چون تخت گجرات خالی بود پسر سید مبارک سید میران بخاری در مجلس اکابر و امرا تاج سلطنت گرفته بر سر آن مولود نهاد و او را مظفر شاه لقب نهاده تهنیت و مبارکباد سلطنت گفتند و شغل وزارت باعتماد خان مفوض داشته مسند عالی خطابش دادند و امرای بزرگ که در جاگیرهای خود استقلال یافته دیگر بر او دخل نمیدادند از انجمله ولایت پتن گجرات تا پرگنه کری بتصرف موسی خان و شیرخان فولادی درآمده رادهن پور و ترواره و نهرواله و مونچپور و چندین پرگنه دیگر فتح خان بلوچ متصرف شد و پرگناتی که میان سابرمتی و مهندری است اعتماد خان متصرف شده پاره را بگجراتیان قسمت کرد و بندر صورت و ناودت و چاپانیر در تصرف چنگیزخان بن عماد الملک سلطانی ماند و رستم خان شوهر خواهر چنگیزخان بود بهروچ را متصرف شد و دولقه و دندوقه بجاگیر سید میران ولد سید مبارک بخاری مقرر شد قلعه جوناگره و سورتهه را امین خان غوری در قبض آورده از اتفاق امرای گجرات خود را بکنار کشید و اعتماد خان سلطان مظفر نتو را در میان منازل سلاطین محبوس گونه میداشت و روز دیوان بجهت او مسند می انداختند و او را بران مسند اجلاس نموده خود در پس سرای می نشست و امرا بسلام او حاضر می شدند چون چندروز برین منوال گذشت چنگیزخان و شیرخان فولادی به تهنیت و مبارکباد سلطنت باحمدآباد رسید چون یکسال برینحال گذشت فتح خان بلوچ که پرگنه نهرواله و ترواره و رادهن پور و موروار و کاکرنج جاگیر او بود بنسبت قرب جوار با فولادیان عداوت داشت و فولادیان وقت یافته بر سر او رفتند و او جنگ کرده شکست یافت و پیش اعتماد خان رفته فریادی شد اعتماد خان ازین معنی در تاب شده لشکر را جمع آورده باستیلا و غلبه تمام بر سر فولادیان رفت فولادیان در قلعه پتن متحصن شده بنیاد عجز و ندامت کردند و اعتماد خان قبول نکرده در محاصره میکوشید چون کار بر افغانان فولادی تنگ شد جوانان خوردسال ایشان جمعیت جمع شده پیش موسی خان و شیرخان آمده گفتند که هرگاه عجز و انکسار ما را قبول نمیدارند بغیر جنگ و جان سپردن چاره نیست و قریب پانصد نفر یکبار از قلعه برآمدند و موسی خان و شیرخان نیز با مردمی که داشتند بسه هزار نمیرسید و اعتماد خان با لشکر گجرات که سی هزار سوار زیاده بود صف آراست کرد و فولادیان نیز بر فوج خاصه اعتماد خان تاخته برداشتند حاجی خان غلام سلیم خان بن شیرخان

بارها سیر این آهوخانه و عمارات نموده است و چون در بلاد گجرات رفتن عورات بمزارات و اجتماع این طائفه بهر بهانه
رواج تمام داشت و فسق و فجور منجر برسم و عادات شده بود و قبح آن نمانده سلطان محمود منع عورات از معرکها و
آمدوشد این طائفه روزها و شبها بخانهای مردم فرمود و روزها بعضی وادی لطلب زنا کار فرستادی و چون او زن
بسیاست میرسانیده و بخوبترین وجهی سد این باب کرده بود

ذکر سلطنت احمد شاه

چون سلطان
محمود شهادت یافت و فرزند نداشت بعد از تسکین نائره فتنه و فساد اعتماد خان رضی الملک نام خورد سالی
را از اولاد سلطان احمد بانی گفته بر روی کار آورده باتفاق میران سید مبارک بخاری و امرای دیگر که از تیغ
برهان کافر نعمت جان بسلامت برده بودند بر تخت سلطنت اجلاس داده سلطان احمد شاه خطاب نمود و
تسلی امرا نموده جاگیرهای ایشان را مستقیم داشت و اعتماد خان مهمات مملکت از پیش خود گرفته بجز اسم
سلطنت چیزی برو نگذاشت و خود استعداد بهم رسیده او را در خانه میداشت و چون پنج سال برین منوال گذشت
سلطان احمد تاب این حالت نیاورده از احمدآباد برآمده بمحمودآباد پیش سید مبارک بخاری که از امرای کبار بود رفت
موسی خان فولادی و سادات خان و عالم خان لودی و دیگر مردم بر او جمع شدند و شیخ یوسف از امرای مالوه که در
سلک سلاطین گجرات انتظام داشت پیش او رفت و سلطان او را بخطاب اعظم همایون داد و اعتماد خان با عماد
الملک پدر چنگیزخان و الغ خان و جهجار خان حبشی و اختیار الملک و دیگر امرای گجرات با توپخانه بر سر سید
مبارک رفت و سید مبارک اگرچه نسبت باعتماد خان جمعیت کمتر داشت فاما معرکه قتال برآراست و چون
بنیاد جنگ شد توپی بر سید مبارک رسیده او را بعالم دیگر فرستاد و شکست بر سلطان احمد افتاد و سلطان احمد
روزی چند در صحرا و جنگل سرگردانی کشیده آمد اعتماد خان را دید و اعتماد خان او را در خانه میداشت و کسی پیش او
نمیگذاشت چون استقلال اعتماد خان بسیار شد عماد الملک باتفاق تاتارخان غوری بضرب راست بر سر خانه
اعتماد خان آمده توپها نهاده بنیاد انداختن کرد و اعتماد خان تاب نیاورده گریخته بجانب پال که در نواحی
جانپانیر است رفت و از هر طرف جمعیت کرده مردم درمیان آمده میان عماد الملک و او صلح دادند و ولایت
بهروج و جانپانیر و نادوت و دیگر پرگنات میان آب مهندری و نربده بجاگیر عماد الملک قرار یافت و اعتماد خان
آمده با مهمات وکالت را از پیش خود گرفت و در محافظت سلطان احمد میکوشید و موازنه یک هزار و پانصد
سوار جاگیر خاص سلطان احمد جدا کردند و جمعی بگرد او درآمدند و با وجودی که اعتماد خان مردم را از اختلاط او باز میداشت
جمعی بگرد او جمع شدند و او را اندک شوکتی پدید آمد و در مقام دفع اعتماد خان شده بمحرمان خود در باب قتل اعتماد خان مشورت میکرد
[illegible] تیر و سالگی شمشیر بر درخت کیله میزد و میگفت اعتماد خان را دو پرکاله ساختم چون اعتماد خان از حقیقت حال
[illegible] او را بقتل آورد و جسد او را از دیوار قلعه مجازی خانه وجیه الملک بجانب دریا انگند و درمیان مردم

خلعت نمی پوشم برهان افضل خانرا در جائیکه سلطان شهید افتاده بود برده نمود که کار سلطان و وزرا و هر کس که عمده بود ساختیم و ترا وزیر خود میسازم افضل خان بنیاد دشنام کرده آواز بلند ساخت و آن ناپاک او را شهید ساخت و جمعی از سپاهیان مجهول مردم اوباش که در آنشب حاضر شدند هر یکی از خطابها داده بامارت امیدوار ساخت و دست بخزانه دراز کرده زر بسیار بمردم داد تا صبح بزر بخشی مشغول بود صبح چتر بر سر گرفته صلای عام در داد و از فیلان سلطانی هر چه حاضر بود یکجا ساخت و اسپان سلطانرا بمردم اوباش قسمت کرده مایه استظهار خود ساخت و چون صبح دمید خبر شهادت سلطان امتیاز یافت عماد الملک پدر چنگیزخان و الغ خان حبشی و دیگر امرا جمعیت نموده بر سر آن برگشته روزگار آمدند و او بمقتضی آنکه مصرعه سلطنت گر همه یک لحظه بود مغتنم است چتر بر سر افراخته با جمعی اوباش و فیل چند در برابر آمد و در حمله اول بر خاک مذلت افتاده از دست شروانیخان بقتل رسید و ریسمان بر بالای او بسته در تمام بازار و محلات گردانیدند مدت سلطنت سلطان محمود هژده سال و دو ماه و چند روز بود بحسب اتفاق اسلام خان بن شیرخان حاکم دهلی و نظام الملک بحری حاکم احمدنگر نیز باجل طبعی درگذشت و شاعری در تاریخ وفات ایشان این ابیات در سلک نظم کشید

ابیات

شه خسرو زوال آمد بیکسال * که هند از عدل شان دار الامان بود * یکی محمود شه سلطان گجرات * که همچون روز شادی نوجوان بود * دگر اسلام شه سلطان دهلی * که در ملک دکن خسرو نشان بود * ز تاریخ وفات این سه خسرو * چو پرسیدت زوال خسروان بود *

سلطان محمود پادشاه نیک نهاد و پسندیده اطوار بود اکثر اوقات بصحبت علما و صلحا گذرانیدی و در روزهای بزرگ مثل روز وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بار روز وفات آبا و اجداد خویش و دیگر روزهای متبرکه طعام بفقرای مستحقان دادی خود طشت و آفتابه بدست گرفته دست مردم شستی و پارچهای سر بافت و هر پارچه که بجهت پوشش او مقرر بودی اول دستارخان درویشان و فقیران میکردند بعد از آن بجهت او جامه میساختند دوازده کروهی احمدآباد شهری بنا نهاده محمودآباد نام کرده از احمدآباد تا آنجا دو رویه بازار ساخت و در کنار آب کهاری آهوخانه ساخته هفت کروه دهلی را دیوار خشت پخته و کنگره ساخته و درین آهوخانه چند جا عمارت دلکشا بنا فرموده اقسام جانور درین آهوخانه سر داده که به توالد و تناسل کثرت تمام گرفته بودند و چون بصحبت زنان مولع بود حرم بسیار جمع ساخت همه وقت با حرمهای خود درین آهوخانه شکار کردی و چوگان باختی و درختان که درین آهوخانه داخل بودند بمخمل سبز و سرخ و سبز پیچیده و چند باغها لطیف ساخته بود و باغبانی آنجا عورات جمیله مینمودند و هرگاه از حرمهای او کسی را حمل شدی باسقاط آن امر فرمودی و هرگز نگذاشت که فرزند شود و اعتماد خانرا در حرم خود محرم ساخته آرایش زنان خود باو امر فرموده و بجهت ملاحظه و احتیاط کافور خورده اسقاط رجولیت از خود کرده بود مولف این کتاب

خبر شکست انتشار یافته باشد خود را بشهر باید رسانید و با آن پنج نفر بسرعت تمام خود را بشهر رسانیده دروازه‌ها
رفته ندای فتح در داد و مردم شهر که عالم خان را دیدند چون بعضی گریختهای هراول را محافظت تمام خود را بشهر رسانیده در دولتخانه بادشاهی
تعین حاصل کرده جماعت بخدمت آوامدند او فرمود که در ساعت خانه دریا خان را غارت کردند و دروازهای شهر
را محکم کرده شیرخان از احمدآباد قاصدان رسیده از حقیقت حال اطلاع دادند متوجه احمدآباد شد چون بسامع
در شهر در تصرف عالم خان بود اکثر مردم از وجدا شده آمدند و در مقارن اینحال سلطان محمود نیز در آمد و دریاخان
فرار نموده متوجه گشت و قصه منعکس شد دریا خان در برهانپور نیز قرار نگرفته پیش شیرخان افغان رفته رعایت
یافت بعد از رفتن دریا خان عالم خان مشغول شغل وزارت گردید و او نیز از کمال غرور دم استقلال زده بجوانب
که دریا خان واز سلوک نماند سلطان محمود و امرا انجو متفق ساخته قصد گرفتن او کرد و او خبردار شده فرار نمود
نزد شیرخان رفت و سلطان محمود خاطر از تفرقه امرای باغی جمع کرده در مقام تنسیق ممالک و تکثیر زراعت
و دلاسای سپاه در آمده و باندک وقتی ولایت گجرات را دیگرباره بحال اصلی آورد و باعیان و اکابر و اشراف
و صلحا سلوک مرضی و مستحسن پیش گرفت و تا سنه احدی و ستین و تسعمائه بامر سلطنت بی منازعی و مخالف پرداخت
تا آنکه ربیع الاول سنه مذکور یکی از خادمان او برهان نام که خود را الصلاح در مردم مینمود و اکثر او قاتش مصروف
طاعات و عبادات میشد و دایم در شکار با پیش نمازی سلطان میکرد قصد او نمود و تفصیل این اجمال آنست
که نوبت بسلطان برهان مذکور را بواسطه تقصیر خدمتی در میان دیوار چیده روزی همت آمد شد نفس گذاشته
بوده بعد از ساعتی خلاصی بخشید برهان بیدولت از کینه دیرینه مخفی میداشت و جمعی از طایفه صیاد را که شکار شیر پیشه
ایشان بود بخود متفق ساخته هر یک را بامارت وعده داد شبی که سلطان از شکارگاه آمده خوابیده بود باتفاق
دولت نام خواهرزاده خود که خدمت نزدیک سلطان میکرد و موهای سلطان را بچوب پلنگ محکم بسته تیغ بر
حلق او راند و این مظلوم هر دو دست خود بر دم تیغ داده بود چنانچه دستها نیز بریده شد و بقتل رسید جماعه شیرکش
را در گوشه مخفی ساخته کس بطلب امرای کبار فرستاد و مطربان را فرمود که سلطان می فرماید که از بیرون سرود میگفته
باشند نیم شب گذشته بود که خداوندخان و آصف خان را که هر دو وزیر بودند حاضر ساخته در خلوت برده بقتل رسانید
و همچنین دوازده کس از امرای کبار را طلب داشته بقتل آورد کسان او بطلب عمادخان رفتند اعتمادخان گفت
که هرگز سلطان مرا درین وقت نمیطلبید و همین لحظه از خدمت سلطان آمده ام و در آمدن تعلل نمود برهان کس
دیگر بطلب او فرستاد و هم دغدغه اعتمادخان بیشتر شد و نیامد چون افضل خان که از امرای معتبر بود آمد برهان با او
سابقه محبت بود در خلوت برد و گفت که سلطان از خداوندخان و آصف خان رنجیده ترا قایم مقام ایشان
می سازد و اینک خلعت وزارت بتو فرستاده افضل خان گفت که تا سلطان را نبینم در حضور مردم خلعت

سلطان بهادر در قید میران محمد شاه میبود امرای گجرات بطلب او کس فرستادند پس محمد شاه در فرستادن
او مضایقه نمود امرای گجرات استعداد لشکر نموده برفتن برهانپور قرار دادند درین روزی این معنی را دریافته محمود خان را بگجرات
فرستاد و در دهم ذیحجه سنه اربع و اربعین و تسعمائه محمود خان را بر تخت گجرات اجلاس نموده مخاطب بسلطان
محمود ساختند و اختیار خان گجراتی که بطلب او ببرهانپور رفته بود صاحب اختیار گشت و زمام مهام مملکت
بید اقتدار او قرار گرفت و بعد از چند ماه در سنه خمس و اربعین و تسعمائه امرا بایکدیگر در افتادند دریاخان و
عماد الملک اتفاق نموده و اختیار خان را بقتل آوردند و عماد الملک امیر الامرا و دریاخان را وزیر کردند و در
آخر سال مذکور در میان عماد الملک و دریاخان نیز مخالفت پدید آمد و دریاخان سلطان محمود را از شهر بهانه
شکار بیرون برده بجانب جانپانیر رفت و عماد الملک چون ازین حال آگاهی یافت در مقام جمعیت لشکر گشت
ببذل و عطا اکثر لشکر بسیار فراهم آورده بجانب جانپانیر متوجه شد و بعد از دو سه کوچ اکثر سپاهیان گجرات
که از وزرا هم کلی گرفته بودند جدا شده بسلطان پیوستند و عماد الملک از روی اضطرار بصلح رضا داد و همچنین قرار
یافت که عماد الملک بجهالاوار و بعضی پرگنات سورتهه که در جاگیر اوست رود و سلطان بدار الملک احمدآباد مراجعت
فرماید و در سنه سبع و اربعین و تسعمائه دریاخان بخیال استیصال عماد الملک سلطان محمود را با لشکر آراسته
برداشته متوجه ولایت سورتهه گشت و عماد الملک نیز بمقابله آمده بعد از محاربه فرار نموده التجا بمیران مبارکشاه
حاکم اسیر و برهانپور رد سلطان محمود بتعاقب متوجه برهانپور شد و میران مبارکشاه از روی جمعیت و غیرت
بنصرت او برخاسته با لشکر گجرات جنگ کرده شکست یافت و عماد الملک نیز از آنجا گریخته بملوقادر شاه
حاکم مالوه پناه برد و میران مبارکشاه اکابر وقت را در میان انداخته و از در صلح در آمده سلطان محمود را ملازمت
نمود و دریاخان از رفتن عماد الملک قوت و استظهار یافته جمیع مهمات و معاملات مالی و ملکی را از پیش خود
گرفته غیر را مدخل نمیداد و رفته رفته کار بجایی رسید که سلطان محمود را نمونه ساخته خود بادشاهی میکرد تا آنکه
سلطان در شبی باتفاق هرچه کمو کبوتر باز از قلعه ارک احمدآباد بدر آمده پیش عالم خان لودی که دولقه و دندوقه
جاگیر او بود در رفت عالم خان مقدم سلطان را گرامی داشته لشکر خود را جمع آورده چهار هزار سوار با او گرد آمد و دریاخان
طفل مجهول النسبی را پیدا کرده بسلطان مظفر شاه نامیده لشکر گجرات را جمع ساخت و بزیادتی جاگیر و خطاب
اقرار موافق ساخته متوجه دولقه شد عالم خان نیز در برابر آمده معرکه جدال و قتال گرم گشت و در حمله اول
عالم خان هراول دریاخان را شکست داده در فوج خاصه او در آمده داد مردی و مردانگی داد و چون از
میان معرکه بر آمد زیاده بر پنج سوار همراه نمانده بود و سلطان محمود را که با فوج خود در تنگاه گذاشته بر جا نیافت
وحیران و سراسیمه گشته بخاطر رسید که چون در حمله اول فوج هراول دریاخان گریخته باحمدآباد در رفتند

آنگروه را بهر طریق که داند برگرداند و چندر روز در انجا بود و بسیر و شکار پرداخته بود که خبر رسید که پنج شش هزار
فرنگی در غرابها رسید و آنجماعت چون به بندر دیب رسیدند و خبر استقلال سلطان بهادر و مراجعت حضرت
جنت آشیانی شنیدند از آمدن خود نادم و پشیمان گشتند و اتفاق نمودند که بهر حیله که میسر شود بندر دیب را
متصرف شوند و سردار ایشان بمقتضی مصلحت تمارض نموده خبر بیماری خود را شایع ساخت و غرضش آن که
بسلطان بهادر ملاقات نکند و سلطان مکرر کس بطلب او فرستاد جواب شنید آخر الامر بتصور آنکه فرنگیان
ازو ملاحظه دارند خود باندک رومی بجهت تسلی ایشان بر غراب سوار شده رفت فرنگیان چون فرصت
یافتند در مقام عذر در آمدند و سلطان بفراست دریافته خواست که بغراب خود در آید درین اثنا که از
کشتی فرنگیان بکشتی خود در می آمد فرنگیان کشتی خود را جدا کردند و او بکشتی خود نارسیده در دریا افتاد و یک
غوطه خورده سر برآورد فرنگیان درین اثنا بضرب نیزه او را غرق کردند و لشکر گجرات بلا توقف متوجه احمدآباد
گشت و بندر بتصرف فرنگیان در آمد و اینواقعه در رمضان سنه ثلاث واربعین وتسعمائه روداد مدت سلطنت
او یازده سال و نه ماه بود

ذکر حکومت میران محمد شاه والی اسیر و برهانپور

چون سلطان بهادر
رخت هستی بربست مخدومه جهان والده او و امرائیکه ملازم رکاب او بودند از دیب متوجه احمدآباد شدند
و در اثنای راه خبر رسید که محمد زمان مرزا که سلطان بهادر در ایام فترات او را بجانب دهلی و لاهور فرستاده بود
تا باعث خلل در هند شود و سبب پریشانی لشکر جغتائی گردد از حدود لاهور برگشته باحمدآباد رسید و همان لحظه
واقعه شهادت سلطان بهادر را شنیده بنیاد گریه و تاسف بسیار نموده تغیر لباس کرد و اکنون بجهت تعزیت
رسانیدن می آید چون باردو پیوست مخدومه جهان بدانچه مقدورش بود اسباب مهمانی بخدمت مرزا فرستاده
او را از لباس عزا بیرون آوردند اما مرزای سعادتمند پرسش والده سلطان و تفقد حال او برین منوال نمود
که بوقت کوچ بر خزانه ریخته هفتصد صندوق طلا بقول مشهور از میان بدر برده خود را بگوشه کشید و دوازده هزار سوار
مغول و هندوستان برو جمع شد امرای گجرات از مشاهده این فتنه جدید مضطرب گشته در تعیین پادشاه یکدیگر
مصلحت نمودند چون سلطان بهادر بمیران محمد شاه که خواهرزاده او بود بولایت عهد بارها اشارت کرده بود
همگنان بسلطنت او رضا داده غائبانه خطبه و سکه او بعمل آوردند مرغان را بطرف او فرستادند عماد الملک را با لشکر
بسیار بدفع محمد زمان مرزا نامزد کردند محمد زمان جنگ کرده شکست یافت و بولایت سنده در آمد میران محمد شاه
که سلطان بهادر او را بتعاقب لشکر جغتا تا مالوه فرستاده بود بعد از خطبه خواندن بیک و نیم ماه باجل طبیعی درگذشت

ذکر سلطنت سلطان محمود بن لطیف شاه بن مظفر شاه

چون میران محمد شاه فاروقی
از خرابه دنیا بمعموره عقبی خرامید و وارثی بغیر محمود خان بن لطیف خان بن مظفر شاه نمانده بود و او را در برهانپور بحکم

ملازمان خود را بتحصیل مال تعیین فرمایند مال واجبی بخزانه رسانیده خواهد شد سلطان بهادر عماد الملک غلام
خود را که بمزید شجاعت و حسن تدبیر امتیاز داشت با لشکر بسیار بتحصیل ولایت فرستاد و عماد الملک در مقام جمع
سپاه شده چون بظاهر احمدآباد فرود آمد بقول بعضی پنجاه هزار کس برو گرد آمده و از آنجا عمال باطراف و نواحی
برسم تحصیل فرستاد چون این خبر بجنت آشیانی رسید محافظت خزائن را بتردی بیگ خان که یکی از امرای
بزرگ و معتمد علیه بود فرمود و متوجه احمدآباد گردید و مرزا عسکری را با یادگار ناصر مرزا و هندو بیگ یک منزل از خود
پیشتر روان ساخت و در نواحی محمودآباد که دوازده کروهی احمدآباد است مرزا عسکری را با عماد الملک محاربهٔ
صعب افتاد و عماد الملک شکست یافت گجراتی بسیار بقتل رسید بعد از آن حضرت جنت آشیانی بظاهر
احمدآباد نزول فرموده زمام حکومت آنجا را بمرزا عسکری و پٹن و گجرات بیادگار ناصر مرزا و بهروچ بقاسم حسین
سلطان و برودره بهندو بیگ فوجین و جانپانیر بتردی بیگ خان سپرده خود به برهانپور تشریف بردند و
از آنجا بمندو متوجه شدند درین اثنا خانجهان شیرازی که یکی از امرای سلطان بهادر بود جمعیت بهم رسانیده
نوساری را متصرف گشت و رومی خان از بندر سورت با خانجهان پیوست متوجه بهروچ شدند و قاسم حسین
سلطان طاقت مقاومت نیاورده بجانپانیر پیش تردی بیگ خان رفت و در کل گجرات خلل فترات
شد و درینوقت غضنفر که از امرای مرزا عسکری بود گریخته پیش سلطان بهادر رفته او را بآمدن احمدآباد ترغیب
نمود و تفصیل این اجمال مجمل خود مذکور گشته و جمیع امرا بغیر از تردی بیگ خان در احمدآباد جمع شدند و سلطان
بهادر عازم گجرات گردید عسکری مرزا یادگار ناصر مرزا و سائر امرا بیکدیگر چنان کنکاش دیدند که مقاومت
با سلطان متعذر است و جنت آشیانی در مندو توقف دارند صلاح آنست که خزانه جانپانیر را بدست در آورده
متوجه آگره شوند و آنجا را بتصرف در آورده خطبه بنام مرزا عسکری بخوانند و منصب وزارت بهندو بیگ متعلق
باشد و مرزایان دیگر هر جا که میخواسته باشند متصرف شوند و برین قرار داد گجرات را بچندین مشقت و رنج گرفته
بودند رایگان از دست داده متوجه جانپانیر گشتند و تردی بیگ خان از ارادهٔ فاسد مرزایان و امرا اطلاع
یافته در استواری کوشید و امرا از آنجا بجانب مالوه کوچ کرده شروع در پیمودن بادیهٔ بی ناموسی کردند سلطان
بهادر چون گجرات را خالی دید بدفع تردی بیگ خان عازم جانپانیر گشت و تردی بیگ خان از خزائن که
آن مقدار توانست برداشت با خود همراه گرفته قدم در راه آگره نهاد و سلطان بهادر ده روز در جانپانیر توقف
نموده بضبط و ربط مهمات آن ناحیه پرداخت و چون در زمان استیلای حضرت جنت آشیانی بعجز و
درماندگی خود از فرنگیان مدد خواسته بود و به یقین میدانست که آن جماعت خواهند رسید بملاحظهٔ آنکه بنادر
گجرات خالیست مبادا بتصرف فرنگ در آید از جانپانیر بولایت سورته جوناگره متوجه گردید تا بعد از آمدن

داشته باشد و برین تقدیر صلاح آنست که بر دور لشکر خندق زده هر روز طرح جنگ انداخته شود و جوانان
شوخ از لشکر مغول در اطراف اردو خواهند تاخت و بضرب توپ و تفنگ هلاک خواهند شد سلطان بهادر این
رای را پسندیده بر دور لشکر خندق حفر نمود و درین هنگام سلطان عالم کالپی وال که سلطان بهادر پرگنهٔ رایسین
و چندیری فی التصوب را بجاگیر او مقرر نموده بود با جمعیت تمام آمده ملحق شد و دو ماه دو لشکر برابر یکدیگر نشستند
و سپاه مغل بر اطراف اردو تاخت برده راه آمد و شد غله مسدود ساختند و چون چند روز برین منوال
بگذشت قحط عظیم در لشکر گجراتیان پدید آمد و علفی که در آن نزدیکی بود تمام شد و بواسطهٔ استیلای مغل کسی را
مجال آن نبود که از لشکر دور رفته غله و کاه بیارد و سلطان بهادر دید که دیگر توقف موجب گرفتاریست در
شبی با پنج کس از امرای معتبر خود که یکی از آن حاکم برهانپور و دیگر ملو قادرخان حاکم مالوه بود از عقب سراپرده بیرون
آمده بطرف مندو گریخت و لشکر چون از فرار سلطان بهادر آگاه شدند هر کدام براهی گریختند و حضرت
جنت آشیانی تا پای قلعهٔ مندو تعاقب فرموده در راه مردم بسیار بقتل رسید و سلطان در مندو حصاری
شد و بعد از مدتی هارون بیگ قولچی و جمعی دیگر از امرای مغل از هر جانب بقصد زینه بقلعه بر آمدند و سلطان بهادر
در خواب بود که آواز بلند گشت و گجراتیان مضطرب گشته راه فرار پیش گرفتند و سلطان بهادر با پنج شش سوار
بطرف جانپانیر رفت و صدرخان و سلطان عالم حاکم رایسین فی التصوبه به قلعهٔ سونگر پناه بردند و بعد از دو روز
زینهار خواسته بخدمت جنت آشیانی آمدند صدرخان در سلک ملازمان انتظام یافت و از سلطان عالم
چون حرکت ناملائم بوقوع آمده بود بحکم جنت آشیانی پی او را بریدند سلطان بهادر خزانه و جواهر که در جانپانیر
داشت به بندر دیو فرستاده خود بکنبایت رفت و حضرت جنت آشیانی برسم تعاقب چون بپای
قلعهٔ جانپانیر رسید از آنجا بجناح تعجیل عازم کنبایت گردید و سلطان بهادر از کنبایت اسپان تازه
روز گرفته به بندر دیپ رفت و آنحضرت همان روز که او عازم دیب گشته بود بکنبایت رسیدند و از کنبایت
چ فرموده جانپانیر را قبل کرده و اختیارخان گجراتی ضابط بحصارداری پرداخت و حضرت جنت آشیانی
بتدبیری که در وقائع آنحضرت بتفصیل یافته قلعه را متصرف شدند و اختیارخان گریخته بقلعهٔ ارک که آنرا مولیا
مند پناه برد آخر زینهار خواسته شرف خدمت دریافت و چون بمزید فضائل و کمالات از سائر امرای
ات امتیاز داشت در سلک مجلس ندیمان مجلس خاص انتظام پذیرفت خزائن سلاطین گجرات که بعمرهای
دراز گرد آورده بودند بتصرف در آمده زر را بسپر بلشکریان تقسیم فرمودند بواسطهٔ آنکه غنائم بسیار بدست لشکر
جنت آشیانی افتاده بود هیچکس در آن سال بتحصیل مال متوجه نشد و در اوائل سنهٔ اربعین و تسعمائة با وجود که
حضرت جنت آشیانی در جانپانیر [illegible] داشتند عرائض رعایا [illegible] ات بتواتر بسلطان بهادر رسید اگر یکی از

تاتارخان بن سلطان علاءالدین بن سلطان بهلول که بشجاعت و شهامت از اقران خود ممتاز بود ترتیب
نموده سی کرور زر که برهان الملک حاکم قلعه رنتهنبور تسلیم نموده تا باتفاق و استصواب او تاتارخان صرف لشکر
نماید و در ایام معدود قریب بچهل هزار سوار با تاتارخان جمع شد و باطراف ممالک حضرت جنت آشیانی آغاز
مزاحمت کرد و در سنه احدی و اربعین و تسعمائه مکرر خطوط حضرت همایون بادشاه بسلطان بهادر ورود یافت
که محمدزمان میرزا را بحضور ما فرستد یا وی را از ولایت اخراج کند و او را از غایت غرور و نخوت مفید بجواب نمیشد
و علاوه این امر آنکه تاتارخان مذکور بر سر قلعه بیانه آمده متصرف شد و حضرت جنت آشیانی هندال میرزا را بدفع او
فرستاده و میرزا چون بحدود بیانه رسید مردی که برو گرد آمده بودند متفرق شدند و زیادت از دو هزار
سوار نزد او نماندند و او بکمال تشویر و خجالت که زر بسیار صرف لشکر موفا نموده بود و نتوانست بخدمت سلطان
بهادر رفت و بدو خواست لاعلاج گشته خود را بجنگ قرار داد و در هنگام تلاقی فریقین بر قلب لشکر میرزا هندال
حمله آورده با سیصد کس بقتل رسید و قلعه بیانه بتصرف اولیای دولت میرزا درآمد و حضرت جنت آشیانی
این فتح را تفاول گرفته متوجه دفع سلطان بهادر گشتند اتفاقاً درین ایام سلطان بهادر باز بتسخیر قلعه چتور
با لشکر بسیار و اسباب قلعه گیری متوجه شده بود و چون در پای چتور خبر کشته شدن تاتارخان و توجه حضرت
جنت آشیانی مسموع او شد بغایت مضطرب گردید و قرعه مشورت در میان انداخت رای اکثر امرا بران
قرار گرفت که ترک محاصره نموده بجنگ باید رفت و صدرخان که بزرگترین امرا بود معروض داشت که ما کفار را
محاصره کرده ایم اگر درین وقت بادشاه مسلمانان بجنگ ما آید حمایت و امداد کافران کرده باشد و این ننگ
تا روز رستخیز در میان اهل اسلام گفته خواهد شد لایق دولت آنست که محاصره را از دست ندهیم و ظن که
ایشان هم درین وقت بر سر ما نیایند حضرت جنت آشیانی بسارنگپور نزول فرمود و این کنکاش بعرض رسید
چند روز آنجا توقف جایز داشت تا سلطان بهادر سا باطرح انداخته قهراً و جبراً قلعه چتور را گرفته راجپوت
بسیار بقتل رسانید و چون خاطر از مهمات فتح چتور جمع نموده متوجه جنگ حضرت همایون بادشاه گشته آنحضرت
نیز طبل کوچ نواخته عازم گردید و در نواحی مندسور تلاقی فریقین اتفاق افتاد و هنوز خیمه نزده بودند که سید علی
و خراسانخان که هراول سلطان بهادر بودند از فوج حضرت بادشاه گریخته بقول خود پیوستند و گجراتیان
از مشاهده این حال شکسته دل شدند سلطان بهادر با امرا و سران گروه در باب طریق جنگ مشورت نمود
صدرخان گفت که فردا جنگ صف میباید کرد چرا که لشکریان ما از فتح چتور قوت و استظهار یافته اند و هنوز چشم
ایشان در صولت سپاه مغل نرسیده و رومی خان که صاحب اختیار توپخانه سلطان بهادر بود معروض داشت
که توپ و تفنگ در جنگ بکار نمی آید و توپخانه که درین سرکار جمع آمده معلوم نیست که بغیر قیصر روم و دیگرے

علیشر گفت هر روز یک کرور مال و چند سیر کافور در حرم من صرف میشود و هر روز جامه می پوشند اگر فرزندان
کشته شویم زهی عز و شرف سلهدی طرح جوهر انداخته رانی درگاوتی دست عروس خود که دختر رانا سانگا بود
معه دو طفل گرفته بجوهر درآمد و با هفصد زن پری پیکر بسوخت و سلاهدی باتفاق تاجخان و لکهمین سلاح گرفته
برآمده و با پیاده های زنگی که بالای قلعه رفته بودند بجنگ مشغول شدند و چون اینخبر باردو رسید سپاه گجرات
جلوریز قلعه برآمده آنگروه بی عاقبت را بجهنم فرستادند و از لشکر بهادر چهار نفر پیاده سعادت شهادت
دریافتند هم درین ایام سلطان عالم حاکم کالپی را از صدمت افواج حضرت جنت آشیانی التجا بسلطان
بهادر آورد و سلطان بر قلعه رایسین و چندیری و ولایت بهلسه بسلطان عالم جاگیر کرد و محمد خان اسیری
بتسخیر قلعه کاکرون که در زمان سلطان محمود خلجی بتصرف رانا درآمده بود تعیین کرده خود بشکار فیل مشغول شد
و فیل بسیار شکار کرده متمردان کوه کالور را گوشمال بسزا داده حواله الف خان نمود اسلام آباد و هوشنگ آباد
و ساتر بلاد مالوه را که در تصرف زمینداران بود متصرف شده بامرای گجرات و معتمدان خود جاگیر کرد و چون محمد خان
حاکم اسیر متوجه قلعه بود سلطان بهادر نیز بسرعت در نواحی کاکرون خود را رسانید رام نام که از جانب رانا حاکم
کاکرون بود قلعه را خالی کرده گریخت و سلطان بهادر چهار روز در آن قلعه بجشن و صحبت پرداخته هریک از
مقربان خود را بانعام و الطاف نوازش کرد عماد الملک و اختیار خان که از کبار امرای او بودند بتسخیر
قلعه دهتور رخصت کرده خود متوجه مندو شد و حاکم دسور که گماشته رانا بود قلعه را خالی کرده باشته گریخت
و دریکماه قلعه کاکرون و قلعه سور بتصرف سلطان درآمد و از مندو متوجه جانپانیر شد در آنجا خبر رسید
که فرنگیان به بندر دیو آمده اند و از مندو علم استیلا برافراخته سلطان متوجه دیو شد و چون قریب رسید
فرنگیان فرار نموده رفتند و توپ بزرگ که بکلانی آن توپ در بلاد هندوستان نبود بدست آمد و سلطان
آنرا بجر ثقیل بجانپانیر رسانیدند و بعزم تسخیر چتور از دیو بکنبایت و از آنجا باحمدآباد آمده زیارت مشایخ کرام آبای
عظام نموده لشکرها جمع آورده با توپخانه دیو و گجرات متوجه چتور شد و درینوقت محمد زمان از حضرت همایون
بادشاه فرار نموده بسلطان التجا آورد و چون بچتور رسید رانا حصاری شد ایام محاصره بسه ماه امتداد
یافت و اکثر اوقات از طرفین مردان مرد و مستعدان جنگ و نبرد بمیدان خرامیده حق شجاعت و
...یکردند و جوهر غالب اوقات ظفر و فیروزی با گجراتیان بود و آخرالامر رانا از راه عجز درآمده پیشکش بسیار
...د تاج و کمر مرصع که از سلطان محمود خلجی حاکم مالوه گرفته بود با اسپ و فیل چند فدای جان خود کرده سلطان را
...رات باز گردانید و این فتح و آمدن محمد زمان مرزا و اجتماع اولاد سلطان بهلول لودی در خدمت او باعث
...ر و موجب آن گردید که بحضرت محمد همایون بادشاه سلسله جنگ تحریک دهد و بجهت امضای این اراده

نموده در رنگ برق لامع بنواحی کهرار درخشید و محمد خان پاره راه باستقبال آمده سلطان از منزل خود برده
و جاسوس بهوپت خبر برد که شب سلطان بهادر بلشکر ملحق شد و از عقب افواج در رنگ لشکر مور و ملخ
بی فاصله میرسند رانا از استماع اینخبر یک منزل پس نشست و صبح سلطان بهادر از کهرار کوچ کرده یک منزل
پیش رفت و درین منزل دو نفر راجپوت برسم رسالت بجهت تجسس آمده از رانا پیغام آوردند که رانا
یکی از ملازمان این درگاه است و غرض از آمدن در تجدد و این بود که قدم شفاعت پیش نهاده استعفای
سلهدی بکند سلطان گفت الآن جمعیت و شوکت شما بیش از ماست اگر جنگ کرده عرضداشت مینمودید
البته انجاح مطلوب شما میشد و چون آن دو راجپوت را گرفته گفتند که سلطان را بچشم خود دیدیم رانا و بهوپت
باوجود آنهمه شوکت و جمعیت چهار منزل را یکمنزل ساخته فرار نمودند و درین اثنا خبر رسید که الف خان با سی
هزار سوار و فیلخانه و توپخانه قریب بگجرات رسید سلطان از غایت شجاعت اصلا برسیدن الف خان
توقف نکرده با لشکری که همراه داشت هفتاد کروه تعاقب نمود و رانا چون بچتور در آمد سلطان تادیب و گوشمال
رانا را بسال دیگر حواله کرده برایسین مراجعت نمود و خود آمده محاصره را تنگ ساخت و در آخر رمضان مذکور
چون لکهمن از کومک مایوس گشت و هلاک خود را معاینه میدید از راه عجز و انکسار در آمده غرض ازین یورش
انیست که عورات مسلمه از دل کفر خلاص شوند اگر ملتمس آنها مقرون بانجاح نگردد و محتمل که آنجا جوهر شود و آن
ضعیفها هلاک کردند و لهذا ملتمس لکهمن را اجابت نموده سلهدی را از بند و بحضور طلبید و برهان الملک سلهدی
را از بند و گرفته بخدمت شتافت بعد از آمدن سلهدی لکهمن بخدمت آمد فرمان امان حاصل نموده بالای
قلعه رفت و سلطان جمعی از سپاه نیز بجهت محافظت قلعه تعین فرمود و لکهمن عیال راجپوتان از قلعه فرود آورده
بسائی خود و تاجخان و عیال راجپوتان معتبر را بالای قلعه گذاشت و باز بعرض رسانید که قریب چهار صد عورتست
که تعلق بسلهدی دارد و رانی درگاوتی مادر بهوپت التماس آنداز دکه چون سلهدی داخل بندهای خاص شده است
اگر بقلعه آمده عیال خود را فرود آرد از طعنه اغیار باشم سلطان ملک علیشیر را با سلهدی همراه ساخته بقلعه فرستاد
و چون سلهدی آنجا رفت لکهمن و تاجخان استفسار نمودند که عوض قلعه رایسین دیار کوندوانه سلطان چه مرحمت
خواهد نمود سلهدی گفت بالفعل قصبه برودره با مضافات بجهت بسائی مقرر شده و عنقریب است که
سلطان از علو همت ما را سرفراز خواهد ساخت رانی درگاوتی و لکهمن و تاجخان گفتند اگرچه سلطان تفقد احوال ما
خواهد کرد اما عمر ماست که در نیغی سلطنت ایندیار ما بایست و الحال فلک بازیغی ساخته که همه یکجا شده ایم طریق
مردانگی انیست که عیال جوهر ساخته خود جنگ کرده کشته شویم و هیچ ارزو در خاطر نماند سلهدی بسخن رانی درگاوتی
از جا رفته تمرد و عصیان ورزید و ملک علیشیر هرچند نصایح مشفقانه القا نمود اصلا مفید نیفتاد و در جواب بملک

دولت بهادر شاهی سپارد و سلطان ازین خبر مسرور گشته سلاهدی را بحضور طلب داشته کلمهٔ توحید بر وعرض کرد
چون سلاهدی ایمان آورد و او را خلعت خاص داده از مطبخ طعام گوناگون بخوردا و داد و سلاهدی را خود بزیر قلعه
برد و سلاهدی لکهمن برادر خود را طلب داشته گفت که چون در زمرهٔ اسلامیان درآمده ام سلطان بهادر چه
بجهت اعانت مجانست وجه از علو همت مراتب مراتب خواهد رسانید لائق آنکه قلعه را تسلیم ملازمان سلطان
نموده کمر خدمت را مستحکم بسته در خدمت باشیم برادر وی خفیه بوی گفت که حالا چون بختن تو بمذهب ایشان
جائز نیست و بهوپت رانا را با چهار هزار کس گرفته بکومک می آمد کاری باید کرد که چندروز در گرفتن توقف شود
سلاهدی تحسین آن رای نموده بسلطان گفت که امروز مهلت باشد فردا بعد از دو پاس قلعه را خالی ساخته بملازمان
سلطان حواله خواهد کرد سلطان بهادر از انجا کوچ کرده بمنزل آمده تا دو پاس منتظر بود و چون از میعاد ساعتی گذشت سلاهدی
باز بعرض رسانید که اگر حکم شود بنده نزدیک قلعه برود و استکشاف حال نموده صورت را بعرض رساند سلطان بهادر سلاهدی را با معتمدان
سپرده نزدیک قلعه فرستاد و سلاهدی نزدیک کنج افتاده رفته با نقوم نصیحت آغاز کرد که راجپوتان غافل از سلطان ملاحظه
بکنند که سلطان بهادر ازین مرحل درآمده شمارا خواهد کشت غرضش آن بود که فی الفور برچهار اطیار بکنند لکهمن جواب داد و سلهدی بر
گشت آمد و لکهمن شب دو هزار پوربیه را همراه پسر سلاهدی داده بر سر تهانهٔ بهوپت روان ساخت و پسر سلاهدی
رفته جنگ انداخت و سپاه گجرات بقدر طاقت با پسر او ترددنموده راجپوت بسیار کشتند و پسر سلاهدی
را با سر راجپوتان بخدمت سلطان فرستادند سلاهدی چون بر فوت پسر اطلاع یافت از هوش رفت سلطان
بهادر از سر کار آگاهی یافت سلاهدی را به برهان الملک سپرد که در قلعه مندو محبوس دارد و درین اثنا خبر رسید
که بهوپت والد سلاهدی رانا را گرفته بکومک می آرد چون میدانند که سلطان جریده آمده اند رانا از روی تجربه
بکوچ متواتر می آید سلطان گفت اگرچه جریده آمده ام اما به مقتضی آنکه یک مسلمان بده کافر بسنده است و
قوت غضبی سلطان از استماع این خبر طغیان نمود فی الفور محمد خان حاکم برهانپور و عماد الملک سلطانی را
بمقاومت آنها رخصت نموده محمد خان و عماد الملک چون بقصبهٔ سرسه رسیدند خبر آمد که رانا و بهوپت نزدیک
بقصبهٔ کرار رسیده اند محمد خان و عماد الملک باستعداد جنگ افواج ترتیب داده متوجه شدند چون نزدیک
کرار رسیدند پورن مل ولد سلهدی با دو هزار راجپوت پوربیه آنجا ظاهر شد محمد خان بجنگ متوجه کردند
پورن مل جنگ ناکرده فرار نمود و چندی از پوربیه دستگیر شدند محمد خان و عماد الملک عرضداشت نمودند
که پورن مل سلهدی گریخته برانا پیوست و رانا قریب رسیده اگرچه جمعیت او بیش از اندازه است اما اعتماد
بر عون الهی و اقبال خداوندگاری نموده در تردد خود را معاف نخواهیم داشت سلطان بعد از وصول
عرضداشت اختیار خان و امرای دیگر را بمحاصره گذاشته خود بایلغار شبانروزی هفتاد کروه مالوه سطے

فرود آمد و سلهدی را نیز بخود همراه برد چون سلطان بدرون قلعه رفت مو کلان امده او را مقید و نظر بوبیه
گرفتند درین اثنا یکی از خواصان سلهدی فریاد کرده دست بخنجر برد سلهدی گفت میخواهی که مرا بکشتن دهی
آنشخص گفت بجهت شما چنین میکردم چون بشما ازینکار آسیبی میرسد اینک خود را میزنم تا شما را در بند
نه بینیم و جمدهر بر شکم خود زده بعدم رفت و چون خبر گرفتن سلهدی انتشار یافت سپاه گجرات و سکنه شهر دار
او را بغارت بردند و جمعی کثیر را کشتند و فیلان و اسپان و اسباب او را بسرکار سلطان ضبط نمودند و تقیه السیف
فرار نموده نزد بهوپت رفتند و آخر روز سلطان بهادر عماد الملک را بر سر بهوپت رخصت کرد و خداوندخان را
همراه او دو گذاشته چون صبح شد عزم اجین نمود درینوقت عماد الملک گفت که قبل وصول فقیر خبر گرفتن سلهدی
به بهوپت رسیده بود گریخته بچیتور رفت سلطان بهادر دریاخان را که از امرای قدیم مالوه بود و سابقا بجابت
بخدمت سلطان رفته بود حکومت اجین ارزانی داشته بسارنگپور متوجه شد و سارنگپور را بملوخان که در ایام
سلطان مظفر از مندو رفته ملازم شده بود و در زمان سلطنت شیرخان خود را خطاب قادرشاهی داده خطبه و
سکه اندیار بنام خود ساخته چنانچه عنقریب شمه از احوال او مرقوم خواهد شد تفویض نموده صیب خان والی
اسیر بجانب اشته رخصت فرموده عازم بهلسه و رایسین گردید و صیب خان رفته جمعی کثیر از پوربیه را بقتل رسانیده
اشته را متصرف شده چون سلطان به بهلسه رسید معلوم شد که هژده سالست آثار اسلام ازین دیار کوچ
کرده علامات کفر شایع شده و دران منزل مهنیان بسمع رسانیدند که بهوپت ولد سلهدی بچیتور رفت لکهمن سین
برادر سلاهدی حصار رایسین را استوار نموده در معرکه آرائی سعی میکند و انتظار کومک از چیتور میبرد سلطان بهادر
سه روز بجهت تعمیر مساجد و بقاع خیر دران قصبه مقام نموده هفتم جمادی الآخر سنه مذکور کوچ کرده در دو کروهی
رایسین در کنار آب فرود آمد و صبح روز چهارشنبه هشتم شهر مذکور طبل فیروزی نواخته بر حوض رایسین بارگاه
برافراخت و هنوز اردو نیامده بود که راجپوتان پوربیه دو فوج از قلعه فرود آمدند و سلطان بهادر با معدودی چند
خود تاخت و دو کس را از کمر دو نیم ساخت و سپاه گجرات پی در پی از عقب رسیده و بار از کفار برآوردند
و پوربیه از جلادت و شجاعت سلطان بهادر گوش گرفته بقلعه پناه بردند و سلطان بهادر لشکر را از جنگ
منع کرده جنگ بفردا انداخت روز دیگر ازان زمین کوچ کرده حصار را مرکزوار درمیان گرفته تقسیم مرچل نموده
طرح ساباط انداخت و در اندک مدت ساباط براهل قلعه مشرف ساخت و سلطان خود آنجا رفته رومیخان را
با اهل توپخانه گذاشته بمنزل معاودت فرمود و رومیخان بزور توپ دو برج قلعه را بر انداخت و از طرف دیگر
نیز نقب زده آتش دادند و چند دیوار از اطراف افتاد و سلاهدی زبونی پوربیه و قوت خصم را در نظر آورده
پیغام کرد که بنده میخواهد که بشرف اسلام مشرف گردد و بعد ازان اگر رخصت یابد قلعه را خالی ساخته باولیای

وقت صبح صادق اعلام بهادرشاهی از افق قلعهٔ مندو طالع گشت و همان لحظه چاندخان بن سلطان مظفر
از قلعه فرود آمده راه فرار پیش گرفت و سلطان محمود با جماعت قلیل سلح شده بمقابله آمد چون در خود قوت
مقاومت ندید بقصد کشتن عیال بمحل رفت و افواج سلطان بهادر اطراف محل را قتل نموده استادند
و پیغام کردند که اهل محل و امرا را امانست و هیچکس متعرض مال و عرض احدی نخواهد شد بعضی هواخواهان سلطان
محمود از کشتن عیال گذرانده گفتند که بادشاه گجرات هرچند بیمروتی کند مروت او بیش از دیگران خواهد بود و ظن
غالب آنست که رسم پدر را احیا نموده ولایت مالوه را بملازمان سلطان خواهد گذاشت درین اثنا سلطان بهادر
بربام لعل محل برآمده شخصی را بخدمت سلطان محمود فرستاد و سلطان محمود با هفت کس از امرا آمده و سلطان بهادر
تعظیم و احترام بجا آورده درکنار گرفت و سلطان دلجوئی نموده چون سخن درمیان آمده سلطان محمود از تکلم
اندک درشتی کرد و سلطان ازان رهگذر ملول گشت و چون بخاموشی گذشت و سلطان را معه فرزندان مقید
ساخته بچاپانیر فرستاده در مندو قرار گرفت و اکثر امرا بجاگیر گجرات رخصت کرده بعد از برسات برسر برهانپور
و اسیر رفت و انجا نظام الملک دکنی بخدمت پیوست او را خطاب محمد شاهی داده باز بمندو معاودت کرد و
درین اثنا معلوم شد سلهدی پوربیه بواسطهٔ آنکه در ایام سلطان محمود خلجی عورات مسلمه بلکه بعضی از حرمهای
سلطان ناصرالدین را در خانهٔ خود آورده نگاهداشته بود میل آمدن ندارد سلطان بهادر فرمود که خواه بیاید خواه نیاید
برذمهٔ ما فرض است که عورات مسلمه را از ذمهٔ کفر و خواری عبوده کفر خلاص ساخته او را تادیب بلیغ نمایم مقبل خان را
رخصت چاپانیر داد که آنجا رفته نگاهبانی قلعه نماید و اختیار خان را با توپخانه و لشکر و خزانه بخدمت فرستند اختیار خان
بالشکر بسیار بتاریخ بست و یکم ربیع الآخر سنهٔ ثمان و ثلثین و تسعمائه در قصبهٔ دهار آمده ملحق شد سلطان آوازهٔ
رفتن گجرات درانداخته بماند در رخصت تا سامان آنجا نموده روانهٔ گجرات شود و اختیار خان را بحکومت مندو گذاشته
بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول در نعلچه نزول کرد و درین اثنا بهوپت ولد سلهدی بعرض رسانید که چون رایات عالی
متوجه دارالملک گجراتست اگر بنده رخصت اجین یابد سلهدی را از روی استظهار و اطمینان بملازمت بیارد سلطان
از غایت حزم او را رخصت داده خود نیز متواتر متوجه اجین گردید و یازدهم شهر مذکور بقصبهٔ دهار رسیده لشکر آنجا
گذاشته خود برسم شکار بجانب دیبالپور تهریه و در رسول پور سنعت سلهدی از استماع این خبر بهوپت را در اجین گذاشته
خود بملازمت پیوست و امر نصیر که بطلب سلهدی رفته بود در خلوت بعرض رسانید که سلهدی را فقیر بوعده کنبایت
و یک کرور نقد زینت داده آورده است و سری با طاعت ندارد و میخواهد که قلعه را گذاشته بولایت میوار
برود و الان اگر رخصت یافت دیدن او را محالست سلطان از رسول پور بجانب دهار روان شده باز
و مقربان سخن گرفتن سلهدی درمیان آوردند چون قریب دهار رسید لشکر را بیرون گذاشته در قلعه دهار

چتور رفته التجا برتن سین بن رانا سانگا آورده اند و از آنجا سکندر خان و بهوپت بن سلهدی متوجه ملازمت اند
و بتاریخ بیست و هفتم جمادی الثانی سکندر خان و بهوپت آمده دیدند سلطان بهادر مقتدر خلعت زربفت سراسر
و هفتاد راس اسپ با آنها انعام کرده دلجوئی بسیار نمود چون سلطان محمود از رفتن سکندر خان و بهوپت اطلاع
یافت دریا خان را برسم محابت فرستاده پیغام نمود که من نیز شرف اراده حضور داشتم لیکن نیل این سعادت
بجهت بعضی موانع تعویق افتاد انشاء الله درین مرتبه بملاقات گرامی مسرور خواهد شد سلطان بهادر بدریا خان گفت
چند مرتبه است که نوید ملاقات بگوش رسیده اگر سلطان محمود ملاقات نماید گریختهای او را هرگز جای نخواهم داد
ایلچی سلطان محمود را مشمول الطاف ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و عازم بانسواله گردید چون بکنبایت
کرجی رسید رتن سین و سلهدی بخدمت شتافتند سلطان در روز اول سی سلسله فیل و هزار و پانصد خلعت از
زربفت با آنها بخشید و بعد از چند روز رتن سین رخصت چتور یافت و سلهدی ملازمت اختیار کرد و سلطان بهادر
بوعده سلطان محمود خلجی بطرف سندیله متوجه شد و قرار داد که سلطان محمود بیاید لوازم ضیافت و مهمانداری
بجا آورده بارکاب دولت رفته سلطان محمود را رخصت کرده بدار الملک مراجعت نماید و درین منزل محمد خان آسیری
آمده دید و چون بموضع سندیله رسید تا ده روز انتظار سلطان محمود برد بعد از آن باز دریا خان از نزد سلطان محمود
آمده گفت که در شکار سلطان آرام است افتاده و دست راست ایشان شکسته الآن باین وضع آمدن لایق
نیست سلطان گفت چون چند بار خلاف وعده نموده اند اگر ایشان نیایند ما بیائیم باز دریا خان گفت چاند خان
بن سلطان مظفر نزد سلطان محمود است اگر سلطان بیاید حضرت سلطان طلب چاند خان بکنند دادن سبب
مشکل و نگاه داشتن بغایت متعذر فی الحقیقه مانع آمدن همین است سلطان بهادر گفت که ما خود را از اراده طلب
چاند خان گذرانیدیم سلطان را بگوئید که زود بیایند چون فرستاده سلطان محمود مرخص شده سلطان بهادر بتاریخ
طی منازل مینمود و براه سلطان محمود میدید و چون بدیبالپور رسید معلوم شد که سلطان محمود اراده آن دارد که پسر بزرگ
خود را سلطان غیاث الدین خطاب داده بقلعه مندو فرستاده خود از قافله جدا شده در گوشه باشد و داعیه ملاقات
ندارد و بعضی امرای سلطان محمود که بجهت سلوک ناموافق از وی آزار یافته بودند آمده دیدند و برجمع عرضه داشت
نمودند که سلطان محمود بلطائف الحیل بیگذراند و اصلا باختیار خود نخواهد دید عساکر سلطانی توقف بمحاصره قلعه
مشغول شوند سلطان بهادر از آنجا کوچ کرده بسوربپور منزل کرد و در آن منزل شرزة الملک از قلعه مندو گریخته
بخدمت شتافت و صبح از آنجا کوچ فرموده موضع دلاوره را لشکرگاه ساخت چون بقلعه رسید عساکر
بمحاصره تعیین شدند محمد خان آسیری بجانب مغرب بمرحل شاه پور نامزد شد و الف خان به هیل پور
فرستاده بود و بیبرا ایهگواسه فرستاده خود بموضع محمود آباد در محلها قرار گرفت و بتاریخ نهم شعبان سنه سبع و ثلثین و تسعمائة

فرمایند مقصود بنده بحصول می پیوندد و سلطان التماس او را مبذول داشته قرار داد متوجه د . و درین اثنا
جعفرخان معروضداشت که اگر حکم شود بتماشای شهر احمدآباد و خطه کنبایت رفته زود بملازمت رسد ملتمس او
درمعرض قبول افتاد جعفرخان در کنبایت رسیده که خبر رسید که سلطان بعزیمت دکن از محمودآباد کوچ نموده
بقصبه دراتی نزول فرموده است جعفرخان در قصبه مذکور بخدمت سلطان رسیده چندگاه سلطان آنجا توقف
نموده باز بشهر محمدآباد آمده برسات را درانجا گذرانیده در سنه سبع و ثلثین و تسعمائه بجانب باگر و ایدر متوجه شد از موضع
خانپور خداوندخان عماد الملک را با لشکر آراسته و فیلان بسیار بباگر فرستاده خود متوجه کنبایت شد دیگرروز
در کنبایت گذرانیده بر جهاز نشسته عزم دیو نمود و چندین جهاز که از اطراف بنادر آنجا رسیده بود قماش وانچه
جهازها بود ابتیاع نموده داخل کارخانها ساخت از انجمله هزار و ششصد من گلاب دمشقی بود و جماعت رومیان که باتفاق
مصطفی رومی آمده بودند تفقد احوال آنجماعت غریب کماینبغی فرموده منازل بجهت آن قوم تعیین کرده بملک ایاز
غربا نموده بازگشت و چون بعد از سطی مراحل بچاپانیر رسید عمرخان و قطب خان و جمعی از امرای سلطان ابر
ازبیم حضرت فردوس مکانی بگجرات افتاده بودند بخدمت رسیده بمراتب عالی سربلند گشتند و روز اول سیصد
قبای زربفت سراسر و پنجاه و پنج اسپ و چند لکه تنگه نقد با آنجماعت انعام کرده دلجوئی نموده طبل عزیمت بجانب
موراسه نواخت و بعد از وصول موراسه خداوندخان و امرای دیگر آمده ملازمت نمودند و بکوچ متواتر بباگر در آمده
ضبط آن ولایت کماینبغی نموده هرجا تهانه دار گذاشته و پرس رام راجه باگر لاعلاج گشته بملازمت پیوست و بعد
شرف اسلام یافته در حضور سلطانی بهادر مسلمان شد جگا که برادر پرس رام بود با جماعت مفسدان در بیابان و کوه
میگشت از خوف جان رفته برتن سین بن رانا سانگا ملتجی شد و او را وسیله ملازمت ساخت اتفاقاً سلطان
شکار به بانسواله در آمده و رتن سین بن رانا سانگا از راه ملایمت و عجز رسول فرستاده گناه جگا را درخواست نمود
سلطان بهادر ملتمس او را قبول نموده جگا را طلب داشته در موضع دکهات کرجی مسجد عالی بنا کرده آن قصبه را
به پرتهی راج داده و بقیه ولایت باگر را میان پرتهی راج و جگا علی السویه قسمت نموده و چند روز بجهت شکار
انجا مقام نموده بود که منهیان خبر آوردند که سلطان محمود خلجی که مرهون باحسان و ممنون امتنان سلطان
مرحوم مظفرشاه است برزه خان صفدار مندو را فرستاده بالعضی ولایت و قصبات چیتور را نهب و تاراج نماید
و رتن سین و رانا سانگا از روی جمعیت رفته موضع بله و پالی را نهب و تاراج کرده و رامین بسلطان محمود
خلجی مقابل شده است و رسولان رتن سین آمدند که خدمت سلطانی سلطان محمود در ابلاغ نشوند که بی
وجهه سلسله عداوت را تحریک نکنند و درین وقت خبر رسانیدند که سلطان محمود خلجی بسارنگپور رفته سلهدی پوربیه
کشتن پسر خود آورده بود و سلهدی از مانی ا ... وقوف یافته باتفاق سکندرخان سواری بولایت

نمودند سلطان تاتار خان را جهت سرانجام آنجا رخصت و تعیین نموده بر غزل داروغه کنبایت مثال داد و خود چون بنواحی
جانپانیر رسید پسر رای سنگه راجه پال بملازمت آمده روزی چند بوده بعنایت و الطاف خوشدل شده رخصت
انصراف دریافته در سنه اربع و ثلاثین و تسعمائه پرتو تسخیر بولایت ایدر و باگر انداخت و در اندک مدت فتح کرده
بجانپانیر معاودت کرد و جریده بجهت تعمیر قلعه بهروچ عازم شد و از آنجا بدریا نگاه بکنبایت رفت اتفاقاً روزی
برکنار دریا بسیم تفرج برآمده بود ناگاه جهازی از بندر دیو رسید و اهل جهاز رسانیدند که یک جهاز فرنگیان را
باو بدیو انداخته قوام الملک اموال جهاز را قبض نموده فرنگیان را بذل عبودیت مبتلا دارد از استماع این خبر بعد از
اهمال از راه خشکی عازم دیو گردید قوام الملک باستقبال شتافته فرنگیان را بنظر درآورد و سلطان بهادر
فرنگیان را باسلام دعوت کرده جمع کثیر را مسلمان ساخته لوای مراجعت برافراخت هم درین سال نوشته
عادلخان اسیری که خواهرزاده سلطان بهادر بود رسید مضمونش آنکه چون عماد الملک کاویلی از روی عجز بفقیر
ملتجی گشته بود و نظام الملک بحری و ملک برید بندری از روی تعدی در دیار کاویل مدخل مینمود فقیر بکومک
عماد الملک رفت و جنگ صعب باتفاق افتاد و نظام الملک بحری کمین نموده خود را بعماد الملک زده او را شکست
داد و سیصد سلسله فیل فقیر غنیمت برد حالیا اعتماد بر کرم خداوندگار نموده آمده هرچه حکم معلی نفاذ یابد عین بهبود
خواهد بود و قلعه ماهور که اعظم قلعهء کاویلیست بنقدی متصرف شده فرمان شد که سال گذشته عریضه عماد الملک
آمده بود ملک عین الملک حاکم نهرواله حسب الحکم رفته بین الفریقین صلح داده بود و الآن چون بدایت از
پیش نظام الملک شده پس بمقتضی البادی اظلم او ظالم است و عماد الملک مظلوم و اعانت مظلوم بر ذمت
همت کریمان فرضست در محرم سنه خمس و ثلثین و تسعمائه بقصد تسخیر دکن با لشکر بیکران متوجه شده در قصبه
بروده نزول کرد و مدتی در آن نواحی بجهت اجتماع لشکرها توقف افتاد و در اواسط سال مذکور جام فیروز
حاکم تهته از استیلای ارغونان جلای وطن شده بسلطان بهادر پیوست سلطان تفقد احوال نموده دوازده
لک تنکه بجهت خرج ذات او مقرر فرموده وعده نمود که انشاء الله ملک موروثی ترا از مغلان خلاص کرده بتو
خواهیم داد و چون آوازه شوکت بهادرشاهی و صیت انعام شهنشاهی در ربع مسکون انتشار یافت و رایات
قریب و بعید روی بدرگاه اقبال پناه نهادند برادرزاده راجه گوالیر جماعت از پوربیه آمده در سلک ملازمان خاص
منسلک گردیدند و بین پرتهی راج برادرزاده رانا سانکا با چندی از راجپوتان معتبر برآمده داخل ملازمان بهادرشاهی
شد و بعضی سرداران دیگر آمده اختیار سعادت حضور نمودند و همه آنها فراخور استعداد از التفات پادشاهانه
نصیبی میگرفتند و چون مدت مدید در نواحی جانپانیر گذشت عماد الملک کاویلی جعفرخان ولد خود را بملازمت
فرستاده معروض داشت که نظام الملک بحری از غایت غرور و تکبر سری بقبول ندارد و اگر تنبیه و تسخیر دکن سواری

تاج خان در خلوت اینمعنی را بسلطان گفت و سوگند بکلام الله خورد که درین سخن خلافی نیست روز دیگر که امرا
بدستور هر روز بسلام آمدند قیصر خان و الف خان محبوس گشتند و دار الملک که بهانه بدر رفته بود گرفتار گشت و ضیاء الملک
و خواجه بابو که بمصاحبت آنجماعت متهم بودند مقید ساخته سر ایشان برهنه و دستها بسته در بار عام آوردند و اهل شهر
هجوم عام نموده خانهای آنهارا تاراج کردند و ضیاء الملک ریسمان در گردن خود انداخته بنیاد عجز و زاری کرد و با پنجاه لکه
تنکه خونبها قبول کرد سلطان بهادر از خون ایشان درگذشته خلاص کرد و مملکت او از خاشاک فتنه و فساد پاک
شد در اوایل سنه ثلث و ثلثین و تسعمائة جمعی از سلاحداران که عدد ایشان بده هزار رسیده در جمعه دادخواه شدند
که علوفه تمام رسیده و خطیب را از خطبه خواندن مانع گشتند سلطان بهادر بحکم بخشی گذرانیده تنخواه علوفه ایشان حکم فرمود
آنجماعت اراده رفتن پیش لطیف خان داشتند و دیگرانرا نیز اغوا مینمودند درین وقت عرضداشت غازیخان رسید
لطیف خان با جمعیت تمام بسلطانپور آمده لوای مخالفت برافراخت و من بمقابله رفتم بعد از کارزار عضد الملک و
محافظ خان گریختند و رای بهیم با برادران در جنگ گاه افتاد و لطیف خان زخمی شده گرفتار گشت سلطان بهادر
بمجرد اصغای این خبر محب الملک و جمعی امرا را فرستاده تفقد احوال لطیف خان کماینبغی نموده بر جراحتهای او مرهم
نهاده بحضور بیاورند لطیف خان چون زخمهای کاری داشت در راه وفات یافت و در مواضع نالول از
توابع جانپانیر در پهلوی سکندر مدفون گشت و در همان سال نصیر خان که بسلطان محمود مخاطب بود وفات
یافت و سلطان بر سر مزار برادران جمعی وظیفه دار مقرر ساخت طعام پخته هر روز تعیین فرمود و در همین سال خبر
رسید که رای سنگه راجه پال چون از قتل نصیر خان وقوف یافت فرصت یافته قصبه دهود را غارت کرد و
اموال بسیار ضیاء الملک پسر قیصر خان بدست او افتاد و از شنیدن این خبر سلطان بهادر مضطرب شده
میخواست که خود عزیمت نماید تاج خان بعرض رسانید که در ابتدای سلطنت ازین قسم بسیار حادث میگردد
اصلا از رهگذر این امور غباری و کدورتی بر ساحت خاطر نه پسندیده و اگر بنده باین خدمت مامور شود بعنایت
الهی و یمن توجه خداوندگاران مفسد را گوشمال بسزا داده شود و سلطان فی الفور خلعت داده یک لکه سوار
همراه کرده بتادیب رای سنگه راجه پال رخصت فرمود تاجخان بولایت پال درآمده رای سنگه از راه
عجز و انکسار بوسیله شرف الملک که یکی از امرای مظفری بود درخواست گناهان خود نمود چون بعفو اقتران
نیافت تاج خان بولایت پال درآمده دست بغارت و تاراج برآورده در خرابی دقیقه فرو نگذاشت رای سنگ بپای
قلب اختیار کرده بجنگ ایستاد و تاجخان پای استوار ساخته جنگ انداخت و جمعی کثیر کار آمدنی رای سنگ کشته شدند و از
مسلمانان یک نفر بقتل آمد تاج خان در ولایت پال یک ماه اقامت انداخت بعد از آن بخدمت سلطان شتافت و
سلطان بهادر در ربیع الاول سنه مذکور بنیت شکار بیرون آمد درین وقت جمعی از رعایای کنبایت آمده از دست عامل خود فریاد

دیگر بلطیف خان پیغام نمودند که زیاده برین توقف لائق نیست بهر حال خود را بگوشه باید رسانید لطیف خان مایوس
شده سر خاریده بولایت مالدیو رفت و راجه مالدیو تفقد احوال لطیف خان ننمود و عضد الملک و محافظ خان باو ملحق
شدند و از انجا بولایت سونگار رفتند و دران کوهستان بسرگردانی میگذرانیدند فی الجمله سلطان بهادر در مقام رعیت پروری
و سرانجام لشکر درآمده جمهور لائق و عموم طوائف را در انعام بیپایان خود بهره مند ساخت و مواجب سپاه را
علی العموم ده بست و ده چهل فرمود یکساله مواجب از خزانه داده همه را از خود راضی و شاکر گردانیده و فقرا مزار سرخیج
و بتوه را و رسول آباد را بوظیفه و ادرار خوشدل ساخت و چون در ان وقت دار الملک گجرات قلعهٔ چانپانیر بود و سلاطین
آنجا بر تخت جلوس میکردند بتاریخ پانزدهم ذیقعده بساعت مختار منجمان نزدیک دربار شرقی تخت مرصع و مکلل
از جواهر برائین سلاطین سلف زیب و زینت دادند و در تاریخ مذکور سنه اثنی و ثلثین و تسعمائه باشد سلطان بهادر
تاج بر سر نهاده برسم و آیین پدران جلوس کرده اکابر و مشائخ امرا و خوانین زبان بتهنیت گویان ساخته مراسم ایثار
و نثار بتقدیم رسانیدند و دران روز هر کس بخلعت امتیاز یافت و جمعی بخطابها ممتاز شدند و تاج خان بعرض رسانید
که سرحدها خالیست و نگاهداشت سرحد از لوازم است و غازیخان را با آنکه علوفه او در روز جلوس احمدآباد ده بست اضافه
شده بود و ده بست دیگر افزوده بحکومت نذربار و سلطانپور تعیین نموده بعد از چند روز خبر رسید که لطیف خان
باعوان عضد الملک و محافظ خان بکوه اداس بنواحی سلطانپور و نذربار رفته ارادهٔ فتنه و فساد دارد سلطان بهادر
فوجی را تعیین نموده باتفاق غازیخان بدفع و رفع او قیام نمایند و مقارن ایام جلوس عید اضحی رسید درین روز
جشن عالی ترتیب داده با اکثر امرا خلعت کمر و خنجر و شمشیر مرصع داده از خود راضی ساخت اتفاقاً درین ایام قحط واقع
شد هشیار الملک که خازن رکابدار بود فرمود که در وقت سواری هر کس که سوال کند یک مظفری میداده باشد
هر روز و دو نوبت جهت چوگان سواری میشد و در شهری لنگرهای متعدد جهت فقرا و مساکین تعیین فرمود و همگی
همت در ترفیه حال برایا کوشش مینمود تا در گجرات باندک مدت رونق و رواج پدید آمد و هنوز مدتی نگذشته
بود که ارباب فتنه درحرکت آمدند و شجاع الملک گریخته بلطیف خان پیوست و قیصر خان که اعظم امرای مظفر شاهی
بود جمعی از نوکران خود را با همراه ساخته فرستاد و چون در کشتن سلطان سکندر قیصر خان و الف خان همداستان
بودند و از سر عمل خود ملاحظه داشتند طریقهٔ مخالفت را از دست نمی دادند امرای دولتخواه برین حال آگاهی یافته
خبر رسانیدند که الف خان را سلطان بهادر با افواج آراسته بر سر لطیف خان فرستاد و بعضی دولتخواهان
معروض داشتند که چون قیصر خان و الف خان در قتل سکندر با عماد الملک متفق بودند الآن بلطیف خان خطها
فرستاده فتنهٔ خفته را بیدار میسازند بودن ایشان در نواحی ولایت لائق نیست سلطان در فکر اینکار بود که بتاج خان
خبر رسید که الف خان و قیصر خان و لطیف خان را از راه غیر متعارف بناددت طلبیده اند و میخواهند که با او در آمیزند

ذکر سلطنت سلطان بهادر بن سلطان مظفر

همان ساعت جلوس سلطان بود بسعی امرا و اعیان بر تخت آبای ام یزده لوای سلطنت برافراخت و
لوازم ثنا و اثبات تقدیم رسانیده امرا و اعیان و سرداران لشکر را بزیادتی علوفه و خطاب و انعام زر و اسپ خوشدل ساخت
در اوایل شوال از آنجا حرکت کرده عزیمت جانپانیر نمود و در منزل اول اعظم خان باتفاق جمعی از سرداران معتبر بخدمت
شتافته مشمول عنایت و التفات گشت و چون از آنمنزل کوچ شد در اثنار راه نوح ابن یوسف الملک را
و حسین ابن سیف الملک را شمس الملک خطاب داد و چون خبر رسید که آب باترک چنان طغیان نموده که
عبور لشکر متعذر است سلطان بهادر در قصبه سیوج نزول نموده تاج خان را بکنار آب گذاشت تا لشکر پایاب پی
راند روزی دیگر جمعی از امرای جانپانیر که از خزانه ماهیانه گرفته بودند آمده ملحق شدند سلطان بهادر از علو همت
آن مال را بجماعت بخشیده بر زبان نیاورد و چون سلطان بهادر بکنار آب مهندری در گذر خانپور رسید افواج
او در شروع گذشتن کردند عماد الملک جمعی را بجانب بروده و باطراف دیگر منتشر ساخت تا غبار فتنه انگیخته سلطان را
بخود بما مشغول دارند و سلطان بهادر بسرعت تمام از آب گذشته متوجه جانپانیر شد چون بسواد شهر رسید ضیاء الملک
ابن نصیر خان آمد سلطان گفت پیشتر که رفته سید رجو حکم برسان که خانه عماد الملک را قید کرده او را بدست آو
بلج خان را هم بسرعت با بعضی خوانین بر سر عماد الملک تعین نموده خود نیز از عقب سوار شد تاج خان بسرعت تمام
برفته خانه عماد الملک را قید کرد عماد الملک از دیوار خانه خود را انداخته پناه بخانه شاه جیو صدیقی برده خانه او بتاراج رفت
و فرزندان او اسیر شدند اتفاقا سلطان بهادر از نشیب خانه خداوند خان عبور کرد و خداوند خان از خانه خود بر آمد ملازمت
نمود بعد از آن عماد الملک را غلامان خداوند خان مقید ساخته آوردند فرمود که عماد الملک و سیف الدین را با
قاتلان سکندر بر دار کشیدند و رفیع الملک ابن ملک توکل را که از بندهای مظفر شاهی بود خطاب عماد الملکی داده عارض
ممالک ساخت و عضد الملک از بروده گریخته در راه کولیان اموال و اشیای او را تاراج کردند سلطان بهادر [illegible] الملک را
جهت گرفتن عضد الملک تعین نمود و نظام الملک را بر سر محافظ خان نامزد فرمود و گریختگان رفته برای سنگ ملتجی شدند
و اسباب و اشیاء آنها را لشکر بهادر شاهی غنیمت گرفته مراجعت نمود و بعد از دو سه روز خبر رسید که پسر عوض الملک
و شاه جیو صدیقی جمیع از قاتلان سکندر شاه در منزل قدرخان کشته شدند و بهاء الملک از جانپانیر فرصت یافته
فرار نمود در راه شحنه دهلی او را گرفته آورد و چون بسلطان سکندر زخم انداخته بود و زخمی که از سید علم الدین بوی رسیده
هنوز آن زخم تازه بود سلطان بهادر فرمود که پوست او کنده بدار کشیدند و بسه نفر دیگر که از قاتلان سلطان سکندر
بودند بجانب دکن میرفتند در راه گرفتند بحکم سلطان بهادر هر یک را در دهن توپ نهاده و بهوا فرستادند القصه خود را
اندک مدت قاتلان سلطان سکندر را بعقوبت تمام کشته شدند اتفاقا روزیکه سلطان بهادر بجانپانیر در آمده
لطیف خان بن شاه باغوای امرا خود را رسانیده و چند روز مخفی ماند خان و الف خان و بعضی امرا

گجرات در نواحی دہلی بخدمت سلطان رسیده عرائض امرا گذرانید و سلطان بهادر از فوت پدر ملول و
محزون گشته تعزیت گرفته لوازم تعزیت بتقدیم رسانید و پاینده افغان که جونپور بطلب بهادر شاه آمده بو
اورا رخصت داده متوجه احمدآباد گردید گویند که در یک وقت از جونپور و گجرات بطلب سلطان بهادر آمدند
او گفت جلو اسپ میگذارم بهر طرف که خواهد ببرد و اسپ بطرف گجرات روان شد چون بنواحی چتور رسید
از گجرات سپاهیان متواتر آمده خبر کشته شدن سلطان سکندر و اجلاس نصیرخان خاطرنشان ساختند
سلطان بهادر نگدر گشته از انجا کوچ نموده بچتور فرود آمد در انجا چاندخان و ابراهیم خان بن مظفر خان آمدند از
ملاقات برادران مبتهج و مسرور گردید چاندخان رخصت شده آنجا ماند ابراهیم خان اختیار خدمت کرده همراه شد
در اندک مدت چون از چتور گذشت اودیسنگ راجه مال و بعضی متعلقات سکندر مثل ملک سرور و ملک سفت یو
و لطیف خان و دیگران بخدمت رسیدند سلطان بهادر ملک تاج جمال را فرمان استمالت نزد تاج خان
و امرای دیگر فرستاده از قدوم خود اطلاع بخشید و تاج خان از دیدن ورقه باستعداد تمام متوجه بملازمت
سلطان بهادر گردید لطیف خان بن سلطان لطیف را مددخرج داده رخصت داد که الآن وارث ملک مظفری
و مجموعی رسیده بودن شما اینجا مصلحت نیست لطیف خان بدل بریان و دیده گریان نزد فتح خان که عم زاده
سلطان بهادر بود رفته ملتجی شد و چون سلطان بدونگرپور رسید خرم خان و خوانین دیگر باستقبال شتافتند
و امرا و سرداران هر طرف روی باو آوردند عمادالملک از استماع این خبر قالب تهی ساخته در جمیع لشکر شد
و خزانها شاهی کردن گرفت و جمعی کثیر اوباش گرد آراسته و پنجاه فیل بعضدالملک همراه کرده بقصبه موراسه فرستاد
تا رفته راه آمدشدن خلائق بگیرد و نگذارد که کس بملازمت بهادر برود سلطان بهادر چون در قصبه احمدنگر
رسید امرای سکندری که از بیم جان گریخته بودند آمده شرف خدمت دریافتند و کسان عضدالملک قصبه موراسه گذاشته
گریختند و صبح از ان منزل کوچ کرده بقصبه موراسه رسید تاج خان با چتر و امارت پادشاهی آمده سلطان بهادر را
دید سلطان باستظهار تمام بتاریخ بست و ششم شهر رمضان المبارک سنه اثنی و ثلثین و تسعمائة در بلده نهر واله پتن
نزول کرد و از انجا اعلال امارت پادشاهی نموده متوجه احمدآباد شد و بتاریخ بست و هفتم شهر مذکور در سرکنج زیارت
مشائخ کرام و آبای عظام نموده باحمدآباد درآمد عمادالملک سپاهیان را مواجب یکساله از پیش داده بر جنگ
ترغیب مینمود در میان اکثر امرا از عمادالملک گرفته بخدمت سلطان پیوستند و بهاءالملک و داؤالملک که
قاتلان سلطان سکندر بودند از عمادالملک تخلف جسته بخدمت آمدند سلطان بهادر بمقتضی وقت دلجوئی
ایشان نموده در تالیف قلوب میکوشید ایام حکومت نصیرخان از چهار ماه نگذشت **ذکر سلطنت**
سلطان بهادر بن سلطان مظفر چون روز عید رمضان سنه اثنی و ثلثین و تسعمائة باخت ... ا

ذکر سلطنت سلطان محمود

حاضر بود و سلطان مظفر [illegible]ید فرزند [illegible]ر از تخت برخیز و شاه شیخ جیو نیز [illegible] که برخیزید جای شما نیست و ات
تخت بهادرشاه است چون از خواب بیدار شد بماندم شخصی را طلب داشته تقریر نمود و ازین خواب پریشان حال
کشته بچوگان بازی سوار شد و اینخواب در بعضی مردم اشتهار یافت و بعد از یکپاس بخانه رفته طعام [illegible] نموه
استراحت کرد چون امرا و مخصوصان بخانهای خود رفتند بتاریخ نوزدهم شعبان سنه اثنی و ثلثین و تسعمائه عماد
باتفاق آنجماعت و دو نفر غلام ترک مظفرشاهی و یک نفر حبشی بدولتخانه درآمد و با آنجماعت که همراه او بودند عمارت اینمحل را
تماشا کنند که عجایب روزگار است چون بسر حوض رسیدند نصرت الملک ابراهیم و این جوهر آنجا بودند فی الحال شمشیر از
نیام برآورده برایشان دویدند نصرت الملک و ابراهیم نیز دست بشمشیر کردند ولیکن زخم ایشان کار نکرد و کشته شدند
و انها بجوابگاه سلطان سکندر درآمدند سید علم الدین پیش پلنگ نشسته چوکی میداد که ناگاه آنجماعت درآمدند
و سید از مشاهدهٔ اینحال سراسیمه شده دست بشمشیر کرد و کسی را زخمی ساخت و سید علم الدین آنجا شهید شد
و سلطان سکندر را بر سر پلنگ دو سه زخم انداختند و سلطان مظلوم از هیبت و دهشت از سر پلنگ جسته
بر زمین افتاد یکی از آن میان شمشیر سختی بر سلطان زده شهید ساخت حکومت او دو ماه بود ذکر سلطنت

سلطان محمود المخاطب بسلطان محمود مظفر

چون سلطان سکندر شهید شد عماد الملک باتفاق بهاء الملک
فی الحال نصیرخان را از حرم برآورده بر تخت اجلاس نموده بسلطان محمود مخاطب ساخت امرای سلطان سکندر
از هراس و وهم گریخته باطراف رفتند خانهای آنها بغارت رفت و نعش سلطان شهید را بموضع [illegible] از توابع
جانپانیر فرستاده بخاک سپردند و اعیان را خلعتهای بادشاهانه داده تسلی میکرد و خطابها میداد چنانکه یکصد و
هشتاد کس را در آن روز خطاب داد اما در مواجب علوفه نیفزود و در سبل و رسائل سعی مینمودند و انتظار آمدن سلطان
بهادر کشیده از سرداری و سروری عماد الملک که یکی از غلامان سلطان بود در تاب بوده سر متابعت فرود نمی آوردند
بتخصیص خداوندخان و تاج خان در مینباب بر دیگران سبقت می جستند بنا بر عداوت قدیم و جدید قصد خداوندخان
و تاج خان بیشتر داشت تاج خان کمر سعی و جهد بر میان بسته بافواج آراسته از قوم و قبیلهٔ خود بطلب سلطان بهادر
[illegible]ات [illegible]ند و چون عماد الملک از روی اضطرار نظام الملک دکنی کتابت نوشته زر بسیار فرستاده او را
[illegible] و در بار طلب نمود و راجه مال بواسطهٔ قرب خود استعداد نموده بنواحی جانپانیر رسید و از غایت
[illegible] حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه عرضداشت نوشته مرسل داشت اگر فوجی از افواج قاهره
[illegible] و یک کرور تنکه نقد بجهة خرج خدمتگاران حضرت میگذرانم و تهانه دار دونگرپور را از
[illegible] تاج خان و خداوندخان نوشته فرستاد که عماد الملک عرضداشت بنابر
[illegible] طلب نموده امرای [illegible]ات شخصی را نزد بهادرشاه [illegible]ستاده طلب کردند رسو

انے

نعش پدر را بقصبهٔ سرکهیج فرستاده بلوازم تعزیت پرداخت و روز سوم از تعزیت متوجه چانپانیر گشت و چون
بقصبهٔ نهور رسیده بزیارت بزرگان آنجا نمود شنید که شاه شیخ جیو که یکی از فرزندان قطب عالم سید برهان الدین
بود گفته است که سلطنت بشاهزاده بهادر خان انتقال خواهد یافت سلطان سکندر شاه شیخ جیو را نسبت
تکذیب نموده حرفهای نالایق بر زبان راند و چون بچانپانیر رسید خدمتگاران خود را رعایت نموده و آراسته
داد و مطلقا تفقد احوال امرای پدر خود نکرد و ازین رهگذر جمیع امرا و اکابر شکسته خاطر منتظر ظهور [illegible] قدیمی
بودند عماد الملک سلطانی که یکی از بندگان مظفرشاهی بود غلام مادر سلطان سکندر بود و بسعی [illegible] ظاهر گردید
از بعضی تربیت کرده‌های سلطان سکندر بود حرکات نالایم صادر شدن گرفت یکبار قلوب اهالی و رعیت از و متنفر
گشته دفع او از خدا میخواستند سلطان سکندر در روز معرکه بازار آراسته امرا و اعیان ممالک را خلعتها داده بازار
تفضل و انعام گرم کرد چنانچه بیشتر توقع بود خلائق همت برآمدن شاهزاده بهادر خان گماشته طالب او
بودند و سلطان سکندر از روش کار آگاه شده در مآل کار خود هراسان بود و درین اثنا معلوم نمود که شاهزاده
لطیف خان در نواحی ندربار و سلطانپور خیال بادشاهی دارد و منتظر وقت است و راجه آنجا ملک لطیف خان [illegible]
و آن را خطاب شرزه خانی داده بدفع لطیف خان نامزد فرمود ملک لطیف خان بسرحد ندربار رسید معلوم نمود که
لطیف خان در کوهستان موکاتهم و جنگل مهیم و جنگل چیتور میباشد ملک لطیف بی توقف بر سر جنگل چیتور رفت و راجه
جنگل چیتور را اعتماد بر جنگل و قلعهٔ برگلان نموده بجنگ پیش آمد و ملک لطیف با جمعی از سرداران نامدار آنجا کشته شد و چون
راه فرار مسدود گردید و راجپوتان و کولیان در عقب در آمدند هزار و هفتصد کس از کشته اهل گجرات این شکست اول
بر زوال سلطان سکندر نموده منتظر نتیجه میبودند سلطان سکندر قیصر خان را با لشکر بسیار بتادیب این گروه بی شکوه
تعیین کرد در خلال این احوال جمعی از امرای مظفری که پیشتر از نفس موصوف بودند بعماد الملک گفتند که سلطان سکندر میخواهد که ترا
بکشد و چون ما را با شما نسبت اخلاص درست است ترا آگاه کردیم عماد الملک بگفتهٔ این گروه بی عاقبت بخود
مقرر ساخت که سلطان سکندر را بهر طریقی که باشد از میان برداشته یکی از اطفال مظفرشاه را بسلطنت بردارد و خود
بمهمات ملکی و مالی پردازد روزی سلطان سکندر بجهت شکار و سیر سوار شده بود عماد الملک سپاه خود را مسلح ساخت و بقصد
کشتن از عقب رفت و فرصت نیافته در اثنای راه شخصی صورت حال بمکشوف سلطان سکندر ساخت سلطان سکندر
ساده لوح در جواب او گفت که خلائق میخواهند که امرا و غلامان پدر من مظفرشاهی را آزار رسانم عماد الملک از بندهای
موروثی ماست او چون مباشر این فعل قبیح تواند شد اما از شنیدن این متأثر و متألم گردید یکی از خاصان و محرمان
گفت که گاه گاه در میان عوام مذکور میگردد که بهادر شاه بجهت تسخیر گجرات از دهلی می آید این باعث پریشانی خاطر است
اتفاقا همان شب قدوة المشائخ سید جلال بخاری و شاه عالم و جمعی از مشائخ را در خواب دید سلطان مظفر نیز در خدمت

ذکر سلطنت سلطان سکند

زجانپانیر متوجه ایدر دید و درین اثناء شاهزاده بهادرخان از قلت وجه و خرج شکایت نموده خواست
مواجب علوفه او برابر شاهزاده سکندرخان شود سلطان در انجاح این مامول بواسطه بعضی موانع و عوارض تاخیر جایز داشته
بوعده گذرانید شاهزاده بهادرخان مکدر و ملول گردید و بی رخصت باحمدآباد رفت و شکست و ریخت درست نموده بولایت
مالوه و وسینگا نام مقدم شاهزاده بهادرخان را نعمت جلیل دانسته انواع خدمتگاری بجا آورد و چون بولایت چتور
درآمد رانا سانگا استقبال نموده پیشکش بسیار از هر جنس گذرانیده معروض داشت که این دیار تعلق بخدمتگاران ایشان
دارد هر که فرمایند تسلیم نمایم شاهزاده بهادرخان از علو همت دلجوئی نموده دست رد بر ملتمس او نهاده متوجه دریافت زیارت
ارفاق الانوار حضرت خواجه معین الدین حسین سنجری قدس سره گردید بعد از فراغ زیارت عازم ولایت میوات گشت
و حسن خان میواتی چند منزل پیش آمده لوازم ضیافت و مهمانداری بجا آورد و از آنجا بدهلی توجه فرمود اتفاقا درین ایام
حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بهوای تسخیر ممالک هندوستان توجه نموده در نواحی دهلی نزول فرموده
بودند سلطان ابراهیم از قدوم شاهزاده قوت استظهار یافته بکمال اعزاز و احترام تقدیم رسانید روزی شاهزاده باتفاق
امرای گجرات سوار شده رو بمیدان نهاد بهادران بجنگ پیوسته از طرفین کوششهای دلخواه بظهور آمده امرای
افغان چون از سلطان ابراهیم متنفر بودند خواستند که او را از میان برگیرند سلطان بهادر را بسلطنت بردارند سلطان
ابراهیم این معنی را دریافته خلال عذر در خاطر گذرانید و شاهزاده بهادرخان تفرس این امر نموده رو بولایت جونپور
د و چون این خبر بسلطان رسید که بهادرخان بدهلی رفته و فردوس مکانی بابر بادشاه بافواج مغل دران حدود
آمده بر مفارقت فرزند ملول و محزون گشته خداوندخان را فرمود که خطوط و عرائض فرستاده شاهزاده را طلب نماید
و در خلال این احوال در دیار گجرات قحط عظیم واقع شد که خلق در اضطراب آمده و سلطان مظفر شفقت عمیمی که داشت
شروع در ختم مصحف مجید و ختم صحاح سته نموده حق سبحانه و تعالی از نیت صادق او این البه را از مردم برداشت و
همان ایام مرضی بر ذات سلطان طاری گشت و روز بروز زیاده شد روزی سلطان مظفر رقت نموده شاهزاده
درخانرا یاد فرمود شخصی فرصت نگاهداشته بعرض رسانید که لشکر دو فرقه شده گروهی شاهزاده سکندرخان را میخواهند
و جمعی بلطیف خان مائل اند بعد از استماع این سانحه که آیا خبری از شاهزاده بهادرخان رسید عقلا و خردمندان ازین اقوال
فتند که او را بولایت عهد اختیار فرموده و سکندرخان را بحضور خوانده در حق برادران وصیت بتقدیم رسانیده او را
رخصت نموده بحرم رفت و باز بیرون خرامیده ساعتی قرار گرفت و بعد از لحظه آواز اذان جمعه شنید فرمود طاقت
رفتن بمسجد ندارم و خود بادای نماز ظهر پرداخت بعد از فراغ نماز ساعتی قرار گرفته بجوار رحمت حق انتقال نمود مدت
سلطنت او چهارده سال و نه ماه بود

ذکر سلطنت سلطان سکندر ابن سلطان مظفر شاه

چون ناگزیر پیش آمد بسعی عماد الملک سلطانی و خداوندخان بن فتح خان شاهزاده سکندرخان بر مسند سلطنت تکیه زده

باشایان مردم خود نموده بعد برسات بخدمت برسند و چنین قرار یافت که بعد از گذشتن برسات سلطان بنفس نفیس متوجه گوشمال رانا گردد و ملک ایاز یکی از معتمدان خود را پیش رانا سانکا فرستاده پیغام داد که چون بین الجانبین محبت بهم رسید بنابران در نیک اندیشی و خیرخواهی یکدیگر کوشیدن لازم است و چون از برگشتن امرا ازان دیار خاطر اشرف سلطان راگرانی بهم رسیده و میخواهد که پرتو تسخیر بر اندازد و انداخته سرکشانرا گوشمال دهند در ضمن این امر خرابی در ان ولایت بسیار خواهد شد لایق و مناسب آنست که پسر خود را با پیشکش و تحف بسیار بر جناح التعجیل فرستند از صولت غضب سلطانی متوطنان آندیار محفوظ بمانند سلطان مظفر در محرم سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از جانپانیر متوجه احمدآباد گردید از انجا استعداد نموده عازم ولایت چتور گردد و در عرض چند روز در احمدآباد سامان سپاه نموده بر حوض کاکریه نزول نمود و سه روز بجهت اجتماع عساکر در انمنزل اتفاق افتاده و درین اثنا خبر رسید که رانا سانکا پسر خود را با پیشکش بسیار بخدمت فرستاده او بقصبه موراسه رسیده بود و بعد از چند روز پسر بخدمت رسیده تحفه و هدایا گذرانید سلطان از تقصیرات پدر او در گذشته او را خلعت پادشاهانه عطا فرمود و فتح آن لشکر نموده چند روز در نواحی جهالاوار بسیر و شکار صرف نموده باحمدآباد آمد انجا پسر رانا را امروت آخر خلعت لطف نموده رخصت انصراف او ارزانی داشت و خود بصوب گجرات عازم گشت و درین سال ملک ایاز که اعتضاد سلطنت بود رخت هستی بر بست و سلطان مظفر از استماع این خبر محزون و مغموم گردید جای گیر او را به پسر بزرگ او مقرر داشت و در سنه ثلاثین و تسعمائه بقصد گوشمال مفسدان و متمردان از جانپانیر سوار فرموده مابین قصبه موراسه و هرسول چند روز توقف نموده حصار موراسه را از سر نو تعمیر نموده متوجه احمدآباد گردید و در اثنای راه حرم سلطان که دوست ترین حرمها بود فوت کرد سلطان و شاهزاده از فوت او غمگین گشته بر سر تربت او رفته لوازم تعزیت بجا آوردند و بعد از انقضای ایام تعزیت با خاطر غمگین و دل حزین متوجه احمدآباد گردید و اکثر اوقات بشکیبائی میگذرانید روزی خداوند خان که بتفضل و دانش از امرا و وزرا ممتاز بود بخدمت سلطان در آمد و فوائد و منافع صبر به بیان شافی معروض داشته سلطان را از کلفت و کدورت برآورد و چون موسم برسات در آمده بود سلطان از اسیر جانپانیر دلالت نمود و سلطان با دهوای جانپانیر کرده متوجه شد روزی عالم خان ابن سلطان سکندر لودی پادشاه دهلی بعرض رسانید که سلطان ابراهیم ابن سکندر بواسطه عدم تجارب تیغ خون آشام از نیام برآورده امرای بزرگ را بقتل رسانیده و بقیة السیف مکرر خطوط و عرائض فرستاده بنده را می طلبید چون این فقیر بامید آنکه از حسن توجه ایند و دامان عالیشان بدولتی رسد خدمت کرده اکنون هنگام آن رسیده که کوکب اقبال از حضیض وبال بر آید و صورت مامول در آئینه مراد جلوه نماید متوقعست که بال مکرمت و ظلال رافت بر سر فقیر گسترده امداد فرمایند تا مملکت موروثی بدست آید سلطان مظفر جمعی همراه کرده و زر معتدبه داده رخصت فرمود و او بجنگ سلطان ابراهیم بدهلی متوجه گشت و همه احوال عالم خان در طبقه دهلی گذارش یافته و در سنه احدی و ثلاثین و تسعمائه

رانا رفته تمام احوال گفته و چون ملک ایاز بمندسور رسیده محاصره نمود رانا سانگا بکومک تهانه دار خود آمده در دوازده
کروهی مندسور توقف نموده بملک ایاز پیغام فرستاد که من رسولان بخدمت سلطان میفرستم و داخل دولتخواهان
میشوم شما دست از محاصره بدارید ملک ایاز تکلیف چندی که اصلا صورت نه بندد بر رسولان نموده همت بر
قلعه گماشت و نقب را بجای بردند که کار با مروز فردا رسید درین اثنا شیرخان شروانی از نزد سلطان محمود
ایلچی آمده بملک ایاز پیغام رسانید که اگر احتیاج بامداد و کومک باشد اینجانب نیز بآنحدود برسد ملک ایاز سررشته
بآمدن تحریص نموده سلطان محمود چون مرهون احسان مظفرشاهی بود سلاهدی پوربیه را بجهت همراه گرفته متوجه
مندسور گردید رانا سانگا از آمدن سلطان سراسیمه شده میدنی رای را نزد سلاهدی فرستاده پیغام نمود که رعایت
مجانست از لوازم است باید که در ادای حقوق مجانست خود را معاف ندارد و بالفعل در انفاذ صلح توجه مبذول
نماید بعد از چند روز کار بجای رسید که اهل قلعه بجان آمدند قوام الملک مرحل خود را پیش برده خواست که بقلعه
درآید و ملک ایاز بلاحظه آنکه مبادا فتح بنام قوام الملک شود او را از جنگ دراز روز باز داشت امرای گجرات برین
اراده آگاهی یافته از ملک ایاز آزرده خاطر گشت صبح روز دیگر مبارزالملک و چند سردار دیگر برخصت ملک ایاز
بقصد جنگ متوجه لشکر رانا سانگا گشتند و ملک تغلق فولادی رفته ملک مبارزالملک را از اثنا راه برگردانیده آورد
درمیدان نفاق پدید آمد و لیکن از ملاحظه سیاست سلطانی بی رخصت ملک ایاز نمی توانستند رفت و ملک ایاز باوجود
بی اتفاق امرای سران لشکر را مستعد ساخت نقب را آتش داده چون برج از هم ریخت ظاهر شد که راجپوتان
برصورت واقع آگاهی یافته دیواری دیگر محاذی برج عمارات نموده بودند روز دیگر رسولان رانا سانگا آمده
که رانا میگوید که بنده میخواهد در سلک دولتخواهان منسلک گشته فیلانی که بجنگ احمدنگر بدست آمده اند مصحوب
خود بخدمت سلطان فرستد باعث اینهمه بی لطفی و سخت گیری ایشان میداند ملک ایاز بواسطه مخالفت
قوام الملک بصلح رضا داده در تمهید مقدمات صلاح کوشیده دیگر امرا اظهار عدم رضا نموده بخدمت سلطان
محمود خلجی رفته بر جنگ تحریص نموده قرار دادند که روز چهارشنبه جنگ اندازد شخصی از آن مجلس بخدمت ملک ایاز
آمده تمام ماجرا باز نمود ایاز همان ساعت شخصی را بخدمت سلطان محمود فرستاده پیغام داد که حضرت سلطان
زمام اختیار این لشکر بدست بنده داده اند با در هرچه خیرخواهی ایشان ملاحظه نماید بعمل آرد و آنکه بتحریک و تحریص امرای
است میخواهند که برانا جنگ کنند بنده بآن راضی نیست چه ظن غالب که بشومت نفاق و شقاق دست ا
بدامان مطلوب نرسد ملک ایاز صبح روز چهارشنبه که امرا بجنگ اختیار نموده بودند کوچ کرده در موضع خلجی پو
فرود آمد رسولان رانا را خلعت داده رخصت نمود سلطان محمود خلجی نیز کوچ کرده عازم مندو گشت و ملک ا
جو نیا، ش خدمت دریافت سلطان او را مخاطب و معاتب گردانیده رخصت بندر دیو نمو

رسیده بر سر احمدنگر آمدند مبارز الملک از قلعه برآمده جنگ کرد و شصت یک سردار کراس بقتل آورده مظفر و منصور باحمدنگر مراجعت نمود چون احمدنگر ویران شده بود بجهت غله با حتیاج محنت میکشید از احمدنگر کوچ نموده بقصبه بیسح آمدند و چون این اخبار بسلطان مظفر رسید سلطان عماد الملک و قیصر خان را با جمعیت فراوان و یکصد زنجیر فیل بدفع رانا سانگا نامزد فرمود عماد الملک و قیصر خان باحمدآباد رسیده باتفاق قوام الملک بقصبه بیسح رفتند و خبر مراجعت رانا را بسلطان نوشته التماس فتح چتور نمودند در جواب نوشت که چون برسات رسیده در احمدنگر توقف نمایند. و بعد از برسات عزیمت چتور خواهند کرد امرا حسب الحکم در احمدنگر قرار گرفتند و سلطان مظفر بعد از چند روز لشکر را علوفه یکساله نقد از خزانه داده باحمدآباد رفت و عزیمت چتور و گوشمال رانا سانگا داشت درین حال ملک ایاز سلطانی از سورته بجمعیت تمام آمده ملازمت نموده معروضداشت جلال کبریائی سلطانی ازان عالی و رفیع است که خود متوجه تادیب و گوشمال رانا سانگا شوند تربیت امثال ما بندگان بواسطه آنست که اگر این قسم امری پیش آید سلطان از تصدیع نباید کشید در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمائه سلطان مظفر باحمدنگر رسید چون لشکر با جمع شد باز ملک ایاز التماس گوشمال رانا سانگا نمود و سلطان یک لکهه سوار و صد زنجیر فیل با او همراه کرده بتادیب رانا سانگا رخصت فرمود و از پی او ملک قوام الملک را نیز با بست هزار سوار رخصت نمود چون ملک ایاز و قوام الملک در منزل موراسه فرود آمدند سلطان از کمال حزم و نهایت تیقظ تاج خان و نظام الملک سلطانی را نیز بآن حدود فرستاد و ملک ایاز عریضه فرستاد که بجهت تادیب رانا چندین امرای معتبر فرستادن باعث افتخار و اعتبار او میشود بلکه اینهمه فیل هم در کار نیست و این بنده باقبال خداوندگار انخدمت را پسندیده است و اکثر فیلان را واپس فرستاد از موراسه کوچ نموده در موضع دهول فرود آمد و از آنجا فوج مردم را بتاخت و تاراج ولایت فرستاده صفدر خان را جهت گوشمال راجپوتان بجیاکوٹ نامزد کرد صفدر خان رفته موضع مذکور را که جای تغلب بود تاخته راجپوتان بسیار بقتل آورد و بقیة السیف را گرفته بملک ایاز پیوست و ازان سرزمین کوچ کرده دونگرپور و بانسواله را سوخته و بخاک برابر ساخته متوجه گردید اتفاقا درین منزل شخصی آمده بملک اشجع الملک صفدر خان خبر کرد که اودی سنگه راجه پال با جمعی از راجپوتان رانا سانگا و اگرسین پوربیه آمده در پس کوه متواری گشته اند میخواهند که شبخون زنند اشجع الملک و صفدر خان بی آنکه بملک ایاز سلطانی خبر فرستند قریب بدویست سوار همراه گرفته جلو ریز متوجه آنجماعه شدند و جنگ عظیم واقع شد و اگرسین مجروح گشت و هفتاد راجپوت در میدان افتادند و دیگر راجپوتان رو بگریز نهادند ایاز سلطانی چون برینحال مطلع شد با لشکر آراسته بکومک و امداد صفدر خان متوجه گردید چون بجنگگاه رسید از تردد صفدر خان متحیر گشته بر جراحات غازیان مرهم التفات نهاد و صبح روز دیگر ملک قوام الملک سلطانی بجهت دلجوئی آن گروه بکوه بانسواله در آمده از آبادانی اثر نگذاشت و اگرسین مجروح پیش

غایت نخوت و غرور حرفهای نالائق گفته سگی را نام رانا سانگا کرده پیش در دروازه ایدر بست باد فروش رفته این معنی
برانا سانگا گفت رانا از روی حمیت جاهلیت متوجه ایدر گشت و تا حدود سروهی تاخت و در خلال این احوال سلطان
مظفر قوام الملک ابن قوام الملک را بجهت کومک بر سر احمدآباد گذاشته متوجه جانپانیر گردید رانا سانگا چون ولایت باگر رسید
راجه باگر اگرچه مطیع و منقاد سلطان مظفر بود اما از روی اضطرار با او پیوست و از آنجا بدونگرپور آمد و مبارز الملک حقیقت
حال بسلطان نوشت چون وزرای سلطان با مبارز الملک صفای خاطر نداشتند بسلطان گفتند که مبارز الملک
چه لائق که سگی را نام رانا سانگا گذاشته او را در غیرت آورده باز طلب کومک نموده رانا را چه حد آنکه قدم در ولایت
سلطان گذارد اتفاقاً در آنوقت لشکری که بکومک ایدر گذاشته بودند بواسطه کثرت برسات در احمدآباد و در خانهای
خود رفته بودند و قلیلی پیش مبارز الملک مانده رانا سانگا بمجموع وقایع اطلاع حاصل نموده متوجه ایدر گردید چون نزدیک
رسید مبارز الملک باتفاق سرداران دیگر استعداد جنگ نموده باستقبال رانا سانگا برآمد و بی آنکه
فوجها یکدیگر ببیند برگشته بایدر رفت آن سرداران گفتند قلت دوست و کثرت دشمن بر همگنان ظاهر شد صلاح
آنست که تا رسیدن کومک رفته در احمدنگر متحصن شویم و برین قرار داد مبارز الملک را خواه ناخواه همراه گرفته بقلعه
احمدنگر رفتند صبح روز دیگر رانا سانگا بایدر رسیده از احوال مبارز الملک تفحص نموده کراس گجرات که از قوام الملک
گریخته برانا پیوسته بودند گفتند مبارز الملک ازان اشجع است که بگریزد لیکن امرا او را برداشته بقلعه احمدنگر برده اند و متحصن
کومک دارند رانا سانگا باستقلال تمام متوجه احمدنگر گردید باد فروشی که پیش مبارز الملک تعریف رانا سانگا کرده بود باز آمده
گفت که رانا سانگا با لشکری بسیار آمده حیف است امثال شما مردم بعبث کشته شوند مناسب آنست که در
قلعه احمدنگر متحصن باشند رانا اسب خود را در زیر قلعه آب داده خواهد گشت و بهمین قدر اکتفا خواهد نمود مبارز الملک
در جواب گفت که محالست که او را بگذارم که اسب خود را آب ازین دریا دهد و از روی تهور از دریا گذشته با قلیلی که
عشر عشیر لشکر رانا نبود در ایستاد چون رانا بانجا رسید جنگ صعب اتفاق افتاد و اسد خان که یکی از سرداران بود با چندی
سوار دیگر کشته شدند و صفدر خان زخمی گشت و مبارز الملک چند مرتبه بر فوج رانا تاخته زخمها برداشت و اکثر گجراتیان
کشته شدند و مبارز الملک و صفدر خان باحمدآباد رفت و احمدنگر را غارت کرده یکروز آنجا بود و صباح روز دیگر از احمدنگر
کوچ کرده متوجه بر نگر و بیسلنگر گردید چون نزدیک بر نگر رسید عموم سکنه آنجا برآمده گفتند که ما زنار داریم و پدران شما
دایم اعزاز و احترام ما بجا می آورده اند رانا سانگا از تاخت بر نگر خود را گذرانیده متوجه بیسلنگر شد و ملک حاتم
تهانه دار آنجا با اراده شهادت برآمده جنگ کرده مقتول شد رانا سانگا بیسلنگر را تاخته بولایت خود مراجعت کرد ملک
قوام الملک فوجی بمبارز الملک و صفدر خان همراه کرده باحمدنگر فرستاده که مقتولان آنجا را بخاک سپارند و مبارز الملک
احمدنگر رفته مرده شهیدان از منزل واپسین رسانیدند و در خلال این احوال کولی و کراس از نواحی ایدر مبارز الملک را با کم جمعیت

فارغ شدند سلطان محمود بخدمت پیوسته و مبارکباد و تهنیت گفت و مظفر بانه پرسید که به بنده چه میفرمایند
سلطان مظفر گفت قلعه مندو و مملکت مالوه را خدا تعالی بشما مبارک دارد و از انجا مراجعت نموده باردوی خود
رفت روز دیگر متوجه رانا سانکا گردید که یکی از راجپوتان نامی زخمی از قلعه گریخته پیش رانا رفته مهابت و صلابت
قتل مظفر را بنوعی تقریر نمود که زهره رانا بگداخت و بی اختیار فرار نموده بجانب چیتور رفت و آن راجپوت در همان
مجلس فوت کرد چون سلطان محمود از مندو بدبار آمده استدعا نمود که سلطان بجای پدر و عم فقیر میشوند امیدوار است
که التفات جدید را با الطاف قدیم منتظم ساخته کلبهٔ احزان را بفر قدوم مسرت لزوم منور سازند سلطان مظفر اجابت
مسول او نموده شاهزاده بهادر خان و لطیف خان و عادلخان حاکم اسیر و برهانپور را همراه گرفته متوجه مندو شد و شب
بقلعچه قرار گرفته صبح فیل سوار بقلعه درآمده در منزل سلطان محمود فرود آمد سلطان مهما امکن در ادای لوازم مهمانداری
کوشیده خود بر پای ایستاده خدمت میکرد و بعد از فراغ طعام پیشکش لائق از هر جنس بسلطان و بشاهزاده گذرانیده
عهد عذر نمود سلطان مظفر را سیر منازل عمارت سلاطین ماضی نموده متوجه دهار شد و از انجا سلطان محمود را رخصت
کرد و آصف خان گجراتی با ده هزار سوار بکومک او گذاشته متوجه گجرات گشت سلطان محمود از غایت محبت با وجودیکه
مرخص شده تا موضع دیوله همراه آمده از انجا رخصت مجدد حاصل نموده بمندو معاودت کرد سلطان مظفر رفته چند روز
در محمدآباد چانپانیر قرار گرفت و اکابر و اشراف بلاد گجرات بجهت تهنیت و مبارکباد بخدمت شتافته از انعام و
الطاف او کامیاب گشتند و در خلال این احوال روزی یکی از ندما بعرض رسانید که دران ایام که پرتو تسخیر بر ممالک مالوه
گسترده بودند رایمل راجه ایدر از کوه بیجانگر برآمده باز ولایت پتن و قصبهٔ کهرالو را تاخت و چون نصرت الملک از ایدر بآهنگ
جنگ او متوجه گردید فرار نموده در مغاکهای بیجانگر خزید سلطان فرمود که انشاء الله تعالی بعد از برسات درینباب
فکر بر اصل کرده خواهد شد و بعد از برسات در سنه خمس و عشرین و تسعمائه باراده گوشمال رایمل و مفسدان دیگر متوجه
ایدر گردید چون ملاذ و معاذ رایمل راجه بالدیو بود و تادیب و گوشمال او را مقدم داشته ولایت او را بخاک برابر
ساخته روزی چند در ایدر توقف نموده و از انجا بمحمدآباد چانپانیر رفته قرار گرفت و بعد از چند روز خبر رسید که سلطان
محمود خلجی باتفاق آصفخان بقصد کار کردن بر سر سکرن پوربیه رفته بود و میدنی رای رانا سانکا را بمدد خود آورده جنگ
صعب اتفاق افتاد و اکثر امرای مالوه در جنگ کشته شدند و پسر آصف خان نیز با جمعی از بهادران بقتل رسید
و سلطان محمود زخم بسیار خورده دستگیر گشت رانا سانکا تفقد احوال او نموده فوجی همراه ساخته بمندو فرستاده و
سلطان مظفر از شنیدن این خبر ملول و محزون گشت و چند سردار دیگر بکومک او فرستاده مکتوب محبت اسلوب پرسش فرموده
سلطان مظفر درین هنگام بطریق سیر و شکار بایدر رفته طرح عمارت انداخت و نصرت الملک را همراه گرفته باحمدآباد آمد و
حکومت ایدر بملک مبارز الملک تفویض فرمود اتفاقاً روزی در حضور مبارز الملک بادفروشی شمه از مردانگی رانا سانکا مذکور نمود مبارز الملک از

م گشته التجا آورده بموضع بهگور که سرحد گجرات ست وصول یافت بنده خدمت رسید حسب المقدور
ی بتقصیر از خود راضی نشده سلطان مظفر را از استماع این ماجرا خوشحالی روی نموده وآنچه مخصوص بادشاهانست
انها تحف وهدایای بسیار مرسل داشته خود نیز عازم استقبال گردید ودر نواحی موضع دیوله اتفاق ملاقات
ان مظفر دلجوئی بسیار نموده گفت خاطر از مفارقت اولاد ومملکت مکدر نباشد که عنقریب بتائید الهی
کار پوربیه برآورده مملکت مالوه را از آشوب فتنه وفساد پاک نموده بلا زمان ایشان تسلیم خواهد نمود و
رل توقف نموده باستعداد لشکر بیکران متوجه مالوه شد چون میدنی رای از توجه سلطان مظفر اطلاع
ن تبور را با جمعی از راجپوتان در قلعه مندو گذاشته خود با ده هزار از راجپوتان سوار وفیل محمودی متوجه دیار
بجا پیش رانا سانگا رفت که او را بکومک خود بیارد وسلطان مظفر آهنگ محاصره متوجه مندو گشت چون افواج
یب بمندو رسیدند راجپوتان از قلعه برآمده داد مردی ومردانگی دادند آخر گریخته پناه بقلعه بردند روز دیگر
ن بیرون آمده جنگ کردند قوام الملک سلطانی تردد نمایان نموده راجپوتان بسیار بقتل آورد سلطان مظفر
اطراف قلعه را تقسیم نموده با مرا سپرد محاصره نمودند درخلال این احوال میدنی رای خطی برای بهتور نوشته
سن پیش رانا سانگا رفته او را با کل راجپوتان ولایت مارواز وآن نواحی بکومک می آورم باید که بدست
ن مظفر را بحرف وحکایت نگاه دارد ورای بهتور را از کمال خداع دیگر رسولان فرستاده پیغام کرد که
ت که قلعه مندو متصرف راجپوتان درآمده عیال ونساء در قلعه هست اگر سلطان یک منزل عقب تر
ابل وعیال خود را برآورده در عرض یکماه قلعه را خالی کرده می سپاریم وخود نیز بخدمت شتافته داخل
می شویم سلطان مظفر اگرچه دانسته بود که آنجماعت دفع الوقت میگفتند وانتظار کومک می بردند اما چون
متعلقان سلطان محمود در قلعه بودند بالضرورت ملتمس آنجماعت قبول کرده ازان منزل سه کروه عقب
درین منزل عادلخان حاکم اسیر وبرهانپور با لشکر تازه درآمده ملحق شدند درینوقت خبر رسید که میدنی رای
ر بسیار برانا سانگا داده او را بکومک آورده بنواحی اجین رسیده است عرق حمیت سلطان مظفر در حرکت
ان فاروقی حاکم اسیر وبرهانپور وقوام الملک سلطانی را بجنگ رانا سانگا فرستاده خود بمحاصره قلعه مندو
گردید همگی همت بران مصروف داشت که قلعه پیش از جنگ رانا سانگا بدست افتد وامرا وسرداران
را جابجا تعین نموده در صبح شب چهاردهم صفر اربع وعشرین وتسعمائة از اطراف قلعه هجوم آورده جنگ انداختند
ماده بر قلعه برآمدند وراجپوتان جوهر کرده آتش در نمائان خود زدند وعیال وفرزندان خود را کشته وبعضی را
به درآمدند وتا جان داشتند تردد مینمودند سلطان مظفر نیز در قلعه درآمده قتل عام فرمود وصحبت پیوسته که از دو

بریاضت و مجاهدت بکمالات نفسانی رسیده القصه نظام الملک را رخصت فرمود تا در نواحی دلاوره شکار نماید
نظام الملک از دلاوره گذشته ایلچه رفت و در زمان مراجعت جمعی از پوربیه آمده ناگاه نظام الملک را مزاحمت
رسانیده لشکرای خود رسید از چنانچه در طبقهٔ مالوه مرقوم گشته سلطان مظفر بعد از اطلاع برین واقعه نظام الملک را در معرض
عتاب و خطاب داشت چه همگی غرض او آن بود که امسال سپری کرده بازگردد و امثال اینحکایت که از نظام الملک بوقوع
آمده باعث مشغول خاطر میگشت سلطان مظفر مراجعت نموده متوجه گجرات گشته در محمدآباد چانپانیر قرار گرفت و در
شوال سنه احدی و عشرین و تسعمائه چون بعد فوت رای بهیم راجه ایدر رانا سانکا بجماعت رای مل بن رای بهیم برآمده
رایمل بن سورجمل که داماد او میشد بولایت ایدر درآمده ولایت ایدر و قلعه را از تصرف بهارمل بن رای بهیم برآورده برایمل داد که سپرده بود
سلطان مظفر نظام الملک را نامزد فرمود تا ولایت ایدر را از تصرف رای مل برآورده به بهارمل تسلیم نماید و خود نیز
متوجه احمدنگر گردید و در اثناء راه چون بهارمل به نظام الملک پیوست او را آورده بخدمت مشرف ساخت سلطان
مظفر ازین منزل خداوندخان و نظام الملک را بجراست اردو گذاشته به پتن رفت و سکنهٔ آنشهر را نموده فضلا
و علما را خصوصا نوازشها فرموده پیوست و بهارمل را به نظام الملک همراه نموده او را رخصت داد تا رفته ایدر را
از تصرف رایمل برآورده به بهارمل تسلیم نماید نظام الملک چون ایدر را تسلیم بهارمل نمود و رایمل چون پناه بکوه
بیجانگر برده بود نظام الملک بکوه بیجانگر رفته جنگ کرد و از طرفین کس بسیار کشته شدند چون اینخبر بسلطان مظفر
رسید منشور فرستاد که چون ولایت ایدر بتصرف درآمده بیجاپور رفتن و جنگ کردن باعث آن میشود که
لشکریان بی ترتیب ضائع شوند لائق آنست که در روز مراجعت نماید بعد از مراجعت نظام الملک سلطان
از احمدنگر متوجه احمدآباد شد و جشنی عظیم ترتیب داده شاهزاده سکندرخان و بهادرخان و لطیف خان را کدخدا
ساخت و امرا و معارف شهر را بانعام و خلعت نوازش کرد و بعد برسات بطریق سیر و شکار متوجه ایدر گشت و
چون نظام الملک بیمار بود اطبا بمعالجه او گذاشته در اوائل سنه ثلث و عشرین و تسعمائه بمحمدآباد چانپانیر رفت
و از آنجا ملک نصرت الملک را بایدر فرستاد و نظام الملک را بحضور خواند و قبل از وصول نصرت الملک
نظام الملک و ظهیر الملک را با صد سوار در ایدر گذاشته بجناح تعجیل و اقدام شوق متوجه محمدآباد گردید هنوز در
نواحی احمدنگر بود که رایمل انتهاض فرصت نموده متوجه ایدر گشت ظهیر الملک با وجود قلت دوست و کثرت
دشمن باستقبال رایمل نموده با بست و هفت نفر کشته شد و چون اینخبر بسلطان مظفر رسید بملک نصرت الملک
فرمان فرستاد که تا بیجانگر پناه مفسدان و ماوای متمردان است بیارد و درین اثنا شیخ جا الله که مقتدای زمان
خود بود و حبیب خان مقطع دهانه است مگر بواسطهٔ استیلای راجپوتان پوربیه از مندو گریخته بخدمت پیوسته از
تسلط پوربیه شکایت نمودند و بعد از چندروز دیگر عریضه وارد و غیره در رسید که سلطان محمود خلجی از استیلای راجپوتان

احتیاج عسا چند روز مقام ده درخلال این ایام خبر رسانیدند عین ا حا ین بجمعیت خود متوجه
ملازمت شده بود و در راه خبر رسید که راجه ایدر فرصت را غنیمت دانسته دران نواحی غبار فتنه و فساد برانگیخته
تا حدود سابرمتی تاخته است ملک عین الملک از روی دولتخواهی خواست او را گوشمال داده بخدمت برسد
و رفته قصبهٔ موراسه را تاخت درین اثنا راجه ایدر جمعیت نموده بجنگ آمد و میان هر دو لشکر جنگ عظیم واقع شد
چون عبد الملک با دویست مسلمانان بدرجه شهادت رسید و فیلی که همراه داشت پاره پاره شد و پای ثبات
عین الملک از جا رفته فرار نموده از شنیدن این سلطان مظفر متوجه ایدر گشت چون بقصبهٔ موراسه رسید فوجی
بتاخت و تاراج ولایت ایدر فرستاد و راجه ایدر قلعه را خالی ساخته خود در کوه بیجانگر مختفی گشت سلطان چون
بایدر رسید ده نفر پیر راجپوت عمدا که بقصد مردن ایستاده بودند بذلت و خواری کشته شدند و از عمارت و بتخانه
و باغ و درخت اثر نگذاشتند راجه ایدر از راه عجز در آمد ملک کوبی زناردار را بخدمت فرستاده معذرت خواست
و پیغام نمود که ملک عین الملک از کمال عنادی که به بنده داشت آمده ولایت را تاراج کرد از روی اضطرار
ازین بیچاره حرکت و تردد بوقوع آمده و اگر بدانید از جانب بنده میشد مستحق غضب و سقط سلطان میبودم
مبلغ هشت لک روپیه و صد اسپ بطریق پیشکش تسلیم وکلای علائی مینمایم چون تسخیر مالوه پیش نهاد
سلطان مظفر بود عذر او پذیرفته بکودهره رفت و بیست لک تنگه و صد اسپ بملک عین الملک لطف نمود
تا سامان مردم نماید و از کودهره شاهزاده اسکندر خان را بحکومت محمد آباد رخصت داد چون بقصبهٔ مهیو رسید
فرمود که تا موضع دلوالد را که در تصرف مردم سلطان محمود خلجی ست متصرف شود و بعد ازان متوجه دهار گردد
و در اثنای راه ولد بر کهو کهاکه ساکن دهار بود آمده ملازمت نمود بجهت مردم دهار امان خواسته سلطان امان
داده قوام الملک بن قوام الملک و اختیار الملک بن عماد الملک را بجهت دلاسای سکنهٔ دهار پیش از خود فرستاد
درین اثنا خبر رسید که سلطان محمود خلجی بمندو درمانده و امرای چندیری بروی خروج کرده اند و او بمندو و چندیری رفت سلطان
مظفر امرای خود را واپس طلبیده فرمود که غرض اصلی درین یورش آن بود که کفرهٔ پوربیه را برطرف ساخته بولایت را بمان
سلطان محمود و صاحبخان ولد سلطان ناصر الدین علی السویه قسمت نمایم اکنون که سلطان محمود بدفع امرای چندیری رفته و راجپوتان ظالم را
بمندو همراه برده درین وقت بملک او در آمدن از آئین مروت و رسم مردانگی دور است قوام الملک چون بمندو
پیوسته شمه از خوبیهای آهوخانهٔ دهار را بعرض رسانیدند سلطان از برای سیر و شکار آنجا دو مائل و راغب گردانید
سلطان مظفر قوام الملک را بجهت نگاهداشت اردو گذاشته با دو هزار سوار و یکصد و پنجاه سلسله فیل عازم دهار
دید چون بدهار رسید عصر همان روز سوار شده زیارت مزار شیخ عبد الله جنگال و شیخ کمال الدین مالوی
منقولست که عبد الله در زمان راجه بهوج مانند برجنا داشته وزارت راجه میکرد و سبب اسلام او

سلطان محمود بن محمد شاه از تنگنای جسمانی بوسعت آباد روحانی خرامیده بعد از دو ساعت شب سه شنبه ماه
رمضان شاهزاده مظفر خان رسید بسعی امرا و معارف بر تخت امارت جلوس کرد و لوازم نثار و ایثار تقدیم
رسانیدند و او همانشب بتعین پدر را بمزار فائض الانوار قدوة المشائخ شیخ احمد کهتو قدس سره راهی ساخت
و دو لک تنکه بعزیز الملک حواله فرمود تا بر اهل استحقاق قصبه سرکهیج قسمت نماید و امرا و سائر اعیان مملکت را
خلعتها داده بعضی را بخطابهای لائق ممتاز گردانید و همان روز بر منابر اسلام خطبه بنام او خواندند و از جمله فیلان
خود ملک خوش قدم را عماد الملک و ملک رشید الملک را خداوند خان خطاب داده زمام وزارت بر ید اقتدار او
سپرد و در شوال سال مذکور یادگار بیک قزلباش ایلچی شاه اسمعیل در نواحی محمد آباد وارد از عراق رسید و جمیع امرا
و وزرا باستقبال فرستاده قدم او را تلقی بمبرت و احسان نموده یادگار بیک تحفها که بجهت محمود شاه آورده بود
بخدمت سلطان مظفر گذرانیده سلطان یادگار بیک و جمیع قزلباشان را خلعتهای بادشاهانه انعام فرموده سرای خاص جهت
سکونت این گروه تعیین نمود و بعد چند روز محمد آباد را تعیینه برود ره شده آن بقعه را بدولت آباد موسوم گردانید درین
اثنا خبر رسید که صاحب خان ولد سلطان ناصر الدین خلجی بدستیاری خواجه جهان خواجه سرا بر سلطان محمود غلبه کرده
مندو متصرف شده خود را سلطان محمود خطاب داد و اکثر امرا با او موافق ساخته بودند چنانچه در طبقه مالوه قلمی شده
گذارش این سانحه گشته از مندو گریخته التجا آورده است سلطان مظفر محافظ خان را باستقبال صاحب خان فرستاد
تا لوازم مهمانداری و دلجوئی بجا آورد و بعد ملاقات رخصت چند بجهت ادای لوازم ضیافت در بره توقف نموده متوجه
محمود آباد گردید و قیصر خان را بقبض او فرستاد تا خبر مشخص سلطان محمود خلجی و احوال مملکت مالوه و اوضاع
امرا معروض دارد چون برسات در آمد مردم جا بجا قرار گرفتند روزی صاحب خان پیغام فرستاد از آمدن
فقیر مدتی گذشته و اصلاح خود را بر اهمی بیند سلطان فرمود انشاء الله تعالی بعد برسات نصف ولایت
مالوه طوعاً و کرهاً از تصرف سلطان محمود برآورده بتسلیم ایشان خواهد نمود چون کواکب اقبال صاحب خان
بهبوط داشت حسب الاتفاق یادگار بیک قزلباش که در مردم گجرات بسرخ کلاه اشتهار گرفته بود در قرب جوار
هم رسیده روزی در میان نوکران خصومت شد و بجنگ رسید و منزل یادگار بیک بغارت رفت در میان
لشکر گجرات شهرت یافت که ترکمانان صاحب خان را گرفته اند شاهزاده مالوه از خجلت این حرف بی رخصت سلطان مظفر
بر خاسته رفت و تفصیل این اجمال در طبقه مالوه مذکور گشته و بعد از رفتن صاحب خان چون اخبار غلبه و استیلای
راجپوتان و زبونی سلطان محمود خلجی بسلطان مظفر رسیده بود غیرت و حمیت او بران داشت که متوجه تادیب
این گروه گمره گردد و بواسطه امضای این نیت عازم احمد آباد گردید از تهانجات ولایت خاطر جمع سازد و از
بزرگان مرده و زنده استمداد طلبیده متوجه مالوه گردد و یک هفته در احمد آباد بوده متوجه گودره شد و آنجا بواسطه

خرج اعظم همایون استدعا نموده فرستاد بعد از چند روز رسول نظام الملک بحری بخدمت رسیده عرضداشت
گذرانید و مضمون آنکه چون عالم خان خانزاده باینجانب التجا آورده متوقع است که پاره ولایت اسیر و برهانپور
با و لطف فرمایند رسول نظام الملک را طلبیده گفت چون او قدم از گلیم خود فراز میکند عنقریب گوشمال بسزا
خواهد یافت فی الجمله چون امرای مذکور بقصبه ندربار رسیدند شیرخان و سیف خان بر وخامت عاقبت خود
اطلاع یافته ملتجی بملک مجاهد الملک شده زنهار خواستند اعظم همایون این امرا نعمت غیر مترقب دا
قول و عهد داد و شیرخان و سیف خان بر قول وثوق نموده از قلعه فرود آمده بولایت کاویل فرستند
عادلخان بعد از رسیدن دلاورخان و دیگر امرا تاخت ولایت کالنه عازم گشت و پاره مواضع و قریات
کالنه تاخته بود که راجه کالنه پیشکش فرستاده استغفار تقصیرات خود نموده و عالم خان از ان سرزمین برخاست و عاد
امرای گجرات را بگجرات رخصت کرده خود ببرهانپور آمده هم درین سال سلطان سکندر لودی پادشاه دهلی از روی
خصوصیت و اخلاص پاره تحف و سوغات بخدمت سلطان فرستاد و قبل ازین هرگز پادشاه دهلی بپادشاه
گجرات تحفه نفرستاده بود و هم در ذیحجه سنه ست عشر وتسعمائه سلطان محمود بجانب نهرواله حرکت کرد و ساکنان
آن بقعه را از علما و صلحا و فقرا بانعام و التفات خوشدل ساخت فرمود که غرض آمدن این بود که از مخادیم
رخصت بگیرد و شاید اجل امان ندهد علما و اکابر هر یکی بطور خاص دعای او کردند و از همان مجلس سوار شده بطواف
مزارات مشایخ این رحمه الله علیهم رفته روز چهارم عازم احمدآباد گشت و طواف روضه مقدسه شیخ احمد کهتو
قدس سره نموده بمحمدآباد متوجه شد و چون ضعف و بیماری در خود احساس میکرد شاهزاده مظفرخان را از قصبه
برودره طلبیده نصایح دلپذیر گفت و بعد از چهار روز چون آثار صحت در خود مشاهده کرد شاهزاده را رخصت
برودره فرمود پس از چند روز بیماری عود نمود و بغایت ضعیف و نزار گشت درین اثنا روزی فرحت الملک
بعرض رسانید که شاه اسمعیل پادشاه ایران یادگار بیگ قزلباش را با جمعی از قزلباشان بطریق مجابت فرستاده
و تحفهای نفیس مرسل داشته فرمود روزی قزلباش که دشمن صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مخترع ظلم اند مرا
نمایند و اتفاقاً همچنان شد گفت که شاهزاده مظفرخان را زود طلبید هنوز یادگار بیگ قزلباش نرسیده بود
عصر روز دوشنبه دوم رمضان سنه سبع عشر وتسعمائه رخت هستی بر بست شصت و نه سال و یازده روز
مرافقت و پنجاه و پنج سال و یکماه و دو روز جهانداری کرد و او را در مناشیر خدایگان حلیم مینوشتند و او را
محمود بیکره نیز گویند و بیکره گاوی را گویند که شاخهای او بجانب بالا برگشته و حلقه زده باشد و بروتهای او
برین شکل بود برای این بیکره نامیدند پادشاهی حلیم و کریم و شجاع و سخی و خداترس بود

ذکر سلطنت ... شاه

وشاه چون روز دوشنبه دو رمضان سنه ... وتسعمائه

صفای خاطر نبود ملک حسام الدین و ملک محمد باکها از برهان پور در تهالنیر رخت توطن انداختند و بعد از چند روز باعظم همایون خبر بردند که ملک حسام الدین شهریار با نظام الملک بحری اتفاق کرده میخواهد غبار فتنه برانگیزد و اعظم همایون برین خلع آگاهی یافته کس بطلب حسام الدین فرستاد و ملک حسام الدین بر سر کار واقف شده با چهار هزار سوار متوجه برهانپور شده چون بنواحی برهانپور رسید اعظم همایون مع سیصد هزار سوار گجراتی استقبال نموده بمنزل خود برد و خلعت داده رخصت دائره فرمود روز دیگر با محرمان خود چنان لنکاش کرد که چون ملک حسام الدین بدیوان خانه بیاید دست گرفته بخلوت خانه ببرید و در وقت رخصت دریا سه گجراتی که سمیقر اعظم همایون عادل خان برمی دارد ضرب کاری بملک حسام الدین حواله کند و بعد کشتن او مردم او را جا بجا خواهند کشت برین قرار داد و بعد ساعتی کس بطلب حسام الدین فرستاد و ملک حسام الدین از غایت غرور و نخوت با جمعیت تمام آمد و بعد ملاقات بطریق مشورت دست ملک حسام الدین گرفته بخلوتخانه خود در آمد و چند سخن درمیان آورده پان داده رخصت فرمود و درین اثنا ملک حسام الدین قد خود را راست کرده دریا خان شمشیر بر سر او انداخت که دو پرکاله شد چون ملک برهان عطاء الله که وزیر اعظم همایون بود برین وقوف یافت بجمع از گجراتیان که همراه بودند فرمود که حرامخواران را بزنید گجراتیان چون شمشیر از غلاف کشیدند ملک محمد باکها و سرداران دیگر که همراه ملک حسام الدین بودند و یکهزار بهادر و چهار صد حبشی که بدربار حاضر بودند همه را در زیر شمشیر گرفتند و ملک محمد باکها و سرداران دیگر میان خون و خاک آغشته به نصف ولایت که در تصرف او بود بی نزاع بتصرف اعظم همایون در آمد چون این ماجرا مشروح و مبین در ربیع الاول سال مذکور بسلطان محمود رسید فرمود که هر که حق نمک نگاه ندارد آخر در معارض تلف است و در سته و عشر و تسعمائه عریضه اعظم همایون ورود یافت مضمون آنکه یک نوبت بر قلعه اسیر رفته بودم شیر خان و سیف خان را که قلعه در تصرف ایشانست خالی از شیطانیت و نفاق نیافتم و حالا که ملک حسام الدین کشته شد هر دو بیدولت بیک دیگر اتفاق کرده در خلاف و شقاق شدند و مکتوبی بنظام الملک بحری نوشته عالم خان خانزاده را طلبیده اند بنده باتفاق ملک لادن خانجهان و مجاهد الملک و دیگر امرا رفته قلعه را محاصره نموده نظام الملک بحری با لشکر خود عالم خان را همراه گرفته بسر حد خود آمده اگر بولایت بنده در آید محاصره قلعه گذاشته بجنگ او خواهد رفت سلطان پنج لکهه تنگه نقد بجهت مدد خرج اعظم همایون انعام فرموده دلاور خان و صفدر خان و امرای دیگر را بکومک اعظم همایون رخصت فرموده و در جواب نوشته که خاطر آن فرزند جمع باشد که هرگاه احتیاج شود خود متوجه خواهم گشت نظام الملک بحری که غلام سلطان دکن است این قدرت از کجا بهم رساند که بولایت آن فرزند حضرت تواند رسانید و هنوز امرای مذکور از برون شهر کوچ نکرده بودند که شاهزاده مظفر خان که بعنفت قلم متصدی گذارش احوال او خواهد گردید در قصبه برووده آمده بپابوس مشرف شده هفت لکهه تنگه دیگر بجهت

تیراو وابتوت شکسته بودند در دریا غرق شد سلطان مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیده بمحمد آباد چانپانیر کرده در سنه اربع وعشر وتسعمائه عادلخان حسن بوسیله والدهٔ خود که دختر سلطان بود بعرض رسانید که عادلخان بن مبارک خان حاکم اسیر و برهانپور هفت سال وچند ماه شد که وفات یافته او را پسری نیست امید ست که جای پدران بفقیر مرحمت فرمایند سلطان التماس و استدعای دختر را قبول نموده در رجب سال مذکور استعداد لشکر نموده در شعبان متوجه اسیر و برهانپور گردید وماه رمضان را در کنار آب تربده موضع سیلے گذرانیده در شوال عازم ندربار گشت وچون بقصبهٔ ندربار رسید معلوم شد که ملک حسام الدین مغول که نصف ولایت اسیر و برهانپور در تصرف او بوده خانزاده عالم خان احقاءه حکام اسیر و برهانپور نشید و اتفاق نظام الملک بحری حاکم کاویل بر تخت اسیر و برهان پور اجلاس نموده ملک لادن خلجی که نصف ولایت اسیر در تصرف او بود بملک حسام الدین مغول مخالفت ورزیده بر کوه اسیر متحصن گشته سلطان محمود بعد از استماع این سانحه متوجه تهالنیر گشت وملک عالم شه تهانه دار تهالنیر بوسیله غزیز الملک سلطانی تهانه دار سلطانپور ملازمت نمود تهانه را نیز خالی ساخته پیشکش نمود ونظام الملک بحری از شنیدن این خبر چهار هزار سوار همراه عالم خان و ملک حسام الملک گذاشته خود بکاویل رفت چون در تهالنیر سلطان محمود را اندک ضعفی طاری گشت چندی آنجا توقف نموده آصف خان وغزیز الملک لشکرهای آراسته بتادیب ملک حسام الدین وعالم خان فرستاد چون آصف وغزیز الملک متوجه برهان پور گردیدند فوج نظام الملک بحری برخصت ملک حسام الدین رو بدیار خود نهاد وملک لادن خلجی باستقبال آصف خان آمده ملاقات نمود و آصف خان او را همراه خود بخدمت سلطان آورد وملک حسام الملک نادم وپشیمان شده بار دوی سلطان پیوست وهر دو بعنایات والتفات سرفراز شدند وبعد عید اضحی در ساعت مسعود عادلخان را اعظم همایون خطاب داده چهار سلسله فیل وسی لک تنگه مدد خرج باو داد وعنان حکومت وحراست اسیر و برهان پور باو سپرد وملک لادن را خانجهان خطاب داده همراه اعظم همایون عادلخان رخصت فرمود وچون تولد ملک لادن در موضع نیاس واقع شده موضع نمرکور را جه باو انعام کرد وملک محمد باکها ولد عماد الملک غازی خان وملک عالم شه تهانه دار تالنیر خطاب خان وملک حافظ را حافظ خان وبرادر او ملک یوسف را آصف خان خطاب داد ودر خدمت اعظم همایون رخصت کرد ونصرت الملک گجراتی را مدد خرج داده در خدمت اعظم همایون گذاشت وهفدهم ذیحجه از آن منزل کوچ نموده متوجه سلطانپور ندربار گردید در منزل اول ملک حسام الدین مغول را شهریار خطاب داده وموضع دهنوره را که مضافات سلطانپور ست با دو فیل باو لطف نموده رخصت انصراف ارزانی داشت وخود بکوچ متواتر دهم محرم الحرام سنه ستة عشر وتسع مائة بمحمد آباد چانپانیر نزول فرمود عادلخان بعد وصول برهانپور

.... حسام الدین شهریار وملک محمد باکها وغازیخان ومیان ملک لادن خلجی وصاحب خان

بهادر گرویدند و در ساعتی که منجمان اختیار نموده بودند سلطان لشکری از شهر بندر بدفع بهادر عازم گشت
و بعد از چند روز بقتل آوردند تفصیل این سانحه در طبقهٔ دکن سمت گذارش یافته و در سنه تسع و تسعین و
ثمانمائه سلطان محمود بجانب قصبهٔ موراسه عزیمت فرمود و در اثنای راه منهیان بعرض رسانیدند که الپ خان
بن الغ خان چون علوفهٔ نوکران در مصارف خود خرج نموده بود از ترس آنکه مبادا سپاهیان داد خواه شوند
با و بحیرتی لاحق گردد گریخته رفته است سلطان شرف جهان را بجهت دلاسای او فرستاد و شرف جهان هر چند مواعید
و نصایح بدو خواند اصلا فائده نداد و دو صد سلسله فیل که همراه خود داشت بدست شرف جهان فرستاده بولایت
مندو درآمد و چون از پدر نسبت بسلطان محمود خلجی بیوفائی واقع شده بود سلطان غیاث الدین او را در مملکت
خود جای نداد اصلا تفقد احوال او نکرد و الغ خان خایب و خاسر متوجه سلطانپور گردید سلطان محمد قاضی اسحق را
بکومک ملک شیخا فرستاد و چون قاضی اسحق بنواحی سلطانپور رسید الغ خان محاربه کرد و پسر قاضی مذکور الملک
المشائخ با چند نفر دران معرکه کشته شد و آخر الامر الغ خان سرگردانی بسیار کشیده عریضه مشتمل بر کمال عجز و زاری
بخدمت سلطان فرستاده درخواست تقصیرات خود نموده و چون خانه‌زاد سلطان بود قلم عفو بر جرائم او
کشیده در سنه احدی و تسعمائه بخدمت رسیده شرف خدمت دریافته مشمول عواطف و مشفوق مراحم گردید
اما چون کوکب طالع او در هبوط بود و بعد از سه ماه نایب عرض خودرائی وجه بقتل آورده مقید گشت هم دران
حبس فوت کرد و چون عالم خان فاروقی حاکم اسیر بندی پیشکش مقرر نفرستاده بود و راه نخوت و غرور می‌پیمود
سلطان استعداد لشکر نموده در سنه ست و تسعمائه متوجه تادیب و گوشمال او گردید و چون کنار آب تپتی رسید
عادلخان پیشکش بسیار فرستاده و معذرت خواست سلطان از روی کرم عذر او پذیرفته بمحمدآباد چانپانیر
مراجعت کرد هم درینسال که سنه ست و تسعمائه باشد خبر رسید که سلطان ناصرالدین عبدالقادر کفران نعمت ورزیده
مملکت را از تصرف سلطان غیاث الدین برآورده اسم سلطانی بر خود اطلاق کرده است سلطان محمود
خواست که بتادیب و گوشمال او متوجه دیار مالوه گردد درین اثنا پیشکش سلطان ناصرالدین با عرایض نیاز
و مشتمل بر عجز و انکسار رسید و دران مذکور بود که هر چه از من صادر شده برضای مخدوم و ولی نعمت خود بود فاما
چون شجاع خان ورای خورشید بر سلطان غیاث الدین استیلا یافته بودند در اخفای کتمان آن سعی مبذول
میداشت سلطان بر عجز و زاری او رحم نموده اراده سواری فسخ کرد و درینسال چون فرنگیان در بنادر اسلام
شور انگیختند سلطان متوجه بندر مهایم شد و چون بخطهٔ دمن رسید خبر آوردند که ایاز غلام خاص از بندر دیب چند
سلسلهٔ جهاز خاصه و ده جهاز رومی مستعد ساخته با فرنگیان بندر چیول جنگ کرده فرنگی بسیار بقتل آورده و درین
جنگ چهار صد رومی کشته شد و فرنگیان گریختند و یک جهاز بزرگ ایشان که یک کرور متاع دران بود و حکایت آنکه

وآن روز و شب و روز دیگر تمام لشکر در زیر صلاح جنگ میکردند صبح روز دوم ماه ذیقعده سنه تسع وثمانین وثمانمائه
باشد دروازه بزور شکسته درآمدند و جمع کثیر بقتل آوردند و سلطان نیز تا دروازه رسید جمیع راجپوتان اسلحه انداخته بر
دو رحوض رسیدند و بقصد راجپوتان بیکبارگی حمله آوردند کس بسیار از طرفین کشته شدند و در همین معرکه رای تبائی
و دونگرسی و جمعی را دستگیر کرده آوردند سلطان مراسم شکر الهی بجا آورده رای تبائی و دونگرسی را بمحافظ خان سپرد
تا علاج زخم آنها نماید و همان روز جانپانیر را محمد آباد نام نهاده خود بشهر درآمد جمعی از راجپوتان گریخته بحصار سوم درآمدند
آنجماعت را نیز روز سوم بخواری وزاری برآوردند و چون محافظ خان خبر آورد که زخم رای تبائی به شده سلطان
او را باسلام دلالت کرد او قبول ننمود و چون پنجماه در حبس بماند و قبول اسلام نکرد بفرموده علما او را نیز تبائی
و دونگرسی را بر دار کردند و این واقعه در سنه تسعین وثمانمائه بدست داده در سنه مذکور فرمایش حصار خاص و
حصار جهان پناه محلها و باغات نمود و اهتمام بمحافظ خان فرمود در سنه اثنین وتسعین وثمانمائه ولایت سوهته
و قلعه جونا گره و کرنال بشاهزاده خلیل خان عنایت فرمود و در سنه اثنی وتسعین وثمانمائه سوداگران از دیار
دهلی بمحمد آباد آمده استغاثه نمودند که چهار صد و سه اسپ می آوردیم راجه کوه آلو از ما بتعدی گرفته و تمام قافله را تاراج
کرده بمجرد استماع این سخن فرمود تا قیمت اسپان از خزانه بسوداگران بدهند و همه را خلعت داده در مقام استعداد
لشکر شد و بعد از چند روز متوجه تخریب آندیار گردید و پیش از خود فرمانی بنام راجه آلو بدست سوداگران فرستاد
مضمون آنکه اسپان و متاع چون بجهت سرکار خاصه می آوردند او را بتعدی گرفته باید که هرچه گرفته باز گرداند
بدهد والا مستعد قهر و غضب سلطان باشد سوداگران چون فرمان رسانیدند راجه آلو از غایت خوف سیصد
و هفتاد اسپ که بجنس موجود بود حواله سوداگران نمود و سی و سه اسپ سقط شده بود قیمت آنرا داده پیشکش [illegible]
همراه سوداگران فرستاد و سوداگران چون بخدمت سلطان رسیدند حقیقت حال معلوم نمودند و پیشکش راجه
آلو گذرانیدند سلطان مراجعت نموده بمحمد آباد جانپانیر رفت و در سنه ست وتسعین وثمانمائه خبر رسید که بهادر
گیلانی گماشته محمود گیلانی سر از اطاعت ولینعمت خود سلطان محمد لشکری والی دکن پیچیده و بندر دابل را
متغلب و متصرف شده در راه بجهازات آزار میرساند و راه آمد شد گجرات مسدود شده و جهازات خاصه
بزور برده بمجرد استماع این خبر استعداد لشکر نموده براه خشکی ملک قوام الملک را نامزد فرمود و از راه دریا جهازات
تعین نمود چون این خبر بسلطان محمود بهمنی رسید امرا را طلبیده فرمود که چند نوبت از بزرگان ایشان بما امداد
رسیده و شوکت سلطان محمود معلوم همگنانست و رعایت حقوق این طبقه بر ذمت همت لازم و واجب
و برین تقدیر لائق و مناسب آنست که متوجه دفع او گردیم امرا و وزرا تحسین رای و تصدیق قول او نمودند
در مقام استعداد لشکر شدند و صحیفه اخلاص بخدمت سلطان محمود مرسل داشته و متکفل تادیب گوشمال

محاصره مبالغه فرمود محافظ خان هر صبح سوار میشد و تا نیم روز مرچلها دیده برگشته رسیده احوال معروض میداشت چون
محاصره بوجه احسن داتم واقع شد فرمود تا از چهار طرف ساباط طرح اندازند گویند هر چوبی که بالای کوه می بردند یک الکه
اجرت او میشد رای تبائی از مشاهده این حال از غایت عجز و درماندگی باز رسولان فرستاده معروض داشت
من طلا و غله که ده سال بخرج لشکر کفایت کند پیشکش میدهم سلطان فرمود تا قلعه فتح نشود ازین سرزمین
ممکن نیست که برخیزم چون رسولان مایوس بازگشتند رای تبائی در سنه ثمان و ثمانمائه وکیل کار گذار خود را که
سورا نام داشت پیش سلطان غیاث الدین خلجی فرستاده استمداد خواست و بهر کوچ یک لک تنگه بدد خرچ
قبول نموده سلطان غیاث الدین استعداد لشکر نموده بقصبه لعلچه فرود آمد چون این خبر بسلطان رسید امرا را بجا
گذاشته خود بعزم مقابله تا قصبه دهود رفته بود از آنجا باز خبر رسید که سلطان غیاث الدین روزی علما را طلبیده استفسار
نمود که پادشاه مسلمانان کوه کافران را محاصره نموده در شرع جائز است که بکومک و حمایت کافر روم علما گفتند
جائز نیست و همان ساعت برگشته بمندو رفت و سلطان بعد از استماع این نغمه مسرور گردید باز بجانپانیر آمده مسجد
جامع طرح انداخت درین مرتبه امرا و سرداران او یقین دانستند که تا قلعه فتح نشود سلطان نخواهد رفت
واز سر جد و جهد شروع در تدبیر قلعه گیری کردند چون عمارت ساباطها تمام یافت روزی سپاهیان مرچل از ساباط
ملاحظه کردند که راجپوتان بوقت صبح اکثر بمسواک و طهارت می روند و اندکی در مورچلها می باشند و چون این خبر را
بعرض رسانیدند فرمودند که قوام الملک فردا وقت صبح صادق سنه تسع وثمانین وثمانمائه لشکریان خاصه را
همراه گرفته ساباط غور را بدرون قلعه برسانند امیدست که اعلام فتح از مطلع رجا طالع شود صبح روز دیگر که غره
ذیقعده باشد ملک قوام الملک با لشکریان خاصه از ساباط غور بقلعه انداخت جمعی کثیر را بقتل رسانید و جنگی
عظیم واقع شد راجپوتان را تا دروازه حصار راندند و رای تبائی و راجپوتان دیگر استعداد جوهر کردند و قوام
الملک و سرداران دیگر دولت شهادت پیش چشم همت داشته غایت سعی و جهد و جد مبذول میداشتند
اتفاقاً قبل این بچند روز از جانب مغرب رویه توپی بر دیوار قلعه انداخته بودند و شگافها در دیوار حصار بزرگ
بهم رسیده بود ملک ایاز سلطانی باتفاق جمعی از لشکریان فرصت نگاه داشته خود را بآن شگاف رسانید از اتفاقات
که فی الحقیقه رخنه اجل اهل قلعه بود بحصار بزرگ درآمده از راه باره بر بام دروازه بزرگ آمد در نوقت سلطان
محمود بر ساباط برآمده روی مکنت بر خاک نهاده مناجات میکرد و فتح وظفر مسالت مینمود و مردم را بکومک
تعین میکرد و راجپوتان حیران و سراسیمه گشته نفقه وار بر بام دروازه انداختند اتفاقاً از مهب الطاف الهی
باد فتح و نصرت وزیدن گرفت حقه را برداشته بر صحن سرای رای تبائی انداخت و راجپوتان چون حال برین منوال
مشاهده نمودند هر جا جوهری که ترتیب کرده بودند همه را آتش دادند جمیع عیال و اطفال را سوختند

طبقات ا ے اسیر شود انگاه طعام طلبید و میل فرمودا -
نماید انگاه متوجه منزل سعادت طواف شوند فرمود انشاء الله تعالی بسخن نگویم تا حقیقت نگوید چون روزی
را در خلوت طلبیده گفت بعماد الملک حقیقت عرض نمیرساند قرار دادم با وسخن نگویم تا حقیقت نگوید چون روزی
برین منوال گذشت روزی عماد الملک در خلوت گفت که بنده گناه خود میداند سلطان فرمود تا حقیقت نگوئی
سخن بتو نگویم سوگند مصحف داده فرمود که اگر درد ولتخواهی جان برود گو برود عماد الملک بیچاره گشته حقیقت حال
معروض داشت سلطان محمود تحمل ورزیده و آزاری که بخداوندخان رسانید این بود که یکی از نوکران خود را خداوندخان
نام نهاد بعد از مدتی متوجه نهرواله گردید از انجا ملک عماد الملک را بتسخیر جالور و سانجور نامزد فرمود قیصرخان را همراه داد دا
مرخص شده قریب بمزار شیخ حاجی رفته قدس سره فرود آمد که شب مجاهدخان ولد خداوندخان باتفاق خالزاده خو
صاحب خان از منزل خود برآمده بسراپرده قیصرخان درآمده او را کشتند علی الصباح عماد الملک بخدمت رفته حقیقت
ف ساخت و شخصی بعرض رسانید که ازدرخان بن الف خان مرتکب این امر خطیر گشته سلطان بمجرد شنیدن
این سخن فیروزخان را فرستاد تا ازدرخان را مقید ساخته بیارد و چون شب درآمد مجاهدخان و صاحب خان باعیال
فرزندان خود گریختند و صباح چون ظاهر شد که ازدرخان بیگناه بود مجاهدخان و صاحب خان او را کشته اند فرمود تا
خداوندخان را در زنجیر کشیده حواله محافظ خان نمایند و ازدرخان را خلاص نمایند بعد از چند روز باحمدآباد مراجعت
و دو درین اثنا عماد الملک بیچاره رخت هستی بربست سلطان تفقد احوال او نموده فرزند بزرگ او را که ملک مدن
داشت اختیار الملک خطاب داده شغل وزارت بمحافظ خان رجوع فرمود و در سنه ثمانین و ثمانمائه مردم گجرات
قحط و امساک باران گرفتار شدند بحسب اتفاق ملک سدها تاخت بعضی از مواضع جانپانیر رفته بود رای بتا
رای اودیسنگه راجه جانپانیر جمعیت نموده برسر او رفت و در جنگ ملک سدها جمع نگهبر بدرجه شهادت رسید
امی بتا فی دو زنجیر فیل و اشیا و اسباب ملک سدها و مردم او بتاراج برد و چون این خبر بسلطان رسید در غره
ذیقعده سنه مذکور متوجه جانپانیر شد چون بقصبه بروده رسید رای بتائی از حرکت شنیع و عمل قبیح خود نادم
رسولان بخدمت فرستاده درخواست تقصیرات نموده معروض داشت که برد و فیل چون زخمی بودند سقط
و فیل دیگر بخدمت سلطان فرستاد فرمود جواب این فردا بشمشیر الماس فعل خواهد گفت و رسولان را بازگردانید
و پیش از خود تاج خان و عضد الملک و بهرام خان و اختیار خان را فرستاده تا در هفتم صفر بپای کوه فرود آمدند
راجپوتان بقصد جنگ برون آمده از صبح تا شام معرکه جنگ گرم میداشتند سلطان خود نیز از قصبه بروده کوچ
زبس کوه جانپانیر گذشته در موضع کرنال نزول فرمود بجهت محافظت راه درسانیدن رسد سیدی النگ
تعین نمود اتفاقا روزی سید مذکور رسد می آورد راجپوتان از کمینگاه برآمده ریختند و مردم بسیار کشته
سد را رانده بردند سلطان از استماع این ملول و محزون گشته تا سلخ صفر سال مذکور تا پای جانپانیر بوده

برین امر راضی نخواهد شد حالا هنگام آن رسید که خانها خراب شود و چون عید گذشت و جمعیت عماد الملک و سید خداوند خان از ترس اظهار نکرده و این اراده همان طور مخمر ماند اتفاقا بعد از چند روز خبر اراجیف بشهر مصطفی آباد رسید که روز عید خداوند خان عماد الملک را کشت و جمیع امرا باو پیوستند و شاه زاده احمد خان را بسلطنت برداشتند یکی از مقربان گستاخ رفته بی تحاشی این خبر بسلطان محمود گفت سلطان بمجرد استماع این خبر قیصر خان و فیروز خان را در خلوت طلبیده گفت قبل ازین خبر بیماری شهزاده رسیده بود و امروز از رهگذر شاهزاده خاطر بغایت ملول است تا دو کروه برو و از احمد آباد هر که می آمده باشد از و خبر متحقق و مشخص گرفته بیاید ملک سعد الملک چون پارهٔ راه رفت یکی از قرابتان خود را دید که از احمد آباد می آید از و احوال پرسید او گفت روز عید فطر در احمد آباد بودم شاهزاده بنماز برآمده و خداوند خان و محافظ خان در دربار حاضر بود اما مردم شهر میگفتند که عماد الملک صلاح نمیدید که امرا بتهانهای خود بروند در منازل خود نشسته اند ملک سعد الملک آمده تمام ماجرا بعرض رسانید سلطان فرمود که شخصی دروغ گفته بود که شاهزاده ملول است و بعد از دو سه روز قیصر خان و فیروز خان را در خلوت خوانده تمام حکایت را نقل نموده گفت که در میان مردم خواهم گفت که ارادهٔ حج دارم هر که تصدیق ازین اراده کرد خواهم دانست که او هوا خواه است و پس از چند روز فرمود تا جهازات مستعد ساختند و چند لکه تنگه بعمال جهاز داد و تا متابع ملکه بجهت صدقات اتباع نمایند و از مصطفی آباد بعندر گوگه آمده در کشتی نشست و به بندر کنبایت فرود آمده چون این خبر باحمد آباد رسید جمیع امرا بخدمت شتافتند سلطان فرمود که شاهزاده بزرگ شده و امرا بدولتخواه تربیت یافته اند خاطر از ممالک جمع شده بخاطر میرسد که سعادت حج دریابم عماد الملک گفت یکبار باحمد آباد تشریف فرمایند و انگاه هر چه مناسب باشد بعمل آورند سلطان دانست که درین کاسه نیم کاسه هست و متوجه احمد آباد گردید چون بشهر رسید روزی جمیع امرا را طلبیده گفت که مرا اجازت بدهید تا حج گذارده بیایم و تا جواب نخواهید گفت میل طعام نخواهم کرد امرا دانستند که درین امر امتحان میفرمایند همه مهر خاموشی بر دهان نهادند چون سر عظیم بجد استوار رسید عماد الملک بامرا گفت که سلطان گرسنه است جوابی معروض باید داشت نظام الملک بخدمت سلطان رفته معروض داشت که چنانچه شاهزاده بمرتبه کمال رسیده و بنده زاده ملک نیز تجارت حاصل نمود و از گرم و سرد زمانه خبردار شده توقع میدارد که تهانه بنده به بنده زاده حواله شود و بنده را درین سفر سعادت اثر از ملازمت خود دور انساز ند سلطان فرمود سعادتمند نیست اگر نیستند و انا مهمات ملکی بے وجه و او متمشی نخواهد شد بر دار از امرا جواب شما فرسیار نظام الملک بیش امرا آمده ماجرا تقریر کرد و هیچکس متصدی جواب نشد عماد الملک چون دید که هیچکس جواب نمیگوید سلطان گرسنه است بملک نظام الملک گفت چون شما از جمیع یاران در عمر پیش قدمی بهتر است که از قبل جمیع یاران رفته بعرض رسانید که خداوند جهان اول قلعه جانپانیر را بجهت محافظت خزانه و اهل حرم فتح

بسیار گرد آورده میخواستند که سرحدات راه را آثار رسانند بمجرد استماع این خبر چند جهاز آراسته خود باتفاق جمعی از بهادران
جنگ جوی سوار شد و اعتماد بر عون و نصرت الهی نموده لشکر برداشت چون قریب بجهاز ملیباریان رسید
آن جماعت گریختند و چند کشتی بدست افتاد و در رفته در بندر کنبایت فرود آمد و در ماه شعبان بدار الملک احمدآباد در
آمد و بعد از انقضای رمضان باره ولایت جانپانیر تاخته بدار الملک احمدآباد مراجعت کرده در سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه
ملک بهاء الدین عماد الملک را بتهانه قصبه سونگره و قوام الملک را بکودهره و فرحت الملک را بتهانه حصار تنبیت
و جکت و ملک نظام الملک را بتهانه کنیر و خداوندخان را مالک وزیر گردانید و در خدمت شاهزاده احمدخان ملک مالک
وزیر گردانیده در احمدآباد گذاشت و خود بضبط ولایت جوناگره و آن نواحی پرداخت روزی خداوندخان با رای رایان
از روی اخلاص خصوصیت در خلوت گفت که از ترددهای سلطان محمود دلتنگ شده‌ایم و هیچ سالی و ماهی
نیست که امری در پیش گرفته لشکر را سرگردان بسازد و اگر با مردم خود بالقصد از سپاهیان من بخود همراه بمنزل
عماد الملک رفته او را از میان برداری و فردا شاهزاده احمدخان را بسلطنت برداریم از برای کشتن عماد الملک
ازین وقت نخواهیم یافت چه تمام مردم او فسانه رفته‌اند من و این مصلحت بشاهزاده احمدخان عرض کرده‌ام
او هم باین امر راضی و همداستان است رای رایان گفت اعتماد الملک طریق اخلاص نسبت بمن مسلوک میدارد
و مخفیات خود بمن میگوید و چون از سلطان محمود آزرده و گله‌مند است ظن غالب آنست که درین امر موافقت نماید
مهم را استحکامی دیگر پدید خواهد آمد هر چند خداوندخان منع کرد فایده نداد رای رایان بر سر دستی و محبت عماد الملک اعتماد
نموده او را در خلوت برده سوگند داد و بمصحف که افشا راز نکند و ثانیا این سخن در میان آورد عماد الملک چون دید که مردم او بجاگیر
رفته‌اند فی الفور قبول کرده گفت درین امر با خداوندخان موافق ایم اما بخاطر میرسد که رمضان بگذرد و بعد از آن در
اظهار این نیت کوشیده شود رای رایان را خوش آمده این پیغام بخداوندخان رسانید و لیکن وداع رای رایان عماد الملک
ملک میانه را در خلوت طلبیده گفت که در زمان سلطنت قطب الدین از روی بیم که اسپی دیگر بهم رسد و بهم نمیرسید و حالا
بدولت سلطان محمود از من بزرگی درین خانواده نیست و درین ساعت رقعه بملک فرحت الملک که در قصبه سرگنج
فرود آمده فرستاده پیش خود طلبید و در موضع رکهیال ملک قیام الملک نیز رقعه فرستاد که روز چند از آن منزل کوچ
نکنند و علی الصباح ملک فرحت الملک با پانصد سوار بمنزل عماد الملک آمده ساعتی صحبت داشته ملک فرحت الملک را
بمنزل فرستاد و بعد از زمانی بنجا قتلغ‌خان کوتوال شهر را طلبیده گفت چون میان یکدیگر قرابت واقع شده که در
خیرخواهی یکدیگر کوشیده شود و خیرخواهی شما دانسته‌ام که از مهمات شهر حاضر باشید مبادا فتنه متولد شود و روز عید
پیش چشم خود مستعد شده بخدمت شاهزاده محمدخان متصلا باید رفت تا هیچ روز محافظت مبالغه بکار باید داشت
[illegible] رایان را بحضور خوانده گفت که نگفته بود که عماد الملک

انست که درین ملک حاکم خود وارد غه گذاشته شود سلطان فرمود که چون مخدومه جهان که در سلطنت و ایالت از
نسل و سلاطین سنده بوده است و رعایت حقوق صله رحم بر ذمه همت ما واجبست و گرفتن ملک ایشان از
مروت و فتوت دور مینماید و تا کنار آب سنده شکار کرده بمصطفی آباد مراجعت نمود و بعد از مدتی اراده تسخیر
بندر جکت که معبد طائفه براهمه است سلطانرا در سر افتاد و بواسطهٔ تنگی و درشتی راه توقف می نمود در وزی
بحسب اتفاق مولانا سمرقندی نام فاضلی با دو پسر براه هند بخدمت سلطان رسید و معروض داشت که
ما از دکن بعزیمت سمرقند بجهاز در آمده متوجه هرمز بودیم و چون در برابر جکت رسیدیم جمعی با کشتیهای مملو از آلات
حرب سر راه گرفته غارت کردند و عورات و اطفال مسلمانانرا باسیری بردند و از انجمله ما و پسران نیز در قید ایشان
مانده سلطان محمود تفقد احوال مولانا نمود مشار الیه را باحمد آباد فرستاده وظیفه مقرر ساخت و در وقت رخصت
فرمود که خاطر جمع دارید که انچه از شما رفته بجنس خواهد رسید و آنطائفه سزای لائق خواهند یافت از روی غیرت و
جمعیت امرا و سران گروه را بخدمت طلبیده فرمود که اگر روز باز خواست از ما پرسند که در جوار شما کفار این قسم
ستم مینمودند با وجود قدرت دفع مسا[؟] چه جواب خواهیم گفت امرا زبان بدعا و ثنا کشوده گفتند که بندها را بجز
فرمانبرداری چاره نیست و دفع این طائفه بر ذمت همت واجب و لازمست سلطان تصمیم این اراده نموده در
ثمانی هجم[؟] نهصد و هفتاد و هفت سال مذکور متوجه گردید و چون از تنگی راه کثرت جنگل بمحنت تمام بجکت رسیدند کافران گریخته بجزیره
سنکودهار در آمدند و دران سرزمین مار بسیار ظاهر شد در جائی که سراپرده سلطانی نصب شده بود در یک پهر هفتصد
مار کشتند شیر و ببر و پلنگ بسیار درین جزیره بمردم مضرت رسانیدند و بسیاری از سباع نیز بقتل رسیدند بتخانه
جکت را خراب کرده در هم ریختند سلطان محمود دران مدت چهار ماه در ینجا توقف کرده هر روز کشتی بسیار
از مردان جنگی و توپخانه ترتیب داده عازم جزیره تنیت گشت مردم آن نیز در کشتیها در آمده بجنگ پیش آمدند
و آخر گریخته بجزیره تنیت رفتند و بهادران جنگجو هزار جهاز رانده خود را بجزیره انداختند و حصار تنیت را کشوده جمعی
بسیار بقتل آوردند و راجه آنجا که رای بهیم نام داشت بر کشتی سوار شده بطرفی گریخته و سلطان محمود جمعی را بر
کشتی سوار کرده بتعاقب او فرستاده خود در شهر تنیت در آمده مسلمانانی که در قید بودند خلاصی داده غنیمت بسیار
در شهر تنیت و بر ده[؟] بیشمار بدست آورده ملک طوغانرا که فرحت الملک خطاب داشت بنا داری آنجا گذاشته
مظفر و منصور بمصطفی آباد مراجعت نمود و در روز جمعه سیزدهم جمادی الاول سنه مذکور جمعی که بر سم تعاقب رفته بودند رای
بهیم را مقید و مغلول آورده پیش بارگاه ایستاده کردند و سلطان محمود مولانا محمد سمرقندی را از احمد آباد طلبیده رای
خوار و زار بمحافظ خان فرستاد تا او را چهار پرکاله ساخته از چهار طرف احمد آباد بیاویزند تا متمردان دیگر عبرت گیرند
و در رجب سال مذکور جمعی را در مصطفی آباد گذاشته عازم قلعه جانپانیر گشت و در اثنای راه خبر رسید که جمعی از ملیباریان

مصطفی باد آباد نموده با حمداباد … وچون امرا و … یان در مصطفی باد توطن اختیار کردند و هر جا دزدی و مفسدی
در اطراف احمد آباد نو سر برآورده رهزنی و قطع طریق پیش گرفت و راه آمد و شد خلایق مسدود گشت و چون خبر
بسلطان محمود رسید ملک جمال الدین بن شیخ ملک که کوتوال اردو و خدمت سلاح خانه با و مفوض بود محافظ
ب داده علم و قطاس با و ارزانی داشت و منصب شحنگی و کوتوالی احمد آباد با و تفویض نموده رخصت داد ملک
جمال الدین شهر احمد آباد را در اندک مدت دلخواه ضبط کرد و چهار صد دیا نصد دزد را از دار آویخت و چون اینخدمت
مرضی و پسندیده افتاد و خدمتهای دیگر با و نیز رجوع شد و منصب استیفای ممالک اضافه خدمت گردید رفته رفته
رش بجای رسید که هزار و هفتصد اسپ در اصطبل او جمع شد و هر جا سپاهی خوب بودی نوکر او شدی و قوت
و شوکتش بمرتبه انجامید که پسر او ملک خضر از راجه باگر واید و سروهی پیشکش گرفت و در اول سال سنه ستة
وسبعین و ثمانمائة بسلطان محمود رسانیدند که جیکه بن کنکداس راجه چانپانیر از جماعت سلطان غیاث الدین مالو
مغرور شده و مفسدان بر دره و دیوی را در ولایت خود راه داده میل سرکشی دارد سلطان از شهر مصطفی آباد کوچ نموده
متوجه گوشمال جیکه گردید و در راه چون محافظ خان شرف خدمت دریافت منصب وزارت نیز اضافه کوتوالی گشت
و او گماشتهای خود بخدمت کوتوالی گذاشته و خود بمهمات وزارت می پرداخت و چون خبر طغیان زمین داران
شنید و استیلای ایشان بر مسلمانان معروض گشت سلطان عزیمت فتح چانپانیر نموده بالشکر گران متوجه آن
ناحیه شد و چون بکنار زمین شور که موسوم برنست رسید از انجا ایلغار کرده در یک روز شصت و یک کروه را قطع
از مجموع عساکر شش صد سوار همراه رسیدند و چون از ان زمین مهلک برآمدند غنیم از پیش نمودار شد گویند که بیست
چهار هزار و کماندار بودند سلطان با وجود قلت لشکر خود و کثرت غنیم فرود آمده سلاح پوشیده چون غنیم شجاعت
شهامت سلطان را دیده آنست که از راه اخلاص آمده عذر تقصیرات خواست و سلطان قلم عفو بر جرایم ایشان کشید
پیشکش بسیار گرفته صلح نموده و کلانتران ایشان را همراه خود مصطفی باد آورده احکام اسلام و مسلمانی تعلیم نموده هر یکی
انعام و التفات خوشدل ساخته رخصت ارزانی داشت و بعضی که باراده خود همراهی اختیار کردند هر یکی جا
مناسب داده در خدمت نگاهداشت و در سنه سبع وسبعین و ثمانمائة سلطان محمود رسانیدند که در حوالی
ولایت سند چهل هزار کماندار متمردان و مفسدان جمع شده بقریات و مواضع سرحد آزار میرسانیدند سلطان محمود
سرانجام لشکر نموده باز متوجه گشت و چون بزمین شوره زار رسیدند فرمودند تا هر سوار دو اسپ همراه
دیگر و دو آب و توشه هفت روز بردارند و اعتماد بر عون الهی نموده دران زمین مهلک درآمد و هر روز شصت
کروه راه طی میکرد و چون بولایت سند درآمد متمردان پراگنده و متفرق شدند و نیز دران گروه نماند و بلاد
… ف درآمد … و ضد اشتند که بمشقت بسیار همه راه … نموده آمده شده … مناسب

کار دیگر بفیل سلطان حواله کرد آنچنان حربه خورد بی اختیار راه فرار پیش گرفت و سلطان بخیریت بمنزل خود
رفت و از صدقات و مبرات جمیع اهل استحقاق را بهره مند ساخت و بعد از چند روز امرای سرحد را طلبیده
با لشکر آراسته متوجه تسخیر قلعه جوناگره و کوه گرنال گشت و در یکشب دیگر پنج کرور زر بر سپاه تقسیم کرد و از آنجمله دو
هزار و پانصد اسپ ترکی و عراقی که بهای بعضی تا دو هزار تنگه بود بمردم و پنجهزار شمشیر مرصع و یکهزار و هفتصد کمر مرصع
و یکهزار و هفت خنجر غلاف طلا انعام فرمود و بکوچ متواتر چون بولایت سورتهه در آمد افواج بتاخت و تاراج
بهر طرف فرستاد و رای مندلیک از نهایت عجز و بیچارگی بخدمت آمد معروض داشت که بنده عمریست که در ربقه
اطاعت و انقیاد زیست میکند و امریکه مستلزم نقض عهد و پیمان باشد از من صدور نیافته الحال هر قدر
پیشکش امر شود ایستادگی دارم سلطان فرمود همگی همت بران مصروف است که این ولایت بتصرف درآرم
اعلام اسلام مرتفع سازم تا شعار اسلام رواج یابد بعد اسلام آوردن و قلعه تسلیم نمودن امری دیگر از تو مطلوب
نیست رای مندلیک چون از فحوای کلام قرار گرفت که این لشکر با لشکرهای دیگر نمی ماند فرصت نگاهداشته در شب
راه فرار پیش گرفت و رفته بقلعه جوناگره در آمده و سلطان روز دیگر از آنمنزل کوچ کرده قریب بحصار جوناگره فرود
آمده جمعی از لشکر جدا شده بقلعه رفتند و گروهی از راجپوتان بیرون آمدند محاربه نموده گریختند روز دیگر هم جنگ شد
روز سوم سلطان خود متوجه قلعه شد و از صبح تا شام معرکه جنگ گرم بود در روز چهارم بارگاه سلطانی را قریب
دروازه انداخته محاصره قلعه را تنگ گرفتند و از هر طرف ساباط طرح انداختند و راجپوتان اکثر اوقات از قلعه
برآمده دستبردی نمودند مردم خوب را منع میکردند چنانچه روزی میرعلی عالم خان فاروقی ریختند و او را بدرجه
شهادت رسانیدند سلطان محمود محاصره را بنوعی تنگ ساخت که سنگ منجنیق بعضی اوقات پیش تخت محمودی
می افتاد و رای مندلیک هرچند در مقام صلح و دادن پیشکش شد چون سلطان را بعد تسخیر قلعه اراده نمود فائده
نداد و در آخر رای مندلیک از روی بیچارگی امان خواسته قلعه را تسلیم نموده با تمام راجپوتان بر کوه گرنال
پناه برد و سلطان محمود مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیده بضبط ولایت پرداخته و بعد از چند روز کوه گرنال را محاصره نمود
و در عاقبت رای مندلیک بیچاره شده بخدمت پیوست و بجهت مردم خود زینهار خواسته کوه گرنال را نیز حواله
نمود و چون چند روز متواتر بخدمت سلطان آمد و شد کرد و اطوار پسندیده و اخلاق حمیده سلطان ملاحظه کرد
روزی معروض داشت که از برکت صحبت شاه شمس الدین اسلام و مسلمانان بر دل من غالب شده بود حالا که
بخدمت سلطان رسیدم بحقیقت دین اسلام آگاهی یافتم میخواهم که داخل فرق اسلام شوم سلطان محمود
از کمال شوق کلمه توحید تلقین او فرموده خانجهان خطابش داد بواسطه آنکه در اینجا شعار اسلام رواج یابد
خشت تعمیر شهر مصطفی آباد بر زمین نهاد بجمیع امرا فرمود تا بجهت سکونت خود منازل طرح انداختند در اندک مدت

متوجه آنصوب گردید و با وجود صعوبت مسالک و مداخل خود را باینجا رسانید و بعد کشش و کوشش بسیار راجپوتان
گریخته از راه کوه و جنگل خود را بقلعه کرنال انداختند و برده و مال بیشمار بدست لشکر افتاد و سلطان از آنجا بالصوب
بتخانه آنگروه رفت جمعی از راجپوتان که ایشان را بیروبان گویند بمردن قرار داده در بتخانه دست بشمشیر و برچه کردند و طرفة العین طعمهٔ
شمشیر گشتند روز دیگر از ان منزل کوچ کرده در پای قلعه منزل کرده افواج بتاخت ولایت فرستاد رای مندلیک از راه عجز و بیچارگی استغفار تقصیرات
نموده پیشکش بسیار فرستاد سلطان محمود بمقتضای مصلحت وقت قلعه را بسال دیگر حواله نموده مدارا ساخته متوجه احمدآباد
گردید و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بسلطان رسانیدند که رای مندلیک از غرور و نخوت چتر بر سر گرفته جواهر قیمتی بر خود بسته بار میدهد
بمجرد استماع اینخبر چهل هزار سوار با فیلان بتادیب او نامزد فرمود و در وقت رخصت با امرا و سران کرده گفت که
اگر مندلیک از راه اطاعت و انقیاد در آمده چتر و جواهر قیمتی که روزهای بت پرستی بر خود می بندد تسلیم نماید و پیشکش
مقرری خود بدهد تعرض بدیار او نرسانند لشکر گجرات چون نزدیک بولایت مندلیک رسیدند جمعی را فرستاده آنچه
بسلطان فرموده بود پیغام کردند رای مندلیک بتعظیم تمام رسولان را استقبال نموده چتر و جواهر و زیورهای قیمتی که
روز بت پرستی و ایام متبرک بر خود می بست با پیشکش بسیار بخدمت امرا مرسل داشت و دلجوئی نموده بازگردانید
امرا چون بخدمت سلطان رسیده آنچه آورده بودند بازگردانیدند سلطان در مجلس عیش و محفل بزم بگویندگان
و خوانندگان انعام فرموده در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه خبر فوت سلطان محمود خلجی والی مالوه رسید امرا معروض
داشتند که در وقتی که سلطان محمود شاه بن احمد شاه اجابت داعی حق نموده بود سلطان محمود خلجی بقصد تسخیر ولایت گجرات
بقصبه کپنج رسیده بود اگر خداوندجهان درینوقت که اسباب ملک گیری که مهیا و آماده است متوجه شوند باندک سعی
ولایت مالوه بتصرف در می آید سلطان فرمود در اسلام و مسلمانی جائز نیست که مسلمان بهم در افتند و خلایق
پایمال حوادث شوند معهذا درین ایام که سلطان محمود فوت شده و امور مملکت انتظام نیافته بر سر ولایت او
رفتن از آئین مروت و رسم فتوت دور است و بقصد شکار از احمدآباد برآمده روزی چند در صحرا گذرانیده باز در
احمدآباد قرار گرفت و در سنه اربع و سبعین و ثمانمائه باز افواج بتاخت و تاراج ولایت سورتهه نامزد کرده در اندک
مدت ولایت سورتهه را خراب کرده غنیمت بسیار گرفته مراجعت نمودند و از اعظم وقائع اینسال آنست که روزی
سلطان محمود بفیل سوار بجانب باغ ارم میخرامید و در اثنای راه فیل مست دیگر زنجیر خود گسسته متوجه خروج گردید
فیلان دیگر از دیدن او رو بگریز نهادند و بفیلیکه سلطان سوار بود متوجه شده فیل سلطان دو سه کله تاب
آورده رو بفرار نهاد و در هنگام گریختن او آن فیل تاخته کله دیگر بر شانه فیل سلطان زد چنانچه آسیب دندان
بپای سلطان رسید که خون روان شد درینوقت سلطان از کمال شجاعت حربه بر پیشانی فیل انداخت
دخو [illegible] مست فیل کله دیگر زد حربه دیگر خورد و خون بطور فواره از پیشانی فیل بجوشید فیل باز گردیده

ه در خدمت سلطان مذکور شد که زمیندار دبادر و بندر و وسال شد که جهازات را مزاحمت میرسا
ان از سلاطین گجرات هرگز گوشمال نیافته اند سرکشی و تمرد عادت کرده اند سلطان محمود با وجودیکه دولتخواهان لوا سلط
وبت راه استحکام قلعه تجویز نمیکردند عازم تسخیر آن ناحیه و گوشمال متمردان گردید و چون بهزار صعوبت و دشواری
والی قلعه رسید سردار قلعه جنگ پیش آمده و ترددهای مردانه بتقدیم رسانید و چون شب درآمد و حصار پناه
رده تا چند روز هر روز معرکه قتال برمی آراست و حق تردد و مردانگی مینمود اتفاقا روزی محمود شاه با حشم و لشکر
کوه پا در برآمده چون نظر مردم قلعه بر چتر شاهی افتاد و افزونی سپاه ملاحظه نمودند از راه عجز دست بدامن صلح
زدند و دو سردار قلعه بخدمت سلطان شتافته امان طلبیدند محمود شاه از کمال رافت قلم عفو بر جرائم آنگروه
کشیده همه را امان داد و چون سردار قلعه و کلانتر نواحی بخدمت آمدند هریک را بخلعت و التفات مخصوص گردانیده
وسوار شده متوجه سیر قلعه گشت و چون از سیر قلعه فارغ شد سردار قلعه پیشکش بسیار گذرانید و در همان مجلس پیشکش
باو بخشیده خلعت خاص و کمر زر باو لطف فرمود و سال بسال پیشکش قرار داده حراست و حکومت آن ناحیه
باو تفویض فرمود و خود با کامیابی و اقبال مراجعت نموده باحمدآباد قرار گرفت و در سنه سبعین و ثمانمائه بقصد
شکار متوجه احمدنگر گردید و در اثنای راه روزی بی سبب ظاهر بهاءالملک بن الف خان آدم سلاحدار را کشت
وگریخته بولایت ایدر درآمد سلطان محمود بگرفتن بهاءالملک ملک حاجی و ملک کالو عضدالملک را فرستاد اینها
بدان پاره راه رفتند تزویری بخاطر رسانیده دو کس از نوکران را برین آوردند که قاتل آدم سلاحدار ما بودیم
واز راه برگشته معروض نمودند که قاتل آدم سلاحدار را گرفته آورده ایم چنانچه آنها اعتراف مینمایند و بهاءالملک
گریخته بولایت ایدر رفت سلطان محمود شاه فرمود تا آن بیگناهان را بکشیدند و بعد از چند روز چون پرده از روی
کار برداشته شد بیقین انجامید که هر دو بیچاره قاتل سلاحدار نبودند و عمادالملک از روی مکر و فریب آن دو مظلوم را
رین آوردند که اقرار نمایند سلطان فرمود تا عمادالملک و عضدالملک را نیز بکشند و متروکات و قریات ایشان را
بخالصه ضبط نمودند ملک اختیارالملک را اعتمادالملک قرار داده منصب نائب غیبت تفویض نموده جمیع سپاهیان
عمادالملک باو سپرد و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه بقصد تسخیر قلعه کرنال که الآن بجونه گره اشتهار دارد حرکت
کرد گویند قریب دو هزار سال این ولایت بتصرف آبای مندلیک بوده است بعد سلطان محمد تغلق شاه
وسلطان احمد شاه گجراتی دست تصرف هیچ کس باین بلاد نرسید سلطان محمود شاه اعتماد بر عون
نموده متوجه آنجا گردید و در اثنای سیر ولایت سورته را تاراج کرده چون قریب بکوه کرنال رسید متوطنان
آن ناحیه مال و عیال خود را در جاهای دور دشت و کوههای پردرخت فرستاد و خودها تحصن جستند و تغلق خان
خال سلطان بود این مضمون را بالعرض رسانید و سلطان محمود در روز دوم

…ب احمدآباد خبر رسید که بر کنار آب کماری که پانزده کروهی احمدآباد است نزول نمود و درین منزل
…م شاه بن همایون شاه والی دکن رسید که از دست سلطان محمود خلجی گله و شکوه نموده ملتمس
…ر محمود شاه با لشکرهای گران و پانصد فیل متوجه کومک نظام شاه گردید چون به ندربار سلطان پور
…لقدیب رسید که سلطان محمود خلجی بر جمعیت خود مغرور شده بکوچ متواتر بسرحد آمد بعد تلاقی فریقین
…اول شکست بر فوج او افتاد و مردم ازین جانب اردوی او را بغارت بردند و هجده زنجیر فیل بغارت
…ن سلطان محمود درین وقت که مردم بتاراج مشغول بودند با دوازده هزار سوار از کمینگاه برآمده سکندر
…ن سلطان محمود خود بجانب کمان درآمده تیری بر پیشانی
…اتیمان ترک انجه حق تردد بود بتقدیم رسانیدند سلطان محمود خواجه جهان ترک عثمان تغیر اگرچه
…رخان زان فیل برگشته فتح خورد و دیران کرد و سکندرخان خواجه جهان
…سید متوجه شدند و تغیر الحال در فیروزآباد دست سلطان محمود شهر بیدر را محاصره داده چون اخذ او
…و ملازم ایشده برگشته بسرعت متوجه شدند محمود شاه متوجه دکن شده در راه شنید که سلطان محمود خلجی
…ن نموده متوجه مالوه گشت محمود شاه بولایت اسیر و برهانپور درآمد تا راه گذر مسدود سازد حوالی تهنیه
…در ولایت اسیر نزول کرد و سلطان محمود خلجی از راه متعارف گذشته براه گوندوانه درآمد از تنگی
…ی آب محنت بسیار بمردم او رسید گویند زیاده بر هزار آدم از بی آبی هلاک شده بودند محمود خلجی
…شاه نوشته فرستاد که مرا بمکان قرة العین سلطنت را کومک امداد احتیاج واقع شود اعلام خواهد نمود
…ساخت مساعد نخواهد رفت و مراجعت نموده باحمدآباد رفت و از ثقات مرویست که درین لشکر محمود شاه
…و دو هزار سوار مسلح انتخابی بود و تمام ممالک گجرات بجاگیر سپاهی داده یک موضع بخالصه خود نگذاشته بود
…در سنه سبع وستین وثمانمایه تا آنکه امر مختصه نظام شاه
…ت چهار سال ده قصبه از خزائن آبا و اجداد صرف نموده بود دکن گشت و چون وعده امداد و اعانات
…ل ابت مضمون آنکه سلطان محمود خلجی با نود هزار سوار متوجه محمود شاه با لشکرهای آراسته متوجه
…ان نام رفته بود متوقع است که بهمت عالی این ابتهاج وعده بعرصه وقوع فرماید محمود شاه بر گشته
…سلطان محمود خلجی نواحی دولت آباد را تاخته و غارت نموده
…بن شد چون بسلطانپور و ندربار رسید سلطان محمود خلجی رسید او بر مراجعت
…جای بخدمت و کتابت معذرت آمیز نظام شاه با تحف و هدایا بخدمت سلطان رسید
…نموده متوجه باحمدآباد شد و بسلطان محمود خلجی نوشته فرستاد که همه بر سر ولایت مسلمانان تاختن
…ت که نگذاشتن جنگ با کشتن قبیح است و اگر ایشان متوجه آزار و اضرار متوطنان دکن
…اسلام و مروت بعید مینماید و بر تقدیر توقف بی جنگ باز گشتن قبیح است سلطان محمود جواب فرستاد که چون همت عالی
…اینجانب متوجه ولایت او خواهد گردید سلطان محمود … در سنه ثمان وستین
…

جمعی از قدیمان خود را و تنخواهان خود را مثل حاجی ملک بهاء الدین و ملک کالو و ملک عین الدین هما نوقت حاضر
ساخته بملک عبدالله گفت که فیلانرا مستعد ساخته بر دربار حاضر آورد و بملک شرف الملک فرمود که ملک شعبان
حرامخور را بر دربار حاضر سازد تا شحنه او را در زیر پای فیل اندازد و ملک شرف الملک چون باحضار عماد الملک
رفت نگاهبانان گفتند که بی رخصت عضد الملک نمی توانیم داد او آمده این سخن را بعرض رسانیده سلطان محمود
بر بام برج برآمده باواز بلند گفت که زود شعبان را بیارید و در زیر پای فیل اندازید چون مردم این سخن را از زبان
سلطان محمود شنیدند جمعی کثیر رفته او را آوردند چون چشم سلطان بر او افتاد فرمود حرامخور را بالا بیارید تا جرم
او در پرسیده شود چون بالا بردند فرمود زنجیر از دست و گردن بردارند تا تدارک حرامخواران نماید متعلقان امرا
بحراست او مشغول بودند از مشاهده اینحال بعضی خود را از بام انداختند و بعضی فریاد الامان و چون اینخبر بعضد الملک
و ارباب فتنه رسید در مآل کار خود متحیر شده باجتماع مردم خود پرداختند و مقارن طلوع آفتاب بر غرفه دربار آمده
مردم را اسلام داد و روباک بدست عماد الملک سپرد تا بکس براند و ملک عبدالله شحنه فیل آنرا حاضر داشت و قریب
سیصد نفر بکورنش جمع شدند درین اثنا امرای باغی با اوباش شهر همراه آمدند چون قریب رسیدند عماد الملک و حاجی
و سرداران دیگر و غداران راه فرار پیش گرفتند و سپاهیان اسلحه خود در کوچهای شهر انداخته مختفی شدند از آنجمله
حسام الملک تیز و برادر خود در کن کوتوال پنهان رفته از آنجا هر دو برادر بمالوه رفتند و عضد الملک با یک نفر در میان
کراسیان رفت چون کراسیان آن ناحیه را مردم او کشته بودند او را شناخته کشتند و سر بریده او را باحمدآباد فرستادند
برهان الملک چون جسیم بود نتوانست گریخت قریب سرکهیچ در شکستهای آب سابرمتی مختفی شد اتفاقاً یکی از
خواجه سرایان بطواف شیخ احمد کهتو قدس سره میرفت برهان الملک را در شکستگی نشسته دید فی الفور او را گرفته بدربار
آورد و بحکم سلطان بسیاست رسانیدند و مولانا خضر صفی الملک را مقید کرده بدیو فرستادند چون این فتنه تسکین
یافت و دوست از دشمن ممتاز شد عماد الملک دامن همت بر حشمت و وزارت افشاند و بسان آزاده مردان
دست از دنیا برداشت و بگوشه قناعت و کنج عزلت نتوانست گرفت و جاگیر گذاشته وظیفه دار شد سلطان محمود
در مقام رعایت سپاهی شده پنجاه و دو بنده را از بندگان قدیم رعایت فرمود چنانچه در اندک مدتی لشکر او ده
لبست لشکر سلطان قطب الدین سلاطین سلف شد و هر یکی از بندگان قدیم را بخطابها نوازش کرد و ملک
حاجی را خطاب عماد الملک عارض لشکر امتیاز بخشید و ملک بهاء الدین را اختیار الملک و ملک طوغان را فرحت الملک
و ملک عین الدین را نظام الملک و ملک سعد بخت را برهان الملک خطاب داد و در سنه اربع و ستین و ثمانمائه
باز آهنگ شکار بجانب کرنج متوجه شد و درین نوبت تا سرحد سند شکار نموده باز گشت و درین ضمن انتظام
تهانجات و نسق پرگنات نموده بخور رسی سنجیدگان تقدیم رسانید و در سنه خمس و ستین و ثمانمائه بارادهٔ سیر

ذکر فتح خان بن احمد شاه

اعیان مملکت شرائط تعزیت سلطان قطب الدین بتقدیم رسانیدند شاهزاده داود خان بن احمد شاه را که عم سلطان قطب الدین میشد بر تخت سلطنت اجلاس نموده چون دبیر قضا و قدر منشور سلطنت بنام او ننوشته بود مرتکب اعمال ناشایست و اقبال ناپایست شدن گرفت بعضی حرکات که حمل بر دنائت همت او میکرد احیاناً ازو صادر میشد و سبب نفرت خلائق میگردید از انجمله فراشی که در زمان شاهزادگی همسایه بود وعده خطاب عماد الملکی نمود وامرا و بزرگان از مشاهده حرکات نا منتظم او ازو بیزار شده قرار دادند که او را از حکومت معاف دارند و علاء الملک بن سهراب را بمنزل مخدومه جهان منکوحه سلطان محمد شاه که دختر یکے از سلاطین بود فرستادند تا شاهزاده فتح خان بن محمد شاه را بیارد و باتفاق او را بر سریر سلطنت اجلاس نمایند مخدومه جهان جواب داد که دست از فرزندان من باز دارید که او طاقت برداشت این بار گران ندارد اتفاقاً در خلوتے ملک عماد الدین بخدمت شاهزاده فتح خان رسیده او را سوار کرده بدولتخانه پادشاهی برد و امرا بخدمت شتافته لوازم تهنیت بجا آورده در همان روز یکشنبه غره شعبان سال مذکور باشد بر تخت سلطنت اجلاس داده بسلطان محمود شاه مخاطب ساختند مدت سلطنت داود شاه هفت روز بود

ذکر سلطنت فتح خان المخاطب محمود شاه بن محمد شاه بن احمد شاه

چون روز یکشنبه غره شعبان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه محمود شاه بصلاح و استصواب امرا بر تخت گجرات جلوس کرده جانشین آبای خود طبقات خلائق را اعلی قدر مراتبهم از فیض عام خود کامیاب گردانید و گویند در انروز غیر اسپان عراقی و ترکی و تازی خلعتهای قیمتی و کمر و شمشیر مرصع و خنجرهای زرافشان و یک کرور تنگه بخش فرموده بود و چون ششماه گذشت ملک به سلطانی المخاطب بعضد الملک و مولانا خضر المخاطب بصفی الملک و پیاره اسمعیل المخاطب برهان الملک و نجو المخاطب بحسام الملک از خفت طبیعت و فساد طینت در مقام فتنه و فساد شدند و بهم قرار دادند که ملک شعبان عماد الملک را که زمام وزارت بید اقتدار اوست از میان بردارند تا این خیال فاسد و اراده کاسد ایشان رواج و رونق یابد و بجهت انفاذ این نیت در خلوتی معروض داشتند که عماد الملک میخواهد که پسر خورد شهاب الدین را بسلطنت بردارد و برنگ ملک مغیث خلجی اراده آن دارد که امرای سلطنت را بخانواده خود منتقل سازد محمود شاه گفت که من نیز از استماع این معنی تفرس نموده ام و بگرفتن او فرمان داده مقید ساخت واو را بر بام دروازه احمد آباد نگاه داشتند و پانصد نفر معتبر از مردم خود بحراست او گذاشتند و عضد الملک و ارباب فتنه کامیاب بخانهای خود رفتند اتفاقاً ملک عبد الله شحنه فیل که از معتمدان بود خلوتے ساخته حقیقت مکر و غدر آنجماعت بمحل العرض رسانیده گفت آنجماعت شاهزاده حسن خان را بخانه خود برده عهد و سوگند در میان آورده کمر قتل عما الملک را بر آمد کار خود دانسته اند سلطان محمود در مقام تفتیش شده حقیقت حال را نشان خود کرد

بعد از تلاقی فریقین نائرهٔ حرب اشتعال یافت و چون شب شد بجا و مقام خود قرار گرفتند روز دیگر باز معرکه
جنگ آراسته گشت و سلطان قطب الدین بذات خود ترددات رستمانه نمود و رانا کونبها در کوه منهزم گشت و
رسولان فرستاده استغفار نمود و چهار من طلا و چند زنجیر فیل و دیگر پیشکش فرستاده عهد کرد که بعد ازین متعرض
بولایت ناگور نرساند سلطان قطب الدین بفتح و ظفر مراجعت نموده باحمدآباد در رفت هنوز مدت سه ماه نگذشته بود
که باز خبر رسید که رانا کونبها با پنجاه هزار سوار متوجه ناگور است سلطان همانروز که خبر رسید از احمدآباد برآمد و تا یکماه
بواسطهٔ اجتماع لشکر توقف کرد و رانا کونبها خبر سلطان قطب الدین شنیده مراجعت نمود و بجای خود قرار گرفت
و سلطان قطب الدین نیز بعد از شنیدن این خبر برگشته بشهر درآمده بعیش و عشرت مشغول شد و در اوائل سنه
اثنی و سبعین و ثمانمائه عزیمت تادیب و گوشمال مصمم نموده متوجه سروهی شد و راجه سروهی که قرابت برانا کونبها داشت
گریخته بکوهستان پناه برد بار سوم سروهی را سوخته دهات را تاخته افواج بر ولایت رانا کونبها تا فرد فرمود و خود
بقلعهٔ کونبلمیر متوجه شد و درین اثنا خبر آمد که سلطان محمود خلجی از راه مندسور بقلعهٔ چتور عازم گشته و پرگناتی که در نواحی
مندسور بود همه را متصرف شده سلطان قطب الدین بعزم درست رانا را در قلعهٔ کونبلمیر محاصره نمود و چون مدتی
برین گذشت و دانست که قلعهٔ کونبلمیر گرفتن دشوار است ترک محاصره داده متوجه قلعهٔ چتور شد نواحی آنرا خراب
و غارت کرده باحمدآباد در رفت از سپاهیان هر کسی را درین سفر اسپ سقط شده بود سلطان بهای اسپ از خزانه
داده تفقد احوال سپاهیان را واجب شناخته و رانا کونبها از عقب سلطان رسولان فرستاده از روی عجز و
انکسار درخواست تقصیرات خود نموده سلطان مجدد قلم عفو بر جرائم او کشیده رسولانرا خوشدل بازگردانید
و در سنه ثلث و ستین و ثمانمائه باز ارادهٔ سواری نمود و چون بحسب اتفاق بیمار شد روزی بملاقات سید محمد
المشهور بقطب عالم که در قصبهٔ بتوه آسوده اند رفته در دل گردانید که حق سبحانه و تعالی مرا پسری شایسته کرامت
کند خدمت سید قدس الله سره العزیز بنور باطن دریافته گفت برادر حکم فرزند دارد احیای خاندان مظفرشاهی
خواهد کرد سلطان مایوس برخاست و روز بروز مرض را اشتداد یافته بتاریخ بست و سوم رجب سال مذکور
رخت هستی بربست و در حظیرهٔ سلطان محمد شاه مدفون گشت و در مناشیر و فرامین او را سلطان غازی می‌نوشتند
مدت سلطنت او هفت سال و شش ماه و سیزده روز بود او پادشاهی بود با شجاعت و شهامت معروف
اما هنگام اشتعال نائرهٔ غضب بتخصیص که نشاء شراب در سر داشتی مرتکب اعمال قبیحه شدی و بکشتن و خون ریختن
حریص مزاج بود و چون سلطان قطب الدین وفات یافت و امرای قطبی شمس خان بن فیروز خان را بگمان آنکه دختر او که در حبالهٔ
سلطان بود سلطانرا زهر داده باشد بقتل رسانیدند و مادر سلطان دختر او را بکنیزکان سپرد تا او را پاره پاره کردند و
بسیاست کشتند **ذکر سلطنت داود شاه** بن احمد شاه بن محمد شاه بن مظفر شاه چون امرا و ارکان دولت

ت اگرے
حصار ناگور را متصرف شد و رانا کونبها پیغام فرستاد که الغای وعده نماید شمس خان امرا و سرخیلان را طلبیده این
سخن در میان آورد بعضی گفتند کاشکی فیروز خان دختر برادرے تا حفظ ناموس او میکرد شمس خان از روی غیرت
جمعیت جواب داد که تا سر بریده نشود ویران کردن کنگره ممکن نیست رانا کونبها از شنیدن این خبر بولایت خود رفت
ولشکر بسیار جمع نموده باز متوجه ناگور گردید شمس خان شکست یافته بتعجیل گریخته حصار بدست آورده تمام لشکر و
سرخیلان را آنجا گذاشت و خود بجناح تعجیل برای استمداد باحمدآباد آمد سلطان قطب الدین احمد شاه او را مشمول
عواطف گردانید و دختر او را بحباله نکاح خود در آورد و بعد از اتمام مجلس عروسی رای پنجند تاک و ملک گدائی و بعضی
امرای دیگر را بکومک مردم ناگور رخصت فرموده شمس خان را در خدمت خود نگاه داشت تا آنکه روزی بعرض رسید
که رانا کونبها با مردم ناگور جنگ کرده جمعی کثیر بدرجه شهادت رسیده اند بیرون حصار هرچه آبادانی بود بتاراج
برده از شنیدن خبر عرق حمیت و غیرت سلطان قطب الدین بحرکت آمده در سنه ستین و ثمانمائه بر سر قلعه کونبلمیر
عازم گردید چون بنواحی قلعه ابو رسید کتیا دیوره آمده ملازمت نموده معروضداشت که رانا کونبها قلعه ابو را از من
گرفته و تهانه دار خود آنجا گذاشته سلطان قطب الدین ملک شعبان سلطانی که عماد الملک خطاب داشت بقلعه
آبو تعین نموده خود بمقصد اصلی متوجه شد ملک عماد الملک ناکرده کار فی الفور جنگ انداخته مردم بسیار کشتن داد
چون این خبر بسلطان رسید که زمان مراجعت قلعه آبو گرفته تسلیم کتیا دیوره نموده خواهد شد و کس بطلب عماد الملک
فرستاده خود عازم تسخیر قلعه سروهی گردید چون بنواحی سروهی رسید راجه آنجا جنگ کرده شکست یافت سلطان
آنجا بولایت رانا کونبها درآمده افواج بهر طرف فرستاده تا ولایت را بتازند و بتکدها را خراب سازند چون بقلعه
کونبلمیر رسید رانا کونبها از قلعه فرود آمده آتش حرب افروخت و جمعی کثیر را کشتن داده باز بقلعه درآمد و هر روز
جمعی بیرون فرستاده معرکه قتال می آراست و همه وقت شکست بروے می افتاد عاقبت کونبها از راه عجز و انکسار
درآمده پیشکش لائق داد و سلطان مراجعت نموده باحمدآباد رفت و در آخر اینسال سلطان محمود خلجی تاج خان
از امرای کبار بود بسرحد گجرات فرستاده در صلح زد و امرا و اعیان ملک گجرات بنابر رفاهیت خلائق سلطان
قطب الدین را بر صلح آوردند و از جانب سلطان شیخ نظام الدین شاه و ملک العلما صدر جهان آمدند و از احمدآباد
حسام الدین و جمعی رفتند بر این منهج صلح نمودند که ولایت رانا کونبها هرچه متصل گجرات است عساکر قطبی آنرا نهب و
تاراج نمایند و بلاد میوار و اهیرواره را سلطان محمود متصرف شود و عند الاحتیاج امداد و معاونت از یکدیگر دری
غ ندارند بر طبق این مضمون خطوط صلح نوشته بتوقیع بزرگان وقت رسانیدند و در سنه احدی و ستین و ثمانمائه
سلطان قطب الدین بتاخت کونبلمیر سواری فرمود و در اثنای راه قلعه آبو را فتح نموده بموجب وعده بکتیا دیوره تسلیم
کرده و از انجا متوجه کونبلمیر گردید و رانا کونبها از انجا برآمده بقلعه چیتور رفت و در راه جاے تنگ دیده توقف نمود

خلجی که بکومک جانپانیر آمده بود هنوز در سرحد گجرات بود قابو خیال کرده بسرعت تمام در ولایت گجرات درآمد و چون بنواحی
بروده رسید فیل مست سلطان محمود از فوج بموضع برنامه درآمد و زنار داران برنامه فیل و فیلبان را کشتند
و سلطان محمود از دلیری رعایا متعجب گردید و بجهت انتقام فرمود که قصبه برنامه را خراب کردند چون هنوز ابتدای
سلطنت قطب الدین بود و سلطان محمود از روی کمال نهب غلبه آمده بود سلطان قطب الدین به بقالی که در خدمت
تقرب داشت کنکاش کرد و گفت صلاح آنست که سلطان خود را بولایت سورتهه بکشد چون سلطان محمود در ولایت
گجرات لشکر گذاشته برگرد سلطان بآسانی فوج او را از ولایت می توانند برآورد و سلطان قطب الدین تصدیق این
قول نموده میخواست که بعمل آورد و امرا نگذاشته او را بجنگ بردند و چون فتح شد آن بقال را در عتاب و خطاب
درآوردند و گفت اگر سلطان را میل جنگ میبود با شما مشورت میکرد و چون اراده گریختن داشت از من پرسید القصه
سلطان قطب الدین در قصبه کرنج که بیست کروهی احمدآباد است بسلطان محمود مقابله نمود و درین منزل ملک علاء الدین
سهراب که تهانه دار سلطانپور بود بحسب ضرورت بسلطان محمود پیوسته بود گریخته بخدمت سلطان قطب الدین آمد
در یک مجلس هفت مرتبه بخلعت اختصاص یافت و بخطاب علاء الملک ممتاز گشت و چون مسافت سه کروه ماند
سلطان محمود این بیت نوشته بسلطان قطب الدین فرستاد بیت شنیدم گوی میبازی درون سینه چوگان
اگر داری سر دعوی بیا این گوی و این چوگان ٭ و سلطان قطب الدین بصدر جهان فرمود که جواب این بیت انشا نماید
صدر جهان در جواب مرقوم نمود بیت اگر چوگان بدست آرم سرت چون گوی بردارم ٭ ولی ننگ است ازین کارم
اسیر خود در آزارم ٭ و درین بیت ظاهر اشارتست بران که سلطان هوشنگ را که مخدوم و ولی سلطان محمود بوده
سلطان مظفر شاه در بند داشت و باز ترتیب نموده ولایت مالوه با و داد چنانچه قلم در ذکر سلطان مظفر در طبقه
مالوه ادای اینمعنی نموده بعد از چند روز شب دوم شهر شعبان سلطان محمود باراده شبیخون سوار شد و شکست یافته بمالوه رفت
چنانچه در مالوه بتفصیل مذکورست و در راه از کولی و بهیل آزار بسیار کشید سلطان قطب الدین بفتح و فیروزی
بدار الملک احمدآباد مراجعت نمود بعد از مدتی فیروزخان بن شمس خان دندانی حاکم ناگور فوت کرده برادر او
مجاهدخان ناگور را متصرف شده شمس خان بن فیروزخان مذکور از ترس برادر گریخته برانا کونبها ولد رانا موکل ملتجی
شده و رانا کونبها قرار داده که ناگور را از تصرف مجاهدخان برآورده بتسلیم او نماید اما بشرط آنکه سه کنگره از حصار ناگور
منهدم سازد و غرضش آن بود که قبل ازین رانا موکل از پیش فیروزخان خوار و ذلیل گریخته و دران معرکه سه هزار
راجپوت بقتل رسیده بود بعد از آنکه پسر او سه کنگره از حصار ویران کند اهل عالم خواهند گفت اگرچه رانا موکل گریخته بود
اما پسر او درین حصار دست یافته و شمس خان بیچاره از روی اضطرار قبول اینمعنی نموده بعد از چند روز رانا کونبها
بعد از حصار او مجاهد نموده متوجه ناگور گشت و مجاهدخان طاقت مقاومت نیاورده بسلطان محمود خلجی التجا آورد و شمس خان

مغفور می نوشتند

ذکر غیاث الدنیا والدین محمد شاه بن احمد شاه

چون سه روز تعزیت باخر رسید امرا و وزرا و اکابر شهر و معارف ممالک در هفتم ربیع الآخر سنه ست و اربعین و ثمانمائه شاهزاده محمد خان را بر تخت سلطنت اجلاس داده غیاث الدنیا والدین محمد شاه خطاب دادند و لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسید و زریکه بر چتر نثار شده بود بر اهل استحقاق تقسیم نموده امرا و اعیان ملک را بخطابها و منصبها امتیاز بخشید و از جلوس او مملکت را از سر نو رونقی و رواجی پدید آمد و بطوری در بخشش و بخشایش دست برگشاد که عوام او را محمد شاه زربخش میگفتند و بتاریخ بستم رمضان سنه تسع و اربعین و ثمانمائه محمد شاه را پسری شد و بجمو خان موسوم گردید محمد شاه جشنها ساخت و امرا و اعیان ملک را بانعام و التفات نوازش کرد و بعد از انقضای ایام جشن در سال مذکور بقصد تخریب بلاد ایدر متوجه گردید و از لوازم غارت و تاراج دقیقه نامرعی نگذاشت رای هر رای پونجا راجه ایدر را از روی اضطرار آمده دختر خود را برسم پیشکش آورد و آن دختر از کمال حسن سلطان محمد شاه را بحسن صوری مقید ساخت و بعد از چند روز استدعا نمود که قلعه ایدر به پدرم مرحمت شود سلطان محمد شاه قلعه ایدر را به پسر رای بخشیده متوجه ولایت باگر گردید و کونیا راجه دونگرپور گریخته در مغاکهای کوهستان خزید چون دید که ولایت بتاراج حوادث رفت بوسیله ملک میر سلطانی المخاطب بخانجهان آمده خدمت شاه را دریافت و پیشکش داده ولایت خود را نگاه داشت و از آنجا سلطان محمد شاه باحمدآباد مراجعت نمود در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه بتسخیر قلعه جانپانیر حرکت کرد و بکوچ متواتر چون بحوالی جانپانیر رسید رای کنگداس راجه جانپانیر با مردم خود از قلعه برآمده تردد مردانه نمود و آخر گریخته بقلعه در آمد سلطان محمد اطراف قلعه را فرو گرفته همگی همت بر تسخیر قلعه گماشت رای کنگداس توسل بسلطان محمود خلجی جست و او بطمع مال بامداد و اعانت او برخاست و چون بقصبه دهود رسید سلطان محمد از قلعه برخاسته باحمدآباد متوجه گشت و در موضع کوتهره توقف کرده استعداد سامان حرب و اسباب و آلات طعن و ضرب اشتغال نمود و سلطان محمود خلجی هر جا که رسیده بود توقف کرده قدم پیش ننهاد و چون در محرم سنه خمس و ثمانمائه سلطان محمد شاه اجابت داعی حق نمود و بعد از فوت او را در محاورات خدایگان کریم می نوشتند مدت سلطنت او هفت سال و نه ماه و چهار روز بود و

ذکر سلطنت سلطان قطب الدین احمد شاه بن محمد شاه

بن احمد شاه بن محمد شاه بن مظفر شاه چون امرا و بزرگان سه روز رسم تعزیت بجا آوردند روز چهارم که یازدهم محرم سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بود فرزند بزرگ سلطان محمد شاه که در سن بیست سالگی بود بر سریر سلطنت اجلاس دادند سلطان قطب الدین احمد شاه مخاطب ساختند نام او احمد بود ولیکن بقطب اشتهار دارد و در وقت جلوس لوازم نثار بتقدیم رسانیده از آن زر مستحقین بلاد گجرات را معمور و آسوده ساختند و امرای مملکت را بعطایای خسروانه خطابها و منصبها خوشدل ساخت حسب اتفاق در وقتیکه سلطان محمد شاه فوت کرد سلطان قطب الدین قائم مقام شد سلطان محمد

خلجی که بکومک جانپانیر آمده بود هنوز در سرحد گجرات بود قابو خیال کرده بسرعت تمام در ولایت گجرات در آمد و چون تهانه برووده رسید فیل هست سلطان محمود از فوج بموضع برنامه در آمد زنار داران برنامه فیل و فیلبانرا کشتند و سلطان محمود از دلیری رعایا متعجب گردید و بجهت انتقام فرمود که قصبه برنامه را خراب کردند چون هنوز ابتدای سلطنت قطب الدین بود و سلطان محمود از روی کمال نهب غلبه آمده بود سلطان قطب الدین به بقالی که در خدمت تقرب داشت کنکاش کرد و گفت صلاح آنست که سلطان خود را بولایت سورتهه بکشد چون سلطان محمود در بلاد گجرات لشکر گذاشته برگردد سلطان بآسانی فوج او را از ولایت می تواند برآورد و سلطان قطب الدین تصدیق این قول نموده میخواست که بعمل آورد و امرا نگذاشته او را بجنگ بردند و چون فتح شد آن بقال را در عتاب و خطاب در آوردند و گفت اگر سلطانرا میل جنگ میبود بشما مشورت میکرد و چون اراده گریختن داشت از من پرسید القصه سلطان قطب الدین در قصبه کریخ که بست کروهی احمدآباد است بسلطان محمود مقابله نمود و درین منزل ملک علاء الدین سهراب که تهانه دار سلطان پور بود بحسب ضرورت بسلطان محمود پیوسته بود گریخته بخدمت سلطان قطب الدین آمد در یک مجلس هفت مرتبه بخلعت اختصاص یافت و بخطاب علاء الملک ممتاز گشت و چون مسافت بسه کروه ماند سلطان محمود این بیت نوشته بسلطان قطب الدین فرستاد بیت شنیدم گوی میبازی درون سینه چوگان اگر داری سر و عوی بیا این گوی این چوگان ٭ و سلطان قطب الدین بصدر جهان فرمود که جواب این بیت بنویسید صدر جهان در جواب مرقوم نمود بیت اگر چوگان بدست آرم سرت چون گوی بردارم ٭ ولی ننگست ازین کارم اسیر خود در آزارم ٭ و درین بیت ظاهر اشارتست بران که سلطان هوشنگ را که مخدوم و ملاذ سلطان محمود بوده سلطان مظفر شاه در بند داشت و باز تربیت نموده ولایت مالوه باو داد چنانچه قلم در ذکر سلطان مظفر در طبقه مالوه ادای این معنی نموده بعد از چند روز شبی بتاریخ ... شهر ... سلطان محمود باراده شبیخون سوار شد و شکست یافته بمالوه رفت چنانچه در مالوه بتفصیل مذکورست و در راه از کولی و بهیل آزار بسیار کشید سلطان قطب الدین بفتح و فیروزی بدار الملک احمدآباد مراجعت نمود بعد از مدتی فیروزخان بن شمس خان دندانی حاکم ناگور فوت کرده برادر او مجاهدخان ناگور را متصرف شده شمس خان بن فیروزخان مذکور از ترس برادر گریخته برانا کونبها ولد رانا موکل ملتجی شده و رانا کونبها قرار داده که ناگور را از تصرف مجاهدخان برآورده بتسلیم او نماید اما بشرط آنکه سه کنگره از حصار ناگور منهدم سازد و غرضش آن بود که قبل ازین رانا موکل از پیش فیروزخان خوار و ذلیل گریخته و دران معرکه سه هزار راجپوت بقتل رسیده بعد از آنکه پسر او سه کنگره از حصار ویران کند اهل عالم خواهند گفت اگرچه رانا موکل گریخته بود اما پسر او درین حصار دست یافته و شمس خان بیچاره از روی اضطرار قبول این معنی نموده بعد از چند روز رانا کونبها ... او حسپاه نموده متوجه ناگور گشت و مجاهدخان طاقت مقاومت نیاورده بسلطان محمود خلجی التجا آورد و شمس خان

ذکر غیاث الدنیا والدین محمد شاه بن احمد شاه چون سه روز تعزیت
سلطان مغفور می نوشتند در هفتم ربیع الاخر سنه ست واربعین وثمانمائه شاهزاده محمد خان را
باخبر رسید امرا و وزرا و اکابر شهر و معارف ممالک و زیرکان
بر تخت سلطنت اجلاس داده غیاث الدنیا والدین محمد شاه خطاب دادند ولوازم نثار وایثار بتقدیم رسید و از جلوس او
بر چیز نثار شده بود بر اهل استحقاق تقسیم نمود و امرا و اعیان ملک را بخطابها و منصبها امتیاز بخشید و زر بخش
ممالکت را از سر نور و نقی و رواجی پدید آمد و طوری در بخشش و بخشایش دست برکشاد که عوام او را محمد شاه زر بخش
میگفتند و بتاریخ بستم رمضان سنه تسع واربعین وثمانمائه محمد شاه را پسری شد و بمحمود خان موسوم گردید محمد شاه جشنها
ساخت و امرا و اعیان ملک را بانعام والتفات نوازش کرد و بعد از انقضای ایام جشن در سال مذکور بقصد تخریب
بلاد ایدر متوجه گردید و از لوازم غارت و تاراج دقیقه نامرعی نگذاشت رای هر رای پونجا راجه ایدر را از روی اضطرار آمده
دختر خود را برسم پیشکش آورد و آن دختر از کمال حسن سلطان محمد شاه را بحسن صوری مقید ساخت و بعد از چند روز
مستدعا نمود که قلعه ایدر به پدرم مرحمت شود و سلطان محمد شاه قلعه ایدر را به پسر رای بخشیده متوجه ولایت باگر گردید و
کونیا راجه دونگرپور گریخته در مغاکهای کوهستان خزید چون دید که ولایت بتاراج حوادث رفت بوسیله ملک میر سلطانی
الملخاطب بخانجهان آمده خدمت شاه را دریافت و پیشکش داده ولایت خود را نگاه داشت و از آنجا سلطان محمد شاه
باحمد آباد مراجعت نمود در سنه ثلث وخمسین وثمانمائه بتسخیر قلعه جانپانیر حرکت کرد و بکوچ متواتر چون بحوالی جانپانیر رسید
رای کیکداس راجه جانپانیر با مردم خود از قلعه برآمده تردد مردانه نمود و آخر گریخته بقلعه درآمد سلطان محمد اطراف قلعه را
فرو گرفته همگی همت بر تسخیر قلعه گماشت رای کیکداس توسل سلطان محمود خلجی جست و او بطمع مال بامداد و اعانت
او برخاست و چون بقصبه دهود رسید سلطان محمد از قلعه برخاسته باحمد آباد متوجه گشت و در موضع کوتهره
توقف کرده استعداد سامان حرب و اسباب و آلات طعن و حرب اشتغال نمود و سلطان محمد خلجی همانجا که رسیده
بود توقف کرده قدم پیش ننهاد و چون در محرم سنه خمس وخمسین وثمانمائه سلطان محمد شاه اجابت داعی حق نمود و بعد از
فوت او را در مجاورات خداگان کریم میتوشتند مدت سلطنت او هفت سال و نه ماه و چهار روز بود ذکر

سلطنت سلطان قطب الدین احمد شاه بن محمد شاه بن احمد شاه بن محمد شاه بن
مظفر شاه چون امرا و بزرگان سه روز رسم تعزیت بجا آوردند در روز چهارم که یازدهم محرم سنه خمس وخمسین وثمانمائه
بود فرزند بزرگ سلطان محمد شاه که در سن بست سالگی بود بر سریر سلطنت اجلاس دادند سلطان قطب الدین احمد
شاه مخاطب ساختند نام او احمد است ولیکن بلقب اشتهار دارد و در وقت جلوس لوازم نثار بتقدیم رسانیده امرا و
زر مستحقین بلاد گجرات را معمور و آسوده ساختند و امرایان مملکت را بعطایای خسروانه خطابها و منصبها خوشدل
ساخت حسب اتفاق در وقتیکه سلطان محمد شاه فوت کرد سلطان قطب الدین قایم مقام شد سلطان محمد

شروع نمود سلطان احمد بهمنی باز فرصت محاصره نیافت بخاطر میرسد که چون مولف تاریخ بهمنی این قصه را صریح
ننوشته وانچه در تواریخ گجرات بنظر رسیده بصحت اقربست و در رجب سنه ست و ثلثین و ثمانمائة سلطان احمد بتسخیر
ولایت میواره و ناگور سواری فرمود چون قصبه سنبر پور افواج بتاخت و تاراج مواضع و قصبات فرستاد هر جا
بتکده بنظر در آمد بخاک برابر کردند و بعد از چند روز بقصبه دونگر پور نزول کرد و گنیسا سے راجه آنجا پس از گریختن نادم
و پشیمان شده بخدمت رسید و در سلک مطیعان منسلک گردید و پیشکش لائق گذرانید سلطان احمد شاه
ولایت کیلواره را که سر بفلک کشیده بود بخاک تیره یکسان کرده بتکده ها و بتان را بر انداخت و بعضی مفسدان که
بدست آمده بودند بسیاست رسانید بی سپر فیلان گردانید و ملک میر سلطانی را بجهت تحصیل خراج آنجا باگذاشته
بولایت راتهور متوجه گشت کلانتران راتهور از راه انقیاد پیش آمده پیشکشها داده و بطریق دولتخواهے مسلوک
داشتند و فیروز خان بن شمس خان دندانی که برادر زاده سلطان مظفر بیشد و حکومت ناگور داشت بخدمت آمده
چند لک تنکه پیشکش آورد سلطان احمد پیشکش را بخشیده جمعی از سپاهیان آنجا را در بعضی محال مواس بطریق
تهانه داری گذاشته بدار الملک احمد آباد معاودت کرد و چون هر گاه سلطان از سفرے و لشکری مراجعت مینمود
و جشنی عظیم ترتیب داده هر یک از امرا و سپاهیان را که خدمتی پسندیده بتقدیم رسانیده بودند بانعام و التفات
و زیادتی علوفه و مرتبه امتیاز می بخشید و ساکنان بلاد گجرات را از اهالے و موالے و مشائخ و اهل استحقاق یکیک را
مورد مراحم سلطانی میساخت درین مرتبه نیز جشنے بر آراست و هر یک را بعنایت خاص بنواخت و در سنه تسع و
ثلثین و ثمانمائة از بلاد مالوه خبر رسید که محمود خان بن ملک مغیث وزیر سلطان هوشنگ بود غزنین خان شاهزاده
خود را که پس از فوت سلطان هوشنگ جانشین پدر شده بود بزهر هلاک ساخته لوای حکومت بر افراخته خود را
سلطان محمود نامیده است و هم درین ایام مسعود خان شاهزاده مالوه گریخته پناه آورد و سلطان احمد با لشکری آراسته
متوجه مالوه گردید و اکثر بلاد مالوه را بتصرف در آورده میخواست شاهزاده مسعود را بر سریر آبای کرام اجلاس فرماید
از غرائب اتفاقات وبای عظیم در لشکر سلطان احمد پدید آمد که خلائق را فرصت تجهیز و تکفین نمیشد و در دو روز چند
هزار کس مردند و عارضه بر سلطان طاری گردید بے اختیار مراجعت نموده بگجرات رفته مسعود خان را بسال دیگر
امیدوار ساخت و تفصیل این اجمال در طبقه مالوه بشرح و بسط رقم زده کلک تفصیل گردید سلطان احمد را روزگار فرصت
نداد و در چهارم ربیع الآخر سنه ست و اربعین و ثمانمائة درگذشت ولادتش شب جمعه نوزدهم ذیحجه سنه ثلاث و
تسعین و سبعمائة در دار السلطنت دهلی بود چنانچه سابقاً اشارتے بآن رفته گویند از زمان بلوغ تا وقت ارتحال
هرگز فریضه از وی قضا نشده در بیست و دو سالگی بسلطنت رسید و سی و دو سال و شش ماه و بست روز ملک راند
و در مرکز احمد آباد مدفون گشت گویند بادشاه پسندیده و نیک کردار بود بعد از فوت در خطوط و مناشیر خدایگان

بسلطان احمد رسید محاصره جانپانیر را بوقت دیگر حواله نموده متوجه نادوت گردید و آن دیار را نهب و تاراج کرده بکوچ
متواتر در سواد قصبه ندربار نزول فرمود و شاهزاده محمد خان و امرای که همراه بودند شرف خدمت دریافتند و بحسب مرتبه
و مقام هر یکی بعنایتی خاص مشمول شدند و هم در انجا در سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه جاسوسان خبر آوردند که سلطان
احمد بهمنی چون بر قدوم سلطان اطلاع یافت جمعی را بر سر حد ولایت گذاشته بدار الملک گلبرگه مراجعت نمود سلطان
از استماع این خبر مبتهج و مسرور گشته بجانب احمد آباد برگشت و بکوچ متواتر از آب تپتی گذشته بود که باز خبر رسید که سلطان احمد
بهمنی تنبوله را محاصره نموده و ملک سعادت سلطانی در جانسپاری تقصیر نمیکند بمجرد وصول این خبر از همانجا برگشته بجناح تعجیل
بجانب تنبول متوجه شد چون سلطان احمد بهمنی برین امر واقف شد طائفه پاکان را بخلعت و انعام بسیار سرگرم ساخته
گفت که کومک قلعه میرسد اگر امشب بنقبی باختند که دست اهل بداین مراد رسید لشما چندان انعام بدهم
که بی نیاز شوید چون لختی از شب گذشت پاکان خود را پای این قلعه رسانیدند و آهسته آهسته در پناه سنگ
بر دیوار قلعه برآمدند و خود را درون گرفتند و میخواستند که دروازه بگشایند ملک سلطانی حاضر شده خود را رسانید و اکثر
انجماعت را بقتل آورد و بقیه السیف خود را از دیوار قلعه انداختند هلاک شدند برین اکتفا ناکرده دروازه را کشوده بر سر ملچی
که محاذی دروازه بود شبیخون آورد و اهل مرحل چون بخواب رفته بودند اکثر مجروح گشتند و در محل که سلطان گجراتی
قریب رسید سلطان احمد بهمنی از پای قلعه برخاسته استقبال نموده امرا و سران لشکر خود را طلبیده گفت که چون
چند مرتبه لشکر گجرات بر لشکر دکن غالب گشته و مهایم را متصرف شده اگر در ینمرتبه از من سستی و زبونی ظاهر
شود ملک دکن از دست خواهد رفت ترتیب صفوف نموده معرکه قتال برآراست و سلطان احمد گجراتی نیز
با فوجهای آراسته بمقابل آمد و حرب صعب اتفاق افتاد و داود خان که از کبار امرای دکن بود و بسیار زخمدار
بر دست عضد الملک گرفتار گشت و افواج هر دو لشکر بر هم ریخته داد مردانگی دادند و چون روز بآخر رسید طبل بازگشت
نواخته هر دو بلشکرگاه خود خرامیدند و چون از سپاه دکن مردم بسیار تلف شده بودند سلطان احمد بهمنی از روی
اضطرار راه فرار پیش گرفت و روز دیگر سلطان احمد بقلعه تنبول رفته ملک سعادت سلطانی را نوازش فرموده گروهی
را بکومک او گذاشته بصوب تالنیر عازم گردید و تعمیر قلعه آنجا نموده دهات آن بلاد را تاراج کرده و ملک تاج الدین را
معین الملک خطاب داده آنجا ماند و براه سلطانپور ندربار باحمدآباد مراجعت نمود و بعد از چندی دختر رای مهایم را
در ازدواج شاهزاده فتح خان کشیده و در تاریخ بهمنی قصد محاصره قلعه تنبول بطور دیگر مذکور شده چنانچه در طبقه دکن
قلم دوزبان متصدی بیان آن گشته مجملا آنکه چون طول ایام محاصره بدو سال کشید سلطان احمد شاه گجراتی
از طریق رفق و مدارا رسولی بخدمت سلطان احمد بهمنی فرستاده استدعا نمود که این قلعه را باو واگذارد و سلطان احمد
بهمنی قبول نکرد آخر الامر سلطان احمد بجهت خواستن از سر حد ولایت خود کوچ کرده بولایت دکن درآمد و نهب و تاراج

اثنی و ثلثین و ثمانمائه قطب قابض جزیره مهایم و بعضی محنت زده ها بخدمت سلطان احمد معروض داشتند که ملک حسن المخاطب بملک التجار که یکی از امرای سلطان احمد بهمنی ست از دیار دکن آمده جزیره مهایم و آن نواحی را بقهر و استیلا متصرف گشت و دیار اسلام را تاخته و مسلمانرا اسیر برده سلطان احمد شاهزاده ظفرخان را بدفع ملک التجار فرستاد و امرای بزرگ کار کرده در خدمت او تعیین نموده و بمخلص الملک کوتوال دیو نوشت که جهازات بنادر را مستعد ساخته متوجه خدمت ظفرخان گردد ملک مخلص الملک بمقتضی سلسله جهاز از خرد و بزرگ از بلدهٔ پتن بندر دیو و خطه کنبایت سامان نموده قریب ولایت مهایم بخدمت ظفرخان رسید و باستصواب امرا چنین صلاح دید که جهازات را بخطه تهانه راهی ساخته خود در جلو باشد چون نزدیک بخطه تهانه رسید افتخار الملک ملک سهراب سلطانی را پیش از خود فرستاد تا خطه مذکور را محاصره نمودند درین وقت جهازات مشحون بمردم جنگی از دریا بار رسیده راه را مسدود ساختند چون ظفرخان عازم تسخیر آنجا شد و حاکم تهانه از قلعه برآمده داد مردانگی داد چون تاب صدمات لشکر گجرات نداشت راه فرار پیش گرفت شاهزاده بصلاح امرا در خطه مذکور فوج گذاشته عازم مهایم گردید ملک التجار درختان بزرگ بریده ساحل مهایم را خاربند نمود و چون افواج احمد شاهی رسید از خاربند برآمده حق تردد بجا آورد و از مبدا طلیعه صبح تا مغرب دلاوران طرفین در محاربه تقصیر نکردند آخر الامر ملک التجار گریخته بجزیره درآمد و چون جهازات از راه دریا رسید و سپاه گجرات بجزیره فرو گرفت ملک التجار عریضه بسلطان احمد بهمنی فرستاده امداد خواست سلطان احمد بهمنی ده هزار سوار و شصت زنجیر فیل مست همراه دو پسر خود کرده از دولت آباد رخصت نموده خانجهان وزیر را همراه داد تا بصلاح و صوابدید او کار کنند و چون لشکر دکن قریب تهایم رسید ملک التجار خاطر از جزیره و خاربند جمع نموده بخدمت هر دو شاهزاده خود مشرف گردید و بعد از رد و بدل بسیار بران قرار گرفت که اول سعی در استخلاص خطه تهانه باید نمود و برین قرار متوجه خطه تهانه گشتند و و شاهزاده ظفرخان نیز مستعد شده بکومک مردم تهانه روان شد و بعد از تلاقی فریقین از اول روز تا وقت مغرب هر دو لشکر جنگ کردند عاقبت شکست بر فوج دکن افتاده ملک التجار گریخته بموضع جالنه رفت و مردم او از ترس جان جزیره مهایم را گذاشتند و ظفرخان بفتح و فیروزی بجزیره مهایم درآمد و بعضی عمال ملک التجار که براه دریا گریخته بودند جهازات فرستاده گرفتار ساخت و از اقسام اقمشه و سنگهای بارچند کشتی پر کرده براه دریا بخدمت سلطان احمد شاه روانه ساخت و تمام ولایت مهایم را بتصرف درآورده میان امرا و سران گروه تقسیم نمود و چون این ماجرا بسمع سلطان احمد بهمنی رسید بغایت ملول گشت و بجهت کینه خواستن سامان لشکر خود نموده بتاخت ولایت بگلانه که قریب بندر سورت است حرکت فرمود که شاهزاده محمد خان که در حدود ندربار و سلطان پور بخدمت پدر معروض داشته که چهار سال و چند ماه شد که بنده از شرف ملازمت محروم است بواسطه طول ایام مهاجرت نوکران امرا و خوانین بجای خود رفتند و چندان جمعیت در بنده نماند و مسموع میشود که سلطان احمد بهمنی بولایت باگل رسیده اراده ایشوب دارد و چون عریضه

تاخت و با حسن را صفدر خطاب داده با ... انبوه در تهانه احمد ... است و خود ولایت ... اره را مالیده
و تاراج نموده باحمدآباد در رفت و اهل شهر را بانعام و احسان بهره مند گردانید و بعد از چند روز ملک مقرب جمعی از بندگان
خاص را برهبرائی برات علوفه تنخواه کرد چون گروه باید رسید ناهر رایی در ادای زر تعللی کرده بحیل میگذرانید اتفاقا او
خبر رسید که سلطان از شهر برآمد و باستعداد لشکر دار دار کمال وهم و هراس فرار نموده بگوشه رفت چون این خبر بسلطان
رسید در چهارم صفر سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائة بجناح تعجیل متوجه ایدر شد و ششم صفر در قلعه ایدر نزول نموده مراسم
الهی بجا آورده مسجد جامع طرح انداخت و فوج بزرگ گذاشته باحمدنگر رفت و در سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائة کانها
راجه جالاوار چون دانست که سلطان احمد کار ایدر را نزدیک رسانیده بعد از فراغ زمینداران دیگر نیز خواهد بحید صلاح
دور جلاء وطن دانسته راه فرار پیش گرفت و فوجی که بگوشمال او نامزد شده بود وی را تعاقب نموده بولایت
برهانپور در آوردند و نصیرخان ضابطه اسیر و برهانپور بواسطه آنکه کانها دو فیل رکاب پیشکش کرده بود حقوق تربیت
فی میدل ساخت و او را در ولایت خود جا داد و بعد از چند روز کانها بگلبرگه رفته فوجی از سلطان احمد بهمنی
بمدد معاونت خود آورده پاره مواضع ندربار را تاخت و تاراج نموده چون این خبر بسلطان احمد رسید فرزند بزرگ خود
شاهزاده محمدخان را بجهت تدارک این مهم نامزد کرد و سرداران بزرگ مثل سید ابوالخیر و سید قاسم بن سید عالم
و ملک مقرب احمد ایاز و ملک افتخار الملک را همراه ساخت و شاهزاده محمدخان بلشکر دکن محاربه نموده ظفر یافت و
کثیر از دکنیان قتیل و اسیر شدند و بقیة السیف گریخته بدولت آباد رفتند چون این خبر بسلطان احمد بهمنی ر...
پسر بزرگ خود سلطان علاء الدین و فرزند میانگی خود خانجهان را بجنگ شاهزاده محمدخان فرستاد و سرانجام سپاه را
برای قدرخان که یکے از امرای معتبر دکن بود مفوض داشت سلطان علاء الدین باتفاق قدرخان بکوچ
متواتر بقلعه دولت آباد نزول کرد و درین منزل نصیرخان حاکم اسیر و برهانپور و کانها راجه جالاوار نیز بار دوی
سلطان علاء الدین پیوستند و او را استظهار تمام پدید آمد و محمدخان نیز بعزیمت جنگ متوجه دولت آباد گردید چون
میان دو لشکر چندان مسافت نماند محمدخان بعزیمت جنگ ترتیب صفوف نمود و طرفین آتش حرب اشتعال
یافت و در اثنای کارزار ملک مقرب احمد ایاز و قدرخان که هر دو سپهسالار بودند و بهم در آویختند قدرخان از
پشت مرکب بر خاک مذلت افتاد و فیل بزرگ را ملک افتخار الملک بغنیمت گرفت سلطان علاء الدین گریخته
بقلعه دولت آباد پناه برد و نصیرخان حاکم اسیر فرار نموده بکوه کلید که در ولایت اسیر واقعست رفت محمدخان
مراسم شکر الهی بتقدیم رسانید و چون دانست که تسخیر قلعه دولت آباد متعذر است از آنجا معاودت نموده پاره
ولایت اسیر و برهانپور را مالیده در قصبه ندربار قرار گرفت و از آنجا حقیقت احوال را به پدر اعلام کرد سلطان
احمد جواب نوشت که آن زندر وزی چند بجهت ضبط و ربط مهام آن صوب در ندربار طرح اقامت انداز دو د

توطن انداخته اکثر اوقات را بامداد خواه بر سی و تنسیق ممالک و تکثیر زراعت صرف مینمود و در خلال این احوال وزرا بعرض رسانیده
بودند که پونجا بن راوتمل راجه ایدر دران ایام که بر بلاد مالوه لشکر کشی واقع شده بود دست از مالگذاری کوتاه نموده سلطان
هوشنگ عرضه فرستاده دم از موافقت او میزد سلطان احمد در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه لشکری آراسته بر سر پونجا
فرستاد و چون فوج بولایت ایدر آمد و در تاخت و تاراج شروع کرد پونجا از راه مخالفت در آمده سر ممانعت پیش آورد
و چون کار با طناب کشید سلطان خود متوجه ایدر گشت و در ده کروهی ایدر بر کنار آب هاتمتی احمد نگر طرح انداخته بنیاد قلعه
نهاد و در اهتمام عمارت قلعه نهایت جد و جهد میفرمود و از احمد نگر افواج باطراف و نواحی ایدر میفرستاد تا تر و خشک
بسوزند و هر که بدست افتد بقتل آورند پونجا با وجود مشاهده این حال خود را بجنگ قرار داده گاهی از دور خود را بافوجی
که همراه کاهیان میرفت مینمود و درین میان احیاناً قابو یافته دستبردی بفعل می آورد آخر الامر چون دید که پیش نمیرود
و تحمل صدمات عساکر احمد شاهی ندارد وکلا فرستاده از راه اخلاص در آمد پیشکش بسیار قبول کرد اما چون دو
مرتبه تنگی نموده بود سلطان احمد قبول نکرد و خود متوجه ایدر گردید روز اول سه قلعه فتح کرد و پونجا گریخته بکوه بیجانگر پناه
برد سلطان روز دیگر شهر ایدر را غارت نموده باحمد نگر مراجعت فرمود و در سنه ثلاثین و ثمانمائه چون عمارت احمد نگر
صورت اتمام پذیرفت سلطان احمد باز عنان همت بتسخیر ولایت ایدر منعطف فرمود افواج را باطراف و نواحی
ایدر فرستاد تا نهب و تاراج نمایند و خود نیز متوجه گردید و پونجا از روی عجز و زاری رسولان فرستاده در صلح
زد و تقبل پیشکش بسیار نمود چون در مرتبه سلطان در استیصال او عزم ملوکانه نموده بود بسخنان رسولان ملتفت نشد
و پونجا مایوس شده پروانه وار برگرد ولایت خود میگشت و هر جا دستبردی مینمود تا آنکه در روز پنجشنبه شهر جمادی الآخر
سنه احدی و ثلثین و ثمانمائه خود را بفوجی که همراه کاهیان بصحرا رفته رسانید و بعد تردد بسیار گریخت ولیکن در زمان
گریختن یک زنجیر فیل جدا از فوج بنظر او در آمد فی الفور متوجه شده بزخم برچه فیل را پیش انداخت چون دلاوران تعاقب
او نمودند پونجا خود را بزمین قلب و مغاک و شکستگیها رسانیده و بحسب اتفاق اسپ او از فیل رمیده در مغاکی افتاد
و لشکر احمد شاهی رسیده فیل را بر گردانیدند و از افتادن پونجا خبر نداشتند مقارن اینحال غریبی بهیمه چیدن در مغاک
در آمد دید که شخصی ملبس مرده افتاده و از اوضاعش استدلال نمود که مردی بزرگ خواهد بود سر او بریده بخدمت سلطان
احمد آورد جمعی شناختند که سر پونجاست گویند شخصی در آنوقت سر پونجا را سلام و تواضع نمود و چون از صورت حال
پرسیدند گفت مدتی نوکری او کرده ام سلطان احمد را حسن اخلاق او خوش آمد و او را بعواطف پادشاهانه ...
از اخلاص کارسازی او بهره مند کند عاقبت ترا اخلاص به سلطان روز دیگر متوجه ایدر گشت و او ...
بخرابی موضع ایدر و بیجانگر حکم فرموده و هر رای ولد پونجا بوسیله خانجهان سلطان استغفار تقصیرات خود ...
... لک تنگه نقره پیشکش قبول کرد و سلطان احمد از راه کرم و مروت قلم عفو بر جرائم او کشیده ...

راجپوت در یکجا گشته شدند و سلطان احمد چون بیدار شد در دولتخانه یک شخص نیافت و دو اسپ چوکی آنجا حاضر بود ملک خوبار کابدار را بر یک اسپ سوار ساخت و بر اسپی دیگر خود سوار شده از منزل برآمد و دید که اردو بغارت می رود بی اختیار روی بصحرا نهاد و بعد از ساعتی ملک خوبار کابدار را باردو فرستاد تا تفحص احوال نماید ملک خوبا چون باردو در آمد دید که ملک مقرب احمد ایاز و ملک فرید با مردم خود مستعد شده رو بدولتخانه دارند و از خبر سلطان پرسیدند ملک حقیقت حال معلوم کرده هر دو را همراه گرفته بخدمت سلطان آورد و چون سلطان برهنه بود ملک مقرب سلاح خود فرود آورده بسلطان پوشانید و رخصت جنگ خواست فرمود ساعتی تحمل کن تا سفیدهٔ صبح ظاهر شود و ملک خوبار را باز باردو فرستاد تا تفحص نماید که سلطان هوشنگ کجا ایستاده است و بچه کار مشغول است و ملک خوبا آمده گفت که لشکر هوشنگ بغارت اردو مشغول است و هوشنگ با چندی ایستاده اسپان و فیلان خاصه را در پیش او جمع نموده اند سلطان احمد مقارن طلوع صبح که فی الحقیقت صبح اقبال بود با یکهزار سوار همراه ملک مقرب و ملک فرید آمده بود بدفع هوشنگ متوجه گردید چون هر دو فوج محاذی یکدیگر رسیدند سلطان با فوج خود بر فوج غنیم تاخت و آنچه حق تردد و مردانگی بود بجا آورده هوشنگ را زخمی ساخت و خود نیز زخمی شد و سلطان هوشنگ نیز از کمال شجاعت و شهامت با وجود زخم بنفس خود تردد نمود درین اثنا فیلبانان گجراتی سلطان احمد شناخته فوج سلطان هوشنگ را پیش انداختند و هر چند سلطان هوشنگ خواست که جلوگاه دارد میسر نمیشد و بالآخر روی بصوب سارنگپور نهاد و روی برگشت و گروهی باردوی سلطان احمد بتاراج مشغول بودند علف شمشیر گشتند و از قسم فیل و اشتر و اسباب هر چه بغارت برده بودند تمام بدست افتاد و هفت سلسله فیل نامی از فیلان جاجنگر که سلطان هوشنگ بهزار خون جگر بدست آورده بود بغنیمت گرفتند و سلطان احمد بفتح و فیروزی در منزل قرار گرفته و جراحات خود را بست و مجلس بار عام ترتیب داده امرا و سران گروه را دلجوئی نموده روز دیگر افتخار الملک و ملک صفدر خان سلطانی را با فوج آراسته بصحرا فرستاد که چارپایان اردو را که بجهت کاه رفته بودند محافظت نمایند اتفاقا فوجی از غنیم بقصد تعرض و آزار کاهیان از اردوی خود برآمده بود و در اثناء راه در یکدیگر در آویختند و در کشته شدن تقصیر نکردند عاقبت فوج سلطان هوشنگ گریخته بسارنگپور رفت و ملک افتخار الملک صفدر خان سلطانی مظفر و منصور برگشته منظور عواطف گردیدند و سلطان احمد بنابر مصلحتی در بست و چهارم ربیع الآخر سنه مذکور متوجه گجرات گردید و سلطان هوشنگ بی توقف از قلعه سارنگپور برآمده تعاقب نمود سلطان احمد برگشته ایستاد و میان هر دو فوج نائره حرب اشتعال یافت و سلطان احمد بنفس خود ترددات مردانه نمود و بعد از کشتن کوشش بسیار سلطان هوشنگ پشت بمعرکه داد و گریخته بقلعه درآمد و درین نوبت نیز چند فیل از فیلان جاجنگر بدست مردم گجرات افتاد آن روز در همان منزل مقام نموده روز دیگر عازم احمدآباد گشت و بتاریخ چهارم جمادی الآخر سال مذکور باحمدآباد رسیده جشنها ساخت و هر یک از امرا و سپاهیان که لب بسامان شده بودند مدت سه سال حرکت نکرده در احمدآباد طرح

باشد اتفاقاً دران هنگام که سوار شده متوجه جنگ گاه گردید عبورش بر دائره ملک فرید افتاد و همانجا ایستاده
خدمتگاری را بطلب او فرستاد تا او را خطاب پدرش که عماد الملک باشد ارزانی دارد فرستاده برگشته آمد
که ملک تیل بر بدن خود مالیده بهت بعد از ساعتی خواهد رسید فرمود امروز روز جنگ ست فرید در تاخیر حسرت و ندامت
خواهد کشید و توقف نکرده متوجه جنگگاه گردید چون هر دو پادشاه برابر یکدیگر ایستادند و دو لشکر بجوش و خروش در آمدند
فیلی از فوج سلطان احمد روبفوج سلطان هوشنگ نهاده ویران بسیار کرد و سواران را بهر طرف میدوانید
غزنین خان ولد سلطان هوشنگ در خانه کمان در آمده تیر بسیار بر پیشانی فیل زده بزخم تیر هلاک گردانید و از هر طرف
بهادران جنگجو بر آمده بر فوج سلطان احمد تاختند و اضطراب تمام بمردم گجرات راه یافت و درین اثنا ملک فرید
با فوج خود سوار شده رو بمیدان نهاد و هر چند کوشش نمود راه نیافت آخر الامر شخصی گفت من راهی میدانم که میتوان
از عقب فوج غنیم رفت و دستبردی نمود ملک فرید این کوچه را غنیمت غیر مترقب دانسته قدم در راه نهاد و دران هنگام
که هر دو لشکر بهم آمیخته بودند و فوج ملک فرید از عقب سلطان هوشنگ و ملک فرید بی تحاشی تاخت و جنگ صعب
اتفاق افتاد سلطان هوشنگ اگرچه بذات خود شجاع و مردانه بود اما فیروز جنگ نموده راه فرار پیش گرفته بیک جلو تا قلعه مندو
گریخت و غنیمت بسیار بدست سلطان احمد افواج باطراف فرستاد تا ولایت او را نهب و تاراج کردند و اشجار
مثمر و غیر مثمر که در نواحی مندو بود ببریدند و چون موسم برسات رسیده بود مراجعت نموده متوجه گجرات گردید و الا نوبت
جانپانیر و نادوت که بر سر راه او بودند مالیده گذشت و بعد وصول احمدآباد چند ماه جشنهائی در پی میکرد و از هر که
اندک ترددی واقع شده بود و او را بعنایت و التفات امتیاز داده خطابها ارزانی داشت و در غره ذیقعده سنه
احدی و عشرین و ثمانمائه بتادیب راجه جانپانیر عازم گردید و بکوچ متواتر رفته کوه جانپانیر را که ارتفاعش سه کروه و
دورش هفت کروه است محاصره نموده مداخل و مخارج را مسدود ساخته منتظر هبوب ریاح فتح و نصرت می بود بعد از
چندروز راجه جانپانیر از روی عجز و زاری وکیلی فرستاده معروض داشت که بنده خدمتگاران درگاه است و
خود را داغم بر سنگ آستان احمد شاهی می نویساند اگر بکرم فطری عذر تقصیر کمینه قبول فرمایند خرج یکساله بخزانه میرسانم و سال بسال
مالگذاری خواهم کرد سلطان احمد چون کاری دیگر پیش نهاد همت داشت عذر او را پذیرفته پیشکش گرفت و در غره
صفر سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه عازم قصبه سونکر گردید و پاره ولایت سونکر را تاخت و تاراج نموده بست و دوم صفر
سنه مذکوره در سواد قصبه نزول فرموده مسجد جامع طرح انداخته ارباب مناصب شرعیه تعیین فرمود یازدهم ربیع الاول
از آنجا کوچ کرده در موضع مانکی فرود آمده فرمود تا بجهت تهانه آنجا حصاری مستحکم سازند و دوازدهم ربیع الاول متوجه مندو
شد کافران کوه آشور را گوشمال داده بکوچ متواتر طی مسافت مینمود و در اثنای راه مولانا موسی و علی جاندار برسم
رسالت از قبل سلطان هوشنگ رسیده بوسیله ملک نظام الملک نائب وزیر و ملک محمود ترک و ملک حسام الدین

از خطه ناگور در عرض نه روز بقصبه نذربار رسیده عریضه فیروز خان بن شمس خان دندانی آورد مضمون آنکه سلطان
هوشنگ باهنگ تسخیر گجرات می آید و چون از صفحات جهان خان معلوم او شده که فقیر را نسبت بایشان صفائی
خاطر نیست بفقیر نوشته بود که زمینداران گجرات عرائض فرستاده مرا طلبیده اند و من عازم گجرات شده ام میباید
وقت ورود مستعد شده بیائی که بعد از فتح گجرات ولایت گجرات نهرواله ترا ارزانی خواهم داشت چون حضرت
قبله و کعبه اند لازم و واجب بود که اطلاع دهد سلطان احمد باوجود نارسیدگی بکوچ متواتر از آب نربده عبور نموده بر کنار
پای مهندری نزول کرد و چون در عرض یک هفته بقصبه موراسه قریب رسید و جاسوسان اینخبر را بسلطان
هوشنگ بردند سلطان هوشنگ زمینداران مذکور را طلبیده زبان ملامت کشود و پس سرخاریده مراجعت کرد
چون سلطان احمد شاه جریده آمده بود روزی چند بجهت اجتماع لشکر در آنمنزل توقف نمود و درین اثنا خبر رسید که بواسطه
فتنه مجدد راجه سورتهه در مالگذاری تهاون ورزیده و نصیر بن عادل خان ضابطه اسیر نیز باتفاق غزنین خان
ولد سلطان هوشنگ حصار تالنیر را محاصره نموده بمکر و حیله متصرف شد بصلاح و استصواب راجه نادوت بولایت
سلطانپور آمده غارت و تاراج کرده سلطان احمد بمجرد استماع اینخبر محمود خان را با لشکر بزرگ بولایت سورتهه نامزد فرمود
و رفته بدستور قدیم از زمینداران سورتهه مال باز یافت نمود و ملک محمود برکی و مخلص الملک را بگوشمال و تادیب نصیر
بن عادل خان فرستاده و ملک محمود و مخلص الملک بار اول نادوت و یاره ولایت را تاختند و راجه نادوت
عاجز شده پیشکش مقرر ادا کرد و از آنجا چون بحوالی سلطانپور رسیدند غزنینخان رو بولایت خود نهاد و نصیر خان
عادلخان رفته در حصار تالنیر متحصن شدند و چون محاصره بطول انجامید نصیرخان بن عادل خان توسل بملک
محمود برکی استغفار تقصیرات خود نمود سلطان احمد قلم عفو بر جرائم او کشیده بخلعت و خطاب نصیرخانی امتیاز بخشید
چون سلطان هوشنگ مکرر بولایت گجرات در آمده نزهت سرای خاطر را بغبار ملال مکدر ساخته بود سلطان احمد
در ماه صفر سنه مذکور متوجه تسخیر ولایت مالوه تادیب هوشنگ گردید و در اثنای راه وکیل راجه ایدر و جنپانیر و نادوت
و دیگر زمینداران بملازمت رسیده استغفار تقصیرات نمودند و قبول کردند که پیشکش هر ساله را مضاعف برسانند
سلطان احمد از تقصیرات آنجماعت اغماض فرموده و معذرت ایشان پذیرفت و چون راجه مندل طریق نخوت
و سرکشی میسپرد در مقام تلافی تقصیر شد سلطان احمد ملک نظام الملک را بنیابت غیبت در گجرات گذاشته
گوشمال راجه مندل را بعهده او فرموده خود در حرارت هوا و تنگی راه متوجه مالوه شد بکوچ متواتر رفته در نواحی موضع
کالیاده فرود آمده و سلطان هوشنگ نزدیک کالیاده زمین قلب انتخاب نموده یکطرف خود را بدیوار کالیاده
استوار ساخت و پیش روی خود درختان بزرگ بریده خاربندی کرد سلطان احمد در صحرای کشاده سواره ایستاد
و چنین مقرر نموده که سردار میمنه امیر محمود برکی و میسره ملک فرید عماد الملک و در بنگاه نصیرالدین بخشند الدوله

بسلطان هوشنگ فرستاده تحریص بر تسخیر گجرات نمودند سلطان هوشنگ از روی قلت تدبیر اعتماد بر اماء مفسدان
نموده متوجه گجرات گردید سلطان احمد دید که غبار فتنه از هر دو طرف برخاست برادر حقیقی خود لطیف خان بن محمد شاه را
بالاتفاق ملک نظام الملک گجی و ملک شه ملک بن شیخ ملک و ملک احمد بن شیر ملک نائب وزیر بتادیب گوشمال ملک
بلک دیگر امرا فرستاده خود با لشکر آراسته بدفع سلطان هوشنگ توجه فرمود و چون بموضع باند هو که در نواحی چانپانیر است
رسید ملک عماد الملک سمرقندی را با فوجی بزرگ پیش از خود روانه ساخت سلطان هوشنگ چون شنید که غلام سلطان
احمد بجنگ می آید شان خود را از ان ارفع دیده بولایت خود مراجعت نمود عماد الملک جمعی را که درین فتنه محرک و باعث بودند
مقید ساخته بخدمت آرد اما بر خرد مندان دقیقه شناس مخفی نیست که سلطان هوشنگ را از برای مراجعت سببت و الا
ممکن بود که غلامی از خود در برابر عماد الملک بفرستند و هرگاه سلطان احمد بکومک فوج خود توجه نماید او نیز متوجه شود و مقارن
اینخبر مراجعت سلطان هوشنگ مهنیان سبک رو خبر آوردند که ملک شه ملک و دیگر امرا چون طاقت مقاومت نداشتند
بی جنگ گریختند و شاهزاده لطیف خان پاره راه تعاقب نموده منزل گرفت و شهاک باتفاق مفسدانیکه با وی پیوسته
در شب بار دوی شهزاده شبیخون آورد اما چون مردم لشکر حاضر بودند کاری نتوانست ساخت جمعی را کشتن داده گریخته
بزمیندار کرنال التجا برد سلطان احمد از وصول اینخبر مراسم شکر الهی بجا آورده ساکنان احمد آباد با نعام و الطاف خوشدل ساخت
و در سنه سبع و عشر و ثمانمائه چون راجه کرنال شهاک و مفسدان دیگر را در ولایت خود جا داده بود سلطان بگوشمال و تادیب او
عازم گردید و چون قریب بکرنال که بجونه گره مشهورست رسید راجه آنجا با جمعی از قلعه بیرون آمده در محل تلنب بجنگ پیوست
و آخر گریخته بحصار کرنال در آمد و اکثر مردم خوب او درین وقت فرار بدار القرار رفتند و سلطان احمد قلعه را محاصره نموده
هر روز افواج بتاخت ولایت سورت میفرستاد و بعد از چند روز در ماه رجب سنه مذکور حصار کرنال را از روی
قهر و غلبه کشود و راجه کرنال با دیگران که در فتنه انگیزی دخل داشتند گریخته بالای کوه کرنال برآمدند پس از روی
عجز و انکسار امان خواسته فرود آمدند و بدستور قدیم شروع در مالگذاری کردند سلطان احمد شاه ابو الخیر و سید قاسم
را برای تحصیل مال گذاشته بدار الملک احمد آباد مراجعت کرد و در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه خبر رسانیدند که نصیر بن
عادلخان ضابط اسیر و برهانپور از سر نخوت و استکبار بعضی مواضع سلطانپور و ندربار را آزار رسانیده بمجرد اصغای
اینخبر بکوچ متواتر متوجه صوب ندربار گردید و فوجی به تسخیر قلعه تنبول که بر سر حد دکن است فرستاد و چون ندربار
رسید عادلخان گریخته باسیر رفت و آنجماعت که بقلعه تنبول رفته بودند سردار را دلاسا نموده قلعه بدست
آوردند و چون موسم برسات بود و چار وا در صحرا محنت میکشیدند سلطان احمد شاه داعیه مراجعت احمد آباد داشت
که سرعات [illegible] رسیده رسانیدند که راجه ایدر و چنپانیر و مندل و نادوت عرائض پی در پی فرستاده
سلطان [illegible] بگجرات آوردند و سلطان هوشنگ بقصبه موراسه رسیده است درین حال شتر سواری

برآمده بکوه ایدر پناه بردند سلطان احمد شاه بعد از استماع اینخبر بدفع این گروه متوجه شد و چون بقصبه بلج رسید فتح خان بن سلطان مظفر را پیش از خود راهی ساخت و او نیز باغوای سید ابراهیم نظام مقطع قصبه موراسه به برادران پیوست و سلطان احمد از شنیدن اینحرکت متوجه موراسه گردید و ملک بدر علاء سید ابراهیم مخاطب برکن خان بر در موراسه خندقی حفر نموده باسباب حصار داری پرداختند فیروزخان و هیبت خان و رنمل راجه ایدر را بکومک خود طلبیده در موضع انکهوبکه پنجکروهی قصبه موراسه ست فرود آوردند چون سلطان احمد بحوالی قصبه موراسه رسید بار اول جمعی از علما را پیش ملک بدر علاء رکن خان فرستاد که تا غشاوه غفلت از پیش دیده ایشان برداشته آنچه حق هست مکشوف سازند و چون رسولان جواب موافق مدعا نشنید برگشته آمدند سلطان از کمال رافت کرۀ دیگر فرستاده پیغام داد که من شما را امان داده ام هر جا میخواهید بروید ملک بدر علاء و رکن خان جواب دادند اگر نظام الملک نائب وزیر است و ملک احمد عزیز که کارگذار و نائب وکیل در ست و ملک سعد الملک و ملک سیف خواجه بیایند و ما را بخود همراه ببرند از سر استظهار بخدمت میرسیم سلطان احمد فرمود که امراء مذکور متوجه دروازه حصار موراسه شدند ملک بدر علاء و رکن خان جمعی را در کمین گاه گذاشته خود متواضع پیش آمدند ملک نظام و ملک سعد الملک را از امراء علیحده ساخته بحرف و حکایت مشغول کردند درین اثنا جمعی از کمینگاه برآمده ملک نظام الملک را گرفته بقلعه بردند و نظام الملک باواز بلند میگفت که سلطان را بگوئید تا خیر در تسخیر حصار جائز ندارند که هرچه نصیب ما بود رسید و ملک بدر علاء زنجیر در پای هر دو انداخته در خانه تاریک نگاه میداشت و همگی باعث برین آمدن آن بود که ملک بدر علاء میدانست که تا امرا مقید و محبوس اند آزاری بقلعه نخواهد رسید و سلطان احمد بعد از استماع این ماجرا فرمود تا مرچلها قسمت نموده از هر چهار طرف جنگ اندازند و در پنجم جمادی الاول سنه اربع عشر و ثمانمائة خود بر دروازه تاخت و امرای دلاوران از معاینه اینحال پای در خندق نهاده بقلعه چسپیدند و در طرفة العین از چهار طرف بر دیوار قلعه برآمدند و متوجه استخلاص ملک نظام الملک گشتند چون اجل آن هر دو عزیز رسیده بود هر دو را برآورده دمار از روزگار باغیان برآوردند و ملک بدر علاء و رکن خان که غداران راس و رئیس مفسدان بودند بسیاست رسیدند و فیروزخان و راجه ایدر از استماع این فتح گریخته بناه بکوه ایدر بردند بعد از چند روز رنمل راجه ایدر در مقام تدارک و علاج کار شده با فیروزخان عذر نموده خزانه و فیلان او را بدست آورده بخدمت سلطان احمد فرستاد و از سر عجز و زاری در مالگذاری شروع نموده سلطان در کنف ظفر و فیروزی باحمدآباد مراجعت فرموده فیروزخان با برادران خود گریخته بخطه ناگور رفت و در روزیکه رانا موکل با فیروزخان بن شمس خان دندانی حاکم ناگور جنگ کرده فیروزخان بدرجه شهادت فائض گردید و در سنه ست عشر و ثمانمائة ملک احمد شاه و ملک مهنگی آدم خان افغان و ملک عیسی سالار فتنه خوابیده را بیدار کردند و بعضی زمینداران متمرد را با خود یار کرده پاره ولایت را تاختند و هرجا بید و لتی بود رومی بایشان نهاده مقارن اینحال راجه مندل و راجه نادوت و بدهوان عرائض

کنبایت بود و نیز بفیروزخان پیوست امرای دیگر که بشرارت ذاتی موصوف بودند فیروزخان را مایه کامیابی خود دانسته
باو ملحق شدند و او را برداشته بکنبایت آوردند و در قصبه مذکوره هیبت خان بن سلطان مظفر فیروزخان را دید
و بعد از چند روز سعادتخان و شیرخان ابن سلطان مظفر برآمده باو پیوستند و از اجتماع برادران استظهار و قوت
گرفته متوجه قصبه بروج گشت و از آنجا خطی بسلطان هوشنگ فرستاده استمداد همت خواستند و قبول نمود که در هر منزل
چندلک تنکه برسم مدد خرج بدهد و در ولایت گجرات هر جا زمینداری بود باو اسب و خلعت فرستاد و بخود موافق ساختند
و چون اینخبر بسلطان احمدشاه رسید استعداد سپاه نموده بکوچ متواتر متوجه بروج گردید و چون آنجا رسید بجهت اطفای
نائرهٔ فساد رسولی نزد امرا فرستاده پیغام داد که هیبت بزرگ کرده حق را فلک نه بیند خورد به عزیز کرده او را
جهان ندارد خوار چون خدایگان کبیر مظفرشاه دست مرا گرفته بر سریر سلطنت اجلاس فرمود اساس قصر شامخ و کاخ
بادشاهی من ببیعت امرای معارف ممالک و جمهور طوائف انام استحکام پذیرفته باید که قدم از حیطهٔ انقیاد و اطاعت بر
نهند که عاقبت بغی وخیم است و اقطاعی که خدایگان کبیر مظفرشاه بهر کدام نامزد فرموده بود بران قانع شده ترصد
انطاف دیگر باشد رسول این پیغام گزرانیده امرا با یکدیگر انکاش کرده هیبت خان که عم حقیقی احمدشاه بود بهم
رسول بیرون فرستادند و چون سلطان احمد الطاف باز در حق هیبت خان مبذول فرمود فیروزخان
و دیگر خوانین از سر استظهار بخدمت سلطان احمد شتافتند و هر یکی را بالعنایت تازه سرگرم نموده دلجوئی
کرده و جاگیرهای قدیم را مستقیم داشته سرانجام آنچه بود با حسن وجوه فرموده میخواست بجانب پتن مراجعت نماید که خبر
رسانیدند که سلطان هوشنگ باهنگ امداد فیروزخان از دهار متوجه اینجد و دست سلطان احمد بمجرد استماع از قلعه
بروج بکوچ متواتر در موضع شیخ فرود آمد و درینجا همیکن آدم افغان که در ایام سلطنت سلطان مظفرشاه مقطع برودره
و ازروی مخالفت در کوشها میگشت بخدمت آمد و مورد الطاف گشت سلطان احمد چون از کار فیروزخان وا
پرداخته بود بجمعیت صوری و معنوی بمقاتله و مقابله هوشنگ روآورده عماد الملک را پیش از خود بجنگ فرستاد و هوشنگ
منفعل و خجل بدیار خود مراجعت نموده عماد الملک چند منزل تعاقب کرده زمینداراینکه بسلطان هوشنگ پیوسته
بودند مقید ساخته بخدمت آورد و سلطان احمدشاه در زمان مراجعت چون بقصبهٔ اساول رسید و هوای آنجا موافق مزاج
افتاد در لمحه استخاره باستصواب حقایق پناه شیخ احمد کهتو قدس سره بکنار سابرمتی در ماه ذیقعده سنه ثلث عشر و ثمانمائه
تعمیر شهر معظم احمدآباد که در بلاد هندوستان مثل ندارد بر زمین نهاد و قلعه و مسجد جامع و بازارهای متعدد طرح کرد و در بیرون قلعه
سیصد و شصت پوره که هر پوره مشتمل است بر بازار و مسجد و دیوار بند آبادان ساخت و در زمان معموری احمدآباد گفته شد
دیگر بلاد عالم باین عظمت و آراستگی شهرے موجود نشده مبالغه نموده باشد و در سنه اربع عشر و ثمانمائه فیروزخان
خان باغوای ملک بدر علاء که قرابت قریبه بسلطان نخاند داشت باز طریقه بغی و طغیان ـ دند از میان

در خدمت سلطان محمد فیروز شاه محبت و اخوت بود سلطان هوشنگ و بعضی مقربان او را مقید ساخته برادر
خود نصرت خان را بحکومت مالوه گذاشت درین اثنا خبر آمد که سلطان ابراهیم شرقی بخیال تسخیر دهلی از جونپور آمده
مظفر از استماع این خبر بصوب دهلی عازم گردید سلطان ابراهیم چون دانست که سلطان مظفر بآهنگ جنگ او می آید
از راه برگشته بجونپور رفت چنانچه در طبقه جونپور قلم متصدی بیان آن گشته سلطان مظفر از اصغای این خبر از راه
مراجعت نموده متوجه گجرات شد سلطان هوشنگ را مقید و محبوس کرده همراه برد و چون مدتی گذشت رعایا و سپاه
مالوه از سلوک ناهموار نصرت خان بر دم خروج کردند و او را خواجه وار از دیار برآورده راه گجرات پا نمودند و پس ماندگان
او را آزار و تعرض نرسانیدند و از ملاحظه سلطان مظفر موسی خان را که خویش سلطان هوشنگ بود بسرداری
برداشته قلعه مندو بجهت سکونت اختیار کردند و بعد از وصول این خبر سلطان مظفر سلطان هوشنگ را از قید
برآورده شاهزاده احمد خان را کومک او نامزد کرد تا دیار مالوه متصرف شده تسلیم او نماید شاهزاده احمد خان بقلعه
دهار رسید و ولایت را متصرف شده حواله سلطان هوشنگ نمود و خود براه دهود بگجرات رفت و قلم مشکین رقم
این داستان را در طبقه مالوه مشروح و مبین تحریر نموده بالجمله در سنه اثنی عشر و ثمانمائه بسلطان مظفر رسانیدند که
راجپوتان کنهه کوٹ از توابع کچه غبار فساد انگیخته اند مجرد استماع این خبر فوجی بزرگ بگوشمال آنگروه تعیین فرمود
گویند خداوند خان را بخدمت شیخ محمد قاسم بدهود فرستاد تا دعا کند که لشکر اسلام مظفر و منصور باز گردد و خدمت
شیخ محمد طومار اسامی جماعت که دران لشکر نامزد شده بودند ملاحظه نموده بر بعضی اسامی قلم کشید اتفاقا چون لشکر
مظفر شاهی در کنف ظفر و فیروزی مراجعت نمود بر اسم هر که قلم کشیده بود او دران یورش بدرجه شهادت رسیده بود
و در سنه ثلث عشر و ثمانمائه در شهر نهرواله پٹن سلطان مظفر بیمار شده شاهزاده احمد خان را بحضور امرا و بزرگان
ممالک بر تخت سلطنت اجلاس داده ناصر الدین احمد شاه خطاب داد و فرمود تا بر منابر اسلام خطبه بنام او
خوانند و دران روز از ابتدای حکومت او سه سال و هشت ماه و شانزده روز گذشته بود و بعد از اجلاس
سلطان احمد شاه پنج ماه سیزده روز بود مرهون حیات مستعار بوده در ماه صفر سنه اربع عشر و ثمانمائه از کهنه رباط
دنیا بمعمور آباد عقبی انتقال کرده در خطه پٹن مدفون است و او را خدایگان کبیر خوانند **ذکر سلطنت سلطان
احمد شاه** بن سلطان محمد بن سلطان مظفر چون احمد شاه بر تخت سلطنت و آرائکه ایالت تکیه زد امرا و معارف
ممالک و اکابر شهر و سران گروه را بتشریفات داده طبقات انام را از انعام خود بهره مند گردانیده و عمال و متصدیان
مهمات دیوانی را بدستور سابق مقرر داشته در باب تکثیر زراعت و تعمیر مملکت و تنسیق معدلت اهتمام تمام بکار برد
و چون در قصبه برودره بفیروز خان بن سلطان مظفر شاه خبر رسید که شاهزاده احمد شاه بر سریر سلطنت جلوس نموده
از روی حقد و حسد علم بغی و عناد برافراخت و جیونداس کهتری را منصب وزارت داده و امیر محمود برکی که حاکم

گفت امروز مارا این قدرت است که بسلطنت دهلی برسم بادشاهی و سلطنت میراث کسی نیست و این بیت
بر زبان میراند ~ ملک بمیراث نگیرد کسی ~ تا نزند تیغ دو دستی بسی ~ اعظم همایون چون دید که ازین اراده متقاعد
نمیشود خود را از شغل مملکت گذرانیده تمام لشکر و حشم ولایت باو تفویض نمود **ذکر سلطان محمد شاه**
بن اعظم همایون ظفرخان چون ظفرخان باختیار خود از شغل ممالکت گذرانید تاتارخان غره جمادی الآخر سنه
و ثمانمائه در قصبه اساول جشن عالی ترتیب داده بر تخت سلطنت جلوس نمود و چتر بر سر افراخته سلطان محمد شاه
خطاب کرد و امرا و بزرگان مملکت و سران آن گروه را خلعتها پوشانیده و زری که بر چتر نثار شده بود بر اهل فضل و استحقاق
قسمت کرد و منصب وزارت بشمس خان داندانی برادر خورد اعظم همایون بود تفویض نمود و در طغرای فرمان خود فرمود
که این عبارت مینوشته باشد الموفق بتائید الرحمن افتخار الدنیا ابو الغازی محمد شاه بن مظفر شاه و بعد تشقیق مهمات
مملکت و لشکری گران فراهم آورده غره شعبان سنه مذکور از قصبه اساول بعزیمت دهلی در حرکت آمد و در اثنای راه
باو رسانیدند که راجه نادوت پای پندار از حیطه انقیاد و اطاعت بیرون نهاده محمد شاه از راه عنان همت منعطف
گردانیده جلوریز بولایت نادوت درآمد و مواضع و قصبات را نهب و تاراج نموده در قصبه سینور منزل کرد که درین وقت
که بهار دولتش بود از غلبه شراب بناگاه درگذشت **بیت** در خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک ~ با صد هزار
ناز بپرورد در برش ~ مدت سلطنت او دو سال و دو ماه و چند روز بود و چون این خبر وحشت اثر بسمع اعظم همایون
رسید عظیم اندوهناک شد و بسرعت خود را باردو رسانیده نعش محمد شاه بپتن فرستاده نعش در مقابر خدایگان
شهد نوشانید و شمس خان داندانی را رعایت نموده از تغیر ملک جلال کوکهر حراست و حکومت خطه ناگور را تفویض
داشت و با دل صدپاره و خاطر پژمرده از روی ضرورت مهمات ملکی می پرداخت و چتر و تخت را بر گوشه نهاده خود
را امتیاز نمیداد تا آنکه التماس امرا و ارکان دولت در سنه عشر و ثمانمائه بر سریر سلطنت جلوس نمود و در تواریخ مظفر
رسیده که شمس خان دندانی محمد شاه را در شراب زهر داد **ذکر سلطنت ظفرخان که بمظفرشاه مخاطب**
گشته چون مدت فطرات سلطنت ممالک گجرات که نه سال و چهار ماه باشد منقضی شد اعظم همایون ظفرخان در
قصبه پرنور بالتماس امرا و استدعای اکابر و معارف بر تخت مرصع بآئین سلاطین در ساعتی که منجمان اختر شناس
اختیار کرده بودند جلوس نموده خود را سلطان مظفر خطاب داد و در خطبه فرمان او چنین قرار یافت الموفق بالله
المنان شمس الدنیا والدین ابو المجاهد مظفر شاه و زری که بر چتر نثار شده بود بر اهل استحقاق قسمت نمود و امرا و معارف
و سران گروه را خلعت داده بکوچ متواتر متوجه ولایت مالوه گردید چون بنواحی دهار رسید سلطان هوشنگ
بجنگ پیش آمد چون طاقت صدمه مظفر شاهی نداشت گریخته بپناه قلعه دهار رفت و بالآخر آمده سلطانزاده
و چون بسلطان مظفر شاه رسیده بود که پدر خود دلاور خان را زهر داده و میان دلاور خان و سلطان مظفر شاه

اورا نجود همراه آورده انتقام از ملوخان بستاند اعظم همایون ظفرخان در فکر استعداد لشکر شد و مردم را
دلاسا مینمود اما چون میرزا پیر محمد نبیرهٔ حضرت صاحب قرانی امیر تیمور گورکان ملتان را گرفته بود و سارنگ خان را
بدست آورده اعظم همایون در امضای این نیت و انقیاد این امر تامل میفرمود چه بفراست دریافته بود که میرزا پیر محمد
مقدمهٔ حضرت صاحبقرانیست اتفاقاً بعد از چند روز در سنه احدی و ثمانمائة خبر آوردند که امیر تیمور با لشکر گران
باطراف دهلی رسیده ظفرخان تسلی پیر نموده عزیمت دهلی را موقوف وقت فرصت میداشت و درین وقت باتفاق
بلدیگر متوجه ولایت ایدر شدند و بکوچ متواتر رفته قلعهٔ ایدر را محاصره نمودند و هر روز افواج باطراف ولایت فرستاده
در نهب و تاراج دقیقه نامرعی نمیگذاشت راجه ایدر از غایت عجز رسولان فرستاد و پیشکش قبول کرد و چون
ممالک دهلی پر فتنه و آشوب بود ظفرخان به پیشکش اکتفا کرده بود و در رمضان سنه مذکور به پتن مراجعت کرد
و درین حال خلق کثیر از دهلی از حادثهٔ صاحبقرانی گریخته به پتن رسیدند اعظم همایون تفقد احوال آن جماعت علی اختلاف
حالهم نموده در حق هر کدام شفقتی که لایق حال او بود بجا آورد و بعد از چندگاه سلطان محمود بن سلطان محمد بن سلطان فیروزشاه از حضرت
صاحبقرانی گریخته بولایت گجرات درآمد سلوک و معاشی که لایق حال او بود از ظفرخان بوقوع نیامد مایوس و دلتنگ بجانب
مالوه رفت چنانچه بمحل خویش مذکور ست و در سنه ثلث و ثمانمائة اعظم همایون مواجب یکساله سپاه رسانیده
باستعداد تمام متوجه تسخیر ایدر گردید چون افواج مظفری اطراف قلعه فرو گرفتند و چند روز متواتر جنگ انداختند
شبی راجه ایدر قلعه را خالی گذاشته بجانب بیجانگر گریخت و علی الصباح ظفرخان بر قلعه برآمده شکر الهی بجا آورده بتخانها را
بر انداخت و در قلعه تهانه گذاشته ولایت ایدر را میان امرا قسمت نمود و بعد از سر انجام مهمات آن ناحیه به پتن
مراجعت کرد و در سنه اربع و ثمانمائة بظفرخان رسانیدند که باز بیوه و کافران بر دور بتخانهٔ سومنات گرد آمده در احیای
مراسم خود نهایت سعی مبذول میدارند اعظم همایون بآنجانب متوجه شده پیش از خود فوجی فرستاد چون سکان
سومنات اطلاع یافتند از راه دریا استقبال کرده جنگ انداختند اعظم همایون بجناح التعجیل بآنجا رسیده دمار از
روزگار آنجماعت برآورد و بقیة السیف گریخته حصار بندر دیو در آمدند و بعد از چند روز در حصار را کشوده آنجماعت
را علف تیغ گردانیدند و رئیسان آنگروه را در زیر پای فیل انداخت و بتخانها را شکسته مسجد جامع بنا کرده قاضی
و مفتی و ارباب شرعیه تعین نموده تهانه گذاشته بدار الملک پتن مراجعت نموده در سنه سته و ثمانمائة تاتارخان بعرض
رسانید که ملوخان دهلی را متصرف شده و با وجودیکه سلطان محمود در قنوج قانع شده او را بحال خود نمیگذارد
لشکر بنده همراه سازند تا رفته دهلی را از تصرف او برآورم و انتقام خود گرفته سلطان محمود را باز بدولت رسانم
اعظم همایون گفت الآن در اولاد فیروزشاه شخصی قابل سلطنت نمانده و ملو اقبال خان الحال بدهلی متصرف است
و علمای دین نزاع و مخاصمه فراق اسلامیه که سبب خونریزی نیست روا نمیدارند تاتارخان باین حرف تسلی نشده

دست نهب و تاراج دراز کردند و هر بتخانه که یافتند بخاک برابر ساختند و در مدت قلیل آنچنان قحط و عسرت در قلعه
افتاد که راجه ایدر را از کمال عجز و زاری وکلا فرستاده در خواست تقصیرات نمود ظفرخان پیشکشی که میخواست ازو
گرفته عزیمت سومنات نمود و درین اثنا خبر رسید که ملک راجا مشهور بعادلخان ضابط اسیر پای پندار از
گلیم مقدار خود دراز تر کرده بعضی مواضع ندربار را مضرتی رسانیده است اعظم همایون حراست مملکت خود را از تسخیر بتخانه
سومنات مقدم دانسته متواتر متوجه صوب ندربار گردیده عادلخان از استماع اینخبر بولایت خود مراجعت نمود
و او تفقد احوال متوطنان آندیار نموده بدار الملک پتن مراجعت کرد و در سنه سبع و تسعین و سبعمائة استعداد لشکر نموده
بتاخت صوب جرو ترکه در جهت غربی پتن واقعست عازم گردید و چند موقع را تاخته از کلانتران آن ناحیه پیشکش گرفته
از انجا بالقصد تخریب بتخانه سومنات متوجه شد و در اثنا راه راجپوتان را علف تیغ بیدریغ گردانید و هر جا که بتکده
بنظر درآمد پست و نابود ساخت و چون بسومنات رسید بتخانه را سوختند و بت سومنات را شکستند و کافران را
کشتند و شهر را تاراج کردند و مسجد جامع طرح انداخته ارباب مناصب شرعیه را تعیین نموده تهانه گذاشته بجانب
پتن مراجعت نمود و در سنه ثمان و تسعین و سبعمائة خبر باعظم همایون رسید که راجپوتان کرنالی چنان تسلط یافته
اند که مسلمانان از کثرت مضرت ایشان مهاجرت و مفارقت اوطان اختیار نموده اند ظفرخان لشکر گجرات را یکجا
ساخته بکوچ متواتر دشت و صحرای آن ناحیه را فرو گرفته راجه آنجا باستحکام مغرور گشته بحصارداری پرداخت و
افواج مظفری کوه و قلعه را در رنگ نقطهٔ پرکار احاطه نموده از چهار طرف منجنیقها نصب کردند و هر روز جمعی از
راجپوتان را سنگسار میساختند و چون استحکام قلعه بیش از آن بود که بدستیاری منجنیق کار از پیش رود ظفرخان
فرمود تا از چهار طرف ساباط طرح انداخته بزودی تمام ساختند با وجود ساباطها تسخیر قلعه میسر نشود عاقبت الامر بعد از
محاصرهٔ یکسال و چند ماه راجپوتان از کمال عجز امان طلبیده و مردان و زنان سرهای خود را برهنه کرده زنهار
خواستند و پیشکش قبول کرده قرار دادند که هر سال خراج بی طلب بخط پتن رسانند و من بعد باهل اسلام آزار
نرسانند اعظم همایون از رافت جبلی و کرم فطری عذر التجاعت پذیرفته امان داد و پیشکش گرفته خراج هر ساله
مقرر کرده از انحدود خاطر جمع نموده بزیارت مرقد مقدس شیخ الطریقت خواجه معین الدین حسن سنجری شتافت
و قصبات آنصوب را نهب و تاراج نمود و از آبادانی اثر نگذاشت و بعد از فراغ تاخت بصوب دندوانه حرکت
کرده ولایت وندوانه تاراج نموده برده و غنیمت بسیار گرفته در هفدهم سنه ثمانمائة به پتن مراجعت کرده چون
این یورش بسه سال کشیده بود اعظم همایون فرمود که یکسال سپاه از خدمت و تردد معاف باشد و در آخر
سنه ثمانمائة تاتارخان پسر او که بوزارت سلطان محمد بن فیروز قیام مینمود بسبب غلبه و استیلای ملوخان فرار نمود
ات پیش پدر آمد چنانچه در طبقهٔ دهلی سمت گذارش یافته فی الجمله تاتارخان از کمال جمعیت التجا به پدر آ در دیا

گجرات گردید و در راه خبر آمد که تاتار خان بن ظفر خان که وزیر سلطان محمد شاه بود از وی پسری متولد شد باحمد خان موسوم گشت ظفر خان از استماع این مژده بغایت مسرور گردید و جشنی عالی ترتیب داده اکثر لشکر را تشریف و خلعت داد چون بخطه ناگور رسید مردم کنبایت از ظلم نظام مفرح بدادخواهی آمدند و ظفر خان دلاسای آنجماعت نموده عازم نهرواله گردید چون نهرواله که الآن پتن اشتهار دارد رسید خطی بملک نظام مفرح نوشته فرستاد که در ملازمت محمد شاه چنان مذکور شده که ملک نظام مفرح محصول چند سال خالصه سلطانی را بحوائج خود صرف نموده یکدینار بخزانه نرسانیده و معهذا دست جور دراز کرده عموم متوطنان این بقاع را رنجانیده چنانچه مردم کنبایت بدهلی بفریاد و استغاثه آمده اند و چون زمام حل و عقد مهام ملکی این ناحیه را بمن سپرده اند طریق صواب آنست که هرچه از محصول چند ساله خالصه موجود باشد بطریق استعجال پیش از خود بدهلی فرستد و تسلی مظلومان نموده خود نیز متوجه دار الملک دهلی گردد ملک نظام مفرح در جواب نوشته فرستاد چون راه بسیار آمده اید همانجا باشید و تصدیع نکشید که من همانجا آمده حساب خواهم گذرانید بشرط آنکه مرا بموکل نسپارند چون اینجواب رسید و بغی و طغیان او یقین عظیم همایون ظفر خان شده بعد از چند روز خبر رسید که ملک نظام مفرح بجمعیت تمام متوجه اینحدود گشته و بکوچ متواتر میرسد اعظم همایون نیز بالشکری آراسته باهنگ جنگ از شهر پتن برآمده بتاریخ هفتم صفر سنه اربع و تسعین و سبعمائه در موضع کانبهو که دوازده کروهی پتن است مصاف صعب دست داد و ملک نظام مفرح با خلاصه فوج خود در جست و جوی ظفر خان بوده در فراز و نشیب چون قضای آسمانی می تاخت درین اثنا شخصی از فوج ظفر خان بر وی ظفر یافته و زخم کاری زده او بهمان زخم از پشت مرکب بر تخته زمین آمد فی الفور سر او را بریده بخدمت ظفر خان بیت

کلید ظفر چون نباشد بدست ... بیازو در فتح نتوان شکست

و از معاینه این حال شکست بر لشکر نظام مفرح افتاد و مردم بسیار کشته شدند و غنیمت بیشمار گرفتند و پاره راه تعاقب نموده بخطه پتن مراجعت کرده در جمیع پرگنات گماشتهای خود فرستاد و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه بقصد تادیب متمردانی که در نواحی کنبایت غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند متوجه شده آنجا را از خس و خاشاک اهل خلاف پاک ساخته و دلهای که بدست ظلم مفرح مجروح شده بود مرهم التفات و عنایت نهاده متوجه اساول گردید و چند روز در انجا توقف نموده عموم سکنه و جمهور انام را از خود راضی و شاکر گردانیده از انجا مراجعت نموده بخطه پتن در آمد و در سنه سته و تسعین و سبعمائه خبر رسید که سلطان محمد شاه بن سلطان فیروز در دار الملک دهلی اجابت داعی حق نمود و امرای سلطنت اختلال پذیرفته اکثر زمینداران در مقام سرکشی شده اند بتخصیص راجه ایدر قدم از دائره اطاعت و انقیاد بیرون نهاده ظفر خان سامان سپاه نموده با لشکر پیلان و فیلان کوه پیکر بکوچ متواتر عازم گوشمال راجه ایدر گردید و بسرعت تمام رسیده بمحاصره پرداخت راجه ایدر را فرصت سامان قلعه داری نیز نشده بضرورت متحصن گشت و افواج مظفری اطراف ولایت ایدر را فرو گرفته

مظلوم را از انگشت جدا کرده در طرفی نهاده پیش ادمی آوردند و طعام بسیار در سیلان ادمی کشیدند مقرر چنان بود که تمام نوکران در مائده او طعام میخوردند و در طعام تکلف بسیار کردی مدت سی و پنج سال حکومت کرد

ذکر محمد علی قطب الملک بن ابراهیم قائم مقام پدر شد و بر پاترے بهامکسی نام عاشق شده شهرے بنا کرده بهاگ نگر موسوم ساخت و یکهزار سوار نوکر آن فاحشه ساخت که دائم ملازم رکاب او بودند تا غایت سنه اثنی و الف هجری که سالست که حکومت میکند

طبقه سلاطین گجرات از ابتدای سنه ثلث و تسعین و سبعمائة تا سنه ثمانین و تسعمائة که تصرف اولیای دولت حضرت خلیفه الهی در آمد مدت یکصد و هشتاد و هفت سال پانزده نفر فرمانروائی کردند بدین تفصیل سلطان محمد بن سلطان مظفر دو ماه و چند روز سلطان مظفر شاه سه سال و هشت ماه و بیست روز سلطان احمد سی و دو سال و شش ماه و بیست روز سلطان محمد بن احمد هفت سال و چهار ماه سلطان قطب الدین احمد شاه هفت سال و شش ماه داود شاه هفت روز سلطان محمود شاه پنجاه و پنج سال و یازده ماه و دو روز سلطان مظفر بن محمود چهارده سال و نه ماه سلطان سکندر دو ماه و شانزده روز سلطان محمود چهار ماه سلطان بهادر یازده سال و نه ماه سلطان محمد شاه یک و نیم ماه سلطان محمود بن لطیف شاه شانزده سال و چند روز سلطان احمد سه سال و چند ماه سلطان مظفر بن محمود شانزده سال و چند ماه در کتب تاریخ مسطور است که چون ظلم نظام مفرح که مخاطب براستی خان بود از جانب سلطان محمد بن سلطان فیروز شاه حکومت گجرات داشت در اقطاع عالم انتشار یافت و مظلومان ستم دیده و ملهوفان جور کشیده از گجرات برسم استغاثه بدار الملک دهلی رسیدند و جور و ستم او پیش سلطان محمد شاه تقریر نمودند و حقیقت طغیان و سرکشی او گفتند سلطان محمد شاه بعد تامل وافی و تدبیر کافی اعظم همایون ظفر خان بن وجیه الملک را که از امرای کبار بود مشمول عواطف گردانید و اقطاع گجرات مرحمت فرمود بتاریخ سوم ربیع الاول سنه ثلاث و تسعین و سبعمائة اعظم همایون ظفر خان را چتر و بارگاه سرخ که مخصوص بادشاهانست عطا نموده رخصت ممالک گجرات ارزانی فرمود و چهارم ماه مذکور سلطان محمد بمنزل ظفر خان رفت و او در همان روز از شهر برآمده بر حوض خاص منزل گرفت و گویند که چون وزرا داشت و او در همان روز از شهر برآمده بر حوض خاص منزل گرفت مراجعت کرد و گویند که چون وزرا شنافته گوش او را بدر نصائح گرانبار ساخت و خلوت خاص لطف نموده بشهر مراجعت کرد و آن منشور حکومت نوشتند بفرموده سلطان جای القاب خالی گذاشته بودند و او بخط خود القاب نوشت و آن اینست که برادرم مجلس عالی خان معظم عالم عادل باذل مجاهد مرابط ضابط مقسط از بیجلی سعد الدنیا و الدین ظهیر الاسلام و المسلمین عضد السلطنت یمین الملت قاطع الکفر و المتمردین قطب سماء المعالی نجم الملک العالی صفدر روز و غا تهمتن قلعه کشا کشورگیر آصف تدبیر ضابط الامور ناظم مصالح الجمهور و الیامن و العادات صاحب الرای الکفایات ناشر العدل و الاحسان دستور صاحب قران الغ قتلغ اعظم همایون ظفر خان القصه بکوچ متوا

فقرا بود بزبان تصوف مناسبت تمام داشت و بیشتر اوقات او بمجالست و مصاحبت اهل فضل میگذشت
و بظاهر صوری مبتلا بود و امرد بسیار جمع ساخته بلباسهای فاخره مرتب میداشت تا سر در سر این کار کرد و لات
باو کلاه و باسلور و بالکهور را متصرف گشته کار حکومت را از پدران گذرانید و سه مرتبه با حسین نظام الملک جنگ کرده
گاه غالب گاه مغلوب شد نسبت اخلاص بدرگاه جهان پناه خلیفه الهی داشت و همه وقت بارسال عرائض و پیشکشهای
لائق خود را منظور مجلس اقدس میگردانید یک مرتبه حکیم عین الملک و مرتبه دیگر حکیم علی از درگاه خلائق پناه بحجابت
پیش او رفتند و او دوازده کروه استقبال کرده لوازم انقیاد و عبودیت بتقدیم رسانید و خطبه و سکه بنام نامی
حضرت خلیفه الهی کرد مذهب امامیه میل کرده ترک روش پدران گرفت اتفاقا شنید که ملک برید حاکم بیدر خواجه سرای
صاحب حسن دارد خطها فرستاده طلب خواجه سرا کرد ملک بعذر و بهانه میگذرانید تا آنکه مرتضی نظام الملک فوجی
بر سر برید فرستاده برید متحصن گشته التجا بعلی عادلخان برد عادلخان دو هزار سوار بکومک او فرستاده او را اخلاص
کرد در هر مرتبه ملک برید بیچاره شده خواجه سرا را فرستاد و علی عادل خان بکمال شهوتی که داشت استقبال خواجه سرا
نموده بمنزل برد و شب در خلوت برده میل مصاحبت کرد خواجه دشنه از شاخ موزه بر آورده بر سینه او زده هلاک
ساخت این قصه غریبه در سال سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه واقع شد مدت حکومت او بست و پنج سال بود از
غرائب اتفاقات آنکه سه عادلخان از پی هم هر یک بست و پنج سال حکومت کردند ذکر سلطنت ابراهیم عادلخان
بن طهماسپ که برادرزاده علی عادلخان باشد بسعی کامل خان در سن نه سالگی بحکومت نشست کشورخان که یکی
از امرای بزرگ بود و کامل خان را کشته خود وکیل شد و کشورخان را با ولاد مصطفی خان بقتل رسانید و مهم وکالت
بدلاورخان حبشی قرار گرفت و او مذهب امامیه را بر داشته مذهب سنت و جماعت را رواج داد مدت نه سال
دلاورخان در نهایت استقلال گذرانید ابراهیم عادلخان باتفاق امرای دیگر قصد دلاورخان کرد و دلاورخان
گریخته باحمدنگر پیش برهان نظام الملک رفت و او را اغوا کرده بر سر عادلخان آورد و برهان کاری نساخته
برگشت و ابراهیم عادلخان قول فرستاده دلاورخان را طلبیده چشم او را میل کشید تا امروز که سنه اثنی و الف
هجری است چهارده سال میشود که ابراهیم حکومت میکند **ذکر سلطنت سلطان قلی قطب الملک**
همدانی از قوم میر علی سکرا قا قیتلو از جمله پنج وزیر بهمنیه است چون سلطان محمود غلامان بسیار رعایت میکرد
و سلطان قلی خود را فروخته داخل غلامان شده و ولایت گولکنده را متصرف گشته بست و چهار سال حکومت
کرده درگذشت **ذکر سلطنت جمشید قطب الملک** بن سلطان قلی بعد از پدر جانشین شده هفت
سال حکومت کرد **ذکر ابراهیم قطب الملک** بن سلطان قلی بعد از برادر حاکم گولکنده شده مرد مدبر و
دانا بود اما قهر و غضب بر و مستولی بود بانداک جریمه بنده های خدا را سیاستهای غریب کردی و فرمودی که با خفتهای

خود دانسته قدم پیش نهاد و جمالخان که به بیجاپور رفته عادلخان را شکست داده بود فیل بسیار بدست آورده چون
شنید که راجی علیخان قدم پیش نهاده در مقام پیش آوردن برآمد بسرعت از بیجاپور ایلغار کرده با مردم کمی رسید
و راجی علیخان اکثر مردم کارآمدنی را بوسیله نامه و پیغام از جمالخان گردانیده بود و اندکی جنگ شد و مردم یکیک
از فوج او جدا شدن گرفتند و آتشبازان هنگامه آتشبازی سرگرم کردند جمال خان حیرت زده سراسیمه تکاپو کرد
و درین میانه یکی از آتشبازان که خویش او را جمال خان کشته بود بجمال خان رسیده با هم در معرکه افتادند
و راجی علیخان برهان را باعزاز و اکرام تمام باحمدنگر روانه ساخت و اینواقعه در شهر رجب سنه تسع و تسعین و تسعمائه

ذکر یوسف عادل خان

عادل خان که بنیاد سلسله عادلخانیه ازو واقع شد و تا امروز بر مسند حکومت ثبت است و گرجیان از فال کیلانست و آن بیت الولو
و چرکس بود خواجه محمود گرجستانی بدست محمود شاه بهمنی او را فروخت و در آخر بیجاپور را متصرف گشت
تا آب متصرف گشته از عرض و طول از حد دابل تا گلبرگه متصرف گشته دم استقلال زد و حکومت کرد

ذکر اسمعیل عادلخان

از ابتدای سنه ست و ثمانمائه تا سنه ثلث و عشر و تسعمائه که هفت سال باشد حکومت کرد و نصرت آباد ناسنجه ولایت را تصرف
سوای قیح بن یوسف قایم مقام پدر شد مرد مردانه و سخی بود و اکثر دو ساگر و سوای گفتند و دوازده
درآورده بعادلخان سوائی موسوم گشت چون از حکام دکن چهاریک زیاده متصرف بود
هزار سوار انتخابی مسلح آراسته بشغول بود و نگاهداشته ترتیب میکرد و هر سال جهازات بهرمز فرستاده از
مردم عراق و خراسان طلب میداشت گویند که روزی در خانه عماد الملک کاویلی مهمان شد عماد الملک چند
خوان پر جواهر گذرانیده تکلف بسیار کرد و چون عماد الملک مهمان اسمعیل عادلخان شد اسمعیل فوج خود را آراسته
نظر درآورده گفت آنچه حاصل کرده‌ام اینست از نوکران من هر کرا میخواسته باشد میگذرانم سه مرتبه بنظام الملک جنگ

ذکر ابراهیم عادل خان

کرده غالب گشت مدت بیست و پنج سال حکومت کرده درگذشت بسعی امرا اسعد خان او را بحکومت
جانشین پدر شد ملوخان که برادر بزرگ بود التجا باسعد خان که امیر الامرا بود برد اسعد خان او را بحکومت
برداشت یکنیم روز حکومت کرد اسعد خان آخر پشیمان شده به ملکاپور که جاگیر او بود رفت و ملوخان بدست
ابراهیم عادلخان گرفتار گشته الف خان را که برادر خورد ملو بود میل کشیده نابینا ساخت گویند نه مرتبه بنظام الملک جنگ

ذکر علی عادل خان

کرده گاه غالب گاه مغلوب گشته مدت بیست و پنج سال حکومت کرده درگذشت
بن ابراهیم بحکم وصایت قایم مقام پدر شد او را دو برادر بود طهماسب و اسمعیل او نیز سنت پدر عمل نموده
برادر را میل کشید صاحب اخلاق و اطوار پسندیده بود بسخاوت و حلم و مروت و انصاف داشت و هر سال
قریب شش لک روپیه بفقرا و مساکین و مسافران میداد و علامة العصر امیر فتح الله شیرازی را از
از فارس آورده وکیل خود ساخت جماعت کثیر از افاضل بروزگار در صحبت او میبودند و درویش نهاد

که مرغ دیگر آمد کار او ساخته شد و زن و فرزند او باسیری بردند و خانمان خراب کردند قریب چهار هزار کس دکنیان
که دران معامله دخلی نداشتند بقتل رسیدند مجملاً هر کرا سپید پوست میدیدند می کشتند ایام حکومت حسین نظام الملک
دو ماه بود **ذکر سلطنت اسمعیل نظام الملک** چون از قتل عام بپرداختند جمال خان اسمعیل خان
نظام الملک را بحکومت برداشته بطریق نمونه میداشت و خود حکومت میکرد و اسمعیل خان با وجود خورد سالی و
صغر سن مرتکب افعال نا ملائم نمی شد گویند روزی از بازار میگذشت نظر او بر جماعت کشمیری افتاد
چون شنیده بود بهت دید گفت چون اینجماعت را نکشته اند القصه جمال خان استقلال تمام گرفته تمام کارخانه
نظام الملک برو شد و بسبب منازعت که در سرحد که میان نظام الملک و عادلخان پیدا شد بر سر ولایت
عادلخان رفته جنگ کرده غالب گشت و سیصد زنجیر فیل غنیمت گرفت و برهان برادر نظام الملک که بملازمت
حضرت خلیفه الهی آمده بود اخبار پریشانی دکن شنید بحکم فرمان حضرت خلیفه الهی و بمدد و کومک درگاه خلائق
پناه در سنه سبع و تسعین و تسعمائه متوجه دکن شد و باتفاق راجی علیخان حاکم اسیر و برهانپور بولایت برار
درآمده قابض گشت درینوقت جمال خان از روی پندار ایلغار بر سر ملک برهان الملک آمد و جنگ کرده کشته شد
ولایت احمدنگر و برار بتصرف برهان الملک درآمد و تا امروز که اثنی الف است قائم مقام آبا و اجداد خود است
ایام حکومت اسمعیل دو سال بود **ذکر سلطنت برهان بن حسین بن برهان** که برادر مرتضی است
مدتها در قید برادر بود اتفاقاً از حبس فرار نموده به بیجاپور رفت و پیش عادلخان میبود و از اینجا بطلب بازی احمدنگر
آمد و چون مرتضی زنده بود و صلابت خان پیشوا داشت کاری نتوانست کرد از اینجا فرار نموده بحدود گجرات
رسید پیش قطب الدین محمد خان غزنوی که از امرای عظام حضرت خلیفه الهی بود آمد و از اینجا باستان بوسی
معلی سرفراز شد و او را سیصدی ساخته جاگیر عنایت فرمودند و بعد از چندگاه هزاری ساخته بمالوه فرستادند و
لشکری همراه اعظم خان کردند که از آن بی اعتدالان او با پیش دکن استخلاص نموده برهان که از خاک کشان های
درگاه است بدهد خان اعظم با ایلچپور که شهر حاکم نشین ولایت برار است رسید و در فتح دکن هیچ نمانده بود
ناگاه مراجعت را بر ثبات اختیار کرد و برهان محروم شده باز بدرگاه خلائق پناه آمد چنانچه این قضایا
بموقع خویش مذکور گشته بعد از ان همراه صادق محمد خان بر سر افغانان تعیین شد چون هرج دکن بمسامع علیه
رسید بندگان حضرت خلیفه الهی برهان را از طرف بنگش طلب فرموده توجه تمام و عنایت بی نهایت روانه
ساختند و امرای صوبه مالوه و سایر زمینداران خصوصاً راجی علیخان حاکم آسیر و برهانپور فرمان نهاد مطاع نوشتند که
چنان اهتمام نمایند که برهان را که پناه بدرگاه آورده است بجای پدرش نشانند نظری ازبک و پسرانش که در مالوه
جاگیر داشتند نیز فرمان معلی رفت نظری با پسرانش همراه برهان باشد و راجی علیخان انچه در سنه راه رسید انجا ر[illegible]

قات اکبری

حسین بن مرتضی نظام الملک که او امیران حسین میگفتند میرزاخان او را نمونه داشته خود حکومت میکرد و مقتضی خورد سال همه وقت بلهو و لعب جنگ مرغ و سیر بازار میگذرانید و بیشتر اوقات او با زنان فاحشه مست در کوچه و بازار میگشت و حرکات ناملائم مینمود و چون استقلال و استیلای میرزاخان از حد گذشت امرای قدیم دکنی در مقام رشک و حسد آمده حسین نظام الملک بی تجربه خورد سال را برین داشتن که از میانه مرزاخان را برمی باید داشت در خانه انکس خان که برادر رضاعی حسین نظام الملک و همسال او بود ضیافت خیال کرده مرزاخان را طلب داشتند مرزاخان از اراده ایشان اطلاع یافته آنروز را بعذر و بهانه گذرانیده نیامد اتفاقاً بعد از طعام ازین مجمع سید مرتضی شروانی از مرافقان مرزاخان بود قی کنان برخاست و فریاد کرده میگفت که مرا زهر داد مرزا ملامت سید مرتضی نموده تمهید مقدمات کرده بخدمت حسین نظام الملک آمد و گفت چون سید مرتضی مردی عزیز است و بر بستر هلاکت افتاده و درون قلعه آب و هوای خوب دارد چند روز اگر امر شود آنجا باشد رخصت گرفته او را بقلعه فرستاد و روز دیگر بخدمت حسین نظام الملک آمده او را بعیادت سید مرتضی برد و دروازها را محکم و در خانه محبوس کرد بیت مزن در وادی مکر و حیل گام * که در دام بلا افتی سرانجام * و مرزاخان انکس خان را گرفته کرده بکسان خود سپرد و سید مرتضی تندرست و توانا بدروازه قلعه گشته اهتمام میکرد و اسمعیل پسر برهان که برادرزاده مرتضی نظام الملک است مقید ساخت و میر طاهر داماد امین الملک را بقلعه فرستاده جمال خان گجراتی که از حبس بیرون کرده بقلعه احمدنگر آورد و چون خبر گرفتار شدن حسین نظام الملک شهرت کرد سردار سلاحداران بود و یاقوت غلام که خداوندخان خطاب داشت باهم اتفاق نموده لشکریان و دیگر مردم را با خود متفق ساخته بدروازه قلعه هجوم آوردند و بنیاد توپ اندازی کردند مرزاخان بدروازه آمد جنگ عظیم درگرفت و کشورخان حال مرزاخان و علیخان کشته شدند مرزاخان و سید مرتضی و جمشیدخان و امین الملک و بهائی خان و خانخانان و دیگر مردم باین خیال فاسد که فتنه تسکین خواهد یافت سر حسین را بریده از قلعه بیرون انداختند و ندا کردند که چون حسین ناقابل بود بجزای خود رسید و صاحب اسمعیل برهان را بر بالای برج برآورده چتر بر سر افراختند شاه اسماعیل نظام الملک است و جمال خان و امرای دیگر سر بریده حسین را دیده در جنگ بیشتر سعی کردند و دروازه را آتش زده مرزاخان هرچند در صلح زد فایده نکرد و آخر الامر مرزاخان و موافقان او از قلعه برآمده راه فرار پیش گرفتند و مرزاخان بدر رفت و جمشیدخان و بهائی خان و امین الملک و سید مرتضی و دیگر سرداران گرفتار گشته بقتل رسیدند و مرزاخان چون بجانب جنیر میرفت بعضی او را شناخته گرفته آوردند و بفرموده جمال خان بند از بند جدا کرده در توپ نهاده آتش زدند و دست غارت برآورده از عراقی و خراسانی و ماوراءالنهری هر کرا یافتند کشتند

بچشم خویش دیدم در گذرگاه * که زد بر جان موری مرغکی راه * هنوز از صید منقارش نپرد...

احوال آنجا معلوم نموده بعرض رساند چون بشیر خان باحمدنگر رسید اسد خان رومی که بوکالت مرتضی قیام
داشت و چون گاه گاه مرتضی را از فاقت حال پیش شد و خود می آمد او را بیرون می آورد و ملاقات بشیر خان نموده
اظهار اخلاص و نیکو بندگی نخود بدرگاه حضرت خلیفه الهی مینمود بشیر خان گفت که حضرت بمن فرموده بودند که سبب
گوشه نشینی شما را معلوم نمایم در جواب گفت که چون مردم بسیار در گرد من جمع آمدند و ولایت من بخرج وفا نمی کند
از شرمندگی مردم کمتر بیرون می آیم بشیر خان را پیشکش بسیار و فیلان کوه پیکر رخصت کرد اتفاقا برهان که
برادر نظام الملک باشد از قید خلاص شده خروج کرد و امرای نظام الملک او را بیرون آورده او را شکست دادند
و او فرار نموده التجا بدرگاه حضرت خلیفه الهی آورده مورد مراحم خسروانه گشت و مرتضی و نظام الملک باز در ان باغ
مختفی گشت و کس پیش او نمیرفت و اینواقعه در سنه احدی و تسعین و تسعمائه دست داده مدت سه سال درین نمط
گذرانیده چند مرتبه میان لشکر نظام الملک و عادلخان محاربات رفت و بصلح قرار گرفت و صلابت خان نام
غلام گرجی شاه طهماسب در خانه نظام الملک صاحب اختیار شده بمدار الملک گشت و میر مرتضی و خداوند خان
و امرای جاگیردار ولایت برار را با صلابت خان مخالفت واقع شد و جمعیت تمام کرده بر سر احمدنگر آمدند و صلابتخان
جنگ کرده غالب گشت و اینجماعت فرار نموده پناه بدرگاه جهان پناه حضرت خلیفه آوردند و کومک گرفته دیگر بار
بولایت برار آمدند چنانچه شرح اینواقعه بمحل خویش گذشته و در آخر عمر مرتضی نظام الملک بر فاحشه فتو نام عاشق
شد باین نسبت که میر بهشتی نام سید این فاحشه را از چند در خانه خود داشته بود و میر بهشتی را پسری بود اسمعیل نام
ازان دیگر این فاحشه اسمعیل را از در میگفت و اسمعیل وکیل نظام الملک شده صلابت خان را در بند کرد گویند که
نوشته باص و از مرتضی نظام الملک نمود که صلابت خان در قلعه باشد صلابت خان همان لحظه پالکی طلبیده
سوار شده بقلعه رفت هر چند مردم قلعه گفتند که مرتضی نظام الملک بحال خود نیست و ازینحکم خبر ندارد و دولتخواهی
و حلال نمکی در خط نگاهداشت دولت صاحب است او قبول نکرده گفت مرا العفوی کاری نیست و بجز انقیاد
چاره نی چون صلابت خان از میان رفت اسمعیل وکیل مطلق شده او و فاحشه فتو استقلال و استیلای
تمام پیدا کردند و ابن اسمعیل انواع ظلم و ستم پیش گرفت و چون حسن علی پسر سلطان حسین سبزواری را نیابت
خود داده خطاب مرزاخانی ارزانی داشت و چون ستم و بی اعتدالی از حد در گذشت میرزا خان روز بروز
استیلا گرفته اکثر امرا را با خود موافق ساخته وکالت مرتضی نظام الملک را پیش خود گرفت میدان را خالی
دیده هوای حکومت در سرش جاگیر شد و حسین پسر مرتضی نظام الملک را که نزدیک بحد بلوغ رسیده بود در قلعه
مقید میداشت خلاص کرده بحکومت برداشت و مرتضی نظام الملک را در گرمابه حمام انداخت در بابست
و آتش بخاره از حرارت هلاک شد حکومت مرتضی نظام الملک بست و شش سال و چند ماه بود ذکر سلطنت

احمدنگر رسیده در جاییکه بکالاچوتره اشتهار دارد منزل کرد و برهان از راه اخلاص و دولت خواهی درآمده
سلطان بهادر را ملازمت کرد و سلطان او را نوازش کرده چتر امارت و سلطنت داد و گویند سلطان بهادر
بشاه طاهر گفت که شما همراه برهان نمی آمده باشید تا تعظیم شما فوت نشود چه هرگاه برهان بخدمت سلطان
بهادر می آمدی ایستاد و شاه طاهر چون باو منسوب بود و متابعت او بایستی ایستاد و سلطان بهادر شاه طاهر را
گرامی میداشت برهان نظام الملک چون از سلطان بهادر تقویت یافت خطبه و سکه بنام خود کرده و مدت
چهل و هشت سال بحکومت گذرانید **ذکر سلطنت سلطان حسین بن برهان** بعد از پدر قائم مقام گشت
از ثقات مرویست که برهان نظام الملک بر فاحشه عاشق شده او را در حباله خود درآورده روزی در خلوت
ازو پرسید که در مدت بطور خود بوده از مردانی که بتو آمد و رفت داشتند چند کسان را بهتر دیده و خوش کرده او چهار
کس را نام برد آن چهار را بدست آورده حکم قتل آن بیچارها کرد و آن فاحشه امینه نام داشت و حسین نظام الملک
ازو متولد شد چون دوران ایام رام راج بیجانگر که بزبان هندی بدانگر اشتهار دارد قوت و غلبه تمام داشت
حسین نظام الملک باتفاق عادلخان و قطب الملک و ملک برید بر سر رام راج رفت و رام راج با یک لک سوار
و دو هزار فیل در برابر آمد معرکه قتال برآراست و نزدیک بود که اینها کس هزیمت یابند که از قضای آسمانی
توپی که از جانب حسین نظام الملک بود بر رام راج رسید بقتل آمد و لشکرش بهزیمت افتاد و غنیمت بسیار بدست
امرای دکن درآمد حسین نظام الملک سیزده سال حکومت کرد و ازو دو پسر ماند مرتضی و برهان **ذکر سلطنت
مرتضی نظام الملک** بحکم وصایت جانشین پدر شد سخی و غریب دوست بود و خواجه میرک هروی
در ابتدای وزارت بخطاب چنگیزخانی مخاطب گشت ولایت برار از تصرف تفال خان برآورده داخل
ولایت مرتضی نظام الملک ساختند و بعد از فوت چنگیزخان بحسب اتفاق با پسری مرغ فروش نظام الملک را
نسبت فریفتگی پیدا شد و او را صاحب خان خطاب داده وکیل خود ساخت و آن بی سعادت دست
بغارت و تاراج برآورده بخانهای پنهانی مردم درمی آمد و دست بعیال و فرزندان خلائق دراز میکرد و از امرا
هر کس را از متابعت خود بیرون میدانست قصد قتل او مینمود تا آنکه بر سر امرای برار که میر مرتضی و خداوندخان
و دیگران باشند چون امرا بر داعیه اطلاع یافتند پیشدستی نموده او را بقتل آوردند و مرتضی نظام الملک
بغایت اندوهناک شده بجز خبط چاره ندید درین ایام خبط دماغ او طغیان کرده در باغ بهشت منزوی
شده بیرون نمی آمد و کس را هم پیش خود راه نمیداد و احیاناً کسی باریافتی همه وقت وزرا بمهمات مشغول بوده
استقلال میداشتند و اگر مهم ضروری پیش آمدی نوشته باو میفرستادند و جواب مینوشت و چون شش سال
بر بود گذشت حضرت خلیفه الهی بیشرو خان را که یکی از بندگان قدیم الخدمت این درگاه است بدکن فرستادند

مرسوم هند رسم سرو بر او احیا نماید و بطریق آباء کرام بلاد را مسخر سازد و ملک بریدرا اطلاع یافته با تفاق نظام الملک بن ملک نظام الملک
و عماد الملک بن عماد الملک و عادلخان بن عادلخان سوای اسم سلطنت از و بر داشت و فی الحقیقت وی را از بند
و قید خلاص کرده برادر وی را بجای او اغیار نمود مدت سلطنت او که در بند و حبس گذشت یک سال و یازده ماه
بود **ذکر سلطان ولی الله** بن محمود شاه چون ملک برید بن ملک برید سلطان علاء الدین را از قید
سلطنت آزاد کرده برادر او را که ولی الله نام داشت آورده اسم سلطانی بر او اطلاق کرد و چون بی تحاشی بحرم سرای
او میرفت و هیچکس را قدرت منع او نبود و رفته بمنکوحه سلطان ولی الله میلی پیدا کرد و بقصد شوم وی ایران داشت
که ولی الله را زهر داده بمنکوحه او را بنکاح خود در آورد و ایام گرفتاری او بسال رسید **ذکر سلطان کلیم الله**
بن محمود شاه بعد از انکه سلطان ولی الله شربت شهادت از دست ملک برید بن برید نوشید آن عمل قبیح
از و بوقوع آمد سلطان کلیم الله بیچاره را سلطان ساخت و در شهر بیدر بطریق برادران او را هم نگاه میداشت
و چون پرده موافقت از روی کار او برداشته شد عماد الملک کاولی بلکه ملک محمد خان بن عادلخان والی اسیر
و نظام الملک و ملک برید و خداوند خان و سائر امرای دکن جنگ کرده گریخت سیصد فیل و صد اسپ و اسلحه
بدست لشکریان دکن افتاد و عماد الملک گریخته باسیر و برهانپور آمده و بالآخر سلطان بهادر بار زد او خود را متصرف شد
و در سنه خمس و ثلاثین و تسعمائة خطبه سلطان بهادر در قصبات و پرگنات خود خواند و بار دیگر باز بالتماس عماد الملک
سلطان بهادر متوجه دکن گردید چون نظام الملک و ملک برید امرای دیگر طاقت مقاومت نداشتند از روی بیچارگی
در احمدنگر در آمدند جمیع بلاد دکن خطبه سلطان بهادر خواندند و بلاد دکن در تصرف چهار امیر نظام الملک عادلخان
و قطب الملک و ملک برید قرار گرفت و تا امروز که اثنی و الف هجریست حکومت دکن در خانواده این چهار
کس است چنانچه شمه از حال هر یک سمت گذارش می یابد **ذکر سلطنت نظام الملک** غلام بود برهمن نژاد
نام او بهیرو بوده و تحریف نموده بحری میگفتند پسرش احمد را اعیان حکومت در سر افتاد و بنیاد مخالفت نهاد و وزرای
سلطان کلیم الله نظام الملک را محبوس ساختند و میل در چشم کشیده عاقبت هلاک ساختند حکومت او اشتغال
نداشت و در ضمن حکومت همنیه مندرج است **ذکر سلطنت احمد بن نظام الملک بحری** دم
در استقلال زده و لایت چنیر را تمام متصرف در آورده در وسط آن ولایت شهری عظیم بنا نهاده باحمدنگر موسوم
ساخت مدت چهل سال حکومت کرده گذشت و چون از خصوصیات احوال اینجماعت کتابی بمسود را منظر
نرسیده برهمین قدر اکتفا افتاد **ذکر سلطنت برهان بن احمد** چون برهان قائم مقام پدرش
شاه طاهر که از افاضل وقت بود از سلطانیه عراق بدکن آمده بمصاحبت برهان رسید و او را بمذهب امامیه
دلالت کرده مقتدای او شد و در سنه خمس و ثلاثین و تسعمائة سلطان بهادر گجراتی بعزیمت تسخیر دکن بنواحی

بخلعت و کمر مرصع مباهی گشت و بعد از وصول دار السلطنت بصلاح امرا تفقد احوال ایلچیان سلطان محمود گجراتی نموده اسپان تازی انعام فرمود و آنچه مرسوم ایلچیان بود مضاعف نمود و پنج مروارید بوزن دسبلی و پنج زنجیر فیل و خنجر مرصع برسم سوغات بوکلا سپرد و جمال خان و صفدر خان و سایر متعلقان سلطان محمود را که بهادر در قید داشت بحضور آورده بانعام و اکرام مشمول گردانید فرمود که نسبت منزل جهاز سلطانی که بهادر بغارت برده بود بخدمتگاران سلطان بسپارند تا سلسلهٔ اخلاص موروثی و مکتسبی استحکام پذیرد و قبل ازین بر زبان قلم گذشته که در ایام بهار دولت بواسطهٔ کشته شدن قیام الملک ترک و گریختن نظام الملک و عماد الملک طراوت و نظارت از اشجار حدایقه سلطنت محمود شاهی رفته بود و لهذا امرا ازو متفرق شده درینولا که از لشکر مراجعت نموده در بندر قرار گرفت و سرداران بجا و مقام خود رفتند قدرت فی الجمله و شوکت ناقص مانده بود آنهم رفت و ملک برید بطوری مستولی گردید که هیچ احد را پیش او نمیگذاشت مداخل و مخارج را مضبوط ساخته تجویز نمیکرد که از حرم بیرون آید و مهمات را از پیش خود گرفته بغیر اسم سلطانی چیزی نگذاشت محمود شاه درینباب بعماد الملک خبری نوشت و او جواب فرستاد که اگر خداوندگار خود را بکاویل برسانند بنده خدمتگاری بجا آورده از سر قوت کار سلطنت را رونقی و رواجی دهد محمود شاه بحیله که توانست گریخته بکاویل رفت ملک عماد الملک مقدم وی را تلقی بتعظیم و تکریم نموده با جمعیت بسیار بدفع برید متوجه شد چون بنواحی شهر بندر رسید ملک برید سامان لشکر خود نموده در برابر آمد و هنگام تلاقی هر دو فوج غلام سرخیل عماد الملک پیغام داد که خداوندگار سوار شوند که وقت جنگ نزدیک رسید اتفاقاً درانوقت محمود شاه بشستن سر مشغول بود غلام عماد الملک گفت هرگاه پادشاه وقت جنگ چنین غافل باشد هر آینه علامت ادبار باشد **بیت** هر که با اهمل و کاهلی پیوست ✲ پایش از جای رفت و کار از دست ✲ این سخن بر سلطان دشوار آمد چون سوار شد تاخته در فوج ملک برید آمد و از غلام عماد الملک شکایت کرد عماد الملک از مشاهدهٔ اینحال بکاویل مراجعت نمود پس از زندگانی بمثابه بر وی تنگ شد که آب و طعام کنیزگان ملک برید میرسید تا آنکه سنه سبع و عشرین و تسعمائه از تنگنای عالم سفلی ارتحال نمود مدت سلطنت و ایالت او چهل سال و دو ماه و سه روز بود ذکر

سلطنت احمد شاه بن محمود شاه در سنه سبع و عشرین و تسعمائه ملک برید باستصواب و صلاح امرا و خوانین سلطان احمد شاه بن محمود شاه را در شهر بدر جلوس داده اسم پادشاهی بر وی گذاشته او را در خانه میداشت و امرا در جاگیر خود قرار گرفته متابعت یکدیگر نمینمودند مدت دو سال و یک ماه بر احمد شاه مظلوم اطلاق پادشاهی کرد و در سنه تسع و عشرین و تسعمائه درگذشت **ذکر سلطان علاء الدین** بن محمود شاه چون احمد شاه بیچاره وفات یافت ملک برید باستصواب امرا دست علاء الدین برادر احمد شاه گرفته پادشاه ساخت و او را نیز بطور برادر در خانه میداشت و لیکن نجابت ذاتی و علو فطرتی او را بر آن داشت که مردم را بخود موافق ساخته

عرضیه فرستاده التماس نمود که قول نامه مصحوب وزرا فرستند تا از سر اطمینان باتفاق وزرا عازم حضور گردد و تقبیل عتبه ازجاده اخلاص تجاوز ننماید محمود شاه جهت تسکین نائره فتنه ملتمس او را قبول فرموده قولنامه فرستاده خواجه نعمت الله بار التماس نمود که اگر شرف العلما صدر جهان و قاضی زین الدین بنه با وزرا برند موجب اطمینان بهادر خواهد گردید فرمود که مخادیم نیز با وزرا و شرفا بروند چون قریب بهادر رسیدند و دریا درمیان حائل بود و الاغ خواجه نعمت الله و خواجه مجدالدین رفتند و از الطاف و آمدن وزرا بیان نمودند باز رای او گردید و تیره بختی نگذاشت که قدم توفیق بر طریق صواب استوار دارد هر دو خواجه آمده کیفیت ماجرا بوزرا گفتند خدمخان که زمام مهام بدست اختیار او بود باتفاق قطب خان از آب عبور نموده نزد بهادر رفت و آنچه لوازم نصیحت بود بتقدیم رسانید بهادر مقدم خوانین را تلقی بتعظیم و تکریم نمود اما چون دل او سیاه گشته بود اصلا بمصقل نصیحت پاک نشد و چون برگشته آمدند مخدوم اعظم صدر جهان و قاضی زین الدین حسن رفته نصیحت را از دو باز نداشتند ولیکن چون صد فرسخ از راه حق دور افتاده بود دو کس مساعدت نموده بدفع الوقت مشغول شده گفت اگر محمود شاه بصوب قلعه مرج متوجه شود بنده آنجا آمده بلازمت نمایم و بعد از مراجعت وزرا سلطان ملک فخر الملک را از قلعه پناله طلبداشته باستصواب امرا او را خلعت خاص و کمر مرصع داده بدفع بهادر فرستاد و ملک فخر الملک بکوچ متواتر عازم گردید و چون بجوار بهادر رسید روز دیگر فوج آراسته روان شد بهادر از غایت غرور و استکبار استقبال کرده شروع در مردانگی کرد ناگاه تیری از شست قضا گشاد یافته بر پهلوی او رسید و زین خان بضرب سنان نیزه خونفشان او را از خانه زین بر زمین انداخت و سر پر غرور او را بریده بخدمت محمود شاه فرستاد و این فتح بحسن تدبیر ملک فخر الملک و زین خان بظهور یافت مسرت و خوشحالی بخواص و عام شامل گردید و زمان مراجعت ملک فخر الملک جمیع امرا و لشکریان و حشم را باستقبال فرستاده خواجه جهان خطابش دادند و درهمان مجلس خلعت خاص و کمر مرصع و اسپ تازی یک زنجیر فیل باو داد و زین خان را همان اسپ و اسلحه که بهادر پیشکش آورده بود عنایت فرمود بعد از فتح دو سه روز بقلعه پناله در آمد و از آنجا ملک عین الملک را بجزیره فرستاد تا از تغیر بهادر متصرف شده اموال و اسباب او را فرستد و ملک سعید برادر او را استمالت داده بحضور آورد و بعد از چند روز عین الملک برگشته آمد و ملک سعید برادر بهادر را همراه آورد و از اسباب و اموال بهادر پنجاه زنجیر فیل و سیصد اسپ عربی و نقد و جنس بسیار از نظر گذرانید چون سیمای اخلاص در ناصیه ملک سعید هویدا بود درهمان مجلس بهادر الملک خطاب یافت و باستصواب و صلاح دید وزرا اموال و اقطاع بهادر را بملک عین الملک تفویض نموده مراجعت کرد و چون بقصبه بیجاپور رسید در باغی که خواجه جهان فخر الملک احداث نموده بود فرود آمده دو سه روز بعیش و کامرانی گذرانید و خواجه از تحف و نفایس و اسپان عربی آنمقدار که در حوصله بشر نگنجد پیشکش کرد

ن مار بسوراخ در مدند و محمود شاه و امرا چنان صلاح دیدند مرچلها قسمت نموده از اطراف قلعه بقبضا
فرو بردند تا آب قلعه بخندق فرود آید و از بی آبی مستاصل شوند و در محاذی هر برجی از بیرون بسازند ضابط قلعه
چون دید که راه فرار مسدود گردید از راه عجز درآمده امان طلبید محمود شاه باسترضای امرا او را امان داده
لشکریان بهادر را منحرف ساخت که هر که نوکر شود دیوانیان باو علوفه جاگیر دهند هر که نزد بهادر رود دراداران
اسباب و اسپ او بستانند و از قلعه مرج خاطر جمع نموده متوجه صورت کلهر و دابل گردید و چون بمواضع مالوه رسید
بتاریخ بست و هفتم رجب سنه تسع و تسعین و ثمانمائه هجری پسر محمود شاه را متولد گردید شکرانه این موهبت
عظمی دست بذل و عطا کشود تاج احمد شاهی بر فرق نور دیده خود نهاده باحمد شاه موسوم گردانید چون تسخیر
مرج و توجه بصوب کلهر و دابل بگوش بهادر رسید در مضیق تحیر و تنگنای حیرانی ماند و دانست که قلت تدبیر
ارتکاب امری خطیر نموده بهر طرف که نگاه کرد راه فرار مسدود گردید از راه عجز و زاری درآمده خواجه نعمت ا
تبریزی را بخدمت امرا فرستاد و استغفار گناهان خود نموده و سلطان محمود شاه بالتماس امرا قلم عفو بر جرا
بهادر گیلانی کشیده از تقصیرات او درگذشت فرمود که اگر بهادر بخدمت شتابد و دو فیل مال مقرری بدیوان
برساند قلاع و بلادی که از تصرف او برآمده باز باو مقرر داریم خواجه نعمت الله به بهادر نوشت که بزودی متوجه
گردد که ملتمسات بدرجه قبول یافته چون مکتوب خواجه باو رسید باز زاغ غرور بیضه عجب و پندار در سر او نهاد
و آبروی که از عهد و مواثیق رسانیده بود در خاک مذلت ریخت امرای محمود شاه را برداشته بصوب
جاگیر متوجه شدند و چون بکنار آب کلهر رسیدند مرچلها قسمت نموده قلعه را محاصره نمودند وقتی که صبح نقاب
قیرگون از رخ گردون برداشت بامر سلطان تمام لشکر یکبار جلو ریز بجنگ درآمدند و هر که بقصد مبارزت از قلعه برآمد
علف شمشیر گردید چون فر و شکوه افواج محمود شاهی در دل مخالفان جا گرفت و شب درآمد باغیان عنان
تماسک از دست داده راه فرار پیش گرفتند و بشامت این گروه قصبه کلهر بغارت رفته و از استماع این خبر ملک
شمس الدین طارمی تهانه دار مصطفی آباد باتفاق اهل شهر آمده محمد شاه را دید و سه روز جهت سرانجام مهام آنجا بود و
در قصبه کلهر توقف نموده متوجه کالاپور گردید چون بموضع سالاله رسید خبر آوردند که بهادر از قصبه پناله فرود آمده
بجانب کولاپور رفته و بتصور باطل گروهی را نجو و بار ساخته مستعد جدال و قتال است و بعد از وصول این
بکوچ متواتر چون بنواحی کولاپور رسید اکثر لشکریان بهادر از او جدا شده بخدمت محمود شاه آمدند و بهادر دیگر
خود را بگوشه کشید محمود شاه باستصواب امرا ملک فخر الدین و عین الملک را جهت سرانجام قلعه پناله و ضبط نواحی
فرستاده قرار داد که موسم برسات را بکولاپور گذرانند تا شجره نفاق و درخت خلاف بهادر از بیخ برافتد بهادر
بر [illegible] اطلاع یافت [illegible] اهل و ذخیره و از اوج استکبار بحضیض افتقار افتاده باز بوسیله خواجه نعمت الله

چند موضع را تاختہ تنہا بایلغار بدرگاہ آمد تا حقیقت حال معروض نمودہ رخصت در آمدن بولایت دکن حاصل نماید
سلطان محمود شاہ گجراتی از رافت جبلی مکتوبی بمحمود شاہ فرستاد مضمون آنکہ عمریست کہ سلسلہ محبت و مودت
بین الجانبین مسلوک گشتہ و این نسبت شریفہ بطرفین بطریق توارث رسیدہ و ازینجانب در اوآمد حقوق اخلاص
نقصیرے نرفتہ چنانچہ سلطان محمود خلجی دکن را از سلطان مرحوم نظام شاہ گرفتہ بود اگر اینجانب با جنود و
عساکر امداد ومینمکرد ملک از دست رفتہ بود و درین ایام مسموع شدہ کہ بہادر گیلانی ضابط بندر دابل بیست
سلسلۂ جہاز از سرکار خاصہ وتجار کہ مشحون باموال و مروارید و اقمشہ بود بغارت بردہ دو بست سلسلہ جہاز
بمہام فرستادہ آندیار را تاختہ مساجد و معابد را سوختہ چون اینجانب پاس نسبت اخلاص قدیم داشتہ وبیدار د
کہ بحکم قاضی عقل واجب نمود کہ اینواقعہ را اعلام نماید و اگر آن نور حدیقہ خلافت بدفع او متوجہ نشود اینجانب اورا
چنان گوشمال خواہد داد کہ اعتبار گیرند محمود شاہ ایلچی را دلاسا نمودہ امرای موافق را طلبیدہ گفت ادای حق محسن
برہمہ کس خصوصا بر سلاطین واجبست و معہذا خدمت سلطان محمود گجراتی بادشاہ باشوکت ست داز و منصور انیدیار
منصور و چون از بہادر گیلانی بی ادبی واقع شدہ وصلاح آنست کہ امرای استعداد لشکر نمودہ بدفع آن متوجہ شوند
حسب الصلاح امرا فرمانی بہ بہادر فرستادہ نوشتہ سلطان محمود را اعلام کرد نوشتہ کہ آنچہ در جہازات بود بدرگاہ
فرستد و جہازات را براہ دریا راہی سازد و کمالخان و صفدرخان وسائر متعلقان را بحضور فرستد و مضمون
این ابیات او اگر دست چرا پایہ خود نداری نگاہ ٭ مکن چہرہ بخت خود را سیاہ ٭ منہ پا ز اندازۂ خود برون ٭
کہ افتی بچاہ بلا سرنگون ٭ بہادر چون شنید کہ خدمتگار محمود شاہ فرمان می آورد راہ داران خود را نوشت او را نگذارند
کہ از قلعۂ مرج پیش آید و زبان جرات بلاغت و گزاف گشودہ جواب ناصواب نوشتہ فرستاد و چون جرات و جسارت
بہادر و جواب ناصواب بمحمود شاہ رسید بصلاح استصواب امرا کوچ متواتر بدفع او متوجہ شد بعد از طی مراحل
بقلعہ رسید کہ بہادر بندہا در استحکام آن کوشیدہ سوار و پیادہ بسیار آنجا ماندہ بود و اہل قلعہ بعد از مشاہدۂ کثرت
وافواج سپاہ روی ادبار بصوب گریز نہادند و سہ روز آنجا جہت ضبط مہمات توقف نمودہ بقلعہ بور کل کہ
بہادر آنجا متحصن بود متوجہ شد و ہنوز افواج بقلعہ نرسیدہ بودند کہ بہادر قلعہ را گذاشتہ گریخت و رای آنجا
بملازمت رسیدہ داخل دولتخواہان شد و چون بہادر ازین قلعہ گریخت سرداران او رفتہ در قلعۂ مرج متحصن
شدند رای امرا بہ تسخیر قلعۂ مرج تصمیم یافت و محمود شاہ را براہ داشتہ متوجہ آنجا شدند و بعد از وصول آن
ناحیہ ضابط آندیار کہ ملک مرحوم بہادر کردہ قلعہ را مضبوط ساخت و از راہ مقابلہ و مجادلہ پیش آمد افواج محمود شاہ
از اطراف و جوانب قلعہ را فرو گرفتہ دست تجلد برکشادند و جمعی کہ بہوای مبارزت از قلعہ بیرون آمدہ بودند
چون اکثر آنہا بخاک مذلت آمیختہ شد و ضابطہ آندیار کہ راس رئیس مفسدان بود مقتول گشت و جمعی گریختہ

خداوندگار نموده و جمعیت آنگروه متفرق ساخته بود الآن مسموع میشود که باز جمعیت نموده اند و عزیز الملک با طائفه
موافق شده نیت ندارند در سر بگر سرکشی بد دوانیست الا بلشکرکشی پس بمجرد استماع این خبر بامرای موافق فرمان
فرستاد که باتفاق یکدیگر متوجه گوشمال آنگروه بی عاقبت شوند و خود با یک هزار غلام ترک بر جناح تعجیل عازم
گردید و در سیم منزل امرا آمده ملحق شدند و چون در جوار راجهندری رسید روز دیگر بسرانجام میمنه و اهتمام
میسره بملک فخر الملک حواله کرده متوجه جنگ گاه گردید و آن گروه بی عاقبت نیز در برابر آمده صفها آراسته
عادلخان که سردار میمنه بود ترددهای مردانه نموده با غیار اشکست داد و دستور الملک که راس پیش مفسدان بود
بدست افتاد و مبارزان تعاقب نموده اکثر آن بیدولتان را بر خاک هلاک انداختند بعضی از مردم نیجانی
بشفقت بیرون بردند چون محمود شاه بفتح و فیروزی از جنگ گاه باردو رسیدند باستدعای عادل خان از
جرائم و تقصیرات دستور الملک که از خیالات فاسده در سر داشت درگذشت از اموال او هرچه بسرکار
آورده بودند واپس و بانیده منصب قدیم برو مقرر داشت و سرانجام مصالح ملکی بصلاح و صواب او امر نموده
بگلبرگ آمد و بعد از چند روز خبر آمد که گروهی از کرنجگان در قلعه تهکر متحصن شده اند محمود شاه باتفاق امرای دولتخواهان
بکوچ متواتر در قلعه سکر را محاصره کرده جوانان کار طلب در صدمه اول حصار را فتح کردند مردم قلعه خود را بحصار
بالا کشیدند و چون در خود طاقت مقاومت ندیدند زنهار خواسته قلعه را تسلیم نمودند و محمود شاه یکی از معتمدان
خود را در قلعه گذاشته بشهر بندر مراجعت کرد و برسم سلاطین سابق طبقات اکابر و اشراف را از انعام خود بهره مند
گردانیده و در سنه ستة و تسعین و ثمانمائة بهادر گیلانی که از نوکران خواجه محمود خواجه جهان بود و تهانه داری
باو تعلق داشت غبار فتنه برانگیخت بعضی پرگنات را متصرف شد و بندر دابل را بدست آورده جهازات مستعد
ساخته دست تعدی در گجرات دراز کرده و راه دریا مسدود گردید اتفاقا جهازات سلطان محمود گجراتی بدست افتاده
هرچه در جهازات بود بغارت برده مردم سلطان محمود را مقید ساخته در روایتی آنکه چون تجار و مترددین نجار از بهادر
گیلانی شکایت نمودند سلطان محمود کمال خان و صفدر خان را با جمعی از لشکر براه دریا و جمعی از لشکر براه خشکی فرستاده تا کشتی عمر او
در گرداب هلاک اندازند کمال خان و صفدر خان چون بمراکب آب بها در آمدند زمام اختیار بدست باد و قد
و باد مخالف کشتیهای ایشانرا از همدیگر دور انداخت بهادر کس فرستاده اظهار اطاعت نموده کمال خان
صفدر خان چون با جمعی قلیل باو پیوستند فی الفور خیال غدر کرده جنگی عظیم در پیوست چندان خون آ
بهم آمیخت که آب بشکل یاقوت مذاب بر آمد آخر الامر کمال خان و صفدر خان مجروح و دستگیر شدند وا
مداخل فرستاده چون این خبر بسلطان محمود رسید ملک قوام الملک را با پنجاه هزار سوار بجنگ او نامزد کرد و ق
رسید و در مقام تفحص احوال در آمد و آخر ظاهر شد که تا پاره دکن پایمال نشود دفع فتن متعذر است ب

سلطان محمود شاه بود تفویض نموده چون مدت برین منوال گذشت روزی دلاورخان حبشی بخدمت محمود شاه
در خلوت معروض داشت که ملک نظام الملک و عماد الملک هنوز سلطانرا خرد تصور مینمایند و کار و بار را از پیش
خود گرفته اند و از سلطان رخصت قتل هر دو وزیر حاصل کرده منتظر وقت میبود اتفاقاً شبی هر دو وزیر جهت
سرانجام بعضی امور ملکی بخدمت ملکه جهان رفته بودند و در دولتخانه وقت برآمدن دلاورخان با یک نفر
دیگر بر هر دو وزیر شمشیر حواله کرد و ازان میان نظام الملک زخمی شد اما چون نیا بسر بود و در فن شمشیربازی مهارت تمام
داشت بر دربار و از پیش وی بدر رفتند و در شب ملک برید را حاضر ساختند که دلاورخان قصد کشتن او هم دارد
علی الصباح هر دو وزیر بیرون آمده با یکدیگر وداع نمودند و ملک نظام الملک بجنیر و عماد الملک بکاویل رفتند و اطراف
قطاع خود را متصرف شده همانجا توقف نمودند و از شنیدن این خبر جمیع امرا متفرق شدند و فتوری عظیم در کار
محمد شاه راه یافت چنانچه رفته ملک برید وی را کالمحبوس میداشتند و دست تصرف او کوتاه شد و مردم شهر
بر وی خروج کردند و در شب بست و یکم ذیقعده سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه جمعی کافرنعمت تمام اهل قلعه از فیلبانان
و باجیان کوتوال او پرده داران را با خود موافق ساختند که بسلطان خویش غدر کنند و ندانستند که بیت آنرا که است
حفظ الهی نگاهبان ٭ از گردش سپهر نیازار برو گزند ٭ دران هنگام محمد شاه بساط نشاط گسترده بود غوغای عظیم از قلعه
برخاست تمام مردم براق گرفته متوجه دارالامارت گردیدند و فیلبانان فیلانرا راست کرده روان شدند چون
پرده دارانرا با خود متفق ساخته بودند در میدان سیاه درست درآمده خود را سپر او کردند و ازانجمله عزیزخان نوجوان بمزید
شجاعت و شهامت موصوف بود خان عزیز خود را تا چار ترک فدائی او کرد و سلطان محمود فرصت یافته خود را
ببام شاه برج رسانید و حرم سرا و شاه برج و تمام قلعه بدست مفسدان افتاده بود و دروازها محکم کرده تا هیچ خواهانان
و دولتخواهان نتوانند بقلعه درآمد بعضی از سپاهیان از راه خندق بر ریسمان بالای شاه برج رفتند و بزخم تیر بانگ انداز
مفسدانرا از حوالی شاه برج برآوردند و گروهی آتش بچیر بار زدند و فیلان گریخته از قلعه برآمدند چون قلعه از فتنه و آشوب
مفسدان خالی شد فرمود تا جهانگیرخان که ملک نظام الملک باشد در دروازه قلعه را محافظت نماید و خانمهان
برآمده با مردم خود بازار و شهر را نگاه دارد و چون نیم شب بگذشت و ماه طالع شد سپاه از هر طرف آمده در
صحن شاه برج جمع شدند و فرمود تا اسپان تازی سواری که در اصطبل خاصه پرورش یافته بود بمردم تقسیم نمایند
و سوار شده دمار از روزگار آن تیره بختان برآورد و بطلوع صبح سعادت بعضی خود را در خندق انداخته خود را
بشکستند و بعضی علف تیغ شدند گروهی در موش خانها مخفی شدند پس از دو سه روز برآورده بسزا می رسانیدند
و در تواریخ مسطور است که روزی قاصدی از نزد عادلخان رسید و عرضداشت گذرانید مضمون آنکه امرای
انصوبه باغوای دستور الممالک علم بغی و عصیان برافراخته اند و بنده باتفاق ملک فخرالدین تکیه بفر دولت آن

شده کریم وامیداست که حق از باطل و راست از دروغ جدا شود و چون اجل گریبان خواجه پیاده دل گرفته
بخدمت محمد لشکری آورد و همان نوشته را باو نمود و بی آنکه در مقام تحقیق شود سوم صفر سال مذکور خواجه را بقتل
آوردند عاش حمیده اوقات شهید رحمة الله خواجه جهان خواجه محمود گیلانیست که از افاضل و کمالات تکلیه امتیاز
تمام داشت و کتابی نادر در انشا نوشته و مکتوبات که باکابر و اعاظم را فرستاده جمع کرده آنرا ریاض الانشا
نام نهاده همه وقت با اهل عصر خود بخراسان و عراق و عرب و عجم تحفه و هدیه میفرستاد و خصوصا بحضرت مولانا عبدالرحمن
جامی قدس سره مکاتبات میفرستاد و اظهار نیاز و ارادت میکرد و حضرت مخدوم نیز نظر بر عقیده و اخلاص فرموده
مفاوضات میفرستادند که منشات ایشان موجود است و میان قصاید دیوان قصیده ایست که بخصوص بنام
خواجه فرموده اند مطلعش اینست بیت مرحبا ای قاصد ملک معانی مرحبا * الصلا که جان و دل بذل تو کردم
الصلا * و هم در آنجا فرموده اند بیت هم جهان را خواجه و هم فقر را دیباچه * قلت سر الفقر لکن استتار الغنا
و در غزل فرموده اند * جامی اشعار دلاویز تو جنسی ست نفیس * بود آن جنس لطائف معانی نازش * همره قافله
هندروان کن که رسد * شرف مهر قبول از ملک التجارش * القصه کشتن خواجه مظلوم بر محمد لشکری مبارک
نیامد بعد از چند روز بیمار شد شربت جمان بطبیب هر چند علاج نمود فائده نکرد و در غره ربیع الاول رحلت کرد
مدت سلطنت او نوزده سال و چهار ماه و پانزده روز بود

ذکر شهاب الدین محمود شاه بن محمد

لشکری سلطان شهاب الدین محمد شاه که خلف صدق محمد لشکر است بعد از فوت پدر بر سریر سلطنت د
حکومت تکیه زد گویند که بجودت فهم و همت بلند و دیگر کمالات از سلاطین بهمنیه امتیاز داشت چون امر حکو
او استقامت گرفت امر وزارت بملک قیام الملک رجحان داشت و ازین رهگذر آتش حسد نظام الملک
و سائر امرای هند مشتعل مینمود و در آخر بسعی اکابر و اشراف با یکدیگر عهد بسته آنرا بایمان غلاظ موکد گردانید
نظام الملک غدار رشته تملق بر دست گرفته قیام الملک ترک ساده لوح را غافل ساخته روزی در میا
آورد عادلخان و دریاخان و ملوخان و بعضی دیگر میخواهند که مرخص شده بتهانهای خود بروند فاما بوا
ملاحظه که از امرای ترک در خاطر ایشان قرار گرفته نمی توانند بدر خانه آمد اگر صلاح باشد روز رخصت این گ
امرای ترک در منازل خود باشند ملک قیام الملک قبول این امر نموده روز دیگر دریاخان و عادلخان و
خوانین با لشکریان خود مستعد شده بقلعه در آمدند فرهاد الملک ترک کوتوال بملک قیام الملک خبر فر
که امر القصد عذر آمده اند قیام الملک را چون قضا رسیده بود قبول ننمود امرای غدار اولا فرهاد الملک کو
بدست آورده ملک قیام الملک را کشتند و بقیه امرای ترک را در منازل فرو گرفته یکیک را بیرون آورده
ترک ملک بهم می پرداختند و کوتوالی دار السلطنت را بملک برید که

بتادیب و گوشمال رای اوڈیسه گرنجیه فرستاد و بعد از چند روز خبر رسید که نظام الملک از رای اوڈیسه گرنجیه
بجانب زیربا در رفت درین مرتبه سلطان از عرق حمیت بحرکت در آمده خود را از شهر برآمده بکوچ متواتر متوجه صوب
رای چندیری گردید چون برای چندیری رسید خواجه جهان از خدمت شاهزاده محمد شاه گذاشته خود با بست هزار
سوار انتخابی بطریق ایلغار بجانب رای چندیری راهی شد چون نزدیک بآنجا رسید آبی بزرگ که عرض
آن یک فرسخ باشد پیش آمد محمد شاه بی اختیار عنان کشید و رای اوڈیسه بانطرف با هفت لک پیاده و
چند زنجیر فیل فرود آمده بود و بعد از انکه دانست که محمد شاه بالشکری خود آمد رای مان را که یکی از امرای معتبر او بود
و در قلعه چندیری را گذاشته راه فرار پیش گرفت روز دیگر دریا خانرا متعاقب رای اوڈیسه نامزد کرد و بر دور
قلعه راجندیری فرود آمد بجهت سد مداخل و مخارج دیواری دیگر بر دور قلعه کشید و مورچلها قسمت نموده ساباط طرح
انداخت و بعد از چهار ماه چون عمارات ساباط اتمام یافت و هر دم لشکر او بر اهل قلعه سرکوب شدند رای مان
هلاک خود را بعین الیقین معائنه نموده بعجز و زاری زنهار خواسته قلعه را سپرد و یک زنجیر فیل که در قلعه بود پیشکش کرده
داخل نوکران شد محمد شاه لشکر همایون قلعه و نواحی او بجاگیرش مقرر داشته مراجعت کرد و جمعی را که درین یورش
تردد ها کرده بودند بمراتب بلند و منصب ارجمند رسانید در ولایت طبقات بهادری آنست که قلعه راجندیری
فتح نشد اما رای اوڈیسه پیشکش داده محمد شاه لشکر را از سر خود وا کرد و هنوز خمار لشکرکشی از سر سلطان نرفته بود که
خبر آوردند که باز خرم اوڈیسه آمده پاره از مواضع و پرگنات را تاختند و قلعه گیر را بمکر و فریب متصرف شدند
محمد شاه که در ساعتی که مختار منجمان بود از نواحی شهر بکوچ متواتر عازم بلاد تلنگ گشت و قلعه کنده را محاصره نمود
تهانه داران آنجا بعد از عجز و زاری زنهار در آمده قلعه از تفرح دریا از نرسنگه رای پیشکش گرفته روانه دار السلطنت شد
و دراثنای دو قلعه مرتفع متین در عرض یکماه جهت تهانه داران عمارت فرمود و در زمان مراجعت در سنه تسع
وسبعین و ثمانمائه وزرا گفتند که در حوالی تلنگ شهریست که مشحون بگنجی و مملو از زر و جواهر یکی معابد بزرگ هنود است
و از اینجا تا آنجا ده روزه راه است محمد لشکری هزار کس انتخاب نموده بطریق ایلغار متوجه گجرات گردید چون بشهر در آمد
چهل سوار بخدمت او بودند سپاهیان بطور بر بشهر در آمده شهر را بغارت بردند و ده روز آنجا توقف نموده بدار السلطنت
مراجعت کردند و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه در کول کونده بعضی اهل غرض گفتند که آمدن رای اوڈیسه بولایت
محروسه بطلب و تحریک ملک التجار بود و بر وفق دعوی خود خطی بمهر خواجه جهان ظاهر ساختند با وطینه نوشته بود فی الحقیقه
پاره زر بمهر دار خواجه جهان داده نشان مهر بر کاغذ سپید از وگرفته بودند و بر ان کاغذ این مضمون را نوشته بنظر آوردند
چون کسی بطلب خواجه رفت هر چند غلامان بخواجه گفتند که از دولت خواجه ده هزار اسپ در اصطبل موجود است
و ده هزار غلام ترک بر دربار حاضر مناسب آنست که خواجه متوجه گجرات شوند خواجه فرمود که از من جریمه صادر

یک تیرانداز از طول پاک میکردند چون بحوالی کلکنیه که در حصانت و ارتفاع بمثابه که تیر تدبیر هیچ قلعه گشا بهوای تسخیر آن
رسیده منزل گرفتند جنگی صعب واقع شد و متمردان گریخته بقلعه در آمدند و مدت پنجاه روز در پای قلعه توقف افتا[د]
و چون موسم برسات در آمد امرا باستصواب یکدیگر بگولاپور مراجعت نمودند و بعد از وصول گولاپور پرتو اقبال بر تسخیر قلعه
رنگنه انداخت در اندک مدت بدست آوردند و چون برسات باخر رسید باز متوجه گوشمال رای شنکر گشتند و چون
ماحال رسیدند جنگ انداخته در صدد [illegible] قلعه را فتح نمودند و متمردان بسیار کشتند و چند سردار بدست افتاده چون
غلبه و شوکت ملک التجار معلوم شد رای شنکر جمعی از هوشمندان را نزد ملک التجار فرستاده التماس نمود که از تقصیرات
او بگذرد و قلعه کلکنیه تسلیم مینماید ملک التجار از تقصیرات او درگذشته قلعه را بمعتمدان خود سپرده و از عین آن ولایت
آنمقدار که کفاف رای شنکر وفا نماید تنخواه نموده از آنجا بلا توقف و اهمال بصوب جزیره کوه که بندر مشهور بیجانگر است
عازم گردید و از راه دریا یکصد و بیست و چهار کشتی مملو و مشحون از مردم جنگی پر ساخت و در مدت قلیل جزیره
بتصرف در آمد و چون با غنائم و فتوحات بدار السلطنت رسید خدمات او مستحسن و مقبول سلطان افتاد و زمام
حل و عقد بید اقتدار او سپرده اعظم همایون خواجه جهان خطاب داد و چون افواج لشکر بهر جا رفتند کامیاب برگشتند
و مکرر شنیده بود که در ولایت جینک رای والی قلعه بیراگر معدن الماس بهم رسیده عادلخان باتفاق جمعی از امرا
خلعت خاص و کمر مرصع داده رخصت فرمود عادلخان بصلاح امرا رفته قلعه بیراگر را محاصره نمود و جوانان کار طلب
هر روز مورچلها پیش برده دست بردها مینمودند بالاخر جینک رای عاجز شده امان خواست عادلخان
قلم عفو بر صفحه اعمال او کشیده از قلعه فرود آورد و قلعه را بمعتمدان خود سپرده متوجه دار الملک گردید محمد شاه لشکر آن ولایت
را که باقطاع او مقرر کرده بود برقرار داشت و بعد از مدتی ملک التجار خواجه جهان گفت که برکنه قدم از جاده
اطاعت بیرون نهاده لشکری عظیم بهم رسانیده متوجه بندر گردیده اند سلطان متوجه شده قلعه برکنه را محاصره کرد
این قلعه در استحکام بمرتبه ایست که خیال تسخیر آن بخاطر هیچ قلعه گشائی نرسیده و از اساس تا کنگره بسنگ
تراشیده عمارت کرده عرض هر سنگی سه درع و طولش یکدرع و ارتفاع دیوار سی درع و عرض خندق چهل
درع [illegible] برکنه پانصد هزار سوار مردانه در قلعه منتظر قتال و جدال بود و محمد شاه لشکر جهت سد مداخل و مخارج قلعه
[illegible] دیگر چند روز آن عمارت کرده مورچلها قسمت نمود و روز بروز مورچلها پیش میرفت تا آنکه خندق بخس و خاشاک
پر کرده مورچلها بدیوار رسانیدند و کار بامروز و فردا انجامید برکنه بغایت عجز و درماندگی بدبیلیی قرار داد و تنخواهی
[illegible] و محمد شاه قلم عفو بر تقصیرات او کشیده امان داد و او را از قلعه فرود آورد و آنجا و در آنجا خواجه جهان
رسیده مراجعت [؟] در سنه ثمان و ثمانمائه خبر رسید که رای اودیسه از ولایت خود بجمعیت بسیار در ولایت [illegible]
[illegible] محمد شاه ملک نظام الملک با لشکر [illegible]
[illegible] خرابی و تاراج نموده باز بولایت خود رفت
[illegible] غایت خرابت

مریض گردید بهمان بیماری بجوار باری تعالی انتقال نمود بیت دریغ ریخت آن گل دولت که باغ ملک + با صد هزار ناز بپرورد در برش + مدت پادشاهی نظام شاه دو سال بود ذکر سلطنت محمد شاه بن همایون شاه

چون محمد شاه در ده سالگی بر مسند ایالت قرار گرفت با وجود صغر سن در لوازم عدل و انصاف سعی کردی در مدت فرمانروائی او کافهٔ خلایق در مهد امن و امان آسوده بودند بیت بقومی که اقبال خواهد همای + دهد بد خسروی عادل نیک رای + و در امور جهانبانی با ارباب دول طریقهٔ مشورت مسلوک میداشت چون بزرگی معنوی با بزرگی صوری جمع داشت خود را محمد شاه خطاب کرده مدار کار بر تمشیت مهام بر رای صایب و فکر ثاقب خود نهاده هر انچه ملهم دولت بر صحیفهٔ خاطرش نقش می بست آنرا صواب دانسته بتقدیم میرسانید و لهذا انتظام مملکت و اتسام اسباب حشمت در ایام دولت او بمرتبه رسید که مزیدی بر آن متصور نبود ده هزار غلام ترک را در سلک عبودیت منسلک گردانیده کبار این قوم را بمرتبهٔ بلند و مناصب ارجمند رسانید و از انجمله عماد الملک را کاویل و نظام الملک را جنیر خداوندگار ماهور اقطاع داد و مثل سلاطین سابق در فتح قلاع بمجرد اظهار اطاعت و انقیاد و ارسال تحف و هدایا اکتفا نمیکرد و بالکل تمام توجه بران مبذول میفرمود که قلاع خاصه در تصرف درآید و فی الحقیقت منشور سلطنت طبقهٔ بهمنیه بنام نامی او ختم شده و هر فتنه و آشوبی که در ایام دولت سلطان همایون شاه و نظام شاه بمملکت راه یافته بود بفر شکوه وجود محمد شاه آرام گرفت و در امور مملکت و سلطنت هرجا وهنی و فتوری راه یافته بود بتوجه او صلاح پذیرفت و بعد از انتظام احوال مملکت در پی التیام قلوب ارکان دولت شد و خواجه جهان را که در واقعهٔ سلطان محمود خلجی سعی در تخریب بنیاد دولت اینها نموده بود با وجود آن دست تصرف و تغلب در خزائن دراز کرده بود و در پیش و التجا بقتل رسانید و ملک نظام الملک حاکم جنیر خلعت خاص داده بتسخیر قلعهٔ کهرک که تعلق بحکام سند داشت نامزد کرد و ملک نظام الملک بعد از استعداد لشکر با مردم بسیار قطع منازل برآمده جنگ انداختند و گریخته بقلعه درآمدند و سپاهیان نظام الملک تا دروازهٔ قلعه تعاقب نمودند اهل قلعه بر شوکت نظام الملک اطلاع یافته امان خواستند نظام الملک مردم را امان داده از قلعه فرود آورده هر واحدی را بدست خود پان میداد و درین اثنا شخصی بعد از گرفتن پان خنجر بر نظام الملک زده شهید ساخت عادل خان و دریا خان که ارشد اولاد او بودند تهانه دار و جمیع مردم قلعه را کشتند یکی از معتمدان خود را در قلعه گذاشته نعش پدر را گرفته متوجه ملازمت محمد شاه گردیدند و لهذا از اعادهٔ خدمت منصب و اقطاع پدر بر ایشان مسلم شد بعد از چند روز ملک التجار را خلعت و کمربند مرصع داده باتفاق بعضی امرا بتسخیر ولایت رای شنکر و کوکن رخصت داد و ملک التجار چون بقصبهٔ کولاپور رسید اسعد خان با جمعیت خود از جنیر و کشور خان از گلبرگه و وائل آمده ملحق شدند و باتفاق از انجا کوچ نموده و چون بر سر تنگی کیلنه رسیدند جنگلی عظیم پیش آمد از کثرت اشجار عبور مور دران بمحال بود و سپاه با ملک التجار هر روز یک فرسخ در عرض د

الملک غوری متوجه دیار دکن گشته وبکوچ متواتر می آید امرای نظام شاه را برداشته باستقبال لشکر مندو
ندو چون مسافت سه فرسخ ماند نظام شاه ده هزار سوار بفوج میمنه نامزد کرده سرانجام آنرا بخواجه محمود گیلانی
لک التجار خطاب داشت تفویض نمود و فوج میسره را بملک نظام الملک حواله کرد و خود با یازده هزار سوار و صد
سلسله فیل در قلب لشکر جا گرفت و اتمام فوج بخواجه جهان بلکشه ترک فرمود و سلطان محمود خلجی بست هشت هزار
سوار در سه فوج تعین نموده متوجه معرکه قتال و جدال گردید بعد مقابله صفوف ملک التجار بشدید سعی نموده بر میسره خلجی
تاخت مهابت خان ظهیر الملک حاکم چندیری وزیرکه سردار میسره بودند در میدان بقتل رسیدند و شکست عظیم
بر لشکر مندو افتاد چنانچه دو گروه تعاقب کردند و اردوی خلجی را بغارت بردند درینوقت که مردم بتاراج مشغول
بودند سلطان محمود با دو هزار سوار عقب فوج نظام شاه ظاهر شد خواجه جهان ترک که عمده فوج قلب بود دغلی نموده
عنان سلطان را گرفته متوجه بندر گردید و با وجودیکه ملک التجار فتح نموده بود شکست بر لشکر نظام شاه افتاد و مردمی
که بتاراج مشغول بودند همانجا کشته شدند ملکه جهان از مکر و غدر خواجه جهان ملاحظه نموده حراست قلعه بدر بملوخان
تفویض نموده خود و نظام شاه را برداشته بفیروزآباد رفت و سلطان محمود تا دروازه بندر تعاقب نموده بیرون
قلعه را بغارت داده بسامان اسباب تسخیر قلعه مشغول شد نظام شاه در ان زمان که بیجنگ میرفت حقیقت واقعه را
در صحیفه اخلاص مرقوم نموده بخدمت سلطان محمود گجراتی فرستاده بود و چون در فیروزآباد نقش درست کرد و
مردم گریخته جمع شدند خواجه جهان را با لشکر انبوه بدفع سلطان محمود روانه ساخته و مقارن اینحال خبر رسید که سلطان محمود
گجراتی بسرحد دکن با هشتاد هزار سوار رسیده سلطان محمود خلجی در خود طاقت مقاومت مفقود یافته بهفدهم روز براه
گوندوانه متوجه مندو شد خواجه جهان سه چهار منزل تعاقب نموده بازگشت و در زمان مراجعت چون راه گوندوانه
قلب بود در هر منزل دست اندازی میکردند و بواسطه کم آبی نیز چند هزار جاندار بهلاک شده بود چنانچه حکایت کنند
که در اول منزل قریب شش هزار نفر از بی آبی هلاک شدند و بهار کاشته آب بدو تنگه ارزان بود والحق چون در
اهل سلطان محمود خلجی بروفق صلاح و بیداد بود از حرکت ناشایسته جز ادبار شامت نتیجه دیگر نیافت **بیت**
شاخی چنان نشان که سعادت دهد ثمر ؛ تخمی چنان بکار که توانیش درود ؛ چون بصحرا برآمد راجهای گوندوانه که
خدمتهای شایسته تقدیم رسانیده بودند بیگناه کشت و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه سلطان محمود خلجی با نود هزار
سوار باز بقصد تسخیر دکن از مندو سواری کرد نظام شاه باستعداد جنگ برآمده از سلطان محمود گجراتی مدد خواست
و چون سلطان محمود خلجی سرحد دولت آباد رسید منهیان خبر آوردند که سلطان محمود گجراتی میرسد لشکر مندو سرا
گذاشته بجانب مالکنده رفت و از راه گوندوانه بمندو مراجعت نمود نظام شاه مکتوبی محتوی برادای ش
عماد محمود شاهی نوشته فرستاد و سلطان از راه برگشته به بلده احمدآباد رفت و در ماه ذیقعده سال مذکور نظام

باتفاق یاران گفت همه مرگ را آماده ایم و مرغ همت ما سر بآشیان امان شما فرو نمی آرد و همانجا حسب الوسع
تردد نموده بمنتهی اجل خود رسید و همایون شاه چون حسن خان را در حضور خود پیش شیر انداخت و سید طاهر
شاعر تاریخ وفات امیرزاده گفت ~ سنه شعبان شهادت یافت در هند * حبیب الله غازی طاب
مثواه * روان طاهرش تاریخ می جست * بر آمد روح پاک نعمت الله * و سید نعمت الله جد بزرگوار
اوست و چنین گویند که سراج خان در مدت قلیل بمرض برص مبتلا شد و بالجمله چون در سنه خمس و ستین
و ثمانمائه همایونشاه بمرتبه رسید که دست تعدی بعیال و فرزندان مردم دراز کرده اسیر نفس اماره گردید و
گاهی میفرمود که عروس از میانه راه گرفته بحرم سرای او می آوردند و ازاله بکارت نموده بخانه شوهر
میفرستاد و احیاناً اهل حرم لاغن شی میکشت و امرای از و متوهم بودند که هرگاه بسلام می رفتند فرزندانرا
وصیت نموده قدم در راه می نهادند شتابخان که محافظ دربار حرم بود با چند حبشی اتفاق نموده در شب
بست و هفتم ذیقعده سال مذکور همایونشاه را در حرم با استراحت مشغول بود که یکی از کنیزکان حبشی چوبی بر سر
او زده او را باکشتهای هزار ساله برابر کرد * بیت * درین فیروزه ایوان پر آفات * بدی را هم بدی باشد
مکافات * و نظیری شاعر در زندان با امیرزاده حبیب الله رفیق بود و بحسن سعی ملک یوسف ترک خلاص یافته
در تاریخ فوت همایون شاه گوید ~ همایون شاه مرد و روز خوش گشت * تعالی الله زهی مرگ همایون *
جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش * هم از ذوق جهان آرید بیرون * لفظ ذوق جهان تاریخ فوت او
میشود و مدت سلطنت او سه سال و شش ماه و پنج روز بود

ذکر سلطنت نظام شاه بن همایونشاه

چون نظام شاه در هشت سالگی بجای پدر نشست تمهید قواعد قهرمانی تشئید امور جهانی بمفوض برای مخدومه
جهان گردید و آن مخدره استار عصمت همگی همت بر بسط بساط عدالت و نصفت گماشته دست ظالم
را از دامان مظلوم کوتاه گردانید فاما چون بواسطه ظلم همایون شاه خواطر امرا خسته و مجروح بود و کار سلطنت
نظام انتظام نمی یافت و درین اثنا رای اوڈیسه بر حقیقت حال اطلاع یافته با سوار و پیاده بسیار متوجه
تخریب بندر گردید و بکوچ متواتر سی کروهی بدر آمده امرا و وجوه و بیاسامان نظام شاه هشت ساله را برداشته بجنگ
روان شدند و چون مسافت هشت کروه ماند و امیرزاده محب الله با یکصد و شصت نفر مسلح مردانه از لشکر
نظام شاه جدا شده پیش رفته بر مقدمه رای اوڈیسه که نه هزار پیاده و چهار صد سوار بود تاختند از صبح تا وقت
استوا داد مردی و مردانگی میدادند و بالاخر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم غازیان وزید و مقدمه اوڈیسه گریخته بالشکر
خود پیوست رای اوڈیسه شب کوچ کرده بولایت خود باز گشت و امرا مراسم شکرانه بتقدیم رسانیده
در رکاب نظام شاه مراجعت فرمودند هنوز در بندر قرار نگرفته بودند که خبر آوردند که سلطان محمود خلجی باغوای

بندگان علائی بدیانت و صلاح معروف و بخیرات و طاعت مشهور بود و دائم جام امیدش بشراب احسان او سیراب
ملو میبود در فتنه پرده از چهره کار برداشتند آن سعادتمند بایشان موافق شده جمعی محافظان را بخود یار ساخته انتظار
فرصت نموده با دوازده سوار و پنجاه پیاده خود را قریب بدروازه حصار رسانید چون وقت عصر بگذشت از اسپ
فرود آمده فریضه ادا نموده از حضرت حق سبحانه و تعالی نصرت و تائید خواست مقارن غروب متوجه دروازه
شدند محافظان دروازه اکثر بشغل رفته بودند قلیلی از دربانان دست و منع پیش نهادند ملک یوسف ترک از
راه ملاطفت و مسامحت در آمده فرمان بسکه سرخ چنانچه رسم بناشیر دکن است و قبل ازین طیار ساخته بخود
همراه داشت با جماعت نموده از دروازه اول در آمد و چون بدروازه دوم رسید و دربانان بمخالفت و مدافعت
پیش آمدند و هر چند فرمان تغلبی نمود قبول نکردند و گفتند پروانه کوتوال می باید ملک یوسف فی الفور سردار را
بتیغ جدا ساخته بحصار در آمد و غوغا از اهل حصار بر آمده مرتبه اول متوجه زندان بزرگ شده و در زندان را شکست و قریب
هفت هزار نفر از سادات و علما و فضلا و اوسط الناس که در آن زندان محبوس بودند آنرا فوزی عظیم دانسته
هر یکی بگوشه رفت و از انجا رفته امیرزاده حبیب الله اولاد سلطان جلال خان بخاری را از زندان بر آوردند هر یکی
بطرفی بیرون رفت کوتوال شهر جلال خان را که هشتاد سال عمر داشت و یحیی خان پسر سلطان علاء الدین را
بدست آورده بخواری و زاری کشت و حسن خان امیرزاده حبیب الله در رفته بخانه حجامی که خدمتگار امیرزاده بود
در آمدند و بطور قلندری تراش زدند و امیرزاده داعیه آن نداشت که بگوشه رفته پای در دامن قناعت کرد آورد اما
چون حسن خان گفت که مردم شهر و سپاه از ظلم و بی ادبی همایون شاه خواهان اینجانب اند و یقین است که باز
دولت بجناح اقبال بگشاید او را چون مرغ بال گسسته و وحشی پا شکسته بی رنج و مشقت بدست خواهیم آورد و امیرزاده
چون دائم ازین کلاهی میدوخت فتح عزیمت نموده عهد و پیمان حسن خان استوار ساخته هر دو باتفاق از شهر بیرون
رفتند و لشکر فوج فوج رو بایشان آورد و همایون شاه از استماع این خبر تیغ در آشنا و بیگانه نهاده چون شهر بند
در آمد آنچنان ظلمی بظهور آورد که حجاج و نوشیروان عادل شده مهیات او نماند اما آثار جور او در جهان بماند یکی
از مظلومان این رباعی در آن واقعه گفت رباعی ای ظالم از آه دل شبخیز بترس ؛ وز فعل بد و نفس شر انگیز بترس
مژگان بخون غرقه مظلوم ببین ؛ زان خنجر آبدار خونریز بترس ؛ چون خبر مراجعت همایون شاه بشاهزاده حسن خان
و امیرزاده حبیب الله رسید طاقت مقاومت در خود مفقود دیده و بصوب بیجاپور نهاد و بار سراج خان که آخر
مغل خان خطاب یافت تعلق و تواضع پیش آمده پیشکش بسیار گذرانیده و سوگند خورده ایشان را در حصار در آورد
سیاست جمعیت نموده بر سر ایشان ریخت و مردم اوباش متفرق شدند و حسن خان و میر حبیب الله را با همان مخلص
که از بنده بر آورده بودند در کوشکی که فرود آورده بودند محاصره نموده حسنخان با آن نزد ایشان مدارا پسر زاده حبیب الله

خواجه نجم الدین محمود قاون گیلانی را که مردی دانا و سنجیده صاحب تجربه و خداترس بود تفویض امور وزارت اختیار کرد و زمام حل و عقد و قبض و بسط مهمات ملکی بید اقتدار او نهاده ملک التجار خطاب داد و در ایام بهار سلطنت او سکندرخان بخاری که سابقا از سلطان علاء الدین برگشته بسلطان محمود خلجی پیوسته بود باز نادم و پشیمان شده حقوق تربیت را فراموش کرده ساحت سلطنت همایون شاه را بغبار فتنه مکدر ساخت و علم بغی برافراخت و جمعی کثیر متوجه مالکنده گردید همایون شاه عزیمت مالکنده نموده خانجهان را پیش از خود بدو منزل روان ساخت سکندرخان خانجهان را زبون دیده بر سر او آمده از روی قهر و استیلا شکست داد و روز دیگر چون رایات صبح از افق مشرق طالع گشت همایون شاه ترتیب افواج داده متوجه معرکه قتال گردید و بعد تلاقی فریقین و اشتغال حرب نسیم ظفر و فیروزی بر اعلام همایون شاه وزیده مخالفان در بادیه بی ناموسی گریختند و جمعی در زیر پای اجل پست شدند و سکندرخان نیز از پشت زین بر بساط زمین افتاد و جلال خان بخاری که از معرکه گریخته در قلعه مالکنده متحصن شده چون سلطان بنواحی مالکنده رسید جلال خان قول گرفته از مهلکه غضب جان بسلامت برد و سلطان بدار السلطنت مراجعت فرمود و در سنه ثلث و ستین و ثمانمائه چون ظلم همایون شاه بشهرت انجامید رایان تلنگ پای از دائره اطاعت بیرون نهاده دست از فرستادن مال مقرری کوتاه کردند همایون شاه ملک شاه غلام ترک را خواجه جهان خطاب داده بولایت تلنگ فرستاده و نظام الملک غوری را همراه نموده و خود با بیست هزار سوار و چهل زنجیر فیل از عقب او روانه شد و خواجه جهان قلعه دیوکنده را محاصره نمود و اهل قلعه برای اودیسه مال خطیر قبول نموده امداد خواستند رای اودیسه با لشکر پرشکوه و صد سلسله فیل بمدد آمد و نظام الملک غوری گفت پیش از وصول رای اودیسه از پای قلعه برخاسته در میدان منزل باید گرفت خواجه جهان ناکرده کار رای نظام الملک را علیل دانسته آنجا توقف کرد روز دیگر چون خورشید روشنی بخش از افق مشرق برآمد یکطرف رای اودیسه و طرف دیگر مردم قلعه بخواجه جهان حمله آوردند شکست بر خواجه جهان افتاده و هشتاد کروه گریخته بهمایون شاه ملحق گردید خواجه جهان بعرض رسانید که این شکست که از پیش نظام الملک بود و مزاج همایون شاه از نظام الملک منحرف گشت و سخن ناسزا بر زبان او گفت نظام الملک گریخته با سلطان محمود خلجی پیوست و سلطان خواجه جهان را از نظر اعتبار انداخته او را موکل سپرد و قولی آنکه نظام الملک غوری را باهانت تمام بقتل رسانید و اقارب و عشائر او رفته بسلطان محمود خلجی ملحق شدند و در سنه اربع و ستین و ثمانمائه باز همایون شاه بتسخیر تلنگ عازم گردید و در اثناء راه هفت نفر از مخصوصان امیرزاده محب الدین حبیب الله که بسبب حوادث شهر در رنگ بنات النعش از بهم پراگنده بودند ثریاوار مجتمع گشتند و چون در ایام راحت شریک دولت او بودند با یکدیگر گفتند که چون آنماه فلک جلالت در کسوف دگر زندگانی بچه کار آید بباید تا در باب استخلاص او فکری نکنیم و نزدیک الکه یوسف ترک که از

بارباب عقل و دانش مشورت بسلوک دارد و در حل مشکلات و کشف معضلات آنرا حاکم عادل و قاضی منصف شناسد چون بزرگان گفته اند نادم من خشاور زبان از و فضل خو من واحد و دیگر عدل و انصاف را جناح دولت و بازوی سلطنت دانند و در حال سلوک بمسالک معدلت و ابتهاج مناهج نصفت از دست ندهد و در استجلاب قلوب رعایا و برایا مناقب نماید و در طلب مال از رعیت مناقشه نکند و قدم و حشم را امبطالبه نا موجه نرنجاند و همگی سعی در ترفیه حال درویشان و فراغ خاطر ایشان مصروف دارد و چنان سازد که چون هیکل عنصری و اعضای پیکری در معرض تلاشی در آید و ترکیب هیولائی و ترکیب جسمانی باطل گردد و صفحات اوراق زمان مملو از ذکر جمیل و ثنای جزیل او باشد ❊ بیت ❊ پس از مرگ هر کس که زو نام ماند ❊ همانا که در زندگی کام راند ❊ دیگر از فریاد مظلوم ستمدیده و ملهوف محنت کشیده در حذر باشد و یقین داند که عین عنایت حق سبحانه و تعالی همواره ناظر حال مظلوم است و چون امرا و وزرا برین وصایا اطلاع یافتند ملک نظام الملک که مدار مملکت بر و بود گریخته پیش پسر خود که ملک التجار خطاب داشت و حاکم جنیر بود رفت و از انجا بهر دو باتفاق متوجه گجرات شدند و چون در بست یکم جمادی الاول سنه اثنی و ستین و ثمانمائه سلطان علاء الدین از تخت بر تخته تابوت قرار گرفت سیف خان و ملوخان امرای دیگر حسن خان شهزاده که برادر خورد همایون خان بود بیعت کرده او را بر تخت نشاندند و هامه بیگنه خانه همایون خان را غارت کرده آتش زدند همایون خان با هشتاد سوار عزیمت هزیمت نمود اتفاقاً در راه از فیلبانان و پرده داران و سایر اهل حشم که وی را دید بخدمت او شتافت و حسن خان از بالای تخت چون دید که همایون خان بدار الامارت در اندیشه بر مستولی شد و نتوانست خود را در انجا بزرگ مضبوط کرد از تخت فرود آمد و امرا و وزرا جبهه زمین خدمت بوسیدند و بر تخت نشست اول حکمی که فرمود این بود که سیف خان را به پای پیل بسته در شهر گردانیدند ملوخان از مشاهده این سیاست گریخته خود را بگوشه کشید مدت حکومت او بست و سه سال و نه ماه و بست و دو روز بود ذکر سلطان همایون شاه بن علاء الدین شاه چون امرا و ملوک طوعاً و کرهاً سر اطاعت و جبین انقیاد بر زمین بندگی نهادند سلطان همایون شاه اگرچه بکمال تهور و مردانگی موصوف و بصفات بیان و لطافت لسان و سخاوت و سماحت معروف بود لیکن درشت خوئی و کینه جوئی در ارتکاب معاصی افراط نمود و انجی حقوق تفریط مینمود و در رافت و دانائی پاک و در تادیب مجرمان و گناهگاران سفاک بود و با چنان قهر و سیاستی که داشت در اصابت رای بشابه بود که هر تدبیر که بقلم فکر بر لوح ضمیر نگاشتی موافق تقدیر بودی و چون بر سریر سلطنت قرار گرفت همگی همت بر نصب وزیر کامل فاضل مصروف داشت و مقرر نمود که از تقاعد مدارج قهر و معارج جهانبانی اعانت و امداد وزیر که امارت ممالک ترفیه حال رعایا از نتایج رای عالم آرای او است و تکثیر محصولات و تنسیق سپاه از ثمرات افکار گهر رای او میسر می شود

نزد گر فتند و چون مدتی گذشت و محاصره بامتداد کشید سلطان علاء الدین با لشکر بسیار بمدد قلعهٔ ماهور آمد و چون
بنواحی ماهور رسید سلطان محمود شب کوچ کرده بجانب ماندو متوجه شد سلطان علاء الدین تهانه دار ماهور را
بخطاب فخر الملکی امتیاز داده نوازش بسیار نموده بدستور قدیم حکومت ماهور و توابع آنرا بفخر الملک ارزانی داشت
و سرانجام آنحدود نموده متوجه دار السلطنت گردید و در اثناء راه سکندر سر خجالت پیش انداخته و کفن در گردن بسته
بخدمت رسید سلطان از کمال مرحمت که در طینت او مخمر بود بذیل عفو تقصیرات او را پوشیده بخلعت خاص فرا
ساخت چنین گویند که سلطان علاء الدین بغایت حلیم بود و خود خطبه خواندی و خویشتن را باین القاب ستودی که
السلطان العادل الحلیم الکریم الرؤف علی عباد الله الغنی علاء الدنیا و الدین احمد شاه الوالی ابن محمد شاه البهمنی سید
اجل که نقابت عترت زکیه مشهدین مقدسه بآبای کرام او مفوض بوده و چون از واقعهٔ قتل سادات جالنه بغایت
ملول بود در روزیکه سلطان علاء الدین در مدح خود این القاب میخواند برخاست و گفت و الله انک کذاب لیست
بعادل ولا حلیم ولا کریم لقتل الذریة الطاهرة و تتکلم بهذه الکلمات علی منابر المسلمین سلطان علاء الدین از مسجد بیرون
آمده اصلا متعرض او نشد و اینحکایت دلیلی واضح است بر حلم او و دو سه ماه اثنی و ستین و ثمانمائه بر ذات سلطان بر حسب
تقدیر یزدانی بیماری صعب طاری گشت و چون از حیات نومید شد روزی همایون خان را که ارشد و اسن اولاد
او بود طلبیده گفت ای قرة العین وقت آن در رسیده که داعی اجل را به پیشانی گشاده اجابت نمایم و لیکن درّی
چند شاهوار که از آباء کرام بوارث رسیده و در صدف سینه مخزون و مکنونست و در نفاست بمرتبه ایست که جوهر عقل
با کمال دانش در قیمت آن معترف بنادانی و ناطقه سخن سرای قلم با وجود فصاحت و بلاغت از شرح منافع و
فوائد آن قاصر مخبرست و شفقت ابوت و کمال محبت فرزند ارجمند مرا برین میدارد که گوش هوش ترا بآن درر نفائس
وجواهر مواعظ گرانبار سازم بیت من آنچه شرط بلاغت بود بتو گویم * تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال النصیحت که

سلطان علاء الدین به پسر خود همایون خان کرده اند ای فرزند ارجمند چون وقت رسید که
آن نور حدقهٔ شهریاری بر سریر دولت تکیه زند باید که در امور جمهور بی حجتی قاطع و برهان ساطع حکم با مضا نرساند
و بی تامل و امعان تدبیر و اتقان فرمان ندهد که فساد بیش از صلاح خواهد بود و دیگر ساحت حکومت و فرمانروائی
را از لوث سخنان اصحاب غرض پاک دارد چه آنگروه گاهی جواهر حسنات جمعی را در رشتهٔ سیاست نکشند و گل
جمیل و امر حسن را در کسوت قبیح و صورت بد بر منصهٔ ظهور جلوه دهند و دیگر ارباب فسق و فجور و مفسد و شریر را دایم
ذلیل و خوار دارد والا مردم بر فسق و فجور دلیر شوند عدالت که اصل اخلاق است و مدار قوانین شرع و ضوابط حکومت
بر آنست از میان مردم گم شود و تمام ساعتی بانتفا و فجور راه ندهد و سخن آنگروه بی عاقبت از محل اعتبار ساقط داند
دیگر باید که سخن دگرانی که بخاطر رسد بیکناهی را در مضیق ضرر و تنگنای خاطر نیندازد و دیگر در حوادث جزوی و کلی

انداخت و فرزند اینچنین که هزار و دویست سوار بیوجه بقتل آورد و چون رایان ولایت کوکن دم استقلال زده
اطاعت نمی نمودند سلطان دلاورخان را خلعت خاص پوشانیده بتسخیر ولایت کوکن نامزد کرده بامرای
سرحد فرامین فرستاد تا باستعداد و مردم خود نموده بدلاورخان ملحق شوند مشار الیه بقصبه کنکوله رسید اسدخان
و فولادخان و صفدرخان را نشیب کر فرستاد تا ولایت را غارت کردند و منازل و عمارات را سوختند
رای شنکر که بزرگ آندیار بود از غایت عجز و درماندگی رسول دلاورخان فرستاده قبول نموده که پیشکش
بسیار مصحوب دختر خود فرستد و من بعد قدم از شاه راه انقیاد بیرون ننهد دلاورخان ملتمس او را مبذول
داشته دختر را با پیشکش بسیار بدار السلطنت فرستاد و خود بتسخیر قلعه راهل که از اعظم قلاع آندیار بود متوجه گردید
آن ناحیه صفدرخان و فولادخان جمعی که در نهب اموال و غارت ازواج شروع کردند و مردم آنجا فرصت
نگاهداشته دست برد نمودند و دران معرکه برادر و فرزند دلاورخان بشهادت رسیدند و دلاورخان بامداد حق سبحانه
و تعالی جمعیت کرده آنگروه را متفرق ساخته مردم بسیار را علف تیغ خون آشام گردانید و بعد تکرار محاربه و مقاتله
رای آن ناحیت بساط معذرت گسترده دختر خود را با پیشکش بسیار نزد دلاورخان فرستاد و دلاورخان از تقصیرات
او درگذشته مراجعت نموده بخدمت سلطان آمده بعنایت و التفات ممتاز گشت چون اعتبار و اقتدار
دلاورخان بکمال رسید باغوای ارباب حسد مزاج سلطان نسبت باو انحراف یافت و او نیز دست از مهمات
بازداشته بگوشه عافیت قرار گرفت چون رای بیجانگر برین راکب اطلاع یافت و دانست که سلطان بنفس خود نهضت
نخواهد فرمود در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه بعضی پرگنات سرحد را غارت کرده مواشی در روانا ترا برد سلطان
برین حادثه اطلاع یافته متوجه ولایت بیجانگر شد و اسلحه و مراکب بسیار غنیمت نموده بکوچ متواتر رفته
قلعه مدکل را محاصره کرد و چون اسباب قلعه گیری مستعد شد و اهل قلعه مرگ را معاینه کردند رای بیجانگر از غایت
ذل و خواری وکیلی فرستاده استغفار تقصیرات نمود و قبول کرد که هر سال خراج بدهد و آنچه درین سفر خرج لشکر شده با
نقد جواب گوید سلطان قلم عفو بر جرائم او کشیده مراجعت کرد و هرچه قبول نموده بود ادا کرده نجات یافت سلطان
در نواحی شهر جشنی ترتیب داده و امرا را بخلعت و نوازش امتیاز بخشیده روزی چند در مقر سلطنت قرار گرفته
چون در بغی محمدخان شهزاده سکندرخان بخاری دخل عظیم داشت و بعد از فتح اگرچه سلطان علاء الدین از تقصیرات
او گذشته بود اما با سکندرخان همواره متوهم میبود و بر التفات سلطان دل او قرار نمیگرفت تا آنکه بعضی از اهل غرض
در شهور سنه ستین و ثمانمائه سخنان از زبان سلطان باو رسانیدند که سکندرخان بی اختیار شده بر کفران
نعمت اقدام نمود و بسلطان محمود خلجی حاکم مالوه پیغام فرستاده او را بتسخیر ولایت برار ترغیب نمود سلطان محمود
... برگردید و با یک هزار سوار چند منزل استقبال نموده بسلطان محمود پیوست و باتفاق اطراف ماهور

شاهزاده انقیاد دیرون ننهد و بحضرت جلال احدیت منازعت نورزد و نقض عهد و میثاق نکند که آن مذموم است خاصه از بزرگان از راه معذرت در آمده عذر راضی نخواهد و آنچه واقع شده غباری بخاطر نرساند که شعر عصوان را پوشیده و موضع ماهجل از خطه تلنگ باو مرحمت فرموده بی توقف متوجه آنجا شود و در خت زندگانی نداد بسلاح کشند و گرد فضولی نگرده و چون این منشور محمد خان رسید راه اطاعت و انقیاد پیموده براهجل رفت و سلطان بدار السلطنت مراجعت فرموده در سنه تسع و اربعین و ثمانمائة خلف حسن عرب که ملک التجار خطاب داشت بتسخیر حصار سنگسیر که از منقلات قلاع سواحل و دریاست متوجه شده مردم آن ناحیه باستظهار و اعتقاد آن جنگل و راههای دشوار بجنگ پیش آمدند ملک التجار چون در انجا در آمد اول حصار راجه که سرکه نام داشت بزور بازو شجاعت و شهامت آنرا کشوده سرکه را بدست آورد و او در میان قتل و اسلام مخیر ساخت آنغدار گفت از کشتن من منفعتی بشما عاید نخواهد شد اما صعوبت راه بسیار جنگل بر همگنان واضح است و اگر بنده را زنده بدارید لشکر را براهی برده شود که اصلا خاری بدامن سواری نرسد ملک التجار اعتماد بر قول او نموده او را طلیعه سپاه و دلیل راه ساخته عازم آنجا شد و کردید هر چند بران گرده گفتند که اعتماد بر قول دشمن مناسب نیست نظر التفات برین سخن نینداخت و دلیل گمراه برای که دیوار ملاحظه آن آشفته شدی تا بموضعی برد که سه طرف کوه و جنگل بود و یکطرف جوی آب عمیق بجنگل پیوسته و در انموضع دشمنان او واقف ساخته نیم شبی قریب چهل هزار پیاده فرو ریختند و خلف حسن با جمعی از اهل اسلام شهادت یافتند بقیه لشکر بهزار محنت بقصبه چالنه که محل اقامت خلف حسن بود مراجعت نمودند و وزرای دکن که عداوت عزبا در طینت ایشان تخمیر یافته بود اینواقعه را بصورت قبیح بعرض سلطان علاء الدین رسانیدند چون زمام مهام بندا قتدار و وزرا سپرده بود وزرای غدار راجای ستم راکه بنظام الملک ملقب بود و سالار حمزه راکه مشیر الملک خطاب داشت با لشکر خونخوار بقصد چالنه فرستادند چون نظام الملک مشیر الملک بجوار چالنه رسیدند و هزار و دویست سید صحیح النسب با هزار غریب دکن امان داده بایمان غلاظ و شداد منتظر و امیدوار ساخته و جمله را خلعتهای فاخره داده بمسکن خود فرستادند روز دیگر طوی عظیم ترتیب داده و سه هزار مرد را در زیر لباس حلیه پوشانیده درون خانه مخفی داشتند و زمرهٔ سادات را برسم ضیافت طلبیده بتعظیم و تکریم بنشاندند و سی کس را برای طعام دادن بیرون می بردند و شربت شهادت در گلوی هر کدام میریختند چنانکه هزار و دویست سید را که بصحت نسب ممتاز بودند بدرجه شهادت رسانیدند و در هیچ عهدی بعد از واقعه یزید پلید و ملعون شمر و این نوع واقعه دست نداد نسبت آهن و فولاد از یک کان برون آیند لیک * آن یکی آئینه و آن دیگری نعل خر است * و در آخر امر نظام الملک و مشیر الملک بعلت بعض مبتلا شدند تا در آخرت چه رود سبحان الله بدر آنچنانکه بواسطهٔ امانت سیدی وزیر خود را در پای پیل

وچون در زمان من دست ظلم از دامن مظلوم کوتاه بود امیدوارم که حضرت حق سبحانه تعالی از تقصیرات من بگذرد
و میان شام و خفتن شب بستم رجب کلمهٔ توحید بر زبان رانده جان بجان آفرین سپرد مدت سلطنت او دوازده
سال و نه ماه و بیست روز بود

ذکر سلطان علاء الدین احمد شاه

و چون بتاریخ بیست و نهم رجب
سال مذکور قائم مقام پدر شد خود را احمد شاه خطاب داد و همگی همت بر تمهید قواعد معدلت و تشیید مبانی
نصفت مصروف فرموده زیردستان را در مهد عافیت امن و امان جای داد و لاجرم ایزد تعالی و تقدس
روز بروز امداد و نصرت را قرین حال او گردانید و در عنفوان جوانی به تجارت و کاردانی شهرتی عظیم یافت زمام
حل و عقد امور برای رزین دلاور خان که مخاطب بخان اعظم خان بود تفویض فرموده در سنهٔ تسع و ثلثین و ثمانمائه
نصیر خان بن عالم خان ضابط آسیر باره از ولایت دکن را تاخت خدمت سلطان خلف حسن را که بملک التجار
مخاطب بود بدفع نصیر خان فرستاد بعد از تلاقی فریقین نصیر خان گریخته راه آسیر پیش گرفت و ملک التجار
تعاقب نموده تا آسیر رفت و باره از ولایت آسیر تاخته مراجعت نموده همدران سال نصیر خان امر ناگزیر دریافت
و بقولی این واقعه در سنه اربعین و ثمانمائه بوده چون احمد شاه محمد خان شهزاده را وقت تقسیم ولایت میان شاهزادها
بسلطان علاء الدین سپرده بود سلطان خواست که وی را تربیت کند و بمدارج فیروزی و سروری رساند بواسطهٔ امضای
این اراده لشکر همراه محمد خان شهزاده نموده بتسخیر ولایت بیجانگر فرستاد و قبل از فرستادن برادر ملک عماد الملک
غوری که در آن سرحد میبود چون شنید که شاهزاده بکنار آب کشن رسید بیدرنگ بلشکر شاهزاده ملحق شد شاهزاده
چون بسلطنت سلطان علاء الدین راضی نبود و منتظر فرصت میبود ملک عماد الملک بیگناه را بقتل آورده و علم
بغی و عناد برافراخت و سلطان بعد اطلاع بر این واقعه متوجه گوشمال محمد خان گردید چون تلاقی فریقین باتفاق
افتاد ظفر و نصرت بر شده اعلام اعلای و زید و محمد خان خائب و خاسر در میدان خجالت و ندامت روبگریز نهاد
بیت با ولی نعمت از برون آئی ٭ گر سپهری که سرنگون آئی ٭ سلطان بواسطهٔ صلهٔ رحم لشکر از تعاقب باز داشته
فرود آمد در خلال این احوال عم سلطان را که در لشکر محمد خان بود گرفته آوردند سلطان بر وی منت نهاد و رقم عفو بر جریدهٔ
جریمهٔ او کشید چون بر مسند حکومت قرار گرفت فرمان نصیحت آمیز بمحمد خان نوشته فرستاد بمضمون آنکه خداوند
عالم را آفریدگار هر کرا خواهد برگزیند و سابقهٔ عنایت ازلی چون رقم اختصاص بر صفحهٔ حال برگزیده مقالید مقاصد
مرادات عالم القبضهٔ اقتدار او سپارد همان دولتی که پروردهٔ جویبار توفیق الهی بود از تند باد حوادث گزندی بنیاد
کاخ رفعتی که برافراختهٔ نامتناهی بود بمنجنیق مکر و احتیال خلل پذیر نگردد بیت عزیز کرده او را افلاک ندارد خوار ٭ بزرگ کرده
او را جهان نبیند خوار ٭ و نتیجهٔ این مقدمات بدیهیة الانتاج آنست که برادر هوش حق راضی باید شد و بحول و قوت
خود مغرور نباید بود که اعلام دولت این گروه منکوب سرنگونست میباید که آن برادر ارجمند قدم از جادهٔ اطاعت

رای کهرله سلطان هوشنگ را بمدد خود طلبیده هر روز سه لک تنکه جهت مدد خرج قبول نمود و سلطان هوشنگ نزدیک آمد سلطان احمد از پای قلعه برخاسته سه منزل پس نشست بآنجمله سلطان هوشنگ سه منزل تعاقب نموده غبار فتنه برانگیخت روز دیگر چون آتش حرب اشتعال یافت و عرصه مکاوحت گرم شد از طرفین جوی خون روان شد سلطان احمد با دو هزار و پانصد جوان آزموده از کمینگاه برآمده بر قلب سلطان هوشنگ تاخت و بمقتضای البادی اظلم شکست بر لشکر مندو افتاد و مخدره سلطان هوشنگ با سایر اهل حرم بدست لشکریان دکن گرفتار شد سلطان احمد از کمال مروت لشکر خود را از تعاقب باز داشت و بعد از چند روز اهل حرم هوشنگ را سامان نموده با پانصد سوار بمندو فرستاد و بعد از تقسیم غنائم آنجه بود را بامرای جاگیردار قسمت نمود و در زمان مراجعت چون بشهر بدر رسید زمین سبز و فضای دلکشا بنظر در آمد آنرا جهت دار السلطنت اختیار نموده بساعت مختار منجمان خشت حصار بر زمین نهاد آنرا بر امرا قسمت کرد و جهت دار الامارت قصری عالی طرح انداخت و بعد از اتمام شعرا که دران سفر همراه او بودند جهت کتابه عمارت اشعار گفتند و شیخ آذری دران یورش همراه او بود و ابیات گفت و بر پیش طاق دروازه مسطور نمودند بیت ❊ حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت ❊ آسمان پایه از سده این درگاه است ❊ آسمان هم نتوان گفت که ترک ادبست ❊ قصر سلطان جهان بهمنی احمد شاه است ❊ مولف تاریخ بهمنی والعهدة علیه گوید سلطان دوازده هزار تنکه قماش بشیخ آذری صله داد و چون صاحب دکن از خاشاک مخالفت پاک شد و بی نزاع بتصرف سلطان احمد در آمد در سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه متوجه بتسخیر قلعه تنبول که بسرحد گجرات واقعست گشته بکوچ متواتر رسیده در قلعه را فرو گرفت و چون مدت محاصره بدو سال کشید بالاخر سلطان احمد گجراتی از راه رفق و مدارا رسولی فرستاد و پیغام نمود که اگر فقیر در حین شاهزاده علاء الدین حاضر میبود البته تکلفی میکرد و الحال استدعای فقیر آنست که این قلعه را عوض آن تکلف بصاحبش بگذارند سلطان احمد بهمنی از شاهزاده مروت و جاده فتوت انحراف ورزیده طریق مشورت مسلوک داشت بعضی وزرا گفتند که بخشش آن زمان صورت بندد که قلعه بتصرف در آمده باشد گروهی گفتند که التماس سلطان احمد گجراتی را بشرف قبول باید مشرف ساخت سلطان ترجیح رای اولی نمود جواب داد که چون قلعه بدست افتد بخادمان سلطان گذرانیده خواهد شد سلطان احمد گجراتی ازین جواب برآشفته لشکر گران بکومک اهل قلعه تعیین فرموده چون این خبر بسلطان احمد بهمنی رسید از پای قلعه برخاسته بپیشتر آمد و لشکر گجرات عقب سلطان نیز سودای تسخیر قلعه از سر آورده بکلبرگه رفت و مولف کتاب بهادری این داستان را بطور دیگر نقل میکند انشاء الله تعالی در طبقه سلاطین گجرات قلم مسعدی تحریر آن خواهد گردید و در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه مرضی بذات سلطان طاری گردید و بعزم درست و نیت صادق از جمیع معاصی و ذنوب توبه کرده و فرزند بزرگ خود سلطان علاء الدین را در حضور امرا و وزرا ازسر وصیت کرده با مرا گفت توقعی که از شما دارم آنست که آمرزش مرا از خدای تعالی بخواهید

گردید رای ماهور در قلعه در آمده متحصن شد افواج دکن و اطراف قلعه را تاخته بخاک برابر کردند و در آخر رای از راه ندامت
و انکسار پیش آمده پیشکش داده داخل دولتخواهان شد و آنچه در تصرف او بود بتصرف سلطان احمد در آمد و بعد از فتح
ماهور چون مملکت وسعت پذیرفت امرا گفتند که یکی از شاهزادها را بولی عهدی اعتبار فرمایند و بنام دیگران صوبها نامزد
شود تا میان اخوان الصفا طریقهٔ وفا مسلوک باشد سلطان گفت در باب ولیعهد هر که بخاطر شما قرار گرفته معروض
دارید امرا معروض داشتند که شاهزاده علاء الدین بصفت عدل و انصاف دارد باهتمام اصلاح حال رعایا و سرانجام مصالح
زیردستان حریص و مولع است سلطان تحسین رای امرا نموده او را بولایت عهد وصیت کرد و محمد خان را باو سپرد
ولایت ماهور با توابع بشاهزاده محمود خان داد و قلعهٔ رانجور و حوالی آن بداود خان مرحمت نمود و از جمیع فرزندان
عهد گرفته که با یکدیگر مخالفت نکنند و رعایا و زیردستان را که ودائع الهی اند آسوده دارند و این چهار صنف عزیز
در میان بنی نوع بمزید اکرام و انعام مخصوص سازند اول علما که دلهای ایشان ینابیع حکمت و معرفت است
دوم نویسندها که انیطا تغه علیه بزبان کلک رخسار ملک و چهرهٔ دولت را بجمال تعمیر آراسته اند بیت چنانچه تیغ
شهنشه اساس ملک نهد + زبان خامهٔ دستور کارساز بود + سوم اهل سلاح که صلاح عباد و دفع فساد بلاد بدین
گروه وابسته است و لمعان نورستان فتنه نشان ایشان نگاهبانان دین و دولت و زبان تیغ بیدریغ مفسر
آیات فتح و نصرت چهارم مزارع که قوام عالم و بقای نوع آدم بکوشش آن جماعت منوط و مربوط است چه اگر این گروه
اهمال نمایند و تکاسل را بخود راه دهند مادهٔ قوت که وسیلهٔ حیات و رابطهٔ زندگانیست بریده شود و بعد از
وصایا محمود خان و داود خان را که بصوبها نامزد فرموده بود رخصت نمود و هم در سنه ثلثین و ثمانمائه خلف
حسن عرب که ملقب بملک التجار بود بتسخیر جزیرهٔ مهائم تعیین ملک التجار بقوت بازوی شجاعت و شهامت آنجا را
متصرف شد رایان آنجا چون مسلمان بودند جهت استعانت بخدمت سلطان احمد گجراتی رفتند و سلطان احمد
فرمان بظفر خان شاهزاده که در حدود سلطانپور ندربار بود فرستاد تا رفته امداد مسلمانان نماید ملک التجار
صورت واقعه را نوشته بگلبرگه فرستاد از ینجا سلطان علاء الدین را بکومک ملک التجار فرستادند بعد از تلاقی فریقین
نسیم ظفر و فیروزی بر پرچم ظفر خان وزید سلطان علاء الدین گریخته بولایت خود رفته و ملک التجار نیز ملحق گردید این
داستان بتفصیل در طبقهٔ گجرات تحریر خواهد یافت و در سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه روزی نوشتهٔ نرسنگه رای که از
همنشینان سلسلهٔ احمد شاهی بود رسید که سلطان هوشنگ والی مندو از روی غلبه و استیلا بر سر ولایت من آمده
در مقام خرابیست سلطان احمد بکوچ متواتر عازم آن دیار گردید چون بآنجا رسیده بود که خبر رسید نرسنگه رای ربقهٔ
اطاعت سلطانی از رقبهٔ خود برآورده مطیع سلطان هوشنگ گردید سلطان عنان توجه باز داشته بسه منزل البیر
آمد ... که بست محاربه با اهل اسلام دراز کند و اتفاقی آنکه سلطان احمد قلعهٔ کهرله را محاصره نموده بو

عرب نام سیدی که سلطان احمد مبلغی کلی باو سپرده بود تا رفته جوی آب کربلا را جاری سازد و بشیر ملک مذکور ملاقات
نمود و از سید ناصر الدین تواضع که متوقع شیر ملک بود بوقوع نیامد و سواره او را دریافت شیر ملک گفت که ناصر الدین را
از اسپ فرود آورند سید از همانجا مراجعت نموده بخدمت سلطان آمد و حقیقت ماجرا معروضداشت سلطان دلجوئی
سید نموده باز رخصتش فرمود و بعد از چند روز که شیر ملک نزدیک رسید خاص و عام باستقبالش شتافته او را
بدرگاه آوردند و بمجرد آنکه چشم سلطان بر او افتاد فرمود تا فیل قصاب نام را حاضر سازند و در ساعت بی قیل و قال
شیر ملک را در پای فیل انداخت و می گفت اهانت سادات را سزا اینست و چون بر تخت دولت قرار گرفت خبر
رسید که لشکر سلطان احمد گجراتی که سلطان فیروز طلب داشته بود بسرحد رسیده احمد شاه تحفها و هدایا همراه
سلطان احمد فرستاد امرای گجرات را رخصت فرمود و بامرا بقدر حال و منزلت تحفها فرستاد و چون از دیو رای
در زمان سلطان فیروز شاه بی ادبی واقع شده بود سلطان احمد بعزم انتقام در اول نوروز متوجه بیجانگر شد و
بعد از طی مراحل چون اطراف ولایت را فرو گرفته شروع در تاراج نمود دیو رای از غرور و استکبار سر بمغفر فلک مسود
و عنان تمالک از دست داده یکی از معتمدان خود را با تحف و هدایا بخدمت احمد شاه فرستاد و استغفار بر تقصیر خود نموده
سلطان قلم عفو بر جرائم او کشیده منشور استمالت فرستاد و دیو رای از راه عبودیت در آمده آنچه قبول کرده بود ارسال داشت
و در سلک مخلصان در آمد سلطان احمد با فتح و ظفر مراجعت نموده چون بدار السلطنت رسید امرا را بمناصب و خلعتهای
فاخره مخصوص گردانیده رخصت تهانها کرد و بعد از چند روز جهت کدخدائی خلف صدق خود سلطان علاء الدین
ملتمس بنصیر خان اسیری نوشته بر دست عزیز خان نامی فرستاد و چون کتابت بنصیر خان رسید تلقی کرد و که
تهیه اسباب مخدره عفت و طهارت نموده با فرزندان و متعلقان و خدم و حشم بدار السلطنت فرستاد تا بلوازم
طوی و جشن قیام نمایند و عزیز خان را بتعلیم و احترام رخصت فرمود سلطان احمد قدوم مستورات مهمان را تلقی بخیر و احسان
نموده بوفور بذل و احسان مرفه الحال گردانید و ظل رافت و عاطفت بر مسافر و مقیم گسترده ابواب عیش و طرب
مفتوح داشت تا مردم باستیفای لذت پرداخته از ساقی داد وقت خود بستانند و قضات و علما و معارف و
اکابر شهر را طلبیده مجلس عقد منعقد فرمود و فرزندان و متعلقان نصیر خان را مشمول عواطف و اکرام فرموده باز گردانید
و در سنه ست و عشرین و ثمانمائه سلطان احمد عساکر بیکران فراهم آورده متوجه ولایت تلنگ گردید و بنابر مصالح
ملکی بتوراه مراجعت نموده بگلبرگه آمد و در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه باز متوجه تلنگ گردید و بعضی قلاع که در ایام
حوادث از تصرف او برآمده بود باز بتصرف در آمد و از کلانتر راجلیده و دیوکنده پیشکش گرفته بگلبرگه مراجعت نمود
و در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه خبر رسید که رای ماهور از تکبر و غرور پای از جاده اطاعت بیرون کشیده در
مقام قتال و جدال است سلطان احمد لشکری که نطاق احصا از احاطه آن عاجز بود فراهم آورده متوجه گوشمال او

ضرورت ازانجا کوچ کرده مراجعت نمود و لشکر دیورای دست بر تیر و نیزه کردند بهادران سپاه بر فوج دیورای
حمله آوردند و چون راه تنگ بود کاری نتوانست از پیش برد بعرض رسانید که بتعجیل عنان مبادرت کشیدن
وخود را بگوشه سلامت رسانیدن مناسب دولتست که سلامتی سپاه مبسوط و مربوط بسلامتی شهنشاه است
سلطان فرمود در مذهب مروت و فتوت چگونه روا باشد که من بسلامت بروم و مردم هلاک و گرفتار
شوند و درین اثنا شخصی دیو صورت و عفریت سیرت از لشکر غنیم ضربی بسلطان زد و بضرب مردانگی از میان
سپاه بدر رفت امرا عنان سلطان را گرفته ازان مهلکه برآورده بگلبرگه بردند سلطان صورت واقعه را در مکتوب
اخلاص آمیز مرقوم نموده بسلطان احمد گجراتی فرستاده ازو مدد طلبید و هنوز فوج گجرات نرسیده بود که فیروزشاه
از شدت غضب بیمار شد و چون بیماری روی بتزاید نهاد بعضی دولتخواهان خواستند که خانخانان احمد خان شاهزاده
را بگیرند و در چشم جهان بین او میل کشند خانخانان برین اراده آگاه شده خود را بگوشه عافیت کشید و سپاه از هر طرف
آمده باو ملحق میشدند فیروزشاه غلام خود را با بست هزار سوار و چند سلسله فیل بدفع او فرستاد و بعد از تلاقی
فریقین فوج فیروزشاه گریخت فیروزشاه با وجود بیماری در پالکی نشسته خود متوجه شد و در وقت استوا صفوف اکثر
لشکر گریخته بخانخانان پیوست فیروزشاه از مشاهده این حال برگشته بشهر آمد و مردم را از دیوانخانه بیرون کرده کلید قلعه
وخزائن را بدست اکابر شهر باو فرستاده خردمند آن بود کو در همه کار * گهی با گل بسازد گاه با خار * همه لقمه
شکر نتوان فرو برد * گهی صافی پیش آید گهی درد * خانخانان جهت ادای حقوق تربیت تنها بدولتخانه در آمده
زمین خدمت بوسید فیروزشاه از تخت فرود آمده در کنار گرفت و دست او گرفته بر تخت برآمد و زبان تلطف و
مهربانی گشوده بجواهر زواهر نصایح گوش او را گرانبار گردانیده و از مهرپروازی که بها کردند و در باب فرزندان خود
سفارش نمود و در شب چهارم شوال سنه خمس و عشرین و ثمانمائه چون صبح از کنگره افق سر برآورد دست غارتگر
اجل متاع زندگانی بغارت برد و بقولی او را زهر دادند مدت ایالت او بیست و پنجسال و هفت ماه و بست روز بود

ذکر سلطنت احمد شاه بن فیروز شاه بهمن چون سریر سلطنت و مسند ایالت بجلوس احمد شاه زینت یافت
طبقات انام از عدل کامل و احسان شامل او آسوده گشتند چنان معدلت و نصفت را کار فرمود که از آیین ظلم و رسم جور
میان مردم برافتاد بیت در معدلت آنچنان باز شد * که گنجشک همخانه باز شد * و در سنان همتش
وجواهر قیمتی یکسان مینمود اکثر اوقات بفضلا و اکابر صحبت میداشت و اموال فراوان در حق این گروه مبذول
میفرمود و در ترویج شریعت حسب المقدور خود را معذور نمیداشت و تعظیم و تکریم دودمان نبوت و خادمان و
را بنوعی رعایت مینمود که مزیدی بران متصور نبود چنانکه حکایت کنند که امیری داشت شیر ملک نام که زمام سلطنت
باو مفوض نموده بود و او بعد از فتح قلعه بزرگ که دران دیار مشهور بود برگشته به بندر می آمد و در اثنا راه سید ناصر الدین

نواخته در مقام خود قرار گرفت و روز دیگر سلطان فیروز شاه اطراف حصار را تاراج و غارت نمود و تا چند روز
بلوازم غارت و خرابی پرداخته ولایت را خراب میکرد و دیورای از روی عجز رسولی فرستاده درخواست گناه
نموده قرار دولت خواهی داده پیشکش بسیار از فیلان کوه پیکر و اجناس پارچه نموده قرار دولتخواهی قماش ارسال داشت
سلطان بکرم جبلی عذر او را پذیرفته عنان مراجعت معطوف فرمود و چون فیروز شاه را پیوسته همت بر تسخیر بلاد
مصروف بود بساعتی که مختار اختر شناسان بود بالشکری آراسته متوجه بلاد مرهته شد و چون بنواحی محور
رسید تهانه دار آنجا تحف و نفائس بسیار گذرانید و بعد طی مراحل و منازل قلعه کهرلا را محاصره نموده اطراف
او را غارت کرد رای کهرلا از راه عجز و انکسار در آمده درخواست تقصیرات نمود و هر سنگ رای پاره تحف و هدایا
از زر و جواهر و بیست سلسله فیل همراه گرفته بخدمت رسید و کلید قلاع سپرد و سلطان در پیش تخت پایه جای
نشستن نمود و اسپان تازی و قبای زردوزی و کمر مرصع با و مرحمت نموده رخصت انصراف ارزانی داشت
و از آنجا مراجعت نموده بعد از چند روز جماعت را جهت بازیافت خراج باطراف ممالک فرستاد و فرستادگان
باز از مدتی اموال و افیال و زر و جواهر بیقیاس آوردند و همدرین ایام مهندس فکر بر کنار دریا شهری طرح انداخت
که جمیع خانها آب جاری باشد و بعد از شرف اتمام آنرا فیروزآباد نام نهاد و جهت بلا امارت قصری عالی که
شرفات ایوان او با کیوان دعوی برابری میکرد تعمیر فرمود همدرین ایام خبر رسید که از جانب دهلی امیر سید محمد
گیسو دراز که از بزرگان وقت و خلفای شیخ نصیر الدین محمود اود بیست می آمد و خدمت سلطان از قدوم
شریف آن سید بزرگوار مسرور و مبتهج گردید باستقبال خدمتش در آمد و بار از دریافت شرف خدمت انفاس
نمود که چون این بلاد از پرتو آفتاب هدایت روشن گشته توقع آنست که سایه رافت بر سکنای این دیار گسترده
دارند خدمت شیخ استدعا قبول نمود در شهر گلبرگه سکونت فرمود روایت کنند روزی سلطان فیروز شاه فرزند
بزرگ خود را که حسن خان نام داشت خلعت خاص پوشانیده ولیعهد خود ساخت و همراه خود بخدمت سید
آورده معروضداشت که من بولایت عهد برگزیده ام توقع آنست که نظری در کار او داشته دست تربیت
از سر او باز نگیرند خدمت سید فرمود که خیاط قضا و قدر جامهٔ خلافت بر قد خانخانان احمد خان دوخته و با قضای
آسمانی معارضه نتوان کرد و سلطان ازین سخن رنجیده از مجلس بر آمد چون موسم برسات آخر رسید باسپاه فراوان
متوجه صوب ابکل گردید چون بآنحدود رسید قلعه دید که از سنگ خارا سر باوج چرخ کشیده بر دور قلعه خندقی
حفر نموده اند که عرضش سی ذرع و چشمه آب رسانیده خدمت سلطان دو سال در پای قلعه اقامت نمود و باوجود
آن کار سرانجام نیافت بواسطهٔ اکثر مردم و چهارپا تباه شدند چون دیورای بیجانگر بر صورت واقع مطلع شد
فرصت غنیمت شمرده لشکر بزرگ از سوار و پیاده فرستاده مداخل و مخارج را مضبوط ساخت و سلطان بحکم

نفاذ یابد که مردم سلاح بسته مستعد شوند سهل آنست که از چوب و خس پشتارها بندند و بر تال و اسباب
بران نهاده از آب عبور کنند و هرگاه که از لشکر مخالفان آواز بلند شود و غلغله افتد حکم شود که مردم بی تحاشی
از آب بگذرند امید هست که صورت جمیله فتح و نصرت در آئینه مراد ظاهر گردد و سلطان قبول این کنکاش نموده
و قاضی سراج با هفت نفر دیگر از آب گذشته بلشکر رای بیجانگر پیوسته در خانه مطربان فرود آمد و چون ذوفن
موسیقی مهارت تمام داشت و بعضی از دقائق این فن بمطربان نموده بود بعد از چند روز که رای بیجانگر جشنی
ترتیب داد و جمیع اهل طرب را طلبیده قاضی و یاران نیز باتفاق مطربان در مجلس رفتند بعد از آنکه رای بیجانگر
و یاران او سرمست شدند قاضی لعبتی چند نمود که رای در عمر خود ندیده بود و همه بر تقدم و تفوق قاضی درین فن
معترف شدند قاضی انتظار فرصت نموده بخنجر زهرآلود سینه پرکینه رای را بدرید و یاران او نیز خنجرها کشیدند و سر
یاران دیگر را بریدند چون غریو و غوغای هندوان بسلطان رسید و سلطان بنفس خود از آب عبور نموده آنگروه
بی سر را علف تیغ گردانید بقیة السیف را برده گرفتند و چندان غنائم بدست افتاد که محاسب روزگار از عدد
آن عاجز گردید فولادخان را دران صوبه حاکم مستقل گردانیده بدار السلطنت مراجعت کرده طوی بزرگ و جشن عالی
ترتیب داده هر یک از امرای معارف را از انعام و التفات خود بهره‌مند ساخت هنوز جشن و طوی فتح بیجانگر
درمیان بود که قاصد از بدهول رسیده معروض داشت که دیورای از غایت غرور و استکبار قریب بسیصد هزار
پیاده باین نواحی فرستاده بود جهت آنکه باو خبر رسیده بود که در بدهول دختریست پری پیکر و ماه منظر که امروز در
زیر قبه نیلگون نظیر ندارد و مردم او بعد از تفحص و تجسس خائب و خاسر بازگشتند و چون اینخبر بفولادخان رسید در
زمان مراجعت سر راه بسته مردم بسیار را بمقر اصلی فرستاد و بعد از اطلاع بر این واقعه سلطان خلعت خاص و
اسپان تازی بفولادخان فرستاده متوجه گوشمال دیورای گردید و با لشکر گران کوچ متواتر خود بولایت
بیجانگر در آمده دست بغارت و تاراج کرده چندان غنائم بدست افتاد که از نطاق تخمین خارج بود و بعد از تاخت
ولایت متوجه قلعه شد که راه در آمد بغایت تنگ بود هر چند امرا و هواخواهان گفتند که درین تنگنای در آمدن
صلاح دولت نیست گوش نکرده اعتماد بر نصرت و تائید آسمانی نموده دران تنگنای در آمده چون بنواحی
قلعه رسید با صفها آراسته خود در قلب لشکر جا گرفت دیورای نیز از قلعه برآمده با نه لک پیاده برابر ایستاد
چون کثرت غنیم بیش از اندازه بود سلطان فیروز جنگ بذات خود در مهاورت در آمده سیل خون از اعدا روان
گردانید و در میدان مکافحت جولان کنان میگشت و مبارز میطلبید ناگاه از شست قضا تیری بر دست او
رسید زخم بر و پاک بسته در معرکه شجاعت و میدان شهامت بایستاد و خانخانان شاهزاده که امیر فوج مقا
بود نیز داد مردانگی میداد و چون خورشید جهان افروز نقاب سیاه بر جبین مبین خود بست طبل بازگشت

حکومت نشست امرا و بزرگان متابعت او گشتند و شاهزاده فیروز خان و احمد خان در مطلب مملکت موروثی برخاستند و در استمالت امرا شروع نمود تا سلطان شمس الدین خواست که ایشان را بدست آرد فیروز خان و احمد خان گریخته بقلعه شکر رفتند و تهانه دار در آنجا غلامی بود سدهو نام مقدم شاهزاده را تلقی بخیر و احسان نموده هر چه در کار شد سر انجام نمود فیروز خان سامان مردم خود نموده متوجه جنگ شد سلطان شمس الدین نیز لشکر فراهم آورده از شهر برآمد و بعد محاذات صفین و موازات طرفین سلطان شمس الدین گریخت تا شهر هیچ جا توقف نکرد و فیروز خان از پاک طینتی و نیک نهادی طریق مصالحه و مسالمه مسلوک داشته نزد سلطان آمد بعد از چندروز ظاهر شد که سلطان نقض عهد نموده میخواهد که فیروز خان و احمد خان را بدست آرد و فیروز خان پیشدستی نموده سیصد نفر مسلح اعتمادی را در خانه مخفی داشته حواله احمد خان کرد و خود متوجه دار الامارت گردید چون مسند خلافت را خالی یافت جرأت نموده بالا برآمد و آنجا نشست و چون مردم چوبیان او بودند حضار مجلس سر عبودیت بر زمین خدمت نهادند و مقارن اینحال احمد خان با سیصد نفر مسلح آنجا حاضر شد و دولتخواهان سلطان از مجلس برآمده متفرق شدند و سلطان مخفی شد و بعد از چندروز او را بدست آورده مقید ساختند و بقولی کشتند و تخت سلطنت بر فیروز شاه آرایش یافت مدت سلطنت شمس الدین یکماه و هفت روز بود ذکر سلطنت سلطان فیروز شاه سلطان فیروز شاه بادشاهی بود صاحب صولت و شوکت و سیاست و علم و دانش در روز پنجشنبه بست و چهارم صفر سنه ثمانمائه بر متکای دولت تکیه زد و در عهد دولت ایام سلطنت او قواعد مروت و رسوم فتوت و مبانی عدل و انصاف رسوخ پذیرفت و جمیع طبقات انام در کنف امن و عدل او آرام گرفتند بیت عدل او صفحهٔ ایام زتیغ ؛؛ کرد پاک از اثر دود دریغ ؛؛ در مهمات مشکل و کارهای صعب توجه خاطر از خلوت نشینان زاویه نیاز و تفرع در یوزه میکرد و خود نیز بصومعه و خشوع و خضوع در آمده از حق سبحانه و تعالی تائید نصرت میخواست لاجرم بهر طرفی که عنان توجه مصروف نمودی باد ظفر فیروز بر سده اعلام او وزیدی و چون کارخانه حکومت بجلوس او انتظام یافت تسخیر بیجانگر پیش همت ساخته با لشکر گران متوجه شد بمجرد استماع خبر توجه آن گروه گریخته در گوشها خزیدند سلطان دار و غیره را گذاشته بکوچ متواتر رفته بکنار دریای کشن فرود آمد چون عبور ممکن نبود بی اختیار توقف افتاد و سعی بیجانگر با لشکر عظیم آمده در آن طرف فرود آمد سلطان ازین موازات و مجازات بسیار ملول و متالم بود و همواره با امرای دولتخواهان طریقه مشورت مسلوک میداشت تا آنکه روزی قاضی سراج که یکی از مخصوصان او بود بمزید شجاعت و شهامت شهرتی تمام داشت بعرض رسانید که حل این عقد منحصر است در آنکه بگرد و قریب التجا نموده شود و بنده با بعضی اقارب که بر ایشان اعتماد و وثوق دارد بهر طوریکه میسر شود از آب گذشته خود را بلشکر بیجانگر خواهد رسانید حکم عالی

و داد گستری شعار خود ساخت و داد سخاوت و جوانمردی و شجاعت بداد و در اول بهار دولت متوجه ولایت
بیجانگر گردید و چون از آب کشن عبور نمود و بعضی ساکنان آندیار بعرض رسانیدند که درین بیشه شیرے پیدا شده که
این ناحیه را خراب کرده مجاهد شاه بشکار رفت شیر را ببازوی توفیق بقتل آورد و بعد ازانکه پاره از ولایت بیجانگر
تاخته غنیمت بسیار بدست آورد و رای کشن که پیشوای اهل عصیان بود از حصار برآمده قلعه را تسلیم نمود و انقیاد
حصار ناموس خود گردانید و در اثنای مراجعت منهیان خبر آوردند که بعضی متمردان از اموال بسیار آنجا بکوه شاخ
که دران ناحیه بود برده اند سلطان بآنطرف نهضت نموده داود خان را که ابن عم سلطان بود بر راه گریز متمردان
گذاشته خود بنهب و غارت مشغول گشت و بعد تقسیم غنائم چون در محافظت راه گریز متمردان از داود خان تهاون
و تکاسل رفته بود ویرا تادیب لسانی کرد داود خان کینه در خاطر گرفته گروهی از مقربان او را با خود متفق ساخت
و چون از آب کشن عبور نموده شبی در خلوت سرای او درآمده بزخم خنجر هلاک ساخت مدت سلطنت او یکسال
و یک ماه و چند روز بود ذکر سلطنت داود شاه ابن عم مجاهد شاه بعد از کشته شدن مجاهد شاه
داود که ابن عم او بود بر اریکهٔ ایالت قرار گرفت و اکثر امرا و بزرگان ولایت با او موافق شدند خواهر مجاهد شاه
جهت خون برادر کمر کین و نطاق عداوت بر میان بسته بعضی امرا را باستمالت فریفته روز جمعه در مسجد جامع داود
را زخم زدند هنوز رمقی از حیات باقی بود که او را برداشته بمنزل آوردند جوانان طرفین و دلاوران فریقین بار
جنگ نموده در میدان مصارعت و مکاوحت درآمدند و بالآخر شکست بر مخالفان افتاد و شهر بغارت
رفت و چون خبر بداود شاه رسید داعی حق را لبیک اجابت نمود سلطنت او یکماه و سه روز بود ذکر
سلطنت محمد شاه بن محمود بن حسین شاه مدت نوزده سال حکومت بلاد دکن در قبضهٔ اقتدار او
بود از خصوصیات احوال او چیزیکه قابل ذکر باشد بنظر در نیامده و در آخر عمر تهانه دار و قلعه دار او را باغی شد
سلطان بر سر او رفت فتح نموده در میان سفر راه آخرت پیش گرفت مدت سلطنت او نوزده سال و نه ماه
و بیست و چهار روز بود ذکر سلطنت غیاث الدین چون غیاث الدین هفتم رجب بر جای پدر
بر مسند خلافت تکیه زد و جمیع امرا و مقربان و لشکریان سر عبودیت بر زمین خدمت نهادند و مردم علی
اختلاف مراتبهم بقاعدهٔ قدیم معزز و مکرم میبودند اتفاقا تغلچی نام غلام از ممالک پدر او که بمزید اختصاص قرب
منزلت مخصوص بود خواست که دولت او به برادر دیگر منتقل شود و جهت نفاذ این اراده دعوی عام
ترتیب داده سلطان را مقید ساخت و هفدهم رمضان سنه تسع و تسعین و سبعمائة چشم جهان بین او را
میل کشیده سلطان شمس الدین را بحکومت برداشت مدت سلطنت او یک ماه و بیست روز بود ذکر
سلطان شمس الدین برادر سلطان غیاث الدین چون سلطان شمس الدین بسعی تغلچی بر مسند

مواضع بسیار از تصرف اعدا بر آورده داخل بلاد خود گردانید رای آندیار بر استواری قلعه مغرور گشته در قلعه بر خود بست امرا و لشکریان اسباب تسخیر قلعه را ترتیب داده جنگ انداختند و بتائید یزدانی و تقویت آسمانی حصار را فتح نمودند و لوازم قتل و اسیر ساختن بعمل آمد و چون باین فتح فیروز شد سلطان سرانجام آن ناحیه نموده بر گلبرگه مراجعت نمود و جشن عالی ترتیب داده همگنان را از خوان احسان خود بهره مند گردانید اتفاقاً روزی قاصدی بدهولپور رسیده معروضداشت که رای بیجانگر بطریق یلغار با پیاده و سوار بسیار بولایت دهولپور در آمد و قلعه را متصرف شده مسلمانان را بدرجه شهادت رسانید بمجرد استماع اینخبر سلطان لشکر گران و سپاه بی پایان فراهم آورده متوجه گوشمال رای بیجانگر گردید رای بیجانگر بعد از اطلاع بر کثرت لشکر و افزونی عسکر گریخته بقلعه حصین پناه برد و سلطان محمد چندروز بر در قلعه نشست و چون دید که ازین نشستن دست اهل بدامن مراد نمیرسد خود را مریض ساخته متوجه گلبرگه شد و چون از آب کشن عبور نمود رای بیجانگر دروازه قلعه را کشوده مردم را رخصت داد که بجا و مقام خود بروند و سلطان بعون یزدانی را مقدم تجسس نموده بطریق یلغار هشتاد و یک کروه طی کرده خود را بدر قلعه رسانید و چست و چالاک جنگ انداخته فتح نموده غنائم بسیار بدست افتاد از انجمله هشت هزار نفر گرفتار شدند و سلطان محمد با کامیابی و اقبال بگلبرگه رسید خلائق را از عطایات خود محظوظ ساخت و هنوز آمدن او زمان ممتد نگشته بود که بسمع عالی خبر آوردند که بهرام خان و گوبند رای قدم از شاهراه اطاعت بیرون نهاده جریده اطاعت و انقیاد را بناخن مخالفت خراشیده اند بنا بر علی ذالک کوچ متواتر متوجه دیوگره گردید و چون بنواحی آن رسید خوفی بر باطن بهرام خان و گوبند رای مستولی شد متوسل بخدمت شیخ رکن الدین که از مشایخ وقت بود رفته از راه عجز و انکسار پیش آمدند بمجرد وصول بدولت آباد سلطان محمد شاه بملاقات شیخ رفته بخدمت شیخ شفاعت گناهان نمود سلطان بشرط اخراج از ولایت خود از جریمه ایشان در گذشت بهرام خان و گوبند رای سر خجالت پیش انداخته بگجرات رفتند سلطان بعد از سرانجام مهام آنصوبه متوجه گلبرگه شده امرا و معارف شهر استقبال نموده نثارها کردند و چندروز در باغی که بر دروازه شهر بود توقف نمود و بساط عیش و کامرانی مبسوط داشت و از منزل دلکشا بشهر در آمد سادات و علما و مشایخ شهر را از فرط احسان و خوان امتنان محظوظ گردانید و تفتیش و تفحص احوال رعایا و زیر دستان نموده بر هر که جور رفته بود بمرحمت و عدالت تدارک فرموده آگاه دست اجل قبای بقا را بر تن او چاک کرده و خلعت حیات او از بر نازنین او کشید ٭ جهان خرمن چنین داند بسی سوخت ٭ از و هرگز نشاید راستی آموخت ٭ مباش ایمن که این دریای پر جوش ٭ نکرد دست آدمی کردن فراموش ٭ مدت سلطنت او هژده سال و هفت ماه بود

ذکر سلطنت مجاهد شاه پسر محمد شاه

بعد از پدر قائم مقام پدر شده احیای آثار حمیده و سیر پسندیده سلاطین ماتقدم نموده رعیت پروری

وتقلب روزگار در زمان سلطان تغلق شاه بدار السلطنت دهلی رسید روزی قطب العارفین شیخ نظام الدین دهلوی
دعوتی تمام فرموده بودند سلطان وجمیع بزرگان خاصه بودند چون سفره برداشتند و سلطان محمد مرخص گردید شیخ
بخادم فرمود که سلطان رفت و سلطانی بر در دست برو بیار خادم بیرون رفت حسن کانگو را بر در دید بخدمت
شیخ در آورد وحسن از خلوص اعتقاد سر افتقار بر قدم شیخ نهاد و نیازمندی نمود و شیخ گرده نان بر انگشت نهاده
باو داد از انگشت شیخ و گرده نان صورت چتر حاصل شد چنانچه حاضران و حسن بر بشارت شیخ آگاه شدند
واو مسرور و مبتهج از خدمت شیخ حسن بیرون آمده بشارت گرفته باتفاق جمعی از افغانان متوجه دکن شد چون
بآنجا رسید دران ایام که در دکن فترات بود حسن کانگو شحنه گلبرگه را کشت و آن حدود را متصرف گردید و از آنجا
باتفاق میر صده بدولت آباد رفت و عالم الملک برادر قتلغ خان در دولت آباد متحصن شده و چون حسن
ممنون احسان قتلغخان بود او را امان داده اموال محمد شاه را که در دهاراگره بود متصرف در آورد و باتفاق سپاهیان
فتح کرد اسمعیل افغان را خطاب ناصر الملک داده بر سر سلطنت نشاند چون این خبر بسلطان محمد رسید از بهروچ بعزیمت
انتقام بدولت آباد رفت و طائفه باغیه جنگ کرده هزیمت یافتند اسمعیل افغان در قلعه دهاراگره خزید و حسن
بجانب گلبرگه رفت در اثنا سپاهیان خبر آوردند که طغی غلام صفدر الملک در نواحی نهرواله گجرات بغی ورزیده نهرواله را
متصرف شده قلعه بهروچ را محاصره دارد و محمد شاه عماد الملک را بدفع حسن نامزد فرموده چندی از امرا در گرد قلعه
دهاراگره گذاشته متوجه گجرات گردید حسن بحیله که توانست بر عماد الملک غالب گشت و او را بقتل آورده بدولت آباد
چون طاقت مقاومت نداشتند محاصره دهاراگره را گذاشته گریختند و او بدولت آباد و دهاراگره را متصرف شده
چتر بر سر نهاده خود را بسلطان علاء الدین خطاب داد و سلطان محمد دفع طغی را مقدم دانسته بتسکین فتنه دکن
متوجه نشد و بعد از آن سال در جوار تهته بجوار حق پیوست و این سلطنت بی منازع و مخالف بر او قرار گرفت و گلبرگه
حسن آباد نام نهاده دار الملک ساخت بعد از مدتی مریض شد چون از زندگی مأیوس گشت پسر خود
محمد خان را وصیت نمود و داعی اجل را اجابت نمود مدت سلطنت او یازده سال و دو ماه و هفت روز بود بیت
مقیمی نبیند درین باغ کس ۞ تماشا کند هر کسی یک نفس ۞ درو هر دم از نو بری میرسد ۞ یکی میرود دیگری میرسد

ذکر سلطنت سلطان محمد شاه بن علاء الدین حسن شاه

چون نوبت حکومت بمحمد خان
رسید بجای پدر نشسته ملقب بسلطان محمد شاه گردید سلطان محمد شاه جوانی بود بعدل و انصاف آراسته
خلائق در ایام دولت او آسوده و خوشوقت شدند و ولایت دکن از روی امنیت و اجتماع افاضل رشک
تمام ولایت بلاد هندوستان گردید و در کار ملک رونقی تازه پدید آمد همگی همت مصروف بر تسخیر بلاد و احیای امر
جهاد نموده در ایام بهار سلطنت و عنوان دولت لشکر آراسته فراهم آورده متوجه بلمپتن گردید درین اثنا

وهریکی در ولایت خود مشتغل گشت وهم درسنه خمس وثلثین وتسعمائه عماد الملک کاویلی اطاعت سلطان بهادر گجراتی نموده خطبه وسکه دربلاد خود رایج ساخت بعد از یکسال سلطان بهادر بتحریک عماد الملک بربلاد دکن سواری کرد چون نظام الملک وامرای دیگر طاقت مقاومت نداشتند اطاعت او نموده خطبه او خواندند و دران ایام ملک برید سلطان کلیم الله بیچاره را درشهر بدر محبوس میداشت ودر تعیین مدت سلطنت اکثر سلاطین بهمنیه روایات مختلفه بنظر درآمده فاما چون کتاب سراج التواریخ تصنیف خواجه محمد لاری درزمان ایشان تالیف یافته وازان تاریخ تا امروز درسنه اثنی والف است شصت وهفت سال میشود بلاد دکن جابجا متصرف اند واولاد نظام الملک را لقب نظام الملک ست وما اول خان را لقب عادلخان وقطب الملک را لقب قطب الملک ملک برید را ملک برید چنانچه سمت گذارش می یابد بنا بر علی هذا درین مجموعه شریفه دربیان مدت سلطنت سلاطین بهمنیه اعتماد بروایت او نموده شد علاء الدین حسن شاه یازده سال ودو ماه هفت روز سلطان محمد شاه بن علاء الدین سیزده سال وهفت ماه مجاهد شاه یکسال ویک ماه ونه روز داود شاه یکماه وسه روز محمد شاه بن محمود شاه نوزده سال ونه ماه وبست وچهار روز شمس الدین پنجماه وهفت روز فیروز شاه بست وپنج سال وهفت ماه ویازده روز احمد شاه دوازده سال ونه ماه وبست وچهار روز علاء الدین بست وسه سال ونه ماه ودو روز همایون شاه بن علاء الدین سه سال وشش ماه وپنج روز نظام الملک یازده ماه ودو روز محمد شاه لشکری نوزده سال وچهار ماه وپانزده روز محمود شاه چهل سال ودو ماه وسه روز احمد شاه دو سال و یک ماه سلطان علاء الدین یکسال ویازده ماه سلطان ولی الله برادرش کلیم الله سه سال ویک ماه وبست و هفت روز مجموع ایام سلطنت بهمنیه هفده نفر مدت یکصد وهشتاد وهفت سال ودو ماه بعد ازین چهار امرا استقلال پیدا کرده ازان تاریخ تا امروز که الف واثنی میشود باستقلال تمام حکومت کردند یعنی هشت سال الهی ست حکومت دکن درتصرف آنهاست ونام سلطنت بر اولاد بهمنیه میداشتند پوشیده نماند که از سنه سبع وسبعین وثمانمائه حکومت چهار امیر شد واز سنه خمس وثلاثین وتسعمائه مطلقا دم استقلال زدند نظام الملک بحری احمد نظام الملک چهار سال برهان نظام الملک چهل وهشت سال حسین نظام الملک سیزده سال مرتضی نظام الملک بست وشش سال حسین نظام الملک بن مرتضی دو ماه اسمعیل نظام الملک دو سال برهان الملک که الحال حاکمست دو سال میشود عادلخان یوسف هفت سال اسمعیل عادلخان بست وپنج سال ابراهیم عادلخان بست وپنج سال علی عادلخان بست وپنج سال ابراهیم عادلخان چهارده سال سلطان علی قطب الملک بست وچهار سال قطب الملک هفت سال ابراهیم قطب الملک سی وپنج سال محمد قلی قطب الملک سی وهشت سال ذکر سلطنت علاء الدین حسن **شاه** ناقلان آثار چنین روایت کرده اند که علاء الدین حسن بهمنی که بحسن کانکو اشتهار دارد

میر امانی از دست شعر تو شاه بازی مرغ و کبوتر شتت ٭ عجب عجب که شود همدم کبوتر باز ملا غیرے
بخاری از همه قسم اشعار دارد و در دیوان ترتیب داده در هند آمده بملازمت حضرت خلیفه الهی رسید و از
نوال انعام آنحضرت شاداب گشته باز به بخارا رفت از دست ٭ قضا جدا از تو خونم چرا نمی ریزد ٭ مگر ز دست
قضا اینقدر نمی آید ٭ براه عشق تو در هیچ منزلے نرسیدم ٭ که در ره عشق ترا بیشتر رسیده ندیدم **طبقه سلاطین دکن**
بست و نه کس مدت حکومت ایشان از ابتدای سنه ثمان واربعین و سبعمائه تا سنه اثنی الف
دولیست و پنجاه و چهار سالست ارباب تواریخ متفق اند که چون آفتاب دولت سلطان محمد تغلق شاه
از سمت الراس گذشته مائل بغروب شد در جمیع اقطاع ولایتش خلل راه پذیرفت و قلوب سپاه از متابعت
او متنفر گردیدند و از حامله زمان فتنها متولد شد و سبب حقیقی حدوث فتنها آن بود که کارهای بزرگ بمردم
دون و بدگوهر مفوض بود و آن مردم بفرمان هوا و هوس مشعلها پیش گرفتند عملهای خیر مکرر بر زمین نهادند چون اراده آن
جماعت پیش برفت از مردمی که نشان بزرگی داشتند رنجیدند ٭ سر ناسزایان برافراشتن ٭ وز ایشان امید
بهی داشتن ٭ سر رشته خویش گم کردنست ٭ بجیب اندرون مار پروردنست ٭ چو بر ناکسان رنج بی سر بر
چنان دان که در شیوه بزرگی گری ٭ و از اعاظم وقائع واقعه عزیز خمار بود که بواسطه میر صدهائی که خروج کردند و
مملکت پر فتنه و آشوب گشت و سلطان محمد بدفع این فساد متوجه گجرات شد و از آنجا ملک لاجین را بطلب میر صد
دولت آباد فرستاد و چون عفو و حلم در طینت او مخمر نبود میر صدها در راه از هیبت سلطان و قهرمان صولت
او ترسیده ملک لاجین را کشتند و بدولت آباد رفته اموال و خزائن که در دیارا که بود متصرف شده عمارت
انگیخته علم طغیان برافراختند و تفصیل این احوال بمحل خویش مرقوم قلم شکسته رقم گردید آخر الامر در زمان حـ
سلطان محمد تغلق علاء الدین حسن که بحسن کانگو اشتهار دارد از جمله سپاهیان آهنگ بود و باتفاق جمعی ا
اوباش و مردم واقعه طلب در سنه ثمان واربعین و سبعمائه در دولت آباد دکن لوای حکومت افراخته خود را سـ
علاء الدین خطاب نهاده سلطان محمد بواسطه فتنه گجرات فرصت دفع او نیافت و در همان ایام در نوا
تهته فوت کرد و در رواج کارخانه سلطنت بهمنیه از سنه مذکوره که سال جلوس علاء الدین حسن بهت تا سـ
سبع و ثمانین و ثمانمائه که تاریخ جلوس محمد شاه بهمنی است که یکصد و سی و نه سال باشد مرتبه بود که مرید بر ان متصـ
و چون حسن کانگو خود را از نسل بهمن بن اسفندیار میگفت بآن مناسبت اطلاق بهمنیه نژاد و بر اولاد او میـ
و سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه تا سنه خمس و ثلثین و تسعمائه چهل و هشت سال هیشود و اسم سلطانی بر اولاد
اطلاق میکردند ولیکن بریدی دولت و اولاد او بواسطه النفس شوم خود بادشاه خود را در خانه محبوس میدا
و خود بکار سلطنت می پرداختند پنج نفر که امیر عمده دولت بهمنیه بودند دکن را میان یکدیگر قسمت نموده متصـ

انتظام یافته بود علم نجوم و ریاضی میدانست ملا رضائی تخلص داشت در گجرات با فقیر میبود شد از وست سه
پیغام دوست داغ جگر تازه میکند ٭ درد وداع و رنج سفر تازه میکند ٭ عاشق رخ خویش بر در نت سود و بر رفت
وان مهر که داشت با تو هم بود و بر رفت ٭ یک شب هزار حیله و بزم وصال ٭ پروانه بشمع دیده بکشود و بر رفت
ملا والهی تخلص داشت با خواجه معین خان میبود از وست بیت ٭ نومید هم رسیده بجائی که بعد ازین
امید را بقطع نظر یاد میکنیم × محمد رضا جیانی بود طالب علم و نجوم نیز میدانست و در خدمت خانخانان
میگذرانید مثنوی حلوائی خاص است جانرا بالبش ٭ گوئیا شادی که باری نام نیست ٭ مستی من از می گلفام
نیست ٭ بخود هم زان باده که رانام نیست ٭ مولانا نظری از نیشاپور است و خالی از شگفتگی طبع نیست
و اشعار با مزه بسیار دارد و قبل در خدمت خانخانان بود حالا بمکه رفت از وست بیت ٭ تو گر برهم زنی سودای
بازی زبان دارمی ٭ سراسر مایه دنیا و دین نابود میگردد ٭ گر زبیم گلچینی بتقسیم پای نه نهی ٭ جای خنده زیاله گوش
چمن رسد ٭ بجانان نمی‌سازد شکوه از محنت غربت ٭ اگر بر شاخ طوبی بلبلی آواز بر دارد ٭ لقائی
ولد یادگار حالا بکشتن یدیه منسوب گشته بسیار است سید از وست بیت ٭ تا غمزه خونریز تو غارت گر جانست
چشم اجل از دور بحسرت نگرانست ٭ معصوم ولد قاضی ابو المعالی از وست ٭ مرده حسرت برو آنرم
که بری دست تیغ ٭ کین شکار وزی آنست که جانی دارد × میر رکن الدین از وست بیت ٭ بحرف آشنا
لغلط هم کسی نگفت ٭ چندانکه خواب مهر افسانه سوختم × فدائی اصفهانی با زین خان کوکه میباشد
از وست ٭ در دل نیم شعبان کوکب چون روز شود ٭ همه در بارگشایند و در دل بندند ٭ قحط و فاست اینکه
نکویان روزگار ٭ خوان نا نهاده خون دل میهمان میخورند ٭ میر اسک سهری برادرزاده خواجه امین الدین
محمود جهانست طبع خوش و سلیقه درست داشت چند بیت از وست ٭ از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن
گر نمک سازنده شیرین چون بود بادام تلخ ٭ لعل حیات بخش تو در سایه خط ٭ چون آب قطره در ظلمات
سکندر رست ٭ چشم سیاه فتنه عابد فریب تو ٭ سحر آفرین جادوی عشاق پرور است × فنائی ملا خورد
زرگر که همه عمر درین درگاه گذرانیده ٭ ابتدا نوکر میرزا عسکری بود از وست شعر ٭ نگویم مهر تشریف قدومت
خانه دارم ٭ غریبم بیکسانم گوشه ویرانه دارم ٭ شرعی میر عزیز الله از سادات بدخشان بود دیوان صدارت
بود و چون باشتغال دیوانی نپرداخت سالها محبوس ماند کتاب کل دل و جه القناعت و صحیفة العشاق
شهر آشوب از مصنفات اوست و دیوان قصائد و غزل نیز دارد از وست بیت ٭ نیست هر سوی مژگان دیده نمناک را
برکنار افگند موج اشک من خاشاک را ٭ تن سیمین نشد از خاک پیرهن پیدا ٭ سمن ز باغ خوبی ست در
برگ یاسمن پیدا ٭ ابن علی والهی از وست شعر ٭ جز عشق تو کاری نه و پیشه نا ٭ پرورده در دست و در گرد بیشه نا

ابیات که تیلے

قابل بوظیفه واو از خوشوقت و آسوده ایست فارغی تخلص میکند و این ابیات از وست **شعر** بسودای
ز نقش بیا انگند بحیرم ٭ درین سودا بغیر از جان سپردن نیست تدبیرم **صبری** حاجی قاسم کوه برشا الها در
خدمت میرزا حلیم بود و در آخر بملازمت حضرت رشید **ملا علی** احمد مهرکن بجمیع خطوط مهر را خوب میکند و شعر نیکو میگوید
و جامع اقسام فضائل ست و این ابیات از وست **ب** مرا هر شب چو دزد آن خواب گرد چشم برگردد ٭ دلم را
یاغمت بیدار بیند باز نیکر دو ٭ ز سنگ حادثه دل بشکند نینه ما ٭ که ساختند ز الماس آبگینهٔ ما **ملا حاتمی** کے
نیا انست که مهر خوب میکند و شعر میگویند **کامی** جوانیست نو رسیده و زبان شعر دارد و این بیت از وست
بیت همه تن خون کنم ز دیده چکیم ٭ گر بدانم که گریه را اثر ست ٭ **هاشم** قصه محترم تخلص قطعه خوانست و
شعر نیز میگوید و این بیت از وست شعر میان دیده و دل دیدما جدا میرفت ٭ که دیده سوی کسی که تو میدید و دل
بجا میرفت **ملا لقائی** جوان نو رسیده ایست
در ملازمت خانخانان می باشد **ملا عشرتی** تا عشق ز مژگان بتان نیشتر آورد ٭ چون خون از رگ و از ریشهٔ من
و مدتی با فقیر میبود و این اشعار از وست **ب** سر از دل ابد بر آورد ٭ بجای اشک از چشم
خوش بر آورد ٭ فریاد که تا چشم زدم ترک خیالش ٭ در دیده فرو رفت سر از دل ابر بر آورد
دل افگار می بارد ٭ همه خون جگر زین ابر آتش بار می بارد ٭ مرغ دل با صید چشم او شکار انداز بود ٭ هر سر مو بر سرم
خون مرغ در پرواز بود ٭ **ملا سمی** او نیز جوانیست نو رسیده و سالهاست که با فقیر میباشد از وست **ب**
سنم که غیر غم اندوختن نمیدانم ٭ تمام آتشم و سوختن نمیدانم ٭ بنور خاطر اگر روشنا بس خورشیدم ٭ چراغ بخت
خود افروختن نمیدانم ٭ **شریف سرمدی** اصفهانیست در سلک خدمتگاران این درگاه انتظام
دارد از وست **ب** تا تیغ ناز ازیت مجبور شد بلند ٭ خند گردن نظارگی از دور شد بلند ٭ تا بر سر
کونین نهادیم قدم را ٭ دستی نبود بر دل ما شادی و غم را ٭ **شریف فارسی** ولد خواجه عبد الصمد شیرین
قلم ست جوان نو رسیده تربیت یافته نظر کیمیا اثر حضرت خلیفه الهی ست در تصویر و خط نیز امتیاز داشت از دو
ب ز رمین عشق بکونین صلح کل کردیم ٭ تو خصم گرد و ز ما دوستی تماشا کن ٭ فضای سینه ام از دوستی چنان پر شد
که با کمال و طرب ذره نمی آید ٭ **تقی الدین محمد شمشیری** در ملازمت خلیفه الهی میبا شد از علوم عقلی و نقلی
نصیبی کامل داشت و شعر نیکو میگوید از وست **ب** گر دست سید هم که بحر دیت نظر کنم ٭ بازی و هان بیاد لبت
شکر کنم ٭ با آنکه نو ر سبزه بنجا گرمت اندر ٭ دست ولی کجاست که خاکی بسر کنم ٭ من بنده این رسم که زو چار سو
عشق ٭ با هر که غارت زده سودا نماید **میر غازی اسیری** ای دل خسته ام زنا وک طفلی که روزگار ٭ درد
اونداده بیارے کمان هنوز ٭ شدم گر مرغ بنشینم بدیواری سرای او ٭ نسیم نا امیدی هر دم از دیوارم اندازد
... ترخان از اهل خدمت حضرت جنت آشیانی بود و در سلک امرای حضرت خلیفه الهی

توان جدا کردن ٭ ز سوز عشق باشد خسرویرا دل چنان روشن ٭ که شمع مرقد او می توان کرد استخوانش را ٭ بنادانید
شیران حرم پنجه از خونم ٭ سگان دیر را ای همنشین زین طعمه مهمان کن ٭ **ملا فهمی طهرانی** با اعظم خان میبود
و این ابیات از وست ـــه قدر من کم شد که من در عشق صابر نیستم ٭ قدر گو کم شو که من بر صبر قادر نیستم
از بخت خود ای دل گله نتوان کردن ٭ خود را گله قافله نتوان کردن ٭ مخروش منال از پی هر رفتنی ٭ خود را
جرس قافله نتوان کردن **ملا سهمی بخاری** او نیز بخان اعظم میبود از وست بیت هلال عید نسبت
داشتی با طاق ابرویش ٭ اگر بودی هلالی دیگری پیوسته پهلویش ٭ **ملا نیازی سمرقندی** در خدمت حضرت
جنت آشیانی گذرانیده و ملازمت حضرت خلیفهٔ الٰهی را دریافت اکثر عمر در تهته بسر برده فنون شعر نیکو دانستی
تصنیفات در هر فن دارد از وست ـــه بر فلک نیست شفق بادهٔ گلفام منست ٭ اندر و دُرد کشم طاس فلک
جام منست ٭ چو نتوانم که گردی آن نگار تندخو گردم ٭ خیالش در نظر آورده هر دم گرد او گردم ٭ در تحرک نیست
از باد صبا پیراهنش ٭ بلکه جانی یافته پیراهن از لطف تنش ٭ **میر حسنی** از افاضل وقت بود از عراق
بعزم ملازمت می آمد و در راه گذشت ـــه مرا بر ساده لوحیهای حسنی خنده می آید ٭ که عاشق گشته چشم رحمت
از یار هم دارد ٭ ز نادانی براو گردیده همدم کار من ضائع ٭ عجب تر آنکه بر من منتی بسیار هم دارد **امنی** سالها
در خدمت خلیفهٔ الٰهی بوده بخاریست و در انشا دستی داشت شهر آشوب مثنوی گفته بود دیوان شعر دارد
مدتی در بندگی حضرت خلیفهٔ الٰهی بود و چندگاه واقعه نویسی کرد **مظهری کشمیری** از خدمتگاران درگاه است
و این اشعار از وست ـــه اقبال حسن کار ترا پیش برده است ٭ ورنه صلاح کار ندانسته که چیست ×
فدای آیینه کردم که دلستان مرا ٭ درون خانه بگلگشت بوستان دارد ٭ **شیخ چشتی دهلوی** حسن نام
داشت از مریدان شیخ سلیم ست و در لباس صوفیه میبود بذوق و شوق میگذرانید
میر حاج لنگ مدتها با خانزمان میبود و در آخر از مساعدت بخت بحضرت رسید و از ندما بود و در پیش
بهرام سقا را باش صوفیه بود و سقائی کردی و آب زمزم دادی و از ملازمت حضرت بسراندیب رفت و آنجا
درگذشت دیوان شعر دارد و این ابیات از وست ـــه اساس پارسائی را شکستم تا چه پیش آید ٭ سر
بازار رسوائی نشستم تا چه پیش آید ٭ به ترسازاده دل دادم و سررشتهٔ دین هم ٭ درین پیرانه سر زنار بستم
تا چه پیش آید **ملا حیدری** سه بار از عراق آمده از خوان احسان این درگاه بهره مند شده رفت از وست
ـــه چو پاکان حیدری نامی توانی ٭ کمال کسب کن در عالم خاک ٭ که ناقص رفتن از عالم چنان نیست ×
که بیرون رفتن از حمام ناپاک ٭ **محمد صالح** دیوانه ملقب بعاقل شده است پدر او را اعلائی کتابدار میگفتند
کتابدار حضرت جنت آشیانی بود و محمد صالح از صغر سن در ملازمت حضرت خلیفهٔ الٰهی نشو و نما یافته و امروز

شعله را در مضطرب آتش پرستی وان * که چشمش رفته در وحشی در آتشخانه میر قصد * حرفی بادشاه قلی
ولد شاه قلی نارنجی ست که از امرای قدیم الخدمت این درگاه است جوانی بود شایسته و مناسبت شعر تمام
داشت ازوست ؎ زین جاشنی که حسن ازل با بتان دهد * جای رسیده عشق که بیدرد جان دهد
غایت رشکم نگر کز بیخودی آیم بهوش * گر کسی آگه شود کین گفت و گو از یار کیست * امیر سید علی منصور که
جدائی تخلص اوست که مصوری بی بدل بود سالها در خدمت جنت آشیانی گذرانید ازوست ؎ صبحدم
خار دم از همدمی گل میرود * ناخنی ده دل صد پاره بلبل میرود * نیم بسمل خفته ام و افتاده دور از کوی دوست
میروم افتان و خیزان تا ببینم روی دوست * ملا قدری شیرازی مدتی در هند گذرانیده مراجعت
کرد این ابیات ازوست بیت چندان امان نمیدهدم بیخودی که جان * داند که چون برآید و قربان او شود
تشبیهی کاشی تجرد پیشه و بی قید است و در ملازمت حضرت میگذراند این شعر ازوست شعر یکی بر خود
بنال ای خاک گورستان بشادابی * که چون من کشته رندست و خنجر در لحد داری * تو هر رنگی که خواهی
جامه میپوش * که من آن جلوه قدمی شناسم * میر شریف وقوعی جوانی بود بفضائل آراسته
علم تاریخ را نیکو میدانست و در انشا و خط ممتاز بود و در سلک خدمتگاران حضرت خلیفه الهی منتظم بود و با این
فقیر نسبت صداقت تمام داشت و در سنه اثنی و الف در گذشت و این ابیات ازوست ؎ با این شوقم
بدل گستاخ می آیی * که بر پای خیالت روی آه آتشین نالم * همین ذوق ست مقصود در حقیقت عشق و عاشق را
نه پنداری که جان از بر تو افشاندم زیان کردم * قراری گیلانی برادر حکیم ابو الفتح است از ملازمت حضرت حسب الحکم
به بنگاله رفت و آنجا در گذشت و صاحب دیوانست این رباعی ازوست رباعی کز عشق مرا باز خریدار افتد
کاری نکنم که پرده از کار افتد * سجاده پرهیز چنان افشانم * کز هر تارش هزار زنار افتد * ملا غیرتی شیرازی
مدتی در هند بود و باز بشیراز رفت این ابیات ازوست ؎ بقتل غیر هم راضی نیم زیرا که میدانم * اجل بر
هلاک از خنجر جلاد من برده * ز تار سبحه زاهد گره بصد فن بگشاید * برو یک چند این را رشته زنار گردان کن * خوش
دیاریست سر کوی محبت که شود * همه با مهر بدل کینه افلاک آنجا * هلاک آن مژه قاتلم که خون مرا * چنان بریخت
که یکقطره بر زمین نچکید * ملا خیالی گیلانی از یاران اهل و دردمند است و در سلک خدمتگاران
انتظام دارد ازوست ؎ بهر سخن که کنی خویش را نگهبان باش * ز گفته که دل نشگفد پشیمان باش * چو پاک
مرغ که گر شغل روزگار انیست * ز مور هر قدم دام کن گریزان باش * هر کس که بینی از رهی ریزد بگریه آب روی
زاهد بخلوت تا بمیر دعوی البلو ارام را * امیر خسروی خواهرزاده میرزا قاسم رکنا با وصیت در غولا بلازمت * غبار چشم من و غیر اگر برآمیزند * ز هم بهوی
خسروانه ممتازست و این ابیات ازوست ؎

گذاشتی و نه نشان ❊ ای عشق ترا چنین بعهد الستم × میر محمد معصوم نامی بکری از سادات صفویست جوانیست بصلاح و تقوی آراسته و سالها بالفقیر همدم و مصاحب بود و دیوان شعر و مثنوی دارد و این ابیات از وست ❊ باز دل وصل او مصلحت جان گذاشت ❊ آرزوی در دگر و خواهش درمان گذاشت نامه نرانده هجر سوی عدم رخت بست ❊ وای که جان از غم دوست گریبان گذاشت ❊ رسیده است بجای که جامه محرم نیست ❊ چه خوش است آنکه از خود روم و تو حال پرسی ❊ بتو شرح حال گویم بزبان بیزبانی در عشق نشانه الیست عشاق خسته را ❊ هاشم قندهاری از مصاحبان خانخانان بیرم خان بود و این ابیات از وست بیت روم در باغ بی رویت و اشک واژگون ریزم ❊ به پای هر گلی بنشینم و از دیده خون ریزم ❊ خواجه حسین جامع فضائل و کمالات داشت اکثر عمر با میرزا هندال میبود و آخر عمر در خدمت حضرت خلیفه الهی گذرانید دیوان شعر دارد این رباعی از وست رباعی ای گل نمیرسد بدامان تو دست ❊ بر نام عاشقیم و بر روی تو هست ❊ ای طرفه حاضری و غائب ز میان ❊ پنهانی و ظاهر از تو هر چیز که هست × ملا الطفی منجم بدیهه خوب گفتی تا هزار بیت در یک مجلس بزبان او رفتی ندیم مشرب بود و مقلدی کردی نجوم نیکو دانستی و چند سال با این فقیر مصاحبت داشت و این ابیات از وست ❊ گل گل از تاب شراب آن روی چون گلنار شد ❊ گلفروشان مژده تان باد اگل بسیار شد ❊ بغیر بوی تو از باغ و بوستان نشنیدم ❊ بهیچ گل نگذشتم که بوی جان نشنیدم ❊ دلم گر شعله دوزخ شود افسردگی دارد ❊ گل ار نخچم گر از جنت دمد پژمردگی دارد ❊ روغنی سالها در خدمت حضرت خلیفه الهی بود و زبان هم جوابشیر است از وست قاصد از آمدنش میکند آگاه مرا ❊ تا کشد جذبه شوقش بسر راه مرا ❊ زبانی گوی قاصد شرح شوقم را که در نامه ❊ ز دست از بیخودی حرف از قلم بسیار افتاده نویدی عمری در درگاه جهان پناه بود و این ابیات از وست بیت قضا چو نامه جرم شراب خواره نوید ❊ نوید عفو خدا او نه بر کناره نوید × ملا شکیبی اصفهانی کسب کمالات کرده صاحب اخلاق حمیده است شعر رنگین میگوید و در صحبت خانخانان میرزا خان ولد محمد بیرم خان میباشد از وست ❊ هنوز ناله شبهای من اثر دارد ❊ دکان شکسته من ترکار گردارد ❊ دلم بهجر در آویخت رحمت ای بخت ❊ که دست عربده با کوه در کمر دارد ❊ تو گل چه امن باران فشان که خسته هجر ❊ بنوک هر مژه صد پاره جگر دارد × میر فارسی برادر امیر فتح الله شیرازیست عمر در ملازمت حضرت بود و این بیت از وست بیت گر آشکار کنم در جهان نمی گنجد ❊ محبتی که مرا با تو در دل تنگست ❊ بورسی قلی آهنی از ترکمانان شاملوست شعر خوب میگوید و در خدمت خانخانان میباشد از وست ❊ عشق تمتنا طلبی ریخت چنین اندکی در دل ناوکش ❊ تا برون شد محبت جذب پیکان کرده بود ❊ چو غنچه

قاصد جدا و نامه جدا یه آورد * در ایامی در الیر محبوس بود این ابیات بود سه د دارم سینه
چندانکه آهم * بصد مشعل ره روزن ندارد * میرزا قلی میلی سالها در خدمت نورنگخان کوکی از امرای
دودمان عالی شاه بست میبود دیوان از غزل و قصیده دارد این ابیات از وست سه دانسته که
مهر تو با جان همی رود * بر خاک کشتگان گذری سرگران هنوز * چو تار سبحه ز صد دل گذر کند یک تیر * زبسکه
حمله جا کند بر اعدا تنگ * چون نظر در خواب بر خورشید رخسارش کنم * ترسم از تاب نگاهی گرم بیدار
* تا آنکه برسیدن ما آمده مردیم * آیا زکه پرسیده ره خانهٔ ما را * رفتیم ز مجلس تو و عمری بر گذشت
ان ذوق با خیال تو هم صحبتم هنوز * ملا طریقی چند سال در ملازمت حضرت خلیفهٔ الٰهی گذرانید
در آخر بسفر حجاز رفت و در گذشت * این ابیات از وست سه کسی بگفت و نپرسید کین چه مرحله بود
خضر آنکش و واپسان قافله بود * من سبک آنم که پا در همت دامن کشید * نه بکین منت نهد نه از
منت کشید * ملا متقی بخاری از ما وراء النهر بملازمت حضرت خلیفهٔ الٰهی رسیده مشمول مراحم
مدهٔ باز مراجعت کرده به بخارا رفت از وست شعر چو نقد هستی مجنون نم نگارسے بود * خدا بنقد بیا عزز دلش
یارسے بود * ملا صبوحی عمری در درگاه جهان پناه بود این ابیات از وست سه حالت خویش
چه حاجت که باو شرح دهم * که مرا سوز دل بست اثر خواهد کرد * ضعف غالب شد و از ناله فرو ماند دلم * دگر از
حال من او را که خبر خواهد کرد * در از افتادگان مژگان بلا انگیز میباش * بیاض دیده چون گلگون خونریز
من شمع جانگدازم تو صبح دلگشائی * سوزم گرت نه بینم میرم چو رخ نمائی * ملا حسن ساوجی در گجرات
مدتی با این فقیر مصاحبت داشت بدرگاه جهان پناه چندگاه بود همراه ملک الشعرا شیخ فیضی و قتی که بجانب
د فتند رفت و سفر حجاز اختیار کرد از وست سه ز طوف کعبه ممنوعم و گرنه می فرستادم * کف
پای حسرت خار مغیلانش * گلفروش من که خواهد گل ببازار آورد * با بدا دل تاب غوغائی خریدار آورد * ملا
عبد الله رازی اقسام شعر از غزل و قصیده دارد چند سال با این بیچاره مصاحبت داشت این ابیات
از وست سه از خون لبم شکوه اگر تر می شد * از روزن دیده دود بیرون می شد * اشکم همه زیر اخگر مریخت
آهم همه تاب داده نشتر می شد * میر مغیث آزاده و آراسته بست در گجرات بخدمت میرزا خان خانخانان
رسیده بمدد و تربیت ایشان سفر حجاز اختیار کرد این ابیات از وست سه تا زلف بر رخ بهم خواهد بود *
تا خط تشنهٔ حسن را سیه خواهد بود * گر خانه ز خشت آفتابم سازند * روز من بیچاره سیه خواهد بود * محوے که
ز کوی عقل بیرون میگشت * آواره تر از هزار مجنون میگشت * دور از تو دور دیدم آن گم شده را
ما در خون میگشت * من جان و دل حزین نهید * من گریهٔ آتشین نهید * نی نا من

کنک با خانخانان میباشد و شعر نیکو میگوید این اشعار از وست بیت چنان بهانه طلب گشته دیده‌ام اگر
بخاطرش رسم این هم گناه می باشد ٭ ترسم رسم بکعبهٔ مقصود بگذرم ٭ از دست این شتاب که در طلب منست
الفتی یازخان کوکه میباشد از وست بیت صد نامه در رو کلک شوقم پرداخت ٭ در راه نسیم نوبهار
انداخت ٭ از بخت بدم یکی بجانان نرسید ٭ گویا که نسیم نیز با بختم ساخت ٭ میرزا حسن جوانیست از
علم تاریخ بهره مند و در ملازمت حضرت شاهزاده سلطان سلیم میگذراند ملک محمود بیاره گجراتی بفضائل و
کمالات آراسته بود و از دو حال چاشنی تمام داشت این مطلع از وست مطلع دارم دل گریه‌ای که هوس قبلهٔ ما
می خوانمش ٭ او سوی ابرویش کشد هر چند میگردانمش ٭ شیخ رهائی از نسل شیخ زین الدین است دیوان شعر
دارد و خمسه را تقلید کرده همه عمر در درگاه گذرانید از وست بیت نتابد قهر نشان مرا میانهٔ آتش ٭ چه یار گرم
کنی از کرانهٔ آتش ٭ بفکر آن دهن تنگ ابرو چو هلال ٭ همان شدم که نیارد کسی بخیال میر دوری
خوشنویس که حضرت او را خطاب کاتب الملک داده بودند صاحب دیوانست این بیت از وست شعر
گه در درون دیده و گه در دل خزیده ٭ از شوخی که داری یکجا نمی نشینی ٭ فکری سید محمد جامه باف تمام عمر
در خدمت حضرت خلیفهٔ الٰهی گذرانیده در رباعی امتیاز دارد چون همه وقت رباعی گفتی به میر رباعی مشهور است
از وست رباعی آنروز که آتش محبت افروخت ٭ عاشق سبق عشق ز معشوق آموخت ٭ از جانب دوست
سر زد این سوز و گداز ٭ تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت ٭ ایضاً در عشق کجاست بخبر و دیدار کجاست ٭ سرگشته
کدام و طالب یار کجاست ٭ او در دل و روی خلق در کعبه و دیر ٭ بنگر که کجاست یار و اغیار کجاست ایضاً
فردا که نماند از جهان خبری ٭ ظاهر شود از بهار محشر اثری ٭ چون سبزه ز خاک سر برآرند بتان ٭ ما نیز
بعاشقی برآریم سری ٭ میر حیدر معمائی رفیعی تخلص داشت فهم عالی و سلیقه درست دارد
و در فن معما و تاریخ بدلست و در ملازمت حضرت خلیفهٔ الٰهی میگذراند از وست بیت من بتابوت رشکی
رشکها بردم که تو ٭ جز بیش گریبان ترا از اهل عزا می آمدی ٭ باز که ولم البشوخ علاجم چه تو آنکرده ٭ من هاشوشقی
مراجم چه توان کرد ٭ زاهد نکند گنه که قهاری تو ٭ با غرق گناهیم که غفاری تو ٭ او قهارت خواند و ما غفار
یارب بکدام نام خوش داری تو ٭ سید محمد تحققی از ولایت بهند آمده بواسطهٔ ناهمواری طبیعت دو
سال در قلعهٔ گوالیر محبوس ماند و در آخر مراحم جبلی حضرت خلیفهٔ الٰهی رقم عفو بر جرائم او کشیده این ابیات
از وست بیت در آتش هوس دل فرزانه سوختیم ٭ قندیل کعبه بر در بتخانه سوختیم ٭ با رخصت این چون نخل
را تو دادیم ٭ گفتیم تو نشستیم بحمل را تو دادیم ٭ تقصیرت تو که ما بلبلان این چمنیم ٭ که گل شگفت ندانسته‌ایم که باغ کجاست
سنگ تو و تربت من و قندیل همانست ٭ پیشانی رسوائی ترا نیل همانست ٭ در کشور تو نام وفا گریه آورد ٭

تو بخاطر رسد * که بر عارض گل رنگ تمنا شکند * چنان نار ریزد زپا با سرش * که رفتن تواند باز از
بسترش * ملا عرفی شیرازی جوانی بود صاحب فطرت و فهم عالی داشت و اقسام شعر نیکو گفتی
اما از بس عجب و نخوت پیدا کرده بود از دلها افتاد و به پیری نرسید و دیوان شعر و مثنوی دارد و بر تعلیل ها دگار این چند
بیت از و تحریر یافت سه فردا که معاملان هر فن طلبند * حسن عمل از شیخ و برهمن طلبند * آنها که درو د
جو نفرستادند * وانها که نکشته بخرمن طلبند * کسی که تشنه لب نارسیده اند * که موج آب حیات است
جبین پیشانی * ای سیاه اثری نالفت نیست ز لاف * امتحانی بکن اینک دل بیمار غیست * قابل درد
محبت کس نباید در وجود * رنگ و روی خویش را هر کس تماشائی شکست * عشق میگویم و میگریم زار
طفل نادانم و اول سبق است * ملا شیرازی لاهوری اگرچه عامی بود اما در شعر مناسبتی تمام داشت
وحدت طبعش بحدی بود که در اندک زمانی قصیده ترتیب داد و چند بیت از وست سه چنان فریفته شد
دل جمال سلمی را * که با دست بدرستگی تسلی را * هجوم ناز چنان کرد پیش بار گرفت * که راه نیست در آن
تنگنا تمنی را * و در مدح نیر اعظم هزار بیت گفته و آنرا شمع جهان افروز نام کرده تمام آن مقطعات است از انجمله
این قطعه نوشته قطعه در عشق کشان اسیر محنت * بسیار شنیده ام کسان را معشوق دل آفتاب باید
امید بار زورسان را * چرا ای اشک در چشم از وداع یار میگردی * کجا بودی که اکنون مانع دیدار میگردی
سراپا جانی ای باد صبا در قلب شوقم * حسرت گر دوم گرد در کوی او بسیار میگردی * ملا قیدی شیرازی
از مکه بملازمت حضرت خلیفه الٰهی رسیده بعنایات پادشاهانه سرفراز گشت و در فتح پورسیکری در گذشت
و در سفر کابل با این فقیر همخانه بود این ابیات از وست سه متاع شکوه نسیاریست عاشق همان بهتر * که
خبر در روز بازار قیامت بار بکشاید * نه بمیرم من و غیری بود اعش رسد * ساربان گرم حدی
باش که محمل برود * کدام مرهم لطف از تو بر دل نیست مرا * که جان گدازتر از داغهای حسرت نیست * ای قدم نهادن
هرگز از دل سکم برون * حیرتی دارم که چون در هر دلی جا کرده * یادگار حالتی از طائفه چغتائیست
در سلک سپاهیان حضرت خلیفه الٰهی انتظام داشت و این ابیات از وست سه نماند آن قدر از گریه
آب در جگرم * که مرغ تیر تو منقار تر تواند کرد * بجای رشته پیراهنت ای کاش من باشم * باین تقریب
شاید با تو در یک پیرهن باشم * قاسم ارسلان مشهدیست در ماوراء النهر نشو و نما یافته سالها در خدمت
حضرت خلیفه الٰهی گذرانیده خط نستعلیق خوب مینوشت و سخت مشرب داشت و دیوان شعر دارد از وست
سه ای نیمجان آمده بر لب ترا چه قدر * جائیکه یک نگاه بصد جان برابر است * بلفظ و معنی بحال من گریند * بی تو
هر کتاب کنم * گریان چو بسر منزل احباب گذشتیم * صد مرتبه در قدم از آب گذشتیم * محمد مومن

بود و قرب تمام داشت از مجلسیان بهشت آئین بود از وست ع آنم که ممالک سخن ملک منست ؛ صراف خرد صیرفی سلک منست ؛ دیباچه کون دفتر من ورقی ست ؛ اسرار دو کون بر سر کلک منست ؛ رحجتی که مرا با تو هست میخواهم ؛ هم تو دانی و من دانم و خدا داند ؛ قصیده گفته که مصرعه اول جلوس حضرت خلیفه الٰهی و مصرع ثانی تاریخ ولادت باسعادت شاهزاده سلطان سلیم میشود و این مطلع از انست مطلع بعد الحمد از پی جاه و جلال شهریار ؛ گوهر مجد از محیط عدل آمد آشکار ؛ در آخر عمر رخصت وطن گرفته بکابل درگذشت

شیخ ابوالفیض فیضی ولد شیخ مبارک ناگوری ست که از علمای کبار و مشائخ بزرگوار بوده در توکل و تجرید شانی عظیم داشت شیخ فیضی در خدمت حضرت خلیفه الٰهی نشو و نما کرده و بخطاب ملک الشعرائی شرف امتیاز یافته و در فنون شعر ید بیضا آرد و موارد الکلم نام کتابی در اخلاق نوشته که حروف منقوط ندارد و تفسیر کلام الله نیز بی نقط تمام کرده موسوم بسواطع الالهام و دیوان شعر پانزده هزار بیت زیاده است و چند مثنوی دارد و در شعر سرآمد شعرای وقت است و در انشا مفرد و یگانه است علم عربیه و حکمت و طب بسو یکر علوم ورزیده از روی جمعیت نظیر خود ندارد و این فقیر را از صغر سن بآن یگانه عصر نسبت صداقت ست روز بمکارم اخلاق و انبساط طبع همتا ست ذات ملکی صفات او را بروزگار منت ست این چند بیت از ان نهاد بر سبیل یادگار قلمی شد ابیات مژگان ببند چون قدم از دیده میکنی ؛ مردان ره برهنه نهادند پای را ؛ چه دست میبرے ای تیغ عشق اگر داد وست ؛ ببر زبان ملامت دگر زلیخا را ؛ نظر فیض چو بر خاک نشینان فکنم ؛ مور را مغز سلیمان رسد از قسمت ما ؛ مشکل که سیل دیده بگردش درار دت ؛ طوفان نوح میطلبد آسیای تو ؛ الٰهی عشق رخصت ست که از دوش آسمان ؛ بر دوش خود نهم علم کبریای تو ؛ کعبه را ویران مکن ای عشق کانجا یک نفس ؛ گه گهی پس ماندگان راه منزل میکنند ؛ در خود فرو روار طلبی آرزوی جان ؛ با کاروان بگوی که یوسف بچاه نیست ؛ تا چند دل بعشوه خوبان گرو کنم ؛ این دل بسوزم و دل دیگر ز نو کنم ؛ سر بر زنده ز باغ امیدم گلی نشاط ؛ تا کی هوس بکارم و حسرت درو کنم ؛ فیضی کفم تهی و ره عاشقی به پیش ؛ دیوان خود بگرید و عالم گرو کنم ؛ معراج سعی خویشتن باید بود ؛ محراب بجود خویشتن باید بود ؛ ابواب حریم خویشتن باید بود ؛ فراش وجود خویشتن باید بود ؛ فیضی قدم چند ز خود بیرون نه ؛ از خود بدر آ و رخت بر درنه ؛ بر خویشتن در ریخته دیده ببند ؛ و نگاه دو صد قفل بمژگان بنه تا بچه در یوزه این در شدم ؛ تا بدل دوست توانگر شدم ؛ کم طلبیدم گهرم پیش رفت ؛ بس بنشستم قدمم پیش رفت ؛

خواجه حسین ثنائی مشهدی از مشهد طوس بخدمت حضرت خلیفه الٰهی رسیده مشمول مراحم خسروانه شد و دیوان و کتاب و مثنوی دارد و اقسام شعر را خوب و استادانه میگفت و از شعرای وقت امتیاز داشت از وست ع ترک مستم چو کله گوشه بیغما شکند ؛ نقد دلها برد از طره و دریا شکند ؛ هر گرم قدری

بود و صاحب مکارم اوصاف بود حکیم علی خواهرزاده حکیم الملک بفضائل یکسره موصوفست و بمعالجه مرضی مشغول بود و از مقربان درگاه عالیست حکیم ابو الفتح گیلانی که در خدمت حضرت خلیفهٔ الٰهی تقرب تمام یافته بود بخدمت فهم و جودت طبع و دیگر کمالات انسانی امتیاز داشت و در سنه نهصد و نود و شش در گذشت ملا میرم سلیمان از ماوراء النهر بود بظرافت و سلامت نفس موصوف بود حکیم جلال الدین مظفر اردستانی الحال در خدمت حضرتست حکیم احمد تنوی جامع فضائل بود و در عرب و عجم سیر کرده بود و انبساط طبع داشت حکیم حسین گیلانی صاحب اخلاق حمیده است حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح است بفضائل و کمالات آراسته است حکیم فتح الله شیرازی حکیم لطف الله گیلانی بظرافت اتصاف داشت در ملازمت مریم مکانی بود ملا میر طبیب هروی بود نبیره مولانا عبد الحی هروی متبرک بود مهادیو طبیب هندوستانی ملا شهاب الدین حکیم گجراتی خالی از فضیلت نبود شیخ بهینا بن شیخ حسن پانی پتی در جراحی دستی تمام دارد و معالجات قلیل از غرائب در تحمل طبیب اسیب طبیب حکیم احمد گیلانی شاگرد حکیم الملک مولانا قطب الدین کمال در جراحی دستگاه عظیم داشت بیاره نیز امروز در جراحی دستی دارد بهرن امروز در جراحی به کمال ممتاز بود چندر سین هندوی جراح در وادی خود امتیاز داشت جراح نیز با و قریب بود

ذکر شعرائیکه در ایام سلطنت خلیفهٔ الٰهی در هندوستان صاحب تخلص دیوان بوده‌اند و نیز هستند ملا غزالی مشهدی چند سال در پیش خانزمان بود و چون خانزمان بقتل رسید در خدمت حضرت الٰهی میگذرانید چند کتاب مثنوی و دیوان شعر دارد و کلیات او قریب صد هزار بیت میگویند در زمان تصوف مناسبت تمام داشت شعر شوری شد و از خواب عدم دیده گشودیم ٭ دیدیم که باقیست شب فتنه غنودیم ٭ ما زمرگ خود نمی ترسیم اما این بلاست ٭ کز تماشای بتان محروم میباید شدن چرخ فانوس خیال و عالمی حیران درو ٭ مردمان چون صورت فانوس سرگردان درو ٭ خستگان خاک بگذشته تیغ تواند ٭ هیچ دخلی نیست شمشیر اجل را در میان ٭ بحر نیست ضمیر من که گوهر دارد ٭ کانیست ضمیر من که آذر دارد ٭ صور قلم و نفخهٔ محشر دارد ٭ مرغ ملکوتم سخنم پر دارد ملا قاسم کاهی بفضائل و کمالات موصوف بود و در علم موسیقی امتیاز داشت و در کمال بی تعلقی و آزادگی میگذرانید مدت بست سال عمر یافت در جواب بوستان گفته دیوان اشعار دارد و از انجمله است ٭ چون سایه مرتیم مهر سور روان شوی ٭ باشد که رفته رفته بما مهربان شوی ٭ مرغ تا بر فرق مجنون بر زدن انگیز کرد ٭ آتش سودای لیلی بر سر او تیز کرد ٭ چون عکس آینه برگ گل شود ٭ گرد ان آینه طوطی بنگر و بلبل شود خواجه حسین مروی در اصل خواهرزاده است عالی وحدت فهم از اقران امتیاز داشت سالها در خدمت جنت آشیانی همایون بادشاه

افغان شیخ خواجه بختیار سالها در آگره بود و باز و چره بسیار داشت و اسباب و دنیا تکلے نداشت اکثر اوقات شکار کردی و طعام همه وقت در مطبخ او موجود بودے و اگر در روزے چند کس می آمدند و هر یک جدا جدا می آمدی هر کس طعام تازه آوردی و بفقرا و مساکین خیرات کردی بعضی گمان کیمیا با و داشتند و چنان بود شیخ منور آگره مجذوب ساکت بود و بفقر و توکل گذرانیدی و امرا مرید گرفتی شیخ حسین خلیفه شیخ خوارزمی درویش صفاکیش صاحب وجد و حال بود سالها در آگره گذرانید شیخ حاجی احمد لاهوری حاجی بود لاے مجذوب سندی شیخ جلال حجام حجام سندی شیخ ببن کاکوری شیخ محمد عاشقے سنبلی شیخ عبد العزیز دهلوی صاحب مکارم اخلاق بود شیخ مصطفی دریابادی شیخ حسین امروهه شیخ حمزه مجذوب شیخ ابن امروهه شیخ قیس خضرآبادی شیخ عبد الکریم بهار موسی شیخ رکن الدین ولد شیخ عبد القدوس گنگوهی شیخ حبیب لاهوری شیخ سعد کاکوری شیخ حامد ملتان گیلانے شیخ بیاره کوریه شیخ محمد جبیه ملا طاهر بنی محدث گجراتی شیخ نصیر کیمیاگر هندوستانے شیخ ذکریا اجودهنی دهلوی شیخ عبد الکریم پانی پتی شیخ تاج الدین لکهنوی شیخ ابو الفتح گجراتی شیخ بهاء الدین مجذوب سنبلی شیخ برهان کالپی وال از مشائخ وقت بوجد و حال و زهد و تقوی یگانه وقت بود شیخ محمد بهکارے در اصل از ولایت بهار است از پدر او از امرا بوده و در عنفوان جوانی او را ولوله شده و سیر بلاد ایران کرده در بغداد طالب علمی نموده در مکه حدیث خوانده مدت چهل سال در پتن نهرواله ارشاد طالبان بود در تصرف تصانیف دارد شیخ وجیه الدین گجراتی معاصر میان وجیه الدین ست در توکل و فقر شانے عظیم داشت و اهل آن دیار با و اعتقاد تو لا دارند در سنه نهصد و نود و پنج در گذشت پوشیده نماند که در ایام دولت این پادشاه حقائق آگاه از این طایفه در بلاد هند بسیار بوده و هستند که این کتاب تفصیل اسامی ایشان بر نیاید و تبرکا جمعی را که اکثر اهل روزگار بر بزرگی ایشان اعتقاد دارند و این بیچاره خدمت اکثر ایشانرا دریافته و به بزرگے عقیده دارد یاد کرده شد

ذکر حکماے

حکیم الملک علم حکمت و دیگر علوم و طب و اتقی نام شمس الدین محمد ست حضرت خلیفه الهی خطاب حکیم الملکے دادند در آخر عمر بزیارت حرمین رفت و آنجا فوت شد حکیم سیف الملوک شجاع تخلصے چند سال در هند بوده باز بولایت رفت حکیم رسل شیرازے از مقربان درگاه الهی بود حکیم مصرے عرب صاحب علم و عمل طبیب و عمریست که طبابت میکند و درین فن رتبه عالے دارد و صاحب مکارم اخلاق و مجاهدا و صافست حکیم عین الملک شیرازی در علم کحل رتبه عالے دارد و صاحب مکارم اخلاقست حکیم مسیح الملک شیرازی ترتیب یافته حکیم نجم الدین عبد الله بن شرف الدین حسین

بود و بارشاد طالبان اشتغال داشت شیخ داؤد چهنی وال صاحب ذوق و سماع و وجد و در دو دگر بود سالها
بر مسند ارشاد و هدایت طالبان نمود شیخ موسے آهنگر که بکشف و کرامات اشتهار دارد در اوائل سلطنت
حضرت خلیفه الٰهی درگذشت و در لاهور مدفونست شیخ نعمت الله گجراتی صوفی مشرب و حکیم طبیب بود
شیخ عبد الغفور اعظم پوری سالها در پرگنه اعظم پور بارشاد طالبان گذرانید شیخ یوسف هرکن مجذوب لاهوری
که بمکاشفه مشهور و معروف بود شیخ رحمت الله برادر شیخ حمید محدث صاحب حالات صوری و معنوی
بود و چون در گجرات بیمار شد در سنه نهصد و نود و پنج عزیمت مکه نموده آنجا فوت شد شیخ عبد الله
بداونی که در اصل هندو بوده است و در وقت خواندن گلستان چون بنام پیغمبر رسید از استاد پرسید که
این چه کس است پاره بیان از مناقب آنحضرت نموده و بشرف اسلام مشرف گشته بعلم و فضل موصوفست
و بورع و تقوی معروف شیخ طه از خلفای شیخ سلیم است و در گجرات میبود شیخ ماه از خلفای شیخ
ادهن است و سالها در گجرات بود و همانجا در سنه نهصد و نود و چهار فوت کرد شیخ عبد الله سهروردی در گجرات
بود شیخ کنبور مجذوب در گوالیار میبود و در عوام هندرا عقیده طرفه است در باب او امیر سید علاء الدین
اودهی از بزرگان وقت بود بکمالات انسانی اتصاف داشت این بیت بخاطر ایشان رسیده ~ ندانم گل
خود رو چه رنگ و بو دارد ؛ که مرغ هر چمنی گفت وگوی او دارد × شیخ اله بخش گده مکتسر خالی از جذبه نبود سید صالح
فتح پوری که بفتح پور میوه اشتهار دارد او نیز خالی از جذبه نبود سید احمد مجذوب عیدروسی که امروز در بروج است
و خوارق بسیار از و دیده شده و صاحب مکاشفه است سید جلال قادری اگروی از بزرگان وقت بود این
فقیر چند سال بایشان همسایگی داشت شیخ کبیر ملتانے از نبائر قطب الواصلین شیخ بهاء الدین ذکریا در
ابتدای حال شرب خمر نمودی و ارتکاب اقسام ملاهی کردی چون بخدمت حضرت خلیفه رسید ترتیب یافته تارک
شد و روش آبای کرام گرفت شیخ حبیب الله صوفی صاحب حال بود شیخ ابو اسحاق مهرنگ
لاهوری اهل لاهور را باو عقیده کشف و مشاهده است سید مبارک الوری خالی از جذبه نیست و ارباب
ریاضت است شیخ کمال الوری خلیفه و خویش شیخ سلیم است شیخ ماکهو آگره مجذوب بود و سخنان غریب
که انکشاف باطن از ان شدی از و بسیار واقع میشد شیخ علاء الدین آگره او نیز مجذوب و صاحب کمال
بود سید مبارک گوالیری از نشاء جذبه بهره مند بود روزی شخصی در حالت غلیان حال از و پرسید که
چه حال دارید بزبان هندی گفت که پهچی سی لاگی هے یعنی جنور نو آمده را که چشم دوخته می آورند و چون دو
سه روز میگذرد و اورا اندک بهم میرسید اندکے از چشم او کنند و آهسته آهسته اندک اندک چشم او را
وا ساخته آشناسے سازند آنگه اندکے از چشم او وا ساخته باشد باین عبارت اطلاق کنند شیخ خلیل

ساخته بودند سالها در خدمت حضرت خلیفه الٰهی بود ملا تقی الدین ششتری علوم عقلی و نقلی نیکو میدانند و در ملازمت
حضرت خلیفه الٰهی مورد مراحم خسروانیست شیخ فرید بنگالی علمای دانشمند متبحر و متقی و محدث و از اهل وجد و ذوق
بود شیخ تاج الدین دهلوی از مریدان شیخ مان پانی پتی و متصوف ذکر مشایخ هندوستان که
این فقیر اکثر ایشانرا ملازمت نموده و حضرت خلیفه الٰهی را دریافته از مشایخ شیخ سلیم سیکری وال از مشایخ وقت
بریاضت و مجاهده امتیاز داشت و صاحب کرامت و خوارق عادات جلیله بود و بیست و چهار حج بجا آورد
و باز سفر حجاز نموده یکبار پانزده سال در مکه اقامت داشت حضرت خلیفه الٰهی شهر فتحپور را بتقریب آن بزرگوار
چند سال تختگاه ساختند در نهصد و هفتاد و نه برحمت حق پیوست شیخ نظام الدین امیتهی وال صاحب
کمالات صوری و معنوی بود و در ریاضت و مجاهدات رتبهٔ عالی داشت و بر سجادهٔ مشیخت و ارشاد متمکن بوده
هدایت طالبان مینمود بعالم بقا خرامید شیخ محمد غوث برادر شیخ بهلول است دعوت اسماء الحسنی در لباس
سخنی کمال جاه و مرتبه داشت حضرت خلیفه الٰهی را با و حسن ظن بسیار بود چنانچه یک کرور وظیفه بشیخ داده بودند
خواجه عبد الشهید نبیرهٔ خواجه ناصر الدین عبید الله احرار است بغایت بزرگ و صاحب کمالات انسانی بود
مدت بیست سال در هندوستان بود و حضرت خلیفه الٰهی پرگنه جمیاری را در وجه وظیفه او مقرر داشته بودند قریب
دو هزار کس فقرا و مستحقین بوسیله خواجه اوقات میگذرانیدند چون ارتحال قریب عازم سمرقند شدند و میگفتند
که استخوان خود را میبرم و بعد از رسیدن بشصت روز در سمرقند رحلت نمودند شیخ مبارک ناگوری از فحول
علمای روزگار و مشایخ کرام بود در توکل مسافی عظیم داشت در مبادی احوال پیش خطیب ابوالفضل گازرونی
و مولانا عماد طارمی در گجرات کسب علوم نموده بود و در آخر عمر تفسیری نوشته عربی مشتمل چهار مجلد موسوم بمنبع العیون
قریب بتفسیر کبیر و تفسیر آن نیز مولفات شریفه دارد قریب به پنجاه سال در دار الخلافت آگره بافاده و افاضه گذرانید
و از زیادت و کمالات او فرزندان صاحب کمال اند که فخر روزگار توانند بود مثل علامی شیخ ابوالفضل و ملک الشعرا
شیخ ابوالفیض فیضی شیخ ابوالخیر و غیرهم میفرمودند که اسامی فرزندان را برونق مسمیات داشته ام و در شهر ذیقعده سنه
احدی و الف در لاهور بجنت حق پیوست و شیخ و فخر المکمل تاریخ اوست شیخ اودان جونپوری صاحب کمالات
معنوی و سالها ارشاد طالبان نمود شیخ بهجی سنبلی بصفای باطن و کمال معنوی اشتهار داشت میان وجیه الدین
گجراتی مدت پنجاه سال بر سجادهٔ ارشاد و هدایت متمکن بود بفقر و فاقه و توکل گذرانیدی همه وقت درس گفتی و علوم
نقلی و عقلی خوب دانستی صاحب تصانیف شریفه است بر اکثر کتب علمی شروح و حاشیه نوشته شیخ الهداد
خیرآبادی صاحب ارادت و حالات بود و سالها ارشاد طالبان نمود شیخ نظام نارنولی سالها بر سجادهٔ مشیخت
ارشاد طالبان نمود شیخ جلال تانیسری صاحب معارف و حالات بود و کمالات صوری و معنوی

ملا عالم کابلی خوش طبع و شگفته و بی قید بود و شعر میگفت کتابی در تاریخ مشتمل بر احوال حکام و علما و شعرا
نوشته و فواتح الولایه نام کرده است قاضی خان بدخشی در سلک امرا انتظام یافت علوم عقلی و نقلی نیکو
میدانست و در زبان تصرف ممتاز بود میر صدر جهان از علماست و مدتی مدید مفتی بوده و حالا
صدر الصدور است طبع نظم دارد ملا بایزید مفتی لاهوری ملا عبد الشکور لاهوری است میر عبد اللطیف
قزوینی که سید و فاضل و مورخ و صاحب صلاح و تقوی بود ملا میر کلان هروی دانشمند متبحر و از اهل صلاح
و عمر او بهشتاد رسید کدخدا نشد چون از وی پرسیدند گفت از ملاحظه آنکه برضای والده سلوک نتوانم کرد کدخدا نشدم سالها در آگره
بافاده مشغول بود ملا عبد القادر اخوند حضرت خلیفه الهی سالها بافاده گذرانیده در آخر سفر حجاز اختیار
کرد قاضی حسن قزوینی صورت آراسته است ملا حبیب دانشمند مدرس است و سر امداد دارد و بهاست
ملا اسمعیل مفتی لاهوری بود ملا ابو الفتح لاهوری در ورع و تقوی ممتاز بود و عبد الرحمن لاهوری ملا
عبد الجلیل لاهوری برادر ملا ابو الفتح است و از مفتیان روزگار بود ملا علی کرد از علوم عقلی بهره تمام داشت
و از ولایت کردستان بهند آمده درگذشت ملا عثمان سامانه الحال در سلک سپاهیان انتظام یافته ملا امام الدین مدرس لاهوری
بعمل پرگنات مشغول است ملا سلطان تانیسری سالها بافاده گذرانیده قاسم بیگ طبریزی در
شیخ معین نبیره ملا معین واعظ سالها در لاهور گذرانیده ودیعت حیات سپرد شیخ نور الدین کنبو لاهوری
عقل امتیاز دارد و در سلک امرا منتظم است سید نعمت الله لاهوری متصف بفضائل و کمالات است در علم
ملا عبد القادر بداونی همه عمر در خدمت حضرت خلیفه الهی گذرانیده بعضی کتب هندی را بفرموده حضرت خلیفه
صوفیه و تاریخ و فنون اشعار مهارت تمام دارد و چند کتاب تصنیف کرده
الهی ترجمه کرده فارسی ساخته شمس خان کنبو لاهوری ملا هاشم کنبو علم عقلی و نقلی میداند قاضی
حشری امروز بقضای لاهور مشغول است و بدیانت و امانت و فضائل و کمالات اتصاف دارد ملا عثمان
قاری بزهد و مجاهده ممتاز بود و سالها در گجرات بافاده اشتغال داشت سید یاسین سرهندی از شاگردان
میان وجیه الدین است ملا قاسم واحد العین قندهاری علوم عقلی و نقلی درس او وقت بود ملا اسمعیل
ملا حسام الدین سرخ لاهوری بر خلاف علمای لاهور علوم عقلی را نیز نیکو دانستی و بسیار متقی بود
آورده از فحول علمای هند مفتی و محدث بود ملا اله داد لکهنوی بزهد و تقوی ممتاز است و در دهلی میباشد
مخدوم جهان سندهی در سیوستان شیخ بهلول دهلوی شیخ تاج الدین دهلوی متصوف
میر عبد الاول دکهنی جامع جمیع علوم بود ملا جمال مدرس ملتانی ملا عثمان بنگالی میر سید
در سلک سپاهیان انتظام دارد میر عبد الحی صدر خراسانی بود و حضرت جنت آشیانی ایشان را صدر اعلی

فوت کرد ملا اسحاق کاکر لاهوری از فحول علمای هندست و بفقر و قناعت و توکل از امثال و اقران ممتاز بوده عمر او بصد رسیده بود ملا جمال خان مفتی دهلوی از دانشمندان وقت بود در منقول تجرد داشت و بقدری در معقول نیز غور نموده عمرها بدرس مشغول بود میان حاتم سنبلی از فحول علمای وقت بود سالها بافاده اشتغال مینمود و اکثر کتب متداوله را یاد داشت میان احمدی دانشمند امیتهی و اول عمرها بافاده اشتغال مینمود و اکثر کتب متداوله را یاد درس گفتی صاحب صلاح و تقوی و ریاضت بود ملا اسعد الله لاهوری از کبار علمای وقت بود بر روش ملامتیه سلوک مینمود ملا منور از دانشمندان وقتست و سالها بافاده اشتغال نموده بغدادی بعلوم عقلی و نقلی و اقسام حکمت از ریاضی و طبیعی و الٰهی آراسته سالها از دهلی درس گفت و سفر حجاز را اختیار کرد ملا شیخ حسین تبریزی دانشمند بود و سالها درس گفت سید ولی از علمای دهلی بود مولانا بایزید دانشمند دهلوی بود قاضی یعقوب مانکپوری سالها اقضی القضات بود و بقاضی صفی نسبت خویشی داشت شیخ بهاء الدین مفتی آگره از علمای وقت بصلاح و تقوی امتیاز داشت شیخ ابو الفتح مفتی آگره بود قاضی ناصر قاضی آگره بود قاضی صوفی از قضات لاهور بدیانت و تقوی ممتاز بود ملا الٰهداد لنگرخانی لاهوری همه وقت درس میگفت سید محمد میر عدل از پرگنه امروهه بود و بمرتبه امارت و حکومت رسید و بمنصب میر عدل بود و چند سال ولایت بکر در جاگیر او بود و آنجا درگذشت ملا اسمعیل عرب دانشمند محدث و معمر بود ملا مقیم بدرس چند سال در دهلی بافاده مشغول بود ملا غلام علی نور ملا خواجه علی ماوراء النهری ملا حسن علی موصلی در معقول و حکمت و ریاضی صاحب فن بود از هند بدیار موصل رفت ملا جمال لاهوری که امروز بافاده اشتغال دارد قاضی غضنفر سمرقندی سید دانشمند و بانواع فضائل آراسته بود و چند سال اقضی القضات ولایت گجرات بود و از آنجا بمکه رفت قاضی بابا خواجه که الحال قاضی اجین ست و علوم عقلی و نقلی میداند ملا حمید سنبلی صوفی مشربست و تفسیر نیکو میداند ملا حاجی کشمیری که امروز در دهلی بافاده مشغولست و علوم نقلی و عقلی میداند ملا یعقوب کشمیری نثر میگوید و معمای فنون شعر میداند حاجی ابراهیم کره عالم و عابد و متقی در نجوم ممتاز بود مولانا شاه محمد شاه آبادی که علوم عقلی و نقلی ورزیده در ریاضی و نجوم مناسبت تمام دارد ملا عبد الحق که امروز در دهلیست و اقسام علوم ورزیده و زبان شعر دارد و در لباس صوفیه میگذراند شیخ حمید محدث از اهل صلاح و تقوی ست و در احمد آباد میباشد ملا موسی سندی در احمد آباد میباشد و بتقوی و ریاضت اتصاف داشت ملا عبد الرحمن بوهره در احمد آباد میباشد ملا الهداد امروهه مرد خوش فهم ملامتیه مشرب بود ملا الهداد سلطانپوری از شاگردان مخدوم الملک است

که بنابرامیر سید شریف جرجان بود و در سنه نهصد و هفتاد و دو موافق هشتم سال الٰہی بهندوستان آمد از عطایای خسروانی بهره مند گشت و در دہلی مدفون گشت علوم عقلی خوب دانستی و اقسام ریاضیات و حکمت درس گفتی و تاریخ فوت او علام زعالم رفت یافته بودند ملا سعید سمرقندی در نهصد و هفتاد بهندوستان آمده بمراحم پادشاهانه ممتاز گشت از فحول دانشمندان عصر خود بود شیخ ابوالفضل خلف صدق شیخ مبارکست در جمیع علوم سحر عظیم دارد و مظهر جلائل اخلاق و شرائف اوصاف و کمالات کسبی و وهبی او از سر حد وصف بیرونست امروز روزگار را با و افتخارست قدوه مقربان حضرت خلیفهٔ الٰہی و اعتماد دولت در وکن سلطنت و صاحب نفس قدسی و ملکات ملکی ست تصنیفات شریفه دارد و کتاب اکبرنامه که وقائع و فتوحات حضرت خلیفهٔ الٰہی بعبارت نثر فارسی که کارنامه معانی تواند بود با تمام رسانیده و دیگر تصنیفات مثل عیار دانش و رسالهٔ اخلاق و عزت دارد ملا علاء الدین مدتی بتعلیم حضرت خلیفهٔ الٰہی اختصاص داشت از علمای کبار وقت خود بود ملا صادق حلوائی سمرقندی از مکه بملازمت رسیده چند سال در هندوستان بود و بکابل رفت و چند سال در کابل بافاده اشتغال داشت و مرزا محمد حکیم را درس میگفت و الحال در سمرقندست مرزا مفلس سمرقندی از دانشمندان ماوراء النهر بود در سنه نهصد و هفتاد و نه بهندوستان آمده سه سال در مدرسه خواجه معین درس میگفت و بمکه رفته مدفون شد حافظ طاش کندی که در ماوراء النهر بحافظ کوسکی اشتهار دارد و از کبار علماء ماوراء النهرست از علوم عقلی و نقلی از اقران امتیاز داشت در سنه نهصد و هفت بهندوستان آمده بعنایات خسروانی مباهی گشت و خرج راه مکه گرفته سفر حجاز اختیار کرد ملا عبد الله سلطانپوری که از حضرت جنت آشیانی او را بخطاب مخدوم الملک از دیگر علما امتیاز داده بودند در علم فقه و تعلیمات گوی سبقت ربوده و از دولت حضرت خلیفهٔ الٰہی صاحب جمعیت و مال شد چنانچه بعد از فوت او سه کرور زر از خزانه او برآمده در وقت مراجعت از مکه در احمدآباد گجرات فوت کرد شیخ عبد النبی دہلوی بود از نبایر شیخ عبد القدوس حضرت خلیفهٔ الٰہی او را نوازش کرده صدر الصدور ساختند و مدت ده سال واثق فائق مهمات صدارت کل ممالک محروسه بود قاضی جلال سندی که بمنصب قضی القضات عروج نموده بود و علم نقلی خوب دانستی و عقلیات را فی الجمله میدانست بدیانت و امانت اتصاف داشت قاضی صدر الدین لاهوری علوم نقلی و عقلی نیکو دانستی و چند سال قضای لاهور داشت قاضی طواری از علمای وقت خصوصاً از قضات عصر بدیانت و صلاح ضرب المثل بود و مدتها قضی القضات درگاه خلافت پناه بود ملا محمد یزدی از شاگردان رشید ملا مرزا جان بود و در علوم عقلی از اقران خود ممتاز بود و علم تاریخ نیکو دانستی در نهصد و هشتاد و چهار از شیراز آمده بعنایت پادشاهانه اختصاص یافت و در سنه نهصد و نود و هشت

فوت کرد ملا اسحاق کاکر لاهوری از فحول علمای هندست و بفقر و قناعت و توکل از امثال و اقران ممتاز
بوده عمر او بصد رسیده بود ملا جمال خان مفتی دهلوی از دانشمندان وقت بود و در منقول تجرد داشت
و بقدری در معقول نیز غور نموده عمرهای بدرس مشغول بود میان حاتم سنبلی از فحول علمای وقت بود سالها
بافاده اشتغال مینمود و اکثر کتب متداوله را یاد داشت میان احمدی دانشمند امنهی و ال عمرها بافاده
اشتغال مینمود و اکثر کتب متداوله را یاد درس گفتی صاحب صلاح و تقوی و ریاضت بود ملا سعد الله
لاهوری از کبار علمای وقت بود و بر روش ملامیه سلوک مینمود ملا منور از دانشمندان وقتست و سالها بافاده
اشتغال نموده بعد از دهی بعلوم عقلی و نقلی و اقسام حکمت از ریاضی و طبیعی و الٰهی آراسته سالها از دهلی درس گفت
و سفر حجاز را اختیار کرد ملا شیخ حسین تبریزی دانشمند بود و سالها درس گفت سید ولی از علمای
دهلی بود مولانا بایزید دانشمند دهلوی بود قاضی یعقوب مانکپوری سالها اقضی القضات بود و بقاضی
نصیحت خویشی داشت شیخ بهاء الدین مفتی آگره از علمای وقت بصلاح و تقوی امتیاز داشت
شیخ ابو الفتح مفتی آگره بود قاضی ناصر قاضی آگره بود قاضی صدر الدین صوفی از قضات لاهور بدیانت و
تقوی ممتاز بود ملا الهداد لنگرخانی لاهوری همه وقت درسی میگفت سید محمد میر عدل از
پرگنه امروهه بود و بمرتبه امارت و حکومت رسید و بمنصب میر عدل بود و چند سال ولایت بکر در جاگیر او
بود و آنجا درگذشت ملا اسمعیل عرب دانشمند محدث و معمر بود ملا مقیم بدرس چند سال در دهلی
بافاده مشغول بود ملا غلام علی لور ملا خواجه علی ماوراء النهری ملا حسن علی موصلی در معقول
و حکمت و ریاضی صاحب فن بود از هند بدیار موصل رفت ملا جمال لاهوری که امروز بافاده اشتغال دارد
قاضی عضد سمرقندی سید دانشمند و بانواع فضائل آراسته بود چند سال اقضی القضات ولایت گجرات
بود و از آنجا بمکه رفت قاضی بابا خواجه که الحال قاضی اجین ست و علوم عقلی و نقلی میداند ملا حمید
سنبلی صوفی مشرب ست و تفسیر نیکو میداند ملا حاجی کشمیری که امروز در دهلی بافاده مشغولست و علوم
نقلی و عقلی میداند ملا یعقوب کشمیری نیز میگوید و معمای فنون شعر میداند حاجی ابراهیم کره عالم و عابد و
متقی در نجوم ممتاز بود مولانا شاه محمد شاه آبادی که علوم عقلی و نقلی ورزیده در ریاضی و نجوم مناسبت
تمام دارد ملا عبد الحق که امروز در دهلیست و اقسام علوم ورزیده و زبان شعر دارد و در لباس صوفیه
میگذراند شیخ حمید محدث از اهل صلاح و تقوی ست و در احمد آباد میباشد ملا موسی سندی
در احمد آباد میباشد و بتقوی و ریاضت اتصاف داشت ملا عبد الرحمن بوهره در احمد آباد میباشد
ملا الهداد امروهه مرد خوش فهم ملامیه مشرب بود ملا الهداد سلطانپوری از شاگردان مخدوم الملک است

کربنابر امیر سید شریفی جرجان بود ودر سنه نهصد وهفتاد ودو موافق هشتم سال الهی بهندوستان آمده از عطایای خسروانی بهره مند گشت ودر دهلی مدفون گشت علوم عقلی خوب دانستی واقسام ریاضیات وحکمت درس گفتی وتاریخ فوت او علام زعالم رفت یافته بودند **ملا سعید سمرقندی** در نهصد وهفتاد بهندوستان آمده بمراحم بادشاهانه ممتاز گشت از فحول دانشمندان عصر خود بود **شیخ ابوالفضل** خلف صدق شیخ مبارکست در جمیع علوم تبحر عظیم دارد ومظهر جلائل اخلاق وشرائف اوصاف وکمالات کسبی ووهبی او از سرحد وصف بیرونست امروز روزگار را ماد افتخارست قدوه مقربان حضرت خلیفه الهی واعتماد دولت در رکن سلطنت وصاحب نفس قدسی وملکات ملکیست تصنیفات شریفه دارد وکتاب اکبرنامه که وقائع وفتوحات حضرت خلیفه الهی را بعبارت نثر فارسی که کارنامه معانی تواند بود باتمام رسانیده ودیگر تصنیفات مثل عیار دانش ورساله اخلاق و عزت دارد ملا علاء الدین مدتی بتعلیم حضرت خلیفه الهی اختصاص داشت از علمای کبار وقت خود بود ملا **صادق حلوائی** سمرقندی از مکه بملازمت رسیده چند سال در هندوستان بود وبکابل رفت وچند سال درکابل بافاده اشتغال داشت ومرزا محمد حکیم را درس میگفت والحال در سمرقندست مرزاده عنش سمرقندی از دانشمندان ماوراء النهر بود در سنه نهصد وهفتاد ونه بهندوستان آمده سه سال در مدرسه خواجه معین درس میگفت وبمکه رفته مدفون شد **حافظ طاش کندی** که در ماوراء النهر بحافظ کوکی اشتهار دارد واز کبار علماء ماوراء النهرست از علوم عقلی ونقلی از اقران امتیاز داشت در سنه نهصد وهفت[illegible] بهندوستان آمده بعنایات خسروانی مباهی گشت وخرج راه مکه گرفته سفر حجاز اختیار کرد **ملا عبدالله** سلطانپوری که از حضرت جنت آشیانی اورا بخطاب مخدوم الملک از دیگر علما امتیاز داده بودند در علم فقه وتعلیات گوی سبقت ربوده واز دولت حضرت خلیفه الهی صاحب جمعیت ومال شد چنانچه بعد از فوت او سه کرور زر از خزانه او برآمده در وقت مراجعت از مکه در احمدآباد گجرات فوت کرد **شیخ عبدالنبی** دهلوی بود از نبایر شیخ عبدالقدوس حضرت خلیفه الهی اورا نوازش کرده صدر الصدور ساختند ومدت دو سال واثق فائق مهمات صدارت کل ممالک محروسه بود **قاضی جلال سندی** که بمنصب اقضی القضات عروج نموده بود علم نقلی خوب دانستی وعقلیات را فی الجمله میدانست بدیانت وامانت اتصاف داشت **قاضی صدر الدین** لاهوری علوم نقلی وعقلی نیکو دانستی وچند سال قضای لاهور داشت **قاضی طو**[illegible] از علمای وقت خصوصاً از قضات عصر بدیانت وصلاح ضرب المثل بود ومدتها اقضی القضات درگاه خلا[illegible] **ملا محمد بروی** از شاگردان رشید ملا مرزاجان بود ودر علوم عقلی از اقران خود ممتاز بود علم تاریخ [illegible] در سنه نهصد وهشتاد وچهار از شیراز آمده بعنایت بادشاهانه اختصاص یافت ودر سنه نهصد ونود و[illegible]

سید راجو بارهه از جملهٔ امرای هزار بیست سید رای جوهان در شجاعت و سخا از اقران خود امتیاز دارد
و در سلک امرای هزاری منتظم است میر طاهر رضوی برادر میرزا یوسف خان است و بشجاعت اتصاف
دارد تاش بیگ کابلی در زمرهٔ امرا انتظام دارد او هم جهکه شاه بیگ است احمد بیگ کابلی جوان
فاضل و مردانه است و هفتصد سوار دارد و سیر خواجه بشجاعت و شهامت اتصاف دارد و از جملهٔ امراست
طاهر سیف الملوک پسر شاه محمد سیف الملوک است و حکومت غرجستان از بلاد خراسان داشت
شاه طهماسب بقتل رسید الحال بمرتبهٔ امارت رسیده در بنگاله است محمد قلی ترکمان بمرتبهٔ امارت
رسیده با احمد بیگ هم جرگه است نوخته بیگ کابلی جوان مردانه است و با احمد بیگ هم جرگه است میرزا علی
علم شاهی برادر علم شاهی است جوان مردانه و صاحب شمشیر است وزیر جمیل از امرای قدیم الخدمت است
بهوج ولد رای سرجن در پلهٔ امرای هزار بیست میر ابو القاسم نمکی در زمرهٔ امراست و حکومت بکر دارد
بختیار بیگ ترکمان حکومت سیوستان دارد و در سلک امرا منتظم است امیر صدر جهان از سادات
قنوج است و صدر الصدور هندوستان است و بفضائل و کمالاتی موصوفست حسن بیگ شیخ عمری است
و در سلک امرا انتظام دارد و مورد مراحم شاهنشاهی است شادمان پسر عظم خان در پلهٔ امارت رسیده
راجه لکهمن بهارویه در سلک امراست باقی سفرچی پسر طاهر خان میر فراغت است در سلک امرا
انتظام دارد فریدون برلاس پسر میر محمد قلی خان برلاس در زمرهٔ امرا منتظم است بهادر خان قوردار
از افغانان ترین و بشجاعت موصوف و بامارت رسید شیخ بایزید چشتی نبیرهٔ شیخ سلیم چشتی است جوانی
سلیم النفس پسندیده اطوار است و در پلهٔ امارت رسیده پوشیده نماند که هر کس از ملازمان درگاه که پانصدی نوکر
دارد اطلاق امارت و امرائی بر وی نموده و هر کس که مذکور شد مرتبهٔ او از پلهٔ امارت بالاست ذکر علما و
فضلا که در ایام سلطنت حضرت خلیفهٔ الٰهی در سواد اعظم هند بوده اند و از دیگر بلاد بدرگاه
خلائق پناه آمده اند میر فتح الله شیرازی در سنهٔ نهصد و نود موافق بیست و ششم الٰهی از دکن بملازمت
رسیده مشمول مراحم خسروانه گشت و حسب الحکم مامور شد بانکه باتفاق وزرا به تنقیح مهمات عمال و اشتغال اواستیفا
بپردازد و چند سال بانخدمت سرفراز بود و بخطاب عضد الدوله شرف اختصاص یافت دانشمند متبحر بود و در فنون
علم عقلی و نقلی از علمای خراسان و عراق و هندوستان امتیاز داشت و در زمان خود در کل فنون
عالم مثل و قرین خود نداشت و در علم غریبه از نیرنجات و طلسمات نیز بهره مند بود چنانچه آسیائی بر ارابه ساخته
که خود بحرکت میکرد و آرد میشد و آئینه ساخت که از دور و نزدیک اشکال غریبه مرئی میگشت و بیک چرخ
دوازده بندوق سر میشد و در سنهٔ سبع و تسعین و تسعمائه در کشمیر بعالم بقا خرامید امیر مرتضی شریفی

شاه غازی خان ترکمان در سلک امرای کبار بود شیرویه خان پسر شیرافکن بیگ ست که از امرای کبار
جنت آشیانی بود والحال در سلک امرای هزاری انتظام دارد کاکر علیخان در جرگهٔ امرای هزاری بود
نقیب خان پسر میر عبد اللطیف قزوینی در علم تاریخ یگانه است و در زمرهٔ ندمای مجلس ست و در سلک امرای
هزار ایست بیگ نورین خان در سلک امرای هزاری بود و درگذشت قتلو قدمخان در سلک امرای
هزاری بود جلال خان قورچی پیشه بود همه وقت از سخنان شیرین او باعث انفاس خاطر حضرت خلیفه الهی
میباشد و در جرگهٔ امرای هزاری انتظام داشت و در ایامی که قلعه سوار محاصره بود بشهادت رسید
شمال خان قورچی غلام حضرت خلیفه الهی بود ندیم شرب بود و در زمرهٔ امرای هزاری بود و درگذشت
میرزاده علیخان پسر محترم بیگ جوان مردانه صاحب سلیقه بود و در کشمیر بشهادت رسید سید عبد الله خان
از صغر سن در خدمت حضرت بود و بمرتبهٔ امرای هزاری رسیده در کشمیر درگذشت میر شریف آملی که
از موحدین وقت است و در تصوف سلیقه درست دارد و در زمرهٔ امرای هزاری انتظام یافته امروز در ولایت بهار است
فرخ ولد خان کلان از خانزادان دودمان عالیشان است والحال در ولایت بنگاله قیام دارد
دوست خان بهارے در سلک امرای هزاری انتظام داشت و درگذشت جعفر خان ترکمان
بن قزاق خان در وقتیکه قزاق خان حاکم خراسان بحضرت شاه طهماسپ باغی شده بقتل رسید
روی التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده در زمرهٔ هزاری انتظام یافته بعد از چندگاه باجل طبعی درگذشت
رای منوهر بن رای لون کرن از صغر سن در حجرهٔ شفقت حضرت الهی نشو و نما یافته در خدمت شاهزادهٔ کامگار سلطان
سلیم بزرگ شد خط سواد پیدا کرده سلیقهٔ شعر بهم رسانیده میگوید و توسنی تخلص دارد شیخ عبد الرحیم لکنوتی
از بندهای قدیم الخدمت این درگاه است در سلک امرا منتظم دارد میر ابو المظفر پسر اشرف خان است والحال
بحکومت ولایت اوده سرفراز ست رام سنگه پسر راجه اسکرن ست و در سلک امرا منتظم ست رای پترداس
نویسنده هندی و از طائفه کهتری ست و به پایهٔ امرائی رسیده و امروز حکومت بلاد تهته دارد جانش بهادر در زمرهٔ
سلک امرائی ست محمد خان نیازی از طائفه افغانست و به پایهٔ امرائی رسیده رامداس کچهواهه از مقربان
بارگاه و استادهای درگاه است همه وقت خدمت حضور دارد میر ابو القاسم ولد سید محمود میر عدل بمرتبهٔ
امارت رسیده خواجه عبد الحی میر عدلست و بامارت رسیده شمس الدین حسین پسر اعظم خان کوکلتاش
چون قابل است در سلک امرای هزاری انتظام دارد خواجه شمس الدین خافی که الآن بمنصب دیوان سرکار
بدیانت و شجاعت و کاردانی اشتهار دارد میر کمال الدین حسین اعوار سادات شیراز ست در جرگهٔ
[illegible] التمت شیخ عبد الله خان پسر شیخ محمد غوث ست در سلک امرای هزاری انتظام دارد

نموده در سلک بندگان درگاه منتظم گشت و از جملهٔ امرای دوهزاری بود جعفر بیگ برادرزادهٔ غیاث الدین علی
آصف خانست و مخاطب بآصف خان شد و داخل بخشیان و دوهزاریست راجه مدهکر سراکی در پلهٔ امرای
هزار و پانصدی بود فاضل محمد خان پسر میر محمد خان اتکه در سلک امرای هزار و پانصدی بود و در ایام محاصرهٔ
قلعهٔ احمدآباد گجرات که مخالفان گجراتی اعظم خانرا نموده بودند روزی از قلعه برآمده با مخالفان جنگ کرده بشهادت
رسید شاه قلی نارنجی در سلک امرای هزاریست شیخ محمد بخاری در سلک امرای دوهزاری
رسیده بود و در سنه نهصد و هشتاد و یک در جنگ شیرخان فولادی شهید شد لال بدخشی از امرای
کبار بود خنجر بیگ چغتا از امرای قدیم این سلسله است و در فنون جزئیات علم و حکمت خصوصاً در موسیقی
ممتاز بود و طبع نظمی داشت و در باب اکهاره مثنوی مشهور دارد مخصوص خان برادر سعید خانست
و در سلک امرای دوهزار و پانصدی انتظام دارد ثانی خان از طائفه ارزالست اول قلندر بود و آخر
بمرتبهٔ امارت رسیده طبع نظم داشت و کافیه را نظم کرده است مرزا حسن خان برادر صدیر که در سلک امرای
کبار انتظام داشت جگت سنگه ولد راجه مانسنگه در سلک امرای یکهزار و پانصدی منتظم است مرزا نجات خان
برادر مرزا حسین خان بمرتبهٔ امارت رسیده پیری شد علی دوست خان باربیگی از خدمتگاران
جنت آشیانی بود و در ملازمت حضرت خلیفهٔ الهی بمرتبهٔ امرای یکهزاری رسیده در لاهور فوت کرد
سلطان حسین خان از امرای عالیمقدار بود خواجه شاه منصور شیرازی نویسندهٔ صاحب وقوف
کفایت شعار معامله دان بود و از بس نقت او تمام امرا با او ناخوش شدند و خطی از زبان او بجانب مرزا حکیم
ساختند و آن بیچاره بقتل رسید چنانچه مجمل خود مذکور است چهار سال بمنصب وزارت از روی استحقاق
اشتغال داشت سلیم خان پسر مودود افغان در سلک امرا انتظام داشت سید جهجو بارهه برادر سید محمود بود
و بشجاعت و شهامت از اقران امتیاز داشت دربار خان او پسر کلتو خان قصه خوان شاه طهماسب
او نیز قصه خوان حضرت خلیفهٔ الهی بود در کمال تقرب داشت و در جرگهٔ امرای هزاری بود حاجی محمد سیستانی
در ابتدای نوکر بیرمخان بود و در آخر در سلک امرا منتظم گشت محمد زمان برادر مرزا یوسف در سلک امرای
هزاری انتظام داشت و در ولایت کدهه بشهادت رسید خرم خان از امرای دوهزاری بود و در
گذشت محمد قلی توقبائی در زمرهٔ امرای هزاری منتظم بود مجاهد خان ولد مصاحب خان جوانی بود
در نهایت شجاعت و شهامت و در پلهٔ امرای هزاری رسیده در ولایت کونبلمیر بشهادت رسید
سلطان ابراهیم اوبهی خال مؤلف کتاب نظام الدین احمد بزور شمشیر ولایت دامن کوه کمایون را
بتصرف در آورده مصدر خدمات شایسته شده بشجاعت و مردانگی از امثال و اقران امتیاز داشت

خان ش مخاطب

زنیز در امرای دو هزاری بود

یالان. مت مین. ات اسغا دارد

لما بخشی درگاه جهان پناه بود و بمرتبه امارت رسیده هزار نوکر داشت و در سال نهصد و هشتاد و سه در جنگ
اود افغان که خانخانان منعم خان واقع شد زخمی شد و چند روز بر بستر ناتوانی افتاد از وجع و الم همان زخم
درگذشت **حسن خان تکریه** دادر اتکریه ازان سبب گویند که در ان ایام که حکومت و حراست لاهور باو
اشت حکم کرده بود که هندوان بر جامه خود نزدیک بدوش پیوند بدوزند و چون بزبان هندی پیوند را تکریه میگویند
ربه تکری گشت داماد مهدی قاسم خان بود و در سلک امرای دو هزاری انتظام داشت و در سال نهصد
و هشتاد و سه درگذشت **جلال خان** و سعید خان ککهر الحال هر کدام یکهزار و پانصدیست **اعتبار خان**
اجه سرا از خدمتگاران قدیم جنت آشیانی بود و در پله امرای دو هزاری رسیده و در حکومت دهلی درگذشت
اجه طاهر محمد ملقب بتاتار خانی مدتی در سلک وزرا انتظام داشت و بمرتبه امارت رسیده در نهصد و هفتاد
نج در حکومت دهلی ودیعت حیات سپرد **موته راجه** از امرای هزار پانصدی ست حکومت جودهپور دارد
یکهزار و پانصدیست **فرحت خان** خاصه خیل از امرای دو هزارے بود
خان خاصه خیل از امرای یکهزار و پانصدیست **پهار خان** خاصه خیل او نیز بر جرگه اینها بود
صفدر خان خاصه خیل از امرای دو هزاری بود **رای درگه** از امرای یکهزاری و پانصدیست **اخلاص خان**
رای سال کچهواهه در سلک امرای دو هزاری انتظام دارد و درین درگاه بمرتبه امرائی رسیده پیر شد
مقصود علی کور او نیز از نوکران بیرمخان بود و در حکومت دهلی ودیعت حیات سپرد **مهر علیخان** سلدوز
خواجه سرا در سلک امرای هزاری انتظام داشت و بمرتبه امرای هزار و پانصدی رسیده درگذشت
اولا در سلک نوکران بیرمخان بود و بملازمت حضرت سرفراز شده و در سنه نهصد و نود و پنج در گجرات رحلت
خداوند خان دکهنی در زمرهٔ امرای هزار و پانصد انتظام داشت **حسن ملتی افغان** در زمرهٔ هزارے انتظام
نمود **میر مرتضی** دکهنی در سلک امرای هزاریست **نظر بیگ** ولد سعید خان ککهر در پله امرای یکهزارے
اشت و در خانه افغان سواد بجور رخت هستی بربست **قیا خان** صاحب حسن نیز بمرتبه امرای هزار و پانصدے
تظام دارد و در زمرهٔ امرای دو هزارے بود سید محمود خان بارهه در سلک امرائی رسیده هزارے شا
رسیده رحلت نمود **سید هاشم** بارهه ولد سید محمود خان بارهه ... با سلطان مظفر گجراتی واقع شد شهادت
و در نهصد و نود و یک در جنگ سرنال خانخانان مرزا ... بمرتبه امرائی رسیده درگذشت راجه
یافت **رضوی خان** مدتی بخدمت بخشیگری منصوب بود **شیخ فرید** بخشی ست و
در سلک امرای دو هزاری بود و در حادثه افغانان سواد غایب شد ... دولتخا
اسی هزار و پانصدیست راجه ... راجه قلعه رتنبور بود و قلعه را بعد از محاصره

منتظم بود در سنه نهصد و نود و هفت درگذشت شیخ ابراهیم داماد و خواهرزاده شیخ سیکری وال است و در
سلک امرای دوهزاری انتظام داشت علی قلیخان اندرابی که بمرتبه امرای دوهزاری رسیده فوت کرد
تولک خان قوچین از امرای قدیم الخدمت است و در زمره دوهزاری منتظم است شاه بیگ خان
سابق نوکر میرزا محمد حکیم بود و بعد از فوت میرزا محمد حکیم بملازمت حضرت رسیده خدمات شایسته از او بوقوع آمده و الحال
در سلک امرای سه هزاری انتظام دارد فتو افغان از امرای سلیم خان بود و در سلک ملازمت حضرت رسیده از امرای
دوهزاری شده درگذشت مالو سنکلی از طائفه افغان است و در سلک امرای هزاریست شیخ خان
فیلبان در صغر سن فیلبانی حضرت میکرد و آخر بمرتبه امارت رسیده در سلک امرای دوهزاریست انتظام یافت
و در سنه نهصد و نود درگذشت سماجی خان مغول در سلک امرای دوهزاریست در وقت [illegible]
در ابتدای حال نوکر بیرم خان بود و در سلک امرای دوهزاری رسیده درگذشت شهباز خان کنبو از امرای
دوهزاریست و امروز حکومت بخشیگری مالوه دارد خواجه جهان امین الدین محمد نام داشت خراسانی بود
چند سال وکالت باستقلال داشت و مصدر امور عظیم شد و در سنه نهصد و هشتاد و سه درگذشت
مجنون خان قاقشال از امرای کبار بود و پنجهزاری گذاشت محمد قاسم خان میر بحر از امرای قدیم
این سلسله عالیشان است و امروز در سلک امرای سه هزاری انتظام دارد و حکومت کابل متعلق باوست محمد حسین میرزا
بن ابراهیم حسین میرزا دخترزاده کامران میرزاست وقایع او مذکور شد و بعد از آنکه گرفتار شد مدتی در قید
ماند و در آخر شفقت جبلی حضرت او را نوازش کرد و بفرزندی سرفراز ساخته بسبب جهلت سر او را بفلک الافلاک
رسانیده و الحال در زمره امرای هزاری انتظام دارد و مورد شفقت است راجه جگناتهه پسر راجه بهاره مل است
و از امرای سه هزاریست راجه اسکرن از امرای سه هزاریست راجه لونکرن از امرای دوهزاری بوده
در سنه نهصد و نود و یک درگذشت مادهو سنگه برادر راجه مانسنگه است در سلک امرای دوهزاریست
غیاث الدین علی آصف خان قزوینی بود و چند سال منصب بخشیگری داشت در گجرات در سنه
نهصد و هشتاد و نه درگذشت پاینده خان مغول در سلک امرای دوهزاریست و حکومت بلاد
گهوره گهات دارد مبارک خان ولد کمال خان گکهر در سلک امرای یکهزاری انتظام دارد باز بهادر
افغان که مدت چهار سال در حکومت مالوه رسم سلطنت بر جهان رانده و خطبه و سکه بنام خود کرده و آخر بملازمت
این درگاه رسیده بود در سلک امرای دوهزاری درگذشت میرک خان کنجک از امرای قدیم بوده در سنه
نهصد و هشتاد و پنج درگذشت تردی بیگ ولد قیا خان گنگ از جمله امرای دوهزاریست سید قاسم
ولد سید محمود خان بارهه از امرای دوهزاریست و بشجاعت و مردانگی موصوفست و مصدر خدمات است

شروع در ذکر اسامی امرای نامدار

پنج درگذشت رای رایسنگه راجه ولایت بیکانیر وناگورست وازامرای چهارهزاریست شریف محمد خان
برادر خان اعظم اتکه است وامروز درسلک امرای منتظم شده بحکومت غزنین که وطن اوست سرفرازست
فخرالدین ملقب بنقابت خان ازامرای سه هزاریست ودرسنه نهصد وهشتاد وشش درگجرات رحلت
نمود حبیب علیخان سابقا نوکر بیرمخان بود در نهصد وهفتاد درگذشت شاه قلیخان محرم سابقا
نوکر بیرم خان بود ودرین درگاه بمرتبه امرائی رسید وامروز بحکومت دارالخلافت آگره سرفرازست
محب علیخان رهتاسی چون سالها حکومت رهتاس داشت برهتاس منسوب شد ازامرای چهارهزاری بود ودرشجاعت و
مردانگی متصف ودرسنه نهصد ونود وشش درگذشت معین الدین احمد خان چند سال بیابان بود
اعتماد خان خواجه سرای ازامرای سلیم خان بود چون داخل دولتخواهان شد بمرتبه امارت رسید حاکم بهکر شده
درسنه نهصد وهشتاد وپنج بدست نوکران خود بقتل رسید رستم خان ازصغرسن درخدمت حضرت خلیفه الهی
نشو ونما یافته درسنه نهصد ونود باجمعی ازراجپوتان نواحی رنتنبور که ازدرگاه گریخته باغی شده بودند جنگ کرده
کشته شد کمال خان گکهر پسر سلطان سارنگ برادر سلطان آدم گکهر درسلک امرای پنجهزاری انتظام داشت
درسنه نهصد وهفتاد درگذشت طاهر خان میرفراغت درشجاعت وسخاوت ازابنای روزگار ممتاز بود
ازامرای جنت آشیانی بود ودرین درگاه نیز بمرتبه امرای دوهزاری رسیده درگذشت سید حامد بخاری
درگجرات داخل دولتخواهان شد وبمرتبه امرای دوهزاری رسیده در پشاور باافغانان جنگ کرده شهادت
یافت سید محمود خان بارهه وباره عبارتست ازدوازده موضعی که درمیان دوآبست جون وگنگ
قریب پرگنه سنبل واقعست صاحب قبیله وجمعیت بود وبشجاعت وشهامت درمیان اهل هند شهرت
تمام داشت بملازمت حضرت رسیده بمرتبه امرای چهارهزاری رسیده درنهصد وهشتاد ودو درگذشت
سید احمد خان برادر سید محمود بارهه است ودرسلک امرای منتظم است وبشجاعت متصف بود ودرسنه
نهصد وهشتاد وپنج درگذشت قرابهادرخان ازامرای عظیم الشان بود وبه پله امرای چهارهزاری
رسیده بود باقی محمد خان کوکه برادر ادهم خان بود ودرسلک امرای چهارهزاری انتظام داشت
ودرسنه نهصد ونود ودو فوت کرد سید محمد میرعدل ازفحول علمای هندست ودرقصبه امروهه توطن
داشت بمنصب میرعدل رسیده بحکومت بهکر سرفرازشده آنجا ودیعت حیات سپرد معصوم خان
فرنخودی پسر معین الدین احمد خانست ازامرای دوهزاری بود واحوال درمجلس مذکورست نورنگ خان
پسر قطب الدین خان اتکه است ودرسلک امرای چهارهزاری منتظم است وامروز بحکومت ولایت
جونه گده دارد شاه محمد خان برادر خورد خان اعظم شمس الدین محمد اتکه بود درسلک امرای دوهزاری

منتظم بود در سنه نهصد و نود و هفت در گذشت شیخ ابراهیم داماد و خواهرزاده شیخ سلیم سیکری والست و در
سلک امرای دوهزاری انتظام داشت علی قلیخان اندرابی که بمرتبه امرای دوهزاری رسیده فوت کرد
تولک خان قوچین از امرای قدیم الخدمت ست و در زمرهٔ دوهزاری منتظم است شاه بیگ خان
سابق نوکر مرزا محمد حکیم بود و بعد از فوت مرزا محمد حکیم بملازمت حضرت رسیده خدمات شایسته ازو بوقوع آمده والحال
در سلک امرای سه هزاری انتظام دارد فتو افغان از امرای سلیم خان بود و در سلک ملازمت حضرت رسیده از امرای
دوهزاری شده در گذشت مالو منکلی از طائفه افغانست و در سلک امرای هزاریست شیخ خان
فیلبان در صغر سن فیلبانی حضرت میکرد و آخر بمرتبه امارت رسیده در سلک امرای دوهزاریست انتظام یافت
و در سنه نهصد و نود در گذشت سماجی خان مغول در سلک امرای دوهزاریست درویش محمد اوزبک
در ابتدای حال نوکر بیرم خان بود و در سلک امرای دوهزاری رسیده در گذشت شهباز خان کنبو از امرای
دوهزاریست و امروز حکومت بخشیگری مالوه دارد خواجه جهان امین الدین محمد نام داشت خراسانی بود
چند سال وکالت باستیصال داشت و مصدر امور عظیم شد و در سنه نهصد و هشتاد و سه در گذشت
مجنون خان قاقشال از امرای کبار بود و پنجهزار لکر داشت محمد قاسم خان میربحر از امرای قدیم
این سلسلهٔ عالیشانست و امروز در سلک امرای سه هزاری انتظام دارد و حکومت کابل متعلق باو محمد حسین مرزا
بن ابراهیم حسین مرزا دخترزادهٔ کامران مرزاست وقائع او مذکور شده و بعد از آنکه گرفتار شد مدتی در قید
ماند و در آخر شفقت جبلی حضرت او را نوازش کرده بفرزندی سرفراز ساخته بسبب وصلت سر او را بفلک الافلاک
رسانیدند والحال در زمره امرای هزاری انتظام دارد و مورد شفقت اثر ست راجه جگناتهه پسر رای بهاره ملست
و از امرای سه هزاریست راجه اسکرن از امرای سه هزاریست راجه لونکرن از امرای دوهزاری بوده
در سنه نهصد و نود و یک در گذشت مادهو سنگه برادر راجه مانسنگه ست در زمره امرای دوهزاریست
غیاث الدین علی آصف خان قزوینی بود و چند سال منصب بخشیگری داشت در گجرات در سنه
نهصد و هشتاد و نه در گذشت پاینده خان مغول در سلک امرای دوهزاریست و حکومت بلاد
گهوره گهات دارد مبارک خان ولد کمال خان ککهر در سلک امرای یکهزاری انتظام دارد باز بهادر
افغان که مدت چهار سال در حکومت مالوه رسم سلطنت بر جهره رانده و خطبه و سکه بنام خود کرد و آخر بملازمت
این درگاه رسیده بود در سلک امرای دوهزاری در گذشت میرک خان کنجک از امرای قدیم بوده در سنه
نهصد و هفتاد و پنج در گذشت تردی بیگ ولد قیا خان کنگ از جمله امرای دوهزاریست سید قاسم
ولد سید محمود خان بارهه از امرای دوهزاریست و بشجاعت و مردانگی موصوفست و مصدر خدمات است

...نج درگذشت رای رایسنگه راجه ولایت بیکانیر و ناگورست و از امرای چهار هزاریست شریف محمد خان
برادر خان اعظم اتکه است و امروز در سلک امرای منتظم شده بحکومت غزنین که وطن اوست سرفراز است
فخر الدین ملقب بنقابت خان از امرای سه هزاریست و در سنه نهصد و هشتاد و شش در گجرات رحلت
نمود حسب علیخان سابقاً نوکر بیرمخان بود در نهصد و هفتاد درگذشت شاه قلیخان محرم سالها
نوکر بیرمخان بود و درین درگاه بمرتبه امرائی رسید و امروز بحکومت دار الخلافت آگره سرفرازست محب علیخان
رهتاسی چون سالها حکومت رهتاس داشت برهتاس منسوب شد از امرای چهار هزاری بود و بشجاعت و
مردانگی متصف و در سنه نهصد و نود و شش درگذشت معین الدین احمد خان چندسال بیابان بود
اعتماد خان خواجه سرای از امرای سلیم خان بود چون داخل دولتخواهان شد بمرتبه امارت رسید حاکم بهکر شده
در سنه نهصد و هشتاد و پنج بدست نوکران خود بقتل رسید سید رستم خان از صغر سن در خدمت حضرت خلیفه الهی
نشو و نما یافته در سنه نهصد و نود با جمعی از راجپوتان نواحی رنتهنبور که از درگاه گریخته باغی شده بودند جنگ کرده
کشته شد کمال خان گکهر پسر سلطان سارنگ برادر سلطان آدم گکهر در سلک امرای پنجهزاری انتظام داشت
در شجاعت و سخاوت از ابنای روزگار ممتاز بود و در سنه نهصد و هفتاد درگذشت طاهر خان میر فراغت
از امرای جنت آشیانی بود و درین درگاه نیز بمرتبه امرای دو هزاری رسیده درگذشت سید حامد بخاری
در گجرات داخل دولتخواهان شد و بمرتبه امرای دو هزاری رسیده در پرشور با افغانان جنگ کرده شهادت
یافت سید محمود خان بارهه و باره عبارتست از دوازده موضعی که در میان دو آبست جون و گنگ
قریب پرگنه سنبل واقعست صاحب قبیله و جمعیت بود و بشجاعت و شهامت در میان اهل هند شهرت
تمام داشت بملازمت حضرت رسیده بمرتبه امرای چهار هزاری رسیده در نهصد و هشتاد و دو در گذشت
سید احمد خان برادر سید محمود بارهه است و در سلک امرا منتظم است و بشجاعت متصف بود و در سنه
نهصد و هشتاد و پنج درگذشت قرا بهادر خان از امرای عظیم الشان بود و به پایه امرائی چهار هزاری
رسیده بود باقی محمد خان کوکه برادر ادهم خان بود و در سلک امرای چهار هزاری انتظام داشت
و در سنه نهصد و نود و دو فوت کرد سید محمد میر عدل از فحول علمای هندست و در قصبه امروهه توطن
داشت بمنصب میر عدل رسیده بحکومت بهکر سرفراز شده آنجا ودیعت حیات سپرد معصوم خان
فرنخودی پسر معین الدین احمد خانست از امرای دو هزاری بود و احوال در مجلس مذکورست نورنگ خان
پسر قطب الدین خان اتکه است و در سلک امرای چهار هزاری منتظم است و امروز بحکومت ولایت
جینه گذه دارد شاه محمد خان برادر خورد خان اعظم شمس الدین محمد اتکه بود در سلک امرای دو هزاری

در سلک امرای کبار انتظام یافته در جرگهٔ امرای پنجهزاری بود و مصدر خدمات شایسته شده در گذشت قاسم خان نیشاپوری
از سادات نیشاپور ست و هم در نیشاپور مرتبهٔ امرائی داشت و از آنجا بواسطهٔ حادثهٔ اوزبک فرار نموده بهندوستان آمده
و چندگاه بحکومت ملتان و مدتی بحکومت مالوه سرفراز بود و همانجا ودیعت حیات سپرد خواجه سلطان علی
ملقب بافضل خان از وزرای جنت آشیانی بود و حضرت خلیفهٔ الٰهی بخطاب افضل خانی سرفراز نمودند راجه تودرمل
از طائفهٔ کهتری و نویسنده بود و بوسیلهٔ مظفرخان بمرتبهٔ وزارت رسید و مدت هفده سال وزیر باستقلال و چهار هزار
سوار داشت و در سنه ستة وتسعین وتسعمائه در گذشت مرزا قلیخان برادر حیدر محمد خان از امرای کبار بود
مظفرخان مظفر علی نام داشت از نویسندهای سرست ست هفت سال وزارت باستقلال داشت
بعد ازان بامیر الامرائی رسید در بنگاله در حادثهٔ بغی قاقشالان بشهادت رسید چنانچه در موقعش مذکور ست
حیدر محمد خان از امرای جنت آشیانی بود و در ملازمت حضرت خلیفهٔ الٰهی نیز در سلک امرای کبار انتظام
داشت شاهم خان جلایر از امرای قدیم این دودمان ست و در سلک امرای دو هزاری انتظام
دارد اسمعیل سلطان دولدی از امرای جنت آشیانی بود و درین دولت نیز بمرتبهٔ امارت رسیده بود
محمد خان جلایر از امرای قدیم است و چند سال ست که خلل دماغ بهم رسانیده دیوانه است خان عالم
پسر همدم کوکه است در سلک امرای دوهزاری انتظام داشت در فهم و ادراک و شعر گفتن از اقران خود ممتاز
بود و در جنگ داؤد افغان در سنه اثنی وثمانین وتسعمائه شهادت یافت قطب الدین محمد خان
برادر خان اعظم اتکه خان بود و بمنصب بیگلربیگی و امیر الامرائی رسیده بود پنجهزاری نوکر داشت در برودهٔ گجرات
بدست سلطان مظفر گجراتی بشهادت رسید چنانچه در محلش مذکور ست مرزا یوسف خان از سادات
رضوی ست در سلک امرای چهار هزاری منتظم داشت و امر حکومت کشمیر بدو مفوض است محب علیخان میر
خلیفه پسر میر خلیفه وکیل السلطنت بابر بادشاه بود و بفضائل و کمالات ممتاز بود و بهکر را او مسخر نمود و در سلک امرای
چهار هزاری منتظم بود و در سنه تسع وثمانین وتسعمائه در ایام حکومت دهلی ودیعت حیات سپرد قلیج خان
از امرای قدیم الخدمت این دولتست و امروز بمنصب وزارت منسوبست و چهار هزار سوار دارد محمد صادق خان
از صغر سن در خدمت حضرت خلیفهٔ الٰهی بوده و از امرای چهار هزاریست و مصدر خدمات شایسته شده بوکالت
شاهزاده شاه مراد سرفراز است مرزا جانی بیگ خان حاکم تهته است در سلک امرای سه هزاری
انتظام دارد و احوال او در محلش گذشت اسمعیل قلیخان برادر خانجهان است و در سلک امرای
سه هزاریست اعتماد خان گجراتی که از امرای عظیم الشان سلطان محمود گجراتی بود و بعد از فتح
گجرات داخل دولتخواهان این درگاه شد و محل اعتماد شد و از امرای چهار هزاری شده در سنه منصد و نود

مت بنگاله سرفراز بوده و سعید خان امروز
درزمان جنت آشیانی بحکومت بنگاله سرفراز بوده و سعید خان امروز
در زمان جنت آشیانی بحکومت بنگاله انتظام دارد **وزیر محمد خان** در ابتدای حال طالب علم بود بوسیله
و در سلک امرای پنجهزاری انتظام دارد وزیر محمد خان بر سر برهانپور رفته اکثر بلاد و عب
پیر محمد خان بمرتبه امارت رسیده در ایامی که حکومت مالوه داشت بر سر برهانپور رفته اکثر بلاد و عب
اندیار را خراب ساخته در مقام جنگ و جدال با حاکم آن ولایت بود که ناگاه شکست بر او افتاد و همچنان در حا
بختن خود را در آب نربده زده غریق بحر فنا گردید و در مجلس مذکور گذشت **راجه بهارامل** راجه ولایت آمیر
وابتدای دولت روزافزون در سلک و دولتخواهان منتظم گشت از امرای کبار شد و در اگره گذشت راجه بهگونداس
ولد راجه بهارامل مذکور سلک امرای پنجهزاری انتظام داشت و در سنه ست و تسعین و تسعمائه در گذشت راجه
مان سنگه ولد راجه بهگونداس است کارهای بزرگ از دست او برآمده و چنانچه بموقع خود مرقوم گشته الحال
از امرای پنجهزاری است و حکومت ولایت بهار دارد **عبد المجید آصف خان** نویسنده قابل قلم بود
بمرتبه امارت رسیده مصدر خدمات عالی شده کار او بجائی رسید که بیست هزار سوار نوکر داشت نعش
مذکور است **سکندر خان اوزبک** از امرای کبار بود در بغی خان زمان موافقت نمود و در آخر توبه
وبازگشت نمود در سلک دولتخواهان برآمده در سنه ثمانین و تسعمائه در گذشت **عبدالله خان اوزبک**
از امرای عالیشان بود بواسطه واهمه که او را روی داد از حکومت مالوه بگجرات رفت و در سلک اهل بغی درآمده
در گذشت **قیا خان لنگ** از امرای کبار و در سنه اربع و ثمانین و تسعمائه در بلاد بنگاله در گذشت
یوسف محمد خان کوکه برادر بزرگ اعظم خان کوکه پسر خان اعظم است و در عنفوان جوانی از غلبه شرب
در گذشت **زین خان کوکه** از امرای پنجهزاری است و در شجاعت و دیگر صفات حمیده سرآمد ابنای
روزگار است و در فهم و عقل و دانش و سایر کمالات ممتاز است **شجاعت خان** خواهرزاده تردی بیگ خان است
در سلک امرای پنجهزاری بود و حکومت مالوه داشت و در سنه ست و تسعین و تسعمائه از دست نوکران خود بشهادت
رسید **شاه بداغ خان** از امرای جنت آشیانی بود و درین درگاه نیز بمرتبه امیرالامرائی رسیده حکومت
مالوه یافت و آنجا در گذشت **ابراهیم خان اوزبک** رو بلاد امرای چهارهزاری است و در گذشت **ترسون
محمد خان** سابق نوکر بیرم خان بود و بعد از آن بمرتبه پنجهزاری رسید در سنه اثنی و تسعین در بنگاله در گذشت
وزیر خان برادر عبدالمجید آصف خان است بخطاب وزیرخانی و بمنصب وزارت و بمرتبه امرای پنجهزاری
رسیده در سنه خمس و تسعین و تسعمائه باجل طبیعی در گذشت **محمد مراد خان** از امرا بود و مصدر کارهای
بزرگ شده فوت کرد **اشرف خان** میرمنشی از افاضل وقت بود و نام آن یگانه عصر محمد اصغر است
و هفت خط را خوب مینوشت در زمره امرای کبار انتظام داشت **مهدی قا**
[سم خان] ... نشانی بود

انتظام یافت و بحکومت ملتان سرفراز ست میرزا خان خانخانان خلف صدق بیرم خان ست بعد از
فتح گجرات که بموضعش مذکور ست بمنصب خانخانانی و سپهسالاری رسیده امروز ده سال ست که باین مرتبه عالی ترقی
کرده ست و مصدر خدمات عالی و فتوحات عظیم شده از فهم و دانش و علم و کمالات آن بزرگ نهاد هرچه نویسند از
صد یکی و از بسیار اندکی شفقت عام و تربیت فضلا و علما و محبت فقرا و طبع نظم او را موروثی ست و امروز به فضائل
و کمالات انسانی از ارباب دولت قرین خود ندارد علی قلیخان خانزمان از طائفه سیبانی ست در ملازمت
جنت آشیانی همایون بادشاه بمرتبه امیر الامرائی رسیده بود و در ایام سلطنت خلیفه الهی کار او ترقی کرد و مصدر
فتوحات عظمی شد چنانچه در محل خودش مذکور ست و در آخر به بغی و حرام نمکی بقتل رسید ادهم خان نسبت
رضاع بحضرت خلیفه الهی داشت بمرتبه امیر الامرائی رسید و چون مصدر قتل اتکه خان شد در عوض بقصاص
رسید چنانچه بموقعش مذکور ست میر شرف الدین حسین پسر خواجه معین از نسل خواجه ناصر احرار ست در
خدمت حضرت خلیفه الهی بمرتبه امارت و در سلک امرای کبار منسلک شد و بواسطه اغوای اهل فساد فرار نموده
بگجرات رفت و در سنه نهصد و هشتاد که حضرت خلیفه الهی مرتبه اول فتح گجرات نمودند راجه بهارجی او را گرفته
بدرگاه جهان پناه آورد و مدتها در حبس ماند و باز بمراحم خسروانه رقم عفو بر جرائم او کشیده به بنگاله فرستاد آنجا
بحرامخواران موافقت نموده قوت کرد شمس الدین محمد خان اتکه که خطاب خان اعظمی داشت انکه حضرت
خلیفه الهی بود بمرتبه امارت و وکالت رسیده بود از دست ادهم خان جام شهادت چشید میرزا عزیز کوکلتاش
بلقب اعظم خان پسر شمس الدین محمد اتکه خان اعظم است بعد از پدر بآن خطاب عالی شرف امتیاز یافته و پنجهزاری
شده و مصدر فتوحات عظمی و خدمات بزرگ گشته و بجودت فهم و حدت طبع و وقوف در علم تاریخ عدیل ندارد و
از گجرات سفر حجاز اختیار نموده و امروز در مکه است جعفر خواجه خان از سلاطین قاشغر ست همشیره جنت آشیانی
در حباله او بود بمرتبه امیر الامرائی رسیده گذشت بهادر خان برادر خانزمان بشجاعت و مردانگی امتیاز
داشت و بمرتبه امرای پنجهزاری رسیده بود در بغی گذشته شد میر محمد خان اتکه که بخان کلان اشتهار دارد
برادر بزرگ خان اعظم بود مصدر کارهای بزرگ شد و در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة در پتن گجرات باجل
طبعی در گذشت محمد قلی خان برلاس از امرای کبار بود به بنگاله گذشت خانجهان خواهرزاده بیرم خان است
خطاب خانجهانی یافته چند سال بحکومت بنگاله سرفراز بود و مصدر خدمات عظمی شد و در سلک امرای
پنجهزاری انتظام یافت در سنه ست و ثمانین و تسعمائة در بنگاله باجل طبعی در گذشت شهاب الدین احمد خان
در زمره امرای پنجهزاری بود در بیوقت دولت او زیاده آثار جلیله بظهور رسید و سالها حکومت گجرات و مدتها
حکومت مالوه داشت و در سنه نهصد نود و ودیعت حیات سپرد سعید خان برادرزاده جهانگیر قلیخان بیگ است

شیخ پور بملازمت رسید و مجددا در باب تسخیر دکن سخن گذشت و خانخانان بی آنکه شاهزاده دانیال تصدیع کشند تنها
تعهد آن خدمت نموده بنابران حکم شد که لشکری که بخدمت دکن نامزد گشته بهمراه خانخانان برود و شاهزاده دانیال را
طلب داشتند و در دو روز شاهزاده آمده ملازمت خانخانان بانواع مراحم خسروانه سرفرازی یافت و متوجه تسخیر دکن شده
بجانب آگره متوجه گشت و حضرت خلیفه الهی شکارکنان مراجعت فرموده دار الخلافت لاهور را مستقر رایات جلال ساختند
بر ضمیر ارباب الباب مخفی نبوده باشد که احوال حضرت خلیفة الله بر سبیل اجمال مرقوم قلم شکسته رقم شده با آنکه نظر بتفصیل
آن قطره ایست از دریا و ذره از بیضا اما اکبری از ظلمات امور را استقباب نموده تا آخر سال سی و هشتم از جلوس خلیفه
الهی بر مسند سلطنت و بادشاهی موافق سنه اثنی و الف هجری بتحریر آمده اگر عمر مساعدت نماید و توفیق یاوری کند
انشاء الله العزیز وقائع ایام استقبال نیز ثبت نموده ضمیمه این کتاب مستطاب خواهد ساخت والا هرکس را توفیق سعی
مسوده آن پرداخته استسعاد خواهد یافت پوشیده نماند که چون از احوال خیر مآل سعادت منوال
حضرت خلیفه الهی فارغ شد اکنون شروع در ذکر اسامی امرای عالیمقدار که درین
دودمان عالیشان مصدر خدمات شده اند میکند و چون تفصیل اسامی امرای حضرت
خلیفه الهی افاضل پناه علامی شیخ ابو الفضل در کتاب اکبرنامه مرقوم قلم بدایع رقم گردانیده اند درین مختصر بذکر
اسامی امرای کبار اختصاص افتاد **خانخانان بیرمخان** سپه سالار از طائفه بهارلوی ترکمانان است و نسبت
او بمرزا جهان شاه ترکمان میرسد در ملازمت حضرت جنت آشیانی بمرتبه خانخانان و امیر الامرای رسیده منصب
اتالیقی شاهزاده عالیمقدار اکبرشاه امتیاز یافته بود و بسعی آن صاحب اقبال بنیان سلطنت ابد دولت استحکام پذیرفت
و فتح هندوستان از رای جهانگشای خانخانان شد و بیت علما و فضلا جبلی و طبیعی آن بزرگ بنا نهاده بود و در فن
شعر سلیقه تمام داشت و دیوان اشعار ترکی و فارسی دارد و بعد از ظهور دولت ابد پیوند حضرت خلیفه الهی بچهار سال
عزیمت مکه نموده در گجرات پتن از دست فدائی افغان بشهادت رسید و تاریخ آن واقعه را شهید شد محمد بیرم یافته اند
مرزا شاهرخ بن مرزا ابراهیم بن سلیمان مرزا چون بدخشان بدست اوزبک در آمد التجا بدرگاه جهان پناه آورده
در سلک امرای پنجهزاری منتظم است و حکومت مالوه دارد و **تردی بیک خان** از امرای کبار جنت آشیانی
بود در سال اول جلوس خلیفه الهی بواسطه مصلحت ملکی بسعی بیرمخان بقتل رسید **منعم خان خانخانان** از امرای
کبار جنت آشیانی بود و حکومت کابل داشت بعد از بیرمخان بمنصب خانخانان رسید مدت چهار ده سال
بخدمت سپه سالاری و امیر الامرائی امتیاز داشت و در سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة باجل طبیعی درگذشت **مرزا رستم**
بن سلطان حسین مرزا بن بهرام مرزا بن شاه اسمعیل صفوی چون از مخالفت برادر بهرام مرزا بن شاه اسمعیل صفوی
بدرگاه جهان پناه آورده در سلک امرای پنجهزار

از مخالفت برادر و غلبه اوزبک در قندهار تنگ آمده بود پناه بدرگاه

بتقدیم رسانیده وقت آنست که شرف ملازمت دریافته مورد مراحم شاهنشاهی شود اما چون همه وقت زیارت حرمین در خاطر داشت درین ایام بعضی از اهل نفاق از جانب حضرت خلیفهٔ الٰهی نسبت باو سخنان بے لطفانه رسانیدند او را از راه برده اند و او با فرزندان و عیال و خزانهٔ خود را در سر کشتی انداخته در غرهٔ رجب سال مذکور عزیمت سفر حجاز نمود چون این خبر بعرض رسید حضرت خلیفهٔ الٰهی حکومت بلاد گجرات را بشاهزاده شاه مراد تفویض نموده فرمان فرستادند که از مالوه بگجرات رود و محمد صادق خان که از امرای کبار است بوکالت شاهزاده رخصت شده سرکار سورت و بروچ و بروده بجاگیر او مقرر گشت و در تاریخ بست و یکم امرداد ماه سنه سی و هشت الٰهی موافق چهاردهم ذیقعده سنه احدی و الف زینخان کوکه و آصف خان که بجهت تادیب و تنبیه افاغنه سوار و بجور باستیصال جلاله تاریکی رفته بودند اکثر آنها را نابود ساخته اهل و عیال جلاله و وحدت علی برادر او را و خویشان و ملحقان او قریب بچهار صد کس دستگیر نموده بدرگاه جهان پناه آوردند بتاریخ چهارم شهریور ماه الٰهی سنه مذکور بست و نهم ذیقعده حکومت مالوه را بمرزا شاهرخ لطف فرمود و شهباز خان کنبو را که سه سال در قید بود خلاص کرده بجهت سرانجام مهمات مالوه و وکالت مرزا شاهرخ تعیین فرمودند و بتاریخ دوازدهم مهر ماه الٰهی سنه موافق هشتم محرم سنه اثنی و الف مرزا رستم بن سلطان حسین مرزا بن بهرام مرزا بن شاه اسمعیل صفوی که حکومت زمین داور داشت التجا بدرگاه جهان پناه آورده با برادر و فرزندان و عیال بملازمت رسید چون بکنار آب چناب رسید بندگان حضرت دفعهٔ اول سراپرده و بارگاه و قنات و دیگر اسباب فراشخانه از دست قرابیگ ترکمان باستقبال فرستادند و از پی آن کمر و خنجر مرصع از دست حکیم عین الملک روانه داشتند و چون بچهار کروهی لاهور رسید خانخانان و زین خان کوکه و دیگر امرای کبار را بپیشواز فرستادند چون بشرف ملازمت رسید انواع الطاف اشفاق و عطوفت بادشاهانه بظهور آورده یک کرور تنگهٔ مرادی انعام فرمودند و در سلک امرای پنجهزاری انتظام داده ملتان را بجاگیر مرزا لطف فرمودند و هم درین ایام ملک الشعرا الشیخ فیضی که برسالت نزد راجی علیخان و برهان الملک دکهنی رفته بود آمده مورد مراحم خسروانه شد و میر محمد امین و میر منیر و امین الدین که هر یک نزد حکام دکن رفته بودند نیز آمده ملازمت نمودند و چون برهان الملک که نوازش یافته و برداشتهٔ این درگاه بود پیشکش لائق این درگاه نفرستاد و در سلک و سنن اخلاص و نیکخواهی که از و لائق باشد بفعل نیامد بنابران بندگان حضرت خلیفهٔ الٰهی توجه عالی بتسخیر ولایت دکن گماشته شاهزاده دانیال را بتاریخ بست و پنجم مهر ماه سنه سی و هشت الٰهی موافق بست و یکم محرم امسال جهت تسخیر ولایت تعیین فرمودند خانخانان و رای رایسنگه و رای علی و حکیم عین الملک و امرای مالوه و جاگیرداران صوبهٔ اجمیر و دهلی نیز بملازمت شاهزاده رخصت شدند بالجمله هفتاد هزار سوار با شاهزاده نامزد شدند و خود بدولت و اقبال بعزیمت شکار بیرون آمده تا کنار آب دریای سلطانپور که بسی و پنج کروهی لاهور است رسیدند و خانخانان را که در ملازمت شاهزاده دانیال بسرهند رسیده بودند بجهت بعضی کنکاش بحضور طلبیده و خانخانان را که در نواحی

درآمده متوجه باره موله که سرحد کشمیر و پکهلی است شدند و در راه بحوضی که بزین لنکا مشهورست سیر کردند و این حوضیست
که جانب غربی و جنوبی و شمالی او کوه هفت کوسی کرده و دور او سی کروه دور یافته ازمیان این حوض درآمده است
نکنند و آبش در نهایت صفا و درمیان حوض سلطان زین العابدین مقدار یک جریب را سنگ انداخته از آب
بلند کرده عمارت عالی ساخته است الحق که نظیر این حوض عمارت در بلاد بنظر در نیامده و بالجمله بعد از سیر و تماشای
آن عمارت به نزول رسیده آنجا از کشتی برآمده بسکلی متوجه شدند و چون به پکهلی رسیدند برفی عظیم و باران سخت
بارید و حضرت آنجا نیستند با لیقار متوجه رهتاس شدند و کمترین بنده باقی نظام الدین احمد مؤلف تاریخ را خواص فتح الله را
حکم فرمودند که با اهل محل آهسته از عقب متوجه آمده باشند و از غرائب واقعات آنکه وقتیکه حضرت خلیفه الهی از کشمیر
معاودت فرمودند می گفتند که چون چهل سالست که باریدن برف ندیده بودیم و اکثر مردم همراه که در هند نشو و نما یافته
هم ندیده اند اگر یک برف را در نواحی پکهلی از تنگیها برآمده باشیم ببینیم از الطاف الهی بعید نیست و آنچنان شد که فرموده
بودند و بتاریخ غره ربیع الاول سنه مذکور رایات مراجعت بجانب دار الخلافت لاهور برافراشته در بیست روز سیر و شکار
کنان بتاریخ ششم ربیع الثانی سنه مذکوره لاهور مستقر رایات جلالی شد درین اثنا خبر رسید که راجه مانسنگه باپسر
و برادران قتلو افغان که بعد از فوت قتلو ولایت اودیسه در تصرف ایشان بود جنگ عظیم دست داده فتح و ظفر
نصیب دولتخواهان شده ولایت اودیسه که ملکی وسیع در اقصای بنگاله است بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد ذکر
وقایع سال سی و هشتم الهی بتاریخ هفدهم جمادی الثانی سنه احدی و الف تحویل نیر اعظم از حوت
بحمل هنیا و نوروز سلطانی آغاز سال سی و هشتم الهی شد و بدستور هر ساله آئین سیدی جشنها و بزمها ترتیب یافت در
اثنای این جشن نهم فروردی ماه الهی سنه موافق بست و چهارم جمادی الثانی سنه مذکور خانخانان و جانی بیگ
حاکم تهته آمده بشرف عتبه بوسی مفتخر گشته سور و اصناف عنایات پادشاهانه و مراحم خسروانه گشتند و شاه بیگ خان
و فریدون برلاس و بختیار بیگ و دیگر امرا که کومک لشکر بودند همراه آمده بملازمت رسیده فراخور حال بزیادتی علوفه
و جاگیر ممتاز و سرافراز گشتند درین وقت که جونه گره و ولایت سورت بتصرف اولیای دولت روز افزون درآمده مظفر
گجراتی که در آن نواحی میبود فرار نموده بجانب کهنکار که زمیندار ولایت کچه است رفته در پناه او می بود اعظم خان
بر سر کهنکار آمده اکثر ولایت او را خراب ساخت و او از راه اخلاص و دولتخواهی درآمده در آنمقام شد که مظفر گجراتی
دستگیر دولتخواهان شود بنابراین پسر اعظم خان را بجای که مظفر بود رهبر کرده برده غافل او را گرفتار ساختند در اثنای
مظفر گجراتی به بهانه وضو ساختن بگوشه نشسته باستره که با خود داشت گلوی خود را بریده خود را هلاک ساخت بناچار
سرش را بپیش اعظم خان آوردند و اعظم خان سر او را بدرگاه خلائق پناه ارسال داشته بود و منظر اشرف گذشت و
دو سال بود که اعظم خان از ملازمت دور افتاده بود فرمان بطلب او رفت که چون خدمات شایسته

فیروزی اختصاص یافتند و جانی بیگ هزیمت خورده پایان آب رفت و در موضع اثرپور مرتبه دیگر گرد خود قلعه
ساخته در کنار دریا نشست و خانخانان از آنجانب و این لشکر ازین طرف گرد او را گرفته محاصره نمودند و هر روز
جنگ و جدل میشد تا آنکه کار بر جانی بیگ بنوعی تنگ شد که مردم او هر روز فرار از اسپ و شتر خود را میخوردند و هر روز
از ضرب توپ و تفنگ خلق کثیر از ایشان هلاک میگشتند و در آخر جانی بیگ را عجز و اضطراب در صلح زده قرار داد
که خود را بنده وار بملازمت بندگان حضرت رساند بیت چو این طلعت نمود آن گردن افراز * سرش ایمن شد
از تیغ سرانداز * و مهلت سه ماه بجهت سامان راه التماس نموده قرار یافت که چون ایام برسات است
خانخانان در موضع سن که در مجاری سهوان واقعست اینمدت را بگذرانند و قلعه سهوان را بدولتخواهان سپرده
خود را بمیرزا ایرج فرزند رشید خانخانان نسبت کرده بندگان حضرت این فتح را شگون فتح کشمیر گرفته خوشحالی
کردند و کوچ بکوچ متوجه کشمیر گشتند و چون رایات ظفر آیات قریب بهنبر که ابتدای کوتل و کوهستان است رسید
خبر آمد که لشکر ظفر اثر چون پنج و شش منزل از منازل تنگهای کوهستان را طی کردند جمعی از مردم یادگار و کشمیریان در
کوتل راه پریشانی گرفته جنگ کردند و تاب نبرد ان ظفر اثر نیاورده فرار نمودند و از آنجانب یادگار نیز تا هیرپور رسیده
با جمعیت عظیم روی بمقابله لشکر ظفر اثر داشت که بناگاه بعد از گذشتن پاره از شب جمعی از نوکران میرزا یوسف خان
که بعضی باطغان و بعضی ترکمان بودند بر سر یادگار ریخته او را بقتل رسانیدند و بعد از سه روز سر او را بدرگاه خلایق پناه
آورده عبرت عالم و عالمیان ساختند و این فتح عظیم باینچنین آسانی از اقبال دولت ابد پیوند حضرت خلیفه الهی
دست داد و از غرائب امور آنکه همان روز که حضرت باراده سیر کشمیر از آب لاهور عبور فرمودند یادگار در کشمیر خیال فاسد
بغی را در سر کرده خطبه بنام خود خوانده بود و چون حضرت در باغ رامداس که منزل اول در لاهور رسیده بودند بر زبان
غیب بیان این بیت که کلاه خسروی و تاج شاهی * بهر کل کی رسد حاشا و کلا * وارد شده بود و چون یادگار کل بود این
امر از او صادر شده همانا که باطن حضرت از احوال او وارد و از غرائب امور آنکه همان روز که خبر بغی او بحضرت رسید
فرمودند که انشاء الله تعالی معامله یادگار بچهل روز میرسد اتفاقاً روز چهلم همان بود که او بقتل رسید و بعد از سه روز
دیگر بتاریخ بیست و هشتم ذیحجه سنه الف شاهزاده دانیال بجهت آنکه شاهزاده خسرو لقدر ضعف داشت با تمام اهل محل گذاشته خود
بلغار یلغار به کشمیر شتافتند و بنده درگاه مولف تاریخ نظام الدین احمد در رکاب سعادت انتساب گرفتند و شاهزاده را با اهل محل
حکم شد که در قلعه رهتاس توقف نموده باشند و بتاریخ هشتم محرم سنه احدی و الف کشمیر را از قدوم میمنت لزوم رشک
فردوس برین ساختند و بیست و هشت روز در کشمیر استقرار داشته هر روز بسیر گلگشتی و شکار خاطر قدسی ماثر را
خوشحال میساختند و حکومت کشمیر را باز بمیرزا یوسف خان رضوی مرحمت فرموده جمعی دیگر را مانند خواجه اشرف ولد
میرمراد و کمبی و پسر فتح خان و پسر شیخ ابراهیم در کشمیر گذاشته بتاریخ هشتم صفر سنه مذکور عزیمت مراجعت فرموده در کشتی

فرستادند و در اواخر شعبان سنهٔ مذکور زین خان کوکه را بجهت آبادان ساختن ولایت سواد و بجور و ...
ملا افاغنه و نابود ساختن جلاله تاریکی رخصت کردند و در تاریخ بیست و چهارم شوال سنه مذکوره که دوازدهم ماه
امرداد سنه سی و هفت الهی باشد خاطر قدس اثر حضرت خلیفه الهی متوجه شکار نواحی دریای چناب که منبع سیر کشمیر بود
شده از آب راوی عبور نموده در باغ رامداس پنج روز به سیر و انبساط خاطر گذرانیدند و از انجا کوچ کرده در سه
دهی منزل نموده قلیج خان و موته راجه را بجهت سرانجام مهمات لاهور گذاشته چون ایام برسات و کثرت
سیل و باران بود شاهزاده بزرگ سلطان سلیم را در اردوی معلا گذاشته آهسته آهسته می آمده باشند خود جریده
با اهل شکار متوجه آب چناب شدند و چون بکنار آب رسیدند خبر رسید که یادگار برادرزاده مرزا یوسف خان رضوی
او را مرزا یوسف خان به نیابت نموده در کشمیر گذاشته بود باتفاق بعضی از کشمیریان علم بغی برافراشته نام سلطنت
برخود گذاشته است و قاضی علی که منصب دیوان کشمیر داشت و حسین بیگ شیخ عمری که تحصیلدار خراج کشمیر بود با یادگار
خود با یادگار جنگ کرده بحسب تقدیر قاضی علی بقتل رسید و حسن بیگ هزیمت را غنیمت دانسته بیجانے از
تلهای کشمیر برآورده بار جوری رسید حضرت خلیفهٔ الهی شیخ فرید بخشی را با جمعی از امرا مثل شیخ عبدالرحیم لکهنوی
و میر مراد و خواجگی فتح الله بخشی احدیان با هفصد احدی و شیخ کبیر و پسران شیخ ابراهیم و نصیب خان ترکمان و حسن خان
پسران ابوزید و دیگر امرای جماعت ایماق بدخشانی که یکهزار سوار بودند تعین فرمودند و خود از آب چناب عبور نموده بشکار
مشغول بودند که شاهزاده با اردوی معلی آمده بملازمت رسید و درین ایام خبر رسید که خانخانان مدت دو ماه جابیلـ...
در محاصره داشت و هر روز جنگ و مقابله میشد و از طرفین مردم بقتل رسیدند و سیدیان از اطراف راه آمد و شد
غله را بر لشکر خانخانان بستند و غله بحدی نایاب گشت که نانی بجانی ارزان بود ☙ گشته زان تنگی جهان ...
ل ٭ گرسنه نالان و سیران سنگدل ٭ هر کرا دیدار نان بودی هوس ٭ قرص خور در آسمان دیدی و بس
خانخانان بی علاج از انجا کوچ کرده بجانب پرگنه جوان که قریب تهته است روان شد و سید بهاء الدین بخاری
و بختیار بیگ و قرابیک ترکمان و میر محمد معصوم بکری و حسن علی عرب و جمعی از نوکران خود را بمحاصره سهوان فرستا...
جانی بیگ مردم سهوان را که جمعیت خیال کرده بر سر ایشان رفت و چون این خبر بخانخانان رسید بسرعت هر چه تما...
دولت خان لودی را که سپهسالار ایشانست و خواجه محمد مقیم بخشی و دهاروی پسر راجه تودرمل و دلیپ پسر رای ...
و بهادر خان ترین و محمد خان نیازی را بکومک مردم سهوان فرستاد و این مردم در دو روز هشتاد کروه راه ...
ده خود را بسهوان رسانیدند و روز دیگر جانی بیگ نوجهار است کرده رسید و دولتخواهان نیز صف آراستند
و با وجود آنکه این لشکر دو هزار سوار نمیرسید و جمعیت او از پنجهزار زیاده بود جنگ صعب اتفاق افتاد و د...
ولد راجه تودرمل ترددهای مردانه بظهور رسانیده بقتل رسید و ظفر بهره اولیای دولت ورزید

گوشمال او شد و مدهکر نیز با لشکر بسیار بعزیمت جنگ در برابر آمده بعد از مقابله راه فرار پیش گرفته در جنگل کوهستان راپناه برد و تمام ولایت او بغارت و تاراج رفت و درهمین ایام مدهکر بمرگ طبعی بجهنم رفته رامچند که پسر بزرگ او ست قائم مقام او شد و از راه عجز و انکسار و دولتخواهی اختیار کرده شاهزاده شاه مراد را بملازمت نمود و پیشکش بسیار گذرانید و شاهزاده او را بهمراهی یار ولد صادق خان بدرگاه جهان پناه فرستاده خود بملده اجین قرار گرفتند داو بملازمت رسید و با وجود آنکه بملازمت رسید قبل ازین از ملازمت حضرت گریخته رفته بود و گناهان او بعفو مقرون گشته مورد مراحم شد و اعظم خان بعد از فتح جام چند گاه در احمد آباد بسر برده همت بر تسخیر ولایت سورت و قلعه جونه گره گماشت و خبر رسید که دولت خان پسر امین خان که بعد از پدر والی آنجا بود و در جنگ جام زخمی رفته بود وفات یافت اعظم خان عزیمت تسخیر جونه گره مصمم شد و کوچ بکوچ متوجه آن ولایت گشت پسر دولت خان با وزرای پدر متحصن شده چندگاه دفع الوقت کرد و چون هیچ حیله شان دست نماند وزرای امین خان امان طلبیده پسرزاده او را برداشته بخدمت اعظم خان آوردند و کلید های قلعه جونه گره را تسلیم خواهان کردند و این فتح در پنجم ذیقعده سال مذکور دست داد و خانخانان که بتسخیر تته شده بود و بقلعه سهوان رسیده محاصره نمود و چون معلوم کرد که جانی بیگ با کل زمینداران آن ولایت با غراب و کشتی بسیار و توپخانه آراسته بعزیمت می آید خانخانان که محاصره نموده پیشتر روان شد و چون بنواحی نصرپور رسیده و فاصله فریقین هفت کروه مانده جانی بیگ تمامی غرابها را که از صد غراب متجاوز بود با دویست کشتی مشحون تیراندازی و توپچی و توپهای بزرگ بجنگ فرستاد خانخانان با آنکه زیاده از بیست و پنج غراب نداشت بمقابله نموده جنگ انداخت و یکشب و یکروز متصل جنگ قائم بود با آنکه عنایت الٰهی یاد بخش دلیران لشکر پادشاهی شده از اهل غراب جانی بیگ قریب بدویست کس بقتل رسیده و هفت غراب بدست لشکر ظفر اثر در آمد بقیه بهزیمت رفتند و این جنگ در بست و ششم محرم سنه الف واقع شد بعد ازین فتح جانی بیگ در کنار دریای سند در زمینی که اطراف آن آب و حیله بود گرد لشکر خود قلعه ساخته نشست و خانخانان در برابر فرود آمده مرچلها ساخته او را قبل کرد و مدت دوماه ایام محاصره و مجادله بود و درین ایام بندگان حضرت او را یک لکهه و پنجاه هزار روپیه و دفع دیگر یک لک روپیه دو مرتبه و دیگر یک لک من غله با چند توپ بزرگ و توپچی بسیار بمدد خرج و کومک لشکر فرستادند و رای رایسنگه را که از امرای چهار هزاری است از راه جیسلمیر بکومک خانخانان رخصت کردند

ذکر وقایع سال سی و هفتم الٰہی

ابتدای اینسال روز شنبه ششم جمادی الآخر سنه الف بود چون خبر رسیده بود که جلال تاریکی که گریخته نزد عبدالله خان رفته بود باز آمده بنیاد فتنه و فساد در آن نواحی نموده دزد روز نور و جعفر بیگ آصف خان را که بخشی بود بجهت استیصال جلاله تعین فرموده رخصت کردند که باتفاق محمد قاسم خان حاکم کابل دفع آن رهزن مفسد نمایند و مؤلف تاریخ نظام الدین احمد را بمنصب بخشیگری سرفراز

بهار و بنگاله داشت خطاب راجگی داده بفرمان نوازش و خلعت خاصه و اسپ سرفرازی کشیده مصحوب یکی از احدیان فرستادند و چون اعظم خان بگجرات رسیده متوجه تسخیر ولایت جام که از زمینداران نواحی بکثرت و جمعیت امتیاز دارد شد جام باتفاق دولت خان پسر خان حاکم قلعه که قائم مقام پدر شده بود و دیگر زمینداران قریب بست هزار سوار یکجا ساخته در برابر آمد بیت

گرچه که مور و ملخ است این سپاه * مور شود کشته چو افتد براه

اعظم خان لشکر خود را هفت فوج ساخته محاربه نمود و جنگ صعب اتفاق افتاد خواجه محمد رفیع بدخشی که سردار فوج جرانغار بود با محمد حسین شیخ که از امرای قدیم دودمان عالیشان بود بشهادت رسید و از فوج هراول میر شرف الدین برادرزاده میر ابوتراب شهادت دریافت چهار هزار راجپوت برین معرکه بقتل آمد پسر کلان جام که قائم مقام او بود با وزیرش از جمله مقتولان بودند فتح و فیروزی اختصاص یافت و این فتح در روز یکشنبه ششم شوال سنه ثمان و تسعین و تسعمائه دست داد و چون چند سال بلده لاهور مستقر رایات جلال شده بود و جانی بیگ حاکم تهته بملازمت نرسیده بود و درهمین ایام حکومت ولایت ملتان و بهکر بخانخانان عنایت شده حکم شد که بتسخیر ولایت سنده و بلوچان پردازد و در ماه ربیع الثانی سنه تسع و تسعمائه خانخانان را با جمعی از امرای نامدار مثل شاه بیگ خان کابلی و فریدون برلاس و سید بهاء الدین بخاری و شیر خان و جانش بهادر و بختیار بیگ و قرابیگ محمد خان نیازی و مردم دیگر که تفصیل ایشان باطناب میانجامد رخصت کردند و صد زنجیر فیل و توپخانه همراه ساخته خواجه محمد مقیم را که از خانزادان و تربیت کردهای این درگاه بخدمت بخشیگری این لشکر تعیین نمودند و تاریخ این عزیمت را قدوة الفضلا و ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی قصد تهته یافتند

ذکر وقائع سال سی و ششم الٰهی

ابتدای اینسال روز یکشنبه بست و چهارم جمادی الاول سنه تسع و تسعمائه بود و در شوال اینسال چهار کس را از ملازمان و مخصوصان درگاه بجهت رسالت حکام دکن انتخاب کردند از آنجمله ملک الشعرا شیخ فیضی را نزد علی خان حاکم اسیر و برهانپور و خواجه امین الدین را نزد برهان الملک که بنصرت اولیای این دولت بحکومت احمدنگر که جای آبا و اجداد او بود رسیده بود و میر محمد امین را نزد عادل خان حاکم بیجاپور و میر منیر را نزد قطب الملک حاکم گولکنده فرستادند و حکم شد که شیخ فیضی رسالت راجی علیخان را بجا آورده نزد برهان الملک نیز خواهد رفت و بتاریخ هشتم شهر ذیحجه اینسال شاهزاده جوان بخت شاه مراد را که مشهور و ملقب بپهاری است حکومت ولایت مالوه و نواحی آن مرحمت فرموده علم و نقاره و توغ و تمن توق و لوازم ادوات امارات سلطنت و چهارقب شاهی که مخصوص شاهزاده هاست عنایت کردند اسمعیل قلی خان را اتالیق شاهزاده سرفراز ساخته حاجی سوندک و شیخ عبد الله خان و جگناتهه و رای درگا و دیگر امرا بملازمت شاهزاده رخصت فرمودند و چون شاهزاده بنواحی گوالیار رسیدند معلوم نمودند که بعضی از زمینداران اوندچهه در آن حوالی است از راجهای هند امتیاز دارد و درین ایام دست تصرف در پرگنات گوالیار دراز کرده است بنابران

ازیاد در کاس کرام افتد * قلم کند سررشتهٔ تحقیق منفصله معانی از بیان باندرد * الفاظ از کلام افتد * زبان جمل چند
بمحابا در سخندانی * مطالب نادرست آمد دلائل ناتمام افتد * دل مستکملان دهر در نقص ابد ماند * چو نارس میوهٔ کز شاخ ناگه بر مجام
افتد * گرامی امهات فضل را فرزند روحانی * ابو الآبای حقیقی شاه فتح الله شیرازی * وصد بو نصر رفت و
بو علی تا او پدید آمد * بسی دار و قضا در ته و کان زین گونه سرافرازی * گهی با تیغ شاهان کردی این کردی * گهی با کوکب [illegible]
گردی فلک تازی * هیهات از وجود کامل او بود دورانرا * بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی * شهنشاه
جهانرا در وفاتش دیده پر نم شد * سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد * و تاریخ بست و هفتم
رمضان عازم شهر کابل شده از راه بکهلی بجانب قلعهٔ اتک عنان عزیمت انعطاف یافت و حکیم ابو الفتح که از
همزبانان و مقربان سخن فهم و نادرهٔ فطرت و زکای طبع و کمال دانش ممتاز بود در منزل دهمتور سفر آخرت اختیار کرده
در حسن ابدال مدفون گشت و شاهزاده با اهل محل واردوی معلی حسب الحکم از رهتاس متوجه اتک رسیده ملازمت
نمودند و از همان منزل شهباز خان کنبو بجهت دفع بقیهٔ افغانان یوسف زئی تعیین رخصت یافت و رایات
جهانکشای از آب نیلاب گذشته متوجه کابل گشت و بست و دوم ذیقعده سنه سبع و تسعین و تسعمائه کابل
محل نزول رایات جلال گشت و حکیم همام و میر صدر جهان که بایلچی گری بماوراء النهر رفته بود با ایلچی عبد الله خان آمده
بسعادت زمین بوس سرفرازی یافتند و کتابت عبد الله خان که مشعر اتحاد و یگانگی بود با تحف و هدایا بنظر حضرت
درآوردند و مدت دو ماه در کابل تشریف داشته اکثر اوقات بسیر باغات و گلگشت بجد خاطر حضرت منصرف بود
و ساکنان کابل از وضیع و شریف از خوان احسان آنحضرت بهره مند و شاداب گشتند و در همین ایام خبر رسید
که راجه تودرمل که وکیل السلطنت و مشرف دیوان و راجه بهگوانداس که امیر الامرا بود در لاهور ودیعت حیات
سپردند و در بستم محرم سنه ثمان و تسعین و تسعمائه رایات عالیات بعزیمت هندوستان در حرکت آمد و حکومت
کابل بمحمد قاسم خان میر بحر و بر عنایت فرموده توجیه بیگ کابلی و محمد قلی و حمزه بیک ترکمان و جمعی کثیر از امرا را
بکومک او گذاشته و حکومت گجرات را میرزا عزیز محمد کوکلتاش مخاطب باعظم خان که حکومت مالوه داشت عنایت
کرده مولف نظام الدین احمد را بملازمت طلب داشتند و در عوض جاگیر خانخانان که در گجرات داشت چون مورد
لطف نمودند و چون رایات جهانکشا دار الخلافت لاهور رسید بنیاد نوروز سلطانی و آغاز سال سی و پنجم الٰهی
شد

ذکر وقایع سال سی و پنجم الٰهی

ابتدای اینسال روز چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه
ثمان و تسعین و تسعمائه بود مجلس نوروزی بروش معهود آراسته شد و در سوم نوروز مولف تاریخ با جمعی شتر سوار بطریق
یلغار ششصد کروه راه را در دوازده روز طی کرده بشرف زمین بوس دریافته مورد مراحم خسروانه شد و
چون راجه بهگوانداس فوت شده بود کنور مانسنگرا که خلف صدق او و از امرای عظیم الشان است و حکومت

زمان بجهانیان صلای عیش وکامرانی درداد و گرفتن صادق خان برسر سهوان وصلح کردن او بحاکم تهته درهمین ایام
محمد صادق خان حاکم بکر بحسب الحکم برسر ولایت تهته روان شد قلعه سهوان رامحاصره نموده بود جانی بیگ حاکم تهته ازراه
عجز درآمده بدستور آبای خود ایلچیان باتحف وهدایای لایق روانه درگاه خلائق پناه ساخت مراحم بادشاهی
شامل حال او شده فرمان بمحمد صادق خان نفاذ یافت که ولایت جانی بیگ را باو بخشیدم دست تصرف خودرا
ازان ولایت کوتاه سازد وبتاریخ بست وپنجم ذیقعده سال مذکور ایلچیان جانی بیگ را رخصت فرموده حکیم
عین الملک را بجهت زیادتی سرفرازی او همراه ساخته بانواع تفقدات ومراحم خسروانه ممتاز ساختند ودر اوایل
ربیع الثانی این حکومت کابل بزین خان کوکه مفوض شده مانسنگه را بدرگاه خلائق پناه طلبیدند ودر آخر
ربیع الثانی خانخانان میرزا خان باعلامة الزمانی میر فتح الله شیرازی مخاطب بعضد الدوله از گجرات بطریق یلغار
بدرگاه آسمان جاه رسیده بشمول عواطف خسروانه گشت وبتاریخ بست ونهم رجب محمد صادق خان از بکر آمده
شرف ملازمت دریافت ودراواخر شعبان سال مذکور مانسنگه بدرگاه جهان پناه آمده واواخر امسال بحکومت
ولایت بهار وحاجی پور بمزید سرفرازی یافته رخصت شد وهمدرین ایام حکومت کشمیر را بمیرزا یوسف خان رضوی
مقرر فرموده محمد قاسم خان میر بحر را از کشمیر طلب داشتند ومحمد صادق خان را بدفع یوسف زئی بسواد بجور رخصت فرموده
جاگیرهای مانسنگه از سیالکوت وغیره باو مرحمت شد واسمعیل قلیخان از سواد بجور طلب فرموده بجای قلیج خان بگجرات
فرستاده قلیج خان را بدرگاه طلب داشتند وحکومت ولایت بهار وبنگاله بکنور مانسنگه مفوض داشته رخصت دادند

ذکر وقایع سال سی وچهارم الهی

ابتدای امسال روز سه شنبه چهارم جمادی الاول سنه سبع وتسعین و
تسعمائه بود دریمسال قلیج خان از گجرات آمده شرف ملازمت دریافت وحکم شد که باتفاق راجه تودرمل عین الملک
که بتهته رفته بود با ایلچیان جانی بیگ ترخان آمده شرف خدمت دریافت وپیشکش جانی بیگ را با عرضداشت
گذرانیده مورد مراسم شاهنشاهی شد وبتاریخ بست ودوم جمادی الثانی سنه سبع وتسعین وتسعمائه حضرت
خلیفه الهی بعزم سیر وشکار بکابل روان شدند وبسرکه ازانجا شروع درکوهستان کشمیر میشود رسیده اهل محل را باشاهزاده
شاه مراد درهمان جا گذاشته خود بطریق یلغار متوجه سیر کشمیر شدند ودر روز پنجشنبه غره شعبان سنه مذکوره نزول اجلال
جهانگشای در شهر سری نگر وقوع یافت وچون روزی چند خاطر اشرف از تماشا وسیران ولایت فراغ دست داد
وایام برسات درآمد که شاهزاده با دیگر اهل محل رهتاس را سفر ساخته انتظار قدوم میبرده باشد وعلامة العصر امیر
فتح الله شیرازی در کشمیر بعالم تنفاخرامید مفارقت آن یگانه دهر برخاطر اقدس حضرت خلیفه الهی گران آمده تاسف
بسیار خوردند وملک الشعرا شیخ فیضی در مرتبه امیر فتح الله بترکیب هندی گفته که این چند بیت ازانست ؎ دگر
آن آمد که عالم از نظام افتد ٭ جهان عقل را درهم روز علم شام افتد ٭ همه گنجینه اقبال در دست لیام افتد ٭ هم

در پرگنات عمال فرستادند و چون حقیقت حال بعرض اشرف حضرت خلیفه الهی رسید محمد قاسم خان و دیگر امرا
فرامین عنایت و الطاف ممتاز فرموده هر یک را امتیاز و سرفراز فرمودند و یعقوب کشمیری با جمعیت گرد آمده
محمد قاسم خان جنگ کرده شکست یافته و مرتبه دیگر شبا خون آورده بجای نساخت و لشکر ظفر اثر او را تعاقب
کرده در کوههای پر درخت و دربای تنگ پیش انداخت مغلوب و منکوب ساخته نزدیک بآن رسانیدند
که دستگیر سازند عاقبت از راه عجز و انکسار پیش آمده محمد قاسم را دیده و ید و در سلک دولتخواهان منسلک شد
و ملک کشمیر صافی گشت و در نوزدهم رمضان سنه مذکور ایلچی عبدالله خان را رخصت کرده حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح
که بفضائل و کمالات صوری و معنوی آراسته است برسالت همراه او کردند و میر صدر جهان را که از سادات حسینی
ولایت قنوج بکمالات انسانی امتیاز دارد و جهت عزا پرسی اسکندر خان پدر عبدالله تعیین فرمودند محمد علی خزانچی
قریب یک نیم لک روپیه که سه هزار و هفتصد تومان عراق باشد اسباب هندوستان و تحفهای نفیس تحویل کرده
بعبدالله خان سوغات فرستادند و درین ایام خبر رسید که سید حامد بخاری از امرای کبار سلاطین گجرات در
سلک دولتخواهان انتظام یافته بود و در پشاور بجهت دفع و رفع تاریکیان قیام داشت روزی تاریکیان قریب
بیست هزار پیاده و پنجهزار سوار جمع کرده بر سر او آمدند او با چند کس که در آنوقت همراه داشت بر آمده جنگ کرده شهادت
یافت حضرت خلیفه الهی زین خان کوکه و شاه قلیخان محرم و شیخ فرید بخشی و جمعی کثیر از امرا و ملازمان را بجهت تدارک
این امر و استیصال تاریکیان رخصت فرمودند چون تاریکیان در کوتل خیبر اجتماع نموده راه کابل و هندوستان را
مسدود ساخته بود و کنور مانسنگه از کابل بجمعیت تمام بخیبر آمده و جنگ صعب اتفاق افتاد و مانسنگه بفتح و فیروزی
اختصاص یافته خلق کثیر بقتل آورده و در هر در بسته در کوه خیبر تهانه گذاشت و درین ایام مرزا سلیمان که از مغلبه
ببدخشان آمده باز استیلا گرفته بود بسبب غلبه اوزبک فرار نموده بکابل آمد و از کابل متوجه هندوستان شده بملازمت
حضرت خلیفه الهی رسید مورد افضال شاهنشاهی شد ذکر وقایع سال سی و سوم الهی ابتدای
اینسال روز دوشنبه بیست و سوم ربیع الآخر سنه ست و تسعین و تسعمائه بود مجلس نوروزی بدستور سنوات سابق
آراسته شد چون بعرض رسید که جلاله تاریکی را کنور مانسنگه زبون ساخته چنانکه تاب بودن قرار کار خود نیاورده
فرار نموده بجانب بنگش رفته عبدالمطلب خان را که از امرای کبار بود با جمعی مثل محمد قلی بیگ ترکمان و حمزه بیگ ترکمان
و احمد بیگ کابلی و غیر الشان بجهت استیصال جلاله به بنگش تعیین فرمودند و چون لشکر فیروزی به بنگش رسید جلاله [illegible]
ساخته تا سوار و پیاده از مور و ملخ زیاده بجنگ آمد و حرب صعب دست داده مخاذیل شکست یافته راه فرار پیش گرفته بدار البوار شتافتند
و درینسال فرخنده فال ولادت سلطان خسرو ولد شاهزاده جوان بخت سلطان سلیم از عصمت دختر راجه
بهگوانداس روی نموده و از آرایش جشن طوی ولادت این شاهزاده که طلوع اولین کواکب سعادت بود زینت و

ذکر رفتن مرزا شاهرخ بکشمیر و صلح نمودن او بحاکم کشمیر و رسیدن او بملازمت

روانه گشتند چون بدرگاه معلی رسیدند ایشان صالحه الپسند خاطر اشرف نیفتاد و امرا از کورنش ممنوع گشتند و بعد از روزی چند در روز شرف آفتاب بکورنش و خاکبوس سرفرازی یافتند بیت خشم کریم ار چه گدازش کند ؛ از پس آن باز نوازش کند ؛ و همدرین شرف ایلچی عبدالله خان ؛ نظر بی فرزندان بشرف ملازمت و کورنش رسیدند و اسمعیل قلیخان و رای سنگه نیز درین روز کلانتران و سرداران بلوچیان را آورده بعتبه بوسی مقرر شدند و چهار لکهه مرادی که پانصد تومان عراق باشد بنظر بی و فرزندان انعام شد و بعد از اتمام مجلس نوروزی کنور مانسنگه که بجهت زیادتی تاکید راجه تودرمل که باستیصال افغانان یوسف زئی و غیرهم تعیین شده بود رخصت یافتند و چون خاطر اشرف از مهم افغانان و نواحی آنکه بنارس کابل فراغت یافت رایات عالیات بعزم استقرار دار الخلافت لاهور در حرکت آمده بیست و چهارم ربیع الثانی سال مذکور پای دولت در رکاب سعادت نهادند و چون کنور مانسنگه را درینولا بحکومت کابل نامزد کرده بودند تا کنار آب بهت اسمعیل قلیخان را با لشکر عظیم بسر افغانان تعیین فرموده حکم جهان مطاع باسم کنور مانسنگه صادر شد که چون اسمعیل قلیخان بآنجا رسد و متوجه کابل گردد و سید حامد بخاری نیز بکومک اسمعیل قلیخان و دفع راهزنان و متمردان افغانان تعیین شد و حکم شد که در پشاور بوده باشد و رایات عالیات سیرکنان و شکار افگنان بنواحی لاهور رسید و در شب جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی سنه مذکور نزول اجلال ارزانی داشتند و مقارن اینحال سر عرب بهادر را که بکوهستان کمایون نهاده پرده ولایت دامن کوه را مراجعت میداد بدست نوکران حکیم ابو الفتح که در پرگنه شیرکوت بودند بقتل رسیده بود آوردند و در پنجم ماه رجب امسال مجلس وزن اقدس حضرت خلیفه الهی منعقد شد و جشن عالی ترتیب یافت و چون تفصیل خصوصیات این مجلس بکرات مذکور گشت تکرار نمی نماید و در نوزدهم شهر رجب مذکور کدخدائی شاهزاده جوان بخت بدختر رایسنگه که از امرای کبار است وقوع یافت رای رایسنگه پیشکش بسیار و چیز براق گذرانیده سر مفاخرت باوج عزت رسانید و در اوایل شعبان سنه مذکور محمد قاسم خان میر بحر و بر و فتح خان فوجدار و گوجر خان و مرزا علی و میرزاده علیخان و سید عبدالله علم شاهی و خنجری شیخ دولت بختیار و جماعت کثیر از دولتخواهان بتسخیر ولایت کشمیر رخصت شدند و چون لشکر فیروزی اثر هفت منزلی در کوه پیشگی آمد در کوتل کرتل یعقوب پسر یوسف خان که خود را حاکم کشمیر پنداشته بود با جمعیت تمام در مقابل آمده در تنگی کوه محکم کرده نسبت اقبال دولت روز افزون حضرت خلیفه الهی کار خود کرده سنگ تفرقه در میان کشمیریان انداخت و تفصیل این اجمال آنکه چون سرداران کشمیر از سری و سرداری یعقوب دلتنگ بودند چندی از وی جدا شده پیش محمد قاسم خان آمدند و جماعت دیگر در شهر سری نگر که جای حاکم نشین ولایت کشمیر است لوای مخالفت برافراختند و یعقوب بتسکین فتنه درون خانه را بهم و الفته برگشته متوجه شهر شد و افواج قاهره بی مانع بکوتل کشمیر درآمده و یعقوب تاب نیاورده فرار نموده بکوهستان رفت و افواج پادشاهی شهر سری نگر را متصرف

مراد بندهای درگاه را از پی ایلغار روان ساختند و چون لشکر با زین خان کوکه ملحق شدند بتاخت و تاراج
افاغنه بر آورده برده و غنیمت بسیار گرفتند و چون بکوتل کراکر رسیدند شخصی براجه بیربر گفت که افاغنه امشب داعیه
شبیخون دارند و عرض کوه و تنگی از سه چهار کوه بیشتر نیست اگر ازین تنگی عبور شود از دغدغه شبیخون جمعیت خاطر
حاصل شد راجه بیربر بی آنکه بزین خان اتفاق نماید کر دارادهٔ گذشتن کوتل کرد و تمام لشکر از عقب او کوچ کرده در
آخر آنروز که قریب مغرب بود متوجه تنگی شد افغانان اطراف بر بالای کوه رسیده تیر و سنگ بارانیدن گرفتند سبب تیرگی راه
و تاریکی شب خلائق راه گم کرده در مغاکهای راه هلاک پیش گرفتند و شکست عظیم واقع شد و چشم زخم عظیم رسید قریب
هشت هزار آدمی بفنا رفت و راجه بیربر بقتل رسید و حسن بیگ پتی و راجه دهرمنکد و خواجه عرب که بخشی آن لشکر بود با اشیرین
شاعر و جمعی کثیر از مردم اعیان در آن شب هلاک شدند و زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح در پنجم ربیع الاول سال مذکور شکست
یافته بجنت بسیار بقلعهٔ اتک رسیدند و این معنی بر خاطر اشرف گران آمده ایشان را از شرف خدمت محروم داشتند و راجه تودرمل را با
لشکری عظیم بتدارک این امر تعیین فرمودند و راجه از روی کاردانی در کوهستان در آمده چند جا قلعه ساخته از تاخت
و تاراج دقیقه فرو نگذاشتند چنانچه افاغنه تنگ ساخته و کنور مانسنگه که بر سر تاریکیان رفته بود در کوتل خیبر با ایشان
مقابله نمود خلق کثیر تاریکیان را بقتل رسانید و درین ایام خبر رسید که مردیس ایلچی عبدالله خان بادشاه ماوراء النهر
با تحف و هدایا بملازمت می آید و نظر بی اوزبک که از کبار امرای عبدالله خان بوده از خان رنجیده با پسران خود عبدالله
و شادی بی باقی که هر کدام بمرتبه امارت رسیده اند روی التجا بدرگاه سلاطین پناه آوردند حضرت خلیفهٔ الهی شیخ فرید
بخشی و احمد بیک کابلی و جمعی از احدیان را رخصت فرمودند که باستقبال بدرگاه آن شتافته از کوتل خیبر بگذرانند
ایلغار نمود و معاونت کنور مانسنگه قافله را از کوتل گذرانیدند و تاریکیان سر راه گرفته جنگ کرده شکست یافتند
و بسیاری از آن ملاعین بقتل رسیدند **ذکر وقایع سال سی و دوم الهی** روز شنبه ربیع الآخر سنه خمس و تسعین و
تسعمائه تحویل نیر اعظم و عطیه بخش عالم از حوت بحمل و بنیاد نوروز سلطانی و ابتدای سال سی و دوم الهی شد و دولتخانه
خاص را که در قلعهٔ اتک واقع است بدستور هر سال بتماشاهای پرده های مصور آراسته جشن خسروانه منعقد ساختند و کنور مانسنگه
بملازمت رسید ذکر رفتن میرزا شاهرخ بکشمیر و صلح نمودن او با حاکم کشمیر و رسیدن امرا بار دیگر
میرزا شاهرخ و راجه بهگوانداس و شاه قلیخان محرم چون بکوتل بهولیاس که سرحد کشمیر است رسیدند یوسف خان حاکم
کشمیر بپای کوتل رسیده سر راه بر ایشان گرفته راه را مسدود ساخت و چند روز افواج قاهره معطل شد و برف و
باران باریدن گرفت و رسیدن غله از اطراف انقطاع یافت و شکست بازین خان نیز رسیده علاوه آنهمه
اسباب محنت گشت امرا اقرار بصلح داده زعفران زار و دار الضرب را بخالصهٔ شریفه منسوب ساخته عمال
تعیین نمودند و یوسف این مصالحه را غنیمت دانسته آمده امرا را دید و لشکر فیروزی اثر یوسف را همراه گرفته بملازمت

نموده بکابل رفت وهم از نواحی لاهور صادق خان راجکوت بگر فرستاد در روز چهارشنبه سیزدهم ذیقعده کنار ب چناب مخیم سرادقات اردوی معلا شد ودرهمین منزل شیخ عبدالرحیم ساکن لکهنو که درزمره امرا انتظام دارد خبط اغ پیدا کرده خود را بخنجر زد وآنحضرت بدست حق پرست زخم او را دوختند وصحت یافت وبست وهشتم ذیقعده نار آب بهت رسیده عبور فرموده درین منزل عرضداشت کنورمانسنگه که متضمن کیفیت اخلاص واطاعت مردم کابل وفتح آن حدود بود بعرض اشرف رسید چون کنورمانسنگه جلوریز درگاه کابل درآمد فریدون فرزندان مرزا همراه گرفته باتمام امرا بدین کنورمانسنگه آمد کنورمانسنگه مجموع آن مردم را بعنایت شاهنشاهی امیدوار ساخته پسر خود را باخواجه شمس الدین خافی در کابل گذاشته باپسران وامرای مرزا حکیم متوجه پایه سریر خلافت مصیر گشت بتاریخ بست وپنجم ماه ذیحجه در قصبه راول پندی که پایین رهتاس واتک واقعست کنورمانسنگه پسران مرزا محمد حکیم و امرای او را آورده شرف زمین بوس دریافت وپسران ونوکران مرزا محمد حکیم مورد عنایات خسروانه شدند وهریک از مردم اعیان پنجهزار وششهزار روپیه انعام فرموده علوفه لائق وجاگیر مناسب مرحمت فرمودند وچون رایات عالیات بنواحی اتک بنارس رسید مرزا شاهرخ وراجه بهگوانداس وشاه قلی محرم ودیگر امرای نامدار را که قریب پنجهزار از بودند به تسخیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند وهمدرین روز اسمعیل قلیخان ورای سنگه را بر سر بلوچان تعیین فرمودند ودر روز دیگر زین خان کوکه را بافواجی آراسته بر سر افغانان سواد وباجور جهت استیصال آن طائفه مفسدان ساختند وحضرت خلیفه الهی در روز پنجشنبه پانزدهم ماه محرم سنه خمس وتسعین بقلعه اتک بنارس که از محدثات آنحضرت است نزول اجلال ارزانی داشتند **ذکر قصه تاریکیان تراه که بروشنائی اشتهار دارند** بر ضمیر قصه تاریکی در زمان سابق شخصی هندوستانی در میان طائفه از افغانان درآمده مذهب زندقه والحاد را رواج داده اکثر آن احمقان را مرید خود ساخته خود را بروشنائی نام کرده بود او بجهنم رفت پسر او جلاله نام که درسن چهارده سالگی بود در سنه تسع وثمانین وتسعمائه که رایات عالی از کابل معاودت نموده بود بملازمت حضرت خلیفه الهی آمد مورد مراحم شاهنشاهی شد واز شقاوت جبلی روزی چند در ملازمت بوده فرار نموده درمیان افغانان رفته مایه فتنه وفساد شد وخلق کثیر را با خود متفق ساخته راه هندوستان و کابل مسدود ساخت

بیت

درختی که تلخست ویرا سرشت ❊ گرش در نشانی بباغ بهشت ❊
ور از جوی خلدش بهنگام آب ❊ به بیخ انگبین ریزی وشهد ناب ❊
سرانجام گوهر بکار آورد ❊ همان میوه تلخ بار آورد ❊

حضرت خلیفه الهی جهت دفع ورفع طائفه روشنائی که در حقیقت عین تاریکیست ومن بعد بزبان قلم خواهد یافت کنورمانسنگه را تعیین فرموده کابل را در جاگیر او عنایت کردند چون این خبر رسید که زین خان کوکه در ولایت سواد درآمده با طائفه افغانان که از مور وملخ زیاده اند درافتاده است ودوم ماه صفر سنه مذکور سعید خان گکهر وراجه بیربر وشیخ فیضی وفتح الله شربتی وتاش بیگ وصالح عاقل وجمعی را بکومک ومدد زین خان کوکه رخصت کردند وبعد از چند روز حکیم ابوالفتح وجمعی

همدرین ایام امیر فتح الله شیرازی را بخطاب عضد الدوله وصدارت کل بلاد هندوستان سرفراز ساختند پنجهزار روپیه و سیت
خلعت خاصه انعام کردند و در ماه رجب همین سال عرضداشت از کابل آمده بعرض رسید مضمون آنکه مرزا سلیمان فوجی دیگر
بر بدخشان دست یافته وقبل ازین که عبد الله خان اوزبک بر سر بدخشان آمده مرزا سلیمان و مرزا شاه رخ را برآورده
امرای خود را در بدخشان جمعیت گذاشته به بخارا مراجعت نمود مرزا سلیمان فرصت غنیمت دانسته باتفاق اویماقات
بدخشان جمعیت کرده به بدخشان درآمده با امرای عبد الله خان جنگ کرده بفتح و فیروزی اختصاص یافتند و همدرین ایام
خانخانان از گجرات آمده پیشکش بسیار از هر قسم در نظر اشرف گذرانیده چنانچه بالا گذشت و همدرین ماه عرضداشت
کنور مانسنگه و خواجه شمس الدین محمد از آنکه بنارس رسید که مرزا محمد حکیم بر بستر مرض ناتوانی افتاده و فریدون از پیشاور کاروانی
را همراه کرده متوجه کابل شده بود در کوتل خیبر با افغانان جنگ کرده هزیمت یافته باز برگشته به پیشاور درآمد و اتفاقاً آتش
در اندرون قلعه افتاد دو هزار شتر با سوداگران سوخته و فریدون ازان واقعه خلاص شده از راه دیگر متوجه کابل شد
در اثنای راه تا هفتاد کس از بی آبی و تشنگی هلاک شدند و همدرین ایام خبر موت مرزا محمد حکیم بعرض رسید مرزا محمد حکیم
اگرچه برادر اعیانی آنحضرت نبود اما عنایت و شفقت درباره او از برادر اعیانی زیاده بود با وجودیکه اکثر اوقات قدم
از حد و اندازه بیرون می نهاد آنحضرت گستاخیهای او را نابوده انگاشته مراعات صله رحم فرموده عنایات پادشاهانه
درباره او مبذول میداشتند و چند مرتبه امرای کبار را با لشکر بسیار بکومک و مدد او فرستاده کابل باو ارزانی
داشتند چنانچه سابقاً گذشته القصه بعد از شنیدن اینخبر بلا مهلت اثر مراسم تعزیت پرداخته فکر محافظت کابل و غزنی
نمودند و میخواستند که ولایت کابل را بدستور سابق بفرزندان مرزا محمد حکیم مقرر داشتند امرای کبار بعرض رسانیدند
که فرزندان مرزا محمد حکیم خورد سال اند از عهده ملک داری بیرون نمی توانند آمد بخوردان مفرمای کار هی درشت
که سندان نشاید شکستن بمشت ٭ رعیت نوازی و سر لشکری ٭ نه کاریست بازیچه و سرسری ٭ و لشکر اوزبک بدخشان
را گرفته و در کمینگاه است بنابران رای ممالک آرای نهضت سرکار پنجاب قرار گرفته دهم ماه رمضان اقبال پای
دولت در رکاب سعادت آورده بطرف پنجاب روان شدند و خانخانان را بخلاع فاخره ممتاز گردانیده رخصت
گجرات فرمودند و چون اعظم خان بتسخیر بلاد دکن نامزد شده بود عضد الدوله میر فتح الله را بجهت اتمام مهم دکن رخصت
فرمودند و چون اینخبر وقائع در ضمن واقعات گجرات مذکور است بتکرار جرأت نمی نماید و خود بدولت کوچ بکوچ تا بدهلی
در هیچ جا مقام نفرمودند و طواف مزار فائض الانوار پدر بزرگوار نموده تمامی مزارات بزرگان آنجا را زیارت نموده
فقرا و مساکین دهلی را بانعام عام سرسبز و شاداب ساختند همدرین در دهلی هلال شوال نمایان گشته صباح پنجشنبه
لوازم عید بجا آورده از دهلی کوچ فرمودند نوزدهم شوال موکب اقبال برلب آب ستلج نزول فرمودند و درین منزل
خبر رسید که کنور مانسنگه جمعی از مردم خود را از نیلاب گذرانیده به پیشاور فرستاده و شاه بیگ نوکر مرزا محمد حکیم بشنیدن اینخبر

م آنکه احوال هر یکی درین کتاب مذکور شده بود ودیعت حیات خود سپردند در اوائل ماه ذیقعده اینسال
عرضداشت کنور مانسنگه از اطراف نیلاب رسید که چون بدخشان بتصرف عبدالله خان اوزبک درآمد مرزا
شاهرخ بعزیمت درگاه جهان پناه بکنار نیلاب آمده وبنده برسم استقبال رفته مبلغ پنجهزار و پانصد عدد روپیه
نقد واقمشه بسیار وهشت راس اسپ وپنج زنجیر فیل گذرانیده از آب متوجه پایه سریر خلافت ساخت عرضداشت
کنور مانسنگه پسندیده افتاد و فرمان عالیشان مشتمل بر انواع عنایات صادر شد در تاریخ عشر آخر همین ماه
عرضداشت بهگوانداس رسید که همراه مرزا شاهرخ بقصبه سرهند رسید متعاقب بشرف عتبه بوسی میرسند حکم
همایون صادر شد که خلعتهای فاخره بادشاهانه مصحوب قاضی علی بخشی باستقبال مرزا شاهرخ فرستاده و سال
سنه ثلاث وتسعین وتسعمائه در فتح اینسال که اواخر سال سی ام الهی ست مرزا شاهرخ بدرگاه جهان پناه رسید وجمعی
ازامرای کبار باستقبال رفته بشرف پابوس مشرف ساختند مبلغ یک لکه روپیه نقد واسباب فراشخانه واسپ
عراقی وچند زنجیر فیل وچند قطار اشتر وچند خدمتگار مرحمت فرمودند درین اثنا اراده جشن طوی حضرت شاهزاده
سلطان سلیم از خاطر عاطر حضرت بادشاه جهان پناه بر و جهت این نسبت عظیم پرتو آفتاب عنایت بادشاهانه
بحال راجه بهگوانداس تافت صبیه او را لائق ومناسب این رابطه عظیم دانستند وحسب الحکم مجلس نشان بهشت برین
آرایش یافت وجهت اهتمام این آنحضرت خود بنفس نفیس در منزل راجه بهگوانداس تشریف قدوم ارزانی
داشته مجلس عقد در همانخانه بحضور قضات واشراف منعقد گردید ومبلغ دو کرور تنگه مهر حلیله راجه مقرر شد واز خانه
راجه بهگوانداس در وگوهر افشانده نثار میکردند بیت زهر چیدنش دستها مانده شد ز بس گوهر و زر که افشانده شد
وراجه بهگوانداس از اقسام جهیز از طلا آلات وپارچهای نفیس واقمشه وطویلهای اسپان ویکصد زنجیر فیل وغلامان وکنیزکان
حبشی وچرکس وهندوستانی چندان بنظر اشرف گذرانید که محاسبان وهم اندیشه از احصار آن عاجز آمدند مجلس بزرگانه
وجشن خسروانه آراسته شد

ذکر وقایع سال سی ویکم الهی اول از قرن دوم جلوس بادشاهی

ظاهر شد روز پنجشنبه نوزدهم ماه ربیع الاول سنه اربع وتسعین وتسعمائه نوروز سلطانی حضرت خلیفه الهی قدم
بر تخت کامرانی نهاده مژده نشاط وخرمی بجهانیان رسانیده بدستور هر سال تزئین وآئین هندی در صحن دولتخانه عام و
خاص فرمودند وهر یکی امرای خوانین نیز در ایوانی که آئین بسته اند ضیافت کرده پیشکش میگذرانیده و در افتتاح اینسال
فرخنده فال میر مرتضی وخداوند خان امرای دکن روی امید بدربار بادشاه آوردند وشرح اینحال بر سبیل اجمال بتقریب
وقایع گجرات در بالا گذشت چون اینجماعت از صلابت خان شکست یافته به برهانپور آمدند فیلان ایشان را راجی علیخان
حاکم برهانپور متصرف شده از انجمله یکصد وپنجاه فیل را همراه پسر خود بدرگاه جهان پناه فرستاده در روز نوروز سلطانی و
جشن خاقانی امرای دکن بدولت عتبه بوسی سرافراز گشتند وپیشکشهای لائق گذرانیده مورد مراحم خسروانه شدند و

خمس و تسعین و تسعمائه پسر خود و امین خان از پدر باغی شده پیش مظفر رفته او را برداشته بر سر پدر آورد و چون خبر
تازگی فتنه رسید باتفاق نورنگخان و دولتخواهان و دگر مردم که همه وقت همراه میبودند بر سر مظفر رفت و چون احکو
کر از احمدآباد هشتاد کروه و از جوناگده سی کروه هست رسیده شد مظفر فرار نموده جانب رن رفته و سیدی ریحان
که وکیل امین خان و سر فتنه بود با نوکمن کوبل و دگر زمینداران و پیر خان سکنه و ملک راجن و دگر مردم اعیان آنجا
تا قریب پانصد سوار مخالفان جدا شده از دولتخواهی تسلی گرفته آمد همراه شد هر یک را از عنایات پادشاهی
امیدوار ساخته شد و لوازم مهمانی بعمل آمد جام و امین خان نیز پسران خود را فرستاده بتازگی اختیار کردند و خیلی
از قبائل کاتهان را تاخته شد و چون باحمدآباد آمدیم بعزم دفع کراس بعد از دو ماه لشکر کرده بجانب اونهنیه و
احمدنگر رفته قریب پنجاه موضع کولی و کراس که نهایت استحکام داشتند تاخته و خراب کرده هفت جا قلعه ساخته
تهانه گذاشته استیصال آن طائفه نموده شد و بعد از ینجا باز لشکر کرده باکانیر و سرنال رفته دفع فتنه و فساد کراس نموده
جمیت راوت را بقتل آورده کریسی کولی و کشتهکوی لکنه راجپوت که عمده کراس بودند اخراج کرده بجاهای آنها تهانجات
گذاشته شد در سنه ست و تسعین و تسعمائه حضرت خلیفه الهی گجرات را باعظم خان داده و بنده را بملازمت طلب داشته
در چهار روز از گجرات شتر سوار بیلغار خود را بلاهور رسانیده شرف پابوس دریافته مورد مراحم خسروانه گشت
باز آمدیم بر سر وقائع احوال که در ملازمت حضرت گذشت **ذکر بقیه که در اثناء راه اله باس رو نمود**
چون در اثناء راه خبر گجرات بمسامع علیه رسید آنحضرت بلوازم شکرگذاری ایزد متعال اقدام نموده منزل
بمنزل در عین فرح و انبساط سیر مینمود درینوقت زین خان کوکه راجه رامچند که راجه ولایت پته بود و بکمال نسب
از راجهای هندوستان اعتبار داشت و هرگز اطاعت سلاطین هند ننموده بود بداعیه آستان بوسی آمده در
فتحپور بملازمت رسید و بنوازشات خسروانه مباهی گشت و یکصد و بیست زنجیر فیل پیشکش گذرانید و یک لعل آبدار
که پنجاه هزار روپیه بها داشت داخل پیشکش او بود **ذکر وقائع سال سی ام** از جلوس حضرت خلیفه الهی
و نوروز سلطانی رسید و دولتخانه فتحپور را بقماشهای اعلی بدستور هر سال آراستند و هر روز و هر شب صحبت
بادشاهانه منعقد میشد و امرا و اعیان دولت بمراحم خسروانه سرافرازی یافتند آنحضرت در شب دوشنبه هشتم ماه
ربیع الاول سنه نهصد و نود در وقت تحویل نیر اعظم از حوت بحمل پای بر تخت سلطنت نهاده جشن عالی که چشم
زمانه یاد ندارد منعقد گشت درین ایام اعظم خان بایلغار از پتنه و حاجی پور بملازمت رسیده بمراحم شاهنشاهی
سرفراز گشت و درهمین ایام عرایض مرزا محمد حکیم رسید که عبدالله خان اوزبک بدخشان را متصرف شده و مرزا
شاهرخ و مرزا سلیمان بهندوستان می آیند و قصه آمدن عبدالله خان و پسرش و قصه که میان مرزا سلیمان و
شاه رخ گذشته در محل خود ایراد خواهد یافت و درینسال قاضی خان بدخشی و سلطان خواجه صدر و باقی محمد خان پسر

سوار شده بیرون شهر منزل کرد مظفر را بخاطر رسیده است که چون لشکر مراجعت کرده هرکس بجانب جاگیر
خود رفته اگر من بسرعت خود را بدولقه وکنبایت میرسانم تا رسیدن لشکر شاید صاحب جمعیت شوم دو هزار
سوار کاتهی و چاربچه همراه گرفته بسرعت تمام متوجه دولقه شد چون کتابت میدنی رای از دولقه رسید
فقیر در ساعت سوار شده متوجه دولقه شد چون تا شام در سرگنج توقف کرد قلیج خان نیز آنجا آمد و از امرا
و مردم اعیان هرکس در شهر بود مثل میر معصوم و خواجه محمد رفیع و دولت خان لودی آمده رسیدند و صبح
بدولقه رسیده شد در این ساعت مظفر بچهار کروهی رسیده بود چون قراولان او خبر بردند که لشکر احمدآباد در رسید
برگشته بجانب موربی روان شد لشکر فیروزی اثر در دولقه فرود آمد قلیج خان شب مراجعت نموده متوجه احمدآباد
شده دگرد و تنخواهان متعاقب مظفر روان شده یکشب و یکروز چهل و پنج کروه طی نموده چون بیرم کام رسیدیم
معلوم شد که مظفر بموضع الکهار که چهار کروهی آنجاست رفته سید مصطفی ولد سید جلال را که با عیال خود آمده بیعت
وبسبب نفاق در خورده قبل وارد چون شام شده بود قوت حرکت نمانده مؤلف این تاریخ نسبت سوار
را بایکجفت نقاره فرستاد که در یک کروهی آنموضع رفته طبل کند تا مظفر خیال رسیدن لشکر نموده ترک
محاصره خواهد داد و آنجماعت خلاص شوند و بعنایت الهی تدبیر موافق تقدیر افتاده آنجماعت نجات یافتند
ومظفر جانب رن و کچه روان شد یاران و فقیر صبح سوار شده عقب او مسارعت نمودیم و تا کنار آن رن
رسیده در موضع جنجونیه که متصل آنست تهانه گذاشته باحمدآباد آمدیم و بعد از چهار ماه کل زمینداران کچه قریب
هفت هزار سوار و ده هزار پیاده جمع شده بسرداری جاد و بنجاین که برادرزادهای کهنکار اند بر سر قصبه ادین پور
از توابع پتن آمده قلعه را محاصره نمودند و مدت ده روز آنجا بوده شهر بیرونی را با خاک برابر ساخت و تا بست کروهی
مواضع نواحی نابود و خراب کردند چون اینخبر باحمدآباد رسید فقیر باتفاق سید قاسم و دولت خان لودی
و میر معصوم و ... خان و دیگر مردم بکومک رفتند و مخالفان خبر کومک شنیده فرار نموده از آب انگشته بولایت خود رفتند چون
تدارک این کار و سد این باب نمودن لازم بود در جایی که عرض آب سه کروهی زیاده بود گذشته در ولایت کچ در آمدیم و داد غارت
و تاراج داده قصبه کره و کتاریه که از جاهای نامی کچه است سوخته و خراب ساختیم غنیمت بسیار تصرف لشکر در آمده سه صد
مواضع از ولایت کچه درین سه روز خراب و نابود گشت و در سر ایالیه و موربی باز از آن عبور نمودیم و آنجا عرض آب دوازده کروه
بود از صبح که بنیاد گذشتن کردیم نماز شام بکنار رسیده شد پرگنه آلیه و موربی را که معموره ولایت کهنکار بود غارت و
تاراج نموده خراب کرده شد و در موربی سه روز توقف کرده بکهنکار نوشته شد چون شنیده شد که جساد و بنجاین
او کرده بودند گوشمال فی الجمله داده شد والا بر سر هیچ نگر که محل بودن اوست می رفتیم و اگر من بعد در مقام دو...
و تلافی نباشد خواهد دید کهنکار وکلای خود فرستاده عذرها خواست و من بعد سد باب حاصل گشت و ذرما...

التماس طلب خود نمود فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که خانخانان متوجه درگاه شود و قلیج خان و نورنگ خان
و بنده درگاه در گجرات بوده بمهمات آنجا قیام نمایند خانخانان عضد الدوله که از پیش اعظم خان آمده بود
متوجه درگاه جهان پناه شدند و در همین وقت که خانخانان روانه درگاه شد خبر شنید که هر دم گنهکار با جماعت
مظفر گجراتی به نزد راینگار که زمینداران آنجا بود آمده او را بقتل رسانیدند و تفصیل این گفتگو آنست که رای سنگ
پسر رای مان راجه ایدر بود چون نوبت حکومت او رسید با زمینداران نواحی مثل جام و گنهکار و دیگران
جنگها کرده غالب آمد و بسی آثار شجاعت که از رای سنگ بوقوع آمده در مردم گجرات شعرها و قصه ها بنام او گفته
و شهرت عظیم دارد و اتفاقاً در راه سفر و مصاحب که از دو برادر بود با هم گنهکار بود در جنگ صعب افتاد و صاحب
بقتل رسانیدند و خلق کثیر از طرفین کشته شد و رای سنگ نیز زخمها خورده در معرکه افتاد روز دیگر جوگیان را بهمه
مقولان گذر شد رای سنگ را از میان یافته معالجه کرده همراه خود به بنگاله بردند بعد از دو سال در لباس جوگیان
همراه ایشان آمد و چون خانخانان بر سر مظفر گجراتی آمد ایشان را آمده دید و قصه خود باز گفت و ایشان
او را بجا آورده و قرار دادند که آنجا آمده او را بشناسند و حقیقت حال ظاهر کرده او را شناختند و مردم در آنجا
و بار بجای اصلی خود قرار گرفت و چند گاه چند بر سر کار خان رفته چند قبیله یافت و ولایت گنهکار را مزاحمت
میرسانید و با ساحب جمعیت شد و قصه میلو در اگر از توابع ایدر است متصرف شده و مردم نواحی که از قدیم با او
عداوت داشتند جمعیت نموده بر سر او آمدند و در وقتی که جوگیان بازی مشغول بودند چند نفر متعین از جانب
متوجه آن مردم گشته در شب ماهتاب ایشان رسیدند و هنوز لحظه نگذشته بود که رای سنگ رایی سنگی در
با جنگ نخواهی کرد او در جواب گفت که ایشان را نباید کشت بود و توقف نمود و بزرگ زیر شمشیر کرده
بجواب رفت و در میان این مردم صفت ایشان را بیکار آمده بجانب خود شدند چون بنا
بر جمعیت تمام متوجه او شدند باستثنای کسی که همراه او داشت تنها مانده جنگ کرده کشته شد مصراع هر زن
با سپاهی زخم و شمشیر چون مظفر گجراتی بر فرار رسید خانخانان از بلادن افتاده و میان خشیندو راه وزن کرد
فرار ملک و املاک ... جمعیت نمود که قلیج خان جهت محافظت احمدآباد ماند و فقیر باتفاق
سید قاسم و خواجه محمد رفیع و میر معصوم و حسین خان و شیخ محمد قبادی و میر شرف الدین متوجه تدارک قصه رای سنگ
شده چون بهالو رسید فوج فرستاده که مواضع متعلقه پرگنه بالیرکه گنهکار تعلق داشت تاخته غارت کردند
و جمعی از باقی جمعی را بر سر مظفر باعمرون فرستاده و ایشان باعمرون رفتند و مظفر بجانب کاتهی واره رفته متحصن
گشت و جام بیر خود را پیش فقیر فرستاده از لی اعتمادی که رای سنگ نزد او داشت و گنهکار نیز وکلای خود
فرستاده پیشکش و اسپان و تحفها فرستاده فقیر مراجعت کرده باحمدآباد آمد بعد از آمدن فقیر باحمدآباد قلیج خان متوجه

میر فتح الله شیرازی را بخطاب عضد الدوله سرفراز ساخته بمهم سرانجام دکهن رخصت کردند خواجگی فتح الله ولد حاجی حبیب الله بخشی این لشکر و مختار بیگ را دیوان ساختند چون لشکرها بهندیه که سرحد دکهن است رسید اجتماع ننمودند اعظم خان را با شهاب الدین احمد خان که در آن وقت حکومت اجین داشته بواسطه کشته شدن پدرش که باغوای شهاب الدین احمد خان میانه ایشان عداوت تمام بود چون عضد الدوله خواست که رفع آن کدورت نماید اعظم خان را که حدت مزاج قوی بود ناخوش آمده شهاب الدین احمد خان و عضد الدوله را رنجانید و مدت شش ماه در مندو توقف کرده معطل مانده تا کار بجایی رسید که شهاب الدین احمد خان رنجیده برای سین که دران ایام بجاگیر او قرار یافته بود رفت و اعظم خان برسر او رفته نزدیک بود که چشم زخمی بکار پادشاهی برسد بتبع عضد الدوله بهم گذشت چون راجه علیخان حاکم اسیر و برهانپور مخالفت لشکر پادشاهی را مشاهده کرده لشکر دکهن را با خود یکی ساخته بمقابله آمد عضد الدوله پیش راجی علیخان رفته هر چند خواست که او را دلداده بتنخواه سازد صورت نیافت و مراجعت کرده متوجه گجرات شد تا خانخانان را کومک برد چون راجی علیخان و لشکر دکهن بسر اعظم خان آمد میر فتح الله بجانب برار رفته شهر ایلچپور را بغارت و تاراج کرد و آنجا استقامت نمود متوجه ندربار شد و دکهنیان از پی درآمده منزل بمنزل آمدند اعظم خان با وجود قوت و قدرت پیش بینی خیریت تا به ندربار رسید و باحمدآباد بخانخانان مکاتبات فرستاده استمداد نمود و خانخانان مولف تاریخ را با جمعی از امرا مثل خواجه محمد رفیع و میر محمد معصوم و بهادر خان ترین و رای لونکرن و نصیب خان و حسین خان برادر قاضی حسن و غیر ذلک بمدد او ساخته قرار داد که متعاقب خود خواهد رسید چون فقیر بمحمودآباد رسید اعظم خان لشکر را به ندربار گذاشته خود با معدودی چند متوجه احمدآباد شد خانخانان بسرعت از احمدآباد و باستقبال ایشان آمده در منزل با هم ملاقات نموده آخر روز صحبت داشتند و خانخانان و اعظم خان باحمدآباد رفتند اعظم خان همشیره خود را که حلیله خانخانان است ملاقات نموده باتفاق خانخانان متوجه دکهن شوند فقیر باتفاق همراهان متوجه مقصد شده به بروده رفت خانخانان و اعظم خان از عقب آمدند اعظم خان بسرعت نموده پیشتر رفت تا لشکر ندربار را مستعد سازد تا خانخانان از عقب برسد و خانخانان بفقیر نوشت که تا آمدن ما در بروده توقف نمایند و از عقب رسید با لشکر آراسته متوجه بهروچ گشتند چون به بروچ رسیدند از پیش کتابتهای اعظم خان رسید که چون برسات رسیده است امسال توقف باید کرد و در سال آینده باتفاق متوجه دکهن شویم و اعظم خان از ندربار متوجه مالوه گشت و راجی علیخان و دکهنیان نیز بجاهای خود رفتند و خانخانان مراجعت نموده باحمدآباد آمد فقیر بنیابت ایشان در احمدآباد قرار گرفته بانتظام مهمات اشتغال نمودند درین اثنا خبر رسید که بندگان حضرت متوجه شده بودند که باتک بنارس تشریف دارند و داعیه تسخیر بدخشان نمودند خانخانان عرضداشت کرده اظهار شوق

نموده بست هزار سوار و پیاده بیشمار یکجا ساخته و خانخانان چون هفت کروهی او رسیده بود هژده اسپ عراقی نژاد
پیش خانخانان فرستاده تجدید عهد و قول نموده بتعهدات و نیکخواهی کرد و خانخانان مراجعت کرده باحمدآباد
آمد و بعد از پنجاه هنه حضرت خلیفه الهی خانخانان را طلبیدند و خانخانان بیلغار متوجه درگاه معلی شد مظفر گجراتی که در میان
کاتهی واره میبود و از امین خان بواسطه گرفتن زرها و همراهی نکردن آزرده بود باز باتفاق کاتهیان و زمینداران
جمعیت نموده بر سر امین خان رفت و امین خان در قلعه امرن متحصن گشت چون این خبر باحمدآباد رسید قلیج خان
و فقیر در احمدآباد بودیم مشارالیه در شهر ماند و فقیر باتفاق رسید قاسم بارهه و مید نی رای و جمیع مردم خانخانان
و تورة قلیج و میر معصوم بکری و میر حبیب الله و بیگ محمد توقبائی و کامران بیگ بسرعت تمام روانه سورتهه
شده چون به بهلاله رسید مظفر تاب نیاورده ترک محاصره امین خان کرده بجانب کچه روان شد مؤلف تورة قلیج
و میر حبیب الله و بیگ محمد و سید لاد و سید بهادر و نصیب ترکمان را پیش امین خان فرستاده که
باتفاق او کاتهیواره تاخته از عقب مظفر در آیند و خود پیش راه او گرفته جانب موربی رفت و مظفر فرار نموده
از آب رن که از دریای شور جدا شده باریک بر منتهی شده و بعضی جاها عرض آن آب ده کروه و بست
کروه است گذشته بولایت کچه رفت زمینی را که آنطرف این آب هست آنرا کچه میگویند چون فقیر بموربی رسید
جام و امین خان پسران خود را پیش فقیر فرستاده مجددا عهد و قول نموده قرار دولتخواهی دادند فقیر مراجعت
نموده متوجه بیرم گام شد درینوقت خبر رسید که خانخانان از درگاه رخصت شده بنواحی سروهی رسیده است
و اراده گرفتن سروهی و جالور دارد سید قاسم و مردمی که مذکور شدند در نواحی سروهی خود را بایشان رسانیدند
راجه سروهی آمده بود اما چون در وقت رفتن خانخانان بدرگاه حرکات ناملائم نموده آثار بغی ازو ظاهر شده
اورا تعقیب ساخته فوج فرستاده قلعه جالور را متصرف شدند خانخانان باحمدآباد آمده قرار گرفت آمدیم بر سر
وقایع بندگان حضرت وقتیکه خانخانان بدرگاه رسید بعد از بست روز خبر فوت محمد حکیم میرزا که برادر بندگان
حضرت بود از کابل رسید فرمان عالیشان براجه بهگوانداس و کنور مان سنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل
رفته کابل را متصرف شوند و خود بنفس نفیس متوجه پنجاب شدند و چون درین ایام میر مرتضی و خداوند خان
حاکم ولایت برار از بلاد دکهن برسر احمدنگر رفته بصلابت خان که وکیل نظام الملک شده بود جنگ کرده هزیمت
یافته التجا بدرگاه آوردند باعظم خان حکومت مالوه داشت فرمان فرستادند که متوجه دکهن شود و ولایت برار را تسخیر نماید
و میر مرتضی و خداوند خان و میر انداز خان و خنجر خان و دیگر مردم دکهنی را نیز فرستادند و از امرای نامدار
مثل عبدالمطلب خان و جعفر بیگ بخشی و رای درگا و رای اسکرن و برهان الملک و شیخ عبدالله ولد شیخ محمد غوث
و نورنگ خان و سبحانقلی ترک و جماعت که تفصیل اسمها باطناب کشد با توپخانه و سیصد فیل و لشکر مالوه تعین فرمودند

کردند فرامین عنایت بنام امرای گجرات صادر فرمود و مرزا خان را خطاب خانخانان و خلعت کمر خنجر مرصع
سرفرازی بخشید و بهمین نوع عنایت کردند مولف تاریخ نظام الدین احمد را نیز اسپ و خلعت و زیادتی علوفه ممتاز
فرمودند و مراحم پادشاهی شامل حال هریک از بندهای درگاه شد مظفر گجراتی بعد از شکست نمائی راه چانپانیر
و سرور برو چالاوار پیش گرفته بجانب ولایت سورته قصبه کوندل که دوازده کروهی قلعه جونه گره است قرار
گرفت و پراگنده از هر طرف باو جمع شده قریب سه هزار سپاهی یکجا کرد و یک لک محمودی و کمر خنجر مرصع
به امین خان غوری حاکم سورت داده با خود متفق و همین قدر مبلغ بجام زرسل که راجه چالاوار صاحب جمعیت
قلیله داشت داده باز بعزیمت آمدن احمدآباد در حرکت آمد از آنجا که عاقبت اندیشی امین خان بود مظفر گفت
که شما بخانه جام رفته او را همراه بگیرید که من نیز سامان نموده از عقب میرسم چون مظفر بموربی که شصت کروهی احمدآباد است
رسید و اینخبر بخانخانان رسید بسرعت تمام از شهر برآمده متوجه موربی شد چون به بیرم گام رسیدند موربی
چهل کروه ماند و جام و امین خان نیامدند مظفر حیران و سرگردان و سراسیمه شده مراجعت کرده بجانب کوهستان
قریب جگت که اقصی بلاد سورته است و بدوارکا اشتهار دارد رفت جام وکلای خود را پیش خانخانان فرستاده
پیغام داد که من دولتخواهی بادشاه دانسته زر از مظفر گرفته با وی همراهی نکردم و حالا جائیکه مظفر میباشد لشکر
شما را سرکرده می برم و امین خان غوری نیز بوسیله میر ابوتراب پسر خود را بخدمت خانخانان فرستاده اظهار
اخلاص و دولتخواهی نمود مردم جام خانخانان را سرکرده بیلغار بکوهستان بردند درین در آید غارت و تاراج بسیار
کرده غنیمت از حد زیاده بدست آورده شد خلق کثیر قتیل و اسیر شدند مظفر با پانصد سوار مغل و پانصد سوار
کاتهی بجانب گجرات رفته در اوتهنیه نام محلیکه درمیان دریای صابرمتی و تنگ نایهای عظیم واقع است
و بهائی نام کولی متمرد آنجامی باشد در آمد خانخانان در وقت رفتن باین لشکر از روی حزم و احتیاط سید رای
و جهم بردی و سید لاد و سید بهادر و دیگر سادات بارهه و بیگ محمد توقبائی و کامران بیگ گیلانی را در ردالہ
که ترتیب دنده وقه و سر راه کنبایت گذاشته بودند و میان بهادر و میر محب الله و میر شرف الدین برادرزاده های
میر ابوتراب و جمعی را به بیجاپور که در چهار کروهی اوتهنیه است جنت همین روز گذاشته بودند چون مظفر باوتهنیه
آمد سید قاسم بارهه از پتن به بیجاپور که سه کروهی اوتهنیه است آمد و لشکر که در ردالہ بود به پرانتی آمده اجتماع
نموده آمد مظفر باتفاق کولی و گراسیه و سائر زمینداران آنجا بجنگ آمد با فوجی که بپرانتی جمع شده بود جنگ
کرده شکست در مظفر افتاد و فیلان و اسباب که او را بدست درآمد مردم خوب او کشته شدند نیجانی بیگ نائی
بیرون برد درینوقت که خانخانان از کوهستان بدوارکا مراجعت نمودند معلوم شد که جام از روی
راستی پیش نیامده است وکلای او را رخصت داده بر سر جام روان شدند و جام نیز مقابل آمده جمعیت

نموده بست هزار سوار و پیاده بیشمار یکجا ساخته و خانخانان چون هفت کروهی او رسیدند و هژده اسپ عربی نژاد پیش خانخانان فرستاده تجدید عهد و قول نموده بتعهدات و تنخواهی کرد و خانخانان مراجعت کرده باحمدآباد آمد و بعد از پنجاه حضرت خلیفه الهی خانخانان را طلبیدند و خانخانان ایلغار متوجه درگاه معلی شد مظفر گجراتی که در میان کاتهی واره میبود و از امین خان بواسطه گرفتن زرها و همراهی نکردن آزرده بود باز باتفاق کاتهیان و زمینداران جمعیت نموده بر سر امین خان رفت و امین خان در قلعه امرنیر متحصن گشت چون این خبر باحمدآباد رسید قلیج خان و فقیر در احمدآباد بودیم مشارالیه در شهر ماند و فقیر باتفاق سید قاسم بارهه و سید نی زاهی و جمیع مردم خانخانان و نورقلیج و میر معصوم بکری و میر حبیب الله و بیگ محمد توقبائی و کامران بیگ بسرعت تمام روانه سورته شده چون بدهلاله رسید مظفر تاب نیاورده ترک محاصره امین خان کرده بجانب کچه روان شد مؤلف و نورقلیج و میر حبیب الله و بیگ محمد و سید لاد و سید بهادر و نصیب ترکمان را پیش امین خان فرستاده که باتفاق او کاتهیواره تاخته از عقب مظفر در آیند و خود پیش راه او گرفته جانب موربی رفت و مظفر فرار نموده از آب رن که از دریای شور جدا شده باریک خور منتهی شده و بعضی جاها عرض آن آب ده کروه و بست کروه است گذشته بولایت کچه رفت زمینی را که آنطرف این آب هست آنرا کچه میگویند چون فقیر بموربی رسید تمام و امین خان پسران خود را پیش فقیر فرستاده مجددا عهد و قول نموده قرار داد و تنخواهی داد فقیر جهت نموده متوجه پیرم کام شد درین وقت خبر رسید که خانخانان از درگاه رخصت شده بنواحی سروهی رسیده است و اراده گرفتن سروهی و جالور دارد و سید قاسم و مردمی که مذکور شدند در نواحی سروهی خود را بایشان رسانیدند راجه سروهی آمده بود ایا چون در وقت رفتن خانخانان بدرگاه حرکات ناملایم نموده آثار بغی از و ظاهر شد او را معیت ساخته فوج فرستاده قلعه جالور را متصرف شدند خانخانان باحمدآباد آمده قرار گرفت آمدیم بر سر وقایع بندگان حضرت وقتیکه خانخانان بدرگاه رسید بعد از بست روز خبر فوت محمد حکیم مرزا که برادر بندگان حضرت بود از کابل رسید فرمان عالیشان براجه بهگوانداس و کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل رفته کابل را متصرف شوند و خود بنفس نفیس متوجه پنجاب شدند و چون درین ایام میر مرتضی و خداوند خان ولایت برار از بادو دکن برهم خورده نگرفته بصلابت خان که وکیل نظام الملک شده بود جنگ کرده هزیمت التجا بدرگاه آوردند باعظم خان حکومت مالوه داشت فرمان فرستادند که متوجه دکهن شود و ولایت برار را تسخیر نماید میر مرتضی و خداوند خان و تیرانداز خان و جنداخان و دیگر مردم دکهنی را نیز فرستادند و از امرای نامدار عبدالمطلب خان و جعفر بیگ بخشی و رای درگا و رای اسکرن و برهان الملک و شیخ عبدالله ولد شیخ محمد غوث خان و سبحانقلی ترک و جماعت که تفصیل اینها باطناب کشد با توپخانه و سیصد فیل و لشکر مالوه تعین فرمودند

فرامین عنایت بنام امرای گجرات صادر فرموده مرزا خان را بخطاب خانخانان وخلعت کمر خنجر مرصع
زی بخشیدند و من توغ عنایت کردند مولف تاریخ نظام الدین احمد را نیز اسپ وخلعت و زیادتی علوفه ممتاز
ودند و مراحم پادشاهی شاملحال هریک از بندهای درگاه شد مظفر گجراتی بعد از شکست نمانی راه چانپانیر
مرور بر و جالاوار پیش گرفته بجانب ولایت سورته قصبه کوندل که دوازده کروهی قلعه جونه گره است قرار
فت و پراگنده از هر طرف باو جمع شده قریب سه هزار سپاهی یکجا کرد و یک لک محمودی و کمر خنجر مرصع
به امین خان غوری حاکم سورت داده باخود متفق و همین قدر مبلغ بجام نیز رسل که راجه جالاوار صاحب جمعیت
قلیله داشت داده باز بعزیمت آمدن احمدآباد در حرکت آمد از انجا که عاقبت اندیشی امین خان بود بمظفر گفت
که شما بجانب جام رفته او را همراه بگیرید که من نیز سامان نموده از عقب میرسم چون مظفر بموربی که شصت کروهی احمدآباد
رسید و اینخبر بخانخانان رسید بسرعت تمام از شهر برآمده متوجه موربی شد چون به بیرم گام رسیدند موربی
چل کرده ماند و جام و امین خان نیامدند مظفر حیران و سرگردان و سراسیمه شده مراجعت کرده بجانب کوهستان
قریب جلت که اقصی بلاد سورتهه است و بدوارکا اشتهار دارد رفت جام وکلای خود را پیش خانخانان فرستاد
پیغام داد که من دولتخواهی پادشاه دانسته زر از مظفر گرفته با وی همراهی نکردم و حالا جاییکه مظفر میباشد لشکر
شما را سر کرده می برم و امین خان غوری نیز بوسیله میر ابوتراب پسر خود را بخدمت خانخانان فرستاده اظهار
اخلاص و دولتخواهی نمود مردم جام خانخانان را سرکرده بیلغار بکوهستان بردند درین در آید غارت و تاراج بسیار
کرده غنیمت از حد زیاده بدست آورده شد خلق کثیر قتیل و اسیر شدند مظفر با پانصد سوار مغل و پانصد سوار
کاتهی بجانب گجرات رفته در اوتهنیه نام محلیکه در میان دریای صابرمتی و تنگ نایهای عظیم واقع است
و سهاتی نام کولی متمرد آنجامی باشد درآمد خانخانان در وقت رفتن باین لشکر از روی حزم و احتیاط سید
ذوجم بردی و سید لاد و سید بهادر و دیگر سادات بارهه و بیگ محمد توقبائی و کامران بیگ گیلانی را در بدالی
کرتب دندوقه و سر راه کنبایت گذاشته بودند و میان بهادر و میر محب الله و میر شرف الدین برادرزادهای
میر ابوتراب و جمعی را به بیجاپور که در چهار کروهی اوتهنیه است جهت همین روز گذاشته بودند چون مظفر باوتهنیه
آمد سید قاسم بارهه از پیش به بیجاپور که سی کروهی اوتهنیه است آمد و لشکر که در بداله بود به پرانتی آمده اجتماع
نموده اند مظفر باتفاق کولی و کراسیه و سایر زمینداران آنجا بجنگ آمد با فوجی که پرانتی جمع شده بود و جنگ
کرده شکست بر مظفر افتاد و فیلان و اسباب کبر او بدست درآمد مردم خوب او کشته شدند سیحانی بیگ نانی
بیرون برد درینوقت که خانخانان از کوهستان بدوارکا مراجعت نمودند معلوم شد که جام از روی
راستی پیش نهاده است وکلای او را رخصت داده برسر جام روان شدند و جام نیز مقابل آمده جمعیت

نموده بست هزار سوار و پیاده بیشمار یکجا ساخته و خانخانان چون هفت کروهی او رسیدند و هژده اسب عربی نژاد
پیش خانخانان فرستاده تجدید عهد و قول نموده بتعهدات دولتخواهی کرد و خانخانان مراجعت کرده باحمدآباد
آمد و بعد از چهار ماه حضرت خلیفهٔ الهی خانخانان را طلبیدند و خانخانان بایلغار متوجه درگاه معلی شد مظفر گجراتی که در میان
کاتهی واره میبود و از امین خان بواسطه گرفتن زرها و همراهی نکردن آزرده بود باز باتفاق کاتهیان و زمینداران
جمعیت نموده بر سر امین خان رفت و امین خان در قلعه امرنی تحصن گشت چون این خبر باحمدآباد رسید قلیچ خان
و فقیر در احمدآباد بودیم مشار الیه در شهر ماند و فقیر باتفاق سید قاسم بارهه و سید بی رای و جمیع مردم خانخان
و تورقلیچ و میر معصوم بکری و میر حبیب الله و بیگ محمد توقبائی و کامران بیگ بسرعت تمام روانه سورتهه
شده چون بجهلاله رسید مظفر تاب نیاورده ترک محاصره امین خان کرده بجانب کچه روان شد مولف و تورقلیچ
و میر حبیب الله و بیگ محمد و سید لاد و سید بهادر و نصیب ترکمان را پیش امین خان فرستاده که
باتفاق او کاتهیواره تاخته از عقب مظفر درآیند و خود پیش راه او گرفته جانب موربی رفت و مظفر فرار نموده
از آب رن که از دریای شور جدا شده باریک خبر منتهی شده و بعضی جاها عرض آن آب ده کروه و بست
کروه است گذشته بولایت کچه رفت زمینی که آنطرف این آب هست آنرا کچه میگویند چون فقیر بموربی رسید
جام و امین خان پسران خود را پیش فقیر فرستاده مجددا عهد و قول نموده قرار دولتخواهی دادند فقیر مراجعت
نموده متوجه بیرم گام شد درینوقت خبر رسید که خانخانان از درگاه رخصت شده بنواحی سروهی رسیده است
و اراده گرفتن سروهی و جالور دارد سید قاسم و مردمی که مذکور شدند در نواحی سروهی خود را بایشان رسانیدند
راجه سروهی آمده بود اما چون در وقت رفتن خانخانان بدرگاه حرکات ناملائم نموده آثار بغی ازو ظاهر شد
او را مقید ساخته فوج فرستاده قلعه جالور را متصرف شدند خانخانان باحمدآباد آمده قرار گرفت آمدیم بر سر
وقایع بندگان حضرت وقتیکه خانخانان بدرگاه رسید بعد از بست روز خبر فوت محمد حکیم مرزا که برادر بندگان
حضرت بود از کابل رسید فرمان عالیشان براجه بهگوانداس و کنور مان سنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل
رفته کابل را متصرف شوند و خود بنفس نفیس متوجه پنجاب شدند و چون درین ایام میر مرتضی و خداوند خان
حاکم ولایت برار از بلاد دکهن بر سر احمدنگر رفته بصلابت خان که وکیل نظام الملک شده بود جنگ کرده هزیمت
یافته التجا بدرگاه آوردند باعظم خان حکومت مالوه داشت فرمان فرستادند که متوجه دکهن شود و از تسخیر برار نماید
و میر مرتضی و خداوند خان و تیرانداز خان و جنیدا خان و دیگر مردم دکهنی را نیز فرستادند و از امرای نامدار
مثل عبد المطلب خان و جعفر بیگ بخشی و رای درگا و رای اسکرن و برهان الملک و شیخ عبد الله ولد شیخ محمد غوث
و نورنگ خان و سبحانقلی ترک و جماعت که تفصیل اسمها باطناب کشد با توپخانه و سیصد فیل و لشکر مالوه تعین فرمودند

اکبری

فرامین عنایت بنام امرای گجرات صادر فرموده مرزا خان را خطاب خانخانان و خلعت کمر خنجر مرصع
وازی بخشید و من توغ عنایت کردند مولف تاریخ نظام الدین احمد را نیز اسپ و خلعت و زیادتی علوفه ممتاز
مودند و مراحم بادشاهی شاملحال هر یک از بندهای درگاه شد مظفر گجراتی بعد از شکست نمانی راه چانپانیر
سرور برو چالاوار پیش گرفته بجانب ولایت سورته قصبه کوندل که دوازده کروهی قلعه جونه گره است قرار
گرفت و پراگنده از هر طرف باو جمع شده قریب سه هزار سپاهی یکجا کرد و یک لک محمودی و کمر خنجر مرصع
بامین خان غوری حاکم سورت داده با خود متفق و همین قدر مبلغ بجام نیز رسل که راجه چالاوار صاحب جمعیت
قلیله داشت داد و باز بعزیمت آمدن احمد آباد در حرکت آمد از انجا که عاقبت اندیشی امین خان بود بمظفر گفت
که شما بجانه جام رفته او را همراه بگیرید که من نیز سامان نموده از عقب میرسم چون مظفر بموربی که شصت کروهی احمد آباد است
رسید و اینخبر بخانخانان رسید بسرعت تمام از شهر برآمده متوجه موربی شد چون ببیرم گام رسیدند و موربی
چهل کرده ماند جام و امین خان نیامدند مظفر حیران و سرگردان و سراسیمه شده مراجعت کرده بجانب کوهستان
قریب جگت که اقصی بلاد سورتهیه است و بدوارکا اشتهار دار در رفت جام وکلای خود را پیش خانخانان فرستاده
پیغام داد که من دولتخواهی بادشاه دانسته زر از مظفر گرفته با وی همراهی نکردم و حالا جائیکه مظفر میباشد لشکر
شما را سر کرده می برم و امین خان غوری نیز بوسیله میرابوتراب پسر خود را بخدمت خانخانان فرستاده اظهار
اخلاص و دولتخواهی نمود و مردم جام خانخانان را سر کرده بیلغار بکوهستان بردند درین درآید غارت و تاراج بسیار
کرده غنیمت از حد زیاده بدست آورده شد خلق کثیر قتیل و اسیر شدند مظفر با پانصد سوار مغل و پانصد سوار
کاتهی بجانب گجرات رفته در او تهنیه نام محلیکه در میان دریای صابرمتی و تنگ نایهای عظیم واقع است
و بهاتی نام کولی متمرد و آنجا می باشد درآمد خانخانان در وقت رفتن باین لشکر از روی حزم و احتیاط سید
و خوجم بردی و سید لاد و سید بهادر و دیگر سادات بارهه و بیک محمد توقبائی و کامران بیک گیلانی را در مداله
که قریب دندوقه و سر راه کنبایت گذاشته بودند و سیان بهادر و میر محب الله و میر شرف الدین برادرزاده
میرابوتراب و جمعی را به بیجاپور که در چهار کروهی او تهنیه است جهت همین روز گذاشته بودند چون مظفر با وتهنیه
آمد سید قاسم بارهه از پتن به بیجاپور که سی کروهی او تهنیه است آمد و لشکر که در مداله بود به پرانتی آمده اجتماع
نموده اند مظفر باتفاق کولی و گراسیه و سائر زمینداران آنجا بجنگ آمد با فوجی که پرانتی جمع شده بود جنگ
کرده شکست بر مظفر افتاد و فیلان و اسباب کبرا او بدست درآمد مردم خوب او کشته شدند بیجانی بیک نانی
بیرون برد درینوقت که خانخانان از کوهستان بدوارکا مراجعت نمودند معلوم شد که جام از روی
راستی پیش نیامده است وکلای او را رخصت داده بر سر جام روان شدند و جام نیز مقابل آمده جمعیت

نموده بیست هزار سوار و پیاده بیشمار یکجا ساخته و خانخانان چون هفت کروهی او رسیدند و هر ده اسپ عربی نژاد
پیش خانخانان فرستاده تجدید عهد و قول نموده تعهدات دولتخواهی کرد و خانخانان مراجعت کرده باحمدآباد
آمد و بعد از پنجاه چه حضرت خلیفه الهی خانخانان را طلبیدند و خانخانان بایلغار متوجه درگاه معلی شد مظفر گجراتی که در میان
کاتهی واره میبود و از امین خان بواسطه گرفتن زرها و همراهی نکردن آزرده بود باز باتفاق کاتهیان و زمینداران
جمعیت نموده بر سر امین خان رفت و امین خان در قلعه امرلی متحصن گشت چون این خبر باحمدآباد رسید قلیج خان
و فقیر در احمدآباد بودیم مشارالیه در شهر ماند و فقیر باتفاق سید قاسم بارهه و سید نی زای و جمیع مردم خانخانان
و تولک قلیج و میر معصوم بکری و میر حبیب الله و بیگ محمد توقبائی و کامران بیگ بسرعت تمام روانه سورته
شده چون بتهلاله رسید مظفر تاب نیاورده ترک محاصره امین خان کرده بجانب کچه روان شد مؤلف تولک قلیج
و میر حبیب الله و بیگ محمد و سید لاد و سید بهادر و نصیب ترکمان را پیش امین خان فرستاده که
باتفاق او کاتهیواره تاخته از عقب مظفر در آیند و خود پیش راه او گرفته جانب موربی رفت و مظفر فرار نموده
از آب رن که از دریای شور جدا شده باریک خبر منتهی شده و بعضی جاها عرض آن آب ده کروه و بیست
کروه است گذشته بولایت کچه رفت زمینی را که آنطرف این آب هست آنرا کچه میگویند چون فقیر بموربی رسید
جام و امین خان پسران خود را پیش فقیر فرستاده مجددا عهد و قول نموده قرار دولتخواهی دادند فقیر مراجعت
نموده متوجه پیرم گام شد درینوقت خبر رسید که خانخانان از درگاه رخصت شده بنواحی سروهی رسیده است
و اراده گرفتن سروهی و جالور دارد و سید قاسم و مردمی که مذکور شدند در نواحی سروهی خود را بایشان رسانیدند
راجه سروهی آمده بود او را چون در وقت رفتن خانخانان بدرگاه حرکات ناملائم نموده آثار بغی ازو ظاهر شده
درا مقید ساخته فوج فرستاده قلعه جالور را متصرف شدند خانخانان باحمدآباد آمده قرار گرفت آمدیم بر سر
وقایع بندگان حضرت وقتیکه خانخانان بدرگاه رسید بعد از بیست روز خبر فوت محمد حکیم میرزا که برادر بندگان
حضرت بود از کابل رسید فرمان عالیشان براجه بهگوانداس و کنور مان سنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل
رفته کابل را متصرف شوند و خود بنفس نفیس متوجه پنجاب شدند و چون درین ایام میر مرتضی و خداوند خان
حاکم ولایت برار از بلاد دکهن برسر احمدنگر رفته بصلابت خان که وکیل نظام الملک شده بود جنگ کرده هزیمت
یافته التجا بدرگاه آوردند باعظم خان حکومت مالوه داشت فرمان فرستادند که متوجه دکهن شود و ادرا التسخیر برار نمایند
و میر مرتضی و خداوندخان و تیراندازخان و جنداخان و دیگر مردم دکهنی را نیز فرستادند و از امرای نامدار
مثل عبدالمطلب خان و جعفر بیگ بخشی و رای درگا و رای اسکرن و برهان الملک و شیخ عبدالله ولد شیخ محمد غوث
و نورنگخان و سبحانقلی ترک و جماعت که تفصیل اینها باطناب کشد با توپخانه و سیصد فیل و لشکر مالوه تعیین فرمودند

و امین عنایت بنام امرای گجرات صادر فرمود و مرزا خان را بخطاب خانخانان و خلعت کمرخنجر مرصع ازی بخشید و من توغ عنایت کردند مولف تاریخ نظام الدین احمد را نیز اسپ و خلعت و زیادتی علوفه ممتاز نمودند و مراحم بادشاهی شامل حال هر یک از بندهای درگاه شد مظفر گجراتی بعد از شکست ثانی راه چاپانیر و سرور بر و جهالاوار پیش گرفته بجانب ولایت سورته قصبه کوندل که دوازده کروهی قلعه جونه گره است قرار گرفت و پراگنده از هر طرف باو جمع شده قریب سه هزار سپاهی یکجا کرد و یک لک محمودی و کمر خنجر مرصع بامین خان غوری حاکم سورت داده با خود متفق و همین قدر مبلغ بجام نیز سل که راجه جهالاوار صاحب جمعیت قلیله داشت داده باز بعزیمت آمدن احمدآباد در حرکت آمد از انجا که عاقبت اندیشی امین خان بود بمظفر گفته که شما بجانب جام رفته او را همراه بگیرید که من نیز سامان نموده از عقب میرسم چون مظفر بموربی که شصت کروهی احمدآباد رسید و این خبر بخانخانان رسید بسرعت تمام از شهر برآمده متوجه موربی شد چون بیرم گام رسیدند موربی چهل کروه ماند و جام و امین خان نیامدند مظفر حیران و سرگردان و سراسیمه شده مراجعت کرده بجانب کوهستان قریب جگت که اقصی بلاد سوربیت و بدوارکا اشتهار دارد رفت جام وکلای خود را پیش خانخانان فرستاده پیغام داد که من دولتخواهی بادشاه دانسته زر از مظفر گرفته باو همراهی نکردم و حالا جائیکه مظفر میباشد لشکر شما را سرکرده می برم و امین خان غوری نیز بوسیله میر ابوتراب پسر خود را بخدمت خانخانان فرستاد و اظهار اخلاص و دولتخواهی نمود و مردم جام خانخانان را سرکرده بیلغار بکوهستان بردند درین در آید غارت و تاراج بسیار کرده غنیمت از حد زیاده بدست آورده شد خلق کثیر قتیل و اسیر شدند مظفر با پانصد سوار مغل و پانصد سوار کاتهی بجانب گجرات رفته در او تهنیه نام محلیکه در میان دریای صابرمتی و تنگ نایهای عظیم واقع است و بهائی نام کولی متمرد آنجا می باشد درآمد خانخانان در وقت رفتن باین لشکر از روی حزم و احتیاط سید ... و بیگ محمد توقبائی و کامران بیگ گیلانی را در مداله و خوجم بردی و سیدلاد و سید بهادر و دیگر سادات بارهه و میر محب الله و میر شرف الدین برادرزادها ... کردیب دندوقه و سر راه کنبایت گذاشته بودند و میان بهادر و میر ابوتراب و جمعی را به بیجاپور که در چهار کروهی او تهنیه است جهت همین روز گذاشته بودند چون مظفر باو تهنیه آمد سید قاسم بارهه از پیش به بیجاپور که سی کروهی او تهنیه است آمد و لشکر که در مداله بود به پرانتی آمده اجتماع نموده اند مظفر باتفاق کولی و گراسیه و سایر زمینداران آنجا بجنگ آمد با فوجی که به پرانتی جمع شده بود جنگ کرده شکست در مظفر افتاد و فیلان و اسباب کبراو بدست درآمد مردم خوب او کشته شدند بیجانی بیگ نانی ... از روی ... بیرون برد درینوقت که خانخانان از کوهستان بدوارکا مراجعت نمودند معلوم شد که جام از روی راستی پیش نیامده است وکلای او را رخصت داده برسر جام روان شدند و جام نیز مقابل آمده جمعیت

وسید دولت بعد از مراجعت نورنگ‌خان باز بکنبایت آمده متصرف شد و خوجم بردی نوکر خانخانان از چیلاد بر سر سید دولت رفت جنگ کرده او را هزیمت داد و مرزاخان و تمام لشکر بنادوت رفتند مظفر برخاسته در کوه در آمد و اتالیق بهادر از لشکر پادشاهی گریخته پیش او رفت ارباب فتنه باز در حرکت آمدند مرزاخان بیان بهادر اوزبک را که نسبت باو بدگمانی بهم رسیده بود مقید ساخته قرار جنگ داده شریف‌خان و نورنگ‌خان را برانغار و قلیچ‌خان و تولک‌خان را جرانغار و پاینده محمدخان را با چندی از امرا هراول ساخته روان شدند و فقیر را پیش فرستادند که طریق ایستادن اعدا ملاحظه نموده بطرزی که لائق باشد جنگ اندازد و فقیر بدامن کوه رسید پیادهای مخالفان جنگ کرده ایشان را برداشته تا کوه بزرگ صف مخالفان قطار کشیده بوده اند جنگ صف اتفاق افتاده بنوعی شبه تیر و تفنگ شد که چشمها خیره میگشت اسپ و آدمی بسیار زخمی شدند فقیر مردم خوب را پیاده کرده بر کوه سوار کرد کسان بطلب قلیچ‌خان فرستاد و در حال خواجه محمد رفیع که از بندهای پادشاهی بحسن شجاعت موصوف بود در خورد فقیر او را هم بطلب قلیچ‌خان فرستاد و قلیچ‌خان از دست چپ رسید و میان ایشان و غنیم جنگ شد و پاره را غنیم زور آورده قلیچ‌خان را برگردانیده یک تیرانداز راند مردمی را که فقیر پیاده ساخته بود درینوقت که غنیم از اطراف بجانب قلیچ‌خان دویده بود و پیش راه خالی شد بر کوه برآمدند و غنیم برگشته چپقلیش کرد و مردم بسیار کشته شدند و قلیچ‌خان در پشتی که فی الجمله پناه بود استقامت نموده ایستاد و فقیر هتهنالها از مرزاخان طلبیده بود در فیل آوردند و بجائیکه مظفر خود ایستاده بود چند هتهنال انداخته شده در تحمل مردم نورنگ‌خان و شریف‌خان نیز بر کوهی که قرغه چپ غنیم بود برآمدند سرکوب شدند و چون هتهنال در میان فوج افتاده قرار بر فرار اختیار کرده روان شدند خلق کثیر اسیر و قتیل گشت و اولیای دولت پادشاهی بفتح و نصرت فیروزی اختصاص یافتند و مرزاخان مراجعت کرده باحمدآباد آمده بسرانجام سپاهی و رعیت مشغول شد و قلیچ‌خان و نورنگ‌خان و شریف‌خان و امرای مالوه را در قلعه بهروچ گذاشتند و مدت هفت ماه در احمدآباد قرار گرفتند بعد از هفت ماه قلعه بهروچ فتح شد و چرکس رومی که از قطب‌الدین محمدخان برگشته بمظفر در آمده از جانب مظفر حکومت قلعه داشت بقتل رسید و نصیر که او نیز سردار بود و نیم جانی بدر برد آمدیم بر سر احوال خلیفه الهی وقتیکه خبر حادثه گجرات بعرض رسید مرزاخان و لشکر مالوه را تعیین فرمودند در یک جایی که آب جون و گنگ بهم میرسد شهر بنا فرموده و قلعه چندی روی هم طرح انداخته آن شهر را الٰه‌باس نام کرده بودند از آگره بکشتی در آمده عزیمت الٰه‌باس فرمودند و مدت چهار ماه آنجا بوده بعیش و سرور گذرانیدند و اعظم‌خان از حاجی‌پور در الٰه‌باس بملازمت آمده رخصت شد که برودی لشکر خود را گرفته بیاید چون خبر کشته شدن قطب‌الدین خان و طغیان فتنه گجرات بعرض رسید متوجه آگره و فتح‌پور شدند که از آنجا عزیمت گجرات فرمایند در نواحی اتاوه خبر فتح گجرات رسید حضرت بفتح‌پور رسیده توقف

انجاعت درینوقت که مظفر گجراتی در بروج بود بسلطانپور وندربار رسیده بودند اما از ملاحظه او قدم پیش نهادند
مؤلف تاریخ از پتن بمرزاخان کتابات نوشته از سرعت در آمدن مبالغه می نمود و چون ایشان بسروهی رسیدند
خود باستقبال رفته ایشان بسرعت تمام آورده و ایشان یکروز در پتن قرار گرفته پیش گذشتند و چون خبر آمدن
مرزاخان بمظفر رسید از بهروج باحمدآباد مراجعت نموده قلعهٔ بهروج را بنصیر که برادرزن او بود و چرکس رومی
که از نوکران بادشاهی بود گریخته بپیش مظفر رفته بود محکم ساخت مرزاخان و افواج منصور بسرکنج که سه کروهی
از شهر احمدآباد است نزول کردند مظفر در نواحی میرشاه بهیکن قدس الله روحه محاذی لشکر مظفر از مقابل
دو کروه چادر زده لشکرگاه ساخت دو روز که مقابله بخود جوانان مردانه طرفین کارزار مینمودند و غلبه اولیا
دولت روزافزون بود اما در روز جمعه سیزدهم شهر محرم الحرام سنه احدی و تسعین و تسعمائه مظفر گجراتی صف
آرائی کرده بجنگ آمد و مرزاخان نیز در برابر صف آراسته مؤلف تاریخ را با میرزا ابوالمظفر و میر محمد معصوم بکری و میر
حبیب الله و بیگ محمد توقبائی تعین کرده که شهر سرکنج را دست راست خود کرده از عقب غنیم در آئیم و افواج
طرفین درهم آمیخته کارزار نمودند سید هاشم بارهه و خضر آقا که وکیل مرزاخان بود شهادت یافت و مردم بسیار
زخمی شدند ه سر سروران زیر گرز گران * چو سندان بد و تیک آهنگران * ز سم ستوران دران پهن دشت
زمین شش شد و آسمان گشت هشت * و هنوز مظفر گجراتی با مرزاخان مقابله داشت که مؤلف تاریخ با یاران
خود اتفاق کرده از عقب رسیده غنیم را برداشت و رای درگا نیز از جوانغار بفرموده مرزا از عقب مایان رسیده
مظفر راه فرار پیش گرفت و خلق کثیر بقتل رسید و مرزاخان حقیقت فتح را نوشته بدرگاه ارسال داشت عرضداشت
وقتیکه حضرت آله باس متوجه دارالخلافت گشته بودند رسید و خدمت او مستحسن افتاد و مرزاخان را بخطاب خانخانان
سرفراز فرموده هریک از بندهای درگاه را بزیادتی علوفه سرفراز ساختند و مرزاخان صباح آنروز بشهر در آمده
منادی امن درداد و هرکس مربی گرفت مظفر گریخته جانب معمورآباد و کنار دریای مهندری رفت و از آنجا
بکنبایت رسانید و مردم گریخته باز باو جمع شدند و قریب دو هزار سوار باز یکجا شد بعد از فتح سه روز قلیج
و امرای مالوه باحمدآباد رسیدند مرزاخان و کل امرا متوجه کنبایت گشته چون بده کروهی رسیدند مظفر از آنجا
متوجه برووده شد چون بباسد نام موضعی که قریب بنیلاد و کنار آب مهندری ست رسید مرزاخان که محا
و نورنگ خان و شریف خان را پیشتر فرستاد که بمخالفان رسیده دست بردی نمایند آنجاعت ملاحظه لشکر
و تنگی راه کرده توقف نموده پیش رفتند و مظفر بخانه راج پیپله و نادوت رفت مرزاخان و تمام لشکر شانزده
در برووده توقف کردند چون خبر رسید که سید دولت نام از نوکران مظفر بکنبایت درآمده مردمی که از جانب دولت
در اینجا بودند برآورده است نورنگ خان را جهت دفع فتنه او فرستادند نورنگ خان او را بدر کرده مراجـ

ود با لشکر بسیار بر سر قطب الدین خان رفت و قطب الدین خان با سپاهیان جنگ کرده شکست یافته در
قلعهٔ برودہ متحصن شد و اکثر نوکران و مردم عمده لشکر او بمظفر گجراتی درآمدند و درین وقت شیرخان فولادی پیشتر
آمده در قصبهٔ ہمانه که یازده کروهی پتن است منزل کرد در ترتیب تمام بحال جماعت که در قلعهٔ پتن بودند
راه یافت نزدیک بود که پتن را گذاشته متوجه جالور شوند فقیر خواهی نخواهی قرار جنگ داده باستقبال شیرخان
روان شد شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بشهر پتن ماندند و دیگر امرا موافقت نمودند چون تا قصبه
بیلسانه رسیده شد شیرخان فولادی صف آراسته کرده پنج هزار سوار بمقابله آمده و باد دولت خواهان که زیاده
از دو هزار سوار نبودند جنگ صعب اتفاق افتاد و شیرخان هزیمت یافته باحمدآباد رفت و خلق کثیر از مخالفان
بقتل رسیدند و غنیمت بسیار نصیب دولتخواهان شد فقیر مجد شده که باحمدآباد میباید رفت امرا اینمعنی را
بودند راضی نمیشدند چون بقصبه کری رسید جهت رسیدن سپاهیانیکه بعد از فتح غنیمت بسیار گرفته باشارت
سرداران به پتن رفته بودند بضرورت توقف افتاد و مدت دوازده روز توقف شد درین باب چند نوشته
باجتماع مردم کسان به پتن فرستاده شد درینحال خبر رسید که قلعهٔ برودہ را مظفر گجراتی بضرب توپ انداخت
و قطب الدین خان قول گرفته اول زین الدین کنبو را فرستاد مظفر عهد شکنی کرده زین الدین کنبو را بقتل رسانید
بغدر و نقض عهد مظفر اگرچه قطب الدین خان را ظاهر بود اما چون اجل رسیده دیدهٔ بصیرت او را کور ساخته بود اعتماد
بر عهد و قول او نموده پیش او رفت و بسعی ترواری زمیندار راجپیپلا بقتل رسید بیت اجل چون بخونش در
آورد دست * قضا چشم باریک بینش ببست * از شنیدن این فقیر و امرای ما را که در قصبهٔ کری بودیم [illegible]
نمودیم و مظفر از برودہ به بهروچ رفته از متعلقان قطب الدین خان تسلیم گرفت و چهار ده لک روپیه از خزانهٔ پادشاهی
که در کنبایت بود و خواجه عماد الدین حسین آنرا به بهروچ برده بود با تمام اموال و خزائن قطب الدین خان که از
ده کرور زیاده بود بدست مظفر گجراتی افتاد و از اطراف و جوانب سپاهی و راجپوت بار رجوع آورده
قریب سی هزار سوار با او جمع شدند و چون خبر حادثهٔ گجرات بعرض بندگان حضرت رسید فرستادن

مرزا خان ولد بیرم خان بمحاربهٔ مظفر گجراتی

مرزا خان ولد بیرم خان با جاگیرداران صوبهٔ
اجمیر مثل پاینده محمد خان مغول و سید قاسم و هاشم پسران سید محمود خان و دیگر سادات بارهه و رای درگا
و لون کرن و شیر و به پسران راتهور و خان و رولیش و موته راجه و خواجه محمد رفیع بدخشی و رامچند و اودی سنگه
پسران رولیسی و سنگو راجپوت و تلسی داس و راج سنگه و سرمدی ترکمان و تکمل بیگ و دیگر مردم که تفصیل
ذیل آن دراز است از راه جالور به پتن تعیین فرمودند و قلیچ خانرا که جاگیردار سورت بود و نورنگ خان ولد
قطب الدین خان و شریف خان برادر قطب الدین خان و جاگیرداران مالوه از جانب مالوه رخصت کردند

توقف نکرده روان شد بست و دوم شعبان خبر رسید که جماعت باغیان مظفر را با کاتهیان همراه گرفته بدر قصبه آمدند و همامروز قنبر ایشک آقا از پیش شهابخان آمده خبر آورده بود که شهاب الدین احمد خان قرار داده که بقصبه کری توقف نماید و اعتماد خان و میر ابو تراب و این فقیر رفته تسلی او کرده او را بیاریم اعتماد خان در آخر روز سوار شده متوجه کری شد هر چند که غنیم دوازده کروهی رسیده رفتن حاکم شهر بسبب کروهی لائق نیست فائده نکرد پسر خود را با میر معصوم بکری و زین الدین کنبو و قنبر ایشک آقا و مجاهد گجراتی و پهلوان علی و خواجگی محمد صالح و پسر عم را بمحافظت شهر گذاشت اعتماد خان و فقیر که بقصبه کری رسیده بشهاب الدین احمد خان سخن کردیم باین رنگ تسلی اوشد که پرگناتی که سابقا در جاگیر او بود با و باید گذاشت و دو لک روپیه مساعدت داده القصه بهر طریق که اراده شهابخان بود تسلیم نموده شد و آخر شهابخان با اعتماد خان از قصبه کری مراجعت نموده متوجه احمد آباد شدند اتفاقا همین روز که اعتماد خان بکری رفته بود مظفر گجراتی آمده بشهر احمد آباد در آمد و مردم شهر قلعه را دادند و از جای که پاره دیوار قلعه شکسته بود بلا توقف در آمد شب که شهابخان بده کروهی احمد آباد رسیده بود میر معصوم بکری و زین الدین کنبو از شهر آمده این خبر آوردند شهابخان و اعتماد خان در راه فرود آمده کنکاش کرده قرار دادند که چون هنوز زیاده بر یک روز نگذشته و کار مخالفان استقامت نیافته از همانراه بشهر باید در آمد بآنجا متوجه بشهر شدند صبح بعثمانپور که متصل بشهر و کنار دریاست رسیده منزل کردند مظفر گجراتی از شهر بر آمده در ریگ زار دریا صف کشیده شهاب الدین احمد خان دست و پا گم کرده بجهت نا اعتمادی نوکر فرصت صف آرائی نیافت و بعضی سپاه که با و مانده بودند حرکت المذبوحی کرده گریختند و این فقیر با قلیل هر چند دست و پای زد بجای نرسید و سپاهیان پسر فقیر که اعتماد خان در شهر بسبب محافظت قلعه گذاشته بود با تمام خانمان بتاراج رفت شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان فرار نموده بلده نهروالا که به پتن اشتهار دارد چهل و پنج کروهی احمد آباد ست آمدند و مؤلف تاریخ حقیقت حال را عرضداشت نموده بپایه سریر اعلی ارسال داشت بعد از سه روز محمد حسین شیخ و خواجه ابو القاسم دیوان و ابو المظفر و میر زین العابدین و میر شرف الدین بیگ محمد توقبائی و دیگر جاگیرداران گجرات به پتن رسیده قلعه پیش را مرمت کرده استقامت نمود و سلطان محمد گجراتی ارباب فتنه و فساد را خطابها و جاگیرها داده در مقام جمعیت واستعداد شد و شیرخان فولادی که سالها حکومت پتن داشت و چند سال بود که در ولایت سورت اوقات میگذرانید پیش مظفر گجراتی آمده مظفر او را با چهار هزار سوار بجانب پتن روان ساخت و شیرخان بقصبه کری رسیده مردم خود را بجوتانه که بست کروهی پتن ست فرستاد و فقیر بسر مردم او رفته شکست داده میر زین العابدین و میر شرف الدین و بیگ محمد توقبائی جمعی از سپاهیان را آنجا گذاشته و زین الدین کنبو را پیش قطب الدین خان رفته او را به بروده آورد و چون خبر آمدن قطب الدین خان به بروده مظفر گجراتی رسید

قصص براهمه است حکم شد که بزبان فارسی حسب الحکم ترجمه شده برزم نامه موسوم گشت **ترجمه نمودن کتاب مهابهارت** درینولا خبر رسید که خان اعظم و شیخ فرید را بجهت مصالحه نزد قتلو خان افغان فرستاده بود و چون شیخ فرید بخانه قتلو خان رفت و صحبت منعقد شد قتلو در مقام خدمتگاری بود و بهادر کورده که یکی از زمینداران بنگاله است و عمده لشکر قتلو بود با شیخ فرید یارانه از روی مساوات ملاقات نمود شیخ بنظر زمینداران و نوکری قلعه پیش آمد بهادر از روی ستیزه در وقت مراجعت سر راه شیخ فرید را گرفته بجنگ پیش آمد جمعی کثیر از همراهان شیخ فرید کشته شدند شیخ فرید را آسیبی نرسیده برآمد آمدن برهان الملک دکنی برهان الملک برادر مرتضی نظام الملک حاکم ولایت دکن است درینولا از برادر گریخته پیش قطب الدین خان آمده از آنجا حسب الحکم در ماه رجب سال بست و نهم بزمین بوسی پادشاه جهان پناه مستسعد گردید و قبل ازین شخصی خود را برهان الملک نام کرده بملازمت حضرت آمده بود حضرت بادراوده جاگیر فرموده بودند و چون برهان الملک دروغ او ظاهر شد گریخته مخفی شد و بعد از یک هفته در میان جوگیان او را شناخته آوردند و حسب الحکم محبوس گشت القصه چون باعتماد خان حکم بود که ولایت سروهی را از سرتان دیوره گرفته حواله جگمال برادر رانا که از دولتخواهان بود نماید و یکهزار مهر مصحوب مؤلف تاریخ نظام الدین احمد جهت مدد خرج او فرستادند اعتماد خان که بجالور رسید فقیر و میر محمد معصوم بکری و قنبر بیگ اشک آغا و زین الدین کنبو و پهلوان علی سیستانی که بکوتوالی احمدآباد تعین شده بود باو ملحق شدیم و محمد حسین شیخ و اکثر جاگیرداران گجرات عقب مانده بودند چون بجالور رسیده برسر سروهی رفته سرتان دیوره را برآورده جگمال با غزنین خان و محمود خان جالوری و بیجا دیوره رایسنگه ولد چندرسین ولد رای مالدیو را در آنجا گذاشته باحمدآباد توجه نموده چون قریب احمدآباد رسیده شد شهاب الدین احمد خان از شهر بیرون آمده در عثمانپور که در محلات شهر است فرود آمد و در دوازدهم شهر شعبان اعتماد خان داخل شهر شد بعد از دو روز معلوم شد که عابد بدخشی و میرک بلاق و وفادار و مرزا ایبک و عبدالله و میر محمد بیگ و جماعت کثیر از نوکران شهابخان جدا شده بجانب کاتهی واره بطلب سلطان مظفر گجراتی که دران گوشه از صدمه افواج قاهره روی نشیب می آورد میروند و اراده فتنه و فساد دارند اعتماد خان صلاح دید که فقیر پیش شهاب احمد خان رفته درینباب مطارحه نماید چون فقیر پیش شهاب الدین احمد خان رفت او در جواب گفت که این جماعت قصد من داشتند و مدتیست که در فکر اینکار بودند والآن که پرده ایشان از روی کار افتاده بسخن من تسلی نخواهد شد و از من امداد نیز منصور نیست چون فقیر صورت حال را باعتماد خان گفت که مشارالیه صلاح دران دید که تسلی آن جماعت باید نمود و یک کس یا دو کس دیگر بتسلی آنها نیز فرستاد آنها تسلی نشده رفتند و شهاب الدین احمد خان کوچ کرده تا قصبه کره که بست کروهی احمدآباد است رفت درین ضمن مرتبه بشهاب الدین احمد خان مراسلات درمیان آورده سعی نموده میشد که روز چند توقف نماید شهاب الدین احمد خان

ایام نورمحمد نام پسر ترخان دیوانه حرام نمک را که در ولایت تربت گرفتار گردیده بود حاضر آورده و در نخاس
بسیاست رسید بیت کسی کو مملکت را بدسگالست ۞ بکش کان خون بحرمت حلالست ۞ چون
ل بست و هشتم الهی آخر رسید **ذکر وقایع سال بست و نهم** موافق احدی و تسعین و تسعمائه بنیاد شد
فتح پور امسال همایون فال شهریار بلند اقبال ابواب عیش و حضور بر روی روزگار جمهور خلائق کشاده حکم
فرمودند که در دیوار و ایوانهای دولتخانه عام و خاص بدستور پارسال در زیب و زینت گرفتند و صحبت آراسته
و مجلس خرم مهیا ساخته هر روز و شبی بعیش و سرور گذرانیده و بعد از ان مردم را منع آمد و شد دولتخانه فرموده
حضرت سراپرده سلطنت و پردگیان انجمن خلافت را طلبیده دست ببذل اموال کشادند و مبلغ یک لک روپیه
نقد و طلا آلات و مرصع آلات و اقمشه و چند فیل برسم پیشکش بنظر حضرات والده بزرگوار مریم مکانی گذرانیدند
و بهمین دستور بعمه خود گلبدن بیگم و بدیگر بیگمات انعام و اکرام فرمودند و تا هژده روز این صحبت در کار بود و بعد از
فراغ مجالس نوروزی از بنگاله خبر رسید که خان اعظم و افواج قاهره در تانده در آمدند و خالدی خان و جبار بردی
و مرزا بیگ قاقشال از حاجی کابلی جدا شده پیش اعظم خان آمدند و او فرار نموده پناه بعیسی زمیندار برد و انچه از
ولایت بنگاله بتصرف باغیان در آمده بود باز بتصرف اولیای دولت روز افزون در آمد و درینولا اخبار [illegible]
رسید که چون اعتماد خان سالها حکومت گجرات کرده بود طریق آبادانی گجرات از دیگران بهتر میدانسته باشد
و چون گجرات باو عنایت شود سبب امیدواری حکام بلادی که در تصرف نیست بشود بنا بر ان حکومت گجرات را
باعتماد خان مرحمت فرمودند و میر ابوتراب را امین نام کرده خواجه ابوالقاسم برادر ملا عبدالقادر آخوند را بمنصب
دیوانگری و کمترین بندگان نظام الدین احمد مولف تاریخ را بخدمت بخشیگری تعین نمودند و محمد حسین شیخ و
میر ابوالمظفر ولد اشرف خان و میر حبیب الله ابواسحاق و میر صالح و هاشم داعی و بنیاد بیگ و سید جلال بخاری
و بیگ محمد توقبائی و میر حبیب الله و میر شرف الدین برادرزادهای میر ابوتراب را بجاگیرداری گجرات حکم فرمودند درین
ایام سیادت پناه میر فتح الله که از سادات شیراز بانواع علوم معقول و منقول ممتاز بود از ولایت شیراز بدکن رفته
پیش عادلخان صاحب اختیار مهمات بود در روز یکشنبه بست و دوم ربیع الثانی در دار الخلافت فتحپور بشرف
خدمت سرفراز آمد حسب الحکم خانخانان و حکیم ابوالفتح باستقبال رفته بملازمت آوردند میر فتح الله بمنصب جلیل القدر
صدارت امتیاز یافت و چون خبر پریشانی و متفرق شدن باغیان بنگاله بعرض رسید و معلوم شد که عاصی
کابلی در ولایت عیسی میباشد و اعظم خان رغبت آمدن درخانه نموده بنابران شهبازخان را تعین فرمودند که بولایت
بنگاله رفته تمام آن سرکار را به سپاهیان جاگیر نموده در استیصال عاصی کابلی کوشش نمایند در هفدهم شهر جمادی الثانی
شهبازخان را رخصت ارزانی داشتند و از جمله وقایع امسال همایون فال آنست که کتاب مهابهارت را که

حضرت در روز نوروز بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و امرا و ارباب دولت صفها زده ترتیب مرتبه حالت
ایستادند و روز شرف که آخرین ایام نوروز است نیز همین دستور مجالس عالی ترتیب یافت و جمیع امرا بمراحم بادشاهی
مباهی گشتند بعضی بعنایات اسپ و خلعت و بعضی بزیادتی علوفه و بعضی بزیادتی نوکر و جمعی بیافتن جاگیر و چیزی پیش
نماند که درین هژده روز همه روز مراحم خسروانه نشده باشد و امرای کبار پیشکشهای لایق گذرانیدند و درین
هژده روز حضرت در ایوان یکی از امرای کبار تشریف آورده صحبت میداشتند و در آن روز لوازم مهمانی
و صحبت را آنکس متکفل میبود و پیشکش بسیار از پارچه هندوستان و خراسان و عراق و مروارید و لعل و یاقوت و طلا
و اسپان عربی و فیلان کوه پیکر و قطار قطار اشتر نود و ماده و استران راهوار بر وجهی میگذرانیدند و درین محل شاهم خان
جلایر از صوبه بنگاله و راجه بهگوانداس از لاهور آمده بشرف عتبه بوسی مشرف گشتند و در اوراق گذشته ذکر یافت که خان اعظم
و سایر جاگیرداران از حاجی پور بدرگاه آمدند چون آن صوبه خالی مانده بود همه مکان فرصت یافته از هر گوشه سر
فتنه و فساد بر آوردند و جمعیت تمام نوکر معصوم کابلی با ترخان دیوانه و سرخ بدخشی در ولایت بهار خلل انداختند
محمد صادق خان باتفاق محب علیخان جنگ کرده غالب گشته و جمعیت بقتل رسید و درینولا خبر معاودت
حضرات بیگمات مهد علیا گلبدن بیگم و سلیمه سلطان بیگم بولایت گجرات از راه دریا رسید که چند سال در آن
اراضی مقدسه اوقات بطاعات و عبادات مصروف داشته بتوفیق الهی چندین حج و عمره رفیق حال ایشان
شده و الحال مراجعت نموده بخطه اجمیر رسیدند شاهزاده جوان بخت کامکار سلطان سلیم را باستقبال حضرات
بیگمات فرستادند تا با اجمیر ملاقات نموده زیارت مزار فائض الانوار خواجه معین قدس سره کردند بعد از شرائط
و آداب طاعات فقرا را خوش وقت گردانیده آنگاه در خدمت حضرات معاودت نمودند و در روز یکه در فتحپور
می آمدند حضرت اعلی استقبال نموده حضرات بیگمات را به تعظیم تمام بشهر در آوردند و درین ایام محمد صادق خان
از ولایت بهار آمده مورد مراحم خسروانه شده بزودی رخصت شده باتفاق اعظم خان بدفع عاصی کابل مامور گشت
و شاه قلیخان محرم و شیخ ابراهیم چشتی و دیگر امرا که با شاه کابل رفته بودند همراهی محمد صادق خان تعین شدند
و درینولا میر ابوتراب و اعتماد خان که بخانه مبارک همراه رفته بودند بدرگاه آسمان جاه رسیده بشرف زمین بوس
سرفراز آمدند و میر ابوتراب سنگی آورده بود و میگفت که برین سنگ نقش قدم مبارک حضرت رسالت پناه است
حضرت چهار کروه استقبال قدم نموده تعظیم و تکریم آن سنگ فرمودند حکم شد که جمیع امرا قدم را بر دوش داشته
چند قدم ببرند بهمین دستور یک یک به نوبت آنرا بر میداشتند تا بشهر آوردند و بالجمله روز پنجشنبه نوزدهم ماه شعبان
حضرت شهریار جوان بخت بجهت وزن مبارک شاهزاده عالمیان سلطان سلیم در منزل حضرت مریم مکانی
تشریف برده شاهزاده را بدستور معهود بطلا و نقره وغیره وزن نموده آن مبلغ را تصدق فقرا و مستحقان کردند

فتحپور برافراشته شکارکنان و صید افگنان متوجه شدند شهباز خان در پانی پت بملازمت رسید و چون
شاهزاده در بست و پنجم ماه شوال بدهلی رسیدند شاهزاده دانیال و امرا که در فتحپور مانده بودند و حضرت مریم مکانی
که از فتح پور باستقبال حضرت برآمده بودند بملازمت مستسعد گشتند و از پنجم ذیقعده فتح پور مستقر سریر خلافت گشت
لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسانیدند خیرات بسیار کردند در ایامی که رایات عالیات در سفر کابل بود بهادر پسر
سعید بدخشی که در ولایت ترهت برآمده خود را بهادر شاه نامید قصد جان خود داشت بدست نوکران اعظم خان
گرفتار گشته بقتل رسید بیت به بال و پر از ره که تیر پرانی * هوا گرفت زمانی ولی بخاک نشست * و چون
معصوم خان فرنخودی در کوهستان سوالک حیران و سرگردان میگشت باعظم خان التجا درخواست گناهان
خود نمود بوسیله و عرض اعظم خان گناهان او مقرون بعفو گشته فرمان استمالت صادر شد و معصوم خان
از پیش اعظم خان احرام ملازمت بسته در فتحپور بشرف کورنش سرفرازی یافت و چون نیابت نیز پناه بحضرت
مریم مکانی آورده بود او هم در همان روز بشرف زمین بوس مستسعد گشت در ایامی که حضرت بکابل تشریف برده بودند
خوجه میرزا محمد حکیم بملازمت رسیدند از قضیه خواجه شاه منصور بسیار تفحص کردند معلوم شد که کرم الله برادر شهباز خان
بدستیاری و کنگاش بعضی فرامین را ساخته و خط آخرین که سبب قتل او شد نیز ساختگی بوده است حضرت
از کشتن خواجه شاه منصور اکثر اوقات تاسف میداشتند القصه فتحپور مستقر رایات نصرت آیات بود و در
همین ایام خبر وفات مهد علیا حاجی بیگم که در زمره ازواج طاهرات بتاریخ نهم ماه محرم سنه تسعین و تسعمائه
اعظم خان که حکومت ولایت حاجی پور پتنه داشت در فتحپور بشرف پابوس سرفراز گشت احوال بنگاله شرح
معروض داشت و بعد از چند روز اکثر امرای کبار و سپاه نامدار که در لشکر کابل همراه بودند بمشار الیه همراه بطرف
بنگاله رخصت فرمودند

ذکر وقائع سال بست و هشتم الهی

ابتدای این سال روز سه شنبه و هفتم
سنه احدی و تسعین و تسعمائه بود در نوروز این سال دیوار و ستون و دو دولتخانه‌های عام و دولتخانه خاصه با مرا
تقسیم نموده در قماشها و پرده‌های مصور گرفته کمال ترتیب داده بنوعی آراستند که نظارگیان از مشاهده آن حیرت
بر حیرت می افزود و صحن دو دولتخانه‌ها را بپایه گاه نهاده رشک فردوس برین ساختند صفحه نه طاق بیاراستند پرده
زربفت فلک خواستند تخت زدند و تتق آویختند عرش دگر بر زمین انگیختند مدت هژده روز بمنازل و
آراسته بود و شب بنا نو بهار رنگ می آراستند و بندگان حضرت هر روز و شب یکبار دو بار تشریف فرموده صحبت
میداشتند و اهل نغمه فارس و هندوی در ملازمت میبودند و هر یک امرا و اهل خدمت عنایات خسروانه بظهور
میرسید و بازار شهر فتحپور و آگره را آئین مینمودند و خلایق اطراف و جوانب بتفرج و تماشای این جشن عالی
که هرگز ندیده و نشنیده بودند در هفته یکروز بحکم عام میشد و دیگر ایام امرا و مقربان و مردم اعیان آمد و شد میداشتند

باید آمد بچه طریق مناسبست باکل حشم و اهل محل بیایند یا جریده تشریف آورند فقیر بیکشبانروز در جلال آباد که هفتاد
و پنج کروه بود رفته بشاهزاده رسید پیغام رسانیده و ایشان عزیمت کابل نموده توجه حضرت را بطریق ایلغار مناسب
دیدند و هم در جلال آباد حاجی حبیب الله از کابل آمده بمرافقت فقیر بدرگاه سلاطین پناه شتافته گفت که مرزا محمد حکیم
از گذشته در کمال پشیمانیست و سوگندان یاد کرده میخواست که همشیره را فرستد اما خواجه حسن که شوهر خواهر مرزا بود
همشیره ایشانرا گرفته فرار نموده بجانب بدخشان رفت چون فقیر و حاجی حبیب الله در ملازمت حضرت رسیدیم
روز دیگر کوچ کرده متوجه پرسور رسیدند و از انجا شاهزاده سلطان سلیم را در اردوی مانده راجه بهگوانداس و
سعید خان و قاضی علی بخشی را در خدمت ایشان گذاشتند و خود جریده متوجه پیش شدند هر روز بیست کروه
راه طی میفرمودند چون شاهزاده شاه مراد هفت کروهی کابل رسید مرزا محمد حکیم عزم جنگ که بخورد کابل موسوم است
آمده آتش حرب برافروخت و شکست یافته وادی فرار پیش گرفت و شاهزاده بفتح و نصرت بکابل درآمدند
و آن روزیکه صباح آن جنگ خواهد شد فریدون خان خال مرزا محمد حکیم بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته غنیمت
بسیار برده بود و خلق کثیر بقتل رسانیده درین روز حضرت خلیفه الٰهی در سرخ آب نام موضعی که از لشکر شاهزاده
پانزده کروه است فرود آمده بودند اتفاق در وقتیکه مردم چنداول لشکر غارت میشده اند حاجی محمد خان احدی
که بڈاک چوکی پیش شاهزاده رفته بود بآنجا که رسید تاراج را مشاهده کرده خبر موحش آورد که سبب پریشانی خاطرها
گشت با وجود این قسم خبر روز دیگر کوچ کرده یک منزل رفتند و در انجا خبر فتح رسید لوازم شکر و سپاس
بجا آورده حضرت شاهنشاه روز جمعه دهم ماه رجب بکابل درآمدند و هفت روز بسیر باغها گذرانیده در کابل
داشتند و چون بعرض رسید که مرزا محمد حکیم اراده این دارد که جلای وطن شده پیش اوزبک رود حضرت این
ننگ و عار را از او نپسندیده لطیف خواجه را پیش مرزا که در غوربند بود فرستاد مژده بخشش تقصیرات او رسانید
و مرزا محمد حکیم در حضور همراه لطیف خواجه بملازمت فرستاد و حضرت متوجه هندوستان شد باز کابل بازه را
بمرزا عنایت کردند و اردو را در عقب گذاشته بایلغار بجلال آباد که معسکر اردوی بودند بملازمت شتافته تهنیت
و مبارکبادی فتوحات را بتقدیم رسانیدند و خواجگی محمد حسین که برادر حقیقی قاسم خان میر بحر است و از امرای معتبر
مرزا بود بملازمت رسیده در سلک دولتخواهان منسلک شد و از جلال آباد فوج فرستاد تا دامن کوه کفار کتور را
تاختند منزل بمنزل مراجعت نموده در دوازدهم شعبان بکنار سند ساکر رسیدند محمد قاسم خان که حسب الحکم
بکنار آب جهت بستن پل تانده از کشتیها پل موجود ساخته بود رایات عالیات که در وقت رفتن کابل
دریکماه از آب گذشته بود در یک روز گذشته و از انجا کوچ بکوچ سلخ رمضان بلاهور رسیدند و حکومت
پنجاب را بسعید خان و راجه بهگوانداس و کنور مانسنگه مفوض داشته رایت عزیمت بجانب دار الخلافت

ملک علی خلجی آورده بنظر اقدس درآورد که قاصدان من از گذر دیو دیانه که اهتمام آن بمن تعلق دارد می آمدند چون
بسرای سرهند رسیدند پیاده که آورده ام در انسرای دیدند آن پیاده بایشان گفت من کس شرف بیگ نوکر
خواجه شاه منصورم که در فیروزپور که جاگیر خواجه است و سی کروهی لاهور است شقدار است و این خطها را بخواجه فرستاد
چون پای من تشویش دارد شما این خطها را بخواجه زود برسانید و پیاده با من این خطها را آورده اند چون مهر خطها
برداشتند و بکشادند دو خط برآمد یک عرضداشت شرف بیگ که احوال پرگنه فیروزپور را بشاه منصور نوشته بود
و دیگر خطی که شخص بشخص نوشته بمضمون آنکه من که فریدون خان را ملاقات کردم مشار الیه را بملازمت مرزا حکیم برد
و باوجود که عمال خود به پرگنات نواحی فرستادند به پرگنه ما کس نفرستاده ما را معاف داشت و چون مضمون
این خط بعرض رسید چنان نمود که این خط را نیز شرف بیگ ملتمس بخواجه شاه منصور نوشته است و علاوه رابطه ملک
ثانی دیوان محمد حکیم مرزا و آمدن فرمان محمد حکیم مرزا بنام خواجه شاه منصور شده آن گمان بمرتبه یقین رسیده و چون
اکثر امرا و ارکان دولت از وی رنجیده بودند همه اتفاق نموده سعی قتل او کردند تا آنکه حضرت حکم بقتل او فرمودند
صباح روز دیگر او را از حلق کشیدند رباعی تو ناکرده بر خلق بخشایشے * کجا بینی از دولت آسایشے * اگر بد
کنی چشم نیکی مدار * که هرگز نیارد گز انگور بار * بعد از سه روز خبر رسید که مرزا محمد حکیم آمدن رایات عالی را که به پنجاب
شنیده از آب لاهور گذشته بجانب کابل رفت حضرت از سرهند بکلانور و از کلانور برهتاس رسیدند شکار قمرغه
کردند و از آنجا استخاره کرده و بشارت یافته متوجه نیلاب شدند و در ماه ربیع الثانی سال مذکور کنار آب نیلاب
که بند ساگر مشهور است قلعه عالی بنا فرموده باتک بنارس موسوم ساختند و چون کشتی کم بود حکم شد که امرا و
سپاهیان کشتیها موجود سازند و امرا چوکی تقسیم فرمودند و کنور مانسنگ و شیخ جمال بختیار و مادهوسنگ
برادر او و مخصوص خان و نورنگخان و دیگر جوانان کار طلب را در آب نیلاب گذرانیده بجانب پرشور فرستادند
چون این جماعت پرشور را بتصرف درآوردند شاهزاده شاه مراد را با قلیج خان و مرزا یوسف خان و رای سنگه و اکثر
امرای نامدار را از آب گذرانیده بتسخیر کابل رخصت فرمودند درینوقت خواجه ابو الفضل خواجه حسن نقشبندی و
محمد علی دیوان خواجه حسن برسالت از پیش مرزا حکیم آمدند و عرضداشت عذرخواهی و استغفار تقصیرات آوردند
حضرت خلیفه الهی حاجی حبیب الله را همراه کرده بکابل فرستاده فرمودند که اگر مرزا از اعمال گذشته نادم است
و توبه نماید و سوگند بخورد و همشیره خود را بملازمت فرستد از سر گناه او خواهیم گذشت و شاهزاده شاه مراد کوچ بکوچ
از کوتل خیبر گذشته و در پانزدهم جمادی الثانی سنه مذکور حضرت خلیفه الهی بنفس نفیس از آب سنده گذشته
منزل کردند کمترین بندگان نظام الدین احمد را که مولف تاریخ است بطریق ایلغار پیش شاهزاده شاه مراد فرستاده
فرمودند که ازا ۷ رفته استخبار نماید که از پی آنکه حضرت تشریف آورند بکابل میتوانند رفت بروند الا اگر حضرت

آمده حرب صعب اتفاق افتاد و بالآخره شکست یافته پیش معصوم خان رفت و درینوقت عرب بهادر نیز از پیش شهباز خان گریخته باو پناه برده بود و شهباز خان تعاقب کنان بجونپور رسید و از آنجا بر سر معصوم باوده متوجه شدند معصوم خان بمقابله شتافته غالب گشت و شهباز خان فرار نموده در یک روز چهل کروه راه سطی کرده بجونپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان که برانغار بود در جنگ مخفی مانده بود در وقتی که افواج معصوم پریشان شده فوج برانغار بر آمده بیت چو باد شد زناگه بر ایشان * همه جمعیت خس شد پریشان شکست داده معصوم را و این خبر که بشهباز خان رسید بسرعت تمام مراجعت کرده روز دیگر خود را بفوج برانغار رسانیدند و باز جمعیت نموده بر سر معصوم خان رفت و در سواد شهر اوده بار معصوم خان جنگ کرده شکست یافت و مادر و خواهر و زن و پسر و مال و جمعیت او بدست آمد و او گریخته بجانب سوالک بدر رفت و این قضیه در ماه ذیحجه سنه ثمان و ثمانین و تسعمائة روی داد

ذکر وقائع سال بست و هفتم الٰهی

ابتدای اینسال روز یکشنبه پانزدهم صفر سنه تسع و ثمانین و تسعمائة بود در اوائل اینسال خبر رسید که مرزا محمد حکیم از روی خط های عاصی کابل و معصوم فرنخودی که نوشته رغبت آمدن نمودند و باغوای فریدون که خال مرزا بود قابو خیال کرده بعزیمت تسخیر هندوستان از کابل بر آمد و شادمان که نوکر خود را از آب نیلاب گذرانید و کنور مانسنگه پسر راجه بهگوانداس بر سر او رفت و او جنگ کرده بقتل رسید و از شنیدن این خبر مرزا محمد حکیم از آب نیلاب گذشته در پرگنه سیدپور فرود آمد حضرت خلیفه عنایت فرموده متوجه پنجاب شدند و شاهزاده دانیال را در دار الخلافت فتحپور مانده سلطان خواجه و شیخ ابراهیم را جهت انجام مهمات آنجائی گذاشتند و چون بسرای باد که پانزده کروهی فتحپور است رسیدند خبر فتح شهباز خان و شکست معصوم فرنخودی رسید بفال مبارک گرفته متوجه پیش شدند و در وقتی که مانسنگه بر شادمان غالب گشته سه فرمان مرزا محمد حکیم که یکی بنام محمد قاسم خان میر بحر بود بدست افتاد و از خبرداران شادمان ظاهر شد که بدلاسا و استمالت تمام نوشته بود و کنور مانسنگه فرامین را بدرگاه فرستاد حضرت معلوم نموده مخفی داشتند چون رایات جلال از دهلی گذشت و مرزا حکیم بلاهور آمده در باغ مهدی قاسم خان فرود آمده و مانسنگه و سعید خان و راجه بهگوانداس در قلعه لاهور متحصن شدند و رایات عالیات را در قصبه پانی پت نزول شد ملک ثانی که دیوان مرزا محمد حکیم بود و خطاب وزیر خانی داشت از مرزا جدا شده بدرگاه آمد و بمنزل خواجه شاه منصور خبر آمدن او بعرض رسانید بخاطر اقدس چنان رسید که درینوقت که مرزا محمد حکیم به تسخیر هندوستان آمده باشد دیوان خود را از خود جدا ساخته فرستادن خالی از تدبیری نیست چون نسبت بخواجه منصور بدگمانی بود این تصور ظن غالب رسید و خواجه شاه منصور را التغیر [illegible] فرمان مرزا را باو نمودند هر چند که او سوگندها خورد فائده نداد و چون رایات جهانگشا بنواحی شاه آباد رسید

از وجوه خزانه عامره بدستور هر سال تحویل ... الما ... دند لو توقف قاضی حسین ما شیخ الاسلام حرم محتاجان
بمکه معظمه برسانند و امتعه هندوستان و پارچهای نفیس مصحوب حکیم الملک بجهت شرفای مکه ارسال فرمودند و درینولا
عرضداشت راجه تودرمل رسید که محمد معصوم فرنخودی را که بانواع تدبیر جدا را همراه دارد خواجه شاه منصور خطهای
درست نوشته اظهار آن نمود که زر بسیار بنزد من نیست ترسون محمد خان که از امرای کبارست و سرداری
لشکر بنام اوست نیز خطها نوشته در محل که صدا امیدواری می بایدداد تهدیدات نموده است و چون از سختگیری
او در معاملات مکرر بعرض حضرت رسیده بود چندروز او را بیدخل ساخته بشاه قلیخان سپردند و حکم شد که بجای
او وزیرخان دیوان کلی باشد و باتفاق قاضی علی پسر قطب الدین بغدادی فیصل مهمات میداده باشد
و دران ایام از عجائب مخلوقات شخصی را آوردند که بی هیئت گوشش از مادر متولد شده بود که نه پینا
داشت و نه سوراخ گوشها و عجب تر آنکه هر سخنی که مذکور می شد مثل صاحبان گوش می شنید چون این سخن را
بحضور حضرت آوردند ز دیدن آن شخص حضرت متعجب شد خرج روزمره او تعین فرمودند و چون حضرت
الٰهی هر سال از راه اخلاص بزیارت مزار فائض الانوار حضرت خواجه معین الدین قدس سره می رفتند و در ضمن
این بیت خسرو و عمل صالح فائده اینها به بندگان خدا میرسید و درینسال بجهت بعضی موانع توجه رایات عالی نشد
شاهزاده دانیال را با جمعی از نزدیکان مثل شیخ جمال و شیخ فیضی که نسبت اخوندی و سایر مردم همراه تعین فرمودند
و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه مدد خرج فقیران آنجا یارا رحمت فرمودند و شاهزاده جوان بخت زیارت نموده معاودت
فرمودند چون آن راجه تودرمل و ترسون محمد خان و دیگر امرای بادشاه بجهت برسات در حاجی پور قرار
معصوم فرنخودی برخصت جونپور که جاگیر او بود آمده آثار بغی و حرام نمکی بظهور آوردن گرفت حضرت خلیفه الٰهی
بیرو خان داروغه فراشخانه را جهت تسلی او فرستاده ولایت اوده باو لطف کردند و جونپور را
به ترسون محمد خان عنایت فرمودند معصوم به بیرو خان سخنان مخاصمانه گفته آثار مخالفت ظاهر کرده
داوده را کناره دانسته بآنجا رفت و درینوقت نیابت خان پسر هاشم خان نیشاپوری که نواخته این درگاه
بود در جوسی پیاک که جاگیر او بود باغی شده بر سر قلعه کره که جاگیر اسمعیل قلیخان بود الیاس خان نوکر اسمعیل قلیخان
که شقدار آنجا بود جنگ کرده کشته و نیابت قلعه کره را محاصره کرد و بنیاد تاخت و تاراج نهاد چون اینخبر بعرض
اسمعیل قلیخان و وزیرخان و مطلب خان و شیخ جمال بختیار و جمعی امرای نامدار را بدفع او تعین فرمودند شاه
محرم را فرستادند که معصوم خان فرنخودی را امیدوار ساخته بدرگاه آورند و بعد از رخصت وزیرخان خواجه
منصور را از قید آورده باز بمنصب سرفراز کردند چون نیابت خان خبر آمدن لشکر شنید ترک محاصره کرده بجانب گنگ
ان شد از مضافات ولایت پتنه امرا بعجلت نموده از آب گذشته خود را باو رسانیدند نیابت خان بجنگ

بجهت دولتخواهان حضرت خلیفهٔ الٰهی راه آمد و شد غله را بر لشکر مخالفان بستند و عسرت تمام در میان ایشان
پدید آمد و باباخان قاقشال در ٹانڈه بود بیمار شده مشرف بر فوت گشت و جباری پسر مجنون قاقشال که
رکن رکین مخاذیل بود بواسطهٔ خبر ضعف باباخان ارادهٔ رفتن ٹانڈه نمود عاصی را بوجوه تاب مقاومت نماند
خود را بجانب بهار کشید عرب بهادر ایلغار کرده متوجه پٹنه شد که آن شهر را بتصرف در آورده خزانه که آنجا
بود تصرف کرد و بهادر خان خاصه خیل بادشاه در پٹنه تحصن جسته ایستاد و در مقام رفع اعدا شده
استقامت نمود و راجه تودرمل و دولتخواهان محمد معصوم فرنخودی و جمعی دیگر را بکومک پٹنه فرستادند و از رسیدن
اینها عرب ترک محاصره داده خود را بجانب گجپتی که از زمینداران عمدهٔ آن ولایت است کشید و رفت و راجه و صادق خان
و محب علیخان و ترسون محمد خان و دیگر امرا بر سر عاصی بهار شدند و او شبیخون آورده بحسب اتفاق
بر سر منزل صادق خان ریخت و از آنجا که کاردانی صادق خان بود در آن شب جان بیگ و الف خان
حبشی بقراولی تعین یافته بودند غنیم غافل بر سر ایشان رسیده جان بیگ کشته شد و الف خان بدر رفت و
با صادق خان جنگ صعب اتفاق افتاد و اقبال دولت بادشاهی تقویت دولتخواهان کرد عاصیها را
هزیمت داده او باقی وجهی به بنگاله رفت و آن طرف گڈهی بدست آمد و از غرایب واقعات آنکه درین ایام
فرمان طلب بنام شجاعت خان حاکم مالوه بمصحوب حسن تواچی باشی فرستادند او با پسر خود قیوم خان از
سارنگپور بر آمده عزیمت درگاه جهان پناه داشت نوکران او را هوس باغی گری در سر افتاد شجاعت خان و
قیوم خان را بقتل آورده بجهت عدم اتفاق پراگنده شده هر کس بطرف گریختند و چون این خبر بعرض حضرت
رسید شریف خان اتکه را بحکومت مالوه فرستاده فرزندان صغیر و پس ماندهای شجاعت خان طلب داشتند
و چون مهم بنگاله باطناب کشیده بود خان اعظم را که مدت مدید در گوشهٔ آگره منزوی بود و منظر محافظت او بوده بودند
مورد مراحم خسروانه ساخته پنجهزار سوار همراه کرده بحکومت ولایت بهار فرستادند و بجهت زیادتی احتیاط
شهباز خان بسرحد حاجی پور رسید شنید که عرب بهادر در پناه راجه گجپتی در آمده است بر سر او رفته بمدت یکماه
مقابله داشت و جنگل بری کرده بضرب راست عرب را از آنجا بدر کرده راجه گجپتی را دیوان ساخت و همدرین
ایام بحسب اتفاق حضرت خلیفهٔ الٰهی بمنزل شریف خان اتکه تشریف برده او را سرافرازی بخشیدند و او جشن
خسروانه ترتیب داده پای انداز بسیار پیشکش شایسته سرانجام نموده منزل خود را آراست و حضرت تا آخر
روز تشریف داشته به نغمه و سرود و انواع عیش و سرور گذرانیدند شریف خان اتکه نه زنجیر فیل و بست و هفت
اسپ عراقی و عربی و اقسام اقمشه پیشکش گذرانید چون هر سال یکی از مردم معتبر را میر حاجی بسفر حجاز
میفرستادند درینسال قرعه بنام حکیم الملک گیلانی افتاد و اشارت عالیه به بنا در رسید که مبلغ پنج لک روپیه

قدیم الخدمت این درگاه داشت باتفاق خان محمد مودی و دیگر مردم از مظفرخان بمخالفان همراه شد و
مظفرخان در قلعه تانده که چار دیواری پیش نبود متحصن گشت و باغیان بر سر تانده دست یافته حکیم ابوالفتح و
خواجه شمس الدین واکثر مردم اعیان دستگیر کرده غارت و تاراج نموده و حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین و رای
پترداس از حبس باغیان بحیله خلاصی شده پیاده گریخته برآمدند و بمدد زمینداران خود را بحاجی پور رسانیدند
و چون باغیان قلعه تانده را نیز متصرف شدند مظفرخان را بقولی از خانه او برآورده بقتل رسانیدند و اموال و
اشیاء او را بدست آوردند پایه استظهار خود ساخته ولایت بنگاله و بهار حصه متصرف باغیان درآمده قریب
سی هزار سوار بر جماعت حرامخواران جمع شده و چون حضرت خلیفه الٰهی شرف الدین حسین مرزا را قبل ازین
از بند خلاص کرده به بنگاله پیش مظفرخان فرستاده بودند باغیان او را از قید برآورده بسرداری برداشتند
و فتنه عظیم قائم گشت چون این اخبار بعرض حضرت رسید راجه تودرمل و محمد صادق خان و ترسون محمد خان
و شیخ فرید بخاری و الغ خان حبشی و باقر و طیب پسران طاهر خان و تیمور بدخشی و دیگر امرا بجهت دفع فتنه
بهار و بنگاله رخصت شدند و فرمان بمحب علیخان و محمد معصوم فرنخودی حاکم جونپور و شاهم خان و جاگیرداران
آن نواحی صادر شد که در دفع جماعت مخذول العاقبت باتفاق راجه تودرمل نهایت سعی چند وسلی
دارند هنوز لشکر ظفر اثر در راه بود که شاهم خان جلائر با سعید بدخشی جنگ کرده او را بقتل آورد و چون راجه تودرمل
و امرای نامدار بجونپور رسیدند محمد معصوم ملاقات نموده سه هزار سوار مسلح مکمل بنظر دولتخواهی درآورده امان
خوف از حاکم حوصلگی بسبب غلبه جاه و جمعیت دماغ او خلل کرده بود حرکاتیکه از ان بوی بی اخلاصی می آید
از وی بظهور آمدن گرفت و سخنانی که این را احرام نمکی از ان معصوم میشد بی اختیار بر زبان میرفت بیت
هرچه بدل هست ز پاک و پلید ٭ در سخن آمد اثر آن پدید ٭ جیفه چو گیرد دهن جوی تنگ ٭ آب روان گیرد
از وی بوی رنگ ٭ راجه تودرمل از روی کاردانی و معامله فهمی بمدارا گذرانیده در تسلی و استمالت معصوم کوشش
میکرد و چون لشکر فیروزی اثر بقصبه مونگیر رسیده عاصی کابلی و قاقشالان و مرزا شرف الدین حسین با سی هزار
سوار و پانصد فیل و کشتیهای جنگی و توپخانه آراسته بمقابله دولتخواهان آمدند چون راجه تودرمل بر سپاهیان
بنگاله واقعه طلبی جبلی ایشان نسبت جنگ مناسب ندیده در قلعه مونگیر تحصن جسته بر دور قلعه قدیم دیگر ساخته و هر روز
طرفین جوانان مردانه کارزار مینمودند چون این خبر بعرض حضرت رسید یکدفعه زین الدین کنبو را با گجرسکی فرستاده
لکهه روپیه بدست او بمدد خرج لشکر فرستادند و بعد از چند روز همین قدر زر بدست دریا آبدار و دفعه دیگر بدست
سرمدی و مرتبه دیگر بدست پهل و بدفعات زر بسیار فرستادند درین وقت همان قرطلی و تیرخان دیوانه از
لشکر ظفر اثر جدا شده بحرامخواران ملحق شدند و مدت چهار ماه از طائفه جلال خر از ان با جماعه حرامخوران مقابله بود و بعضی

بابا خان قاقشال هر چند ملایمت کرد و التماس نمود که جاگیر او را برقرار داشته طلب داغ ننمایند صورت نه بست و چون
پرگنه جاگیر از ابتدای خریف از خالدین خان تغیر نمود خالدین خان از مال خریف گرفته بود مظفر خان بجهت باز یافت
آن مبلغ فرمود که خالدین خان را مقید ساخته زیر ضرب شلاق و کفپائی طلب داشتند و بحسب اتفاق در همین ایام
از درگاه معلی فرمان بنام مظفر خان رسید که روشن بیگ نام نوکر مرزا محمد حکیم که از کابل به بنگاله رفته بود او را بدست
آورده بقتل رسانیده سر او را بدرگاه فرستند و این روشن بیگ را گردن زدند و سخنان درشت نسبت با باباخان
بر زبان راند و سپاهیانی که در آن مجلس حاضر بودند بتخصیص باباخان و قاقشالان دیگر بر خود لرزیده قرار حرام نمکی
بخود دادند و بجائی رسید که همه اتفاق نموده اول سرهای خود تراشیده و تاقیه پوشیده بکلمه عصیان اعلام
نمودند و از آب گذشته در شهر گور که در زمان سلف به لکهنوتی مشهور بود فرود آمده بنیاد اجتماع کردند و در چند جا
که اموال مظفر خان بدست در آمد بغارت بردند و مظفر خان کشتیها را جمع کرده حکیم ابوالفتح و تیرداس را با جمعی از
افواج لشکر در برابر ایشان کنار آب فرستاده و چون خبر انحراف قاقشالان از جادهٔ اخلاص بعرض حضرت خلیفهٔ الهی
رسید فرمان جهانمطاع بنام مظفر خان صادر شد که طائفهٔ قاقشالان از بندگان قدیم الخدمت اند نیک واقع
نشد که آنها را رنجانیده اند باید که ایشان را بعنایت و استمالت بادشاهانه امیدوار ساخته مهم جاگیر ایشان را در قوت دهد
فرمان در اینوقت که مظفر خان با آنجماعت مقابله داشت رسید برسیدن فرمان باباخان و سایر ارباب عصیان
بحسب ظاهر در مقام اطاعت شده بمظفر خان پیغام فرستادند که رضوی خان و تیرداس را فرستند که بالاعهد و
شرط کرده خاطر ما را از جانب شما جمع سازند مظفر خان رضوی خان و میر ابواسحاق پسر میر رفیع الدین و رای تیرداس را
فرستاده باباخان هر سه کس را مقید داشته بازار محاربه را گرم تر و بحسب تقدیر در همین ایام ملا طیب و پرکهوتم بخشی
متصدیان مهمات ولایت بهار نیز کار و بار بر سخت گرفته جاگیر محمد معصوم کابلی و عرب بهادر و سایر امرای بهار
تغیر داده بنیاد بدسلوکی کردند معصوم کابلی بعد از نفی و همیت باتفاق عرب بهادر و سعید بخشی خود را بجرام نمکی
قرار داده قصد قتل ملا طیب و پرکهوتم کردند و آنها فرار نموده بدر رفته خانمان بغارت دادند و پرکهوتم بعد از
چند روز جمعی از بندگان درگاه را جمع ساخته از آب جوسا گذشته خواست که دست بردی بحرامخواران نماید عرب
حرام نمک پیش دستی کرده بر سر پرکهوتم غافل رسیده او را بقتل آورد و چون خبر مخالفت عاصی کابلی بقاقشالان
رسید از طرفین رسل و رسائل شد و در اینوقت که قاقشالان بمظفر خان مقابله داشتند عاصی بکومک ایشان
روان شد بهیکری رسید مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خافی را با فوجی به تنگنای گرهی فرستاد که مانع گذشتن
عاصی شود و عاصی چون جمعیت بسیار داشت بدور از گرهی گذشت و بخواجه شمس الدین محمد جنگ کرده غالب
گشت و عاصی بقاقشالان ملحق شده فتنه بالا گرفت و از آب گذشته بر سر مظفر خان آمدند و زیر جبیل که از امرای

تم است و ایضا اگر بموجب رای صواب نمای خود حکمی از احکام قرار دهد که مخالف نص نباشد و سبب ترفیه
عالمیان بوده باشد عمل بران نمودن بر همه کس لازم و متحتم است و مخالفت آن موجب سخط اخروی و خسران دینی
و دنیوی است این محضر و صدری دیو حسنه که و اظهار الاول حقوق الاسلام محضر علمای دین و فقهای مهتدین
تحریر یافت و کان ذلک فی شهر رجب سنه سبع و ثمانین و تسعمائة چون هر سال التزام زیارت مزار فائض
الانوار خواجه معین الدین قدس سره پیش نهاد خاطر خسرو جهان گیر بود در شانزدهم ماه رجب از دار الخلافت فتحپور
بجانب اجمیر نهضت فرمودند و از آنجا منزل بمنزل شکار کنان و صید افگنان در نوزدهم ماه شعبان در نواحی
حوض خواص خان که پنج کروهی اجمیرست نزول واقع شد چون در میان رنتهنبور و اجمیر شیر بسیاری می باشد
دران ایام شخصی از رنتهنبور باجمیر میرفت در راه شیری با دو چار شد آن بیچاره حیران شد و گرد خود خطی
کشید و چون شیر قصد او کرده آن شخص شیر را بنام حضرت خلیفه الهی قسم داد و گفت بحق صدق و اخلاص حضرت
سوگند یاد کرد که من آن شخص را دیدم و این حکایات از زبان او شنیدم آنحضرت بوقوع این حال شکر ایزد متعال بجا
آورده فرمودند که من دیگر بدست خود شیر نخواهم کشت القصه روز جمعه بیست و چهارم ماه شعبان از پنجکروهی اجمیر پیاده
شده بمزار منور الانوار آمده بشرائط طواف قیام نمودند و در همین ترسون محمد خان حاکم پتن گجرات رسیده ملازمت
نمود و رایات عالیات براه پرگنه تهره که نمکسار است شکار کنان بمستقر سریر خلافت مراجعت نمود فرمودند که بارگاه
طولانی که محراب ابهاد داشت ترتیب داده مسجد نام کرده در یکطرف دولتخانه برپا میکردند و پنج وقت نماز را باجماعت
میفرمودند و بست و یکم ماه شوال در دار السرور فتحپور محل سرادق جلال گشت و مهتر سعادت که خطاب پیشرو خانی
دار برسالت نزد نظام الملک دکنی رفته بود با ایلچیان دکنی و پیشکشهای نفیس آمده بعتبه بوسی سرافراز گردید فیلان
کوه پیکر که همراه آورده بود بنظر اشرف درآورده و درین سال

ذکر وقائع سال بست و ششم الهی

که موافق سنه ثمان و ثمانین و تسعمائة بوده باشد بحسن رافت فطری و شفقت جبلی حکم اشرف نافذ شد که از کل
ممالک محروسه رسم تمغا و زکوة برطرف باشد و در تاکید این امر فرامین عدالت آئین صدور یافت پوشیده نماند
که هیچ پادشاهی این محصول را که برابر حاصل ملک ایرانست بخشیده و توفیق نیافته همدرین سال محمد معصوم خان
پسر معین احمد خان که حکومت جونپور داشت و بدرگاه جهان پناه آمده بود باز رخصت جونپور یافته ملا محمد یزدی
باقضی القضاتی آنجا مقرر گشت و حکومت بلده دهلی بمحب علیخان پسر میر خلیفه تفویض شد

ذکر حادثه بنگاله

مظفر خان که به بنگاله رفت و شروع در فیصل مهمات و معاملات نمود چون بخت او برگشته و نوبت او باخر رسیده
بود در معاملات سخت گیری بنیاد کرد مردم را از زبان رنجانیدن گرفت و جاگیر اکثر جاهای بنگاله تغیر کرده طلب
بستانی شود در حساب همان سخت کاری که آسان تر هم و آسان

کمند در میان آورد

غره ماه جمادی الاول سال بست و پنجم الٰهی در مسجد جامع دار الخلافت فتحپور شرف بر شرف منبر منبر را بنور نموده بر زبان الهام بیان
باداء این کلمات خطبه بگشادند خداوندی که ما را سروری داده دل دانا و بازوی قوی داده بعدل و
داد ما را رهنمون کرده بجز عدل ز خیال ما برون کرده بود وصفش ز حد فهم برتر ، تعالی شانه الله اکبر و
بهمین ابیات بلاغت آیات که مشتمل بر حمد و ثنا محتوی بر شکر لا احصی نعمائه و ترغیب بعدل و داد اختصار فرموده فاتحه
خواندند و از منبر فرود آمده نماز جمعه ادا کردند و چون عبد الله خان ازبک پادشاه ما وراء النهر همیشه سلسله جنبان
دوستی و یکجهتی بود و ایلچیان بدرگاه می فرستاد بنابران حضرت شهریار جهان میرزا فولاد را با خواجه خطیب نام جوانی
که آدمی نژاده ای بخارا بود بایلچیگری تعیین فرمودند و مکتوبی مشتمل بر تمهید دوستی و محتوی بر تاکید روابط اختصاص
و یکجهتی ارسال داشته ختم کلام باین بیت فرمودند بیت چه با دوست باشیم با یکدگر خوش بود بحر و بر ایمن از شور و شر
و درین ایام فرخ انجام روزی بحضور فضلا و علما مسئله مختلف فیه در میان آمد و سخنها دران باب باطناب
کشیده بقیل و قال انجامید و سخن درین بود که اطلاق لفظ مجتهد بر چه کس میتوان نمود و کرا مجتهد میتوان گفت
مولانا عبد الله مخدوم الملک سلطانپوری که اعلم العلمای روزگار بود و شیخ عبد النبی که صدر الصدور ممالک هندوستان
بود و قاضی خان بدخشی که در علم کلام و حکمت امتیاز داشت و حقائق پناه شیخ مبارک که در علوم معقولی و منقولی
سرآمد علمای وقت است و قاضی جلال الدین ملتانی و صدر جهان مفتی تذکره پوشیده و دران مهرهای خود کرده
بنظر اقدس درآوردند و صورت تذکره اینست مقصود از تشیید این مبانی و تمهید این معانی آنکه چون هندوستان
صینت عن الحدثان بیمامن معدلت سلطانی مرکز امن و امان و دائره عدل و احسان طوائف انعام از خواص و
عوام خصوصا علماء عرفان شعار و فضلای دقائق آثار که هادیان بادیه نجات و سالکان مسالک اوتوا العلم درجات
اند از عرب و عجم رو بدین دیار نهاده توطن اختیار نموده جمهور علما فحول ، جامع فروع و اصول اند حاوی معقول
و منقول و بدین و دیانت و صدق و صیانت اتصاف دارند بعد از تدبیر وافی و تاویل کافی در غوامض
معانی آیة الکریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و احادیث صحیحه ان احب الناس الی الله
یوم القیمة امام عادل و من یطیع الامیر فقد اطاعنی و من یعص الامیر فقد عصانی و عدل ساعة
خیر من عبادة ستین سنة قیام لیلها و صیام نهارها و غیر ذلک من الشواهد العقلیه و الدلائل النقلیه قرار داده حکم نموده اند که مرتبه
سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبه مجتهد است و حضرت سلطان الاسلام و کهف الانام امیر المومنین ظل الله
علی العالمین ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله ملکه ابدا اعدل و اعقل و اعلم بالله اند بنابران اگر در
مسائل دین که بین المجتهدین مختلف فیها است بذهن ثاقب و فکر صائب خود یکجانب را از جهت تسهیل معیشت بنی آدم
و مصلحت انتظام عالم اختیار نموده بآنجانب حکم فرمایند متفق علیه میشود و اتباع آن بر عموم برایا و کافه انام لازم و

طواف مزار اجمیر بعزم زیارت مرقد شیخ فرید شکر گنج رحمه الله تعالی بطرف پنجاب نهضت فرموده بود و ملا عشقی را که
از بندهای قدیم الخدمت این درگاه است با قاضی صدر الدین کشمیری فرستاده بودند و علیخان حاکم کشمیر بلوازم
ضیافت و مراسم خدمت قیام نموده آثار حسن اخلاص و اعتقاد ظاهر گردانید پیشکشهای لایق و تحفهای آن ولایت
از زعفران و مشک و قطاس و شالها و دیگر اجناس نفیسه ترتیب داده مصحوب وکیل خود محمد قاسم همراه ملا عشقی
و قاضی صدر الدین فرستاده بود جماعت مذکور درین ایام بدرگاه خلایق پناه رسید و کیفیت حسن اخلاص
و دولتخواهی علی خان مذکور را بنوعی که دیده و دانسته بود خاطر نشان حضرت نموده پیشکش و هدایای کشمیر بعرض خسرو
جهانگیر رسانیدند و درین کتاب مظفر حسین مرزا را که معقود جوهری از پیش راجه علیخان آورده بود بخشیدند بمراحم خسروانه
سرفراز ساخته و از قید بر آوردند و هم درین ایام روزی حضرت در وقت طعام و سیلان و الوان اطعمه که
برانده احسان بود بدل الهام گذرانیدند که بیشک گرسنه را چشم بران افتاده خواهد بود چگونه روا باشد با
ازین طعامها بخوریم و گرسنگان محروم باشند حکم شد که هر روز چند گرسنه را ازین طعامهای خاصه سیر سازند
انگاه بجهت ما طعام آورند درینولا حکمت مآب علی را از همراه ایلچیان عادل خان دکنی به بیجانگر فرستادند شرح
این مجمل آنست که حکام و ولات دکن هر یکی علیحده هر سال پیشکش و هدایا مصحوب وکلای مردم اعتباری خود بدرگاه
سلاطین پناه می فرستادند چون خواجه عبدالله از جانب عادلخان آمده تحفهای گرامی و فیلان نامی آورده بود
درین ایام پرتو التفات بحال عادلخان انداخته خواجه عبدالله با پسرش شاهی بیگ نام بخلعت پادشاهانه
نوازش فرموده یکصد اشرفی اکبرشاهی یکهزار و پانصد روپیه و بست و چهار هزار سکه مرادی انعام فرموده رخصت
دادند درین ایام خجسته فرجام میر نظام که شوهر همشیره مرزا شاهرخ والی بدخشان است برسم رسالت از پیش
مرزا شاهرخ بدرگاه سلاطین آمد و اسپان ترکی بدخشی نژاد و لعلهای آبدار و قطارهای شتر و دیگر پیشکش گذرانید
بعنایات خسروانه ممتاز گشت و چون حضرت خلیفه الهی هر سال در ماه مولود حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم
مجلس عرس ترتیب میدادند و در روز دوازدهم ربیع الاول امسال نیز مجلس منعقد گردید سادات و علما
و مشایخ و امرا حاضر آمده صلای عام در داده سفره کشیدند هیچکس از اهل شهر نماند که درین روز از خوان بهره مند
نگشت چون بعرض رسیده بود که حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین
در روزهای جمعه و عیدین همیشه خود خطابت میکردند و خلفای بنی عباس نیز احیای آن سنت سنیه نموده
هر یک بنفس خویش خطبه میخواندند و بعد از خلفای بنی عباس سلاطین اورنگ نشین مثل صاحب قرانی
امیر تیمور گورکان و مرزا الغ بیگ بجهت متابعت خیر البشر و خلفای اربعه بنفس خویش خطبه میخواندند رای
صواب نمای متقاضی بان رسید که در یکی از جمعات سنت خلفای دانه بدی عمل نمایند و در روز جمعه

زر انعام میکردند و این زر که مبلغ بست کرور تنکه بود و در مدت سه سال تمام شد و هم درین سال معصوم خان
کوکه مرزا حکیم که جوان مردانه بحسب تقدیر از میرزا رنجیده بدرگاه جهان پناه و حضرت او را نوازش کرده بمنصب پانصدی
سرفرازی بخشیدند و در ولایت بهار جاگیر داده رخصت فرمودند و چون آنجا رفت با کالا پهار که امرای کبار از افاغنه
بشجاعت اشتهار داشت جنگ کرده غالب گشت و چند زخم باو رسید حضرت خلیفه الهی از شنیدن این خبر او را
سرفرازی کرده منصب هزاری بخشیده فرمان عنایت باسم مرحمت فرمودند و هم در ماه شوال سال مذکور
ملا طیب را دیوان صوبه بهار و حاجی پور و پرکهوتم را بخشی و ملا مجدی را امین و شمشیر خان خواجه سرا را صاحب
اهتمام خالصه آنجا فرموده رخصت فرمودند هم درین ماه مقصود جوهری که پیش راجه علیخان حاکم اسیر و برهانپور بطلب
مرزا مظفر حسین رفته بود با پیشکشها راجه علیخان مرزا را آورده در نظر اشرف گذرانیدند ذکر فرستادن بعضی امرا
بولایت رانا کیکا چون همت خاطر خیر اندیش بدان مصروفست که ساحت ولایت هندوستان از غبار
فتنه و فساد ارباب کفر و ضلال مصفی گردد شهباز خان میر بخشی را با بعضی امرا پیش قاضی خان بدخشی و
شریف خان اتکه و سید قاسم و سید هاشم بارهه و سبحان قلی ترک و دیگر امرا بر سر رانا کیکا فرستادند و در خرابی
ولایت کیکا و بدست آوردن او وصیت فرمودند و شهباز خان بولایت رانا در آمده داد غارت و تاراج
داده سر در پی او نهاده در کوه و جنگل میگشت و چون با در قصبه کونبهیر در آمد شهباز خان بمحاصره آن قلعه
پرداخته در چند روز فتح قلعه و رانا کیکا در همین شب از قلعه فرود آمده بیرون رفت و هم درین ایام سلطان خواجه که حضرت
خلیفه الهی میر حاج ساخته بمکه فرستاده بود از مکه معظمه معاودت نموده بملازمت رسید انواع امتعه و اقمشه رومی
و فرنگی و اسپان عربی نژاد و غلامان حبشی و کنیزکان برسم پیشکش از نظر اعلی گذرانیده بعواطف بادشاهانه
ممتاز گردید بمنصب صدارت منصوب گشت و چون فرستادن میر حاج هر ساله بمکه معظمه مقرر شده بود
و درینسال قرعه این منصب عظیم القدر بنام خواجه محمد یحیی که از ابناء حضرت خواجه احرار خواجه ناصر الدین عبید الله
قدس سره بود برآمد و چهار لک روپیه حواله خواجه مذکور فرموده روانه مکه معظمه ساختند و در آخر سنه سبع و ثمانین
و تسعمائه موافق سال بست و چهارم الهی خبر رسید که خانجهان حاکم بنگاله فوت شد آنحضرت از استماع این خبر حزن و
تاسف فرموده فرمان تسلی و نوازش اسمعیل قلیخان که برادر خانجهانست فرستادند و مظفر خان را که مشرف
دیوان بود بحکومت ولایت بنگاله تعین فرمودند و رضوی خان را بخشی الملک و حکیم ابو الفتح را صدارت و میر ادهم را
بشرکت منصب دیوانی فرستادند ذکر وقائع سال بست و پنجم الهی ابتدای اینسال روز جمعه
بست و چهارم محرم سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه بود و چون در ولایت کشمیر همیشه [illegible] و تحویلداران همه
خدمتگاران و هواخواهان باج گذار این دودمان رفیع الارکان منتظم بوده اند دران ایام که کوکب جهانگیر بعضی از

این سال پیش کوچ بکوچ متوجه دار الخلافت گشتند و در نواحی ورته رساس شکل قمرغه خیال کرده بامرا و سپاهیان
حکم فرمودند که از اطراف شکاری راند و در میدان وسیع جمع آورند در عرض چهار روز شکاری بیحساب گروه گروه گله
پیش انداختند و نزدیک بآن رسید که قمرغه بهر دو طرف بهم رسید که ناگاه بیکبار حالتی بر آنحضرت وارد شد
جذبه قوی بهم رسید و آن مظهر تجلیات ذاتی و صفاتی و مجموعه کمالات جزوی و کلی را چنان حالی رو داد
که از آن بعبارت تعبیر نتوان کرد و در بیناب مردم سخنان گفتند گروهی را گمان آنکه برگزیده حق را با رجال الغیب
باتفاق صحبت افتاده و در خاطر بعضی چنان رسید که بی زبانان صحرا گرد و خاموش آن حرف که ناگاه رسید +
و آگهی بر دل آگاه رسند در همان وقت حکم عالی صادر شد که شکار قمرغه برطرف باشد و شکارها را که جمع آورده‌اند
بگذارند و در پای درختی که فیض الٰهی رسیده بود و در بسیار فقرا و مساکین بخشش کردند و حکم همایون نافذ شد که در آن
مقام عمارتی طرح اندازند و باغی بسازند و موی سر مبارک را قصر کردند و اکثر مقربان موافقت و متابعت نمودند
اتکا و از آن منزل مبارک کوچ نمودند و در نواحی قصبه بهره خبر آمدن حضرت مریم مکانی رسید که از دار الخلافت
عازم شده بودند موجب ابتهاج و انبساط خاطر فیاض گردید و حکم عالی نافذ شد که شاهزاده سلطان سلیم
باستقبال حضرت مریم مکانی رفته و خود نیز بسعادت متعاقب روان شدند بعد از آنکه خدمت تقدیم شرائط
تعظیم و احترام ببارگاه سلاطین پناه آمدند و حکومت پنجاب که به سعید خان تفویض بوده بجانب دار الخلافت آگره
رایت مراجعت برافراختند و در روز پنجشنبه سوم جمادی الثانی سنه سبع وثمانین وتسعمائة موافق سال بست و چهارم
و خضر آباد بکشتی در آمده متوجه دار الخلافت آگره گشتند بیت در آمد بکشتی شه ملک دین + که دیدست دریای
کشتی نشین :: و حسب الحکم اردوی معلی از راه خشکی روان شده و بست و نهم ماه مذکور ظاهر بلده دهلی آرامگاه
گردید و چون ششم ماه رجب ایام عرس خواجه معین الدین قدس سره عزم زیارت اجمیر فرمودند و غره رجب از
کشتی بیرون آمده سرعت سیر را استعجال فرمودند و هر روز سی کروه راه طی کردند و در آخر روز ششم شهر مذکور که روز
عرس خواجه بود در آمدند و از روی خشوع و خضوع زیارت نموده فقرا و مساکین آن بقعه شریفه را بانعام
خوشدل گردانیدند و روز دیگر بهمان سرعت متوجه دار الخلافت آگره فتح پور شدند و هر روز پنجاه کروه راه طی
کرده در آخر روز جمعه نهم ماه مذکور دار السلطنت فتحپور رشک گلستان ارم گردید و بیشتر اوقات را در هر منزلی که
موسوم او بصحبت علما و صلحا و مشایخ میگذرانیدند و هر یک را از مراحم بادشاهی بهره‌مند ساخته از زر سرخ و سفید
غنی و مستغنی میگردانیدند و شبهای جمعه را در آن منزل با صفا احیا نموده همه شب بخیرات و صدقات صرف
میشدند و در این ولا حوضی را که بیست گز در بیست و عمق آن سه گز بود در صحن دولتخانه فتح پور ساخته بودند از زر سرخ
سفید و سیاه پر کردند مجموع این زر را بانعام و بخشش صرف فرمایند و هر روز با امرا و فقرا و مشایخ و علما

حکم اشرف نفاذ یافت که از تمام پرگنات آن صوبه رعایا و اصناف محترفه دران حصار آبادان گردانند چون این زمین بتعلق براهمی لون کرن داشته است این شهر را بنام پسران لون کرن که منوهر نام دارد و چون شایسته فهم ست و شعر فارسی خوب میگوید و طوسی تخلص میکند بمنوهر نگر موسوم گردانید ذکر ظاهر شدن دور دانه درین ایام در وقت نماز شام در طرف غرب مائل بشمال دوردانه روی آسمان ظاهر شد و حسب الحکم اهل تنجیم حاضر آمدند و رایهای ایشان بران قرار یافت که تاثیر این در ولایت هندوستان نخواهد بود و غالب اثر آن در خراسان و عراق ظاهر خواهد شد عاقبت در آن نزدیکی شاه طهماسپ صفوی بعالم بقا انتقال نمود و هرج مرج عظیم در ولایت ایران شد چون درین ایام بنارنول رسیدند و بمضمون این مقتضای است گر آن ملک نهانی نیز خواهی + گدایان را تواضع کن بشاهی :: بملاقات شیخ نظام نارنولی که از مشائخ وقت بود تشریف برده فقرا و درویشان آنجا را بانعام و الطاف خسروانه خوشدل ساختند مجالس سماع منعقد شده و صوفیان شیخ وجد و حال کردند از انجا متوجه دار الملک دهلی شده حوض خاص مضرب سرادقات گردون اساس گردید و آنحضرت بمزار فیض آثار حضرت جنت آشیانی والد بزرگوار خود رفته شرائط زیارت بتقدیم رسانیدند از انجا بزیارت مشائخ کرام که در دهلی آسوده اند شتافته و مستحقان را که در آن اماکن بودند ببذل درم و دینار خوشدل گردانیدند و از انجا بسرای بادلی منزل نموده و در سرای مذکور حاجی حبیب الله از ولایت فرنگ نفائس و امتعه و اقمشه و اسباب آن ولایت از نظر اشرف گذرانید ناگاه از ان منزل کوچ کرده براه پرگنه پالم نهضت فرمودند در روزی که پرگنه هانسی مخیم سرادقات جلال گردید عرضداشت شیربیک بدرگاه معلی رسید که مظفر حسین مرزا از گجرات فرار کرده میرفت راجه علیخان حاکم اسیر و برهانپور او را گرفته مقید ساخت و چون مضمون عرضداشت بعرض اشرف رسید فرمان واجب الاذعان بنام راجه علیخان مصحوب مقصود جوهری شرف نفاذ یافت که مظفر حسین را گرفته همراه پسر خود بدرگاه سلاطین پناه فرستد و همدرین منزل میر علی اکبر مشهدی مولود را بنام آنحضرت بخط قاضی غیاث الدین جامی که از افاضل وقت بود در خدمت حضرت جنت آشیانی سالها گذرانیده بود بنظر اشرف رسانید دران نام مولود مسطور بود که در شب تولد آنحضرت جنت آشیانی در خواب مشاهده نمودند که ایزد تعالی ایشان را فرزند سعادتمند کرامت فرموده ایشان آن گوهر گرانمایه را جلال الدین محمد اکبر نام نهادند آنحضرت میر علی اکبر را بجای دو صله این مولود نامه مشمول نامه عواطف بیدریغ پادشاهانه گردانیده پرگنه را بانعام و شفقت فرمودند بتاریخ دوم ذیحجه سنه خمس و ثمانین و تسعمائه بندگان حضرت به پتن شیخ فریدون نزول اجلال فرمودند و بلوازم طواف اشتغال نموده فقرا و اهل استحقاق را در خیرات و تصدقات بهره مند گردانیدند ذکر وقایع سال بست و چهارم الهی ابتدای اینسال روز پنجشنبه سیزدهم محرم سنه سبع و ثمانین و تسعمائه بود و در ابتدای

صعب انقلاب افتاد و اولیای دولت روزافزون بفتح و فیروزی اختصاص یافته منهزم شدند و بجانب جونه‌گده خود را کشیدند و بعد از فتح راجه تودرمل متوجه درگاه جهان پناه شد چون خبر رفتن راجه بمرزا مظفر حسین رسید باز باحمدآباد آمد و وزیرخان را محاصره کرد اگرچه جمعیت وزیرخان بسیار بود اما از نااعتمادی که بر مردم خود داشت بضرورت متحصن شد و مهرعلی وکیل مرزا مظفر حسین که مایه فساد بود نردبانها بر دیوار قلعه گذاشته قصد برآمدن داشت که ناگاه بندوقی از قلعه بمهرعلی رسید و او را بجهنم فرستاد چون مهرعلی از میان رفت مظفر حسین مرزا راه گریز پیش نهاده بجانب سلطانپور نذربار رفت و آن فتنه و آشوب فرو نشست رجعنا الی المقصود

ذکر رسیدن امرا و افواج منصور بولایت اسیر و برهانپور در اوراق پیش ذکر گذشته که حسب الحکم شهبازخان و دیگر امرا با ده هزار سوار بر سر ولایت اسیر و برهانپور تعین شدند و چون خبر جمعیت لشکر براجه علیخان حاکم اسیر و برهانپور رسید در قلعه خزید و دم درکشید امرای کبار بآن ولایت درآمده باعساکر عنان اقتدار باز کشیدند و تفرقه تمام باسیر و برهانپور راه یافت راجه علیخان از راه عجز و انکسار درآمده باهزار وسیله جرائم خویش ساخته قرار داد که پیشکش لایق از هر قسم و فیلان نامی بصحوب کسان اعتباری خود بدرگاه خلائق پناه فرستد درین اثنا قطب الدین محمدخان بجهت فتوری که در بروج و بروده و جاگیرهای او از رهگذر مظفرحسین مرزا روی داده بود از امرا جدا شده بندربار و سلطانپور رفت و ازین جهت فی الجمله فتوری در تشخیص مهم اسیر و برهانپور ظاهر شد بنابرآن شهاب الدین احمدخان و سائر امرا وسیله درخواست تقصیرات راجه علیخان شده پیشکشهای لائق و تحفه و هدایای او بدرگاه سلاطین پناه فرستاده از ولایت اسیر و برهانپور مراجعت نموده بجاگیرهای خود قرار گرفتند و درهمین ایام حکیم عین الملک که برسالت پیش عادلخان حاکم دکن رفته بود آمده فیلان نامی و پیشکشهای گرامی بنظر اشرف درآورد

ذکر عزیمت موکب جهانگیر بزیارت اجمیر چون حضرت خلیفه الهی هرسال بزیارت مزار فائض الانوار خواجه معین الدین قدس سره را التزام نموده بودند و ماه رجب که ایام عرس حضرت خواجه معین الدین است قریب رسید متوجه خطه مبارک اجمیر گردیدند و در منزل توده سیادت پناه میر ابوتراب که از اکابر سادات شیراز است و سالها پدر و اعمام او در صحبت سلاطین گجرات معتبر و معزز بو... و راجه تودرمل که از گجرات بعد از فتح مرزا مظفر حسین روانه درگاه شده بود آمده بشرف آستان‌بوسی مش... شد و از آنجا بکوچ متواتر متوجه اجمیر شده چون باجمیر رسیدند لوازم زیارت بتقدیم رسانید فقرا و مسا... آن بقعه شریفه را از انعام عام بهره‌مند ساخته و در کنف عزت و اقبال مراجعت فرموده چون بنواحی ... رسیدند در موضع مولتهان از اعمال قصبه انبر بنای قلعه و شهر فرمودند و دیوارهای قلعه و دروازه‌ها ... بامرا تقسیم فرمودند و در اتمام عمارت تاکید نمودند و در مدت بست روز عمارتی که ساخته و پرداخته شد...

حکم اشرف نفاذ یافت که از اتمام پرگنات آن صوبه رعایا و اصناف محترفه دران حصار آبادان گردانند چون این زمین تعلق براجی لون کرن داشته است این شهر را بنام پسران لون کرن که منوهر نام دارد و جوان شایسته فهمیست و شعر فارسی خوب میگوید و طوسی تخلص میکند بمنوهر نگر موسوم گردانید ذکر ظاهر شدن دوردانه درین ایام در وقت نماز شام در طرف عرب مائل بشمال دوردانه روی آسمان ظاهر شد و حسب الحکم اهل تنجیم حاضر آمدند و رایهای ایشان بران قرار یافت که تاثیر این در ولایت هندوستان نخواهد بود و غالب اثر آن در خراسان و عراق ظاهر خواهد شد عاقبت در آن نزدیکی شاه طهماسب صفوی بعالم بقا انتقال نمود و هرج مرج عظیم در ولایت ایران شد و چون درین ایام بنارنول رسیدند و بمضمون این مقتضای بیت

گر آن ملک نهانی نیز خواهی + گدایان را تواضع کن بشاهی *

بملاقات شیخ نظام نارنولی که از مشائخ وقت بود تشریف برده فقرا و درویشان آنجا را بانعام و الطاف خسروانه خوشدل ساختند مجالس سماع منعقد شد و صوفیان شیخ وجد و حال کردند از انجا متوجه دار الملک دهلی شده حوض خاص مضرب سرادقات گردون اساس گردید و آنحضرت بمزار فیض آثار حضرت جنت آشیانی والد بزرگوار خود رفته شرائط زیارت بتقدیم رسانیدند از انجا بزیارت مشائخ کرام که در دهلی آسوده اند فقرا و مستحقان را که در آن اماکن بوده اند بدل درهم و دینار خوشدل گردانیدند و از انجا بسرای باولی منزل نموده و در سرای مذکور حاجی حبیب الله از ولایت فرنگ نفائس امتعه و امتعه و اسباب آن ولایت از نظر اشرف گذرانید بیگاه از ان منزل کوچ کرده براه پرگنه مالم نهضت فرمودند در روزی که پرگنه هانسی مخیم سرادقات جلال گردید عرضداشت شیر بیگ بدرگاه معلی رسید که مظفر حسین مرزا از گجرات فرار کرده میرفت راجه علیخان حاکم اسیر و برهانپور او را گرفته مقید ساخت و چون مضمون عرضداشت بعرض اشرف رسید فرمان واجب الاذعان بنام راجه علیخان مصحوب مقصود جوهری شرف نفاذ یافت که مظفر حسین را گرفته همراه پسر خود بدرگاه سلاطین پناه فرستد و هم درین منزل میر علی اکبر مشهدی مولود نامه آنحضرت را بخط قاضی غیاث الدین جامی که از افاضل وقت بود در خدمت حضرت جنت آشیانی سالها گذرانیده بود بنظر اشرف رسانید و دران نامه مولود مسطور بود که در شب تولد آنحضرت جنت آشیانی در خواب مشاهده نمودند که ایزد تعالی ایشان را فرزند سعادتمند کرامت فرموده ایشان آن گوهر گرانمایه را جلال الدین محمد اکبر نام نهادند آنحضرت میر علی اکبر انجامی و در صله این مولود نامه مشمول نامه عواطف بیدریغ بادشاهانه گردانیده پرگنه را بانعام و شفقت فرمودند بتاریخ دوم ذیحجه سنه خمس و ثمانین و تسعمائه بندگان حضرت به پتن شیخ فرید نزول اجلال فرمودند و بلوازم طواف اشتغال نموده فقرا و اهل استحقاق را در خیرات و تصدقات بهره مند گردانیدند ذکر وقائع سال بست و چهارم الهی ابتدای اینسال روز پنجشنبه سیزدهم محرم سنه سبع و ثمانین و تسعمائه بود و در ابتدای

معب انقلاب افتاد و اولیای دولت روزافزون بفتح و فیروزی اختصاص یافته منهزم شدند و بجانب
چون کنده خود را کشیدند و بعد از فتح راجه تودرمل متوجه درگاه جهان پناه شد چون خبر رفتن راجه به مرزا مظفر حسین رسید
باز باحمدآباد آمد و وزیرخان را محاصره کرد اگرچه جمعیت وزیرخان بسیار بود اما از نااعتمادی که بر مردم خود داشت
بضرورت متحصن شد و مهرعلی وکیل مرزا مظفر حسین که مایه فساد بود نردبانها بر دیوار قلعه گذاشته قصد برآمدن آن
داشت که ناگاه بندوقی از قلعه بمهرعلی رسید و او را بجهنم فرستاد چون مهرعلی از میان رفت مظفر حسین مرزا
راه گریز پیش نهاده بجانب سلطانپور نذربار رفت و آن فتنه و آشوب فرونشست رجعنا الی المقصود

ذکر رسیدن امرا و افواج منصور بولایت اسیر و برهانپور

در اوراق پیش ذکر گذشته
که حسب الحکم شهبازخان و دیگر امرا با ده هزار سوار بر سر ولایت اسیر و برهانپور تعین شدند و چون خبر جمعیت
لشکر براجه علیخان حاکم اسیر و برهانپور رسید در قلعه خزید و دم درکشید امرای کبار بآنولایت درآمده باعساکر
عنان اقتدار باز کشیدند و تفرقه تمام باسیر و برهانپور راه یافت راجه علیخان از راه عجز و انکسار درآمده باهزار
وسیله جرائم خویش ساخته قرار داد که پیشکش لائق از هر قسم و فیلان نامی بصحوب کسان اعتباری خود بدرگاه
خلائق پناه فرستد درین اثنا قطب الدین محمدخان بجهت فتوری که در بروچ و برودہ و جاگیرهای او از رهگذر مظفر حسین مرزا
روی داده بود از امرا جدا شده بندربار و سلطانپور رفت و ازین جهت فی الجمله فتوری در تشخیص مهم اسیر برهانپور
ظاهر شد بنابرآن شهاب الدین احمدخان و سائر امرا وسیله درخواست تقصیرات راجه علیخان شد پیشکش
لائق و تحفه و هدایای او بدرگاه سلاطین پناه فرستاده از ولایت اسیر و برهانپور مراجعت نموده بجاگیرهای
خود قرار گرفتند و درهمین ایام حکیم عین الملک که برسالت پیش عادلخان حاکم دکن رفته بود و آمده فیلان نامی
و پیشکشهای گرامی بنظر اشرف درآورد

ذکر عزیمت موکب جهانگیر بزیارت اجمیر

چون حضرت خلیفه الهی
هرسال بزیارت مزار فائض الانوار خواجه معین الدین قدس سره را التزام نموده بودند و ماه رجب که ایام عرس
حضرت خواجه معین الدین است قریب رسید متوجه خطه مبارک اجمیر گردیدند و در منزل توده سیادت پناه
میرابوتراب که از اکابر سادات شیراز است و سالها پدر و اعمام او در صحبت سلاطین گجرات معتبر و معزز بود
و راجه تودرمل که از گجرات بعد از فتح مرزا مظفر حسین روانه درگاه شده بود آمده بشرف آستان بوسی مشرف
شد و از آنجا کوچ متواتر متوجه اجمیر شده چون باجمیر رسیدند لوازم زیارت بتقدیم رسانید فقرا و مساکین
آن بقعه شریفه را از انعام عام بهره مند ساخته و در کشف عزت و اقبال مراجعت فرموده چون بنواحی اج
رسیدند موضع مولتهان از اعمال قصبه انبر سر بنا قلعه و شهر فرمودند و دیوارهای قلعه و دروازه‌ها و
بامر تقسیم فرمودند و در اتمام عمارت تاکید نمودند و در مدت بست روز عمارتی که ساخته و پرداخته شد بع

ایدر همراه علی مراد اوزبک متوجه درگاه معلی شد و آصف خان بسرداری آن لشکر قیام نمود و اتفاقاً خبر رسید که
راجه ایدر با جماعت از راجپوتان که از خانمان آواره شده بودند و دیگر زمینداران آن نواحی با مداد رانا کیکا بتبعیت
کرده بده کروهی تهانه ایدر نشسته است و داعیه شبخون دارد آصف خان و مرزا محمد مقیم و تیمور بدخشی و معصوم بکری
و مظفر خان برادر خان عالم و خواجه ناصر الدین و مجموع سپاه نصرت دستگاه و کنکاش نموده جماعت با قریب
پانصد کس را بمحافظت تهانه گذاشته و تصفیه سپاه پرداخته نیم شب روان شدند تا وقت چهارم شهر محرم سنه
خمس و ثمانین و تسعمائة هفت کروه راه بره بودند که مقابله طرفین بهم رسید و آتش حرب اشتعال یافت مرزا محمد مقیم که
سردار هراول بود بشهادت رسید و شکست بر اعدا افتاد و راجه نراین داس گریخته بدر رفت و اولیای دولت
بفتح و فیروزی اختصاص یافتند چون این اخبار بعرض حضرت رسید موجب انبساط خاطر عاطر گردید و فرامین
مطاع محتوی بر بخشش و نوازش بهریک از امرا و سرداران لشکر ایدر شرف ورود یافته چون خاطر خسرو جهانگیر
از مهمات مالوه و تعین امرا بولایت اسیر و برهانپور فراغت یافت عنان عزیمت بدار الخلافت فتح پور منعطف
گردانیدند و تمامی راه بسیر و شکار پیموده در روز یکشنبه بیست و سوم صفر فتح پور مستقر رایات جلال رسید اهالی و اشراف
مقیمان و متوطنان باستقبال استعجال نموده غلغله دعا و ثنا بساکنان ملاء اعلی رسانیدند و بعد از دو سه ماه در ولایت
گجرات فی الجمله فتورے در آمدن مظفر حسین میرزا و ابراهیم حسین میرزا که دختر زاده مرزا کامران باشد رو داده و شرح
این واقعه بسبیل اجمال آنست که در زمانی که رایات جهانگشا در گرد قلعه سورت نزول داشت گلرخ بیگم صبیه
کامران میرزا منکوحه ابراهیم حسین میرزا پسر چهار ده ساله خود مظفر حسین میرزا را گرفته رفته بود چنانچه شرح اینحکایت در
داستان فتح احمد آباد مذکور شد درینولا مهر علی نام مفسدی از نوکران ابراهیم حسین میرزا که با گلرخ بیگم همراه در قلعه
سورت بدکن رفته بود مظفر حسین میرزا را که درانوقت بسن شانزده سالگی رسیده بود ماده فتنه و فساد ساخته از دکن بیرون
آورده و جمعے از اوباش و مردم هرجائی بگرد او جمع آمده رو ببغی و عناد بولایت گجرات نهادند و درینوقت
راجه تودرمل بضبط و تشخیص جمع گجرات در پٹن مشغول بود و بسبب این فتنه و شنا و در هر گوشه فتنه انگیزان سر برآوردند
و فتور و آشوب عجیبی دست داد وزیر خان که حاکم گجرات بود و اگرچه سه هزار سوار در گرد پیش او بود اما در میان
نوکران او مردم واقعه طلب بسیار بودند بنابران وزیر خان قرار تحصن داده شرح حادثه را نوشته نزد راجه
تودرمل فرستاد و پیش از آنکه راجه بکومک وزیر برود و بازبهادر پسر شریف خان در پرگنه نربادیه با مظفر حسین میرزا
جنگ کرده شکست یافت و مظفر حسین میرزا بکنبایت رفته دو سه روز در انجا بوده متوجه احمد آباد شد
درینوقت راجه تودرمل از پٹن باحمد آباد آمد و از آمدن خبر راجه شنیدند از کنار احمد آباد برخاسته
بجانب دولقه رفت راجه و وزیر خان تعاقب کرده در نواحی دولقه بمخالفان رسیدند و حرب

قافله را باحمدآباد رساند و چون قلیچ خان باید رسید راجه آنجا گریخته بکوهستان پناه آن نواحی برد و در تهانه اید
راجپوت چند قرار بمردن داده مانده بودند و در لحظه از هجوم عام پست و نابود شدند قلیچ خان روز دیگر تمور بدخشی
را با پانصد سوار بقافله همراه ساخته باحمدآباد فرستاد بهدرین وقت شهاب الدین احمد خان و شاه فخرالدین
و شاه بداغ خان و پسرش عبدالمطلب خان و دیگر امرا جاگیردار مالوه بملازمت رسیدند و خاطر اقدس بر سر انجام
تهانجات این ولایت توجه فرموده اولاً قاضی خان بدخشی را بمنصب هزاری امتیاز داده با شریف خان اتکه
و مجاهد خان و سبحانقلی ترک قریب سه هزار سوار قصبهٔ سوهی گذاشتند و در کوهستان بلابه عبدالرحمن بیگ عبدالرحمن
پسر موید بیگ را با پانصد سوار تعیین فرمودند و چون رایات عالی به اودی پور رسید عرض داشت سلطان خواجه
از سورت رسید که بواسطهٔ عدم قول فرنگیان جهاز معطل است حضرت خلیفهٔ الٰهی علم دار که از جوانان مردانه بود که قلیچ خان را
از راه بسرعت بیارد تا او را روان ساختن کشتی فرستد و بجای قلیچ خان آصف خان سرداران لشکر باشد و دینجا
قطب الدین خان و راجه بهگوانداس بملازمت رسیدند و شاه فخرالدین و جگناته را در اودی پور و راجه بهگوانداس
و سید عبدالله خان در ده کانی واودی پور گذاشتند و رایات جهانگشا چون بنواحی بانسوله و دونگرپور رسید راجهای
آنجا و زمینداران اطراف بشرف آستان بوسی سرفراز گشته پیشکشهای لائق گذرانیده مورد مراحم خسروانه گشتند بهدرینجا
راجه تودرمل از ولایت بنگاله آمده شرف ملازمت دریافت و قریب پانصد زنجیر فیل از غنائم بنگاله با دیگر تحف
و پیشکشها بنظر اقدس درآورد در همین منزل قلیچ خان نیز بملازمت رسیده رخصت سورت یافت که جهازات را
روانه سازد و او باتفاق کلیان رای از فرنگیان قول گرفته جهازات راهی ساخت و بزودی معاودت نمود
و هنوز رایات عالی در مالوه بود که شرف ملازمت دریافت چون خاطر اقدس از تعیین تهانجات جمعیت
بهم رسید مردمان آن نواحی که در سلک بندگان انتظام یافتند سرکشان و شکارافگنان بمالوه درآمد

ذکر وقایع سال بست و سوم الٰهی

ابتدای اینسال روز سه شنبه محرم سنه خمس و ثمانین و تسعمائه
بود درین ایام که سرکار مالوه معسکر اردوی معلی بود و چون راجه علی خان حاکم اسیر و برهانپور لوازم عبودیت بتقدیم
رسانید برای کشورکشائی مقتضی سینه او گشته بعضی امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان و قطب الدین محمد خان
شجاعت خان و شاه فخرالدین و شاه بداغ خان و پسرش عبدالمطلب خان و تولک خان و دیگر جاگیرداران
مالوه را بتسخیر ولایت او تعیین فرمودند و حکم اشرف نافذ شد که شهاب خان درین لشکر سردار باشد و شهباز خان
میر بخشی داغ و محلهٔ آن لشکر را دیده و امرا را اهتمام نموده بزودی روان سازد و درهمان منزل راجه تودرمل بجهت
تحقیق جمع و سرانجام مهام ولایت گجرات تعیین فرمودند و درین اثنا از جانب امرا و لشکری که باید تعیین بودند
خبر رسید که با راجه نراین داس جنگ کرده فتح نمودند شرح این اجمال آنکه دران ایام که محمد قلیخان بموجب حکم

گشتند و چون هر ساله حضرت خلیفهٔ الٰهی بزیارت مرقد منوره خواجه معین الدین تشریف میبردند از فتحپور متوجه شده روز پنجشنبه پنجم ماه رجب سال مذکور باجمیر نزول اجلال شد بعد از زیارت مزار فقرا و مساکین اینمقام را از خرد و بزرگ بانعام زر سرخ و سفید و سیاه بهره مند ساختند و چند روز که در اجمیر تشریف داشتند هر روز بزیارت شتافته بفقرا و مساکین خیرات میفرمودند در اوراق پیش مذکور شد که راجه مانسنگه برانا کیکا غالب آمده ولایت او را متصرف شده و او گریخته بکوهها بلند و بیشه های پر درخت پناه برده بود و لشکر ظفر اثر بتعاقب بکوکنده که جای بودن رانا بود رفته قرار گرفت درینولا العرض رسید که بواسطه تنگی راهها چون غله کم میرسید عسرت تمام بحال سپاهی راه یافته و کنور مانسنگه مردم را از غارت و تاراج ولایت کیکا مانع آمده و ازین جهت پریشانی عظیم در لشکر بهم رسید بندگان حضرت خلیفهٔ الٰهی از استماع اینمقدمات فرمان در باب طلب کنور مانسنگه صادر فرمودند و او بملازمت رسیده چند روز از خدمت حضور ممنوع بود و بعد از چند روز قلم عفو بر تقصیرات او کشیده در مقام آن شدند که بغارت ولایت کیکا لشکر دیگر تعین فرمایند و از نوزدهم ماه مذکور رایات جلال از اجمیر حرکت کرده متوجه ولایت رانا گردید ذکر دیوان ساختن خواجه شاه منصور شاه منصور نویسنده شیرازی بود در ابتدای حال بملازمت حضرت رسیده مشرف خوشبوخانه شد دران ایام مظفرخان استقلال تمام داشت چون جوهر فطرت در شاه منصور مشاهده کرد در مهمات و معاملات بر و پیچیده او را در قید انداخت و کار بجای رسید که شاه منصور در درگاه نتوانست بود و بجونپور بخدمت منعم خان خانخانان رفته در سلک نوکران او منتظم گشت و بتدریج دیوانخانه شد و بعد از چند سال بتقریب همسازی خانخانان بملازمت حضرت رسید و چون از سخندانی او سنجیدگی کار در پیش معلوم رای عالم آرای گشت بعد از فوت خانخانان فرمان بطلب خواجه شاه منصور صادر گشت و او بملازمت رسیده مورد مراحم خسروانه گشت منصب دیوانی کل سرفرازی یافت و چون سلطان خواجه را بمیر حاجی تعین فرموده بودند و راه کوکنده بگجرات قریب بود قطب الدین محمد خان و قلیچ خان و آصف خان را با جمعی امرا فرمودند که بدرقهٔ قافلهٔ سلطان خواجه شده از کوکنده بگذرانند و درین ضمن ولایت کیکا را نیز غارت و تاراج نمایند و در هر جا که خبر کیکا شنوند سر او رفته دمار از روزگار او برآورند در وقت رخصت سلطان خواجه حضرت خلیفهٔ الٰهی بطریق محرمان سر و پا برهنه کرده احرام بسته قدم مشایعت سلطان نمودند و غیر از حاضران برخاسته بی اختیار زبان بدعا و ثنا گشودند و چون رایات اعلی بپرگنه مهی رسید الپیش خبر آوردند که چون قطب الدین خان و امرا قریب کوکنده رسیدند رانا گریخته بکوهستان در آمد فرمان جهانمطاع شرف صدور یافت که قطب الدین خان برا جه بکوهها این در کوکنده توقف نماید و قلیچ خان با دیگر امرا همراه قافله تا ایدر رفته خود بمحاصره ایدر قیام نماید و جمعی را همراه ساخته

براسم شکر الهی پرداخت و رانا کیکا گریخته تعلل جبال شامخات تحصن جست و چون مضمون عرضداشت بعرض اشرف رسید آنحضرت اظهار نشاط و انبساط فرموده بجهت کنور مانسنگه و امرای دیگر خلعت فاخره و اسپان عراقی فرستادند

ذکر احوال خانجهان در مقابل داود

سابق مذکور شد که خانجهان بعد از فتح گرهی متوجه ٹانڈه شد و داود و افغانان از ٹانڈه بر آمده در اک محل نام جایی لشکرگاه ساخته گرد خود قلعه ساخت و خانجهان نیز در برابر غنیم قرار گرفته انتظار مظفر خان و لشکر بهار و حاجی پور می برد و چون خبر مقابله خانجهان بعرض اشرف رسید مبلغ پنج لکه روپیه جهت مدد خرج لشکر بنگاله کی فرستادند و حکم شد که از آگره کشتی بسیار پر از غله بمدد لشکر ظفر اثر ارسال نمودند و سید عبدالله خان را که دران ایام خبر فتح راجه مانسنگه آورده بود پیش خانجهان فرستاده فرمودند که انشاء الله تعالی خبر فتح داود را تو خواهی آورد و از برکت نفس اقدس آنحضرت مشار الیه در اندک مدت سر داود را آورد و چنانچه عنقریب مذکور میشود و همدرین ایام گجپتی نام زمینداری که در حوالی حاجی پور و پتنه میبود و در سلک دولتخواهان انتظام داشت وقتی که مظفر خان بکومک خانجهان رفته بود ولایت خالی مانده جمعیت نموده بر سر فرحت خان و پسرش میرک روانی که در تهانه آره میبود رفت و فرحت خان با پسر او جنگ کرده شهادت یافت و در آن ولایت خلل عظیم شد و راهها مسدود گشت چون این خبر بعرض اشرف خلیفه الهی رسید حضرت بنفس اقدس از دار الخلافت فتحپور حرکت فرموده در پنج کروهی منزل کردند و حکم باحضار لشکرها و سامان کشتی و توپخانه صادر گشت همدرین منزل سید عبدالله خان بطریقی که زبان الهام بیان گذشته بود بایلغار از پیش خانجهان آمده سر داود افغان را در زیر سمند دولت انداخت

بیت

تنی کش سوی طاعت رای ناید * بسر آید اگر از پای ناید *

حضرت خلیفه الهی لوازم شکر این نعمت گذاری رسانیده مراجعت فرموده در مستقر خلافت قرار گرفتند سید عبدالله خان حقیقت فتح را چنین تقریر کرد که چون مظفر خان با لشکر بهار و حاجی پور و پتنه تا قریب پنجهزار سوار آمد بخانخانان ملحق شد و در پانزدهم شهر مذکور بتسویه صفوف نموده برابر غنیم آمدند و داود باتفاق جنید کررانی که عم او بود و دیگر سرداران افغانی صف آرائی کرد بحسب اتفاق توپی بر پای جنید خورده زانوی او را خورد شکست و بعد از زمانی افواج درهم آمیختند و شکست بر اعدا افتاد و داود در چیله معطل شده گرفتار گشت خانجهان سر او را جدا کرده روانه درگاه ساخت و غنیمت بیشمار و فیل بسیار بتصرف اولیای روز افزون در آمد حضرت خلیفه در مستقر خلافت آرام گرفته اهل استحقاق را بانعام سرخ و سپید که دامن دامن در حضور اقدس لطف می شد شاداب ساختند و سید عبدالله خان بانعام و اسپ و خلعت نوازش یافت و سلطان خواجه را که خلف صدق خواجه جاوید محمود بود بمیر حاجی قافله حج سرفراز ساخته مقدار شش لک روپیه از نقد و جنس فقرا و مستحقین حرمین شریفین حواله او نموده حکم فرمودند که هر کس اراده زیارت حرمین داشته باشد خرج راه بدهند خلق کثیر باین دولت فا

بدست قاید دولت سپرده غرهٔ صفر سال مذکور آفتاب اقبال بر رودلنجانهای فتحپور تافت و بعد از نزول دار الخلافت فتحپور روزی منهیان اخبار بعرض رسانیدند که خانجهان بعد از فتح گرهی چون بحدود ٹانده رسید داود از ٹانده برآمده در موضع اک محل در زمینی که یکطرفش بدریا و طرف دیگرش متصل بکوهست گرد لشکر خود را قلعه ساخته نشسته است و خانجهان با لشکر منصور در برابر او فرود آمده است معرکهٔ قتال و جدال گرم دارد و در یکی از روز خواجه عبد الله احرار قدس الله سره العزیز در سلک ملازمان درگاه معلی انتظام داشت با معدودی چند از نوکران از مرحل خود برآمده بکنار خندق افغانان رسید جمعی انبوه از لشکر افغانان بیرون جسته بخواجه آویخته اند و خواجه ترددهای مردانه نموده برحمت حق داخل گشت از شنیدن این خبر آتش غضب اشتعال یافت فرمان عالی شان مظفرخان که درانولا حاکم پٹنه و بهار بود فرستادند که مجموع افواج منصوره که در انحدود جاگیردار بودند بخود همراه گرفته متوجه بکومک خانجهان شود و در استیصال افغانان مساعی جمیله بظهور رساند و بعد از چند روز عرضداشت خانجهان رسید مضمون آنکه روزی از افواج نصرت شعار را با لشکر افغانان اتفاق افتاده و چون اقبال خداوندگار جهان داور رفیق بهادرخان جانسپار بود نسیم فتح و فیروزی برایت ایشان وزید و بعضی جوانان صاحب داعیه خانخانان سردار فوج مخالف را بضرب تیغ بیدریغ از پای درآوردند و همدرین ایام خبر فتح کنور مانسنگه و شکست رانا کیکا بسمع همایون رسید

ذکر محاربهٔ کنور مانسنگه با رانا کیکا و شکست یافتن آن ملعون

چون رانا کیکا که سردفتر راجهای هندوستانست و بعد از فتح چیتور در کوهستان هندواره شهری کوکنده نام مشتمل بر منازل با عمارت طرح انداخته اوقات بسرکشی میگذرانید و بعد از انکه کنور مانسنگه بحوالی کوکنده رسید کیکا راجهای هندواره را بمدد خود خوانده با جمعیتی که در صحرا داشت از ان سوی آمده از کهاٹی هلدیو گذشته با آهنگ جنگ اشتعال نمود و کنور مانسنگه باتفاق امرا تسویه صفوف نموده متوجه جنگ گاه گردید و بعد تقارب صفین دلاوران طرفین بسان باد صرصر حملها کردند بردند و زبان گیرودار تا یک پهر امتداد یافته قتالی صعب افتاد * زمین دریای موج افگن شد از خون * درو کشتی سوار و کشته لنگر * اجل نعره زنان هر سو روان شد * بخون اندر چو مردان شناور * راجپوتانی هر دو فوج بتعقب یکدیگر کوشش مینمودند قریب یکصد و پنجاه سوار جرار از فوج بادشاهی از پای درافتاده و زیادت بر پانصد سوار از راجپوتان نامی از فوج غنیم بدار البوار رفتند و از سرداران کفر راجه رام شاه گوالیاری و پسرانش و پسر جیمل از جانب مخالف بدرک اسفل پیوسته و رانا کیکا در ان روز چندان تردد نمود که زخم تیر و نیزه یافته پشت بمعرکه داده بخواری جان از ان مهلکه بیرون برد و دلاوران سپاه ظفر پناه برسم تعاقب شتافته راجپوت بسیاری را از پای درآوردند کنور مانسنگ بفتح و ظفر اختصاص یافته حقیقت را بدرگاه عرض داشت نموده روز دیگر از تنگی هلدیو گذشته بکوکنده درآمد و در منازل رانا کیکا قرار گرفته بجد و

فرستاده اند و محمد قلیج خان را در سلک امرای کبار انتظام داده حکومت بندر سورت با و متعلق بود همراهی میرزا مقرر
فرمودند تا در راه خدمات شایسته بتقدیم رسانیده میرزا را در جهاز نشانده بسفر حجاز بسازد و مبلغ بست هزار روپیه دیگر
از وجوه خالصه گجرات تسلیم خدمت گاران میرزا نماید و از بندر سورت میرزا بکشتی در آمده همدرین سال بشرف طواف
و زیارت حرمین شریفین مشرف و مستسعد گشت و چون رب الارباب که مالک قلوب رعایا و برایاست التجا آورده نو
باز بدولت حکومت و دارائی مملکت بدخشان چنانچه مذکور خواهد شد رسید و در اواخر اینسال در هفتم ذیقعدة الحرام سنه
اربع و ثمانین و تسعمائه یورش اجمیر در میان آمد و آنحضرت بتاریخ مذکور از فتحپور متوجه طواف گشتند و تمام راه انبساط
فرموده روز دوشنبه چهارم ذیحجه سال مذکور ده کروهی اجمیر مخیم خیام فلک احتشام گردید و از انجا بدستور مقرر پیاده
ارادت بمزار مهبط الانوار آورده پنج کروهی راه پیاده رفتند و از گرد راه بمزار فائض الانوار در آمده نیاز مندی تشرف
زیارت و لوازم طواف بتقدیم رسانیده روز اول مبلغ ده هزار روپیه بمجاوران بقعه شریفه و خدام آستانه رفیعه
عنایت فرمودند ذکر وقایع سال بست و دوم الهی ابتدای اینسال روز دوشنبه بستم ذیحجه سنه
اربع و ثمانین و تسعمائه بود شرح وقایعی که در خطه اجمیر ظهور یافته دران ایام که خطه اجمیر مخیم خیام جاه و جلال بود اخبار
پی در پی از ولایت بنگاله رسید که داود افغان خط عهد و میثاق را که بخانخانان کرده بود بر طاق بلند نسیان
نهاده از اندازه خود پای بیرون گذاشته بر سر ٹانڈه آمد و امرای بادشاهی که در ٹانڈه بودند چون سردار معتبر در میان ایشان
نبود آن مملکت را خالی گذاشته به حاجی پور پتنه آمدند و ازین سبب غبار هرج و مرج متصاعد گشت و خانجهان نو
آنکه لشکر او در لاهور بود در راه بتعلل و توانی میرفت چون اخبار بعرض اشرف رسید فرمان بنام خانجهان مصحوب
سبحانقلی ترک فرستادند که امرا و جاگیرداران را که مملکت بنگاله را گذاشته آمده بودند با خود داشته بر سر داود و سبحانقلی
ترک در عرض بست و دو روز قریب هزار کروه راه طی نموده فرمان را بخانخانان رسانید و هنوز رایات اعلی در اجمیر
بود که باز آمده خبر رسانید که خانجهان با افواج فیروزی نشان تکیه باقبال خداوندگار نموده متوجه بنگاله شد و چون بگر
رسید از گرد راه بجنگ سه هزار افغان که داود بحراست آنجا گذاشته بود و پیش رفته گری را متصرف شد و قریب هزار
دیار افغان علف تیغ بیدریغ گشته و اکثر سرداران دستگیر شدند و هم دران ایام که خطه اجمیر مستقر موکب منصور
بود کنور مانسنگه را که بصفت شجاعت و مردانگی و شیوه همت و فرزانگی امتیاز داشت با پنجهزار سوار جرار بر سر رانا کیکا
تعیین فرمودند و قاضی خان بدخشی و شاه غازیخان تبریزی و سید هاشم بارهه و خواجه محمد رفیع بدخشی و مجاهد خان
نبیره محب علیخان و دیگر جوانان کار طلب را با او همراه نمودند و منصب بخشی گری آن لشکر با آصفخان قرار گرفت
حضرت ظل الهی کنور مانسنگه و جمیع امرا و سرداران را بخلاع فاخره و اسپان عراقی و عربی امتیاز بخشیده
رخصت فرمودند و بعد از انجام مهام این لشکر فیروزی اثر بتاریخ بستم محرم سنه خمس و ثمانین و تسعمائه عنان مرحمت

مانده را آبادان نموده بودند درین ایام بیماری علی العموم میان مردم پدید آمد و هر روز فوج فوج رخصت هستی و متاع زندگانی از کور بگور برده وداع یاران و دوستان میکردند و رفته رفته کار بجایی رسید که مردم از دفن اموات عاجز آمده مرده ها را در آب میانداختند و هر روز خبر فوت آنها جمع از امرا و ملازمان درگاه بخانخانان میرسانیدند و او متوجه نمیشد و ترک توطن آنجا اختیار نمیکرد و از کمال عظمت خانخانان هیچکس قدرت آن نداشت که کیفیت ملت از گوش برآورد و اجزا را زساز و بعد از چندگاه مزاج خانخانان از منهج اعتدال انحراف ورزیده و با عمال [illegible] مرض بده روز کشید و شهر رجب المرجب سنه ثلاث و ثمانین و تسعمایه موافق سال بیستم الهی از عالم فانی بجهان باقی انتقال نمود و امرا و ملازمان درگاه که واسطه [illegible] خانخانان [illegible] و چون امتداد ایام آن روز بتعزیت قیام نمودند [illegible] عرضداشت نمودند و چون از خانخانان فرزندی نمانده بود [illegible] لوازم تعزیت میرزا تفصیل [illegible] داشتند و چون [illegible] شمول [illegible] ساخته [illegible] سپرده بمنصب امیر الامرائی سرفراز ساختند [illegible] بحشیده رخصت ارزانی داشتند [illegible]

ذکر وقایع سال بست و یکم الهی

[illegible] و رفتن میرزا سلیمان بمکه شرفه [illegible] درگاه سلاطین پناه آورده [illegible] ثلث و ثمانین [illegible] بخشیدند [illegible] دو که خانجهان با لشکر بنجاب [illegible] علما و مشایخ [illegible] خانان که واسطه انتظام مهام ممالک [illegible] و انتظام [illegible] میرزا سلیمان [illegible] و حضرت خلیفه الهی [illegible] ممالک [illegible] این شعبده بازی فلک چون [illegible] ارکان دولت این [illegible] برآید در زبان [illegible] رسیده از حضرت خلیفه الهی التماس [illegible] مقبول فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوای [illegible]

سلیمان دو سه روز در دار السلطنت لاهور آرام گرفته متوجه دار الخلافت گشت و چون قصبهٔ متهوره که از مجور
بست کروهی میشود رسید ترسون محمد خان را که در سلک امرای کبار انتظام داشت و قاضی نظام بدخشی
که میرزا سلیمان قاضی خان خطاب داده بود و در ملازمت حضرت آمده بخطاب غازیخانی رسیده بود چنانچه همه
احوالش سمت گذارش یافته باستقبال فرستادند و قرار یافت که بتاریخ پانزدهم سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة
موافق سال بستم الهی میرزا بملازمت مرشد حضرت خلیفهٔ الهی از روی غریب نوازی جمیع اکابر و اشراف و امرا و ارکان
دولت را تا پنج کروهی فتحپور باستقبال فرستادند و چون میرزا ازین منزل سوار شده متوجه فتحپور گردید حضرت
خلیفهٔ الهی از کمال رافت خود نیز بعزم استقبال پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شدند و دران روز
حکم جهان مطاع شرف صدور یافته که پنجهزار زنجیر فیل کوه پیکر را منظر را بجلهای مخمل فرنگی و زربفت رومی و زنجیرهای طلا
و نقره آراسته و بر سر و گردن و خرطوم فیلان قطاسهای سفید و سیاه آویخته از دروازهٔ فتحپور تا پنج کروه برده و طرف راه
قطار باز داشته میان هر دو فیل یک ارابهٔ چیته که قلادهٔ طلا مرصع و جل ساتن و قماش داشته باشد و دو گاو ارابه با
نهر افهای زر دوزی نگاه دارند و چون صحرا باین جمع آراسته شد حضرت خلیفهٔ الهی بشوکت و عظمتی که ساکنان ملا اعلی
از دیدن آن متحیر شدندی سوار شده روبراه آوردند و چون باز میرزا سلیمان رسیدند میرزا بی تحاشی خود را از اسب
انداخته پیش دوید که آنحضرت را دریابد و آن متخلق باخلاق الله نظر بکبر سن میرزا فرموده از اسب پیاده شده نگذاشتند
که میرزا مراسم تسلیم و شرائط خدمت بجا آرد و از کمال عاطفت میرزا را در آغوش گرفتند و بعد دریافتن برخنگ دولت
سوار شده فرمودند که میرزا سوار شود و بدست راست خود جای نموده تمام این پنج کروه را بتفقد احوال میرزا
می پرداختند و چون بدولتخانهٔ عالی رسیدند میرزا را در پهلوی خود بر مسند سلطنت جای نمودند و شاهزادهای عالیمقدار
را درین مجلس حاضر فرموده بمیرزا ملاقات دادند و بعد مراسم نشاط و انبساط اخوان سالاران اطعمهٔ غیر مکرر و اقسام اشربه
و [illegible] حلوا کشیدند و چون سفره برداشته شد میرزا را وعدهٔ امداد و لشکر منتظر گردانیده بجهت سکونت میرزا منزلی
[illegible] بدولتخانهٔ عالی تعیین فرمودند و خانجهان حاکم پنجاب را دران مجلس حکم شد که پنجهزار سوار جرار همراه میرزا [illegible]
[illegible] میرزا متوجه بدخشان شود و آن مملکت را از آشوب فتنه منتفی ساخته بتسلیم ایشان نموده بلاهور [illegible]

[illegible]ت خانخانان منعم خان

دران ایام که خانخانان خاطر از مهم داود جمع نموده فارغ بال
[illegible] فی تاند اجل دل از وطن تانده برداشته از دریای گنگ عبور نمود و بقلعهٔ گور که در ایام
[illegible] وطن انداخت فرمود تا مجموع مردم سپاهی و رعیت را از تانده بگور جا نمایند
[illegible] مبتلا گشتند و چون هوای گور بغایت متعفن و منتعفن بود در زمان قدیم
[illegible] سابق آنجا را ویران ساخته
[illegible] وار [illegible] کوربناری [illegible]

بدرگاه سلاطین پناه مرزا سلیمان که از زمان سلطنت حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه انار الله برهانه
حاکم ولایت بدخشان بود و او را پسرے بود مرزا ابراهیم نام موصوف بحسن صورت و سیرت در آن سال که مرزا سلیمان
برسر بلخ رفته بود مرزا ابراهیم در جنگ بدست مردم پیر محمد خان اوزبک گرفتار گشته بشهادت رسید و چون از و پسری
مرزا شاهرخ نام مانده بود دست تربیت بر سر او داشته با وجود صغر سن از محال بدخشان باو داده بعد از آنکه مرزا شاهرخ
بسن تمیز رسید و مرزا سلیمان اکبر سن دریافت بعضی فتنه انگیزان مرزا شاهرخ بر عقوق تحریص مینمودند اما چون منکوحه
مرزا سلیمان عورتی عاقله بود دائم محافظت احوال مرزا شاهرخ نموده نمیگذاشت که بر سر فتنه شود و بعد فوت شدن
آن عورت همان جماعت مرزا شاهرخ را بر حکومت بدخشان ترغیب نموده چنان کردند که از قدر بالاب آمده جمعیت
نموده تمام ولایت بدخشان را از سرحد حصار شادمان تا سرحد کابل متصرف گشت و خواست که جد را با پدر ملاقات
دهد مرزا سلیمان از روی کمال عجز و اضطرار گریخته نزد مرزا محمد حکیم آمد و از و استدعای کومک نمود لکن تکیه بصدر
مسند تخت بدخش بست این جمله چون بادی وزو سخت ✦ ز تاراج سپهر چنبری شو بیش ✦ که صد رشته را کند بلحظه در رشته بهم
و چون مرزا حکیم بخلاف توقع او پیش آمد التماس نمود تا او را از منازل مخوفه گذرانیده بکنار آب نیلاب رساند مرزا این
توقع سهل را که نسبت بسوداگران و مردم راهگذری رعایت میشود نیز مبذول نداشت چنانچه جمعی را بدرقه
گویان بمرزا سلیمان همراه نمود که از منزل اول گریخته بکابل رفتند و مرزا سلیمان متوکلا علی الله تعالی روبراه نهاد و شتابان
آورد و تا کنار نیلاب افغانان چند جا سر راه بر مرزا بستند و تا کار بجنگ منجر شده مرزا خود تردد نموده زخمی برداشت
و بهر حال چون بکنار آب نیلاب رسید حوادث و وقائع احوال خود در عرضداشت درج نموده بصحبت یکی از
معتمدان با دو راس اسپ خانه زاد بدرگاه معلی فرستاد و حضرت از کمال مرحمت پنجاه هزار روپیه با دیگر اسباب
سلطنت و چند طویله اسپ عراقی رهوار بدست خواجه آقا جان خزانچی بمیرزا فرستادند فرمان اعلی بنفاذ پیوست که
راجه بگوتیداس تا آب نیلاب باستقبال میرزا رفته هر روز لوازم ضیافت بجا آورده باعزاز و اکرام تمام بملازمت بیارد
و نیز حکم شد که حکام و عمال هر شهر و قصبه که عبور میرزا بران واقع شود شرائط مهمانداری بتقدیم رسانند هنوز میرزا از آب نیلاب
نگذشته بود که خواجه آقا جان پیش از راجه بگوتیداس بخدمت میرزا رسیده اسباب کارخانه ها و زر نقد که همراه داشت
گذرانید و بعد از چند روز راجه بگوتیداس با لشکری آراسته در حدود نیلاب بملازمت میرزا رسیده باعزاز و احترام
بلاهور آورد و در خلال این احوال فرمان بطلب اعظم خان بگجرات فرستادند که او نیز درین سفر حاضر باشد اعظم خان
بجناح تعجیل و شوق آمده بملازمت دریافت و بعد از مدتی حرف داغ و تجدید معامله داغ و دستمسال سپاهی در گذشت
و خان اعظم از راه کاوش و بی اخلاصی در آمده سخنان که نه لائق مخلصانه باشد بر زبان آورد بنابرین بعضی سبب مورد عنایت
حضرت شد و اعظم خان ترک خدمت نموده در باغ خود که در آگره دارد منزوی گشته راه آمد و شد بر خود بست القصه میرزا

و بسان آنچه موافق سال بیستم الهی امر عالی نفاذ پیوست که معماران هنر پیشه و بنایان دقیق اندیشه در صفا آباد عبادتخانه
عالی کاشانه صوفیانه و نشیمن لطیف اساس نهند که بغیر طایفه سادات رفیع الدرجات و علما و مشایخ دیگری را در انجا
نباشد معماران چابکدست بموجب حکم جهان مطاع نشیمن مشتمل بر چهار ایوان در ایام معدود با تمام رسانیدند و بعد اتمام
آن مقام خجسته فرجام حضرت خاقان گردون غلام در شبهای جمعه و لیالی متبرکه دران نشیمن قدس کاشانه تشریف
اوقات همایون ساعت را در صحبت ارباب سعادت باحیای شب مصروف داشته تا طلوع نیر اعظم در ان منزل
بسر میبردند و چنین مقرر فرمودند که در ایوان غربی سادات رضوی و علما و ارباب دانش و در شمالی مشایخ و ارباب
حال بلا اختلاط و امتزاج بنشستند جمعی از امرا و مقربان درگاه که مناسبتی با ارباب فضل و اصحاب وجد داشتند در
ایوان شرقی بنشستند و حضرت خاقانی در هر چهار مجلس بقدوم عزت لزوم خود در وشن ساخته حضار مجلس که از خوان
انعام عام بهره مند میگردانیدند و از اصحاب مجلس جمعی را انتخاب نموده مقرر نمودند تا ارباب استحقاق را که در حوالی حریم
عبادتخانه حاضر شده اند منتظر اشرفی در آورند و بدست درویشان بهر کدام مشت مشت اشرفی و روپیه میدادند
و جمعی که از خدام سعادت بخت درین شب از عطایای حضرت شاهنشاهی محروم مانده بودند صبح روز جمعه جمیع آنها را
در پیش سرای عبادتخانه بقطار نشانده بدست مبارک خود مشت مشت روپیه و اشرفی میدادند و اکثر اوقات
این معرکه از نیم روز در جمعه تنگ شده احیانا اگر در طبیعت عالی کلالی راه می یافت یکی از ملازمان درگاه را که بمزید
شفقت او اعتقاد داشتند باین خدمت نامزد میفرمودند ایزد تعالی و تقدس مثوبات این اعمال که هیچ پادشاه
باین موفق گشته بروزگار خجسته آثار آن خاقان عالی مقدار عاید گرداناد بمنه و کماله از جمله ذکر در این سال که
سال بیستم الهی باشد که حضرت مهد علیا و مخدره معلی گلبدن بیگم بنت حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بادشاه
که عمه آنحضرت باشند و پرده نشین سرادق عفت و عصمت سلیمه سلطان بیگم از روی صدق و نیاز مندی متوجه سفر
حجاز گشتند و بیان این اجمال آنست که چون ملک گجرات داخل ممالک محروسه گشت عزیمت پادشاهانه که بادشاه
عزائم همت بران تصمیم یافت که هر سال یکی از ملازمان درگاه بمنصب میر حاجی تعیین نموده قافله از هندوستان
بطور قوافل مصری و شامی بحجاز فرستند و این عزیمت مقرون عمل گشته هر سال جمعی از دوستداران هند و ماوراء النهر
و خراسان را دور از دیوان اعلی گرفته بمرافقت میر حاج از راه بنادر گجرات بآن ارض مقدس میرسیدند
و تا زمان طلوع آفتاب این شهریار هیچ پادشاهی را این نسبت و شرافت حاصل نشده که قافله از هند
هر سال بمعظمه فرستاده رسم احتیاج از محتاجان آن بقعه شریفه بر انداز دو درین سال که سال بیستم الهی باشد گلبدن بیگم
و سلیمه سلطان بیگم از حضرت طواف حرمین شریفین طلبیدند و آنحضرت مبلغهای کلی بجهت خرج راه عنایت
و از مردم فاضل و غیر اهلی که اراده طواف نمود همه را از مائده احسان زاد و راحله مرحمت فرمودند آمدن میرزا سلیمان

غلاظ و شداد موکد سازد و داؤد خبر فرستاد که خانخانان را ملازمت نموده در حضور خود عهود و مواثیق را استحکام دهند روز دیگر خانخانان فرمود تا مجلس عالی ترتیب دادند و امرا و ملازمان که درین یورش بودند فراخور حالت و مرتبت خود در مقام لایق قرار گرفتند و بر در سراپرده و بارگاه صفها کشیده بتجمل تمام ایستادند و داؤد باتفاق امرای افغانان و سرداران بزرگ از قلعه کنک بنارس برآمده باردوی خانخانان آمد و چون نزدیک سراپرده رسید خانخانان از کمال تواضع بتعظیم و احترام او برخواسته تا وسط سراپرده استقبالش نمود و دران هنگام که بیکدیگر دریافتند داؤد شمشیر خود را از میان کشاده پیش داشت و گفت چون بمثل شما عزیزان زخم رسد از سپاهگری بیزارم خانخانان شمشیر از دست او گرفته بقورچی خود سپرد و بملاطفت دست او را گرفته در پهلوی خود جا داد و پرسشهای پدرانه مشفقانه فرمود و خوانسالاران الوان اطعمه و اقسام اشربه و حلویات کشیدند خانخانان از کمال انبساط بزبان داؤد در تناول طعام مجدد و اشربه غیر مکرر ترغیب مینمود و بعد بر داشتن طعام حکایت عهد و پیمان در میان آمد داؤد شرط نمود که مادام الحیات از طریقه دولتخواهی انحراف نورزد و این شرط را بایمان غلاظ و شداد موکد گردانید و عهدنامه نوشتند و بعد از نوشتن عهدنامه خانخانان شمشیر و کمربند و بار مرصع قیمتی داشت از سرکار خود آورده بداؤد داد و گفت که شما چون در زمره بندگان درگاه آسمان جاه انتظام یافتید و دولتخواهی اختیار کردید ولایت اودیسه را از دیوان اعلی بجهت علوفه شما التماس میکنیم و حضرت خلیفه الهی بکرم خیلی التماس مرا شرف قبول ارزانی خواهند داشت و بشما بدستوری که من تنخواه میکنیم عنایت خواهند فرمود اکنون ما بتازگی شمشیر سپاهگری بمیان شما می بندیم و بدست خود شمشیر را بمیان داؤد بست و اقسام تکلفات بجا آورد و از هر قسم و هر جنس اشیاء نفیس گذرانید او را رخصت فرموده خانخانان ازان منزل در کنف اقبال مراجعت نموده دهم صفر سنه ثلث و ثمانین و تسعمائة بدار الملک ٹانڈه آمده ماجرا را عرضداشت نموده بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و چون کیفیت سرانجام مهام ولایت بنگ بعرض اشرف رسید مستحسن و پسندیده داشت فرمان عنایت نشان بنام خانخانان بنفاذ پیوست و خلاع فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپ با زین طلا فرستادند و هرچه التماس و استدعا نموده بود بشرف قبول یافت و دران ایام که خانخانان در حدود کنک بنارس بود اولاد جلال الدین سور باتفاق زمینداران گهوره گهات با مجنون خان بجنگ پیش آمدند و بر او ظفر یافته تا حدود ٹانڈه تعاقب نموده قلعه گور را متصرف شدند و معین خان و مجنون خان بحراست ٹانڈه پرداخته انتظار خبر فتح خانخانان میبردند و چون خبر مراجعت خانخانان انتشار یافت مخالفان از هم پاشیده بجنگل درآمده ناپدید شدند

ذکر بنای عبادت خانه

چون از عنفوان ایام شباب که مبدا بتاثیر دولت و اقبال بود رهنمونی و قاید سعادت حضرت خلیفه الهی را بصحبت ارباب فضل و کمال و مجالست اصحاب وجد و حال میل تمام بود و دران اوان مراجعت از سفر خیر اثر اجمیر در ماه ذیقعده الحرام سنه اثنی و ثمانین

جلایر و پاینده محمد خان و دیگر امرا که در جوانغار بودند بر برانغار و التمش حمله آوردند و جوانغار دشمن را بر داشته رو براه آورده
فیلان مست او را پیش نیز در میان فوج او در آورده سنگ تفرقه در جمعیت مخالفان انداختند و مقارن اینحال شلاق بود
که علم خانخانان در میان لطف رحم درآمد و خبر کشته شدن گوجر خان بداود رسید پای قرارش از جا رفته با فتح و جمعی رو
بگریز نهاد و چندان غنایم بدست لشکریان افتاد که از احاطه ضبط آن عاجز ماندند و خانخانان مظفر و منصور در همان
منزل نزول کرد و چند روز بجهت تداوی زخمها نمود دران منزل مقام نموده حقیقت را بدرگاه آسمان جاه عرضداشت
کرد و تمام اسیران را علف تیغ بیدریغ گردانید و بعد از چند روز در همان منزل لشکر خان میربخشی که بخدمات شایسته
از و بوقوع آمده بود چون زخمها منکر داشت ودیعت حیات بمقتضای اجل سپرده

ذکر صلح کردن داود و ملاقات نمودن او بخانخانان

چون از اقبال حضرت شهریار ممالک ستان داود افغان گریخته
بطرف گنگ بنارس که مرکز ولایت اودیسه است رفت خانخانان بواسطه معالجه زخم خود در روز چند در آن منزل
مقام نموده طریقه کنکاش در میان آورده باستصواب و صلاح امرا راجه تودرمل و شاهم خان جلایر و قیاخان
و سید عبدالله خان و محمد قلیخان توقبائی و لشکر خان بدخشی را با بسیاری از دلاوران معرکه دیده و گرم و سرد روزگار
چشیده بتعاقب داود فرستاد و قرار یافت که بعد الالتیام زخمهای خانخانان خود نیز بآنصوب متوجه شود راجه
تودرمل و امرا رخصت شده عنان تجلد تا سه کروهی گنگل کلهی بار کشیدند و آنجا بعد از توقف جاسوسان خبر آوردند
که داود و افغانان دیگر با عیال و اطفال خود را در قلعه گنگ بنارس مضبوط ساخته اند چون عرصه تنگ بر ایشان
تنگ شده و مامنی و مفری نمانده دل بر مرگ و تن بر جنگ نهاده شروع در اسباب قتال و جدال
نموده اند روز بروز بقیة السیف جمع میشوند راجه تودرمل و امرا این مضمون را نوشته بخدمت خانخانان فرستاد
و خانخانان روی اقتدار بصوب گنگ بنارس نهاده تا دو کروهی گنگ بنارس عنان تهور باز کشید
آنجا طریقه کنکاش بسلوک داشته باستصواب امرا بر کنار آب هندری که نیم کروهی گنگ بنارس است خیام
فلک احتشام نصب نمود و بسامان اسباب قلعه گیری مشغول شد و داود چون شکست چند پی در پی یافته
و گوجر خان که قلیج قره او بود کشته شده بود مرگ خود را المعاینه دیده از روی عجز و بیچارگی رسولی بخدمت خانخانان
فرستاد و پیغام داد که در استیصال جمعی از مسلمانان کوشیدن از آئین بزرگی نیست و بنده بدستور سابق بندگان
خدمتگاری آستان ملائک آشیان اختیار میکند التماس آنست که زاویه از مملکت وسیع بنگاله که باوقات
گذران شجاعت کفایت کند تعیین فرمایند که بهمان قانع شده از خط بندگی سر نپیچد امرا مضمون اینمقال
بعرض خانخانان رسانیدند بیت بر زنهار خواهنده زنهار ده ٭ که زنهار دادن ز پیکار به ٭ و خانخانان بعد
اردو بدا از الملتمس امرا باین شرط قبول نمود که داود خود آمده ملازمت نماید و در حضور عهد را بسوگند

کنند عاقل کامل السجن که بقصد لشکر جرار میسر نشود و با استظهار تمام کوچ نموده از راه ملازان بجنوره رفتند و در اینجا
جاسوسان خبر آوردند که داود بسامانی خود را در قلعهٔ کتک بنارس نگاهداشته بسامان اسباب جنگ و جدال
مشغول است راجه همانجا توقف نموده قاصدان سریع السیر را بخدمت خانخانان فرستاد و حقیقت را عرضداشت
نمود و خانخانان از تانده براجه تودرمل ملحق شده داود نیز با سپاه آراسته آمده رو برو فرود آمد و افغانان
اطراف اردوی خود خندق زده قلعه ساختند و بتاریخ هشتم ذیحجه الحرام سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه موافق سال
بستم الهی خانخانان برین وجه تعبیه افواج فیروزی نشان نمود قول که آنرا قلب لشکر نیز گویند خان خانان امرای
دیگر التمش قیاخان کنک هراول خان عالم و خواجه عبدالله کچک خواجه و سید عبدالله خان و مرزا علی علمشاهی
و اکثر آنجماعت بکومک خانخانان آمده بودند برانغار اشرف خان میرمنشی و راجه تودرمل و لشکرخان و مظفرخان
مغول و یار محمد ارغون و ابوالقاسم نمکین و دیگر مردان جنگی جونغار شاهم خان جلایر و پاینده محمد خان مغول و قتلو
قدم خان و محمد علی خان تغبائی و سید حسن بخاری و دیگر جوانان کار کرده معرکه دیده و از جانب مخالفان قول
داود و جونغار اسمعیل خان آبدار که خانخانان خطاب داشت و برانغار جهانخان حاکم اودیسه و هراول گوجرخان که
قلیچ میر افغانان بود القصه بعد تسویه صفوف ارکان زمین از بار اسلحه فیلان مست کوه پیکر تزلزل یافت و گرد از
سم ستوران از جای برخواست از فوج افغان دلاوران جنگ جوشیده به معرکه در آمدند خانخانان فرمود تا ضرب
زنها و زنبورکها را که بربالای آرابها در پیش صفها داشته بودند آتش دادند و چند زنجیر فیل مست که در پیش صف
افغانان بود بضرب غلوله زنبورک رو گردانید و چند جوان افغان که از فوج خود دلیری کرده پیش آمده بودند از ضرب
تفنگ از پای در آمدند و مقارن اینحال گوجرخان با فوجی آراسته رسیده فوج هراول را برداشته بر فوج التمش
زد و خان عالم که سردار هراول بود پای قرار و استوار داشته شهادت یافت و فوج التمش را هم مجال استقامت
نماند و شکست یافته بفوج قول ملحق شد و فوج قول هم ویران شد و خانخانان هرچند سعی و تردد کرد که تواند
مردم را نگاهداشت میسر نشد گوجرخان بخانخانان رسید چند زخم بر خانخانان زد و خانخانان در برابر هر ضرب
قمچی بر گوجرخان انداخت و تا هم گروه افغانان خانخانان را تعاقب کرده میرفتند و قیاخان کنک هر دو
طرف افغانان پیچیده پنبه ترمیگرد رفته رفته کار بجائی رسید که در افغانان قدرت حرکت نماند خانخانان
عنان اسپ باز گردانیده و مردم خود را بر خود گرد آورده با معدودی چند پا بمیدان شجاعت نهاده و دلاوران بخانه
کمان در آمده پیشه تیر کردند و از شست قضا تیری بر گوجرخان رسیده او را از پای در آورده افغانان دیگر که
سردار خود را کشته دیدند پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آوردند و سپاه منصور اکثر آن مخذولان بر خاک هلاک
انداختند راجه تودرمل و لشکرخان و امرای دیگر که در برابر برانغار قرار گرفته بودند بر جونغار خانجهان و همچنین شاهم خان

اودیسه فرستاد و مجنون قاقشال را بحکومت و حراست کهوره گهات تعین فرموده مجنون خان چون بولایت
کهوره گهات درآمده سلیمان منگلی که جاگیردار آنجا بود و بمزید شجاعت از جمیع امرای افاغنه امتیاز داشت جمعیت
نموده بقصد ممانعت و اراده مدافعت پیش آمد و محاربه سخت اتفاق افتاد و مجنون خان بفتح و فیروزی
مخصوص گشت و سلیمان منگلی بضرب حسام خون آشام برخاک هلاک افتاده اهل و عیال او و دیگر افغانان
اسیر و دستگیر گردیدند بیت اگرچه خار آفت بود بسیار ٭ همه خاکستر دوزخ شد آن خار ٭ و چندان غنائم بدست
قاقشالان افتاد که در ضبط و احاطه آن عاجز آمدند و مجنون خان دختر سلیمان منگلی را بنکاح پسر خود جباری درآورد و بکهوره گهات
رخت و تمام آن ولایت را میان قاقشالان تقسیم نموده حقیقت را بخانخانان معروض داشت و راجه تودرمل که بتعاقب
داود مرخص شده بود چون بکوچ متواتر بمدارن رسید سپاهیان خبر آوردند که داود در دهی کساری توقف نموده
در مقام جمعیت است و روز بروز جمعیت او رو بازدیاد دارد راجه تودرمل در مدارن توقف نموده حقیقت بتفصیل
نوشته بخانخانان فرستاد چون عریضه او بخدمت خانخانان رسید خانخانان محمد قلیخان برلاس را و محمد قلیخان
تغبائی و مظفرخان مغول را با سپاه آراسته بکومک راجه تودرمل فرستاد امرا چون براجه تودرمل ملحق شدند
بصلاح و استصواب یکدیگر از مدارن کوچ نموده تا گوالیار که ده کروهی دهی کساری ست اصلا عنان تجلد باز نکشید
و داود از استماع این خبر عقب تر رفته در دهی پور محکم شد و در خلال این احوال جاسوسان خبر آوردند که جنید ابن عم
داود که میان افغانان بشجاعت و مردانگی علم روزگار بود سابق بخدمت حضرت رسیده و از آگره فرار
نموده بگجرات رفته و از بنگاله بگجرات آمده بود در حوالی دهی کساری آمده میخواهد باو ملحق شود راجه تودرمل بصلاح
و استصواب امرای ابوالقاسم نمکین و نظر بهادر را بجنگ جنید فرستاد ابوالقاسم و نظر بهادر در مقابله او را سهل
پنداشته در جنگ احتیاط و حزم از دست دادند و از پیش او گریخته بی ناموسی بخود لاحق ساختند
مصراع دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد ٭ و چون راجه تودرمل ازین خبر اطلاع یافت بصلاح امرا متوجه
جنگ جنید شد جنید پیش از آنکه امرا باو برسند گریخته در جنگل درآمد راجه تودرمل باستصواب امرا پیشتر رفته در
مدینی پور توقف نمود در مدینی پور محمد قلی برلاس روزی چند بر بستر ناتوانی افتاده درگذشت چون مشارالیه سردار
و مدار علیه بود از فوت او از اجتماع فتوری و وهنی راه یافت راجه تودرمل بصلاح باقی امرا بدهی پور مراجعت
نموده بمدارن آمد و در مدارن قیاخان گنگ بموجب آزاری رنجیده بجنگل درآمد و راجه تودرمل حقیقت را بخانخانان
عرضداشت نموده چند روز در مدارن توقف نمود خانخانان بعد اطلاع بر حقیقت شاهم خان جلائر و لشکر خان میر بخشی
و خواجه عبدالله کوچک خواجه را بکومک راجه تودرمل فرستاد امرای مذکور در بردوان چون براجه تودرمل ملحق شدند
راجه امرا آنجا گذاشته خود نزد قیاخان گنگ رفته او را استمالت نموده همراه گرفته با امرا پیوست بیت کار با

بسیار غنیمت گرفته سالماً و غانماً باردوی معلی پیوستند و در اوسط رمضان از روی عنایت حضرت خواجه عالی قدر مرخص شده متوجه دار الخلافت گشتند و در همین روز خان اعظم را رخصت گجرات فرمودند

ذکر بعضی قضایا که در آخر سال نوزدهم الهی

موافق سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه سمت ظهور یافته چون اکثر اراضی وسعت آباد هندوستان نامزروع افتاده بود و استعداد آن داشت که در سال اول مزروع شود و فوائد و عوائد آن هم بمزارع و هم بدیوان اعلی عائد گردد بنابران بعد تحقیق نظر رای عالی که در ازل متکفل صلاح حال عباد و تعمیر بلاد گشته چنان اقتضا فرمود که رقبه پرگنات ممالک محروسه را ملاحظه نموده آن مقدار زمین که بعد مزروع شدن از ان یک کرور تنکه حاصل شود جدا نموده بیکی از ملازمان که بکاردانی و دیانت و امانت موصوف باشد سپرده شود و آن شخص را کروری نامیده کارکنان و خزانه‌دار باو همراه نموده رخصت پرگنه فرمایند تا بحسن دیانت و کفایت سعی بلیغ مبذول داشته در عرض سه سال زمین مزروع نموده محصول را در قرار واقع بازیافت نمایند و بجهت تشبث این اراده جمعی را انتخاب نموده بانکار خطیر تعیین فرمودند و از امرا جمعیت دار نیز یک کروری طلبیده بضمانت امرا بولایت فرستادند و شاه قلیخان محرم و جلال خان قورچی و چندی از امرا به تسخیر قلعه سوانه که در تصرف اولاد رای مالدیو بود فرستادند و مدت مدید آنقلعه در محاصره ماند و جلال خان قورچی که از ندیمان مجلس بهشت آیین بود آنجا بشهادت رسید بعد از ان شهباز خان کنبو را بهمان جا فرستادند و او رفته در اندک مدت آنقلعه را بتصرف در آورد و درهمین ایام عرضداشت وکلای سلطان محمود بکری رسید که سلطان محمود ودیعت حیات سپرد و بار امر محب علیخان و مجاهد خان اعتمادی نیست اگر از درگاه کسی را فرستند قلعه را حواله او نمایم حضرت خلیفه الهی میر گیسوی بکاول بیگی را که گیسوخان خطاب داشت بجهت حراست قلعه بکر فرستادند و درینسال در دیار گجرات وبای عظیم و قحط مفرط افتاد و قریب شش ماه امتداد یافت و از قلق و اضطراب وضیع و شریف آندیار ترک وطن نموده متفرق شدند و با وجود وبا گرانی غله بمرتبه انجامید که یک من غله بصد و بیست تنکه سیاه رسید و بجو و کاه اسپ و علف چهار ماه پوست درخت بود و دیگر خواجه امین الدین محمود ملقب بخواجه جهان که وزیر مستقل ممالک هندوستان بود در اوایل شعبان سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه در خطه لکهنو اجابت داعی نمود

ذکر وقائع سال نوزدهم الهی

ابتدای اینسال روز سه شنبه بیست و نهم ذیقعده سنه اثنی و تسعمائه بود

ذکر محاربه خانخانان با داودخان افغان و شکست یافتن او از افواج فیروزی نشان

چون از اقبال حضرت شاهنشاهی دار الملک تانده بحوزه تصرف خانخانان منعم خان درآمده و داود متفرق گشته در ولایت اوڈیسه نهاد خانخانان بعد تنظیم مهام آنولایت راجه تودرمل را باتفاق جمعی از امرا بسر قتلو تعین بقصبه

ده دار الملک آن مملکت ست رسیده بار اول قراولان و جاسوسان بخانخانان خبر آوردند که داؤد در شهر ٹانده
پای اقامت استوار داشته در مقام جنگ و جدالست خانخانان از استماع اینخبر امرای کبار را حاضر ساخته
اردوی حرم و احتیاط تعبیهٔ افواج منصوره پرداخت و روز دیگر صفها عساکر آراسته روی عزیمت بصوب شهر
ٹانده آوردند و چون جاسوسان داؤد در رفته اینخبر تقریر کردند داؤد و داعوان او همانشب تیره را که نمونهٔ روز محشر
بود بباد آورده آیهٔ فرار برخواند و بناکامی دل از مملکت نیک برداشته ٹانده را بحسرت تمام گذاشتند و
خانخانان در سایهٔ اقبال حضرت خلیفهٔ الهی بی جنگ و جدال چهارم جمادی الثانی سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه
موافق نوزدهم الهی بدار الملک ٹانده درآمدند ابواب امن و امان بگوش اقاصی و ادانی رسید و حضرت خلیفهٔ الهی
بحصول این فتح که عنوان کارنامهای سلاطین روزگارست اقسام شکر بتقدیم رسانیده از سه منزل دار الخلافت
آگره بدوی ارادت و اعتقاد بصوب دار الملک حضرت دهلی آوردند و غرهٔ رجب بسواد دهلی مخیم خیام فلک احتشام
گشت و بصدق نیت و صفای طویت بزیارات اکابر و مشائخ که قبلهٔ ارباب حوائج است تشریف برده در
باب انجاح مطالب استمداد خواستند و فقرا و گوشه نشینان مقامات متبرکه را از دیوان احسان سرسبز
و شاداب ساختند و همچنین بحظیرهٔ مقدسهٔ والدهٔ بزرگوار خود که مسکن سبحان خطاب قدس ست رفته کف دریا
نوال ببذل درم و اموال کشوده آئین سؤال و رسم احتیاج از محتاجان برداشته و چندروز بواسطهٔ آسایش
عساکر در ظاهر دهلی قرار گرفته اکثر اوقات همایون بنشاط شکار مصروف میشد و در اوائل شعبان المعظم لوای
عظمت از دار الملک دهلی بصوب خطهٔ اجمیر افراشته شکار کنان متوجه شدند و در حدود قصبهٔ نارنول خانجهان
که لاهور بعزم تهنیت مبارکباد متوجه شده بود احمد آباد خود را بایلغار رسانیده باحراز سعادت عتبه بوسی شرف
گشت و در اوائل رمضان المبارک هوای اجمیر از غبار نعال مراکب مشک بیز و عنبر آمیز گردید از گرد راه
بمزار منور والا انوار خواجه معین الحق والدین قدس سره فرمود لوازم زیارت و شرائط طواف بجا آوردند و داخل نقارخانه
بنگاله یک جفت دمامه را وادراک روز اول نذر حضرت خواجه قدس سره جدا فرموده بودند آورده از صدقات و نذر و خیرات
حضرت قدس سره فرمودند و هر روز بدستور قدیم بمزار فائض الانوار تشریف برده چندی سین ولد مالدیو
فقرا و اهل احتیاج را از نوال بی نیاز میگردانیدند و درهمین ایام بعرض اشرف رسید که چندر سین ولد مالدیو
در نواحی قلعه جودهپور و سوانه رعایا را آزار میرساند و انواع فساد از وی بظهور میرسد آنحضرت طیب خان ولد
طاهرخان میر فراغت حاکم دهلی و شبحان قلی ترک و جوانان دیگر را تعین فرمودند چون افواج منصوره بتنبیه
دزدی و فساد آن مفسد رسیدند خود را بجان سخت و جنگل پر درخت کشیده ماندند و افواج منصوره
و فساد آن مفسد رسیدند خود را بجان سخت و بعضی مردم او را یافته بضرب تیغ بیدریغ از پا درآوردند و اموال

عمارات داوود را بنظر اجمال ملاحظه فرمودند و از آنجا رو به همت بقطع راه نهاده بروز شنبه چهارم ماه مذکور موضع شیخ پوره مینه
که از آنجا بیست و یک کروه راه بود مضرب خیام فلک احتشام گشت و مرزا یوسف خان و صادق محمد خان بحمایت
حراست اردو روز شنبه ششم جمادی الاول رسیدند ~ منت خدای را که بتن جان رسید باز ٭ جانرا
رسید مژده که جانان رسید باز ٭ سرو سهی که از چمن ملک رفته بود ٭ سوی چمن جان و خراسان رسیده باز
بتاریخ هفتم جمادی الاول صحرای جونپور مخیم خیام فلک احتشام گشت و مرزا یوسف خان و صادق محمد خان
و بندهای دیگر از گرد راه بدربار آمده کورنش رسانیدند و مرزا یوسف و بعضی امرای دیگر بار یافته بزمین بوس
مشرف شدند و با جمله در عرض سی و سه روز که جونپور محل نزول مواکب جلال و اجلال بود خاطر اشرف از
سرانجام مهام سپاه و رعیت جمع فرموده جونپور و بنارس و قلعه چنار و بعضی محال و پرگنات دیگر بخالصه
شریفه منسوب ساخته اهتمام آنرا بمرزا میرک رضوی و شیخ ابراهیم سیکری وال مقرر نمودند و در نهم جمادی الثانی
سنه اثنی و ثمانین و تسعمائة موافق سال نوزدهم الهی از خطه جونپور منزل اول تانیه اتفاق افتاد چهار روز دران مقام
سعادت فرجام توقف فرمودند از سوانحی که درین منزل سمت ظهور یافته یکی آنست که قاضی نظام بدخشی
که از فضلای روزگار بود و از اصناف علوم عقلی و نقلی ممتاز بود و از علم تصوف و طریق صوفیان نصیب تمام
داشت و امرای کبار مرزا سلیمان از کابل و بدخشان باعتقاد تمام بملازمت حضرت خلیفه الهی باتفاق فیروزه که
از خانه زادان مرزا محمد حکیم است و بواسطه دوام خدمت طلبه علم بهره از فضائل دارد و بتعلیق هندی پیدر در
موضع جونپور بشرف عتبه بوسی درگاه آسمان جاه مشرف و مقرر گردیدند و مراحم خسروانه شامل حال قاضی نظام شد
دیگر شمشیر مرصع و خنجر و روپیه نقد با انعام فرموده در سلک ملازمان درگاه منتظم ساختند و منصب و جاگیر لایق
التفات علاوه نمودند و هم در منزل خانپور عرضه داشت خانخانان مشتمل خبر فتح قلعه گرهی رسیده و تفصیل این
اجمال آنست که دران زمان که داود و مطرود از پتنه گریخته بگرهی رسید مردم معتبر خود را آنجا گذاشته خود ببلده
ٹانڈه رفت و در باب استحکام گرهی چندان کوشش نمود که بزعم ناسداد تا یکسال عبور از آنجا محال بود و چون
خانخانان باقبال بادشاهی بکوچ متواتر متوجه ٹانڈه گشت و بنواحی گدهی رسید بمجرد آنکه چشم رسیده
افغانان بر افواج منصور افتاد طایر قابض ارواح را بر بالای لوای اولیای دولت قاهره دیده راه فرار پیش
گرفتند و بی جنگ و جدل گرهی فتح شد آنحضرت از شنیدن این خبر بلوازم سپاس و شکر الهی پرداخته مناشیر
استمالت بخانخانان و دیگر امرا پی در پی فرستادند و خود در کنف عافیت و اقبال همچنان همعنان
فیروزی و قرین بهروزی شکارکنان و صید افگنان طی مراحل و قطع منازل فرموده بیستم جمادی الثانی
بقصبه اسکندرپور رسیدند و درین منزل اقبال نوید فتح دار الملک ٹانڈه بگوش باریافتگان جاه و جلال ٹانده

سبقت جسته مخالفانرا تعاقب نمایند و خود بتیسیر سعادت و اقبال بجناح استعجال قطع مسافت میفرمودند و امرای
عالیمقدار گوجرخانرا پیش انداخته فیلان نامی داود را از و جدا کرده رو بپرواز نظر اشرف میگذرانیدند و تا رسیدن
پرگنه دریاپور که از پتنه بیست و شش کروه بیشه و بر کنار دریای گنگ واقعست عنان تگاور نورد ها لاکشیدند
و قریب بچهار صد زنجیر فیل کوه پیکر در ان روز داخل فیلخانه عالی گشت و چون بدریاپور شرف نزول رایات
کشورستان افتاد شهباز خان میربخشی و مجنون خان قاقشال را بتعاقب گوجرخان فرستادند و شهباز خان
و مجنون خان بعدم استعجال تا کنار آب پل سوند که از دریاپور هفت کروه بیشه در رفتند در انجا معلوم شد که گوجرخان
نیم جانی تنکیا بیرون برده ازین آب گذشته است اکثر مردم او در آب رفته اند شهباز خان و مجنون خان مراجعت نموده
شرف خدمت دریافتند و روز دوشنبه بیست و یکم ماه مذکور خانخانان حسب الامر از راه دریا بملازمت رسید
و کشتیها نشیمن بادشاهی و بعضی کارخانها همراه آورد و حضرت شش روز در دریاپور توقف فرموده خانخانان را
بحکومت و دارائی مملکت بنگاله سرفرازی بخشیده و ده هزار سوار دیگر از بندهائیکه در رکاب بودند بکومک خانخانان
گذاشته علوفه لشکری که همراه خانخانان مقرر بود از قرار ده سی و ده چهل اضافه کردند و تمام کشتیها و نوارها که
از دار الخلافت آگره آورده بودند بخانخانان مرحمت فرموده زمام حل و عقد و عنان عزل و نصب بید
اقتدار او سپرده و دیگر امرا و سایر بندها را بتفقدات خسروانه مستظهر و ممتاز گردانیدند و علم اقبال و لوای سعادت
بمستقر سلطنت و مقر دار الخلافت برافراختند بعد رخصت خانخانان و امرای دیگر از دریاپور مراجعت نموده
قصبه غیاث پور که بر ساحل دریای گنگ واقع است معسکر همایون گردید و درین منزل چهار روز اوقات
خجسته ساعات بدیدن فیلهای داود و سایر افغانان که داخل فیلخانه عالی گشته بود مصروف شد و از انجا
بقرار داد الغا یارد و رایت پیش از خود بجونپور روان فرمودند سرداری اردوی معلا بدستور سابق بمیرزا یوسف خان
تفویض یافت نصف شب پنجشنبه دوم جمادی الاول سنه اثنی و ثمانین و تسعمائه موافق سال نوزدهم الهی
بر فیل گج بهور سوار شده رایت مراجعت برافراشتند و صباح پنجشنبه باردوی معلا که میان دریاپور و غیاث پور
فرود آمده بود نزول اجلال ارزانی داشته ساعتی بجنگ فیلان مست که بدست آمده بودند انبساط فرمودند
و درین منزل مظفر خانرا که از نویسندگی بامارت رسیده بود و در اوراق پیش شمه از احوال مرقوم گشته باتفاق
فرحت خان که از غلامان حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه بود و در هیولا در سلک غلامان حضرت انتظام
یافته بقصد تسخیر قلعه رهتاس که از قلاع سواد اعظم هندوستان در رفعت از چرخ برین دعوی برتری می
فرستادند و چنین مقرر شد که بعد از فتح کلید حراست قلعه بفرحت خان سپرده بعد سرانجام مهام آن
مظفر خان متوجه پایه سریر عرش نظیر گردد و در روز جمعه سوم جمادی الاول بقلعه پتنه تشریف آورده سا—

محاذی قلعه واقعست برآمدند و این پنج پهاری پنج گنبدیست که کفر در سوابق ایام بجهت بتخانه هم برآورده
و آنحضرت اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه فرمودند و افغانان را که از بالای باره و حصار برج قلعه
چشم بر حشم بادشاهی و کوکبه شاهنشاهی افتاد و مرکب خود معاینه نموده بیقین دانستند که طومار حشمت شان پیچیده
و نهال امید از بیخ افتاده و با وجود آن حرکة المذکور نموده چند ضرب زن بجانب پنج پهاری انداختند و از و مطلق
گزندی بهیچکس نرسید چون افواج و عساکر بادشاهی که دشت و صحرا از آن مملو بود آمدی اطراف قلعه را
فرو گرفتند و خبر فتح حاجیپور بداود رسید با وجود یکه بیست هزار سوار و توپخانه بزرگ و فیلان مست بسیار داشت
در نصف شب یکشنبه بیست و یکم ربیع الثانی بکشتی در آمده راه فرار پیش گرفت و همیدانست که ...
که پیش قلب حرم بند ... سر هندوی ... که راجه بکرماجیت خطاب داده بود و اموال
و خزاین را در نواره انداخته سر براه او نهاده و گوجرخان کررانی که رکن دولت آن بیدولت بود دروازه آهوخانه
را کشوده نامی فیلان پیش انداخته براه او بار رفت و خلایق در آن شب که نمونه روز محشر بود در مضایق تحیر حیران
و سرگردان گشته گروهی که براه مضایق دریا رفتن بخود قرار داده بودند از هجوم و ازدحام هم اکثری غریق بحر تقدیر
گردیدند و جمعیکه براه خشکی فرار نمودند در تنگنای شهر میان کوچها پایمال فیلان و سواران گشتند و بسیاری از هول
جان سراسیمه و حیران خود را از بالا دور انداختند و اکثر آن مردم در زیر خندق جان بباد دادند و گوجرخان چون تا آب
پن پن رسید فیلان اثنای که بسته بود گذرانیده رو براه آورد و افغانان گریخته از عقب او بر پل هجوم آوردند ناگاه
پل از میان بشکست و مردم بسیار در آب رفتند و بسیاری در آب رفتند و بسیار که هنوز بسر پل نرسیده بودند
اسباب و اسلحه انداخته عریان بآب زده رفتند و چون آخر شب خبر گریختن داود بعرض اشرف رسید حضرت
خلیفه الهی مراسم شکرگذاری و لوازم سپاس خداوندی بجا آوردند و چون صبح صادق شد خانخانان را در
قول القین فرموده فوج هراول را بسایه اقبال میمنت بخشیده بکمال عظمت و ابهت بشهر پتنه در آمدند و درین
هنگام پنجاه و شش زنجیر فیل را که افغانان نتوانستند بخود همراه برد بندهای درگاه گرفته بنظر اشرف در آوردند
تاریخ فتح پتنه فی الحقیقت فتح ممالک بنگاله ازین مصراع مفهوم میشود که مصراع ملک سلیمان ز داود رفت و حضرت
خاقان ملک ستان تا چهار گهری روز در شهر پتنه توقف فرمودند و ندای امن و امان بگوش اقاصی و ادانی
رسانیده خانخانانرا بحراست اردوی همایون گذاشتند و خود بنفس مقدس و ذات اقدس با سپاه ملائک
دستگاه بطریق ایلغار گوجرخانرا که تمام فیلان داود بخود همراه داشته تعاقب فرمودند و چون بکنار آب
پن پن رسیدند اسب بور بسیار اسب بی تحاشی دران آب بر رفتند و شور انداختند مانند برق خاطف گذشتند
و امرا و بندهای درگاه متابعت نموده عبور کردند و حکم اعلی بنفاذ پیوست که امرا و بندهای درگاه هر یک دیگر

اقبال برحوالی قلعه پتنه تافت آنحضرت همچنان کشتی سوار باکمال عظمت و وقار بصوب قلعه متوجه شده و در منزل خانخانان
منعم خان نزول اجلال ارزانی فرمودند و خانخانان بلوازم پای انداز و نیاز پرداخته طرائف اقمشه و نفائس
امتعه و طوائل اسپان عربی و عراقی و راهوار و ملقهای فیلان و قطارات اشتر و شتر برسم پیشکش گذرانید و
بتاریخ هفدهم ربیع الثانی امرا بجهت کنکاش در منزل خانخانان حاضر ساخته و فرمودند که مدت محاصره بطول کشید
تا غایت که در تسخیر تاخیر رفته چندان باکی نداریم و اکنون که همای همت شاهنشاهی بر تسخیر این قلعه بال اقبال
گشوده باشد بغیرت سلطنت بر نمی‌تابد که دیگر انبساطی در این قلعه بلکه در این مملکت پای اقامت استوار توانند
داشت و عجالة الوقت بخاطر میرسد که قلعه حاجی پور را که مدار زندگی مردم پتنه بر امداد آنجاست اول بدست
آورده آنگاه ارباب استیصال ایشان فکر جمیل نمود امرا و خوانین زبان دعا و ثنای شهریار جهاندار گشوده
تحسین این اندیشه صائب نمودند و در همان مجلس خان عالم را با سه هزار سوار جرار در غرابها که مشحون باسباب
قلعه گیری بود انداختند و بادبان اقبال کشیده بجهت فتح قلعه حاجی پور رخصت فرمودند و راجه گجپتی را که زمیندار
آن ولایت بود و چیره و باک بسیار همراه داشت بکومک خان عالم نامزد نمود و در روز دیگر که هژدهم ماه باشد
خان عالم از آب گذشته هم از گرد راه بر کشتی سوار شده روی جلادت بفتح و فیروزی بتسخیر قلعه حاجی پور نهاد و از ا
حشکی شیران بیشه دلاوری قدم بهادری در میدان تجلد و مردانگی پیش نهاده بازار گرم کردند آنحضرت تماشا
معرکه جنگ مورچل شاهم خان جلایر که برکنار دریای گنگ بر بلندی واقع شده بود و از آنجا حاجی پور مینمود شد
بروند چون از بعد مسافت و تصاعد دود و گرد احوال مشخص نمیشد وقت عصر جمعی از جوانان مردانه را در غراب
انداخته بصوب حاجی پور فرستادند تا خبر مشخص سازند و چون مخالفان مخذول العاقبت را چشم برین
سه غراب افتاد هر ده کشتی را مملو از مردان جنگ جو بوده در برابر غرابهای پادشاهی فرستادند و تفنگ نفات و
اشتها بکشتی‌های پادشاهی که اقبال شاهنشاهی بدرقه ایشان بود و بار از مخالفان برآورده نگذاشتند که پیش آیند
و ضرب دست ایشان بیرون رفته در آن خدمت بخان عالم شریک شدند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اعلام
اولیای دولت قاهره وزیدن گرفت و فتح خان باربه که حاکم حاجی پور بود با بسیاری از افاغنه طعمه حسام
بهرام انتقام گردید و حاجی پور بحیطه تصرف خان عالم درآمد و فتح خان باربه و دیگر افغانان را در غرابها
انداخته بدرگاه آسمان جاه فرستاد حضرت بر تیسیر و تسخیر قلعه حاجی پور مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیده سر فتح خان
و افغانان را نزد داود فرستادند تا بچشم عبرت سرهای سرداران خود را دیده در مآل کار خود متفکر و متامل شود
داود را که چشم بران سرها افتاد راه فرار بر خود مسدود دیده غرق بحر تحیر گشت و هم بتاریخ مذکور که هژدهم
ماه باشد حضرت شهریار جهان ملاحظه قلعه و اطراف و حوالی شهر بر فیل سوار شده بر پنج پهاری نام جای

کردند حضرت میل شکار فرموده از کشتی بصحرای تشریف بردند در اثنای شکار آهوئی که آنرا دهوبار سیگو هند در برابر
پیدا شد حضرت خلیفهٔ الٰهی چیته را بآن آهو سر داده بخاطر خطیر گذرانیدند که اگر آهو چیته میگیرد داؤد نیز اسیر پنجهٔ
تقدیر خواهد شد و چیته آهو را گرفت اما آهو تلاش بسیار کرده خلاص شد و مقارن این هم چیته دیگر را گذاشتند
داؤد را گرفته طعمهٔ خود ساخت حضرت را مشاهدهٔ این سرور امیدوار گشته فرمودند که چنان معلوم میشود که داؤد
این مرتبه از چنگ شیران بیشهٔ دلاوری خلاص شده مرتبهٔ دیگر اسیر پنجهٔ تقدیر خواهد شد و آنچنان شد که بزبان
الهام بیان رفته بود چنانچه عنقریب بمحل خویش میشود و در روز دوشنبه هفتم ماه مذکور کیلداس بود محل نزول رایات
عالیات گردید و درین منزل اعتماد خان خواجه سرای که در سلک امرا انتظام داشت و در محاصرهٔ پتنه خدمات
شایسته ازو بوقوع آمده بود کشتی سوار باستقبال موکب اقبال آمده شرف خدمت دریافته سوانح حالات
را مشروحاً بعرض اشرف رسانید معروض داشت که هرچند موکب جلال و نهضت استعجال فرمایند مناسب
و لائق خواهد بود و درین روز حضرت خلیفهٔ الٰهی میرک اصفهانی را که در زمرهٔ ملازمان آستان عالیشان انتظام
داشت و دائم دعوی دانش علم جفر میکرد بمجلس خلد آئین طلبیده فرمودند که در کتاب جفر ملاحظه نماید که درین سفر
ظفر اثر و دمان تحقق تقدیر چه صورت جلوه خواهد نمود سید میرک در حضور اکابر علما و اعیان دولت و ارکان
مملکت که در محفل بهشت تزئین حاضر بودند کتاب جفر طلبیده حرف حرف استخراج نمود و بعد ترکیب حروف
این بیت حاصل شد بیت زود بی اکبر از تخت همایون * بر و ملک از کف داؤد بیرون * و بعد از چند روز
حقیقت این علم که از خواص اهل بیت است بر همگنان ظاهر گشت و در روز سه شنبه هشتم ربیع الثانی گذر جوسا مخیم سرادقات
جلال گردید و درین روز عرضداشت خانخانان رسید مضمونش آنکه عیسی خان نیازی نام افغانی که در میان
افغانان بشجاعت مشهور بوده با فیلان جنگی و لشکر بسیار از قلعهٔ پتنه برآمده و با فواج منصوره درآویخت و عیسی خان
بدست یکی از غلامان لشکر خان کشته شد و افغانان بسیار طعمهٔ شمشیر خونریز گشتند بعد از اطلاع بر مضمون همان عرضداشت
را بجنس نزد شاهزادهٔ کامگار فرستاد و روز دیگر بجهت گذرانیدن اردو وارق در جوسا مقام فرموده دلاور خان را
فرمودند که لشکر را گذرانند و دهم ماه مذکور موضع دومنی از اعمال بوتر معسکر اردوی معلی گشت و از منزل قاسم خان را
نزد خانخانان فرستاده پیغام نمودند که مراکب مواکب منصوره از راه آب باینجا رسیده بعد ازین صلاح چیست
خانخانان عرضداشت کرد که رایات عالیات بدستور قدیم از راه آب نهضت فرموده اردوی همایون از
راه خشکی بیاید و التماس نمود که چون اکثر یراق سپاهیان در برسات ضائع شده از قورخانهٔ خاصه حکم شود که بجهت
سپاهیان پارهٔ یراق نیز بدهند حضرت اسلحهٔ بسیار از هر قسم بخانخانان فرستادند تا خانخانان و امرای دیگر
در دو کروهی پتنه بسعادت عتبه بوسی مشرف شدند و بتاریخ شانزدهم ماه ربیع الثانی آفتاب عظمت و

باتفاق ائمه دین واجب القتل بود اما در باب کافر دو روایت است بعضی بکشتن رفته اند و گروهی گفته اند که سیاست باید کرد
تا مردم بدانند که در دین باطل این گروه امثال این امور شایع است و از طریق و آیین ایشان متنفر گردند حضرت
بدو نظر ترجیح قول اول فرموده هر دو را بخدمت رای که حراست زندان و عقوبت مجرمان با او متعلق بود سپردند
روز دوم خدمت رای گفت تا آلهٔ تناسل دایهٔ فسق و فجور آن ملعون را از بیخ و بن بریده در پیش چشم او کباب کرد
و آن ملعون ابد و مطرود ازل بگمان آنکه شاید بهان عقوبت خلاص شود و آن کباب را با آشنایی تمام میخورد
و روز دیگر بتیغ سیاست رسید و بجهنم واصل گشت و دخترش توبه کرد بجان امان یافت و بتاریخ بست و
سیوم ماه مذکور بخطهٔ الهاباس که بکنار آب گنگ و جون است و از معابد بزرگ هنود است و مهاجنیت عالی سا
آنجا شهری بنا نهاده مخیم عساکر ظفر مآثر گردید و درین روز اتفاقا از اطراف عالم همه نسل اصناف هنود
بهر تیبه فراهم آمده بودند که از کثرت آن گروه دشت صحرا بستوه آمده و بتاریخ بست و پنجم ماه مذکور بخطهٔ بنارس
رسیده سر منزل نواحی را کشتی نشانده پیش خانخانان منعم خان فرستادند تا از وصول عالی بخطهٔ بنارس خبردار
سازند و سه روز در بنارس مقام فرموده بنشاط شکار انبساط فرمودند و بیست و هشتم ماه مذکور در نواحی موضع
یورش از مضافات سیدپور قریب بکنار آب گوده و دریای گنگ کشتی بار لنگر انداختند و درین منزل مرزا
یوسف خان که اردوی معلا را از راه خشکی سر کرده می آورد بشرف عتبه بوسی مستسعد گردید و درین منزل رای
عالی آرای ممالک کشای چنان تقاضا فرمود که خود با شاهزاده کامگار و مخدرات سراپرده عصمت تا رسیدن
خبر تحقیق از خانخانان در جونپور توقف فرمایند و درین عزیمت اردوی همایون را درین موضع گذاشته فرمودند
تا کشتی با محل را در آب گوده بالا کشیده متوجه جونپور شدند چون دوم ماه ربیع الثانی بموضع یحیی پور از مضافات
جونپور موکب عالی نزول اجلال یافت عرضداشت خانخانان منعم خان رسید مضمون آنکه رایات جلال:
چند روز در نهضت استعجال فرمایند مناسب ولایت و دولت خواهد بود بنابران در موضع یحیی پور بنه
سیوم ماه مذکور مقام فرموده حضرات شاهزادها و مخدرات تتق عصمت و عزت را بجونپور فرستاده آنجا
علم معاودت بتسخیر ولایت برافراشتند و درین زمان مبشر اقبال بعرض رسانید که سلطان محمود خان
داعی اجل را اجابت نمود چنانچه تفصیل این واقعه در محل خویش مذکور است حضرت خلیفه الهی تفاول فتح
ولایت نیک گرفتند بفرخندگی فال آن ماه و سال که فرخ بود حال فرخنده فال بود و چهارم ماه
مذکور کشتیها از آب گوده بدریای گنگ رسید و مرزا یوسف خان که اردوی همایون را سر کرده می آورد
بشرف خدمت مشرف گشت و چنین قرار یافت که من بعد اردوی معلی ملاحظه کشتیها نموده دولتخانه عالی
نموده فرود آمد و عساکر منصوره بر و بحر را فرو گیرد و چون ششم ماه مذکور صحرای غازی پور مخیم عساکر جاه و جلال

واقبال از مطلع قلعه پتنه و حاجی پور ساطع ولامع دیدند و دبی آنکه شمشیر از غلاف برآید و با تیری از کمان در آید از
گرد راه بقلعه پتنه درآمده و مرمت نموده مرحل بخش کرد و خانخانان بصلاح و استصواب امرای عالیمقدار
متوجه محاصره قلعه پتنه گردید القصه چون این اخبار بعرض حضرت خلیفه الٰهی رسید عزیمت پتنه و حاجی پور در
ضمیر الهام پذیر تصمیم یافت و در دار الخلافت فتحپور روزی چند آسایش گرفته وارد و و فیلان را براه خشکی راهی
ساخته مرزا یوسف خان رضوی را که در سلک امرای کبار انتظام دارد بسرداری اردوی لشکر تعین فرمودند
و زمام حراست و عنان حکومت دار الخلافت آگره بقبضه اقتدار شهاب الدین احمد خان نیشاپوری که در سلک
امرای کبار انتظام داشت تفویض نموده خود قرین فتح و نصرت روز یکشنبه بسلخ صفر سنه اثنی وثمانین بکشتی در آمدند
و شاهزادهای کامگار جوان بخت همراه شدند کشتیهای بیوتات و کارخانهای سلطنت از قورخانه و نقارخانه و خزانه خانه
و کرکراقخانه و فراشخانه و چینیه خانه و مطبخ و طوائل و سائر کارخانها بر دو کشتیهای بزرگ که بجهت نشیمن خاص ترتیب یافته
بود درآمده همچنین فوج فوج غراب و کشتیهای سرکار اعلی درآمده رو براه نهادند هنگام شام که حکم صبح صادق داشت
موضع رنبنه از اعمال دار الخلافت آگره محل نزول مواکب عالی گردید و فرمان عنایت نشان مشتمل بر خبر نهضت رایات
عالیات بخانخانان منعم خان ازین منزل فرستادند صبح روز دوشنبه غره ماه ربیع الاول طبل کوچ زده لشکرها
برداشتند و هر روز در راه از کشتی بیرون تشریف برده صید افگنان و شکار کنان میرفتند و روز چهارشنبه سوم ماه
مذکور میر بدخشی و طیب خان ولد طاهر محمد خان از دهلی آمده شرف عتبه بوسی دریافتند و همچنین در هر منزل جوق جوق
از بندهای درگاه بخدمت پیوسته بشرف زمین بوس مشرف میشدند در موضع چکو رحکایتی غریب بوسیله بعضی بندهای درگاه
بعرض اشرف رسید و صورت واقعه آنکه حکایت غریب یکی از زنار داران این موضع دختر صلبی خود را
بر نفس نگاه داشته و آن بدبخت را از آن دختر فرزندان حاصل شده بود و حکم قضا جریان با حضار زنار دار
دخترش بشرف صدور یافت و بعد از احضار حضرت اقدس متوجه تحقیق این قضیه نام مرضیه شدند و آن ملعون
بی تحاشی بوقوع این فعل مکروه اعتراف نمود و گفت شوهر آن دختر چند سال پیش ازین در تاخت ولایت
کرهه کشته شده بود و از نخواسته کلام او معلوم میشود که شوهر دختر را هم او کشته باشد و این سخن بعرض
اشرف رسید که بابا خان قاقشال در آن ایام که جاگیر دار آن زنار دار مذکور را بگناه مذکور گرفته مدتی محبوس
داشته مبلغ دو و بیست روپیه جریمه آن گناه گرفته او را گذاشته بود حضرت خلیفه الٰهی از دیانت همت بابا قاقشال
تعجب فرمودند درین اثنا آن ملعون گفت که مسلمان میشوم بشرط دختر را بدستور او با وبگذارند حضرت
قاضی یعقوب را که قاضی عساکر معلا بوده بگشتی دیوانخانه طلبیده از حکم شریعت
درین واقعه استفسار فرمودند قاضی یعقوب بعد تقدیم در عرض رسانید که اگر این شخص مسلمان میشود

با و مخالفت داشت و در قلعه رہتاس دم استقلال میزد خانخانان منعم خان با افواج منصوره بادشاہی اسر دہ بنواحی پتنه وحاجی پور رسید ولودی خرابی افغانرا العین الیقین دانسته با وجود مخالفتی که باداود داشت بخانخانان طرح صلح انداخت وآشنای قدیم والتفاتی که خانخانان بسلیمان داشتند قرایاد ایشان داده قرار داد که دو لک روپیه نقد ویک لک روپیه قماش پیشکش داده افواج بادشاہی را باز گرداند وجلال خان کروری را فرستاده طریق صلح را بداود باز نمود چون داود لوند دا باش بود طبقه واز تجارت امور غازی پور بود باغوای قتلو لوحانی که در تہیا ولایت جگنات وآنصوبه را متصرف بود وتحریص سر مدیر ہندو بنگالی وتحسین تدبیر ناقص خود لودی را که از امرا ومدار الملک بود بدست آورده مقید ساخته بسر مدیر بنگالی سپرد ولودی در بندیخانه قتلو وسر مدیر بنگالی را بداود پیغام فرستاد که اگر صلاح ملک در کشتن من میدانید زود خاطر را ازین مشغولی فارغ سازید اگرچه بعد از من ندامت وپشیمانی بسیار خواہد کشید وچون ہرگز خیر خواہی ونصیحت را از شما باز نگرفته ام اکنون باز البته بدان عمل بکنید که صلاح شما در آنست وآن نصیحت اینست که بعد از کشتن من بی تحاشی مشغول جنگ تا ظفر شمارست واگر اہمال نکردید مغول بر شما خواہد آمد وآنزمان لا علاج خواہد بود وسامده فرصت از دست گر بایدت + که گوی سعادت ز میدان بری + که فرصت عزیزست چون فوت شد + بسی دست بدندان گزی + ودر مصالحه مغول مغرور نشوید که ایشان وقت را از دست نمیدہند چون کوکب اقبال داود بلکه سایر افاغنه رو بحضیض داشت وحق سبحانه میخواست که دولت برزوال انجامد وآفتاب معدلت ونصفت حضرت بر ستم زدگان ولایت بنگ نامداری دارد بران قرار گرفت که لودی را از میان برگیرد تا بحکومت من حیث الاستقلال بخاطر جمع بردارد وقتلو لوحانی وسر مدیر بنگالی که بلودی نزاع وخصومت داشتند ومیدانستند که اگر لودی در میان بناشد امور وکالت وزارت بما رجوع خواہد شد وقت را غنیمت دانسته خود را بعرض داود رسانیدند ومقدماتی که منتج قتل لودی باشد نزد داود مکرر تقریر کردند وداود که مست باده ارغوانی ومغرور جوانی بود سخن ناصحان مشفق را قبول ننمود ومباشر قتل آن خون گرفته گشت وفیل وخزانه وسایر حشم او را متصرف شد وچون مست باده حماقت ونادانی بود اصلا متوجه دفع غنیم نشد وبرہان صلح ناتمام که لودی طرح انداخته اعتماد نموده پروا نکرد وچون خبر کشتن لودی در مجلس خانخانان که مملو از امرای نامدار بود مذکور شد خانخانان دل به تسخیر ولایت بنگ وسنوتی نهاده متوجه پتنه وحاجی پور گشت وبوثوق تمام بکوچ متواتر بنواحی پتنه رسید وداود بر قتل لودی که بحسن تدبیر واصابت رای وحدت فهم مملکت بنگاله از آشوب نگاه میداشت تاسف خورده محزون ومغموم گشته بکوچ متواتر خود را به پتنه رسانیده مرتبه اول قرار بجنگ داد وآخر روی از معرکه قتال وجدال تحصن جسته حصه داری بست خانخانان از استماع این مژده ودر خوشوقت گشته بدیده . یت بنا ئ صبح

جلوخانه از اسپ فرود آمدند اتفاقاً حضرت را از بالای جوکندی نظر بجمال مبارک حضرت خواجه افتاد و که در دولتخانه
پیاده شدند فی الحال صادق خان را که در حریم سراپرده عزت حاضر بود باستقبال خواجه فرستاد و بکمال احترام
پیغام فرمودند که لایق آنست که هرگاه بدولتخانه تشریف فرمایند تا دولتخانه سوار می آمده باشند و چون صادق خان
پیغام رسانید خواجه تواضع فرموده گفتند هیچکس بباغ خود سوار نرفته فهما انطور پیاده میرفتند و حضرت بصدق و نیاز
پیش آمده خواجه را دریافتند و در احترام دقیقه فروگذاشت نفرمودند و بعد از ساعتی حضرت خواجه فاتحه وداع خواندند بازگشتند
و هم درین منزل دایر حکم عالی بنفاذ پیوست که دلاور خان با مددیساولان که هر زراعتی که متصل باردو باشد
محافظت نماید و با وجود آن مردم صاحب دیانت تعین فرمودند که از عقب اردو تمام مزارعات را که پایمال
شده بنظر احتیاط ملاحظه نموده نقصانرا از حقوق دیوانی حساب بکنند و این ضابطه در جمیع یورشها معمول شد
بلکه در بعضی یورشها خریطهای زر حواله امینان فرمودند تا حق رعیت را حساب نموده بصاحب زراعت
نقد داده حق دیوانرا مجرا دهند و از ان منزل بکوچ متواتر شکار کنان در دوازدهم ذیقعده هفت کروهی اجمیر
مخیم سرادقات عزت گردید و بشیوه مرضیه خود روز دیگر از ان منزل از روی نیازمندی پیاده متوجه مزار گشتند
و شرایط طواف بتقدیم رسانیده از انجا بدولتخانه عالی خرامیدند و در عرض دوازده روز که خطه اجمیر معسکر همایون
بود هر روز بمزار شریف برده مجاوران بقعه شریفه و عموم متوطنان خطه اجمیر را از خوان جود و احسان بهره ور میگردانیدند

ذکر وقائع سال هژدهم الهی

ابتدای اینسال روز پنجشنبه هفدهم ذیقعده سنه احدی و ثمانین و تسعمائة
بود و چون اراده فتح ولایت بنگ و لکهنوتی پیش نهاد همت عالی نهمت حضرت خلیفه الهی گشت بجهت تیسیر
تسخیر این ممالک وسیع از روح پرفتوح حضرت خواجه بزرگوار که دائم معین و ناصر پادشاه موید کامگار بود
استمداد خواستند و بتاریخ بیست و سوم ماه ذیقعده متوجه دار الخلافت گردیدند و بکوچ متواتر شکار کنان و صید
افگنان هفتم ذیحجه سنه احدی و ثمانین و تسعمائة موافق هژدهم سال الهی آفتاب اقبال بر دولتخانهای فتحپور تافت
و دیده امید جهانیان بمقدار نعال مراکب فتح و نصرت روشن گشت

ذکر نهضت موکب منصور به تسخیر پتنه و حاجی پور

در اوانی که حضرت خلیفه الهی قلعه سورت را محاصره داشتند بعرض اشرف رسید که سلیمان کرارانی که از امرای
سلیم خان افغان حاکم ولایت بنگاله و بهار بود و همه وقت بارسال عرایض خود را در زمره دولتخواهان درگاه میشمرد
در سنه ثمانین و تسعمائة درگذشت و بایزید نام پسر بزرگ او قائم مقام پدر شده بسعی امرا بقتل رسید و داود نام پسر
خرد جانشین پدر شده قدم از اندازه خود بیرون نهاده نام پادشاهی خود گذاشته است و قلعه زمانیه را که خانزمان
در ایام حکومت جونپور تعمیر نموده بود از بی اعتدالی مزاج ویران کرده است فرمان قضا جریان باصدار نام خانخانان
درباب گوشمال داود و تسخیر ولایت بهار شرف صدور یافت درینوقت داود در حاجی پور بود و لودی که امیر الامرای او بود

حضرت نقاوة المحدثین میرک شاه واز بنابر خدمت ولایت پناه مولانا خواجه کوی بودند برای درس اختیار
فرمودند خدمت مولوی زبان مبارک بالقای کلمه بسم الله الرحمن الرحیم که مفتاح خزائن معارف ست کشاد
وغلغلهٔ تهنیت ومبارکباد از صغیر وکبیر بفلک اثیر رسید ودیگر از وقائع حسنه که درین سال عافیت مآل
روی از چهرهٔ اقبال نموده آنست که مظفرخان را که قبل ازین بحکومت وحراست سارنگپور در نواحی احمدآباد
مرخص شده بود طلبیده روز جمعه بیست وچهارم رجب مذکور بار شغل وزارت سواد اعظم هندوستان تعزیز
فرمودند ولقب جملة الملکی در القاب وافزوده خلعت لائق با والتفات نموده زمام حل وعقد امور ملکی
بید اقتدارش سپردند واز دیگر وقائع که درینسال رونمود یکی آنست که قروض ودیوان شیخ محمد بخاری که در جنگ
پتن از دست اعادی دولت قاهره کشته شد چنانچه در محل خود بسمت گذارش یافته وقروض ودیوان سیفخان
کوکه که درین یورش او هم در مهمات احمدآباد بر دست لقا وطغاة کشته شده از خزانه عامره ادا فرمودند ومجموع
دیون این هردو عزیز بمبلغ یک لک روپیه اکبرشاهی که متساوی دوهزار وپانصد تومان رائج عراق میرسید
واستغنی از هیچ بادشاهی در کتب تاریخ مسطور نیست وهم درینسال راجه تودرمل که بجهت درست نمودن
جمع ولایت گجرات رفته بود بشرف زمین بوس دریافت وپیشکشهای لائق از نظر اشرف گذرانیده دفتر تنقیح درباب
جمع گجرات بنظر اقدس درآورده بتشریف تحسین سر مباهات ومفاخرت بآسمان عزت سود وبعد از چند روز اورا
شمشیر خاصه عنایت فرموده باتفاق لشکرخان میربخشی بخدمت خانخانان منعم خان فرستادند تا در خدمت
خانخانان بوده درباب فتح ولایت بنگاله اهتمام نماید وهم درین ایام میرمحسن رضوی که از سادات صحیح النسب بفضائل
وکمالات علم آراسته بود برسم رسالت نزد حکام دکن رفته بود بشرف بساط بوسی سرفراز گردیدند وپیشکشی که حکام دکن
بمصحوب خدمتگاران خود فرستاده بودند بنظر اشرف درآورده وهم درین سال عاقبت مآل حضرت خلیفهٔ الٰهی
شانزدهم شوال عازم زیارت مزار فیض الانوار حضرت خواجه معین الحق والدین قدس سره گردیدند ودرین
سال اگرچه در اوان مراجعت از یورش دوم گجرات این سعادت دست داده بود فاما چون داعیهٔ تسخیر
ولایت پیش نهاد همت عالی بود وبملاحظهٔ آنکه مبادا این یورش از یکسال تجاوز نماید وطواف این آستانه
رفیعه در حیز تاخیر ماند بخاطر منیر وضمیر آفتاب تنویر چنان خطور نمود که اینده دولت عظمی را در غرهٔ ایام سال نوزدهم
الٰهی دریافته درباب تسخیر بنگ استمداد واعانت فرمایند وبجهت امضای این بیت وانعقاد این نیت
روز سه شنبه شانزدهم شوال سنه احدی وثمانین وتسعمائه موافق هژدهم سال الٰهی متوجه خطهٔ اجمیر گشتند ودر موضع دایره
مخیم عساکر جاه وجلال بود تا بستم ماه توقف فرمودند درین منزل روزی حضرت ارشاد دستگاه خواجه المشید که پسرزاده
حضرت خواجه ناصرالدین عبیدالله احرارست بعزم ملازمت بدرخانهٔ عالی آمدند ودر زمان آمدن بدستور سایر مردم در

جلوخانه از اسپ فرود آمدند اتفاقاً حضرت را از بالای چوکندی نظر بجمال مبارک حضرت خواجه افتاد که در جلوخانه
پیاده شدند فی الحال صادق خان را که در حریم سراپردهٔ عزت حاضر بود باستقبال خواجه فرستاد و بکمال احترام
پیغام فرمودند که لایق آنست که هرگاه بدرخانه تشریف فرمایند تا دولتخانه سوار می آمده باشند و چون صادق خان
پیغام رسانید خواجه تواضع فرموده گفتند هیچکس بباغ خود سوار نرفته و همانطور پیاده میرفتند و حضرت بصدق و نیاز
پیش آمده خواجه را دریافتند و در احترام دقیقه فروگذاشت نفرمودند و بعد از ساعتی حضرت خواجه فاتحه وداع بازگشتند
و هم درین منزل وایر حکم عالی بنفاذ پیوست که دلاور خان با مداد یساولان که هر زراعتی که متصل باردو باشد
محافظت نماید و با وجود آن مردم صاحب دیانت تعین فرمودند که از عقب اردو تمام مزارعات را که پایمال
شده بنظر احتیاط ملاحظه نموده نقصان را از حقوق دیوانی حساب بکنند و این ضابطه در جمیع یورش ها معمول شد
بلکه در بعضی یورشها خریطهای زر بحوالهٔ امینان فرمودند تا حق رعیت را حساب نموده بصاحب زراعت
نقد داده حق دیوانرا مجرا دهند و از آن منزل بکوچ متواتر شکار کنان در دوازدهم ذیقعده هفت کروهی اجمیر
مخیم سرادقات عزت گردید و شیوهٔ مرضیهٔ خود روز دیگر از آن منزل از روی نیازمندی پیاده متوجه مزار گشتند
و شرائط طواف بتقدیم رسانیده از انجا بدولتخانهٔ عالی خرامیدند و در عرض دوازده روز که خطهٔ اجمیر معسکر همایون
بود هر روز بمزار شریف برده مجاوران بقعهٔ شریفه و عموم متوطنان خطهٔ اجمیر را از خوان جود و احسان بهره مند میگردانیدند

ذکر وقائع سال هژدهم الهی ابتدای اینسال روز پنجشنبه هفدهم ذیقعده سنه احدی و ثمانین و تسعمائه
بود و چون ازراه فتح ولایت بنگ و لکهنوتی پیش نهاد همت عالی نهمت حضرت خلیفهٔ الهی گشت بجهت تیسیر
تسخیر این ممالک وسیع از روح پرفتوح حضرت خواجهٔ بزرگوار که دائم معین و ناصر پادشاه موید و کامگار بوده
استمداد خواستند و بتاریخ بیست و سوم ماه ذیقعده متوجه دار الخلافت گردیدند و بکوچ متواتر شکار کنان و صید
افگنان هفتم ذیحجه سنه احدی و ثمانین و تسعمائه موافق نوزدهم سال الهی آفتاب اقبال بر دولتخانهای فتحپور تافت
و دیدهٔ امید جهانیان مقارن نعال مراکب فتح و نصرت روشن گشت ذکر نهضت موکب منصور بتسخیر
پتنه و حاجی پور در اوانی که حضرت خلیفهٔ الهی قلعهٔ سورت را محاصره داشتند بعرض اشرف رسید که سلیمان کرارانی که از امرای
سلیم خان افغان حاکم ولایت بنگاله و بهار بود و همه وقت بارسال عرائض خود را در زمرهٔ دولتخواهان درگاه میشمرد
در سنه ثمانین و تسعمائه درگذشت و بایزید نام پسر بزرگ او قائم مقام پدر شده بسعی امرا بقتل رسید داود نام پسر
دیگر او جانشین پدر شده قدم از اندازهٔ خود بیرون نهاده نام پادشاهی خود گذاشته است و قلعهٔ زمانیه را که خانزمان
بنام حکومت خود تعمیر نموده بود از بی اعتدالی مزاج ویران کرده است فرمان قضا جریان امضا بنام خانخانان
در باب گوشمال داود و تسخیر ولایت بهار شرف صدور یافت درینوقت داود در حاجی پور بود و لودی که امیر الامرای او بود

حضرت ثقاوة المحدثین میرک شاه وازبنا بر خدمت ولایت پناه مولانا خواجه کوی بودند برای درس اختیار فرمودند بخدمت مولوی زبان مبارک بالقا کلمه بسم الله الرحمن الرحیم که مفتاح خزائن معارف ست کشاد و غلغلهٔ تهنیت و مبارکبا داز صغیر و کبیر بفلک اثیر رسید و دیگر از وقائع حسنه که درین سال عافیت مآل روی از چهرهٔ اقبال نموده آنست که مظفرخان را که قبل ازین بحکومت و حراست سارنگپور در نواحی احمدآباد مرخص شده بود طلبیده روز جمعه بست و چهارم رجب مذکور بار شغل وزارت سواد اعظم هندوستان تفویض فرمودند و لقب جملة الملکی در القاب وافزوده خلعت لائق با والتفات نموده زمام حل و عقد امور ملکی بید اقتدارش سپردند و از دیگر وقائع که درینسال رو نمود یکی آنست که قروض و دیوان شیخ محمد بخاری که در جنگ چنین از دست اعادی دولت قاهره کشته شد چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته و قروض و دیوان سیف خان کوکه که درین یورش او هم در جهات احمدآباد بر دست لقا و طغاة کشته شده از خزانه عامره ادا فرمودند و مجموع دیوان این هر دو عزیز بمبلغ یک لک روپیه اکبرشاهی که بتساوی دو هزار و پانصد تومان رائج عراق میرسید و اینمعنی از هیچ پادشاهی در کتب تاریخ مسطور نیست و هم درینسال راجه تودرمل که بجهت درست نمودن جمع ولایت گجرات رفته بود بشرف زمین بوس دریافت و پیشکشها لائق از نظر اشرف گذرانیده دفتر تنقیح درباب جمع گجرات بنظر اقدس درآورده بشرف تحسین سر مباهات و مفاخرت بآسمان عزت سود و بعد از چند روز او را شمشیر خاصه عنایت فرموده باتفاق لشکرخان میر بخشی بخدمت خانخانان منعم خان فرستادند تا در خدمت خانخانان بوده درباب فتح ولایت بنگاله اهتمام نماید و هم درین ایام میر محسن رضوی که از سادات صحیح النسب بفضائل و کمالات علم آراسته بود برسم رسالت نزد حکام دکن رفته بود بشرف بساط بوسی سرفراز کردند و پیشکشی که حکام دکن بمصحوب خدمتگاران خود فرستاده بودند بنظر اشرف درآورده هم درین سال عاقبت مآل حضرت خلیفهٔ الٰهی شانزدهم شوال عازم زیارت فرا فیض الانوار حضرت خواجه معین الحق والدین قدس سره گردیدند و درین سال اگرچه در اوان مراجعت از یورش دوم گجرات این سعادت دست داده بود فاما چون داعیه تسخیر ولایت پیش نهاد همت عالی بود و بملاحظه آنکه مبادا این یورش از یکسال تجاوز نماید و طواف این آستانه رفیعه در حیز تاخر ماند بخاطر منیر و ضمیر آفتاب تنویر چنان خطور نمود که اینده ولت عظمی را در غرهٔ ایام سال نوزدهم الٰهی دریافته درباب تیسر تسخیر بیک استمداد و اعانت فرمایند و بجهت امضاء این نیت و انعا این نیت روز سه شنبه شانزدهم شوال سنه احدی و ثمانین و تسعمائه موافق هژدهم سال الٰهی متوجه خطهٔ اجمیر گشتند و در موضع دایر مخیم عساکر جاه و جلال بود و تا بستم ماه توقف فرمودند درین منزل روزی حضرت ارشاد دستگاه خواجه المشیخه کبیر زاده حضرت خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار ست بعزم فاتحه بدرخانه عالی آمدند و در زبان آمدن بدستور سائر مردم در

مفسدان و قطاع الطریق نامزد فرموده بکوچ متواتر روز چهارشنبه سوم جمادی الثانی سنه احدی و ثمانین و تسعمائه
هوای صحرای اجمیر از غبار مراکب مواکب عنبر بر عطر آمیز گردید و از گرد راه بمزار منور الانوار حضرت خواجه معین الدین چشتی
قدس سره فرموده شرائط طواف و لوازم استمداد بجا آورده مجاوران اجمیر را غنی و مستغنی گردانیدند و عصر روز دیگر
کوچ فرموده خود بایلغار متوجه گشتند و شام روز دیگر در موضع هوبه که سه کروهی سانگانیر است و بجاگیر راه داس
کچواهه مقرر بود نزول اجلال اتفاق افتاد راه داس ضیافتی بتقدیم رسانید خدمت جمیع ملازمان درگاه که
ملازم رکاب دولت آسا بودند بجای آورد و در منزل راجه تودرمل که حسب الحکم بجهت سامان هزار منزل کشتی
و غراب در آگره مانده بود آمده شرف رکاب بوس دریافت و چون جمیع ممالک گجرات از روی تحقیق بدفترخانه
عالی نرسیده بود از همان منزل راجه تودرمل را بگجرات فرستادند تا جمیع آن ولایت را قرار واقع خاطر خود نموده
نسخه تنقیح بدفترخانه سپارد و نیم شب از ان منزل سوار شده و مسافت طی نموده چاشت یکشنبه ششم ماه مذکور قصبه
توده مستقر رایات جلال گردید و در ان منزل زمانی آسایش فرموده وقت پیشین پای دولت در رکاب سعادت
در آورده رو براه آوردند و نصف شب در نواحی قصبه بیسا ور خواجه جهان و شهاب الدین احمد خان که از فتحپور
باستقبال موکب جلال استعجال نموده بودند شرف خدمت دریافتند و قریب صبح صادق بتباشیر آفتاب اقبال
بر قصبه بجونه کرتافت و تا یکروز آرام گرفته فرمودند که ملازمان درگاه برچه و نیزه بدست گرفته بدار الخلافت در آیند و
خود بنفس مقدس نیزه بدست گرفته بر خنگ دولت سوار شدند و عصر روز دوشنبه هفتم جمادی الآخر سنه مذکور آفتاب
سعادت اقبال بر دولتخانه فتحپور تافت و حضرت مریم مکانی و دیگر حضرت سراپرده عصمت و حضرات شاهزادها
دیده ها را بدیدار مبارک آنحضرت ممالک ستان روشن گردانیدند لوازم نثار بپرداختند و مجموع مدت رفتن چهل و سه روز
کشیده ذکر بعضی امور که بعد از قدوم نصرت لزوم بفتحپور سمت ظهور یافته چون بدولت و اقبال در فتحپور قرار
گرفته ختنه های شاهزادهای کامگار فرموده جشن عالی ترتیب دادند علما و سادات و مشائخ و امرا و ارکان
دولت جمع آمده روز پنجشنبه بست و پنجم جمادی الآخر احدی و ثمانین و تسعمائه در ساعت سعد سنت جشنیان باد ا
رسید عالم و عالمیان بتهنیت و مبارکباد گفته نثار و ایثار بعمل آورده زبان بدعای آن شهریار زمین و زمان
کشودند و دیگر از وقایع حمیده اینسال فرخنده مال آنست که چون حضرت شاهزاده جوان بخت سلطان سلیم
را هنگام آن رسید که از معلم ملکوت سبق گیرند و بر معارج کمال و مدارج فضل و افضال مرقی و متصاعد گردند
بنابران حضرت خلیفه آلهی روز چهارشنبه بست و دوم رجب سال مذکور در ساعتی که منجمان دقیقه شناس
اختیار نموده بودند مجلس عالی ترتیب دادند و دران مجلس روح القدس بتعلیم الرحمن علم القرآن برکنار حضرت
شاهزاده نهاده خدمت مولوی افادت و افاضت پناهی مولانا میر کلان هروی را که از اجل تلامذه

حضرت خاقانی از کمال مرحمت خان اعظم را آغوش التفات گرفته باظهار اقسام اشفاق امتیاز بخشیدند بیت
پرسش از اندازه وغایت گذشت ٭ حد نوازش زنهایت گذشت ٭ وهریک از خوانین را فراخور حالت ومنزلت
التفات وعنایت فرمودند وهنوز از پرسش خوانین نپرداخته بودند که شراب بیگ ترکمان آمده سر اختیار الملک را
درپای سمند اقبال انداخت حضرت ملاحظه این موهبت عظمی مجدد آمراسم شکر ولوازم سپاس بجا آوردند وفرمودند
تا از سرهای مفسدان که از دو هزار سر زیاده درجنگ گاه افتاده بود مناره بسازند عبرة الناظرین واز انجا قرین نصرت
وفتح بدار السلطنت احمد آباد خرامیده درمنازل سلاطین که درارک احمد آباد واقع است قرار گرفتند واکابر واشراف
وطبقات اهالی واصناف اهل حرفه مراسم پیشکش وایثار ولوازم تهنیت ونثار بجا آوردند وزدران منزل اوقات
گرامی صرف نشاط وانبساط فرموده بمنازل اعتماد خان که دروسط شهر واقعست تشریف آوردند واول تفقد
احوال جمعی که درین یورش خصوصا روز جنگ خدمتگاری بتقدیم رسانیده اند فرموده هر یک را فراخور حالت
وخدمت بزیادتی منصب وافزونی علوفه ممتاز ساختند وحکم شد که منشیان بلاغت آثار تحریر فتحنامها پردازند
وسرهای محمد حسین مرزا واختیار الملک را بدار الخلافت آگره وفتحپور برده از دروازه آگره بیاویزند ونقش مقدس
وذات اقدس بدلجوئی رعایا وعموم متوطنان احمد آباد پرداخته درمهاد امان جا دادند وقطب الدین محمد خان
ونورنگخان را بجانب بهروج وجانپانیر فرستادند تا نهال آمال شاه مرزا را از بیخ وبن براندازند وراجه بکوتیداس
وشاه قلی محرم وشکر خان میربخشی وجمعی دیگر از بندهای را براه آیدر فرستادند تا از ولایت رانا اودی سنگه
گذشته پایمال ساخته بگذرند ومیر محمد خان را بدستور قدیم حراست وحکومت پتن تفویض فرمودند ولقه و
دندوقه بوزیر خان مرحمت نموده بکومک خان اعظم گذاشتند وچون خاطر آفتاب اشراق از سرانجام مهام
ولایت گجرات فراغ یافت عنان معاودت بمستقر سریر سلطنت معطوف فرموده روز یکشنبه شانزدهم
جادی الاول از احمد آباد طبل شادی نواخته بمحمود آباد نهضت فرمودند ودر منازل سلطان محمود
گجراتی که الحق آثار رفعت از دروازه او ظاهر میشود قرار گرفت روز دیگر بدولقه نهضت نمودند ودران قصبه
بیکروز مقام فرمودند خان اعظم وامرای گجرات را رخصت داده از راه فی داشتند وخواجه غیاث الدین علی
بخشی را که دران یورش خدمات شایسته از وبوقوع آمده بود بخطاب آصف خان امتیاز بخشیده
خدمت دیوانی وبخشیگری گجرات باو تفویض نموده بموافقت خان اعظم گذاشته آمد واز قصبه دولقه شب
درمیان بقصبه سیتاپور نزول اجلال فرمودند ودرین منزل عریضه راجه
بکوتیداس وشاه قلی محرم رسید ودران مبارکباد فتح حصار بدیگر مندرج بود وفرمان عالیشان درباب استمالت
درمیان بقصبه کری واز کری شب درمیان بقصبه ... صادق خان از ابتدا دیپ
خدمت مشار الیهما مرسل داشته تا حدود سرده درمحل توقف نفرمودند واز منزل سرده

خود را از اسپ انداخته او را گرفت و وزیرخان که سردار میسره بود تردد و جانسپاری آثار شجاعت و شهامت بظهور رسانید
و فوج حبشی و گجراتی پای قرار افشرده حملهای در پی می آوردند تا آنکه شکست محمد حسین مرزا و شاه مرزا شنیدند پشت
بمعرکه دادند و میر محمد خان که امیر میمنه بود پسران شیرخان فولادی را هسته گردانید و از ضرب تیغ جانگداز مخالفان را
بید دولت روی ادبار بباد یه ناموس آوردند بیت ز تیغ شاه کابلی بود بس تیز چو بهر رفت آن وخان آتش
انگیز چو چون نیر اعظم اقبال بر جنگگاه تافت از هر طرف معرکه لمعات فتوح و بوارق نصرت درخشیدن گرفت
و آنحضرت با فیروزی و بهروزی بر بالا پشته که بر کنار جنگگاه بود نزول اجلال فرموده باداء مراسم شکر مشغول
بودند که گدا علی بدخشی و یک کس دیگر نوکران خان کلان محمد حسین مرزا را جنبی آوردند و هر کدام دعوی گرفتن میکردند
راجه بیربر که شمه از احوال او گذشت از وی پرسید که ترا کدام یک گرفته محمد حسین گفت مرا نمک حضرت گرفته و الحق
بر زبان او رفت و آنگاه حضرت برفق و مدارا عتاب چند فرموده او را برای سنگه سپردند و از گرفت بران معرکه مرزا
شاه مدد نام مجذوبی را که خود را کوکه ابراهیم حسین مرزا می گفت حضرت بهرچه که در دست مبارک داشت بخاک هلاک
انداختند و بضرب تیغ آبدار بندگان درگاه پاره پاره شد و در آخر معلوم شد که در جنگ سرنال بهوپت برادر
راجه بهگونتداس را او کشته بود و بعد از فتح ساعتی نگذشته بود که فوجی آراسته از غنیم ظاهر شد قراولان خبر آوردند که
اختیار الملک گجراتیست که راه بر خان اعظم بسته بود و از شنیدن خبر شکست محمد حسین مرزا کوسائی سر برآمده رو بصحرا نهاد
حضرت خلیفه الهی جمعی را فرمودند تا پیش رفته بزخم تیر جانسوز روی عدو برگردانید و ستقاران اینحکم چون اختیار الملک
ظاهر شد چند سوار خونریز سورن را معین انداخته تاختند و گروهی را که پیش پیش فوج می آمدند درمیان خاک و خون
افگندند و اختیار الملک از هول روی گریز بطرف پشته که مستقر رایات دولت و اعلام اقبال بود آورده از
دو طرف آن پشته بخاری در هوای بگذشت و از غایت سراسیمگی چنان میگریخت که دلاوران سپاه ظفر پناه
تیر از ترکش شجاعت گرفته برایشان میزدند و درینوقت شهراب بیگ نام ترکمانی اختیار الملک را شناخته از عقب
او روان شد و او بر قوم زاری رسیده خواست که اسپ بجنباند اجل مرگ او را از پای در آورد و شهراب بیگ
خود را از اسپ انداخته او را گرفت اختیار الملک گفت تو ترکمان مینمائی و ترکمان غلام مرتضی علی رضی الله عنه
میباشند و من از سادات بخاریم هر آینه شهراب بیگ گفت من ترا شناخته سر در پی تو نهاده بودیم تو اختیار الملکی
این بگفت و بضرب تیغ بیدریغ سر از تن جدا کرده باز گشت که بر اسپ خود سوار شود و پیش از دیگری برده بود سر
اختیار الملک را در دامن پیچیده روبراه آورد و درانوقت که اختیار الملک رو بگریز بصوب پشته که بعز قدوم
شاهنشاهی سر مفاخرت برآسمان عزت می سود آورد راجپوتان رای سنگه که مراقب محمد حسین مرزا بودند او را از بالای
فیل بر زمین آورده بضرب برچه کشتند و بعد از فتح اعظم خان و امرائیکه در شهر متحصن بودند آمده شرف پابوس دریافتند

وهر کس در آوردن تقصیر نموده بود و با یراق او قصوری داشت از جیبه خاصه یراق مناسب خلع با و عنایت منیف نمودند و
خواجه غیاث الدین آصف خان را فرستادند که خان اعظم را از وصول افواج عالی اطلاع داده بموکب عالی ملحق گرداند چون
حضرت خلیفه الٰهی در عرصه نه روز از فتحپور بشرحی که برزبان قلم گذشت بکنار احمدآباد رسیدند سمند دولت باز کشیده
سعادتم نمودند که هنوز مخالفان خمار آلوده بر بستر غفلت و بیخبری افتاده اند بزبان الهام بیان رفت که بر سر بیخبران
وغافلان راندن شیوه مردان نیست چندان صبر کنم که غنیم مستعد شود پس از آواز نفیر و ناله کرنای مخالفان سراسیمه
ومضطرب بطرف اسپان دویدند و محمد حسین میرزا با دوسه سوار بجهت تحقیق خبر بکنار آب آمد اتفاقا سبحان قلی ترک نیز
با دوسه یار از یکطرف بکنار آب رفته بود محمد حسین میرزا فریاد کرد که ای برادر این چه فوج است سبحان قلی گفت که این کوکبه
دولت خلیفه الٰهی ست که از فتحپور بجهت استیصال حرام نمکان رسیده محمد حسین میرزا گفت جاسوسان من امروز
چهارده روز است که بادشاه را در فتحپور گذاشته اند و اگر فوج بادشاهی باشد فیلان بادشاهی که هرگز از رکاب
جدا نمیکردند کجاست سبحان قلی گفت فیلان مست کوه تن چهارصد کروه راه در عرض نه روز چگونه همراهی توانند کرد
محمد حسین میرزا مدهوش و متحیر میان لشکر خود رفت فوجها را آراسته روی بمیدان نهاد و اختیار الملک را با پنجهزار
سوار فرستاد تا خان اعظم را نگذارد که از قلعه بیرون آید چون زبان توقف بامتداد کشید حکم شد که هراول از آب
بگذرد و فرمودند که وزیرخان با فوج میسره عبور نماید آنگاه حضرت با سپاهی که در سایه چتر اقبال قرار گرفته بود از آب گذشتند.
بیت همه ساز غزا کرده مهیا * روان شد کوه آهن سوی دریا * درآمد باد این لشکر دران خاک * که سنگش
هم گریزان همچو خاشاک * و در حین عبور از آب ترتیب لشکر بهم خورده و همه بیکبارگی به آب درآمدند و اندک
راهی بیشتر رفته بودند که فوجی عظیم از لشکر مخالفان پدید آمد و محمد حسین میرزا با هزار و پانصد مغول که همه فدائی او بودند
بیشتر رسید و از گرد راه بر هراول که محمد قلیخان تقبائی و ترخان دیوانه تاخت و مقارن این حال حبشیان و افغانان
بر صف وزیرخان تاختند و بهادران طرفین بیکدیگر درآویختند بیت دو لشکر بیکبار برخاستند * بر آن صف
کین بر آراستند * تو گفتی هوا بدگی سوگوار * زمین گشته ز ابرش اندر کنار * و چون حضرت خلیفه الٰهی آثار
وهن و فتور در هراول معاینه نمودند بر فوج دشمن چون شیر خشمناک حمله آوردند و جمیع از بندگان جانسپار غلا
سورن یا معین بفلک الافلاک رسانیده بر صف اعدا تاختند و سیف خان کوکه پی صرفه تاخته شهادت یافت
و محمد حسین میرزا و شاه میرزا حق تردد و مردانگی بجا آورده خاک بی دولتی بر فرق بیختند و از بهتر دیگر برآورده
داوند و لشکر منصور از پی درآمده پس جدا میکردند و حضرت با معدودی چند عنان سمت دولت باز کشیده ال
و محمد حسین میرزا که تنش زخمی بود و از هول جان استعجال در گریختن میکرد در اثنای راه بوته زقوم پیش آمد خوا
که اسپ از آن زقوم بجهاند گریبان گرفته بر زمین انداخت و از ملازمان درگاه گدا علی نام ترکی که سر در پی ا

ولد طاهر محمد خان حاکم دهلی و گروهی از عظمای راجپوتان مثل کنکار برادر زاده راجه بکونتداس که قبل ازین بکومک خان اعظم از فتحپور روان شده بودند بجهت ملاحظه از پیش گذاشتن نتوانسته از بدرگاه آسمان جاه شرف خدمت دریافتند و درین منزل حکم قضا جریان نفاذ یافت که سپاه نصرت پناه مسلح و مکمل شده در عرصه عرضگاه اکبرشاه منونه محشر الهی حاضر شوند امرای عالیمقدار افواج خود آراسته و جوانان معرکه دیده نبرد آزموده را بمیدان آوردند حضرت خلیفه الهی بنظر احتیاط ملاحظه افواج منصوره فرموده اگرچه وثوق تمام بر عون و نصرت سماوی و امداد ملائکه روحانیات داشتند اما نظر بعالم اسباب نموده سرداری قلب لشکر که آنرا قول نیز گویند و جای سلطان لشکر ست بمرزاخان خلف صدق خانخانان بیرم خان که در عنفوان شباب بود و دلائل نجابت از سیما مبین او ظاهر و باهر بود نامزد فرمودند و سید محمود بارهه که بمزید شجاعت و شهامت از ابنای زمان در پیش بود و شجاعت خان و مقصود خان با جمعی دیگر را نیز در قلب لشکر تعیین فرمودند و اهتمام فوج میمنه و سرداری آن گروه بمیر محمد خان کلان حواله کردند و سرداری میرنجشی اعتبار وزیرخان تفویض یافت و محمد قلیخان قعبانی و ترخان دیوانه را با گروهی از بهادران مردانه در فوج هراول قرار دادند و خود بنفس نفیس بموافقت و مرافقت عون و نصرت خداوندی با صد سوار چیده که از میان هزاران هزار سوار یکی را انتخاب فرموده بودند طرح شده متکفل شده در هر فوجی که خلل رو نماید بذات اشرف بتدارک آن پردازند و بعد از ترتیب افواج حکم عالی نفاذ یافت که هیچ آفریده از افواج خود جدا نشود و با وجودیکه زیاده از سه هزار در ظل رایات آسمان حمایت حاضر نبودند و عدد سپاه مخالفان از بیست هزار سوار بیش نشان میدادند حضرت خلیفه الهی عنان ارادت بقبضه عنایت خداوندی سپرده آخرهای روز از قصبه بالیسانه سوار شده متوجه احمدآباد گردیدند و سکنه قراول را پیش خان اعظم فرستادند با مژده وصول رایات فتح آیات باو برسانند و تمام شب راه رفته روز سه شنبه سوم جمادی الاول آفتاب اقبال بر نواحی کری که بیست کروهی احمدآباد ست تافت و قراولان از پیش خبر آوردند که جمعی کثیر از مخالفان غبار نعل مواکب عالی دیدند بگمان آنکه فوجی از پیش تاخت میرسد مسلح شده از قصبه کری بیرون آمده در مقام جنگ و جدال ایستادند حکم شد که فوجی از عساکر منصوره بدفع آن گروه خون گرفته بردارد و ایشان را از میانه راه را نفذه بتسخیر قلعه مقید نشوند و لشکر ظفر اثر چون آن بی عاقبتان را دیدند در طرفة العین از لوث وجود آنجماعت میدان جهان را پاک ساختند و چند کس از دست اجل خلاص گشته خود را در قلعه انداختند و چون حکم بود که بقلعه مقید نشوند از قصبه کری تا پنج کروه پیشتر رفتند و حضرت که بآنجا رسیدند بجهت آسایش چارپای و آسودگی سپاه فرود آمدند و تا سحر آرام گرفته قبل از طلوع طلیعه صبح رو براه آوردند و بخشیان عظام ترتیب افواج نموده در سایه چتر اقبال آسوده متوجه گشته اسپ کروهی عنان سرعت باز کشیدند و در آن مقام سعادت فرجام امر بادشاه کردون احتشام بنفاذ پیوست که افواج لشکر جدا شدند و جیبه خانه خاصه را در برابر چیده

هم سازی امرای پنجاب نماید و غیر از مرزا یوسف خان جمیع امرای پنجاب بمرافقت خانجهان رخصت فرمودند و مرزا
یوسف خان و محمد زمان که تا رسند از اطوار ظاهر و باهر بود دران سفر خیرت اثر ملازم رکاب دولت انتساب
بودند و سعید خان ملتان را نیز رخصت جاگیر نموده برادرش مخصوص خان را که رتبه قرب و منزلت اختصاص دارد همراه
گرفتند آنحضرت چاشت روز یکشنبه بست و چهارم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانین و تسعمائه موافق سال هژدهم الهی برناقه
سبک سیر سوار شدند مقربان درگاه و نزدیکان بارگاه بر بختیان دریده که دائم از باد صبا گرو برده اند سوار شده همعنان
گشتند آنحضرت آنروز تا قصبه توده عنان باز نکشیدند و دران ماحضر تناول فرموده زمام الغار بمعابد پروردگار سپرده صباح
دوشنبه درهمین محل ساعتی آسایش فرمود و بجناح تعجیل رو براه آورده اند و یکپهر از شب سه شنبه گذشته بود که بموضع سوره آباد
رسید و چون فی الجمله ماندگی در آنحضرت تاثیر کرده بود و بعضی مقربان از شرف خدمت باز مانده بودند چند ساعت توقف
فرموده بجهت رفع کوفت بدهن نمودند بعد اجتماع مقربان برارابه تیز رفتار سوار شده تمام شب راه رفتند و در روز شنبه
ششم از گرد راه بمزار قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتی قدس سره خرامیده لوازم طواف بجا آورده رسم فقرا و آئین
سوال از مجاوران روضه جنت مثال بلکه از سائر متوطنان خطه اجمیر برداشته زبانی در دولتخانه پایه عالی که جهت
نشیمن خاص بنا نموده بودند استراحت فرمودند و آخر روز از اجمیر سوار شده رو براه نهادند و از مقربان درگاه در وقت سواری
مرزا خان خلف صدق خانخانان بیرم خان و سیف خان کوکه و خواجه عبدالله کیچک خواجه و میر غیاث الدین علی اخوند که امر[وز]
در دانش علم تاریخ و اسمار الرجال در ربع مسکون نظیر ندارد و بخطاب نقیب خان مشرفست و مرزا علیخان و رستم خان و میر
محمد زمان برادر مرزا یوسف خان و سید عبدالله خان و خواجه غیاث الدین علی بخشی که بعد از فتح بخطاب آصفخان سرفراز
شده بود و در زیر سایه چتر عالمگیر حاضر بودند تمام شب قرار جهان نوردیدند هنگام طلوع صبح صادق شاه قلیخان محرم
و محمد قلی ثعبانی که قبل ازین از فتحپور مرخص شده بیشتر راهی شده بودند شرف خدمت دریافتند و در زمان سواری منهیان
خبر آوردند که افواج فیروزی آثار پیش ازین متوجه شده اند و در قصبه نالی که دران نزدیکیست فرود آمده اند حضرت خلیفة الهی
خواجه عبدالصمد و آصف خان بخشی بدایسال در باری امتیاز بخشیده بخود همراه گرفتند و روز دوم ماه جمادی الاول سنه احدی و
ثمانین و تسعمائه موافق سال هژدهم الهی بقصبه دیسه که نسبت کروهی پتن گجراتست رسیدند و شاه علی پسر بخشو لنگاه که شمه
از احوال او در ذکر حضرت جنت آشیانی سمت گذارش یافته و از قتل میر محمد خان کلان شقدار قصبه دیسه بود بیرون
و دیده روی بندگی و اخلاص بر خاک درگاه نهاد و آنحضرت آصفخان میر بخشی را نزد میر محمد خان فرستادند تا او را با لشکری که
موجود و حاضر داشته باشد برداشته در قصبه بالیسانه که از پتن پنج کروهیست بموکب همایون گرداند و نصف شب از قصبه
دیسه متوجه بالیسانه گردیدند و از راه پتن منحرف شده خاست سلطانی ظاهر قصبه بالیسانه پیر محمد خان با لشکر خود جمع
امرا و ملازمان درگاه معلی مثل وزیر خان و شاه فخرالدین خان مشهدی که بنقابت خان خطاب داشت و طلب

بخاری در آن جنگ کشته شد و آخر الامر محمد حسین میرزا چون حریف اقبال پادشاهی نبود از پیش نورنگ خان و سید حامد گریخته نزد
اختیار الملک رفت و خان اعظم که بدفع اختیار الملک رفته بود در نواحی احمدنگر نشسته بود چند نوبت افواج بر سر اختیار الملک فرستاد
و مابین احمدنگر و ایدر چند روز متواتر جنگهای صعب واقع شد و فتح میان فریقین دائر بود و در اثنا خبر رسید که پسران شیرخان فولادی
و پسر جهار خان حبشی و میرزا محمد حسین با هم ملحق شده اراده آن نموده اند که از راه دیگر خود را بطریق ایلغار باحمدآباد رسانند خان اعظم از
استماع این خبر کوچ نموده متوجه احمدآباد گشت و بسرعت کس بطلب قطب الدین محمد خان به بروچ فرستاده و قطب الدین محمد خان با لشکر
خود باحمدآباد آمده بخان اعظم پیوست و اختیار الملک و محمد حسین میرزا و دیگر مخالفان با بست هزار سوار مغول و گجراتی و حبشی و افغان
و راجپوت فراهم آورده رو گشاده و بنواحی احمدآباد رسیدند و راجه ایدر نیز طریقه موافقت با آن جماعت وخیم العاقبت مسلوک داشت
و چون نزدیک احمدآباد رسیدند خان اعظم و قطب الدین محمد خان بواسطه آنکه بعضی نوکران جمعیت دل از خود اعتماد نداشتند در احمدآباد
متحصن شدند و هر روز جمعی را بیرون فرستاده پای قلعه را با آهنگ جنگ گرم میداشتند و در آن جنگها روزی فاضل محمد خان
ولد خان کلان از قلعه بیرون رفته با مخالفان جنگ مردانه کرده چند کس را بر خاک مذلت و هلاک انداخت آخر بزخم نیزه
شهید شد و خان اعظم روز بروز واقعات عرضداشت نموده کومک میطلبید و اظهار طلب توجه رایات عالیات نیز میکرد رای
عالم آرای بران قرار یافت که نوبتی دیگر علم عزیمت بجانب گجرات برافرازند و ساحت آن مملکت را از لوث وجود مفسدان پاک
ساخته نهال آمال اهل ضلال را از بیخ براندازند بیت چو ابر سبک بار آهنگ آن گروه کرد که از یک قطره شاید آسمان کرد بنابر آن حضرت
متصدیان مهمات پادشاهی و متکفلان سرانجام امور شاهنشاهی را طلبیده در باب سامان اسباب سفر اهتمام فرمودند
چون یورش اول بیکسال کشیده بود و سپاه ظفر دستگاه بواسطه طول ایام سفر بی سامان شده بودند و بعد از مراجعت چندان
فرصت نیافتند که از محال جاگیر تحصیل نموده مددی که حوائج خود بردارند حضرت خلیفه الهی دست دریا نوال به بذل اموال گشوده
از خزانه عامره زر مسکوک و غیر مسکوک در وجه علوفه و انعام سپاه کرده در آن احتشام عنایت فرموده در باب ترتیب اسباب آن تهیه اهتمام
تمام مبذول داشتند و پیشخانه عالی بصحوب شجاعت خان راهی ساخته در سرعت سیر اهتمام تمام اظهار نموده چند طویله خاصه را
بخواجه آقا جان حواله فرمودند تا همراه پیشخانه روان شوند و دیوانیان عظام را بالمشافه فرمودند که در مهم ساز لشکر که درین
یورش ملازم رکاب دولت اساس خواهد بود تعجیل نمایند و از امرا هر که ساز سفر او صورت نیافت در هنگام برآمدن اولان او را از شهر بیرون
برده پیشخانه عالی میرسانیدند دیگر بر زبان مجربان رفته بود که هر چند با سعی اهتمام در فرستادن لشکر میفرمایم اما هیچکس
بیشتر از ما بر سر کار نخواهد رسید و قضیه همچنان شد و چون اکثر امرا و سپاه بصوب گجرات متوجه شدند حسن قلیخان که خدمات شایسته
از او بوقوع آمده بود بخطاب خانجهانی شرف اختیار بخشیده بزیادتی علوفه و جاگیر نوازش فرموده بدستور سابق بحکومت
لاهور خصوصاً و سرکار پنجاب عموماً تفویض نموده بشرف رخصت ارزانی داشتند و در آن روز خان مشار الیه در حق کلانتر
منصب زیادتی علوفه نمود و بشرف قبول رسید و حکم شد که راجه تودرمل بمنزل خانجهان حسن قلیخان رفته اصلاح استعداد

اواسط شوال سنه ثمانین وتسعمائة منبر نهاده حافظ محمد باقر خطبه بنام نامی آنحضرت خواندند وقتیکه شروع در ذکر القاب
همایون حضرت شاهنشاهی نمود زر بسیار بر سرش نثار کردند چون صلح منعقد گشت و خطبه خوانده شد وجوه
دراهم و دنانیر بنام همایون قرین یافت حسین قلیخان مراجعت نموده متوجه دفع ابراهیم حسین میرزا شده بقصبه
بخاری رسیده بخدمت قدوة السالکین خواجه عبدالشهید مشرف گشت و خواجه بشارت بفتح داده جامه خاص خود
بخان لطف فرموده بدرقه دعا همراه ساخته رخصت نمودند چنانچه بقصبه بلیه رسیده بفتح و فیروزی اختصاص یافت
وتفصیل آن سابق مذکور گشت و چون حضرت خلیفه الهی بفتح و فیروزی از گجرات معاودت فرموده در دار الخلافت
فتحپور قرار گرفتند حسین قلیخان مسعود حسین میرزا را همراه گرفته متوجه ملازمت شد بسعادت آستانبوسی رسید
مسعود حسین میرزا را بنظر حضرت درآورد و دیگر امیران را که قریب سیصد نفر بودند چرمهای گاو در گلو انداخته بشکلی
بوالعجب در نظر اشرف گذرانیدند و دران حین چشم باطل بین مسعود حسین میرزا را دوخته بودند حضرت خلیفه الهی از کمال
مرحمت ارزانی فرمودند تا چشم مسعود حسین را باز کرده اکثر بندیان را گذاشته و چندی را که رأس و رئیس مفسدان بودند بکشتن
رسانیدند و سعید خان نیز همدران روز بملازمت سعادت یافت سر ابراهیم حسین میرزا را که بعد از مردن از تن جدا کرده بود
همراه خود داشت در پیشگاه درگاه انداخت بعواطف بیدریغ ممتاز گردید و با وجودی که در ممالک گجرات ترددی
نمانده بود و جمیع قلاع آن ولایت در تصرف اولیای دولت قاهره درآمده هر کس از ملازمان درگاه که دران
یورش ملازم رکاب ظفر انتساب نبوده دیرا بتفقدات بادشاهانه نواخته بکومک اعظم خان تعیین میفرمودند
و هنوز از استقرار مواکب علیه در مستقر سریر خلافت سه ماه نگذشته بود که خبر فترات گجرات متواتر شد و
عرضداشت اعظم خان در باب طلب کومک رسید ذکر بعضی وقایع که بعد از وصول موکب همایون بدار الخلافت
در ولایت گجرات وقوع یافته چون حضرت بادشاه خلایق پناه بعد از انتظام مهام ممالک گجرات بدار الخلافت
فتحپور تشریف آوردند مفسدان و معاندان که از سطوت و صولت سپاه نصرت در گوشها خزیده بوده و
در کشیده بودند سر برآوردند از انجمله اختیار الملک گجراتی و حبشیان و مردم گجرات را فراهم آورده و شهر احمدنگر و پرگنات
آن نواحی را در تصرف آورده و محمد حسین میرزا از ولایت دکن باراده تسخیر قلعه سورت متوجه شده و قلیج محمد خان
که جاگیردار آنجا بود قلعه را مستحکم ساخته در مقام جنگ و جدال ایستاده محمد حسین میرزا ترک صورت داده بطریق ایلغار
عازم بندر کنبایت گشت و حسن خان کرکراق که شقدار کنبایت بود چون طاقت مقاومت نداشت از راه دیگر
گریخته خود را باحمدآباد رسانید خان اعظم نورنگخان و سید حامد بخاری را بدفع محمد حسین میرزا فرستاده خود بتسکین
فتنه اختیار الملک بصوب احمدنگر و ایدر متوجه گردید نورنگخان و سید حامد چون بحوالی کنبایت رسیدند محمد حسین
از شهر برآمده در برابر ایشان نشست و چند روز در فریقین جنگهای سخت واقع شده و سید جلال پسر سید بهاء الدین

دار دبر آمده جرثقیل چندکه در آن یورش همراه برده بود بمحنت بسیار بالای کوه برآورده توپ چند انداخت و عمارت
سنگدار قلعه بضرب توپ از هم ریخت و جمعی کثیر از مردم قلعه در زیر دیوار ماندند و تهلکه عظیم در میان مردم قلعه افتاد
چون وقت عصر نزدیک آمد جمعی را دران مرحل گذاشته باردو معاودت نموده راجپوتانی که دران قلعه بودند از
از خوف صدمات توپخانه شب فرصت نگاه داشته راه فرار پیش گرفتند و صبح چون این خبر بحسین قلیخان رسید
طبل کوچ نواخته بسر قلعه کوتله رفت و آنرا براجه گوالیر که در قدیم الایام از آبای او بود سپرده تهانه خود گذاشته بتسخیر
متوجه گردید چون اشتباک اشجار بمرتبه بود که عبور مور و مار دران جنگلستان بدشواری میسر شدی حسین قلیخان فرمود که هزار تبرزن
پیاده حشری جنگل بری کرده راه وا میکردند و بکوچ متواتر در اول رجب سنه ثمانین و تسعمائه موافق هفدهم سال الهی
قریب بباغ چوگان راجه رامچند که قریب نگرکوت است فرود آمد و لشکریان در صدمه اولی حصار بهون که بتخانه
مهامائی آنجاست و بعد خاندان مهامائی دیگر آنجا نمی باشد بزور بازوی شجاعت و شهامت فتح نمودند و
جمعی از راجپوتان که بقصد تقرب مردن قرار داده بودند ثبات قدمی ورزیده ترددهای مردانه بتقدیم رسانیده و
آخر بضرب تیغ خونریز بخاک هلاک افتادند و برهمن بسیار که چندین سال مجاورت بتخانه اختیار نموده بنفیس
بضرورت مفارقت ننمودند کشته شدند و قریب دویست ماده گاو سیاه را هندوان بدگویان درون بتخانه
گذاشته بودند درین غوغا حریم بتخانه را دارالامن خیال کرده آنجا جمع شده بودند و بعضی اتراک ساده لوح که در چنان
وقتی که تیر و تفنگ در رنگ قطرات باران پی در پی میرسید یکیک را ازان ماده گاوان کشته موزه از پا آورده
بخون آنها پر کردند و بسطح و دیوار آن بتخانه میریختند و چون شهر بیرون نگرکوت بتصرف درآمد معموره آنرا ویران
کرده جهت فرود آمدن اردو هموار کردند و بعد ازان بمحاصره پرداخته ساباط و سرکوب ساختند و ضربزن چند بزرگ
برکوهی که محاذی قلعه واقع است برآورده هر روز چند دست توپ بر قلعه و عمارات راجه می انداختند اتفاقاً روزی
کارفرمای توپخانه جای را که راجه بدیچند بطعام خوردن مشغول بود مشخص ساخته در وقت طعام خوردن توپ
بزرگ انداخت چنانچه آن توپ بر دیواری رسیده قریب هشتاد کس در زیر آن دیوار هلاک شدند از آنجمله
بلی بهوج دیو ولد راجه ججبل راجه مئو بود و چون در اوائل شوال خطوط از لاهور رسید که ابراهیم حسین میرزا از آب ستلدر گذشته
متوجه دیبالپور شد حسین قلیخان متفکر گشته مضمون خطوط را بمقتضی مصلحت وقت از جمیع امور اهم میداشت چون دران
ایام عشرت تمام در لشکر راه یافته بود سکان قلعه حرف صلح در میان داشتند حسین قلیخان بضرورت بصلح
رضا داده کفار پیشکش بسیار از هر قسم قرار داده از جمله پنج من طلا بوزن اکبرشاهی و اجناس قماش بجهت
پیشکش حضرت الهی قبول نمودند ع زر و گنج فزون از وزن یازو * که کوه افتد ز وزنش در ترازو * مهیا
شدند بهر درگه شاه * که هر کوه آن برد کوهی بدرگاه × کرده پیش طاقی برآوردند و بعد اتمام پیش طاق روز جمعه

او را شناخته گرفته پیش سعید خان حاکم ملتان بردند و مرزا در قید سعید خان درگذشت القصه حضرت خلیفه الهی
روز دهم محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و تسعمائه موافق سال هژدهم الهی از گرد راه بمزار منور والا انوار قطب الواصلین
خواجه معین الدین چشتی قدس سره نزول فرموده باداء شرائط طواف پرداخته مجاوران روضه رضیه و عموم متوطنان
آنجارا از نذور و صدقات غنی و مستغنی گردانیدند و یکهفته که دران بقعه شریفه توقف نموده بودند هر صبح و شام بزیارت
آن مقام سعادت فرجام تشریف برده در مهام کلی و جزوی استمداد میخواستند **بیت** کسی کاستعانت بدرویش برد
اگر بر فریدون زند از پیش برد بعد ازان عنان عزیمت بصوب مرکز دائره خلافت معطوف ساخته چون پرگنه
بیکانیر مخیم سرادقات جاه و جلال گردید اردوی همایون را در منزل خود بذات اقدس باخواص مقربان ایلغار
متوجه بیت الشرف گشتند و در عرض دو شب و یک روز راه دور و دراز طی نموده بقصبه جونه که دوازده کروهی
دار الخلافت فتحپور است شرف نزول فرمودند بجهت اختیار ساعت سه روز دران منزل توقف فرموده روز صفر
سنه مذکور موافق هژدهم سال الهی سکان دار الخلافت فتحپور را از قدوم عزت لزوم سر افتخار بآسمان سودند

ذکر فتح حسین قلیخان به نگرکوت

چون مزاج اقدس از راجه جیچند راجه نگرکوت انحراف یافت
حکم بقید و حبس او فرمودند و پسر او بدیچند که خردسال و شاخ ناشکسته بود خود را قائم مقام پدر پنداشته
و پدر را مرده انگاشته در مقام سرکشی شد حضرت خلیفه الهی کبری رای را راجه بیربر مخاطب ساخته ولایت
نگرکوت باو لطف فرمودند و بنام حسین قلیخان و امرای پنجاب فرمان صادر شد که نگرکوت از تصرف
بدیچند برآورده براجه بیربر بسپارند بزبان هندوی شجاع و دلیر بزرگ را گویند یعنی راجه که شجاع و دلیر گشت
چون راجه بیربر بلاهور رسید حسین قلیخان باتفاق مرزا یوسف خان و جعفر خان و فتح خان چیاره و مبارکخان
ککهر و شاه غازیخان و سائر امرای پنجاب متوجه نگرکوت شدند چون افواج منصوره قریب بدمری رسیدند
جنو نام ضابطه دمهری که خویش جیچند میشد و از استحکام قلعه خود مغرور بود قلعه را مضبوط ساخته خود را بگوشه
کشیده وکلای خود را با پیشکش فرستاده پیغام داد که از وهم نا ملاحظه خود بخدمت نمی توانم آمد اما خدمت
راهداری را من کفیل میشوم حسین قلیخان وکلای جنو را خلعتها داده رخصت کرد و جمعی از ملازمان خود را برسم
تهانه داری در قریه که سر راه واقع است گذاشته پیشتر متوجه گشت و چون بقلعه کوتله که در ارتفاع بچرخ
چنبری دعوی همسری میکند و سابقا براجه رامچند راجه گوالیر متعلق بود و راجه دهرم چند و راجه جیچند آنرا بزر
متصرف شده بودند رسیدند و فرود آمده متعلقان راجه جیچند که بحراست و محافظت قلعه کوتله نامزد بودند دست
به تفنگ و تیر و سنگ کرده جمعی از پیادهای اردو را که بتاراج رفته بودند آزار رسانیدند حسین قلیخان از استماع
این خبر باتفاق امرا سوار شده ملاحظه اطراف قلعه کوتله نموده بر کوهی که محاذی قلعه است و استعداد سرکوب

اسیر پنجهٔ تقدیر گشته فوت شد و تفصیل این اجمال آنکه چون ابراهیم حسین مرزا از گجرات ایلغار نموده بنواحی میرتهه رسیده اول قافله را که از گجرات باگره در یازده کروهی میرتهه تاراج کرد و چون بشهر ناگور رسید فرخ خان پسر خان کلان که از جانب پدر حاکم آنجا بود قلعه را کشیده متحصن شد و مرزا ابراهیم حسین خانه چند از فقرا و غربا که بیرون شهر بود تاراج کرده بجانب نارنول رفت رای رام و رای سنگه و مردمی که حضرت خلیفه الهی در وقت رفتن گجرات قریب یکهزار سوار در جودهپور جهت روان ساختن راه گذاشته بودند ایلغار کرده از عقب مرزا بناگور رسیده باتفاق فرخ خان بتعاقب روان شدند قریب بوقت شام در نواحی مواضع کتهولی که بیست کروه از ناگور بود بمرزا رسیدند و مرزا فرار نموده از نظر غائب شد و چون دهم ماه رمضان سنه ثمانین و تسعمائه بود لشکریان بر کنار حوض بزرگی بجهت افطار فرود آمدند مرزا پاره راه رفت و چون شب شد برگشته از هر دو طرف بر سر جماعت که بتعاقب او آمده بودند در آمده در شب تیر گرفت و اینجماعت ثبات قدم نموده سرداری میکردند و مرزا هر مرتبه مردم خود را در توپ کرده از دو طرف تیرباران کرد چون دید که کاری از پیش نمیرود راه فرار پیش گرفت توپی که ازو جدا بود در تاریکی شب جدا افتاده در مواضع و قریات نواحی گرفتار شده اکثری بقتل رسیدند و قریب صد نفر زنده بدست فرخ خان و امرای جودهپور افتاده بودند مرزا ابراهیم حسین با قریب سیصد نفر که همراه او بودند قصبات میان راه را تاراج کرده از آب جون و گنگ گذشته پرگنه اعظم پور از توابع سنبل که سابق در وقت ملازمت حضرت خلیفه الهی در جاگیر او بود در قصبه پنج شش روز بوده بجانب پنجاب روان شد و قصبه پانی پت و کرنال و اکثر مواضع که در سر راه بود غارت کرده میرفت و خلق کثیر از لوت از مردم واقعه طلب همراه او شده بخلق خدا آزار میرسانیدند و چون به پنجاب در آمد حسین قلیخان ترکمان که امیر الامرای پنجاب بود باتفاق لشکر آنصوبه قلعه کانگره که بنگرکوت مشهور است محاصره داشت خبر آمدن مرزا شنیده و باتفاق برادر خود اسمعیل قلیخان و مرزا یوسف خان و شاه غازیخان ترکمان و فتح خان جساری و جعفرخان ولد قراقخان و دیگر امرا ایلغار نموده در ظاهر قصبه تلنبه که چهل کروهی ملتان است بمرزا رسید و مرزا بی توزک و ترتیب از سر کار برگشته متوجه جنگ شد و مردمش متفرق شده بودند نتوانستند رسید برادرش مسعود حسین مرزا پیشتر از همه رسیده بر فوج حسین قلیخان تاخته گرفتار گشت بعد ازو ابراهیم حسین مرزا رسیده کاری نساخته برگشته راه فرار گرفت و چون بنواحی ملتان رسیده از آب کاره که عبارت است از آب بیاه و ستلج که یکی شده میگذرند میخواست که بگذرد چون شب شده بود و کشتی پیدا نشد در کنار دریا فرود آمد طائفه جهل که از قسم ماهی گیرند و رعیت ولایت ملتان اند بر سر او شبخون آورده تیرباران کردند و تیری بر حلق مرزا رسید و مرزا کار خود را دگرگون دیده تغییر لباس کرده آهسته جمعی که با او همراه بودند جدا شده بطریق قلندران خواست که بدر رفته خود را بطرفی اندازد جمعی از مردم آن نواحی

محمد حسین مرزا و شیرخان فولادی از پای قلعه برخاسته بجنگ پیش آمدند مرزایان بر فوج هراول تاخته هراول را برداشته بر دست راست اعظم خان که قطب الدین محمد خان بود زده آن فوج را نیز پریشان ساختند و شاه محمد اتکه زخمها خورده فرار نموده و این دو فوج گریخته باحمدآباد رفتند و اردوی قطب الدین محمد خان بغارت رفت و شیخ محمد بخاری کشته و چون احوال برانغار و جوانغار و کشته شدن شیخ محمد بخاری خان اعظم معاینه دید خواست که سمند انتقام برانگیخته خود بمیدان مبادرت درآید شاه بداغ خان که مرد معرکه بود عنان خان اعظم را بدست خود گرفته نگذاشت و چون لشکر غنیم بجهت گرفتن اولجه متفرق گردیده در غول معدودی ماندند اعظم خان باتفاق شاه بداغ خان در صف هیجا درآمده غول را برداشت و بتوفیق الهی و بتائید نامتناهی نسیم فتح و فیروزی و باد ظفر و بهروزی از مهب براعلام اولیای دولت قاهره وزیدن گرفت و مخالفان هرکدام بطرفی بدر رفتند شیرخان فولادی بکمال عجز و ناتوانی بپیش امین خان حاکم جونه گره رفته آسایش یافت و محمد حسین مرزا بجانب دکن رفت و این فتح عظیم که بمحض تائید حق و اقبال حضرت خاقان مطلق بود در هژدهم رمضان سنه ثمانین و تسعمائه شرف ظهور یافت و بعد از انتظام مهام سرکار پتن خان اعظم بدستور قدیم حکومت و حراست سید احمد خان بارهه تفویض نموده متوجه و یافت سعادت عتبه بوسی گردید و بیستم شوال در پای قلعه صورت دولت حضور دریافته مجرای خدمات جانسپاری امرا و سایر نوکران درگاه فردا فرد کرد و قطب الدین محمد و دیگر امرا را در اثنای راه بقصبه معمورآباد فرستاد تا اختیار الملک برگشته روزگار و جمعی از حبوش را که گریخته در حصار جنگلها متحصن شده اند گوشمال بدهند قطب الدین محمد خان چون بقصبه معمورآباد رسید افواج را فرستاده اختیار الملک و حبشیان دیگر را از جنگل برآورده قلاع را متصرف شد و تهانهای خود آنجا گذاشت و دران هنگام که حضرت خلیفه الهی بعد فتح صورت متوجه دار السلطنت احمدآباد شد قطب الدین محمد خان و امرای دیگر که درین یورش رفیق او بودند در قصبه محمودآباد بشرف پابوس مشرف گشتند

ذکر وقایع سال هفدهم الهی

ابتدای اینسال روز چهارشنبه ششم ذیقعده بلده احمدآباد نزول اجلال فرموده حکومت گجرات بخان اعظم تفویض نموده روز عید اضحی دهم ذیحجه سنه ثمانین و تسعمائه از احمدآباد متوجه مستقر سریر خلافت گردیدند و بتاریخ هژدهم ذیحجه از منزل قصبه سیتاپور از مضافات سرکار پتن خان اعظم و امرای دیگر را خلعتهای پادشاهانه و اسپان تازی و بالجام طلا عنایت فرموده رخصت جاگیر دادند و هم درین منزل مظفر خان را مشمول عواطف شاهنشاهی فرموده حکومت سرکار سارنگپور و اجین از بلاد مالوه ارزانی داشتند و دو کرور و پنجاه لک تنگه جاگیر باو تنخواه نموده رخصت محال جاگیرش فرمودند و خود از راه جالور بکوچ متواتر عازم دار الخلافت فتحپور گشتند و ... موکب عالی بیک منزلی ... رسید عریضه سعید خان حا[کم] سرکار ملتان رسید مضمون آنکه ابراهیم حسین ...

بر یار خود باز گشتند و این دیگها بر کنار دریای عمان افتاده بود تا زمانی که خداوندخان توفیق تعمیر قلعه یافت همه را
در درون قلعه سورت کشید و آنچه در ولایت سورته افتاده بود حاکم آن ناحیه بقلعه جونگر برد و چون در حراست
و محافظت قلعه سورت دیگها سلیمانی چندان محتاج الیه نبود حکم عالی نفاذ یافت که این دیگها بدار الخلافت
آگره برند و همان روز نام حکومت و حراست قلعه سورت و آن ناحیه را اقتدار قلیج محمدخان که بشرف و منزلت
اختصاص دارد تفویض شد و بتاریخ سلخ شهر مذکور راجه بهارجیو راجه ولایت موکلانه شرف الدین حسین میرزا
را که قبل ازین بده سالی بواسطه حرکات ناخوش و امور نالایق که در ضمن حکایات سابق شمه ازان تحریر یافته
طریق بغی و عناد پیموده عنان فتنه و فساد برانگیخته بود مقید و مغلول بدرگاه جهان پناه فرستاد چون دران ایام بواسطه
مصالح ملکی نائره غضب شاهنشاهی التهاب یافته بود شرف الدین حسین میرزا را بحکومت آنمضمون که
تا توانش بچوب دادن بیند و بکشش او را بتیغ زهر و کمند گوشمال داده بموکل سپردند و چون خاطر خطیر از سرانجام
مهمات آنصوبه فراغت یافته روز دوشنبه چهارم ذیقعده سنه ثمانین و تسعمائه متوجه احمدآباد گشتند و رایات
اعلی چون بخطه مذکوره شرف وصول یافت والده چنگیزخان زبان بتظلم کشوده بعرض اشرف رسانید که جهجارخان
حبشی پسر او چنگیزخان را بجهت بتیغ بیداد کشته حکم شد که جهجارخان بجهت جواب دعوی در معرض بازخواست
حاضر ساختند و بعد از پرسش چون جهجارخان بقتل چنگیزخان اعتراف نمود فرمان قهر خدامکانی او را در زیر پای
فیل بتعجیل تمام انداخته بجزای سزا رسانید ذکر بعضی از وقائع که در ایام محاصره قلعه سورت سمت ظهور یافته دران
ایام که حضرت خلیفه الهی توجه عالی بتسخیر قلعه سورت گماشته بودند چند قضیه رو نمیداد ازان جمله رفتن ابراهیم حسین میرزا
بقصد فتنه انگیزی بدار الملک هندوستان چون ابراهیم حسین میرزا از معرکه سرنال متاع زندگانی بسلامت بیرون
برده در نواحی پتن بمحمد حسین میرزا و شاه میرزا ملحق گشت و قضیه گریختن خود و محاصره سورت درمیان آورده کنکاش
میرزایان بران قرار گرفت که ابراهیم حسین میرزا بممالک هندوستان رفته فتنه انگیزی نماید و محمد حسین میرزا و شاه میرزا
و شیرخان فولادی را بخود متفق ساخته پتن را محاصره نمایند از استماع این اخبار حضرت ظل الهی دست از محاصره
سورت باز نداشته بجهت علاج این واقعه و دفع فتنه متوجه احمدآباد نخواهند شد و برین قرار داد شیرخان فولادی را
بخود موافق ساخته پتن را فرو گرفتند و سید احمدخان بارهه قلعه را مرمت نموده در مقام حصارداری شده
حقیقت را بدرگاه جهان پناه معروض داشت چون این خبر بمسامع علیه رسید حکم شد که قطب الدین محمدخان و
شاه محمدخان و محمد مرادخان و نورنگ خان جمیع جاگیرداران مالوه و رایسین چندیری و چندی دیگر از امرای دیگر
ملازم رکاب ظفر انتساب بوده اند مثل رستم خان و عبد اللطیف خان و شیخ محمد بخاری دهلوی باحمدآباد رفته
باتفاق اعظم خان بدفع این گروه بشکوه پردازند خوانین مذکور باتفاق اعظم خان متوجه پتن گردیدند و چون پنج کروهی پتن رسیدند

آنرا کولی بالاب میگویند اگرچه کنار کول متصل بدیوار قلعه هست اما پستی و بلندی زمین و بعضی درختها حائل مانع وصول
توپ و تفنگ خواهد بود امر عالی نفاذ یافت که دو توپخانه را آنجا برده نصب کنند القصه در اندک مدت محاصره
قریب بدو ماه کشید و بهادران الامر مرتبه انجامید که راه آب کشیدن مسدود گشت و چون مدت محاصره قریب
بدو ماه کشید بهادران قلعه‌کشا بدستیاری توفیق الٰهی سوچلها پیش برده ابواب دخول و خروج را مسدود ساختند
اهل قلعه از اوج عجب و نخوت بحضیض عجز و مسکنت خرامیده همزبان بیدولت حرام نمک و سائر اهل قلعه مولانا
نظام الدین بدرگاه جهان پناه آمده بوسیله امرا و ارکان دولت امان خواست امرای کرام که مساعی جمیله
بظهور رسانیده سرچلها پیش برده بودند چون دیدند که دریای رحمت و بخشایش بجوش آمده بعرض رسانیدند که اهل قلعه
با قوت و طاقه در جگر بود تمرد و عصیان ورزیدند و اکنون که کار فتح بامروز و فردا رسیده طلب امان از قبیل ایمان
پاس میباید حضرت خلیفه الٰهی که معجون طینتش بکرم و مروت و حلم و مخمر یافته فرمودند که بیت بدی را بمکافات کردن
بدی بر اهل صورت بود بخردی ٭ بمعنی کسانی که پی برده‌اند ٭ بدی دیده و نیکوی کرده‌اند ٭ انگاه مولانا
نظام لاری به بساط بوسی مشرف گشته شرف رخصت یافت که بقلعه ساقیه مژده امان بگوش ساکنان قلعه
رساند بعد از آن امر عالی صادر شد که قاسم علیخان و خواجه دولت ناصر همراه مولانا نظام بقلعه رفته همزبان و تمام
مردم قلعه را دلاسا نموده بخود همراه آورند و حکم شد که جمعی از نویسندها بدیانت بقلعه رفته تمام اموال قلعه را از
ناطق و صامت ضبط نموده از نظر انور بگذرانید که فرو گذاشتن واقع نشود و جمیع مردم را که در قلعه بودند نام نویسی کرده از نظر
اشرف بگذرانید قاسم علیخان و خواجه دولت کلان بموجب حکم عالی همزبان را با تمام مردم در عرصه حاضر ساختند همزبان
با وجود زبان آوری از گفتار مانده سر خجالت پیش افکنده بود حضرت بشکرانه این فتح اهالی و ساکنان قلعه را که
مستحق سیاست و تنبیه بودند آزادی بخشیده همزبان و چندکس دیگر را باده فتنه و فساد بودند بعد تادیب بموکل سپردند
و این فتح عظیم بتاریخ الثالث و عشرین من شوال سنه ثمانین و تسعمائه سمت ظهور یافته و اشرف خان میرمنشی در
تاریخ فتح قلعه سورت گفته بیت کشورکشای اکبر غازی که بی سخن ٭ خبر تیغ او قلاع جهان را کلید نیست ٭ تسخیر کرد
قلعه سورت بجمله ٭ این فتح جز بیاوری بخت سعید نیست ٭ تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت ٭ ایثار دولت
شه عالم بعید نیست ٭ و این مصراع سر تاریخ میشود که همزبان داد قلعه صورت و روز دیگر بتماشای قلعه و اصلاح آن
بندهای درگاه حکم فرمودند و در اثنای تماشای قلعه چند دیگ کلان و ضربه آن بزرگ بنظر اشرف درآمد
و آن دیگها را سلیمانی میگفتند بدان جهت که سلطان سلیمان خوندگار روم در سالیکه داعیه تسخیر بنادر گجرات کرده بود
دیگها را با ضربه دیگهای دیگر که در قلعه جونه گره موجودست همراه لشکر بسیار براه دریا فرستاده بود چون مردم روم
بواسطه بعضی سوانح عوارض نتوانستند کاری از پیش بردن این دیگها و آنچه در قلعه جونه گره هست بر کنار دریا عمال گذاشته

قلاع محدثه است و چنین گویند که صفر آقا نام غلام سلطان محمود گجراتی که خداوندخان خطاب داشته در شهور سنه
سبعین و اربعین و تسعمائة قلعه را بر ساحل دریای عمان بجهت دفع فساد فرنگیان ساخته ازانکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع
خرابی بمسلمانان میرسانیدند و دران ایام که خداوندخان بعمارت آن پرداخت و فرنگیان چند نوبت کشتیها را
سامان نموده بقصد جنگ آمدند و کاری نتوانستند ساخت و بالجمله خداوندخان معماران صاحب وقوف دران
وقت حاضر ساخته در استحکام حصار اهتمام نموده معماران دقیق اندیشه چنان طرح کشیدند که هر دو طرف قلعه که متصل
خشکیست خندق آنرا بیست درع عرض دارد و بآب رسانیدند و بسنگ و چونه و خشت پخته از آب بر آوردند
و عرض دیوار قلعه پانزده درع و ارتفاع بیست درع و از غرایب امور آنکه هر دو سنگ را بقلابهای آهنین مستحکم
ساخته سرب گداخته را در فرجها و درزها ریخته اند و کنگرها و سنگ اندازها بطوری ساخته اند که دیده بینا از ملاحظه
آن متحیر میشود و بر هر برج قلعه چوکندی ساخته اند که بزعم فرنگیان آن مخصوص بر تگالیست فرنگیان چون بجنگ و
جدال مانع عمارات حصار نتوانستند آمد مبلغها قبول میکردند که این چوکندی ساخته نشود و خداوندخان بزعم
فرنگیان سمت ورزیده دست رد بر ملتمس آنجماعت زده عمارت چوکندی را باتمام رسانید القصه بعد از فوت
چنگیزخان قلعه سورت در تصرف مرزایان در آمد و رایات دولت در بلاد گجرات پرتو انداخت مرزایان تمام سپاهی خود را
در قلعه سورت جمع آورده حراست آنرا بهمزبان نامی که در سلک قورچیان حضرت جنت آشیانی منتظم بوده و از
درگاه جهان پناه گریخته داخل باغیان شده بود مفوض نموده خود در مقام فتنه انگیزی و شوربختی بودند و
چون در جنگ سرنال مرزا ابراهیم حسین رو بگریز نهاد و حضرت بفتح و فیروزی بقصبه برودره تشریف آوردند داعیه
قدیم تسخیر قلعه سورت سمت تجدید یافته شاه قلیخان محرم و صادق خان را پیش از خود فرستادند تا اطراف
قلعه را فرو گرفته نگذارند که کسی بیرون رود و چون اینخبر باهل قلعه رسید گلرخ بیگم که دختر مرزا کامران و منکوحه
ابراهیم حسین مرزا باشد قبل وصول امرای مظفر حسین مرزا پسر خود را همراه گرفته براه دکهن در آمد امرا چون از رفتن او
خبر یافتند شاه قلیخان محرم تا کروه پنجاه تعاقب نموده برگشت و پاره اثقال مردم بیگم بدست نوکران او افتاد و
بعد از چند روز راجه تودرمل را فرستادند تا بدیده بصیرت مداخل و مخارج حصار را معلوم نموده تا از واقع بعرض رساند
راجه تودرمل بعد از یکهفته بازگشته حقیقت را معروض داشت حضرت خلیفه الٰهی بتوفیق عون و نصرت خداوندی
بیست و پنجم شعبان از ظاهر قصبه برودره کوچ فرموده هفدهم رمضان یک کروهی سورت نزول فرمودند
در همان شب آنذات اقدس بکنار حصار تشریف برده مداخل و مخارج قلعه را ملاحظه فرموده مورچلها میان امرا
قسمت نمودند و بعد از دو سه روز ازان روز یورت کوچ نموده دولتخانه عالی همچنان بقلعه نزدیک بردند
که توپ و تفنگ میرسید و در دفعه فراشخانه بوسیله امرا بعرض اشرف رسانید که در جوار این منزل کولابیست که

انداخته وچندکس را مجروح ساخته و درین هنگام معلوم حضرت شد که ابراهیم حسین مرزا از قصبهٔ سرنال بیرون رفته
امر عالی نفاذ یافت که سپاه رزمخواه از دیوار پشت بیرون رفته متعاقب شکاری پردازند فوج منصوره
چون از دیوار پشت بفضای صحرا رسید و تقارب صفین دست داد ابراهیم حسین مرزا از تاتارخان قاقشال
وجمعی تیرانداز که بخدمت اوقچی گری مقرر شده بودند حمله آورده وخیلکی راه دوانید و بندهای درگاه هر یکی نقد
جانرا برکف اخلاص نهاده پروانه وار خود را بر آتش حرب زده ترددات بهادرانه نمودند وجمعی کثیر را از هر طرف مخالف
برخاک هلاک انداختند و بهوپت ولد راجه بهارمل که از جوانان مردانه بود بر فوج غنیم تاخته کشته شد و مخالفان از تیغ
استظهار تمام حاصل نموده حملهٔ دیگر آوردند و بحسب اتفاق فوج مذکور منصور در زمین قلبی ایستاده بود که سه سوار
پیوسته بیکدیگر نمی توانستند ایستاد و از هر دو طرف آن زمین زقوم زار بود چون حضرت از کمال شجاعت
در پیش ایستاده بود و راجه بکوتیداس همعنان بود سه سوار بیدولت پیش تاخته یکی براجه بکوتیداس متوجه شد
چون بوتهٔ زقوم حائل بود راجه بر رکاب ایستاده هرچه حوالهٔ او نمود و آن بیعاقبت زخم گران یافته بازگشت
وآن دو مخذول دیگر بر حضرت حمله آوردند آنحضرت بذات اقدس متوجه شدند مخاذیل تاب حمله که کوه را طاقت
آن نباشد نیاورده رو بگریز نهادند بیت گاه دعا یکتنه چون صد سپاه ٭ ملک ستانندتر از مهر و ماه ٭ و
درین هنگام مقبول خان غلام و سرخ بدخشی خود را بآنحضرت رسانیدند آنحضرت هر دو را بتعاقب آن دوکس
فرستاده منتظر هبوب ریاح فتح و نصرت میبودند و افواج منصوره از معاینهٔ این امر هائل نقد جانرا برکف ایثار نهاده
از هر طرف تاختند و ابراهیم حسین مرزا خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفت و بهادران نبردآزمای
پاره راه تعاقب نموده چندکس دیگر را بخاک هلاک انداختند و چون تاریکی شب اضافهٔ تاریکی بخت آن گروه گردید
امر عالی نفاذ یافت که دلاوران از تعاقب آن برگشته روزگار متقاعد شوند ابراهیم حسین مرزا با چندین جان بسلامت
برده از راه احمدنگر بطرف سروهی رفت و آنحضرت در قصبهٔ سرنال قرار گرفت و مراسم شکر الٰهی بتقدیم رسانیدند و
هرکس که درین یورش توفیق خدمتگاری یافته بود بمزید التفات و ازدیاد منصب و جاگیر سرفراز شد و روز دیگر
فتح و نصرت متوجه اردوی معلا گردیدند و پیش از خود سرخ بدخشی را که درین یورش خدمات پسندیده ازو بظهور
آمده بود برسانیدن اخبار فتح بخدمت شاهزاده فرستادند سرخ چون خبر فتح رسانید از شاهزادها و حضرات سراپردهٔ
عفت و امرا و ارکان دولت چندان رعایت یافت که تا آخر عمر بی نیاز بود و موکب اقبال شب چهارشنبه
هژدهم شعبان بعد از انقضای یک پهر از شب در ظاهر قصبهٔ بروده باردوی بزرگ ملحق گشت در روز دیگر
کنبیداس که درین معرکه مکرر آثار شجاعت و شهامت ازو بظهور آمده بود علم و نقاره مرحمت فرمودند ذکر نهضت

خلا . . . له بعزم تسخیر قلعهٔ سورت حصاریست مختصر اما بغایت متین و استوار

داشتند ذکر فرستادن امرا بمحاصرۂ قلعه کوکلتاش ملقب بخان اعظم تفویض فرموده رخصت انصراف ارزانی سورت بعد از رخصت اعظم خان رای عالم آرای عزیمت تسخیر سورت که مقر و مامن مرزایان نموده بود پیش از خود سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و خان عالم و راجه بکوتیداس و کنور مانسنگه و فاضل خان و دوست محمد و بابا دوست و اسلیم خان کاکر و پاینده محمد خان مغول و مرزا علم بادشاهی و جمعی دیگر را بدفع محمد حسین مرزا که در قلعه سورت بود فرستادند و روز دیگر که هفدهم شعبان باشد یک پهر از شب گذشته بود که منهیان اخبار بعرض رسانیدند که چون خبر توجه رایات عالیات در قلعه بروچ بابراهیم حسین مرزا رسید رستم خان رومی را بقتل آورده از غایت غرور و استکبار از هشت کروهی اردوی معلا گذشته میخواهد که غبار فتنه و فساد برانگیزد بمجرد استماع اینخبر آتش غضب بادشاهی التهاب یافته بملازمت خواجه جهان و شجاعت خان و قلیج خان و صادق خان را رخصت در خدمت شاهزاده کامگار سلطان سلیم تعین فرموده بذات اشرف بگوشمال ابراهیم حسین مرزا متوجه شدند و ملک الشرق گجراتی را که از راه ها صاحب وقوف بود در رکاب ظفر انتساب گرفته شهباز خان میربخشی را بجهت تعجیل فرستادند با سید محمود خان و شاه قلیخان محرم و دیگر امرا که بتسخیر قلعه سورت نامزد شده بودند بمواکب همایون ملحق گرداند و پاره از آن شب را که روز دیگر سمند عالم نورد در جستجوی آن گروه بی عاقبت قطع مسافت نمود و چون شب رسید حضرت خلیفه الهی با چهل سوار بکنار آب مهندری رسیدند و در انطرف آب در قصبه سرنال ابراهیم حسین مرزا فرود آمده بود و بندگان درگاه مقربان بارگاه از استماع اینخبر شروع در سلاح پوشیدن کردند و سواران اینحال سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و خان عالم و راجه بکوتیداس و کنور مانسنگه و سلیم خان کاکر و علی خان و باباخان قاقشال و حاجی یوسفخان و دوست محمد و بابا دوست و رایسال درباری و بهوج ولد سرجن و جمعی دیگر ایلغار نموده شرف موافقت و دولت مواصلت دریافتند و کنور مانسنگ باستدعا و التماس متکفل خدمتکاری هراول گردید با وجودیکه مجموع بندگان درگاه از صد نفر متجاوز نبود ند حضرت خلیفه الهی بی تامل و تحاشی جنگ جهان نورد را در دریا انداختند از آب گذشتند و ابراهیم مرزا با آنکه هزار سوار بخود همراه داشت ازین جرأت و جسارت متوهم شد که حضرت بذات اقدس و نفس مقدس تشریف دارند علی الفور تکمل و مسلح شده براه دیگر از سرنال بیرون رفته بآهنگ جنگ مردم خود را تو زک نمود و چون از کنار آب مهندری تا دامن قلعه شاسنگکی بسیار وقفست کنور مانسنگه و جمعی که در خدمت هراول نامزد شده بودند براه دیگر افتادند و حضرت اعلی که از راه قریب بدروازه که بطرف آب است رسیده بودند درین اثنا بی دولت چند از آن گروه خون گرفته در کوچه بند بخانه بجان در آمده بآهنگ ایستادند مقبول خان غلام قلماق و دران روز پیش حضرت میگشت تیغ انتقام از نیام آخر یکی را بر خاک هلاک

شرف وقوع یافته بود شاهزادهٔ خجسته قدم صاحب اقبال را شاهزاده دانیال نام نهادند و بعد از فراغ خاطر
دریا مقاطر از مجلس سور و سرور رایات عزیمت از ان گل زمین برافراشته نهم جمادی الاول ظاهر ناگور
معسکر همایون گردید و چهارده روز دران منزل بجهت سرانجام سپاه توقف فرمودند و از انجا نهضت
نموده بنواحی میرتهه رسیدند اتفاقاً درین منزل خبر رسید که چون میر محمد خان بنواحی سروهی رسید راجه سروهی
اظهار اطاعت و بندگی نموده چند کس از راجپوتان خود را بطریق ایلچی گری بخدمت میر محمد خان فرستاد و چون
ایلچیان بخدمت خان در آمدند و مدعیات خود را العرض رسانیدند جوابی که موافق مقتضای وقت بود شنیدند
میر محمد خان ایلچیان را خلعتها لطف نموده پان رخصت که قاعدهٔ اهل هندست بدست خود میداد یکی از ان
بیباکان جمدهری بر سینهٔ خان زد که از پشت شانه سر بدر کرد درینوقت بهادر خان نام جوانی از نوکران میر محمد خان
که در پس سر خان ایستاده بود و الحال در سلک امرا انتظام دارد پیش دوید و آن راجپوت را گرفته بر زمین زد
و محمد صادق خان که همکوخان نشسته بود برجسته بزخم خنجر آن ملعون را بقتل آورد چون خبر بعرض حضرت خاقان
کشورستان رسید همانروز لشکر خان میر بخشی را بپرسش میر محمد خان فرستاده روز دیگر کوچ فرمودند و صادق محمد خان
و دیگر امرا جراحان طلبیده زخم جانرا دوختند و بمحض اقبال بادشاهی آنچنان زخم عنیف در پانزده روز التیام پذیرفت
چنانچه مشار الیه ترکش بمیان بسته بر اسپ سوار شده بحضرت خلیفهٔ الٰهی بکوچ متواتر مراحل طی نموده بستم جمادی الثانی
بلشکر منصور ملحق گشتند و چون سروهی رسیدند هشتاد نفر راجپوت در بتخانه و هفتاد نفر در منزل راجه سروهی قرار
فرودن داده ایستادند و حسب الحکم جهان مطاع در لمحه بقتل رسیدند و دوست محمد پسر تاتار خان در منزل راجه شهادت
یافت و درین منزل رای اقلیم کشای جهان تقاضا نمود که یکی از بندگان درگاه را بجودهپور تعیین فرمایند تا آن
سرحد را مضبوط داشته راه گجرات را روان دارد که از رانا گنگا بکسی مزاحمت نرسد و قرعهٔ این خدمت بنام
رای سنگه بیکانیری برآمده جمعی کثیر از ملازمان درگاه با او همراه نموده فرامین با امرا و جاگیرداران آن صوبه شرف
صدور یافت هر گاه رای سنگه بخدمتی متوجه شود بکومک او حاضر شوند و رایات عالی از سروهی کوچ بر کوچ متوجه
پتن نهرواله شد چون بقصبهٔ دیسه که بیست کروهی پتن ست رسیدند خبر رسید که پسران شیرخان فولادی
سپاهی و عیال خود را گرفته بجانب ایدر رفتند حضرت خلیفهٔ الٰهی راجه مانسنگه را با ... آراسته
فرستادند و غرهٔ رجب سنه ثمانین و تسعمائه ظاهر پتن معسکر فروزمین گشت ... انتقام ... و جرا
و حکومت آن ناحیه را بسید احمد خان بارهه که بصفت شجاعت و شهامت ... از سادات
هندوستان ممتاز بود تفویض فرمودند درین منزل راجه ... بدیا افا...
آورده بنظر اقدس در آوردند و رایات جهانگشای متوجه احمد آباد

در قلعه درآورده بود و از کثرت و ازدحام مردم عفونت و بیماری در میان خلق پیدا شد و مرگی افتاد و هر
روز پانصد کس و هزار کس میمردند تا در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائه سلطان محمود نیز فوت کرد و قلعه بتصرف
اولیای دولت روزافزون درآمد و تفصیل این عنقریب مذکور میشود و بالجمله چون حضرت خلیفه الهی از سر پنجاب
معاودت نموده در دار السرور فتحپور قرار گرفتند منعم خان خانخانان از جونپور سکندر خانرا همراه آورده شرف
ملازمت دریافت و گناهان اسکندر خان بعفو مقرون گشت سرکار لکهنو بجاگیر او مرحمت شده خانخانانرا بزودی
بجهت ضبط ربط سرحد بنگاله رخصت فرمودند و از کمال ذره پروری سکندر خانرا نیز همراه خانخانان بجاگیر رخصت
کردند و هر کدام کمر شمشیر مرصع و چهار قب و اسپ با زین طلا بخشیده سرفراز ساختند و چون سکندر خان بخطه لکهنو رسید بعد از
چند روز سر ببالین بیماری نهاده در دهم جمادی الاول سنه تسع و سبعین و تسعمائه از دار غرور انتقال نمود و گم

وقائع سال شانزدهم الهی

ابتدای اینسال روز سه شنبه بست و پنجم شوال سنه تسع و سبعین
و تسعمائه بود ذکر عزیمت گجرات چون همواره در مجلس فردوس آئین تعریف ولایت گجرات مذکور میشد و اکثر
اوقات از ظلم حکام آنجا خودسری آن طائفه که ملوک طوائف شده و بهم درافتاده در خرابی بلاد و عباد میکوشیدند
و از گوشه و کنار بعرض اشرف اقدس میرسید و درین ایام خاطر اقدس از فتنه اهل بغی و تسخیر قلاع رفیع الشان
بالکلیه جمع شده بود عزیمت تسخیر ولایت گجرات مصمم ساخته فرمان همایون مطاع باحضار لشکرها صادر فرموده بودند
بتاریخ بستم شهر صفر سنه ثمانین و تسعمائه موافق هفدهم سال الهی پای دولت در رکاب سعادت نهاده
شکارکنان متوجه اجمیر گردیدند و روز سه شنبه پانزدهم ربیع الاول سنه مذکور از گذار بمزار فائض الانوار حضرت
خواجه معین الدین شتافته لوازم زیارت بتقدیم رسانیدند و مشائخ و خدام و مجاوران آن بقعه شریفه را بانعام
وافر مسرور و خوشوقت ساختند روز دیگر بزیارت سید حسین خنگ سوار قدس سره که از اولاد امام همام زین العابدین
رضی الله عنه است و بر بالای کوه اجمیر مدفون است تشریف بردند و روز دیگر میر محمد خان اتکه مشهور بخان کلانرا با
ده هزار سوار جرار برسم منقلای پیش از خود تعیین فرموده بست و دوم شهر ربیع الثانی رایات عالیات نیز بحرکت آمد

لشکر اقلیم ستان کوچ کرد ٭ چرخ و زمین هر دو یکی شد بگرد ٭

و در دو منزلی ناگور منهیان خوشخبر بمسامع عز و جلال
رسانیدند که در شب چهارشنبه دوم ماه جمادی الاول سنه ثمانین و تسعمائه موافق سال هفدهم الهی در اجمیر بعد
گذشتن دو گهری و چهار پل بطالع حوت حق سبحانه و تعالی دری از بحار شاهی و گوهری از درج بادشاهی
کرامت فرموده در عقد سلطنت و سلک خلافت گوهری گرانمایه افزود حضرت از استماع این بشارت مراسم
شکر الهی بتقدیم رسانیده چند روز در بزمگاه عیش و عشرت تکیه زده عموم خلائق را از خوان احسان خود کامیاب
گردانیدند و چون این ولایت باسعادت در منزل شیخ دانیال که از مشائخ وقت در صلاح و تقوی ممتاز بود

ہمایون را در نواحی ملکپور گذاشته جریده بلاهور تشریف آوردند آن روز و شب بنشاط در منازل حسن قلیخان گذرانیدند و روز دیگر جان مشار الیه نقد جان بر خوان اخلاص نهاده با پیشکشهای لائق نظر اشرف گذرانید و عازم اردو گشتند و چند روز که نواحی لاهور مضرب خیام فلک احتشام بود اوقات گرامی صرف شکار میشد از انجا از راه چهپا فیروزه متوجه زیارت روضه قدسیه معینیه خواجه معین الدین گشتند چون مادر ناهید بیگم منکوحه محب علیخان مرخلیفه آن مرزا علی ترخان حاکم تهته بود مرزا عیسی ودیعت حیات سپرده بود ناهید بیگم برخصت حضرت خلیفه الٰهی یکسال پیش ازین بسند رفته بود و محمد باقی ترخان که پسر مرزا عیسی باشد درینوقت قائم مقام پدر شده صحبت او با ناهید بیگم بر نیامده ناهید بیگم رنجیده بدرگاه عالم پناه رسیده و حقیقت ظلم و ستم محمد باقی ترخان و بی ادبی که نسبت به بندهای درگاه نموده بود بعرض رسانیده گفت اگر محب علیخان پسر میر خلیفه را که شوهر اوست فی الجمله رعایت فرموده رخصت فرمایند فتح تهته بسهولت و سهل دست خواهد داد و چون ناهید بیگم در وقت آمدن از تهته در بکر بسلطان محمد بکری که از نوکران مرزا شاه حسن ارغون دکوکه او بوده بعد از مرزا شاه حسن بکر در تصرف او بود ملاقات نموده سلطان محمد صلاح سمرقند بار بزبان گفت که اگر محب علیخان بتسخیر تهته بیاید کومک دیگر حاجت نیست من همراه شده این مهم را باتمام میرسانم و از ینجهت ناهید بیگم بجد تر شده بود چون حضرت خلیفه الٰهی محب علی خان که از مدتها ترک سپاهگری کرده بود علم و نقاره لطف فرموده مبلغ پنجاه لک تنگه از سرکار ملتان جهت مدد معاش جاگیر دادند و مجاهد نبیره دختر محب علی خان که چون مردانه و شجاع بود همراه ساخته بسعید خان که حاکم ملتان بود فرمان نوشتند که کومک محب علیخان باشد درینوقت که رایات جلال از جانب پنجاب متوجه دار الخلافت فتحپور شد محب علیخان را رخصت کرده روانه ساختند چون محب علیخان بجاگیر ملتان رسیده در مقام اجتماع مردم شده قریب چهارصد سوار با وجمع گشتند و باعتماد سلطان محمود بکری متوجه شده با وخطها نوشتند سلطان محمود در آمدن لشکر پادشاهی را در ولایت خود تجویز نکرده سخنانیکه در رفتن ناهید بیگم گفته و علمها داده بود افسانه انگاشته پیغام کرد که ازین راه نمیگذارم اگر براه جیله متوجه تهته شوید لشکر خود را بکومک شما فرستاده انواع امداد خواهم نمود محب علیخان و مجاهد نبیره او توکل کرده متوجه بکر گشتند و سلطان محمود تمام لشکر خود را بر سر راه ایشان فرستاده و مردم او جنگ کرده شکست یافته در قلعه ماهیله متحصن شدند و مدت شش ماه قلعه ماهیله را مجاهد و محب علیخان محاصره کرده بصلح گرفتند درینوقت مبارکخان نام غلام سلطان محمود که وکیل او بود از سلطان رنجیده پیش محب علیخان آمده محب علیخان قوت گرفته آمده قلعه بکر را محاصره کرد و سلطان محمود تمام لشکر خود را که قریب دو هزار سوار و چهار هزار پیاده تیرانداز و توپچی بود از قلعه بیرون فرستاد و اینجماعت جنگ کرده شکست یافته بقلعه در آمد تا مدت سه سال سلطان محمود گاه هر روز و گاه بعد از دو سه روز کشتیها و غرابها خود آراسته بجنگ می فرستاد و دو سه مرتبه تمام لشکر خود را از سوار و پیاده بجنگ صف فرستاد و در هر مرتبه محب علیخان و مجاهد مظفر یافتند و چون سلطان محمود خلق کثیر را

خبر آوردند که گله گورخر قریب اردوی ظفر اثر دیدند حضرت در همان زمان بر اسپ سبک که بر باد و صبا سبقت کردی سوار شده چهار و پنج کروه راه طی نموده بآن گله رسیدند و از اسپ پیاده شده حکم فرمودند که جمیع مردم توقف نمایند و خود بنفس نفیس تا چهار و پنج بلوچ که آشنای آن صحرا بودند تفنگ بدست گرفته متوجب گله شدند و در ضرب اول یک گورخر را زدند و باقی گله از آواز تفنگ دم خورده متفرق گشت و آنحضرت باهستگی خود را رسانیده دیگری را زدند و همچنین سیزده گورخر بدست مبارک خود زدند و آنروز قریب بشانزده کروه راه رفته بشوق شکار پیاده طی نموده بودند و از آنجا عنان توجه بصوب اردوی همایون مصروف فرمودند و حکم شد که سیزده گورخر را به بار کرده در اردو آوردند و در پیش دولتخانه گوشت آنها را بر امرا و مقربان تقسیم نمودند و از آنجا بکوچ متواتر متوجه اجودهن گشتند و چون ظاهر قصبه اجودهن معسکر همایون گردید آنحضرت بصدق نیت و صفای طویت از گرد راه بمزار منور دالانوار فرموده لوازم طواف و شرائط زیارت بجا آورده درسم فقرا و احتیاج از خدام آن بقعه برطرف فرمودند و بحسب اتفاق دولتخانه عالی را در باغی نصب نموده بودند که بلطائف سبزه و ریاحین رشک چمنهای خلد برین بوده و از خرمی آن گلشن حکم اشرف نفاذ یافته بود که هیچکس بکفش پای بران سبزه زار ننهد در وزی راجپوتی کرسی نام که بمزید قرب اختصاص داشت پای برهنه میرفت و خاری بپای او خلید که از شدت الم آن بیطاقت گشت و بعد از دو روز همان الم درگذشت و این معنی موجب مصر خاطر اشرف گردیده حکم فرمودند که من بعد هیچکس پای برهنه دران مرغزار نگردد و بعد از چند روز عنان عزیمت بصوب لاهور معطوف گردانیدند و در اوان توجه چون رایات عالی به دیبالپور رسید مرزا عزیز کوکلتاش بلقب باعظم خان مشهور بمرزا کوکه جاگیردار آن پرگنه بود در مقام ضیافت شده التماس نمود که موکب همایون چند روز دران حدود از تعب راه براساید حضرت خلیفه الٰهی بنده نوازی کرده منزل او را اشرف ساختند و چند روز بلوازم جشن پرداخته روز آخر ایام ضیافت پیشکشها لائق از اسپان عربی و عراقی با زینهای طلا و نقره و فیلان کوه پیکر با زنجیرهای طلا و نقره و جلهای مخمل و زربفت و جنگلهای طلا و نقره و در و جواهر و لآلی و یواقیت و کرسیها و پلنگ و چوکی طلا و ظروف و اوانی طلا و نقره و اقمشه فرنگی و رومی و ختائی یزدی و با دیگر نفائس اجناس بیرون از حد قیاس از نظر اشرف بتکلف پیشکش کرد و بعد از گذرانیدن پیشکشها سائر ارکان دولت و نزدیکان پایه تخت خلافت و تمام ارباب مناصب و اهل فضل که ملازم رکاب همایون بودند بلکه مجموع لشکر منصوره را از مائده انعام خود محظوظ و بهره مند گردانید و شیخ محمد غزنوی تاریخ جشن اختراع یافته بود مصراع مهمانان عزیز ندشه و شهزاده

ذکر وقایع سال پانزدهم الٰهی

ابتدای [illegible] روز دوشنبه هژدهم شوال سنه ثمان و سبعین و تسعمائه بود در اوائل اینسال از دیبالپور متوجه لاهور گردیده [illegible] تقیان که حاکم لاهور بود و باستقبال شتافته شرف زمین بوس دریافت حضرت خلیفه الٰهی اردوی

شاه مراد در منزل شیخ سلیم دست داد و حضرت خلیفهٔ الهی بجهت ادای شکرانهٔ این عطیهٔ کبری دست بذل و سخا از آستین جود و عطا بر آورده جشنی عظیم ترتیب دادند و طبقات آنام از انعام آنحضرت کامیاب گشتند و امرا و مقربان درگاه علی حسب اختلاف مراتبهم پیشکشهای لائق گذرانیدند و بخلعتهای فاخره مشرف شدند والحمد لله علی تواتر آلائه و تکاثر نعمائه و مولانا قاسم ارسلان برای ولادت شاهزاده شاه مراد تاریخی گفته که از مصراع اول تاریخ تولد شاهزاده عالی نژاد سلطان سلیم بلغه الله الی غایة و متمناه و از مصراع ثانی تاریخ ولادت شاهزاده شاه مراد مفهوم میشود دو سه از لوریاک جو سلطان سلیم شد نازل بهر لوای شاه مراد ابن اکبر عادل ذکر نهضت اعلام جهانگیر بخطه اجمیر چون حضرت خلیفهٔ الهی هر سال یکنوبت از هر جا که میبودند خود را بطواف مزار قطب الواصلین معین الحق والدین حسن سنجری قدس سره بخطه اجمیر میرسانیدند و درینسال فرخنده فال بجهت شکرانهٔ این موهبت بتاریخ بستم ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و تسعمائه پای دولت در رکاب سعادت نهاده عازم اجمیر گشتند و دوازده روز بواسطهٔ لشامان بعضی ضروریات در فتح پور توقف نموده بکوچ متواتر خطهٔ اجمیر را رشک ریاض جنان گردانیدند و سکان آن روضه رضه را از فضل عام کامیاب و محظوظ ساختند و بجهت ترفیه حال برایا که در معجون طینت آن بادشاه عالی نژاد تخمیر یافته حکم فرمودند تا بر دور خطهٔ اجمیر حصاری محکم و مضبوط طرح انداختند و بجهت نشیمن خاص قصر عالی برزمین نهادند و امرا و خوانین و سائر مقربان درگاه در تعمیر منازل بر یکدیگر سبقت جستند و حضرت اعلی مواضع و قریات حویلی اجمیر را میان امرا قسمت فرمودند تا محصول آنرا صرف عمارات نمایند و روز جمعه چهارم ماه جمادی الآخر سنه مذکور در کنف صحت و عافیت از اجمیر کوچ نموده شانزدهم ماه مذکور ظاهر قصبه ناگور مخیم عساکر جاه و جلال گردید حوض بزرگی که در ظاهر شهر ست تمام سپاهیان امر فرمودند که آن حوض را تقسیم نموده کنده بآب میرسانید و خود بسعادت سیران کول فرموده شکر تلاو نام نهادند و همدرین ایام که ظاهر ناگور مضرب خیام فلک احتشام بود چندرسین پسر رای مالدیو آمده در سلک بندگان درگاه انتظام یافته پیشکشهای لائق گذرانید و همچنین راجه کلیان مل و راجه بیکانیر و پسرش رای سنگ روی بندگی بدرگاه ثریا جاه نهاده نقد اخلاص اپیشکش آوردند چون آثار حسن عقیدت از صفحات احوال پدر و پسر واضح و لائح بود صبیهٔ رای کلیان مل داخل اهل حرم گشت و قریب پنجاه روز آفتاب عدالت و نصفت بر احوال زیردستان ناگور تافت و از آنجا بقصد زیارت شیخ فرید الدین مسعود شکر گنج که در قصبه اجودهن مشهور به پتن مدفونست اعلام دولت افراشته شد و رای کلیان مل را که از غایت فربهی بر اسپ سوار نمی توانست شد رخصت بیکانیر فرموده رای سنگه پسر او را حکم فرمودند که ملازم رکاب ظفر انتساب باشد و او بدوام خدمت بمراتب عالی ارتقا یافت چنانچه شمه از احوال او در موضع خود مرقوم قلم خواهد گردید و دران صحاری براری گورخر بسیار میباشد و آنحضرت شکار گورخر بسیار دوست میداشتند چون آنحضرت شکار گورخر نکرده بودند راغب شده در اثنای راه روزی قریب به نیمروز فراوان

بدرگاه فرستاد و بهانروز محافظت و حراست قلعهٔ کالنجر را بمجنون خان قاقشال که از جاگیرداران آن نواحی بود تفویض فرموده فرمان امتثال براجه رامچند فرستادند و این قلعه درماه صفر سنه سبع و سبعین و تسعمائة موافق سال چهاردهم الهی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد **ذکر ولادت حضرت شاهزاده عالی مقام سلطان سلیم مرزا** روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و سبعین و تسعمائة موافق سال چهاردهم الهی هفت گهری از روز گذشته بود که کوکب ولادت باسعادت شاهزادهٔ عالی مقدار سلطان سلیم مرزا در منزل هدایت پناه ولایت دستگاه شیخ سلیم چشتی در بلدهٔ فتح پور از افق جاه و جلال طالع گشت **ع** گرامی دُرّی از دریاے شاهی ❊ چراغ روشن از نور الهی ❊ گرفته در حریرش دانه چون سنگ ❊ چو مروارید تر در پنبه خوش‌رنگ
دران وقت حضرت خلیفهٔ الهی در آگره تشریف داشتند شیخ ابراهیم داماد شیخ سلیم این مژده را رسانید از مراحم خسروانه سرفرازیها یافت بشکرانهٔ این نعمت عظمی و موهبت کبری خلائق را بانعام عام بهره‌ور گردانیدند زندانیان را خلاص فرمودند و جشنهای پادشاهانه ترتیب داده تا هفت روز صدای عیش و نشاط در دادند و تاریخ این ولادت نشان شاه آل تمر یافته بودند و خواجه حسین مروی قصیده گفته بود که مصراع اول تاریخ جلوس حضرت خلیفهٔ الهی و مصراع ثانی ولادت شاهزادهٔ جهانیان باشد و این مطلع از آن قصیده است **بیت** لله الحمد از پے جاه و جلال شهریار ❊ گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار ❊ مبلغ دو لک تنگه در صلهٔ این قصیده انعام خواجه حسین فرمودند و اکثر شعرای وقت تاریخ و قصیده گفتند و بانعام و صله نوازش یافتند و حضرت فتح پور را پای تخت قرار داده قلعهٔ سنگین بر دور شهر فرمودند و عمارات عالی بنا یافته شهر عظیم شد پیش از تولد مبارک شاهزاده در مولد حضرت در باطن فیض موطن خود گذرانیده بودند که اگر حق سبحانه و تعالی دری از دریای پادشاهے و گوهری از درج نامتناهی کرامت فرماید پیاده بزیارت مزار مورد الانوار حضرت قطب الواصلین خواجه معین الدین چشتی قدس سره تشریف فرمایند حضرت بایفاء نذر پرداخته روز جمعه دوازدهم شعبان سنه سبع و سبعین و تسعمائة از دار الخلافت آگره پیاده متوجه اجمیر گشتند و هر روز شش کروه و هفت کروه طی میفرمودند و هم از گرد راه بمزار خواجه رسیده بشرائط زیارت و مراسم طواف پرداخته چندروز دران مقام فرشته احترام اوقات بانعام و الطاف گذرانیدند و بعد از چندروز از اجمیر معاودت فرموده متوجه دهلی گشتند و در رمضان سنه سبع و سبعین و تسعمائة ظاهر دهلی مخیم عساکر جاه و جلال گردید **ذکر وقائع سال پانزدهم الهی** ابتدای این سال روز شنبه ششم شوال سنه سبع و سبعین و تسعمائة بود و اوائل این سال حضرت شاهنشاهے در دهلی تشریف داشتند و بعد از طواف مزارات متوجه دار الخلافت گردیدند **ذکر ولادت باسعادت شاهزاده شاه مراد** در روز ... سنه ثمان و سبعین و تسعمائة موافق سال پانزدهم الهی طلوع اختر سلطنت و اقبال شاهزاده

داشتہ دراندک مدت بپای قلعہ رسیدہ مرکزوار درمیان گرفتند و مورچل پیش بردہ ساباط موجود ساختہ بضرب توپ چند جا رخنہ کردند سرجن والی قلعہ چون حال برین منوال مشاہدہ نمود از اوج غرور و سرکشی بحضیض مسکنت آمدہ پسران خود دودہ و بہوج را از قلعہ بیرون فرستادہ امان خواست آنحضرت پسران سرجن را کہ بعجز و زاری روی بدرگاہ آسمان جاہ آوردہ بودند مشمول مراحم فرمودہ از جرائم او درگذشتند و حسین قلیخان را کہ خطاب خانجہانی داشت فرستادند کہ درون قلعہ رفتہ تسلی او نمودہ او را بملازمت حضرت آورد و او از راہ خلاص و خدمتگاری در آمدہ در سلک بندہا انتظام یافت و در روز چہارشنبہ سوم شوال سنہ مذکور فتح قلعہ شد و روز دیگر حضرت خلیفۃ اللہ بتماشای قلعہ تشریف بردند و حکومت و حراست قلعہ را بمہتر خان تفویض فرمودہ علم سعادت مستقر خلافت برافراشتند و خواجہ امین الدین محمود مخاطب بخواجہ جہان و مظفر خان را فرمودند کہ اردوی ہمایون را از راہ راست بدار الخلافت آگرہ ببرند و خود بجناح تعجیل متوجہ طواف مزار فائض الانوار خواجہ معین الدین چشتی گشتہ یک ہفتہ آنجا توقف فرمودہ متوجہ دار الخلافت گردیدند روز چہارشنبہ بست و چہارم ذیقعدہ سنہ ستہ و سبعین و تسعمائۃ آگرہ مستقر رایات جلال شد و چون دربار خان کہ از بزرای مجلس بود و بجہت بیماری ہمراہ اردو بود و پیش از وصول موکب ہمایون بآگرہ وفات یافتہ بود حضرت خلیفۂ الٰہی در مجلس طعام او تشریف بردہ ورثۂ او را نوازشہاے بادشاہانہ فرمودند **ذکر سبب بناے بلدۂ فتح پور** چون چند مرتبہ حضرت را فرزند تولد شدہ نماندہ بودند و شیخ سلیم چشتی کہ قصبہ سیکرے در دوازدہ کروہے آگرہ ہست ساکن بود مژدۂ قدوم فرزندان سعادتمند رسانید آنحضرت چند مرتبہ بملاقات شیخ رفتہ در ہر مرتبہ دہ روز بست روز آنجا بودہ عمارت عالی بربالای کوہ قریب خانقاہ شیخ طرح انداختند و شیخ نیز خانقاہ جدید و مسجد عالی کہ امروز در ربع مسکون عدیل خود ندارد قریب منازل بادشاہے طرح انداخت و ہر کس از امرا خانہ و منزل جہت خود بنیا کردہ چون یکے از حرمہا حاملہ شد حضرت او را در منزل شیخ آوردہ گذاشتند و خود گاہ در آگرہ و گاہ در سیکرے میبودند و سیکرے را فتح پور نامیدہ عمارات از بازار و حمام فرمودند **ذکر فتح قلعۂ کالنجر** و این قلعہ الیست بغایت متین و سلاطین سابق دائم در ہوای تسخیر این بودند و شیرخان افغان بعد از محاصرہ یکسال در آتش ہوای تسخیر این قلعہ سوختہ چنانچہ در احوال شیرخان مذکور شد و این قلعہ را در فترات افغانان راجہ رامچند راجہ ملبہ از مجلے خان پسر خواندہ چنار خان افغان بمبلغ کلی خریدہ بود و درہمین ایام کہ خبر فتح قلعۂ چتور و رنتنبور در اطراف عالم انتشار یافت افواج منصورہ کہ در حوالے قلعۂ کالنجر جاگیر داشتند و دائم در تدبیر و تسخیر این قلعہ میبودند خواستند کہ سلسلۂ جنگ و جدال را تحریک دہند راجہ رامچند کہ مردی دانا و کارکردہ بود خود را از خدمتگاران این آستان می شمرد مقالید قلعہ را با پیشکشہای لائق مصحوب وکلای خود تہنیت فتوحات

چون امرای عظام چند منزل بجانب رنتهنبور رفتند خبر فساد و طغیان میرزایان اولاد محمد سلطان مرزا که از گجرات
از دست جنگیز خان فرار نموده بمالوه آمده قلعهٔ اجین را محاصره نموده بودند بمسامع جاه و جلال رسید حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست
که قلیچ خان با جمعی از امرا و لشکری که بر رنتهنبور تعین شده بود متوجه مندو شده در دفع فساد مرزایان مساعی
جمیله بظهور آورد و هر دو لشکر بمقتضای فرمان قضا جریان یکجا شده چون بحدود سرونج رسیدند شهاب الدین احمد خان
حاکم آن سرکار باستقبال پیش آمده ملحق گشت و باتفاق روان شدند و چون سارنگپور محل نزول امرا گردید
شاه بداغ خان حاکم آنجا با جمعی که داشت بامرا پیوست جمعیت عظیم در لشکر منصور بهم رسید مرزایان از توجه لشکر
فیروزی اثر خبردار شده دست از محاصره باز داشته رو بجانب مندو آوردند محمد مراد خان و مرزا عزیز الله که
در قلعهٔ اجین متحصن بودند از تعب محاصره خلاص شده بامرا پیوستند و همه باتفاق سر در تعاقب مخالفان نهادند
مرزایان ازین معنی واقف شده از مندو بکنار آب نربده گریختند و آنچنان سراسیمه ازان دریا گذشتند که اکثر مردم
ایشان دران غرق گشتند اتفاقاً درین ایام جهوجهار خان حبشی چنگیز خان حاکم گجرات را که در میدان ترپولیه
غافل میرفت بقتل رسانید مرزایان ازین خبر یافته فترات گجرات را غنیمت دانسته روی فرار بآن دیار آوردند
و امرای نامدار از کنار آب نربده برگشته جاگیرداران مندو بجاگیرهای خود رفتند و صادق خان و قلیچ خان و
دیگر امرا بدرگاه گیتی پناه آمده بالطاف خسروانه سرفراز گشتند و مرزایان که بگجرات رفتند در وسیلهٔ اول قلعهٔ چنپانیر را در
تصرف آورده و بجانب بهروچ آوردند و آن قلعه را محاصره در پیچیده بعد مدتی از رستم خان رومی که دران قلعه متحصن بود
گرفتند و ازین بعد بلوغ گشتند و بقیهٔ این داستان در محل خود ایراد خواهد یافت درین سال فرمان بطلب میر محمد خان
کلان و قطب الدین محمد خان و کمال خان گکهر که در سرکار پنجاب جاگیر داشتند صادر شد و امرای مذکور بدرگاه
معلی شتافته در ماه ربیع الاول سنه ست و سبعین و تسعمائة پیشکشهای لائق گذرانیدند و بعوض ایشان حسین قلیخان
و برادرش اسمعیل خان را از ناگور طلبیده بحکومت ولایت پنجاب نامزد گردانیدند و جاگیر میر محمد خان کلان در سرکار
سنبل بتنخواه شد و حسین قلیخان در هنگامیکه رایات جلال بعزیمت تسخیر رنتهنبور نهضت میفرمودند بشرف ملازمت
سرفراز گشته دران یورش ملازم رکاب ظفر انتساب گردید و بعد ازانکه فتح رنتهنبور روی داده دار الخلافت آگره
محل نزول اجلال گردید حسین قلیخان با برادرش رخصت یافته متوجه پنجاب گشت و هم در غرهٔ رجب امسال رایات
اعلی بعزیمت فتح رنتهنبور از مرکز دایرهٔ خلافت در حرکت آمده دار الملک دهلی مورد موکب جلال گردید بیت روان
شد لشکری با فتح همراه + که از دریا برآرد گرد در راه + چند روز دران شهر توقف فرموده در نواحی پالم شکار قمرغه
طرح انداخته قریب چهار هزار جانور صید کردند

ذکر وقایع سال چهاردهم الٰهی

ابتدای امسال
روز جمعه بیست و پنجم رمضان سنه ست و سبعین و تسعمائة بود و در ابتدای عنان توجه بتسخیر قلعهٔ رنتهنبور معطوف

قلعه رسیده مقدار یک جو از کناره آن شست گذشت و آسیبی بآن شخص نرسیده و چون حضرت در هنگام توجه تسخیر قلعه چیتور نذر کرده بودند که بعد از حصول این مرام بزیارت مرقد منوره خواجه معین الدین چشتی سجزی که در خطه اجمیر واقعست توجه فرمایند جهت وفای این نذر از همان راه بجانب اجمیر توجه نموده تمام آن راه پیاده طی فرمودند و بتاریخ یکشنبه هفتم رمضان باجمیر رسیده شرائط طواف و زیارت بجای آورده فقرا و مساکین آن بقعه را بصلات و صدقات شاد ساختند و ده روز در انمقام متبرک اقامت فرموده عنان عزیمت بجانب مستقر سریر خلافت معطوف فرمودند ذکر وقائع سال سیزدهم الٰهی ابتدای اینسال روز پنجشنبه چهاردهم رمضان سنه خمس و سبعین و تسعمائه بود و در ابتدای این سال الهام نصرت انجام از خطه اجمیر بحرکت آمده از راه میوات بجانب دار الخلافت آگره متوجه گردید در اثنا راه مسکن شیر بر بود بلیش آمد شیری سهمناک از نیستان بر آمده بندگان همانساعت که همیشه در رکاب ظفر انتساب بودند دست به تیر گشاده آن جانور را بر خاک هلاک نشاندند و حضرت فرمودند که اگر دیگر بار چنین قضیه رو دهد تا حکم جهانمطاع صادر نگردد هیچکس بقتل سباع جرأت ننماید در اثنا اینحال شیر دیگر بصد شدت و صلابت از شیر اول از جنگل بر آمده رو بجانب آنحضرت آورد و از ملازمان درگاه بحکم هیچکس نتوانست ارتکاب قتل نمودن درینوقت شهریار شیر شکار از اسپ پیاده شد تفنگی که بجانب آن سبع انداختند اتفاقاً اند کے زخمی بگوشه دهان سبع رسیده پوستکال گذشت شیر بصولت تمام از جای جسته متوجه آنحضرت شد و آنحضرت در مقام آن بودند که تفنگی دیگر انداخته او را از پا در آورند درین اثنا عادل محمد قندهاری جرأت نموده تیرے در خانه کمان نهاده متوجه شیر شد شیر رو از جانب حضرت تافته حمله بر عادل محمد آورد و عادل را از پا انداخته خواست که سر او را در دهن گیرد آن مرد متهور درینحالت آرنج بدست خود را در دهن او نهاده خواست که بدست دیگر خنجر از غلاف کشیده بر شکم او بزند اتفاقاً دسته خنجر بغلاف بند شده بود تا کشیدن بند گوشت دست او در هم خائید با وجود اینحالت خنجر از بند غلاف خلاص کرده زخمهای عمیق بر شکم شیر زد و جوانان دیگر هم از اطراف در آمده آن شیر را کشتند و عادل محمد چون نیز زخمهای شیر مجروح شد و ورای این زخم زخم شمشیر نیز از دست یکی با و رسیده بود چندگاه بر بستر دردمندان افتاده آخر بهمان درد در گذشت بعد از فراغ از شکار سرو قتی که اردوی همایون بحدود الور رسید حکم اشرف بنفاذ پیوست که اردو بجانب الور رود و خود بنفس نفیس از راه نارنول نهضت نموده ملاقات شیخ نظام نارنولے کرده باردو رسیدند و از انجا کوچ فرموده بمرکز دائره خلافت شرف نزول ارزانی داشته و بعد از چند ماه اراده تسخیر قلعه رنتهنبور که از امهات قلعه هندوستان ست و برفعت و استحکام مشهور بخاطر اشرف راه یافته فرمان باحضار عساکری که بیورش چیتور همراه بودند صادر شد و اشرف خان میر منشی و صادق خان را با بسیارے از افواج قاهره بانجدمت فرستادند

بدرجه شهادت رسیدند و مشهور است که سه چهار گروهی سنگها صدمتی که از قلعه جدا شده افتاده بود و اجسام آدمی
سوخته یافته بودند و از ملازمان درگاه سید جمال الدین از سادات بارهه و محمد صالح پسر مرک خان کولابی
و یزدان قلی و شاه قلی الشک آقا و حیات سلطان و محمد امین پسر میر عبدالله بخشی و میرزا الوج و جان بیگ
و یار بیگ برادر امام بیگ یساول باشی و جماعت کثیر بدرجه شهادت رسیدند قریب پانصد سپاهی انتخابی
بضرب سنگ هلاک شدند و از کفار نیز جمعی بقنار رفتند بعد از وقوع این قضیه عزت و اهتمام آنحضرت در
گرفتن قلعه بیشتر شد و ساباطی که در مورچل شجاعت خان بنیاد شده بود با تمام رسید در شب سه شنبه
بست و پنجم شعبان سنه خمس و سبعین و تسعمائه افواج قاهره از اطراف قلعه هجوم نمودند و در دیوار قلعه شگاف
نموده جنگ سلطانی انداختند جیمل که سردار اهل قلعه بود بر در آن شگاف آمده مردم را بجنگ تحریص میکرد حضرت
خلیفه الهی در بالاخانه که جهت نشیمن ایشان بر ساباط مورچل ترتیب یافته بود و لعک در دست بسته بودند و
روی جیمل از روشنی شرارها که توپ و تفنگ بدینجا می انداختند محسوس میگشت حضرت تفنگ را حواله جیمل نموده آنچنان زد
بر پیشانی آورد که همانجا بجهنم رفت چون اهل سردار خود را کشته دیدند دل از جنگ برداشته همه بخانهای خود دویدند
و عیال و اطفال و اسباب و اشیاء خود را یکجا کرده بآتش سوختند این عمل را در اصطلاح هند جوهر میگویند و
افواج فیروزی نشان از اطراف هجوم نموده چند جا رخنه در دیوار انداختند بعضی از کفار پیش آمده در مدافعه و مقاتله
شرائط تهوری بجا آورده میکوشیدند و آنحضرت بر بالای ساباط نشسته ترددات بندهای جانسپار را بنظر
تحسین ملاحظه میفرمودند و از مقربان حضرت عادل محمد قندهاری و حلیم خان که بخان عالم مخاطب بود و باینده
محمد مقبول و جبار قلی دیوانه و از دیگر جوانان دلاور ترددات مردانه بظهور آمده بتحسین وافر سرفراز گشتند و آن شب
تمام شب بجنگ و جدال گذشته وقت صبح که صباح دولت روزافزون بود قلعه مفتوح گشت آنحضرت بر
فیل سوار شده و تمام بندهای جانسپار در رکاب ظفر انتساب پیاده بقلعه درآمدند ؎ همه ساز غزا کرده
مهیا ❊ روان شد کوه آهن سوی دریا ❊ درآمد باد این لشکر در آن خاک ❊ که سنگش هم گریزان شد
چو خاشاک ❊ و حکم قتل عام صادر گشته زیاده از هشت هزار رجپوت که در آن قلعه جمع آمده بودند بسزای
کردار خود رسیدند بعد از نیم روز دست از قتل باز داشته عنان معاودت بجانب اردوی ظفر قرین
معطوف داشته سه روز در آن منزل توقف فرموده آصف خان را بدارائی آن ولایت سرفراز ساختند روز سه شنبه
بست و پنجم شعبان سال مذکور رایات مراجعت بجانب دارالخلافت افراختند از غرائب امور در آن معرکه
دیده شد یکی آن بود که شخصی قریب مورچل مؤلف این کتاب در پناه درختی نشسته و دست راست بر زانوی
خود نهاده بود و شست تیراندازی بحسب اتفاق در انگشت ابهام بالا کرده مانده بود درینوقت توپی از بالای

ولایت مندو را متصرف شدند حضرت خلیفهٔ الٰهی چون از کاکرون کوچ فرمودند رانا اودی سنگه مقدار هفت یا هشت
هزار کس را بسرداری جیمل نام راجپوتی که بشجاعت و شهامت اشتهار داشت و در قلعه میرتهه با مرزا شرف الدین حسین
محاربه نموده بود چنانچه مذکور گشته بمحافظت قلعه چیتور که برفعت و متانت از سائر قلاع هندوستان ممتاز است
گذاشته خود با جمعی از اقارب و اقوام پناه بکوهان بلند و بیشه های پر درخت برد قلعه چیتور بر کوهی واقع ست که بلندی
آن مقدار یک کروه ست و آبهای الاو دیگر کوه اتصال ندارد و طول قلعه سه کروه است و عرض نیم کروه است
و آبهای روان بسیار دارد حسب الحکم جهانمطاع اطراف قلعه را با امرا تقسیم نموده مرگرد او را میان گرفتند بیت
بگردش دور لشکر شد مهیا ٭ چو گرد ربع مسکون دور دریا ٭ و افواج فیروزی نشان بتاخت و تاراج ولایت رانا
نامزد شد آصف خان را که بهرام پور که از قصبات معمور آن ولایت ست فرستادند آصف خان بقهر و جبر آن قلعه را
گرفته تمام آنحدود را بنهب و تاراج داد و حسین قلیخان با جمعی از افواج نصرت پناه بطرف اودی پور و کونبلمیر که از
اعاظم قلاع آن ولایت و دار الحکومت رانا ست تعین یافته اکثر قصبات و مواضع آنحدود را بتاراج داده چون
از رانا اثری یافته نشد با فتح و نصرت بدرگاه معاودت نمود و چون مدت محاصرهٔ چیتور بطول انجامید
حکم جهانمطاع بساختن ساباطها و کندن نقبها صادر شده مقدار پنجهزار استاد بنا و نجار و سنگتراش جمع
آورد و از دو طرف قلعه شروع در ساختن ساباطها نمودند ساباط عبارت از دو دیوارست که از فاصله یک تفنگ
انداز بنیاد کرده در پناه تختهائیکه چرم خام گرفته مستحکم ساخته مثل کوچه ساخته بدیوار قلعه رسانیده و دیوار قلعه بضرب
توپ می اندازند و جوانان مردانه از ان رخنه در قلعه می درآیند و ساباطی که از مورچل پادشاهی برداشته بودند
وسعت آن بمرتبه بود که ده سوار برابر در آن میگذشتند و ارتفاع آنقدر که فیل سوار نیزه بدست میتوانست
در ته آن رفت و در وقت ساباطها مردم قلعه آنقدر توپ و تفنگ می انداختند که از بیلداران مزدوران با آنکه
سرهای چرم گاو در پیش خود میداشتند هر روز زیاده از صد کس هلاک می گشتند و مرده ها را میان دیوار بجای
خشت بکار میبردند تا در اندک مدت ساباط تمام شده بجائی رسید که متصل قلعه کردند و نقبچیان نیز نقبها کنده
بپای حصار رسانیدند و دو برج را که بهم قریب بود مجوف ساخته از داروی تفنگ پر کردند و جمعی از بندهای
جانسپار که بجلادت و مردانگی مشهور بودند مکمل و مسلح نزدیک مورچها آمده انتظار آن میکشیدند که هرگاه آتش
بآن نقبها بدهند و رخنه در قلعه واقع شود ایشان خود را بقلعه اندازند اتفاقا هر دو نقب را یکبار آتش دادند فتیله
یکی کوتاه تر بود و از یکی درازتر آنکه کوتاه بود زودتر گرفت و آن برج را از بیخ بر کنده در هوا برد و رخنهٔ عظیم در حصار
راه یافت جوانان یکبار خود را بآن رخنه رسانیده خواستند که در آیند در انوقت آتش بآن نقب دیگر رسیده
آن برج و دو هلم آشنا و بیگانه که بر بالای آن تردد میکردند از جا برداشته بر هوا برد و هر که در ته سنگها در آمد او نیز

بندول اداشته با کشتی نشسته در میان آب درآمدند و اسکندر خان نیز از انطرف با دو سه هزار کس رسیده در میان
دریا ملاقات نمود امرای کبار ستعد و خواست گناه اسکندر خان شده سوگند یاد کردند که قصد مال و جان مردم
او نکنند و باین قرار از هم شده هر کس بجای خود رفت اسکندر خان دو منزل از انجا که بود کوچ کرده رفت و بامرای
نوشت که بواسطه طغیان آب در کنار دریا نتوانستم بود امرای عظام از خداع او واقف شده سر در تعاقب او
نهادند چون بگورکهپور رسیدند معلوم شد که اسکندر از آب گذشته بدر رفت و چون بیشتر ولایت افغانان
بود و امرا بحکم عالی بآن ولایت نتوانستند درآمد و حقیقت حال را نوشته بدرگاه معروض داشتند حکم اشرف نفاذ
پیوست که چون اسکندر از ممالک محروسه بدر رفت و مگر احتیاج تعاقب او نیست محال جاگیر او بمحمد قلی خان
برلاس تفویض فرمودند امرای کبار بر مضمون فرمان اطلاع یافته محمد قلی خان را از انجا گذاشته متوجه درگاه
عرش اشتباه و در دار الخلافت آگره بشرف ملازمت سرفراز آمدند ذکر فتح قلعه چیتور چون اکثر زمینداران
و راجهای هندوستان داخل بندهای درگاه شده بودند و رانا اودیسنگه راجه ولایت مارواربا اعتماد قلعه
ستین و کثرت جمعیت و فیل بسیار مغرور گشته گردنکشی میکرد و درینولا که خاطر اشرف از مهمات علی قلیخان و سائر
اهل بغی و فساد جمع گردید و سریر خلافت مصیر محل نزول اجلال شد تسخیر قلعه چیتور پیش نهاد همت والا گشت
بنا بر آن شروع در لوازم این یورش نمود و بیانه در تغیر حاجی محمد خان سیستانی بجاگیر آصف خان قرار یافته
حکم اشرف بصدور پیوست که آصف خان بیشتر بآن پرگنه رفته سامان و سرانجام لشکر نماید و متعاقب آن
رایات عالیات نیز بآوازه شکار بعرصه بازی رفته چند روز آنجا بوده شکار قمرغه طرح انداخته هزار جانور طرح شکار
کردند و از انجا در حرکت آمده حکم باحضار لشکرها فرمودند و بر ولایت موسیدانه عبور نموده چون بقلعه سوی سوپر
رسیدند معلوم نمودند که کسان رای سرجن والی قلعه رنتهبور که دران قلعه بودند آوازه نهضت رایات عالی
شنیده قلعه را گذاشته جانب رنتهبور گریختند و حکومت و حراست آنقلعه بنظر بهادر که یکی از بندهای دولتخواه بود
حواله شد و از انجا بکوته که از پرگنات آن ولایت است رسیدند و شاه محمد خان قندهاری را بحکومت آن ولایت
سرفراز ساخته از انجا نهضت فرمود و چون بقلعه کاگرون که سرحد ولایت مالوه است رسیدند دفع پسران میرزا
الغ و محمد سلطان میرزا و شاه میرزا که از سرکار سنبل گریخته باین نواحی آمده است بتمرد و تعدی کشاده بودند مد نظر همم
دانسته شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان و محمد مراد خان و حاجی محمد سیستانی را در سرکار مندو جاگیر
کرده باین خدمت سرفراز ساختند وقتی که امرای عظام بحوالی اجین که بلاد معتبر آن ولایت است رسیدند معلوم نمودند
که میرزایان خبر نهضت رایات عالی شنیده همه یکجا شده فرار نموده بگجرات نزد چنگیز خان حاکم آن ولایت که
یکی از خانزادان سلطان محمود گجراتی بود رفتند امرای عظام که بدفع میرزایان تعین یافته بودند سیکی نزاع جنگ

برخواست چه چو اختر درگذشت فالی بشارت است. القصه چون خاطر اشرف را از تفرقه خلاف اهل عناد فراغ تمام
حاصل گشت عنان عزیمت بطرف جوسی و پیاگ یافته دو سه روز در آن مقام توقف فرمودند و کسانی را که از درگاه
گریخته بعلی قلیخان درآمده بودند آنجا بدست آورده بموکلان سپردند و از آنجا بطرف بنارس نهضت فرمودند و
در آن منزل هر که از مردم علی قلیخان از راه انکسار بملازمت آمد از گناه او درگذشتند و از بنارس بجونپور تشریف
آورده سه روز در ظاهر آن بلده اقامت فرمودند و اکثر مردم علی قلیخان که از جنگگاه گریخته در آنجا جمع آمده بودند
همه را در سایه امن درآورده انواع التفات بحال ایشان مبذول فرمودند و از جونپور یلغار نموده در عرض سه روز
بچهار و پنج کس بکنار آب گنگ در گذر کره و مانکپور که اردوی آنجا بود رسیدند و بکشتی از آن آب عبور نمودند
و درون قلعه کره بعز نزول همایون باعلی علیین رسید و فرمان بطلب منعم خان خانخانان از دار الخلافت آگره
بصدور انجامید و اکثر جاگیرداران صوبه شرق برخصت سرفراز گشته بجاگیرهای خود رفتند و جمعی از اسیران لشکر
علی قلیخان که همیشه ماده فساد بودند مثل خان قلی اوزبک و یار علی و مرزا بیک قاقشال از خویشان مجنون خان
و خوشحال بیگ از توجیان حضرت جنت آشیانی و میرشاه بدخشی و علم شاه بدخشی و دیگر متعینان برگشته بخت را
بیاسا رسیدند و میرزا میرک رضوی مشهدی وکیل علی قلیخان را که از درگاه گریخته نزد او رفته بود و در روز جنگ
گرفتار گشته در سیاستگاه آورده در ته فیل انداختند فیل او را چند مرتبه بخرطوم بالشها داده آخر بواسطه سمت
سیادت گناه او را بخشیدند و خانخانان از دار الخلافت آگره بشرف زمین بوس سرفراز گردید و بحراست و
حکومت محال جاگیرهای علی قلیخان و بهادر خان از جونپور و بنارس و غازیپور و قلعه چنار از مانیه تا گذر آب چوسا
امتیاز یافته بخلعت فاخره و اسپ نوازش یافت و رایات عالی در عین برسات در ماه ذیحجه سنه اربع و
سبعین و تسعمائه بدار الخلافت رسید سابقاً سمت گذارش یافت که محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و سائر
افواج نصرت شعار بر سر اسکندر بتعین یافته جانب اوده روآوردند اسکندر از این معنی خبردار گشته متحصن گشت و
افواج فیروزی نشان چون در پای حصار رسیدند قلعه را محاصره گرفت کار بر اسکندر بیگ تنگ ساختند درین
اثنا خبر بانهزام علی قلیخان و بهادر رسیده او ریحان بیدل گشتند و کسانرا از راه مصالحه نزد محمد قلی خان و مظفر خان
فرستاده طلب امان نمودند افواج ظفر انتساب را بحکایت مصالحه مشغول داشته شب از دروازه که جانب دریا
بود بکشتی نشسته بدر رفتند چون کشتیها در تصرف اسکندر خان بود امرا از آب نتوانستند گذشت اسکندر خان
بامرا پیغام کرد که من بر پیمان قول و عهد یکه قرار یافته ثابت قدمم ولیکن مردمی که همراه بنده اند ملاحظه میکنند که اگر شما
در کشتی نشسته بمیان آب درآیند و بنده هم با دو سه کس از طرف بیایم و قول و عهد یکه تجدید استحکام یابد باعث
تسلی این مردم میگردد و باتفاق متوجه درگاه میشویم محمد قلیخان برلاس و مظفر خان و راجه تودرمل التماس اسکندر خان را

ت اکبری

ر دوشنبه غره ذیحجه سنه مذکور مستعد قتال شده فوج غول را بوجود اشرف خود آراستند و برانغار آصفخان
سامریکها و در جوانغار مجنون خان و دیگر امرا قرار گرفتند حضرت درین روز بر فیل بال سندر تمام سوار شده
مرزا کوکه ملقب باعظم خان در چوکندی آن فیل نشانده سر سبابات او را از جیح گذرانیدند و مخالفان آمدن آنحضرت را
یقین دانسته دل برمرگ نهادند و صفوف را ترتیب داده جمعی از دلیران لشکر خود را روبروی هراول منصور فرستاد
و بابا قاقشال که سردار اوچی بود و آنجماعت را از جا برداشته باصف علی قلیخان دوانید و درین محل اسپ یکی از
گرنجگان براسپ علی قلیخان خورده دستار از سرش بیفتاد بهادرخان از مشاهده اینحال گ تهور در حرکت
آمده حمله مردانه برجماعت اوچی آورد و باباخان که سردار اوچی بود گریخته بصف مجنون خان پیوست بهادر
از عقب رسیده در میان این دو فوج در آمده ترددات مردانه نمود درین اثنا تیرے براسپ رسید چراغ پا
شد و بهادرخان از اسپ بزمین آمده گرفتار گشت بیت کلید ظفر چون نباشد بدست * ببازو در فتح
نتوان شکست * و چون معرکه قتال گرم شد حضرت از فیل فرود آمده براسپ سوار شدند و فرمودند تا فیلان را
بر صف علی قلیخان دوانیدند * هیکل فیلان بزمین خم فکند * زلزله در عرصه عالم فکند * زان همه زندان
که بلاسنج بود * روی زمین عرصه شطرنج بود * اتفاقا فیل هیرانند نام چون نزدیک بصف مخالفان رسید ایشان
نیز فیل او دیانه نام را برابر هیرانند دوانیدند هیرانند آنچنان کله بر فیل زد که در میدان افتاد و درین وقت
تیرے بعلی قلیخان رسیده در مقام بر آوردن آن تیر بود که تیر دیگر باسپش خورد و اسپ چراغ پا شد علی قلیخان
بزمین افتاد و فیلی هرسنگ نام رسیده قصد علی قلیخان کرد علی قلیخان بفیلبان گفت من مرد بزرگم اگر مرا زنده پیش
بادشاه خواهی برد نوازشها خواهی یافت فیلبان گوش بسخن ناکرده فیل دوانید تا علی قلیخان در ته دست و پای
فیل بخاک برابر شد و چون قضا معرکه از غبار وجود مخالفان مصفی گشت نظر بهادرخان را در عقب خود بر اسپ
سوار کرده بخدمت آورده بسعی امرا بقتل رسید و بعد از لحظه خانزمان را نیز آوردند بندگان حضرت از اسپ
فرود آمده سجده شکر این فتح عظیم نمودند و این فتح در موضع منکروال از اعمال جوسی و پیاگ که الحال بالٰه آباس
موسوم و مشهور است از روز دوشنبه غره ذیحجه سنه اربع و سبعین و تسعمائة موافق سال دوازدهم الهی واقع شد
از غرائب اتفاقات آنکه دران ایام که حضرت خلیفه الهی بر سر علی قلیخان رفته بودند پدر مولف بخدمات بادشاهی
در آگره مانده بود و مولف این تاریخ نیز در آگره بود هر روز ارباب فتنه و واقعه طلبان اخبار موحش شهرت میداد
روزے یکی از مصاحبان خود گفتم که چه شود که ما نیز خبرے دلخواه خود شهرت دهیم گفت چه خبر گفتم که خبر رسیده که
خانزمان و بهادرخان را می آورند و این خبر را چندان کس گفتیم اتفاقا روز سوم از اینخبر سر خانزمان و بهادرخان را
عبدالله خان ولد مراد بیگ آورد و بهانروز که در آگره اینخبر در آگره مذکور گشته بقتل رسیده بودند بسا مانیکه از بار

سنه اربع و سبعین و تسعمائه بجانب آگره توجه فرمودند چون رایات عالیات بقصبه تهانیسر رسید جمعی از جوگیان و
سناسیان برکنار حوضی که آنرا کرکهیت گویند و خسوف جهت غسل باین حوض می آیند و مجمع عظیم میشود و از طلا و نقره و جواهر
و زر و پارچه برهمنان میدهند و بعضی در ان آب می اندازند و جوگیان و سناسیان نیز از ان خیرات بهره مند میشوند
اجتماع داشتند بسبب نزاع که این دو فرقه باهم داشتند بیقین باستخاره آمده رخصت قتال طلبیدند طائفه سناسی
از دویست نفر زیاده و از سیصد کم بودند و جوگیان که خرقه پوش میباشند از پانصد نفر بیشتر بودند چون طرفین بمقابله
ایستادند حسب الحکم چندی از سپاهیان نیز خاکستر بر خود مالیده بکومک سناسیان که قلیل بودند رفتند و از طرفین
جنگ عظیم بهم پیوست و جمعی کشته شدند و خاطر اشرف را از تماشای عظیم انجال انبساط عظیم روی نمود و در آخر جوگیان
شکست یافتند و سناسیان غالب آمدند و چون دارالملک دهلی مخیم سرادقات جلال شد مرزا مبرک رضوی را که بجای
باقی خان سپرده بودند از حبس گریخت و خان باقی خان بتعاقب او رفته چون اورا نیافت از ترس سیاست باز
و تاتار خان حاکم دهلی معروض داشت که محمد امین دیوانه که از لاهور گریخته بود در پرگنه بهوجپور بخانه شهاب خان کمان
رفته چند روز در خانه او بود و اسپ و خرجی از امداد یافته نزد مخالفان رفت از شنیدن این حکایات آثار غضب
از جبین مبین آنحضرت ظاهر گشت شاه فخرالدین مشهدی را حکم شد تا شهاب خان را حاضر سازد در روزی که موضع
بلول محل نصب رایات گردید شاه فخرالدین شهاب خان را موقف سیاست حاضر ساخت و در همان منزل بقتل
رسید چون رایات جهانگشا را در آگره نزول واقع شد بعرض رسید که خانزمان شیرکره را که در حصار کوهی قنوج است
محاصره داده مرزا یوسف خان متحصن گشته حضرت خلیفه الٰهی نوزده روز در آگره بوده خانخانان را بحراست دارالخلافت
آگره گذاشته بتاریخ سه شنبه بیست و سوم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمائه بجانب جونپور متوجه گشتند چون پرگنه
سانته رسیدند علی قلیخان از گرد شیرکره برخاسته بجانب مانک پور که برادرش بهادرخان آنجا بود گریخت و چون ظاهر
بهوجپور معسکر همایون گشت محمد قلی خان برلاس و مظفرخان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و پسر عبدالمطلب خان
و حسن خان و عادل و محمد و خواجه غیاث الدین علی بخشی و دیگر جوانان مردانه قریب شش هزار سوار جرار بر سر
اسکندر که اوده بود تعیین شدند و خود بنفس نفیس متوجه کره و مانک پور گشته به پرگنه رای بریلی رسیدند خبر رسید که علی قلیخان
و بهادر از آب عبور نموده قصد آن دارند که بجانب کالپی روند حکم شد که اردوی معلی همراهی خواجه جهان بقلعه کره
رود و خود بتعجیل هر چه تمامتر یکبار گذر مانک پور رسیده بر فیل سوار از آب عبور فرمودند درینوقت زیاده از ده پانزده
کس همراه آنحضرت نبودند مجنون خان و آصف خان که در پیش بودند ساعت بساعت خبر مخالفان میرسانیدند
اتفاقاً علی قلیخان و بهادرخان در انشب تمام شب بصحبت شراب و پاتربازی مشغول بوده بغفلت گذرانیده
بودند مقدمات جنگ و جدال را بر دلیری مجنون خان حمل نموده آمدن آنحضرت را باور نمیکردند بالجمله حضرت

رسانیدند همه وقت در رکاب ظفر انتساب حاضر بوده بلوازم عبودیت قیام مینمودند چون حضرت خلیفهٔ الهی یورش
جونپور معاودت فرمودند ایشان بجاگیرهای خود رفته در حدود سنبل میبودند در بنولا که اعلام ظفر انجام جهت دفع فساد
مرزا محمد حکیم بجانب لاهور در حرکت آمد الغ مرزا و شاه مرزا باتفاق اعمام خود ابراهیم حسین مرزا و محمد حسین مرزا در تمام
بغی شد بعضی پرگنات مزاحمت رسانیدند چون جاگیرداران آن نواحی اتفاق کرده بر سر ایشان رفتند روی
فرار بجانب مالوه نهادند چنانچه تتمهٔ این قصه عنقریب مذکور خواهد شد انشاالله تعالی

ذکر وقایع سال دوازدهم الهی

ابتدای این سال روز سه شنبه دوم رمضان سنه اربع وتسعمائة بود در اوائل این سال که ایام نوروز بود
داعیهٔ شکار قمرغه از خاطر خطیر سر زده حکم جهان مطاع بصدور پیوست که امرای عظام از اطراف لاهور مقدار چهل کروه راه
از هر طرف قمرغه ساخته وحوش را رانده در صحرای که پنج کروهی آنجا واقعست جمع آرند امرای عظام بموجب حکم بصاحب اهتمامی
بمیر محمد خان آتکه موازی پانزده هزار جاندار از رهوار و نیله گاو و شغال و روباه وغیره را در آن صحرا صیدگاه گرد آوردند
و در وسط آن صیدگاه که وسعت آن از هر طرف پنج کروه بود قصر بادشاهی که در یورشها همراه میباشد نصب نمودند هر روز
حضرت خلیفهٔ الهی بر سمند دولت سوار شده شکار میفرمودند امرای کبار و خوانین عالیمقدار روز بروز موربچلها
پیش برده دائره را تنگ تر میساختند چون چندی بر این منوال گذشت بندگان حضرت پرتو التفات بحال
نزدیکان انداخته ایشان را نیز برخصت شکار سرفراز گردانیدند بعد از ان رخصت تمام فرمودند چنانچه هیچ کس
از سپاهی در خانه نماند که باقسام صید بهره ور نگشت و بعد از فراغ شکار عنان عزیمت جانب تهته تافته چون بکنار
دریای لاهور رسیدند همچنان سواره اسپان در آب انداخته شناوری نموده گذشتند و از بندهای درگاه که خود را
بیعت آنحضرت در دریا انداخته بودند خوش خبر خان لیساول و نور محمد پسر شیر محمد قور دار غرق گشتند و در ایام
شکار همدیگری که از لیساولان نظر بمزید قرب اختصاص داشت ارتکاب شرب خمر نموده یکی از ملازمان استغاثه
نمود حضرت بقلیچ خان فرمودند که او را گردن زند قلیچ خان بنوعی شمشیر بر گردن او زد که شمشیر شکست و گردن او را
آسیبی نرسید از مشاهدهٔ این حال از سر خون او گذشته حکم بتشهیر فرمودند و هم درین ایام که مظفر خان در آگره جهت مهام
دیوانی مانده بود با وزیر خان آصف خان بدرگاه معلی آمده در شکار قمرغه ملازمت نمودند پدر مؤلف تاریخ که حسب الحکم
در آگره بخدمات بادشاهی مانده بود بمرافقت مظفر خان درین سفر بود و حسن نیز همراه پدرم بود القصه حضرت
خلیفهٔ الهی از گناهان آصف خان و وزیر خان گذشته وزیر خان را کورنش دادند و حکم شد که آصف خان
باتفاق مجنون خان قاقشال در کره و مانکپور بوده مخالفت آنحدود نمایند و هم درین ایام خبر رسید علی قلی خان
و بهادر و سکندر نقض عهد کرده دیگر باره بغی ورزیدند و حضرت باستماع این خبر مرزا میرک رضوی را که وکیل
آنها بود بخان باقی خان سپردند و مهمات ولایت پنجاب را بعهدهٔ محمد خان و سایر آتکه گروه و دوازدهم رمضان

دختران میرزا سلیمان را خلاف ادب دانسته مردم خود را واپس طلبید و میرزا سلیمان از قراباغ پی نیل مقصود بر گشته
چون بکنار کابل رسید باز آن قلعه را محاصره گرفت و معصوم که دلیر و جیره گشته بود هر روز فوجی را بیرون فرستاد کار بر
بدخشیان تنگ ساخت و درین اثنا سه بار و آورده کار بجای رسید که میرزا سلیمان بصلح راضی شد و معصوم چون پریشانی
لشکر میرزا سلیمان معلوم کرد در مقام پرخاش آمده بصلح راضی نمیشد آخر میرزا سلیمان قاضی خان بدخشی را که استاد
معصوم بود نزد او فرستاده قرار داد که اندک پیشکشی که فی الجمله دست آویز تواند بود بمیرزا سلیمان فرستد باین
رنگ مصالحه قرار یافت میرزا سلیمان مرتبه اول حرم خود را به بدخشان روان کرده خود نیز تعاقب او راهی شد
القصه وقتی که دار السلطنت لاهور محل نزول اجلال گردید زمینداران اطراف طوق الاطاعت در گردن انداخته آمده
اکثر بشرف خاکبوس سرفراز گشتند و جمعی که سعادت ملازمت دانستند در یافت ایلچیان با پیشکش و هدایا فرستاده
اظهار بندگی نمودند از آنجمله محمد باقی ترخان بن میرزا عیسی که حاکم ولایت سند بود ایلچیان بدرگاه فرستاده عرضداشت
نمود که پدر کمینه که در زمره بندهای درگاه انتظام داشت از عالم رفته و من بنده نیز قدم صدق بر جاده اخلاص استوار
داشته خود را در زمره غلامان درگاه میشمارم درینولا سلطان محمود والی قلعه بکر بمعاونت قزلباش که در قندهار می باشند
اطراف ولایت بنده را مزاحمت میرساند از الطاف بادشاهی توقع آن دارم که مزاحمت او ازین ولایت دور شود چون
عرضداشت محمد باقی بموقف عرض رسید فرمان بنام سلطان محمود عز اصدار یافت که من بعد قدم از حد خود بیرون
ننهاده بحد ولایت باقی محمد مزاحمت نرساند و هم درین ایام استقرار لاهور عرضداشت منعم خان خانخانان از دار الخلافت
آگره رسید که پسران محمد سلطان میرزا الغ میرزا که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین و شاه میرزا باشند و در سرکار سنبل جاگیر
داشتند دران نواحی دست تعدی کشاده لوای مخالفت برافراخته اند و چون بنده قصد تنبیه ایشان تا بدهلی رفت
مطلع شده بجانب مندو بدر رفتند و این محمد سلطان میرزا پسر سلطان بن مانقرا بن منصور بن بانقرا ابن عمر شیخ بن
امیر تیمور صاحبقران ست و مادر او دختر سلطان حسین میرزا بود بعد وفات سلطان حسین مغفور بخدمت حضرت
جنت آشیانی محمد همایون بادشاه نیز در ایام جهانبانی خود در مقام رعایت او شدند و پسران او یکی الغ میرزا
و دیگر شاه میرزا در خدمت آنحضرت بوده چند مرتبه از ایشان آثار بغی و خروج بظهور انجامیده هر مرتبه عصیان
ایشان بعفو اقتران یافت تا آنکه الغ میرزا در تاخت هزاره کشته شد از و دو پسر ماند یکی سلطان محمد میرزا و دیگر
اسکندر میرزا و آنحضرت در مقام رعایت ایشان آمده و اسکندر میرزا را الغ میرزا و سلطان محمد میرزا را شاه میرزا خطاب
کردند چون نوبت فرمانروایی بحضرت خلیفه الهی رسید محمد سلطان میرزا که معمر بود از خدمت معاف داشته پرگنه
اعظم پور از سرکار سنبل در وجه مدد معاش او مقرر فرمودند و در ایام پیری چند پسری حاصل شد ابراهیم حسین میرزا
و محمد حسین میرزا و عاقل حسین میرزا آنحضرت هر واحد ایشان را بجاگیرهای لائق سرفراز ساخته بمرتبه امرائی

با فریدون همداستان شدند و مرزا باغوای ایشان عنان عناد و بغی بجانب لاهور تاخته چون بجوار لاهور رسید دست نهب و تاراج کشاد امرای پنجاب مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین محمد خان و شریف خان از شنیدن این خبر هم در لاهور جمع شده بلوازم قلعه داری پرداخته عرضداشت مشتمل بر بغی و عصیان مرزا محمد حکیم بدرگاه فرستادند و مرزا محمد حکیم بکوچ متواتر بلاهور رسیده در باغ مهدی قاسم خان که بر ظاهر آن شهر واقع است نزول کرد و چند مرتبه جنگها را ترتیب داده بپای حصار آمد امرای پنجاب بضرب توپ و تفنگ نگذاشتند که کاری سازد و عاقبت چون نهضت اعلام نصرت انجام بجانب پنجاب شنید تاب توقف نیاورده راه گریز پیش گرفت ؏

تنی را که نتوانی از جای برد * بپرخاش او پی نباید فشرد

بپهلوی شیر الهی دست کش * که دارای بشیر افگنی دست خوش

ذکر نهضت رایات ظفر سمات بجانب لاهور

چون خبر مخالفت مرزا محمد حکیم بمسامع علیه رسیده امارات قهر و غضب بر رخسار فرخنده آثار آنحضرت ظاهر شد باحضار لشکرها فرمان شد و منعم خان خانخانان را بحراست دار الخلافت آگره و مظفر خان را بمهمات دیوانی آنجا گذاشته بتاریخ سوم جمادی الاول سنه اربع و سبعین و تسعمائة نهضت فرمودند در مدت ده روز بدهلی رسیده بزیارت اولیایی که در آن بقعه آسوده اند پرداخته فقرا و مساکین را بتفقدات بادشاهانه نوازش نمودند و از آنجا کوچ بکوچ چون ببلدهٔ سرهند رسیدند از مشاهدهٔ رونق بازارهای شهر خوشدل گشته حافظ رخته را که شقدار آنجا بود تحسینها فرمودند و سرکارداری آنجا را بعهدهٔ او گردانیدند و چون آب ستلده مورد رایات اعلی گردید خبر فرار مرزا محمد حکیم رسید و از آنجا بجو سماشلی تمام متوجه لاهور گشته چون بحوالی شهر رسیدند امرای عظام که آثار دولتخواهی و جانسپاری از ایشان بظهور بود باستقبال شتافته بنوازش بادشاهانه سرفراز گشتند و در ماه رجب سال مذکور دار السلطنت لاهور محل نزول گشته منازل مهدی قاسم خان که در درون ارک قلعه واقع است مستقر خلافت گردید و قطب الدین محمد خان و کمال خان بموجب حکم جهان مطاع سر در تعاقب مرزا نهاده از پرگنه بهره گذشتند چون معلوم نمودند که مرزا از آب نیلاب گذشته بتعجیل بکابل روی معاودت بدرگاه آوردند و مرزا محمد حکیم چون خبر مراجعت مرزا سلیمان بجانب بدخشان شنید خود را بتعجیل بکابل رسانید در اوراق پیش مرقوم گشت که مرزا سلیمان اردوی خود را که دختران او نیز در آن اردو بودند بگرد کابل گذاشته خود جریده بقصد گرفتن میرزا محمد حکیم نزدیک بقراباغ آمده محمد معصوم کوکه که مرزا محمد حکیم او را در کابل گذاشته بود در روز دیگر جمعی را بر سر اردوی مرزا سلیمان فرستاد که محمد قلی شغالی را که در اردو بود شکست دادند محمد قلی تمام اسباب و اشیا را بتاراج داده خود را بپناه دیوار باغ که در آن نواحی بود رسانیده دختران مرزا سلیمان را در آن باغ در آورده متحصن [illegible] معصوم کوکه دستگیر کردن [illegible] مجا بچیده خواستند که او را مع دختران مرزا د[illegible] کنند

قراباغ بملاقات خواهد آمد مصلحت آنست که بیلغار خود را آنجا رسانیده در کمین فرصت باشیم
مرزا سلیمان محمد قلی شغالی را که از امرای معتبر او بود و بشجاعت مشهور بود با هزار کس بمحافظت حصار
خود که دران اردو داشت در نواحی کابل گذاشته با بقیه سپاه درست ایلغار کرده خود را بحوالی
قراباغ رسانیده در کمین فرصت ایستاد و کسان مرزا که از پیش خرم بیگم برگشته مضمون
عهود و مواثیق را خاطر نشان مرزا کرده بودند در رفتن مرزا بملاقات آن عورت ترغیب نمودند
و خواجه حسن نقشبندی نیز درین باب کوشش نمود مگر باقی قاقشال که او برفتن مرزا راضی
نبوده می گفت که این عورت در مقام خداع و مکرست اما چون مرزا بملاقات حرم بیگم را اقرار داده بود بمنع
باقی قاقشال ممنوع نشده با چندی از معتمدان خود بجانب قراباغ روان شد چون بوعده گاه
رسید چندی از لشکریان مرزا سلیمان که در شب از ایشان جدا شده بودند بمردم مرزا رسیده حقیقت
آمدن مرزا سلیمان را بالشکر انبوه و ایستادن او در کمینگاه خاطر نشان نمودند مرزا را بمجرد رسیدن این خبر
معاودت نمود مرزا سلیمان که بر معاودت مرزا محمد حکیم خبر یافت سر در تعاقب او نهاده در کوتل سنجد دره
بعضی از مردم مرزا رسیده دستگیر ساخت و اسباب و اشیا مرزا که در عقب مانده بود همه را تاراج
کرده در کوتل سنجد دره توقف کرد و مرزا محمد حکیم باتفاق باقی قاقشال بغوربند آمد و از انجا بجلال آباد
و از جلال آباد بکنار نیلاب رسیده از آب گذشته و عرضداشت نوشته مصحوب ایلچیان بدرگاه فرستاد
وقتیکه بکرهین محل استقرار موکب ظفر بود ایلچیان مرزا محمد حکیم بعتبه بوسی سرفراز آمده عرضداشت مرزا
را که مشتمل بر پریشانی احوال او بود گذرانیدند و پیش از وصول عرضداشت خبر فترات کابل بمسامع
علیه رسیده بود و حضرت فریدون را که خال مرزا و ملازم درگاه معلی بود جهت امداد و اصلاح
مهمات مرزا تعیین فرموده بودند در بینولا که عرضداشت مرزا رسید مبلغی کلی با امتعه هندوستان
واسپ و زین مصحوب خوشخبر خان که از یساولان نظیر بود جهت مرزا فرستاده فرمان نوشتند که اگر
احتیاج بکومک باشد امرای پنجاب را بمدد خواهیم فرستاد چون خوشخبر خان نزدیک باردوی
مرزا رسید مرزا باستقبال فرمان شتافته اظهار اخلاص بندگی نمود و بعد از رسیدن خوشخبر خان فریدون
در مقام اغوای مرزا شده تسخیر ولایت لاهور در نظر آسان نمود و بعد از انکه عزیمت مخالفت تصمیم یافت
مرزا ابران داشت که خوشخبر خان را بگیرد مرزا اگرچه ترهات او از جا رفته بود اما بواسطهٔ مروتی که داشت
بگرفتن خوشخبر خان راضی نشده او را بطریقه خفیه نزد خود طلبیده رخصت داد و سلطان علی نام نویسنده که
از درگاه گریخته و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان که در کابل میبود در تحریک مادهٔ مخالفت و فساد

روی داده عاقبت شکست بر آصف خان افتاد و گرفتار شد بهادر خان او را بر بالای چوکندی
فیل انداخته روان شده بود که وزیر خان از خانزمان جدا شده بود خود را رسانید درین حال هم
بهادر خان چون در خود مقاومت جنگ وزیر خان ندید فرمود تا آصف خان در چوکندی
بقتل رسانید و شمشیرها حوالهٔ آصف خان نموده سر انگشت او را جدا ساختند و بر بینی او زخمی رسید وزیر خان
مبادرت نموده برادر را از کشتن خلاص کرد و هر دو برادر خود را بکره رسانیدند و بهادر خان بی حصول مقصود
بازگشت وزیر خان متوجه درگاه شد در نواحی لاهور و در ایامی که حضرت خلیفهٔ الٰهی تعاقب مرزا محمد حکیم رفته
بشکار قمرغه اشتغال داشتند چنانچه مجمل خواند گذارش شود بوسیلهٔ مظفر خان شرف زمین بوس دریافته گناه او
و برادر او بعفو مقرون گشته فرمان عنایت و استمالت بنام آصف خان صادر شد ذکر آمدن مرزا سلیمان
بر سر کابل مرتبهٔ چهارم در اوراق سابق ثبت یافت که چون مرزا سلیمان قصد کابل نمود و افواج قاهره
بکومک مرزا محمد حکیم تعین یافته روی اقبال بکابل آوردند مرزا سلیمان تاب نیاورده ببدخشان معاودت
نمود و امرای عظام هر یک برخصت مرزا محمد حکیم بهندوستان آمدند مرزا سلیمان چون از معاودت امرا خبر یافت
با لشکرهای بدخشان یکجا کرده باتفاق منکوحهٔ خود خرم بیگم روی تسخیر بکابل آورد مرزا محمد حکیم قلعهٔ کابل را بمعصوم کوکه
محل اعتماد او بود بغرض شجاعت اتصاف واشت گذاشته خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی لشکر دره و غوربند برفت
و مرزا سلیمان بکابل آمده محاصره کرد چون دانست که دست تسخیر او بکابل نمیرسد تدبیر انگیخته خرم بیگم منکوحهٔ خود را بجد
غوربند فرستاد تا اظهار اخلاص و اتحاد بمرزا نموده مرزا را در دام فریب درآورده زبانه مضمون این مقال بزبان
حال درشان مرزا سلیمان اداء نموده حسابی که با خود نیز دالخته چنین نیست بازی غلط باختی
عنان بازکش زین تمنای خام ٭ که سیمرغ را کس نیارد بدام ٭ بموجب این قرارداد بیگم مرزا سلیمان
برگرد کابل گذاشته خود بجانب غوربند روان شد و کسان نزد مرزا محمد حکیم فرستاده پیغام کرد که شما را از جان
عزیزتر و بجای فرزند میدانیم بتخصیص درینوقت که نسبت فرزندی به نسبت وصلت موکد و مستحکم
گشته میخواهیم که بهمدیگر اساس اتحاد یکجهتی را بعهود و مواثیق موکد سازیم و مقصود از آمدن ما در مرتبه همین
مرزا از استماع این کلمات از راه رفته ملاقات خرم بیگم را در قراباغ که از انجا تا کابل ده کروه راه است
بخود قرار داد و کسان را بیشتر نزد خرم بیگم فرستاد تا از و عهد گرفته تسلی خود نموده بیایند و خرم
در ملاقات مرزا اظهار رغبت و شوق نموده سوگند آن غلط یاد کرد که مرزا در مقام غدر و مکر نیستم
استحکام اساس محبت و یگانگی ست کسان مرزا سخنان او را شنیده رخصت معاودت یافتند
و هنوز دور نرفته بودند که آن ناقص عقل کسان را بتعجیل نزد مرزا سلیمان فرستاد که فردا مرزا

عیش پرداختہ شکر چین کہ عمارات عالی آنجا بنا نہادہ بودند تشریف بردہ در انجا شغل چوگان بازی بر سایر مستلذات دیگر غالب آمد و اکثر اوقات صرف آن سیفر مودند و از بس کہ لذت این شغل بر طبع اشرف غالب آمدہ بود در شبہای تاریک گوی آتشین را ترتیب دادہ سرگرم این بازی میبودند و از شرارہا کہ ہنگام زدن چوگان ازان گوی بدرمیجست روشنی پیدا میشد کہ آن گوی محسوس می گشت و اختراع خاص آنحضرت بودہ و گاہ بودی کہ گوی در ہوا می پرید و یکے از حریفان آن گوی را از ہوا گرفتہ از میان جا یگاہ میگذشت و این گذشتن بجای حال محسوب میشد و گاہ چنین باتفاق می افتاد کہ حریفان دیگر بمدافعت پیش آمدہ نمی گذاشتند کہ این شخص از جایگاہ بگذرد و طرفین در ہم آویختہ کار بتلاش و کشتی میکشیدند و تماشای غریب میشد و درین ایام محمد یوسف خان بن اعظم خان آنکہ کوکلتاش آنحضرت بود و در قرب منزلت از تمام نزدیکان امتیاز تمام داشت و بسخاوت و شجاعت موصوف بود و در عنفوان شباب بواسطہ شرب مدام در گذشت بیت درین باغ رنگین درختی نرست ٭ کہ ماند از قفای تبرزن درست ٭ بندگان حضرت از غایت محزون گشتہ مجلس آش او را بقدم خود آراستہ تمام امرا و خواتین را بخلعتہای فاخرہ نوازش فرمودند ذکر رفتن مہدی قاسم خان بگڑہ و گریختن آصف خان بجانب خانزمان درین ایام کہ خاطر اشرف را از سرانجام مہمات علی قلیخان خانزمان و باغیان فراغ تمام حاصل کردہ گشت مہدی قاسم خان را کہ از امرای قدیم امید و ہمان بود و بسرداری سہ چہار ہزار کس بولایت گڑہ تعیین فرمودند کہ بمہمات آنولایت پرداختہ آصف خان را نیز بدست آرد آصف خان پیش ازانکہ مہدی قاسم خان آنجا رسید قلعہ چوراگڑہ را گذاشتہ خود را بجنگلہا کشید و عرضداشت مشتملبر عجز و ندامت بدرگاہ فرستادہ رخصت حج طلبید مہدی قاسم خان بولایت گڑہ در آمدہ تمامی آنحدود را در ضبط در آوردہ سر در تعاقب آصف خان نہاد و آصف خان خط بخانزمان نوشتہ ارادہ رفتن پیش او کرد و او مرعیات نوشتہ آصف خانرا پیش خود طلب داشت آصف خان فریب خوردہ باتفاق برادر خود وزیرخان نزد خانزمان بجونپور آمد و در مجلس اول تکبر خانزمان را معاینہ نمود از آمدن پشیمان گشت بیت بس گریزند از بلا سوی بلا ٭ بس جہند از مار سوی اژدہا ٭ و مہدی قاسم خان از تعاقب او مایوس گشتہ بولایت گڑہ معاودت نمودہ و مردمی را کہ بکومک او تعیین یافتہ بودند رخصت نمودہ بدرگاہ فرستاد و خانزمان آصف خانرا باتفاق بہادرخان بداعیہ تسخیر بعضی ولایت کہ با فغانان داشت فرستادہ وزیرخانرا پیش خود نگاہ داشت و کسانرا گماشت کہ وزیرخانرا بنظر محافظت نمایند وزیرخان کس نزد آصف خان فرستاد کہ من فلان وقت ازینجا فرار خواہم نمود تو نیز بہر نوعیکہ دانی خود را از بہادرخان جدا ساز آصف خان در شبی از شبہا اموال و اسباب خود را آنجا گذاشتہ از بہادرخان جدا شدہ راہ گڑہ مانک پور پیش گرفتہ در ایلغار سعی کردہ یلغار کرد و بہادرخان از عقب او راندہ در میان جونپور و مانک پور با و رسید جنگ صعب

خود را جانب … سوا و درین اثنا خبر رسید بهادرخان بجونپور رفته والده خود را اخلاص ده و اشرفخان را فته عزیمت آن دارد که بر سر اردوی ظفر اثر دست بردی نماید حضرت خلیفه الهی از استماع این خبر ترک تعاقب خانزمان نموده بجانب جونپور معاودت فرمودند جمعی که بتعاقب خانزمان رفته بودند بازگشته باردوی معلی پیوستند و سکندر و بهادرخان مراجعت اعلام نصرت انجام شنیده روی فرار بگذر رهن آورده از آب گنگ عبور نمودند و در ماه رجب اینسال چون ظاهر پرگنه نظام آباد محل نزول اجلال گردید مجلس وزن آنحضرت که هر سال منعقد میشد صورت یافت کیفیت این مجلس عالی برین نهج ست که بندگان حضرت هر ساله در روز ولادت باسعادت در سالی دوبار موافق تاریخ شمسی و قمری بحضور ارکان دولت و اعیان مملکت بطلا و نقره و ذکر کائنات خود را می سنجید و تمام آن موازی را بر ارباب فقر و احتیاج اتفاق می فرمایند بندگان حضرت چون از نظام آباد کوچ فرموده جونپور را غیرت افزای بهشت گردانیدند و فرمودند که جهت محل عالی جای مرغوب انتخاب نموده بناهای عالی اساس بنهند و امرا نیز فراخور استعداد خود منازل و جاها بسازند قرار یافت که مادام علی خان و برادرش اثری در عالم باشد بلده جونپور پایه تخت سلطنت بود افواج قاهره بتعاقب ایشان تعیین یابد که تا سزای کردار بامن روزگار ایشان بنهند از پا علی قلیخان که بدامن کوه سوالک گریخته بود و از استماع این خبر خود را بکنار آب گنگ رسانند و میرزا میرک رضوی را که محل اعتماد او بود بدرگاه فرستاده بخانخانان پیغام کرده که ٭ جز آستان توام در جهان پناهی نیست ٭ سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست ٭ داد باتفاق والده خانزمان بخدمت خانخانان رفته پیغام خانزمان رسانید خانخانان باتفاق میر عبداللطیف و ملا عبد مخدوم الملک که شیخ الاسلام هند بود و شیخ عبدالنبی صدر در مقام شفاعت ایشان ایستاده دیگرباره درخواست گناهان خانزمان نموده و حضرت از روی شفقت جبلی قلم عفو بر جرائم او کشیدند و بر زبان الهام بیان اشارتی باین معنی فرمودند که ٭ محرم بدین دقیقه بداند که دمبدم ٭ ما را چه لذتست ز عفو گناهکار ٭ پیوسته ارتکاب جرائم کند بعمد ٭ دایم بنزد ما کند آرد باعتذار ٭ و گناهان ایشان بعفو مقرون گشته حکم عالی بصدور پیوست که خواجه جهان و میر مرتضی شریفی و مخدوم الملک نزد خانزمان رفته و او را توبه داده مژده عفو بگوش او رسانید چون این جماعت قریب باردو خانزمان رسیدند خانزمان باستقبال برآمده باحترام تمام ایشان را بمنزل خود برد و چندگاه نگاهداشته بلوازم تعظیم و تکریم قیام نموده توبه و سوگند بنوعی که حکم بود یاد کرده اعزه را وداع نمود وقتی که مخالفان از افعال ناشایسته خود توبه نمودند سر بر خط فرمانبرداری نهادند رایات عالی از جونپور در اوائل سال یازدهم مطابق سنه ثلث سبعین و تسعمائه مراجعت نموده متوجه دار الخلافت شد

ذکر وقائع سال یازدهم الهی

ابتدای اینسال روز دوشنبه بستم شعبان سنه ثلاث و سبعین و تسعمائه بود بندگان حضرت در اوائل اینسال بدار الخلافت آگره در روز جمعه … رمضان سنه مذکور آن بلده طیبه را غیرت افزای خلد برین گردانیدند و چندی در بلوا

که در باب جاگیرهای ایشان چه حکم است حضرت فرمودند که هرگاه که ما از تقصیرات ایشان گذشتیم در جاگیر چه مضایقه است
اما باید که تا اعلام نصرت انجام درین حدود هست ایشان از آب نگذرند و وقتی که ما بمستقر خلافت نزول فرمائیم
وکلای ایشان آنجا آمده فرامین جاگیرها درست سازند بموجب آن فرامین در جاگیرهای خود تصرف نمایند خانخانان
سر مباهات بآسمان سوده مژدهٔ عفو بوالدهٔ خانزمان رسانید بموجب حکم اشرف تیغ و کفن از گردن ابراهیم خان
برداشت و والدهٔ خانزمان در ساعت کسان پیش بهادر و سکندر فرستاده مژدهٔ عفو بگوش امید ایشان رسانید
پیغام داد که فیلان نامدار که همراه دارند در ساعت روانه درگاه نمایند بهادر و سکندر از استماع این مژده مسرور
و مبتهج گردیده فیل کوه پاره و فیل صف شکن را با تحفهای دیگر فرستادند و درهمین ایام میر منزل الملک و راجه تودرمل
و لشکرخان بدرگاه آمدند و جمعی که نفاق ورزیده بودند بمنع کورنش معاتب گشتند بعد ازان بندگان حضرت
بعزیمت تماشای قلعهٔ چنار که برفعت و متانت مشهور است از جونپور سه منزل ببلدهٔ بنارس تشریف بردند و چند
روز آنجا گذرانیده و از آنجا بقلعهٔ چنار رسیده و اطراف قلعه را در نظر درآورده بتعمیر و استحکام آن فرمودند درینوقت
بمسامع علیه رسید که در جنگلهای چنار فیل بسیار میگردد جمعی از مقربان همراه گرفته بقصد شکار روان شده بده کروهی
آنجا که فیلی رسیدند ده زنجیر فیل بقید اضطرار درآورده بقلعهٔ چنار معاودت نمودند و از آنجا بکوچ متواتر باردوی
همایون پیوستند ذکر یلغار بندگان حضرت بر سر خانزمان قبل ازین مذکور شد که عنایت شدن جاگیرهای
خانزمان و تصرف آوردن مشروط بآن شده بود که پیش از حکم از آب عبور نکند خانزمان هم دران هنگام توجه
رایات بجانب چنار از آب عبور نموده بمحمدآباد از اعمال بوده آمده جمعی مضطربه بغازیپور و جونپور فرستاده وقتیکه
حضرت باردوی رسیدند بعرض اشرف رسید که علی قلیخان چنین جرائتی نموده است حضرت بخانخانان از روی
عتاب فرمودند که هنوز رایات عالی ازینحدود نهضت ننموده که خلافت شرط از علی قلیخان بظهور آمده خانخانان
سر خجلت پیش زبان بگفتار نگشاد بعد ازان حکم شد که اشرف خان میر منشی بجونپور رفته والدهٔ علی قلیخان را که
حسب الحکم میباشد گرفته در قلعهٔ جونپور نگاهدارد و از اهل بغی نیز هرکس که باشد بدست آورد و خواجه جهان و مظفرخان
دراردو بوده منزل بمنزل اردو را بیارند و خود با کثرت سپاه نصرت پناه بطریق یلغار بقصد علی قلیخان روان شدند
جعفرخان پسر قزاقخان ترکمان که درانزمان از عراق بدرگاه رسیده بود خود را بدر قلعهٔ غازی پور رسانیده خواست
تا دست بردی مردانه نماید درین اثنا مردم علی قلیخان که در قلعه بودند خبردار شده خود را از برج بدریای گنگ
انداخته بمحمدآباد رفتند علی قلیخان که بود از حادثه بیخبر دار گشته باضطراب تمام راه فرار پیش گرفته چون بکناره سراور
رسیدند کشتیهای بزرگ که پر از اسباب و اموال بود بدست دولتخواهان افتاد جمعی را حکم شد که از آب عبور نموده تا علیقلی را
بدست بیارند از زبانها شنیده و مواکب همایون کنار آب سرداور گرفته تمام آن جنگلها را طی نموده معلوم کردند که علی قلیخان از راه

نیز آنجا آمده مقدمات صلح درمیان آورد میر معزالملک غیر از مقدمات جنگ خبر دیگر برزبان نراند تا آنکه بهادرخان
مایوس برگشته دل برجنگ نهاد و مستعد مقاتله گشت و لشکرخان میربخشی و راجه تودرمل با افواج قاهره ملحق گشتند چون
بهادرخان و اسکندرخان از آمدن ایشان اطلاع یافتند تجدید در مصالحه زده التماس نمودند که چون خانزمان
والده خود و ابراهیم خان را بدرگاه فرستاد شما چندان صبر کنید که جواب آید اما چون میر معزالملک در کار جنگ
شدت تمام داشت بسخنان ایشان التفات نکرد عاقبت داغ هزیمت برخود نهادند بیت چو دشمن بعجز اندر آید ز در
نشاید که پرخاش جوئی دگر* گنه گار را چون گناه نه بخشی گناهست بود القصه میر معزالملک بتسویه ترتیب صفوف پرداخت
و هراول لشکر به محمد امین دیوانه و سلیم خان و عبدالمطلب خان و بیک نورین خان و دیگر جوانان کار آزموده
آراسته در قلب جا گرفت و از انطرف اسکندرخان بهراولی تعین یافته بهادرخان غول ایستاده بآئین
ترتیب طرفین روی بر یکدیگر آورده معرکه قتال و جدال گرم ساختند هراول لشکر بادشاهی بر هراول بهادر که سکندر بود تاخته سکندر را
برداشت و محمد یار داماد اسکندر بقتل رسید و اسکندر خود را باب سیاهی که در پس پشت او بود زده بیرون
رفته و لشکریان او اکثر در آب غرق گشتند و بقیه که در آمدند علف تیغ گردیدند و افواج منصوره بهر طرف در پی
تاراج متفرق شد بر معزالملک با اندک مردم در جای خود ایستاده ماند بهادرخان تا این زمان از جای
خود نجنبیده بود درینوقت فرصت یافته بر میر معزالملک آورده از جا برداشت و از امرا محمد باقی خان وغیره بهانه
محافظت اموال و بعضی دیگر از روی نفاق خود را بکنار کشید شیوهٔ حرام نمکی برخود ثابت کردند شاه بداغ خان
که اینحال دید بمیدان شتافته در عین تردد از اسپ جدا شده بزمین آمده و دستگیر گشت راجه تودرمل و لشکرخان
که بعنوان طرح در گوشه بودند آنروز تا شب ترددات مردانه بظهور آورده بجای خود ثابت بودند اما چون قلب بجا
نمانده بود سعی ایشان نتیجه نداد و روز دیگر همه یکجا شده روی بجانب شیرگر قنوج آورده حقیقت حالات را
بدرگاه معروض داشتند سابق مذکور شده که خانخانان والده خانزمان و ابراهیم خان را با میر هادی صدر و
نظام آقا بدرگاه آورده چون ابراهیم خان سر برهنه کرده و تیغ و کفن در گردن انداخته در مقام شفاعت ایستاد
معروضداشت که نسبت خدمتگاری خانزمان و برادر او باین دودمان عالیشان بر همه کس ظاهر است و
بسیاری از خدمات پسندیده از ایشان بظهور آمده و اگر درینولا بحسب تقدیر از ایشان تقصیرے واقع شده
باشد غایت الطاف بادشاهی از آن وسیع تر آنست که نظر بجرم ایشان انداخته همچنین بندهای کارآمدنی را
ضائع سازد بتخصیص حق این پیر غلام را وسیله درخواست گناهان خود ساخته باميدواری تمام روی بدرگاه
آورده اند حضرت خلیفهٔ الٰهی از کمال مرحمتی که نسبت بخانخانان داشتند فرمودند که بواسطهٔ خاطر شما از جرائم ایشان
گشته [illegible] ت که اینجماعت برجادهٔ انقیاد اشارت توانند ورزید خانخانان دیگرباره عرضداشت نمود

وسائر ارباب بغی وطغیان وقتیکه علی قلیخان در گذر نرهن روبروی افواج قاهره نشست برادر خود بهادرخان را
باتفاق سکندرخان بولایت سرور فرستاده تا از آن راه بمیان ولایت درآمده غبار فتنه و فساد برانگیزد چون
این خبر بمسامع علیه رسید حکم جهانمطاع بصدور انجامید که امرای عظام مثل شاه بداغ خان و پسرش عبدالمطلب خان
وقیاخان و سعیدخان و حسن خان و حلمه خان و محمدامین دیوانه و بیگ نورین خان و محمدباقی و فتو افغان و محمد
بسرداری میرمعز الملک که از سادات مشهد بصفت مردانگی معروف و مشهور بود بر سکندر و بهادر رفته بمقابله و مدافعه قیام
نمایند قبل ازین مذکور شده بود که خانخانان بجای آصف خان بسرداری لشکر تعیین یافته در مقابل خانزمان بگذر
نرهن رفت چون میان خان زمان و خانخانان رابطه محبت و مودت مستحکم بود درینولا بموجب سابقه رابطه
ابواب مکاتبات از طرفین مفتوح گشته قرار بران یافت که خانزمان بخانخانان ملاقات نماید و در حضور مقدمات
صلح قرار یابد چون امتداد این مکالمه بچهار و پنج ماه کشید و در کار جنگ تاخیر و تاملی پیدا حکم شد که خواجه جهان و دربارخان
دران لشکر رفته تحقیق نمایند که اهمال در جنگ متضمن مصلحت و دولتخواهی باشد حقیقت را عرضداشت نمایند والا
تاکید کنند که افواج قاهره از آب گذشته جزای اهل بغی در دامن روزگار ایشان نهند وقتی که خواجه جهان و دربارخان بلشکر
رسیدند خانزمان آمدن ایشان را غنیمت دانسته ابواب تهنیت قدوم مقدمات صلح با ایشان نیز درمیان آورده و بعد
از آمد شد رسل و رسائل قرار یافت که بنابر مصالحه خانزمان با ابراهیم خان از آن طرف و خواجه جهان و دربارخان
با چندی ازین طرف در کشتی نشسته میان آب بایکدیگر ملاقات نمودند و بعد از گفتگوی بسیاری قرار بران یافت
که خانخانان و خواجه جهان والده علی قلیخان و ابراهیم خان را که بمنزله عم او بود بدرگاه برده درخواست تقصیرات
او نمایند و بعد از آنکه گناهان او عفو گردد و برادر او اسکندر بدرگاه بیاید و نیز قرار یافت که خانزمان فیلهای نامی که
دارد همراه والده خود فرستد باین قرار داد خانزمان رخصت یافته باردوی خود رفت خانخانان و خواجه جهان صورت حال
را نوشته دربارخان بدرگاه فرستادند روز دیگر علی قلیخان والده خود را و ابراهیم خان را با فیلان کارآمدنی بهمراهی
میرزا میر صدر خود نظام آقا که محل اعتماد او بود فرستاد خانخانان و خواجه جهان ایشان را با فیلان همراه گرفته
بدرگاه آمدند و درهمین ایام خبر جنگ میرمعز الملک و دیگر امرا با بهادرخان و اسکندرخان رسید و تفصیل این واقعه
چنانست که اسکندرخان و بهادرخان که از خانزمان رخصت یافته جانب سرکار سرور آمده بنیاد فتنه و فساد نهاده
بودند چون خبر وصول عساکر فیروزی آثر بایشان رسید بهمانجا که رسیده بودند توقف نموده کسان نزد میرمعز الملک
فرستاده از روی عجز پیغام کردند که ما اصلا با افواج پادشاهی بجنگ پیش نخواهیم آمد مطلب ما آنست که شما درمیان آمده
تقصیرات ما بغیر شفیع ممکن نیست بهادرخان باز کس نزد میرمعز الملک فرستاد التماس نموده که خود بخدمت آمده آنچه
ضروری باشد بمشافهه مذکور سازد و میرمعز الملک این ملتمس را قبول نموده با چند کس بکنار اردوی رفت و بهادرخان

عناد شده جمعی را بر آن داشت که در باب خزائن چیزی اگر بهبه بروی تقریر کنند و خود نیز بسخنان کنایت آمیز خاطر او
آزرده میساخت و او از بیم متفکر خاطر و متردد میبود تا وقتیکه او را سردار لشکر ساخته در برابر علی قلیخان فرستادند فرصت
یافته نیم شب باتفاق برادر خود وزیر خان با جمعیتی که داشت راه فرار پیش گرفته رو بجانب گرهه نهاد و روز دیگر امرای
عظام از فرار او اطلاع یافتند در ساعت حقیقت حال عرضداشت نموده بدرگاه فرستادند چون اینخبر بمسامع علیه
رسید منعم خان را سردار آن لشکر ساخته بجای او فرستادند و شجاعت خان را حکم شد تا بجمعی از افواج قاهره تعاقب
او نموده او را بمکافات عمل خود رساند شجاعت خان بموجب حکم تعاقب او شتافته چون بقصبه مانک پور رسید
معلوم کرد که آصف خان بکره رفته است و از آنجا میخواهد که بولایت گره کشکر رود شجاعت خان در کشتیها درآمده متوجه
آنروی آب گردید و آصف خان از استماع اینخبر برگشته بکنار آب آمده بود که کشتیهای شجاعتخان رسید کوششهای
مردانه از طرفین بظهور آمد و در آخر آصف خان نگذاشت که شجاعت خان عبور نماید چون شب درآمده بود شجاعتخان
برگشته باینطرف آمد و آصف خان فرصت یافته تمام لشکر خود وادی فرار پیش گرفت و صباح آن شجاعتخان از آب
گذشته بتعاقب او پرداخت و چون پاره راه رفته معلوم نمود که رسیدن او متصور نیست بضرورت برگشته در جونپور
بشرف ملازمت مستعد گردید ذکر فرستادن قلیج خان بقلعه رهتاس این قلعه در حدود بهار رفعت و متانت
از جمیع قلاع هندوستان ممتاز و مستثنی است سطح کوهی که قلعه محیط آنست طولش زیاده از چهارده کروه است
و عرضه سه کروه و ارتفاع از زمین تا بکنگره مقدار نیم کروه از زمان شیرخان افغان در تصرف افغانان بود تا
زمانی که سلیمان کرانی حاکم بنگاله گشت و فتح خان تبتی بران قلعه دست یافته سر از اطاعت سلیمان فرو نمی آورد
تا در سال اثنی و سبعین و تسعمائه سلیمان جمعیت نموده بامید اعانت علی قلیخان بر سر فتح خان رفته آن قلعه را محاصره
نمود چون رایات عالی بقصد استیصال خانزمان باتخد و نهضت فرمود و فتح خان تبتی اینرا فوز عظیم دانسته برادر
خود حسن خان را با پیشکشهای نفیس بدرگاه فرستاده معروضداشت که قلعه رهتاس تعلق به بندگان حضرت
دارد و همین که اعلام نصرت انجام پرتوی نزول بجونپور اندازد مقالید قلعه بدرگاه آورده خواهم سپرد وقتی که اخبار
نهضت بندگان حضرت بسمع سلیمان که بمحاصره قلعه مشغول بود رسید دست از محاصره باز داشت و فتح خان
از مزاحمت او خلاص شده آنقدر که گنجایش داشت ذخیره کشید و از فرستادن برادر خود بدرگاه پشیمان شده
با او نوشت که بسر حیله و وسیله که توانی خود را بقلعه رسان که ما از امر ذخیره خاطر جمع کرده ایم در مولا که جونپور محل
نزول اجلال گشته بود حسن بعرض اشرف رسانید که کس همراه بنده کنند تا رفته کلیدهای قلعه باو سپاریم حکم
اعز بصدور پیوست که قلیج خان بقلعه رهتاس رسید فظاهر رسید انقیاد نموده چند روز قلیج خانرا نگاهدا
نان بر نفاق او آگاه گشته بی نیل مقصود بدرگاه معاودت نموده ذکر احوال علی قلیخان زمان

شب روان شده آن شب و روز دیگر از قطره و تردد دنیا سوده وقت صبح بر سر اسکندر در لکهنو رسیدند اسکندر خبر یافت باضطراب تمام از لکهنو برآمده فرار نمود چون اسپان افواج قاهره ماندگی تمام داشتند اسکندر جان بسلامت برده بخانزمان و بهادر خان رسانید و ایشان نیز سراسیمه شده از مقابله مجنون خان و آصف خان برخاسته بجونپور رفتند و از آنجا کوچ کرده متعلقان خود را از پیش انداخته از گذر نرسی عبور نموده با آنطرف فرود آمدند و حضرت از لکهنو یوسف محمد خان را پیشتر فرستاده خود نیز متعاقب آن نهضت فرمودند چون بحوالی جونپور اتفاق نزول افتاد آصف خان و مجنون خان آمده بشرف بساط بوسی سرفراز گشتند آصف خان پیشکشهای نفیس گذرانیده بنظر قبول ممتاز گردید روز دیگر لشکری که از قوت خزائن که بهم رسانیده بود و عدد آن پنجهزار سوار میرسید آراسته در صحرای وسیع صفها ترتیب داده بنظر اشرف درآورد و بشرف تحسین اختصاص یافته بعنایات پادشاهانه ممتاز گردید و روز جمعه دوازدهم ذیحجه سال مذکور دولتخانها درون ارک جونپور نزول همایون رشک فردوس برین گردید و حکم اشرف بصدور پیوست که آصف خان با جمعی از امرای کبار بر گذر زمنیا از دریای گنگ که علی قلیخان با جمعی از آنجا گذشته بود رفته روبروی مخالفان بنشینند و انتظار فرمان قضا جریان برده بانچه مامور گردد بعمل درآورد آصفخان فرمان کاربند شده کنار گنگ را مورد عساکر منصور گردانید چون میان علی قلیخان زمان و سلیمان کرّه رانی افغان حاکم بنگاله رابطه تمام و اتحاد قوی بود در رای ممالک آرای مقتضی آن گردید که ایلچی نزد سلیمان فرستاده او را از اعانت علی قلیخان منع نمایند بنا بر آن حاجی محمد خان سیستانی را که باصابت رای معروف بود برسالت تعین فرمودند چون حاجی محمد بقلعه رهتاس رسید بعضی از سرداران افغانان که بعلی قلیخان رابطه داشتند حاجی محمد خان را گرفته نزد علی قلیخان فرستادند چون میان او و علی قلیخان اساس دوستی محکم بود آمدن او را غنیمت دانسته در اعزاز و احترام او مبالغه نمود و او را وسیله درخواست تقصیرات خود پنداشته خواست که والده خود را جهت شفاعت او همراه او بدرگاه فرستد چنانچه تتمه این قضیه عنقریب بر زبان قلم خواهد رفت انشاء الله تعالی چون دران ایام راجه اوڈیسه که در اقصای ولایت بنگاله است اقتدار تمام داشت و دست تصرف او در اکثر بهمه جا میرسید حسن خان خزانچی و مهاپاتر را که در فن موسیقی هندوی سرآمد روزگار بود بعنوان رسالت نزد او فرستاده بغایت خسروانه امیدوار ساختند و در زمره دولتخواهان درگاه درآورده بران داشتند که اگر سلیمان افغان در مقام امداد علی قلیخان شود او لوازم خدمتگاری بجا آورده سلیمان را آنچنان در بانده کار خود سازد که دیگر هوای امداد علی قلیخان در متخیله او نگذرد و بعد از آنکه سه چهار ماه حسن و مهاپاتر را باعزاز و احترام نگاه داشت چند زنجیر فیل نامی با دیگر پیشکشهای نفیس همراه ایشان بدرگاه فرستاد و این اوڈیسه ولایتیست وسیع که پای تخت آن شهر جگناته است و جگناته بتی است که این شهر بان منسوبست موسوم

ذکر گریختن آصف خان بولایت گره بعد از آنکه آصف خان بدرگاه آمده عرض لشکر خود نموده مظفر خان با او در مقام

طبقات
باشرف خان ... چون ابراهیم خان بسن از ماکلاست و درین هنگام ... الست نزد او رفته او را با خود متفق ساخته بدرگاه بیایند بیم باین قرار داد بقصبه سراور که جاگیر ابراهیم خان بود رفتند چون اسکندرخان و ابراهیم خان یک جا شدند مصلحتها بران قرار گرفت که با علی قلیخان زمان که هم از طائفه باست و درین حد مدار الملک ست درینباب کنکاش کردن لازم ست جهت قرار اینکار باتفاق اشرف خان بجونپور که در جا خانزمان بود رفتند و بعد از اجتماع رایهای کل انسان بر مخالفت و حرام نمکی قرار گرفتند و اشرف زمان را بطریق نگاهبان نگاه داشتند و بوادی عصیان در آمده ابراهیم خان و اسکندرخان روی عداوت بجانب لکهنو آوردند و خانزمان با برادر خود بجانب کره مانکپور آمده شروع در بغی و فساد نمود و شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و امیرخان و محمد امین دیوانه و سلطان قلی خالدار و جمله جاگیرداران نواحی و شاه طاهر بدخشی و برادر شاه خلیل الله و دیگرا از مخالفت ایشان خبردار شده باتفاق بر سر راه مخالفان رفته شروع در مقابله و مجادله نمودند و از طرفین زدو در کار شد محمد امین از اسپ بزمین آمد دستگیر معاندان گردید شاهم خان و شاه بداغ خان کوششهای مردانه بجا آوردند چون لشکر اهل خلافت اضعاف مضاعف بود دلشت بمعرکه داده بقلعه نیمکها در آمده تحصن جستند و حقیقت حال را نوشته بدرگاه عالم پناه فرستادند خانزمان و برادرش بهادرخان خیره شده دست تعدی بتاراج پرگنات آنحدود کشادند مجنون خان قاقشال که جاگیردار آنحدود بود در قلعه مانک پور در آمده متحصن گشت و آصف خان حوالهٔ عبدالمجید را که حکومت کره داشت از حقیقت مطلع گردانیده نزد خود طلبیده آصف خان جمعی را بجراست به گزاشته خود با جمعیت تمام در کره که جاگیر او بود آمد و خزائن حوالی کره که بدست آورده بود دست بغنیمت آن ده لشکر سپاهی نموده مبلغی گرامند جهت مجنون خان فرستادند مجنون خان و آصف خان ثبات قدم ورز در مقابل مخالفان نشسته حقیقت حال را بدرگاه معلی معروض داشتند وقتی که مرکز دائرهٔ خلافت محل نزول رایا نصرت سات گردید عرائض امرا متواتر رسید عزیمت انتقام تصمیم یافته فرمان قضا جریان بصدور پیوست منعم خان خانخانان با فواج قاهره بطریق مقدار پیش رفته از معبر قنوج گذشته بمدافع اعدا قیام نماید و خود بدولت بجهت ترتیب و تنظیم احوال سپاه نصرت پناه چند روز توقف فرموده در ماه شوال سنهٔ مذکوره از آب جون عبور فرموده روی انتقام بمدافعه اهل بغی و فساد آوردند چون ظاهر قنوج مورد اعلام نصرت انجام گردید منعم خان باستقبال شتافته قیا خان کنک را که بمخالفان پیوسته بود همراه آورده درخواست گناه او نمود حضرت خلیفه الهی از تقصیرات او در گذشته مرتبه و حالت او بدستور سابق مقرر داشتند و ده روز جهت عبور توقف شد چون آنروی سرادق جلال گردید بعرض اشرف رسید که اسکندرخان بی عاقبت نهو در لکهنو نشسته است ... خان و معین خان را در اردوی گذاشته خود با جوانان جانسپار بطریق ایلغار از نصف ... خواجه ...

ہمشیرہ خود را کہ سابق در سلک ازدواج شاہ ابو المعالی منتظم بوده بصواب خان کلان در عقد نکاح خواجہ حسن نقشبندی از اولاد حضرت خواجہ بہاء الدین قدس اللہ تعالی روحہ درآورده و خواجہ حسن چون باینچنین نسبتی تقویت یافتہ مہمات درخانہ مرزا از پیش خود گرفتہ حسابی از خان کلان میگرفت و خان کلان از بس کہ حدت طبع داشت تاب نیاورد بی رخصت مرزا از کابل برآمده بلاہور رسید ذکر وقائع سال دہم الٰہی ابتدای ایسال روز یکشنبہ نہم شعبان سنہ اثنی و سبعین و تسعمائہ بود در ابتدای اینسال چون داعیہ شکار فیل کہ بخاطر اشرف راه یافتہ حکم جہانمطاع بصدور پیوست کہ قراولان شکار بیشتر رفتہ ہر جا کہ بہ بینند خبر رسانند و خود بدولت جانب ترور نہضت فرمودند چون بحوالی ترور اتفاق نزول افتاد قراولان معروض داشتند کہ در جنگل ترور چند گلہ فیل میگردد حضرت خلیفہ الٰہی جریده سوار شده دران جنگل درآمدند و تمامی فیلان را در قید اضطرار درآورده معاودت فرمودند روز دیگر متوجہ معسکر ظفر اثر بودند کہ قراولان در راه خبر آوردند کہ در ہشت کروہی صحرائیست کہ فیل بسیار دران میگردند بندگان حضرت از راه برگشتہ در آخر آن روز بفیلان رسیدند و افواج قاہره تمامی آن فیلان را درمیان گرفتہ بطرف سانوه رانده در نصف شب بقلعہ مذکور درآوردند و سیصد و پنجاه فیل آن روز شکار شد و از انجا باردوی ظفر قرین کہ در حدود گرہہ بود نہضت فرموده قریب بست روز دران منزل توقف نمودند چون ایام گرمی ہوا داد و قات وزیدن بادہای مخالف بود اکثر اہل اردو ضعیف و بیمار گشتند از ان مقام بدار الخلافت آگره نہضت فرمودند ذکر بنای قلعہ آگره دریسال حکم اشرف صادر شد کہ آنجای قلعہ ارک آگره کہ آن خشتی بود در بیولا کہنہ شده و ریختہ سنگ تراشیده بسازند حسب الحکم او بنیاد قلعہ شده در چہار سال باتمام رسید و امروز در ربع مسکون عدیل ندارد عرض دیوار ده گز است کہ از سنگ و گچ ریختہ ساختہ اند و از ہر دو طرف سنگ تراشیده را بہم اتصال داده در غایت صفا پرداختہ اند و ارتفاع قلعہ از چہل گز زیاده است و خندقی بر دور آن کنده کہ در ہر دو طرف آن بسنگ و گچ برآورده کہ عرض آن بست گز و عمق ده گز است و از دریای جون آب دران خندق می درآید قریب بسہ کرور تنکہ خرج این عمارت عالی اساس شده و تاریخ بنای دروازه قلعہ را بنای در بہشت یافتہ بودند و ذکر بغی و مخالفت علی قلیخان زمان و ابراہیم و اسکندر چون قبل ازین از عبداللہ خان اوزبک حرکات نا ملایم کہ در صدر تحریر یافت سرزده بود ازین رہگذر حضرت خلیفہ الٰہی را نسبت با طائفہ اوزبکیہ فی الجملہ سوء ظن پیدا شد و قتیکہ رایات اعلی بعزیمت شکار فیل بجانب ترور در حرکت آمد حکم جہانمطاع بصدور پیوست کہ اشرف خان میر منشی نزد سکندر خان رفتہ او را بعواطف خسروانہ استمالت نموده بدرگاه حاضر سازد اشرف خان چون بحوالی اوده کہ جاگیر اسکندر خان بود رسید اسکندر خان باستقبال او برآمده باحترام تمام او را بمنزل خود برد و حکم جہانمطاع را انقیاد نموده بظاہر در مقام آن شد کہ روی امید بدرگاه گیتی پناه آورد و بعد از چند روز

حضرت جنت آشیانی قیام نمود خواجه معظم دختر او زهره آغه نام در حباله خود در آورده بود چون چندی بران گذشت
بیموجب قصد کشتن آن بیچاره کرد چون والده او برین مطلع گردید بملازمت حضرت شتافته حال بعنوان بسمع
اشرف رسانید اتفاقاً درینوقت حضرت میخواستند که بشکار متوجه شوند فرمود که جهت استخلاص دختر تو از راه خانهٔ
خواجه معظم عبور نموده نصیحتی خواهم کرد و طاهر محمد خان میر فراغت و رستم خانرا پیشتر فرستادند تا خواجه را از آمدن حضرت
اعلام دهند وقتی طاهر محمد خان بخانه او رسید از روی ستیزه آن عورت بیگناه را بقتل رسانید و چون حضرت آنجا
رسیدند خواجه معظم حرکات ناملائم بظهور آورده مستحق سیاست گشته حسب الحکم جهانمطاع که در خدمت بودند خواجه را
در ته لگد و چوب گرفته در کشتی انداخته از آب گذشته و غوطه چند نیز دادند و آخر بقلعه گوالیار فرستاده محبوس
ساختند و همدران حبس درگذشت

ذکر آمدن مرزا سلیمان مرتبه سوم بکابل

سابقاً مذکور شد که
مرزا سلیمان باستدعای مرزا محمد حکیم بکابل آمده دفع شاه ابوالمعالی نموده در وقت مراجعت اکثر آن ولایت را
بجاگیر نوکران خود تنخواه نموده چون جبر بر مرزا محمد حکیم و مردم تنگ شده بدخشیانرا از کابل بیرون کرد و مرزا سلیمان
بالشکر بیکران بجهت انتقام متوجه کابل شد مرزا محمد حکیم باقی قاقشال را با جمعی از مردم اعتمادی خود در کابل گذاشته بجانب
جلال آباد برسادر رفت وقتیکه مرزا سلیمان بکنار آب باران رسید شنید که مرزا محمد حکیم بطرف جلال آباد رفته کابل گذاشته
عرضداشتی مشتمل بر کیفیت حال بدرگاه گیتی پناه ارسال نمود مرزا محمد حکیم برسادر را گذاشته بکنار نیلاب رسید
جلال آباد توجه نمود و از برسادر برگشته قنبر نام نوکر خود را
و مرزا سلیمان چون دانست که مرزا محمد حکیم التجا بدرگاه انجم سپاه آورده عرضداشت مرزا محمد حکیم بدرگاه رسید حکم جهانمطاع بصدور
کس در جلال آباد گذاشته متوجه کابل گردید وقتی که عرضداشت مرزا محمد حکیم بدرگاه رسید قطب الدین محمد خان و کمال خان
پیوست که امرای جاگیردار پنجاب مثل محمد قلی خان برلاس و خان کلان و قطب الدین محمد خان و کمال خان
گکر و دیگر عساکر نصرت مآثر بکومک مرزا بروند امرای فرمانبردار کاربند شده بکنار آب نیلاب بمرزا پیوسته روی بتسخیر بجانب
کابل آورده چون بحوالی جلال آباد رسیدند مرزا کسانرا نزد قنبر که بحکم مرزا سلیمان محافظت جلال آباد مینمود فرستاده
او را باطاعت و انقیاد خواند چون آن خون گرفته سر از اطاعت پیچید افواج قاهره روی توجه بتسخیر آن حصار آورده
در ساعت مفتوح ساختند قنبر را با مجموع آن سیصد کس که دران قلعه بودند از تیغ انتقام گذرانیدند بیت
کلوخی که با کوه سازد نبرد ÷ بسنگی توان زو برآورد گرد ÷
چو ترک تازی کنی ÷ که گنجشک باشی و بازی کنی ÷
و سر قنبر را با خبر فتح نزد باقی قاقشال بکابل فرستادند و
را ازین سر دادند تا خبر بمرزا سلیمان رسانیدند
فتح جلال آباد و رسیدن افواج قاهره بسمع مرزا سلیمان رسید روی انهزام بجانب بدخشان نهاد و مرزا محمد حکیم بحکم جهانمطاع بصدد
اتفاقا ای اعلام بکابل در آمده بر مسند حکومت استقرار نموده و امرا بموجب حکم جهانمطاع خان کلان که بمنصب اتالیقی مرزا مقرر شده بود آنجا ماند
ای خود معاودت نموده

بفلک الافلاک رسید و در کهره بر مسند حکومت استقرار گرفت تاریخ ذیقعده حرام سنه احدی وسبعین تسعمائه
مطابق سال نهم الهی موکب همایون بعزیمت شکار فیل از دار الخلافت آگره بحرکت آمده ساحل دریای چنبل
مضرب خیام ظفر انتظام گردید و بواسطه کثرت باران و طغیان امواج دریا ده روز در آن مقام توقف افتاد و در وقت
عبور فیل خاصه که لکهنه نام داشت در آن دریا غرق شد چون حوالی قصبه سرور محل نزول اجلال گردید در آن جنگل که
مسکن و ماوای فیلان بود پرتو التفات بر شکار آن جانوران انداخته چند روز بلوازم این امر قیام فرمودند
و در ترتیب و تدبیر این شکار که صعبترین اقسام صید ست اختراعات غریب کار فرموده فیل بسیار اصطیاد در آوردند
و چون آنجنگل را از فیل خالی ساختند عنان عزیمت جانب مالوه معطوف داشته چند روز در آن قصبه توقف
افتاد و از آنجا بجانب سارنگپور نهضت فرمودند و بواسطه شدت باران و کثرت آب و گل لشکر فیروزی اثر
بمحنت تمام راه طی مینمود و چون ببلده سارنگپور رسیدند محمد قاسم خان نیشاپوری که حاکم آنجا بود باستقبال
شتافته انواع پیشکشها گذرانید روز دیگر لوای عزیمت از آنجا در حرکت آمده چون بنواحی مندو رسید عبد الله خان
اوزبک حاکم مندو خبر نهضت رایات اعلی شنیده بجهت آنکه بعضی امور که در خلاف رضای حضرت باشد ازو
سرزده بود بیم و هراس عظیم بخود راه داده راه گریز پیش نهاد و عیال خود را پیش انداخته بجانب گجرات روان شد
چون این خبر بمسامع علیه رسید مقیم خانرا بمعاودت فرموده در مستقر خلافت بلوازم عیش و نشاط اشتغال داشتند
اکثر اوقات بسیر کرانی که از مواضع نواحی دار الخلافت بعذوبت آب و لطافت هوا ممتاز بود تشریف می بردند چون آن عرصه
وفضا قابل عمارات دلکشا بود فرمان تعمیر و ترتیب عمارات عالی صادر شده در اندک ایام منازل خوب و بناهای
مرغوب باتمام رسیده شهری عظیم بهم رسید بنگرچین موسوم شد ذکر احوال خواجه معظم که خال حضرت بود او پسر علی اکبر از
اولاد حضرت شیخ الاسلام زنده فیل احمد جام ست رحمة الله علیه در ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی ازو بارها
حرکت ناپسندیده بظهور آمده بود آنحضرت بواسطه رعایت خاطر شاهزاده عالیمقدار از تقصیرات او اغماض فرموده
و درگذشتند آخر از بس بی اعتدال بود حکم اخراج در باب او بصدور پیوست و او بگجرات رفت و از آنجا بمکه
معظمه رسیده چندگاه آنجا گذرانیده باز بملازمت حضرت جنت آشیانی آمد بعد از آن که نوبت سلطنت بشهریار
عالم رسید در جمع مهمات برای صوابنمای بیرمخان خانخانان شد باز بخانخانان تجدید خواجه را اخراج نمود بعد از
اخراج چندگاه در گجرات بود باز روی امید بدرگاه گیتی پناه آورد و این مرتبه بیرمخان فی الجمله توجهی باو فرموده
در مقام رعایت شد و در خلال این احوال مهمات بیرمخان بنهجی که تحریر یافت برهم خورد حضرت خلیفه آلهی
عنایات خسروانه در باره او مبذول فرموده محال چند بجاگیر او مقرر فرمودند چون بی اعتدالی در طبیعت طینت
خواجه مخمر و مذکور بود بی اختیار حرکاتی ازو سرزد که در پی کار کرد از جمله لحیانی فاطمه نام عورتی بود که بخدمت حرم سرای

متصرف شده روبطرفی نهادند محمد قاسم که در بند بود خلاص شده در بدخشان نزد مرزا سلیمان رفته کیفیت واقعه را
معلوم ساخته مرزا را برفتن کابل تحریص نمود و مرزا محمد حکیم هر کس خود نزد مرزا سلیمان فرستاده استدعای حضور او کرد
مرزا سلیمان چون بر کیفیت واقعه اطلاع یافت لشکر بدخشان را جمع کرده باتفاق حرم محترم خود حرم بیگم رو بکابل آورد
ابوالمعالی نیز لشکر کابل را یکجا کرده مرزا محمد حکیم را همراه گرفته بکنار آب غوربند رفت و از طرفین صفها ترتیب یافته
آتش قتال افروخته شد جمعی از کابلیان که بجانب دست راست ابوالمعالی بودند از بدخشان شکست خورده رو
گردان شدند ابوالمعالی مرزا محمد حکیم را در مقابل مرزا سلیمان گذاشته خود بمدد آنجماعت رفت نوکران مرزا
محمد حکیم فرصت غنیمت دانسته مرزا محمد حکیم را از آب گذرانده نزد مرزا سلیمان بردند و باقی لشکر کابل از مشاهدهٔ اینحال
پراگنده شد هر کس خود را بگوشه کشید ابوالمعالی چون باز بجای خود آمد از مرزا محمد حکیم و لشکر او اثری ندیده مضطر شده
راه گریز پیش گرفت بدخشیان سر در تعاقب او نهاده در موضع چاربکاران با او رسیده گرفته بخدمت مرزا سلیمان
آوردند مرزا سلیمان بخوشحالی تمام مرزا محمد حکیم را همراه گرفته بکابل در آمد و ابوالمعالی را بعد از دو سه روز دست و گردن
بسته نزد محمد حکیم فرستاد و مرزا فرمود تا او را از حلق بکشند بقصاص رسانیدند و اینواقعه در شب هفدهم رمضان سنه
سبعین وتسعمائة واقع شد بعد از آن مرزا سلیمان صبیه خود را از بدخشان بکابل طلبیده در ازدواج مرزا محمد حکیم در آورد
و اکثر ولایت را بمردم خود جاگیر داده امید علی را که در محل اعتماد او بود بوکالت مرزا تعین نموده خود بجانب بدخشان مراجعت
فرمود و هم درین سال خواجه مظفر علی تربتی که از قدیمیان خانخانان بیرم خان بود بمنصب وزارت دیوان اعلی
سرفراز گشته بخطاب خانی ممتاز گردید ذکر تسخیر قلعه چنار در تصرف فتو نام غلام عدلی بود و او عرضداشت نموده
اظهار دادن قلعه کرد حضرت خلیفهٔ الٰهی شیخ محمد غوث و آصفخان را فرستادند ذکر تسخیر ولایت گرهه کتنگه شدن رانی
درگاوتی چون ولایت گرهه کتنگه با صفهان قریب بود و اراعیه تسخیر آن ملک در سر افتاد و دار الحکومت آن ولایت
قلعه چوراگذه است و این ولایتیست وسیع که هفتاد هزار قریه آبادان بدان متعلق ست و والی آن ملک دران ایام
عورتی بود رانی درگاوتی نام و این عورت از حسن و جمال بهره تمام داشت چون آصف خان بر حقیقت
آنولایت اطلاع یافت تسخیر آن در نظر همت بتردد او آسان نمود با پنجاه هزار سوار و پیاده بسیار روی همت بتسخیر
آنولایت نهاد رانی نیز لشکر با جمع نموده با هفتصد فیل و بیست هزار پیاده و سوار بمدافعت شتافت و از طرفین کشش و کوشش
در کار شد بحسب تقدیر تیری برانی رسید و شکست بر لشکر او افتاده رانی از و هم این که مبادا زنده در دست غنیم
در آید فیلبان خود را فرمود که او را بخنجر هلاک ساخت و بعد از فتح آصف خان متوجه قلعه چوراگذه شد پسر رانی که دران
قلعه بود بجنگ پیش آمده کشته شد و آن قلعه مفتوح گشت و خزائن و دفائن بسیار از آن قلعه بدست آصف خان
۱۰ خانرا بعد از آنکه اینچنین کاراز پیش رفت و اینقدر خزائن بتصرف در آمد سر افتخار و اعتبار

اشتغال داشتند که اینخبر بمسامع علیه رسید شاه بداغ خان و تاتارخان و رومی خان وغیرهم بتعاقب ابو المعالی
تعیین فرمودند و رایات عالی از مستوره نهضت فرموده دار الملک دهلی را رشک فردوس برین گردانیدند از غرایب وقایع
آنکه در انوقت که شرف الدین حسین از درگاه گریخته بجانب ناگور رفت کوکلتاش نام غلامی از غلامان پدر خود را
برین داشت که گاه بیگاه در کمین بوده بهر وجه که تواند بحضرت آسیبی رساند این بی سعادت بقصد اینکار همیشه در
اردوی معلی میگشت و انتظار فرصت میکشید اتفاقا از شکار معاودت نموده از بازار دهلی میآمدند وقتی که نزدیک
مدرسه ماهم انکه رسیدند آن نابکار خون گرفته تیری پرکشش کرده بشانه آنحضرت زد و ازانجا که عنایت الهی همه
وقت شامل حال آنشهریارست زخم کاری نرسید و پوست مال گذشت دولتخواهان در ساعت آن برگشته روزگار
را بضرب تیغ و خنجر بجهنم فرستادند و آنحضرت تیر را کشیده همچنان سواره بمسند خلافت رسیدند چند روز بمعالجه
انجراحت پرداخته بتاریخ ششم جمادی الثانی در سنگاسن نشسته بجانب دار الخلافت آگره نهضت فرمودند و بتاریخ
پانزدهم جمادی الثانی سنه احدی و سبعین و تسعمائه موافق سال هشتم الهی در آگره نزول اجلال واقع شد ذکر وقائع

سال نهم الهی ابتدای اینسال روز پنجشنبه بیست و نهم رجب سنه احدی و سبعین و تسعمائه بود چون ابو المعالی
احمد بیگ را کشته و معلوم کرد که افواج قاهره بتعاقب او می آیند سراسیمه شده راه هار است را گذاشته روی گریز
بجانب کابل نهاد و چون بحدود کابل رسید عرضداشت متضمن اظهار نسبت خلوص عقیدت و صدق ارادت
بحضرت جنت آشیانی داشت نوشته بماه چوچک بیگم فرستاده و این بیت مصدر ساخت بیت ما بدین در
نه پی عزت و جاه آمده ایم * از بد حادثه اینجا بپناه آمده ایم * ماه چوچک بیگم بمضمون عرضداشت او وقوف
یافته در جواب او اینمصراع نوشت که مصراع کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست * و باحترام تمام طلبیده صبیه
خود را در عقد ازدواج او در آورد و ابو المعالی مرجع کل گشته تمام مهمات در خانه میرزا محمد حکیم را از پیش خود گرفت جمعی که
قبل ازین از سلوک ماه چوچک بیگم دل گرفته بودند مثل شهکون بیر قراچه خان و شادمان وغیره در مزاج ابو المعالی
در آمده خاطرنشان او نمودند که تا بیگم در حیات ست مهمات تو رواج نخواهد یافت ابو المعالی این مصلحت را صواب
دیده آنجمله عورات بیچاره را بخنجر بیداد کشت و میرزا محمد حکیم را که خورد سال بود در دست خود کرده تمامی مهمات را از
پیش خود گرفت و حیدر قاسم کوه بر را که وکیل میرزا بود بدست آورده بقتل رسانید و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت
تردی محمد خان و باقی محمد خان قاقشال و حسین خان با جمعی از ملازمان بیگم یکجا شده بر سر ابو المعالی روان شدند
که بیگم را انتقام از و بکشند عبدی سرمست ابو المعالی را ازین قضیه خبردار ساخت ابو المعالی با جمعی که باو متفق بودند
مسلح و مکمل مستعد قتال ایشان گشت جماعت مذکور بضرب راست بدرون در آمدند ابو المعالی نیز تاب نیافته
پیش آمد و بسیاری از طرفین بقتل آمدند آخر ابو المعالی زد در آورده ایشانرا از قلعه بیرون کرد چنانچه هر یک از ایشان

باو عنایت فرمودند و از امرای عظام مثل محمد صادق و محمد قلی توقبائی و مظفر مغول و میر بهادر را حسین
تعین فرمودند و حکم جهانمطاع بصدور پیوست که امرای مذکور تعاقب مرزا شرف الدین حسین نموده او را بدست آورند
اگر از کردار ناصواب خود نادم باشد استمالت داده بدرگاه بیارند و الا در مکافات اعمال او کوشیده بلوازم حکام
دایلاق او قیام نمایند چون اخبار توجه حسین قلی بیگ خان و دیگر امرا بمرزا شرف الدین حسین رسید ترخان دیوانه را
که محل اعتماد او بود در اجمیر گذاشته بجانب ناگور رفته افواج قاهره قلعه اجمیر را محصور ساختند بعد از دو سه روز ترخان دیوانه
امان طلبیده قلعه را بدولتخواهان درگاه سپرد و امرا بتعاقب مرزا شرف الدین حسین بجانب جالور شتافتند اتفاقا
که مرزا شرف الدین حسین بجالور رسید شاه ابو المعالی که از مکه معظمه معاودت نموده بدرگاه می آمد بمرزا شرف الدین
واخورده در احداث فتنه با او قرار داد که بر سر کوه دارق حسین قلی خان که در حاجیپور گذاشته بود در رفته دست برد
نموده ازان راه بکابل رفته مرزا محمد حکیم را بهندوستان بیارد و شرف الدین انچه مقدور او باشد تحریک سلسله
فتنه و فساد بد بد ~~ دو بد خو بهم همنشینی کنند * زکار جهان خرده بینی کنند * نشو دست امید از خیر شان
که در وادی شر بود سیر شان * ابو المعالی جمعی از نوکران میرزا شرف الدین حسین را همراه گرفته چون بحوالی حاجی پور
رسید معلوم کرد که احمد بیگ از قرابتان حسین قلیخان جهت دفع او آمده اند از انجا انحراف ورزیده جانب نارنول
توجه نمود ناگاه خود را بقلعه نارنول رسانید مرکیسو شقدار انجا را گرفته زری که در خوطه خانه آنجا جمع آمده بود بر جمعی که همراه
خود داشت تقسیم نمود حسین قلیخان بعد از شنیدن این خبر برادر خود اسمعیل قلیخان بیگ را بهمراهی محمد صادق خان
بتعاقب ابو المعالی فرستاد چون ایشان قریب کماجی پور رسیدند معلوم کردند که ابو المعالی خود را جانب
نارنول کشیده احمد بیگ و اسکندر بیگ را همراه گرفته سر در تعاقب ابو المعالی نهادند چون بدوازده کروهی
نارنول رسیدند خانزاده نام برادر ابو المعالی را که شاه لوندان می گفتند در راه در خورده گرفته در بند کردند و
ابو المعالی از نارنول گریخته رو به پنجاب آورد و احمد بیگ و اسکندر بیگ از افواج قاهره جدا شده بطریق ایلغا
بدنبال ابو المعالی شتافتند جمعی از نوکران ایشان که سابقا نوکر مرزا شرف الدین حسین بودند بهم عهد
و سوگند خوردند که وقتی که با ابو المعالی مقابله رو دهد احمد بیگ و اسکندر بیگ را گذاشته با و پیوندند و دانه قلی نام
نفری ازیشان جدا شده بتعجیل هر چه تمامتر خود را با ابو المعالی رسانیده مردم اتفاق آنجماعت با و رسانید ابو
بمجرد شنیدن این حکایت خود را در جنگل که در کنار راه بود کشید وقتی که احمد بیگ و اسکندر بیگ محاذی او رسیدند
از کمینگاه برآمده بر ایشان آورد و نوکران ایشان که باهم اتفاق کرده بودند شمشیر ها کشیده رو بصاحبان خود آوردند
و دیگر نوکران احمد بیگ و اسکندر بیگ از مشاهده اینحال گریخته احمد بیگ و اسکندر بیگ جنگ را تنها گذاشتند و
انها بعد از کوشش و کشش بسیار بدرجه شهادت رسیدند حضرت خلیفهٔ الٰهی در قصبه میتوره بلوازم شکار

دیگر با آدم خان تعلق داشته باشد و فراین بنام امرای پنجاب بمیر محمد خان که بخان کلان مشهور بود و قطب الدین
محمد خان صادر شد که اگر آدم خان درین باب مضایقه نمود تمام آن ولایت را از دست تسلط او کشیده بکمال خان
سپرده سزای عدم اطاعت در دامن روزگارش نهند چون امرای مذکور آدم را از مضمون فرمان اعلام دادند
او و پسرش لشکری سر از فرمان پیچیده باین راضی نشدند افواج قاهره در ولایت گکهران در آمده در تسخیر آن ولایت
کوششها نمودند آدم خان و پسرش بمدافعه و مقابله پیش آمده جنگ عظیم کردند آخر شکست بر گکهران افتاد آدم خان
دستگیر شد و پسرش لشکری بجانب کشمیر بدر رفت و بعد از چندگاه او نیز دستگیر گردید تمام ولایت گکهران در تصرف
اولیای دولت در آمد امرای مذکور تمام آن ولایت را بتصرف کمال خان واگذاشته آدم و پسرش را حواله او نموده
هر کس متوجه محال جاگیر خود گشتند کمال خان لشکری را کشته آدم را پیش خود نگاه میداشت تا زمانیکه او نیز باجل طبیعی
در گذشت ذکر توجه منعم خان بکابل وقتی که منعم خان از کابل متوجه درگاه عالم پناه گشت حیدر محمد آخته بیگی را بحکومت
کابل نصب نموده بود چون خبر بد معاشی او بمردم کابل منعم خان رسید او را معزول ساخته پسر خود غنی خان را بجای او
نصب کرد و برادرزاده خود ابوالفتح بیگ ولد فضائل بیگ را که همراه بود نیز بکابل فرستاد تا در مهمات آنجا ممد غنی خان
باشد بعد از چندگاه والده مرزا محمد حکیم ماه چوچک بیگم از اوضاع ناپسندیده غنی خان بجان آمده غنی خان را از کابل برآورده
فضائل بیگ و ابوالفتح بیگ را بقتل رسانیده مهمات کابل را باتفاق شاه ولی اتکه از پیش خود گرفت چون این خبر مسامع
علیه رسید منعم خان را بحکومت کابل و اتالیقی مرزا محمد حکیم امتیاز بخشیده محمد قلی خان برلاس و حسین خان برادر شهاب الدین
احمد خان و تیمور اوزبک و دیگر مردم را بکومک تعیین نمودند والده مرزا تمام لشکر را یکجا کرده و مرزا را که دران اوان سن او
بده رسیده بود همراه گرفته بعزم جنگ بجلال آباد که سابق بجوسای موسوم بود آمده انتظار وصول منعم خان میکشید
منعم خان از ینطرف بتعجیل رفته و جنگ کرده در حمله اول شکست یافت و تمام لشکر و حشم بباد داد و باهانت تمام رو
بدرگاه آورد و والده مرزا محمد حکیم بعد از فتح بکابل رفته شاه ولی اتکه را نسبت به بیگم قصد غدر روا داد بقتل رسانید و حیدر قاسم
کوه بر را بوکالت مرزا موسوم ساخت و درین سال واقعه مرزا شرف الدین حسین رو نمود تفصیل این اجمال آنکه مرزا
شرف الدین حسین پسر خواجه معین بن خواجه جاوید محمود بن خواجه عبید الله است که بخواجگان خواجه اشتهار دارد و او پسر
خواجه ناصر الدین عبید الله احرار است مرزا شرف الدین حسین بملازمت حضرت رسیده برتبه امیر الامرای ترقی کرد
و ناگور بجاگیر او مقرر شد آنجا نیز ترددات مردانه ازو بظهور رسید و پدر او از مکه آمده مورد مراحم خسروانه گشت
بحسب تقدیر بعد از چندگاه مرزا شرف الدین حسین بی سبب و جهت ظاهری باغوای ارباب حسد متوهم شده
بجانب ناگور گریخت حضرت حسین قلی بیگ ولد ولی بیگ ذوالقدر قرابت خانخانان بیرم خان را که بواسطه
خدمات پسندیده در زمره امرا انتظام یافته مستعد رعایت گشته بود بخطاب خانی سرفراز گشته بجاگیر مرزا شرف الدین حسین

وقاسم خان را استمالت داده بخدمت حاضر ساخت وچون واهمه ایقاع فتنه در ضمیر خاطر منعم خان ریشه بود
باآنکه بخطاب خانخانی ومنصب وکالت واتالیقی امتیاز یافته بود در شبی فرصت یافته باتفاق قاسم خان میر
از آگره رو بکابل نهاد وچون به پرگنه سروت از میان دواب که بجاگیر میر محمود منشی مقرر بود رسیدند قاسم علی نام
سیستانی از نوکران میر محمود که شقدار آن پرگنه بود از اضطراب احوال ایشان معلوم کرد که از درگاه گریخته میروند تا جمعی
از اوباش قصبه که همراه او بودند بر سر ایشان رفت هر دو را دستگیر ساخته بدرگاه عالم پناه فرستاد حضرت خلیفه الهی
از گناه ایشان اغماض فرموده باز بدستور سابق در مهمات مدخل دادند ذکر احوال طبقه گکهران وتسخیر ولایت ایشان از
آب سند که بنیلاب مشهور است تا دامن کوهستان سوالک وتا حد کشمیر تمام این عرصه همه وقت در تصرف گکهران
بوده است اگرچه طوائف دیگر مانند کهری وجانوبه وخرته وبهوکهال وجست ماربه ومنگرال نیز متوطن این عرصه اند اما
مطیع ومنقاد گکهران می باشند واز اوائل سلطنت حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه تا الان همه وقت اینطوایف
خود را در دولتخواهی این دودمان رفیع الشان معاف نداشته در سلک جانسپاران منتظم بوده اند بتخصیص سارنگ
سلطان که در قدم اخلاص وجانسپاری از همه در پیش بود تا وقتیکه شیرخان افغان در ممالک هندوستان تسلط عظیم
بهم رسانید وخواست که ایشانرا در ربقه اطاعت خود کشد بهیچ وجه این اراده از پیش نرفت وبعد از مشقت بسیار
سارنگ سلطان بدست آورده فرمود تا پوست او کنده پسر او کمال خان را در قلعه گوالیر محبوس ساختند وبعد از سلطان
سارنگ برادر او آدم سردار اینطایفه شد او نیز طریقه اخلاص ایندودمان را مرعی داشته با افغانان در مقام خلاف میبود چون
شیرخان درگذشت وپسر او سلیم خان فرمانروای هندوستان گشت او نیز بدستور پدر اکثر ولایت گکهر را بتاراج وغارت
داده در تخریب و انهدام آنطایفه مبالغه نمود نوبتی در مقام سیاست بندیان گوالیر آمده فرمان داد که تمام این بندیان را
در خانه در آورده آنخانه را پر از داروی تفنگ کنند وآتش زنند آنچنان کردند همه آن بندیان در هوا پریده عضوهای
ایشان از هم جدا گشت الا کمال خان که در گوشه خانه بصیانت الهی محفوظ ماند چون این قضیه بسمع سلیم خان رسید
کمال خان را از بند خلاص داد سوگند داد که من بعد در مقام خلاف نباشد ودر مقام ترتیب او شده او را باتفاق
حاکم سنجابه بتسخیر ولایت گکهران تعین فرمود بعد از آنکه عرصه هند بفر خلافت حضرت اعلی زینت یافت کمال خان بدستور
آبا واجداد ربقه اطاعت در گردن انداخته در مقام خدمتگاری آمده مشمول الطاف بادشاهانه گردید وپرگنه بسوه
وفتحپور وغیره از سرکار کره مانک پور در وجه جاگیر او قرار یافت وآنجا میبود تا زمانیکه شیرخان پسر سلیم خان بتسخیر آن
نواحی بر سر علی قلی خان زمان آمد کمال خان که حسب الحکم بکومک علی قلی خانزمان تعین یافته بود در آن لشکر چندان
مردانگی نمود که حکم جهانمطاع صادر شد که هر مطلبی که کمال خان التماس نماید در معرض قبول خواهد افتاد چون اوطان
ولایت بدر شود فرمان عالی بنفاذ پیوست که از ولایت گکهران نصف این بکمال خان ونصف

خون ناحق ملکی چو پای دشت * کز مکافات آن نشاید رست * بقیه امرا که بمالوه رسیده بودند نگاهداشت آن ولایت
از حیز اقتدار خود بیرون دیده رو بدرگاه عالم پناه آوردند باز بهادر از عقب رسیده مالوه را متصرف شد و امرا که بحکم
مالوه را گذاشته آمده بودند چندگاه محبوس ماندند بعد از آن عبدالله خان اوزبک را بجهت تدارک این خلل نامزد فرمود
معین الدین احمد خان فرنخودی را با خوانین دیگر بکومک او تعیین فرمودند و در اواخر سنه تسع و ستین و تسعمائه
عبدالله خان با سایر امرا چون بحوالی مالوه رسیدند باز بهادر طاقت مقاومت نیاورده راه هزیمت پیش گرفت
و بعضی جوانان کارکرده از عقب او درآمده جمعی کثیر از مردم او را بقتل رسانیدند باز بهادر چندگاه در حمایت رای اودی سنگه
که از کبار راجهای ولایت مارواڑ است گذرانیده و مدتی در گجرات بسر برده در آخر روی نیاز بدرگاه عالم پناه آورده
از حوادث ایام پناه جست و عبدالله خان در شهر مندو قرار گرفت و امرای دیگر نیز بجاگیر خود رفتند و معین خان بعد
ترتیب و تنظیم مهمات ولایت رو بدرگاه عرش اشتباه آورد چون رابطه اتحاد و وداد در میان حضرت جنت آشیانی
و شاه طهماسپ صفوی استحکام تمام داشت بعد از رحلت جنت آشیانی که مسند سلطنت و اورنگ ایالت بوجود
با جود حضرت خلیفه الهی زیب و زینت گرفت شاه طهماسپ خواست که رابطه قدیم را مجدد و استحکام دهد بنابران سید بیگ
بن معصوم بیگ را که عمزاده شاه بود و او را بزبان عاطفت عمو و علی خطاب می فرمود بعنوان رسالت با تحف و هدایای
بسیار بدرگاه گیتی پناه فرستاد چون سید بیگ بظاهر دارالخلافت آگره رسید بعضی خوانین عظام را باستقبال
او فرستاده باحترام تمام آوردند و بمبلغ هفت لکهه تنگه انعام مرحمت شده و دو ماه در دارالخلافت توقف
نموده بانعام اسپ و خلعت خاص سرفراز گشته با تحف و هدایای هندوستان رخصت مراجعت یافت ذکر
وقایع سال هشتم الهی ابتدای اینسال روز چهارشنبه نوزدهم رجب سنه سبعین و تسعمائه بود قضیه که
در میان اینسال بوقوع آمد این بود که ادهم خان کوکلتاش پسر ماهم انکه در تقرب قرین خود نداشت از روی
غرور جوانی و غلبه جاه و مال باغوای شهاب الدین احمد خان و منعم خان خانخانان و چندی دیگر قصد خان اعظم که
وکیل السلطنت بود نموده در سر دیوان او را بقتل رسانیدند و از بس که غرور و نخوت و اعتماد بر عنایت حضرت داشت
بر در حرم ایستاده ماند حضرت از درون حرم شمشیر بدست بیرون آمدند و فی الحال او را دست و پا بسته از بام انداخته
بسیاست رسانیدند و این قضیه صباح روز دوشنبه دوازدهم رمضان سنه سبعین و تسعمائه دست داد و جمعی که
درین فساد کوشیده بودند از وهم سیاست هر کس خود را بگوشه کشیده از انجمله منعم خان و محمد قاسم خان میر بحر از آب
جون گذشته پل را ویران ساختند و شهاب الدین احمد خان نیشاپوری نیز متواری گشت و حضرت بادشاه در
بار آوردن خاطر ماهم انکه و پسران خان اعظم مبالغه فرموده بلوازم توقیر و تعظیم ایشان پرداختند و ماهم انکه از غصه و اندوه پسر خود بیمار
گشته بعد از چهل روز رخت اقامت بسرای آخرت کشید اشرف خان میر منشی را حکم شد تا منعم خان و شهاب الدین احمد خان

و خانزمان و برادرش بهادر خان از جونپور جای ایشان بود بایلغار خود را رسانیده شرف پابوس دریافتند
و پیشکشهای لائق و فیلهای خوب گذرانیدند چون آثار حسن اخلاص و بندگی از ایشان ظاهر شد باسپ و
خلعت خاص سرفرازی بخشیده ایشانرا بجاگیرهای خود رخصت کرده مراجعت نمودند و هفدهم ذیحجه ششم سال الٰهی
موافق سنه ثمان و ستین و تسعمائه در آگره نزول اجلال واقع شد شمس الدین اتکه که خطاب خان اعظمی داشت و
حکومت پنجاب به او مفوض بود درین ایام در دار الخلافت آگره آمده بشرف خاکبوس سرفراز شد و مهمات ممالک بعهده او مقرر گشت
همدرین ایام ادهم خان بموجب فرمان جهانمطاع از مالوه بدار الخلافت آگره آمده بشرف ملازمت امتیاز یافت و بتاریخ هشتم جمادی الاول سنه
تسع و ستین و تسعمائه بعزم زیارت مرقد منور مطلب الاولیا خواجه معین الدین چشتی قدس سره روان شدند چون بقصبه سانبهر رسیدند
راجه بهارمل که از راجهای نامدار آن نواحی بود با پسر خود بهگونتداس از کمال ارادت و صدق اخلاص بشرف ملازمت رسید و بانواع مراحم
و الطاف خسروانه امتیاز یافت و دختر او که مخدره عصمت بود بازدواج آنحضرت امتیاز یافته در سلک ازدواج محترمه منتظم گردید و اعلام ظفر انجام
باجمیر رسیده ساکنان آن قلعه بقعه شریفه را بانعامات و صدقه و وظیفه و ادرار بهره ور گردانیدند و مرزا شرف الدین حسین که
جاگیر در سرکار اجمیر داشت بملازمت رسیده بمراحم شاهنشاهی مباهی گشت و آنحضرت مرزا شرف الدین حسین را
با چندی از امرای آن صوبه بتسخیر قلعه میرتهه که در بست کروهی اجمیر است و در تصرف جیمل بود تعین فرموده خود بسعادت
بطریق ایلغار در شبانروز یکصد و بست کروه راه طی کرده باگره تشریف آوردند ذکر وقائع سال هفتم الٰهی
ابتدای این سال روز سه شنبه هفتم رجب سنه تسع و ستین و تسعمائه بود در ابتدای این سال مرزا شرف الدین حسین
قلعه میرتهه را باتفاق شاه بداغ خان و پسرش عبد المطلب خان و محمد حسین شیخ و بعضی امرا محاصره نمود و از طرفین
کششها واقع شده آخر مصالحه بران شد که اهل قلعه تمام اسباب و جهات را گذاشته باسپ و جیبی بدر
روند وقتی که عساکر منصوره از سر راه ایشان برخاست جیمل با مردم خود بدر رفت و قلعه میرتهه در تصرف دولتخواهان آمد و
همدرین ایام پیر محمد خان که از آمدن ادهم خان حکومت مالوه داشت لشکر مالوه را جمع داشته عزیمت تسخیر ولایت
اسیر و برهانپور نموده و بیجاگر را که از معظم قلاع آن ولایت ست محاصره نموده قهرا و جبرا بگشاد و تمام سپاهیان آنجا را
از تیغ گذرانیده بولایت اسیر که بخاندیس اشتهار دارد در آمد چون از آب نربده گذشت اکثر قصبات و قریات
را بقتل و غارت برباد داده بشهر برهانپور رسید و آن شهر نیز بغلبه گرفت و حکم بقتل عام فرمود و از علما و سادات
بسیار کس را بحضور خود فرمود تا گردن زدند حاکم اسیر برهانپور و باز بهادر که از مالوه گریخته دران نواحی می گشت
باتفاق یکدیگر و کل زمینداران آنجا بر سر پیر محمد خان هجوم آوردند پیر محمد خان تاب نیاورده بجانب مندو
برگشت چون بکنار آب نربده رسید او و سائر امرا همچنان خود را در آب زدند اتفاقا قطار شتری نزدیک
اسپش خود را زد و از آب جدا شده در آب افتاد و بمکافات اعمال خود رسید

لولیان باز بهادر را پیش خود نگاه داشت پاره فیلان را همراه صادق خان بدرگاه فرستاد و حضرت خلیفه الهی را
از نگاهداشتن جرهها و دیگر غنائم بر خاطر عاطر گران آمده مصلحت ملک اقتضای آن نمود که بصوب مالوه نهضت
نموده بنابران بتاریخ بست و یکم شعبان سنه ثمان وستین وتسعمائه دار الخلافت بطرف مالوه نهضت واقع شد
چون بحوالی قلعه کاکرون از قلاع مالوه که بمتانت وارتفاع مشهور ست رسیدند علم جهانمطاع بتسخیر آن قلعه بصدور
پیوست کوتوال آن قلعه از روی عجز بدرگاه جهان پناه شتافته کلید قلعه را پیشکش آورد و این انقیاد از و مستحسن
افتاد و بطریق یلغار تمام شب رانده وقت صبح بحدود سارنگپور رسیدند ادهم خان که بقصد قلعه کاکرون برآمده بود
در سه کروهی سارنگپور بشرف خاکبوس سرافراز آمده بمراحم بادشاهانه ممتاز گردید واز انجا سوار شده در شهر منزل
ادهم خان را نزول اقدس باعلی علیین رسانیدند ادهم خان انچه از غنائم بدست آورده بود از نظر گذرانیده حضرت
خلیفه الهی چند روز بلوازم انبساط پرداخته عنان عزیمت بجانب دار الخلافت آگره معطوف داشتند و در
همین منزل پیر محمد خان شروانی و دیگر امرا که در محال ولایت متفرق بودند بملازمت رسیدند و بخلعت و اسپ ممتاز
گشته باز بمحال جاگیرهای خود مرخص شدند وآنحضرت چون بحدود قصبه نرور رسیدند شیری که از مهابت آن
زهره هزبران آب شدی از جنگل نمودار شد تنها بنفس نفیس رو بآن سبع آورده او را بیک ضرب تیغ بر زمین انداختند
و بچهای آن شیر را جوانان دیگر بضرب تیغ وسنان کشتند و محمد اصغر میر منشی را که از سادات عرب شاهی بحسن خط و
انشا ممتاز بود و در خدمت حضرت جنت آشیانی خطاب میر منشی داشت بخطاب اشرف خانی اختصاص دارند
و بتاریخ بست و نهم رمضان نهصد وشصت وهشت دار الخلافت آگره محل نزول سرادق عزت گردید چون عدلی
افغان بدست پیر محمد خان بنگالی که از امرای سلیم خان افغان بود بقتل رسید پسر او شیر خان نام در قلعه چنار
بر مسند حکومت تمکن جسته با جمعیت انبوه روبتسخیر جونپور نهاد و چون زبان عرضداشت بدرگاه معلی فرستاد
امرائیکه جاگیردار آنجا بودند بکومک خانزمان مقرر شدند ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و
شاهم خان جلایر و کمال خان گکهر و جمعی دیگر از ملازمان درگاه بعلی قلی خان پیوستند و افغانان
از آب گذشته جنگ انداختند خانزمان داد مردانگی داده لشکر افغانان را برهم زده هزیمت داده
حقیقت فتح عرضداشت نموده بدرگاه معلی فرستاد و چون از بعضی حرکات خانزمان مردم عالم را گمان
طغیان و سرکشی میشد بطریق سیر و شکار در آخر این سال رایات عالیات بصوب جونپور در حرکت آمد
چون بحوالی کالپی اتفاق نزول افتاد عبد الله خان اوزبک که کالپی بجاگیر او مقرر بود استدعا نمود که منزل او بقدوم
مسرت لزوم بندگان حضرت مشرق شود التماس او در معرض قبول افتاد و منزل او از رشک فردوس ساختند عبد الله خان
در مقام خدمت ایستاده پیشکشها گذرانیده بقبول سرفراز گشت چون بلده کره محل نزول اجلال گردید علی قلی خان

اردوی امید بدرگاه جهان پناه آوردند وبخدمت حضرت خلیفهٔ الٰهی رسیده بمراحم خسروانه ممتاز گشت وروز بروز منظور نظر شفقت اثر بواسطهٔ خدمات پسندیده که ازو بظهور میرسید میشد وکار او بترقی بود تا بخطاب خانخانانی رسیده این خصوصیات بمحل خود مذکورست وبالجمله بعد از رفتن بیرمخان بجانب گجرات حضرت خلیفهٔ الٰهی بعزم شکار متوجه حصار فیروزه گردیدند وچند قلاده یوز که بزبان هندی چیته گویند شکار کرده در چهارم ربیع الاول سنه ثمان وستین وتسعمائه بدهلی نزول اجلال فرمودند وچند روز آنجا بلوازم بساط وانبساط پرداخته دوم ربیع الثانی عنان عزیمت بدار الخلافت آگره معطوف فرمودند وبکشتی نشسته در دوازدهم ربیع الثانی بدار الخلافت رسید

ذکر وقائع سال ششم الٰهی

ابتدای اینسال روز یکشنبه بست وچهارم جمادی الآخر سنه ثمان وستین وتسعمائه بود درین سال کدخدائی محمد باقی خان پسر ماهم انگه که کیفیت قرب آن مخدره در اوراق سابق تحریر پیوست واقع شد وحضرت باستدعای او در منزل او رفته بزم شاهانه ترتیب فرموده چند روز بلوازم عیش وعشرت پرداختند ذکر فرستادن ادهم خان بسارنگپور وفتح ولایت مالوه در زمان شیرخان بشجاع خان که از خاصه خیلان او بود تعلق داشت وبعد از وفات او به پسرش باز بهادر قرار گرفته بود ودرینولا بمسامع علیه رسید که باز بهادر حاکم مالوه همواره بلوازم ملاهی اشتغال مینماید وخبری از ملک ندارد وازینجهت دست اهل ظلم وجور بر فقرا وبیکسان دراز گشته واکثر رعایا وبیشتر برایا از دست ظلم او بجان رسیده اند غیرت سلطنت مقتضی آن گردید که ولایت مالوه نیز در تصرف اولیای دولت قاهره درآمده مهبط امن وامان گردد بنابران ادهم خان وپیر محمد خان وصادق خان وقباخان کنگ وعبدالله خان اوزبک وشاه محمد خان قندهاری ودیگر امرا بتسخیر آن ولایت تعین یافته روی اقتدار بآن دیار آورده کوچ بکوچ روان شدند چون بده کروهی سارنگپور که وسط بلاد است رسیدند باز بهادر که دران شهر بود از خواب غفلت بیدار گشته در دو کروهی سارنگ پور آمده قلعه ساخته نشست واین باز بهادر در فن سرود واقسام نغمهٔ هندی بی نظیر وقت خود بود واکثر اوقات او بصحبت لولیان پاتربازی وسایر ملاهی میگذشت چون لشکر فیروزی اثر بده کروهی سارنگپور رسید ادهم خان ومحمد صادق خان وعبدالله خان اوزبک وقباخان وشاه محمد خان وچندی دیگر از امرا را بطریق قراولی فرستاد که بر دو قلعه که باز بهادر بر لشکر خود کرده بود در آمدند باز بهادر در ترتیب افواج ده نوعی سازند کرد واز قلعه بیرون آید افواج قاهره توپ توپ باطراف قلعه باز بهادر در آمدند باز بهادر در ترتیب افواج نموده بجنگ شتافت وامرای افغان که ازو آزرده خاطر بودند راه فرار پیش گرفتند وباز بهادر گریخته بدر رفت و روپ متی نام حرم دوستدار او که بنام او شعر میگفت با دیگر حرمها وخزانه بدست افتاده در وقت هزیمت خواجه سرای باز بهادر روپ متی را بزخم شمشیر مجروح ساخت تا بدست بیگانه نیفتد چون ادهم خان روپ متی را طلب داشت روپ متی از غیرت زهر خورده هلاک شد ادهم خان حقیقت را نوشته بدرگاه عرضداشت نمود تا حرمها وپاتران

گزندی باو نرسانند و چون بلودیانه رسیدند منعم خان که حسب الحکم از کابل روان شده بود با مقیم خان خواهر زاده تردی بیگ خان و امرای دیگر دران منزل بشرف خاکبوسی سرفراز آمده و منعم خان بمنصب وکالت و خطاب خانخانان ممتاز گشت و امرای دیگر نیز فراخور احوال خود بمراحم و الطاف سرفراز گشتند و همدرین منزل خبر فتحی که بدست شمس الدین محمد خان واقع شده بود رسیده جماعت که دران جنگ اسیر گشته بودند مقید و مغلول در نظر آورده بزندان سپردند و از انجماعت ولی بیگ که زخمهای کاری داشت در زندان در گذشت سر او را جدا کرده بدهلی فرستادند و رایات اعلی بتعاقب خانخانان بطرف سوالک حرکت نموده چون بنواحی تلواره که از جمله کوه سوالک و محل بودن راجه گوبند چند ست و خانخانان آنجا تحصن جسته بود رسید جمعی از دلاوران نامی پیشدستی نموده بکوهستان در آمدند و محاربه نموده اکثر ایشانرا برخاک مذلت انداختند و سلطان حسین جلایر دران معرکه بدرجه شهادت رسید و چون سر او را بریده پیش خانخانان بردند خان از کمال رقت قلب گریسته گفت این عمر و زندگی من گرای آن نمیکند که بتقریب من اینطور مردم کشته شوند فی الحال از روی حسرت جمال خان نام غلام خود را بدرگاه فرستاده معروض داشت که من از کردهای خود که آنهم باختیار من نبود ملال ندامت و تاسف دارم اگر عنایات و الطاف حضرت شامل حال بنده گشته برده اغماض بر زلات کمینه انداخته در مقام عفو آیند روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بشرف خدمت سرافراز آید چون خلاصه عرض بمسامع علیه رسید و حقوق خدمات قدیم در ساحت ضمیر حق پذیر جولان کردن گرفت حکم اشرف بصدور پیوست که مولانا عبد الله سلطانپوری که بخطاب مخدوم الملکی سرفراز بود با بعضی از مقربان درگاه نزد خانخانان رفته خاطر او را بمواعید پادشاهانه مطمئن گردانیده بدرگاه عالم پناه آورند چون نزدیک باردو رسیدند بحکم فرمان عالی تمام امرا و خوانین باستقبال رفته خانخانان را باحترام تمام باردو آوردند و خانخانان روی مسکنت بزمین نیاز استعفای تقصیرات خود نموده و حضرت خلیفهٔ الهی مراحم خسروانه نوازش فرموده بخلعت خاص اختصاص دادند و بعد از دو روز رخصت حرمین شریفین ارزانی داشتند و اردوی ظفر قرین بدهلی روان ساخته خود شکار کنان متوجه حصار فیروزه گردیدند خانخانان با توابع راه گجرات پیش گرفته روان شده ببلدهٔ پتن گجرات رسید و چندروز درانجا مقام نموده اکثر اوقات را بسیر میگذرانید روزی بکولابی که در ظاهر پتن واقع ست و بسهسلنگ اشتهار دارد در کشتی نشسته سیر میکرد و چون فرود آمده بمنزل متوجه شد مبارک خان افغان نوحانی که پدر او در یکی از جنگها بدست مغولان رسیده بود انتقام خیال کرده بملاقات خان آمده در وقت مصافحه خان را بخنجر هلاک ساخت شهید شد محمد بیرم تاریخ شهادت آن پاک نهاد شد و جمعی از اوباش اردوی خانخانان را تاراج کردند و محمد امین دیوانه و بابا زنبور و چندی از خواجه سرایان میرزا عبد الرحیم ولد ارجمند خانخانانرا که سن عمرش بچهار سالگی رسیده بود و امروز بخطاب خانخانانی سرفراز ست ازان مهلکه برآورده باحمدآباد رسانیدند و از انجا میرزا عبد الرحیم را برداشته

آوردن اسباب امارت پسندیده افتاد و همدرین ایام پیر محمد خان شروانی خانخانان او را اخراج نموده بمکه معظمه
فرستاده بود و او در گجرات انتظار موسم میکشید از شنیدن برهم زدگی معامله خانخانان تعجیل هرچه تمامتر خود را بدرگاه
معلی رسانید و بمراحم پادشاهانه سرفراز آمده بخطاب ناصر الملکی امتیاز داده علم و نقاره لطف نموده با جمعی بتعاقب
خانخانان تعیین فرمودند که او را بسبالغه بجانب مکه روان سازد و بعد از انکه پیر محمد خان بجانب خانخانان روان شد
رایات عالی بدهلی مراجعت فرموده فرمان طلب بنام منعم خان که در کابل بود شرف صدور یافت چون مالدیو راجه
دهپور از روی غلبه و استیلا در سر راه گجرات بود و نسبت به بیرم خان نزاع داشت خان را از ملاحظه او توقف افتاد
از ناگور کوچ کرده پرگنه بیکانیر رسید رای کلیان مل پسر اودرای سنگه از زمینداران آن نواحی بودند بقدم اخلاص
پیش آمده لوازم مهمانداری بتقدیم رسانیدند بعد از انکه چند روز خانخانان دران منزل از کوفت راه برآسود خبر تعیین
پیر محمد خان بتعاقب او استماع نموده بغایت مایوس و آزرده خاطر گردید درینوقت جمعی از مردم فتنه انگیز فرصت باغوا
پیش آمده خانخانان را از راه برده قرار مخالفت دادند خانخانان از انجا رو بجانب پنجاب آورد چون بعلعه
ترهنده که جاگیر شیر محمد دیوانه که نوکر قدیم که خانخانان در رعایت کرده بود رسید خانخانان از روی
اعتمادی که با او داشت خلف صدق خود مرزا خان را که درسن سه سالگی بود و امروز بخطاب خانخانان و سپه سالاری
سرفرازست با عیال و اموال آنجا گذاشته بیشتر روان شد شیر محمد تمامی اسباب و اموالی را متصرف گشته انواع
اهانت بمتعلقان خان رسانید و خانخانان در پرگنه دیپالپور بود که این خبر رسید خواجه مظفر علی تربتی دیوان خود را که
در آخر مظفر خان شده بود با درویش محمد اوزبک بدلاسا استمالت او فرستاد و شیر محمد خواجه مظفر علی را گرفته مقید
ساخته بدرگاه سلاطین پناه فرستاد خان حیران و متفکر بجالندر روان شد و چون خبر روان شدن خانخانان
بجانب پنجاب بمسامع علیه رسید شمس الدین محمد خان اتکه را با پسر او یوسف محمد خان و حسن خان قرابت
شهاب الدین احمد خان و سائر امرا بصوب پنجاب تعیین فرمودند چون افواج قاهره بقصبه ارکداره از اعمال پرگنه کوناور
رسید سر راه خانخانان را گرفتند خانخانان غیر از جنگ چاره ندید بضرورت ترتیب صفوف داده رو بمقابله افواج
قاهره آورد از طرفین معرکه قتال گرم گشت و در آخر خانخانان هزیمت یافته بطرف کوهستان سوالک رفت و
ولی بیگ با پسر خود اسمعیل قلی بیگ که امروز در زمره امرا انتظام دارد و احمد بیگ و یعقوب بیگ همراه آمده و سائر
برادران گرفتار آمده غنائم بیحساب بدست عساکر منصوره افتاد و این فتح در سال پنجم الهی موافق سنه سبع و ستین
و تسعمائه بود و بعد از انکه شمس الدین محمد خان اتکه متوجه پنجاب کردند حضرت خلیفه الهی خواجه عبد المجید هروی را که در سلک وزرا
منتظم بود بخطاب آصف خانی امتیاز بخشیده بحکومت دهلی گذاشته خود بدولت و اقبال دوم ذیقعده سنه سبع و ستین تسعمائه
متوجه ... و حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ ذوالقدر را بنابر مصلحت بآصف خان سپرده فرمودند که او را بنگاه داشته

سائر لوازم احتیاط نمود و مہمات ملکی را اند پیش خود گرفته باتفاق ماہم آنکه آوازه تغیر مزاج بندگان حضرت از خانخانان
درانداخت بعد ازان که پیغام حضرت بخانخانان رسید خواجه امین الدین محمود و حاجی محمد سیستانی و ترسون بیگ را
که مدار مہمات او بر ایشان بود بدرگاه عالم پناه فرستاده عرض داشت نمود که اخلاص و دولتخواهی این بنده نسبت
به بندگان درگاه بجدی ست که خلاف مرضی طبع اقدس ازین صدور نتواند یافت نسبت بجماعه که بلوازم خدمتگاری
قیام دارند غیر از رعایت و ترتیب بی لائق ست چون در باب خانخانان حکایت موثر و کلمات کار بسمع اشرف
رسیده بود سخنان فرستاده تا بدرجه اجابت نرسید بمراجعت نیز رخصت نیافتند و چون آوازه تغیر مزاج
حضرت از خانخانان انتشار یافت همه مردم از خانخانان جدا شده رو بدرگاه عالم پناه آوردند بیت
از انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد پیش از همه قباخان گنگ شرف
بساط بوسی سرافراز آمده شهاب الدین احمد خان باستصواب ماهم آنکه هر کس را که بآستان فلک نشان
می آمد فراخور حالت او بمنصب و جاگیر امیدوار میگردانیدند چون خانخانان را همیشه میل تجرد و زیارت
اماکن شریف در حریم خاطر میگشت تمام امرا و خوانین را که از وجدا شده بودند بر ما فی الضمیر خود آگاه ساخته
بخدمت آستان رفیع الارکان رخصت نمود و بهادر خان را که از مالوه طلبیده بود همراه این مردم فرستاده خود
بعزیمت زیارت حرمین شریفین از آگره رو بجانب ناگور نهاده چون به بیانه رسید محمد امین دیوانه را که آنجا محبوس
بود خلاص داده بدرگاه فرستاده چون خبر بیرون رفتن خانخانان از دار الخلافت آگره بناگور رسید شهاب الدین
احمد خان و ماهم آنکه در قفای ایشان بعرض رسانیدند که خانخانان بداعیه تسخیر پنجاب از آگره بیرون آمده است
خلیفه الٰہی میر عبد اللطیف را نزد خانخانان فرستاده پیغام دادند که چون حسن نیت و خلوص عقیدت تو بر ما ظاهر
بود مهمات ممالک را در قبضه اقتدار تو گذاشته خود را بلوازم انبساط خاطر می پرداختیم درینولا میخواهیم که خود بسرانجام
ملک پردازیم مناسب آنست که آن صادق الاخلاص روی همت بزیارت مکه معظمه که همه وقت مطمح نظر او بوده آورد
و از پرگنات هندوستان آنقدر که خواهد در وجه جاگیر او مقرر کرده تا گماشتهای او محصول آن پرگنات را باو
میرسانیده باشد چون میر عبد اللطیف بخانخانان رسید خانخانان تمام آن کلمات را بسمع قبول شنیده از سوات
متوجه ناگور گشت و مرزا را رخصت نمود و غیر از ولی بیگ ذوالقدر و پسران او حسین قلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ که
خویشان او بودند و شاه قلی محرم و حسین خان خواهرزاده و داماد او مهدی قاسم خان از مردم اعیان کسی دیگر همراه او
نبود چون بناگور رسید علم و نقاره و سائر اسباب امارت از خود جدا ساخته مصحوب حسین قلی بیگ بدرگاه معلی
فرستاد و حسین قلی بیگ در پرگنه جهجر شرف ملازمت دریافت دران مردم شاه ابو المعالی سواره خواست که
حضرت را دریابد بر خاطر اشرف گران نموده او را مقید ساخته بشهاب الدین احمد خان سپردند و آمدن حسین قلی بیگ

بکرد و وظیفهٔ بشیخ مقرر ساختند درین ایام که دار الخلافت آگره مستقر خلافت بود بهادر خان برادر خانزمان روی

بتسخیر بجانب ولایت مالوه که در ایام سابق جای سلاطین خلج بود و در ینولا باز بهادر بن شجاع خان افغان

بران دیار مستولی گشته بود آورد و تا قصبهٔ سیری رسیده بود که برهم خوردگی مهمات بیرم خان خانخانان رو نمود و نظر بر

خانخانان مراجعت نمود **ذکر وقایع سال پنجم الٰہی** ابتدای اینسال روز شنبه سیزدهم جمادی الآخر

سنه سبع وستین وتسعمائه بود و چون مدار کارخانهٔ سلطنت بر رای صواب نمای بیرم خان قرار گرفت حسّاد و اشرار

همه وقت در انتقام بودند که طرح دیگر بر روی کار آورده خود را صاحب حل و اعتبار شوند در اوقات فرصت

سخنانیکه سبب بی التفاتی حضرت خلیفهٔ الٰهی تواند شد بعرض رسانیدند بتخصیص ادهم خان که بواسطهٔ نسبت فرزند

باهم آنکه از مخصوصان منزلت او بیش بود باتفاق والدهٔ خود همیشه راه حسد می پیمود و چون صفای عقیدت

و کمال اخلاص خانخانان بر ضمیر انور روشن بود اگر احیانا سخنی در باب او بعرض میرسید درجهٔ قبول نمی یافت

مصراع دشمن چکند چو مهربان باشد دوست ؛ تا آنکه بتاریخ بستم جمادی الثانی سنه سبع وستین وتسعمائه حضرت

خلیفهٔ الٰهی بعزم شکار از آب جون عبور فرمودند و خانخانان جهت تنظیم ملکی در آگره ماند چون موکب عالی بحوالی

قصبهٔ سکندره رسید ماهم آنکه با خود اندیشید که بهتر ازین مصلحت نیست که حضرت را بجانب دهلی ترغیب نموده بر

و باتفاق شهاب الدین احمد خان که دران ایام در دهلی بود آنچه مناسب باشد بشود ؎ چو آید مشکلی پیش

خردمند ؛ گزان مشکل فتد در کار او بند ؛ کند عقل دگر با عقل خود یار ؛ که تا در حل آن باشد مددگار ؛ بنابر

بعرض اشرف رسانید که حضرت مریم مکانی را درین ایام ضعفی وارد شده و آنحضرت را بسیار یاد میکنند این معنی

نگرانی خاطر اشرف اقدس گشت و عزیمت دهلی فرمودند شهاب الدین احمد خان در استقبال عجلت نموده شرف

ملازمت دریافت ماهم آنکه باتفاق شهاب الدین احمد خان وقت یافته سخنانیکه سبب تغیر مزاج حضرت

باشد بعرض رسانید و چنان نمودند که تا بیرم خان باشد حضرت را در کار سلطنت اختیار نخواهد داد و در معنی

اختیار بادشاهی بدست اوست و خاطر اشرف را از خانخانان مکدر ساختند و در آخر بعرض رسانیدند که چون

خانخانان آمدن دهلی را از سعی ما یان دانسته ما را باین تقصیر متهم خواهد کرد و در ما طاقت مقاومت عداوت او

نیست شفقت در حق ما اینست که رخصت مکه سرافراز گردیم تا با ماکن شریف رفته بعوض خدمت حضور بدعای غیبت

مشغول باشیم چون حضرت خلیفهٔ الٰهی را با ماهم آنکه بوسیلهٔ حسن خدمت و قدم ملازمت والفت تمام بود بمفارقت او

راضی نشده فرمودند که با در خواست تقصیر شما از خانخانان خواهیم کرد و بخانخانان پیغام کردند که بی استصواب شما

ا ... او ... و در آمدیم نزدیکان ما متوهم شده اند او لی وانسب که ایشان را از جانب خود تسلی کنید تا بخاطر جمع

توانند نمود و شهاب الدین احمد خان رعایت حزم و دور بینی نموده شروع در استحکام قلعه د

بخالیش وجمعیت جاه ندارد وتوهم آنست که از فسادات سر بزند بنا بر مصلحت از تو روزی چند اسباب
غرور وجاه انتزاع مینمائیم تا زمانی که باز مزاج تو بحال آید مناسب آنست که علم ونقاره وسائر اسباب غرور و
جاه را الیاری پیر محمد خان در ساعت اسباب خانی وسلطانی سپرده همچنانکه ملا پیر محمد بود شد مصراع چو مرد آگه
نباشد گم کند راه ❊ و بعد از چند روز بحکم خانخانان مولانا را القلعه بیانه بردند و از انجا بکه فرستادند و او بگجرات
رفت وآنجا میبود و بعد از حادثه بیرمخان مراجعت نموده بدرگاه عالم پناه پیوست و بعد از آنکه منصب وکالت
خانخانان از پیر محمد خان انتقال یافت بحاجی محمد سیستان که او هم از نوکران خان بود قرار گرفت و همدرین اوقات
منصب صدارت ممالک باستصواب خانخانان بشیخ گدائی پسر شیخ جمال کنبو دهلی بتقریب آشنائی که
خانخانان را بشیخ گدائی در ایام غربت در گجرات بهمرسیده بود و تفویض یافت واحترام شیخ گدائی بجائی
رسید که بر اکابر هندوستان و خراسان تقدیم کرد و همدرین ایام قدوة الاکابر میر عبد اللطیف قزوینی بمنصب
معلی حضرت خلیفه الٰهی اختصاص یافت چنانچه در بعضی اوقات بعضی غزلهای لسان الغیب پیش میر میخواندند
ذکر تسخیر قلعه گوالیار برفعت واستحکام مشهور است وهمیشه وطن راجهای کبار بوده و بعد از سلیم خان سنبل غلام او
بحکم سلطان محمد عدلی میبود چون دار الخلافت آگره مسند سریر خلافت مصیر گردید حبیب علی سلطان و مقصود علی
کور و قیاخان به تسخیر آن حصار تعین یافته چند روز در محاصره داشتند و چون کار براهل قلعه تنگ شد قلعه را سپردند

ذکر وقائع سال چهارم الٰهی

ابتدای اینسال روز جمعه دوم جمید الآخر سنه ست وستین وتسعمائة
بود در ینسال خانزمان را به تسخیر جونپور که سالها تختگاه سلاطین شرقیه بوده است دران ایام در تصرف افغانان بود
تعین فرمودند و او بالشکر گران بانولایت درآمده جنگ کرد و باقبال بادشاهی مصدر فتوحات عظمی اشد
وآنولایت را بتصرف درآورد و در ینسال حبیب علیخان برابر سر رنتهبور فرستادند در ایام استیلای شیرخان
افغان این قلعه در تصرف غلام او حاجی خان بود درین ایام حاجی خان این قلعه را بدست رای سرجن از
خویشان رای اودی سنگه که دران نواحی بدرواری وجمعیت مشهور بود فروخت و او بمرور ایام پرگنات حوالی
را نیز متصرف گشته بکنت تمام بهم رسانید حبیب علی خان وجمعی از ملازمان درگاه در پای قلعه رفته مدتی محاصره
داشتند و چون مدتی برین برآمد نواحی آنقلعه را تاخت وتاراج نموده امرا بجاگیرهای خود رفتند ذکر آمدن شیخ محمد غوث
از ولایت گجرات بآگره و چون احوال شیخ محمد در تذکره مشائخ عهد درین کتاب مذکور گشته تکرار نمی نماید القصه در سنه
ست وستین وتسعمائة شیخ با مریدان وجمعیتی تمام بآگره آمد بمراحم خسروانه ممتاز گردید چون درمیان او و شیخ گدائی
کدورتی بود و شیخ گدائی در مزاج خانخانان تصرف تمام داشت آنقدر رعایت که از خانخانان متوقع شیخ محمد بود
بظهور نرسیده از انجهت شیخ آزرده خاطر بگوالیر که مسکن او بود رفته تا آخر عمر بلوازم مشیخت قیام مینمود و حضرت خلیفه الٰهی

که منکوحهٔ خود را با و سپارد و شاهم بیگ از بسکه تحکم در طبیعت او جا کرده بود قبول ننمود تا عبدالرحمن بیگ را گرفتند و آرام جان را کشیده گرفتند چون این خبر بمونعم بیگ رسید جمعیت نموده بر سر شاهم بیگ آمد مردم شاهم بیگ بمدافعه پیش آمده جنگ کردند اتفاقا تیرے بشاهم بیگ رسیده که تا آن درگذشت و عبدالرحمن بیگ خلاص یافته رو بدرگاه عالم پناه نهاد چون این خبر بخانخانان رسید جامه ماتم پوشید و از عقب عبدالرحمن بیگ یلغار کرد وقتی که بکنار آب گنگ رسید معلوم کرد که عبدالرحمن بیگ گذشته است گریان گریان مراجعت کرد و درینسال مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ که از امرای کبار فردوس مکانی و جنت آشیانی بود و بشرارت ذاتی اتصاف داشت و در نفاق و بداندیشی بی اختیار بود بفرموده بیرم خان خانخانان بقتل رسید و دیگر از وقایع اینسال آنکه روزے حضرت بر فیل لکهنه نام سوار بودند و آن فیل را بر فیل دیگر دوانیدند در اثنای راه مغاکی پیش آمد و پای فیل لکهنه در آن فرو رفت و حضرت از گردن فیل جدا شده پای مبارک شان بریسمان که در گردن فیل می بندند بند شد و یک کس دیگر که بران فیل ردیف ایشان بود بر زمین افتاد و ایشان آن ریسمان را بدست خود گرفته آویخته ماندند جمعی رسیده پای مبارک را از ریسمان جدا کردند و آن فیل هم بقوت خود خلاص یافت بعد از آن بر همان فیل سوار شده بمستقر خلافت مراجعت فرمودند بعد از آن بشکار برگشتی متوجه آگره گشتند و در هفدهم محرم سنه ست و ستین و تسعمائه موافق سال سوم الهی بلدهٔ آگره بفر قدوم نصرت لزوم رشک عالم گشت و از جمله وقایع اینسال صعود و هبوط مولانا پیر محمد شروانیست و آنچنانست که پیر محمد خان وکیل مطلق خانخانان بود تمام مهمات ملکی بدو رجوع شد کار بجای رسید که ملجای ارکان دولت و اعیان حضرت گردید و از امرا و اشراف که بدر خانه او رفتند کمتر کسی بار یافتند هم درین ایام مزاج او از جادهٔ اعتدال منحرف گشته چند روز از خانه بیرون نیامد چون خانخانان برسم عیادت بمنزل رفت یکی از غلامان او پیش آمده گفت که بعد از آنکه دعای شما رسید بدرون تشریف فرمایند خانخانان ازین سخن در هم شد چون خبر به پیر محمد رسید از خانه بدرون دویده در مقام اعتذار ایستاد و خانخانان فرمودند که دربان شما را نگذاشت او گفت معذور دارید که شما را نشناخت خانخانان گفتند شما را چه قدر شناختید که او شناسد با وجود این چون خانخانان بخانه او درون رفت نوکران خانخانان را نگذاشتند که همراه در آیند مگر طاهر محمد میر فراغت که بتلاش خود را بدرون رسانید خانخانان ساعتے نشسته بیرون آمد و در تدبیر کار پیر محمد خان شد بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود که در آخر خواجه جهان شده بود و میر عبدالله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با بعضی از ملازمان خود نزد پیر محمد خان فرستاده پیغام داد که تو در رنگ طلبه سیبودی و بعنوان فقیری و نامرادی در قندهار آمدی چون در تو خلاص جنانچه و بعضی خدمات مرضیه نیز از تو بظهور آمد ترا بدرجه خانے و سلطانے رسانیدیم و چون حوصله تو

دست بذل کشاده عالمیان را بهره ور گردانید و از انجا در ابتدای سال سوم الٰهی علم عزیمت افراخته بجانب دهلی
نهضت فرمودند **ذکر وقائع سال سوم الٰهی** ابتدای اینسال روز چهارشنبه بستم جمادی الاولی سنه
خمس وستین وتسعمائه بود بتاریخ بست وپنجم جمید الثانی سنه خمس وستین وتسعمائه حضرت خلیفه الٰهی بدهلی نزول اجلال
نموده بحال رعیت وسپاهی پرداخته آثار عدل ومرحمت در آفاق منتشر گردانیدند وخانخانان باتفاق اعیان مملکت
وارکان دولت دران ایام درهفته دو مرتبه بدیوانخانه عالی می آمد ومهمات موافق حکم اشرف پرداخت میرسید
واز سوانح آن ایام قصه عاشقی خان زمانست وتفصیل این اجمال آنکه شاهم بیگ نام پسری که با وجود حسن وجمال
با وضاع واطوار دلبری آراسته بود در سلک قورچیان حضرت جنت آشیانی انتظام داشت چون آنحضرت
از بعالم انتقال فرمودند شاهم بیگ داخل قورچیان خلیفه الٰهی گردید وچون خانزمان را با او نظری بود کسان را
خفیه نزد او فرستاده او را بفریفته طلب داشت و او از درگاه معلی گریخته خود را بخانزمان رسانید خانزمان از بس که بمست مشرب داشت
گاه گاه پیش آن جوان بر پای ایستاد و بادشاهم بادشاهم می گفت وتسلیم کرد و بروش خباثت ماوراء النهر سلوک می نمود
وچون کیفیت این حرکات خنک بعرض اشرف رسید فرمان بنام خان زمان شرف صدور یافت که شاهم را بدرگاه
فرستد و اگر در فرستادن او تعلل خواهد ورزید مستحق تنبیه خواهد شد وفرامین دیگر بنام امرا که جاگیرشان نزدیک جاگیر
خان زمان بود شرف صدور یافت که اگر خان زمان در فرستادن او تاخیر نماید بر سر او رفته نتیجه نافرمانی را در
کنار او گذارند چون خان زمان بر کیفیت اینواقعه اطلاع یافت پنبه غفلت از گوش بر آورده در مقام اطفاء آتش
غضب بادشاهی شد برج علی نام نوکر اعتمادی خود را بدرخانه فرستاد که شاید صلاح کار نماید برج علی اول بمنزل
پیر محمد خان رفت وپیغام خانزمان گذرانید وبعضی سخنان او باعث غضب پیر محمد خان گردید فرمود تا در حویلی او
بسر حد مردن رسانیده از برج قلعه انداخته کشتند وقصه زمان گفت که اکنون این شخص مظهر اسم خود گشت خانزمان
اینواقعه را شنیده دل بر مفارقت شاهم بیگ نهاده او را طلبیده گفت که غیر ازین چند روز از هم جدا باشیم
چاره نمانده هست بعد از آنکه حضرت از تقصیرات من بگذرند درخواست تقصیرات تو خواهم کرد وشاهم بیگ را
وداع نمود ودران ایام که شاهم بیگ با وی بود خانزمان آرام جان لولی زنی را در نکاح خود در آورده بود اتفاقا
این شاهم بیگ را با آن زن دلبستگی بهم رسید چون خانزمان بران وقوف یافت آنزن را با وبخشید وشاهم بیگ
آنزن را چندگاه نگاهداشته بعبد الرحمن بیگ پسر مؤید بیگ بواسطه خصوصیتی که با یکدیگر داشتند بخشیده بود درین ایام
که از پیش خانزمان بر آمده آواره می گشت بسبب اتفاق بحوالی سرور پور جاگیر عبد الرحمن بیگ رسیده بمقتضای
سابقه جهت که میان ایشان بود بمنزل او میرفت و در اثنای صحبت سلسله محبت شاهم بیگ که با آرام جان داشت
در حرکت آمده از عبد الرحمن بیگ استدعای آن نمود که آرام جان را با او واپس بخشد عبد الرحمن از غیرت نگذاشته

حسب الحکم جهانمطاع مولانا پیر محمد شروانی بمیوات رفته جمیع آن مردم را بدست آورده غنایم نفیس جهت سرکار خاصه
ضبط نموده بشرف خاکبوس سرفراز آمد

ذکر وقائع سال دوم الهی

ابتدای این سال روز شنبه
ششم جمادی الاول سنه اربع وستین وتسعمائه بود چون خبر رسید که خضر خان خواجه هزیمت از اسکندر افغان خورده
بلاهور در آمده است حضرت خلیفه الهی جهت تدارک این کار علم نهضت بجانب لاهور برافراشتند و چون بجالندر رسیدند
اسکندر خود را بطرف کوهستان سوالک کشید و رایات اعلی بتعاقب او بدلیوجه رسید و از انجا بدو مهری آمد و چون
تحقیق پیوست که سکندر وادی فرار پیش گرفته جمعی از امرای نامدار را بتعاقب او تعیین فرموده خود نیز بدولت متعاقب
متوجه گردیدند امرا چون بطریق یلغار نزدیک باردوی سکندر رسیدند اسکندر بقلعه مانکوت تحصن جست و لشکر پادشاهی
بپای حصار فرود آمده آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته بلوازم قلعه گیری مشغول گشت مقارن اینحال خبر توجه حضرت
مریم مکانی والده حضرت خلیفه الهی با دیگر مخدرات سراپرده عصمت از کابل بجانب هندوستان رسیده باعث
انشراح خاطر حضرت گردید و محمد قلی برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه و سائر امرای نامدار که جهت دفع فساد مرزا
سلیمان بامداد منعم خان بکابل رفته بودند نیز در خدمت حضرت بلقیس زمان بجانب هندوستان معاودت نموده
بودند چون حضرات عصمت قریب بمنزل باردو رسیدند حضرت خلیفه الهی خانخانان را در عسکر گذاشته باستقبال
ایشان رفته حضرات را بملاقات خود مسرور و مبتهج گردانیدند القصه بعد از امتداد ایام محاصره سکندر افغان از راه
عجز و انکسار پیش آمده التماس نموده که یکی از معتمدان درگاه را بدرون قلعه فرستند تا ملتمسات او را بعرض رساند
خلیفه الهی اتکه خانرا بانخدمت فرستادند چون اتکه خان بدرون قلعه رفت اسکندر بزبان انکسار پیش آمده
گفت که چون جرات و گستاخی بسیار کرده ام روی آن ندارم که بمواجهه حضرت توانم آمد اگر چندگاه حسب الحکم
بطرف بنگاله روم مشروط بآنکه هیچگاه سر از ربقه اطاعت بیرون نکشم و پسر خود را بخدمت فرستم باعث بنده نوازی
خواهد شد اتکه خان آمده باتفاق پیر محمد خان ملتمسات او را بخانخانان خاطرنشان کرده بنوعی بعرض حضرت
رسانیدند که بعرض قبول افتاد اسکندر پسر خود عبدالرحمن نام را همراه غازی خان سور و چند فیل مست با پیشکش
دیگر فرستاده قلعه را بتاریخ بست و هفتم رمضان سنه اربع وستین وتسعمائه بدولتخواهان درگاه گذاشته به
رفت و رایات عالی بتاریخ دوم شوال همان سال از انجا بجانب لاهور حرکت نمود بعد از چهار ماه و چهارده
روز نهضت اعلام ظفر انتظام از دار السلطنت لاهور بسمت دهلی واقع شد چون بظاهر جالندر محل نزول گردید
ازدواج خانخانان بمهد علیا سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد که خواهرزاده حضرت جنت آشیانی بود
و آنحضرت در ایام جهانبانی خود نامزد خانخانان کرده بودند حسب الحکم بوقوع آمد و خانخانان جشن پادشاهانه ترتیب
داده استدعای قدوم آنحضرت نمود و حضرت بحضور موفور السرور خود آن مجلس را رشک جنت ساختند خانخانان

در منزل خود طلبیده بقتل رسانید بیت
کسی را که دیدی تو در جنگ پشت * بکشش چون عدو در مصافش نکشت *
وخواجه سلطانعلی و میر منشی را که ایشان نیز بتهمت متهم و در سلک گریختگان منتظم بودند با خنجر بیگ خویش تردی بیگ خان
مقید ساخت چون رایات جلال بحدود سرای گردیده انتصاب یافت علی قلی خان و اسکندر خان
اوزبک و علی قلیخان اندرابی و لعل سلطان بدخشی و حیدر محمد آخته بیگی و مرزا قلی تولی و محمد خان جلایر و مجنون خان
قاقشال از نوکران خانخانان حسین قلی بیگ و محمد صادق پروانچی و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشاپوری و سید
محمد بارهه و اوران بهادر را حکم شد تا برسم منقلای ایشان روان شدند و خود از عقب کوچ فرموده متوجه گشتند و هیمون
که در دهلی کوس غرور مینواخت و خود را راجه بکرماجیت خطاب کرده بود لشکری عظیم و یکهزار و پانصد فیل جنگی ترتیب
داده بمقابله شتافت چون توپخانه را پیش از خود فرستاده بود جمعی از افواج قاهره پیشدستی نموده توپخانه او را که بقصبه
پانی پت رسیده بود بضرب شمشیر گرفتند بیت چو سگ در بیشهٔ شیران کند راه * کند بر خود اجل را بیشتر راه *
صباح روز جمعه ماه محرم الحرام سنه اربع و ستین و تسعمائه از قراولان لشکر خبر آمدن او معلوم شد امرای ذوی الاقتدار
بتسویهٔ صفوف پرداخته روی همت بدفع مخالفان آوردند حسین قلی بیگ و محمد صادق پروانچی و شاه قلی محرم
و میر محمد قاسم نیشاپوری و لعل سلطان بدخشی و دیگر جوانان نامدار بحملات مردانه صفوف بدخواه را پریشان و ابتر
ساختند و هیمون خود را با فیلانی که داشت بر افواج قاهره زد و بصدمات متواتر وفی الجمله خلل و تزلزل در جوانغار راه
یافت اما بازیسی جوانان تیرانداز و بضرب تیغ و سنان صاعقه نشان صورت استقامت در افواج قاهره نمود
هیمون خود را بجانب قول که بقوت و مردانگی خانزمان مستحکم بود کشیده تمام فیلان را بآنجانب راند لشکر ظفر اثر
رو تیرباران کردند اتفاقاً تیری بچشم هیمون رسیده از پس سر او گذشت جمعی که نزدیک او کوشش میکردند چون
او را بآن حال دیدند دست از نبرد باز داشته متفرق گشتند و دلاوران رزمخواه بتعاقب آن کرده بمخذول
پرداخته اکثری را برابر خاک هلاک انداختند و فیلی که هیمون برو سوار بود چون فیلبان کشته شده و هیمون در حوکندی فیل
زخمی افتاده بود سر در جنگل زده می گشت اتفاقاً شاه قلی محرم خان بآن فیل رسیده فیلبان خود را سوار کرده فیلبان
را دید که شخصی زخمی در حوکندی فیل افتاده فیلبان بشاه قلی خان حقیقت را گفت و ظاهر شد که هیمون است شاه
قلی خان از همه غنیمتها آنرا غنیمت شمرده آن فیل را با چند فیل دیگر از معرکه برآورده بود در نظر اشرف گذرانیده و خانخانان
هیمون را بدست خود بقتل آورده و اسکندر خان اوزبک حسب الحکم از عقب گریختگان تا دهلی رفته بسیاری
از مخالفان بجهنم فرستاد روز دیگر لوای نصرت انتما از پانی پت نهضت نموده تا بدهلی هیچ جا توقف ننمودند جمهور اکابر
و اعالی و عموم اسافل و اعالی آن شهر باستقبال شتافته مراسم ایثار و نثار بجا آوردند مدت یکماه در انجا اتفاق
توقف افتاد درین اثنا بمسامع علیه رسید که تمامی دلاوری اتباع هیمون با خزائن و دفائن در میوات بکجا شده

که یکبار اسم مرزا سلیمان در ذیل القاب گرامی حضرت خلیفهٔ الٰهی خوانده شود چون اینخبر بسمع مرزا سلیمان رسید همانساعت
کوچ کرده متوجه بدخشان گردید و هم در اوائل جلوس اشرف علی قلی خان بخطاب خان زمانی شرف امتیاز یافته
بسرکار سنبل بمدافعه شادی خان که از امرای سلطان محمد عدلی بود متوجه شد چون بقصد دفع او بکنار آب رهب
رسید بعضی از مردم خود را با دو سه هزار سوار پیش فرستاد تا از آب گذشته از مخالفان خبردار باشد این جماعت
بی تامل و احتیاط از آب عبور کردند و شادیخان فرصت غنیمت دانسته بیکبار بر سر ایشان رسیده جنگ کرده
اکثر مردم خانزمان در جنگ کشته شدند و جمعی در دریا غرق گشتند چون اینخبر بخانزمان رسید با مرائیکه همراه او بودند
مثل مهدی قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمد امین دیوانه میخواست که از آب عبور نموده جزای کردار مخالفان دهد
درین اثنا تردی بیگ خان و امرای دیگر که در دهلی بودند مکتوبات رسید که هیمون بقال وکیل عدلی با لشکر انبوه
و فیل بسیار مستعد قتال نزدیک بدهلی رسیده است باید که زود خود را برسانید خانزمان و سائر دولتخواهان
نیک اندیش بلا توقف عنان توجه بجانب دهلی معطوف داشتند و هنوز خانزمان بدهلی نرسیده بود که شکست
تردی بیگ خان واقع شد و چون احوال هیمون در ضمن وقائع سلطان محمد عدلی مذکور گشته تکرار نمی نماید القصه چون
هیمون بحوالی آگره رسیده سکندر خان اوزبک که حاکم آنجا بود بضرورت آگره را گذاشته بتردی بیگ خان پیوسته
و عبد الله خان اوزبک و لعل سلطان بدخشی و علی قلی اندرابی و میرک خان کولابی و حیدر محمد آخته بیگی و مرزا
قلی بیگ خان جمع آمدند و مولانا میر محمد شروانی که بعنوان رسالت از پیش بیرم خان نزد تردی بیگ خان آمده بود
نیز با عساکر منصوره همراه گشت چون هیمون بحوالی دهلی رسید امرای کبار از شهر بیرون آمده در میدان مصاف ایستادند
تلاقی فریقین واقع شد اسکندر خان و عبد الله خان اوزبک و لعل سلطان بدخشی که در برنغار جا داشتند مجلات متوالی
لشکر اعدا زیر و زبر ساختند هیمون با جمعی که همراه او مانده بودند فیلان مست پیش کرده حمله بر غول آورده تردی بیگ خان
تاب حملهٔ او نیاورده پشت بمعرکه داد هیمون اینصورت را بر مکر و خداع تردی بیگ خان حمل کرده بتعاقب او نمی پرداخت
آنجماعت لشکر هیمون را بر هم زده چون غنیمت بسیار بدست آورده باز گشتند شنیدند که تردی بیگ خان داغ
مذلت بر ناصیهٔ عرض خود نهاده فرار نموده است ایشان نیز راه گریختگان مسلوک داشتند و هیمون در دهلی استیلا یافت
و تردی بیگ خان و امرای دیگر روی بدرگاه جهان پناه بردند و خانزمان در بلدهٔ سرهند بایشان رسید بندگان
حضرت در قصبهٔ جالندر مشغول دفع فساد اسکندر بودند که خبر شکست بمسامع علیه رسید خواجه خضر خان را که از نسل سلاطین
مغول بشرف ازدواج گلبدن بیگم عمهٔ حضرت خلیفهٔ الٰهی شرف امتیاز داشت در مقابل سکندر گذاشته علم توجه
بجانب دهلی افراشتند چون بحوالی بلدهٔ سرهند اتفاق نزول افتاد و امرا شکست خورده ملازمت نمودند خانخانان
که تنظیم و ترتیب مصالح ملکی برای صواب نمای او منوط بوده صلاح در اتلاف تردی بیگ خان دیده مشار الیه را

سوانحی که در اوائل جلوس واقع شد سرکشی نمودن ابوالمعالیست و تفصیل آن اینست که شاه ابوالمعالی
نام جوان سیدزاده از سادات ترمذ را که بصفت حسن و جمال و فهم و ادراک آراسته بود و جنت آشیانی
با و توجهی خاص داشتند از کمال عجب و غرور خیالات فاسد در سر افتاد و آثار بے سعادتی ازو ظاهر شدن
گرفت خانخانان شاه ابوالمعالی را مقید ساخته حواله پهلوان گل گز کرده بلاهور فرستاد شاه ابوالمعالی از
حبس گریخته بدر رفت و پهلوان از خجلت این تقصیر خود را کشت چون استیصال اسکندر افغان در میان بود
بندگان حضرت خلیفه الٰهی بگرفتن او متوجه شدند و جمعی از سپاهیان کارکرده را پیشتر بر سر سکندر روانه ساختند
افواج قاهره در نزدیکی کوهستان سوالک با افغانان رسیده بعد از محاربه بفتح و فیروزی منسوب شده
بنوازشهای خسروانه شرف اختصاص یافتند چون سکندر بهگی کوه و جنگل پناه برده بود مدت سه ماه رایات
ظفرنشان در نواحی بسیر و شکار گذرانیده سعی استیصال او نمود و راجه رامچند راجه نگرکوٹ که از راجهاے نامدار
کوهستان سوالک بود به آستانبوسی رسید و آنحضرت بواسطه کثرت باران از آنجا نهضت نموده مدت
پنجماه در نواحی جالندر گذرانیدند و در همان هفته که حضرت جنت آشیانی بسیر جا و داسے انتقال فرموده اند
از امراے نامدار که ملازم رکاب بودند تردی بیگ خان که نظر باعتبار از سائر امرا امتیاز بود در دهلی فرمود
تا خطبه بنام نامی حضرت خلیفه الٰهی خواندند و مهمات دهلی و میوات و دیگر پرگنات را که در انوقت در حوزه تصرف
در آمده بود باتفاق خواجه سلطان علی وزیر و میر منشی که میرعرض و میرمال بود از پیش خود گرفته مرزا ابوالقاسم پسر مرزا
کامران را نیز مع اسباب کارخانهای حضرت جنت آشیانی متوجه هندوستان شدند حکومت کابل و غزنین را بمنعم خان
که از اعاظم امرا بود تفویض فرموده و اتالیق شاهزاده مرزا محمد حکیم ساخته جمیع مخدرات عصمت را آنجا گذاشته
بودند و بلده قندهار با تمامی مضافات بجاگیر خانخانان بیرم خان مقرر بود و حکومت ولایت بدخشان بمدد
التفات حضرت جنت آشیانی بمیرزا سلیمان بن خان مرزا بن سلطان مرزا سلطان ابوسعید گورکان متعلق بود
چون خبر واقعه جنت آشیانی بمرزا سلیمان رسید مرزا سلیمان خام طمع شده باتفاق پسرش مرزا ابراهیم متوجه کابل
شد و منعم خان متحصن گشته عرضداشت مشتمل بر کیفیات اینواقعه بدرگاه جهان پناه فرستاد و حضرت خلیفه الٰهی
قبل از رسیدن عرضداشت منعم خان محمد قلی برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه و جمعی دیگر از امرای معتبر را بجهت
آوردن حضرات سراپرده عفت بکابل تعین نموده بودند بعد از رسیدن خبر محاصره کابل فرمان قضا جریان
صادر شد که امرای مذکوره در رفتن تعجیل نموده استخلاص کابل نمایند چون امرا از آب نیلاب گذشتند و مرزا سلیمان دید
که کار بجنگ نمیرود و قاضی خان بدخشی را که از افاضل روزگار و از امرای معتبر او بود در میان انداخته بمنعم خان
پیغام نمود که اگر نام مرا در خطبه داخل سازند مراجعت مینمایم منعم خان نیز بجهت اطاعت ندرت محاصره قبول نمود

حباله داشت و از تعینات امرای پنجاب بود و با امداد و اعانت تاتارخان کاسی و حبیب خان و نصیب خان که
امرای کبار سلیم خان بودند خود را سلطان سکندر مخاطب ساخته علم فتنه و فساد برافراخت و بر سر ابراهیم خان رفت
و قریب بموضع فره که ده کروهی آگره است فریقین را مقابله دست داد و چون لشکر سکندر به ده هزار سوار نمیرسید و ابراهیم خان
صاحب هفتاد هزار سوار بود و گویند ابراهیم خان قریب دویست کس را سراپرده و محل و علم و نقاره داده بود و سکندر را از در
صلح درآمده التماس نمود که پنجاب را باو بگذارد و ابراهیم خان بر کثرت حشم و لشکر خود اعتماد نموده مغرور شده جمعیت و
تجملات سکندر را التفات ننمود و صفهای جنگ بیاراست و عاقبت کار بمقتضای کم من فئة قلیلة الی آخره
سکندر غالب و ابراهیم مغلوب او شده و ابراهیم گریخته بسنبل رفت و سکندر کامیاب شده آگره و دهلی را متصرف
گشت درین اثنا خبر رسید که حضرت جنت آشیانی از کابل بهندوستان درآمده لاهور را گرفتند سکندر با لشکرا
راسته متوجه لاهور گشت و ابراهیم که بسنبل رفته بود با لشکر تازه سرانجام کرده بجانب کالپی در حرکت آمده اتفاقاً
درین وقت عدلی هیمون بقال را که وزیر او بود با لشکر بسیار و پانصد فیل کوه پیکر و توپخانه بجانب آگره و دهلی فرستاد
چون هیمون بنواحی کالپی رسید با ابراهیم دانسته بمقابله او شتافت و جنگ عظیم اتفاق افتاد و هیمون
غالب گشت و ابراهیم گریخته به بیانه پیش پدر رفت و هیمون تعاقب کرده بیانه را محاصره نمود و مدت سه ماه ایام محاصره
امتداد یافت چون سکندر خان سور حاکم بنگاله علم مخالفت برافراخته با لشکرهای آن بلاد متوجه تسخیر جونپور و کالپی و
آگره شده بود عدلی هیمون را طلب داشت و هیمون ترک محاصره داده روان شد چون بموضع مندا کر که شش کروهی
آگره است رسید ابراهیم از عقب رسیده جنگ انداخت و شکست یافته باز پیش پدر رفت و از آنجا بولایت بهته در
نزد راجه رامچند راجه بهته جنگ کرده گرفتار شد و راجه او را بتعظیم تمام بر تخت نشانده بروش نوکران لوازم خدمتگاری
بتقدیم رسانید تا ابراهیم آنجا می‌بود تا آنکه جماعت از قوم میانی که در حدود رای سین سکونت داشتند بواسطهٔ نزاعی که
ایشان را با بازبهادر حاکم مالوه بود ابراهیم را طلبیده خواستند او را بحکومت برداشته با بازبهادر مقابله نمایند ابراهیم
با ایشان پیوست درگاوتی رانی والی ولایت گره نیز ممد ابراهیم از جای خود حرکت نمود و بازبهادر کسان نزد رانی
فرستاده او را ازین داعیه باز داشت چون رانی بجای خود مراجعت نمود ابراهیم نیز بودن آنجا مصلحت ندیده
از آنجا بجانب اودیسه که اقصی بنگاله است رفته بود تا سنه تسع و ستین و تسعمائه که سلیمان کرانی او را بوسیلهٔ مشرف
قسما و قبول عهد آمده بملازمت او رسید و بر دست سلیمان بقدر کشته شد القصه هیمون با فیلها و استعدادی تمام پیش عدلی
رفته و عدلی و محمدخان گوریه در موضع چهرکته که پانزده کروهی کالپی است بهم رسیدند و جنگ صعب اتفاق افتاد
محمدخان کشته شد و عدلی فتح و فیروزی نصیب گشت عدلی بعد از آن بجانب چنار رفت و هیمون را بمقابلهٔ لشکر
حضرت خلیفة الهی بآگره و دهلی فرستاد و سکندر خان اوزبک و قیا خان گنگ و امرای دیگر در آگره بودند آگره را

و عدلی دران شورش عام برخاسته درون حرم گریخت و سکندر تعاقب او کرد و عدلی از درون زنجیر در بسته بصد حیله خلاصی یافت و اکثر امرای عدلی در دیوانخانه شمشیرهای خود را انداخته راه فرار گم کردند و سکندر مانند دیوانگان بهر جا که میرفت میزد و میکشت و می انداخت و تا یک دو گهری درمیان اینمعامله بود درین اثنا که ابراهیم خان که شوهر خواهر عدلی بود شمشیری برکشیده بر سکندر زد و دیگران نیز حمله آوردند و سکندر بقصاص خود رسید و دولت خان نوحانی بیک ضرب شمشیر کار شاه محمد فرملی را نیز تمام ساخت اتفاقاً در هماتروز که این معرکه شده بود تاج خان کرانی برادر سلیمان و عماد کرانی از دیوانخانه عدلی عدول نموده از قلعه گوالیار بدر می آید چون در راه با شاه محمد در حضور دیکدیگر را از احوال می پرسد تاجخان باو میگوید که من ازین معرکه پای خود بکشیدم بیا تو هم با من مرافقت نما که کار دگرگون پیداست شاه محمد سخن او را قبول نکرد و پیش عدلی رفت و برسید با وآنچه رسید و تاجخان از گوالیار فرار نموده عازم بنگاله شد عدلی فوجی را از پی او تعین نموده خود نیز عازم گشت در نواحی چهترامو که چهل کروهی اگره و سی کروهی قنوج ست عدلی بتاج خان رسید تاجخان جنگ کرده هزیمت یافته بجانب چنار رفت و در راه بعضی عمال خالصه عدلی را بدست آورده از نقد و جنس آنچه یافت متصرف گشته به عماد و سلیمان و خواجه الیاس که برادران او بودند و حکومت بعضی پرگنات کنار گنگ و خواجپور تانده داشتند ملحق شده در مقام مخالفت شد و عدلی از گوالیار بچنار رفته بر سر کرانیان لشکرکشیده طرفین در کنار دریا مقابله نمودند درینوقت هیمون بقال روزی بعدلی گفته که اگر یک حلقه فیل همراه من بسازید از آب گذشته بر سر کرانیان روم و مار از ایشان برآرم و عدلی همچنان کرد هیمون بر کرانیان غالب گشت و درین محل ابراهیم خان ولد غازیخان سور که خواهر عدلی در حباله او بود و از بنی اعمام شیرخان می شد چون از زنش خبردار ساخت که عدلی در مقام مقید ساختن تست از چنار گریخته بجانب پدر خود غازیخان که حکومت بیانه و هندون داشت روان شد و عدلی عیسی خان نیازی را از پی ابراهیم خان تعین نمود و قریب به کالپی با یکدیگر رسیده جنگ کردند و عیسی خان نیازی منهزم گشته ابراهیم خان غالب گشت و بعد از ان بدار الملک دهلی آمده خطبه خواند از انجا باگره آمده اکثر ولایت را متصرف شد چون عدلی دید که ابراهیم خان میان ولایت را بتصرف در آورده دست از کرانیان باز داشته بر سر ابراهیم خان روان شد و چون بآب جون رسید ابراهیم خان کس نزد عدلی فرستاد که اگر رای حسن حلوانی و بهادر خان سروانی که به اعظم خان همایون مخاطب بود و چندی دیگر از امرای کبار بیایند من بنابر عهد و میثاق آنها بخدمت تو آیم آمد عدلی این جماعه را فرستاده ابراهیم خان همه متفق ساخته بر مخالفت عدلی قرار داد و عدلی ازین معنی آگاه گشته در خود استعداد مقاومت ندید بجانب چنار مراجعت نمود و ابراهیم خان خود را سلطان ابراهیم خوانده لوای سلطنت برافراخت و درین ایام احمد خان سور که او نیز از بنی اعمام شیرخان بود و خواهر دوم عدلی را در

دوست میداری دست از حیات پسر خود بشوی کہ او را از مبارز خان خطرہاست منکوحہ او میگفت کہ مبارز خان نفس میگذرانید و بنغمہ و میان اوقات مصروف میدارد و او را سر و برگ بادشاہی نیست و ہر چند سلیم خان او را عمر در معیاب ملامت بسیار میکرد فائدہ نداشت عاقبت بعد از فوت سلیم خان روز سوم مبارز خان در محل فیروز خان درآمد و قصد قتل او کرد ہر چند خواہر زاری مینمود و شفاعت پسر خود میکرد و میگفت کہ این پسر کے را بگذار تا او را گرفتہ بجائی برم و نام بادشاہی ہرگز نگیرد مبارز خان سنگدلی رحم نیاوردہ و از مضمون بیت بر دی کہ ملکی سراسر زمین نیرزد کہ خونی چکد بر زمین چشم عقل پوشیدہ آن طفل بیچارہ ضعیف را با قبح وجوہ کشت و بنام خود خطبہ خواندہ سلطان محمد عادل خطاب یافت و عوام الناس او را عدلے و اندلی میخواندند و چون در افسانہا و تواریخ از زربخشی و بذل و ایثار سلطان محمد تغلق شنیدہ بود تقلید او خیال کردہ در اوائل جلوس چند گاہ در خزینہ را کشادہ بتخاق انعامات داد و مردم را مستاصل ساخت و ہر کنہ باشی را کہ می انداخت از طلامی بود و کمتر از پانصد سکہ قیمت او نبود و ہر خانہ کہ از کنہ باشی می افتاد پانصد تنگہ نقد بصاحب خانہ میدادند و آن کنہ باشی را می آوردند درین ایام وزارت در خانہ او بشمشیر خان غلام شیر خان کہ برادر خورد خواص خان مشہور بود و دولت خان نوحانی نومسلم تربیت یافتہ نوحانیان تعلق داشت و ہیموی بقال ساکن قصبہ ریواڑی از مضافات میوات دران ایام از شحنگی بازارہا و امور سپاہی قدم بالاتر نہادہ پیش عدلی اعتباری تمام پیدا کردہ و از مقربان درگاہ او گشتہ بود و ہنوز یک ماہ درست از جلوس عدلے نگذشتہ بود کہ در اطراف و ولایات ہند ملوک طوائف شدند و از استماع خبر فوت سلیم خان و قتل فیروز خان و عدم انتظام امور عدلے فتنہ جابجا از خواب بیدار شد چنانچہ ہر یک بمحل خود مذکور خواہد شد روزی در دیوانخانہ قلعہ گوالیار عدلے بار عام دادہ و امرای نامدار بخدمت او حاضر بودند و تقسیم جاگیرہا کردند عدلی حکم کرد کہ ولایت قنوج را کہ در جاگیر شاہ محمد قرملے مقرر بود تغیر دادہ بپسر مست خان سربنی بدہید در اثنا گفت و گوی سکندر خان پسر شاہ محمد مذکور کہ جوانے نوخاستہ و بہادر بود در سر دیوان بدرشتی گفت کہ حالا کار باینجا نے رسید کہ جاگیر ما را کشیدہ بانیطائفہ سربنیان سک فروش خواہند داد و سخن در معرکہ بلند شد پدرش شاہ محمد در انوقت بیمار بود و پسر خود را از ناہموار یہا و درشتیہا منع میکرد و سکندر با پدر میگفت کہ شیر خان ترا یکمرتبہ در قفص آہنی انداختہ قصد جان تو داشت عاقبتش سلیم خان شفیع تو گشتہ باعث خلاصی تو از ان تہلکہ شدہ بود و حالا طائفہ سور کہ قصد استیصال تو دارند و تو ایمعنی را نمی فہمی ترا نخواہند گذاشت این زبونی برای چہ از ایشان باید کشید در عربدہ سرمست سربنی کہ بسیار بلند قامت و قوی ہیکل بود بطریق فریب و چاپلوسی دست بر کتف سکندر گذاشتہ می گفت کہ فرزندان ہمہ درشتی برای چیست و قصد داشت کہ سکندر را باین بہانہ دستگیر سازد سکندر بر قصد او دریافتہ دست بخنجر کرد و چنان زخم کاری بر شانہ سرمست خان زد کہ بیک جرعہ از دست اجل رفتہ بیہوش افتاد و چندی دیگر را نیز بعضی را کشت و بعضی را زخمی ساخت

معروف ونهی منکر ازو رنجیده در زمانی که سلیم خان در آگره بحکومت نشست شیخ علائی بواسطه بعضی خبرها که باعث
مراجعت او شد برگشته در بیانه آمد بموجب طلب سلیم خان در مجلس او حاضر شده برسمیات وآداب ملوک مقید نشد
وسلام مشروع بر سلیم خان گفت و او وعلیک السلام بکره گفت این معنی بر مقربان او دشوار آمد و ملا عبدالله سلطانپوری
مشهور بمخدوم الملک خود با شیخ در مقام انکار بوده فتوی بقتل او داده بود و سلیم خان میر سید رفیع الدین و ملا جلال بهیم
دانشمند و ملا ابو الفتح تانیسری و دیگر علمای آنوقت را احضار فرمود تشخیص این قضیه حواله ایشان نمود و درین مجالس بحث
شیخ علائی بهر کدام ایشان بقوت طبع غالب وگاه گاهی که تغیر و بیان معانی قران میکرد در سلیم خان اثر کرده باوی
میگفت یا شیخ ازین دعوی باز آی که تا من ترا تمام قلمرو خود محتسب گردانم و تا این زمان بحکم من امر میکردی حالا باذن
من میکرده باش شیخ علائی این معنی قبول نکرد تا آنکه سلیم خان برخلاف فتوی ملا عبدالله حکم باخراج او نموده بجانب هندیه
فرستاد و بهار خان شروانی که از قبل سلیم خان حکومت آنجا داشت تمام لشکر خویش او گردیده در دایره اعتقاد و اخلاص
او در آمد مخدوم الملک این معنی را باقبح وجوه خاطر نشان سلیم خان نموده او را از ان سرحد طلبیده درین مرتبه سلیم خان باز
علما حاضر ساخته بشتر تشخیص این قضیه مقید شده بسلیم خان گفت که این مرد دعوی مهدویت میکند و مهدی بادشاه
تمام روی زمین خواهد شد و تمام لشکر تو با این گردیده اند چنانچه خویشان از بهر دیگر برجسته ترا مذهب او در آورده اند
احتمال خلل در ملک ست سلیم خان گوش بسخن مخدوم الملک نکرده باز شیخ علائی را در بهار پیش شیخ بده طبیب دانشمند که
شیر خان معتقد او بود و کفش پیش پای او می نهاد فرستاد تا بموجب فتوی او عمل نماید و سلیم خان بجانب پنجاب توجه
نموده بتعمیر مانکوت مشغول شد چون شیخ علائی به بهار رفت شیخ بده موافق فرموده مخدوم الملک نوشته بقاصدان سلیم خان
داد درین اثنا شیخ علائی را مرض طاعون که در آنوقت شائع بود عارض شد و در حلق او جراحتی افتاد که بمقدار
یک انگشت فتیله میرفت و پنج سفر نیز علاوه آن گشته چون نزد سلیم خان آوردند قوت گفتار نداشت سلیم خان در
گوش او گفت که تو تنها در گوش من بگوی که من مهاروی هستم و مطلق العنان باش شیخ علائی گوش بسخن او نکرد
سلیم خان مایوس گشته فرمود تا او را تازیانه زنند و در تازیانه سوم جان بقابض ارواح سپرد این قضیه در سنه خمس و
خمسین و تسعمائة بود و ذکر الله تاریخ او شد

ذکر احوال سلطان محمد عدلی

چون سلیم خان درگذشت
و پسرش فیروز خان که در دوازده سالگی بوده باتفاق امرا در قلعه گوالیار جلوس نمود و هنوز مدت سه روز تمام
نگذشته بود که مبارز خان ولد نظام خان سور که برادر زاده شیر خان و عمو بچه سلیم خان و برادر زن او بود فیروز خان
خواهرزاده خود را بقتل رسانیده و باتفاق وزرا و امرا بر سریر حکومت و ایالت متمکن شد از ثقات مسموع
شده که سلیم خان پیش از آنکه بر بستر موت افتد با منکوحه خود مسمات بی بی بائی بارها میگفت که اگر تو فیروز خان
پسر خود را دوست میداری اجازت ده تا مبارز خان برادر ترا از میان بردارم که خار راه تو او ست واگر برادر خو

بیشتر مراجعت کرده بوقوع خود ذکر کرده شده سلیم خان نیز از لاهور مراجعت نموده در گوالیار قرار گرفت اتفاقاً روزی
در نواحی اتری بشکار میگردید جمعی از مفسدان باغوای بعضی سر راه سلیم خان گرفت در مقام عذر ایستادند بحسب اتفاق
سلیم خان براه دیگر مراجعت نمود و آنجماعت بیکار و معطل ماندند چون حقیقت حال بسلیم خان رسید بهارالدین محمود
مدارا که بسر فته بودند بسیاست رسانید و سلیم خان در گوالیار قرار گرفت هر کس از امرای خود را که بقوت و غلبه
سلطان میبرد مقید میساخت و میکشت تا در اول سال سنه ستین و تسعمائه دانه دنبل بر مقعد او برآمد و از شدت
وجع جان گرفت و درگذشت مدت نه سال حکومت کرد و از نیلاب تا بنگاله در میان سراهای شیرخان یک
سرای دیگر آبادان ساخت و در هر سرای طعام پخته بفقرا مقرر کرد در همین سال سلطان محمود گجراتی و نظام الملک
بحری نیز وفات یافتند و تاریخ این واقعه زوال خسروان یافته اند و از قضایای غریبه که در زمان سلیم خان دست داده واقعه
شیخ علائیست و تفصیل این بر سبیل اجمال آنکه پدر شیخ علائی شیخ حسن نام داشت و بخلافت شیخ سلیم در قصبه بیانه بر سجاده
شیخی ارشاد طالبان مینمود چون او رخت بعالم بقا کشید شیخ علائی که ارشد اولاد او بود بفضائل و کمالات اتصاف داشت
قائم مقام پدر گشته بارشاد طالبان مشغول شد اتفاقاً شیخ عبدالله نیازی افغان که از مریدان نامدار شیخ سلیم چشتی بود
از سفر مکه معاودت نمود و روش مهدویه که بعقیده ایشان سید محمد جونپوری مهدی موعود است اختیار کرده در بیانه
رحل اقامت انداخت چون شیخ علائی را وضع خوش آمد فریفته صحبت او گشت و طریقه آبا و اجداد را ترک داده
خلائق را بروش مهدیه دعوت مینمود و برسم اینطائفه در بیرون شهر همسایگی شیخ عبدالله توطن اختیار نمود با جمع کثیر از
احباب و اصحاب خود که بوی گرویده بودند بطریق توکل و تجرید بسر میبرد و هر روز در وقت نماز تفسیر قرآن مجید بنوعی
میگفت که هر کس که در مجلس او حاضر میبود تا اصلا کار جز نمیرفت و ترک اهل و عیال کرده داخل دائره مهدی
شکست و یا از معاصی تائب شده بمجاز سید محمد مریدی میگردید و اگر کسب باز راعت و تجارت میکرده یک ده
راه خدا صرف مینمود و بسیار همچنان شده که پدر از پسر و برادر و زن از شوهر مفارقت گزیده راه فقر و فنا پیش
گرفتند و در نذور و فتوح که باو می آمد خورد و کلان علی السویه شریک بودند و اگر چیزی بهم نمیرسید تا دو سه
روز بفاقه میگذرانیدند و اظهار نمی نمودند و بپاس انفاس اوقات خود مصروف میداشتند و شمشیر و سپر و سائر
اسلحه همه وقت با خود همراه داشته در شهر و بازار هر جا نامشروع میدیدند اول برفق و مدارا منع نموده اگر پیش نمیرفت
قهراً و جبراً تغییر آن نامشروع میدادند و از احکام شهر هر که موافق او میبود در امداد او میکوشید و هر که منکر بود قدرت
مقاومت نداشت چون شیخ عبدالله دید که با عوام و خواص در افتاده است او را دلالت سفر حجاز کرد و شیخ علائی
بهمان وضع و حالت که داشت با ششصد و هفتصد خانه دار مردم متوجه آن سفر گشت چون بخواص پور که در حدود
جودپور واقع است رسید خواص خان مشهور باستقبال او برآمد داخل معتقدان او شده بالاخر از جهت امر

مبارکباد میخواست خود را بسلیم خان رساند و کار او تمام سازد فیلبانی او را شناخته نیزه برو حواله کرد و از میان
حلقه فیلان و فوج خاصه سلیم خان بضرب راست بدر رفته القصه نیازیان گریخته بجانب بنکوت که قریب روهتاس است
رفتند و سلیم خان تعاقب نموده تا قلعه رهتاس رفت و خواجه ویس شروانی با لشکر بسیار بر سر نیازیان تعین کرد
مراجعت نموده باگره رفت و از انجا بگوالیار آمد درینوقت شجاع خان روزی بر بالای قلعه گوالیار پیش سلیم خان
میرفت عثمان نام شخصی که شجاع خان وقتی دست او بریده بود بر سر راه کمین کرده فرصت میجست و یکبار جسته
زخمی بشجاع خان انداخت شجاع خان زخمی بخانه خود رفت و این عمل را بر اغوای سلیم خان حمل کرده از گوالیار گریخته
بمالوه رفت سلیم خان تا مندو تعاقب نموده شجاع خان در بانسواله در آمد عیسی خان سور را با بست هزار سوار در
اجین گذاشته مراجعت نمود درین قضایا در سنه اربع و خمسین و تسعمایه دست داده و خواجه ویس که بر سر اعظم همایون
تعین بود در نواحی رنکوت را نا جنگ کرده شکست یافت و اعظم همایون تعاقب نموده تا سهرند آمد چون این خبر بسلیم خان رسید
لشکر عظیم ترتیب داده بدفع نیازیان فرستاد اعظم همایون برگشته با رنکوت رفت و چون لشکر سلیم خان قریب
رسید باز در نواحی رنکوت قریب موضع سنبله محاربه دست داد و شکست بر فرقه باغیه افتاد و عیال و مادر
اعظم همایون اسیر گشت و اسیر از انجا بخدمت سلیم خان فرستادند و نیازیان پناه بگکهران برده در کوهستان که
متصل کشمیر ست در آمدند و سلیم خان با لشکر گران جهت تسکین فتنه نیازیان حرکت نموده به پنجاب آمد و مدت
دو سال با گکهران مجادله داشت درهمین ایام شخصی در تنگی راه در وقتی که سلیم خان ببالای قلعه مانکوت می بر آمد شمشیر
در دست قصد سلیم خان کرد سلیم خان از کمال چستی و چالاکی برو غالب آمده او را بقتل رسانید و شمشیر را شناخت شمشیر
که خود باقبال خان بخشیده بود و چون گکهران مغلوب و منکوب شدند و قوت در ایشان نماند اعظم همایون بکشمیر [illegible]
از ملاحظه خاطر سلیم خان راه نیازیان گرفته صعب کردند اعظم همایون و سعید خان و شهباز خان بقتل رسیدند و
حاکم کشمیر سرهای ایشان را بخدمت سلیم خان فرستاد و سلیم خان بعد از جمعیت خاطر مراجعت کرد و درین وقت
مرزا کامران از جنت آشیانی فرار نموده پناه بسلیم خان آورد سلیم خان از روی تکبر و نخوت پیش آمد سلوک
لائق ننموده مرزا کامران از پیش او فرار نموده بکوه سوالک در آمد و از انجا بولایت گکهر رفت و این قضیه در وقائع
جنت آشیانی بتفصیل مذکورست فی الجمله سلیم خان بدهلی رفته چند روز قرار گرفت درین اثنا خبر رسید که جنت آشیانی
بکنار آب نیلاب رسید گویند که در انساعت سلیم خان زلو بر خود نهاده خون میگرفت در ساعت سوار شد
روان شد و روز اول سه کروه را منزل کرد چون توپخانه آراسته همراه داشت و درین هنگام گاوان ارابه
ارابه در مواضع نواحی بودند و در روان شدن مسارعت داشت فرمود که پیاده رجاله بجای گاوان ارابه
مانند هر توپی را هزار و دو هزار پیاده کشیدن گرفت و بسرعت تمام متوجه لاهور شد و جنت آشیانی خ

حال او پیچکس خبردار نشد و بعد از ان سلیم خان لشکر در عقب خواص خان و عیسی خان بنازی تعین نموده در فیروزپور میوات جنگ واقع شد و شکست بلشکر سلیم خان افتاده بعد از ان خواص خان و عیسی خان تاب نیاورده بجانب کوه کمایون رفتند و سلیم خان و قطب خان نائب و جمعی بر سر آنها تعین کرده و او در دامن کوه کمایون قرار گرفته دائم ولایت دامن کوه را تاخت و تاراج نموده خراب میساخت و سلیم خان درینوقت خود بجانب چنار عزیمت نمود و در اثنای راه جلال خان جلو و برادرش خداداد را بجهت اتفاقی که با عادل خان داشتند بقتل رسانید و چون بچنار رسید خزانه را برآورده بگوالیار فرستاد و خود مراجعت نموده در آگره قرار گرفت چون قطب خان در طلبیدن عادل خان و احداث فتنه داخل بود از وهم و هراسی که در باطن داشت از دامن کوه کمایون فرار نموده بلاهور پیش اعظم خان همایون رفت سلیم خان حکم فرستاده طلب قطب خان نموده اعظم همایون قطب خان را فرستاده و سلیم خان او را محبوس ساخته با شهباز خان نوحانی که شوهر خواهر سلیم خان بود و برمزید کور که چند کس دیگر مجموع چهارده کس بودند مقید داشته بقلعه گوالیار فرستاده شجاع خان حاکم مالوه و اعظم همایون را طلب داشت شجاع خان آمده دید و اعظم همایون عذر نوشت شجاع خان رخصت یافته بمالوه رفت بعد از ان سلیم خان بجهت آوردن خزانه بجانب قلعه رهتاس و چنار حرکت کرد سعید خان برادر اعظم همایون که پیوسته پیش او میبود از راه فرار نموده بلاهور رفت سلیم خان هم از راه برگشته بآگره آمد و باحضار لشکر امر کرد متوجه دهلی شد چون اینخبر بشجاع خان رسید با جمعی از مختصان خود ایلغار کرده پیش سلیم خان رسیده استمالت یافت سلیم خان روزی چند در دهلی بوده لشکر ترتیب داده عزیمت لاهور نمود و اعظم همایون و طائفه مخالف باتفاق خواص خان و لشکر پنجاب باستقبال شتافته در نواحی قصبه انباله طرفین بهم رسیدند گویند چون سلیم خان بلشکر نیازی قریب شده فرود آمد خود با چندی از نزدیکان بدیدن لشکر نیازی رفته بر تپه برآمد و چون نظر او بر لشکر نیازی افتاد و همانجا ایستاده گفت که دریا جوش من نمیگنجد که لشکر باغی را که در برابر اینها فرود آیم فرمود که افواج صف راست کرده عزیمت جنگ نمایند در شبی که صباح آنروز جنگ شد اعظم همایون برادران با خواص خان گنکاش در میان آورده در باب نصب حاکم سخن کردند خواص خان را اراده آن بود که حکومت بعادل خان که پسر کلان شیر خان است قرار یابد و نیازیان گفته باشند بیت ملک بمیراث نیاید کسی ٭ تا نزند تیغ دو دستی بسی ٭ و خواص خان از اراده ایشان خاطر آزرده بود وقتی که صفها ترتیب یافت و طرفین مقابله نمودند خواص خان بی جنگ طرح داده هزیمت نمود و نیازیان حسب المقدور حرکت کرده در مجادله تقصیر نکردند و چون حرام نمکی را نتیجه بعد سالست و ندامت نیست شکست بر لشکر نیازیان افتاده غالب آمد بیت کسی را که دولت کند یاوری ٭ که آرد که با او کند داوری ٭ سعید خان برادر اعظم همایون با ده کس از همراهان چون مسلح بود و کسی او را نمی شناخت بهانه

و درهمین اثنا قطب خان و عیسی خان و خواص خان عرض نمودند که قول و عهدی که درمیان آمده اینست که در
ملاقات اول عادلخان را رخصت نموده بیانه با توابع بجاگیر او نامزد شود سلیم خان فرمان داد که همچنین کنند و عیسی خان
و خواص خان را همراه نموده عادل خان را رخصت داد و بعد از دو ماه دیگر سلیم خان غازی محلدار را که از محرمان و مقربان
او بود فرستاد که عادل خانرا گرفته مقید سازد و زولانه از طلا بدست او فرستاده بود عادل خان اینخبر را
شنیده نزد خواص خان که در میوات بود رفت و او را از نقض عهد سلیم خان اعلام کرده در تنباب مطارحه
کرد خواص خان با عادل بهم برآمده و غازی محل را طلبیده همان زولانه را در پای او انداخت و لوای مخالفت
برافراخته و امرای که همراه سلیم خان بودند خطها نوشتند در خفیه با خود متفق ساختند و با لشکر گران متوجه آگره شدند
قطب خان و عیسی خان در عهد و قول داخل بودند از سلیم خان رنجیده عادل خان را در آمدن مرعیات نوشتند
و قرار داد چنین شد که هنوز از شب باقی باشد که عادل خان خود را باگره رساند تا مردم بی حجاب و مانع از سلیم خان
جدا شده پیش او توانند آمد اتفاقاً عادل خان و خواص خان چون بفتح پور سیکری رسیدند در انجا ملاقات شیخ سلیم که از
مشائخ وقت بود رفتند و چون شب برات بود و خواص خانرا نمازیکه در انشب مقررست توقف افتاد و چاشتگاه
بنواحی آگره رسیدند و سلیم خان از طرز آمدن آگاه شد مضطرب وار بقطب خان و دیگر امرا گفت که اگر از من در باب
عادل خان اضطراب گونه شده بود و خواص خان و عیسی خان چرا من چیزی نوشتند که من از اندیشه خود باز می آمدم
قطب خان اضطراب سلیم خانرا دیده گفت که باکی نیست هنوز کار از علاج بیرون نرفته است و تسکین این فتنه را
من متعهدم سلیم خان قطب خان و دیگر امرا را که فی الجمله اتفاق بعادل خان داشتند رخصت نمود که پیش عادلخان
بروند قصد او این بود که انجماعت را از خود دور کرده بجانب قلعه چنار بدست آوردن خزانه فرار نماید و دیگرباره سامان
استعداد لشکر نموده کار جنگ و محاربه پردازد و عیسی خان بحجاب او را ازین عزیمت نهی کرده گفت که اگر ترا بر دیگر
مردم اعتماد نیست دو هزار کس که از ایام شاهزادگی نوکر خاصه بود محل اعتماد نیستند با وجود اینقدرت و مکنت عجیبست
که تکیه دولت خداداد نموده بی جنگ فرار نمایید و امرا هر چند مخالفت باطنی داشته باشد خود بر غنیم فرستادن از
حزم و احتیاط بیرونست لائق آنکه بنفس خود بر تمام لشکر سبقت نموده در میدان کارزار ایستاده پای محکم کنید که
هیچکس در نظر شما بجانب مخالف نخواهد رفت سلیم خان قویدل گشته قرار بر استقامت داد و قطب خان و دیگر امرا
که رخصت نموده بود باز طلبیده گفت که من بدست خود شما را بغنیم می سپارم نفاید در حق بسگالد بعد از ان مستعد جنگ
شده برآمده ایستاد مردمی که بعادلخان هم سخن بودند سلیم خانرا در معرکه دیده از رفتن باز ماندند در سال داخل
شدند و در ظاهر بلده آگره جنگ واقع شد تائید آسمانی سلیم خانرا نوازش نموده هزیمت بر عادل خان و خواص خان
و لشکر او انداخته خواص خان و عیسی در میوات رفتند و عادل خان جریده و تنها بجانب پتنه رفت چنانچه از

پاسبان نبودی گویند که چون آینه دیدی گفتی که نماز شام بسلطنت رسیدم تاسف خوردی شعر
هندوستان بگفتی واین بیت سجع نگین او بود بیت شه الله باقی ترا باد دایم * با آن شیرشه بن حسن سور قایم
همه اوقات خود را صرف کار خلایق و سرانجام سپاهی و تیمار رعیت کردی بر طریقه عدل و داد استقامت
نمودی بیت پس از مرگ هر کس که زو نام ماند * همانا که در زندگی کام راند * و کلمه ز آتش مرد تاریخ فوت او

ذکر احوال سلیم خان بن شیرخان

در وقتی که شیرخان فوت شد جلال خان پسر او در قصبه ریوان
از توابع تهته و عادلخان پسر کلان او که ولیعهد بود در قلعه رنتهنبور مانده بود و امرا دیدند که چون آمدن عادلخان زود میسر
نیست و وجود حاکم ضرور است کس بطلب جلال خان فرستادند و او در پنج روز خود را رسانید بسعی عیسی خان حجاب
و دیگر امرا در تاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و تسعمائه در پای قلعه کالنجر جلوس کرده مخاطب باسلام شاه
گشت بر زبان اهل هند سلیم شاه و بر زبان لشکر بقول سلیم خان مذکور است القصه چون سلیم خان قائم مقام پدر
شد برادر بزرگ که عادل خان باشد عرضداشتی نوشته اظهار کرد که چون شما دور بودید و من نزدیک بودم بواسطه
تسکین فتنه تا آمدن شما محافظت لشکر نموده ام و مرا بجز اطاعت و فرمانبرداری شما چاره نیست و از کالنجر
متوجه آگره شد چون بنواحی قصبه کوره رسید خواص خان از جاگیر خود رسیده ملازمت نمود بتازگی جشن ترتیب داده
کرد سلیم خان را اجلاس داد و بعد از ان سلیم خان بمقتضای دنیاداری مکتوبی دیگر بجانب عادل خان نوشته
و اظهار محبت کرده طلب ملاقات نمود عادلخان بامرای سلیم خان که قطب نائب و عیسی خان نیازی و خواص خان
و جلال خان جلو باشد نوشت که شما در آمدن و ماندن من چه صلاح می بینید و سلیم خان نوشت که اگر این چهار
کس آمده مرا تسلی سازند میتوانم ملاقات را قرار داد سلیم خان هر چهار را نزد عادل خان فرستاد و ایشان بعهد
قول تسلی عادلخان کرده قرار دادند که او را در ملاقات اول رخصت نمایند و هر جا که در هندوستان جاگیر خود
بخواسته باشد بدهند عادل خان باتفاق امرا متوجه ملاقات سلیم خان شد چون بفتح پور سیکری رسیدند
در سنگار پور که بموجب امر سلیم خان جای ملاقات آراسته بودند سلیم خان ملاقات استقبال نموده کرده آثار
محبت برادری از طرفین ظاهر شد و لحظه باهم نشست متوجه آگره شدند و چون سلیم خان عذری نسبت
برادر خیال کرده قرار داده بود که بیش از دو کس در قلعه آگره با عادل خان همراه نگذارند و در دروازه مردم او
ممنوع نشده جمعی کثیر در آمدند اندیشه سلیم خان و تدبیر او سست بر آمده بالضرورت اظهار ملایمت نموده گفت که من
تا غایت افغانان بی سر را نگاه داشتم اکنون اینها را بتو می سپارم و او را بر تخت نشاند بنیاد چاپلوسی کرد و عادلخان
چون عیاش و فراغت جوی بود و مکر و روباه بازی سلیم خان را امید انست قبول نکرده برخاست و سلیم خان را بر تخت
نشاند و اول خود سلام کرده مبارکباد سلطنت نمود و امرا هر یک لوازم نثار و ایثار بعمل آورده بجای و مقام خود قرار گرفتند

ممتاز بود رفت درینوقت قریب پنجاه هزار سوار راجپوت در ظل رایت رای مالدیو مجتمع گشت شیرخان
مدت یکماهه در نواحی اجمیر با رای مالدیو بجانب خود خطها نوشته نوعی ساخت که خطها بدست رای مالدیو
بوند و دیگر سرداران راجپوت هرچند گفتند که این عمل نتیجه مکر و تزویر شیرخانست رای مالدیو بتسلی شده قرار
برجنگ نتوانست داد عاقبت کونبا و دیگر امرای رای مالدیو قرار جنگ داده بست هزار سوار از و جدا شده
بمقابله و مقاتله شیرخان شتافتند و اراده شبخون نموده راه را غلط کرده قریب بصبح صادق به پنج شش هزار
کس رسیدند و بعد از تلاقی فریقین جنگ صعب دست داده و کار جنگ بکارد و خنجر رسید و راجپوتان از
اسپ فرود آمده دامان هم بیکدیگر بستند و شیرخان و لشکر از اطراف در میان گرفته کونبا و اکثر راجپوتان را
بقتل رسانیدند گویند دران معرکه یازده هزار نفر راجپوت کشته شد و از افغانان نیز جمعی کثیر بقتل رسیدند و بعد
ازین فتح که نه در خور بازوی او بود مراجعت نموده به رنتهنبور آمد چون قلعه رنتهنبور را بجاگیر عادل خان پسر
بزرگ خود داده بود عادل خان چند روزه رخصت گرفته که سر قلعه و سامان آنجا نموده خود را متعاقب برساند
و شیرخان از انجا بجانب قلعه کالنجر که محکم ترین قلاع هندوستانست نهضت کرد راجه کالنجر در مقام مخالفت
شده متحصن گشت شیرخان قلعه را مرکزوار در میان گرفته بساختن نقب و سرکوب و ساباط اشتغال نموده چون
ساباط بقلعه رسید و شیرخان از اطراف جنگ انداخته در جای که خود ایستاده بود حقهای پر داروی تفنگ فرمود
که بقلعه اندرون می انداختند اتفاقاً یک حقه بر دیوار قلعه خورده برگشت و شکست در میان دیگر حقها افتاده آتش
درگرفت شیرخان با شیخ خلیل و ملا نظام دانشمند و دریاخان سروانی سوخته شد خود را با آن حالت بمحل
رسانید هر لحظه که نفس میکشید و شعور بهم میرسانید فریاد کرده لشکر را بجنگ ترغیب مینمود و مقربان خود را تاکید
و اهتمام جنگ میفرستاد و در آخر آنروز خبر فتح قلعه شنیده ودیعت حیات سپرد پانزده سال بامارت و امرای
گذرانیده و پنج سال فرمانروائی هندوستان کرد شیرخان بعقل و دها و تدبیر صائب امتیاز داشت و اشاره
پسندیده از بنگاله و سنارگانو تا آب سندیه که بآب نیلاب اشتهار دارد یکهزار و پانصد کروه است بهر یک کروه
سرای ساخته چاه و مسجد از خشت پخته و گچ دران بنا نهاده مقری و امام تعین فرموده ایشان را وظیفه معین
ساخت و در یک دروازه سرا آب و طعام پخته و خام جهت مسلمانان و در دروازه دیگر جهت هندوان
مقرر کرده بود که دائم میرسانیدند و در هر سرای دو اسپ تام که بزبان هند ڈاک چوکی مشهور است گذاشته بود
که هر روز خبر نیلاب اگر در اقصای بنگاله بود میرسید و درین راه از هر دو جانب درخت میوه دار از درخت انبه
و کهرنی وغیره نهال کرده بود که خلائق در سایه آن آمد و شد مینمودند و بهمین طریق از آگره تا مندو نیز در هر یک کروه سرا
بود و امنیت را مرتبه بود که اگر زالی سبدی از طلا داشتی در صحرا شبها خواب کردی و حاجت

ساخت قاضی فضیلت را که از علمای ولایت گره بحسن دیانت و امانت اتصاف داشت و در السنه و افواه
بقاضی فضیحت مذکورست این ولایت ساخته صلاح و فساد ملک را در قبضه اقتدار او گذاشت و مراجعت نمود باگره
آمد و در سال سنه تسع و اربعین و تسعمائه بعزیمت تسخیر ولایت مالوه حرکت نمود و چون بگوالیار رسید شجاع خان از امرای
گوالیار را محاصره داشت ابو القاسم بیگ که از قبل جنت آشیانی در قلعه بود آمده شیر خانرا دید و قلعه را داد چون بمالوه
رسید ملوخان حاکم مالوه که از نوکران سلاطین خلج بود از راه صلح در آمده بی طلب بایلغار آمده او را دید بعد از
چند روز هراسی که بخاطر او راه یافت راه فرار پیش گرفت و شیر خان حاجی خان را بحکومت مالوه گذاشته شجاع خان را
نیز در سرکار سوانس کرده همانجا گذاشته متوجه رنتهنبور شد متعاقب ابن ملوخان باز آمده جنگ کرده از پیش حاجی خان
و شجاع خان شکست یافت چون فتح بنام شجاع خان شد شیر خان حاجی خانرا پیش خود طلبید و حکومت مالوه را
بنام شجاع خان مقرر کرد و چون بنواحی رنتهنبور رسید ایلچیان چرب زبان فرستاده قلعه را از گماشتهای سلطان محمود
خلجی بصلح گرفت و از انجا باگره آمد گویند چون خبر فرار ملوخان بشیر خان رسید شیر خان در بدیهه مصراعی گفت و شیخ عبد الحی
ولد شیخ جمالی کنبو مصرع دوم گفت چون خالی از ظرافتی نبود بنا بر ثبت افتاد **بیت** با ما چه کرد دیدی ملو غلام لیدی
قولیست مصطفی را لا خیر فی عبیدی فی الجمله مدت یکسال در آگره قرار گرفته سر انجام ملک و ولایت نموده بهیبت خان حکم
فرستاد که ملتانرا از تصرف بلوچان بر آورده متصرف گردد و رفته بفتح خان بلوچ جنگ کرده غالب آمد ملتانرا مسخر ساخت
و چون این خبر بشیر خان رسید او را رعایت کرده خطاب اعظم همایون داد و در سنه خمسین و تسعمائه پورن مل ولد راجه سلهدی
پوربیه که از طائفه راجپوت کهلوت پور در قلعه رائسین علم غلبه و استیلا بر افراشته اکثر پرگنات نواحی را متصرف شده
دو هزار عورات هندیه و مسلمه را در حرم خود در آورده و در زمره پاتران رقاص انتظام داده بود عرق حمیت شیر خان در
حرکت آمده به تسخیر قلعه رائسین پرداخت چون مدت محاصره بامتداد کشید سخن صلح در میان آورده پورن مل با عیال
و لواحق خود با چهار هزار راجپوت نامی از قلعه فرود آمده منزل کرد علمای وقت خصوصاً امیر سید رفیع الدین صفوی با وجود
عهد و پیمان بر قتل پورن مل فتوی دادند شیر خان تمام لشکر و فیلان کوه پیکر آراسته بر سر منزل پورن مل فرستاد که از اطراف
لشکر او را در میان گرفتند پورن مل و راجپوتان دل بر مرگ نهاده و کار شبانی کردند که داستان رستم و دستان بازیچه
شده و پروانه وار خود را هم به تیغ و تیر و دندان فیل گروه هلاک ساختند و زنان و فرزندان خود را کشتند و سوختند و
معدوم شدند شیر خان مراجعت نموده باگره آمد و چند ماه قرار گرفته بتازگی سر انجام لشکر نموده به تسخیر ولایت مارواڑ شد
و در هر منزل گرد لشکر خود را بقلعه خندق استحکام داده لوازم حزم و احتیاط بتقدیم میرسانید چون بزمین ریگستان
رسید از ساختن قلعه متعذر گشت بفکر صائب و اندیشه درست فرمود که جوالها پر ریگ ساخته بر بالای هم نهاده قلعه
میساختند اولا بر سر مالدیو که حکومت ولایت ناگور و جودهپور داشت در میان راجهای هندوستان بکثرت لشکر و حشم

برآید بهار از درخت بهٔ حضرت جنت آشیانی مدت سه ماه در شهر گور که در کتب سلف بلکهنوتی مذکور است توقف نموده
بعیش و نشاط گذرانیدند درینوقت خبر رسید که مرزا هندال در آگره و میوات علم مخالفت برافراخته شیخ بهلول را
بقتل رسانید و مرزا کامران بهمت تسکین این فتنه بآگره آمده است آنحضرت جهانگیر قلی بیگ را با پنجهزار سوار انتخابی
در گور گذاشته مراجعت فرمودند چون لشکر بادشاهی از کثرت باران و گل ولای بی سامان شده و اکثر اسپان
و سپاهیان تلف و سقط گشته نهایت بی سرانجامی بحال لشکریان راه یافته بود شیرخان وقت را غنیمت دانسته
با لشکری از مور و ملخ زیاده در سر راه آمده در نواحی چوسا مقابله نموده گرد لشکر خود قلعه ساخته نشست و بعد از رسل و
رسائل شیخ خلیل نام شخصی را که مرشد خود میدانست بخدمت جنت آشیانی فرستاده پیغام کرد که تا گرهی ولایت
بهار بتصرف اولیای دولت گذاشته خطبه و سکه بنام نامی آنحضرت میسازم چون مقدمهٔ صلح قرار گرفت لشکریان
بادشاهی نسبت بدیگر روز با بید فدغه شدند و آب چوسا نزایل نشد صباح روز شنبه سبع و اربعین و تسعمائه شیرخان با لشکرهای
آراسته و فیلان کوه پیکر بجنگ آمد افواج بادشاهی را فرصت ترتیب نشد و شکست افتاد و جنت آشیانی در کمال
پریشانی متوجه آگره شدند ⁂ همه سال گوهر نخیزد ز سنگ ⁂ گهی صلح سازد جهان گاه جنگ ⁂ همه ساله نباشد کامگاری
گهی باشد عروسی گاه خواری ⁂ و شیرخان مراجعت نموده به بنگاله رفت و جهانگیر قلی بیگ را با لشکری که آنجا بودند دفعات
جنگ کرده علف تیغ ساخت و خود را سر شاه خطاب داده خطبه و سکه بنام خود کرد و سال دیگر با غلبه و شوکت تمام متوجه
آگره شد درینوقت که بیگانه را یگانه بایست ساخت مرزا کامران از خدمت جنت آشیانی جدا شده بلاهور رفت
و امرای جغتی بنیاد مخالفت نهادند چنانچه گذشت با وجود اینحال جنت آشیانی از آگره استقبال نموده بقنوج شتافته
از آب گذشتند در محل لشکر جنت آشیانی به پنجاه هزار سوار میرسید و در روز عاشوره سنه سبع و اربعین و تسعمائه لشکر
بادشاهی کوچ کرده ارادهٔ فرود آمدن منزل داشت که شیرخان بجنگ آمد و افواج مغول جنگ ناکرده هزیمت یافت
و جنت آشیانی در آب اسپ انداخته بجنت تمام برآمده متوجه لاهور شدند و شیرخان متعاقب تا لاهور رفت
و جنت آشیانی بجانب سند روان گشت و مرزا کامران بکابل شتافت چنانچه در محل خویش مذکور است شیرخان
تعاقب نموده تا خوشاب رسید و اسمعیل خان و غازیخان و فتح خان بلوچ و دوالی که سردار طائفه بلوچ بودند آمده
شیرخان را دیدند شیرخان کوهستان تته و حوالی کوه بالناتهه را ملاحظه کرده در جائیکه الحال قلعهٔ رهتاس است طرح قلعه
انداخته خواص خان هیبت خان نیازی را با لشکر بسیار گذاشته بجانب هندوستان مراجعت کرد چون باگره
رسید شنید که خضرخان ترک از جانب او حاکم بنگاله بود دختر سلطان محمود بنگالی را در عقد آورده در نشست و خواست
بروش و طریق سلاطین و سلوک مینماید شیرخان علاج واقعه را پیش از وقوع واجب دانست بجانب بنگاله نهضت
نمود خضرخان مذکور را استقبال او شتافته محبوس گشت شیرخان ولایت بنگاله را بچند کس جاگیر کرده ملوک طوائف

قلعه مذکور حیله و عذر آورده میر هندو بیگ مراجعت نموده بملازمت آمده چون این خبر بجنت آشیانی رسید خود بنفس
نفیس عزیمت فتح چنار کرده جمعی از امرا را پیشتر فرستادند که رفته بمحاصره اشتغال نمودند شیر خان عرضداشت
بحضرت جنت آشیانی ارسال نمود که من بمدد و توجه حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه بمرتبهٔ حکومت رسیدم
و در جنگ سلطان محمود و بین بایزید بسبب فتح آنحضرت شدم اگر چنار را بمن مسلم دارند قطب خان پسر خود را با فوجی
بخدمت فرستاده لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانم چون غلبه و استیلای سلطان بهادر گجراتی بمسامع عز و جلال رسیده بود
درینوقت مدار الالتماس نمود شیر خان قطب خان پسر خود را با عیسی خان حجاب که بمنزلهٔ وزیر او بود بملازمت فرستاده و جنت آشیانی
مراجعت نموده بمهم سلطان بهادر پرداختند و قطب خان ولد شیر خان تا گجرات در رکاب ظفر انتساب بود و از گجرات
فرار نموده پیش پدر رفت درینمدت شیر خان فرصت یافته ولایت بهار را صاف ساخت لشکر بسیار جمع نموده قوت و
شوکت تمام بهم رسانید چون حضرت جنت آشیانی از سفر گجرات معاودت نموده باگره آمدند و خبر طغیان و غلبهٔ
شیر خان بسمع اعلی رسیده دفع او را اهم دانسته رایت جهانگشائی بطرف چنار در حرکت آمد شیر خان غازی سور
و جمعی را بحراست قلعهٔ چنار گذاشته خود بجانب کوهستان جهر کنده رفت چون شهنشاه بمحاصرهٔ قلعهٔ چنار گذشت
رومی خان که صاحب اهتمام توپخانهٔ بادشاهی بود در دریا سرکوبها ساخته اهل قلعه را زبون ساخت از روی
صلح قلعه بتصرف اولیای دولت روز افزون درآمد چنانچه مذکور شده حضرت جنت آشیانی دوست بیگ را در قلعه
گذاشته متوجه شیر خان شدند درینمدت که جنت آشیانی بمحاصرهٔ چنار اشتغال داشتند شیر خان جلال خان پسر
خود و خواص خان و اکثر لشکر خود را بتسخیر بنگاله فرستاده بتصرف درآورده چون جنت آشیانی بگرهی که سرحد
بنگاله است رسیدند جهانگیر قلی بیگ و دیگر امرا را پیشتر فرستادند جلال خان ولد شیر خان که در گرهی بود با امرای
بادشاه جنگ کرده غالب شده جنت آشیانی دیگر بار افواج فرستاده خود نیز قریب رسیدند و فتح گرهی شد و جلال خان پیش پدر رفت
چون جنت آشیانی دیگر بار افواج فرستاده خود نیز قریب رسیدند و فتح گرهی شد و جلال خان پیش پدر رفت چون جنت آشیانی
از گرهی گذشتند شیر خان شهر مذکور را خالی کرده بجانب جهارکنده رفت و براجهٔ قلعهٔ رهتاس پیغام کرد که چون مغلان از
عقب من رسیدند بجهت بسائی من در قلعه جائی بده و بجرأت و حکایت او را راضی ساخت و یکهزار ڈولی ترتیب داده در هر
ڈولی یک جوان مردانه انتخابی را با سلاح درآورده ببالای قلعه فرستاده در چند ڈولی که در پیش بود عورات را درآورد و دربانان
قلعه بتفحص ڈولی ها مشغول شدند شیر خان براجه پیغام کرد که مستورات را بکسی نمیتوان نمود که سبب غیرت ما میشود راجه منع تفحص
فرموده چون ڈولیها تمام در قلعه درآمدند افغانان حربها گرفته متوجه خانهٔ راجه شدند جمعی خود را بدروازه رسانیدند شیر خان
نیز با افواج خود مستعد شده خود را بدروازه رسانیده و قلعهٔ رهتاس که باستحکام در هندوستان مثل ندارد در نهایت آسانی
متصرف شده بسائی و مال خود را در قلعه گذاشته خاطر جمع ساخت بیت بیچاره کشاده شود کار سخت + بمدت

لاد ملک نموده بنکاح خود درآورده قلعهٔ چنار را متصرف کرد و شیرخان عقد لاد ملک نموده قلعه را با خزائن و دفائن
متصرف گشت ~ چو هنگام رسیدن در رسد تنگ * بر دم خود کند کام دل آهنگ * ز ریحانی رساند دیده
نور * که نظاره میسر نبود از دور * در خلال این احوال سلطان محمود بن سکندر لودی از صدمهٔ افواج فردوس مکانی
بابر بادشاه پناه برانا سانگا برده باتفاق رانا سانگا و حسن خان میواتی و دیگر زمینداران بر فردوس مکانی
آمده در نواحی قصبهٔ جانوه جنگ کرده شکست یافته بود در محل خود چنانکه مذکور شده سلطان محمد در نواحی قلعهٔ
چتور روزی بشب می آورد اتفاقاً اکثر امرای کبار لودیان که در ولایت بتهه استماع نموده بود هر کس بطلب
سلطان محمود فرستاده او را طلب داشتند و سلطان محمود بتهته آمده بسعی امرا بر مسند حکومت نشست و از انجا
با لشکر گران بولایت بهار درآمده چون شیرخان دید که افغانان را از متابعت سلطان محمود چاره نیست بعلاج
شده بملازمت رفته اطاعت و انقیاد نمود و امرای سلطان محمود ولایت بهار را میان هم تقسیم نموده پاره
بشیرخان گذاشته عذرخواهی کردند که هرگاه ولایت جونپور از تصرف مغول برآریم باز ولایت بهار من
حیث الاستقلال از تو خواهد بود شیرخان درینباب قولنامهٔ سلطان محمود گرفت بعد از مدتی جهت سرانجام
لشکر رخصت جاگیر گرفته بسهسرام آمد درینوقت سلطان محمود بر سر ولایت جونپور و جنگ مغول میرفت
کس بطلب شیرخان فرستاد و او در جواب نوشت که متعاقب سرانجام لشکر نموده میرسم امرای سلطان
محمود گفتند که چون شیرخان مرد محیل و مکار است مناسب آنست که بجاگیر او رفته همراه باید گرفت سلطان محمود
بالشکر خود متوجه سهسرام شد شیرخان استقبال نموده لوازم مهمانداری و خدمتگاری بتقدیم رسانید و سلطان محمود چند روز در
آنجا بوده متوجه جونپور شد امرای حضرت فردوس مکانی که در جونپور بودند تاب مقاومت نیاورده رفتند و جونپور
و نواحی در تصرف افغانان درآمده تا ولایت لکهنو نیز درآمده متصرف شد درینوقت حضرت فردوس مکانی
در نواحی کلینجر تشریف داشتند چون غلبه و طغیان افغانان بعرض رسید عنان عزیمت بدفع و رفع این طائفه
معطوف فرمودند سلطان محمود و بین بایزید و امرای افغانان در برابر مقابله نمودند چون شیرخان از سرداری و کلانی
بین بایزید در تاب بود میخواست که خورد و کلان باشد و از روش کار غلبه براس العین مشاهده مینمود و در خفیه بهندو بیگ
که از امرای کبار و سپهسالار مغل بود پیغام کرد که چون پرورده حضرت فردوس مکانی ام در وقت جنگ سبب
هزیمت افغان خواهم شد و روز جنگ با فوج خود طره داده خواهم رفت روز جنگ که صفوف طرفین آراسته شد بموجب گفته
خود عمل نموده پشت داده گریزان شد و گریختن او باعث شد و لشکر اولیای دولت جنت آشیانی فتح و فیروزی اختصاص
یافتند سلطان محمود بولایت پتنه رفته گوشه گرفت و ترک سپاهگری داد تا در سنه تسع و اربعین و تسعمائه در ولایت اودیسه
یافت و حضرت جنت آشیانی بعد از فتح متوجه آگره شد امیر هندو بیگ را پیش شیرخان فرستادند که قلعهٔ چنار سپارد و شیرخان در ادا

[illegible] افغانان [illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] جلال خان [illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] قطب خان [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] جلال خان [illegible] شیرخان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] تاج خان [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] تاج خان [illegible]
[illegible] شیرخان [illegible] عقد [illegible]

شیرخان با پرگنه چوند و دیگر پرگنات نواحی آنجا بتصرف شیرخان در آمد شیرخان کو کمیا از ابراز انواع خدمت کاری و زر
دادن دلجوئی نموده با تحف و هدایا لائق بخدمت سلطان جنید فرستاد و اقوام و قبیله خود را که گریخته در کوه در آمده بودند
طلب داشته جمعیت تمام کرد و بمحمد خان پیغام نمود که غرض انتقام از برادران بود و شما را بجای عم خود میدانم از تنگی
کوه بر آمده پرگنات خود را متصرف شوید مرا پرگنات خود و آنچه از خالصه سلطان ابراهیم بدست آمده بس است
محمد خان نیز آمده بجای خود قرار گرفته رهین منت شیرخان شد چون شیرخان را جمعیت خاطر دست داد نظام برادر
خود را در جاگیر گذاشته خود بخدمت سلطان جنید برلاس در کوه رفت اتفاقاً دران ایام سلطان جنید بملازمت
حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه میرفت او را همراه برد شیرخان ملازمت حضرت بادشاه نموده داخل دولتخواهان
شده و در سفر چندیری در رکاب ظفر انتساب بود چون چندگاه در لشکر گذرانید طرز و طرح و روش سلوک مغول را
مشاهده کرد روزی با یاران خود می گفت که مغول را از هندوستان بدر کردن آسان است گفتند که بچه دلیل میگوئی
گفت بادشاه خود بمعاملات کمتر میرسد و بامید وزرا میگذارد و وزرا بمقتضی رشوت کار کرده و حق سلطنت بجا نمی آورند
عیب افغان همینست که باهم اتفاق ندارند اما اگر مرا دست رس شود افغان را یکرنگ و متفق ساخته نفاق از میان
بردارم یاران او برین داعیه که در انوقت محال مینمود خنده میکردند و تسخیر مینمودند روزی در مجلس حضرت فردوس مکانی
در وقت طعام خوردن طبق ماهیچه را پیش شیرخان نهاده بودند و او از خوردن خود را عاجز یافته کارد کشیده ماهیچه را
ریزه ریزه ساخته بقاشق خوردن گرفت بادشاه برین حال واقف شده بمیر خلیفه گفتند که این افغان غریب کاری
کرد چون از کارهائی که با محمد خان کرده بود مطلع بودند بر فهم و زیرکی او اشارت کردند شیرخان از مهربانی بادشاه
با میر خلیفه آگاه شده این قدر دانست که بنظر عبرت منظور است و ازینمعنی که علاوه واهمه که داشت شد همان شب از
لشکر فرار نموده بجاگیر خود رفت و بسلطان جنید برلاس نوشت که بمن رسید که محمد خان بسلطان محمد گفته است که شیرخان
پیش مغول است بر سر پرگنات او فوج باید فرستاد و من چون میدانستم که چون رخصت من زود میسر نخواهد شد و وقت
تنگ شده بود بسرعت خود را بجاگیر رسانیدم و خود را در زمره دولتخواهان بیرون نمیدانم القصه چون شیرخان از جانب
مغول مایوس و متوهم شده بود باتفاق برادر باز پیش سلطان محمود رفت سلطان محمود او را نوازش کرده اتالیقی
جلال خان پسر خود باو مقرر فرموده بحسب تقدیر دران ایام سلطان محمود فوت کرد جلال خان خورد سال
قائم مقام شد و والده جلال خان دودو نام مهمات را از پیش خود گرفته باتفاق شیرخان حکم میراند و در همان ایام
مادر جلال خان نیز فوت کرده حکومت ولایت بهار من حیث استقلال بشیرخان قرار گرفت مخدوم عالم نام
از امرای بنگاله که امارت حاجی پور داشت با شیرخان رابطه موافقت بهم رسانیده سلطان بنگاله از و خاطر
دگرگون کرده قطب خان را که از امرای کبار بود بتسخیر ولایت بهار و استیصال مخدوم عالم فرستاد و شیرخان

رفته رفته شیرخان را در خدمت سلطان قرب اختصاص تمام حاصل گشت و سلطان محمد وکالت پسر خود جلال که
خورد سال بود بشیرخان مفوض داشت و او را اتالیق ساخت بعد از مدتی شیرخان رخصت جاگیر گرفته آمده و
بحسب اتفاق از میعاد دریاوت ماند سلطان محمد روزی گله شیرخان میکرد و در مجلس میگفت او از وعده تخلف نموده
نمی آید محمد خان حاکم چوند بعرض رسانید که او انتظار آمدن سلطان محمد بن سلطان سکندر لودی دارد و مزاج سلطان محمد
را منحرف ساخته گفت علاج آوردن او آنیست که سلیمان نام برادر او را که پدر در حیات خود قائم مقام خود داشته
و مدتیست که از وی گریخته با من میباشد اگر جاگیر شیرخان باو لطف شود شیرخان در ساعت خواهد آمد سلطان محمد
بواسطه حقوق خدمت شیرخان بی گناه ظاهری بتغییر جاگیر او راضی نشده بمحمد خان گفت که بطریقی که مناسب
لائق باشد تقسیم پرگنات جاگیر شیرخان را میان برادران کرده تسکین فتنه و فساد دهد چون محمد خان بجاگیر
خود که چوند بود آمد شادی نام غلام خود را پیش شیرخان فرستاد و پیغام داد که مدتیست احمد و سلیمان و برادران او
پیش من اند حصه رسد ایشانرا بر سان شیرخان در جواب گفت که ولایت روه نیست که ملک کسی باشد ولایت
هندوستانست هر که را بادشاه جاگیر میدهد تعلق باو میدارد تا امروز روش سلاطین چنین بوده است
که انچه مال میت میبود از روی شرع میان فرزندان قسمت میکردند اما هر کرا شایسته کار میدانستند حکومت و
سرورکی میداد و بیت ملک بمیراث نگیرد کسی * تا نزند تیغ دو دستی بسی * و من بحکم سلطان ابراهیم
بسهسرام و خواص پور ټانده را متصرفم چون شادی بخدمت محمد خان رفت انچه گذشته بود گفت محمد خان
بر آشفت و فرمود که شادی با تمام جمعیت او با تفاق سلیمان رفته خواص پور ټانده را گرفته حواله سلیمان نماید
و اگر شیرخان ممانعت پیش آید جنگ کرده او را منهزم ساخته هر دو پرگنه را از و گرفته حواله سلیمان نماید جراحت
لیکن ملک سلیمان گذاشته بیاید اتفاقا در انوقت از جانب شیرخان سکه نام غلام او که پدر خواص خانست
داروغه خواص پور ټانده بود شیرخان خبر آمدن شادی و سلیمان را شنیده به سکه نوشت که در مقاومت و مدافعت
تقصیرے ننماید شادی و سلیمان که بظاهر خواص پور رسیدند ملک سکه بجنگ برآمده بقتل رسید و لشکر شیرخان هزیمت
خورده بسهسرام آمد شیرخان را تاب مقاومت نمانده اراده رفتن بطرفی دیگر کرد بعضی گفتند که نزد سلطان محمد
باید رفت شیرخان دانست که محمد خان از امرا کلانست و سلطان محمد بصحبت من خاطر او را از دست نخواهد داد و
عزم نمود که بخدمت سلطان جنید برلاس که از جانب حضرت بابر بادشاه حکومت کره مانک پور داشت
باید رفت و قرعه کنکاش خود با برادر نظام درمیان آورد رای او نیز برین قرار گرفت و بار سال رسل و
رسائل بخدمت سلطان جنید عهد و قول گرفته آمده پیشکش بسیار گذرانیده و از سلطان جنید فوج آراسته
بکومک گرفته بجاگیر خود رفته محمد خان چون تاب مقاومت نداشت فرار نموده بکوه رهتاس در آمد هر دو پرگنه

باید کرد و حسن بجهت خاطر فرید که فرزند خلف و بزرگ ترین فرزندان بود موقوف میداشت فرید تمیزی را فهمیده دست
از حکومت پرگنات کشید حسن داروغگی را بسلیمان و احمد داده عذرخواهی فرید نموده گفت که چنانچه تو کاردان
و صاحب تجربه شده میخواهم برادران تو نیز سر براه و پخته شوند و در آخر قائم مقام من تو خواهی بود القصه چون حکومت
پرگنات بسلیمان و احمد قرار گرفت فرید نومید شده سعادت ملازمت پدر را گذاشته باگره رفت و در خدمت
دولت خان که از امرای کبار سلطان ابراهیم بود قرار گرفت مدت مدید خدمت کرده او را از خود راضی ساخته
روزی دولت خان از فرید پرسید که هر مطلب و مدعا که داشته باشی بگو تا بتقدیم رسانم فرید گفت پدر من پیر شده
بدست سحر و جادوی کنیزک هندیه مبتلاست از غلبهٔ استیلای آن کنیزک پرگنات و جاگیر پدر و سپاهیان خراب
و پریشان اند اگر آن پرگنات بما هر دو برادر عنایت شود یک برادر همیشه با پانصد سوار در خدمت سلطان باشد
و یکی سرانجام پرگنه و سپاهی نموده خدمت پدر نیز مینموده باشد در روز دولت خان این سخن را بعرض رسانید
سلطان فرمود که بد مردیست که گله و شکوه از پدر دارد دولت خان این حرف را بفرید گفته او را دلجوئی نموده گفت که من
باز بوقت صالح بعرض رسانیده مهم سازی تو خواهم کرد و در وظیفه یومیه افزوده او را نگاه داشت و فرید از جهت خلق
خوش و آشنائی کرم و مروت دولتخان همراهی او مینمود تا آنکه حسن پدر او فوت شد و دولت خان خبر فوت حسن
بعرض سلطان ابراهیم رسانید و پرگنات پدر را بجاگیر فرید و برادر او گرفت و فرید فرمان حکومت سهسرام و خواص
تانده گرفت و بجاگیر رفت و بسرانجام سپاهی و رعیت مشغول گشت سلیمان با فرید مقاومت نتوانست نمود فرار
نموده پیش محمد خان سور که حکومت پرگنه چوند و یک هزار و پانصد سوار داشت رفت محمد خان با سلیمان گفت
که شنیده میشود که بابر بادشاه بهندوستان درآمده و میان سلطان ابراهیم و بادشاه جنگ خواهد شد
اگر سلطان ابراهیم ظفر یابد ترا برده بخدمت سفارش خواهم کرد سلیمان بی تحملی نموده گفت که اینقدر انتظار نمی توانم برد
مادر و عیال من سرگردان میگردند و محمد خان پیش فرید فرستاده میان برادران بصلح دلالت کرد و فرید گفت آنچه
حصه وراثه سلیمان در حیات پدر بود قبول دارم اما در حکومت بشرکت راضی نمیتوانم شد چه دو شمشیر در یک نیام
و دو حاکم در یک شهر آرام نگیرند چون مطلب سلیمان شرکت در حکومت بود راضی نشدند محمد خان سلیمان را تسلی نموده
گفت که خاطر جمع دار که حکومت را بزور از فرید گرفته بتو خواهم داد چون فرید بر این خیال اطلاع یافته در فکر خود شد
منتظر معامله حضرت بابر بادشاه و سلطان ابراهیم بود چون خبر کشته شدن سلطان ابراهیم و فتح بادشاه شنید
بملازمت بهار خان ولد دریا خان که خود را سلطان محمد خطاب داده بود و ولایت بهار را فرو گرفته لوای
سلطنت برافراخته بود رفته در سلک نوکران او منتظم گشت روزی سلطان محمد بشکار رفته بود ناگاه شیری
ظاهر شد فرید بشیر مقابل شده و بزخم شمشیر شیر را هلاک گردانید سلطان محمد او را نوازش کرده خطاب شیرخانی داد

ذکر احوال شیرخان

بود و حاکم جونپور شد حسن پدر فرید عمری در ملازمت او گذرانید و جمال خان حسن سور را رعایت نموده پرگنهٔ سهرام
از خواص پور تانده که از توابع رهتاس است جاگیر او داده با پانصد سوار همراه ساخت حسن را هشت پسر بود فرید و نظام
از یک مادر اند و مادر ایشان از نسل افغانان بود و دیگر پسران از کنیزان بودند حسن را بوالده فرید چندان الفت
نبود و نسبت بدیگری فرزندان با و توجهی نداشت فرید از خدمت پدر رنجیده و سعادت خدمت او گذاشته بملازمت
جمال خان رفت حسن بخدمت جمال خان نوشت که فرید را تسلی کرده پیش من فرستند میخواهم که چیزی بخواند
و تهذیب اخلاق نماید هرچند جمال خان فرید را تکلیف رفتن بخدمت پدر که سرمایهٔ سعادت او بود میکرد داو قبول
نکرده گفت که جونپور نسبت بسهسرام شهر است و اینجا علما بیشتر اند همین جا بطالب علمی مشغول میشوم مدتی آنجا بوده
چیزی میخواند و کافیه را با دیگر حواشی و کتب خوانده و گلستان و بوستان و سکندرنامه را که دران زمان اهل هند
میخواندند نیز گذرانید و از سیر و تواریخ وقوفی بهم رسانیده بعد از دو سه سال که حسن بجونپور آمد خویشان او درمیان آمده
فرید را بخدمت پدر آورده دفع کلفت نمودند و حسن داروغگی جاگیر خود را بفرید مفوض داشته او را بجاگیر فرستاد فرید
در وقت رخصت بعرض پدر رسانید که مدار کار عالم خصوص امارت بر عدل است اگر مرا بجاگیر میفرستی من از سویت تجاوز
نخواهم کرد و نوکران شما اکثر خویش و قرابت اند هرکس که از راه عدل تجاوز نماید محابا نخواهم کرد از این قسم مقدمات
گفته بجاگیر رفت و آنجا از روی پختگی و کفایت سلوک نموده درمیان اقربا سویت مرعی داشت مقدمان بعضی
مواضع که متمرد و سرکش بودند فرید را ندیدند فرید در مقام تنبیه آن جماعت شده بمردم خود مشورت کرده همه گفتند که لشکر
همراه پدر است تا آمدن پدر صبر باید کرد فرید فرمود دو بیست اسپ زین ساختند و از مقدمان هر موضع یک اسپ
بعاریت طلب داشته و از قسم سپاهی که بعضی پیاده بودند دران نواحی سکونت داشتند طلب داشته بقدر خرجی و جامه
امداد کرده و بوعده تسلی نموده هر یک را بر اسپان عاریت سوار ساخته بر سر متمردان رفت خانمان ایشان را خراب
ساخته اسیر نمود و بعد از ان بعضی از متمردان که در نواحی پرگنات او بزور و قوت و مکنت خود و اعتماد جنگل اشتهار
تمام داشتند و فرید را در نظر نمی آوردند و مواضع و پرگنات او را آزار میرسانیدند جمعیت تمام نموده بر سر ایشان رفت
و قریب مواضع ایشان فرود آمده گرد خود را قلعه ساخته هر روز جنگل ایشان می برید تا بقلعه رسید و سر کوب ها ساخته
غالب آمد و خلق کثیر را بقتل رسانید و اسیر ساخت و چنان کرد که تمام متمردان نواحی مطیع و منقاد او شده مالگذاری
نمودند پرگنات او معمور و آبادان گشت و او صاحب قوت و مکنت شد بعد از مدتی که حسن بجاگیر آمد و معموری
پرگنات و طریق سرانجام و سربراهی فرید مشاهده نمود خوشحال شده تحسینها کرد گویند که حسن را کنیزی بود که از وی
سه پسر داشت سلیمان و احمد و ندا حسن مبتلا و گرفتار آن کنیزک بود در ذکری با حسن گفت که وعده کرده بودی
که هرگاه پسران تو بزرگ شوند داروغگی پرگنات بآنها داده خواهد شد الحال که بحد بلوغ رسیده اند بوعده وفا

فرستادند وحقیقت اعلام فرمودند در پانزدهم ربیع الاول سنه ثلث وستین وتسعمائه بوقت غروب داعی
حق را لبیک اجابت فرموده بریاض رضوان خرامید واز عجایب اتفاقات این مصرع تاریخ فوت آنحضرت
اع همایون پادشاه از بام افتاد + ایام سلطنت صوری آنحضرت بیست وپنج سال وکسری امتداد
یافت وسن مبارکش به پنجاه ویک رسید ذات ملکی صفاتش بکمالات انسانی آراسته بود ودر شجاعت
ومردانگی از سلاطین آفاق امتیاز داشت ودر جنب بخشش از جمیع هندوستان دفانگذری ودر علم نجوم وریاضی
بی بدل بود وشعر نیکو گفتی ودر صحبت آن مقتدای جهان همه فضلا وعلما واکابر جمع بودند وهمیشه از اول شب
تا صبح بصحبت میگذشت ونهایت آداب در مجلس آنحضرت مرعی میبود وهمه وقت بحث علمی در عهدش رونق بد
آمد ومروتش بحدی بود که میرزا کامران وامرای جغتائی مکرر مخالفت کرده گرفتار شدند وگناهان ایشانرا بعفو
مقرون گردانید در کل حال با وضو بودی وهرگز نام خدا بی وضو بر زبان نراندی روزی میر عبدالحی صدر را عبدالحی خطاب
کرده طلب داشتند وچون از وضو فارغ گشتند بمیر گفتند معذور خواهند داشت چون بی وضو بودم نام حی که نام خداست نام شما
تمام نبردم ذات ملکی صفاتش جامع کمالات صوری ومعنوی بود رحمة الله علیه واسعة القصه نظر شیخ جولی که بوقت شدت
ضعف آنحضرت به پنجاب روان شده بود در کلانور بسعادت ملازمت حضرت شاهزاده عالمیان رسیده
قصه غریبه را معروض داشت ومتعاقب او خبر رحلت آنحضرت رسانیدند وامرائیکه در رکاب ظفر انتساب شاهزاده
بودند بتخصیص بیرام خان وخانخانان بعد از تقدیم لوازم تعزیت بر سلطنت آن حضرت اتفاق نمودند بتاریخ دو
ربیع الثانی در قصبه کلانور ترتیب جشنی عظیم نمودند وآنحضرت قدم بر مسند فرمانروائی نهاده جهان وجهانیانرا
از حادثات ایمن گردانید بیت اندر آمد ببارگاه خدا + دامن خسروی کشان دریا + وچون ذکر تغلب وتسلط
شیرخان افغان سلیم خان وسایر افاغنه در بلاد هندوستان بر ایام سلطنت خلیفه الهی مقدم است ومورخ
را از ایراد آن چاره نیست لاجرم عنان قلم را بذکر آنها معطوف میگرداند وبعد از اتمام احوال شجاعت احوال
خیر مآل آنحضرت را ذکر نموده خواهد شد **ذکر احوال شیرخان** در السنه وافواه شیرخان شاه مذکور است
نام او فرید ونام پدرش حسن است وحسن از طایفه افغانان سور است وقتی که سلطان بهلول بحکومت رسید
از ولایت روه که مسکن افاغنه است افغانان بسیار طلب داشت وروه عبارت از کوه است که مخصوص
ابتدای آن باعتبار طول از سواد بجور است تا قصبه سوی که از توابع بکر است وباعتبار عرض از حسن ابدال تا
بل است وقندهار در حدود این کوه واقعست در ایام حسن سور که ابراهیم نام داشت بهندوستان
آمده نوکری امرای سلطان بهلول میکرد وچندگاه در حصار فیروزه روزی چند در پرگنه نارنول گذرانده
سکندر رسید جمال خان که از امرای بزرگ سلطان
نوبت بهلو گذشت ودور سلطنت به

غنیم کہ اضعاف مضاعف لشکر مغول بود در آمدند و بعد از چند روز بعد از آنکہ بکرات طرفین جوانان کار طلب داد مردی و مردانگی داده بودند روزی کہ نوبت قراولی ملازمان شاہزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا بود جنگ صف روی داد از یک طرف بیرام خان خانخانان و از جانب دیگر سکندر خان و عبدالله خان اوزبک و شاه ابو المعالی و علی قلی و بهادر خان بر مخالفان حمله آوردند و هر یک از خوانین درین روز آنقدر لوازم شجاعت و مردانگی بظهور می آوردند کہ فوق طاقت بشری بود و توفیق حال وان مرد آمده و لشکر افغانان کہ قریب بصد هزار کس بودند اندک مردمی شکست یافتند سکندر رو بفرار آورده سپاه ظفر پناه مخالفان را تعاقب نموده بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و غنیمت بسیار بدست آورده مظفر و منصور بملازمت آنحضرت آمده براسم تهنیت قیام نمودند و منشیان بموجب حکم فتحنامه بنام حضرت شاهزاده عالمیان کہ بحسن اهتمام ملازمانش فتح روی نموده بود بقلم آورده باطراف و اکناف فرستادند و اسکندر خان اوزبک متوجه دهلی گشت و اردوی بزرگ از راه سمانه عازم پای تخت هندوستان شده جمعی از افغانان کہ در دهلی بودند جان تنک مابیرون بردند و سکندر خان بشهر در آمد میر ابو المعالی را بدفع اسکندر بجانب لاهور کہ بکوهستان سوالک گریخته بود فرستادند در ماه رمضان حضرت بدهلی آمده بار دیگر در اکثر سواد هندوستان خطبہ و سکہ بنام نامی آنحضرت شد آنانکہ در رکاب ظفر انتساب ارتکاب سختی نموده بودند باحسن وجوه نوازش یافته هریک حاکم ولایت شدند و بقیہ این سال بعیش و عشرت گذشت چون شاه ابو المعالی کہ بدفع سکندر رفته بود با مرای کوملی نیکو سلوک نکرده در اقطاعات ایشان تصرفات کرده بخزانه عامره نیز دست اندازی نموده و سکندر روز بروز قوی می شد این خبر که بآنحضرت رسید بیرام خان را منصب اتالیقی شاهزاده عالمیان سرافراز فرموده در رکاب آنحضرت بدفع اسکندر تعیین فرمودند و حکم شد کہ شاه ابو المعالی بحصار فیروزه آمده در آید و درین ایام قنبر دیوانه نام میان دو آب و سنبل جمعی را با خود متفق ساخته بنیاد غارت و تاراج نهاده و مردم کوتاه اندیش و واقعه طلب از هر طرف نزد او جمع آمدند و علی قلی خان سیستانی بدفع او نامزد شده و در قلعه بداون متحصن گشته چندروز تلاش کرده و در آخر بتصرف در آمد و قنبر بیگ گرفتار گشته بقتل رسید و سرش را بدرگاه فرستادند و از عجائب واقعات آنکه هفتم ربیع الاول بود نزدیک بوقت غروب کہ حضرت جنت آشیانی بر بالای بام کتابخانه برآمده لحظه ایستاده و وقت فرود آمدن موذن در بانگ نماز شروع کرده آنحضرت در رتبه دوم بتعظیم نشست بوقت برخاستن پای مبارکش بلغزید از نردبان جدا شده بزمین آمد و اهل مجلس سراسیمه شده و آن حضرت را کہ بیهوش شده بودند بدرون خانه در آوردند بعد از لحظه اقامت یافته سخن گفت و اطبا در معالجه سعی بسیار نمودند اما سود نکرد و روز دیگر کہ ضعف آنحضرت بسیار شد کار از معالجه گذشت نظر شیخ جونی بملازمت شاهزاده عالمیان بطرف پنجاب

احدی وستین وتسعمائه آنحضرت پای سعادت در رکاب آورده عازم تسخیر هندوستان شدند چون بپشاور نزول فرمودند بیرام خان حاکم قندهار بموجب حکم بملازمت رسید و رایات جلال از آب سند گذشت و بیرام خان و خضر خواجه خان وتردی بیگ خان واسکندر سلطان وجمعی دیگر از امرا برسم منقلای پیشتر روان شدند و تاتار خان کاشی و حاکم رهتاس بود با وجود استحکام قلعه طاقت توقف نیاورده بگریخت و آدم گهکر با آنکه سبق خدمت داشت از بیدولتی بملازمت نیامد و آنحضرت کوچ بر کوچ متوجه بلاهور شدند و افغانان لاهور از وصول موکب همایونی خبردار شده فرار نمودند بیت خجسته رایت منصور و در ره بود هنوز که نصرت و ظفر افتاده بود در افواه به و آنحضرت بی منازعی بشهر در آمده امرا منقلا بجانب جالندر و سرهند روان شدند و پرگنات پنجاب و سرهند و حصار تمام بیجنگ در تصرف لشکریان الوس جغتائی در آمد درینوقت جمعی از افغانان بسرداری شهباز خان و نصیر خان افغان در دیبالپور جمع شدند و آنحضرت بعد از اطلاع میر ابو المعالی و علی قلی سیستانی را بدفع ایشان فرستاد و بعد از جنگ افغانان شکست یافته اموال و اهل و عیال ایشان بغارت رفت و اسکندر و افغانان که دهلی در تصرف او بود سی هزار کس بسرداری تاتار خان و حبیب خان بدفع امرای سرهند فرستاد و امرای جغتائی در جالندر جمع شده و با وجود کثرت دشمن قلت دوست قرار جنگ دادند و کوچ کرده از آب ستلج عبور نمودند و لشکر افغانان آخر روز از عبور ایشان آگاهی یافته بقصد جنگ روان شدند و امرای جغتائی با وجود قوت مخالفان دل بر جنگ نهادند و بوقت غروب هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند و جنگ عظیم شده مغولان آغاز کمانداری کردند و بواسطه ظلمت شب تیراندازان مغول مرئی نمیشدند افغانان از غایت اضطراب آتشی در موضعی که نزدیک بود انداختند چون اکثر خانهای مواضع هندوستان خس پوش است آتش شعله کشیده معرکه بروشنی بهتر نمود و تیراندازان بروشنی آتش بیرون آمده بخاطر جمع بکار خود مشغول شدند بیت همان که دام همی ساخت تشنه گشت مدام به همانکه چاه همی کند در فتاد بچاه به مخالفان که در روشنی آتش هدف تیر شده بودند دیگر طاقت نیاورده فرار نمودند فتح عظیم روی نمود و فیل و اسباب بسیار بدست لشکر مغول افتاد و چون مژده فتح بلاهور رسید آنحضرت بغایت خوشحال گشته امرا را نوازش بسیار فرمودند و تمام پنجاب و سرهند و حصار فیروزه بتصرف در آمد و بعضی پرگنات دهلی را نیز مغولان متصرف شدند و اسکندر افغان چون بر شکست لشکر خود مطلع شد هشتاد هزار سوار و فیلان کوه پیکر و توپخانه بسیار بعزم انتقام روان شده بسرهند رسید و برگرد معسکر خود خندق و قلعه ترتیب ساخت و امرای الوس جغتائی شهر بند شهر سرهند را محکم ساخت حسب المقدور اظهار جلادت نمیکردند و عرائض بلاهور فرستاده استدعای قدم نصرت لزوم جنت آشیانی مینمودند و رایات جلال بالفتح و فیروزی عازم سرهند گشت و بعد از قریب وصول امرا منقلای برسم استقبال ملازمت آمده صفوف آراسته گشت و بعظمت هر چه تمامتر بمقابل

عمل نموده از کمال مروت خیلی از جرائم میرزا کامران درگذشتند اما لشکریان و امرا و الوس چغتائی که بواسطهٔ مخالفت میرزا کامران انواع محنت و پریشانی کشیده بودند اتفاق کرده نزد آنحضرت آمدند که بقای عرض و ناموس اهل الوس چغتائی در فنای میرزا کامران منحصرست چه مکرر خلاف عهد از میرزا کامران مشاهده نموده بودند لاجرم آنحضرت به نابینا ساختن او رضا داد و علی دوست و یاربیگی و سید محمد بکنه و غلام علی شش انگشت به نشتر چشم میرزا از حلیهٔ بینائی عاری گردانیدند و تاریخ اینواقعه به نشتر یافته اند و میرزا کامران بعد ازین واقعه رخصت حج یافته باسباب سفر بموجب دلخواه روان شد و بمکه رسید و آنجا ودیعت حیات سپرد و آنحضرت بپای قلعهٔ رهتاس آمده ارادهٔ تسخیر کشمیر فرمودند درین اثنا بعرض رسید که برانه نام زمینداری درین کوهستان بواسطهٔ محکمی مقام تا غایت بهیچ یک از سلاطین انقیاد ننموده مبادا که راه بیرون آمدن را محافظت نماید و کشمیر نیز بدست در نیاید و کار مشکل شود و آنحضرت از غایت علو همت ملتفت بسخنان ایشان نشده روان شدند درینوقت خبر آمدن سلیم خان افغان حاکم هندوستان باینجانب رسیده و بسبب برخوردگی سپاهی گردید و بوقت کوچ امرا و لشکریان که برفتن کشمیر راضی نبودند یکبار بجانب کابل روان شدند و آنحضرت چون مطلع شد که باین یورش هیچکس راضی نیست بطرف کابل معاودت نمودند و از آب سنده عبور نمودند و به تعمیر قلعهٔ بکرام اشارت فرمود و جمیع لشکریان بجد و جهد تمام در اندک وقتی آنقلعه را باتمام رسانیدند و اسکندر خان اوزبک بضبط آنقلعه متعین گشت و آنحضرت بکابل آمده و شاهزاده جلال الدین اکبر میرزا بغزنین رخصت فرمودند و خواجه جلال الدین محمود و جمعی دیگر از اعیان در رکاب ظفر انتساب بغزنین رفتند و بعد از مدتی خبر فوت سلیم خان و فطرات افغانان از هندوستان رسید چون ارباب غرض بعرض رسانیده بودند که بیرام خان ارادهٔ مخالفت دارد آنحضرت عزیمت یورش قندهار فرمودند بیرام خان استقبال نموده لوازم عبودیت و اخلاص بظهور آورد و بوقت مراجعت قندهار بمنعم خان نامزد کردند منعم خان بعرض رسانید که چون یورش هندوستان در خاطرست تغییر و تبدیل حکام باعث تفرقهٔ لشکرست بعد از فتح هندوستان بمقتضای وقت عمل نمودن لائق دولت است همچنان حکومت قندهار به بیرام خان مفوض شد و زمینداور باقطاع بهادر خان برادر علی قلی خان سیستان مقرر گشت و اردوی بزرگ بکابل مراجعت نمود باستعداد یورش هندوستان مشغول شدند و بحسب اتفاق آنحضرت روزی بسیر و شکار سوار شده بودند فرمودند که چون عزیمت هندوستان در خاطرست الحال سه کس که بهم بنظر درآیند نام ایشان پرسیده فال گرفته شود اول کسی که برخورد نام او پرسیدند گفت نام من دولت خواجه است حضرت بشارت گرفته چون پاره راه رفتند دهقانی دیگر پیش آمد نام پرسیدند نام خود مراد خواجه گفت حضرت فرمودند که چه خوش باشد اگر شخص سوم را سعادت خواجه نام باشد و چون پارهٔ راه طی کردند شخصی بنظر درآمد نام خود سعادت خواجه گفت همگنان ازین قضیهٔ غریب تعجب کرده بر فتح هندوستان امیدوار شدند و در ذیحجه سنه

واقعه طلب گریخته نزد میرزا کامران رفتند و قریب هزار و پانصد سوار نزد او جمع شد و حاجی محمد خان بی رخصت آنحضرت بغزنین رفت بالضرورت آنحضرت بجانب لمغان بدفع میرزا کامران متوجه شدند و او طاقت نیاورده باتفاق افغانان مهمند و خلیل و داودی و ملکان لمغانات بطرف سند گریخت و آنحضرت در لمغانات مدتی بشکار مشغول شده بکابل مراجعت فرمودند و میرزا کامران بار دیگر بمیان افغانان آمده آنحضرت دیگر بار بدفع او روان گشت و بیرم خان حاکم قندهار فرمان رفت که بهر طریق تواند بغزنین آمده حاجی محمد خان را بدست آورد و حاجی محمد خان کس نزد میرزا کامران فرستاد که خود را بغزنین باید رسانید که بنده تابعم و ولایت غزنین بشما تعلق است میرزا کامران از ولایت پشاور براه بنگش و گردیز متوجه غزنین گشت تا قبل از رسیدن او بیرم خان بغزنین رسیده بود و حاجی محمد خان ناچار نزد او رفت باتفاق بکابل آمدند و میرزا کامران در راه خبر یافته که حاجی محمد خان بکابل رفته به پشاور بازگشته و حضرت جنت آشیانی از لمغان بکابل مراجعت نمودند و چند روز قبل از آنکه آنحضرت بکابل در آمد حاجی محمد خان از کابل گریخته بغزنین رفت و آنحضرت از کابل بیرم خان را با کثر امرا بدفع او فرستاد و حاجی محمد خان دیگر بار باتفاق بیرم خان بدرگاه آمد نوازش یافت و میرزا عسکری را حسب الحکم خواجه جلال الدین محمود به بدخشان برده بمیرزا سلیمان سپرد که از راه بلخ رخصت مکه نماید و میرزا سلیمان او را ببلخ فرستاد ایام حیات میرزا عسکری درین سفر در ولایت روم بنهایت رسید و میرزا کامران را افغانان در میان خود نگاه داشته در مقام اجتماع لشکر بودند و آنحضرت بالضرورت دیگر باره عازم دفع او گشت و حاجی محمد درین یورش بجهت کثرت جرائم با برادر بقتل رسید و درین بار میرزا کامران باتفاق افغانان برار دوی حضرت شبخون آورد و میرزا هندال درین شب بشهادت رسید و تاریخ شهادتش از شبخون بطلب شد و میرزا کامران کاری نساخته منهزم گشت و خیل و حشم میرزا هندال را آنحضرت بشاهزاده عالمیان جلال الدین اکبر میرزا مرحمت فرمود و غزنین و توابع را باقطاع ایشان مقرر ساختند و میرزا کامران را افغانان بعد از آنکه حضرت بقصد ایشان روان شد محافظت نتوانستند کرد از همه مایوس شده بهندوستان گریخته نزد سلیم خان افغان رفت و تمام اهل و الوس تاراج شد و آنحضرت بکابل مراجعت کردند و بعد از چند روز که لشکریان آسوده شدند از راه بنگش و گردیز عزیمت هندوستان فرمودند تمام متمردان که در اطراف جوانب بودند تادیب بر جمل یافتند و از میان دنکوت و نیلاب آنحضرت از آب سند عبور کردند و میرزا کامران چون از سلیم خان حاکم هندوستان بواسطه بدسلوکی آزرده خاطر شد گریخته بکوهستان سیالکوٹ در آمد و کسبی بسیار خود را بولایت سلطان آدم گکهر رسانید و سلطان آدم او را محافظت کرده حقیقت بدرگاه عرضداشت نمود و آنحضرت او را نوازش کرده حکم طلب فرموده منعم خان بمنزل سلطان آدم رفت باتفاق میرزا کامران را در نواحی پرهاله بملازمت آوردند و آنحضرت باز بمنطوق عفو الاقتدار من علو الاقتدار

مخالفان رسیدند و آنحضرت درین معرکه بنفس نفیس حمله بر مخالفان آورده بزخم نیزه شخصی را که از همه پیش بود پیاده ساختند و بقوت
بازوی خود از میان جمع بیرون آمد و میرزا هندال و تردی بیگ خان و منعم بیگ خان و جمیع دیگر از امرا جنگ کنان بسلامت بیرون
آمدند و از شاه بداغ خان و تولک خان قوچین درین معرکه آثار شجاعت بظهور آمد و آنحضرت بسلامت بکابل تشریف آوردند و بقیه
ایسال در کابل گذشت و میرزا کامران در کولاب مانده بود و چاکر علی بیگ کولابی با میرزا کامران در مقام مخالفت شده
بالشکر بسیار نواحی کولاب را تاخت میرزا کامران میرزا عسکری را بجنگ او فرستاد و میرزا عسکری شکست یافته دیگر بار بحکم
برادر بجنگ او رفته بطریق اول مراجعت نمود و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم از کشم و قندز متوجه او شدند و میرزا کامران تاب
مقاومت نیاورده بنزدیک بروساق آمد و جمعی از اوزبک درین وقت بر سر او آمده اکثر اسپانش را بتاراج بردند و میرزا
کامران پریشان خواست که از راه ضحاک و بامیان بلیان هزاره درآید آنحضرت ازین معنی آگاه شدند جمعی کثیر امرا و لشکریان
بضحاک و بامیان فرستاد که محافظت آن ولایت نمایند قراجه خان و قاسم حسین سلطان و جمعی دیگر از امرای بیوفا که در ملازمت
آنحضرت بودند کسی نزد میرزا کامران فرستادند که از راه قپچاق میباید آمد که در وقت جنگ با همه بخدمت می آئیم و چون
میرزا کامران نمودار شد قراجه خان و رفیقان او تکمه بیرقی بر سر خود بسته از آنحضرت جدا شدند و بمیرزا کامران ملحق
گشته بجنگ ایستادند و با آنکه اندک مردم با آنحضرت بودند از کمال شجاعت پای ثبات افشرده جنگ عظیم اتفاق افتاد و پیر محمد
آختابیگی و احمد پسر میرزا قلی درین جنگ کشته شدند و میرزا قلی زخم خورده از اسپ افتاد و آنحضرت بنفس نفیس چندان
کوشش فرمودند که زخم شمشیری بر فرق مبارک رسید و اسپ خاصه نیز مجروح گشت و آنحضرت از ضرب تیر مخالفان را از
خود دور ساخته بسلامت بیرون رفته بجانب ضحاک و بامیان تشریف فرمودند و جمعی که بآن راه رفته بودند با آنحضرت
ملحق شدند و میرزا کامران بار دیگر کابل را بتصرف درآورد و آنحضرت با حاجی محمد خان و جمعی که در رکاب بودند بجانب
بدخشان رفت و شاه بوداغ و تولک قوچین و مجنون قاقشال و جمعی دیگر را که مجموع ده نفر بودند بخبرگیری بجانب کابل
فرستادند و بجز تولک قوچی از آن جماعت دیگر بملازمت مراجعت نکرد و آنحضرت از بیوفائی نوکران تعجب نموده در نواحی اندراب
مقام نمود و سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا و میرزا هندال چون از آمدن حضرت اطلاع یافتند با لشکرهای خود بملازمت آمدند و بعد از
چهل روز آنحضرت متوجه کابل شدند و در عقبه مین انهزام میرزا کامران با قراجه خان و لشکر کابل برابر آمده از طرفین صف آرائی
کردند درین وقت خواجه عبدالصمد مصور از افواج میرزا کامران گریخته بملازمت آنحضرت آمده نوازش یافت و کامران میرزا
اطاعت نیاورده شکست خورده و پریشان حال بدامن کوه هندو گریخت و قراجه خان حرام نمک بوقت گریز دستگیر
شده شخصی او را بملازمت آنحضرت می آورد و در راه قنبر علی بهاری که برادر او بفرموده او قراجه خان در قندهار بقتل رسیده بود
دوچار شد و فرصت غنیمت دانسته قراجه خان را بقتل آورد و میرزا عسکری درین معرکه بدست لشکریان حضرت
افتاد و آنحضرت مظفر و منصور بکابل تشریف بردند و یک سال در کابل بفراغت گذشت بار دیگر جمعی از سپاهیان

آنحضرت باوجود قدرت او اهمال خود گذارد وازین مرحمت بغایت شرمسار شد و عزیمت ملازمت آنحضرت نموده مراجعت کرد چون این معنی بعرض حضرت رسید بغایت انبساط فرموده میرزایان را باستقبال او فرستادند و وقت ملاقات نهایت مهربانی بجا آورده اسباب سلطنت میرزا کامران دیگرباره مترتب گشت و سه روز درهمین منزل توقف واقع شد طویها و جشنها ترتیب یافت و بعد از چند روز ولایت کولاب باقطاع میرزا کامران متقرر شد و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در کشم ماندند و اردوی بزرگ متوجه کابل شد و در اوائل زمستان کابل نزول گردید و حکم شد که لشکریان باستعداد لشکر مشغول شوند و در آخر این سال حضرت جنت آشیانی بعزیمت تسخیر بلخ از کابل روان شدند و کس بطلب میرزا کامران و میرزا عسکری بکولاب رفت و میرزا هندال و میرزا ابراهیم چون آنحضرت ببدخشان درآمدند بملازمت آمدند و میرزا ابراهیم بموجب التماس میرزا سلیمان در کشم توقف کرد و میرزا کامران و میرزا عسکری دیگرباره مخالفت کرده بملازمت نیامدند و آنحضرت کوچ بر کوچ بپای قلعه ایبک آمدند و اتالیق پیر محمد حاکم بلخ با جمعی از امرای معتبر در قلعه ایبک متحصن شدند و آنحضرت قلعه را محاصره نموده اوزبکان مضطر شده با امان بیرون آمدند میرزا کامران بخدمت نیامده بود امرا جمع شده قرعه مشورت در میان انداختند که مبادا چون لشکر متوجه بلخ شود و میرزا کامران قصد کابل نماید و آنحضرت فرمودند که چون عزیمت این یورش تصمیم یافت توکل کرده میرویم و پای سعادت در رکاب آمده متوجه بلخ شدند و امرا و اکثر سپاهیان بواسطه نا آمدن میرزا کامران پریشان خاطر بودند چون بنواحی بلخ رسیده شد بوقت فرود آمدن لشکر شاه محمد سلطان اوزبک با سیصد سوار رسیده و جمعی بدفع او روان شده جنگ عظیم کردند و کابلی برادر محمد قاسم خان موجی در معرکه بقتل رسید و یکی از نامداران اوزبک گرفتار شد روز دیگر پیر محمد خان از شهر بیرون آمد و عبدالعزیز خان ولد عبید خان سلاطین حصار نیز بکمک او آمده بودند و بعد نصف النهار هر دو لشکر بیکدیگر رسیده شروع در جنگ شد و آنحضرت سلاح پوشیده و میرزا سلیمان و میرزا هندال و حاجی محمد سلطان هراول مخالفان را شکست داده بشهر بگریزانیدند و پیر محمد خان و همراهان نیز برگشته ببلخ درآمدند و بوقت غروب آفتاب لشکر جغتای که بقریب شهر رفته بودند مراجعت نمودند چون اکثر امرای جغتا بواسطه نا آمدن میرزا کامران دل نگران کابل و اهل عیال بودند و این شب که صباحش بلخ متصرف در می آمد جمع شده بعرض آنحضرت رسانیدند که از جو تا بلخ گذشتن مناسب دولت نیست صلاح در آنست که بجانب دره گز رفته جای محکم جهت اردو معین سازیم در اندک فرصتی مردم بلخ و حصار بملازمت می آیند و مبالغه بجایی رسانیدند که آنحضرت باز کوچ کرده چون دره گز بجانب کابل است دوست و دشمن که از مشورت آگاه نبودند تصور مراجعت نمودند و اوزبکان دلیر شده تعاقب کردند و میرزا سلیمان و حسن قلی سلطان مهردار که بمحافظت عقب لشکر مشغول بودند با هراول مخالفان جنگ کرده شکست یافتند و لشکریان که [illegible] رفته بکابل بودند هر کس بهر طرفی که میخواست روانشد و اختیار از دست بیرون رفت و قریب بسی هزار کس از

مغرور شده بودند توقعات غیر مقدور از حضرت جنت آشیانی نمودند از انجمله قتل خواجه غازی وزیر و تعین خواجه قاسم
بجای او بود و همعنی بخاطر مبارک آنحضرت گران آمده موافق مدعای ایشان جواب نگفت و امرا با یکدیگر اتفاق
نموده بوقت چاشت سوار شده کلاه آنحضرت را که در خواجه بریواج بود پیش انداخته متوجه بدخشان گشتند و آنحضرت
بعد از طلوع صبح و جمع آمدن لشکر سوار شده تعاقب نموده مخالفان بایلغار خود را بغوربند رسانیده و از کابل گذشته
کابل را ویران ساختند و مردم پیش آنحضرت با جماعه رسیده جمعی را تادیب نمودند و چون شب شد آنحضرت بکابل مراجعت
نمودند که بعد از ان استعدا و سفر بدخشان نموده شود آنجماعت نزد میرزا کامران رفت ثمر علی شعالی را تجهیز گذاشتند
که اخبار اردوی آنحضرت بایشان رساند و آنحضرت عزیمت بدخشان نموده فرامین بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
و میرزا هندال فرستادند و میرزا ابراهیم از راه قلعه برنان بنواحی تجهیز آمد و از ثمر علی شعال خبر یافته بر سر او رفته او را بقتل
رسانید و در قراباغ کابل بشرف ملازمت رسید و میرزا کامران درین ایام شیر علی را بموجب استعداد او بدفع میرزا
هندال فرستادند و لشکریان مرزا هندال شیر علی را دستگیر کردند و دران وقت میرزا هندال بملازمت حضرت رسید
شیر علی را مقید نظر آورد و آنحضرت از کمال مروت گناهان او را نا بود انگاشته غوری را باو مرحمت کردند و میرزا کامران
قراجه خان جمعی از کابل آمده بودند در کشم گذاشته خود بطالقان رفته بود و آنحضرت جنت آشیانی مرزا هندال و حاجی
محمد کوکی را با جمعی بر سم منقلای بجانب کشم روان ساختند و قراجه خان بمرزا کامران خبر فرستاد که جمعی قلیل با میرزا
هندال همراه اند و بادشاه دور است ایلغاری باید کرد که باتفاق دفع میرزا هندال نموده شود که بعد از ان جنگ
باآنحضرت نیز آسان میتوان کرد و میرزا کامران بتعجیل بکشم آمد و بر لب آب طالقان که میرزا هندال و لشکریانش از
آب گذشته بودند بایشان رسید و در حمله اول ظفر یافته جمیع اسباب میرزا هندال و آنجماعت بتاراج رفت و آنحضرت
جنت آشیانی نیز درین وقت بلب آب رسیدند و بواسطه پیدا کردن گذر لحظه توقف واقع شد و بعد از عبور
آب هراول لشکر آنحضرت بمیرزا کامران رسیدند و شیخم خواجه خضری و اسمعیل بیگ دولدی را دستگیر کرده بنظر
بادشاه درآوردند و میرزا کامران بقصد هراول آنحضرت معاودت نمود و چون بیکدیگر رسیدند علمهای
آنحضرت جنت آشیانی بنظر میرزا درآمد طاقت بطرف طالقان گریخت و آنچه بتاراج برده بودند با آنچه
داشت بتاراج داد و روز دیگر طالقان بحضور گشت و میرزا سلیمان درینوقت بملازمت آمد و میرزا کامران
از اوزبکان مدد طلبید چون از ایشان نومید شد و بنهایت مضطرب شده و عجز در آمد رخصت طلب کرد و
آنحضرت از روی ترحم نموده التماس او را قبول کرد بشرط آنکه امرای باغی را بدرگاه فرستد و میرزا کامران گناه
بابوس بیگ را در خواست نمود و دیگر امرا بملازمت فرستاده ایشان خجل و شرمسار بدرگاه آمدند و آنحضرت
گناهان ایشان دوباره عفو فرموده میرزا کامران از قلعه بیرون آمده دو فرسخ رفت و چون گمان نداشت

میداشت و حضرت حق سبحانه و تعالی محافظت میمود آنقصه جمعی از اهل کابل از قلعه بیرون آمده فرار نموده بر یک طرفی میرفتند و حضرت جنت آشیانی فوجی بتعاقب ایشان فرستاد تا بسیاری از ایشان را بقتل آوردند طائفه را اسیر کردند و میرزا کامران در کابل مضطرب شده و از اطراف و جوانب لشکریان روی بملازمت حضرت جنت آشیانی آوردند میرزا سلیمان از بدخشان کمک فرستاد و میرزا الغ از قندهار آمد و قاسم حسین سلطان و جمعی از نوکران ترخانی از قندهار بمدد رسید و میرزا کامران در طلب صلح شد و آنحضرت بشرط ملازمت قبول کرد اما میرزا کامران از ملازمت کردن اندیشه مند بود و در مقام فرار شد و چون امرای الوس جغتائی بگرفتاری میرزا کامران بجهت گرجی بار از خود راضی نبودند با و پیغام نکردند که حضرت جنت آشیانی درین دو روز جنگ بر قلعه می اندازد و دیگر توقف مصلحت نیست میرزا کامران که از بابوس بیگ و قراچه بیگ آزرده خاطر بود سه پسر خورد سال بابوس بیگ را النفوذ بقتل آورده از دیوار قلعه بپایان انداخت و مردم درون و بیرون ازین بیمروتی میرزا کامران آزرده خاطر شد و سردار بیگ پسر قراچه بیگ خان را فیصل در دیوار قلعه استوار ساخت و قراچه خان را حضرت آشیانی دلداری بسیار نمودند و قراچه خان نزدیک بقلعه رفته قسم یاد کرد که اگر پسر من کشته شود در عوض پسر من بعد از گرفتن قلعه میرزا کامران و میرزا عسکری بقتل خواهند رسید و میرزا کامران از همه جا نا امید شده از جانب خواجه خضر دیوار قلعه سوراخ کرده از جائیکه امرا از بیرون نشان داده بودند گذشته جان بیگ پا بیرون برد آنحضرت حاجی محمد خان را با جمعی بتعاقب فرستاد و حاجی محمد خان با میرزا کامران نزدیک رسید و میرزا بزبان ترکی گفت بابا قشقه نی من اولدر یعنی پدر بابا قشقه من بقتل آورده ام حاجی محمد خان همیشه طالب فتنه بود دانسته معاودت نمود و حضرت شاهزاده عالمیان اکبر شاه بسعادت ملازمت مشرف شد و مراسم شکرگذاری بتقدیم رسید و بفقرا و مساکین تصدق بسیار دادند و میرزا کامران چون از قلعه پریشان و بیسامان بدامن کوه کابل رسید بهزاره دوچار شده آنچه از اسباب داشت بتاراج بردند آخر یکی میرزا کامران را شناخت بسردار خود خبر کرد و سرداران الوس میرزا را به ضحاک و بامیان که شیر علی نوکر میرزا اندک مردم آنجا بود رسانیدند و یک هفته دران نواحی توقف واقع شد و قریب بصد و پنجاه سوار نزد میرزا جمع گشت میرزا کامران متوجه غوری شد و میرزا بیگ برلاس حاکم غوری با سیصد سوار و هزار پیاده با میرزا جنگ کرده شکست یافت اسپ و یراق آنجماعت بدست لشکر میرزا درآمده فی الجمله فوجی گرفتند و از آنجا به بلخ رفته با پیر محمد خان حاکم آنجا ملاقات نمود و پیر محمد خان بنفس خود بامداد میرزا به بدخشان آمد و غوری و بغلان از میرزا متصرف گشت از اطراف و جوانب لشکریان رو بملازمت میرزا آوردند و پیر محمد خان بولایت خود معاودت نمود و میرزا کامران متوجه سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا شد ایشان طاقت مقاومت نیاورده از طالقان بجانب کولاب رفتند میرزا کامران در بعضی از ولایت بدخشان مشتغل شد و قراچه خان و دیگر امرا که درین ایام خدمات خوب بجا آوردند

نزول فرمودند و درین شب ا ش بان میرزا کامران سخته بار دوی حضرت آمدند بیت مرح کجور روزگا
بر ش ی ❊ از من دل و بخت یار برگشت ❊ میرزا کامران سراسیمه شده جمعی مشائخ را بدرگاه فرستاده
نمود و آنحضرت گناه او را بشرط آمدن ملازمت بخشیدند میرزا کامران قرار آمدن نخود نداده بقلعهٔ ارک کابل گریخته
و جمیع لشکریانش باردوی حضرت آمدند و همانشب میرزا کامران از راه شکستی حصار بطرف غزنین فرار نمود و
از فرار او مطلع شده میرزا هندال را بتعاقب او امر فرمود و بنفس نفیس بشهر کابل در آمدند و چون شب شد تمام
بلیان از غایت شوق تمام شهر را چراغان نمودند بیت شب سیاه فروغ بیاض دیوارش ❊ موزنان از صبح در
ان افگند ❊ و بعد از نزول در قلعهٔ حضرت بیگمان شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین اکبر میرزا را بنظر آنحضرت در آوردند
و آنحضرت دیده بدیدار آن قرة العین روشن کرده لوازم شکر بتقدیم رسانیدند و این فتح در دهم سنه نهصد و پنجاه
هجری روی نمود و از سن شاهزاده درینوقت چهار سال و دو ماه و پنج روز گذشته بود و بعضی در سنه اثنی و خمسین و
تسعمائه بقلم آورده اند العلم عند الله و بعد از فتح کس باردوی لشکر که در قندهار بود رفت و میرزا یادگار ناصر در ملازمت
مریم مکانی بکابل آمده و طویهای عظیم درین ایام ترتیب یافته و سنت حضرت شاهزاده درین ایام بفعل آمد و بقیه
این سال بعیش و عشرت گذشت و میرزا کامران گریخته بغزنین رفت و در شهر راه نایافته میان هزاره درآمده
میرزا الغ بیگ بحکومت زمینداور بدفع میرزا کامران مقرر گشته میرزا کامران در زمین داور مجال توقف نیافته بهکر نزد
میرزا شاه حسین ارغون رفت میرزا شاه حسین دختر خود را بمیرزا کامران داده در مقام امداد او درآمد در سال دیگر حضرت
جنت آشیانی متوجه بدخشان گشت چون میرزا سلیمان ولد خان میرزا با وجود طلب ملازمت نیامده بودند از آن جهت
بسمت بدخشان تصمیم یافته کوچ کردند میرزا یادگار ناصر که مکرر مخالفت کرده بود دیگر بار اندیشهٔ فرار نمود و این معنی
بآنحضرت ظاهر شده بحبس او حکم فرمودند بعد از چند روز محمد قاسم بموجب حکم او را بقتل رسانیده و او از عقب هندو
ه گذشته در شهر کران نزول فرمود و میرزا سلیمان نیز لشکر بدخشان را جمع آورده محاربه نمود و در حملهٔ اول
شکست یافته بکوهستان و دره دشت گریخت و آنحضرت متوجه طالقان و کشم شدند در آن میان مزاج
مبارک آنحضرت از جادهٔ صحت منحرف گشت و روز بروز مرض اشتداد یافت تا آنکه مردم اندیشه مند شدند
و بجز نزدیکان دیگری بر حیات آنحضرت مطلع نبود بدین واسطه آشوبی در لشکر پیدا شد و قراچه خان میرزا
عسکری را محافظت میکرد و مردم بدخشان از هر طرف آغاز مخالفت نمودند و بعد از دو ماه آنحضرت صحت
یافته خبر سلامتی باطراف فرستاد و جمیع آن فتنها فرو نشسته مضمون این بیت بگوش هوش اهل زمان رسید
بیت ازین عافیت که بادشه کامگار یافت ❊ شگفت باغ از آنکه نسیم بهار یافت ❊ و آرزوی عالی
آمد و خوجه که برادر ت مر مکانی است درینوقت خواجه رشید را که از عراق در رکاب

ابوالحسن برادرزاده قراجه خان و منوربیگ ولد نوربیگ از قلعه قندهار بیرون آمدند و میرزا عسکری بغایت مضطرب شده طلب امان کرده آنحضرت از کمال مروت او را امان داده امرای قزلباش را طلب بایشان قرار دادند که چون اہل و عیال الوس جغتائی در قلعه قندهار بسیار است سه روز از ترکمانان هیچکس مزاحم اہل قلعه نشوند و موجب مقرر شده روز دیگر اہل قلعه با اہل و عیال بیرون آمدند و میرزا عسکری در کمال خجلت بدرگاه آمد و از گذشته هیچ سخن در میان نیامد و امرای الوس جغتائی شمشیر در گردن و کفن در دست سعادت ملازمت دریافته نوازش یافتند و چون با قزلباش قرار یافته بود که بعد از فتح قندهار بایشان متعلق باشد آنحضرت با وجود آنکه هیچ ولایت دیگر در تصرف نداشت قندهار را با ایشان گذاشت و بداغ خان و میرزا مراد ولد شاه طهماسپ بقلعه در آورده قندهار را او متصرف گشت و امرای قزلباش که بکمک آمده بودند اکثر بعراق مراجعت نمودند بجز بداغ خان و ابوالفتح سلطان افشار و صوفی ولی سلطان قذالمو در خدمت میرزا مراد کسی دیگر نماند چون زمستان رسید الوس جغتائی را مامنی نمانده بالضرورت حضرت جنت آشیانی کسی ببداغ خان فرستادند که درین زمستان لشکر باین احتیاج مامنی دارند بمروت در جواب سخنی که بکار آید نگفت و الوس جغتائی سراسیمه شدند و عبدالله خان و جمیل بیگ که از قلعه بیرون آمده بودند گریخته بکابل رفتند و میرزا عسکری نیز فرصت یافته گریخت و جمعی کثیر او را تعاقب نموده گرفته نزد حضرت آوردند و محبوس گشت و سرداران الوس جغتائی جمع آورده بعد از مشورت قرار دادند که قلعه قندهار را بموجب ضرورت از قزلباش باید گرفت و بعد از تسخیر کابل و بدخشان دیگرباره بایشان باید داد بحسب اتفاق در همان روز میرزا مراد ولد شاه طهماسپ باجل طبیعی درگذشت این عزیمت تصمیم یافته جمعی کثیر باین خدمت تعین شدند و حاجی محمد خان بابا قسقه با دو نوکر خود همه پیشتر بدر قلعه رفت ترکمانان که گمان برده بودند که آنحضرت قصد قندهار خواهد کرد دران چند روز هیچکس از الوس جغتائی را بشهر راه نمی دادند اتفاقاً قطار شتری علف بار بشهر درآمد حاجی محمد خان فرصت یافته بدروازه درآمد مستحفظان دروازه در مقام منع شدند و او از کمال شجاعت شمشیر کشیده برایشان حمله آورد و آن جماعت طاقت مقاومت نیاورده فرار نمودند و جمعی دیگر متعاقب رسیده بقلعه درآمدند قزلباش سراسیمه شدند و آنحضرت بدولت سوار شده بقلعه درآمد و بداغ خان از غایت اضطراب بدرگاه آمده رخصت عراق یافت و الوس جغتائی قندهار را متصرف شده مطمئن خاطر شد بعد از ان بتسخیر کابل کوچ کرده حکومت قندهار به بیرم خان مقرر شد و میرزا یادگار ناصر و میرزا هندال با یکدیگر اتفاق نموده از میرزا کامران گریختند و در راه از الوس هزاره محنت بسیار کشیده بملازمت آنحضرت آمدند و باتفاق کوچ نموده بکابل رسیدند و جمیل بیگ نیز دران حدود بملازمت رسید و میرزا کامران که لشکر و سامان خوب داشت بعزم جنگ بیرون آمد و هر شب جمعی از لشکر او جدا شده نزد حضرت بادشاهی رفتند و اردوی علیا کوچ کرده در نیم کروهی لشکر میرزا کامران

چه شد حضرت جنت آشیانی فرمودند که مخالفت و بیوفائی برادران ازین سخن بهرام میرزا برادر شاه طهماسپ
آزرده خاطر گشته کمر عناد دربست و شاه را بران داشت که آنحضرت را ضایع سازد اما بخلاف خواهر شاه طهماسپ
سلطانم که نزد شاه بغایت معتبر بود و در جمیع امور ملک و مال اختیار تمام داشت حسب المقدور در لوازم امداد سعی مینمود
قاضی جهان قزوینی که دیوان شاه بود و حکیم نورالدین محمد طبیب که اقتدار و اعتبار تمام داشتند در دولتخواهی
حضرت جنت آشیانی بتقصیر از خود راضی نشدند و حکیم نورالدین که محرم بود در بیرون و درون بوقت فرصت
در سر انجام مهام آنحضرت کوشش مینمود و دران اوقات شاه طهماسپ جهت انتعاش خاطر حضرت جنت آشیانی
باجمعی از امرا و اعیان بشکار تیراندازی مشغول شدند بهرام میرزا که کینه دیرینه از ابوالقاسم خلفا در خاطر داشت تیری
بهانه شکار بجانب او انداخت و آن تیر بمقتل او رسید همان لحظه درگذشت و شاه طهماسپ در مقام روان کردن
آنحضرت درآمده جمیع اسباب سلطنت مرتب ساخت و شاه مراد ولد خود را که طفل شیرخواره بود با ده هزار سوار بکمک آنحضرت
تعین فرمود حضرت جنت آشیانی گفت که اراده سیر تبریز در خاطر است شاه بحکام آنمحال فرامین فرستاد که لوازم تعظیم و تکریم
حسب المقدور سعی نمایند و آنحضرت بعد از سیر آنمحال متوجه قندهار گشت و کوچ بکوچ بزیارت مشهد مقدس رفت و امرای
قزلباش که همراه آورده بودند و بداغ خان افشار تالیف شاهزاده و صاحب اختیار لشکر بود چون بقلاع گرمسیر رسیدند
گرم سیر تصرف درآمده چون بقندهار رسیدند جمعی کثیر که از قلعه بیرون آمده بودند بقدر مقدر کوشش نموده شکست یافتند
وظاهر قندهار محل نزول لشکر قزلباش گشت و آنحضرت نیز بعد از پنجروز بظاهر قندهار رسید قلعه محصور شد سه ماه هر روز
جنگ بود جمعی کثیر از طرفین بقتل میرسیدند بیرم خان بایلچی گری نزد کامران میرزا بکابل رفت و در راه جمعی هزاره بر سر راه
او آمدند و جنگ شد و بیرام خان ظفر یافت و بکابل رفت میرزا کامران را ملاقات نموده و بمیرزا هندال و میرزا سلیمان
ولد خان میرزا و میرزا یادگار ناصر که از بهکر پریشان حال آمده بود نیز اتفاق ملاقات افتاد میرزا کامران مهد علیا خانزاده بیگم را
همراه بیرم خان بقندهار فرستاد که شاید صلحی شود وقتیکه بیرم خان باتفاق خانزاده بیگم بقندهار بخدمت جنت آشیانی
رسید میرزا عسکری همچنان در مقام جنگ و جدال بود و لشکر قزلباش از طول ایام محاصره ملول شده در مقام مراجعت
شدند چه گمان داشتند که چون آنحضرت بحدود قندهار برسند الوس جغتائی بآنحضرت رجوع خواهند نمود چون مدتی
گذشت و هیچکس نیامد و خبر آمدن میرزا کامران بکومک میرزا عسکری شهرت کرد قزلباش بغایت اندیشه مند شدند
از اتفاق حسنه دران ایام میرزا کامران برگشت و میرزا حسین خان و فضائل بیگ برادر منعم خان از میرزا کامران گریخته
بملازمت آنحضرت آمدند ترکمانان فی الجمله امیدوار شدند و بعد از چند روز محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و قاسم حسین
سلطان و شیرافگن بیگ گریخته آمدند موجب اطمینان قزلباش شد و مؤید بیگ که در قلعه محبوس بود بحیله که توانست
خود را خلاص ساخت از حصار قندهار بریسمان فرود آمد و آنحضرت او را نوازش بسیار کردند و جمعی دیگر نیز بسرداری

ابوالحسن برادرزادہ قراچہ خان و منور بیگ ولد نور بیگ از قلعہ قندہار بیرون آمدند و میرزا عسکری بغایت مضطرب شدہ طلب امان کردہ آنحضرت از کمال مروت او را امان دادہ امرای قزلباش را طلب بایشان قرار دادند کہ چون اہل و عیال الوس چغتائی در قلعہ قندہار بسیار ہست سہ روز از ترکمانان ہیچکس مزاحم اہل قلعہ نشوند و بموجب مقرر شدہ روز دیگر اہل قلعہ با اہل و عیال بیرون آمدند و میرزا عسکری در کمال خجلت بدرگاہ آمد و از گذشتہ ہیچ سخن در میان نیامد و امرای الوس چغتائی شمشیر در گردن و کفن در دست سعادت ملازمت دریافتہ نوازش یافتند و چون با قزلباش قرار یافتہ بود کہ بعد از فتح قندہار بایشان متعلق باشد آنحضرت باوجود آنکہ ہیچ ولایت دیگر در تصرف نداشت قندہار را بایشان گذاشت و بداغ خان و میرزا مراد ولد شاہ طہماسپ بقلعہ در آوردہ قندہار را او متصرف گشت و امرای قزلباش کہ بکمک آمدہ بودند اکثر بعراق مراجعت نمودند بجز بداغ خان و ابوالفتح سلطان افشار و صوفی ولی سلطان قذالمو در خدمت میرزا مراد کسی دیگر نماند چون زمستان رسید الوس چغتائی را مامنی نماندہ بالضرورت حضرت جنت آشیانی کسی ببداغ خان فرستادند کہ درین زمستان لشکریان احتیاج مامنی دارند بمروت در جواب سخنی کہ بکار آید نگفت و الوس چغتائی سراسیمہ شدند و عبداللہ خان و جمیل بیگ کہ از قلعہ بیرون آمدہ بودند گریختہ بکابل رفتند و میرزا عسکری نیز فرصت یافتہ گریخت و جمعی کثیر او را تعاقب نمودہ گرفتہ نزد حضرت آوردند و محبوس گشت و سرداران الوس چغتائی جمع آوردہ بعد از مشورت قرار دادند کہ قلعہ قندہار را بموجب ضرورت از قزلباش باید گرفت و بعد از تسخیر کابل و بدخشان دیگر بارہ بایشان باید داد و بحسب اتفاق درہمان روز میرزا مراد ولد شاہ طہماسپ باجل طبعی در گذشت این عزیمت تصمیم یافتہ جمعی کثیر باین خدمت تعین شدند و حاجی محمد خان بابا قشقہ با دو نوکر خود ہمہ پیشتر بدر قلعہ رفت ترکمانان کہ گمان بردہ بودند کہ آنحضرت قصد قندہار خواہد کرد دران چند روز ہیچکس از الوس چغتائی را بشہر راہ نمی دادند اتفاقاً قطار شترے علف بار بشہر در آمد حاجی محمد خان فرصت یافتہ بدروازہ در آمد مستحفظان دروازہ در مقام منع شدند و او از کمال شجاعت شمشیر کشیدہ برایشان حملہ آورد و آنجماعت طاقت مقاومت نیاوردہ فرار نمودند و جمعی دیگر متعاقب رسیدہ بقلعہ در آمدند قزلباش سراسیمہ شدند و آنحضرت بدولت سوار شدہ بقلعہ در آمد و بداغ خان از غایت اضطراب بدرگاہ آمدہ رخصت عراق یافت و الوس چغتائی قندہار را متصرف شدہ مطمئن خاطر شد بعد ازان بتسخیر کابل کوچ کردہ حکومت قندہار ببیرم خان مقرر شد و میرزا یادگار ناصر و میرزا ہندال باتفاق یکدیگر اتفاق نمودہ از میرزا کامران گریختند و در راہ از الوس ہزارہ محنت بسیار کشیدہ بملازمت آنحضرت آمدند و باتفاق کوچ نمودہ بکابل رسیدند و جمیل بیگ نیز دران حدود بملازمت رسید و میرزا کامران کہ لشکر و سامان خود داشت بعزم جنگ بیرون آمد و ہر شب جمعی از لشکر او جدا شدہ نزد حضرت بادشاہ می رفتند و از روی علیا کوچ کردہ در نیم کروہی لشکر میرزا کامران

چه شد حضرت جنت آشیانی فرمودند که مخالفت و بیوفائی براوران ازین سخن بهرام میرزا برادر شاه طهماسپ
آزرده خاطر گشته کمر عناد دربست و شاه را بران داشت که آنحضرت را ضائع سازد اما بخلاف خواهر شاه طهماسپ
سلطانم که نزد شاه بغایت معتبر بود و در جمیع امور ملک و مال اختیار تمام داشت حسب المقدور در لوازم امداد سعی مینمود
قاضی جهان قزوینی که دیوان شاه بود و حکیم نورالدین محمد طبیب که اقتدار و اعتبار تمام داشتند در دولتخواهی
حضرت جنت آشیانی بتقصیر از خود راضی نشدند و حکیم نورالدین که محرم بود در بیرون و درون بوقت فرصت
در سرانجام مهام آنحضرت کوشش مینمود و دران اوقات شاه طهماسپ جهت انتعاش خاطر حضرت جنت آشیانی
باجمعی از امرا و اعیان بشکار تیراندازی مشغول شدند بهرام میرزا که کینه دیرینه از ابوالقاسم خلفا در خاطر داشت تیرے
بهانه شکار بجانب او انداخت و آن تیر بمقتل او رسید بهمان لحظه درگذشت و شاه طهماسپ در مقام روان کردن
آنحضرت درآمده جمیع اسباب سلطنت مرتب ساخت و شاه مراد ولد خود را که طفل شیرخواره بود با ده هزار سوار بکمک آنحضرت
تعین فرمود حضرت جنت آشیانی گفت که اراده سیر تبریز در خاطر است شاه بحکام آنحال فرامین فرستاد که لوازم تعظیم و تکریم
حسب المقدور سعی نمایند و آنحضرت بعد از سیر آنحال متوجه قندهار گشت و کوچ بکوچ بزیارت مشهد مقدس رفت و امراے
قزلباش که همراه آورده بودند و بداغ خان افشار تالیف شاهزاده و صاحب اختیار لشکر بود چون بقلاع گرمسیر رسیدند
گرم سیر تصرف درآمده چون بقندهار رسیدند جمعی کثیر که از قلعه بیرون آمده بودند بقدر مقدر کوشش نموده شکست یافتند
وظاهر قندهار محل نزول لشکر قزلباش گشت و آنحضرت نیز بعد از پنجروز بظاهر قندهار رسید قلعه محصور شد سه ماه هر روز
جنگ بود جمعی کثیر از طرفین بقتل رسیدند بیرم خان بایلچی گری نزد کامران میرزا بکابل رفت و در راه جمعی هزاره بر سر راه
او آمدند و جنگ شد و بهرام خان ظفر یافت و بکابل رفت میرزا کامران را ملاقات نموده و میرزا هندال و میرزا سلیمان
ولدخان میرزا و میرزا یادگار ناصر که از بهکر پریشان حال آمده بود نیز اتفاق ملاقات افتاد میرزا کامران مهد علیا خانزاده بیگم را
همراه بیرم خان بقندهار فرستاد که شاید صلحی شود و وقتیکه بیرم خان باتفاق خانزاده بیگم بقندهار بخدمت جنت آشیانی
رسید میرزا عسکری همچنان در مقام جنگ و جدال بود و لشکر قزلباش از طول ایام محاصره ملول شده در مقام مراجعت
شدند چه گمان داشتند که چون آنحضرت بخود و قندهار برسند الوس جغتائی بآنحضرت رجوع خواهند نمود چون مدتے
گذشت و هیچکس نیامد و خبر آمدن میرزا کامران بکومک میرزا عسکری شهرت کرد قزلباش نهایت اندیشه مند شدند
از اتفاق حسنه دران ایام میرزا کامران برگشت و میرزا حسین خان و فضائل بیگ برادر منعم خان از میرزا کامران گریخته
بملازمت آنحضرت آمدند ترکمانان فی الجمله امیدوار شدند و بعد از چند روز محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و قاسم حسین
سلطان و شیرافگن بیگ گریخته آمدند موجب اطمینان قزلباش شد و مؤید بیگ که در قلعه محبوس بود بحیله که توانست
خلاص ساخت از حصار قندهار بریسمان فرود آمد و آنحضرت او را نوازش بسیار کردند و جمعی دیگر نیز بسردارے

با خبر بود آنحضرت متوجه خراسان شده بودند و در وقتیکه در ولایت سیستان احمد سلطان شاملو که از جانب
حضرت شاه طهماسپ حاکم آنجا بود لوازم استقبال بتقدیم رسانید و چند روز در سیستان توقف واقع شد احمد سلطان
[illegible] و مکان لوازم مهمانداری بجا آورد و عورات خود را بجهت خدمتگاری حضرت مریم مکانی
فرستاده و جمیع اسباب و تجملات خود را پیشکش گذرانید و در سلک ملازمان درگاه در آمد و آنحضرت [illegible]
[illegible] قبول نموده همه را انعام فرمودند و احمد سلطان بوقت مشورت بعرض رسانید که [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] نزدیکتر است [illegible] عراق [illegible] آنحضرت فرمودند
[illegible] احمد سلطان در رکاب آنحضرت متوجه
هرات گشت و در آن وقت سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه طهماسپ حاکم هرات بود و محمد خان شرف الدین
اغلی تکلو منصب اتالیقی شاهزاده داشت و چون از قرب وصول آنحضرت مطلع شد علی سلطان [illegible]
[illegible] باستقبال فرستاده [illegible] ولایت هرات بملازمت آنحضرت رسیده در
رکاب حضرت بهرات روان شدند و شاهزاده ایران با افواج و الوس باستقبال آنحضرت آمده لوازم
تکریم و تعظیم [illegible] و محمد خان [illegible] شد و هرات محل نزول اردوی معلی گشت و
محمد خان لوازم مهمانداری بنوعی بجا آورد که از امثال و اقران او تا غایت کسی چنین سعادتی در نیافته بود
و آنحضرت از حسن سلوک او [illegible] شدند و جمیع اسباب سلطنت و احتیاج سفر آنحضرت را محمد خان
سرانجام نمود چنانچه تا وقت ملاقات حضرت شاه طهماسپ بچیزی دیگر احتیاج نیفتاد و چون جمیع منازل با تمام
[illegible] آنحضرت از آنجا کوچ کرده متوجه مشهد مقدس شدند و شاه قلی سلطان استاجلو حاکم
مشهد [illegible] در خدمتگاری سعی نمود و چنان بحکم حضرت شاه طهماسپ در هر منزل حاکم آنجا
[illegible] پیشکش میکرد و از اردوی شاه طهماسپ بحکم پادشاهی جمعی کثیر از اکابر و اعیان
[illegible] باستقبال آنحضرت روان شدند [illegible] در هر منزلی [illegible] لوازم
مهمانداری [illegible] گشت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] نزول آنحضرت شد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت
[illegible] حضرت جنت آشیانی
[illegible] شاه طهماسپ [illegible] ملاقات [illegible] شاه طهماسپ [illegible]
[illegible]

طبقات اکبرے

ات درینوقت بملازمت رسید وحضرت
مصلحت ندیده عزیمت قندهار نمودند وبیرم خان ازجانب
نزد میرزا شاه حسین فرستاده طلب کشتی چند بجهت عبور از دریا نمودند میرزا شاه حسین اینمعنی را فوزی عظیم دانسته سی
وسیصد شتر فرستاده آنحضرت از آب عبور فرموده متوجه قندهار شدند درینوقت میرزا شاه حسین بمیرزا عسکری
روان شدند میرزا کامران بمیرزا عسکری نوشت که راه
ومرزا کامران کس فرستاده اعلام نمود که حضرت بقندهار نزدیک سال زمستان رسید بدار قندهار
بادشاه گرفته دستگیر سازد ومرزا عسکری کفران نعمت نموده وقتی که حضرت نزدیک حضرت بود از مرزا عسکری
ایلغار کرده حوالی ازبک را بواسطه خبرگیری وتحقیق راه بیشتر روان گردانید چون او پرورده نمک حضرت بود
اسب توانا طلب نموده خود را باردوی حضرت رسانید وچون نزدیک بدولتخانه رسید از اسپ فرود آمده در خیمه
بیرم خان درآمده آمدن مرزا عسکری بالقصد آن حضرت با وگفت بیرم خان همان لحظه بملازمت بادشاه آمد
از عقب محل خبر آمدن مرزا عسکری را بعرض رسانید حضرت فرمودند که ما بواسطه قندهار و کابل چه گرا میکند که با برادران
بیوفا نزاع کنیم بیت چه خست نشیمن تو شرمست باد اثر کاهی و نزاع و در بسیر خاک کنی شد آنحضرت فی الحال سوار
شد و خواجه معظم وبیرم خان را با درون مریم مکانی فرستادند وایشان بتعجیل رفته حضرت مریم مکانی شاهزاده جهانبان
ابشاه را سوار کرده بآنحضرت رسانیدند وچون اسپ در سرکار کمتر بود از تردی بیگ طلب اسپ نمودند او بازخاک
بیمروتی برفرق خود بیخته در دادن اسپ مضایقه نمود وهمراهی هم کرد وحضرت جنت آشیانی بعزیمت عراق با چند
روان شده مریم مکانی را همراه برده شاهزاده جهانبان را یک سال بود بواسطه حرارت هوا در اردو گذاشتند
ومرزا عسکری بعد از لحظه باردوی نزدیک رسید خبر یافت که حضرت بسلامت رفته اند جمیعی را بضبط اردو تعین نمود
روز دیگر بغایت بی آزرمی بدولتخانه عالی فرود آمد وانکه خان شاهزاده جهانیان اکبرشاه را نزد میرزا عسکری آوردند
وتردی بیگ بحکم میرزا عسکری گرفتار گشت ومحصلان بتحقیق بیوتات حضرت جنت آشیانی وضبط اموال
متعین گشتند ومرزا عسکری حضرت شاهزاده را بقندهار آورده بسلطان بیگم کوچ خود سپرد واو در لوازم مهربانی
بتقصیر از خود راضی نمیشد وحضرت جنت آشیانی با بست و دو کس که بیرم خان وخواجه معظم وبابا دوست بخشی وخواجه
غازی وحیدر محمد واخته بیگی ومیرزا قلی وشیخ یوسف وابراهیم ایشک اقاسی وحسن علی بیگ ایشک اقاسے
ازانجمله بودند بی آنکه رای مشخص باشد روان شدند وپاره راه رفتند بلوچی دوچار شد وراهبری نمود وبمشقت
بسیار بقلعه باباحاجی رسیدند وترکان وآنجا آنچه داشتند بر طبق عرض نهاده خدمت نموده اند وخواجه جلال الدین
محمود که از قبل مرزا عسکری بتحصیل مال آن ولایت آمده بود از رسیدن حضرت مطلع شده بسعادت ملازمت
سرافراز شده از اسپ وشتر واستر وآنچه داشت پیشکش کرد وروز دیگر حاجی محمد کوکے که از میرزا عسکرے
زمت رسید وچون بواسطه بیمروتی برادران وخویشان جائیکه لائق توقف باشد دران نواحی نبو

فتح باآنحضرت رسید و مراسم شکرگذاری بتقدیم رسانیدند و بر سر جائیکه اندک آبی داشت محل نزول گشت و امراکه شب راه گم کرده بودند درینوقت رسیدند و موجب زیادتی خوشحالی شد و روز دیگر کوچ فرموده سه روز آب یافته نشد و روز چهارم بر سر چاهی رسیدند که چون دلو نزدیک سر چاه میرسید دُهلی میزدند تا کسی که گاو میراند ایستاده شود و این بواسطه عمق چاه ست که فریاد نمیرسد القصه مردم از غایت تشنگی بیطاقت شده چهار پنج نفر خود را بر بالای دلو انداختند و طناب گسیخته و باز دلو در چاه می افتاد و مردم از بیطاقتی فریاد برداشتند و بسیاری خود را عمداً در چاه انداختند و باین نوع خلق کثیر از تشنگی تلف گشتند و باز کوچ شد و روز دیگر بوقت گرمی هوا بآبی رسیدند و اسپ و شتر که چندروز آب نخورده بودند چون بآب رسیدند چندان آب خوردند که اکثرے هلاک شدند بالجمله بمشقت بسیار بامرکوت آمدند و امرکوت از تته صد کروه ست و رانا نام حاکم امرکوٹ بصفت مروت اتصاف داشت باستقبال آمده وست قدرتش بانچه میسر شد بر طبق عرض نهاد و لشکریان چندروز دران شهر از محنت خلاص شدند و آنحضرت انچه در خزانه داشت بلشکریان بخشش فرمود و چون جمعی رسید از تردی بیگ و دیگران مبلغی بمساعدت گرفته رانا و فرزندانش را که بنیکو خدمتی کرده بودند بانعام زر و کمرخنجر سرافراز گردانید و چون مرزا شاه حسین ارغون پدر رانا را بقتل آورده بود رانا جمعی کثیر از اطراف و جوانب جمع آورده در رکاب آنحضرت بطرف بهکر روان شد و بحسب الحکم در امرکوٹ توقف نمود و خواجه معظم برادر مریم مکانی بضبط اتباع متعین گشت و چون بیوفائی که عادت قدیم روزگارست آن ایام نه بروقف مرام آنحضرت میگذشت و اقبال هم عهد دولت ابدی الاتصال آنحضرت بود و بیش ازین طاقت نیاورده و تجلی او وار فلکی ساعی آن شد که تلافی پریشانی خاطر چندروزه بنوعی نماید که اثرش تا دامن آخرالزمان بر صفحه روزگار باقی ماند یعنی بتاریخ یکشنبه پنجم شهر رجب سنه تسع واربعین وتسعمائة بفرخنده ترین طالع و مبارکترین ساعتی دیده دولت آنحضرت بنور فرخنده فرزندیکه از تکوین تزویج آبای علوی و امهات سفلی وجود شایسته او بود روشن گشته زبان حال زمانه باین مقال مترنم و گویا شد بیت تا تو درین کوی نهادی قدم ٭ تنگ بسی داشت وجود از عدم ٭ و تردی بیگ خان در نزدیکی امرکوٹ خبر رسانید و آنحضرت بموجب الهام غیبی چنانکه تفصیلش بجای خود مذکور شود نام حضرت شاهنشهی جلال الدین اکبر موسوم گردانیده کوچ بکوچ بطرف بکر روان شدند و نوشته درمحافظت شاهزاده عالمیان بمبالغه فرمودند تا آنکه حضرت جنت آشیانی بپرگنه جون رسیدند و مدتی آنجا توقف فرمود کوچ اردوی فرزندان طلب نمودند و درپرگنه جون دیده بدیدار این سعود روشن ساختند و جمعی که از اطراف جمع آمده بودند در ایام توقف جون متفرق گشتند و شیخ علی که سردار و اپسر صاحب جود بود در یکے از پرگنات تته بدست لشکریان مرزا شاه حسین ارغون بقتل رسید و یکنیک از لشکریان آزار و فرار نمودن آغاز کردند چنانچه منعم خان نیز گریخت حضرت توقف دران ملک

بمیرزا [...] ی داده و میرزا هندال را بغزنین آورده بعد از چند روز غزنین را نیز ازو تغیر نمود و میرزا هندال چون دانست
که میرزا کامران در مقام نفاق ست بضرورت ترک سلطنت کرده منزوی گشت و میرزا کامران در کابل و قندهار
و غزنین مستقبل شده خطبه بنام خود خواند و حضرت جنت آشیانی در سرحد ولایت رای مالدیو انتظار معاودت
آتکه خان داشت و رای مالدیو چون از وصول آنحضرت آگاه گشت و خبر یافت که قلیلی با آنحضرت همراه اند اندیشه
شد چه در خود طاقت مقاومت با شیرخان نمی یافت و شیرخان نیز ایلچی بمالدیو فرستاده بود و وعده و عید بسیار
نمود و رای مالدیو از کمال بیمروتی بران قرار گرفت که آنحضرت را اگر تواند بدست آورده بخصم سپارد چه ولایت
ناگور و توابع در دست شیرخان درآمده بود و بنابرآن ملاحظه کرد که مبادا شیرخان آزرده خاطر شود و جمعی کثیر را باین نیت
بجانب آنحضرت روان کرد و آتکه خان را بواسطه آنکه آنحضرت را غافل سازد رخصت نمیداد آتکه خان از طرح و طرز
مافی الضمیر او را فهمیده بی رخصت مراجعت نمود یکی از کتابداران حضرت بوقت شکست از هندوستان بجانب
راجه مالدیو رفته بود و درینوقت عریضه بدرگاه فرستاد که مالدیو در مقام غدرست هر چند از ولایت او زودتر
کوچ کنید بهترست و درین باب آتکه خان نیز مبالغه بسیار نموده همان لحظه از امرکوٹ کوچ کرد و دو کس از
هندوان بجاسوسی آمده بودند بدست افتادند نزد حضرت آوردند بوقت سخن پرسیدن بجهت انکشاف حقیقت
حال از روی سیاست حکم بر قتل یکی فرمودند آن هردو خود را خلاص کرده از هر دو شخصی که بایشان نزدیک
بودند کارد و خنجر بدست آوردند و هفده جاندار از مردان و اسپ بزخم ایشان هلاک شدند و هر دو بقتل رسیدند
و اسپ خاصه از جمله آنها بود و تواجیان آنحضرت چون اسپ دیگر بجهت سواری آنحضرت نگاه نداشته
بودند از تردی بیگ هر چند اسپ و شتر طلب نمودند او خاک بیمروتی بر فرق خود بیخته در مقام مضایقه شد
و آنحضرت بر شتر سوار شدند و ندیم کوکه خود پیاده بود و مادرش بر اسپ او سوار بود و اسپ بنظر آنحضرت
درآورده خود را بر شتر سوار کرد و چون آن راه تمام ریگ رواست و آب نایاب لشکریان آنحضرت محنت بسیار
کشیدند درین اثنا خبر قرب وصول لشکریان مالدیو رسید آنحضرت تیمور سلطان و منعم خان و جمعی دیگر را امر فرمو
که آنی و آهستگی از عقب لشکر بیایند و اگر مخالفان برسند جنگ کنند و چون شب درمیان آمد اتفاقاً آنجماعت
راه گم کردند و قریب بصبح سپاهی مخالفان بنظر آمد شیخ علی بیگ و درویش کوکه و جمعی دیگر که مجموع ایشان بیست
و دو کس بودند و درویش بیگ ولد باقی بیگ جلایر از آن جمله بود بجانب مخالفان روان شدند و حسن اتفاق
وقتی که بهندوان رسیدند که در راه تنگ درآمده بودند شیخ علی بیگ به تیر اول سردار مخالفان را بر خاک انداخت و
به تیر که شصت شجاعت گشاد یکی از معتبران مخالف زخمی شد و طاقت مقاومت نیاورده لشکر عظیم ازید
مرد[م] گریزان شدند بوقت گریز بسیاری از ایشان بقتل رسید و سر بسیار بدست لشکر آنحضرت درآمد.

کشتی بجهت عبور طلب نمودند مرزا که با مردم تته موافق بود بایشان پیغام کرد که شب آمده کشتیها را بتصرف در آورند
و آنحضرت چند روز بواسطهٔ کشتیها معطل ماند آخر الامر دو کس از زمینداران بکر بملازمت آنحضرت آمده و چند کشتی که
در آب غرق کرده بودند بیرون آوردند و آنحضرت عبور فرموده مرزا یادگار ناصر چون از عبور حضرت مطلع گشت
از غایت حیرت و خجالت بی آنکه جمعی کثیر مردم تته که از کشتی بیرون آمده بودند رسیده و بسیاری از ایشان را بقتل
آورده جمعی را دستگیر کرده معاودت نموده و میرزا شاه حسین نیز بعد ازین جنگ به تته مراجعت کرد و میرزا یادگار ناصر
خجل و شرمسار بملازمت حضرت آمده سرهای مخالفان را بنظر در آورد و دیگر بار آنحضرت گناه او را عفو فرموده و از
گذشته مطلقاً سخن بر زبان نیاورده باز میرزا شاه حسین بمیرزا یادگار ناصر خطها نوشته اتفاق نموده او را بجانب
خود کشید و مرزا شاه حسین از مرزا یادگار ناصر آن دو زمیندار را که کشتی بحضرت بادشاه داده بودند طلب نمودند و
ایشان از همین معنی مطلع شده باردوی حضرت بادشاه پناه بردند و میرزا کس فرستاده عرض داشت که این
دو کس معاملات مال ولایت بهکر که بجاگیر من عنایت شده در میان است آنحضرت فرمودند که چند کس همراه
زمینداران رفته بعد از تنقیح معاملات ایشان را باردوی آنحضرت باز آورند چون چشم مرزا یادگار ناصر بر ایشان افتاد
فی الفور مهردار کسان بادشاهی بزور گرفته نزد مرزا شاه حسین فرستاد و دیگر باره بر سر مخالفت رفته دیگر بار از
آنحضرت نیامد و مردم از اردوی حضرت بادشاه که بغایت پریشان حال بودند یک دو دو نزد مرزا یادگار ناصر
رفتن آغاز نمودند و منعم خان که برادرش نیز اندیشه گریختن داشتند و این معنی بحضرت بادشاه ظاهر شده بحبس ایشان
حکم فرموده و مرزا یادگار ناصر از غایت بی آزرمی اراده نمود که با حضرت بجنگ بیرون آید و باین عزیمت بجنگ سوار شد
و آنحضرت نیز مطلع شده بقصد جنگ سواری اختیار نمودند هاشم بیگ نامی که نزد مرزا اعتبار تمام داشت او را
ازین عمل شنیع باز داشته خواهی نخواهی باز گردانید و چون بر حضرت بادشاه ظاهر فرمودند هر چند اینجا توقف واقع
میشود مردم جدا شده نزد مرزا یادگار ناصر میروند و بغایت آزرم است آخر الامر قباحتی خواهد کرد لاجرم بجانب
مالدیو که یکی از زمینداران معتبر هندوستان بود و در انزمان بقوت و جمعیت او در هندوان دیگری نبود روان شدند
چه کررا مالدیو عرائض فرستاده اظهار اطاعت و قبول امداد در تسخیر هندوستان نموده بود و براه جیسلمیر متوجه ولایت
مالدیو گشت و حاکم جیسلمیر خاک بیمروتی بر فرق خود بیخته جمعی را بر سر راه آنحضرت فرستاده جمعی قلیل که با آنحضرت
همراه بودند جنگ کرده آنجماعت را باتیغ و جوه منهزم گردانیدند اما جمعی ازینطرف زخمی شدند و آنحضرت ایلغار فرموده
بولایت مالدیو رسیده و اتکه خان را نزد مالدیو که در جودهپور بود فرستاده چند روز در همان منزل توقف کردند و مرزا
هندال چون بقندهار نزدیک شد قراچه خان باستقبال بیرون آمده شهر قندهار را تسلیم نموده و مرزا کامران برین معنی اطلاع
یافته باز گشته متوجه قندهار شد و چهار ماه قلعه قندهار را محاصره نمود و آخر مرزا هندال مضطرب شده بصلح بیرون آمد و قندهار را مرزا کامران

مرزا یادگار ناصر نیز ده ده از اردوی بادشاه دور فرود آمده بود و آب نیز در میان بود و اراده رفتن قندهار
دو آمدنی بعرض آنحضرت رسید میر ابوالبقا را بجهت اطمینان خاطر مرزا یادگار ناصر فرستاد و میر رفتن قندهار را
مانع آمده بوقت مراجعت و عبور از دریا جمعی از قلعه بهکر بیرون آمده و اهل کشتی را تیرباران کردند و تیری بر مقتل ابوالبقا
آمده شهادت یافت و آنحضرت بر فوت او تاسف بسیار اظهار فرمود و سرور کائنات که بحساب ابجد نهصد و چهل
و هفت ست تاریخ شهادت میر شد القصه بعد از آن مرزا یادگار ناصر از آب گذشته باردوی آنحضرت آمد و بعد از
مشورت بسیار مقرر شد که مرزا یادگار ناصر در بهکر باشد آثار اتفاق و دولت خواهی مطلقا ظاهر نشد و آنحضرت
چون متوجه تته گشت جمع کثیر از لشکریان جدا شده در بهکر توقف نمودند و میرزا یادگار ناصر در بهکر توقف نمود در تو
فت چه دران سال بمزروعات ولایت بهکر از آفات سماوی و ارضی نقصان رسیده بود و حضرت جنت
اشیانی کوچ بر کوچ بر نواحی قلعه سیاهیان رفتند و جمعی سپاهیان که در کشتی بودند در نزدیکی قلعه از کشتی بیرون
آمده بر بعضی مردم که از قلعه بیرون آمده بودند حمله کردند آنجماعت طاقت نیاورده بقلعه در آمدند و آن سپاهیان
بملازمت آنحضرت آمدند و تسخیر قلعه را در نظر آنحضرت بغایت سهل و آسان فرا نمودند و آنحضرت از آب عبور
نموده قلعه سیاهیان را محاصره فرمودند اما قبل از رسیدن جمعی از امرای مرزا شاه حسین بقلعه در آمده هر آنچه مقدور بود در استحکام قلعه سعی
نمودند و مرزا شاه حسین چون از توجه آنحضرت بمحاصره قلعه اطلاع یافت بکشتی در آمده نزدیک باردو رسید و راه آمد شد غله باردوی آنحضرت مسدود
و کار بر لشکریان بغایت دشوار شد چنانکه اکثر مردم بگوشت حیوانات اوقات میگذرانیدند و قریب
بهفت ماه محاصره امتداد یافت و فتح میسر نشد لاجرم کس نزد مرزا یادگار ناصر به بهکر فرستادند که فتح قلعه موقوف
بآمدن شماست که اگر بجنگ مرزا شاه حسین و دفع او متوجه شویم مردم قلعه خلاص میشوند و ذخیره بقلعه در می آورند
و مجدد استعداد مینمایند و بواسطه بی تنگی و عسرت غله توقف در پای قلعه ممکن نیست اگر از آن طرف شما بطرف مرزا
شاه حسین روان شوید او طاقت مقاومت ندارد و میرزا یادگار ناصر نخست جمعی از لشکریان خود را بمدد فرستاد
اما آمدن آنجماعت سودی نکرد و دیگر باره کس بطلب مرزا رفت و عبد الغفور نام شخصی که میر مال آنحضرت بود بآوردن
مرزا متعین گشت و عبد الغفور چون نزد مرزا یادگار ناصر رفت نصیحتی چند که نسبت بپریشانی آنحضرت بود بگفت و
مرزا یادگار ناصر و لشکریانش صلاح خود در توقف فتح بکر دانستند و مرزا شاه حسین سه کس نزد مرزا یادگار نا
فرستاده در مقام فریب آمده و وعده اطاعت و دختر دادن و خطبه بنام میرزا خواندن کرد و میرزا از کمال شادمانی
از و فریب خورده با حضرت جنت آشیانی در مقام مخالفت درآمد و مرزا شاه حسین چون خاطر از جانب میرزا یادگ
با پریشانی و بیتعلقی لشکر حضرت جنت آشیانی جمع نموده نزدیک آمده کشتیهای اردوی آنحضرت را بتصرف در آو
نمود و در نزدیکی بکر از میرزا یادگار نا... شد ناچار بطرف بکر معاودت
... ... قلعه بودن.

بیاد داده محال ست خاطر مبارکش بسیار ملول گشت و بعد از کنکاش بسیار میرزا حیدر را با جمعی که قبول خدمت کشمیر کرده بودند بآنطرف فرستاده مقرر ساختند که خواجه کلان بیگ نیز متعاقب میرزا حیدر روان شود و چون میرزا حیدر بنوشهره رسید خواجه کلان بیگ بسیالکوت رفت خبر بجنت آشیانی رسید که شیر خان از آب سلطانپور عبور نموده بسی کروهی لاهور رسیده و در غره رجب سال مذکور حضرت جنت آشیانی از آب لاهور گذشتند و میرزا کامران بعد از نقض عهد سوگندهای غلیظ شدید بخورد که از اتفاق برانچه قرار یابد عدول ننماید بنابر مصلحتی و غرضی تا نواحی بهیره همراهی کرد و خواجه کلان بیگ این خبر شنیده از سیالکوت بایلغار آمده باردو ملحق شد و میرزا حیدر بکشمیر در آمد و از کشمیریان که با یکدیگر مخالفت داشتند جمعی آمده میرزا حیدر را دیدند کشمیر بقوت ایشان بی جنگ و نزاع بتصرف میرزا حیدر در آمد و بتاریخ بست و دوم رجب میرزا حیدر در شهر کشمیر حاکم شد چنانچه در طبقه کشمیر مذکور ست میرزا کامران در نواحی بهیره با میرزا عسکری از حضرت جنت آشیانی جدا شده باتفاق خواجه کلان بیگ بجانب کابل رفت و جنت آشیانی بطرف سنده متوجه شدند و میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر در ملازمت بودند بعد از چند منزل اظهار خلاف نمودند و بست روز از ان حضرت جدا شده سرگردان می گشتند و بار دیگر به نصیحت میر ابو البقا بملازمت آنحضرت آمدند و در کنار دریای سند که در اردو قحط شده بود و کشتی بجهت عبور بهم نمیرسید بخشوی لنگاه کشتی بسیار مملو از غله باردو رسانیده نوازش بسیار یافت و لشکر از آب گذشته متوجه بهکر شد و قصبه لهری محل نزول مخیم اقبال گشت میرزا هندال از آب گذشته بقصبه پاتر رفت چه آنجا ما یحتاج لشکر بفراغت بهم میرسید و از لهری که نزدیک بکر ست تا پاتر پنجاه کروه راه است و میر طاهر صدر بایلچیگری نزد شاه حسین ارغون حاکم تهته رفت و سمندر بیگ که از نزدیکان آنحضرت بود اسپ و خلعت برده او را ترغیب ملازمت نمود خلاصه پیغام آنکه آمدن بولایت بهکر و تهته از ضرورت و غرض استخلاص گجرات ست اکنون بملازمت می باید آمد که بمشورت تسخیر گجرات نموده شود شاه حسین ارغون پنج شش ماه بلطائف الحیل گذرانیده جواب داد که ولایت بهکر در کمال بیحاصلی ست اگر اراده و بولایت تهته نزدیکتر شود بهتر ست چه تا گفت و شنود پنج و شش ماه در میان میگذرد و بعد از نزدیک شدن هر چه صلاح وقت باشد عمل نموده شود و چون در بهکر غله نایافت شد آنحضرت کوچ کرده به پاتر که محل نزول میرزا هندال بود تشریف بردند چه مسموع شده بود که میرزا هندال اراده رفتن قندهار دارد و حضرت جنت آشیانی درینسال وقتی که اردوی میرزا هندال محل نزول ساخته حضرت مریم مکانی حمیده بانو بیگم والده خلیفه الهی را در سلک عقد در آوردند و چند روزی در اردوی میرزا هندال بعیش و طرب گذشت و آنحضرت میرزا هندال را از رفتن قندهار منع فرموده دیگر بار بقصبه لهری رفتند و قراچه خان که در قندهار حاکم بود بمیرزا هندال عرائض نوشته او را بقندهار طلب نمود و میرزا کوچ کرده متوجه قندهار گشت و آنحضرت چون برین معنی اطلاع یافت از بی اتفاقی برادران متحیر شد

[illegible] تمامات بی اندازه نمود و آنحضرت جمیع ملتمسات او را
[illegible] قبول [illegible] در باب [illegible] میرزا کامران حمی مینمود و این گفت و گو شنیده
[illegible] و بیمار گشت و بخن ارباب غرض بخاطر گذرانید که این بیماری
[illegible] جنت آشیانی او را داده‌اند بجهان بیمار متوجه لاهور شد و خواجه کلان بیگ را
[illegible] که در آگره باز در محافظت قرار داده همراه خود برده
[illegible] و میرزا حیدر دوغلات کشمیری که بمیرزا کامران همراه بود نزد حضرت
جنت آشیانی توقف نموده رعایت یافت و میرزا کامران بسیاری از لشکریان آگره را نیز همراه خود برد بواسطه
این اتفاق [illegible] پسر شیرخان دلیر گشته بکنار گنگ آمده و جمعی را از آب گذرانده بسیر کالپی و اناوه فرستاد
[illegible] باتفاق یادگار ناصر میرزا و اسکندر سلطان با افغانان در نواحی کالپی جنگ کرده یک
پسر شیرخان را که سردار آن لشکر بود با جمعی کثیر بقتل آورده سرها را با آگره بملازمت فرستاد و حضرت جنت آشیانی
بدفع شیرخان بکنار گنگ متوجه شده در برابر قنوج از آب گذشته مدت یکماه در برابر غنیم نشستند درینوقت
[illegible] پادشاه به یک لک سوار میرسید و لشکر افغان از پنجاه هزار زیاده نبود و درچنین محل محمد سلطان میرزا
و فرزندان او بیوفائی نموده دیگرباره از لشکر آن حضرت بموجب فرار نمودند و جمعی که میرزا کامران بکومک گذاشته بود
نیز گریخته بلاهور رفتند و این رسم معهود گشته بسیاری از لشکریان متفرق شده باطراف هندوستان گریختند
و برسات رسیده بارانها باریدن گرفت و جائیکه محل نزول لشکر بود پر آب گشته قرار بران یافت که ازانجا
کوچ کرده بموضع مرتفع فرود آیند بهمان کردند درینوقت شیرخان فوجها راست کرده بجاربه آمد این معرکه در دهم محرم
این سال بود اکثر سپاهیان بخت برگشته بی جنگ فرار نمودند و قلیلی از جوانان مردانه بکارزار درآمدند چون کار از
دست رفته بود هزیمت بر لشکر جنت آشیانی افتاد و آنحضرت در دریای گنگ از اسپ جدا شده بود [illegible]
شمس الدین محمد غزنوی که در آخر آتکه خان حضرت خلیفه الهی شد بخطاب خان اعظمی امتیاز یافته بود از آب
[illegible] آورده با آگره مراجعت نمودند و گویند شیرخان چون از بدر رفتن حضرت جنت آشیانی بسلامت شنید
[illegible] که اراده ماندن [illegible] بود ابر [illegible] شد و چون مخالفان نزدیک رسیده بودند در آگره توقف ننموده بجانب
[illegible] رفتند و در غره ربیع الاول این سال جمیع سلاطین و امرای چغتائی در لاهور جمع آمدند محمد سلطان
[illegible] از لاهور گریخته بجانب ملتان رفتند و میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر صلاح درین
[illegible] میرزا کامران درین [illegible] جمیع متفرق شوند [illegible] کابل [illegible]
[illegible] حضرت جنت آشیانی [illegible] شد [illegible]

وقت بود در علم دعوت اسماء اعظم امتیاز داشت و آنحضرت با و محبت و حسن اعتقاد داشتند بسخن ارباب فتنه که
میخواستند که میرزا را نزد حضرت جنت آشیانی نکرده سازند بهانه آنکه با فغانان متفق ست بقتل رسانیده خطبه بنام خود
خواند چون اینخبر بسمع حضرت جنت آشیانی رسید بنگاله را بجهانگیر بیگ سپرده و بیجهار کس انتخابی بکومک او گذاشته متوجه
آگره شدند محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا درینوقت در گجرات با خجالت تمام بملازمت رسید و آنحضرت
از گناه او درگذشته سخنی بر زبان نیاوردند و بواسطهٔ امتداد سفر و بدهوائی بنگاله اکثر اسپان سپاهی تلف شده
به بیسامانی تمام بچوسا رسیدند و امرائیکه در جونپور و چنار و اوده مانده بودند بملازمت آمدند و شیرخان از پریشانی
آگاه شده نزدیک آمد و حضرت روبروی او اقامت فرمودند و مدت مقابله بسه ماه امتداد یافت میرزا
کامران بعد از مراجعت قندهار بلاهور از مخالفت میرزا هندال و معاودت بادشاه و قوت و غلبهٔ شیرخان اطلاع
یافته عزیمت آگره نمود میرزا هندال بجانب دهلی رسید میرزا فخر علی و میرزا یادگار ناصر را بقلعه درآورده حصاری شدند چند
میرزا هندال سعی کرد فتح دهلی نتوانست نمود چون درینولا میرزا کامران بنواحی دهلی رسید میرزا هندال ناچار با وی
ملاقات نمود و میر فخر علی نیز از قلعه برآمده میرزا کامران را دید و گفت میرزا یادگار ناصر حصار دهلی را از دست نمیدهد
بهتر آنست که شما متوجه آگره شوید اگر آنولایت بدست افتاد دهلی بشما تعلق دارد لاجرم میرزا کامران متوجه آگره
گشت و دران نواحی میرزا هندال از میرزا کامران جدا شده بجانب الور رفت چون خبر مخالفت میرزا هندال و آمدن
میرزا کامران بدهلی بجنت مکانی در چوسا رسید باعث ازدیاد تفرقه خاطر اشرف گردید شیرخان شیخ خلیل نام درویشی
را که مرشد خود میگفت بخدمت جنت آشیانی فرستاده در مقام صلح شده قرار داد که بغیر بنگاله تمام ولایت را واگذارد
و السوگند کلام الله صلح را مبادرت نمود قبول خطبه و سکه بادشاهی نمود حضرت جنت آشیانی را جمعیت خاطر شد
و صبح روز دیگر شیرخان غافل بر سر لشکر بادشاهی آمد و افواج قاهره را فرصت ترتیب نشد و شکست افتاد و افغانان
خود را پیشتر به پل رسانیده پل را شکسته بودند و بکشتی ها درآمده بر روی دریا یمن شده از اهل لشکر هرا در آب میانداختند
ته پل آورده غریق بحر فنا میکردند محمد زمان میرزا در آب غرق شد و آنحضرت اسپ در آب زده چنانچه نیم غرق بود
بمدد سقای از آب برآمده متوجه آگره گشتند و کامران میرزا قبل ازین بآگره آمده بودند و هندال میرزا در آن ایام
در الور بمحافظت اوقات گذرانیده خود را مصداق این بیت میدید بیت سر خجلت نتوانم که برآرم از پیش
گر بپرسند که از عمر چه داری حاصل ٭ و چون حضرت جنت آشیانی با چند سوار که در ایلغار همراهی کرده بودند و یکی
از انها چتر بنده بود بآگره رسیدند میرزا کامران اصلا خبر نداشت جنت آشیانی بیکمار بسراپرده میرزا کامران درآمدند
و میرزا شرف پابوس دریافت هر دو برادر آب چشم کردند و هندال میرزا بعد از آنکه گناه او معفو شد آمده ملازمت نمود
محمد سلطان میرزا و فرزندان او که مدتی مخالفت ورزیده بودند و سائل انگیخته نیز بملازمت آمدند و شروع در مشورت

میرزا کامران بقندهار رفته بود محاصره کرد چون خبر مراجعت حضرت بادشاه شنید باز بگجرات معاودت نمود
چون شیرخان افغان ولایت بهار و جونپور و قلعه چنار را متصرف گشته در مدتیکه حضرت جنت آشیانی در
ولایت گجرات و مالوه بودند قوت و مکنت تمام گرفته بود حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه دفع فتنه او را
اهم دانسته بتاریخ چهاردهم شهر صفر سنه اثنی و اربعین و تسعمائة بلشکرهای آراسته بدفع شیرخان متوجه شدند
چون ظاهر قلعه چنار محل نزول رایات جهانگشاهی گردید رومی خان که از نزد سلطان بهادر بملازمت آنحضرت آمده
رعایت یافته بود متعهد فتح آن قلعه شد حضرت او را مطلق العنان ساخته فرمود که آنچه بجهت تسخیر قلعه طلب نماید مهیا
سازند رومی خان اطراف قلعه را ملاحظه نموده معلوم کرد که آنچه از قلعه متصل خشکی است بغایت مستحکم است و دست
تدبیر او از ان طرف به تسخیر قلعه نمیرسد بنابران از جانب دریا کشتی کلانی ترتیب داده بر بالای آن شروع در ساختن
مقابل کوب نمود و چون مقابل کوب مرتفع گشت و یک کشتی طاقت حمل آن نیاورد یک کشتی دیگر ازین طرف و یک
کشتی از ان طرف آورده بکشتی اول بسته مقابل کوب را دیگر باره مرتفع ساخته و بهمین طریق هرگاه کشتی طاقت حمل نیاوردی
بکشتی دیگر امداد نمودی تا آنکه سرکوب قلعه طیار شده بیکبار مقابل کوب را بقلعه متصل ساخته مفتوح گشت سرداران
اهل قلعه چون کار از دست رفته دیدند در شبی براه آب بر کشتی نشسته بدر رفتند و از حضرت جنت آشیانی رومی خان
انواع نوازش یافت و توپچیانی که دران قلعه بودند بحکم اشرف مقطوع الید گشتند و شیرخان افغان درینوقت با حاکم
بنگاله جنگ داشت حاکم بنگاله زخم دار از پیش او گریخته بدرگاه جهان پناه آمد و جنت آشیانی کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند
شیرخان پسران خود جلال خان و خواص خان را بمحافظت گری که بر سر راه بنگاله واقع است فرستاد و این گری
جائیست محکم که یکطرف او کوه مرتفع و جنگل عظیم واقعست که بهیچ وجه صعود بران متصور نیست و جانب دیگر بدریای گنگ
متصل است و گری واسطه است میان بهار و بنگاله و آنحضرت جهانگیر بیگ مغل را بامزو گری فرمودند و هندال میرزا
را که در رکاب ظفر انتساب بود بعد از ان بدفع محمد سلطان مرزا و الغ مرزا و شاه مرزا که از ان حضرت گریخته در
ولایت خلل میکردند بجانب آگره مرخص گشت و محمد زمان میرزا چون در گجرات کاری نساخت ایلچیان نزد
آنحضرت فرستاده التماس امان نمود امان یافته متوجه درگاه گردید و جهانگیر بیگ چون بگری رسید جلال خان
و [illegible] خواص خان الغار کرده در وقت فرود آمدن لشکر رسیده جهانگیر بیگ را شکست دادند جهانگیر بیگ
زخم [illegible] بملازمت آمده آنحضرت کوچ فرموده بپای دروازه گری رسیدند جلال خان و خواص خان تاب مقاومت
نیاورده [illegible] و آنحضرت از گری گذشته به بنگاله درآمد شیرخان طاقت نیاورده از راه جهارکند بجانب
[illegible] و آنحضرت سه ماه در بنگاله توقف فرموده شهر گور را جنت آباد نام کردند و مرزا هندال در سنه
[illegible] آگره رخصت یافته باغوای واقعه طلبان بغا و مخالفت نهاد و شیخ بهلول را که از مشائخ

معلوم نموده در غضب رفته غضنفر را در حبس انداخته بعد از چندی وی از حبس خلاص یافته پیش سلطان بهادر رفته او را بآمدن احمدآباد ترغیب و تحریص نمودن گرفت و گفت که من از کنکاش مغولان خبر دارم که همیشه شرارت بروز داده بهانه طلب اند مرا مقید داشته بر سر مغول برید اگر مغولان بجنگ اقدام نمایند هر البته سیاست رسانید سلطان بهادر باتفاق زمینداران ولایت سورت جمعیت نموده متوجه احمدآباد شد درینوقت پسر هندو بیگ مرزا عسکری بیگ برین داشت که خطبه و سکه بنام خود کرده لوای سلطنت برافرازد و سپاهیان از روی امیدواری در ملازمت او جانسپاری نمایند و مرزا عسکری قبول این معنی نکرده بهلا استیان نشد و آخر بعد از قیل و قال بسیار قرار یافت که مرزا عسکری و مرزا یادگار ناصر و امیر هندو بیگ و امرای دیگر از احمدآباد برآمده در عقب اساول مجازی سرکنج لشکرگاه ساختند سلطان بهادر نیز در سرکنج فرود آمده مقابله نمود و اتفاقا توپی از لشکر مرزا عسکری انداخته بارگاه سلطان بهادر را نگونسار کردند سلطان بهادر مضطرب شده غضنفر را که محفوظ طلب داشته در مقام سیاست آورد و غضنفر گفت تا وقت صف آرای مرا موقوف دارید که من رسیده که مرزا عسکری در شب فرار خواهد نمود و چون شب شد مرزا باتفاق امرای جادرهای زیادتی را گذاشته روانه جانپانیر شده ورده کروهی فرود آمدند سلطان بهادر تعاقب نموده خود را رسانید درینوقت مرزا عسکری و امرا بجنگ سلطان بهادر سوار شده حرکة المذبوحی نموده مراجعت کردند و چون بجانپانیر رسیدند تردی بیگ با قیتیان بنیاد مخالفت و بغی نموده متحصن گشت و بحضرت جنت آشیانی اعلام نموده که مرزا عسکری قرار مخالفت داده عزیمت آن دارد که خود را باگره رسانیده لوای سلطنت برافرازد و پیش از آنکه مرزا عسکری از احمدآباد فرار نماید سخن سازان و واقعه طلبان تقدر سخن که میر هندو بیگ درباب بادشاه شدن مرزا عسکری در میان آورده بود با وجود که میرزا قبول نکرد بحضرت جنت آشیانی نوشت که مرزا عسکری اراده مخالفت دارد القصه حضرت جنت آشیانی بسرعت تمام متوجه آگره شدند و همراه میرزا عسکری بملازمت رسیده حقیقت حال بعرض رسانید و سلطان بهادر جانپانیر را از تردی بیگ بصلح گرفته در اول این سال شاه طهماسپ بانتقام مرزا بر سر قندهار آمد خواجه کلان بیگ قلعه را خالی کرده بلاهور رفت گویند خواجه کلان بیگ چینی خانه بازینت تمام ساخته بود و در وقت فرار لفرشهای نفیس و ظروف لطیف آراسته رفت شاه را بغایت پسندیده افتاد شاه قندهار را بامرای خود سپرده بعراق رفت باز مرزا کامران از لاهور عزیمت قندهار نمود و ترکمانان طاقت مقاومت نیاورده در وقت محاصره بامان بیرون آمدند و بعراق رفتند و بار دیگر قندهار بتصرف مرزا درآمد بالجمله چون حضرت جنت آشیانی باگره رسیدند یکسال قرار گرفتند و بنشاط گذرانیدند سابقا سلطان بهادر در وقت شکست خود محمد زمان مرزا را بهند فرستاده بود که رخنه خلل اندازد و محمد زمان مرزا آمده لاهور را وقتی که

گجراتیان بفضیلت ممتاز بود ترتیب یافته داخل ندیمان خاص شد و خزائن بادشاهان گجرات که سالهای دراز
اندوخته بودند بتصرف درآمد حضرت جنت آشیانی زر بر سر لشکریان قسمت کرده امتعه و قماشهٔ روم و فرنگ و ختای
اکناف عالم که در خزائن حکام گجرات جمع شده بود بتاراج رفت بواسطه آنکه زر و اسباب بی نهایت بدست
لشکریان درآمد در انسال هیچکس متوجه تحصیل ولایت گجرات نشد رعایای گجرات کس نزد سلطان بهادر فرستاده
پیغام دادند که چون در اکثر پرگنات گجرات مغول نیست اگر فوجی تعین شود مال واجبی خود را واصل میسازیم سلطان
بهادر غلام خود عماد الملک را که بشجاعت اتصاف داشت فرستاد عماد الملک در مقام جمع لشکر شده چنانچه
پنجاه هزار سوار قیاس میکردند در ظاهر احمدآباد نزول نموده شروع در تحصیل مال نمود و چون اینخبر بعد از فتح جانپانیر
بجنت آشیانی رسید آنحضرت زر بسیار از غنائم گجرات کرت ثانی بر سپاهیان تقسیم نموده جانپانیر را بتردی بیگ
سپردند و خود متوجه احمدآباد شده مرزا عسکری و مرزا یادگار ناصر و میر هندو بیگ را هراول لشکر ساخته از خود یک
منزل پیش کردند و در نواحی محمودآباد که دوازده کروهی احمدآباد است عماد الملک با مرزا عسکری جنگ کرده شکست
یافت و بسیاری از طرفین بقتل رسیدند این ضعیف از پدر خود که در آنوقت وزیر مرزا عسکری بود شنید که در
هوا که اول حرارت داشت گجراتیان از احمدآباد بسرعت رسیده آمدند و مرزا یادگار ناصر مقدار نیم کروه جانب برانغار
مرزا عسکری فرود آمده بود و امیر هندو بیگ نیز بهمین مقدار در جوانغار میرزا منزل گرفته بود گجراتیان چنان بسرعت
رسیدند که میرزا را فرصت آراستن فوج نشد و با معدودی چند در خاربند قوم درآمده ایستاد گجراتیان بمیرزا بر آمده
متوجه غارت شدند و غنیمت بسیار گرفته پراگنده گشتند درینوقت مرزا یادگار ناصر و میر هندو بیگ با فوجها آراسته
نمایان شدند و گجراتیان رو بفرار نهادند و مرزا عسکری نیز از آن خاربند بیرون آمد نقاره خود را ظاهر کرد و تا احمدآباد
تعاقب گجراتیان کردند زیاده بر دو هزار آدمی در آن معرکه بقتل رسیده بودند القصه از تاریخ فتح حضرت جنت آشیانی
احمدآباد را با توابع بجاگیر مرزا عسکری لطف نمودند و نهرواله پتن را بمرزا یادگار ناصر عنایت کردند و بروج میر هندو بیگ
و جانپانیر بتردی بیگ قرار یافت و بقاسم حسین برده مرحمت شد و خانجهان شیرازی و دیگر امرا نیز بکومک مقرر
شدند و جنت آشیانی با کامیابی و اقبال مراجعت نموده ببرهانپور تشریف برده از آنجا بمندو رفت بعد از
مدتی یکی از امرای سلطان بهادر طرف نوساری که قریب صورتست جای محکم پیدا کرده در مقام جمعیت شده
نوساری را بتصرف درآورده روغی خان را از بندر صورت با خانجهان موافق کرده بر سر بهروج آمدند و قاسم حسین سلطان
طاقت نیاورده بجانپانیر گریخت و همچنین گجراتیان از هر طرف آغاز مخالفت نمود از هر طرف خلل برخاست
اتفاقاً در شبی مرزا عسکری در مجلس شراب از روی مستی بر زبان راند که من بادشاه ظل اللهم غضنفر که از کوکهای
مرزا و برادر مهدی قاسم بود آهسته گفت بمستی اما خویش مستی همنشینان او خنده کردند و مرزا از حقیقت خنده

سلطان بہادر بتعجیل روان شدند و سلطان بہادر چون بکنبایت رسید اسپان مانده شده را با اسپان تازه تبدیل نموده به بندر دیو رفت و آنحضرت آخر ہمان روز که بہادر رفته بود بکنبایت رسید و آخر روز دوم شخصی برسم دادخواہان بر سر راه آمده بعرض رسانید که امشب مردم اطراف این ولایت شبخون خواہند آورد آنحضرت پرسید که ترا این مہربانے باین لشکر از کجا پیدا شد جواب گفت پسر من درین لشکر دستگیر است خواستم که حقی بر شما ثابت کرده پسر خود را خلاص کنم آنحضرت آنشب در کمال احتیاط گذرانید قریب بصبح پنج شش ہزار پیاده شبخون آوردند و لشکریان که آگاه بودند از خیمہا بیرون آمده از در جمع شدند و آنچه در اردو بود بغارت رفت و چون صبح طالع شد مغلان از اطراف و جوانب گجراتیان را در میان گرفته بسیارے از ایشان را بقتل رسانیدند جام فیروز که سابقاً حاکم ٹھٹه بود از لشکر ارغون شکست یافته بگجرات آمده بود و دختر خود را بسلطان بہادر داده بوقت شکست سلطان بہادر بدست لشکر حضرت جنت آشیانی گرفتار شده بود درین شب محافظان او بگمان آنکه مبادا فرار نماید بقتل رسانیدند و ہمچنان صدر خان گجراتی در قلعه سونکر بملازمت آمده درین شب بقتل رسید روز دیگر از دوی ظفر قرین بجانب قلعه جانپانیر کوچ کرده قلعه محصور شد و اختیار خان که ضابطه بود لوازم حصارداری بجا آورد روزی آنحضرت بر دور قلعه سیر میفرمودند که نظر ایشان بر جمعی افتاد که از جنگل بیرون آمد و از دیدن لشکر متوہم شده باز بجنگل در آمدند حضرت جنت آشیانی جمعی را بتعاقب آنہا فرمودند و چندے از ایشان بدست آوردند معلوم شد که بوسیله زمینداران غله و روغن بقلعه می برند درین محل کوه بغایت بلند و یک انداز و تیغه دار است جنت آشیانی بنفس ہمایون بہمان مکان که غله بالا میکشیدند تشریف بردند و بنظر احتیاط ملاحظه آنمحل نموده مراجعت فرمودند و بخاطر اقدس رسید که از ینطرف قلعه بواسطه استحکام کوه اہل قلعه جمعیت خاطر خواہد بود و پاسبانی و محافظت کمتر می نموده باشند شیخ فولاد بسیار ترتیب داده روز از ہر طرف قلعه جنگ انداختند و شب با سی و نه کس ہمان موضع رفته جمعی ہمراہی فولادہا را چست و راست محکم کرده بالا میرفتند و چون خاطر مردم از ینطرف جمع بود آگاہی نیافتند و سی و نه کس که آخرین ایشان بیرم خان بود چون بہ بالا رفتند آنحضرت بنفس نفیس نیز به بالا بر آمدند ؎ شجاعت ہمین زیور آدمی ست ✣ نماینده جوہر آدمی ست ✣ بود فخر مردان بجان باختن ✣ ز سر سروران را سپر ساختن ✣ تا طلوع صبح سیصد نفر بدرون قلعه در آمدند و ہمین صنع محل انبارہای غله و روغن و ما یحتاج اہل قلعه بود چون روشنی شد مردم لشکر یکبار متوجه قلعه شدند و آنحضرت از بالا تکبیر گویان در دروازه شده دروازه را بر روی لشکریان کشودند و قلعه با آن استحکام مفتوح ساختند و اختیار خان بقلعه ارک که بمولیه مشہور ست پناه برد و اکثر اہل قلعه بقتل رسیدند و بسیارے از زنان جوانان خود را از قلعه بپایان انداخته ہلاک شدند و اختیار خان بپایان بیرون آمده آنحضرت را ملازمت کرد چون اختیار خان از

نزده بودند که سلطان علی خان و خراسان خان که هراول سلطان بهادر بودند از صدمهٔ افواج قاهره شکست خورده
بسلطان بهادر پیوستند و لشکر گجرات دل شکسته شده فرود آمدند و سلطان بهادر با امرا در باب جنگ مشورت
کرد صدرخان گفت فردا جنگ صف باید کرد چه لشکریان از فتح چیتور قوی دل آمده اند و هنوز از لشکر مغول چشم ایشان
نرسیده است رومی خان که صاحب اختیار توپخانهٔ سلطان بهادر بود گفته که در جنگ صف توپ و تفنگ بکار
نمی آید و توپخانه بسیار بهم رسیده است چنانچه بجز قیصر روم دیگری مثل این توپخانه ندارد صلاح در آنست که گرد لشکر
خندق زده هر روز جنگ انداخته شود و لشکر مغول چون برابر آید بضرب توپ و تفنگ اکثر هلاک خواهند شد
سلطان بهادر این رای را پسندیده برگرد اردوی خندق فرموده مدت دو ماه هر دو لشکر مقابل یکدیگر نشسته بودند
و در اکثر ایام جوانان کار طلب بیرون آمده تلاش نام و ننگ میکردند و سپاهیان مغول در برابر توپ کمتر
میرفتند جنت آشیانی افواج تعیین نموده اطراف لشکر سلطان بهادر را محاصره فرموده منع آمدن غله و کاه و
هیزم نمودند چون چند روز برین منوال گذشت در اردوی سلطان بهادر قحط شده غله نایافت گشت و علفی که در آن
نزدیکی بود تمام شد و گجراتیان کوتاه سلاح از ترس تیرهای زره دوز دور نمی توانستند رفت و علف آورد و
اسپ و شتر و آدمی بسیار از بی قوتی هلاک شده و لشکر گجرات بیدل شد سلطان بهادر چون دانست که دیگر
توقف موجب گرفتاریست با پنج کس از امرای معتبر خود که یکی حاکم برهانپور بود و دیگری قادرشاه حاکم مالوه از عقب
سراپرده بدر آمده بجانب مندو گریختند و لشکریان چون از فرار سلطان آگاه شدند هر کدام براهی گریختند تاریخ این واقعه
دل بهادر یافته اند القصه حضرت جنت آشیانی بر فرار مخالف آگاه شده بعزیمت تعاقب سوار شدند و بصدرخان
که بجمعیت بسیار براه مندو میرفت رسیده بگمان آنکه سلطان بهادرست قصد او نموده با آنحضرت زیاده از سه هزار کس
همراه نبود و باقی لشکریان بتاراج مغول بودند بسیاری از لشکریان گجرات بقتل رسیدند و آنحضرت تا پای قلعهٔ مندو تعاقب کردند سلطان
بهادر در قلعهٔ مندو حصاری شده چند روز محاصره امتداد یافت و آخر سپاه ظفر پناه شبی بقلعه در آمدند و سلطان بهادر در خواب بود که غوغا
بلند گشت گجراتیان مضطرب شده رو براه گریز آوردند سلطان بهادر با پنج شش سوار براه گجرات رفت
و صدرخان و سلطان عالم بقلعهٔ سونگر که ارک قلعهٔ مندو است پناه بردند و بعد از یک روز بیرون آمده سلطان
عالم را و صدرخان را که زخم دار بود بملازمت حضرت جنت آشیانی گرفته آوردند بحکم آنحضرت صدرخان را
بند کردند و سلطان عالم را پای بریدند و آنحضرت بعد از سه روز از قلعه پایان آمده متوجه گجرات شد و سلطان بهادر
خزانه و جواهر که در قلعهٔ چانپانیر داشت با خود گرفته باحمدآباد رفت و آنحضرت چون بپای قلعهٔ چانپانیر آمدند
و بجانب احمدآباد روان شدند سلطان بهادر طاقت نیاورده از احمدآباد بجانب کنبایت رفت و
شهر احمدآباد بتصرف مغول در آمده غارت و تاراج شد و غنیمت بی قیاس بدست افتاد و باز آنحضرت بتعاقب

ومخاصمت نموده عرق غیرت وحمیت خسروانه درحرکت آمده عزم گجرات وگوشمال سلطان بهادر درضمیر الهام
پذیرفت درهمین وقت رایات فتح آیات بجانب گوالیار نهضت فرموده دوماه بسیر وشکار گذرانیده معاودت
کردند اتفاقاً درین محل سلطان بهادر با لشکرهای گجرات ومالوه قلعه چیتور را محاصره نموده با رانا سانکا محاربه
داشت وتاتارخان لودی را که از امرای ذیشان او بود از روی کمال دلیری وزیاده سری بتسخیر قلعه بیانه ونواحی
آن فرستاد واو قلعه بیانه را بتصرف درآورده تا آگره دست اندازی کرد وحضرت جنت آشیانی میرزا هندال را
بدفع او نامزد کردند واکثر لشکر او بخبر آمدن میرزا هندال متفرق وپراگنده شده او با سیصد کس دربرابر آمده بر فوج
خاصه میرزا تاخت وحرب صف نموده با تمام همراهان خود کشته شد وبیانه ومضافات بتصرف اولیای
دولت روزافزون درآمده سلطان بهادر از شنیدن این خبر حیران وسراسیمه گشت درینوقت جنت آشیانی
گوشمال سلطان بهادر را پیش نهاد همت والانهمت ساخته از آگره بعزم درست روان شدند درین حال
سلطان بهادر مرتبهٔ ثانی از گجرات آمده بمحاصره چیتور اشتغال داشت ودرین سال میرزا کامران از لاهور بقندهار
رفته فتح نموده تفصیل این اجمال آنکه چون شاه طهماسب حکومت هرات از اغزوارخان تغیر داده نامزد صوفیان
خلیفه ساخت واغزوارخان سام میرزا را که برادر شاه است اغوا کرده بر سر قندهار برده تا بهانه فتح قندهار گریزگاهی
جهت فتح خود بهم رساند وخواجه کلان بیگ که از جانب کامران میرزا حاکم قندهار بود حصاری گشت وسام میرزا
واغزوارخان هشت ماه قلعهٔ قندهار را محاصره نمودند اما خواجه کلان بغایت شجاع وکاردیده بود قزلباشان را
کاری از پیش نرفت وکامران میرزا بکومک خواجه از لاهور روان شده در نواحی قندهار با سام میرزا مصاف
داد بتدبیر وشجاعت خواجه کلان بیگ ظفر یافته اغزوارخان درمعرکه گرفتار شده مقتول گشت وسام میرزا
شکست خورده وپریشان حال پیش شاه گریخت واین مصرعه تاریخ این حادثه است مصراع زده بادشه
کامران سام را چون سلطان بهادر از توجه رایات جهانگشای آگاهی یافت قرعهٔ مشورت درمیان
انداخت اکثر لشکریانش گفتند که ترک محاصره قلعه باید کرد صدرخان که بزرگترین امرای او بود گفت ما کفار را
محاصره کرده ایم اگر درین وقت بادشاه مسلمانان بر سر ما آید حمایت کفار کرده باشد واین معنی تا روز قیامت
درمیان مسلمانان گفته خواهد شد بهتر آنست استقامت نماییم چه گمان آنست که آنحضرت درینوقت بر سر ما
بیایند وحضرت جنت آشیانی چون بسارنگپور از بلاد مالوه رسیدند واین سخن بعرض ایشان رسید بدین سبب
توقف شد سلطان بهادر بخاطر جمع چیتور را محاصره نموده قهراً وجبراً گرفت وغنیمت بسیار یافت ودلشادی از فتح
طوی عظیم ترتیب نمود وآنچه بغنیمت یافته بود بلشکریان قسمت کرده متوجه جنت آشیانی گشت وآنحضرت
نیز بشنیدن خبر فتح چیتور بجانب او کوچ کرده درنواحی مندسور از توابع مالوه هردو لشکر بیکدیگر رسیدند وهنوز خیمه

باشد که امید دولت بخانواده بیگانه انتقال کند هر آینه نتیجه آن بغیر این نیست و سخن مهدی خواجه را گفت میر خلیفه
در ساعت بسرعت تمام کس بطلب همایون میرزا فرستاده و بیساولان فرستاد که بمهدی خواجه حکم برسانند که حضرت
بادشاه حکم فرموده‌اند که شما بخانه خود بروید در آن وقت مهدی خواجه طعام کشیده و سفره گسترده بیساولان از پی هم آمده
خواجه را نخواهه او را بخانه اش فرستادند بعد از آن میر خلیفه فرمود که منادی کنند که هیچکس بخانه مهدی خواجه نرود
سلام نکنند و او نیز بدربار نیاید چون حضرت بابر بادشاه جهان فانی را پدرود کرد همایون مرزا از سنبل رسیده
بسعی امیر نظام الدین علی خلیفه که وکیل السلطنت بود در نهم جمادی الاول سنه سبع و ثلثین و تسعمائه هجری بر تخت
سلطنت و مسند ایالت جلوس فرموده آگره را رشک ارم ساخت و خیر الملوک تاریخ جلوس آنحضرت ست
لوازم ایثار بتقدیم رسانیدند و امرا و اعیان را از مراحم خسروانه سربلند گردانیدند و مناصب و اشتغال که در
خدمت فردوس مکانی بعهده هر مردم بود بحال قدیم مقرر داشتند هر یک را بعنایتی تازه و لطفی بی اندازه خوشدل
ساختند در همان ایام مرزا هندال از بدخشان رسید و بانواع الطاف نوازش یافت و بانعام دو خزانه از خزانه‌های
سلاطین سلف که بدست افتاده بود مباهی گشت و چون زر را بکشتی تقسیم کردند کشتی زر تاریخ شد و بالجمله تقسیم
ولایت نمودند میوات بجاگیر مرزا هندال مرحمت شد و ولایت پنجاب و کابل و قندهار بجاگیر میرزا کامران قرار گرفت
و سنبل بمرزا عسکری عنایت شد و هر کس از امرا بزیادتی جاگیر و الکه اختصاص یافت و بعد از انتظام مهام سلطنت
رایات جلال تعلقه کالنجر بحرکت آمده راجه آنجا از راه انقیاد و عبودیت پیش آمده داخل دولتخواهان شد
چون دران ایام سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی باتفاق بِبَن و بایزید و امرای افغان بتغلب و استیلا علم
مخالفت برافراخته ولایت جونپور و نواحی آنرا فرو گرفته بود از آنجا رایات جهان کشا بدفع و رفع آن نهضت
نموده بفتح و فیروزی منسوب گشت و هم برکاب نصرت و ظفر بکامیابی و اقبال باگره معاودت نمودند و جشنی
عظیم ترتیب داده هر یک از امرا و اعیان سلطنت بخلعتهای فاخره و اسپان با زین سرفراز گشتند گویند دران
بزم عالی دوازده هزار کس بالاپوشها تکمه مرصع زردوزی شرف اختصاص یافتند بیت ملک را بود بر
عدو دست چیر * چو لشکر دل آسوده باشند و سیر * چو دارند گنج از سپاهی دریغ * دریغ آیدش دست بردن
بتیغ * از اتفاقات غریبه دران ایام آنکه محمد زمان مرزا ولد بدیع الزمان مرزا بایقرا که سابق التجا پناه
بفردوس مکانی آورده بود داعیه مخالفت نموده گرفتار گشت او را بیادگار طغای سپرده بقلعه بیانه فرستادند
و حکم بمیل کشیدن و نابینا ساختن او فرمودند و نوکران یادگار بیگ مرد بکش او را از آسیب میل محافظت
نمودند او در اندک مدت از حبس فرار نموده پناه بسلطان بهادر گجراتی برد آنحضرت کس بجانب سلطان
بهادر ارسال داشته طلب محمد زمان مرزا فرمودند سلطان بهادر از روی تکبر و تجبر جواب نا ملایم داده سرکشی

بود ازین جمله در هندوستان پنج سال در سن دوازده بسلطنت رسید و در پنجاه سالگی جهان را پدرود کرد نظم
آسمان را که بجز جور نباشد هنری * کارش اینست که هر لحظه کند خون جگری * لاله را تا ننهد تاج شرف تا نکند
پایمال اجل از جور سر تاجوری * ازان سرد آمد این کاخ دلاویز * که چون جا گرم کردی گویدت خیز * فلک را شیوهٔ
غیر از جفا نیست * وفا در طینت آن بی وفا نیست * بعضی از خصوصیات احوال این بادشاه جهان پناه از
غرائب امورست از جمله موزه دو پاشنه بر کنگرهای قلعه جسته جسته میدویدند و گاه دو آدمی را در بغل گرفته
از کنگره بکنگره میجستند خطی اختراع کرده اند که آنرا خطهٔ بابری می نامیده بودند بآن خط مصحف کتابت میکردند و
بمکه میفرستادند شعر فارسی و ترکی خوب میگفتند و تربیت فضلا و علما بسیار مینمودند و کتابی در کلام فقه
حنفی بزبان ترکی بنظم در آورده که مبین نام کرده اند و رسائل عروض ایشان مشهورست و وقائع خود را بترکی
نوشته داد فصاحت داده اند

ذکر سلطنت خان سعید همایون بادشاه بن بابر بادشاه

چون در اصطلاح این سلسلهٔ عالیه آن بادشاه جهان پناه را جنت آشیانی مذکور ساخته اند این ضعیف نیز از
نام نامی آن بادشاه کامگار بجنت آشیانی تعبیر مینماید القصه چون فردوس مکانی بابر بادشاه در آگره از جهان
فانی به بهشت جاودانی خرامیدند دران ایام پدر مؤلف تاریخ محمد مقیم هروی در زمرهٔ ملازمان فردوس مکانی
بابر بادشاه انتظام داشت و بخدمت دیوانی بیوتات سرافراز بود چون امیر نظام الدین علی خلیفه که مدار
کارخانهٔ سلطنت برو بود از شاهزادهٔ جوان بخت همایون محمد میرزا بواسطهٔ بعضی امور که در معاملات دنیا واقع
میشود بیم و هراس داشت بسلطنت ایشان راضی نمیشد و هرگاه بسلطنت پسر بزرگ راضی نباشد به پسران خورد که
راضی خواهد بود و چون مهدی خواجه داماد حضرت فردوس مکانی جوان سخی باذل بود با میر خلیفه رابطهٔ محبت
داشت و امیر خلیفه قرار داد که او را بسلطنت بردارد و این سخن در میان مردم شهرت کرد و همگنان بسلام مهدی
خواجه میرفتند و او نیز این معنی را دریافته بادشاهانه سلوک کردن گرفت اتفاقاً میر خلیفه بملاقات مهدی خواجه
رفته بود و او در خرگاهی بود غیر میر خلیفه و پدر مؤلف محمد مقیم و مهدی خواجه کسی دران خرگاه نبود و چون میر خلیفه
لحظه نشست حضرت فردوس مکانی در استمداد مرض میر خلیفه را طلبیدند و چون میر خلیفه از خرگاه مهدی خواجه بیرون
خواجه تا خرگاه متابعت نموده در میان استاده و پدر مؤلف از ملاحظهٔ ادب او در عقب ایستاده ماند و چون
مهدی خواجه بشائبهٔ جنون منسوب بود از بودن پدر مؤلف خالی ذهن شده بعد از وداع میر خلیفه دست بریش
خود کشیده گفت انشاءالله اول ترا پوست بکنم بمجرد گفتن پدر مؤلف را دید متغیر شده گوش پدرم را گرفته گفت
که ای تاجیک مصراع ع زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد * و پدرم رخصت گرفته بیرون آمده بسرعت خود را بمیر خلیفه
رسانیده گفت که هرگاه شما با وجود مثل محمد همایون میرزا و دیگر برادران قابل رشید چشم از حلال نمکی پوشیده میخوا

آوردند

شدند دفع از عبور آن اعدا القصبه بسیار خبر رسید که چنین منزل بمنزل از مرور نزدیک غنیم اخبار تحقیق می آوردند تا آنکه در مقابله سپاه ظفر پناه آمده بمفاصله دو سه کروه نزول نمودند و حضرت فردوس مکانی امرای ذوی الاقتدار و سایر اهل و اعتبار بل بشری از آحاد و الناس فراهم طلبیده مجلس کنکاش منعقد ساختند رای اکثر مردم بر آن رفت که بعضی از قلاع را استحکام داده آنحضرت بنفس نفیس با اکثر سپاه بولایت پنجاب تشریف برند و منتظر لطیفه غیبی باشند و حضرت کشورستانی سخن هر کس شنیده بعد از تامل بسیار زبان گوهر نثار بتقریر در آورد که بادشاهان اسلام در اطراف و اکناف عالم اندیشه گویند و ما را چه زبان یاد کنند قطع نظر از گفت و گوی و طعن و ملامت اهل دنیا فردا از عرصه قیامت بتشفیع روز محشر چه عذر توانیم گفت که اینچنین ملکتی از دست بادشاه اسلام جدا کرده دنیا و دین را بر ما و لایت ساخته باشیم و امروز از پیش خلق کثیر را که به نزدیک ملت مابودند بقتل رسانیده خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشیم و امروز از پیش خلق اینچنین کافری غزا نا کرده اول مرتبه عذر شرعی بدست نیاورده راه باز گشت بجوئیم تا از دست این کفار بر خلق این دیار چه رسد هیهات وقت آنست که دل بر شهادت باید نهاد ع چو جان آخر از تن ضرورت رود همان به که باری بعزت رود ع سر انجام گیتی همین است و بس ع که نامی بنیکی بماند ز بس ع و ندای الجهاد الجهاد در داد و از تاثیر اینحرف بجان سوز آتش در نهاد همه افتاد و همه زبان بسمعنا و اطعنا گشوده گفتند که ای قبله مراد جانهای ما فدا باد هر چه فرمائی فرمان تراست اطیع و منقادیم عاقبت بر قرار داد یکدلی و یکرویی مصحف مجید در میان آوردند و بقسم کلام ربانی موکد و با اعتماد گشتند و تکیه بر لطف خداوندی کرده قلب و جناح و یمین و یسار ترتیب داده بفاتحه فاتحه استمداد فتح و نصرت جسته قدم در میدان وجاهدوا فی سبیل الله نهادند و شیران بیشه جلادت و دلیران معرکه شجاعت آنچنان بهجت سر در محاربه نمودند که گویا هنگام بزم است نه هنگام رزم علی الخصوص شاهزاده عالمیان محمد همایون مرزا داد مردانگی داده و دفعات در افواج کفار در آمده مردانگی عظیم بجا آورده حق سبحانه تعالی فتح و نصرت نصیب بادشاه اسلام کرد و کفار را مغلوب و منکوب ساخت و تعیین که لشکر غیبی مدد لشکر اسلام بوده است و درین معرکه حسن خان میواتی که طریقه ارتداد ورزیده بان کافر موافقت نموده بود با وجود سی هزار سوار لشکر خانه او بر روی او تیری رسید که مردم لشکر خود دش در جای انداخته میگریزند و از این فتح غیبی حضرت ظل الهی سر بسجده شکر آورده لوای جدع خداوندی را بر افراخت فتحنامجات باطراف و اکناف ولایت صادر فرمودند از تسخیر ممالک هندوستان بالکل خاطر اشرف جمع شد روز بروز و ریسا بان مملکت پرداخته هندوستان را از خس و خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک ساختند و در تاریخ سنه سبع و ثلثین و تسعمائه هجری مرضی بر ذات با برکات بابر بادشاه دین پناه طاری گشت و در پنجم جمیدالاول سنه ... راز محنت ... فت انا سلطنت این شهریار گیتی مدار سی دهشت سال ... تعالی قد ...

بیرون نیز بفراغ خاطر در آیند و ایشان شب دروازه کشاده لشکر را در آوردند و تاتارخان را در دادن حصار بی اختیار ساخته خواهی نخواهی حصار را از قبضه اقتدار او برآورده و مشار الیه قلعه را بخواجه رحیمداد سپرده پناه بحصار حصانت شعار و حمایت بدولت و شوکت روزافزون برده است و محمد زیتون نیز بی اختیار قلعه دهولپور پیشکش نموده به تقبیل آستان ملائک آشیان سرافراز شده ع گیتی بفر دولت فرماندهٔ جهان ٭ شد همچو عرصهٔ ارم و روضهٔ جهان ٭ از هر طرف رسید با و مژدهٔ ظفر ٭ در هر مکان شنید روان نعرهٔ امان ٭ القصه چون راناسانکا بحدود بیانه رسید بنیاد دست اندازی ممالک مسخر بادشاهی نمود و استیلای خروج کثرت و جمعیت او روز بروز زیاده شد و حضرت جهانبانی با قلیلی از سپاه در دار السلطنت آگره بود و باقی عساکر منصوره را بهر جانب تعین فرموده بودند مثال واجب الامتثال در طلب شاهزاده محمد همایون میرزا بولایت شرق شرف صدور یافت که دار الملک جونپور را به بعضی از امرای سرداران سپرده خود بطریق سرعت مراجعت نمایند در زمانی که شاهزادهٔ کامگار بر مخالفان شرقی نصرت یافته و ممالک جونپور تصرف نموده بود فرمان سعادت نشان میرسد و بر حقیقت حال مطلع میشود و درینوقت خبر نصیر خان میرسد که ارادهٔ گذشتن از آب گنگ و فرار نمودن از غازی پور دارد شاهزادهٔ عالمیان عنان عزیمت بآنطرف معطوف داشته نصیر خانرا از غازی پور راه فرار مسدود نموده و ادب بلیغ فرموده خیرآباد و بهار را بغارت و تاراج زیر و زبر کرده لوای دولت بجانب جونپور متحرک میسازد و حسب الحکم بادشاهی خواجه امیر شاه حسین و امیر جنید برلاس را بحکومت جونپور نصب فرمودند و متوجه درگاه سلیمان شدند شاهزادهٔ جوان بخت بنابر مصلحت وقت تدارک مهم عالم خان حاکم کالپی را که از عظمای دولت افاغنه بود خواه بصلح خواه بجنگ ضروری دانسته راه عسکر منصوره را بکالپی انداخته باستیلای آثار خوف عساکر عالم خانرا در سلک سائر بندگان درگاه در آورده و در رکاب ظفر انتساب خویش بملازمت حضرت آورده بنوازشات خسروانه بلندی یافت و در همین روز قدوة الاعاظم و الاکابر خواجه دوست نهاوند از کابل بخدمت رسید چون استعداد لشکر ظفر اثر بدفع راناسانکا در میان بود حکم شد که توپخانه را سر انجام وافی داده بنظر کیمیا اثر در آرند و استاد علی قلی بلوازم آنخدمت آنچنان پرداخت که مورد الطاف موفور گشت روز دیگر به نیت جهاد با راناسانکا سرادقات عظمت در سواد بلدهٔ آگره منصوب مرفوع گردید و درین منزل خبر استیلاء لشکر کفار متواتر آمده بوضوح پیوست که با لشکر از مور و ملخ بیشتر قریب بیانه رسید درین منزل بجهت اجتماع عساکر توقف فرموده مزاولان تعین شدند تا مجاهدان را جمع آورده طبل ارتحال و غلغلهٔ در شش جهت افگنده و خروش نقاره و نفیر بر چرخ اثیر بر آمد و بعد از قطع مسافتی در حوالی قصبهٔ مندهاکر نزول اجلال واقع شد روز دیگر باستصواب امرای صاحب تدبیر در نواحی کول سیکری که الحال بفتحپور مشهور ست نصب خیام دولت و اقبال فرموده قراولان تعین

ی جهانگشای حضرت اقتضا نموده این خدمت رابعهده بنده مقرر سازد وامید چنانست که باعتقاد بازوی
دولت بادشاهی دفع آن مخالفان رانائبانه امداد حضرت ظل الهی پسند باشد یعنی بغایت پسندیده خاطر
اقدس گردید ومقرر شد که امرای بجهت فتح دهولپور تعین بودند در رکاب شاهزاده کامیاب بجانب شرق توجه
نمایند وسید مهدی خواجه ومحمد سلطان میرزا را با لشکر که بفتح اتاوه تعین بودند نیز بمتابعت شاهزاده عالمیان
تعین یافتند وآنحضرت این امرا در مقام جلیسر از مضافات آگره جمع نمودند وچند روز در انتظار جهت اجتماع
سلاطین مذکوره توقف فرموده متوجه شرق گشت وتسخیر تمام آن ولایت وبلاد نموده بدار السرور جونپور نزول اقبال
ارزانی داشت درین اثنا رانا سانکا قوت گرفته باغوای حسین خان میواتی ودیگر اشرار آن دیار متوجه ولایت بادشاهی
شد نظام خان حاکم بیانه از شرارت او ملاحظه نموده عرایض التجا بدرگاه ارسال داشت چون بسمت اسلام موسوم
بود وعدم اطاعت او باراناسانکا معلوم شد میر سید رفیع الدین محدث صفوی که از مقتدای علمای وقت بود
شفیع او گشته قلعه بیانه را بتسلیم بندگان درگاه نموده نظام خان را بسعادت پابوس سلیمانی آورده ودرباره او
الطاف بی اندازه بظهور رسید وهمدرین وقت تتارخان سارنگ خانی که قابض قلعه گوالیر بود چون دید که راناسانکا
قلعه کیدار را گرفته قریب بیانه رسید وچندی از رایان وراجها وزمینداران گوالیر وبعضی از مسلمانان اتفاق نموده
درمقام گرفتن قلعه گوالیر شده اند وتاتارخان از شور وفغان ایشان بتنگ آمده بتسلیم گوالیر راضی شده قاصدان
بدرگاه عالم پناه فرستاد وحضرت خاقانی خواجه رحیمداد را سرخیل جمع خراسانی وهندی ساخته وشیخ نور قطار را با
سبقت خدمت ترقی داده همراه مشار الیه بحکومت گوالیر نامزد فرموده مولانا آفاق وشیخ گهورن نیز بکومک وامداد
ایشان تعین یافتند چون آنجماعت بگوالیر رسیدند رای تاتارخان منقلب شده اظهار عدم اطاعت میکند درین اثنا
شیخ محمد غوث که احوال او درین کتاب علیحده مذکورست ودر مقام دولتخواهی آمده بافواج قاهر اعلام داشت
که لائق دولت آنست که بهانه ساخته معدودی چند از عسکر فیروزی اثر بقلعه درآمده مقصود حاصل نمایند وچون
شیخ مذکور در علم دعوت اسماء اعظم الهی کامل بود وظاهرا از باب فتح قلعه باستمداد اسماء الله دعوت نموده یقین که
تیر دعایش بهدف اجابت رسیده باشد بهر تقدیر خواه بتدبیر عقل دوراندیش واقبال روزافزون بادشاهی
خواه بدعای آن درویش صفاکیش چون این امر تاتارخان پیغام میکند که مقصود از آمدن عساکر نامدار رفع
فساد کفار بود به تسخیر این حصار وبنابر خوف شبیخون ایشان در خاطر میرسید که جمعی بلکه تمامی بحصار درآمده باقی
لشکر قریب حصار پناه گرفته هرگاه وقت کار شود همه اتفاق نموده بیرون برائیم وبموافقت یکدیگر الفاظی تازه
اهل خلاف نمائیم این معنی را تاتارخان بعد از مبالغه بسیار قبول نموده خواجه رحیمداد را باندک مردم بحصار راه داده
وخواجه مشار الیه درآمده چندی را نزدیک دروازه حصار میگذارد که درشب وقت یافته دروازه را نگاه دارند که مردم

التجای قاسم سنبلی بدرگاه خلائق پناه آمده بعرض رسید که بین حرام خوار که از معسکر بادشاه گریخته بآن نواحی
رفته بود جمعیت کرده حصار سنبل را محاصره نموده است فرمان بادشاهی صدور یافت که کته بیگ ملا قاسم
برادر بابا قشقه مغل مع برادران مولانا آفاق و شیخ گهورن با ترکش بندان میان دواب و امیر هندو بیگ
ایلغار کرده بر سر آن گروه روند فی الحال امر حسب الفرمان توجه نموده بگذشتن آب گنگ مشغول میشوند و ملک
قاسم مع اخوان از باقی عساکر نصرت نشان سبقت کرده قریب صد و پنجاه نفر بپای شیبن بسنبل میرسند
و بین نیز تسیال کرده در مقابل می آید و ملک قاسم بی توقف و درنگ آغاز جنگ مینماید و بطرفة العین
مخالف را از بیش بر میدارد و فتح میکند و قتل عظیم نموده چند زنجیر فیل و اسپان و اموال بدست می آرد و
صباح روز دیگر که باقی آن امرا بسنبل میرسند قاسم سنبلی از محاصره خلاصی یافته بصحبت امرا شتافته
بسباط منت داری و فرمانبرداری میگستراند اما سپردن حصار را با مروز و فردا انداخته هر روز به بهانه موقوف
میداد و امرا بتدبیر کار نپرداخت روزی قاسم را شیخ گهورن بمجلس امرا آورده سپاهیان نصرت نشان بحجر
بحصار در می آیند و قاسم را با متعلقانش بپایه سریر سلیمانی میفرستند و درین ایام جمعی به تسخیر بیانه تعین شدند
و آنجا نظام خان بود که قبول حکم را بالتمسانیکه حصول آن نظر بحالت و استعداد او محال بود موقوف داشت
و هم درین محل رانا سنگا که از راجهای عظیم الشان هندست از مقام خود خروج نمود حصار کیدار که حسن ولد
ملکن آنجا متمکن بود محاصره کرده آغاز فتنه و فساد بنیاد سرکشی عناد نموده باندک وقتی حسن ولد ملکن عهد گرفت
حصار کیدار را بوی داده درین وقت حکم شد که امیر سلطان جنید برلاس و عادل سلطان و امیر محمد کوکلتاش
و امیر شاه منصور برلاس و جمعی کثیر از سلاطین ملوک نامدار حصار دهولپور را از محمد زیتون گرفته و بامیر سلطان جنید
برلاس سپرده بر سر نظام خان حصار بیانه بروند و در فتح آن قلعه و استیصال نظام خان بذل جهد بتقدیم
رسانیدند و بعد از تعین افواج قاهره به بسیاری از امرای صاحب رای فرمان شد که بپایه سریر خلافت مصیر
مجتمع شوند و بعد از اجتماع این طوائف و انعقاد مجلس کنکایش و مشورت فرمودند که باغیان نوحانی
قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده در مقام فساد اند و رانا سنگا حصار کیدار را گرفته از جانب دیگر در پی
سرکشی و عناد است باران برسات که مانع ارتحال بود روی در قلت نهاده است یکی از جانبین نهضت لازمست
چون قوت رانا سانگا معلوم نبود طغیانش بنوعیکه آخر ظاهر شد اول دور مینمود و اهل مشورت بعرض رسانیدند که
رانا سنگا ازین ولایت دورست و نزدیک آمدنش بغایت مستبعد و دفع نوحانیان که بغایت نزدیک اند متقدم
نمودن انسب و الیق مینماید حضرت اعلی تصویب رای امرا فرمودند و مقرر شد که آنحضرت بنفس نفیس عزیمت
شرق و دفع مخالفان شرقی اقدام فرمایند و درین محل حضرت شهریار کامگار محمد همایون میرزا بعرض رسانید که اگر

بر ترفیه حال اهالی بقاع و تالیف قلوب ارباب غنائم هندوستان بهره نیافت و چون خاطر اشرف اقدس بر ترفیه حال اهالی بقاع و تالیف قلوب ارباب
غنائم هندوستان بهره نیافت و چون خاطر اشرف اقدس
قلاع بغایت متوجه بود فرامین استمالت باطراف جوانب ابلاغ یافت اما بنابر عدم موانست بخت برگشتگان
هندی چنان متوحش و متنفر بودند که مطلقا بر متابعت اقبال نمینمودند و بجنگلها و کوهها گریخته راه ادبار می پیمودند
و متحصنان قلاع در دولت بر روی خویشتن بسته اسباب قلعه داری مهیا میساختند و غیر حصار دهلی و آگره
که بقدوم شریف بادشاهی فتح یافت دیگر در تمامی قلاع اساس مخالفت استوار بود و بنای مغایرت برقرار
حصار سنبل را قاسم سنبلی داشت و در قلعه بیانه نظام خان بود و حصار الور از ولایت میوات حسن خان
میواتی محکم ساخته و حصار گوالیار را تاتارخان سارنگ استحکام داده بود و رابری را حسن خان نوحانی و اتاوه را
قطب خان و کالپی را عالم خان محافظت مینمودند و بلده قنوج و سایر بلاد آنجانب گنگ در تصرف افغانان
باغی بودند در زمان سلطان ابراهیم نیز اطاعت نمیکردند بعد از ارتفاع آفتاب دولت سلیمانی و انحطاط
لوای افغانی بسیار از ولایت دیگر را نیز قابض شده و ولد بهار خان را بادشاه برداشته سلطان محمد شاه
لقب کرده نصیر خان نوحانی و معروف فرملی و بسیاری دیگر از بزرگان افغانان بد و بیعت کرده خیال فاسدی
میکردند و عدم اطاعت چنان شیوع یافته بود که قصبه جهادن که بست کروهی آگره است مرغوب نامی غلام
سلطان ابراهیم استحکام داده اطاعت نمیکرد اتفاقا دران سال حرارت هند در مرتبه طغیان کرده بود که بسیاری
از خلق این دیار بهلاکت رسیدند بنابران چندگاه حضرت ظل الهی در دارالامان آگره عساکر نصرت اثر را آسایش
داده و در سایه عاطفت شاهنشاهی پرورده چون استیلای حرارت هوا روی در نقصان آورد و تندبادهای
سموم شمال بنسائم اعتدال برسات مبدل گشت و نفحی ازین هوای روح افزا نیز گذشت امرای نامدار جهت
فتح ممالک بلاد و قلاع بهر طرف از ولایت متوجه شدند و بادنی متوجها ابواب مقصود مفتوح گردید رایت عنایت
الهی بر مفارق کارگذاران دولت بادشاهی چنان ارتفاع یافت که تمامی گریختگان دور افتاده و امید گسیختگان
دل بمحرومی نهاده را در تحت انوار فضل و امتنان و ظل استار عفو و احسان درآورده هر کس را که بهر طرف رفته
بود بسایه رافت پناه خسروی باز آورده فیروز خان و سارنگ خان و شیخ بایزید برادر مصطفی فرملی و شیخ جنید
و جمعی دیگر از امرای افاغنه روی اطاعت بدرگاه سپهر اشتباه نهاده بعلوفه و جاگیرهای لائق سرافراز شدند
و شیخ گهوران با تمامی ترکشبندان میان دوآب از راه صدق و صواب بدرگاه معلی شتافت و اخلاص عوش
اکبر هر زمره امرای ذوی الاقتدار اختصاص یافت و چون خاطر اقدس از انعام خزائن موفوره فارغ گشت
توجه عالی بر قسمت پرگنات و سرکارهای معمور گماشته هر ملکی از ممالک محروسه را بیکی از سلاطین نامدار و امرای نقض
نامزد نمود و ولایت . در مواجب شاهزادهٔ عالمیان محمد همایون میرزا [illegible] شد درین اثنا

چون آشام روان کردند که اجساد مخالفان بر بر آورده نزدیک بود که بمرافقت طیور از واحشان پرواز بعالم دیگر
نمایند اما چون بمقراض سیوف دو زبانه آن پر و بال قلم بلند احتمال طیران منتفی بود سرهای سرکشان بگرزهای گران
نرم گردید و بازار اجل در صف اعدا گرم شد * چنان خون روان شد بدشت نبرد * که چون سیل بر روی جا پای مرد
نسیمی که آید سحر زان مقام * دهد بوی خون جگر در مشام * آخر الامر بمیامن فضل الهی و عون لطف نامتناهی دشمنان
تباه کار سیاه روزگار مغلوب و مقهور گردیده مردودی چند که نیم کشته و مجروح سر در بیابان نهاده امیدوار آوارگی داشتند
طعمه زاغ و زغن گردیدند سلطان ابراهیم را در ویرانه ناشناخته با جمعی از نزدیکانش به تیغ خونریز هلاک کردند عاقبت
شناخته سرش را بدرگاه سلاطین پناه آوردند قریب به پنج شش هزار سپاهی نزدیک سلطان ابراهیم در یک
موضع بقتل رسیده بودند و در تمامی معرکه چندین هزار کس شربت ممات چشیدند و حضرت اعلی الحمد لله الذی
هدانا لهذا بر زبان ستایش بیان آورده لوای مجاهد یزدانی برافراختند و هم در روز اول فتحنامه بجانب بلاد
ولایت فرستاده بدار الملک دهلی نهضت فرمودند و آن خیر البلاد را بطلوع انوار شاهنشاهی منور گردانید روز
جمعه بر روی منابر و مساجد جامع خطبه دولت و سلطنت بنام نامی و اسم سامی آن خسرو صاحبقرانی خوانده شد
فرمان سعادت نشان شرف نفاذ یافت که شاهزاده عالمیان محمد همایون میرزا و امیر خواجه کلان و امیر محمد
کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و جمعی دیگر بطریق ایلغار بجانب آگره رفته آن قلعه را تصرف نمایند
و خزانه اش را از تصرف عوام و خواص محفوظ دارند و متعاقب ایشان آنحضرت نیز عنان عزیمت بجانب آگره
معطوف داشته دران بلده نزول اجلال فرمودند هر یک از مستمندان پایه خلافت حویلی مناسب حال
قسمت نمودند و دست دریا نشان گوهر فشان بخشش خزائن برکشاده هفتاد لک بشاهزاده عالمیان
محمد همایون میرزا انعام فرموده امرا را هر یک دو لک و هشت لک پنج لک علی تفاوت درجاتهم از روی قسمت
مرحمت شد * کسی که بمیدان کند جان نثار * بر و زر کن از روی احسان نثار * اگر چند باشد جگر دار مرد *
چو بی برگ باشد بخیزد نبرد * و تمامی یک جوانان و سائر ملازمان انعامات کلی از نقود و خزانه قسمت یافتند
جمیع افراد اکابر لشکر و سادات و مشائخ و طلبه علم و احشام و تجار و اهل بازار و اسافل و اعالی هر یک را از نصیبی
کامل و قسمتی شامل رسید و جهت مستورات حرم عصمت جواهر نفیسه و اقمشه نادره و زر سرخ و سفید سوغات
تعین یافت و برای اتمام مغنیان درگاه و منتظران عواطف شهنشاهی سمرقند و خراسان و عراق و کاشغر
انعامات فرستادند و بمکه معظمه و مدینه مقدسه و مزارات متبرکه نذرها ارسال داشتند و تمامی متوطنان
کابل و حسب و بدخشان که مردم آنجا بزهد و ورع امتیاز دارند هر فرد را از مرد و زن یک شاهرخی انعام شد
و جهت رسانیدن و قسمت کردن آن مردم بمتدین الیقین شدند از مستمندان درگاه سلیمانی هیچ متنفسی نماند که از

پیش سپاه داشته پناه سازند سوار و پیاده در پس ارابه تیر و تفنگ مقابله نمایند
جوانب بیرون تاخته بمدافعه و مجادله قیام نمایند و اگر زوری از غنیم رسد باز بعقب ارابه معاودت کنند و در پنجشنبه
سلخ جمادی الآخر بلده پانی پت در شش کروهی لشکر مخالفان نزول اجلال واقع شد عدد لشکر سلطان ابراهیم
یک لک سوار و یکهزار فیل و عدد لشکر سلیمانی پانزده هزار سوار و پیاده تخمین نموده بودند چون در پانی پت اقامت
شد اندک اندک سپاهیان بکنار اردوی مخالف رفته و با بسیاری از لشکر ایشان جنگ کرده غالب می آمدند
ع هر شهی را که بود لطف الهی یاور * گر جهان پر شود از لشکر بدکیش چه باک * بود در دوشش از نصرت ایزد
جوشن * بود بر فرق وی از لطف الهی مغفر * زمان زمان سرهای مخالفانرا آویزه فتراک ساخته باردوی ظفر قرین
می آوردند با وجود آنکه دست برد جنود سلیمانی بر ایشان مکرر واقع شده بود از جانب ایشان حرکتی ظاهر نمی شد
و امری که دلالت بر پیش آمدن یا عقب رفتن ایشان نماید صادر نمیگشت آخر بعضی امرای هندی که داخل دولتخواهان
شده بودند جهت رفع آن کشاکش شبیخون بردن مصلحت دیدند و این معنی پسند رای جهان آرای گردید حسب الامر
سعادت نشان مهدی خواجه و محمد سلیمان میرزا و عادل سلطان خسرو بیگ کوکلتاش و شاه امیر حسین و امیر
سلطان جنید برلاس و امیر محب علی میر خلیفه و امیر ولی خازن امیر محمد بخشی و جان بیگ و امیر قرار قوزی با پنج ششهزار
سوار متوجه اردوی سلطان ابراهیم شدند اتفاقاً قریب صبح باردوی مخالفان رفته درون لشکر درآمده داد
مردانگی دادند و بعضی در حوالی اردو دست برد بلیغ نموده بسیاری از آن مردم را بدرجه هلاکت رسانیده و بسلامت
برآمده هیچ یک از دولتخواهان آسیبی نرسیده غنیم نیز پراگنده شده ثبات قدم نمود القصه روز جمعه ششم رجب المرجب
سنه مذکور دست اجل گریبان حال سلطان ابراهیم گرفته مع افواج بمقابله جنود قابض المقصود پادشاهی آورده
جنود مجنده خاقانی چون سد روئین بلباس آهنین آراسته و زیور فتح و ظفر پیراسته ثبات در میدان جلادت
استوار کرده اعلام نصرت برافراخت و حضرت سلیمان به نفس نفیس خود چون روح در قلب متمکن شد و مقدمه
و میمنه و میسره به ترتیب پسندیده مستعد قتال و جدال ساخت چون طرفین متقارب گشته یکدیگر را بدیده مخاصمت
مشاهده کردند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از جانب جونغار امیر قراقورچی و امیر شیخ علی و امیر علی
و شیخ جلال و از جانب برانغار ولی قزل و بابا قشقه با تمامی جماعت مغول مجموع دو دفعه شده از عقب
سپاه مخالف بمحاربه اشتغال نمایند و از مقابل امرای برانغار چون غار تمام و از فوج خاصه امیر محمدی کوکلتاش
و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر احمدی پروانچی و امیر عبدالله کتابدار بمقابله درآیند و چون مخالفان
بجانب برانغار بیشتر توجه نموده بودند امیر عبدالعزیز را که طرح گذاشته بودند فرمان شد که بمدد رود و چون آن شیران
بقیه کارزار رخصت پیکار یافتند مراکب سبک خیز را در جولان آورده از پیش و پس و یمین و یسار آنچنان بسهام

بقوت عاد ٭ نسیم رایت شاہیش ربود چون صرصر ٭ وفتحنامہ را میرک مغول در ہمان منزل کہ شاہزادہ کامگار رخصت شدہ بود با ہشت زنجیر فیل اژدہا پیکر وجماعت اسیران لشکر افاغنہ وسرہای سرداران مستسعد یافتہ رسانید اسیران را حسب الحکم باوستاد علی قلی تسلیم نمودند کہ نشانہ توپ وہدف تفنگ گردانند وسرکار حصار فیروزہ ومضافات بجمع یک کرور نقد در وجہ جلدوی شاہزادہ عالی مقدار مرحمت شد بعد ازان سپاہ ظفر پناہ بدو منزل از شاہ آباد بکنار آب جون نزول اجلال نمود وبتواتر اخبار سلطان ابراہیم و با لشکر گران سنگ باہنگ محاربہ ومقاتلہ آمدن او اطلاع یافتہ دو منزل دیگر ازان مقام قطع نمودہ بود کہ حیدر قلی ملازم خواجہ کلان بیگ کہ حسب الحکم بزبان گیری رفتہ بود باز آمدہ بعرض اشرف رسانید کہ داؤد خان وجمعی از امرا سلطان ابراہیم با پنج شش ہزار سوار از آب جون گذشتہ از اردوی سلطان ابراہیم سہ چہار گروہ دور نشستہ اند جہت قطع وقمع آن جمع سید مہدی خواجہ ومحمد سلطان میرزا وعادل سلطان وسلطان جنید برلاس وشاہ میر حسین وامیر قتلق قدم وامیر یونس علی وامیر عبداللہ کتابدار وامیر محمدی پروانچی وامیر کتہ بیگ مقرر گشتند واین دلاوران شجاعت شعار از آب جون گذشتہ بناگاہ بر سر سپاہ دشمن رسیدند وآنجماعہ در مقابلہ آمدہ آنچہ مقدار ایشان بود در مردانگی وتردد وپایداری تقصیر نکردند اما در ساعت شیردلان سپاہ خاقانی آن قوم را از پیش برداشتہ جمعی را بقتل رسانیدند ٭ بیت ٭ چو شہ را بخت یاور باشد ودولت بود رہبر ٭ سپاہش را بود روز وغا فتح وظفر چاکر ٭ برخی را اسیر ساختہ وسپاہیان کینہ گذار در پی دشمن افتادہ آن گروہ را میراندند وسید داؤد ببقیۃ السیف بہزار حیلہ جان بسلامت بردند وباردوی سلطان ابراہیم رفتہ غوغای عظیم در معسکر مشار الیہ انداختند وچند سردار را با جمعی از اسیران دیگر وہشت زنجیر فیل بپایہ سریر نصرت مصیر در معرض عرض داشتند وبنابر سیاست خاقانی وہیبت قہرمانی فرمان قتل آنجماعت صدور یافت وچون ازین مقام کوچ شد حسب الفرمان واجب الاذعان جونغار وغول تمام راست کردہ بنظر حضرت اعلی درآوردند وباستشارہ رای صواب نمای ظل الہی فرمان شد کہ تمامی سپاہ اہتمام نمودہ ارابہا مہیا سازند چنانچہ ہفتصد ارابہ در یک روز عمل شد واستاد علی قلی را حکم فرمودند کہ بدستور توپخانہ روم ارابہا را بزنجیر وخام گاو بصورت ارتجی ساختہ اند بیکدیگر اتصال دادہ در میان ہر دو ارابہ شش ہفت توبرہ تعبیہ نمایند تا تفنگ اندازان بروز معرکہ در پناہ ارابہ وتوبرہ بفراغت تفنگ توانند انداخت پنج وشش روز در یک منزل جہت تکمیل این ادوات مقام شد بعد ازان تمامی دولتخواہان تدبیر طریق محاربہ کردہ باین قلت سپاہی باآن کثرت را مضمون آیۂ کریمہ کَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ در صفحہ باطن نقش بستہ قرار دادند کہ کوچ کردہ شہر پانی پت را در عقب لشکر گذاشتہ نزول نمایند وصف ارابہ

...ت آورد چون آن برگشته روزگار از بیم جان در کوه و بیابان نهاده بجای دور بدر رفته بود بدست در نامد بعد از قطع یکدو منزل از دودن شاه عمادالدین شیرازی بپایه سریر نصرت مصیر آمده و عرائض امیخان و درش خان و مولانا محمد مذهب که در سلک امرا و فضلای لشکر سلطان ابراهیم منتظم بودند مشتمل بر تحریص آمدن و اظهار دولتخواهی غائبانه بعرض رسانیدند و حضرت فردوس مکانی یکی از قاصدان شاه عمادالدین را منشور عنایت و مرحمت فرموده بجانب ایشان رخصت نمودند و ازین منزل جهت فقرا و درویشان و طلبه علم بلخ مبلغی نقد و جنس مصحوب امیر باقی شغاول که بحکومت دیبالپور سرافرازی یافته بود ارسال فرموده بکابل نیز جهت فرزندان او و توابع و سائر متنظران از امتعه و اقمشه و نقد سوغاتها فرستادند درین منازل برنادلان و قزاقان لشکر منصوره در کوه در آمده بسیاری از قلاع و مواضع را تسخیر نموده غنیمت بیشمار باردوی ظفر قرین آوردند و از انجا بدو منزل قریب سهرند انتقال اردوی ظفر مآل وقوع یافت و از سهرند بدو منزل اردوی منصوره بحوالی قصبه تنور رسید در کنار رود گهگهر نزول شد چون از انجا لوای ظفر انجام بحوالی سامانه و سنام افراخته شد مخبران معروض داشتند که سلطان ابراهیم خبر توجه رایات عالی استماع کرده از نواحی دهلی که بعد از شکستن عالم خان آنجا متمکن بوده است کوچ کرده نزدیکتر آمده است فرمان سلیمانی صادر شد که امیر کته بیگ بحوالی اردوی سلطان ابراهیم رفته کیفیت آن لشکر را بدانچه مقدور باشد تحقیق نموده بزودی باز آمده برهمین اسلوب مومن علی اتکه بتفحص و تحقیق لشکر حمید خان خاصه خیل سلطان ابراهیم که از حصار فیروزه جمعیت کرده می آمده است متوجه شد و در قصبه انباله هردو فرستاده بدولت ملازمت سعادت نموده خصوصیات راه و کیفیات احوال مخالفان و پیش آمدن ایشان بعرض رسانیدند و در همین منزل بین افغان که بعد از بغی و ارتداد در مقام اطاعت و انقیاد در آمده بود امان یافته بتقبیل بساط بوس مستسعد گشت چون برای کشورکشای شاهنشاهی واضح شد که حمید خان از حصار فیروزه دو سه منزل پیشتر آمده حکم شد که شاهزاده محمد همایون میرزا رخش عزیمت بجانب مشارالیه در حرکت آورده امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبدالعزیز و امیر علی محمد جنگجنگ و امیر شاه منصور برلاس و امیر محب علی ولد میر خلیفه و بعضی دیگر از ایچکیان و یکها در رکاب ظفر انتساب شاهزاده عالی مقدار روان شدند و بطریق ایلغار قطع مسافت نموده چون قریب بلشکر مخالفان رسید دویست نفر سوار انتخابی آزموده مقدمة الجیش ساخته برسم قراولی پیشتر تعیین فرمودند اول مقدمه شاهزاده که قریب لشکر غنیم میرسد بمقدمه لشکر ایشان مقابله نموده متقدمین بقتال اشتغال مینمایند تا آنکه فوج شاهزاده عالمیان میرسد و افواج اعدا نیز پیدا میشوند و آتش کارزار بلند شده از طرفین بهم در آمیختند یکبار صرصر فتح و ظفر گرد موکب منصوره وزیده از مخالفان بر آورده فرقه افاغنه منهزم گردانید قریب دویست نفر ازان مخاذیل اسیر گشته جمعی دیگر بقتل میرسند بیت اگرچه بود و سپاه عدو

سلطان عالیشان محمد سلطان میرزا و عادل سلطان با سایر امرا از لاهور آمده روی اخلاص بدرگاه معلی نهادند و پیشکشها کشیده تربیت و نوازش بادشاهی علی قدر درجات هم استعداد یافتند و روز دیگر از کلانور کوچ کرده فرمان واجب الاذعان بنفاذ رسید که امیر محمدی کوکلتاش و امیر احمدی پروانچی و امیر قتلق قدم و امیر ولی خازن و اکثر امرایان با لشکری عظیم در عقب گریختگان متوجه شوند و اطراف قلعه بلوت را محافظت نموده چنان سازند که هیچ یک از درون آنقلعه بدر نرود و خزائن و دفائن آن تلف نشود و مقصود اصلی درین احتیاط گرفتاری غازیخان بوده روز دیگر در حوالی قلعه بلوت نزول اقبال فرموده امرای عظام را حکم شد که حصار را محاصره نموده کار بر مخالفان تنگ گیرند روز دیگر اسمعیل خان ولد علیخان که پسر دولتخان بود بیرون آمده خبر نابودن غازیخان در حصار و ماندن دولت خان و علیخان و سائر اقوام با عیه از تقریر مشار الیه بعرض رسید و حضرت اعلی بوعده و وعید استمالت و تهدید فرموده او را باز بحصار فرستادند و همت عالی بر تسخیر قلعه گماشته مورچلها نزدیکتر بردند چون از استیلای عساکر نصرت قرین دست تدبیر آنها از کار و پای اقامت آنها از جای رفت دولتخان از راه عجز و انکسار امان خواست مراحم بادشاهی شامل حال او شده گناهان او بعفو مقرون گشت و حسب الحکم دو شمشیر در گردنش آویخته در بار عام در آوردند چون نزدیک رسید فرمان بر داشتن شمشیرها مذکور شد با آنکه ادب خدمت چنانکه باید بتقدیم نرسانید حضرت اعلی از روی کمال ذره پروری نزدیک خودش جای داده قلم عفو بر جرائم او کشیدند بیت کرم اکنست که احسان بگنهگار کنند ٭ ورنه با دوست بجز احسان نکند اهل کرم ٭ فرمان شد که دولت خان مع ذریات و توابع او را امان داده اموالش بقلم آورده بسپاهیان اردوی ظفر قرین قسمت نمایند و خواجه میرمیران صدر بمحافظت و حراست اهل و عیال او تعیین شد چون قلعه بتصرف اولیای دولت فردوس مکانی در آمد علی خان بملازمت آمده مقداری اشرفی برسم پیشکش آورد و آخر روز خیل خانه و حرمهای خود را جمع نموده با جمعیتش از قلعه بیرون آمد لیساولان از دور مردم را میراندند و تمامی آن جمع را بخانه خواجه میرمیران برده بمشار الیه سپردند روز دیگر حضرت اعلی سرانجام ضبط قلعه فرموده امیر سلطان جنید برلاس و امیر محمد کوکلتاش و امیر احمدی پروانچی و امیر عبد العزیز و امیر محمد علی جنگجنگ و امیر قتلق قدم و چندی دیگر از امرا بجهت اموالیکه در قلعه بود گذاشتند و چون معلوم شد که غازی خان در قلعه بلوت نبوده است رایات جلال از غازیخان در حرکت آمده دولتخان و علیخان و اسمعیل خان و جمعی دیگر از آنجماعت عهدشکن را مقید ساخته حکم شد که در قلعه بلوت که مستحکم ترین قلاع آن نواحی ست نگاهدارند و در اثنای راه دولت خان ودیعت حیات سپرد و بعد از آن حضرت فردوس مکانی بارادهٔ تفحص تجسس بدست آوردن غازی خان و بسزای اعمالش رسانیدن کوچ کرده راه ناهموار طی فرموده در دامن دون که کوهستان بس بزرگ و داخل سوالک است نزول اجلال ارزانی داشتند تردی بیگ را با جمعی تعیین فرمودند که آن کوه و هامون را جست وجوی وافی نموده آن گمراه را

اموال وغنیمت بدست آوردن متفرق شده بودند بعد از طلوع صبح پرده کشای با عالم خان معدودی چند پیش نبودند سلطان ابراهیم را نظر بر قلت دشمن افتاد و با جماعتی که با او بودند فیلی را پیش کرده خود را بعالم خان رسانیدند بصدمه اولش برداشته گریزانید و هر کس در هر جا که مشغول تاراج بود از بیم آنجا راه گریز پیش گرفت و امرای متفق هر جانب پراگنده شدند عالم خان میان دواب رسیده راه لاهور اختیار کرد و بشهر هند رسید اخبار رسیدن رایات منصوره بادشاهی بحدود سیالکوت و فتح قلعه بلوت شنیده شکست بر شکست بران ناستان در بجت واقع شد و هر کس بجای و هر کدام بطرفی شتافتند و دلاور خان که همیشه در زمره دولت خواهان درگاه بود و متابعت با عالم خان بنا بر استیلای اهل عناد و خطاهای اجتهادی بود در رسیدن رایات عالیه بسمع مسرت استماع نموده متوجه آستان بوس شاهنشاهی گشت و با معدودی چند یلغار نموده بآن سعادت مستسعد گردید و عذر موافقت ظاهر او با مخالفان مسموع افتاده لوازم عفو و احسان ظل اللهی در شان او بظهور رسیده و عالم خان بموافقت حاجی خان بقلعه کنکوه که حصاریست بغایت مرتفع بر قلعه کوهی از توابع بلوت پناه برده اتفاق نظام الدین علی خلیفه که وکیل السلطنت بود با معدودی چند از هزاره و افغان از معسکر بادشاهی جدا شده سیر دامن کوه مینمود چون بحوالی آن قلعه میرسد کمند طمع بکنگره زریش بسته بجد و جهد تمام دست بکارزار دراز میکنند چنانچه کار بر محصوران کوه تنگ آمده نزدیک رسید که فتح حصار شود و چون جنگ در آخر روز واقع شده بود بپرده شب در میان جان محصوران در آمده شاهد مقصود روی نمود و عالم خان روی از محاربه تافته با جمع پریشان بهزار مشقت از یک جانب قلعه بدر آمده افتان و خیزان پای در میدان حیرانی و سر در بیابان سرگردانی نهاده روز دیگر بنجر التجا بدرگاه عالم پناه که افتادگان بادیه حرمان را دستگیر و سرگشتگان تیه عصیان را عذرپذیر بود راه خلاصی و طریقی نجاتی یافت لاجرم اعتماد بر کرم جبلی حضرت خاقانی نموده روی نیاز بخاک آستانش نهاده و در زمان ملازمت نمودن حضرت فردوس مکانی خلعت سرافرازی مستور معهود مرحمت فرموده مطلقا زبان معجز بیان باعراض او نکشودند و هنگام در آمدنش بمجلس عالی قیام تمام نمودند و باز عقد جمعیتش انتظام پذیرفت و درینوقت قاصدانی که جهت طلب امرای نامدار فرامین مطالعه بلاهور برده بودند خبر وصال ایشان بنواحی اردوی ظفر قرین رسانیدند و روز دیگر که رایات منصوره بقصبه پرسرور توجه نمود از جمله آن نیک اندیشان مهر علی و خواجه حسن مشرف دیوان با جمعی از یکه جوانان بدولت رکاب بوس بادشاهی از دیگران سبقت گرفتند و حسب الحکم جمعی از جوانان بتفحص احوال غازیخان که بر کنار آب راوی بر جانب لاهور متمکن بود در رفته سوم روز مراجعت نموده بعرض اشرف رسانیدند که مخالفان خبر قدوم عساکر بادشاهی را شنوده بسرعت گریزان گشتند بیت ذره با مهر محالست که خود تاب آورد ؛ صعوه با باز چسان باز کند پنجه بجنگ ÷ و تا غایت توقف شان بنا بر عدم یقین در آمدن حضرت جهانبانی بود از [illegible] حضرت کشورستانی تا یلغار نموده و بخیال تعاقب نمودن آنجماعت برگشته در حوالی کلانور نزول اجلال فرمودند و را

تمام خود را بلاهور رسانید و چند روز آنجا آرام گرفت و بنا بر اخبار اراجیف که از فرقه افغانان شنیده بود امرا بادشاهی
را که بکومک او تعین شده بودند از روی الحاح تکلیف نمود که چون حضرت ظل الهی شما را بکومک من تعین
فرموده اند و هر آینه مملکت اسکندر و ابراهیم حکم شده و غازی خان با من صلح آغاز کرد و لائق آنست که موافقت
من شما هم باین صلح راضی بوده توجه بجانب دهلی و آگره نمایند امرا صاحب تدبیر که از مکر آنجماعه آگاه بودند این
پیغام را بسمع رضا اصغا ننموده جواب دادند که غازیخان در نهایت نفاق ست و اعتماد بر قول و فعل او
نیست بمجرد اندک ملایمت و چاپلوسی او ازینجا رفته باوی ملحق شدن از قاعده دانائی بیرون است اگر چنانچه
برادرش را بدرگاه فرستید یا بلاهور بدولت خان برسم گروهی بسپار برین معنی اقدام توان نمود عالم خان
ناقص العقل گفته که حضرت اعلی شما را بمتابعت من فرموده اند هر آینه باطاعت شما هر چند مبالغه کرد امرا قبول
نکردند درین وقت شیرخان پسر غازیخان نزد عالم خان آمده اساس موافقت پدرش را استحکام داد عالم خان و دلاورخان را
برد دولتخواهی حضرت اعلی که مدت مدید در قید غازیخان بود گرفته گریخته بلاهور آمد و محمود خان ولد جهانخان که او
نیز در سلک دولتخواهان منتظم بود با خود موافق و همراه ساخته از لشکریان جدا شده با غازیخان پیوست
و باتفاق یکدیگر متوجه دهلی شدند بعضی امرای دیگر مانند اسمعیل خان جلوانی وغیره که از سلطان ابراهیم مایوس
گشته در نواحی دهلی بودند با خود متفق ساخته بجال محاربه با سلطان ابراهیم لوای عزیمت برافراختند چون بقصبه
اندری رسیدند سلیمان شیخزاده مذکور نیز باین جماعت ملحق شده عدد این لشکر بچهل هزار سوار رسید همه یکدل و یکرو
شده دهلی را محاصره نمودند سلطان ابراهیم از استماع این اخبار وحشت آثار عازم معرکه رزم آنجماعت گردید
و بعد از آنکه خبر توجه او را عالم خان و آنجماعت شنیدند از حوالی دهلی بداعیه مقابله استقبال نموده باهم قرار دادند
که چون اقوام افغان را از یکدیگر ناموس بسیار است و هنگام مصاف از بیعت خود گریختن و بدشمن آمیختن
عیب و عارست ظاهر چنان است که اگر وقوع محاربه در روز باشد شاهد مقصود از تتق وفاداری روی نماید
و دست حیا دامنگیر متعلقان نهانی گشته از شرم یکدیگر هیچکس بجانب ما نیاید مناسب آنست که بعد از
انتفای حمره شفق که نقاب شب روی نیک و بد در پوشد برسم شبخون قصد لشکر سلطان ابراهیم نموده
موافقان نهانی را با خود ملحق ساخته بکار مخالفان بخاطر پردازیم القصه از شش گروهی اردوی سلطان ابراهیم که
معسکر ایشان بوده است بعزم شبخون سوار شده در آخر شب نیت ایشان از قوة بفعل آمده تمام لشکر سلطان
ابراهیم را برهم زدند جلال خان و بعضی امرا دیگر که وعده وفاق عالم خان کرده بودند و فرصت وفا جستند ملحق
شدند و سلطان ابراهیم با چندی از خاصه خیلانش در سراچه خود متمکن ایستادند تا زمان طلوع صبح نه دست بکار
کشادند و نه پای در طریق فرار نهادند چون عالم خانیان باعتقاد غلبه خویش و مغلوبی دشمن بطمع غارت و تاراج

[illegible]

... شهر سیالکوت ... سیالکوت ...

[illegible]

... هندوستان ...

[illegible]

ازلاهور بملازمت سلطان آمد واز سلطان متوهم شده گریخته پیش پدر رفت وچون دولتخان بهیچ وجه از قهر و
سیاست سلطان خلاصی خود ندید بکابل رفته پناه بحضرت فردوس مکانی بابر بادشاه برده حضرت بادشاه رابر
هندوستان آورد و دراثنا مراه دولت خان فوت شد و درجانب بهار سلطان محمد نیز وفات یافت
باوجودیکه اسباب تسخیر هندوستان و مصالح تدبیر آن بکلی مرتفع شده بود حضرت بادشاه توکل بمحض تائیدات
الهی نموده درحوالی پانی پت باسلطان ابراهیم مصاف نمودند وهزیمت برلشکر سلطان ابراهیم افتاد وسلطان
باجمعی ازامرا درمیان کارزار کشته شده وسلطنت هندوستان ازسلسله افغانان لودی باین دودمان
سعادت نشان انتقال یافت سلطنت او هفت سال وچند ماه بود

ذکر نهضت فرمودن حضرت جهانبانی فردوس مکانی ظهیر الدین بابر بادشاه غازی

بن عمر شیخ بن ابوسعید بن میرزا محمد سلطان بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان طیب الله ثراهم وجعل الجنة
مثواهم چون این مجموعه مخصوص وقایع هندوستان ست سوانحی که آنحضرت را در ولایت ماوراء النهر وخراسان
وجاهای دیگر دست داده است بیان آنرا حواله بتاریخ اکبرنامه از تالیفات افاضل پناه حقایق ومعارف
آگاه مقرب الحضرت الخاقانیة السلطانیه علامی شیخ ابوالفضل وواقعات بابری ودیگر تواریخ نموده شروع
بما نحن فیه کرده می آید وچون درین سلسله ابد پیوند حضرت بابر بادشاه بفردوس مکانی اشتهار دارد درین
مجموعه نیز بهمین کلمه تعبیر خواهد نمود پوشیده نماند که چون دولتخان وغازیخان ودیگر امرای کبار سلطان
ابراهیم اتفاق نموده عرضداشت مشتمل بر التماس تشریف قدوم لزوم فردوس مکانی بهند بمصحوب
عالم خان لودی فرستادند حضرت فردوس مکانی جمیع امرای نامدار را باتفاق عالم خان تعین فرمودند که پیشتر
بسرحد هند رفته بدانچه صلاح وقت دانند بعمل آورند وآنجماعت بسرعت متوجه گردیده تسخیر سیالکوت ولاهور
ومضافات آن نموده حقیقت حال را معروضداشتند وحضرت فردوس مکانی بعنایت ازلی وهدایت
لم یزلی ازدارالامان کابل عازم گشته روز اول حوالی قریه یعقوب را مضرب خیام نصرت انجام گردانیدند
وچند روز بقطع قلیلی ازمسافت قرارداده درهرمنزل یکدو روز مقام فرموده انتظار شاهزاده محمد همایون میرزا که
بجهت آوردن لشکر بدخشان وآنحدود درکابل توقف فرموده بود می بردند تا آنکه شاهزاده جوان بخت با فوجی
آراسته بملازمت رسید وازاتفاقات حسنه درهمین روز سعادت افروز خواجه کلان بیگ که ازعظمای ارکان
دولت بادشاهی بود ازغزنین بشرف پابوس اختصاص یافت چون که ازاولیای دولت قاهره حالت
منتظره برطرف شد بسرعت درطی منازل نموده برکنار سند که بآب نیل آب اشتهار دارد اعلام نصرت را
افراشتند درین منزل حکم شد تا بخشیان عظام شان لشکر دیده عدد سوار و پیاده بعرض رسانیدند مجموع

ناگاه از کمین برآمده خود را بلشکر ایشان زده خیلی مردم را کشته و زخمی ساخته لشکر ایشان را برهم زده بدر رفت
چون اینخبر بسلطان رسید اعتراض بسیار بامرا نوشت و حکم فرستاد بامرای که آنولایت را از دست اهل بغی به
نیاورند جمله مطرودان و مردودان خواهند بود و بجهت احتیاط جمعی دیگر از امرا و خوانین را با لشکر بیشمار بکوما
ایشان تعین نمود و در جانب اهل بغی نیز قریب چهل هزار سوار مسلح و پانصد زنجیر فیل جمع شده بود چون طرفین
قریب و نزدیک شد که محاربه واقع شود شیخ راجوی بخاری که مقتدای آن عهد بود درمیان آمده منع طرفین نموده
اهل بغی را بنصایح بلند و مواعظ ارجمند هدایت فرمود آنجماعت بعد از عذر بسیار التماس نمودند که اگر سلطان
اعظم همایون شروانی را خلاص فرمایند دست از ولایت سلطان و مخالفت باز داشته بملک پادشاه دیگر رویم
چون اینخبر بسلطان رسید پسندیده نیفتاد و بدریاخان نوحانی حاکم بهار و نصیرخان نوحانی و شیخ زاده محمد فرملی
حکم فرستاد که ایشان نیز از انجانب بر سر باغیان آمده آن فتنه را تسکین دهند و چون لشکر از اطراف آمد
اهل بغی از غروری که داشتند اندیشه قوت طالع سلطانی و غلبه لشکر پادشاهی نکردند و بجنگ پیش آمدند و صفها آراسته
عساکر فریقین و افواج جانبین باهم آویختند و خونریزی کردند که از مشاهده آن چشم روزگار خیره و تیره گشت آخرالامر
چون شیوه بغی و نمک حرامی بر اهل آن شوم سنت و هرگز میمنت ندارد و اسلام خان باغی کشته شد و سعید خان
لودی بدست لشکریان دریاخان نوحانی اسیر گشت و آن فتنه فرونشست و مال و ملک ایشان تمام در تصرف
سلطان ابراهیم درآمد ؎ مکن جانان تو کافرنعمتی با منعم و مکرم ٭ که یابد نعمت از بحر و زند بر سینه پیکانش ٭ چو دریا
تا توانی حق گذاری رسم و عادت کن ٭ که بد باشد برابر ابر بحری بی یکقطره بارانش ٭ سلطان ازینجهت کام اینها دریافت
آخرالامر چون کینه امرا از دل او برنیامده بود و انحراف مزاج او با امرا و مخالفت ظاهری و باطنی امرا با سلطان
از حد گذشت بسیاری از وزرا و ملوک مثل میان بهوه و اعظم همایون شروانی که امیرالامرا بود در قید و حبس
سلطانی وفات یافتند و دریاخان نوحانی حاکم بهار و خانجهان لودی و میان حسین فرملی و غیر ذلک از
خوف و هراس که برایشان مستولی شده بود سر از اطاعت سلطان برتافته لوای مخالفت برافراختند
اتفاقاً درینوقت میان حسن فرملی در خطه چندیری باشارت سلطان بدست شیخ زادهای اوباش آنجا
کشته شد و اینمعنی بیشتر باعث تنفر امرای سلطان گردید بعد از چندگاه دریاخان نوحانی فوت شد و پسر او
بهادرخان از سلطان برگشته با او متفق شده بودند در حدود بهار قریب یک لک سوار جمعیت کرده تا ولایت
سنبل متصرف شد و خود را سلطان محمد خطاب داده سکه و خطبه بنام خود کرد درینوقت نصیرخان نوحانی
حاکم غازیپور از افواج سلطان هزیمت یافته پیش او رفت و چندماه در ولایت بهار و مضافات خطبه
بهادرخان خواندند درینمدت با افواج سلطان جنگها کرده مقاومت نمود اتفاقاً پسر دولت خان لودی

و اسمعیل پسر ملک فیروز اعوان و خضر خان نوحانی و خضر خان برادر بهیکن خان لودی و غیر ایشانرا با لشکر عظیم و چند
حلقه فیل بکومک اعظم همایون و محاصرهٔ گوالیر و تسخیر آن با جیبت تعیین فرمود اتفاقاً درین وقت راجه مان والی گوالیر
که بشجاعت و سخاوت از امثال و اقران ممتاز بود و سالها با سلاطین دهلی مقاومت نموده قوت کرده بود و خلف
صدق او رای بکرماجیت قائم مقام پدر شده در استحکام قلعه مبالغه داشت امرای سلطان ابراهیم حسب الحکم
سلطان دولتخانهٔ سلطانرا برپا کرده هر روز آنجا جمع می شدند و بمهمات و معاملات می پرداختند و در محاصرهٔ قلعه
سعی و جهد مینمودند اتفاقاً در زیر قلعه راجه مان عمارت عالی ساخته بود و آن قلعه متین پرداخته استحکام داده سما
بادلگره گردانیده بود بعد از مدتی اهل لشکر سلطان نقبها کنده و از داروی تفنگ پر ساخته آتش دادند دیوار قلعه
ریخت در آمدند و آن منزل را فتح کردند در آنجا ستوری برنجین یافتند که سالها هنود پرستش آن مینمودند حسب الحکم
سلطان آن ستور برنجین را بدهلی برده بر دروازهٔ بغداد نصب کردند تا ایام دولت حضرت خلیفهٔ الهی آن گاو در
دروازهٔ دهلی بود و مولف تاریخ آنرا دیده است القصه دران ایام سلطان ابراهیم را بر امرای قدیم سکندری
بی اعتمادی بهم رسید و اکثر خوانین بزرگ را مقید و محبوس گردانید درین وقت شاهزاده جلال خان که از گوالیر
پیش سلطان محمود مالوی رفته بود سلوک او برنیامد و از پیش سلطان محمود فرار نموده بولایت گره کتنگه رفت و آنجا
بدست جماعت گوندان گرفتار شد و او را مقید ساخته بسلطان ابراهیم فرستادند سلطان او را بقلعهٔ هانسی
روان ساخت در راه بشهادت رسید بیت شربت سلطنت و جاه چنان شیرین است که شهان از پی
آن خون برادر ریزند بی خون آزرده دلان را ز پی ملک مریز که ترا نیز همین جرعه بساغر ریزند بعد از چند گاه
حسب الامر اعظم همایون شروانی و فتح خان پسر او که محاصرهٔ گوالیر داشتند و تسخیر قلعه را نزدیک رسانیده بودند بدار السلطنه
آگره حاضر شدند و سلطان ایشانرا مقید و محبوس ساخت از نیمر اسلام خان پسر اعظم همایون در آگره سر بیغی برآورده
اموال و حشم پدر خود را متصرف شد و احمد خانرا که بشقداری آنجا تعیین شده بود دخل نداد بنیاد لشکر گرفتن و جمعیت
نمودن نهاد و احمد خان با او جنگ کرده شکست یافت و سلطان ابراهیم از شنیدن خبر در مقام تدارک شد
میخواست لشکر فرستد که یک ناگاه اعظم همایون و سعید خان لودی که از امرای کبار بودند از لشکر او فرار نموده
بولایت لکهنو که جاگیر ایشان بود رفتند و با اسلام خان مراسلات نموده در طغیان فتنه و فساد کوشیدند
سلطان ابراهیم برادر احمد خان و برادر اعظم همایون لودی و پسران حسین قرملی و مجلس عالی شیخزاده محمد قرملی
و علی خان خانخانان قرملی و مجلس عالی بهکناری قرملی و دلاور خان پسر احمد خان و سارنگ خان و قطب خان
پسر فازیخان مالوی و بهیکن خان نوحانی و سکندر پسر آدم کاکر و غیر ذلک را با لشکر انبوه بر سر آن جماعه تعیین فرمود
چون بنواحی قصبهٔ بانگرمئو قریب قنوج رسیدند اقبال خان خاصه خیل همایون لودی با پنجهزار سوار و چند زنجیر فیل

متعلقان خود را با جمعی در قلعهٔ کالپی گذاشته خود با سی هزار سوار و چند حلقه فیل بدار السلطنت آگره متوجه شد
و لشکر سلطان ابراهیم کالپی را محاصره نموده چند روز بمجادله و محاربه توپ و تفنگ گذشت آخر الامر اهل قلعه
عاجز آمدند و قلعهٔ کالپی مسخر انجامه شد شهر را غارت کردند و غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد و سلطان بجهت
محافظت آگره ملک آدم را با لشکری آراسته بسرعت هر چه تمامتر فرستاد شاهزاده جلال خان بحوالی آگره رسید و
بانتقام کالپی خواست که آگره را بغارت دهد مقارن اینحال ملک آدم خود را بآگره رسانید جلال خان را بحرف
حکایت شیرین که موافق مزاج بود ملائم ساخته از تاراج آگره معطل داشت تا از بی او ملک اسمعیل پسر علاء الدین
جلوانی و کبیر خان لودی بهادر خان نوحانی و چندین امرای دیگر با لشکر بسیار رسیدند و ملک آدم را قوت تمام
حاصل شد بعد از آن بجلال خان پیغام کرد که از هوا و هوس باطل باز آمده چتر و آفتاب گیر و نوبت نقاره و دیگر
علامات و امارات بادشاهی برطرف سازد و بطریق امرا سلوک نماید تا تقصیر او را از سلطان درخواست نماید
و سرکار کالپی بدستور سابق در جاگیر او باشد جلال خان باین شرائط راضی شده امارات بادشاهی برطرف
ساخت **بیت** تکیه برجای بزرگان نتوان زد بگزاف ٭ مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی ٭ و ملک آدم چتر و آفتاب گیر
و نقاره خانه او را گرفته بملازمت سلطان که از قنوج برگشته باتاوه رسید و آن اسباب را بنظر در آورده کیفیت
حال عرضداشت نمود سلطان قبول این صلح نفرموده بدفع جلال خان متوجه شد شاهزاده از استماع این خبر براجهٔ گوالیر
پناه برد و سلطان در آگره اقامت فرموده امر سلطنت و بادشاهی که بعد از فوت سلطان سکندر تزلزل یافته بود
استحکام پذیرفت و امرا از مخالفت توبه و بازگشت نموده از راه اخلاص در آمدند بعد از آن هیبت خان گرگ انداز
و کریمداد توغ و دولت خوان اندر را بحراست و محافظت دهلی فرستاده شهزاده ها را بمحافظت و حراست قلعه
چندیری و پیشوای شاهزاده محمد خان نواسه سلطان ناصر الدین مالوی تعیین فرموده بعد از مرور ایام خاطر سلطان
از میان بهوده که از اعظم امرا و وزرای سکندری بود منحرف گشت میان بهوده با آنکه او سابق خدمت از انسر عنایت
خاطر سلطان غفلت نمودن گرفت کار بجای رسید که او را مقید ساخته و زنجیر کرده بملک آدم سپردند و بسر او
رعایت کرده امتیاز بخشیده بجای پدر نصب کردند میان بهوده همدران زندان ودیعت حیات سپرد در وقت
بخاطر سلطان رسید که چون سلطان سکندر همیشه قصد تسخیر گوالیار و باقی قلاع و بلاد آن نواحی داشت و بارها
لشکرکشی نموده مراد حاصل نشد اگر اقبال همائی و دولت پیشوائی نماید بعزم او کان فتح حصار گوالیر و سائر ولایت
متعلقهٔ آن نماید بنابر آن اعظم همایون شروانی حاکم ولایت کره را با سی هزار سوار و سیصد زنجیر فیل بتسخیر گوالیر فرستاد
و چون اعظم همایون بنواحی گوالیر رسید شاهزاده جلال خان از انجا برآمده بجانب مالوه پیش سلطان محمود رفت و دیگر
سپاهیان مثل عالم خان لودی و جلال خان لودی و سلیمان فرملی و بهادر خان نوحانی و بهادر خان سروانی

اتفاق داشتند از ولایت جونپور قطع نظر کرده در کالپی استقامت ورزیده خطبه و سکه بنام خود کرده مخاطب
بسلطان جلال الدین شده بنگاهداشتن نوکر و سپاهی و سرانجام نوکر و حشم و توپخانه و تسلی رایها و زمینداران
پرگنات نواحی پرداخت چون قوت و مکنت پیدا کرد بر سر اعظم همایون شروانی که بالشکر گران قلعه کلنجر را محاصره
داشت متوجه شده کسان نزد او فرستاده پیغام نمود که تو بجای پدر و عم منی و خود میدانی که از من تقصیری
نرفته و نقض عهد از جانب سلطان ابراهیم شده قلیلی از ملک و مال که بطریق ارث بمن تجویز نموده بود بران هم
چشم دوخته و پیوند موافقت بریده و صله رحم را در میان برداشته شما را باید که جانب حق از دست ندهید
و اعانت مظلوم نمایید چون در اصل اعظم همایون را با سلطان ابراهیم سوء مزاج بود و ضعیف حالی و شکستگی ملامت
سلطان جلال الدین تاثیر کرده بود و مع هذا در خود تاب مقاومت و محاربه با شاهزاده ندید دست از کلنجر
باز داشته بخدمت سلطان جلال الدین شتافت و بعد از وثوق عهد و پیمان قرار دادند که اول ولایت
جونپور را بتحت تصرف باید درآورد و بعد از آن فکر دیگر باید کرد و باین قرار داد کوچ بر کوچ بر سر سعید خان پسر
مبارک خان لودی که ضابط اوده بود رفتند و او تاب نیاورده خود را بلکهنو کشید و حقیقت حال را بسلطان
ابراهیم عرضداشت سلطان ابراهیم اراده نموده که بالشکر انبوه متوجه دفع و رفع آن فتنه گردد و درینوقت
بمشورت دولتخواهان چندی از برادران که مقید بودند مثل شاهزاده اسمعیل خان و حسین خان و محمود خان و
شاهزاده دولتخان را فرمود که در قلعه هانسی بمحافظت نگاهدارند و بهریک خدمتگاری و دو حرم نیز مقرر داشته از ماکول و
ملبوس و سایر مایحتاج مقرر ساخت روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر ذی الحجه سنه ثلث و عشرین و تسعمائه رایات
سلطانی متوجه شرق گشت و کوچ بر کوچ متوجه شد چون ببهوکار رسید از انجا عزم قنوج واقع شد در اثنای راه
خبر رسید که اعظم همایون با پسر رشید خود فتح خان از شاهزاده جلال خان روی گردانیده عازم ملازمت از ین نوید
سلطان را بغایت قوت دل حاصل شد چون اعظم همایون نزدیک رسید سلطان ابراهیم اکثر امرا را باستقبال
او فرستاد و او را بنوازشات خسروانه سربلند گردانید درینوقت خبر رسید چنانچه زمیندار جر تو سلی از توابع پرگنه
کول که از مواس مشهورست با عمر پسر سکندر سور جنگ کرده او را بشهادت رسانید و ملک قاسم حاکم سنبل بر سر او
آمده فتح کرده آن مفسد را بقتل آورده و آن فتنه ناگهان را تسکین داده در قنوج که محل نزول لشکر سلطان بود
بملازمت رسید و اکثر امرا و جاگیرداران جونپور مثل سعید خان و شیخ زاده محمد فرملی وغیرهما بخدمت آمده داخل دولتخواهان
شدند درینوقت اعظم همایون شروانی و اعظم همایون لودی و نصیر خان نوخانی وغیرهم را با لشکر بسیار و فیلان
اژدها کردار بر سر شاهزاده جلال خان تعین فرمود درین محل شاهزاده جلال خان در کالپی بود و پیش از انکه این امرا
بدانجا رسند نعمت خاتون و اتباع خود و قطب خان لودی و عماد الملک بن عماد الملک و ملک بدر الدین و

ذور نمود عاقبت ارکان دولت در تلافی آن شیده مصلحت دیدند که هنوز شاهزاده جلال خان را چندان
استقلال و استقامتی حاصل نشده بدهلی باید طلبید و بجهت طلب شاهزاده هیبت خان گرگ انداز را فرستادند و
فرمان بعاطفت و مکرمت صادر شد که مصلحتی در میانست باید که جریده برسم یلغار خود را برساند چون هیبت خان
بملازمت شاهزاده رسید هرچند اقسام فریب و ملایمت و چاپلوسی بجا آورد شاهزاده را مظنه غدر و مکر ایشان
غالبتر شده بر معاودت جوابهای ملایم پیش آورده بلطائف الحیل گذرانید همین معنی را هیبت خان بسلطان
عرضه داشت نمود چون سلطان شیخ زاده محمد پسر شیخ سعید فرملی و ملک اسمعیل پسر ملک علاء الدین حلوانی
و قاضی مجد الدین حجاب مقبل را بطلب شاهزاده فرستاد افسون ایشان نیز در نگرفت و شاهزاده بمراجعت
اقدام ننمود و بعد ازان بمشورت دانایان و فیلسوفان وقت بامرا و حکام آنحدود فرامین صادر شد و هرکدام
مضمونی و عنایتی علحده در قرینی و اشارتی جدا فراخور رتبه و حالت هر کس و نسبت او قلمی یافت خلاصه
مضمون آنکه از اطاعت و موافقت شاهزاده جلال خان احتراز و اجتناب نمایند و بحضور او نروند و اختیار
خدمت و ملازمت او نکنند بعضی امرا صاحب جمعیت که دران طرف بودند وسی و چهل هزار نوکر داشتند
مثل دریا خان نوحانی حاکم ولایت بهار و نصیر خان حاکم غازی پور و شیخزاده محمد فرملی ضابط اوده و لکهنوتی
وغیرهم هرکدام یک کس معتبر محرم خود را با خلعت خاص و اسپ و دیگر نوازشات فرستاد چون این معنی فرامین
بانجماعت رسید همه از اطاعت شاهزاده عدول ورزیده راه مخالفت پیش گرفتند و درینوقت سلطان تختی
مرصع مکلل بجواهر نفیسه آراسته بدیوارخانه نصب نمود و روز جمعه پانزدهم ماه ذیحجه سنه ثلث و عشرین و تسعمائة
بران تخت جلوس نمود و در مجلس عالی منعقد گردانید خلائق را بار عام داده بملازمان درگاه و اعیان دولت
و سایر سپاهیان بقدر رتبه و منزلت هریک خلعت و کمر شمشیر و کمر خنجر و اسپ و فیل و منصب و خطاب و جاگیر
مرحمت فرمودند ع اگر بایدت دولت غزوناز ؛ باحسان دل دوستان صید ساز ؛ ازان یافت کاوس
بر خصم دست ؛ که چون رستمی داشت فرمان پرست ؛ سپه را باحسان قوی کن بجنگ ؛ که از جنگ مرد
افگن افتد پلنگ ؛ و مجددا حلقه عبودیت در گوش ایشان افگند و بتازگی همه را ممنون عنایت و احسان
خود گردانید و خاص و عام را از خود راضی و خشنود ساخت و بر فقرا و مساکین ابواب خیرات برکشاد و
مدد معاش وظیفه و ادرار ائمه را زیاده کرد و بگوشه نشینان و متوکلان فتوحات و نذور فرستاد و امور سروری
و جهانداری را رونق تازه بخشید و کار ملک از سر استقامت گرفت و چون شهزاده جلال خان اینکار
و بار معاینه کرد و مخالفت امرای آن ممالک عین الیقین او شد برگشته بکالپی آمد و دانست که با سلطان
ابراهیم او را جای مدارا و زمانه سازی نماید برخلاف طریق مخالفت پیش گرفت و بمشورت جمعی که با او

مارا ز خاک کویت پیراہنیست بر تن * آن ہم ز آب دیدہ صد چاک تا بدامن * مرا ز تیر بلای پراز پر گشت ہر پہلو
کنون پرواز خواہم کرد سوی آن کمان ابرو * می آرند کہ وقتی سلطان سکندر نماز گذاردہ ورد میخواند خواجہ سرای
در انجا حاضر بود سلطان اشارت کرد کہ بطلب خواجہ سرا آنرا الفہمیدہ بدر رفت و میان بہودہ گفت کہ سلطان
وظیفہ میخواند باشارت فرمود کہ بطلب من از ملاحظہ نتوانستم پرسید کہ کرا بطلبم و حالا روی باز گشت ندارم
کہ بخدمت سلطان روم و نہ روی طلب دارم کہ کرا ہمراہ برم میان بہودہ پرسید کہ روی سلطان کدام
جانب بودہ و بچہ چیز نگاہ میکرد گفت بطرف دروازہ عمارت نو کہ طیار شدہ میان بہودہ گفت کہ کل کار
درود گر را طلبیدہ ببر چون خواجہ سرا درود گر و گلکار را برد سلطان از ادراک او اینمعنی بدیع دانستہ پرسید
کہ از کجا معلوم کردی کہ من اینہا را طلبیدہ ام گفت میان بہودہ گفت سلطانرا بر فہم میان بہودہ عقیدہ
بیشتر شد نقل ست کہ نوبتی سلطان سکندر بمیان بہودہ کہ میر عدل و وزیر سلطان بود گفت از بسکہ ملبہ در
ملک بر رعایا واقع میشود موجب ویرانی رعایاست خاطر اشرف را از ان فکر و دغدغہ تمام است و ہیچ علاجی
در باب برانداختن ملبہ اگر و در خاطر تو رسد بسیار خوب خواہد بود میان بہودہ بعرض رسانید کہ علاج برطرف
ساختن ملبہ آسانست و آن آنست کہ یکسر جریب را بندگان سلطان خود بگیرند و یکی را بہ بندہ بدہند ہرگز ملبہ
نخواہد شد و الا ہر کرا بر سر خدمتی تعین میفرمایند تا او از سر طمع نمی گذرد ملبہ برطرف نمی شود ذکر سلطان ابراہیم
بن سلطان سکندر بن سلطان بہلول لودی چون سلطان سکندر برحمت حق
پیوست باتفاق امرا و اعیان مملکت منصب عظیم القدر جلیل الشان سلطنت بر پسر بزرگ او سلطان ابراہیم
کہ بحسن فراست و کیاست و شجاعت و اخلاق حمیدہ مشہور و معروف بود قرار گرفت اما از انجا کہ اہل سپاہ
... فتن واقعہ طلب را مصلحت نظام مہام خود و رونق و رواج نوکری و سپاہیگری
... و حشم ممکن تدبیر و مساعی مصروف آنست کہ در ملک فرمانروائی و بر تخت حکم آرای
... استیلا و غایت استیلا نباشد بنا بر علیہ قرار دادند کہ سلطان ابراہیم بر تخت دہلی نشستہ
... جونپور فرمان گذار باشد و بر مسند سلطنت جونپور شاہزادہ جلال خان جلوس نمودہ بر ممالک آنطرف
... ماند انستند کہ پادشاہی بشرکت بر نیاید و در یک نیام دو شمشیر نگنجد بیت دو جان ہرگز بیک پیکر
... رہ بیک کشور نگنجد * القصہ شاہزادہ جلال خان با امرا و جاگیرداران پرگنات جونپور متوجہ آنصوب
... سلطنت آن ممالک استقلال یافتہ و فتح خان بن اعظم خان ہمایون شروانی را لقب خطاب ہیبت داد
... و در ہمین وقت خانجہان لوحانی از ریری بملازمت سلطان ابراہیم آمدہ زبان طعن و ملامت
... کشود کہ امر حکومت و سلطنت را شترک داشتن خطای عظیم و سہوی جسیم است و قبول اینمعنی از عقلا

مشاهده شدی فی الحال بتدارک آن پرداختی و همه وقت بقطع خصومات و معاملات و سرانجام ملک و
رفاهیت خلق مشغول بودی از حدت فهم او سخنان غریب مذکورست انچه بصحت اقرب بود و مبالغه از آن
کمتر داشت بتحریر آن اقدام نموده آمد حکایتی که دو برادر از مردم گوالیار از بینوایی به تنگ آمده با لشکری که بر سر ولایتی
تعین شده بود همراه شدند در وقت غارت و تاراج پاره زر و چند پارچه نگین و دو قطعه لعل قیمتی بدست ایشان
افتاد یکی از آن دو برادر گفت که مدعای ما حاصل شد دیگر چرا مذلت کشیم بخانه میرویم و فراغت میکنیم دیگری گفت
ای برادر هرگاه در مرتبه اول ما را امثال این غنیمتی بدست افتاده شاید در مرتبه دیگر بهتر ازین بدست افتاد
گفت من خود دیگر بجایی نمیروم پس غنیمت تقسیم کردند برادر کلان حصه خود را نیز بتسلیم او نمود که بزن او رساند
آن کس بخانه خود آمده همه غنائم را تسلیم زن برادر نمود الا لعل بعد از دو سال که برادر او آمد و تفحص نمود لعل
در میان نبود برادر گفت که لعل چه شد گفت بزن تو دادم گفت او میگوید که بمن نرسیده گفت دروغ
میگوید اندک تهدید باید کرد آن مرد ضعیفه را تهدید کرد شد او گفت امشب مرا مهلت ده که صباح حاضر کنم صباح
بخانه میان بهوه که از امرای بزرگ و میر عدل سلطان سکندر بود رفته احوال باز گفت میان بهوه شوهر او را
و برادرش را حاضر کرده استفسار نمود برادر شوهرش گفت که لعل را نیز بوی داده ام میان گفت گواه داری
گفت آری چه کس است گفت دو برهمن اند میان ایشان را حاضر کن بقمارخانه رفت دو قمارباز را جزوی
داد و تعلیم کرد که بچه عنوان گواهی دهند و ایشان را جامهای پاکیزه پوشانیده بدیوان آورد چون ایشان گواهی
دادند میان بهوه بشوهر آن زن گفت که بزن و بهر جبر که میخواهی لعل را از زن بستان زن از آن معرکه بیرون
آمده خود را بسر دیوان سلطان رسانیده دادخواهی کرد سلطان او را بخواند و استفسار احوال نمود زن صورت
حال تقریر نمود سلطان گفت چرا پیش میان بهوه نرفتی گفت رفتم چنانچه باید پیروی نکرد سلطان فرمود
همه را حاضر کردند و ایشان را از هم جدا جدا طلبیده بدست هر یک از آن دو برادر پاره موم داد که هیات آن
لعل را بسازند موافق ساختند پس گواهان را جدا جدا طلبیده موم داد ایشان هر کدام هیاتی مختلف ساختند
همه را نگاه داشت زن را طلبیده گفت تو هم بساز که هیات آن لعل چه بود زن گفت من چیز را ندیده ام چگونه
بسازم هر چند مبالغه نمود زن قبول نکرد پس میان بهوه مخاطب ساخت و بگواهان گفت اگر راست گویید
شما را انجان امانست و اگر دروغ خواهید گفت کشته خواهید شد ایشان صورت قضیه براستی در میان آوردند
برادر شوهر زن را نیز طلبیده در معرض سیاست داد هم واقعه را از روی راستی در میان آورد و آن ضعیفه از آن
تهمت خلاص شد و کمال فراست و عقل آن بادشاه بوضوح انجامید شعر فارسی سلیس و هموار میگفت و گلرخی
تخلص میکرد و شیخ جمال کنبوا از مصاحبان و همزبانان او بود و این ابیات از و بسبیل یادگار تحریر یافت

از علما پرسید که درین باب حکم شرع چیست گفتند که بتخانهای قدیم را ویران ساختن جائز نیست و غسل کردن حوض که از قدیم معمول بوده است نهی آن بر شما نیست شاهزاده دست بخنجر کرده قصد آن عالم نموده گفت که طرف کفار میگیری و آن بزرگ در جواب گفته است که آنچه در شرع آمده است میگویم و در راست گفتن باک ندارم شاهزاده تسکین یافت القصه در جمیع بلاد خود در مساجد مقری و خطیب و جاروب کش تعین نموده وظیفه وادرار مقرر ساخته بود در زمستان جامه ها و سالها جهت فقرا فرستادی و هر جمعه بفقرای شهر جمعگی گفته مبلغی میرسانید و هر روز طعام پخته و خام چندجا در شهر تقسیم میکردند و یومیه و جمعگی و دو مرتبه انعام در سالی در کل ممالک مخصوص فقرا بود و در ایام متبرکه مثل رمضان و عاشوره شکرانه بفتوحات و کام یابیها فقرا و درویشان را خوشدل ساختی بیت اگر بایدت شوکت سروری ✻ دل زیردستان بدست آوری ✻ علم را رواج شد و امرازاده ها و سپاهیان نیز بکسب فضائل مشغول شدند و مردم معقول از مال خود آنچه موافق شریعت است بفقرا و ارباب استحقاق میرسانیدند منقولست در وقتی که سلطان بهلول در گذشت و سلطان سکندر برای جهت سلطنت طلبیداشتند در روزیکه از دهلی نزد بهاءالدین که از بزرگان وقت بود بجهت التماس فاتحه رفت و گفت که من کتاب میزان صرف پیش شما میخواهم که بخوانم و بنیاد کرد و استاد چون خواند بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین سلطان گفت باز بگوئید و تا سه مرتبه تکرار کرده دست آنعزیز را بوسیده اینعبارا نیک بفال گرفته روان شد بیت حدیث اهل فنا ترجمان تقدیر است ✻ بود ضمیر و زبان شه شبیه لوح و قلم ✻ سعادت ازلی در وفاق شان مضمر ✻ شقاوت ابدی در نفاق شان مدغم ✻ از امرا و ارباب دولت هر کس محتاج و فقیری را وظیفه و مدد معاش مقرر فرمودی پیش سلطان مقرر بودی و گفتی که بنا چیزی نهاده که دران نقصان نتوانکرد و خبرداری بنسبت باحوال رعیت و سپاهی رسانید که خصوصیات خانه مردم باو رسیدی و گاه گاه از اوقات تنهائی مردم خبر دادی چنانچه مردم گمان می بردند که بسلطان جن آشناست و از مغنیات اخبار سید بگویند که هرگاه لشکر بجائی می فرستاد و فرمان هر روز بآن لشکر میرسید یکی صباح رسیدی که کوچ کرده در فلان محل منزل کنید و یکی در وقت ظهر و آخر روز رسیدی که چنان و چنین کنند و این ضابطه هرگز تخلف نشدی و اسپان ڈاکچوکے در راه دائم مستعد میبود و با امرای سرحد که فرمان صادر میشد امرا تا دو سه کروه باستقبال میرفتند بجهت کسی که فرمان میبرد صفه می بستند و بران ایستاده میشد و آنکس که فرمان صادر می گشت او زیر صفه بهر دو دست فرمان گرفته بر سر می نهاد و اگر حکم بود که همانجا بخوانند آورنده حکم میرسانید و همانجا میخواندند و اگر حکم میبود در مسجد بر سر منبر خوانند چنان میکردند و اگر مخصوص بشخص بودی با خصوصیتی با و نوشته بودندی مخفی میخواندی و بهر روز روزنامچه نرخ و واقعات پرگنات و ولایات بعرض سیدی و اگر سر موی نا ملائم

پسر مبارک خان تغیر داده بشیخ زاده مکن سپرده بدهولپور رفت و از دهولپور بدار الخلافت آگره آمد و بر عادت
قدیم فرامین باطراف و جوانب صادر نموده بسیاری از امرا از سرحد طلب فرمود چون عمر او فانی و ملک را بقائی
نیست درینوقت سلطان را مرضی عارض شد هر چند از روی غیرت بخود ضعف نمی آورد و همان حالت دیوان
میداشت دشوار میشد اما رفته رفته مرض غالب گشت چنانچه لقمه و آب در گلو نمیرفت و راه نفس بسته شد ؎
ساقیانند درین بزم بدان بیرحمی ؂ که چو هنگام طرب جام مروق گیرند ؂ کاس عشرت ز گل خاک سکندر سازند
باده عیش ز خون دل سنجر گیرند ؂ روز یکشنبه هفتم ماه ذیقعده سنه ثلث و عشرین و تسعمائه رخت هستی بربست
؎ سکندر شه هفت کشور نماند ؂ نماند کسی چون سکندر نماند ؂ ایام سلطنت او بست و هشت سال پنجماه بود
چون مناقب و مفاخر سلطان سکندر در بعضی تواریخ آنقدر مذکورست که بیشتری را حمل بر مبالغه و اغراق کرده
از انچه بصحت اقرب بود ایراد کرده شد گویند سلطان سکندر بجمال ظاهری آراسته و بکمال معنوی پیراسته
بود در ایام سلطنت او نهایت ارزانی شد و امن و امان حاصل گشت سلطان هر روز بار عام دادی و
خود بداد خواه وارسیدی و گاه از صبح تا شام و خفتن بمعاملات مشغول میبود و نماز پنج وقت را در یک مجلس ادا
میکرد در ایام سلطنت او دست تسلط زمینداران هند کوتاه شده بود و همه مطیع و فرمانبردار گشته قوی و
ضعیف یکسان شده در کارها انصاف مرعی داشتی و بیشتر بر هوای نفس نرفتی و بغایت خدا ترس و بر خلق
مهربان بود گویند روزیکه با برادر خود باربکشاه جنگ میکرد در وقت کارزار قلندری پیدا شد و دست او
گرفته گفت ترا فتح است سلطان دست خود بکراهیت ازو کشید درویش گفت فال نیکو میزنم و ترا بفتح
بشارت میدهم از چه سبب دست کشیدی در جواب گفت هرگاه در میان طائفه اسلامیه جنگ باشد
حکم بر یک طرف نباید کرد بلکه باید گفت در انچه خیریت اسلام است آن شود و در فتح هر که صلاح خلق باشد
از حق باید خواست هر سال دو بار فقرا و مستحقین ولایت خود را فرمودی که بتفصیل نوشته آوردندی
و بهر کس فراخور حال او مبلغی ششماهه گفته فرستادی هر که بجهت نوکری آمدی از نسبت پدران او بسیار
پرسیدی و فراخور آن پرداختی و بی آنکه اسپ و یراق بنظر در آید جاگیر دادی و گفتی که از جاگیر سامان خود نماید و تعصب
اسلام بمرتبه داشتی که درین باب بسرحد افراط رسانیده بود جمیع معابد کفار را منهدم ساخته بی نام
ساخت در متهوره که آنجا محل غسل هندوانست سرا و بازار و مسجد و مدرسه ساخته موکلان گماشته بود
مجال غسل نمیدادند و اگر هندوی در شهر متهرا اراده ریش یا سر تراشیدن نمودی حجام دست بر ریش و سر او
علانیه رسو کفار را مطلقا برانداخته و نیزه سالار مسعود که هر ساله میرفت منع فرمود و عورات را از رف
ایا شاهزادگی او بود شنید که در تانی حوضیست که هندوان آنجا جمع شده غسل

فرامین مشتمل بر مژده اطاعت بهجت نمان و خطبه خواندن در ولایت چندیری و حصول فتوحات تازه باطراف و اکناف ولایت بلند آوازه گشت دریمحل جاگیر بعضی امرا را بنابر مصلحت ملکی تغیر و تبدیل لائق دیده سرکار آباد از تغیر بهلکنی ابن پسر عالمخان لودی بخضر خان برادر که چک او تفویض نمود و همچنین جاگیر خواجه محمد عماد قرملی بخواجه احمد برادر او مقرر شد و جاگیر امرای دیگر علی هذا القیاس بعد از آن سعید خان پسر مبارک خان لودی و شیخ جمال پسر عثمان قرملی و رای جگرسین کچهواهه و خضر خان و خواجه احمد را بچندیری تعیین فرمود این جماعت آن ولایت را بحیطه تصرف در آورده دران مملکت استیلا یافتند و حسب الامر سلطان شاهزاده محمد خان نبیره سلطان ناصر الدین مالوی را شهر بند کرده سلطنت آن مملکت همچنانکه بود بروی مقرر داشته خود صاحب اختیار شد و چون بهجت خان این معامله معاینه کرده بود بودن خود در انطرف مصلحت ندید بملازمت سلطان آمد درین وقت از حسین خان قرملی ضابطه قصبه سارن خاطر سلطان منحرف شد و بحسن تدبیر حاجی سارنگ را بدان طرف فرستاده لشکر حسین خان را بجانب خود کشیده در فکر مقید کردن او بود او واقف گشته با معدودی از موافقان بولایت لکهنوتی رفته بسلطان علاء الدین والی بنگاله پناه برده درینوقت علی خان ناگوری که بصوبه سی سوپر تعیین بود با شاهزاده دولتخان که حاکم رنتهبور و محکوم سلطان محمود مالوی بود شیوه موافقت و یکجهتی و عهد مواخات درمیان آورده بحسن سلوک او را بمتابعت سلطان ترغیب نموده مقرر ساخت که قلعه رنتهبور بسلطان پیشکش نماید و علی خان دران باب بسلطان عرضه داشت فرستاد سلطان ازین مژده خوشوقت شده عزم آنطرف نموده کوچ در کوچ بنواحی بیانه رسید و مدت چهار ماه دران نواحی بسیر و شکار و ملاقات علما و مشائخ خصوصاً بصحبت سید نعمت الله و شیخ عبد الله حسنی که بخوارق و مکاشفه اشتهار داشتند گذرانید

زر استان مگذر زانکه گاه سنجیدن ٭ شود ز قرب ترازو برابر مقابل سنگ

بالجمله شاهزاده دولتخان و والده اش را که صاحب اختیار قلعه رنتهبور بود بمواعید بسیار چنان فریفته ساخت که شاهزاده بتعجیل تمام متوجه خدمت سلطان شد حسب الامر سلطان جمیع امرا استقبال نموده باعزاز و اکرام تمام بملازمت آوردند و سلطان او را برسم فرزندان نواخته خلعت خاص و چند راس اسپ و چند زنجیر فیل عنایت فرموده برقرار داد معهود تکلیف سپردن قلعه رنتهبور نمود اتفاقاً همان علیخان نفاق ورزیده شاهزاده دولتخان را برین واداشت که قلعه رنتهبور را ندهد و بر نقض عهدش دلیر ساخت شاهزاده در سپردن قلعه مدافعه مینمود سلطان از نفاق علیخان واقف شده سرکار سی سوپر از وی تغیر داده ببرادر او ابابکر داد و از حلم و کرم ذاتی زیاده ازین بیعنایتی بعلیخان نکرد و شاهزاده رنتهبور را نیز مخاطب و معاتب نساخت چون سلطان از ولایت بیانه و آنچه ... جمعیت خاطر بهم ساند بجانب ... نهضت فرمود و از انجا القصبه ...

صد و بست راس اسپ و پانزده زنجیر فیل با خلعت و مبلغی نقد عنایت کرده او را همراه خاتون بجانب کالپی رخصت نمود بیت مردمی کن که مردمی کردن ٭ مرد آزاد را کند بنده ٭ و بتاریخ دهم ماه محرم سنه خمس عشر وتسعمائه رایات دولت از مقام لبهار کوچ کرده بنواحی هتکانت رسیده افواج بر سر متمردان آن حدود تعین نموده آنحال از اهل شرک و طغیان پاک و صاف گردانید و جابجا تهانه گذاشته بدار الخلافت آگره قرار گرفت درینوقت خبر رسید که احمد خان پسر مبارک خان لودی که حاکم لکهنوتی بود بمصاحبت کفار طریقه ارتداد پیش گرفته از دین اسلام برگشته است بنام محمد خان برادر احمد خان حکم صادر شد که او را مقید ساخته بخدمت فرستد و سرکار لکهنوتی بسعید خان برادر او مفوض گشت هم دران ایام محمد خان نواسه سلطان ناصر الدین مالوے از جد خود هراس نموده پناه آورد و سرکار چندیری بجاگیر او مقرر گشت و بشاهزاده جلال خان امر شد که ممد و معاون او باشد تا از لشکر مالوه آسیبی بدو نرسد درینوقت سلطان از هوای سیر و شکار غالب آمده بجانب دهولپور حرکت کرد و از آگره تا دهولپور منزل بمنزل قصر و عمارت بنامی نهاد چون دولت مساعد بود در عین مشغول شکار ملکی حمید او شد تفصیل این اجمال آنکه علیخان و ابابکر از اخوان محمد خان حاکم ناگور غدرے بر محمد خان انگیخته خواستند که بحیله او را کشته در ملک او تصرف نمایند او ازین مکر اطلاع یافت بر ایشان غلبه کرد و ایشان گریخته بدرگاه سلطان آمدند و محمد خان از مخالفت اخوان و اقارب و پناه بردن ایشان بآن بادشاه عالیشان عاقبت اندیشی نموده عرائض اخلاص آئین با تحف و هدایا بسیار فرستاد و خطبه و سکه سلطان بعمل در آورد و سلطان اسپ و خلعت باو فرستاده از دهولپور مراجعت نموده بدار الخلافت آگره قرار گرفت و چندگاه بساط نشاط گسترده بسیر باغات و بزم آرائی و عیش و فراغت گذرانید واضح باشد که آگره در ایام سلطنت او بادشاه نشین شد بعد از مدتی باز بجانب دهولپور عزیمت نمود درین وقت بمیان سلیمان پسر خانخانان فرملی فرمود تا با لشکر و حشم خود بجانب او تنکر سر حد تنبیه سویر بکومک حسن خان نو مسلم رای دونگر نام داشته متوجه گردد او عذر آورده گفت که از ملازمت دور نگردم این حرف باعث آزردگی خاطر سلطان شده حکم فرمود که او از خدمت ما مهجور باشد و امشب تا صباح آنچه از اموال و اشیای خود تواند از لشکر برآورده تعلق باو داشته باشد و آنچه نتواند بغارت عام دهند و پرگنه اندری بمدد معاش او مقرر باشد و او رفته دران قصبه ساکن گشت درینوقت بهت خان ضابط چندیرے ابا عن جد مطیع و منقاد بادشاهان مالوه بود بسبب ضعف حال سلطان محمود مالوی و فتور مملکت او بوسیله ارسال تحف بسلطان متوسل شد چون سلطان عماد الملک بده را که احمد خان نام داشت بجانب چندیری تعین کرد تا او بموافقت بهت خان در چندیرے و آن حدود خطبه سلطان بخواند بعد ازان سلطان از دهولپور مراجعت نموده باگره آمد باز ب

فرمود بجلال خان حاکم کالپی حکم فرستاد که رفته تروررا محاصره نمایند واگر اهل قلعه بصلح درآیند از مصالح درنگذرند
جلال خان لودی رفته قلعه را محاصره نمود وسلطان بعد از چند روز بتروررسید روز دوم که سلطان جهت دیدن
قلعه سوار شد جلال خان لشکر خود را آراسته در راه ایستاد تا جمعیت او بنظر آید ومجرای خدمت او شود
لشکر خود را سه فوج ساخته بود یک فوج از پیاده دوم از سواران سوم از فیلان سلطان کثرت لشکر او را معاینه
کرده رشک آورد وقرار داد که او را بتدریج خراب ساخته از میان باید برداشت قلعه غایت استحکام داشت
وهشت کروه طول آنقلعه بود لشکریان هر روز بجنگ قلعه میرفتند وکشته می شدند بعد از انکه چند روز برین منهج
گذشت سلطان فرمود که مردم طره وساباط وراغ نول وبیل جهت کندن حصار طیار کرده مستعد جنگ
باشند اهل لشکر بفرموده عمل نموده از هر طرف جنگ آورده داد مردی ومردانگی دادند سلطان بربام محل
ایستاده تفرج میکرد دید که در قلعه یک جانب سکان کردند ودر ساعت از اندرون مسدود ساختند ومردم
بسیار تلف شدند وآنروز فتح قلعه میسر نشد لشکر را برگردانیده فرود آورد ودرین اثنا سلطان بر سر گرفتن وخراب
کردن جلال خان شد مردم خوب او را بجانب خود کشید جمعیت او را برهم زد وبعد از ان دو فرمان صادر
فرمود یکی در باب بستن جلال خان بنام ابراهیم خان نوخانی وسلیم خان قرملی وملک علاء الدین جالوانی
ودیگر باسم میان بهوه وسعید خان بن زکو وملک آدم خوانین مذکور جلال خان را بموجب حکم زنجیر کرده بقلعه
اوتنگر برده بمحافظت پرداختند وبعد ازینواقعه اهل قلعه بسبب بی آبی وگرانی غله زبون شده امان خواستند
وباموال خود بدر رفتند سلطان بتخانها را ویران ساخته مساجد بنا فرمود وعلما وطلبه را وظایف و
ادرارات تعیین نموده در انجا متوطن ساخت وشش ماه در پای قلعه توقف نمود ودرین اثنا شهاب الدین
پسر سلطان ناصر الدین والی مالوه از پدر رنجیده قصد ملازمت سلطان نمود وچون شهاب الدین قریب
نیمسرے از اعمال مالوه فرود آمد سلطان اسپ وخلعت فرستاده باو پیغام کرد که اگر چندیری را که از توابع
مالوه است سپارد نوعی امداد او کرده شود که سلطان ناصر الدین بر او دست نداشته باشد اتفاقاً شاهزاده
شهاب الدین را مانعی چند آمده از مالوه بدر نیامد چنانچه در طبقه مالوه ذکر یافته وسلطان سکندر در بیست وششم
ماه شعبان سنه اربع وعشر وتسعمائه از قلعه ترور کوچ کرده در ماه ذیقعده سنه مذکور کنار آب سهرود فرود آمد چون
بخاطر سلطان رسید که چون قلعه ترور بغایت مستحکم است اگر بدست مخالفی بیفتد از دست او نتوان برآورد
بنا بران قلعه دیگر گرد آن ساخت تا غنیم را بران دست نباشد واز قید غدغه خاطر جمع کرده بقصبه بهاپر آمده
یک ماه توقف کرد ودرین اثنا نعمت خاتون زن قطب خان لودی با شاهزاده جلال خان آمده بلشکر سلطان
ملحق شد سلطان بدیدن ایشان رفته دلجوئی نمود وبعد از چند روز سرکار کالپی بجاگیر شاهزاده جلال نامزد کرده

جمع کثیر قتل واسیر گشتند سلطان اوده خان الملک اوده خطاب داده رعایت کرد وبواسطه رسیدن برسات متوجه
آگره شد چون بدهولپور رسید جمع کثیر از امرا نامدار آنجا گذاشته خود باگره رفته برسات قرار گرفت وبعد از
طلوع سهیل در سنه اثنی عشر وتسعمائه جانب قلعه اونتگر رفت وچون بدهولپور رسید عماد خان قربلی ومجاهد خان
را با چند هزار سوار وصد زنجیر فیل جانب قلعه اونتگر تعین نموده توقف کرد وخدمت حجابی بقاضی عبدالواحد
پسر طاهر بیگ کابلی ساکن قصبه تهانیسر وشیخ عمر وشیخ ابراهیم مقرر شد وولایت کالپی بعد از فوت محمود خان
لودی بجلال خان پسر او مقرر شده بود بهبکن خان وحاجی خان برادر جلال خان بهم مخالفت نموده
احوال خود در السلطان عرضه داشت کردند سلطان فیروز اغوان را پیش ایشان فرستاد اغوان طایفه
قرین افغان ومجاهد خان را بدهولپور گذاشته بکنار آب چنبل نزول کرد بهبکن خان وحاجی خان بملازمت
رسیده بعنایات ممتاز شدند سلطان بتاریخ بیست وسوم ماه مذکور به اونتگر آمده قلعه را محاصره نموده حکم کرد
که تمام لشکر مستعد جنگ وپیکار شده بآلات حرب وضرب همت بر تسخیر قلعه گمارند سلطان بساعتی که اختر شناسان
اختیار کرده بودند بنفس خود روی بکارزار آورده اطراف جنگ انداخت لشکریان چون مور وملخ چسپیده داد
مردی ومردانگی میدادند نسیم فتح وظفر بر پرچم رایات سلطان وزیده از جانب ملک علاء الدین دیوار قلعه
شگافته شد وجوانان مردانه درآمده جهاد کردند وهرچند اهل قلعه فریاد والامان برآوردند بگوش کسی نرسید واز اطراف
رخنها شد وقلعه مسخر گشت بیت بود قلعه آسمان گر بلند * بر او افگند مهر آسا کمند * وراجپوتان برخانها
وحویلیها خزیده جنگ میکردند وعیال خود را می کشتند ومیسوختند ودرمیان تیری بچشم ملک علاء الدین رسید
چشم جهان بین او را بی نور ساخت سلطان بعد از فتح لوازم شکر بتقدیم رسانیده قلعه را حواله مکن ومجاهد خان
نموده کنجهای بتخانها را برانداخته بنای مساجد فرمود وچون بسلطان رسید که مجاهد خان از راجه اونتگر رشوت گرفته تعهد
برگردانیدن سلطان نموده بود بتاریخ شانزدهم سنه ثلث عشر وتسعمائه ملاحسن خاص حاجب که از مختصان
مجاهد خان بود مقید ساخته بملک تاج الدین کنبو سپرد وبخوانین که در دهولپور بودند حکم صادر شد که مجاهد خان را
مقید سازند ودر ماه محرم سنه ثلث عشر وتسعمائه جانب آگره کوچ شد در اثنای راه یکروزی بواسطه تنگی وناهمواری
راه گاه بالا وگاه نشیب بایست رفت بجهت عبور مردم آنجا منزل شد وخلایق بواسطه بی آبی وهجوم و
کثرت حیوانات بسیار تلف شدند دران روز بهای یک کوزه آب پانزده تنگه رسید وبعضی از غایت تشنگی
که آب میافتند آنقدر میخوردند که میمردند چون مردها را حسب الحکم شمردند هشتصد کس بقلم آمدند بیت چو ایام
هستی سرآید بدهر * کند در دهان آب تاثیر زهر * بیست وهشتم ماه مذکور بدهولپور آمد وچند روز توقف کرده
باگره آمد برسات را گذرانید وبعد از طلوع سهیل در سنه ثلث عشر وتسعمائه عزم تسخیر قلعه ترور از توابع مالوه

عرف میندکی نزول فرموده دو ماه درانجا توقف کرد بواسطهٔ زبونی آب آنجا بیماری درمیان مردم افتاده
وبنیاد وبا شد راجه گوالیر نیز بملازمت پیش آمده صلح خواست وسعید خان وبابو خان ورای کنیش که از سلطان
گریخته پناه باو برده بودند از قلعه خود بدر کرد بکرماجیت پسر کلان خود را بملازمت فرستاد وسلطان او را باسپ وسیپا
خلعت نوازش کرده رخصت انصراف ارزانی داشته بجانب آگره مراجعت کرد وچون بدهولپور رسید آنجا را
نیز به بنالکدی بخشیده باگره آمده برسات گذرانید وبعد از طلوع سهیل درماه رمضان سنه عشر وتسعمائة جهت
تسخیر قلعهٔ مندرائل لوای عزیمت برافراخت ویک ماه نواحی دهولپور توقف کرده افواج فرستاد که حوالی گوالیر
ومندرایل را تاخت وتاراج کردند بعد از ان خود رفته قلعهٔ مندرایل را محاصره فرمود واهل قلعه امان خواسته
قلعه سپردند سلطان بتخانها وکنائس را خراب ساخته مسجد بنا فرموده میان مکن گماشته مجاهد خان را برسر قلعه
خود گذاشت وخود بتاخت وتاراج آن نواحی درحرکت آمده خلق کثیر را اسیر ودستگیر ساخت وباغات وعمارات
را مسمار کرده بجانب آگره روان شد وچون بدهولپور رسید قلعه را تعمیر نموده از رای بنالکدی تغیر داده حواله ملک
قمر الدین ساخت وخود در آگره قرار نموده امرا را بجاگیرهای ایشان رخصت فرمود درینحال روز یکشنبه سوم
ماه صفر سنه احدی عشر وتسعمائة در آگره زلزلهٔ عظیم شد چنانکه کوهها در لرزه آمده عمارتهای عالی ومضبوط از هم ریخت
زندها قیامت پنداشتند ومردها حشر انگاشتند بیت در نهصد واحدی عشر از زلزلها * گردید سواد آگره چون مرحلها
باآنکه بناهاش بسی عالی بود * از زلزله شد عالیها سافلها * از زمان آدم تا این زمان اینطور زلزله در هند
بوقوع نیامده است وهیچکس یاد ندارد وگویند که در همان روز در اکثر بلاد هندوستان زلزله شده بود وبعد از طلوع
سهیل در سنه احدی عشر وتسعمائة جانب گوالیر حرکت کرد ویک نیم ماه در دهولپور توقف نموده از انجا کنار آب
چنبل نزدیک گذر کینه فرود آمد وچند ماه اقامت نمود وشاهزاده خان وجلال خان را با خوانین دیگر آنجا گذاشته
خود بعزیمت جهاد وغارت بلاد نهضت نموده اکثر خلق را که در بیشها وکوهها خزیده بودند بزیر تیغ کشیده اسیر وغارت
فرمود وچون بواسطهٔ عدم آمد وشد بنجاره بلشکر غله کمتر میرسید اعظم همایون احمد خان ومجاهد خان را بسمت آوردن
بنجاره روان ساختند ورای گوالیر اگرچه سر راه گرفته کاری نساخت بیت چو پروانه خود را زند بر چراغ
زحسرت نهد بر دل خویش داغ * سلطان در اثنای سیر چون بموضع چیناور از اعمال گوالیر آمد در انجا لشکر دشمن
جهت طلایه پاسبانی لشکر ده گروه بیشتر بجانب غنیم رفته هر روز پاس میداشت واز لشکر دشمن خبردار می شود
بیت مثل کاندران لشکر تیز چنگ * بدیدی اختی نامدار خدنگ * هنوز از کمان دور نارفته تیر * خبر یافتی
شاه گردون سریر * فوج رای گوالیر وقت مراجعت از کمین برآمد وحرب سخت واقع شد واوده خان
واحمد خان پسر خانجهان درین جماعت بودند از تردد ودلیری اینها ومدد لشکر سلطان راجپوتان شکست یافته

طبقات ا ے

روزی در حضور بعضی مسلمانان اقرار ده بود که اسلام حق هست و دین من هم درستست این سخن ازو شایع شده بگوش علما رسید قاضی پیاره و شیخ بده که هر دو در لکهنوتی میبودند بنقیض یکدیگر فتوی میدادند اعظم همایون حاکم آنولایت زناردار مذکور را همراه قاضی پیاره و شیخ بده پیش سلطان بسنبل فرستاد چون سلطان باستماع مذاکره علمی رغبت تمام داشت علمای نامی را از هر طرف طلبیده میان قادن بن شیخ جوفو و میان عبدالله بن الهداد تلنبی و سید محمد بن سعید خان از دهلی و ملا قطب الدین و ملا الهداد و صالح از سرهند و سید امان و میران سید اخی از قنوج آمدند و جمعی از علما که همیشه همراه سلطان میبودند مثل سید صدرالدین قنوجی و میان عبدالرحمن ساکن سیکری و میان عزیزالله سنبلی ایشان نیز دران معرکه حاضر شدند اتفاق علما بران شد که او را حبس کرده عرض اسلام باید نمود اگر ابا آورد باید کشت لودهن از اسلام آوردن ابا نمود کشته شد و سلطان علمای مذکور را انعام فرموده بجاهای خود رخصت داد بعد از چند روز خواصخان دهلی را با اسمعیلخان پسر خود سپرده حسب الحکم به سنبل آمد خلعت و نوازش یافت درینوقت سعید خان شروانی از لاهور آمده ملازمت نمود چون از جملهٔ غدر اندیشان بود او را با تاتارخان و محمد شاه و سائر غداران از ولایت خود اخراج کرد ایشان از راه گوالیر رفتند درین اثنا مان راجه گوالیر ریحان نام خواجه سرا را با تحف و هدایای نفیسه بخدمت فرستاد و چون سلطان از خواجه سرا سخنان پرسید او جوابهای نا ملائم گفت سلطان ایلچی را از روی اعراض رخصت نموده بآمدن خود و گرفتن قلعه تهدید فرمود درینوقت خبر فوت خانخانان قرملی حاکم بیانه رسید چندگاه بیانه را بر عماد و سلیمان پسران خانخانان مقرر داشت و چون بیانه بواسطهٔ استحکام قلعه و سرحد بود محل بغی و فساد شد عماد و سلیمان با متعلقان خود از بیانه به سنبل رسیدند

و چون بیانه بواسطهٔ استحکام قلعه و سرحد بود محل بغی و فساد شد عماد و سلیمان با متعلقان خود از بیانه به سنبل رسیدند ... از عماد و سلیمان را تغیر کرده بخواص خان دادند و بعد از چند روز صفدرخان جهت عملداری آگره که از مضافات بیانه بو تعین شد عماد و سلیمان را شمس آباد و جلیسر و منگلور و شاه آباد و پرگنات دیگر عنایت شد بعد عالمخان حاکم میوات و خانخانان نوحانی حاکم ریری امر شد که باتفاق خواصخان به تسخیر قلعهٔ دهولپور پرداخته از تصرف رای بنالک دے برآورند و رای بقدم ممانعت پیش آمده مجادله و محاربه نمودن گرفت و خواجه بین نیز که از دلاوران صف شکن بود درانجا بشهادت رسید و هر روز جمعی کشته شدند چون این خبر بسلطان سکندر رسید بیتابانه روز جمعه ششم ماه رمضان سنهٔ مذکور از سنبل بجانب دهولپور حرکت نمود چون نزدیک دهولپور رسید رای بیانکدی متعلقان خود را در قلعه گذاشته بگوالیر رفت متعلقان او از صدمهٔ افواج سکندری طاقت نیاورده نیمشب از قلعه برآمده گریختند صباح بگاه سلطان در قلعه رفته دوگانهٔ شکر بتقدیم رسانیده لوازم فتح بعمل آورد و لشکریان دست بغارت و خرابی دراز کرده خانها تاراج نموده باغات نواحی دهولپور را که تا هفت کروهی سایه انداخته بودند از بیخ برانداختند سلطان درانجا یکماه توقف نموده بجانب گوالیر روان شد آدم لودی را با سائر امرا درانجا گذاشته از آب چنبل گذشت و کنار آب اسی

سارن آمد بعضی پرگنات حوالی سارن که در تصرف زمینداران بود تغیر داده بجاگیر مردم خود مقرر کرده وازانجا ازراه
مهلیکر بجونپور آمد وشش ماه درانجا اقامت نموده جانب پتهه اقامت فرمود و نقل است که سلطان ازسالباهن
رای پتهه دختر طلبیده بود و او ابا آورد سلطان جهت انتقام در سنه اربع وتسعمائه جانب پتهه عزیمت کرد چون
به پتهه رسید دست بتاراج برآورده ازآبادانی اثر نگذاشت چون بقلعه باندهوگر که محکم ترین قلاع آن ولایت حاکم
نشین ست رسید جوانان مردانه جلادت تمام نمودند و بواسطه استحکام قلعه سلطان ازانجا بجونپور رفت و چند روز
ازانجا اقامت نموده بپرداخت امور مملکت اشتغال نمود درین اثنا حساب مبارکخان موجی خیل لودی
که در حین قید کردن باربکشاه جونپور را حواله او کرده بودند درمیان شد مبارکخان هرچند خواست که بلطایف الحیل
گذراند و خوانین را شفیع آورد فایده نکرد و حکم شد که از حاصل چندساله را موافق برات سلطان تحصیل
نمایند اتفاقاً دران ایام سلطان بچوگان بازی برآمد دراثنای چوگان باختن چوگان سلیمان پسر دریاخان شروانی
بچوگان هیبت خان خورده سر سلیمان شکست میانه ایشان برسراین مناقشه رفت و رنجش شد خضر برادر سلیمان
جهت انتقام برادر خود قصداً چوگان بر سر هیبت خان زد و شور و غوغا برخاست محمود خان و خانخانان هیبت خان را
تسکین داده بمنزل بردند سلطان ازمیدان برآمده بدرون محل رفت و بعد از چهار روز باز بچوگان سوار شد و در
اثنای راه شمس خان نامی از اقربای هیبت خان غضبناک ایستاده بود چون خضر برادر سلیمان را دید چوگان بر سر او
زد و شمس خان را بفرموده سلطان لت بسیار کردند سلطان برگشته بمحل درآمد و بعد ازین برامرا بدظنه شد بعضی
امرا که مخلص و دولتخواه شناخته بود بپاسبانی تعین کرد و امرای مسلح شده هرشب پاس میداشتند درین ضمن
در مقام مکر و غدر شدند و بیست و دو کس از سرداران اتفاق نموده شاهزاده فتح خان بن سلطان بهلول را بر
قصد سلطنت تحریک کردند و سوگند و عهد درمیان آورده قصد فتنه و فساد نمودند شاهزاده این راز نزد شیخ طاهر و
مادر خود افشا نموده تذکره اسامی بداندیشان ظاهر ساخت شیخ مذکور و مادرش او را نصیحت کرده قرار دادند که آن تذکره را
پیش سکندر برده دامن خود از تهمت یعنی پاک سازد و شاهزاده همچنان کرد سلطان ازغدر و بداندیشی آن جماعت خبردار
شده باتفاق وزرا بجهت تسکین فتنه هرکس را بناحیتی آواره ساخت بعد ازان در سنه خمس وتسعمائه جانب سنبل
عزیمت کرد و درانجا چهار سال اقامت نموده بامور مملکت پرداخته بعیش و عشرت گذرانید و بیشتر اوقات را صرف
چوگان و شکار مینمود درین اثنا از بدعملی و بدکرداری اصغر حاکم دهلی خبر یافته بخواص خان حاکم ماچیواره حکم فرستاد که
اصغر را گرفته بدرگاه فرستد خواص خان حسب الحکم بجانب دهلی متوجه شد پیش ازانکه خواص خان بدهلی بیاید
اصغر در شب شنبه ماه محرم سنه ست وتسعمائه از قلعه برآمده پیش سلطان به سنبل رفته مقید گشت خواص خان دهلی را
متصرف شده بحکومت مشغول گشت نقلست که زناردارى بود لودهن نام در موضع کانتی سکونت داشت

طبقات.

حـ - نمود چون آنجا رسید افیون و ز ... ورو غن ... ان شد سلطان ازانجا بجونپور رفت واسپانی که
دران سفر بهیته محنت کشیده بودند اکثری تلف شد وچنانچه هرکه صد اسپ درپایگاه داشت نود اسپ ضائع
گشت رای لکهمی چند پسر رای بهبل وسائر زمینداران بسلطان حسین نوشتند که در لشکر سلطان سکندر اسپ
نمانده ویراق تلف شده فرصت غنیمت است سلطان حسین جمعیت نموده باصد زنجیر فیل از بهار بر سر سلطان
سکندر آمد سلطان بگذر کنتت از آب گنگ گذشته بچنار رسید وازانجا به بنارس آمد وخانخانانرا پیش
سالباهن پسر رای بهبل فرستاد که اورا دلاسا کرده بیارد دران وقت لشکر سلطان حسین هژده کروهی
بنارس بود سلطان سکندر بسرعت بر سر سلطان حسین رفت در اثنا راه سالباهن بخدمت رسید بعد از
مقابله جنگ صف اتفاق افتاد سلطان حسین هزیمت یافته بولایت بهیته رفت سلطان سکندر از دوبا
... تعاقب سلطان حسین نمود در اثنا راه معلوم شد که سلطان حسین ببهار رفته
اشته بایک لک سوار تعاقب سلطان حسین نمود سلطان حسین ملک کندو را در حصار بهار
است بعد از نه روز سلطان برگشته باردو ملحق شده متوجه بهار گشت سلطان سکندر از منزل دیوبار بر سر ملک کندو فوج تعین کرد
اشته خود بکهیل گانو از توابع لکهنوتی رفت سلطان سکندر آمد محبت خان باچندی از امرا در بهار گذاشته بدرویشپور
کنند وگر بخت وبهار بدست گماشتگان اسکندری آمد ... متوجه شد رای ترهت استقبال نموده
آمد وخانخانان وخانجهان را بر سر پرتال وارد وگذاشته بجانب ترهت ... مبارکخان نوخانی را جهت تحصیل آن گذاشته
اطاعت کرد وچند لک تنگه بر سر رای ترهت خراج قرار داده ... خانجهان وفات یافت احمدخان پسر
بازبدرویشپور بلشکرگاه آمد ودر شانزدهم شوال سنه احدی وتسعمائه بزیارت شیخ شرف منیری قدس سره به بهار رفته فقرا
کلان اورا بخطاب اعظم همایون امتیاز بخشید بعد ازان ... سلطان علاءالدین بادشاه بنگاله روان
مساکین آنجارا خوشوقت ساخته بازبدرویشپور آمد وازانجا بر سر سلطان علاءالدین پسر خود دانیال را باستقبال فرستاد سلطان سکندر
وچون به تغلقپور از اعمال بهار رسید سلطان علاءالدین ... ساخت ودر موضع باره طرفین بهم
ومحمود خان لودی ومبارکخان نوخانی را ازینطرف بمقابله روان ساخت ... سلطان علاءالدین دخل نکند
وبایکدیگر سخن صلح درمیان آوردند وقرار یافت که سلطان سکندر بولایت سلطان علاءالدین ... مخالفان اورا پناه ندهد بعد از
وهمچنین سلطان علاءالدین ولایت سلطان سکندر را مزاحمت نرساند ومخالفان اورا پناه ندهد بعد از
صلح محمود خان ومبارکخان نوحانی مراجعت نمودند ودر قصبه بهیته از توابع بهار مبارکخان فوت شد سلطان
سکندر از تغلقپور بدرویشپور آمده چندماه توقف فرمود وولایت باعظم همایون مقرر شد وولایت بهار
دریاخان پسر مبارکخان نوحانی یافت درین اثنا عسرت غله شد وبنابر رفاهیت خلائق زکوة غله را در کل
بخشیده امین منع زکوة صادر فرمود از انروز باز زکوة غله برطرف شد درینوقت سلطان بقصبه

بچلونیان و دیگر مردم قریب یک لک پیاده و سوار جمع شده مبارکخانرا بیجان ساختند و شیرخان برادر مبارکخان بشهادت رسید و مبارک خان در گذر جوسی بیاک که الآن در انجا شهر الهٰ آباد آبادان شده و از بناهای حضرت خلیفه الٰهی ست از آب گنگ میگذشت که بدست ملاحان گرفتار شد درین حال رای نهند راجه تهیه خبردار شده مبارک خان را اسیر ساخت باربک شاه غلبه آنطائفه را دریافته از جونپور بدر یاباد پیش محمد قرملی که بجالا بیهار اشتهار داشت آمد باز سلطان سکندر در سنه سبع و تسعین و ثمانمائه بآنجانب عزیمت فرمود و چون از آب گنگ گذشته بدلمئو رسید باربک شاه با جمیع امرا بخدمت پیوست و بالتفات و عنایات ممتاز گشت و از مهابت و دبدبه آمدن سلطان رای بهیل مبارکخان نوحانی را از قید گذاشته بخدمت فرستاد و سلطان از انجا بکهر آمد در انجا زمینداران بسیار اجتماع نموده بمقابله ایستاده کارزار نمودند و عاقبت شکست خورده علف تیغ گشته منصرف شدند و غنیمت بسیار بدست لشکریان سلطان افتاده سلطان بجونپور رفته و دیگر باره باربکشاه را در جونپور گذاشته مراجعت کرد و در نواحی اوده قریب یکماه بسیر و شکار گذرانیده چون بکهر رسید خبر آوردند که باربکشاه از غلبه زمینداران که باو متفق شده اند در جونپور نمی تواند بود و سلطان فرمود که محمد قرملی و اعظم همایون و خانخانان نوحانی از راه اوده و مبارکخان از راه آگره بجونپور رفته باربکشاه را مقید ساخته بخدمت سلطان بفرستند ایشان حسب الحکم بجونپور رفته باربک شاه را گرفته بند کرده بخدمت سلطان فرستادند چون باربکشاه را پیش سلطان آوردند او را بهیبت خان و عمر خان سروانی سپرد و خود از نواحی جونپور بجانب قلعه چنار عزیمت نموده بعضی امرای سلطان حسین شرقی که در انجا بودند جنگ کرده شکست یافته در قلعه در آمدند چون قلعه محکم بود سلطان بمحاصره نپرداخته بجانب کنتنت که از مضافات تهیه است رفت رای بهیل راجه آنجا استقبال نموده اطاعت کرد سلطان کنتنت را باو مقرر داشته بجانب اریل نهضت نمود درین اثنا رای بهیل متوهم شده اسباب و حشم خود را گذاشته بجانب تهیه فرار نمود سلطان تمام اموال و حشم او پیش او فرستاد و چون سلطان به اریل رسید دست بتاراج دراز کرد باغات و عمارات خراب ساخته از راه کره بدلمئو رفت و منکوحه شیرخان برادر مبارک خان نوحانی را در حباله خود آورده بشمس آباد آمده و چندگاه آنجا اقامت نموده به سنبل رفت و از سنبل باز بجانب شمس آباد توجه فرمود و در اثنای راه قریه مدهو کل که مسکن و ماوای متمردان بود قتل و تاراج کرد متمردان آنموضع گریخته در موضع وزیر آباد خزیدند وزیر آباد را نیز قتل عام فرموده بشمس آباد آمده برسات را گذرانیده و در سنه تسع و تسعین بعزیمت ولایت تهیه جهت گوشمال راجه بهیل نهضت نموده در اثنای راه مواضع متمردان بغارت میرسید و قتل و بند بعمل می آمد چون بکهاران کهانی رسید در انجا با نرسنگه پسر راجه تهیه جنگ شد نرسنگه هزیمت خورده کهانی را گذاشته بجانب تهیه گریخت چون سلطان به تهیه رسید راجه تهیه بجانب موضع سرگج فرار نموده در اثنای راه فوت کرد و سلطان از سرگج جانب سنده از اعمال تهیه

حاکم جتهره مولانا حسن کنبو حجاب خاص مجد الدین حجاب خاص شیخ عمر حجاب خاص شیخ ابراهیم حجاب خاص مقبل
حجاب خاص قاضی عبد الواحد پسر طاهر کابلی حجاب خاص خواص خان مهوده پسر خواص خان خواجه نصر الله مبارک خان
اقبالخان حاکم قصبه باری خواجه اصغر پسر قوام حاکم دهلی شیرخان برادر مبارک خان نوحانی عماد الملک کنبو متعلق
دریاخان نوحانی که میر عدل بود و بعد از چندگاه سکندر سلطان بجانب پرگنه راپری عزیمت نمود عالم خان برادر سلطان
سکندر در حصار راپری چندوار چند روز متحصن شد و در آخر گریخته پیش عیسی خان بن تاتار خان لودی در بتیالی رفت
ولایت راپری بخان خانان نوحانی مقرر شد و سلطان باتاوه رفته هفت ماه آنجا گذرانید عالم خان را بجانب
خود آورده از اعظم همایون جدا کرده ولایت اتاوه را باو داد و اسماعیل خان نوحانی را جهت صلح پیش باربک شاه
بادشاه جونپور فرستاده خود بر سر عیسی حاکم بتیالی رفت عیسی خان بعد از مقابله و مقاتله زخمی و مجروح گشت و آخر از زد
عجز اطاعت نموده ایل شد و بهمان جراحات فوت کرد رای گنیس که موافق باربک شاه بود آمده با سلطان پیو
اقطاع بتیالی باو مقرر فرمود بر سر باربک شاه رفت باربک شاه از جونپور بقنوج آمده طرفین را مقابله دست داد
و او بعد از کارزار و محاربه مبارک خان گرفتار شد و باربک شاه شکست یافته ببداون رفت سلطان تعاقب
کرده محاصره نمود باربک شاه از روی عجز و انکسار اطاعت نمود سلطان او را نوازش کرده خوشدل ساخت و
بهمراه گرفته بجونپور برده بدستور سابق بر تخت شرقیه نشاند اما پرگنات ولایت جونپور را بامرای خود تقسیم نمود جا
حکام از خود گذاشت و در خدمت او معتمدان گماشت و از آنجا بکوتله و کالپی آمده کالپی را از اعظم همایون پسر
شاهزاده خواجه بایزید تغیر داده بمحمد خان لودی مقرر فرمود و از آنجا بجتهره آمده و تاتارخان حاکم جتهره لوازم
انقیاد و دولتخواهی بتقدیم رسانید جتهره را باو مقرر داشته جانب قلعه گوالیر حرکت نموده خواجه محمد قرملے را
با خلعت خاص پیش راجه مان بگوالیر فرستاد راجه مان نیز از روی طاعت پیش آمده برادرزاده خود را بخدمت
فرستاد و او تا بیانه متابعت سلطان نمود شرف حاکم بیانه پسر احمد جلوانی نیز از راه انقیاد پیش آمده
سلطان فرمود که بیانه را بگذارد تا عوض آن جلیسر و چندوار و مارهره و سکیته داده شود سلطان شرف عمر خان
سروانی را همراه گرفته به بیانه آمد تا کلیدهای قلعه سپارد چون به بیانه در آمده نقض عهد نموده قلعه را محکم ساخت
سلطان سکندر باگره آمد هیبت خان جلوانی که از توابع سلطان شرف بود در قلعه آگره متحصن شد سلطان
چندی از امرا را بر سر آگره گذاشته خود باز به بیانه رفت و در محاصره مبالغه بکار داشت چون کار بر
سلطان شرف تنگ شد از روی عجز امان خواست و در سنه سبع و تسعین و ثمانمائه بیانه فتح شد و ولایت
بیانه بر خانخانان قرملے مقرر گشت و سلطان شرف را اخراج فرمود و او بگوالیر رفت و سلطان بدهلی
مراجعت کرد و بیست و چهار روز در دهلی توقف کرد درین اثنا خبر رسید که زمینداران ولایت جونپور و

نمود سلطان بهلول حسین خان پسر خانجهان را امیرت روان کرد خود از سهرند بدهلی آمد و طرفین را مدتی بمحاربه کار زار گذشت شرقیه از روی کثرت و ابهت کمال غلبه داشتند آخر الامر قطب خان کس پیش سلطان حسین فرستاده پیغام داد که من بندهٔ احسانی بی بی راجی ام وقتی که در جونپور محبوس بودم انواع احسان در حق من ازان عفیفه بظهور آمده حالیا صلاح درانست که با سلطان بهلول صلح کرده مراجعت فرمایند و ولایت طرف آب گنگ تعلق بشما داشته باشد وانچه اینطرف گنگ ست بسلطان بهلول گذارند طرفین راضی شده نزاع برطرف ساختند سلطان حسین باعتماد صلح برتال را گذاشته کوچ کرد سلطان بهلول وقت یافته ملتفت کرده برتال لشکر سلطان حسین را تاراج نموده پاره از خزاین و اسبابی که بر اسپان و فیلان بار کرده بودند بدست سلطان بهلول افتاد و تا چهل امرای نامدار لشکر سلطان حسین مثل قتلغخان وزیر که اعلم العلمای وقت خود بود و داود تیهو نایب عرض و امثال ایشان اسیر شدند قتلغخان را زنجیر کرده بقطب خان لودی سپردند و سلطان بهلول تعاقب نموده بعضی پرگنات سلطان حسین مثل قصبهٔ کنپل و پتیالی و شمس آباد و سکیت و کول و مارهره و جلالی را متصرف شد در هر پرگنه شقدار تعیین کرد و چون تعاقب از حد گذشت سلطان حسین برگشته نزدیک موضع آرام بجوار اعمال رپری بمقابله و مقاتله ایستاد و آخر بصلح قرار گرفت مشروط بانکه سلطان حسین و سلطان بهلول بولایت خود و حدود قدیم قانع بوده باشند بعد از صلح سلطان حسین به رپری رفته و سلطان بهلول در موضع هرپامو آمد و بعد از مدتی باز سلطان حسین جمعیت نموده بر سر سلطان بهلول آمد و در نواحی موضع سونهار محاربه سخت افتاد و سلطان حسین باز هزیمت یافت قطعه

چه بخت سست بود از کمان سخت چه سود * بخت کار کند در صف مصاف خدنگ * بسا سپاه قوی دل که گاه سستی بخت * زخورد پایه سپاهی شکست خورده بجنگ *

و اموال بیقیاس بدست لودیان در آمده باعث ازدیاد قوت و مکنت سلطان بهلول شد سلطان حسین باز به رپری رفت و سلطان بهلول قریب موضع هرپامو فرود آمد درین اثنا خبر فوت خانجهان که در دهلی بود بسلطان بهلول رسید سلطان پسر اورا خانجهان خطاب کرده جای پدر باو مسلم داشت و از انجا بر سر سلطان حسین به رپری آمده بعد از محاربه و مقاتله بفتح و فیروزی اختصاص یافت در وقت فرار و عبور آب جون چندی از عیال و فرزندان سلطان حسین غریق بحر فنا شدند و سلطان حسین بجانب گوالیر رفت در نواحی هتکانت طایفهٔ بهدوریه دراز دستی او دست انداز و غارت کردند و چون بگوالیر رسید رای کیرت سنگه راجهٔ گوالیر اطاعت نموده خادمانه سلوک کرد و چند لک تنگه نقد و چند خیمه و سراپرده و چند اسپ و فیل و شتر پیشکش گذرانیده در زمرهٔ دولتخواهان منتظم شد و فوجی همراه سلطان حسین نموده تا کالپی متابعت کرد در خلال این احوال سلطان بهلول بقصد

قوت مقاومت نماند و مراجعت نموده بدهلی آمد و بعد از چند روز سلطان بهلول بواسطهٔ انتظام مهام
پنجاب و دفع حاکم ملتان عزیمت ملتان نموده قطب خان لودی و خانجهان را به نیابت خود در دهلی گذاشت
سلطان بهلول هنوز در راه بود که خبر رسانیدند که سلطان حسین با لشکرهای آراسته و فیلان کوه پیکر عزیمت
دهلی نموده می آید سلطان بهلول بسرعت مراجعت نموده بدهلی آمد و باستقبال غنیم رفته در چندوار مقابله نمود
تا هفت روز افواج طرفین بمحاربه گذرانیدند درین اثنا احمد خان میواتی و رستم خان حاکم کول بسلطان حسین
پیوستند و تاتارخان لودی با سلطان بهلول موافقت نمود و بعد از آن که معرکهٔ جدال و قتال باطناب کشید
بسعی اعیان دولت قرار یافت که تا سه سال هر دو بادشه بولایت خود قانع بوده بهم جنگ نکنند بعد از صلح سلطان
حسین اتاوه را محاصره کرد سلطان بهلول بدهلی آمده سه سال اقامت نمود بعد انجام ملک و لشکر
پرداخت درین میان سلطان بهلول بر سر احمد خان میواتی که قبل ازین با سلطان حسین موافقت نموده بود
رفت و چون بمیوات رسید احمد خان را خانجهان که از امرای بزرگ سلطان حسین بود دلاسا نموده بخدمت
آورد و درین وقت احمد خان پسر یوسف خان جلوانی حاکم بیانه در بیانه خطبه بنام سلطان حسین خواند چون مدت
سه سال منقضی شده بود سلطان حسین با یک لک سوار و یکهزار فیل متوجه دهلی شد و سلطان بهلول از دهلی برآمده در نزدیک
قصبهٔ تهنواره مقابله نمود خانجهان درمیان آمده طرفین را صلح داد و بعد از صلح سلطان حسین باتاوه رفته اقامت
نمود و سلطان بهلول بدهلی آمده بعد از اندک مدت باز سلطان حسین بر سر سلطان بهلول رفت سلطان بهلول
از دهلی برآمده نزدیک را لشکر چند روز طرفین را مقابله شد و چند مرتبه افواج را محاربه کردند و آخر بصلح انجامید
سلطان حسین بجانب اتاوه رفت و سلطان بهلول بدهلی مراجعت کرد درینوقت مادر سلطان حسین بی بی
راجی در اتاوه درگذشت کلیان مل پسر رای کرن سنگه راجه گوالیر و قطب خان لودی که از چندوار بگوالیار
رفته بودند پیش سلطان حسین آمدند چون قطب خان سلطان حسین را با سلطان بهلول در مقام پرخاش
یافت بنیاد خوش آمد کرده گفت که بهلول از زمرهٔ نوکران شماست او را دم برابری نمیرسد و من تا دهلی را
بتصرف شما در نیارم قرار نخواهم گرفت و بلطائف الحیل از سلطان حسین رخصت گرفته بخدمت سلطان بهلول
آمد و گفت که بحیله و تدبیر از دست سلطان حسین خلاص شده ام او را در مخاصمت با شما راسخ یافتم شما را
کار خود باید بود درین اثنا سلطان علاء الدین در بداون درگذشت سلطان حسین از اتاوه بجهت تعزیت
ببداون آمد و بعد از مراسم تعزیت بداون را از پسر سلطان علاء الدین تغیر داده متصرف شد این بی مروتی را
بجود روا داشت و از بجانب سنبل رفت و مبارک خان پسر تاتارخان حاکم سنبل را مقید کرده بسارن فرستاد
وحه. با لشکر عظیم و یکهزار فیل بدهلی آمده در ماه ذیحجه سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه کنار آب جون قریب گذر کهنه نزول

وجب طلب حسین خان از لشکر محمد شاه برآمد جانب جهرنه روان شد فوج سلطان بهلول را پنداشت که
فوج شاهزاده حسین خان ست نزدیک آمد فوج سلطان بهلول جلال خان را گرفته پیش سلطان آوردند
او عوض قطب خان دانسته در بند کرد محمد شاه تاب مقاومت نیاورده بجانب قنوج راهی شد سلطان
بهلول تا آب گنگ تعاقب نموده پاره اسباب بتاراج لغنیمت گرفته مراجعت نمود وقتی که شاهزاده حسین خان
بسنه خمس و خمسین و ثمانمائه پیش بی بی راجی آمد بسعی والده و اعیان دولت شرقیه بر تخت سلطنت
جلوس کرده بسلطان حسین خان مخاطب گشت چنانچه در طبقه شرقیه بتفصیل قلم زده کلک جواهر سلک شده
ملک مبارک گنگ و ملک علی گجراتی و سائر امرا بر سر محمد شاه که کنار آب گنگ نزدیک گذر راجکر فرود آمده بود
تعیین فرمود چون لشکر سلطان حسین خان نزدیک رسید بعضی امرائیکه همراه محمد شاه بودند جدا شده آمدند محمد شاه
چند سوار گریخته در باغی که دران نواحی بود درآمد و او را درانجا محاصره کردند ه بوقتی که دولت باو یار بود
زره پیش تیرش نمودار بود ✱ درانگه که بخشش نشد دستگیر ✱ نکردی خدنگش گذر بر حریر ✱ محمد شاه چون در تیر قادر انداز
بود دست به تیر و کمان کرد بی بی راجی با سلاحدار او راست آمده پیکان تیرها از ترکش محمد شاه را دور کرده بود
محمد شاه هر تیری را که دست کرد بی پیکان از ترکش برآمد آخر الامر بشمشیر درآمده چند کس را انداخت ناگاه تیرے
از دست مبارک گنگ بگلوی محمد شاه رسید و بهمان زخم از اسپ افتاد و درگذشت ه ما در گیتی ندارد
زده کو رانگشت ✱ دل منه بر مهر این زال بسیر کش زینهار ✱ چون اجل فی شاه بیند نی گدا روز قضا ✱ سلطنت
ناید سرور و سرور کے ناید بکار ✱ من گرفتم شرق تا غرب جهان یکسر تراست ✱ فی اجل خواهد ستانید از تو روز اضطرار
امرا ان سلطان حسین با سلطان بهلول صلح کردند و عهد بستند که تا چهار سال هر کدام بر ولایت خود
قانع باشد و رای پرتاب که قبل ازین با محمد شاه یکی شده بود و بنا بر دلاسای قطب خان افغان با
سلطان بهلول پیوست وقتی که سلطان حسین از قنوج کوچ کرده کنار حوضی که آنرا هر سه میگویند فرود آمده
قطب خان لودی را از جونپور طلبیده باسپ و خلعت و دیگر عنایت امتیاز بخشید باعزاز و اکرام تمام
پیش سلطان بهلول فرستاد و سلطان بهلول نیز شاهزاده جلال خان را بتعظیم و تکریم و انعامات خوشدل
ساخته بخدمت سلطان رخصت کرد و بعد از چندگاه سلطان بهلول جانب شمسآباد عزیمت نمود و شمس آباد
از تصرف جونا خان برآورده برای کرن داد و درانجا برسنگه رای پسر رای پرتاب سلطان بهلول را ملازمت
نمود و قبل ازین رای پرتاب یک تیره که دران روزگار بمنزله علم سردار میبوده است و یک نقاره از دریا خان
بزور گرفته بود دریا خان از روی انتقام برسنگه پسر او را باستصواب قطب خان بقتل رسانید درین اثنا
قطب خان پسر حسین خان و مبارز خان بهته و رای پرتاب با سلطان حسین شرقی موافق شدند سلطان بهلول را

جنبات ابے

روندناگاه اسپ قطب خان بدری خورد و قطب خان از اسپ افتاده د[illegible] شد سلطان محمود او را بجونپور ب فرستاد و هفت سال در بند ماند سلطان بهلول شاهزاده جلال و شاهزاده سکندر و عماد الملک را مقابل فوج محمود بهدرای کرن که در قلعه بود گذاشته خود بمقابله و محاربه سلطان محمود پرداخت درین اثنا سلطان محمود بیمار شده رخت هستی برداشت **نظم** درین شیشه هم زهر و هم شکرست + گهی جانگزا گاه جان پرورست + یکی را بسر افسر زر نهد + یکی را زکین تیغ بر سر نهد + نه کینش بموقع نه مهر این بجاست + درین بهدارا دران بیوفاست

بی بی راجی مادر او باتفاق امرا شاهزاده بهیکن خان را بر سریر سلطنت نشاند محمد شاه خطاب کرد میان هر دو پادشاه صلح شد و عهد بستند که ولایت سلطان محمود در تصرف محمد شاه باشد و آنچه در قبض سلطان بهلول بود بسلطان بهلول ارزانی باشد محمد شاه بجونپور رفت و سلطان بهلول بدهلی مراجعت کرد و وقتی که نزدیک دهلی رسید شمس خاتون خواهر قطب خان پیغام کرد ما دام قطب خان در بند سلطان محمد شاه است سلطا[ن را] قرار و آرام و خواب حرام است سلطان متاثر گشته از دهنکور مراجعت نموده بر سر محمد شاه رفت محمد شاه نیز از جونپور روان شد چون بشمسآباد رسید شمسآباد را از رای کرن که از جانب سلطان بهلول حاکم بود گرفته بجوناخان داد رای پرتاب که سابقاً اتفاق داشته غلبه محمد شاه را ملاحظه نموده با محمد شاه پیوست محمد شاه آمد سلطان در بیری که نزدیک سرستی بود نزول نموده چند روز جنگ انداخت محمد شاه از سرستی فرمان بکوتوال جونپور نوشت که برادرم حسنخان و قطب خان پسر اسلام خان لودی را بقتل رساند کوتوال عرضه داشت نموده که بی بی راجی بنوعی محافظت هر دو نماید که مرا بر قتل ایشان قدرت نیست چون این نوشته بمحمد شاه رسید والده بی بی راجی را از جونپور طلب داشت که او را با حسن خان برادر او آشتی داده پاره ولایت را بحسن خان بدهد بی بی راجی از جونپور روان شد کوتوال جونپور بموجب فرمان محمد شاه شاهزاده حسن خان را بقتل رسانید بی بی راجی حسن خان را تعزیت بجا آورده توقف نموده و پیش محمد شاه نیامد محمد شاه بوالده نوشت که چون سایر شاهزادها نیز همین حال پیدا خواهند کرد خدمت والده همه را یکبارگی تعزیت بجا آرد محمد شاه پادشاه قهار خونریز بود امرا ازو در بیم و هراس بودند روزی شاهزاده حسین خان برادر محمد شاه باتفاق سلطان شاه جلال خان اجودنی بعرض محمد شاه رسانیدند که لشکر سلطان بهلول داعیه شبخون بر سر ما دارد سی هزار سوار و سی زنجیر فیل همراه گرفته بمقابله رفتن بر اعدا از لشکر محمد شاه جدا شده در کنار جبرنه ایستادند سلطان بهلول اینخبر را شنیده فوجی بمقابل ایشان تعیین کرد شاهزاده حسین خان خواست که شاهزاده جلال خان را همراه کرد و کس بطلب او فرستاد درین اثنا سلطان شاه گفت توقف کردن مصلحت نیست جلال خان از دنبال خواهد رسید بجانب قنوج روان شد شاهزاده جلال خان اتفاقاً سلطان بهلول که در مقابله ایشان تعیین شده بود آمد بجای ایشان ایستاده شد شاهزاده جلال خان

سلطان محمود فتح خان هروی را باسی هزار سوار و سی زنجیر فیل بر سر سلطان بهلول تعین نمود لودیان اپس فوج شده
بکارزار درآمدند فیلی که فوج فتح خان هروی پیشروی میکرد قطب خان لودی که در تیراندازی ممتاز بود بیک
چوبه تیر بیکار ساخته از پیکار بازداشت دریاخان لودی که با سلطان محمود پیوسته بود
و اهتمام جنگ میکرد قطب خان او را بآواز بلند گفت که مادران و خواهران تو در قلعه متحصن اند ترا چه لایق که
از جانب بیگانه سعی جنگ میکنی و حفظ ناموس نمی نمائی دریاخان گفت من میروم تو تعاقب نکنی قطب خان
سوگند یاد کرد و دریاخان رو گردانیده بمجرد برگشتن دریاخان فتح خان هزیمت خورده گرفتار گشت چون بهنسو
برادر رای کرن را فتح خان بقتل رسانیده بود رای کرن سر فتح خان را جدا کرده بخدمت سلطان بهلول آورد
سلطان محمود از وقوع این حال تاب نیاورده جانب جونپور مراجعت نمود و بعد ازین سلطنت سلطان بهلول
استقامت گرفت قوت و تمکنت تمام پیدا کرد و جهت ضبط ولایت در حرکت آمد اول بمیوات رفت
احمد خان میواتی استقبال نموده اطاعت کرد سلطان هفت پرگنه از تصرف او برآورده باقی را باو گذاشت
و احمد خان میواتی مبارک خان عم خود را دائمی در خدمت سلطان مقرر کرد سلطان از میوات بقصبه برن
رفت دریاخان لودی حاکم سنبل نیز از راه اطاعت و انقیاد پیش آمده هفت پرگنه پیشکش نمود سلطان بهلول
ازانجا بکول آمد کول را بعیسی خان بدستور سابق مقرر داشته و چون برهانا باد رسید مبارک خان حاکم سکیت
بخدمت شتافت محال جاگیر او نیز تغیر نداده همچنین ولایت رای پرتاب حاکم بهون گانو نیز باو واگذاشته
ازانجا بقلعه رای پری رفت قطب خان بن حسن خان حاکم رای پری متحصن شد و در اندک مدت حصار رای پری
فتح شد و خانجهان قطب خان را قول داده پیش سلطان آورده محال جاگیر او را نیز مسلم داشتند ازانجا باتاوه
رفت حاکم اتاوه نیز اطاعت نموده درین وقت سلطان محمود شرقی باز بر سر سلطان بهلول آمده در سواد اتاوه
نزول نمود روز اول افواج طرفین محاربه نمودند روز دیگر قطب خان و رای پرتاب صلح درمیان آورده
قرار دادند که آنچه در تصرف مبارکشاه بادشاه دهلی بود بسلطان بهلول تعلق داشته باشد و آنچه در قبضه
سلطان ابراهیم بادشاه جونپور بود در تصرف سلطان محمود باشد و در جنگ فتح خان هروی که هفت زنجیر
فیل از سلطان محمود بدست سلطان بهلول افتاده بود آنها را سلطان بهلول واپس فرستاد و قرار دادند
که شمس آباد بعد از برسات سلطان بهلول از جونا خان که از جانب سلطان محمود حاکم آنجا بود بگیرد و بعد ازین
سلطان محمود بجونپور رفت و سلطان بهلول بمیعاد مقرر فرمان بجانب جونا خان نوشت که از شمس آباد بر
رود او اطاعت نکرد سلطان بهلول بر سر او رفت و جونا خان گریخت سلطان بهلول شمس آباد را برای کرن داد
سلطان محمود این خبر را شنیده بر سر سلطان بهلول بشمس آباد آمد قطب خان و دریا خان لودی بر لشکر سلطان شبخون

در مجلس او در آمدند بنیاد حرکت غریب کردند بعضی کفش خود را در کمر بستند بعضی کفشها را در طاق بالای سر حمید خان
گذاشتند حمید خان گفت این چه عمل ست گفتند از ملاحظهٔ دزد محافظت مینماییم بعد از زمانی افغانان بحمید خان
گفتند که بساط شما عجائب رنگها دارد و اگر یک گلیم ازین بساط عنایت فرمایند کلاه و طاقیه بجهت فرزندان خود
ساخته تحفه فرستیم تا اهل عالم بدانند که ما را در خدمت حمید خان عزت و آبروی تمام بهم رسیده حمید خان در جواب
تبسم نموده گفت که قماشهای خوب جهت این کار انعام بشما نمایم و چون خوانهای خوشبوی مجلس آوردند بعضی
افغانان جوهر را لیسیدند و گلها را خوردند و بعضی بیرهٔ پان را وا کرده چونه را تنها خوردند چون دهن بسوخت بیرهٔ پان را
از دست انداختند حمید خان از ملک بهلول پرسید که چرا چنین کردند گفت مردم روستائی بیعقلند میان مردم
کم بوده اند غیر از خوردن و مردن هنری ندارند روز دیگر ملک بهلول مهمان حمید خان شد و عادت چنان بود
که وقتی که ملک بهلول بخانهٔ حمید خان می آمد معدودی چند همراه او می آمدند و اکثر مردم بیرون می استادند درین بار
که مهمان شد افغانان باغوای ملک بهلول دربان را لت کرده بزور در آمدند و گفتند که ما نیز نوکر حمید خانیم از
سلام او چرا محروم مانیم چون غوغا و شورش شد حمید خان از صورت حال پرسید گفتند افغانان ملک بهلول اند
دشنام کنان در آمدند و گفتند ما هم در رنگ ملک بهلول نوکران حمید خانیم و اندرون در آمد با چرا در بنائیم
و سلام نکنیم حمید خان گفت بگذارید بیت دگر زندگانی توقع مدار ۞ اگر در جیب و دامن دهی جای مار ۞ افغانان
هجوم کرده در آمدند و پهلوی هر خدمتگاری که گرد حمید خان ایستاده بودند دو نفر ایستاده شدند درین اثنا قطب خان
لودی زنجیر از بغل بر آورد و پیش حمید خان نهاده گفت مصلحت درینست که چند روز ترا در گوشه باید بود و بجهت
حق نمک جان تو نمی کنم حمید خان را مقید ساخته سپردند چون ملک بهلول دهلی را بی مانع و مخالف
متصرف شد خطبه و سکه بنام خود کرده بسلطان بهلول ملقب گشت و بسلطان علاء الدین نوشت که
چون من پروردهٔ پدر شما ایم در معنی بوکالت شما کار سلطنت را که از رونق رفته بود رونق و رواج میدهم و
نام ترا از خطبه نمی افگنم سلطان در جواب نوشت که چون پدر من ترا فرزند گفته بود ترا بجای برادر بزرگ داشته
سلطنت بتو گذاشته بدان قناعت نمودم سلطان بهلول کامران و کامیاب شده
شروع در کار مملکت نمود بعد ازان سال بجهت سرانجام ولایت ملتان و آن نواحی نهضت نمود امرای
سلطان علاء الدین که از سلطنت لودیان راضی نبودند سلطان محمود شرقی را از جونپور طلبیدند و در سنه
ست و خمسین و ثمانمائه سلطان محمود با لشکر عظیم بدهلی آمده محاصره نمود خواجه بایزید پسر سلطان بهلول با امرای
دیگر متحصن شد سلطان بهلول این خبر را شنیده از دیبالپور مراجعت کرده بموضع نریله که پانزده کروهی
دهلیست فرود آمد و لشکریان او دو بار شتر و گاوی که از لشکر سلطان محمود بچراگاه میرفت گرفته آوردند

برادرزن حمید خان و مخلصان دیگر او بهر حیله که توانستند او را از قید خلاص کردند او فرار نموده بدهلی رفت ملک محمد جمال که از جمله نگاهبانان او بود از پی در آمده بر سر خانه حمید خان رسیده جنگ انداخت ملک محمد جمال را بزخم تیر کشتند و مردم بسیار بحمید خان جمع گشتند و بغوغای بالاش حمید خان درون حرم سلطان در آمده زنان و دختران و پسران سلطان نیز برهنه از حصار شهر بیرون کرد و خزائن و اسباب سلطنت را متصرف شد سلطان علاء الدین از زبونی بخت انتقام را با امروز و فردا گذاشته بواسطه برسات در بداون توقف کرد حمید خان فرصت یافت در فکر آن شد که دیگری را بجای سلطان علاء الدین بردارد سلطان محمود شرقی پادشاه جونپور چون خویش سلطان علاء الدین بود طلبیدن او را مناسب ندید سلطان محمود پادشاه هندو دور بود لودیان نزدیک ملک بهلول که در سرهند بود طلبداشت و ملک بهلول با جمعیت تمام بدهلی آمد و بعد از عهد و پیمان حمید خان کلیدهای حصار را بملک بهلول داد و او در هفدهم ماه ربیع الاول سنه خمس و خمسین و ثمانمائة بر سر حکومت نشست ؎ برین تخت فیروزه هر صبح و شام ✽ یکی مهره بخت چیند بکام ✽ کس این تخت و این مهره با خود نبرد ✽ بکام دل از مملکت برنخورد ✽ در انوقت سلطان بهلول را نه پسر بود خواجه بایزید پسر بزرگ نظام خان که سلطان سکندر شاه باربکشاه مبارکخان عالم خان مشهور بسلطان علاء الدین جمال خان میان یعقوب فتح خان میان موسی جلال خان و از امرا و اقربا کسی چند کس بودند قطب خان پسر اسلام خان لودی دریا خان لودی تاتار خان پسر دریا خان مبارک خان نوحانی تاتار خان یوسف خیل عمر خان شروانی قطب خان پسر حسن خان افغان احمد خان میواتی یوسف جلوانی علیخان پسر یوسف خان جلوانی علیخان ترکبچه شیخ ابو سعید قرملی احمد خان شاهی خانخانان نوحانی شمس خان وزیر خان خانخانان پسر احمد خان شروانی بهنگ خان لشکر خان شهاب خان و پسر مبارز خان بته رستم خان جونا خان پسر غازی ملک میان حسن پسر خانجهان ملنگی حسین خان و دریا عماد الملک اقبال خان میان فرید میان معروف قرملی رای پرتاب رای کیلن رای کرن سلطان بهلول بظاهر صلاح آراسته بود و متابعت شریعت غرا کمال تقید داشت در کل حال سلوک بر مسالک شرعیه نموده در داد و عدل مبالغه فرمودی بیشتر اوقات بمجلس علما و مصاحبت فقرا گذرانیدی و تفقد حال فقیران و محتاجان واجب شناختی القصه چون سلطان بهلول بدهلی در آمد حمید خان قوت و شوکت تمام داشت بنابر صلاح وقت با و مدارا مینمود و ملایمت بسیار میکرد و هر روز بسلام او میرفت یکروز بمهمان حمید خان شد افغانان را آموخته شد در مجلس حمید خان بعضی حرکاتیکه از عقل و فهم دور باشد بکنید تا شما را سهل پندارد و رعب و هیبت شما از دل او دور گردد و از شما بحذر نباشد و قبیله افغانان

عرضداشتی مشتمل بر ناخوشیهای حاجی شدنی و عقیدت و اخلاص خود بخدمت سلطان ارسال نموده و دران
مذکور ساخت که اگر سلطان حاجی مذکور را بقتل رساند و منصب وزارت بحمید خان دهد بنده فرمانبردار و
خدمتگار باشم سلطان محمد بیفکر و تامل حسام خانرا بقتل رسانید و حمید خانرا وزیر ساخت بیت لابد از حسن
دشمنی بیند * هر که بی وجه دوستدار کشد * لودیان از روی اخلاص پیش آمده ملازمت سلطان نمودند و
بتازگی محال جاگیر ایشان مسلم ماند و بعد از آنکه ملک بهلول از جانب سلطان محمد با سلطان محمود مالوی
محاربه نموده بخطاب خانخانانی ممتاز گشت و بتدریج لودیان لاهور و دیبالپور و سنام و حصار فیروزه و دیگر
پرگنات را بزور متصرف شدند و چون کمال غلبه و استیلا بهم رسانیدند و از گرفتن لاهور و دیبالپور بحکم سلطان
یکسرو شده بودند لوای مخالفت برافراخته بر سر سلطان محمد بدهلی رفت مدتی سلطان را محاصره نموده
چون گرفتن دهلی میسر نشد مراجعت نموده بسرهند آمد و خود را بسلطان بهلول مخاطب کرده خطبه و سکه
را موقوف به تسخیر دهلی داشت درینحال سلطان محمد فوت شد و بعضی امرا و اعیان ملک سلطان علاء الدین
پسر او را بر تخت سلطنت اجلاس دادند بیت زهی ملک دوران سر در نشیب * پدر رفت و پای پسر
در رکیب * درین وقت تمام هند ملوک طوائف شد بود و یانرا استیلای تمام دست داده بود و احمد خان
میواتی از مهرولی تا لادوسرای که متصل شهر دهلی است متصرف بود و لودیان ولایت سهرند و لاهور را
تا پانی پت داشتند دریا خان لودی ولایت سنبل را تا گذر خواجه خضر که متصل شهر دهلی است حاکم بود
عیسی خان ترکبچه کول را داشت قطب خان پسر حسن خان افغان حاکم ربری بود رای پرتاب قصبه
بهونگانو و پتیالی و کنپلا را متصرف بود و بیانه در قبض داود خان اوحدی بود سلطان علاء الدین شهر دهلی را
با چند موضع داشت و باین ولایت بادشاهی میکرد و در گجرات و دکن و جونپور و بنگاله هر یک بادشاهی
باستقلال بود و بار دوم سلطان بهلول جمعیت نموده از سرهند بدهلی آمد و حصار دهلی فتح نشد و باز بسرهند
رفت درین اثنا سلطان علاء الدین با قطب خان و عیسی خان و رای پرتاب باب تقویت حال خود مشورت کرد ایشان
در جواب گفتند که اگر سلطان حمید خانرا مقید ساخته از منصب وزارت معزول سازد مایان چند پرگنه از تصرف امرا آورده
داخل خالصه میکنیم سلطان علاء الدین حمید خانرا بند فرمود بیت کسی کو تا بگل گوید که از مرغان بستانی * تر آخر بلبلی بود چه
داری بسته پر او را * و از دهلی کوچ کرده بر نانا باد قریب بارهره آمد قطب خان و عیسی خان و رای پرتاب از انجا ملازمت نموده
عرض کردند که چهل پرگنه داخل خالصه میکنیم بشرط آنکه حمید خانرا بقتل رسانند چون قبل ازین فتح خان پدر حمید خان ولایت
رای پرتاب را تاراج کرده زن او را تصرف کرده بود و بنابر عداوت کهنه سلطانرا بر قتل حمید خان ترغیب نموده سلطان
علاء الدین که بکار سلطنت مناسبت نداشت بی فکر و تامل بقتل حمید خان فرمان داد درین وقت

خود را بدهلی گذاشته بجانب دیپالپور نهضت نموده در مقام اجتماع لشکر گشت و با سلطان علاء الدین عهد بشست کرد
که برای دولت خواهی سلطان تردد مینمایم و خود را بندهٔ سلطان میدانم که سلطان علاء الدین در جواب بنوشت
که چون پدر من ترا پسر خوانده و مرا پسر و برگ تردد نیست بیک پرگنه بداؤن قناعت کرده سلطنت را بتو گذاشتیم
بیت بی دردسر نیزه و آمد شد شمشیر * کامی که تمنای ملک بود برآمد * ملک بهلول با فتح و اقبال روزافزون بپا
بادشاهی را بر قامت خود درست یافته کامیاب گشت و از دیپالپور بدهلی آمده بر تخت سلطنت جلوس نموده
سلطان بهلول خطاب یافت و از امرای سلطان علاء الدین آنها که با او بودند مواجب ایشان مقرر و مستقیم
ماند بعد چندگاه سلطان علاء الدین رحلت کرد و جهان بکام سلطان بهلول شد ایام سلطنت او هفت
سال و چند ماه بود * بیت * سرانجام گیتی همین است و بس * وفائی نکرد است با هیچکس * ذکر سلطان
بهلول لودی * از ثقات مرویست که ملک بهلول برادرزادهٔ سلطان شاه لودی است که اسلامخان
خطاب داشت و از امرای کبار خضرخان و سلطان مبارک شاه بود و حکومت سهرند میکرد چون آثار
رشد و نجات در برادرزادهٔ خود مشاهده مینمود او را بمنزلهٔ فرزند پرورده در آخر عمر بقائم مقامی خود وصیت کرده
درگذشت اسلامخان را پسری بود قطب خان نام او سر از متابعت ملک بهلول پیچیده پیش سلطان محمد
رفت و سلطان محمد حاجی شدنی را که حسام خان خطاب داشت با لشکر بسیار بر سر ملک بهلول فرستاد
در موضع کرهه از مواضع پرگنه خضرآباد و ساذهوره طرفین را محاربه دست داد و حسام خان شکست یافته بدهلی
رفت و ملک بهلول را قوت و مکنت تمام حاصل گشت گویند روزی ملک بهلول در ابتدای حال با دو یار
خود بسامانه رسید این نام عزیزی در آنجا بود و ملک بهلول باتفاق هر دو یار خود بخدمت آن بزرگ رفته
بادب بنشست و آن مجذوب بزبان راند که از شما کسی هست که پادشاهی دهلی بدو هزار تنکه بخرد ملک بهلول
یکهزار و ششصد تنکه در همیان داشت بیرون آورده پیش آن عزیز نهاد و گفت زیاده ازین ندارم آن عزیز
قبول فرموده گفت که پادشاهی مبارک باشد همراهانش تمسخر نموده استهزا کردند در جواب گفت که از دو
حال بیرون نیست این قضیه اگر وقوع خواهد یافت پس سودا مفت کرده باشم اگر نخواهد شد خدمت درویشان
نمودن از اجر خالی نیست * بیت * سالکان رهِ همت چه او تبه سمندند * ملک کاوس و فریدون بگدائے
بدهند * و آنکه در بعضی تواریخ مذکور است که ملک بهلول تجارت مینمود اصلی ندارد ظاهرا جد پدری او تجارت
میکرده بهند آمد و شد مینمود القصه ملک بهلول با ملک فیروز عم خود و سائر اقربا ولایت سرهند را متصرف
شده قوت و استعداد تمام بهم رسانیده از سخن آن درویش که از صغر سن در خاطر داشت و اغوای حسرت که هم
که در صدر گذشت مرغ سلطنت در دماغ او بیضه نهاده طالب ملک شده بود و بعد از فتح حسام خان ملک بهلول

مژده داد و ملک بهلول را هوای سلطنت در سر افتاده در مقام جمعیت شد و از اطراف و جوانب افغانان را می طلبید و نگاه میداشت تا در اندک مدتی خلق کثیر برو گرد آمد و خیلی پرگنات نواحی را متصرف شد و باندک سبب ظاهری با سلطان محمد شاه بنیاد مخالفت نهاده باکمال ابهت و استیلا بر سر دهلی رفت و مدتی محاصره نموده بی نیل مقصود مراجعت کرد کار سلطنت محمد شاه روز بروز سستی پذیرفت و کار بجای رسید که امرائی که به بیست کروهی دهلی بودند سر از اطاعت پیچیده دم استقلال زدند آخر الامر در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه سلطان محمد شاه ودیعت حیات سپرد ایام سلطنت او ده سال و چند ماه بود بیت چنین ست آئین گردنده دور * گهی مهربانی از و گه جور * ز دوران امید وفا داشتن * بود چشم نور از سها داشتن * دو روزست چون بوالهوس مهر او * نشان وفا نیست در چهر او

ذکر سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن مبارک شاه بن خضر خان

چون سلطان محمد شاه فوت کرد امرا و ارکان دولت پسر او را سلطان علاء الدین خطاب کرده بر تخت سلطنت نشاندند ملک بهلول و سائر امرا بیعت کردند در اندک زمانی ظاهر شد که سلطان علاء الدین از پدر سست تر و در کار سلطنت عاجز ترست سودای دماغ ملک بهلول قوی تر شد بیت چو بیند که از اژدها نیست رنج * خردمند مگذارد از دست گنج * سلطان علاء الدین در سنه خمسین و ثمانمائه جانب سامانه سواری کرد در اثنای راه خبر آمد که پادشاه جونپور بقصد دهلی می آید سلطان بسرعت مراجعت نموده بدهلی آمد حسام خان که وزیر ممالک و نائب غیبت بود بعرض رسانید که بمجرد آوازه دروغ آمدن غنیم سلطان را مراجعت فرمودن لائق حال سلطنت نبود سلطان علاء الدین ازین سخن که مخالف طبیعت او بود رنجیده آزرده خاطر گشت و در سنه احدی و خمسین و ثمانمائه بجانب بداون حرکت نمود و چندگاه آنجا توقف کرده بدهلی آمد و اظهار کرد بداون را خوش کرده ام و میخواهم که همیشه در آنجا باشم حسام خان از روی اخلاص باز بعرض رسانید که دهلی را گذاشتن و بداون را تختگاه ساختن صلاح دولت نیست سلطان ازین سخن بیشتر رنجید و او را از خود جدا ساخته در دهلی گذاشت و هر دو برادر زن خود یکی را شحنه شهر ساخت و دیگری را امیر کوتی و در بیت نبودش چو تدبیر و سامان کار * چه ندامت کشید آخر از روزگار * و باز در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه جانب بداون عزیمت کرد و در آنجا بعیش مشغول شد و باندک ولایتی که در حکم او بود قناعت نمود بعد از مدتی میان هر دو برادر زن او که در دهلی بودند مخا[illegible] و با یکدیگر جنگ کردند و یکی از آنها کشته شد و روز دوم مردم شهر باغوای حسام خان برادر دوم را بقصاص [illegible] در ین وقت سلطان بتحریک ارباب فتنه قصد قتل حمید خان نمود که او وزیر مملکت بود و او فرار نموده بشهر در آمد [illegible] حمید خان شهر را متصرف شد و ملک بهلول را بالسلطنت طلب داشت و تفصیل این اجمال در احوال ملک بهلول [illegible] آمده قابض گشت و بعد از چند روز جمعی از هوا خوا[illegible]
[illegible] لودی با جمعیت تمام [illegible]

مبارک کوتوال راپیش دروازه لعل گردن زدند و روز دیگر کمال الملک باجمیع امرائیکه بیرون قلعه بودند با محمدشاه
بیعت تازه کرده باتفاق عامه خلائق او را بر تخت سلطنت نشاندند کمال الملک منصب وزارت یافته
بکمال خان مخاطب گشت و ملک چمن را غازی الملک خطاب کرده ولایت امروهه و بداون بدستور
سابق مقرر داشت ملک الهداد لودی هیچ خطابی قبول ننموده به برادر خود خطاب دریاخانی گرفت
و ملک کهوبراج مبارک خانی را اقبال خان خطاب شد و ولایت حصار فیروزه بدستور سابق مقرر گشت جمیع
امرا بانعامات و زیادتی مواجب ممتاز گشتند پسر بزرگ سید سالم را مجلس عالی سید خان و پسر خورد را
شجاع الملک و ملک صدره را علاء الملک خطاب داد و ملک رکن الدین نصیر الملکی یافت و ملک اشرف
حاجی شحنه دهلی شد در ماه ربیع الاول سنه مذکور محمدشاه بجانب ملتان عزیمت نمود و در منزل مبارک پور
اکثر امرا مثل عماد الملک اسلام خان و محمد خان و محمود خان بن نصرت خان و یوسف خان اوحدی
و اقبال خان و سائر ملازمان بخدمت رسیدند محمدشاه مشائخ ملتانرا زیاده کرده خانجهانرا بملتان گذاشته
در سنه مذکور بدهلی آمد و در سنه اربعین و ثمانمائه بجانب سامانه حرکت نموده فوجی بر سر شیخا کهوکهر فرستاد و ولایت
او را خراب کرده بدهلی آمد در سنه احدی و اربعین و ثمانمائه خبر آوردند که بسبب تمرد جماعت لنگاه در
ملتان خلل است و نیز خبر رسید که سلطان ابراهیم شرقی بعضی پرگنات را متصرف گشت و رای گوالیر
و رایان دیگر دست از مالگذاری کشیده اند چون محمدشاه را عرق حمیت در حرکت نیامد و مساهله و غفلت
غالب گشت در هر سر سودائی و در هر دل تمنائی پیدا آمد بیت چو شه بازماند ز پروای ملک بود در سرا
تمنای ملک بعضی امرای سلطان محمود خلجی پادشاه مالوه را طلبیدند و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه سلطان
محمود بدهلی رسید محمدشاه فوجها آراسته پسر خود را بیرون فرستاده ملک بهلول لودی را مقدمه ساخت
سلطان محمود خلجی هر دو پسر خود را سلطان غیاث الدین قدر خان را در برابر فرستاد و از صبح تا شام غبار
وهیجا برپا بود و شب طرفین برگشته در محل خود قرار گرفتند روز دیگر محمدشاه حرف صلح در میان آورد و درین
اثنا بسلطان محمود خبر رسانیدند که سلطان احمد گجراتی بجانب مندو می آید سلطان محمود فی الحال بصلح
راضی شده مراجعت نمود و این صلح باعث زیادتی زبونی محمدشاه در نظرها شد چون سلطان محمود
کوچ کرد ملک بهلول لودی تعاقب نموده پاره بر تال و اسباب گرانبار را بغنیمت گرفته مراجعت کرد ازیمنت
ملک بهلول محمدشاه خوشدل گشته بالطاف خسروانه سربلند گردانیده ملک بهلول را فرزند خوانده سلطان محمدشاه
در سنه خمس و اربعین و ثمانمائه جانب سامانه حرکت کرد و ملک بهلول را ولایت دیپالپور و لاهور ارزانی
داشته بدفع جسرت کهوکهر فرستاد و خود بدهلی مراجعت نمود جسرت با ملک صلح کرده او را بهوس سلطنت دهلی

بندگان مبارک شاهی را که هرکدام صاحب جمعیت بودند بهانه طلبیده بدست آورده بعضی را سیاست کرد
و بعضی را مثل کرم چند و ملک مقبل و ملک قنوج را مقید ساخته در استیصال خانه زادان مبارکشاهی سعی و جهد نمودن
گرفت و پرگنات اطراف نواحی که خلاصه و زبده بودند خود متصرف شده قلیلی بدیگران تقسیم نموده و پرگنه بیانه و امروهه
و نارنول و کهرام و چند پرگنه میان دوآب بحواله سید هارون و اقربای ایشان کرده ابوشه غلام خود را بجهت تحصیل
مال چندساله به بیانه فرستاد و او بتاریخ دوازدهم ماه مذکور در شهر بیانه در آمده خواست تا قلعه را بدست آرد یوسف خان
اوحدی خبردار شده از هندوستان به بیانه آمد و با ابوشه جنگ کرده او را بقتل رسانید و عیال و فرزندان او اسیر شدند
چون حرام نمکی سرور الملک بر کافه انام ظاهر بود اکثر امرا که پرورده نمک خضر خان و سلطان مبارک شاه بودند
در فکر کار او شدند و سرور الملک نیز در تدبیر گرفتن ایشان بود درین حال خبر رسید که الهداد لودی حاکم سنبل
و اهار و ملک جمن حاکم بداون و امیر علی گجراتی و امیر کمال ترک بچه لوای مخالفت برافراخته اند و سرور الملک
و کمال الملک و سید خان و یوسف پسر خورد سید هارون کانکور را جهت دفع فتنه ایشان نامزد کرد و در ماه رمضان
کمال الملک بکنار آب جون فرود آمد و از آنجا بقصبه برن رفته جهت انتقام خون مبارکشاه از پسر سرور الملک
و سید هارون در برن توقف کرد و ملک الهداد کمال الملک را در باطن باز خود دانسته از ایشان پیش نرفت سرور الملک را
بر غدر کمال الملک واقف گشته ملک هشیار غلام خود را به بهانه امداد پیش بهار الملک فرستاد تا از غدر او حاکم بود
محافظت یوسف و سید هارون نماید درین اثنا ملک جمن با اهار آمده با الهداد ملحق شد یوسف و سید هارون و
هوشیار که از غدر کمال الدین متوهم بودند بسبب زیادتی توهم ایشان شب از لشکر جدا شده بدهلی آمدند و در
سلخ ماه رمضان ملک الهداد و ملک جمن با امرای موافق با ملک کمال الملک یکی شدند کمال الملک با جمعیت
کثیر متوجه دهلی شد و سرور الملک در قلعه دهلی متحصن گشته تا مدت سه ماه محاوله نمود و درینحال خبر وفات زیرک خان
حاکم سامانه رسید جاگیر او به پسر محمد خان تفویض شد محمد شاه اگرچه بظاهر با اهل قلعه طریقه موافقت می سپرد اما
بجهت انتقام پدر منتظر وقت فرصت میبود و سرور الملک دهلی در قلعه نیز بر بعضی اطلاع یافته در کمین محمد شاه
بود اتفاقاً در هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه سرور الملک و پسران میران صدر و از روی مکر و غدر شمشیرها
علم کرده بسراپرده محمد شاه در آمدند محمد شاه همه وقت از خوف ایشان با جمع کثیر از هواخواهان مستعد جنگ می بود
را هم آنجا کشتند و پسران میران صدر را اسیر کرده پیش دربار سیاست کردند بیت غزالی که چو دید شیر دار پلنگ
شد و خاک از خون او لاله رنگ سدهپال و حرامخواران دیگر متحصن شده بجنگ پیش آمدند محمد شاه کمال الملک
در شهر در آورد سدهپال خانه خود را آتش زده زن و فرزندان خود را طعمه آتش گردانیده کشته شد بحکم محمد شاه
ان کانکو و کهرا سے که اسیر شده بودند همه را نزدیک حظیره محمد شاه سیاست کردند ملک بهوشار

حصار خالی کردند شمس الملک حصار را متصرف شد چون مبارک شاه را از مهم شور و لاهور فارغ شد جریده بزیارت
مشایخ ملتان رفت و از انجا بدیبالپور آمد چون از عماد الملک مهمی نداشت ولایت دیبالپور و جلندر از شمس الملک
تغیر داده بعماد الملک ارزانی داشت و ولایت بیانه که در جاگیر عماد الملک بود بشمس الملک قرار یافت سلطان
بدهلی رفت و چون کار وزارت از سرور الملک متمشی نمیشد و ملک کمال الدین در همه کار مستعد بود و مهمات
اشراف بعهدهٔ او بود قرار داد که هر دو باتفاق بسر انجام مهمات قیام نمایند چون ملک کمال الدین مرد سنجیده
و کاردان بود مرجع تمام خلق گشته در مهمات صاحب اختیار شد سرور الملک که از تغیر دیبالپور و جاگیرهای سابق
آزرده خاطر بود و از روی حسد در مقام نفاق شد و پسران کانگو و کجو را که پروردهٔ خانه زادان صاحب خدم و حشم
گشته بودند با خود موافق ساخت و میران صدر نائب عرض ممالک و قاضی عبد الصمد خاص حاجب و مردم
دیگر را نیز در مخالفت بجد کرده فرصتی میجست در ینوقت سلطان مبارکشاه در هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلثین
و ثمانمائه در کنار جون شهر بنیاد نهاده مبارک آباد نام کرد در ان ایام خبر فتح سرهند و سر فولاد ترکبچه رسید سلطان
مبارکشاه بنابر شکار بجانب سرهند رفت و در اندک مدتی زمینداران آنجا را مطیع و فرمانبردار ساخته مراجعت
نموده بشهر مبارک آباد آمد درینوقت خبر آوردند که میانه سلطان ابراهیم شرقی و سلطان هوشنگ مالوی بر سر کالپی
جنگ میشود فرامین بطلب امرای اطراف فرستاده ماه جمادی الآخر سنه مذکور بجانب کالپی عزیمت کرد و در
دهلی نزول نموده چند روز بجهت اجتماع لشکر توقف کرد و اتفاق روز جمعه نهم ماه رجب سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه
سلطان مبارکشاه باهتمام عمارات مبارک آباد میرفت و بجز محرمان و مخصوصان کسی همراه نبود و سرور الملک
که منتظر وقت و فرصت بود جماعت فدایی را که متفق او بودند اشارت نمود تا یکبار شمشیرها علم کرده سلطان
مبارک شاه را شهید ساختند ایام سلطنت مبارکشاه سیزده سال و سه ماه و شانزده روز بود ذکر محمد شاه
بن مبارک شاه بن خضر خان محمد شاه پسر شاهزاده فرید بن خضر خانست چون مبارک شاه اورا
پسر خوانده بود مؤلف تاریخ مبارکشاهی که در زمان او تالیف نموده او را به پسری مبارکشاه یاد کرده صاحب تاریخ
بهادرشاهی او را پسر فرید شاهزاده نوشته است و چون در دیگر تواریخ نیز فرزندی مبارک شاه بر او اطلاق شده
درین کتاب نیز موافق مشهور ایراد کرده شد القصه در آخر روز جمعه که سلطان مبارک شاه بشهادت رسید
سلطان محمد شاه باتفاق امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت جلوس فرمود و سرور الملک اگرچه بظاهر بیعت
نموده بود اما اسباب سلطنت مثل خزانه و فیلان و سلاح خانه را در تصرف داشت سرور الملک را خانجهان
و میران صدر را معین الملک خطاب شد و ملک الشرق کمال الملک در صدد آن بود که از سرور الملک و میران
صدر و از سایر حرامخواران انتقام خون مبارک شاه بگیرد روز دوم از جلوس محمد شاه سرور الملک و چندی

ندررا از نصرتخان گرفته بملک الهداد لودی داد وقتی که ملک الهداد بولایت جلندهر رسید شیخا از آب بیاه
شته محاربه نمود و ملک الهداد هزیمت بجانب کوه بیانه کوهتی بجواره رفت و فتنه شیخا قوی شدن گرفت سلطان
در ماه ربیع الاول سنه مذکور جانب میوات عزیمت نمود و چون بقصبه تاورو رسید جلالخان میواتی با جمعی کثیر
در حصار ریلدوز درآمد روز دیگر جلال خان فرار نموده بدر رفت و غله و ذخیره حصار بدست سلطان افتاد سلطان
از انجا کوچ کرده به تجاره رفته اکثر ولایت را خراب کرد جلالخان از روی عجز اطاعت نموده مال ترجانون قدیم
ادا نمود عماد الملک از ولایت بیانه با جمعیت تمام آمده ملازمت کرده سلطان ملک کمال الدین را با چندی
از امرای جهت ضبط گوالیر وا نامزد رخصت نموده در ماه جمادی الاول سنه مذکور بدهلی آمد درین اثنا خبر رسید
که شیخ علی بر سر امرا که قلعه ترهنده را محاصره دارند می آید سلطان مبارکشاه لشکری بتقویت امرا فرستاد
شیخ علی از شور ایلغار کرده ولایت کنار آب بیاه را تاخت و خلق کثیر را اسیر نموده جانب لاهور رفت و ملک
یوسف و ملک اسمعیل که حکام لاهور بودند متحصن شده سر ممانعت پیش آوردند و در محافظت قلعه و شهر مبالغه
مینمودند چون مخالفت اهل شهر معلوم ملک یوسف و ملک اسمعیل شد قرار بر فرار اختیار کرده بدر رفت و شیخ علی
فوجی بتعاقب ایشان فرستاد تا جمعی کثیر کشته شدند و چندی را اسیر کرده و ملک راجا که از مردم اعیان بود از جمله
اسیران شد شیخ علی لاهور را گرفته داد غارت و تاراج داده قلعه لاهور را بنیاد و تعمیر نهاد و دو هزار سوار انتخابی
بجهت محافظت شهر گذاشته متوجه دیبالپور شد ملک یوسف که از قلعه لاهور بقلعه دیبالپور پناه برده بود متحصن شده
استقامت نمود چون این خبر بعماد الملک ترهنده رسید ملک احمد برادر خود را با جمعی کثیر مدد ملک یوسف فرستاد
شیخ علی از رسیدن کومک دیبالپور را گذاشته قصبات میان لاهور و دیبالپور را متصرف گشت در ماه جمادی الاول
سنه مذکور که خبر فتنه و فساد شیخ علی بمبارکشاه رسید متوجه سامانه شده روز چند انتظار لشکرها برد چون ملک کمال الدین
و بعضی امرا رسیدند به تلوندی رفت عماد الملک و اسلام خان که نامزد ترهنده بودند آمده ملازمت نمودند و
بدیگر امرا فرمان رفت که از گرد حصار ترهنده برخیزند خود بتعجیل بگذر بوی رفت شیخ علی رو بگریز نهاده برگشت سلطان
مبارک شاه که بنواحی دیبالپور رسید شیخ علی از آب چناب گذشته بود سلطان مبارک شاه ملک سکندر
تحفه را که از قید شیخا کهوکهر خلاص شده بود بشمس الملک خطاب داده دیبالپور و جلندهر حواله کرده بتعاقب
شیخ علی بدر رفته بود و در قلعه شور مظفر برادرزاده خود را گذاشته پاره اسباب و اسلحه او بدست لشکر شمس الملک
افتاد سلطان در برابر تلبنه از آب راوی گذشته قلعه سور را محاصره نموده مظفر تا یکماه تلاش نموده آخر
از روی عجز در صلاح زده دختر خود را با پیشکش بسیار بسلطان مبارک شاه داد و سلطان مراجعت نموده
را بلاهور فرستاد و فوجی که از جانب شیخ علی در لاهور بود در ماه شوال سنه مذکور الامان خواسته

[illegible] در بیست و ششم [illegible] شوال [illegible] ملتان رسید [illegible] شیخ علی [illegible] بجانب [illegible]
شیخ علی بجانب [illegible] حصار [illegible] آمده [illegible] رفت و در آنجا [illegible]
[illegible] اختیار کرده [illegible] شد [illegible] شیخ علی
[illegible] چند [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] شیخ علی [illegible]
عماد الملک [illegible] بجانب [illegible] مراجعت [illegible] مبارک شاه [illegible]
[illegible] شیخ علی [illegible]
سکندر تحفه [illegible] شیخ علی [illegible]
[illegible] سکندر [illegible]
[illegible] شیخ علی [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] شیخ علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملتان [illegible]
[illegible] ملک [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ملتان [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک [illegible] شیخ علی [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شیخ علی
[illegible] سلطان [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] مراجعت [illegible]
در آن وقت سلطان مبارک شاه [illegible]
عماد الملک [illegible] ماه رمضان سنه [illegible]
[illegible] مراجعت [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]

شکست یافته بجانب سرستی رفتند وحشم واسباب بدست فولاد افتاد وسبب قوت واستیلای او شد و سلطان اینخبر شنیده بجانب ترهنده نهضت فرمود امرا ولشکریان از هرطرف بلشکر ملحق میشدند وزمینداران نیز بخدمت مبادرت مینمودند چون فولاد استعداد تمام داشت در قلعهٔ ترهنده متحصن شد سلطان مبارکشاه در راه زیرک خان وملک کالو واسلام خان وکمال خانرا بجهت محاصره فرستاد عماد الملک حاکم ملتانرا نیز جهت تسکین فتنهٔ فولاد طلب شده در ماه ذی حجه سنه مذکور عماد الملک بسرستی رسیده ملازمت نموده چون فولاد بر قول عماد الملک اعتماد داشت اورا جهت تسلی فولاد بترهنده فرستاد فولاد سخن وحکایت گذرانید بربغی اصرار نمود وعماد الملک بی نیل مقصود بخدمت مبارک شاه آمد سلطان در ماه صفر سنه اربع وثلثین وثمانمائه عماد الملک را بملتان رخصت داده خود بجانب دهلی مراجعت فرمود اسلام خان وکمال خان وفیروز میتین را محاصره ترهنده گذاشت عماد الملک بترهنده رسید امرا در محاصره قلعه سرراه کرده بملتان رفت فولاد شش ماه جنگ کرد ومبلغی را بدست معتمدان خود پیش شیخ علی بیگ بکابل فرستاده استمداد نمود شیخ علی در ماه جمادی الاول سنه مذکور بجانب ترهنده روان شد وچون بده کروهی ترهنده رسید اسلام خان وکمال خان وسائر امرا ترک محاصره داده بجاهای خود رفتند فولاد از قلعه برآمد ملاقات نموده مبلغ دو لک تنگه که قبول نموده بود داد کرد شیخ علی عیال واطفال فولادرا همراه گرفته مراجعت نموده ورعیت ولایت جلندر را اسیر کرده در ماه رجب سنه مذکور جانب لاهور رفت وملک سکندر را نچه هرسال باو میداد داده بازگردانید وازانجا بتلواره رفته در خرابی آن میکوشید عماد الملک بجهت دفع شیخ علی تا قصبهٔ طلبنه آمد شیخ علی تاب مقاومت نیاورده بجانب خطیبپور رفت درین اثنا حکم رسید که عماد الملک طلبنه را گذاشته بملتان رود وبست وچهارم ماه شعبان سنه مذکور عماد الملک بجانب ملتان کوچ کرد شیخ علی چون مغرور بود نزدیک خطیبپور از آب راوی گذشته پرگنات کنار آب جیلم را که بجناب مشهورست غارت و تاراج کرده متوجه ملتان شد وچون بده کروهی ملتان رسید عماد الملک سلطان شه لودی را که عم ملک بهلول لودی باشد بمقابلهٔ او فرستاد ودر اثنای راه بشیخ علی رسید محاربه نموده شهادت یافت ولشکر او پاره کشته شد وپاره گریخته بملتان رسید روز سوم ماه رمضان سنه مذکور شیخ علی بخیرآباد که قریب ملتان است فرود آمد ودر چهارم رمضان بر دروازه قلعه جنگ انداخت عماد الملک پیادهای شهر را بیرون کرد تا لشکر شیخ علی را در باغات معطل داشتند آنروز شیخ علی کاری نساخته بلشکرگاه خود رفت روز جمعه بست وهفتم ماه رمضان بازنوای جنگ برافراخت متوجه قلعه شد ومردم بسیار کشته شدند وشیخ علی مراجعت نموده در اردوی خود قرار گرفت بدین طریق تا مدتی هر روز محاربه میشد سلطان مبارک شاه فتح خان بن ظفرخان گجراتی را با امرای نامی مثل زیرک خان وملک کالو شحنهٔ فیل واسلام وملک یوسف وکمال خان ورای هنو بهتی بمدد عماد الملک

سلطان محمود حسین را جهت محافظت قلعه و ضبط ولایت گذاشته مراجعت فرموده یازدهم ماه شعبان سنه احدی و ثلثین و ثمانمائه بدهلی آمد و در ماه شوال سنه مذکور سلطان ملک قدو میواتی را جهت آنکه با سلطان ابراهیم شرقی همراه شده بود بقتل رسانید و ملک سرور را جهت ضبط ولایت میوات فرستاد و اکثر مردم آنولایت مواضع خود را ویران ساخته بکوه در آمدند جلال خان برادر ملک قدو و احمد خان و ملک فخر الدین و سائر اقربا در قلعه اندرون جمع شدند و ملک سرور باج گرفته بجانب شهر مراجعت کرده در ماه ذیقعده خبر رسید که جسرت و سیخا کهوکهر کلانور را محاصره نموده بودند ملک سکندر حاکم لاهور بر سر او رفته منهزم شده بلاهور مراجعت نمود و جسرت از آب بیاه گذشته متوجه تسخیر قلعه جلندر شد و چون بران دست نیافت مواضع نواحی را تاخته اسیر کرده باز متوجه کلانور شد سلطان مبارک شاه زیرک خان حاکم سامانه و اسلام خان امیر سرهند را فرمان فرستاد که ملک سکندر را امداد نمایند پیش از رسیدن ایشان ملک سکندر رای غالب کلانوری را با جمعیت او همراه گرفته تا بیاه رفت و جسرت مقابله نمود و شکست خورده جانب بهکر رفت و از قسم غنائم هر قدر که از نواحی جلندر بدست آورده بود بدست لشکر ملک سکندر افتاد و در ماه محرم سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه ملک محمود حسین فتنه از ولایت بیانه را که محمد خان اوحدی بنیاد کرده بود تسکین داده بدهلی آمد بعد از آن سلطان مبارکشاه جانب کوهپایه میوات نهضت فرموده بمهدورای آمده روزی چند توقف نمود و جلال خان میواتی و سائر میواتیان ناچار شده بقبول مالگذاری کردند و بعضی از آنها ملازمت نمودند سلطان در ماه شوال سنه مذکور بدهلی مراجعت فرمود و درین اثنا خبر وفات ملک رجب نادر و حاکم ملتان رسید ملک محمود حسن را عماد الملک خطاب داده بملتان فرستاد و در سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه سلطان جانب گوالیر لشکر کشید و از راه بیانه بگوالیر رفت و فتنه آنولایت را تسکین داده جانب هتکانت رفت و رای هتکانت هزیمت خورده بکوه پایه در آمد سلطان ولایت او را تاراج کرده و خلق کثیر را اسیر نموده از انجا براه رابری آمد و آنولایت را از پسر حسین خان تغیر داده حواله ملک حمزه کرد و در ماه رجب سنه مذکور مراجعت نمود و در اثنای سید سالم فوت کرد و پسر بزرگ او را سالم خان و پسر دیگر را شجاع الملک خطاب داده و سید سالم مدت سی سال در خدمت خضر خان مغفور داخل امرای کبار بود و سالها در تبرهنده خزانه و ذخیره قلعه داری مهیا و جمع ساخته بود و در ماه شوال سنه مذکور فولاد ترکبچه بقلعه تبرهنده در آمده لوای مخالفت برافراخت مبارکشاه پسران سید سالم را مقید ساخته و رای هنو بهتی را برای تسلی فولاد و بدست آوردن مال سید سالم بتبرهنده فرستاد چون نزدیک تبرهنده رسیدند فولاد حرف صلح در میان آورده ایشانرا غافل ساخته روز دیگر بناگاه از قلعه بر آمده بر لشکر ایشان شبخون زد و ملک یوسف و رای هنو از عذر او خبر نداشتند محاربه نموده

بمیوات رفت بعضی مردم او که متفرق شده بودند باز باو پیوستند درین اثنا شنید که ملک احمد مقبل خانی با
لشکر خود بجانب بهاون رفته و ملک خیرالدین تحفه را در قلعه گذاشت که شهر بیانه خالی ست محمد خان فرصت یافته
باعتماد زمینداران بیانه باندک جمعیت بآنجا رفت بیشتری از مردم قصبه و ولایت بیانه باو پیوستند ملک خیرالدین
قلعه داری نتوانست نمود امان خواسته قلعه را سپرده بدهلی آمد مبارک شاه بیانه را بملک مبارز داده بر سر محمد خان
رخصت کرد محمد خان در قلعه متحصن گشت ملک مبارز ولایت را متصرف شده و در عمل در آورده محمد خان جمعی از
مختصان خود را در قلعه گذاشته خود جریده بایلغار در خدمت سلطان ابراهیم شرقی رفت سلطان مبارک شاه
ملک مبارز را بجهت مصلحتی بخدمت طلب داشته بنفس نفیس بعزیمت فتح بیانه حرکت فرمود در اثنا راه عرضه داشت
قادر خان حاکم کالپی رسید که سلطان ابراهیم شرقی با لشکرهای آراسته بقصد کالپی می آید سلطان مبارک شاه
عزم بیانه را موقوف داشته بمقابله سلطان ابراهیم روان شد درین وقت افواج شرقیه بهوگانو را تاخته قصد بداون
کرده بودند سلطان مبارک شاه آب جون را بره کرده موضع هرتولی را که از مشاهیر سواس بود تاخت و از انجا
بترولی رفت و محمود حسن با ده هزار سوار بر سر مختص خان برادر سلطان ابراهیم شرقی که بر سر اتاوه آمده بود فرستاد چون
لشکر محمود حسن بلشکر شرقیه رسید فوج شرقی تاب نیاورده مراجعت کرده پیش سلطان خود رفت و محمود حسن چند
روز توقف نموده بلشکر خود ملحق شد سلطان ابراهیم شرقی کناره آب سیاه گرفته نزدیک برهانا باد آمد مبارکشاه
از او ترولی کوچ کرده بقصبه مالی کوته آمد سلطان ابراهیم شرقی عظمت و شوکت لشکر مبارکشاه را معاینه نموده
در ماه جمادی الاول سنه مذکور ترک مقابله داده جانب قصبه راپری روان شد و از انجا از آب جون
گذشته به بیانه رفت و کنار آب کهنر مقام ساخت مبارکشاه نزدیک چندوار از طرف آب جون
گذشته بیکروهی لشکر او فرود آمد لشکریان مبارک شاه هر روز اطراف لشکر او را تاخته مواشی و مردم را
اسیر کرده می آوردند تا بست روز صحبت برین منهج بود تا هفتم ماه جمادی الآخر سنه مذکور سلطان ابراهیم
شرقی بعزم جنگ و پیکار سوار شد سلطان مبارک شاه محمود حسن و فتح خان بن سلطان مظفر وزیر کخان
و اسلام خان و ملک چمن نبیره خانجهان و ملک کالو شحنه فیلان و ملک احمد مقبل خانی را مقابل او فرستاد
از نیمروز تا شام محاربه نمودند در آخر روز طرفین مراجعت کرده در برابر هم فرود آمدند روز دیگر مفدهم ماه جمادی الآخر
سلطان شرقی کوچ کرده راه جونپور گرفت سلطان مبارکشاه از راه هتکانت بگوالیر رفت و از رای گوالیر
خراج بر قانون قدیم گرفته بجانب بیانه مراجعت فرمود محمد خان اوحدی هرچند دست و پا زد روکارے
نساخت و چون از مدد سلطان ابراهیم شرقی نیز نا امید گشت امان خواسته مبارک شاه را ملازمت نمود
سلطان قلم عفو بر جرائم او کشیده امان داد در بستم ماه رجب محمد خان از قلعه برآمده جانب میوات رفت

مبارکشاه جانب گوالیر عزیمت فرمود چون بنواحی بیانه رسید معلوم شد که امیر خان پسر اوحد خان حاکم بیانه مبارک
عموی خود را کشته و بیانه را خراب ساخته بالای کوه متحصن شده است مبارکشاه در دامن کوه نزول نموده بعد از سلخ و
رسائل امیر خان هر ساله تعهد خراج کرده اطاعت بجا آورده سلطان از انجا بگوالیر رفت الغخان گذر آب چنبل را
گرفته فرود آمد مبارکشاه گذر دیگر پیدا کرده بسرعت از آب گذشت بعضی امرا که مقدمه لشکر بودند اطراف لشکر الغخان را
غارت کردند جمعی کثیر را اسیر کرده آوردند چون اسیران مسلمانان بودند همه را خلاص فرموده روز دیگر الغخان صلح در میان
آورده پیشکش لائق فرستاده جانب دهار مراجعت نمود مبارکشاه کنار آب چنبل توقف نموده خراج بر قانون قدیم از زمینداران
آن دیار گرفت و در ماه رجب سنه سبع و عشرین و ثمانمائه مراجعت نموده بدهلی آمد در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه
جانب کهتر حرکت کرد هرسنگه رای کهتر بکنار آب گنگ آمده ملازمت نموده بواسطه بقایای سه سال و
چند روز در قید افتاد آخر مال ادا نموده خلاص شد سلطان از انجا از آب گنگ گذشته مفسدان آن روی
آب را گوشمال داده مراجعت فرمود درینحال خبر تمرد و طغیان میواتیان رسید سلطان بآنطرف نهضت
نموده دست بغارت و تاراج برآورده اکثر میوات را خراب کرد میواتیان ولایت خود را ویران و خالی
کرده بکوه جهره در آمدند سلطان بواسطه عسرت غله و علف و محکمی جا مراجعت نموده بدهلی آمد و امرا بجاگیرها رخصت
کرده بعیش مشغول شد و در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه باز بجانب میوات جهت گوشمال متمردان آن دیار
شد جلو و قدو سائر میواتیان که با ایشان موافقت داشتند جاهای خود را ویران و خالی کرده بکوه اندرون
متحصن شدند و چندروز حرکة المذبوحی نموده حصار را خالی کرده بکوه الور رفتند سلطان هر روز جنگ
می انداخت و مردم از طرفین کشته میشدند آخر میواتیان عاجز شده امان خواستند قدو آمده ملازمت
نموده در قید افتاد سلطان ولایت میوات را تاراج کرده مراجعت نمود بعد از چهار ماه و یازده روز در ماه
محرم سنه ثلثین و ثمانمائه جانب میوات لشکر کشید متمردان آنجا را گوشمال داده ببیانه رفت محمد خان پسر
اوحد خان حاکم بیانه بالای کوه متحصن شده تا شانزده روز حرب نموده اکثر مردم او جدا شده بسلطان
مبارکشاه پیوستند چون تاب مقاومتش نماند در ماه ربیع الآخر سنه مذکور از روی عجز و انکسار رسن در گلو
انداخته از حصار برآمده ملازمت نمود و اسپ و سلاح و نفائس دیگر که در قلعه داشت همه را پیشکش کرد
و مبارکشاه عیال و متعلقان او را از قلعه برآورده بدهلی فرستاد و بیانه را بمقبل خان داده سیکری را
که الآن فتحپور نام دارد بملک خیر الدین تحفه سپرده جانب گوالیر رفت رای گوالیر و تهنکر و چندوار اطاعت
نموده بر قانون قدیم مالگذاری کردند و سلطان در ماه جمادی الاول سنه مذکور بدهلی آمد و حال جاگیر ملک
محمود حسن را تغیر داده حصار فیروزه را باو داد و ملتان را بملک رجب نادره یافت محمد خان با عیال خود گریخته

بکلهر بوی رسید جسرتا قوت جنگ نمانده پرتل خود را پیش کرده از آب راوی و چناب گذرانیده بکوه دار
ملک سکندر از گذر بوهی از آب پیاده گذشته دوازدهم ماه شوال سنه مذکور بلاهور آمد ملک حسن باستقبال برو
مقدم او را گرامی داشت ملک رجب حاکم دیبالپور و ملک سلطان شاه حاکم سرهند و رای فیروز زمینداران که
قبل ازین بملک سکندر پیوسته بودند لشکر مذکور کنار آب راوی گرفته جانب کلانور رفت و چون بتیر
جون رسید رای بهیم نیز با ایشان ملحق شده و لوازم خدمت تقدیم رسانید طایفه کهوکران که از جسرتا
جدا شده مانده بودند آنها را تاراج کرده جانب لاهور مراجعت نمود درین اثنا ملک محمود حسن نایب
فرمان سلطان مبارک شاه بجلندر رفته سامان خود نموده بدهلی رفت و ملک سکندر بلاهور آمده تمامت سلطان
منصب وزارت از انتقال ملک سکندر پسر وزیر الملک قرار گرفت و در سنه ست و عشرین و ثمانمایه
مبارک شاه از آب گنگ گذشته جهت تسخیر کتهر و متمردان دیار عزیمت نمود و در ماه محرم سنه مذکور بنیاد
کتهر درآمده بازیافت خراج کرده بعضی متمردان انجا را بسزا رسانید و در انجا مهابتخان حاکم بداون که از خضرخان
براسیده بود آمده دید سلطان از آب گنگ گذشته ولایت راته و موهر را تاخت و تاراج نموده تغلق
کنار آب گنگ توقف نموده در قلعه کنبله ملک مبارز و زیرک خان
گذرا اسیر و قتل ساخت و چند روز کنار آب گنگ توقف نموده پس ملک مبارز و زیرک خان
و کمال خان را با لشکر گران جهت تسخیر لاهور گذاشت و پسر رای سرکار خضرخان گرفته کتهر را متحصن شده محاربه
خیرالدین عالی را برسر او فرستاد تا ولایت او تاراج کرده با او در رفت راجپوتان متحصن شده مال و خراج
در آخر ... چون ملک الشرق ... ولایت خود نموده بسر رای سرملازمت نمود و خراج مقرری ادا کرده سلطان بشاد
بفتح و نصرت مراجعت نموده بدهلی آمد درین اثنا ملک محمود حسن با لشکر خود از جلندر بدهلی آمده ملازمت
نموده بمنصب بخشیگری کروران روزگار مقیم گشت استیلا یافت و در ماه جمادی الاولی سنه مذکور
میان جسرتا و رای بهیم جنگ شده و رای بهیم بقتل رسید و حشم و اسباب او بدست جسرتا افتاد
بیدا کرده نواحی دیبالپور و لاهور را تاخت ملک سکندر بعزیمت دفع او حرکت نموده از آب چناب گذ
و کاری نساخته مراجعت کرد درین اثنا خبر رسید که ملک علاء الدین پسر علاء الملک حاکم ملتان رسید
و فتنه رسید که شیخ علی نایب امیر تیمور با لشکر عظیم از کابل جهت تاخت بهکر و سیوستان می آید
سلطان ملک محمود حسن را با لشکر آراسته جهت تسکین فتنه مغول تعین نموده از ملتان تا اقصای سند
ارزانی داشت چون ملک محمود بملتان رسید جمیع خلایق و عامه سپاه آن دیار را انعام و نوازش
مشغول ساخته قلعه ملتان را که در وقت مغل خراب شده بود از سر نو تعمیر کرد و در وقت خروج مغول
گشت درینجا ... و تمام کلاه ... در اکثر سلطان ... بقصد قلعه گوالیر

پسر طوغان را بخدمت مبارک شاه فرستد و شیخا نیز پیشکش لایق ارسال نماید بتاریخ دوم جمادی الآخر سنه
ربع و عشرین و ثمانمائه زیرک خان از حصار جلندهر برآمد بسرکردهی از لشکر شیخا کنار آب بتین فرود آمد روز دوم
شیخا نقض عهد نموده بر سر زیرک خان رفته او را دستگیر کرده مجدد الوای مخالفت برافراخت و از آب ستلد گذشته
بلدهیانه آمد و بستم ماه جمادی الآخر سنه مذکور بسهرند رسید سلطان شه لودی حاکم سهرند متحصن شد چون موسم برسات
رسیده بود شیخا هرچند سعی کرد قلعه فتح نشد و سلطان مبارک شاه در ماه رجب سنه مذکور با وجود برسات از شهر
برآمده عزیمت سهرند نمود و چون نزدیک سامانه رسید شیخا جانب لدهیانه رفت زیرک خان در سامانه بسلطان
مبارک شاه پیوست سلطان از سامانه بلدهیانه آمد شیخا از آب ستلد گذشته دران طرف آب در مقابل لشکر
فرود آمد چون آب کلان و کشتیهای تمام بدست شیخا افتاده بود مبارک شاه از آب نتوانست گذشت تا
چهل روز طرفین را مقابله بود چون سهیل طلوع کرد و آب کم شد مبارکشاه کنار آب گرفته جانب قبول بود
روان شد شیخا نیز سر کنار آب گرفته هر روز مقابل لشکر مبارک شاه فرود می آمد تا در یازدهم ماه شوال سنه مذکور
سلطان مبارکشاه ملک سکندر تحفه زیرک خان و محمد حسین و ملک کالو و امرای دیگر را با لشکر کثیر و شش زنجیر فیل بالای
آب فرستاد که پایاب یافته صبح از آب گذشته و سلطان نیز از پی ایشان گذشتن کرد شیخا تاب مقاومت نیاورده
بجانب جلندهر گریخت خیلی از اسباب و حشم او غنیمت نصیب سلطانی شد و لشکر سوار و پیاده بسیار بقتل رسید
لشکر سلطان تا بآب چناب تعاقب شیخا کردند شیخا از آب گذشته بکوه درآمد رای بهلیم راجه جمون بخدمت
سلطان آمده لشکر سر کرده از آب چناب گذرانید و به تهنکر که محکم ترین جاهای شیخا بود پناه برده تهنکر را خراب کرد
و بعضی از مردم شیخا که در کوه پراگنده بودند اسیر ساخته سالم و غانم در ماه محرم سنه خمس و عشرین و ثمانمائه بلاهور آمد
و لاهور خراب مطلق شده بود تا یکماه توقف نموده بتعمیر قلعه و دروازه ها مشغول شد چون قلعه تمام شد و اکثر
خلائق بجاهای خود ساکن گشتند لاهور را بملک محمود حسن سپرده دو هزار سوار با او گذاشت و سرانجام قلعه داری کما ینبغی
داده بدهلی مراجعت نموده در ماه جمادی الآخر سنه مذکور شیخا کهوکهر باتفاق زمینداران سوار و پیاده بسیار جمع
ساخته بنیاد فتنه و فساد کرده بلاهور آمده نزدیک مزار سید حسین زنجانی قدس سره فرود آمد و در یازدهم
ماه جمادی الآخر سنه مذکور بر قلعه خام لاهور جنگ انداخت و مردم بسیار کشتن داده باز در بست و یکم شهر
مذکور بجمعیت تمام بجنگ قلعه خام از دحام نموده و کاری نساخته چند گروه عقب تر نشست تا یکماه و چند روز
جنگ می انداخت و کاری نمیساخت و چون شیخا را کار از پیش نرفت بجانب کلانور برگشت و بار اسپ بهلیم
که بجهت مدد ملک محمود حسن بکلانور آمده بود مقابله نمود و در ماه رمضان سنه مذکور صلح شد و شیخا جانب آب بیاه
رفت درین وقت ملک سکندر تحفه با لشکری از جانب مبارک شاه بمدد ملک محمود حسن تعین شده بود

طوغان بپوست وطوغان او را بغدر بکشت و درین مدت خضر خان در شهر آرام گرفت تاج الملک را جهت تسخیر زمینداران اتاوه و آن نواحی تعیین فرمود و از راه برن بکول رفته مفسدان آنجا را زار نابود ساخت و موضع دهلی را که جای محکم بود غارت نموده باتاوه رفت رای سرور در اتاوه متحصن گشته آخر در صلح در آمد خراج مقرر قبول نمود و تاج الملک بچندوار رفته و او را تاراج و غارت داد و از آنجا بکتهیر رفته از رای هرسنگه خراج گرفته بشهر مراجعت نمود در ماه رجب سنه مذکور خبر رسید که طوغان ترکبچه باز مخالفت نموده سهرند را محاصره کرد تا سرحد منصورپور و پایل تاخته است خضر خان خیر الدین را برسر او تعیین فرمود و بسامانه رسید باتفاق زیرک خان تعاقب طوغان نمود نزدیک لدهیانه از آب ستلد گذشته بولایت جسرت کهوکهر در آمد و محال جاگیر او بزیرک خان مقرر شد و ملک خیر الدین بدهلی مراجعت کرد خضر خان در سنه اربع و عشرین و ثمانمائه جهت تسخیر متمردان میوات پای عزیمت در رکاب جلادت نهاد بعضی از ان متمردان در قلعه کوتله بهادر ناهر متحصن شدند و بعضی آمده دیدند چون قلعه را محاصره نمود میواتیان مقابله نموده در حمله اول گریختند و کوتله فتح شد و میواتیان بکوه رفتند خضر خان قلعه را خراب کرده جانب گوالیر رفت و در هشتم ماه محرم سنه مذکوره تاج الملک فوت کرد و اسکندر پسر بزرگ او وزیر شد و ملک الشرق خطاب یافت چون راجه گوالیر متحصن شد ولایت او بتاراج رفت و از ... خراج گرفته جانب اتاوه آمد رای سر فوت کرده بود پسر او طاعت کرده مالگذاری قبول نمود درین حال خضر خان بیمار شد و بجانب دهلی مراجعت نمود و در هفدهم ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه برحمت حق پیوست مدت سلطنت او هفت سال و دو ماه و دو روز بود خیرات و مبرات بسیار از وی در وجود آمد و جمعی که در قرات صاحبقرانی خانمان و بی سر و سامان گشته بودند در ایام دولت او مرفه الحال و صاحب جمعیت شدند

ذکر سلطان مبارکشاه بن رایات اعلی خضر خان

چون مرض خضر خان غالب شد پیش از فوت بسه روز مبارکخان را ولیعهد گردانید مبارکخان بعد از یک روز از فوت خضر خان باتفاق امرا بر تخت سلطنت جلوس فرموده بسلطان مبارکشاه ملقب گشت در زمان خضر خان هر کس از امرا و ملوک ائمه و اکابر که از پرگنه او وظیفه و ادرار داشتند همه را بدستور سابق مقرر داشته بعضی را اضافه نمود فیروزآباد و هانسی را از ملک رجب نادره تغییر داده بملک بدر برادرزاده خود داد و عوض آن دیپالپور املاک رجب نادره مقرر کرد و درین وقت خبر بغی شیخا کهوکهر و طوغان رسید سبب بغی شیخا این بود در ماه جمادی الاول سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه سلطان علی بادشاه کشمیر بتهته آمده بود وقت مراجعت از تهته شیخا سر راه گرفته جنگ کرد لشکر سلطان علی متفرق بود هزیمت یافته بدست شیخا اسیر شد شیخا از غنیمت بسیار و کثرت مال خالی دماغ شده سر بغی برآورده اراده گرفتن دهلی و سلطنت هندوستان نمود و پرگنات نواحی را غارت و تاراج نمود و از آب ستلد گذشته تلوندی را ل مین را غارت کرد رای فیروز مین از آنجا گریخته بجانب ... رفت شیخا القصبه لودهیانه آمده تا سرحد روپر تاخت و بعد از آن ستلد گذشته قلعه جالندر را محاصره کرد زیرک خان حاکم آنجا متحصن شده مجادله نمود شیخا از در صلح در آمده قرار داد که قلعه جالندر را خالی کرده طوغان ...

تعاقب کرده بقصبهٔ پایل رسید طوغان که صاحب ترکان بود انقیاد نموده پیشکش قبول کرده پسر خود را بگرو داد ترکان
شنده ملک سدهو را از خود جدا کردند زیرک خان بجانب سامانه مراجعت کرده مال و پسر او را بخدمت خضر خان فرستاد
و در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه خضر خان تاج الملک را بر سر هر سنگه راجه کتهیر فرستاد چون لشکر از آب
گنگ گذشت هر سنگه ولایت را خالی کرده در جنگل آنوله در آمد و در پناه جنگل پاره تلاش نموده هزیمت رفت
اسپ و سلاح و سائر اسباب او بدست افتاد و افواج تا کوه کمادن تعاقب نموده غنیمت بسیار بدست آورده
روز پنجم بلشکر ملحق شدند و بعد از آن تاج الملک از راه بداون بکنار آب گنگ آمد و از گذر بجلانه عبور نموده مهابتخان
حاکم بداون را رخصت کرده باتاوه آمد رای سرور در اتاوه متحصن شد تاج الملک ولایت اتاوه را تاراج نموده آخر
بصلح قرار داده در ماه ربیع الآخر سنه مذکور بشهر مراجعت کرد و هم در سنه مذکور خضر خان به تنبیه مفسدان و متمردان
کتهیر عزیمت نموده اول مفسدان ولایت کول را گوشمال داده از آب رهب گذشته سنبل را خراب کرده در
ماه ذیقعده سنه مذکوره بطرف بداون حرکت کرده نزدیک پتیالی از آب گنگ گذشت و از ین رهگذر
هراس در دل مهابتخان راه یافت به بداون رفت و در ذیحجه سنه مذکور در قلعه بداون متحصن گشت و شش ماه
بمحاربه و مجادله گذشت درین اثنا بعضی از امرا مثل قوام خان و اختیار خان و سائر خانه زادان محمود شاهی
که از دولت خان جدا شده بخضر خان پیوسته بودند غدر اندیشیدند خضر خان از ینمعنی آگاهی یافته محاصرهٔ
قلعه را گذاشته بجانب دهلی برگشت و هم در اثنای راه بر کنار آب گنگ در بستم جمادی الاول سنه اثنی و عشرین
و ثمانمائه قوام خان و اختیار خان و خانه زادان محمود شاهی و سائر اهل غدر و مکر را بقتل رسانیده بدهلی
آمد و بعد از چند روز خبر رسید که شخصی را خیال فتنه در سر افتاده خود را سارنگ نام کرده در کوه بجواره جمعیت
مینماید ملک سلطان شه بهرام لودی را سهرند داده بر سر او تعین فرمود و در ماه رجب سنه مذکور بسهرند رسید
و سارنگ از کوه بر آمده تا آب ستلد آمد و مردم روپر بدو پیوستند و در حوالی سهرند محاربه دست داد سارنگ
هزیمت یافته بجانب قصبهٔ لهوری از توابع سهرند رفت خواجه علی اندرانی با جمعیت خود آمده سلطان شه را
دید و زیرک خان حاکم سامانه و طوغان ترکبچه حاکم جلندر جهت مدد سلطان شه بسهرند آمدند سارنگ برگشته
بروپر رفت و چون لشکر تا روپر تعاقب نمود سارنگ گریخته بکوه در آمدند و لشکرها انجا مقام کرده و درینحال
ملک خیر الدین نیز با فوجی عظیم که بر سر سارنگ تعین شده بود در ماه رمضان سنه مذکور بروپر رسید
و چندگاه در حوالی کوه بسر بردند و چون جمعیت سارنگ پراگنده شد و با معدودی چند در کوه مختفی گشت
و لشکر مراجعت نمود و ملک خیر الدین بجانب سهرند رو نهاد و زیرک خان بسامانه آمد سلطان شه
با جماعت کوملی و تهانه روپر ماند درینوقت سارنگ از کوه بر آمده در محرم سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه

سلطنت واسباب ملکداری اسم بادشاهی برخود اطلاق ننماید و برایات اعلی مخاطب بود و سکه و خطبه در ابتدا
بنام امیر تیمور و در آخر بنام میرزا شاهرخ مقرر داشت و در آخر خطبه بنام خضرخان هم میبردند و دعا میکردند و ملک تحفه را
تاج الملک خطاب داده وزیر ساخت سید سالم را سهارنپور عطا کرد و ملک عبدالرحیم پسر خوانده ملک سلیمان را
علاء الملک خطاب داده ملتان و فتحپور حواله نمود و ملک سرور را شحنه شهر ساخت ملک خیرالدین خانی را عارض
ممالک نمود و ملک کالو را شحنه فیل و ملک داود خدمت دبیری یافت اختیار خان را میان دولت تعیین کرد و از
خانه زادان سلطان محمود شاه هر که وظیفه و ادرار داشت بحال خود مقرر فرموده بجاگیران ایشان رخصت کرد و هم در
سنه مذکور تاج الملک را با لشکران بجانب بداون و کتهر فرستاد تا متمردان ولایت را گوشمال داده رعیت نوازد
تاج الملک از آب جون و گنگ گذشته بولایت کیتهر در آمده زمینداران آندیار را گوشمال بسزا فرمود رای هرسنگ
گریخته در دره آنوله در آمد چون کار بر وی تنگ شد از روی عجز مال گذاری نموده رعیتی اختیار کرد و مهابت خان
حاکم بداون نیز آمده ملازمت نمود از آنجا کنار آب رهب گرفته بگذر سرگداری رسید و از آب گنگ گذشته کافران کهور
که الآن بشمس آباد اشتهار دارد و کنبله را اندام داده از راه قصبه سیکته به بهم رفت حسن حاکم رابری و حمزه برادر او
آمده دیدند رای سرور نیز مطیع و منقاد شده بخدمت رسید راجه گوالیار و سرور چندوار نیز مالگذاری کردند و قصبه جلیسر
را از دست چیوتان چندوار برآورده بمسلمانان قدیمی آن قصبه داده شقدار تعیین نموده و از آنجا بولایت گوالیر
در آمده غارت و تاراج کرد و آنچه مقرری هرساله بود از رای گوالیر گرفته از آنجا بچندوار رفت و از برسنگه زمیندار
کنبله و بتیالی مال گرفته نزدیک چندوار از آب جون گذشته بدهلی آمد و در ماه جمادی الاول سنه مذکور خبر رسید
که جماعت ترکان از قوم سرمخان ترکبچه ملک سدهو نادره را که از جانب شاهزاده مبارک خان حاکم سرهند بود بغدر
کشته قلعه سرهند را متصرف شدند خضرخان زیرک خان را با لشکران بر سر ایشان تعیین کرد ترکان از آب ستلد
گذشته بکوه در آمدند زیرک خان تعاقب کرده بکوه در آمد و تا دو ماه تردد نموده بی مقصود مراجعت
کرد و در ماه رجب سنه مذکور خبر آمد که سلطان احمد گجراتی قلعه ناگور را محاصره نمود خضرخان جهت
تسکین این فتنه از راه توده بجانب ناگور عزیمت نمود سلطان احمد جنگ ناکرده بولایت خود مراجعت
کرد خضرخان برگشته بشهر نو عروس جهاین که از بناهای سلطان علاء الدین خلجی بود و رفت الیاس حاکم آنشهر
آمده دید مفسدان آندیار را گوشمال داده متوجه گوالیار شد چون گرفتن قلعه دشوار بود مال مقرری از
رای گوالیار گرفته به بیانه رفت و از شمس خان اوحدی که حاکم بیانه نیز باج گرفته بدهلی آمد و در سنه عشرین و ثمانمائه
خبر بغی ملوخان و بعضی ترکان که ملک سدهو را کشته بودند رسید زیرک خان حاکم سامانه بر سر ایشان تعیین شد چون بسامانه
شد باغیان قلعه سرهند را گذاشته بجانب کوه رفتند ملک کمال بدهن که در قلعه بود نجات یافته بخدمت رسید زیرک خان مخالفان را

حرکت نموده بدهلی مراجعت نمود و در اثنای راه در ماه ذیقعده سنه مذکور بیمار شده همدران ماه فوت کرد و
ازان تاریخ سلطنت از سلسله فیروزشاهی منقطع شد بادشاهی سلطان محمود شاه بن محمد شاه بن فیروزشاه
که بنجر نامه منسوبست دو سال و دو ماه امتداد یافت بعد ازان دو ماه در دهلی خلل بود امرای سلطان
محمود شاه با دولتخان بیعت نمودند ملک ادریس و مبارزخان از خضرخان برگشته بدولت خان پیوستند
درین سال خضرخان در فتحپور گذرانیده و در ماه محرم سنه ستة عشر و ثمانمائه دولتخان بجانب کتهیل سوار شد
رای برسنگه و رایان دیگر آمده ملازمت نمودند و چون بقصبه بیتالی رسید مهابتخان نیز بخدمت رسید
درین اثنا خبر رسید که سلطان ابراهیم شرقی قادرخان پسر محمودخان را در کالپی محاصره کرده است و دولتخان
جمعیت نداشت که با سلطان ابراهیم مقاومت تواند نمود مراجعت کرده بدهلی آمد و در ماه رمضان سنه
مذکور خضرخان متوجه دهلی شد چون بحصار فیروزه رسید امرای آنجا بخدمت خضرخان آمده داخل
دولتخواهان شدند ملک ادریس در قلعه رهتک متحصن شده ماند خضرخان هیچ متعرض او نشد و از انجا گذاشته
بمیوات رفت جلال خان برادرزاده بهادر ناهر در انجا بخدمت رسید و از انجا برگشته بقصبه سنبل رفت و
غارت و تاراج نمود در ماه ذیحجه سنه مذکور باز بدهلی رفته پیش دروازه سیری نزول نمود دولتخان چهار ماه
قلعه داری کرد آخر ملک توان و سایر دولتخواهان خضرخان بحسن تدبیر دروازه دولتخانرا گرفتند و دولتخان را
کار از دست رفته بالضرورت امان خواسته خضرخانرا دید دولتخانرا حواله قوام خان نمود و فرمود که در حصار
فیروزه در حبس نگاهدارند و این واقعه در ماه ربیع الاول سنه ستة عشر و ثمانمائه روداد **ذکر رایات اعلی خضرخان پسر
ملک سلیمان** نقلست که ملک مروان دولت که از امرای سلطان فیروز بود ملک سلیمان را در حال
طفولیت فرزند گفته پرورده بود و بصحت رسیده که روزی ملک مروان دولت امیر جلال بخاری قدس سره
را مهمانی کرد و در وقت طعام کشیدن امر نموده ملک مروان دولت ملک سلیمان بدست شستن اهل
مجلس قیام نمود سید جلال فرمود که این جوان سیدزاده را اینخدمت لایق نیست و از سخن سید جلال
تصدیق نسبت او نمود خضرخان جوانی بود صالح صادق القول پسندیده اطوار صاحب اخلاق پاکیزگی
طینت و بزرگی حال او دلیل بزرگی نسبت او بود سیادت اگرچه از حسب آمد فال نیک ولی چه سود که
شمه از حالات نسبت او القصه در زمان فیروزشاه ملتان را ملک مروان دولت داشت و بعد از فوت او
ملک شیخ متصرف شده و اندک زمانی درگذشت سلطان فیروزشاه ملتان را بخضرخان داد و ازان باز
خضرخان از امرای کبار شد پیش ازانکه دهلی را متصرف شود جنگهای عظیم کرده فتحهای بزرگ از دست او بر آمد
چنانکه گذشت و بتاریخ پانزدهم شهر ربیع الاول سنه سبع عشر و ثمانمائه دهلی را متصرف شد با وجود استعداد

ومحمود شاه اسدخان لودی را در سنبل گذاشته در دهلی آمد بتاریخ ماه رجب سنه تسع وثمانمائه میان دولتخان
وبیرمخان ترکبچه در حدود کوهی سامانه مصاف شد بیرمخان شکست یافته بسهرند در آمده متحصن گشت و در آخر
امان دولتخانرا دید وچون بیرمخان پیش ازین با خضرخان بیعت کرده ونقض عهد نموده خضرخان جمعیت نموده
برسر دولتخان رفت تاب مقابله نیاورده از آب جون گذشت وتمامی امرا که بدولتخان پیوسته بودند ازو
جدا شده پیش خضرخان آمدند حصار فیروزه را بقوام خان داد وسامانه وسنام را از بیرمخان گرفته حواله زیرکخان
کرد وشهرها را با چند پرگنه دیگر به بیرمخان سپرد وخود بجانب فتح پور مراجعت نمود ودرین وقت در تصرف محمود شاه
میان دواب ورهتک ماند وبس در سنه احدی عشر وثمانمائه سلطان محمود برسر قوام خان رفت واو در حصار
فیروزه متحصن شد وبعد از چند روز پسر خود را با پیشکش بسیار بخدمت سلطان فرستاده عذر خواست سلطان
مراجعت کرده بدهلی رفت خضرخان این خبر را شنیده به فتح آباد آمد ومردم فتح آباد که بمحمود شاه پیوسته بودند آنها را
ایذا کرده ملک تحفه را تعیین نمود که میان دواب ودهاترب را که در تصرف سلطان بود تاراج وفتح خان از دهاترب
کوچ کرده بجانب دواب رفت بعضی مردم که بدهاترب مانده بودند اسیر شدند خضرخان از رهتک بدهلی آمد
محمود شاه در فیروزآباد در آمده مضبوط شد واو چند روز حصار فیروزآباد را محاصره کرده بیمراد مراجعت نموده
به فتحپور رفت ودر سنه اثنی عشر وثمانمائه بیرمخان با خضرخان مخالفت نموده پیش دولتخان رفت واهل وعیال
خود را بکوه فرستاد خضرخان تعاقب نموده بکنار آب جون رسید بیرمخان پشیمان شده از روی عجز بخدمت
خضرخان آمده پرگناتی که سابقا بجاگیر او بود مقرر گشت خضرخان بازگشته بفتحپور آمد در سنه ثلث عشر وثمانمائه
خضرخان برسر ملک ادریس که از جانب محمود شاه حاکم رهتک بود رفت وملک ادریس در قلعه رهتک متحصن شد
تا شش ماه جنگ قائم داشت آخر عاجز شده پسر خود را بگرو فرستاد ومبلغها پیشکش نموده بیعت کرد خضرخان از
راه سامانه بفتحپور رفت بعد از برگشتن خضرخان محمود شاه جانب کیتهل شکار کرده باز بدهلی آمد وانجا بلهو وطرب
مشغول شد ودر سنه اربع عشر وثمانمائه خضرخان جانب رهتک که از جمله ولایت محمود شاه بود عزیمت نمود
ملک ادریس ومبارک خان که برادر او است استقبال نموده در هانسی ملازمت کردند ایشانرا بعنایت والتفات گرامی
داشته خوشدل ساخت بعد ازان قصبه نارنول را که در تصرف اقلیم خان بهادر ناهر بود تاراج کرده بدهلی
آمد وحصار سیری را محاصره نمود محمود شاه متحصن گشته حرکة المذبوحی میکرد واختیار خان که از جانب محمود شاه حاکم
فیروزآباد بود بخدمت خضرخان پیوست خضرخان از پیش دروازه حصار سیری کوچ کرده بکوشک فیروزآباد
نزول نمود وقصبات میان دواب وحوالی شهر را متصرف شد بواسطه تنگی غله وعلف ترک محاصره داده از راه
پانی پت در سنه خمس عشر وثمانمائه بفتحپور آمد ودر ماه رجب سنه مذکور محمود شاه جانب کیتهل بقصد شکار

داد اقبالخان بهرامخان را همراه گرفته بجانب ملتان رفت وقتی که بتلونډی رسید رای داود کمال مئین و رای
هنو پسر رای خلچین بهتی را بدست آورده مقید ساخت و روز سوم از صلح عهد شکسته بهرامخان را پوست کند و چون
بکنار آب دهنده قریب اجودهان فرود آمد خضر خان از دیبالپور بعزم جنگ و پیکار مقابله آمد در نوزدهم جمادی الاول
سنه مذکور مصاف شد اقبالخان در حمله اول بردست لشکریان خضر خان گرفتار شده بقتل رسید و نتیجه حرام نمکی
و عهد شکنی بروزگار او عاید گشت بیت بنقض عهد دلیری مکن که چرخ فلک ٭ نتیجه عملت زود در کنار دهد ٭ چون
این خبر بدهلی رسید دولتخان و اختیار خان و امرای که آنجا بودند محمود شاه را از قنوج طلبیدند در ماه جمادی الآخر
سنه مذکور محمود شاه بدهلی آمده بر تخت سلطنت نشست و اهل و عیال و خویش و تبار اقبالخان را از دهلی
برآورده بکول فرستاده و هیچکدام آزاری نرسانید و فوجداری میان دواب را بدولتخان تفویض نموده
فیروزآباد را باختیار خان سپرد و درینوقت اقلیم خان بهادر ناهر زر و فیل پیشکش گذرانده ملازمت کردند
سلطان محمود بعد از حصول مقصود کامیاب شدن بجهت انتقام در سنه تسع و ثمان مائه بجانب جونپور
لوای عزیمت برافراخت و دولتخان را با لشکر گران بجانب سامانه بر سر بیرمخان ترک بچه که بعد از کشته شدن بهرامخان
سامانه را متصرف شده بود فرستاد چون محمود شاه بقنوج قریب رسید سلطان ابراهیم از جونپور بمقابله آمده در
کنار آب گنگ هر دو لشکر در برابر هم فرود آمدند و تا چند روز معرکه جدال و قتال گرم گردید در آخر بسعی امرا الصلح قرار
گرفت هر یک بجای خود رفته سلطان ابراهیم بعد از مراجعت بگمان آنکه اکثر امرا و لشکریان سلطان محمود
درینوقت متفرق شده باشند وقت فرصت پنداشته بقنوج آمد ملک محمود ترمتی که از جانب سلطان محمود حاکم
قنوج بود متحصن شد تا چهار ماه محاربه کرد چون از مدد و کومک سلطان محمود مایوس شد ناخواسته سلطان ابراهیم را
دیده قنوج سپرد و سلطان ابراهیم را حواله اختیار خان نبیره ملک دولتیار کنبله کرده برسات را همانجا گذرانید و
و در سنه عشر و ثمانمائه نصرت خان گرک انداز و تاتار خان پسر سارنگ خان و ملک مرحبا غلام اقبال خان
از محمود شاه جدا شده بسلطان ابراهیم پیوستند سلطان ابراهیم از آنجا به سنبل آمد اسد خان لودی که گماشته
سلطان محمود بود بعد از دو روز قلعه سنبل را الصلح داد سلطان ابراهیم آنجا را بتاتار خان حواله کرده بدهلی متوجه شد
چون بکنار جون رسید خواست که از آب بگذرد خبر رسید که ظفر خان حاکم گجرات بلاد مالوه را فتح کرده و الف خان
پسر دلاور خان که مخاطب به سلطان هوشنگ بود بدست او اسیر شد بمجرد این خبر مراجعت نموده خود را بجونپور رسانید
و در ماه ذیقعده سنه مذکور سلطان محمود بر سر ملک مرحبا که از جانب سلطان ابراهیم حاکم قصبه برن شده بود
رفت مرحبا از قلعه برآمده مقابل شد و بحمله اول شکست خورده بقلعه درآمد لشکر محمود شاه هم از پی او بقلعه
درآمدند مرحبا کشته شده محمود شاه بجانب سنبل رفت تاتار خان جنگ ناکرده سنبل را گذاشته بقنوج گریخت

و کارزار طغیخان هزیمت یافته بقصبه بهو در رفت غالبخان امرای دیگر که همراه او بودند طغیخان را بدست آورده
کشتند و در سنه اربع و ثمانمائه سلطان محمود که از خوف صاحبقرانی رفته بود بعد از مراجعت صاحبقرانی بدهار
آمده توقف نموده بود و بعد از هنیت از دهار بدهلی آمد اقبالخان استقبال نمود و در قصر همایون جهانمای
فرود آمد اما چون عنان سلطنت و حکومت بدست او بود با سلطان نفاق مینمود محمود شاه اقبالخان را
همراه گرفته جانب قنوج عزیمت کرد در اثناء راه خبر رسید که مبارکشاه شرقی فوت کرد و سلطان ابراهیم
برادرش قائم مقام او شد سلطان محمود تسخیر جونپور را پیش نهاد همت خود کرده عازم گشت سلطان ابراهیم نیز
با لشکرهای آراسته و فیلان کوه پیکر در برابر آمده مقابله نمود و چند روز از طرفین جوانان کار طلب بجنگ
بیکار گذرانیدند چون سلطان محمود از اقبال خان وهم هراس تمام داشت و سلطان ابراهیم را نوکر خانه زاد
خود می پنداشت در شبی از لشکر خود برآمده تنها بالشکر سلطان ابراهیم رفت و سلطان ابراهیم بواسطه اعدام اصالت
و کفران نعمت لوازم مهمانداری و خدمتگاری بتقدیم نرسانیده از بدسلوکی او سلطان محمود آنجا هم قرار نگرفته بقنوج
آمد و شاهزاده هروی را که از جانب شرقیه حاکم قنوج بود بدر کرده قنوج را متصرف شد اقبالخان بجانب دهلی رفت
و سلطان ابراهیم نیز بجونپور مراجعت نمود مردم قنوج از وضیع و شریف با محمود شاه پیوستند و غلامان و سائر متعلقان
او که متفرق شده بودند از هر جا رسیدند او هم بر قنوج قانع شد در ماه جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائه اقبالخان
بجانب گوالیار عزیمت کرد و قلعهٔ گوالیر در زمان ورود عساکر صاحبقرانی نصرت سلطانی دهلی برآمده بدست رای
برسنگ افتاده بود و بعد از فوت او بیرم دیو پسر او متصرف شده بود و چون قلعه در غایت استحکام بود فتح نشد ولایت
گوالیر را خراب کرده بدهلی آمد و سال دیگر باز بر سر گوالیر رفت بیرم دیو استقبال نموده در ظاهر قلعهٔ دهولپور جنگ
کرده شکست یافته بقلعه در آمد چون شب در آمد قلعهٔ دهولپور را خالی گذاشته بجانب گوالیار رفت اقبالخان
تا گوالیار تعاقب نموده لوازم غارت و تاراج بتقدیم رسانیده بدهلی آمد در سنه ستة و ثمانمائه خبر رسید که تاتارخان
پسر ظفرخان پدر خود را از امارت حکومت معزول ساخته خود را ناصر الدین محمد شاه خطاب کرد و در سنه سبع و ثمانمائه
اقبالخان بجهت تسخیر زمینداران ولایت اتاوه سوار شد رای بررور و رای گوالیار و رای جالها و دیگر رایان
در اتاوه متحصن شده چهار ماه محاربه کردند و در آخر بهر ساله چهار زنجیر فیل مبلغی که رای گوالیر بحاکم دهلی میفرستاد صلح
نمودند اقبالخان در ماه شوال سنه مذکور بقنوج رفته سلطان محمود را محاصره نمود و هر چند جنگ انداخت سود مند
نیامد و بی مقصود مراجعت کرد و در ماه محرم سنه ثمان و ثمانمائه اقبالخان بجانب سامانه عزیمت نمود بهرام خان
ترکبچه که با سارنگ خان مخالفت ورزیده بود از ترس اقبالخان جای خود را گذاشته بکوه بدهنور رفت اقبالخان
تعاقب نموده نزدیک در کوه فرود آمد بعد از چند روز شیخ عالم الدین نبیره شیخ جلال بخاری در میان آمده صلح

دولتخواه میبود و بحیله لاهور را تصرف نمود و بلطائف الحیل بدست آورده با عیال و متعلقان اسیر کرده لاهور را تاراج
و غارت نموده خضر خان را ملتان و دیالپور حواله شد و از راه کابل عزیمت سمرقند نمود و تا دو ماه دهلی خراب بود
و در ماه رجب سنه مذکور نصرت شاه که از اختلاط اقبال خان میان دوآب رفته بود با اندک جمعیتی بمیرته آمد
عادلخان با چهار فیل و لشکر خود بنصرت شاه پیوست و بعضی مردم که از دست مغول خلاص شده در میان
دوآب میبودند بنصرت شاه ملحق شدند و او با ده هزار سوار بفیروزآباد آمد و دهلی خراب شده را متصرف گشت شهابخان
با ده زنجیر فیل و فوج آراسته از میوات آمد و ملک الماس از میان دوآب می آمد جمعیت زیاده شد شهابخان را
برسر اقبالخان که در برن بود فرستاد و در اثنای راه زمینداران آنجا باغوای اقبالخان شبخون زدند شهاب خان
شهید شد و جمعیت او متفرق گشت و تمام فیلان او بدست اقبالخان افتاد و اقبالخان روز بروز قوت و قدرت
پیدا کرده متوجه دهلی شد نصرت شاه تاب نیاورده فیروزآباد را گذاشته بمیوات رفت و دهلی بتصرف اقبالخان
در آمد خلقی که از ترس مغول دهلی را گذاشته بهر جا رفته بودند در اندک زمان آمدند و حصار بدر سیری معمور شد اقبالخان
ولایت میان دوآب و حوالی شهر را بضبط در آورده سایر بلاد هند در تصرف امرا ماند گجرات در تصرف ظفرخان
و تاتارخان پسر او ماند و ملتان و دیالپور را با نواحی سند خضرخان داشت مهوبه و کالپی بدست محمود خان
ملکزاده فیروز بود و قنوج و اوده و دلمئو و سندیله و بهرایچ و بهار و جونپور را خواجه جهان سلطان الشرق متصرف
بود و بلاد مالوه را دلاور خان و سامانه را غالب خان و بیانه را شمس خان اوحدی داشت و هر کدام ایشان
دم استقلال میزدند و اطاعت یکدیگر نمی نمودند در ماه ربیع الاول سنه اثنین و ثمانمائه اقبالخان بجانب بیانه
سواری نمود و شمس خان بمقابله آمده هزیمت خورده بقلعه بیانه در آمد و فیل او بدست افتاد از آنجا بجانب کهتیر
رفته از رای برسنگ پیشکش گرفته بجانب شهر مراجعت نمود و همدر انسال خواجه جهان در جونپور فوت کرد و ملک
مبارک قرنفل را که پسر خوانده بود بجای او بسلطنت برداشته سلطان مبارک شاه خطاب کردند و ولایت خواجه
جهان در تصرف او در آمد در ماه جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اقبالخان بر سر مبارک شاه شرقی رفت
شمس خان حاکم بیانه و مبارکشاه خان و بهادر ناهر بهمراهی موافقت نمودند چون بقصبه پتیالی کنار آب گنگ رسید
رای سرو و سائر زمینداران آن نواحی بمقابله آمده بعد از مقابله هزیمت خورده باتاوه رفتند و اقبالخان بقنوج
رفت و مبارکشاه نیز از پیش رسیده تا دو ماه طرفین را در کنار آب گنگ مقابله بود آخر الصلح قرار یافت و
طرفین برگشتند و در اثنای راه اقبالخان از مبارکخان و شمس خان اوحدی بدگمان شده هر دو را بعذر دیگر
بقتل رسانید و همدرین طغیخان ترکبچه داماد غالبخان حاکم سامانه با لشکر کثیر بر سر خضرخان رفت و بتاریخ نهم
ماه رجب سنه مذکور در نواحی اجودهن که بپتن شیخ فرید مشهور است طرفین را در مقابله دست داد و بعد از محاربه

کرده غافل بر سر خانه مقربخان رفت و او را امان نداده بکشت و سلطان محمود شاه را هیچ آزاری نرسانید و او را
نمونه ساخته خود سلطنت میکرد و در ماه ذیقعده سنه مذکور اقبالخان بر سر تاتارخان بپانی پت رفت
تاتارخان جمعی را با چند فیل در درون قلعه گذاشته از راه دیگر قصد دهلی کرد و بعد از سه روز قلعهٔ پانی پت فتح شد فیل و
حشم تاتارخان بدست اقبالخان آمد تاتارخان هر چند سعی نموده قلعهٔ دهلی را نتوانست کشود و از خبر فتح پانی پت
بی پا شده پیش پدر خود بگجرات رفت اقبالخان بدهلی آمد نصیر الملک خویش تاتارخان که از هواخواهان اقبالخان
بود و باعث رفتن اقبالخان بر سر تاتارخان او شد عادلخان خطاب کرد و سامانه را میان دوآب حوالهٔ او کرد و او
از روی استقلال اساس حکومت نهاده در ماه صفر سنه احدی و ثمانمائه خبر رسید که حضرت صاحب قرانی
امیر تیمور گورکان طلنبه را تاخته بملتان نزول فرموده آنها که بدست میرزا پیر محمد اسیر شده بودند همه را بسیاست
رسانید اقبالخان ازین خبر وهمناک شده در مقام جمعیت و سامان لشکر شد حضرت صاحب قرانی از ملتان
کوچ کرده قلعهٔ بهیره را محاصره فرموده رای خلچین بهتی را اسیر کرده خلقیکه متحصن شده بودند بقتل رسانید و از اینجا نواحی
سامانه را تاخته بعضی مردم اندرپالپور و اجودهن و سرستی گریخته بدهلی آمدند و بیشتر خلق اسیر و کشته شد و امیر صاحب قرانی
از انجا برهنمونی بخت و اقبال کوچ کرده بولایت میان دوآب در آمد و اکثر جاها را تاراج و اسیر کرده بقصبهٔ لونی
نزول فرمود و گویند از آب گنگ تا آب سنده پنجاه هزار کس از مردم هند اسیر شده بودند و خلق کثیر بقتل رسید
و اکثر خلائق گریخته بکوهها در آمدند و در ماه جمادی الاول سنه احدی و ثمانمائه از آب جون بفیروزآباد نزول فرمود
روز دوم بکنار حوض خاص فرود آمد و اقبالخان از شهر بیرون آمده حرکة المذبوحی نموده در حملهٔ اول از بهادران
لشکر ظفر اثر هزیمت یافته بشهر در آمد خلق بسیار پایمال خلائق شده بسیاری کشته و اسیر گشتند و اکثر فیلان و حشم و
بدست اولیای دولت صاحب قرانی در آمد و چون شب رسید ملوخان ترک عیال و اطفال داده بقصبهٔ
برن رفت و سلطان محمد با قلیلی از نوکران و مخصوصان خود راه گجرات پیش گرفت روز دیگر حضرت صاحب قرانی
مردم شهر را امان داده جمعی را بتحصیل مال امانی تعیین فرمود اتفاقاً بعضی از مردم شهری از سختگیری تحصیلداران در
مقام ابا و انکار آمده از مخلصان چندی را کشتند و همین سبب التهاب نائرهٔ غضب صاحب قرانی شده
حکم بقتل کردن شهر شد در آن روز خلق کثیر اسیر و کشته شدند و در آخر مراحم خسروانی قلم عفو بر جرائم آنها کشید
ندای امن و امانی در داد بعد از چند روز خضرخان که در کوه میوات گریخته بود و بهادر ناهر و مبارک خان وزیر خان
امان خواسته بملازمت صاحبقرانی آمدند غیر از خضرخان که او را سید و نیکمرد دانسته بود همه را مقید فرموده رایت
مراجعت برافراخت و براه دامن کوه برگشت و ولایت دامن کوه سوالک از پایمال لشکر ظفر اثر عالیها سافلها شد
و چون بلاهور رسید شیخا کهوکهر سابقا بنا بر عداوت سارنگ خان بخدمت صاحبقرانی آمده خود را همراه

رسانیدند و امرای نصرت شاهی مثل محمد مظفر و شهاب ناهر و فضل الله بلخی و خانه زادان فیروزشاهی همه بنصرت
شاه بیعت مجدد کردند محمد مظفر را وکیل ممالک ساخته تاتارخان خطاب کرده شهاب ناهر را شهاب خان و فضل الله
بلخی را قتلغخان خطاب داده از دهلی تا فیروزآباد دو بادشاه بهم رسیدند مقرب خان بهادر ناهر را با جمعیت
تمام بر قلعه دهلی کهنه گذاشت و ملو را اقبال خان خطاب کرده قلعه بیرون باو سپرد ما بین دهلی و فیروزآباد
هر روز مصاف میشد و جنگ میکردند و از طرفین بیشتر بمساوات میگذشت بعضی پرگنات میان دواب و پانی پت
و سنپت و رهتک و جهجر تا بست کروهی شهر در تصرف نصرت شاه ماند محمود شاه را بجز حصار دهلی و تهرانه جای
دیگر نماند امرا و ملوک این دو بادشاه هر یک ولایتی را متصرف شده دم استقلال میزدند و بسر خود حاکم و فرمانروا بودند
و تا سه سال کار و بار ملک برین نهج بود پریشان بود کار ملک از دو شاه و در سنه ثمان و تسعین و سبعمائه
سارنگخان حاکم دیپالپور و لاهور که در اصل از جانب محمود شاه منصوب بود با خضرخان حاکم ملتان مخالف
شد بعضی از غلامان ملک مهتی با سارنگ پیوستند سارنگخان تقویت یافته ملتانرا گرفت و در ماه رمضان
سنه تسع و سبعمائه جمعیت نموده بر سر غالب خان حاکم سامانه که از جانب نصرت شاه بود رفت غالبخان
جنگ کرده هزیمت خورده بپانی پت پیش تاتارخان آمد نصرت شاه آنرا شنیده ده زنجیر فیل و جمعی دیگر کمک
تاتارخان فرستاد و بتاریخ یازدهم محرم سنه ثمانمائه نزدیک موضع کوتله مصاف شد سارنگخان هزیمت
خورده بجانب ملتان رفت ملک الماس سامانه را در تصرف آورده حواله غالبخان کرد و تا تلونڈی تعاقب او
نموده تاتارخان مراجعت نموده در ماه ربیع الاول سنه مذکور میرزا پیر محمد نبیره امیر صاحب قران تیمور کورکان
از آب سند گذشته حصار اوچه محاصره فرمود ملک علی که از جانب سارنگخان حاکم اوچه بود متحصن شده
تا یکماه دست و پا زد سارنگ خان ملک تاج الدین نایب را با چهار هزار سوار نامی بمدد ملک علی فرستاد
و میرزا پیر محمد خبردار شده قلعه را گذاشته استقبال اعدا کرده بر سر آنها ریخت ملک تاج الدین بهزیمت رفت
و میرزا پیر محمد از پی آمده قلعه ملتان را محاصره نموده تا ششماه سارنگخان مجادله میکرد و هر روز جنگ میشد
آخر امان خواسته ملازمت میرزا پیر محمد نمود و میرزا پیر محمد بعد از فتح ملتان چند روز درانجا توقف نمود و در ماه
شوال سنه مذکور اقبالخان بخدمت نصرت شاه رفته در مزار شیخ قطب الدین بختیار کاکی قدس الله سره
کلام مجید درمیان آورده از طرفین عهد بسته نصرت شاه را با لشکر و فیل درون حصار جهان پناه برد
محمود شاه با مقرب خان و بهادر ناهر در دهلی کهنه متحصن ماندند روز سوم اقبالخان از روی مکر و غدر غافل
ساخته خواست که نصرت شاه را بدست آرد نصرت شاه ناچار از حصار برآمده با معدودی چند خود را در فیروزآباد
و در تصرف اقبال خان درآمد و مقرب خان در حصار جهان پناه درآمده محافظت خود مینمود اقبالخان جمعیت

ت اکرے

بیگی گردانید و ملک سارنگ سارنگخانی یافت و حاکم دیبالپور شد و ملک دولت یار دبیر را دولتخان خطاب
رده عارضی ممالک که سابق بمنصب عماد الملک بود داد و چون احوال مایان هندوستان که جونپور و آن نواحی
ت بسبب غلبهٔ زمینداران از انتظام رفته بود خواجه جهان را سلطان الشرق خطاب کرده از قنوج تا بهار حواله
فرموده و در ماه رجب سنه ست و تسعین و سبعمائه بست زنجیر فیل همراه کرده با لشکر گران رخصت داد و سلطان الشرق
دران دیار استیلاء تمام یافته زمینداران آن نواحی را مطیع و منقاد ساخت بعضی حصارها که خراب کرده بودند
از سر بنا کرده رای جاجنگر و بادشاه لکهنوتی هدایا و پیشکش که بسلطان فیروزشاه هرساله می فرستادند باو فرستادند
همدرین سال سارنگ خانرا جهت ضبط دیبالپور و برای دفع فسدهٔ شیخا کهوکهر رخصت شد و در ماه شعبان سنه
مذکور بدیبالپور رسیده سرانجام لشکر نموده در ماه ذیقعده سنه ست و سبعین و سبعمائه رای خلجین بهتی و رای داود
وکمال متین و لشکر ملتان را همراه گرفته متوجه شد و چون نزدیک لاهور رسید شیخا کهوکهر با جمعیت تمام و استعدا
محاربه در دوازده کروهی لاهور مقابله نموده مصاف داده نسیم فتح و ظفر بر رایت سارنگ خان وزید شیخا
هزیمت یافته بکوه جمو رفت روز دوم سارنگخان قلعهٔ لاهور را متصرف شده ملک کندهو برادر خود را عادلخان
خطاب کرده آنجا گذاشت و خود بدیبالپور آمد و در ماه شعبان سنه مذکور سلطان محمود شاه مقرب خان را باچند
فیل و جمعی از خاصه خیل در شهر گذاشته خود با سعادت خان بجانب گوالیار و بیانه حرکت نمود چون سلطان
نزدیک گوالیار رسید ملک علاء الدین دهاراول و مبارکخان و پسر ملک راجو و ملو برادر سارنگ خان بر سعادتخان
غدر اندیشید سعادتخان خبردار شده ملک علاء الدین و مبارکخان را بدست آورده بقتل رسانید ملو گریخته نزد
مقرب خان بدهلی رفت و سلطان بسرعت مراجعت نموده بدهلی آمد و مقربخان باستقبال شتافته چون
بجهت آمدن ملو غبار خاطر سلطانی معلوم نمود بلطائف الحیل خود را بشهر انداخته لوای مخالفت برافراخته
سلطان با سعادتخان محاصرهٔ شهر نموده هر روز جنگ انداخت و تا سه ماه اینجبر صحبت گرم بود درینوقت بعضی
هواخواهان مقربخان سلطان را فریب داده از سعادتخان جدا کرده بشهر درآوردند و فیل و اسپ و اسباب
سلطنت پیش سعادتخان ماند مقربخان از آمدن سلطان تقویت یافته بعزیمت جنگ برآمد و شکست یافته
باز تحصن شد چون سعادتخان دید که تسخیر قلعهٔ دهلی دشوارست و برسات رسید از گرد شهر برخاست
رفت و باتفاق مخصص خان و نصرت شاه بن فیروزشاه را که در میوات بود طلبیده در ماه ربیع الاول سنه مذکور
در فیروزآباد بر تخت سلطنت اجلاس داده ناصر الدین نصرت شاه خطاب کرد و چون امرای نصرت شاه دیدند
نصرت شاه مونس پیش نشسته بمکر و حیله نصرت شاه را از سعادتخان جدا کرده و جمعیت بر سر سعادتخان که غافل
سعادتخان طاقت نیاورده بدهلی رفته بمقربخان ملحق شد و آن غدار او را بحیله دیگر گرفته بقتل

بودر

انگیختن فتنه دارد و سلطان این خبر را که شنید با لشکر بجلیسر آمده محصور ساخته اسلام خان را طلبیده حقیقت حال
استفسار کرد او سنکرشه بجاجو نام هندوی و برادرزاده او که اعدای او بودند بدروغ در محضر گواهی دادند سلطان
اسلام خان را سیاست فرموده وزارت بحاجی جهان داد و ملک مقرب الملک را لشکر همراه کرده بمحمد آباد فرستاد و در سنه
خمس و تسعین و سبعمائه خبر طغیان و سرکشی سیر وادهرن و جیت سنگه راتهور و پربهان سو بعرض سلطان رسید سلطان ملک
مقرب الملک را جهت تسکین این فتنه نامزد فرمود و چون فریقین را مقابله دست داد و ملک مقرب الملک از راه
صلح در آمده بعهد و قول رایان مذکور آرام ساخته مطیع و منقاد گردانید و با خود بقنوج برد و از روی مکر و غدر بقتل رسانید
رای سیر ازین میان بدر رفته باتاوه در آمد ملک مقرب الملک مراجعت نموده بمحمد آباد آمد و سلطان در ماه شوال
همین سال بجانب میوات نهضت نموده تاخت و تاراج کرد و از محمد آباد بجلیسر رفته بیمار شد درین وقت خبر آوردند
که بهادر ناهر بعضی مواضع دهلی را تاخته خلل انداخته است سلطان با وجود ضعف متوجه میوات شد چون بکوتله
رسید بهادر ناهر در مقابله آمده شکست یافته در کوتله متحصن شد چون قدرت بودن نداشت از کوتله گریخته
در جهر خزید سلطان جهت اهتمام عمارت که بنیاد فرموده بود بمحمد آباد آمد و درین اثنا بیماری او زیاده شد
و در ماه ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه شاهزاده همایون خان را بر شیخا کهوکهر یاغی ورزیده قلعهٔ لاهور را متصرف
شده بود تعیین فرموده شاهزاده میخواست جانب لاهور روان شود که بتاریخ هفدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور خبر
وفات رسید شاهزاده در شهر توقف نمود مدت سلطنت سلطان محمد شاه شش سال و هفت ماه بود ذکر سلطان
علاء الدین سکندر شاه پسر میانگی سلطان محمد شاه که همایون خان خطاب داشت چون
محمد شاه فوت کرد تا سه روز شرائط التعزیت بجا آورده بتاریخ نوزدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور باتفاق امرا و ملوک
و سادات و قضات و اکابر دهلی بر تخت سلطنت جلوس فرمود و وزارت را بخواجه جهان داده و سائر ارباب
دخل ابد بدستور سابق مقرر داشت و بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنه مذکور بیمار شده فوت کرد بیت
بخت و دولت چه شد ار یار نشد ای خواجه دهر خوانیست خور و ازین مائده جز قسمت خویش مدت سلطنت او
یک ماه و شانزده روز بود والله اعلم ذکر سلطان محمود شاه پسر خورد محمد شاه چون سلطان علاء الدین
درگذشت اکثر امرا مثل غالب خان حاکم سامانه و رای کمال مئین و مبارک خان هلاجون و خواص خان حاکم اندری
و کرنال از شهر بیرون آمده خواستند که بی رخصت سلطان محمود شاه بجاگیرهای خود بروند خانجهان را خبر شده ایشان را
دلاسا نموده بشهر آورد و بتاریخ بستم ماه جمادی الاول سنه مذکور بسعی امرا و ملوک و اکابر شهر در قصر همایون
بر تخت سلطنت اجلاس نموده سلطان ناصر الدین محمود شاه خطاب یافت وزارت را بخواجه جهان مقرر داشت
و مقرب الملک را مقرب خان خطاب داده ولیعهد ساخت و عبد الرشید سلطانی را سعادتخانی داده

ابتات ـــے و مردم شهر همه بمحمد شاه پیوستند و بعد از چند روز از فیروزآباد بشهر درآمده در قصر همایون نزول فرمود فیلها پیش غلامان
فیروزشاهی همه را گرفته بفیلبانان قدیمی سپرد غلامان فیروزشاهی باین سبب رنجیده از شهر برآمدند و شباشب رو
بگریز نهادند چون خود را با زن و بچه بکوتله ناهر رسانیدند با ابوبکر شاه پیوستند محمد شاه حکم کرد از غلامان سلطان هر که در
شهر باشد بدر رود و تا سه روز مهلت است بیشتری از شهر بدر رفتند و آنها که درین سه روز نتوانستند رفت بدست افتا
ده بقتل رسیدند مشهور است که بعضی از غلامان سلطان بعد از سه روز بدست آمدند و از ترس جان میگفتند که ما اصیلیم محمد شا
ه فرمود که هر کرا از شما کهراکهری گوید اصیل است چون بطوریکه سلطان محمد شاه میخواست تلفظ نمی توانستند نمود بزبان مردم
پورب و بنگاله ادا میکردند کشته میشدند و بیشتر از مردم پورب که اصیل بودند و زبان خوب نمی گشت نیز بقتل رسیدند
بعد از سه روز شهر از غلامان و خانه زادان فیروزشاه که بمحمد شاه مخالفت ورزیده بودند خالی شد محمد شاه بسرانجام کار
پرداخته از اطراف و جوانب لشکر جمع ساخته قوت گرفت و همایون خان که پسر او در سامانه بود با جمعیت تمام
بدهلی آمده همراه شد و محمد شاه را تقویت تمام حاصل آمد و همایون خان و اسلام خان و غالب خان و رای
کمال الدین و رای خلجین بر سر ابوبکر شاه تعیین نمود چون این لشکر بکوتله رسید در ماه محرم سنه ثلث و تسعین و سبعمائه
ابوبکر شاه باتفاق بهادر ناهر و خانه زادان فیروزشاهی جمعیت نموده بیخبر بر لشکر شاهزاده همایون خان ریخته پاره مردم را
مجروح و زخمی ساختند درین اثنا اسلام خان مستعد شده از یک طرف درآمد و همچنین شاهزاده فوج خود را
آراسته بنیاد جنگ کرد بحمله اول ابوبکر شاه با عوان خود شکست یافته بقلعه کوتله درآمد چون این خبر بمحمد شاه
رسید کوچ در کوچ خود را رسانید ابوبکر شاه و بهادر ناهر امان خواسته ملازمت نمودند بهادر ناهر را خلعت
داده رخصت فرمود ابوبکر شاه را همراه گرفته بمنزل کندی آوردند و از آنجا جدا کرده بقلعه فرستادند همدران حبس
فوت کرد و سلطان محمد بجانب دهلی رفت و همدران سال خبر تمرد و ظلم مفرح سلطانی حاکم گجرات رسید ظفر خان
بن وجیه الملک را بحکومت گجرات رخصت کرده در سنه اربع و تسعین و سبعمائه خبر تمرد برسنگه زمیندار کور و سبیر و او
پرنهان رسید و بحکم سلطان اسلام خان بر سر باغیان رفت برسنگه با اسلام خان جنگ کرده هزیمت
یافت بیشتری از کفار کشته شدند و لشکر سلطان تعاقب او کرده در آخر امان خواسته همراه اسلام
خان بدهلی آمد درین اثنا خبر رسید که سرداران قصبه بلاکرام را تاختند چون سلطان خود روان شد و بکنار
آب سیاه رسید ایشان گریخته بقلعه اتاوه درآمدند روز دیگر سلطان باتاوه رسید کفار حرکت المذبوحی
نموده شب قلعه را گذاشته فرار نمودند روز دیگر سلطان قلعه را ویران کرده جانب قنوج عزیمت فرمود
و کفار تتمه ... ایات دلسور انبر مالش داده بجلیسر آمد و در آنجا حصاری بنا کرده محمد آباد نام نهادند در ماه رجب
... ان نائب که در شهر بود با مضمون رسید اسلام خان اراده بغی نموده قصد فتن پنجاب و

رسیده بود شکست بر لشکر محمدشاهی رسید **بیت** تا در ترسد وعدهٔ هر کار که هست ❊ سودی ندهد یاری هر یار که هست
ابوبکرشاه تا سه کروه تعاقب کرده بجانب دهلی مراجعت نمود و محمدشاه باز در جلیسر قرار گرفت و در ماه رمضان سنه
مذکور با اهل ملتان و لاهور و قصبات دیگر فرامین و احکام صادر شد که در هر محله و کوچه که بندگان فیروزشاهی را
یابند بکشند و در اکثر جاها که این حکم بامضا رسید قتل عام و غارت عظیم در یک روز واقع شد هرج مرج طرفه در میان
خلائق راه یافت راهها مسدود شد و خانها خراب گشت و اکثر رعایا خراب گشت این ولایت دست ارباب
و خراج گذاری کشیده انواع فساد نمودند و در ماه محرم سنه اثنی و سبعمائه شاهزاده همایون خان با امرای دیگر
مثل غالب خان حاکم سامانه و ضیاء الملک و ابورجا و مبارک خان و ملاحون و شمس خان حاکم حصار فیروزه
جمعیت کرده به پانی پت آمده حوالی دهلی را خراب کرد ابوبکرشاه عماد الملک را با چهار هزار سوار و پیاده بسیار در
برابر فرستاد در نواحی پانی پت مقابله دست داد و لشکر شاهزاده همایون خان هزیمت خورده بجانب سامانه
رفت چون ابوبکرشاه را فتوحات متواتر نصیب شد در ماه جمادی الاول سنه مذکور با غلبه و کثرت استیلا تمام
بجهت دفع محمدشاه بجانب جلیسر روان شده در بست کروهی از دهلی نزول فرمود محمدشاه اکثر لشکر را در جلیسر گذاشته
با چهار هزار جوانان کارآمدنی جدا شده و با لشکر ابوبکرشاه مقابله نا نموده راه جب گرفته خود را بدهلی رسانید و جمعی که
ابوبکرشاه جهت محافظت دروازها شهر گذاشته بود پاره جنگ کردند محمدشاه دروازه بداون را آتش زده بشهر
درآمده در قصر همایون نزول کرد مردم شهر از شریف و وضیع بسلطان محمدشاه پیوستند ابوبکرشاه خبردار شده همان روز
وقت چاشت با جمعیت تمام از همان راه بشهر درآمد و ملک بهاء الدین جنگلی که سلطان محمدشاه جهت محافظت
دروازها گذاشته بود بقتل رسانیده متوجه قصر همایون شد محمدشاه بیعلاج شده از راه دروازه حوض خاص بدر رفت
و باز بجلیسر آمده بالشکر خود ملحق شد بعضی از امرای محمدشاه مثل خلیل خان باربک و ملک آدم و اسمعیل خواهرزاده سلطان
فیروزشاه دستگیر گشته بسیاست رسیدند و بعضی در جنگ کشته شدند در ماه رمضان سنه مذکور میسر حست سلطانی
با ابوبکرشاه مخالفت ورزیده بعضی غلامان سلطان فیروزشاه که امیر شده بودند مخالفت ساخت و همه پنهانی
خط با محمدشاه نوشتند ابوبکرشاه بیدست و پا شده بجانب کوتله بهادر ناهر رفت که از و استمداد نماید و ملک شاهین
عماد الملک و ملک بحری و صفدرخان سلطانی را در دهلی گذاشت مدت سلطنت او یک و نیم سال بود و ذکر سلطان
محمدشاه بن سلطان فیروزشاه بتاریخ شانزدهم شهر رمضان مذکور عرضداشت میسر حست و عرائض
بعضی از غلامان فیروزشاهی بمحمدشاه رسید که ابوبکرشاه با بعضی از مختصان خویش بکوتله رفت خانخانان پسر
خورد سلطان محمد را بر فیل سوار کرده چتر بر سر او کشیده نوزدهم شهر رمضان مذکور محمدشاه بدهلی آمده در قصر فیروزآباد
بتخت نشست و میسر حست سلطانی را ... وزارت داده اسلام خان خطاب کرده غلامان فیروزشاهی

بقتل رسانید وسرهای ایشان بهمان دروازه آویختند واینواقعه دربست ویکم ماه صفر سنه احدی وتسعین و سبعمائه روی داد ایام سلطنت او ششماه وهژده روز بود والله اعلم بالصواب

ذکر سلطان ابوبکرشاه

بعد ازین واقعه امرای بیرای ابوبکر بن ظفرخان بن سلطان فیروز را بادشاهی برداشته ابوبکرشاه خطاب دادند ومنصب وزارت برکن الدین مقرر شد بعد از چندگاه ابوبکرشاه را معلوم شد که رکن الدین جنده باچندی از امرای فیروزشاهی اتفاق نموده میخواهد که ابوبکرشه را از میان برآورده خود بادشاه شود ابوبکرشه پیشدستی نموده باتفاق بعضی امرای رکن الدین جنده را کشته بردار کشید جمعی ازان مردم را که برکن الدین اتفاق نموده بودند نیز علف تیغ گردانیده ابوبکرشه دهلی را متصرف شده فیل وخزائن بادشاهان بدست آورده استیلاء وغلبه پیدا کرده همدرین اثنا خبر رسید که امیر صدهای سامانه ملک سلطان شه خوشدل را که حاکم سامانه بود بتاریخ بست وچهارم ماه صفر مذکور کنار حوض سنام بزخم خنجر وتیغ کشتند وخانه او را غارت کرده سر او را پیش شاهزاده محمدشاه بنگرکوت فرستادند سلطان محمدشاه از نگرکوت کوچ کرده از راه جلندهر گذشته بسامانه آمد ودر ماه ربیع الاول بار دوم بتخت سلطنت نشست امیران میر صده سامانه وزمینداران دامن کوه بیعت تازه نمودند بعضی از امرای ملوک دهلی نیز از ابوبکرشه روگردان شده بمحمدشاه پیوستند وبست هزار سوار وپیاده بیشمار درگرد او جمع شدند چون از سامانه بجانب دهلی عزیمت فرمود تا رسیدن بحوالی دهلی جمعیت او به پنجاه هزار سوار کشید وبتاریخ بست وپنجم ماه ربیع الآخر سنه احدی وتسعین وسبعمائه سلطان محمدشاه بقصر جهان نما نزول فرمود ابوبکرشه حشم خود را جهت جنگ مقابله بالشکر محمدشاه در فیروزآباد گذاشته بود ولشکریان ابوبکرشه بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنه مذکور در کوشک فیروزآباد بالشکر سلطان محمد جنگ میکردند ودر همان روز بهادر ناهر با جمعیت تمام بشهر درآمد ابوبکرشه را تقویت تمام حاصل شد روز دیگر ابوبکرشه صف آرائی کرده جنگ انداخت محمدشاه هزیمت خورده با دو هزار سوار از آب جون نشسته بمیان دوآب رفت وهمایون خان پسر سیانکی خود را بسامانه فرستاد تا در آنجا جمعیت نماید وملک ضیاء الملک ابورجا ورای کمال الدین مئین ورای خلجین بهتی را که جاگیرداران آن نواحی بودند همراه کرده وخود در موضع جلیسر زآب گنگ قرار گرفت بعضی از امرای فیروزشاهی مثل ملک سرور شحنه شهر وملک الشرق نصیر الملک حاکم ملتان خواص الملک حاکم بهار وملک حسام الدین حاکم اوده وسیف الدین وملک کبیر وپسران حسام الدین وپسران ملک دولتیار وحاکم قنوج ورای شیر ورایان دیگر بمقدار پنجاه هزار سوار وپیاده بسیار بمحمدشاه پیوستند وملک سرور را خواجه جهان خطاب داده وزیر ساخت وخواص الملک را خواص خان کرد وسیف الدین را سیف خانی داده ونصیر الملک را خضرخان ورای شیر را رای رایان خطاب کرد ودر ماه شعبان سنه مذکور دیگر بار بجانب دهلی لوا عزیمت برافراخته با ابوبکرشه در موضع کندلی اتفاق محاربه افتاد وچون هنوز نوبت سلطنت بسلطان محمد

احکام شریعت فرمودم و دیگر عورات مسلمه و کافره که بمزارات و بتخانه بیرون شده منشاء اقسام فساد می‌شد منع کردم
و عوض بتخانه مسجد بنا نهادم و دیگر خبر سلاطین ماضیه را از مسجد و خانقاه و مدرسه و چاه و حوض و پل و مقبره که مندرس
شده بود بتجدید عمارت کردم و اوقات مقرر ساختم و جماعتی را که خداوند من سلطان محمد مرحوم بجهت سیاست
کشته و قطع اعضا نموده بود از فرزندان و وارثان آنها هر کرا یافتم بانعام و وظیفه خوشدل ساختم و خط برای ذمه سلطان
از ایشان گرفته بمهر اکابر و اشراف رسانیده در مقبره سلطان محمد شاه گذاشتم دیگر هر جا که گوشه نشینی و فقیری شنیدم بخدمت
او رفته مراعات خاطر او را واجب شناختم دیگر سپاهی و امرا هر که بکبر سن رسیده بود او را بنصیحت و موعظت توبه داده
وظیفه و ادرارات مقرر ساخته بکار آخرت مشغول ساختم و آنچه از بناء عمارات و بقاع خیر او یافته شد باین شرح است

بند جوی	مسجد	مدرسه	خانقاه	کوشک	رباط	شهر	حوض	دار الشفا	مقبره	حمام	منار	چاه	پل	باغات
۵۰ عدد	۴ عدد	۳۰ عدد	۲۰ عدد	۱۰۰ عدد	۲۰۰ عدد	۳۰ عدد	۴ عدد	۴ عدد	۱۰۰ عدد	۱ عدد	۱۰ عدد	۱۵۰	۱۰۰ عدد	از حد حصر زیاده

و هر یک از عمارات وقف نامها نوشته و موقوفات بران تعین ساخته و اهل خدمت بجمع مساجد و مدارس و خوانق
و حمام و چاه معین ساخته وظیفه قرار داده و تفصیل اینها دور و دراز است دیگر میگوید که دو مرتبه مرا زهر دادند و من دانسته
خوردم و مرا مضرت نرسید و چون دیگر وقائع این رساله داخل تواریخ شده بتکرار اقدام نرفت حق تعالی او را غریق
رحمت گرداناد

ذکر سلطان تغلقشاه بن فتح خان بن فیروز شاه

بتاریخ هژدهم شهر رمضان
سنه تسعین و سبعمائه بسعی بعضی امرا در قصر فیروزآباد بر تخت سلطنت اجلاس یافته بسلطان غیاث الدین تغلقشاه مخاطب
گشت ملک فیروز پسر ملک تاج الدین را منصب وزارت داده خانجهان خطاب کرد و غیاث الدین ترهتی
خدمت سلاحداری یافت و ملک فیروز علی را از بند خلاص کرده عمده جامداری که منصب پدر او بود داد و ملک
فیروز علی و بهادر ناهر بر سر سلطان محمد شاه تعین فرمود و سلطانشاه حاکم سامانه و رای کمال الدین و امرای دیگر
نیز باین خدمت نامزد شدند در ماه شوال سنه مذکور لشکر بکوه سرمور رسید شاهزاده محمد شاه از انجا کوچ کرده در
کوه در آمده و بقلعه بکناری تحصن جست و لشکر تغلقشاه از پی درآمده بود محمد شاه از انجا انتقال کرده تا قلعه نگرکوت
رفت و لشکر از تعاقب باز گشت چون سلطان تغلق شاه از عنفوان جوانی در عیش و کامرانی مستغرق شده
سر انجام ملک و کار سلطنت مهمل ماند و قصور در کارهای ملک پیدا شدن گرفت تغلقشاه از روی قلت تجربه و جرم
سالار شاه را که برادر حقیقی او بود مقید ساخت و ابوبکر پسر ظفرخان که برادرزاده او باشد از وهم و هراسی که داشت
گوشه گرفته از میان بدر رفت ملک رکن الدین نایب وزیر و امرای دیگر با او یار شده خروج کرده و ملک مبارک کبیر
را در فیروزآباد بر در سرای تغلقشاه کشتند و از جمعیت و غلبه باغیان دانسته باتفاق خانجهان از دروازه
که جانب آب جون بود برآمد ملک رکن الدین حاضر شده تعاقب نموده تغلقشاه و خانجهان را بدست آورده

انعامات و ادرارات و تالیف قلوب خلائق محتاج نشد اگرچه سیاست جزو اعظم سلطنت بود اخلاق حمیده و اوصاف پسندیدهٔ او باعث عدالت و انصاف میانه خلائق شد و راه تعدی و ظلم یکدیگر بسته گشت و هیچ آفریده در عهد سلطنت او قدرت آزردن کسی نداشت ضابطه دوم آنکه خراج را موافق حاصل و قوت از رعایا طلب کردی اضافه و توفیر معاف داشتی و سخن در حق رعایا گوش نکردی و این ضابطه باعث زیادتی آبادانی و رفاهیت رعایا و برایا گشت ضابطه سوم آنکه بجهت شغل و حکومت ولایت مردم با دین و دیانت و خداترس تعین کرد و هیچ بدنفسی و شریر را خدمت سفیری و حاکم و امیری نمی ساخت و بحکم الناس علی دین ملوکهم همه خلق پیروی حکام خود میکردند و قواعد عدالت و انصاف میان ایشان معمول بود و احدی را مجال ظلم و تعدی نبود و کمال امن و امان میان ادنی و اعیان پیدا گشت خیرات و مبرات و انعامات و ادرارات او از دیگر سلاطین هند امتیاز تمام داشت رساله از تالیف سلطان فیروزشاه که وقائع احوال خود را جمع ساخته فتوحات فیروزشاهی نام کرده است بنظر رسید بمقتضای کلام الملوک ملوک الکلام تبرکا و تیمنا بعضی خصوصیات از آن داخل کرده شد تا نیکی ذات و پسندیدگی صفات آن بادشاه فرشته سیرت معلوم ارباب انتباه و بصیرت گردد آن بادشاه معدلت پناه گنبد عالی که در مسجد جامع فیروزآباد بنا نهاده و هشت سمت بر هشت طرف آن گنبد مضمون این کتاب را هشت باب خیالی کرده فرموده است که بر سنگ کنده اند یک فصل در اوقاف مسجد و صیت صرف آن بمصرف نوشته و تاکید کرده در فصل دیگر میگوید که در ازمنهٔ سابق خونریزی مسلمانان باندک جریمه شدی و از اقسام تعذیب مثل بریدن دست و پا و گوش و بینی و کور کردن چشم و کوفتن استخوان های اعضا و میخ کوب و سوختن اندام بآتش و زدن میخ بر دست و پا و سینه و پوست کشیدن و بریدن پی و دوپاره ساختن آدمی و دیگر انواع شیوه تمام داشت و حق سبحانه و تعالی مرا توفیق داد که جمیع احوال را منسوخ ساختم و نام سلاطین ماضیه را که بسعی ایشان هند دارالاسلام شده است از خطبه انداخته بودند من احیای نامهای ایشان کرده داخل خطبه ساختم تا باین تقریب فاتحهٔ آمرزش ایشان دوام داشته باشد دیگر وجوهات نامعقول بیحساب که ظلمه داخل مال واجبی کرده هر ساله بجبر میگرفتند مثل چرائی و گلفروشی و نیلگری و ماهی فروشی و ندافی و ریسمان فروشی و نخود بریان گری و نکاحی و خمارخانه و داروغگی و کوتوالی و احتساب همه را برطرف کردم که بزرگان گفته اند

بیت دل دوستان جمع بهتر که گنج * خزینه تهی به که مردم برنج * مقرر داشتم که هر مالیکه خلاف سنت پیغمبر علیه السلام باشد نگیرند و پیش ازین رسم بود که از مال غنیمت پنجم حصه بسپاهی داده چهار حصه بدیوان میگرفتند و من موافق شریعت مطهره پنجم حصه بدیوان قرار دادم و دیگر بدمذهبان و ملحدان و مبتدعان و مرائیان که سبب اضلال خلائق می شدند از ولایت خود برانداختم و رسوم و عادات و کتب ایشان را مندرس ساختم و دیگر جامهٔ ابریشمی پوشیدن و استعمال طلا و نقره کردن مردان روزگار را عادت شده بود و همه را رفع نمودم و موافق

دخل را بدستور سابق مقرر داشته خلعتها داد و ملک یعقوب را سکندر خان خطاب کرده گجرات حواله
نمود و ملک راجو را مبارز خان و کمال عمر را دستور خان و سائر عمر را معین الملک خطاب داد یعقوب
که سکندر خانی یافته امرا با لشکر عظیم بسر خانجهان تعین فرمود وقتی که فوج نزدیک بمیوات رسید
کوکا چوهان خانجهان را مقید ساخته پیش سکندر خان فرستاد و سکندر خان او را بقتل آورده سرش را پیش
شاهزاده محمد شاه ارسال داشته بجانب گجرات رفت و در همین سال شاهزاده محمد شاه بقصد شکار بجانب
کوه سرمور برآمد در اثنای شکار خبر رسید که ملک مفرح و میران صده گجرات اتفاق نموده سکندر خان را کشته
و لشکر که همراه سکندر خان بود غارت شد بعضی از آن زخمیان همراه سید سالار بدهلی رسیدند محمد شاه
این خبر شنیده بدهلی آمد و در انتقام چون سکندر خان سعی نکرده بعیش و طرب مشغول شد بسبب غفلت او
رخنه عظیم در کار ملک افتاد و بعد از چند ماه از مواقعه لشکریان سلطان بواسطه حسد و کینه که بسماء الدین و کمال الدین
پیدا کرده بودند از محمد شاه برگشته بنیاد مخالفت نهادند محمد شاه ملک ظهیر الدین لاهوری را جهت تسکین فتنه فرستاد
وقتی که ملک ظهیر الدین بمیدانی که لشکر فیروزشاهی آنجا جمع شده بود رسید لشکریان او را بسنگ مجروح
ساختند و او با آن حال پیش شاهزاده محمد شاه آمد شاهزاده جمعیت نهاده مقابل لشکر سلطان شد و جنگ
در گرفت بآخر لشکر شاهزاده زور آورده لشکر سلطان را مغلوب ساخت لشکریان پناه بسلطان فیروز شاه
آوردند و دو روز جنگ و جدال گذشت روز سوم که کار بر غلامان فیروزشاهی تنگ شد سلطان را بجنگگاه
آورده سوار ساختند چون لشکر محمد شاه و فیلبانان او سلطان را دیدند ترک جنگ کرده بجانب سلطان آمدند و
لشکر سلطان محمد پراگنده گشت و او با قلیلی که مانده بود بجانب کوه سرمور رفت و لشکر سلطان که قریب بصد
لک آدمی از سوار و پیاده بوده در منازل محمد شاه و مخصوصان او دست بغارت و تاراج برآوردند سلطان بنابر
گفته ارباب حسد از محمد شاه رنجیده تغلق شاه بن فتح خان که نبیره او بود ولیعهد ساخته بسلطنت برداشت و تغلقشاه
امیر حسین داماد سلطان را که از مخصوصان محمد شاه بود بدربار آورده گردن زد و غالب خان امیر سامانه را نیز بجهت
موافقت محمد شاه مقید ساخته جلا وطن کرده بولایت بهار فرستاد و سامانه را بملک سلطان داد و بتاریخ هژدهم
شهر رمضان سنه تسعین و سبعمائة سلطان فیروز وفات یافت **نظم** فلک را سر انداختن شد سرشت ×
نشاید کشیدن سر از سرنوشت + که داند که این خاک انگیخته + بخون چه دلهاست آمیخته + همه راه گر نیست بینند گور
اویم گور نیست و کمینت گور سی و هشت سال و چند ماه جهانبانی کرد وفات فیروز تاریخ اوست این بادشاه
عدالت پناه ضوابط عدل و احسان و قواعد امن و امان بسیار در میان خلق گذاشت از جمله ضوابط او سه ضابطه
عمده بود ضابطه اول آنکه سیاست را مطلق ترک داد و از هیچ مسلمان و آدمی را سیاست نکرد و بسبب کثرت

دار الملک نزول فرمود و بعد ازان دیپالپور را داده در اکل و تباهی حصار بنا کرده ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین
ترک را با تمامی امرا در آنجا گذاشته فیروزپور و تباهی نیز حواله او شد و اکل را بملک نعمان داده جانب دهلی
مراجعت فرمود و همدران سال نظام الدین حاکم اوده که در رکاب سلطان بود فوت کرد اوده را بملک سیف الدین
پسر بزرگ او داد و در سنه احدی و ثمانین و سبعمائه جانب سامانه توجه فرمود ملک قبول حاکم سامانه پیشکش
بسیار آورد و از انباله و شاه آباد گذاشته بکوه ساهتور رفتند و از رای سرمور و رایان دیگر پیشکش گرفته
بجانب دهلی مراجعت کرد و در اثنای راه خبر رسید که کهرکو مقدم کتهر سید محمد حاکم بداون و سید علاء الدین برادر
او را مهمان ساخته بخانه خود طلبیده هر دو را کشت و در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه جهت انتقام خون سادات
جانب کتهر سواری فرمود کهرکو گریخت و ولایت کتهر تاراج شد کهرکو بکوه کماون رفت سلطان آن بلاد را تاراج کرده
بداون را بملک قبول سپرده ملک خطاب افغان را جهت تدارک کهرکو در سنبل گذاشته آن بلاد را شکارگاه خود
ساخت تا آنکه خراب و نابود مطلق شد و در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه در موضع بولی هفت کروهی از بداون
حصاری بر آورده فیروزپور نام کرد و چون بعد از حصار بنا فرموده حصار مذکور بآخرین پور شهرت یافت
درین سال ضعف و پیری بر سلطان غالب شد و خانجهان استیلای تمام یافت خواست تا شاهزاده محمد خان را
با امرای دیگر مثل دریا خان پسر ظفر خان و ملک یعقوب محمد حاجی و کمال الدین که مخلص هواخواه شاهزاده بودند
بدست آورده بی دستگاه سازد بسلطان رسانید که شاهزاده باتفاق امرای مذکور میخواهد که خروج کند سلطان
بر قول او اعتماد کرده فرمود که آن امرا را بدست آورد شاهزاده اینخبر را شنید چند روز بخدمت پدر نیامد خانجهان
دریا خان را ببهانه حساب مهوبه طلبیده در خانه خود مقید کرد شاهزاده اینخبر را شنیده هراسان شد و بخدمت پدر
رفته خاطرنشان کرد که خانجهان قصد بغی کرده میخواهد که امرای کلان را از میان بردارد و بعد ازان فکر گرفتن ما کند
سلطان حکم قتل خانجهان فرمود و دریا خان را از قید بر آورده شاهزاده ملک یعقوب را گفت تا اسپان طویله
خاصه را طیار سازد و ملک قطب الدین شحنه فیلان را آراسته جنگ نماید آخر شب شاهزاده با جمعیت بر سر او
رفت خانجهان با چند کس از خانه بر آمده بنیاد جنگ کرد آخر زخمی شده هزیمت خورد و بخانه در آمد و از راه
بدر رفت و بکوکا چوهان که زمیندار میوات بود پناه برد و شاهزاده خانه او را غارت کرد و بیزار قبچاقی ملک
عماد الدوله و ملک شمس الدین و ملک مصالح که در جنگ بدست افتاده بودند بقتل رسانید بعد ازین [illegible]
سلطان شاهزاده را وزیر مطلق ساخت و اسباب ملکداری مثل اسپ و حشم و فیل همه را حواله او کرده
ناصر الدین والدنیا محمد شاه خطاب داده خود بطاعت و عبادت مشغول شد روز جمعه خطبه شاهزاده
[illegible] شد سلطان محمد شاه در ماه شعبان سنه [illegible] و ثمانین و سبعمائه بر تخت نشست [illegible]

نمودم سلطان ازان شربت میل نکرد و فرمود که چند فیل و شتر بار نبات که همراه بود شربت ابرفتا ساخته بیاد سلطان محمد شاه بتمام لشکر تقسیم کردند و راجه نگرکوت بعد از محاصره و مجادله با فرزندان خود بخدمت سلطان شتافته غاشیه عبودیت بر دوش گرفت و سلطان او را نوازش کرده نگرکوت را بنام سلطان محمد مرحوم محمداباد موسوم گردانید درین وقت بعرض سلطان رسانیدند که وقتی که سکندر ذوالقرنین باینجا رسیده بود مردم اینجا صورت نوشابه را ساخته در خانه داشته اند حالا معبود مردم اینجا شده است و یکهزار و سیصد کتاب از براهمه سلف درین بتخانه است که بجالامکهی اشتهار دارد و سلطان علمای آنطائفه را طلب فرموده بعضی ازان کتب را ترجمه فرمود از جمله عزالدین خالدخانی که از شعرای عصر او بود کتابی در حکمت طبیعی و سکونات و تفاؤلات در سلک نظم درآورده دلائل فیروزشاهی نام کرده است و فقیر مطالعه آن کتاب نموده الحق کتابیست متضمن اقسام حکمت علمی و عملی القصه سلطان بعد از فتح نگرکوت بجانب تهته عزیمت نمود و چون به تهته رسید که جام که حاکم تهته بود بقوت آب متحصن شده مدتی محاربه نمود و سلطان بواسطه عسرت غله و تنگی علف و کلانی آب عزیمت گجرات فرمود برسات را آنجا گذرانده باز بطرف تهته نهضت نمود گجرات را بظفرخان داده نظام الملک را معزول ساخت نظام الملک با توابع بدهلی آمده نائب وزیر شد و چون سلطان به تهته آمد جام امان خواسته ملازمت نمود مضمون صدق مشحون

بیت
امان چون خواست بخشیدم امانش ٭ چو عجز آورد بخشیدم بجانش ٭

منظور خاطر انور گردانید سلطان او را با سائر زمینداران آندیار بدهلی آورد و بعد از مدتی تهته بجام مفوض گردانیده رخصت فرمود و در سنه اثنی و سبعین و سبعمائه خانجهان وفات یافت خوبانشه پسر بزرگ او خانجهانی یافت و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائه ظفرخان در گجرات فوت کرد پسر بزرگ او را ظفرخان خطاب کرده گجرات حواله کرد و دوازدهم ماه صفر سنه ست و سبعین و سبعمائه شاهزاده فتح خان در منزل کتهوار وفات یافت و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه شمس الدین دامغانی بعرض رسانید که چهل لک تنگه اضافه بر اصل جمع گجرات با صد زنجیر فیل و دویست اسپ تازی و چهار صد برده هر سال قبول دارم سلطان فرمود اگر ضیاء الملک ملک شمس الدین ابورجا که نائب ظفرخان است این اضافه قبول کند گجرات را باو بگذارند ملک شمس الدین قبول نکرد شمس دامغانی کمر زرین و نیزه و چوڈول نقره عنایت کرده بجای ظفرخان مرحوم رخصت گجرات کرد چون شمس الدین دامغانی آنچه قبول نموده بود از عهده آن نتوانست برآمد بغی نموده باتفاق جمعی از امیر صده گجرات مثل شیخ فرید الدین و سرگروهان دیگر مخالفت ورزید سلطان لشکر فرستاد تا شمس الدین دامغانی را کشته سر او را پیش سلطان فرستادند بعد از کشته شدن او گجرات را حواله ملک مفرح سلطانی فرموده فرحة الملک خطاب کرد و در سنه تسع و سبعین و سبعمائه بجانب اتاوه تحمل سواری فرمود و رای سپرادهرن را با سائر زمینداران اتاوه که یکبار با لشکر سلطان جنگ کرده منهزم شده بودند

همراه رسولان لکهنوتی پیش سلطان سکندر فرستادند سلطان سکندر پنج زنجیر فیل و تحف و نفائس دیگر مصحوب
سید رسول بدهلی فرستاد از رسیدن سید رسول عالم خان برسم رسالت از لکهنوتی آمد و سلطان بجانب
لکهنوتی روان شد در اثنای راه شاهزاده فتح خان را اسباب ملک مثل چتر و دورباش و فیل و خیمه سرخ عنایت کرد
فرمود که سکه بنام او زدند و اصحاب شغل تعیین شدند وقتی که سلطان به پندوه رسید سلطان سکندر در
حصار اکداله متحصن شد و سلطان فیروز در آن نواحی نزول فرموده در محاصره اهتمام نمود بعد از چند روز که سلطان
سکندر امان خواسته فیل و مال قبول کرد که هر سال بطریق پیشکش میفرستاده باشد در بیستم ماه جمادی الاولی
مذکور سلطان مراجعت نمود و در پندوه هفت زنجیر فیل و تحف و نفائس دیگر از سلطان سکندر پیشکش آورد
بعد از آنکه بجونپور رسید بنیاد برسات شد و برسات را همانجا گذرانیده در ماه ذیحجه سنه مذکور از راه بهار
براه جاجنگر که در اقصای ولایت کرهه کتنکه بوده است توجه فرمود چون بکرهه کتنکه رسید ملک قطب الدین برادر
ظفرخان را در لشکر دار و گذاشته جریده مسارعت نمود و چون بسنکره رسید رای بنارس راجه سنکهره گریخت و
دختر او بدست افتاد و سلطان او را دختر خوانده محافظت نمود و احمد خان که از لکهنوتی گریخته بقلعه رتهنبور درآمده
بود و در اثنای راه ملازمت نموده بمرحمت بیکران ممتاز و سربلند گشت و چون از آب مهاندری گذشته
بشهر بنارسی که مسکن و ماوای رای جاجنگر بود رسید رای مذکور گریخته بجانب تلنگ رفت سلطان
بتعاقب نپرداخته بشکار مشغول شد و در اثنای آن رای مذکور نیز کسان فرستاده صلح خواست و سی و سه
زنجیر فیل با تحف و نفائس دیگر ارسال نمود و سلطان از انجا برگشته بقصد شکار فیل بپدماوتی که مرغزار فیلان است
آمد و سی و سه زنجیر فیل زنده گرفته و دو فیل را کشتند و در نیابت ملک ضیاء الملک رباعی گفته ؎ شاهی
که بحق دولت پاینده گرفت ÷ اطراف جهان چو مهر تابنده گرفت ÷ از بهر شکار فیل در جاجنگر ÷ آمد و دو
بکشت و سی و سه زنده گرفت ÷ و از انجا بکوچ متواتر بکره رسید در ماه رجب سنه اثنی و سبعین و سبعمائه
بدهلی درآمد و بعد از چندگاه بجانب نهر کره که او را اسلیمه گویند سواری فرمود و نهر مذکور محتویست بر دو جوی
بزرگ که همیشه جاریست و میانه آن نهر پشته بلند واقع است سلطان فرمود که پنجاه هزار بیل دار جمع ساخته
بکندن آن جوی مشغول شدند و میان این پشته عظیم استخوانهای فیل و آدمیان ظاهر شد که استخوان
آدمی سه گز بود و پاره سنگ شده و پاره دیگر هنوز استخوان بود و در همین اثنا سمره را که در اصل داخل سامانه بود
جدا ساخته تا ده کروهی داخل شهر گردانیده حواله ملک ضیاء الملک شمس الدین ابورجا نمود و آنجا حصاری
برآورده فیروزپور نام نهاد و از انجا بجانب نگرکوت توجه فرمود چون بدامن کوه رسید و برف آوردند سلطان
فرمود که وقتی سلطان محمد شاه مرحوم که خداوند من بود اینجا رسید و شربت برف جهت او آوردند چون من حاضر

شهر مذکور لشکر سلطان از شهر جدا شده بکنار آب گنگ فرود آمد و در پنجم ماه ربیع الآخر الیاس حاجی
باز بقصد جنگ از حصار برآمده حرکت المذبوحی نموده گریخته در قلعه درآمد چهل و چهار زنجیر فیل با چتر و علم و اسباب
و حشم او بدست آمد و پیاده بسیار کشته شد سلطان روز دوم مقام کرده فرمان داد که اسیران بلاد لکهنوتی را بگذارند
و در روز بیست و هفتم ماه ربیع الآخر بواسطهٔ غلبهٔ برسات بصلح ساخته مراجعت فرمود و در گذر پانک پور از آب گنگ
و در دوازدهم ماه شعبان بدهلی رسید و بنای شهر فیروزآباد که در کنار آب جون است نمود و در سنهٔ ست و خمسین
و سبعمائه جانب دیبالپور شکار کرده جوی از آب ستلد کشیده تا جهجر که چهل و هشت کروه باشد رسانید
و سال دوم نهری از آب جون از حوالی مندلی و سرمور کشیده و هفت نهر دیگر با او جمع کرده بهانسی رسانید
و از انجا براسین برده و در انجا قلعه بنا فرموده حصار فیروزه نام کرده و پیش کوشک حوض وسیع کافته از ان جوی
پرآب ساخت و نهر دیگر از آب گهگر جدا کرده از پای حصار سرستی گذرانیده با نهری کره رسانید و در میانه
حصاری ساخته فیروزآباد نام کرد و نهری دیگر از آب بدهی جدا کرده بحوض مذکور رسانید و از انجا پیشتر برد
و در ماه ذیحجه سنهٔ مذکور روز عید اضحی منشور ابوالفتح خلیفهٔ مصر متضمن تفویض مملکت هند و سند رسید و سلطان آنرا
سبب خوشحالی و مباهات و افتخار گردید و هم در سنهٔ مذکور الیاس حاجی پیشکشهای لایق فرستاده مورد
عنایات خسروانه گشت تمامی بلاد هند در تصرف سلطان بود الا لکهنوتی و دکهن که بعد از فوت سلطان محمد
لکهنوتی را سلطان شمس الدین الیاس حاجی متصرف شد و حسن کانکو بالکل دکهن را بست و بر دو پیشکش صلح شده بود و در سنهٔ
ثمان و خمسین و سبعمائه ظفرخان فارسی از سنارگانو با دو زنجیر فیل بدرگاه پیوست و بعنایت ممتاز گشته
نائب وزیر گشت و در ذیحجه سنهٔ تسع و خمسین و سبعمائه جانب سامانه عزیمت فرمود و در اثنای شکار خبر رسید که
فوج مغول که بنواحی لاهور آمده بود جنگ ناکرده برگشت و سلطان بجانب دهلی مراجعت نمود و در آخر
سنهٔ مذکور تاج الدین با مرای دیگر بطریق رسالت از لکهنوتی رسید و پیشکشهای نفیس گذرانیده بعنایت
ممتاز گشت سلطان ملک سیف الدین شحنهٔ فیل را با اسپان تازی و ترکی و تحف دیگر همراه ملک تاج الدین
بسلطان شمس الدین فرستاد و در بهار خبر رسید که سلطان شمس الدین وفات یافت و سلطان سکندر
پسر او قائم مقام گشت ملک سیف الدین عرضداشت بسلطان نوشته اخبار کرد جواب شد تحف و نفایس
که بسلطان شمس الدین ارسال یافته بود واپس فرستد و اسپان را بلشکر بهار بدهد و رسولان را بکره رساند
بعد از ان در سنهٔ ستین و سبعمائه سلطان بجانب لکهنوتی عزیمت فرموده خانجهان را به نیابت غیبت در دهلی
گذاشت و تاتارخان را از سرحد غزنین تا ملتان شقدار ساخت و روزی چند بسبب برسات در ظفرآباد مقام کرد
و درین وقت شیخ بسطامی را که اخراج کرده بودند از خلیفهٔ مصر خلعت آورده اعظم الملک خطاب یافت و رسید رسولان

ازروی اضطرار و عجز اراده ملازمت نموده اشرف الملک و ملک خلجی و ملک پسر حسن امیر میران را جهت درخواست تقصیر خود پیش سلطان فرستاد و سلطان قلم عفو بر جرائم او کشیده تجویز آمدن او نمود و احمد ایاز با متابعان خود سرهای محلوق برهنه کرده دستارها در گردن انداخته در نواحی هانسی بملازمت رسیدند سلطان فرمود که احمد ایاز را بکوتوال هانسی سپارند و ملک خطاب را تبر بسته برند و شیخ زاده بسطامی را اخراج نمایند و زبان زمان موافق مضمون این قطعه انشا میکرد قطعه مخالفان ترا هر یکی بنوع دگر + زمانه در فتن آخر الزمان افگند + یکی بمرد و یکی را فلک بخنجر نو + گلو بریده یکی را ز خانمان افگند + و در دوم ماه رجب سنه اثنی و خمسین و سبعمایه سلطان فیروزشاه در دهلی باستقلال تمام براورنگ سلطنت جلوه فرمود نوید عدل و احسان در داد و خواص و عوام و کافه انام بمدعیات خود رسیده رفاهیت تمام در رعایا و عموم برایا از که و مه پیدا شد بیت مخالف شکن شاه فیروزبخت + بفیروز فالی برامد بتخت + ز فیروزی دولت کامگار + نشاط نو انگیخت در روزگار + بتاریخ پنجم ماه صفر سنه ثلث و خمسین و سبعمایه سلطان بطریق سیر و شکار بجانب کوه سرمور حرکت کرد و اکثر زمینداران آنحدود بملازمت رسیده حلقه بندگی در گوش و غاشیه بر دوش گرفتند بیت چه پرتوست که اقبال در جهان افگند + چه غلغل ست که دولت در آسمان افگند + غبار موکب شاهیست با نسیم بهشت + که بوی امن و امان در مشام جان افگند + روز دوشنبه سوم جمادی الاول سنه مذکور شاهزاده محمد خان در دهلی متولد شد سلطان فیروزشاه جشنها ساخته خلائق را بانعام و الطاف بهره ور گردانید و در سنه اربع و خمسین و سبعمایه در کلانور و دامن کوه آن نواحی شکار کرده مراجعت نمود در حین مراجعت عمارات عالی کنار آب سرستی بنا فرموده و شیخ صدر الدین ولد شیخ بهاء الدین زکریا را خطاب شیخ الاسلامی داده ملک قبول را که نائب وزیر بود بخطاب خانجهانی ممتاز ساخته وزیر مملکت گردانید و خداوندزاده قوام الدین را خطاب خداوندخانی و عهده وکیلدری تفویض فرموده و ملک تاتار تاتارخانی یافت و ملک شرف نائب وکیلدر شد و سیف الملک را شکاربک و خداوندزاده عماد الملک سلاحدار گشت و عین الملک مستوفی مشرف دیوان شد و ملک حسین امیر میران منصب استیفای کل یافت و هم در شهر شوال سنه اربع و خمسین و سبعمایه خانجهان را اختیار تمام داده در شهر گذاشت و خود با لشکرهای گران عزیمت لکهنوتی نمود تا دفع ظلم الیاس حاجی که خود را شمس الدین نامیده تانده را آبادان ساخته تا حد بنارس دخل نموده بود نماید وقتی که نزدیک گورکهپور رسید ادیسنگ مقدم گورکهپور بخدمت آمده پیشکشهای لائق و دو زنجیر فیل گذرانیده مورد مراحم سلطانی شد و رای کنور هم خراج چند ساله گذارده هر دو در ملازمت روان شدند و الیاس حاجی از پندوه برآمده در قلعه اکداله که محکم ترین قلعهای بنگاله است درآمد و سلطان در هفتم ماه ربیع الاول باکداله رسید بهادران در جنگ عظیم شد و بیست و هم

و ملک فیروز اظهار سفر حجاز و رغبت زیارت حرمین شریفین نموده در مقام معذرت شد و آخر بالتماس اکابر و اعاظم
بتاریخ بست چهارم شهر محرم سنه اثنی و خمسین و سبعمائه بر تخت پادشاهی جلوس فرموده چند هزار آدمی که در
بند مفسدان افتاده بودند باز خرید و روز سوم ترتیب و ترکی سوار شده که هر طرفی که سوار مغول و غیر آن
بجهت دست انداز در می آمد دستگیر میشد و کشته میگشت چندی از سرداران مغول گرفتار شدند و همراه جمعیت
مغول و مفسدان تهته بر طرف گشت ؎ همای چتر همایون او چو بال کشاد ۞ ازین سپس نکند چغد دعوی
بازی ۞ چنان نساخت جهانرا هوای دولت او ۞ که از طبیعت اضداد رفت ناسازی ۞ و زمره خاص و عام
هم در اول جلوس سلطان فیروز شاه مرهون مراحم پادشاهی شدند و بعد از آن بکوچ متواتر بسوستان
رسیده ملوک و مشائخ و لشکریان را بانعام اسپ و خلعت و شمشیر و کمر بنواخت و همچنین سکنه سوستان را
بانعامات و ادرارات اختصاص داده متوجه هند شده در راه بهر شهر و موضع که میرسید مردم آن شهر و دیار را بانعام
و ادرار خوشدل میساخت ؎ بسنجیده را با آهستگی ۞ کشاد از خزینه در بستگی ۞ غنی کرد گردنکشان را زگنج
زگوهر کشی لشکر آمد برنج ۞ در اثنای راه خبر مخالفت ملک احمد ایاز که مخاطب بخواجه جهان و از مقربان سلطان
محمد شاه بود و سلطان او را بنیابت غیبت در دهلی گذاشته بود رسید که طفلی مجهول النسب را پسر سلطان محمد شاه
گفته بپادشاهی برداشته سلطان غیاث محمود شاه خطاب کرده خود را وکیل مطلق ساخته است سلطان
این حرکات شنیعه او را بر حمق و خرافت او حمل نموده فرمان عفو بنام او صادر شده بسخنان عنایت آمیز
دلالت کرد و بعد از آنکه ملک سیف الدین شحنه پیل فرمان باو رسانید تکرر سید جلال و ملک دیلان
و مولانا نجم الدین رازی و داود و مولانا زاده خود را برسالت فرستاده پیغام داد که هنوز سلطنت در خاندان سلطان
محمد هست شما نیابت را قبول نموده باستقلال تمام بامور ملکی پردازند و از امرا هر کرا خواهید با شما باشد بعد از
رسیدن رسولان سلطان محمد محضری ساخت و شیخ نصیر الدین محمد اودی و مولانا کمال الدین اودی و مولانا
کمال الدین سامانه و مولانا شمس الدین باخرزی و دیگر اکابر و علما را حاضر کرده جمعیت حال در میان نهاد و گفت
که در بیتاب رای شما چه اقتضا میکند و از روی شرع ما را چه باید کرد مولانا کمال الدین گفت هر که اول شروع در سلطنت
کرده اولی تر است سلطان رسولان احمد ایاز را نگاه داشت و داود و مولانا زاده او را که از جمله رسولان بود پیش او
فرستاده سخنان نصیحت آمیز هدایت فرمود و بعد از رسیدن داود چون احمد ایاز دانست که کار از پیش نخواهد رفت
و دید که اکثر امرا باستقبال رفته بلشکر سلطان پیوستند بتخصیص ملک ننوی حاجب و ملک حسن ملتانی
و امثال آنکه موافقت و اتفاق تمام با احمد ایاز نموده بودند و زرهای وافر گرفته و همدرین وقت خبر کشتن ظفرخان
که طغیان نموده بگجرات رفته بود رسید و از هر طرف آثار و اقبال سلطان فیروز ظاهر شدن گرفت احمد ایاز

چون بسی کروهی تهته رسید روز عاشوره بود روزه داشت و بوقت افطار ماهی خورد مرض تپ که قبل ازین داشت
عود کرد با وجود آن در کشتی نشست و بکوچ متواتر بچهارده کروهی تهته نزول کرد و از غلبه مرض آنجا توقف نمود و هر
روز مرض غالب میشد تا آنکه در بست و یکم ماه محرم سنه اثنی و خمسین و سبعمائه درگذشت مدت سلطنت او بست و هفت
سال بود اینمرتبه را ضیا برنی در تاریخ خود نوشته **نظم** مایه زهرست شرب عالم را + میوه زهرست تخم آدم را
ای حریف عدم قدم در نه + کم زن این عالم کم از کم را + صبح محشر دمید و ما در خواب + بانگ زن خفتگان عالم را
هان که فرش صبا بگسترند + در نورد این بساط خرم را + رستخیزست خیز و باز شگاف + سقف ایوان و طاق طارم را
شه محمد بخفت در دل خاک + نیلگون کن لباس ماتم را + بس بدست خروش در تن دهر + چاک زن این لباس معلم را

ذکر سلطان فیروز شاه

او برادرزاده سلطان غیاث الدین تغلق شاه ست چون سلطان محمد
تغلقشاه را در لشکر سوستان بیماری بامتداد کشیده و وقت ارتحال رسید ملک فیروز نایب که عمزاده
سلطان بود و سلطان از باب او نظر استحقاق در ولایت عهدی بود در تداوی و معالجه سلطان حق گذاری
بجا آورده درینجا شفقت و عنایت سلطان یکی در هزار شد چون سلطان حال خود را پریشان دید او را
بولیعهدی وصیت نموده فرمود که **بیت** تو سر سبز باشی بشاهنشهی + که من کرده ام سر ز بالین تهی + چون در نواحی
تهته رحلت کرد برهم خوردگی بیرون از تقریر در لشکر افتاد و ملک فیروز باربک صلاح دران دید که اول التون
بهادر را با آن سه هزار سوار مغول که امیر قرغن بکومک سلطان محمد فرستاده بود بلطائف حیل از لشکر جدا سازد تا
از شر آنها ایمن شود پس فراخور حال امیران نامدار و سائر سواران انعام و خلعت و جامه عطا کرده رخصت مراجعت
بملک خود داده فرمود تا فی الحال با مردم خود از لشکر جدا شده بودند سر منزل گرفتند و دران حال که دو روز
از رحلت سلطان گذشته بود مردم لشکر از هول و غارت و دست انداز حیران و سراسیمه بودند نوروز کرکین که داماد
برمه شیرین که پرورده سلطان محمد بود کفران نعمت ورزیده با مغولان اتفاق نموده تمام آنها را ابران داشت که
که در وقت کوچ کردن که لشکر بی سر و بن بی توزک روان خواهد شد دست بغارت بر آورده تاراج و اسیر کنند
و آنروز بسیاری از اموال و عیال مردم بغارت مغولان و مفسد تهته رفت مردم لشکر آنروز را بهراس و بیم بشب رسانیدند
گذرانیده روز دیگر با حتیاط تمام ترتیب افواج نموده کوچ کردند درین روز نیز مغولان و مفسدان تهته ترکتازی میکردند
تا لشکر بکنار آب رسیده منزل کرد و چون رمه بی شبان در معرض تلف و هلاکت بود مخدوم زاده عباسی
و شیخ نصیر الدین محمود اودهی مشهور بچراغ دهلی که خلیفه شیخ نظام الدین اولیاست و علمای مشایخ و ملوک و امرا جمع آمده
ملک فیروز باربک را مستدعای جلوس بر تخت نمودند زمین بوس دادند یکسر سپاه + که شاه آورد پای دولت بگا[ه]
گر او آب و آتش کند جای ما + نگردد ز فرمان او رای ما
گر ا . . ا سر نهیم + ز فرمان او بر سر افسر نهیم

سر او را بسلطان فرستادند و لشکر او متفرق گشت و خداوندزاده قوام الدین و ملک جوهر و ظهیر الجیوش از دیوگیر جانب
دهار گریختند و حسن کانکو در دیوگیر آمده چتر بر گرفت و بر تخت نشست و خود را سلطان علاء الدین خطاب
داد و مستحفظان قلعه دهاراگر نیز با او ملحق شدند و فتنه بزرگ قایم گشت سلطان چون این خبر شنید متحیر ماند
شد بعد از تامل وافی دانست که این همه فتنه که از پی یکدیگر بر میخیزد از کثرت سیاست است چند روز در نهرواله
بود فی الجمله دست از سیاست باز کشید ع چو نرمی کنی خصم گردد دلیر و گر خشم گیری شوند از تو سیر
درشتی و نرمی بهم در به است چو رگ زن که جراح و مرهم نه است چه در این وقت سلطان ملک فیروز و احمد ایاز
و ملک غزنین و امیر قتلغه صدر جهان را با لشکر ایشان از دهلی طلبید تا بر سر حسن کانکو فرستند ایشان با
جمعیت بسیار بخدمت رسیدند چون متواتر خبر رسید که حسن کانکو جمعیت بی نهایت گرد آمده سلطان
فرستادن ایشان را موقوف داشته قصد آن نمود که از مهم گجرات و تسخیر کرنال که الآن بجونه گره اشتهار
دارد خاطر جمع نموده خود بدفع حسن کانکو پردازد و بنابر آن دو سال در گجرات گذرانید در سال اول بسرانجام
ولایت و استعداد لشکر مشغول بود و سال دوم بتسخیر قلعه جونه گره و حصار کرنال پرداخت کرنال را با توابع در ضبط در
آورده مقدمان و رایان آن نواحی همه اطاعت نموده بخدمت آمدند و کنگار که راجه ولایت کچه بود نیز بخدمت
سلطان رسید ضیاء برنی گوید که سلطان در آن حال من گفت مملکت من امراض متضاده بهم رسانیده اگر علاج یکی
مینمایم مرض دیگر غالب میگردد چون تو کتب تاریخ دیده و خوانده در این باب چه علاج بخاطر تو میرسد بعرض رسانیدم
که چنین دیده ام که اگر از سلاطین خلق متنفر میشدند و فتنها میخاست پسر یا برادری که شایان سلطنت باشد
بجای خود نصب کرده گوشه میگرفتند و بعضی علاج آن مرض را بترک اعمالیکه سبب تنفر عام شده باشد خود مینمودند
سلطان در جواب گفت مرا آنطور فرزندی و خلفی که قایم مقام تواند شد نیست و ترک سیاست کردنی نه ام
هر چه پیش شد نیست خواهد شد سلطان در کوندل که پانزده کروهی کرنال است مریض گشت و پیش از آنکه در کوندل آید
بواسطه آنکه ملک کبیر در دهلی وفات یافت احمد ایاز و ملک قبول نایب وزیر ممالک را بدهلی فرستاده و خداوند
زاده مخدوم زاده و معارف دیگر را از دهلی بکوندل طلب فرموده بود و چون بکوندل رسید همه آن مردم با حرمها
و جمعیتها رسیدند و در خدمت سلطان جمعیت بسیار گرد آمده لشکر آراسته گشت و از مرض صحت یافت
بعد از آنکه در دیبالپور و ملتان و اچه و سیوستان کشتیها بجانب تهته طلبید و از کوندل روان شده بکنار آب
رسیده با لشکر و فیلان از آب گذشته در کنار دیگر فرود آمد در این ولا التون بهادر با پنج هزار سوار مغل که از
قبل امیر قرغن آمده بود بسلطان پیوست سلطان درباب لشکر او انواع مراحم و اقسام الطاف مبذول
داشت و آنجا بقصد استیصال طایفه سومره و طغی حرامخوار که در پناه ایشان آمده بود بجانب تهته نهضت فرمود

طبقات اکبری

وفتحنامه نوشت که آن فتحنامه را در دهلی بالای منبر خواندند و طبل شادی زدند و خود بترتیب مهمات دیوگیر و مرهت
مشغول شد و هنوز از مهمات آن ولایت نپرداخته بود که خبر رسید که طغی حرامخوار که غلام سلطان بود و صفدری و لشکرکشی
انصاف داشت داغ طغیان بر ناصیه خود نهاده لوای مخالفت برافراخت و امیر صدکان و زمینداران گجرات را
باخود متفق ساخته در نهرواله درآمد و ملک مظفر را که نائب شیخ معزالدین بود بقتل رسانید و شیخ معزالدین را با کارکنان
دیگر گرفته محبوس ساخت و ازانجا بجمعیت تمام بکنبایت رفت و کنبایت را غارت کرده ازانجا بهروج رفت
و بالفعل قلعه بهروج را محاصره دارد چون سلطان اینخبر شنید خداوندزاده قوام الدین و ملک جوهر و شیخ برهان بلارانی
وظهیر الجیوش را با لشکر بسیار در دیوگیر گذاشته بتعجیل تمام بجانب بهروج روان شد و از ساکنان دیوگیر هر کس مانده
بود همه را همراه برد و چون به بهروج رسید و برکنار آب نربده نزول نمود طغی ترک بهروج داده بکنبایت رفت سلطان
ملک یوسف بقرا را با لشکر بسیار از پی او تعیین کرد ملک یوسف چون بکنبایت رسید طغی در مقابل آمده جنگ
کرد و ملک یوسف بقرا با چندین از معارف دران جنگ کشته شد و مردم لشکر او گریخته در بهروج نزد سلطان آمدند
و شیخ معز و کارکنان دیگر را که طغی در حبس داشت بقتل رسانید سلطان در ساعت از آب نربده گذشته بجانب
کنبایت روان شد طغی از کنبایت گریخته باساول رفت چون سلطان قریب رسید از اساول بنهرواله
گریخت سلطان بواسطه تواتر باران یکماه در اساول توقف نمود درین اثنا خبر رسید که طغی با جمعیت خود از نهرواله
برسمت اساول رانده در کری فرود آمده است سلطان در عین باران از اساول روان شده بکری آمد چون
طغی و لشکر او دیدند که لشکر سلطان رسید همه شرب خمر نموده برسم فدائیان بر فوج خاص تاختند چون فیلان از
پیش مانع بودند نتوانستند کاری ساخت بضرورت برگشته در میان درختان انبوه که دران نزدیک بود درآمدند
وازانجانب بنهرواله رفتند مقدار پانصد نفر از مفتنان که در عقب لشکر طغی بودند زنده بدست افتادند و بقتل
رسیدند سلطان محمد پسر ملک یوسف بقرا خانرا با لشکر بسیار بتعاقب ایشان بجانب نهرواله فرستاد پسر
ملک یوسف چون بشهر درآمد در راه توقف کرد طغی اهل و عیال خود با اعیان دیگر را از نهرواله براورده از آب آن
گذشته بجانب کنت از ولایت کچه رفت و چند روز انجا بوده بته گریخت سلطان بعد از سه روز بنهرواله آمد در
کنار حوض سهسلنگ نزول نموده بپرداخت ولایت گجرات مشغول شد و مقدمان و رعایای گجرات
از هر طرف می آمدند و پیشکش می آوردند و بخلعت و انعام نوازش می یافتند از سعی و اهتمام سلطان پریشانیهای
گجرات باصلاح آمد و چند کس از معارف لشکر طغی جدا شده در پناه رانه مندل سیرے درآمده بودند رانه مندل
ایشان را کشت و سرهای ایشان را بخدمت سلطان فرستاد هنوز سلطان بترتیب ولایت گجرات مشغول بود که
خبر رسید که حسن کانگو با اعیان دیگر که پیشتر ازین از دیوگیر شکست خورده متفرق شده بودند یکجا شده عمادالملک

مناسب است بعرض رسانیدم که در تاریخ کبری مذکورست که پادشاه را در هفت محل سیاست لازمست اول کسی که از دین حق برگردد
مستحق سیاست شود دوم مردم آنکه عمداً خون ناحق کند سوم آنکه مرد زن دار و یا زن شوهردار زنا کند چهارم آنکه با سلطان اندیشه غدر
نماید پنجم سر فتنه بغی شود و مباشرت فتنه نماید ششم آنکه از رعایا با مخالفان و اهل بغی موافقت کند و برسانیدن خبر و اسلحه معاونت فرماید هفتم آنکه
حکم سلطان را خوار دارد و بواقعی انقیاد ننماید بعد از آن فرمود که درین سیاسات چند قسم مطابق حدیث است بعرض رسانیدم که ازین سیاسات
هفتگانه در سه سیاست حدیث وارد است ارتداد و قتل مسلم و زنا محصن و چهارم سیاست و اگر برای اصلاح ملک مخصوص سلاطین است
سلطان فرمود که در اول ازمنه خلایق راست کردار و گفتار بودند درین روزگار از فساد زمانه مرا سیاست ضرورست تا آنکه راست ایستد و ترک
بغی و خلاف نماید و یا من از میان برخیزد و مراجیان کامل ورزیست که بحسن تدبیر و عمل سرانجام ملک نماید و احتیاج بخونریزی نشود چون بکوامهو که
سرحد گجرات است سیدکی از امرا را با مفردان باغیان جنگ کرده از پیش او گریخته راه دیوگیر گرفتند سلطان از آنجا بهروج آمد و ملک قبول
نائب وزیر مملکت را از بهروج بتعاقب گریختگان فرستاد ملک قبول برکنار آب نربده بایشان رسید و اکثر را کشته و اولاد و اتباع ایشان
بدست آورد و بعضها که زنده بدر آمده نزد مانديو خیاط کوه سالیر بولیر رفتند مانديو نیز ایشان را تاراج کرده خراب ساخت و شر ایشان
بالکلیه از گجرات دفع شد و ملک قبول چند روز در کنار آب نربده توقف کرده اکثر امیر صدگان بهروج را نیز بموجب حکم بقتل رسانید
و قلیلی که مانده بودند باطراف آواره گشتند سلطان چندگاه در بهروج اقامت فرموده اموال بهروج و کنبایت و سایر بلاد گجرات
را که در مردم مانده بودند بتتبع تمام حاصل کرده در خزانه آورد و کسانی را که فی الجمله داخل فتنه بودند بقتل رسانید و درین دیده که مجدالدین
خطاب داشت و پسر رکن تانیسری را که از شریران روزگار بودند نامزد مردم دیوگیر فرمود تا اهل فساد آنجا را بدست آورده بسیاست
رسانید جمهور سکنه آن دیار که اخبار سیاست سلطان محمد شنیده بودند مضطرب گشته سراسیمه شدند سلطان از پی ایشان امیر دیگر را
بدیوگیر فرستاد و مولانا نظام برادر قتلغخان فرمان نوشت که هزار یا پانصد سوار مستعد امیر صدگان معروف آنجا همراه ایشان و امیر بدرگاه
فرستند مولانا نظام هزار و پانصد سوار ساخته با آن دو امیر صدگان آنجا همراه آن دو امیر بدرگاه سلطان حسب الحکم روانه ساخت
در منزل اول امیر صدگان و سواران دیگر از وهم و هراسی که داشتند باهم اتفاق نموده آن هر دو امیر را کشتند و مولانا نظام را محبوس ساخته
و کارکنان او که از جانب سلطان در دیوگیر منسوب بودند گردن زدند و پسر رکن الدین تانیسری را پاره پاره کردند و خزانه که در دهاراگیر بود بدست
آوردند و ملک مخ برادر ملک ملا افغان را بر تخت نشاندند و خزانه بر سوار و پیاده تقسیم نموده ولایت مرهت را با اهل خود قسمت
کردند و اعوان و انصار ملک مخ افغان و امیر صدگان دیگر و برده هم در دیوگیر یکجا شدند و خلق آن دیار با ایشان متفق گشتند سلطان
چون این خبر شنید از بهروج بکوچ متواتر بدیوگیر رسید و اهل فتنه بمقابل سلطان آمده جنگ کردند و شکست خوردند و اکثر ایشان را کشتند
و مخ افغان که سردار اهل بغی بود با اعوان و انصار خود در قلعه دهاراگیر متحصن گشت و حسن کانکو و برادران مخ افغان گریخته بجانب گلبرگه
رفتند و عوام و خواص دیوگیر تاراج شدند سلطان محمد عماد الملک سرتیز سلطانی را با امرای دیگر بگلبرگه فرستاد تا آن ولایت را در ضبط
در آرد و هر گاه مفسدان گریخته باشند بقتل رساند و اکثر متوطنان دیوگیر را همراه نوروز گرگین بجانب دهلی روان ساخت

طبقات اکبری

میباشند و ارباب فتنه را تقویت نموده مایهٔ فساد میگردند بر کار ازیشان شر فتنه انگیزانی در ساعت دفع کنی چون عزیز خمار در
ولایت دهار رسید و بپرداخت امور آنجا مشغول شد بملاحظه و اندیشه هشتاد و چند نفر از سرداران امیر صده را گردن زد و اندیشهٔ
آن نمود که امیر صده گجرات و دکن لایا متوهم شده انواع فتنه خواهند انگیخت در آنوقت امیر صده یوزباشی را می گفتند القصه
عزیز خمار چون این واقعه را نوشته بخدمت سلطان فرستاد سلطان از آن خوش آمده فرمان عنایت و خلعت خاص برای او فرستاد
و امرا را فرمود تا هر کس تحسین نامه بعزیز خمار نویسند و اسپ و خلعت برای او فرستند این عزیز خمار و چند کس که از اسافل و رکار بود
سلطان بقرب خود اختصاص داده مراتب ایشان از مراتب اکثر امرا بلند گردانیده بود چنانچه نجبا مطرب بچه را ولایت گجرات و
ملتان و بداون تفویض نموده بود و پسر باغبان که سفله ترین مردم بود دیوان وزارت بعهدهٔ او مقرر گشت و فیروز حجام و منگا
طباخ و لدها باغبان و شیخ بابو و مانک جولاهه بچه را بقرب خود ممتاز ساخت و اشغال و اقطاع بزرگ حوالهٔ ایشان فرموده بود
و مقبل نام غلام احمد ایاز را که در صورت و معنی بدترین غلامان او بود وزارت گجرات تفویض نمود سلطان محمد خیال کرده بود که
هرگاه مردم پست و زبون را اعتبار نماید ایشان خود را از خاک برداشته و تربیت کرده من دانسته از جادهٔ اخلاص قدم بیرون نخواهند نهاد
اما ندانسته بود که هرگز سفله تغیر طبیعت خود نتواند کرد و حق گذاری کار سلطنت از ایشان نیاید و ازین مضمون حقیقت مشحون غافل
بیت ✤ سر ناکسان را برافراشتن ✤ وز ایشان امید بهی داشتن ✤ سر رشتهٔ خویش گم کردن است ✤ بجیب اندرون مار پروردن است ✤ و چون عمل
شنیع عزیز خمار باطراف و جوانب رسید هر جا که امیر صده بود خود را گرد آورده منتظر وقت و فرصت میبود درین اثنا ملک مقبل نایب گجرات
با خزانه و اسپان طویلهٔ سلطانی که از گجرات جمع کرده بود از راه دیوسی و برودره بدهلی می آمد امیر صدگان گجرات اموالیکه همراه ملک مقبل بود تاراج
نمود اموال و امتعهٔ سوداگران را که همراه او می آمدند نیز بغارت بردند ملک مقبل جمعیت بر باد داده تنها بنهرواله رفت سلطان از استماع این خبر در غضب شده
ارادهٔ رفتن گجرات نمود هر چند تغلقخان معروض داشت که فتنهٔ امیر صده برودره ازان قبیل نیست که سلطان از خود جهت دفع ایشان نهضت
باید فرمود فایده نکرد و ضیاء برنی مولف تاریخ فیروزشاهی نقل میکند که تغلقخان از دست من بسلطان پیغام کرد که از دولت سلطان
مرا آنقدر لشکر و استعداد هست که تنها تسکین این فتنه توانم نمود و سلطان از نفس خود حرکت کردن سبب تولد دیگر فتنه و حوادث اطراف
بلاد خواهد شد ✤ پی شاه اگر آفتابی کند ✤ مهی جا که افتد خرابی کند ✤ سلطان از عرضداشت او در نفتیاده فرمان داد تا استعداد لشکر نماید
و ملک فیروز عمزادهٔ خود را بنیابت غیبت با ملک کبیر احمد ایاز در دهلی گذاشت و خود از دهلی کوچ کرده بقصبهٔ سلطانپور که پانزده کروهی
شهرست نزول فرمود اجتماع لشکر میبود در اثنا عرضداشت عزیز خمار رسید که چون امیر صده دیوی و برودره فتنه انگیخته اند من با ایشان نزدیکتر
بودم حشم را ترتیب داده بدفع ایشان روان شدم سلطان اندیشناک شده گفت عزیز طریق جنگ نمیداند و دور نیست که کشته شود
آن خبر رسید که چون عزیز بر روی باغیان شد دست و پا گم کرده از اسپ بیفتاد و باغیان او را گرفته بدترین احوال کشتند سلطان از
روان شد ضیاء برنی گوید که سلطان در وقت توجه بگجرات بمن گفت که اگرچه مردم میگفته باشند که فتنه ها از کثرت سیاست سلطانی
از سخن مردم ... رفتنه ترک سیاست کردنی ✤ بعد ازان فرمود که تو تاریخ خوانده و دیده که سیاست سلاطین چنین

بیعت میگرفت و هر حکم و فرمان که از سلطان بصدور می انجامید آنرا بخلیفه منسوب میساخت و میگفت امیر المومنین چنین حکم کرده و چنان فرموده شیخ الشیوخ مصر را بعد چندگاه رخصت کرد و انعام و اکرام درباب او مبذول نمود و مال و جواهر بسیار برسم خدمتگاری بدست شیخ الشیوخ براه کشتی بخدمت خلیفه فرستاد و دو مرتبه دیگر خلیفه مناشیر بسلطان در بروج و کنایات رسید و در هر مرتبه نهایت تعظیم و تکریم بجا آورده نثار و ایثار بتقدیم رسانید و چون مخدوم زاده بغداد نزد سلطان آمد تا قصبه کینچ کروهی دهلیست استقبال نمود و لک تنگه و یک پرگنه و کوشک سیری و تمام محصول زمین داخل حصار دیگر و حوضها و باغها را بانعام او مقرر نمود و هرگاه که مخدوم زاده بخدمت سلطان آمدی سلطان از تخت فرود آمدی و چند گام پیش رفتی و او را بپهلوی خود بر تخت نشاندی و با دب تمام پیش او نشستی بعد از ان که سلطان محمد منشور خلیفه عباسی حاصل کرد بگمان خود مستحق سلطنت گشت و از روی استقلال تمام مجدداً در کار او لوای امری شروع نمود باز در سر گدواری قرار گرفته کار آبادانی ملک و تکثیر زراعت پیش گرفت و درینباب طرحی چند اختراع کرد و هر طریق که درباب ازدیاد زراعت در خاطر او گذشتی آنرا اسلوبی نامیدی و درینباب دیوانی علیحده وضع شد که آنرا دیوان امیر کوهی ولیکن از ان اسالیب هیچ کدام پیش نرفتی و نتیجه ندادی از جمله حکم کرد تا در مساحت سی کروه دائره کشیدند و قرار یافت که هر زمینیکه درین مساحت واقعست اگر نامزروع است مزروع شود و اگر بالفعل مزروع باشد ارادنی باعلی انتقال کنند و قریب صد شقدار جهت اینکار منسوب گشت بعضی از گرسنگان که مضطر بودند و بعضی دیگر که غایت حرص و طمع نظر بعاقبت کار نمی انداختند می آمدند و متکفل زراعتها میشدند و مبلغهای کلی بعنوان تقاوی انعام میگرفتند و آنرا بحوائج ضروریه خود صرف مینمودند و انتظار سیاست میکشیدند در مدت دو هفته و چند لک تنگه از خزانه خرج این باب شد اگر سلطان از مهم تهته زنده باز گشتی یک کسی از متصدیان و متکفلان اینکار زنده نگذاشتی و کار دیگر که سلطان محمد در سر گدواری پیش گرفته بود نصب عمال و ولاة جدید و عزل متصدیان قدیم بود و چون بعرض سلطان رسانیدند که ولایت مرهت و دیوگیر بواسطه تعدی و خیانت کارکنان قتلغخان خراب شده و محصول آن از ده یکی رسیده است سلطان هفت کرور ولایت مرهت را قرار داده چهار شق ساخت و چهار شقدار که سر تیز عماد الملک و مخلص الملک و یوسف بغرا و عزیز خمار باشند تعین فرمود و وزارت دیوگیر بعهده عماد الملک سر تیز سلطانی و نیابت وزارت حواله او باد هر که متکفل تقاوی اسلوبهای سلطانی شده بود گردانید و قتلغخان را با تبع از دیوگیر طلب فرمود و مردم دیوگیر از برآمدن قتلغخان دلشکسته و پریشان شدند چرا که بسیاست اطراف را فرو گرفته بود و مردم دیوگیر در ظل حمایت قتلغخان از سیاست محفوظ بودند و از حسن سلوک او راضی و مرفه الحال میگذرانیدند و مولانا نظام الدین را که در بروج بود حکم شد که بدیوگیر رود تا زمانیکه عماد الملک بدیوگیر بآنجا رسد ترتیب امور و اصلاح معاملات آنجا بعهده او باشد و خزانه تحصیل قتلغخان که آنجا جمع شده بود و از خوف راه بدهلی آوردن ممکن نبود فرمود که در دهارا گر که قلعه محکمست و عبارت از ارک قلعه دولت آباد است نگاه دارند بعد از انکه قتلغخان بدهلی آمد عزیز خمار را که زراک بود بحکومت مالوه فرستاد و در وقت وداع او را وصیت چند فرمود و در اثنای آن وصایا گفت که میشنوم هر فتنه که در ولایت پیدا میشد باعث آن امیر صدگان آن ولایت

واز گذر بانگرمو گنگ را گذاشتند و محاربه نموده شکست یافتند و عین الملک گرفتار شده و هر دو برادر او کشته شدند و پارهٔ او علف تیغ گشت و بقیة السیف در آب گنگ غرق شدند و جماعت که از گنگ برآمدند در مواسات بدست هندوان افتاده بقتل رفتند چون عین الملک را نزد سلطان آوردند فرمود که در ذات او هیچ شرارت نیست مردم او را برین داشته بود عین الملک را پیش طلبید و دلاسا نموده بخلعت سرفراز ساخت وعلمهای بزرگ حواله کرد و پسران و سائر مردم و عیال او را بخشید و سلطان از بانگرمو بهرایچ رفت و سپهسالار سعود را گرفته از قرابت سلطان محمود غزنوی بود زیارت کرد و بمجاوران روضهٔ بزرگ و فقرائیکه دران حوالی بودند مبلغهای کلی تصدق نموده احمد ایاز را بهرایچ فرستاد تا سر راه لکهنوتی بگیرد و دیگر گریختگان لشکر عین الملک را نگذارد که بلکهنوتی روند و مردم دیگر را که از دهلی که بواسطهٔ قحط یا از خوف سیاست سلطان در اوده و ظفرآباد رفته ساکن شده اند باوطان ایشان فرستادند و سلطان از بهرایچ بدهلی آمد و احمد ایاز نیز از مهمی که حوالهٔ او شده بود خاطر جمع کرده بخدمت رسید چون در خاطر سلطان متمکن شده بود که سلطنت بی اجازت خلیفهٔ عباسی روا نیست و ارتکاب آن حرامست در مقام تتبع خلفای عباسی میبود تا آنکه شنید که در مصر خلیفه از آل عباسی بر سریر خلافت متمکن ست باتفاق کمال الملک ان غائبانه بیعت بآن خلیفه کرد و تا دو سه ماه بجانب خلیفه سواد عرضداشت مینمود و از هر باب سخنان می نوشت و دران عرضداشت بیعت و اطاعت خود مذکور ساخت و در شهر فرمود تا نماز جمعه و عید موقوف دارند و بجای نام خود در سکه نام خلیفه فرمود تا در سنه اربع و اربعین و سبعمائه حاجی سعید صرصری از مصر بدهلی آمد و از خلیفه منشور حکومت و نوازش و خلعت برای سلطان آورد سلطان با جمع امرا و علما و مشایخ باستقبال رفت و چون نزدیک رسید پیاده و بر منشور خلیفه زر بسیار نثار کردند و ادای نماز جمعه و اعیاد که موقوف بود اجازت داد و خطبه بنام خلیفه خواند و اسامی پادشاهانی را که از خلفای عباسیه اجازت نداشتند از خطبه دور کرد و در طراز جامهای زربفت و شرفات عمارات فرمود که نام خلیفه نویسند و بعد از آمدن حاجی سعید صرصری سلطان عرضداشت نوشت و با گوهر نفیس که مثل آن در خزانه نبوده و دیگر تحف و هدایا مصحوب حاجی رجب برقعی بخدمت خلیفه فرستاد و ملک کبیر مهر جاندار که غلام سلطان بود و در حسن اخلاق و اصابت رای و کثرت عبادت و شجاعت و جلادت نظیر خود نداشت و در خدمت سلطان ازو مقرب تر نبوده داخل پیشکش گردانیده در ملک خلیفه در آورد و عرضداشت متضمن اقرار ملک کبیر بعبودیت خلیفه از وی نویسانیده بدست حاجی رجب برقعی فرستاده ملک قبول خلیفتی خطاب کرد و بعد از دو سال دیگر بار حاجی رجب برقعی و شیخ الشیوخ مصری نزد سلطان آمدند و منشور نیابت و خلعت خاص و لوای امیر المؤمنین آوردند سلطان با تمام امرا و اکابر استقبال نموده چون نزدیک رسید پیاده شد و منشور خلیفه را بر سر نهاده از دروازه درون کوشک آمد و امرا را فرمود تا بمنشور خلیفه بیعت نمودند و منشور خلیفه را تمام پیش خود می نهاد و بنام خلیفه از مرد

عمدهٔ مقاطعه بربنا مد باغی شد و چتر برگرفت و خود را سلطان علاءالدین خطاب کرد پیش از آنکه سلطان محمد
بدفع او مقید شود عین الملک با برادران خویش بر سر او رفته او را دستگیر کرد و پوست کنده سر او را بخدمت
سلطان فرستاد و شهزاده بسطامی که خواهر سلطان محمد در خانه او بود نامزد کرده شد و سیاست جماعه که
درین فتنه شریک نظام ماین بود بعهدهٔ او مقرر گشت و آن فتنه را فرو نشاند فتنه دیگر شهاب سلطانی که نصرت خان
خطاب داشت چون تمام ولایت بدر را بصد لک تنگه مقاطعه گرفته بود و از عهدهٔ آن نتوانست برآمد باغی شد و حصار
بدر متحصن گشت قتلغخان از دیوگیر نامزد او شد و امراء دیگر از دهلی نیز بکومک او تعین شدند قتلغخان حصار بدر را
محاصره کرده بقول او را از قلعه فرود آورده بخدمت سلطان فرستاد و آن فتنه تسکین یافت و هنوز یکماه از آن واقعه
نگذشته بود که علی شاه خواهرزاده ظفرخان که امیر صده بود و از دیوگیر جهت تحصیل بگلبرگه رفته بود چون آنجا را
از عمال خالی دید برادران خود را یکجا کرده بهیرن ضابط گلبرگه را بغدر کشت و اموال و غارت کرده در ولایت
بدر رفت و نائب بدر را نیز کشته آن ولایت را در تصرف آورد و سلطان محمد قتلغخان را بدفع او نامزد کرده و بعضی
امراء دهلی و حشم دهار را نیز حکم شد که همراه قتلغخان روند علی شاه استقبال قتلغخان نموده جنگ کرد و هزیمت یافت
و در حصار بدر متحصن گشت قتلغخان او را بقول داده با برادران او از حصار بیرون آورده در سرگدواری
بخدمت سلطان فرستاد سلطان محمد علی شاه و برادران او را بغزنین فرستاد و چون ایشان از غزنین باز آمدند
سر و برادر او را سیاست کرد و بعد از آن سلطان خواست که مهم دیوگیر را حواله عین الملک نماید و قتلغخان را
از دیوگیر بطلبد و قبل ازین جمعی از نویسندگان دهلی که بخیانت منسوب گشته بودند بحکم سیاست در باب
ایشان رفته بود و بهانه گرانی غله از دهلی برآمده در اوده و ظفرآباد در رفته خود را در حمایت عین الملک و برادران
او انداخته بودند و سلطان از همین معنی در وهم بود اما در اظهار آن مصلحت نمیدید و از انحراف مزاج سلطان عین الملک
اطلاع یافته متوهم شده بود در ینولا که مهم دیوگیر حواله ایشان رفت و حکم شد که تمع خیل و تبع بدیوگیر برند
ازین معنی را حمل بر مکر و خدعه سلطان نمود و در فکر کار خود شد عین الملک بموجب حکم سلطان لشکر و برادران خود را
از اوده و ظفرآباد طلبیده هنوز لشکر او در راه بود که عین الملک شبی از سرگدواری برآمده با لشکر خود ملحق شده لوای
مخالفت برافراخت و برادران او با چهار هزار سوار بنواحی سرگدواری در آمده فیلان و اسپان سلطانی
را که در صحرای چریده بغنیمت انداخته بلشکرگاه خود بردند سلطان از روی سراسیمگی لشکر سامانه و امروهه و برن و
کول را طلب فرمود و احمد ایاز با لشکر دهلی خود را رسانید سلطان ترتیب افواج نموده بجانب قنوج در حرکت
آمده در نواحی قنوج لشکرگاه ساخت عین الملک و برادران او نیز در مقابل لشکر کشیدند ؎ ز غریدن
ترنده پیلان مست * گره در گلوی هژبران شکست * پدر با پسر کینه برداشته * محابا شده مهر برخاسته

از ملتان گریخته بدهلی آمد سلطان محمد از دهلی باستعداد تمام بجانب ملتان نهضت فرمود و یک منزل پیش رفته
بود که والده او ملکه جهان که نظام التیام تمام خانواده سلطان تغلقشاه باو وابسته بود برحمت حق پیوست
سلطان متالم و محزون گشت و فرمود تا شهر بروح او طعام و صدقات دادند و خود بجانب ملتان شتافت
و چون نزدیک بملتان رسید شاهو از پیش عرضداشت فرستاده اظهار ندامت و بازگشت نمود و ملتان را
گذاشته بافغانستان رفت سلطان از راه مراجعت نموده بدهلی آمد و در دهلی قحط بمرتبه بود که آدم آدم را میخورد
سلطان در باب زراعت جهد مبذول داشته از خزانه بمردم زر داده فرمود تا چاهها بکنند و بزراعت مشغول باشند
مردم بواسطه بیسامانی پریشان و قلت باران بتقصیر و اهمال منسوب میگشتند و بسیاست میرسیدند درین ولا طایفه
مندلان و جوهانان و بهمان و میانه که در ولایت تهام و سامانه بودند تمرد آغاز کردند و در جنگلهای عظیم خانه ساخته
آب انبارها کردند و قلعه محکم خیال کرده اجتماع نمودند و در مقام تمرد و سرکشی در آمده دست از مالگذاری کشیده قطع طرق
مینمودند سلطان بدفع ایشان لشکر کشیده و قلعهای ایشانرا که باصطلاح ایشان مبذول گویند منهدم گردانید
و جمعیتهای ایشانرا پریشان ساخت و سرداران ایشانرا همراه خود در شهر جا داده اکثر ایشانرا داخل امرا گردانید و شر
ایشانرا از ان دیار برطرف ساخت همدرین وقت کنتا پایک که در نواحی ارنگل بود باتفاق زمینداران آن دیار
طغیان نمود و ملک مقبول نایب گریخته بدهلی آمد ارنگل بدست هندوان افتاده از تصرف سلطان بدر رفت و
درین محل شخصی از خویشان راجه کنبل که سلطان محمد در کنبله فرستاده بود از اسلام برگشته بغی ورزید و کنبله نیز از دست
سلطان برآمد و از ممالک دوردست و رای گجرات و دیوگیر در ضبط نماند و هر طرف فتنها و خللها حادث گشت
سلطان ازین آشفته تر میشد و خلق را سیاست بیشتر مینمود و از استماع خبر سیاست سلطان در تکثیر زراعت و
آبادانی ملک جهد بیشتر مینمود اما بواسطه امساک باران کوشش او فایده نمیداد آخر بضرورت حکم فرمود که دروازهای
شهر وا کنید و مردمی را که بجبر و کره در شهر نگاه میداشتند بگذارند تا هر جا که خواهند بروند اگر مردم دران ایام خود را مع
اولاد و اتباع بجانب بنگاله و آن نواحی کشیدند سلطان از شهر بیرون آمد و از پتیالی و کنبله گذشته بر کنار
آب گنگ اقامت اختیار کرد و فرمود تا مردم آنجا چپرها بستند و ساکن شدند و آن موضع را سرگدواری
نامیدند از کره و اوده آنجا غله میرسید و نسبت بشهر ارزانی پیدا شد و عین الملک که اقطاع اوده و ظفرآباد
داشت و با برادران خود آنجا میبود اتم غله و اقمشه و سایر مایحتاج در سرگدواری روان میداشت و از جنس و نقد و غله
دران مدت که سلطان محمد در موضع سرگدواری بود بمقدار هشتاد لک تنگه بخدمت سلطان فرستاد سلطان را نسبت باو اعتقاد
تمام و در حسن کفایت و اعتماد کامل حاصل شد درانزمان که سلطان در سرگدواری بود چهار فتنه حادث گشت و زود تر فرو نشست
اول فتنه نظام باین در کره ظاهر شد و این نظام باین مردی نیکی باده گوی هرزه کار بود و هیچ بی استعداد حالتی ازان جهت کار

فرموده اهل آنرا علف تیغ گردانید و سرهای ایشانرا فرمود تا در کنگرهای حصار برن آویختند فتنهٔ دیگر آنکه فخرا که ملک
فخر الدین گفتندی بعد وفات بهرام خان بن تغلقشاه در بنگاله بغی ورزیده محمد قدر خانرا کشت و خزائن
لکهنوتی را غارت کرده لکهنوتی و سنارگام را متصرف شد درین وقت سلطان بسبب حواله قنوج مشغول
بود و از قنوج تا ولایت همه را تاراج کرد و عالم عالم را بقتل آورد و هنوز دست از نهب و تاراج باز نداشته
بود که خبر رسید که حسن پدر ابراهیم خریطه دار در معبر باغی شده و امرا را بقتل آورده آن ولایت را متصرف گشت
سلطان بشهر آمده ابراهیم خریطه دار و اقربای حسن را گرفته مقید ساخت و لشکر ترتیب داده بجانب معبر
رخصت نمود چون بدیوگیر رسید بر عمال و امرا و مقطعان آنجا مطالبها سخت فرمود که اکثر ایشان از شدت
مطالبات جان دادند در ولایت مرهت نیز خراجهای گران نهاد و محصلان تیز و تند گماشت و بعد از آن
احمد ایاز را بدهلی فرستاده خود بجانب تلنگ روان شد چون باربکل رسید آنجا تا بود اکثر مردم بمرض
گرفتار شدند و چندی از امرای نامدار وفات یافتند سلطان محمد نیز مریض شد مقبول نائب
وزیر ملک را آنجا گذاشته ولایت تلنگ بدو تفویض فرموده خود بجانب دیوگیر مراجعت کرد چون
بدیوگیر رسید چندروز آنجا بمعالجه خود مشغول شد و شهاب سلطان را نصرتخان خطاب کرده ولایت
بدر حواله نمود و اقطاعات آن نواحی بصد لکه تنگه بمقاطعه باو داد دیوگیر و ولایت مرهت را بقتلغخان
تفویض نمود و خود هنوز مریض بود که بجانب دهلی مراجعت نمود و قبل ازین فرمان داده بود که مردم دهلی
هر کس در دیوگیر ساکن است اگر خواهد بدهلی آید و اگر دیوگیر را خوش کند آنجا باشد اکثر مردم از دیوگیر همراهی
سلطان بر آمدند و جمعی ولایت مرهت را خوش کردند سلطان آنجا چندروز اقامت نموده از آنجا که روان شد
تمام ولایت مالوه و قصباتی که بر سمت راه دهلی بود بواسطه قحط خراب و پریشان دید با بجائی که در راه
بڈانچوکے منسوب بود نه هم خاستند و آثار آبادانی بر طرف شده یافت چون بدهلی رسید دهلی را هم
دید و بآنحال قحط بمرتبه شد که بسیری از غله بهفده درم یافت نمیشد اکثر مردم هلاک میشدند و مواشی
از بی علفی میمردند مثنوی چنان قحط سالی شد اندر دمشق * که یاران فراموش کردند عشق * چنان
آسمان بر زمین شد بخیل * که لب تر نکردند زرع و نخیل * سلطان بعد از خرابی بصره با آبادانی ولایت
و تکثیر زراعت توجه نموده مزارعانرا از خزانه مال میداد و بکار زراعت مشغول میداشت چون مردم از بس
خراب و مضطرب بودند بار از آنچه بعنوان تقاوی یافته بودند صرف ماکولات خود نمودند و پاره دیگر بکار
زراعت صرف کردند اما بواسطه امساک باران که دران ایام روی داد مفید نیفتاد و اکثر خلق بسیاست
کشته شدند درین اثنا شاهو افغان لوای مخالفت برافراخته بهزاد نائب ملتانرا بقتل رسانید و ملک بهزاد

حکم فرمود که هرکس که سکه مس داشته باشد بخزانه رساند و عوض آن مهر قدیم تنگه زر و نقره بستاند باسید
اینکه مس باین تقریب عزت بهم رساند و در داد و ستد رواجی پیدا کند و تنگها مس که در خانهای مردم جمع شده بود
و معطل افتاده همه را بخزانه آورده عوض آن تنگهای زر و نقره بردند و مس هم چنان بیرواج ماند و خزانها تمام خالی
شد و باین تقریب فتور عظیم در کار ملک راه یافت و دیگر اندیشه باطل او آن بود که خراسان و عراق را تسخیر نماید باین
تقریب خزانها را صرف مردمی که ازان دیار نزد او می آمدند تالیف قلوب پنداشته کرد و حشم بسیار نگاهداشت
و مقدار سه لکه و هفتاد هزار سوار را از خزانه مواجب تعیین نمود و سال اول مواجب ایشان بوصول رسید و در دوم
سال فرصت آن نشد که این حشم را کار فرماید و تسخیر ولایت تازه نماید تا علوفه حشم ازانجا برسد و غنیمت هم
بدست نیفتاد تا باعث تسلی سپاهیان گردد و خزانهای دهلی تمام در سال اول خرج شده بود و همه متفرق
شدند و استقامت از حشم برافتاد و این تفرقه دگر بود که در خزائن و ملک او راه یافت و یکی از اندیشهای فاسد
او این بود که خواست کوه هماچل را که مابین ممالک هند و دیار چین حائل است ضبط نماید و باین تقریب امرای
نامدار و سر لشکران آزموده را با لشکرهای گران نامزد فرمود تا همه بدرون آن کوه درآمده در گرفتن آن کمال سعی
بجا آرند چون لشکر تمام در کوه درآمد هندوان کوه هماچل تنگیهارا مضبوط کرده راههای بازگشت لشکر را فرو گرفته اکثر را
بقتل آوردند و قلیلیکه بسلامت بازگشتند سلطان محمد بسیاست رسانید چون روز بروز از سلطان محمد احکام
شاق و تکلیفات مالایطاق بصدور می پیوست و مردم از تحمل آن عاجز می آمدند ناچار کار ملک از انتظام و التیام
افتاد و هر طرف فتنها متولد شد فتنه اول بغی بهرام ابیه در ملتان بود چون سلطان محمد خبر بغی او در دیوگیر شنید
تعجیل هرچه تمامتر بدهلی آمد و از آنجا لشکر ترتیب داده بجانب ملتان روان شد بهرام در مقابله آمده در مقابل
بقتل رسید بیت با ولی نعمت ار برون آیی * گر سپهری بسر نگون آیی * و سر او را نزد سلطان آوردند
و فتنه او نشست سلطان محمد خواست که مردم ملتان را بواسطه آنکه بهرام بنه موافقت نموده بودند بسیاست
رساند شیخ الاسلام شیخ رکن الدین قدس سره العزیز شفاعت گناهان آنها نمود و سلطان قبول کرده
مظفر و منصور بدهلی آمد و چون مردم اطراف که در دیوگیر بتکلف ساکن بودند پراگنده گشتند و دیوگیر خراب و بیرونق
ماند سلطان در دهلی توقف فرموده بدیوگیر نرفت و در همین ایام تمام ولایت میان دواب از شدت مطالبه
و گرانی خراج خراب شد چنانچه اکثر رعایا خرمنها سوختند و مواشی بدر بردند و آواره می شدند سلطان
فرمان داد تا هر کرا یابند بکشند و آن ولایت را تاراج کنند اعمال و ولاة آنجا بموجب فرمان خلق را می کشتند
و تاراج مینمودند و هر کس زنده می ماند در جنگل در می آمد و پنهان میشد بیت ز بوم و ز کشور بیکبارگی
ستوه آمدند از ستمکارگی * در همین ایام سلطان برسم شکار در برن رفت و تمام ولایت برن آ تارا

آن توقف و اهمال می ورزیدند بانواع عقوبات گرفتار میشدند و اگر بنفاذ میرسانیدند عامهٔ خلائق مستاصل
میگشتند و خللهای عظیم در کار مملکت راه مییافت مجملاً ضابطهٔ چند که بتفصیل مذکور خواهد شد وضع نمود تا مردم
عاجز آمدند جمعی که بی استطاعت بودند خراب و نابود گشتند و جماعتی که فی الجمله قوت داشتند روی از اطاعت
گردانیده بتمرد قرار دادند و چون سلطان محمد بدخو و درشت مزاج بود و قتل مردم طبیعی و جبلی او شده بود در کشتن و سیاست
نمودن توقف و تاملی نمیکرد و بواسطهٔ آنکه احکام او نفاذ نمی یافت عالم عالم را در ته تیغ میکشید و عرصات را
از خلق خدا خالی میساخت تا کار بجای رسید که اکثر ممالک مضبوط از قبضهٔ تصرف او برآمد بلکه در دهلی که تختگاه بود
نیز تمرد و عصیان شائع شد و درآمدن خراج از اطراف منقطع گشت و خزائن خالی ماند و همداستان او درین
اعمال زین الدین مخلص الملک و یوسف بقراط و ابو رجا و پسر قاضی گجرات بودند اینها دائم در اخذ و هلاک
بندهای خدا میکوشیدند از جملهٔ ضابطهای کج و اندیشهای ناصواب او یکی این بود که خراج تمام ولایت میان
دو آب را یکی بده قرار داده ارب چند برای این امر پیدا کرد و این امر باعث استیصال برایا و تمرد رعایا گردید
و کار زراعت معطل ماند و امساک باران نیز بانحالت وقوع یافته قحط عظیم در دهلی افتاد چنانچه اکثر خانها
برافتاد و جمعیتها مختل شد و در کار پادشاهی تزلزل تمام راه یافت و اندیشه دگر این بود که دیوگیر را که وسط ممالک
پنداشته بود دولت آباد نام کرده دار الملک خود سازد و از بهجت دهلی را که رشک بغداد و دمشق بود ویران کرده
متوطنان او را که بآب و هوای آنجا خو کرده بودند حکم فرمود که با اهل و عیال خود انتقال نموده بدیوگیر روند و خرج
راه و بهای خانه هریک را از خزانه داد و مبلغهای کلی صرف اینکار شد اکثر این مردم که روان شدند بدیوگیر نتوانستند
رسید و جمعیکه رسیدند آنجا نتوانستند بود و تغییر و تبدیل که باحوال مردم راه یافت باعث تفرقهٔ عظیم در کار ملک
گردید و اراده دیگران بود که ربع مسکون را تمام در تصرف درآورد و حشم و خزائن او باین اراده وفا نمی نمود جهت تحصیل
مرام سکه مس پیدا کرد فرمود تا مس را مانند زر و نقره در دار الضرب سکه زنند و فلوس مس را بدستور تنگه زر و نقره
رواج دهند و در خرید و فروخت معمول دارند هندوان ممالک مبلغها از مس بدار الضرب می آوردند و سکه
میزدند و لکها و کرورها بهم میرسانیدند و امتعه و اسلحه می خریدند و باطراف میفرستادند و بسکهای زر و نقره آنجا
میفروختند زرگران هرکس در خانهٔ خود سکه میزد و در بازار آورده می فروخت بعد چندگاه این چنین شد که اینحکم را در
جاهای دور رواج نماید و مردم آنجا سکهای مس ساده میگرفتند و در جائیکه اینحکم معمول بود می آوردند و سکهای
زر و نقره میخریدند رفته رفته سکه مس آنچنان کثرت بهم رسانید که ناچار از درجهٔ اعتبار افتاد و حکم سنگ و کلوخ پیدا کرد
و سکهٔ زر و نقره نسبت بسابق عزیزتر شد و رسم خرید و فروخت از نظام برافتاد هر آن زر که با مس بود و هم عیار
بنرخ مس آرند بش از هر دیار سلطان محمد چون دید که اینحکم از پیش نمیرود و از عهدهٔ سیاست عامهٔ خلائق نمیتوان برآمد

برسال صد لک تنکه دادی و قاضی غزنین نیز آنقدر داد که در حوصلهٔ هیچکس نگنجد و ملک سنجر بدخشانی ابن استاد لک تنکه
و ملک عماد الدین را هفتاد لک تنکه و سید عضد را چهل لک تنکه و علی هذا القیاس انعام او از لکها کمتر نبودی و اشخاص
مراد ازین تنکه تنکهٔ نقره است که پاره از مس هم داشت و هشت تنکهٔ سیاه برابر است و از افاضل و اهل هنر هر که بدرگاه
او رجوع کردی بانواع رعایت و اقسام انعام نوازش یافتی و از خراسان و عراق و ماوراء النهر و سائر اطراف عالم
هر که التجا بدرگاه او آوردی آنقدر انعام و احسان یافتی که تا آخر عمر او دل از احتیاج ایمن بودی و در آخر اختراع
ضوابط جهانداری و اصابت رای مثل خود نداشتی و آنچنان فراست درست و حدس نیز داشت که در بدیهه
نظر بمحاسن و رذائل شخص حکم فرمودی و پیش از آنکه سخن تمام کند بر مافی الضمیر او آگاه گشتی و در سلاست کلام
و لطافت بیان و انشاء عبارات و اختراع مضامین ضرب المثل بود و در نظم و نثر مناسبت تمام داشت
و در علم تاریخ ماهر بود و بعلوم حکمت و معقولات رغبت نمودی و سعد منطقی و عبید شاعر مولانا علم الدین که از علمای
فلسفه بودند و بظاهر شریعت کاری نمیداشتند در صحبت او بودند و از کثرت مصاحبت ایشان و ممارست
عقل ایشان در خاطر او متمکن گشته بود که حق منحصر در عقلیاتست و از نقلیات آنچه موافق عقلها بودی قبول نمودی
و نقلیات صرف را قبول نداشتی تا بانحال خلیفهٔ عباسی را آنچنان مطیع و معتقد بود که بی اجازت او شروع
در کارهای جهانبانی حرام دانستی و در تعظیم و توقیر رسولان ایشان کمال مبالغه بجا آوردی و در جلو ایلچی
پیاده رفتی و در تسخیر بلاد و ضبط ممالک آنقدر کوشش داشت که گجرات و مالوه و دیوگیر و تلنگ و کنبله و دهور
سمند و معبر و ترهت و لکهنوتی و ستگام و سنارگام در اندک مدت آنچنان مضبوط گشت که خراج و محصولات جمع و خرچ
آن ولایات مانند قصبات میان دوآب بدهلی میرسید و استقامت ولایت و عمال بحدی رسیده بود که
هیچ یک از مقدمان یا متمردان آن نواحی را قدرت آن نبود که یکدرم از مال دیوان بطریق اخفا یا تمرد نگاه
دارند و جمیع رایان و زمینداران ممالک کمر خدمت بسته دائم بدرگاه او حاضر میبودند و آنقدر اموال از اطراف
ممالک آمدن گرفت که با وجود افراط بذل و کثرت عطایای سلطان محمد در خزانه سیکی ظاهر نشدی
جهاندار آن گنج و گوهر بسی ÷ بسی سیم و زر داد با هر کسی ÷ پرستندگان در خویش را ÷ همان محتشم رای
درویش را ÷ یکی ره در آن گنج گوهر نیافت ÷ بباد و دهش اختر خویش تافت ÷ و از بسکه سلیقهٔ مخترع
داشت میخواست احکام مجدده که اختراع او باشد احداث نماید و ضوابط جهانگیران سابق را که باندیشهای
صائب وضع کرده بودند منسوخ گرداند هر روز حکمی خاص و ضابطهٔ جدید اختراع میکرد و فرمانها بنام عمال ولایت
ممالک اصدار می فرمود تا احکام او را انفاذ رسانند و چون احکام او خلاف قرار داد سلاطین سلف و راه
عقل میبود موجب تنفر عام میشد و عمال در اجرای آن عاجز می آمدند چه اگر تنفر عام را در نظر آورده در اجرای

بشهر درآید چون سلطان بآن قصر رسید در تغلق آباد شادیها کردند و قبها بستند الغخان با ملوک و امرا و اکابر شهر باستقبال برآمد شرف ملازمت دریافت سلطان تغلقشاه بجماعت که باستقبال آمده بودند دران قصر نشست و مائده خاص کشیدند چون طعام برداشتند و مردم دانستند که سلطان بسرعت سوار خواهد شد دستها ناشسته برآمدند سلطان بتقریب دست شستن آنجا ماند در اثنا اینحال سقف خانه افتاد و سلطان در ته آن بجوار رحمت حق پیوست مدت سلطنت او چهار سال و چند ماه بود و در بعضی تواریخ مذکورست که چون قصر نو ساخته و تازه بود و فیلانی که سلطان از بنگاله همراه آورده بود بر گرد قصر دوانیدند زمین گرد قصر و سقف فرو ریخت بر ضمائر ارباب بصیرت پوشیده نباشد که از ساختن این قصر که هیچ ضروری نبود بوی آن می آید که الغ خان قصد بد نموده باشد ظاهر اینست که صاحب تاریخ فیروزشاهی چون در عصر سلطان فیروز تصنیف نموده و سلطان فیروز را نسبت بسلطان محمد اعتقاد مفرط بود از ملاحظهٔ او ننوشته و این فقیر اینمعنی را مکرر از ثقات شنیده و مشهورست که چون سلطان تغلق از خدمت شیخ نظام الدین اولیا رنجیده بود بشیخ پیغام نمود که چون من بدهلی برسم شیخ از شهر بدر رود شیخ گفت هنوز دهلی دورست و این لفظ در میان اهل هند مثل شده است سلطان محمد تغلق بشیخ ارادت و نهایت اعتقاد داشت والعلم عند الله در همین سال خدمت شیخ نظام الدین قدس سره و امیر خسرو از تنگنای جسمانی بعالم روحانی انتقال کردند

ذکر سلطنت سلطان محمد تغلق شاه

خلف صدق و ولیعهد سلطان غیاث الدین تغلق بود از پس فوت پدر بر سریر سلطنت تمکن نمود و چهل روز همانجا بواسطهٔ صلاح کار مملکت و ترتیب امور جهانبانی و اختیار ساعت توقف نمود بعد ازان در دولتخانهٔ دهلی برسم معهود بر تخت سلاطین سلف جلوس نموده بسلطان محمد شاه مخاطب گشت و در شهر کوس شادی زدند و قبها بستند و بازار و کوچها آراستند و در وقت درآمدن شهر نقد و تنگهای زر و نقره که بر چتر سلطان محمد نثار شد در هیچ عصر نشده بود سلطان محمد از عجائب مخلوقات و جامع اضداد بود گاه خواستی که سکندروار اقالیم سبعه را مسخر سازد و گاه همت بران گماشتی که جن و انس از دائرهٔ اطاعت او بیرون نباشد و گاه تمنای آن کردی که سلطنت را با نبوت جمع ساخته احکام شرعی و ملکی را از پیش خود نفاذ دهد در اداء صوم و صلوة و قیام بنوافل و مستحبات و اشتغال بوظائف و اوراد کمال تقید داشتی و در اجتناب از مناهی و مسکرات و سائر انچه اسم معصیت بران اطلاق شود نهایت کوشش و سعی نمودی و در قهر و سیاست و ریختن خون ناحق و تشدید و تعذیب بندهای خدا بمرتبه بود که جهانی را از خلق خدا خالی گردانید و سخاوت طبیعی بحدی داشت که هنگام بذل و ایثار خزائن را در طرفة العین خالی کردی و غنی و فقیر و بیگانه و آشنا در نظر همت او یکسان نمودی چون سلطان بهادر ستارکانی را ملک او ده داده رخصت کرد انچه زر نقد در خزانه بود یکبار در انعام او داد و ملک غزنین را

زنده گرفته بخدمت او ودر دیوگیر فرستادند الغخان ایشانرا در دهلی بخدمت پدر فرستاد واولاد واتباع ایشان را نیز در دهلی گرفته بودند سلطان غیاث الدین در میدان سری باربار عام داده عبید شاعر وارباب فتنه را زنده بردار فرمود واولاد واتباع ایشانرا زیر پای پیل انداخت الغخان نیز بخدمت پدر آمده بنوازشات خوشدل گشت بعد از چهار ماه باز سلطان غیاث الدین الف خانرا باستعداد تمام ولشکرهای گران نامزد ارنگل گردانید اینمرتبه الف خان بولایت تلنگ درآمد حصار بدر را گرفته ضابطه بدر را بدست آورد وازانجا بارنگل رفت وارنگل را محاصره نموده در اندک مدت هر دو حصار درونی وبیرونی را فتح کرده رایان آنولایت را با اولاد واتباع گرفت وپیلان واسباب وخزائن ایشان بدست آورده فتحنامه بدهلی فرستاد ودر دهلی وسری وتغلق آباد آن فتحنامه را بر منبر خواندند وقبها بستند وشادیها کردند رای لدر دیو را با پیلان وخزائن بدست ملک بیدار که قدرخان خطاب داشت وخواجه حاجی نائب عرض ممالک بخدمت سلطان تغلقشاه فرستاده ارنگل را سلطانپور نام نهاد وتمام ولایت تلنگ را در ضبط آورده عملداران ولایت نصب فرمود یکساله اخراج گرفته برسم سیر از آنجا بجاجنگر رفت وچهل زنجیر فیل گرفته فیلانرا بخدمت سلطان فرستاد بعد از آنکه ارنگل و نواحی آن فتح شد وسلطان غیاث الدین از هر طرف کامیاب گشت بعضی از دادخواهان از ستم وتعدی وبدسلوکی حکام بنگاله بعرض رسانیده سلطانرا بر عزیمت آورده الف خانرا از ارنگل طلبیده به نیابت غیبت در دهلی گذاشته خود بعساکر منصوره واستعداد تمام بجانب لکهنوتی نهضت فرمود چون آوازه شجاعت وجلادت سلطان تغلقشاه اطراف وجوانب را فرو گرفته بود وبمجرد آنکه سایه اجلال بنواحی ترهت انداخت سلطان ناصرالدین ضابط لکهنوتی ودیگر رایان وزمینداران که دران دیار بساط داشتند باستقبال نموده بملازمت شتافتند سلطان تاتارخانرا که پسرخوانده او بود وحکومت ظفرآباد داشت بالشکرگران بعیش روان کرد ورفته تمام آندیار را ضبط نمود وسلطان بهادرشاه والی سنارگام را که دم استقلال میزد زنجیر در گردن کرده بخدمت آورد وهمه فیلان آندیار را که بدست آورده بود بفیلخانه سلطانی رسانید وغنیمت بسیار درین نهضت بدست لشکر سلطان افتاد وسلطان تغلقشاه سلطان ناصرالدین ضابط لکهنوتی را که انقیاد وبیعت نموده بود چتر ودورباش ارزانی داشته باز بلکهنوتی فرستاد وسنارگام در حیز ضبط درآمد وفتحنامه لکهنوتی در دهلی خواندند وقبها بستند وشادیها کردند سلطان مظفر ومنصور بجانب دهلی مراجعت نمود وخود از لشکر جدا شده دو منزل را یکی ساخته بطریق ایلغار متوجه گردید چون الغخان شنید که پدر بایلغار می آید فرمود تا قریب بافغانپور که سه کروهی تغلق آباد ست در سه روز قصری بنا نمودند که چون سلطان برسد آنجا نزول فرموده شب بگذراند و مردم شهر ... نموده آنجا ادراک ملازمت نمایند چون صبح شود در ساعت سعد با کوکبه بادشاهی وطنطنه سلطنت

...در تعبد تمام داشت بیشتر اوقات او صرف عبادات شدی و بقیام شب مواظبت نفل اشتغال نمودی
...بارات گشتی و در منع شراب مبالغه فرمودی و از سلوکی که با اهل بیت و غلامان و چاکران قدیم و اتباع
...حالت ملکی نمودی و در اواخر سنه احدی و عشرین و سبعمائه سلطان محمد را که خطاب الغخان
...بابعضی امرای قدیم بود و سایر امرای نامدار نامزد ارنگل فرمود الغخان با لشکر انبوه و کمال عظمت
...جانب ارنگل عزیمت فرمود چون به دیوگیر رسید امرا که در دیوگیر بودند همراه گرفته و بکوچ متواتر در ولایت
...در آمد و آن ولایت را نهب و تاراج کرد و رای لدر دیو گرد و دیگر رایان نواحی در حصار ارنگل متحصن شدند
...ان حصار ارنگل را مرکزوار در میان گرفته بساختن سرکوب و نقب اشتغال نمود هر روز از طرفین خلائق
...میشدند آخر چون لشکریان الغخان غلبه نمودند و نزدیک رسانیدند که حصار فتح شود رای لدر دیو نزد
...ان محمد رسولان فرستاده مال و فیل و جواهر نفایس قبول کرده قرار داد که در سنوات آینده نیز پیشکش
...دربار سلطان علاء الدین میداد میفرستاده باشد الغخان بصلح راضی نشده و در گرفتن حصار بیشتر
...تمام نمود و فتح قلعه را قریب الوقوع ساخت چون قرار داد چنین بود که در هفته دو مرتبه از دهلی قاصدان
...چوکی میرسیدند و خبر سلامتی می آوردند اتفاقا یک ماه شد که خبر نرسید و بواسطه ناامنی راه ڈاکچوکی
...مانده بود و عبید شاعر و شیخزاده دمشقی که مایه فتنه و فساد بودند و نزد الغخان تقرب داشتند آوازه دروغ
...انداختند که سلطان غیاث الدین تغلقشاه در دهلی فوت کرد و تخت سلطنت را دیگری متصرف شد
...پریشانی تمام بحال اهل لشکر راه یافت در حال عبید شاعر و شیخزاده دمشقی با ملک تمر و ملک تگین و ملک
...خان و ملک کافور مهردار خلوت کردند و با ایشان گفتند که الغخان شما را از اکابر ملوک سلطان
...الدین و شریک ملک خود میداند قرار داده است که هر چهار کس را یکروز بگیرد و گردن زند ایشان از استماع
...این سخن مضطرب شدند و هراسی عظیم در لشکر افتاد و هر کس سر خود گرفته رو بگریز نهاد الغخان نیز سراسیمه با
...مردی چند از خاصان خود راه دیوگیر گرفت اهل حصار بیرون آمده عقب لشکر را غارت کردند و کسیکه میان
...لشکریان الغخان را بقتل آوردند در اثنای این حال ڈاک چوکی که باصطلاح آن مردم الاغ می گفتند از دهلی
...رسیده فرمان آورد که سلطان غیاث الدین تغلقشاه بصحت و سلامت بر سریر دهلی متمکن است الغخان
...بسلامت در دیوگیر رسیده لشکر متفرق شده را جمع ساخت و آن هر چهار امرا که باتفاق از لشکر
...بیرون آمده بودند با یکدیگر جدا افتادند و حشم و خدم از ایشان برگشت و اسباب و اسلحه ایشان بدست
...زمینداران افتاد و ملک تمر با چند کس در میان زمینداران رفته آنجا درگذشت و ملک تگین حاکم اوده را
[illegible]

بهرام خان و دوم را ظفرخان و سیوم را محمود خان و چهارم را نصرت خان خطاب فرمود و بهرام ابیه را که برادر خوانده
او بود کشلوخان خطاب و اقطاع ملتان تمام بلاد سند باو تفویض فرمود و ملک اسد الدین برادرزاده خود را
باربک و ملک بهاء الدین خواهرزاده را عارض ممالک گردانید و سامانه در وجه اقطاع او مقرر داشت و ملک
شادی را که برادرزاده داماد او بود کار فرمای دیوان وزارت بعهدهٔ او گردانید و پسر خواندهٔ خود را تاتارخان
خطاب داده اقطاع ظفرآباد عنایت فرمود و ملک برهان الدین بدر قتلغخان را وزارت دیوگیر و قاضی صدرالدین
را صدر جهانی داد و قضای شهر دهلی بقاضی سماءالدین حواله رفت و نیابت عرض ممالک گجرات بعهدهٔ ملک
تاج الدین جعفر گردانید و اشغال دیگر نیز فراخور حال هر کس تقسیم شد و تا استحقاق کاری در شخصی اقتباس نکردی
آن کار حواله او نمودی و مردم قابل را معطل نگذاشتی و در تعیین خراج ممالک توسط را مرعی داشته اصحاب اقطاع
ساتلان نکردے کسی از جاگیر خود زیاده از آنچه باو مقرر شده بعنوان تعدی متصرف شدی متعرض گشتی
معاتب شدی و حکم بازگشت آن
و استرداد نمودی و اگر کسی مبلغی بنام حشم مجری گرفتی و آنقدر بحشم رسیدی بازیافت نموده داخل خزانه ساخت
فرمودی و زرها را که خسروخان در حالت اضطرار بمردم ایثار کرده بود و اکثر اوقات خاص و عام را بحضور
و هر که در ادای این قسم زرها اهمال نمودی در شدت و تعذیب افتادی و هرگاه فتح نامه از جای رسیدی یا کدخدایی
طلب داشته هر کسی را بقدر استعداد و استحقاق بانعام سرفراز ساختی و جمله صدور و اکابر و علما و مشایخ و امرا را باندازه حال
یکی از شاهزادگان بوقوع آمدی و یا در خانه او پسر شدی و هر کس را از اهل ممالک خود پریشان دیدی
انعام دادی و از گوشه نشینان خبر گرفتی و تفقد احوال نمودی *بیت* چو آن فرخی شاه انگشت جفت ٭ چو گلنار خندید چون گل شگفت
حال شنیدی بتدارک آن پرداختی و اولاد و اتباع و اعوان و ارکان دولت خود را
در گنج بگشاد بر گنج خواه ٭ توانگر شد از گنج و گوهر سپاه ٭ تلافی آن فرمودی و در حلیه
در هر ماه طلبیده نظر بر احوال ایشان انداختی و اگر احتیاج و اضطرار در ایشان دیدی
سوار و داغ اسب بقیمت آن و امتحان در نگاهداشتن حشم مطابق روش سلطان علاء الدین کار کردے
و آنچه از خسروخان بحشم رسیده بود یکساله در مواجب ایشان وضع نموده باقی را در دفتر فاضلات بنام ایشان
نوشته در سنوات مستقبله بتدریج در مواجب ایشان حساب نمودندی و بوظائف و ادرارات و اوقاف
که سلطان قطب الدین از روی سستی و غفلت بموقع داده بود و از رسیده حق بمستحق رسانید و از برکت عدل و
انصاف سلطان تغلقشاه در میان عالمیان سویت پدید آمد و نام تمرد و بغی بر افتاد و ابواب درآمد مغول را
آنچنان مسدود گردانید که در مدت سلطنت او مغول را آرزوی آمدن هندوستان بخاطر نرسید و بساختن
عمارت رغبت تمام داشت عمارت قلعه تغلق آباد و دیگر بناها فرمود و نیکذات پسندیده اعتقاد بود و

باستقبال غازی ملک شتافته تهنیت رسانیده مبارکبادی فتح نمودند روز دیگر غازی ملک از مدینه سوار شده در کوشک سیری فرود آمد و با امرا و ارکان دولت اکابر در هزارستون نشست و تعدیب سلطان قطب الدین و پسران او واشت گریها کرد و تاسفها خورد بعد از ان بآواز بلند دران جمع گفت که من پروردهٔ سلطان علاء الدین و قطب الدین ام و از جهت ادای شکر نعمت ایشان شمشیر زده انتقام کشیده ام نه جهت طمع ملک و جاه و کنون شما که درین مجمع حاضر اید اگر کسی از اولاد ایشان مانده است حاضر سازید تا او را بر تخت نشانیم و ما همه در پیش او کمر خدمت به بندیم و اگر کسی نمانده هر کرا لائق تخت و شایسته بادشاهی میدانید من نیز اطاعت نمایم بزرگانی که دران مجلس بودند همه گفتند که از فرزندان این دو بادشاه کسی نمانده و مدتیست که شما در برابر مغول نشسته و خود را سپر تمام اهل هند ساخته حق بزرگ بر اهل هند ثابت کرده اکنون که اینکار کردی و انتقام اولیای نعمت خود را از اعدای ایشان گرفتی این حقیقت است دیگر که بر خواص و عوام ثابت کردی لائق و قابل اولوالامری غیر از تو دیگری نیست این بگفتند و دست غازی ملک گرفته بر بالای تخت نشاندند سلطان غیاث الدین تغلقشاه خطاب کردند و بیعت خاص و عام منعقد شد

مخالف شکن شاه فیروز بخت ٭ بفیروز فالی برآید بتخت ٭ بفیروزی دولت کامگار ٭ نشاط نوانگیخت در روزگار ٭

ذکر سلطان غیاث الدین تغلقشاه

باتفاق امرا و اعیان وقت در سنه عشرین و سبعمائه در کوشک سیری بر تخت سلطنت جلوس کرده ندای عدل و انصاف در داد فتنها بیدار شده باز در خواب رفت و کار جهانداری را رونق تازه پدید آمد در یکهفته مصالح جهانبانی را چنان سر انجام نمود که دیگران از بسا لها میسر نشد

برومند بادا همایون درخت ٭ که در سایهٔ او توان برد رخت ٭ گه از میوه آرایش خوان دهد ٭ گه از سایه آسایش جان دهد ٭

از بقیهٔ احوال عیال و نسل سلطان علاء الدین و سلطان قطب الدین هر کس هر جا بود تفقد احوال نموده بوظیفه و ادرار خوشدل ساخته جمع را که در عقد زنی سلطان قطب الدین با خسروخان همداستان بودند سیاست فرموده بیاسا رسانید و امرای ملوک سلطان قطب الدین را نوازشها کرده در مواجب ایشان افزود و اقطاعات ایشان مقرر داشت و انتقال سلطنت بر ایشان تقسیم نمود و خواجه خطیر و ملک نور راچندی و خواجه مهذب بزرگ که دائم نزد بادشاهان سابق اعتبار داشتند بنواخت و بمواجب انعام سرفراز گردانیده خصت نشستن و مجلس ارزانی فرموده از قوانین و ضوابط سلاطین سابق که در باب استقامت ملک انتظام احوال خلق وضع کرده بودند از ایشان پرسیده و متابعت آن نمودی و از امریکه باعث آزار و محنت خلائق باشد احتراز نمودی و از هر که اندک اخلاص معاینه کردی او را بدرجهٔ عالی رسانیدی و از هر که خدمت شایسته بظهور آمدی زود بمراحم خسروانه امتیاز بخشیدی و در معاملات جهانداری اعتدال را کار فرمودی و از افراط و تفریط اجتناب نمودی سلطان محمد را که آثار فر دولت از ناصیهٔ او ظاهر بود الغ خان خطاب کرده چتر داده ولیعهد گردانید و شاهزادگان دیگر یکی را

بود خسرو خان بدست آوردن این دو جوانا که خلف صدق غازی ملک بشجاعت و جود و سخا آراسته در سلک امرا منتظم بود خسرو خان بدست آوردن این دو جوانا که بمنصب آخر بیگی امتیاز داده در کس را اهم مهمات دانسته در فکر کار ایشان شد بنابراین ملک فخر الدین جونا را که مرد دلیر صاحب حقیقت خداترس بود غیرت در کار شد تسلی او شد و حسن طلب غازی ملک میمون و غازی ملک را که مرد دلیر صاحب حقیقت خداترس بود و با امرای اطراف و نواحی نامه و پیغام فرستاد و در مقام انتقام خون ولی نعمت زادها کمر همت بر میان جان بست و با امرای اطراف و نواحی نامه و پیغام فرستاد براستیصال آن کافر نعمت سعی و کوشش نمودن گرفت درین اثنا ملک فخر الدین جونا در شبی از دهلی راه دیپالپور گرفته ایلغار نمود خسرو خان که از خواب غفلت بیدار شد از دلیل زوال دولت اندوهناک گشت و پسر قره قمار را که عارض ممالک بود با دیگر امرای نامی بتعاقب ملک فخر الدین جونا فرستاد و آنجماعت تا قصبه سرستی تعاقب نموده برگشتند و غازی ملک قبل ازین بچندروز در قلعه سرستی دویست سوار گذاشته بود و محکم ساخته و اندیشه این نموده بود ملک فخر الدین جونا چندی از سواران را همراه گرفته بدیپالپور رسید پدر از آمدن ملک فخر الدین خوشحالی کرده طبل شادی نواخت و کمر انتقام را محکم بربسته بترتیب لشکر مشغول شده همت بر استیصال برادوان گماشت خسرو خان برادر خود را که خانخانان نامیده بود چتر و دورباش داد و یوسف صوفی را صوفیخان خطاب کرده با اکثر مردم اعتمادی فدای خود بر سر غازیملک نامزد نمود و در بنجال ملک بهرام که حکم او چه بود بترتیب انتقام کافر نعمتان با لشکر آراسته ببخت خود بر سر غازیملک نامزد نمود و در بنجال ملک بهرام که حکم او چه بود بترتیب انتقام آن طائفه مخذول نموده بعد از محاربه غازی ملک پیوست چون لشکر خسرو خان قریب رسید غازیملک نیز استقبال آن طائفه مخذول نموده بعد از محاربه و مقابله بفتح و فیروزی اختصاص یافت برادر خسرو خان و یوسف خان بیحجابانه تنگ پای بیرون بوده بدهلی رفتند و تمام حشم و اسباب سلطنت بدست غازیملک ازین دو فتح افتاد و امیدوار گشته بترتیب افواج نموده همت دفع و رفع آن برگشته روزگار متوجه دهلی شد آن کافر نعمت نیز در بذل اموال و کثرت رجال باقصی الغایت کوشید و از شهر برآمده در صحرای قریب حوض علای لشکرگاه ساخته لشکر یا را دو نیم ساله از آینده مواجب داد و درین وقت عین الملک ملتانی که از اعاظم امرای او بود فرار نموده بجانب اجین در بار رفت و باینمعنی سبب زبونی و شکستگی خسرو خان شده او را سراسیمه ساخت در نواحی مدینه طائفه حلال خور و فرقه حرام خور را مقابله دست داد حق بر باطل غالب آمده شکست بر خسرو خان افتاد و ملک تلیغه ناگوری و پسر قره قمار که شائستخان خطاب داشت و ارکان دولت بیدولت بودند بقتل رسیدند و خسرو خان کمال تهور و مردانگی بکار داشته تا آخر روز جنگ کرده بهٔ گریخت نغیر و علم و حشم او بدست غازی ملک افتاد خسرو خان از غایت دهشت و سراسیمگی و تنهائی از مدینه برگشته در حظیره ملک شادی که صاحب اول بود در آمده پنهان شد روز دیگر او را گرفته بخدمت غازیملک آورده بقتل رسانیدند و زمانه بزبان حال اینمعنی را بخسرو خان کافر تقریر میکرد ~~ درختی که پروردی آمد بار ❊ بدیدی اکنون برش در کنار ❊ گرش بار خارست خود کشته ❊ و گر پرنیانست خود رشته ❊ اکابر و اصاغر شهر

چون غلغله بگوش سلطان رسید گفت که چه غوغاست خسروخان از پیش سلطان بدر رفته مراجعت نمود و گفت اسپان طویله واشده بهم جنگ کرده اند و درین حال جاهریا که خال خسروخان بود با جمعی متوجه قصر هزارستون شده ابراهیم واسحق را که بمحافظت در قصر بعهدهٔ ایشان بود بقتل آورده رسیدند سلطان بر حقیقت حال مطلع شده برخاسته بجانب حرم دوید خسروخان از عقب رسیده موی سلطان را گرفته سلطان با او در تلاش آمده او را در زیر خود گرفته بر سینهٔ او نشست درین محل جاهریا رسیده بدشنهٔ خونریز پهلوی سلطان را شگافته بر زمین انگندند و سر آن مظلوم را از تن جدا کرده از بام هزارستون بزیر انداختند. بیت: نهنگان غدار چون پیل مست ÷ بران پیلتن برگشادند دست ÷ زدندش یکی زخم پهلوگذار ÷ که خون زمین گشت چون لاله زار ÷ چون خلائق سر سلطان را دیدند هر کس بگوشه رفت و غوغا تسکین یافت جمعی کثیر از حضار دربار سلطان در آن شب بقتل رسیدند چون براوان از کار سلطان پرداختند رندهول و جاهریا با چندے از مفردان دیگر متوجه حرم سلطان شده شاهزاده فریدخان و منگوخان را که پسران سلطان علاء الدین بودند از مادران ایشان بستم جدا کرده گردن زدند و غوغا از حرم سلطان برآورده دست بتاراج دراز کردند و انچه یافتند گرفتند. بیت: شد آن تخت شاهی و آن دستگاه ÷ زمانه ربودش چو بیجاده کاه ÷ بعد از زمانیکه کشتن شاهزادها فارغ شدند ملک عین الملک ملتانی و ملک وحیدالدین قریشی و ملک فخرالدین جونا که سلطان محمد تغلقشاه عبارت از وست و پسران قره بیگ امرای کبار را که آنشب طلبیده بود بر بام هزارستون نگاهداشتند و تا صبح از طائفه براو و دیگر موافقان خسروخان خلق کثیر در گرد او جمع شدند چون روز شد اکابر و علمای شهر را آنجا ساخته خطبه خود خوانده بر تخت سلطنت جلوس نموده بسلطان ناصرالدین مخاطب گشت و چندی از امرای نامدار که از مخالفت ایشان اندیشناک بود بحیله و تدبیر بدست آورده بقتل رسانید و خانمان قاضی ضیاء الدین مقتول را برندهول داد و زن قاضی گریخته نجات یافت و سلطان حسام الدین برادر خود را بخانانی و رندهول را رای رایان و پسر قره قمار اعظم الملک خطاب داد و از امرا سلطان قطب الدین عین الملک ملتانی عالمخان خطاب کرد و ملک تاج الملک و وحیدالدین قریشی را دیوان وزارت داده اشتغال بملک را به پسران او مقرر داشت و جاهریا قاتل سلطان قطب الدین را در و جواهر گرفته بانواع عنایات سربلند گردانید و حرمهای سلطان قطب الدین را در میان برادران تقسیم نموده زن سلطان را بنکاح خود در آورد. نظم: جهانا بپرور چو خواهی درود ÷ چو میبدروی پروریدن چه بود ÷ ندانم نهانی ترا دوست کیست ÷ که بر آشکارت بباید گریست ÷ و چون اکثر براوان هندو بودند شعار مسلمانی تنزل نموده رسوم هندوان رونق و رواج تمام پیدا کرد و بت پرستی و تخریب مساجد شائع شد و خسروخان بواسطهٔ تالیف دلها زر بیرونها نمود و اکثر خزائن را در نثار و ایثار خرج کرد و چون غازی ملک که از امرائے کبار سلطان علاء الدین و صاحب جمعیت قبیله وار بود حکومت دیبالپور داشت و ملک فخرالدین

القصه چون درگاه سلطان بمعرف برادران درامد انجماعت بیباک صفاک توپ توپ و فوج فوج بایراق واسلحه شبانروز در تیسخانه خسروخان جمع میشدند و وقت میطلبیدند رفته رفته اینمعنی بر تمام مردم ظاهر شد که خسروخان درچه کارست اما از فرط محبتی که سلطان را باو بود یقین داشتند که اگر بعرض سلطان رسانند سلطان ایشانرا گرفته باو خواهد سپرد و او را غالب مطلق و خود را مغلوب محض میدیدند هیچکس دم نمیتوانست زد روزی قاضی ضیاءالدین مخاطب بقاضی خان که بوفور علم و عمل اتصاف تمام داشت و در خط استاد سلطان بود از سر جان خود برخاست و خیریت بلاد و عباد را بر کار خود مقدم داشته بعرض رسانید بیت

که شاها خرد رهنمون تو باد * ظفر یار دشمن زبون تو باد * جهان داور آفرینش پناه * پناه تو بادا جهانگیر شاه *

ما که پرورده نعمت سلطان و پدر اویم و امنیت و رفاهیت خلق را در وجود سلطان می شناسیم اگر در گفتن کلمه حق تقصیر کنیم و مداهنه نماییم بر نفس خود و خلایق و بر حق سلطان ستم کرده باشیم و اراده فاسد و خیال خام خسروخان و کثرت برادران و اتفاق بعضی منافقان و هر شب اجتماع برادران در خانه خسروخان اعلام کرد و گفت که سلطانرا تفحص این امر واجبست چه اگر راست است پس سلطانرا احتیاط خود نمودن لازم و اگر دروغ باشد اعتماد بر خسروخان و برادران او بیشتر شود هرچند قاضی ازین عالم سخنان گفت فائده نکرد و سودمند نیامد بلکه جواب درشت و الفاظ ناملائم بقاضی گفت و عاقبت دید آنچه دید بیت

ز پند بزرگان نباید گذشت * سخن را ورق درنشاید نوشت * که چون آزموده شود روزگار * بیاد آیدت پند آموزگار *

بعد از زمانی که خسروخان بخدمت سلطان رسید آنچه از قاضی شنیده بود نزد او مذکور ساخت خسروخان غدار مکار بتکلف خود را در گریه آورده گفت از بسکه سلطان بمن عنایت و التفات می فرماید بزرگان درگاه را حسد در کار میشود و در خون من کوشند امروز و فرداست که ایشان تهمتی عظیم بر من راست کرده و معقول خداوند عالم ساخته و مرا بکشتن داده اند و باین واسطه زار زار بگریست که من خود را از زمره کشتگان میشمارم گریه آن منافق در دل سلطان اثر کرد سلطان بی اختیار او را در بغل گرفت و کرمها نموده بوسه چند بر لب و رخساره او زده گفت اگر تمام اهل عالم یکجا شوند و در حق تو بد گویند من گوش بسخن نخواهم کرد که مرا هوای تو از عالم مستغنی گردانیده است و بی تو مرا عالم بکار نمی آید بیت

سر سودای تو هرگز ز سر ما نرود * برود این سر و سودای تو از سر نرود *

چون پاره از شب گذشت و امرا که نوبت چوکی ایشان نبود برگشتند و قاضی ضیاءالدین که همه وقت محافظت درگاه بعهده او بود از بام هزارستون فرود آمد تفحص احوال دروازها و شبانان میبود در خدمت سلطان غیر خسروخان کسی نماند جمعی از برادران خنجرها در زیر بغل پنهان داشته در هزارستون در آمدند رندهول عم خسروخان بقاضی ضیاءالدین ملاقات نموده او را بسخن مشغول ساخته بیره پانرا بدست خود میداد و قاضی را غفلت اجل در ربوده بود درینوقت جاهریا نام که اراده بقتل قاضی نموده بود از پهلو در آمد بضرب خنجر قاضی را هلاک ساخت قاضی فریاد بر آورد و همین مقدار بر زبان راند که غدر معلوم شد و غریو از مردم برخاست

از سلطان دیدند صم بکم گشته هرچند آثار مکر و غدر خسروخان مشاهده کردند اغماض نموده دم نمی زدند و از روی بیچارگی خود را در پناه خسروخان می انداختند بیت: چو بدگوهران را قوی کرد دست * جهان بین که چون جوهرش را شکست * سر بزرگان بخردان سپرد * ببین تا سرانجام کیفر چه برد * سلطان از غلبهٔ شوق و کثرت شهوت که بخسروخان داشت آنچنان مست و مدهوش گردانیده بود که هیچ بغدر او پی نمیبرد و متنبه نمی گشت بیت: قضا چون ز گردون فرو هشت پر * همه زیرکان کور گشتند و کر * کسی را که جام خرد نوشیده نیست * برو بر چنین کار پوشیده نیست * چون خسروخان مخالفان خود را ضعیف و منکوب دید دانست که هیچ یک را یارای آن نیست که بدگوئی او نزد سلطان نماید کمر مکر و غدر محکم بسته عزم ملوکانه در دل بست و روزی در خلوت بعرض رسانید که چون سلطان از روی بنده نوازی مرا بجهت تسخیر ولایات سر لشکر کرده میفرستد امرائیکه همراه من می باشند جمعیت لشکر و قوم و قبیلهٔ ایشان از من بیشتر است بضرورت مرا متابعت ایشان باید کرد چون طائفهٔ براو از قوم و قبیله من در گجرات بسیار اند اگر فرمان شود من نیز قبیلهٔ خود را جمع ساخته صاحب استعداد باشم سلطان التماس او را مبذول داشته رخصت طلب آن طائفه را ارزانی داشت خسروخان در اندک مدت خلق کثیر از طائفهٔ براو جمع ساخته قوت و مکنت تمام پیدا کرد و در پی داعیهٔ خود جد تر گشت بهاء الدین دبیر را که از جمله مطرودان سلطان بود یار خود ساخت و مفسدان دیگر نیز مانند پسر قره قمار و یوسف صوفی و امثال ایشان را با خود متفق گردانید و منتظر فرصت می بود درین اثنا سلطان بجانب سرساوه بشکار بر آمد خسروخان و برادران خواستند که سلطان را در شکار بکشند پسر قره قمار و یوسف صوفی مانع آمده گفتند بالفرض اگر سلطان را در شکار بکشیم احتمال آن دارد که لشکر او قصد ما کنند و ما را بکشند انسب آنست که چون سلطان در بالای هزار ستون باشد و آنجا همه وقت خلوت میسر است ناگاه در آئیم و او را بکشیم و امرا را از خانه طلبیده گرد نگاه داریم اگر تابع باشند بهتر والا ایشان را نیز بکشیم چون از شکار مراجعت نمود و باز برسم معهود بشرب و عیش مشغول شد بیت: بعزم دلی زان طرف باز گشت * بسوی بزمگاه آمد از کوه و دشت * ولی غافل از کینهٔ روزگار * که خواهد شدن چون سرانجام کار * و خسروخان در حصول مراتب گرم تر شده شبی در خلوت بعرض رسانید که چون همه وقت در خدمت می باشم و شبها در تبخانه میگذرانم بعضی از قرابتان من که بامید مراحم سلطانی از گجرات آمده اند بداعیهٔ ملاقات من می آیند و دربانان دولتخانه نمیگذارند اگر فرمان باشد این جماعت را مانع نشوند سلطان فرمود که کلیدهای درهای دولتخانه را حوالهٔ خسروخان کردند و گفت از تو و برادران تو اعتمادی تر کیست در معنی اهتمام دولتخانه در عهدهٔ تست خسروخان کلیدها را باقبال خود مبارک دانسته گوی بشارت یافت و خود را کامیاب دید بیت: چو خیره بدید آنچنان حال را * دلیل ظفر دید آن فال را * از آن فال فرخ دل خسروی * چو کوه قوی یافت پشت قوی *

طلب داشت و بعد ازانکه ظفرخان حاکم گجرات را بقتل رسانید حسام الدین را که از جانب مادر و برادر خسروخان بود
با امرا و ملوک بگجرات فرستاد و تمامی حشم ظفرخان را حواله او نمود چون بگجرات رسید طائفه براوان را جمع کرده خواست که
بغی ورزد امرای دیگر که همراه بودند او را گرفته مقید ساخت و نزد سلطان قطب الدین فرستادند سلطان قطب الدین
بواسطه خاطرداشت خسروخان که برادر او بود او را در ساعت خلاص کرده بعنایات خسروانه سرفراز ساخت آمیغی
نیز بسبب توحش خاطر امرا و اعیان دولت شد و بعوض حسام الدین ملک وحیدالدین قریشی را که بشجاعت و
کاردانی موصوف بود بگجرات فرستاد و او گجرات را خراب و پریشان کرده حسام الدین بود با نتظام والتیام
آورد درین وقت خبر رسید که ملک یک لکهی حاکم دیوگر لوای مخالفت برافراخته باغی شده است سلطان جمعی از امرای
نامدار با لشکر گران بدفع ملک یک لکهی و تسکین آن فتنه نامزد کرد، این جماعت رفته بحسن تدبیر ملک یک لکهی را
با مفسدان دیگر که مایه فتنه و فساد بودند دستگیر ساخته بدهلی آوردند سلطان گوش و بینی ملک یک لکهی را بریده
همراهان او را بسیاستهای گوناگون رسانید و ملک عین الملک ملتانی را بجای وی در دیوگر و ملک تاج الدین پسر
خواجه علاء الدین دبیر را اشرف آن ولایت ساخته تکمیل کرد و ملک وحیدالدین را از گجرات طلبیده منصب وزارت
داده تاج الملک خطاب کرد و خسروخان که بتسخیر معبر نامزد گشته بود چون بآنجا رسید رایان آنجا خزائن و اسباب
خود را گرفته بدر رفتند و صد و چند فیل از رایان آنجا مانده بود بدست آورد و خواجه تقی سوداگر را که مال وافر داشت
و باعتقاد آنکه لشکر اسلام می آید با وی آزار نخواهد رسید نگریخته بود گرفته تمام اموال او را غصب نموده آن بیچاره را
مستهلک ساخت و برسات را آنجا گذرانید بواسطه ناپاکی و بیباکی که در طینت داشت داعیه سرکشی نموده خواست
که امرا را که همراه دارد بقتل رساند در ولایت معبر علم استقلال زند ملک تمر حاکم چندیری و ملک ملامغان ملک تلبغه
نهاده که شده امرا نامزد معبر بودند بر اراده خسروخان مطلع گشته او را بسخن نگذاشته متوجه دهلی گشتند خسروخان از
تهدید امرا ترسید با یلغار متوجه دهلی شد و امرای مذکور او را بر پالکی نشاندند به تعجیل تمام در هفت روز از دیوگیر بدهلی
فرستادند امرا القصه این بود که بواسطه این دولتخواهی مورد مراحم سلطانی شوند چون خسروخان بملازمت
رسید در خلوت تمهید اقسام شکایت از امرا در میان آورد و گفت امرا به بغی و فتنه متهم ساخته میخواستند
بکشند اما چون خدا نخواسته بود و بلطائف الحیل از دست ایشان خلاصی یافتم سلطان که عاشق و دیوانه او
بود ... او را راست پنداشته از امرا رنجیده بعد ازانکه امرا بدهلی آمدند هرچند از اندیشهای فاسد
خسروخان بخدمت سلطان عرض کردند و بر ... آن گواهان گذرانیدند فائده نکرد سلطان طریق مکابره پیش
گرفته ... ملک تمر را فرمود که بکورنش نگذارند حکومت چندیری ازو تغیر کرده بسپر آورد و ملک تلبغه بعده
... جاگیر او تغیر داده مقید ساختند و گواهان را نیز سیاستها فرمود و امرای دیگر چون آن مکا

باهمی از صدیگان لشکر اتفاق نموده قرار داد که چون سلطان از کانتهی ساگون بگذرد و در حرم در رود در آن وقت از سلاحداران و بابکان و سائر محافظان کسی نزد او نخواهد بود و در حرم در آئیم و کار او را بکفایت رسانیم اتفاقاً همان شب که سلطان خواست از کانتهی ساگون بگذرد یکی از یاران ملک اسدالدین بخدمت سلطان حقیقت حال بعرض رسانید سلطان همانجا توقف نموده فرمود تا ملک اسدالدین را گرفته بقتل رسانید و بست و نه نفر از پسران نصرتخان که در دهلی بودند و درین مصلحت ایشانرا دخلی نبود و بعضی در صغر سن بودند بحکم او همه بسیاست رسانیدند و چون بجهاین رسید بنیادیکه پسر سلاحدار را بگوالیر فرستاد تا خضرخان و شادیخان و ملک شهاب الدین پسران سلطان علاءالدین را که قبل ازین میل در چشم کشیده بودند بقتل رسانید و اهل و عیال ایشانرا بدهلی آورد و سلطان قطب الدین بواسطه آنکه خضرخان مرید شیخ نظام الدین اولیا قدس سره العزیز بود و شیخ را مخلص او میدانست و بشیخ بد بود و دائما اظهار عداوت میکرد و زبان بطعن آن بزرگ میکشاد بیت چون خدا خواهد که پرده کس درد * میلش اندر طعنهٔ پاکان برد * ور خدا خواهد که پوشد عیب کس * کم زند در عیب معیوبان نفس * چو سلطان قطب الدین بدهلی رسید و گجرات و دیوگیر و سائر ممالک را مسخر خود دید و امرا و ملوک را فرمانبردار و مطیع و منقاد خود یافت و مدعی ملک نماند از روی مستی شراب و جوانی و دولت او را غروری در سر پیدا شد و در اجرای احکام و پرداخت امور بکس مشورت نکردی و اصغای قول هیچ مخلص و دولتخواه نمودی و اگر کسی از روی دولتخواهی سخن بخلاف رای او بعرض رسانیدی اعراض کردی و زبان بدشنام و اهانت او دراز کردی هیچکس را مجال نماند که برمز و اشارت نیز آنچه متضمن صلاح او باشد بعرض تواند رسانید و اخلاق کریمه او همه باوصاف ذمیمه تبدیل یافت و قهر و سیاست پیش گرفت و مانند پدر ریختن خونهای ناحق ارتکاب مینمود از جمله ظفرخان والی گجرات را که رکن دولت او بود بی آنکه جرمی از و صادر شود بقتل رسانید بعد ازین ملک شاهین را که وفا ملک خطاب کرده بود بسخن ارباب حسد بیجهت بقتل رسانید و کارهائیکه موجب زوال دولت و منافی بقای سلطنت تواند بود ارتکاب نمودن گرفت و اکثر اوقات بزیور و لباس زنان خود را می آراست و در مجمع حاضر میشد و زنان هرزه و مسخره را بر بالای کوشک هزارستون می طلبید و میفرمود تا امرای کبار مثل عین الملک ملتانی و ملک قرابیگ که چهارده شغل داشت و مثال ایشانرا بطریق هزل و مطایبه اهانت برسانند و حرکات زشت رابجای آورند که عریان شده در برابر مردم می آمدند و برجامهای ایشان بول میکردند سلطان قطب الدین بواسطه عداوتی که بخدمت شیخ نظام الدین داشت مردم را از آمد و شد منزل ایشان منع کرد و بی ادبانه نام شیخ بردی و اهانت نمودی و شیخزاده جام را که از مخالفان شیخ بود متقرب خود و اختصاص داده برگزید و شیخ رکن الدین ملتانی را بغضب شیخ نظام الدین از ملتان

وارباب استحقاق را وظیفه و ادرار زیاده شد و بهای مردم که در عهد سلطان بخالصه در آمده بود باز مقرر گشت
و خراجهای گران و مطالبهای سخت که در عهد سلطان علاء الدین معمول شده بود همه را برطرف ساخت و خلق
از حسن سلوک او آسوده و مرفه الحال گشتند و در کیسها دینار و درم پیدا شد و جمیع ضوابط سلطان علاء الدین
را که هر یک متضمن مصلحتی و حکمتی بود از میان برداشت اگرچه بظاهر در منع شراب تاکید میفرمود اما فجور و تمرد و عصیان
و عیش و عشرت که در زمان سلطان علاء الدین معدوم گشته بود باز در خلق عود کرد و سلطان قطب الدین را
در مدت سلطنت خود که چهار سال و چهار ماه بود غیر از عیش و کامرانی و بخششهای بی اندازه کار دیگر نبود و
و درین مدت فتنه که باعث تعب و مشقت سلطان گردد و آفتی که مخل در رفاهیت خلق باشد حادث نشد
و قبل ازین سلطان علاء الدین الف خان را از گجرات طلبیده بود بعد از ان آنجا یاغی گری و فتنه حادث
و جهت دفع آن حادثه ملک کمال الدین نامزد شده بگجرات رفته او نیز بشهادت رسید و آن حادثه قوی شده بود
سلطان قطب الدین تسکین فتنه گجرات را اهم مهمات دانسته عین الملک ملتانی را با لشکر آراسته نامزد کرد
و او رفته بان مردم که پایه فساد و خلل بودند جنگ کرده ایشان را شکست داده نهرواله و سائر بلاد گجرات را بحی
در ضبط آورده زمینداران آن دیار را مطیع و منقاد ساخت بعد از ان سلطان قطب الدین دختر ملک
دینار را در حباله خود آورده او را خطاب ظفرخانی داده بگجرات فرستاد و او در مدت سه چهار ماه بگجرات
از خس و خاشاک اهل بغی و فساد پاک ساخت که اثری از ایشان در آن دیار نماند و از راجها و زمینداران آن دیار
زر بسیار گرفته بخزانه فرستاد چون بعد از سلطان علاء الدین ولایت دیوگیر را هرپال دیو داماد رام دیو گرفته
شده بود سلطان قطب الدین در سال دوم از جلوس لشکر بجانب دیوگیر کشید و غلام بچه شاهین نام که
او را باو بلدا گفتندی وفا ملک خطاب کرده به نیابت غیبت در دهلی گذاشت و خود با سپاه گران متوجه
دکن شد چون بحدود دیوگیر رسید هرپال دیو و دیگر زمینداران که اجتماع نموده بودند تاب معاودت نیاورده
متفرق گشتند سلطان در دیوگیر روزی چند اقامت کرده جمعی از امرا نامدار و خوانین کبار بتعاقب هرپال دیو
فرستاد تا آنچه شرط تعاقب بود بجا آورده هرپال دیو را دستگیر کرده آوردند و بحکم سلطان قطب الدین
او را پوست کنده سر او بدروازه دیوگیر آویختند و سلطان را بواسطه بازماندگی چندگاه آنجا توقف افتاد
در آن مدت مرهت نیز در تصرف آورده ولایت دیوگیر بملک یکلکی که از بندگان علائی بود حواله فرموده
مرهت را در جاگیر امرا تقسیم نمود و خسرو خان را چتر و دورباش داده معتبر گردانیده خود بجانب دهلی مراجعت کرد
و در راه اکثر اوقات بشراب و عیش اشتغال داشت درین وقت از بس غفلت و بیخبری سلطان
قطب الدین و دوا ش اب او ملک اسد الدین زاده سلطان علاء الدین را داعیه سری در افتاد

سی و پنج روز از وفات سلطان علاء الدین اتفاق نموده در شبی بعد از بازگشتن مردم از درگاه سلطانی دو در بار مشعل
شدند در خرگاه درآمدند ملک نایب را با خاصان او بقتل رسانیدند. اگر بد کنی چشم نیکی مدار * که هرگز نیارد گز
انگور بار * نه پندارم ای در خزان کشته جو * که گندم ستانی بوقت درو * شاهزاده مبارک خان را از زندان آورده
بجای ملک نایب به نیابت سلطان شهاب الدین نشاندند مبارک خان به نیابت سلطان شهاب الدین
چندگاه بپرداخت و بامور ملک اشتغال نموده پرداخته امرا و ملوک را از خود ساخت و چون دو ماه برین برآمد بر تخت
سلطنت جلوس فرموده بسلطان قطب الدین مبارک شاه مخاطب گشت سلطان شهاب الدین را بگوالیر فرستاد
پایگان قابل ملک را بواسطه زرعم و عجبی که در دلهای ایشان رسته بود متفرق ساخته بقصبات نواحی پراگنده ساخت
و کلان ایشان را که خود پیر شده بودند بقتل رسانیدند. بباید سوختن ز آتش خویش را * گر و غاری رسد در دل کسی را
در ایامی که خاندان سلطان علاء الدین برنی افتاد و نسل او رو بانقطاع نهاد از شیخ بشیر دیوانه که از مجذوبان بود پرسیدند
که این خواجه چه میشود گفت چون علاء الدین خان و مان عم و ولی نعمت خود برانداخت با و نیز همان معامله میرود.
نکو را نیک بد را بد شمارست * بپاداش عمل گیتی بکارست * ایام حکومت سه ماه و چند روز بود **ذکر سلطنت
سلطان قطب الدین مبارک شاه** پسر سلطان علاء الدین خلجی در سنه سبع عشر و سبعمائة چون سلطان
قطب الدین بر تخت دهلی جلوس یافت ملک دینار شحنه پیل را ظفرخان و محمد مولای عم خود را شیرخان و مولانا
ضیاء الدین پسر مولانا بهاء الدین خطاط را صدر جهان خطاب فرمود و ملک قرابیگ را بقرب خود اختصاص داد
و اشتغال امور سلطنت را در میان امرا فراخور حال هر یک تقسیم فرمود و حسن نام پرداربچه که پرورده ملک
شادی نائب خاص حاجب سلطان بود باختصاص بیش سرفراز ساخت و خسرو خان خطاب داده بپرواز طائفه
اندور رنگ خدمت و در ملک گجرات بسیاری باشند و از افراط محبتی که با وی پیدا کرد تمامی حشم ملک شادی
حواله او نمود و از بسکه واله و شیفته او بود منصب وزارت را بی آنکه در او استعداد وزارت احساس نماید
بعهده او گردانید بیت گر مملکت باید آراسته * مده کار اعظم بنوخاسته * نخواهی که ضایع شود روزگار
بناکار دیده مفرمای کار * و آنچنان عاشق و دیوانه او بود که یک لحظه بی او نتوانست بود القصه آفتها که
بعد مردن سلطان علاء الدین حادث گشته بود بعد از جلوس سلطان قطب الدین تسکین یافت و خلق آرامی
و اطمینان پیدا شد چون سلطان قطب الدین جوان خوش خلق و رحیم دل و محنت زندان و خوف و
قتل گذرانده بود در روز اول فرمان داد تا زندانیان را خلاص کردند و جلاوطنان را از اطراف طلبیدند و تمام حشم را
ششماهه انعام داده مواجب امرا و ملوک را زیاده ساخته فرمود تا عرائض مردم صاحب احتیاج را که برسیدگی
مندرس گشته بود بعرض میرسانیده باشند و بر وفق اراده والتماس ایشان جواب صادر می‌شد و علما و ...

مستغنی شوند از حرمخانه بیرون آورده باصلاح احوال ایشان پرداخت وخضرخانرا بی آنکه رشد در و احتباس کند خبرداده ولیعهد گردانید وهیچ یک را از امرای اهل خرد وصاحب تجربه بروی نگماشت تا اورا ازعیش وهواپرستی مانع آید اتفاقاً سلطان درایام مرض خود خضرخانرا بجانب امره جهت سیر وشکار رخصت داده گفت که هرگاه مرا صحت شود ترا طلب خواهم داشت خضرخان نظر کرده بود که هرگاه سلطانرا صحت شود پیاده بزیارت مشایخ دهلی رود چون خبر صحت سلطان شنید پیش ازانکه حکم طلب شود تا دهلی پیاده وپا برهنه بزیارت مزارات اقدام نمود ملک نائب که هوای ملک درسر پیدا کرده درمقام برانداختن نسل سلطان بود بعرض رسانید که خضرخان بخیال فاسد بی رخصت سلطان آمده وسلطانرا برین داشت که خضرخانرا بقلعه گوالیار فرستاد وبعد از مدتی مرض استسقا عارض حال سلطان شد وروز بروز زیاده می گشت درین اثنا ملک نائب را از دیوگر والف خانرا از گجرات طلب نمود بعد ازانکه ایشان بدرگاه آمدند بواسطه عداوتی که میان ملک نائب والف خان بود ملک نائب سلطان را بسخنان بیهوده مزخرف فریفته بران داشت که الف خانرا بقتل رسانید وخود نیز از پی وفات کرد
ب دمی چند بسر بردو ناچیز شد زمانه بخندید کو نیز شد
بعضی گویند ملک نائب اورا مسموم ساخت والله اعلم مدت سلطنت سلطان بیست سال وچند ماه بود

ذکر سلطنت سلطان شهاب الدین

پسر خورد سلطان علاءالدین خلجی روز دوم از وفات سلطان علاءالدین ملک نائب امرا واعیان ملک را حاضر ساخت ونوشته سلطان بمضمون آنکه سلطان شهاب الدین را ولیعهد خویش ساخته وخضرخانرا معزول کرده ظاهر کرد واورا برتخت نشانده خود بنیابت سلطنت مشغول شد وروز اول ملک سنبهل را جهت میل کشیدن خضرخان وشادیخان برادر او بگوالیر فرستاد واورا بمنصب باربکی وعده داد و آن کافرنعمت قبول این امر نموده میل در چشم هر دو نور دیده سلطان علاءالدین کشید ومادر خضرخان را ملکه جهان گفتندی مقید ساخته از نقد وجنس وزر هرچه داشت گرفت وشاهزاده مبارک خان یعنی سلطان قطب الدین را در خانه محبوس ساخت واراده میل کشیدن او نیز داشت اما چون تقدیر برخلاف آن وارد بود نتوانست وتوفیق نیافت وهر روز یکدو ساعت سلطان شهاب الدین طفل را بر بالای بام هزارستون آوردی وبرتخت نشاندی وامرا واکابر وحجاب وسلاحداران را فرمودی که صف زده پیش او می ایستادند ورسم خدمت بجا می آوردند وچون بازگشتی آن طفل را در اندرون حرم نزد مادر او فرستادی وخود بر خرگاهی که بربام هزارستون نصب کرده بودند درآمدی وباخواجه سرای چند که محرم او بودندی ملموسی تاختن که ازعالم نرد وارقسم نارست مشغول شدی وهمه وقت در برانداختن خاندان سلطان علاءالدین باخاصان خود مشورت نمودی اتفاقا جمعی از پایکان قدیم که محافظت هزارستون بعهدهٔ ایشان بود بعد از

ازا فاضل دیگر شیخ بهاء الدین نبیرهٔ شیخ بهاء الدین ذکریا و مولانا علم الدین نبیرهٔ الدین و مولانا علاء الدین و در آخر عهد سلطان علاء الدین و مولانا نجم الدین ایشار
وقت بود بدهلی رسید و بافادهٔ علوم عقلی و نقلی اشتغال مینمود و از استادان علم قرات مولانا انبا سطے
مولانا علاء الدین مغربی و خواجه زکی خواهرزادهٔ حسن بصری ممتاز بودند و از اهل علم مشل مولانا عماد حسام
درویش و برادر او مولانا ضیاء الدین ساقی و مولانا شهاب الدین خلیلی و مولانا کریم از نوادر روزگار بودند
سپهسالار تاج الدین عراقی خداوندزادهٔ چاشنی گیر نبیرهٔ بلبن بزرگ و ملک رکن الدین ابیه و ملک عز الدین
تغانخان و ملک نصیر الدین نورخان از ندمای مجلس بودند و از شعرای وقت سلطان علاء الدین که دار الملک
دهلی بل تمام هندوستان بوجود عدیم المثال ایشان زیب و زینت داشت و صیت سخنوری ایشان عالم
فروگرفته سرآمد ایشان امیر خسرو در اختراع معنی ید بیضا داشت و آثار فضل و مناقب او از تصنیفاتیکه در نظم و نثر
کرده لائح و واضح است و معهذا صوفی و صاحب وجد و حال بود و اکثر اوقات او در صوم و صلوة
گذشتی و از عشق و محبت نشاء تمام داشت و این چنین نادرهٔ روزگار را سلطان علاء الدین یک هزار
تنگه مواجب دادی دیگر میر حسن سنجری بسلاست کلام و لطافت سخن مشهور بود از بسکه غزلهای سلیس گفتی
و داد سخن دادی او را سعدی هندوستان گفتندی و در تهذیب اخلاق و قناعت و ترک و تجرید یگانه
وقت بود و خلافت از خدمت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره داشت سخنان شیخ را انچه در مدت
ارادت خود شنیده بود جمع کرده فوائد الفواد نام کرده است و در نظم و نثر نیز تصنیفات بسیار دارد و صدر الدین عالی
و فخر الدین قواس و حمید الدین و مولانا عارف و عبید حکیم و شهاب صدر نشین نیز از شعرای وقت سلطان علاء الدین
بودند و بعنوان شادی مواجب مییافتند و هر یک را در شیوهٔ شاعری طرز خاص بود و در دیوانهای شعر ایشان بر
کمال فضل و هنر ایشان شاهد است و از مورخان نیز چندکس بیدل بودند و از اطبای مسیح نفس استاد الاطبا مولانا
بدر الدین دمشقی آنچنان بود که اگر در شیشه بول چند جانوران انداخته نزد او آوردندی او ببدیهه نظر حکم کردی که بول فلان
فلان جانور درین شیشه جمع کرده اند و در طرف صوفیه صاحب سر و کشف و مشاهده بود و از منجمان و رمالان چندکس در
اظهار ضمائر و کشف مغیبات ساحری کردندی و از مقریان و غزلخوانان و سائر ارباب طرب و دیگر اقسام اهل هنر
چندان بودند که تعداد ایشان درین مختصر نگنجد بعد ازانکه سلطنت سلطان علاء الدین بامتداد رسید و کامرانی
و کامیابی بنهایت انجامید بموجب آنکه هر کمال را زوالیست و هر بدایت را نهایت لازم است کارهائیکه سبب
زوال ملک و منافی بقاء دولت تواند بود از و بوجود آمدن گرفت از جملهٔ آنچنان عاشق و شیفتهٔ جمال ملک نائب کافور
هزار دیناری گشت که عنان اختیار و اهتمام بدست او داد چنانچه در امور ملکی رعایت خاطر او را بهیچ وجه از دست ندادی
و از گفتهٔ او اگرچه ناصواب باشد انحراف ننمودی دیگر پسران خود را پیش از انکه از محافظت مهو کلان و تادیب مودبان

مشاهده وجد و حال اهل الله که دران مجلس حاضر گشتندی ور دیوار بفر باد آمدی دیگر شیخ علاء الدین نبیرهٔ شیخ فرید الدین
که در اجودهن بر سجادهٔ ارشاد و تمکن بود در ظاهری و باطنی آنقدر اشتغال داشتی که او را از جنس ملائکه قدس گفتندی دیگر خدمت
قطب الاولیا شیخ رکن الدین و الشیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی قدس الله ارواحهم که بر شاهراه
طریقت سرگشتگان بادیهٔ طلب را باقصای منازل وصول رسانیدی و تمام اهل ملتان اچه و سائر دیار سند روی
بدرگاه آورده خود را در کنف حمایت او انداخته از بلیات و آفات پناه جستندی و پدر بزرگوار او شیخ صدر الدین
با وجود آنکه بحلیهٔ کمال و پیرایهٔ تکمیل آراسته بود سخاوت مفرط داشت چنانچه با وجود اموال کثیر که او را از پدر میراث
رسیده بود آنقدر نذر و فتوح که محاسب وهم از ادراک آن عاجز آید اکثر اوقات او بقرض گذشتی دیگر سید تاج الدین
ولد سید قطب الدین که در سخاوت و علم و حلم و دیگر کمالات انسانی بی نظیر وقت خود بود مدتی قضای اوده
داشت و بعد ازان قاضی بداون شد دیگر سید رکن الدین برادر سید تاج الدین مذکور که قضای کره داشت
و با اوصاف حمیده آراسته بود دیگر از سادات کیتهل سید مغیث الدین و برادر او سید منتجب الدین بود و این هر دو
برادر بعلم و زهد و تقوی و سائر کمالات اتصاف داشتند و ایشان را سادات توهه می گفتند و دیگر سادات و اکابر که
تفصیل هر یک باطناب میکشد از جمله قاضی صدر الدین عارف که قضای ممالک و خطاب صدر جهانی داشت
و بعد ازان قاضی جلال الدین لواسطی قاضی ممالک شد و مولانا ضیاء الدین با به صدر جهانی یافت و در آخر ایام
سلطان علاء الدین قضای ممالک ملک التجار حمید الدین ملتانی یافت و از علمای ظاهری که جامع انواع
علوم بودند بدرس و افاده اشتغال داشتند چهل و شش کس بودند قاضی فخر الدین ناقله قاضی شرف الدین سرانی
مولانا نصیر الدین غنی و مولانا تاج الدین مقدم و قاضی ضیاء الدین بیانه و مولانا ظهیر لنگ و مولانا رکن الدین
سناقی و مولانا تاج الدین کلاهی و مولانا ظهیر الدین بهکری و قاضی محی الدین کاشانی و مولانا کمال الدین
کولوی و مولانا وجیه الدین پاتلی و مولانا منهاج الدین قبائی و مولانا نظام الدین کلاهی و مولانا نصیر الدین کره و
مولانا نصیر الدین صابونی و مولانا علاء الدین تاجر و مولانا کریم الدین جوهری و مولانا محب ملتانی و مولانا حمید الدین
مخلص و مولانا برهان الدین بهکری و مولانا افتخار الدین برنی و مولانا حسام الدین سرخ و مولانا وجیه الدین طهور و
مولانا علاء الدین کرک و مولانا حسام الدین شادی و مولانا حمید الدین ملتانی و مولانا شهاب و مولانا
شهاب الدین و مولانا فخر الدین هانسوی و مولانا فخر الدین سعاقل و قاضی زین الدین ناقله و مولانا ستهر که
و مولانا وجیه الدین رازی و مولانا علاء الدین صدر شریعت و مولانا میران ماریکله و مولانا نجیب الدین و مولانا
شمس الدین و مولانا صدر الدین و مولانا علاء الدین لاهوری و قاضی شمس الدین کازرونی و مولانا شمس الدین یحیی
و مولانا ناصر الدین اناوی و مولانا معین الدین الوی و مولانا افتخار الدین رازی و مولانا معز الدین اندهی

دهور سمندر و معبر نامزد کرد و خواجه حاجی نائب عرض را همراه ساخت و ایشان چون بدیوگیر رسیدند و درین وقت رای رامدیو مرده بود پسر او لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید و ملک نائب و خواجه حاجی بلا توقف از دیوگیر بنواحی دهور سمندر رسیدند فی الحال دهور سمندر را فتح کردند و ملار دیو را که حاکم آن ولایت بود اسیر ساختند و سی و شش زنجیر فیل و خزائن بسیار بدست آورده فتحنامه بدهلی فرستادند و از انجا بجانب معبر لشکر کشیده آنرا نیز فتح کرده بتخانهای آنجا را خراب کرده بتان زرین و مرصع را شکسته زر آن را بخزانه داخل ساختند و از هر دو رای که ضابطه معبر بودند پیشکشهای کلی گرفته در سنه احدی و عشر و سبعمائة با سیصد و دوازده زنجیر فیل و بیست هزار اسپ و نود و شش هزار من طلا و صندوقها از جواهر و مروارید که از اندازه حساب بیرون بود مراجعت نمود بخدمت سلطان رسیدند سلطان از فتوحات عظیمه و غنائم کثیره بغایت خوشوقت شده اکثر امرا را بانعام بهره ور ساخت و از غرائب احوال که در آخر عهد علائی واقع شده آن بود که جمعی از نومسلمانان اوباش طبیعت که نوکر نبودند و مواجب نداشتند هم اتفاق کردند که سلطان را در وقت شکار که تنها می باشد بقتل رسانند چون اینخبر بسلطان رسانیدند بسکه تندخوئی و خشن مزاجی در طبیعت او مخمر بود فرمود تا از جنس نومسلمانان هرکرا یابند بکشند در یک روز چند هزار بیگناه که ازین مشورت خبر نداشتند کشته شدند و خانمان ایشان بغارت رفت و نسل ایشان برافتاد و هم درین ایام جمعی از باختیان پیدا آمدند سلطان فرمود تا همه را گرفتند و اره بر سر ایشان راندند و بآن عقوبت هلاک ساختند و سلطان علاء الدین چون درشت و تندخوی بود هیچکس را یارای آن نبود که در حق کسی شفاعت کند تواند کرد و از هر که میرنجید در مدت عمر صاف نمیشد و راه آشتی نمیگذاشت و در اوائل حال اگرچه با مردم در مصالح ملکی مشورت میکرد و در پرداخت امور ایشان را مداخل دادی اما در آخر حال که خاطر از جمیع تعلقات فارغ ساخت و مهمات ملکی چنانچه خاطر او میخواست پرداخت رسید آنچه در مخیله او گذشتی و موافق رای او افتادی بعمل آوردی و در پرداخت کار ملک هیچکس مشورت نکردی گویند آنقدر فتوح که سلطان علاء الدین را روی نمود هیچ یک از سلاطین هند را میسر نشده مولف فیروزشاهی گوید که آنقدر عمارت که در زمان او بنا یافت از مساجد و منابر و منارها و حوض و حصار و امثال آن در هیچ عصر بوقوع نیامده و جمعیت اهل هنر و ماهران هر فن که در روزگار او مشاهده شد هیچ کس یاد ندارد و راستی و انصاف در عوام و خواص و اطاعت هنود و رفع تمرد که در ایام او بود در هیچ زمانی محسوس نشده و اجتماع بزرگان دین و سالکان راه یقین که دار الملک دهلی بوجود شریف ایشان رشک بلاد عالم گشته بود چنانکه در زمان او اتفاق افتاد در هیچ عصر نبود از جمله شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس سره العزیز که از وصف مستغنی است برجاده ارشاد و هدایت تکیه زده راهنمائی خلق کردی از پنجم محرم تا دهم که ایام عرس شیخ الاسلام فریدالدین اجودهنی بود در خانقاه شیخ نظام الدین جمعیتها شدی و خلائق دران ایام از اطراف هندوستان رو بدهلی آوردندی و از

فته وازانجا بدیوگیر رفته رامدیو باستقبال نموده پیش کش بسیار رسانید وآنچه لوازم اطاعت وفرمانبرداری بود بجا آورد چند منزل همراه ملک نائب رفت و رخصت او بدیوگیر مراجعت نمود چون ملک نائب نزدیک ارنکل رسید ارنکل حصاری ساخته بود وسعت داشت رایان اطراف از لشکر اسلام بجانب قلعه ارنکل شتافته در قلعه بیرون تحصن جستند و لدردیو با نزدیکان خود درونی که از سنگ بود متحصن گشت لشکر سلطان قلعه را محاصره کرده در فتح آن جهد مینمودند و هندوان نیز از درون بمدافعت و ممانعت میکوشیدند بعد از سعی بسیار قلعه بیرون مفتوح گشت واکثر رایان و زمین داران با اولاد و اتباع اسیر شدند و خلق کثیر بقتل رسیدند لدردیو مضطرب گشته از در صلح درآمده امان طلبید ملک نائب خزائن و صد زنجیر فیل و هفت هزار اسپ ازو گرفته اورا امان داد و قرار یافت که هرساله پیشکش لائق ارسال مینموده باشد و حقیقت را بسلطان عرضداشت نمود چون بسلطان رسید فرمود که فتحنامه بالای منبر خواندند و طبل شادی زدند و لوازم نثار و ایثار بتقدیم رسید و چون ملک نائب آنجا مراجعت نمود سلطان از شهر برآمده در چبوتره ناصری که نزدیک دروازه بداون ست بار عام داد و ملک نائب بشرف ملازمت رسیده آن همه غنائم را بنظر سلطان درآورده بانواع عنایات سلطانی اختصاص یافت گویند هرگاه سلطان علاء الدین لشکر بجای میفرستاد از دهلی تا آنجا که مقصود بود در هر منزل از اسپ ڈاکچو که بزبان هند یابک نامند میگذاشت و در هر قصبه و شهری که نام گویند می بست و در هر یک کروه پیاده روان جلد نصب میکرد که واقعات آنجای را روز بروز بسلطان میرسانیدند اتفاقا درین مرتبه که ملک نائب برسر ارنکل رفته بود نویسنده در راه بواسطه خلل راه و بیجان شدن چارواها از بعضی تهانجات خبر او چندگاه منقطع شد سلطان ازین اندوهناک شد و ملک قرابیگ و قاضی مغیث الدین سامانه را فرمود که نزد شیخ الاسلام شیخ نظام الدین رفته دعای من رسانیده بگوئید که مدتیست که خبر لشکر اسلام که نامزد ارنکل شده بود بمن نرسیده و غم لشکر اسلام شما را از من زیاده خواهد بود اگر بنور ولایت از احوال لشکر اسلام اطلاعی باشد مرا باعلام آن مسرور سازید و نیز آنچه از زیاده و نقصان بمن باز گوئید چون ایشان بخدمت شیخ آمده پیغام سلطان رسانیدند شیخ یکی از پادشاهان سابق را یاد کرده حکایت فتح او تقریر فرموده و در ضمن آن درجواب آنچه بزبان شیخ جاری شود آن کلام بی ... ملک قرابیگ و قاضی مغیث الدین از ملازمت شیخ بازگشته عبارت آن بزرگ را بسلطان رسانیدند سلطان بغایت خوشوقت شده دانست که ارنکل فتح شده است و امید فتح دیگر درست و در آخر همین روز فتحنامه ملک نائب رسیده سبب ازدیاد حسن اخلاص سلطان گردید سلطان اگرچه بظاهر ادراک ملاقات شیخ هرگز ننموده بود اما همه وقت بارسال رسل و رسائل اظهار اخلاص و اعتقاد نموده از باطن شیخ استمدادی نمود و باز در سنه سبعمائه سلطان علاء الدین ملک نائب را بجانب

هندوستان از دلهای ایشان محو گشت و تا آخر ایام سلطان قطب الدین مبارک شاه هندوستان از مزاحمت ایشان خلاص بود و سلطان تغلق شاه که دران ایام بغازی ملک موسوم بود و اقطاع دیبالپور و لاهور داشت هر ساله تا سرحد ولایت مغول میرفت و آن نواحی را تاراج مینمود و مغول را قوت آن نبود که در مقابل آمده محافظت ولایت حدود خود تواند نمود و بعد از آنکه مزاحمت مغول بالکلیه برطرف شد و اکثر بلاد هندوستان که ملاذ و معاذ مسلمانان و متمردان بود در حیز ضبط در آمده و راههای آمد و رفت تجار و سائر اهل سیاحت صورت امن پذیرفت و جمعیت حشم نیز فراخور احتیاج بحصول انجامید سلطان علاء الدین بخاطر جمع بر سریر دهلی متمکن گشته شروع در تسخیر بلاد دور دست نمود و بتسخیر هر ناحیه که همت میگماشت آنرا بی محنت و مشقت مسخر میساخت بیت چو عون غیب سوی مقبل آمد غرض پیش زتمنا حاصل آمد ٭ هنوزش آرزو باشد بسینه ٭ که پیش از خواست پیش آید خزینه ٭ بمشرق گر بود کشت مرادش ٭ زمغرب در رسد باران و بادش ٭ حصول مطالب و مآرب و وقوع امور غریبه که بسعی و عهد سلطان علاء الدین بظهور می آمد جمعی کرامت نامیده دواعی و آرای او را بکشف و الهام نسبت میدادند و برخی استدراج نام کرده از مکر الهی میدانستند و بعضی امن و رفاهیت را از برکت وجود شریف شیخ نظام الدین اولیا قدس سره گمان می بردند القصه ملک کافور هزار دیناری را با امرای نامدار و خوانین کبار بر سر دیوگیر از بلاد دکهن تعیین نمود و بانواع نوازش ممتاز ساخته سایبان سرخ و دیگر عنایات خسروانه فرمود و خواجه حاجی نایب عرض ممالک را بجهت آنکه حشم را کار فرماید و اموال غنیمت را در حیز ضبط آرد همراه او روان ساخت ملک کافور بدیوگیر رسیده از روی کاردانی و جلادت حاکم آنولایت را با پسرانش اسیر ساخت و تمام خزائن او با هفده زنجیر فیل بدست آورده فتحنامه بدهلی فرستاد و متعاقب آن رامدیو را نوازش نموده با خزائن و پیلان بخدمت سلطان آورد و مورد مراحم خسروانه گشت سلطان رام دیو را نوازش نموده رای رایان خطاب داده چتر یک لک تنکه انعام فرمود و دیوگیر را برو مقرر داشته رخصت انصراف ارزانی داشت و رام دیو در سلک دولتخواهان منسلک گشته همه وقت در مقام بندگی و خدمتکاری بوده خدمات شایسته مینمود در سنه تسع و سبعمائه سلطان علاء الدین دیگر باره ملک کافور را با لشکر بسیار نامزد ارنکل کرده در وقت وداع وصیت نمود که اگر لدر دیو ضابطه ارنکل خسروانه و جواهر و فیل بدهد و هر سال پیشکش قبول کند بهمان اکتفا نموده برگردد و بگرفتن حصار ارنکل بدست آوردن رای لدر دیو مقید نشود و در پرداخت امور آنجا بخواجه حاجی مشورت نموده در جرائم سهل و گناه صغیره با امرا آزار نرساند و در کارها مداهنه روا ندارد و اگر بعضی غنائم را که بدست آورده باشند از توقع نمایند التماس ایشان را مبذول دارد و اگر اسپ کسی در جنگ کشته شود یا در راه بمیرد یا سقط گردد بهتر از آن در عوض بدهد و این امور را از لوازم جهانداری شناسد ملک نایب و خواجه حاجی از سلطان مرخص شده بکوچ متواتر بجانب ارنکل روان شدند و چون بچندیری رسیدند چند آنجا توقف نموده عرض لشکر

در بازارها واقع شدی در قلم آمدی و هر روز ماجرای آن در نظر سلطان گذشتی و از برای تفحص احوال بازار جاسوسان نیز متکفل بودند تا اگر ظاهر گشتی که متصدیان بازار چیزی را بتفاوت بعرض رسانیده اند متصدیان بسیاست رسیدی و هر چیز را که دران بازار بخرید و فروخت آن احتیاج بودی سلطان در حضور خود برآورد و آن ملاحظه نموده نرخ آن قرار دادی و نظر بر آنکه این چیز محقر است مثل سوزن و شانه و کفش و کوزه و کاسه گل نینداختی و بهای نفائس و خسائس بحضور خود مشخص ساختی و تذکره نرخ نوشته بمتصدیان آن دادی و احتیاط و اهتمام سلطان در تتبع بازاریان تفحص نرخ اشیا بمرتبه بود که بعد از چندگاه اطفال را که در بیع و شری وقوف نداشتندی تنگه چند در دست ایشان دادی و ایشانرا ببازار فرستادی تا چیزها را که رغبت اطفال بآن میباشد بخریدند و نزد سلطان می آوردند بعد ازانکه ظاهر شدی که در نرخ یا در وزن تفاوتی رفته است فروشنده بسیاست رسیدی و کمینه سیاستی که واقع شدی گوش و یا بینی بریدن بودی و بعد ازانکه اسباب معاش و آلات سپاهیگری ازان شد و کثرتی در حشم پدید آمد بنوعی ابواب درآمد مغول و تردد ایشان مسدود گشت که اگر احیانا طائفه مغول اراده دهلی میکردند همه اسیر میگشتند و بقتل میرسیدند چنانکه یک مرتبه علی بیگ نبیره چنگیزخان و ترتاک با چهل هزار سوار دامن کوه سوالک را گرفته تا ولایت امروهه درآمدند سلطان علاء الدین ملک نایک اخربک را با لشکر گران نامزد ایشان کرد در حدود امروهه بلشکر مغول رسیده محاربه نمودند و اکثر ایشانرا علف تیغ گردانیدند و علی بیگ و ترتاک را زنده گرفته زنجیر در گردن انداخته با بیست هزار اسپ که بغنیمت گرفته بودند نزد سلطان آوردند درانروز سلطان از شهر برآمده در چبوتره سبحانی بار عام داده ازینجا تا مدینه لشکر دو رویه ایستاد درین وقت علی بیگ و ترتاک بیگ را با اسیران دیگر بنظر سلطان درآوردند و اکثری را در پای فیل انداخته بسیاست رسانیدند بیت کسی کو در جهان بد ساز کرده ٭ باو آخر بدا وا باز کرده و مرتبه دیگر کبک نام مغول با لشکر بسیار در قصبه کهکر بقتل رسانیدند و از سرهای آنها نزدیک بدروازه بداون مناره ساخته بعد از مدتی دیگر باره لشکر مغول قریب سی هزار سوار در زمین سوالک درآمده دست بغارت کشادند چون سلطان اینخبر شنید لشکر عظیم بمحاربه آنها تعیین نمود تا کنار آب را که راه بازگشت ایشان بود گرفتند و چون لشکر مغول با غنیمت بسیار گرانبار شده بکنار آب رسید لشکر دهلی قدم مجادله پیش نهاده داد مردانگی دادند و بفتح و فیروزی اختصاص یافته جمعی کثیر از مغولان نامی را دستگیر نموده در قلعه ترائنه که دران حوالی بود محبوس ساختند و اولاد و اتباع ایشانرا بشهر آورده در بازار دهلی فروختند بعد ازان ملک خاص حاجب را فرمان شد تا در قلعه ترائنه رفته محبوسانرا بقتل رسانید چون مدتی برین گذشت اقبال مند نامی از مغولان با سپاه گران در هندوستان درآمده امیر علی واهن با لشکر دهلی محاربه نمود و دران جنگ کشته شد مغولان دیگر را زنده بدهلی آورده در زیر پای سلان پایمال ساختند پس ازین خوف و رعب در خاطر مغولان چنان استیلا یافت که اراده

نتوانند برد و احتکار نتوانند نمود ضابطه هفتم آنکه هر روز از نرخ غله و سائر معاملات منڈوی مفصل بعرض سلطان میرسید اگر اندک فتوری دران ضوابط که قرار یافته بود راه می یافت متصدیان منڈوی و غله آن بسیاست میرسیدند و در ایام امساک باران حکم شدی تا هر کس را فراخور جمعیت خود غله از منڈوی خریدی و نگذاشتی که هیچکس زیاده از قدر ضرورت یومیه ابتیاع نماید و موکلان جهة اهتمام این کار نصب شدندی و نهایت تاکید و مبالغه فرمودی جاسوسان سلطانی در خفیه از خصوصیات این امور بعرض میرسانیدند و کسی را قدرت نبود که نیم جیتل در نرخ سلطانی تفاوت نماید و از برای ارزانی پارچه نیز ضابطه چند وضع نموده بود اول آنکه قریب دروازه بداون سرای وسیع بنا فرمود و آنرا سرای عدل نام نهاد و حکم کرد تا هر قماشی که اطراف و جوانب آورند دران سرا فرود آرند و آنجا بفروشند یا در بازار یا در خانه کسی نفروشند و حکم بود که از بامداد تا نماز پیشین در سرای عدل مردم بیع و شرا نمایند اگر معلوم شدی که کسی از بازاریان دوکان خود را پیش از نماز پیشین بسته است یا بعد از گذشتن وقت بامداد گشاده است آنکس بسیاست میرسید ضابطه دوم آنکه نرخ اقمشه آنچه پیش تحت تشخیص موافق آن بیع و شرا میشد جو دهلی شانزده تنکه خز کوبله شش تنکه اود شیری سه تنکه برد قلمی دو لعل هشت جیتل برد کمینه سی و شش جیتل استر لعل ناگوری بست و چهار جیتل سری باف باریک پنج تنکه سری باف میانه سه تنکه سلائی اعلا چهار تنکه سلائی میانه سه تنکه سلائی کهنه دو تنکه کرباس باریک بست و یک گز بیک تنکه کرباس کوره کمینه چهل و یک گز بیک تنکه چادر ده جیتل ضابطه سوم آنکه فرمان داد تا اسامی سوداگران شهر و اطراف ممالک در دفتر ثبت نمایند فرمود که ایشان بدستور سابق اقمشه را در شهر آورده بنرخ سلطانی در سرای عدل می فروخته باشند هر که درین کار تکاسل نماید مجرم گردد ضابطه چهارم آنکه فرمود تا از خزانه مبلغها بسوداگران شهر دادند که اقمشه از اطراف ممالک آورده بنرخ سلطانی در سرای عدل می فروخته باشند ضابطه پنجم آنکه هر کس از امرا معارف بپارچه نفیس احتیاج داشتی پروانه رئیس بازار حاصل کند و این ضابطه جهت آن بود تا سوداگران اطراف پارچهای نفیس را در سرای عدل بنرخ سلطانی خریده بجاهای دیگر ببهای گران نفروشند و در باب ارزانی اسپ نیز چهار ضابطه وضع کرده بود اول تعیین جنس و قیمت آن مثلا جنس اول صد تنکه دوم از هشتاد تا نود تنکه جنس سوم از شصت و پنج تا هفتاد تنکه ضابطه دوم آنکه فرمان داد که سوداگران اسپ و کیسه داران آنشهر در بازار ابتیاع اسپ نتوانند نمود و کیسه داران آنشهر که ارزان خریدن و گران فروختن معتاد ایشان بود از شهر اخراج کرده جلاء وطن فرموده متفرق ساخت ضابطه سوم تعذیب و تنبیه دلالان اسپ که اگر ظاهر میشد که در بازار یک اسپ بر خلاف نرخ سلطانی فروخته شده است جمیع دلالان شهر معاقب و معاتب میگشتند و ضابطه چهارم آنکه بعد هر ماه تفحص اجناس اسپ و قیمت آن و تتبع احوال دلالان نمودی که اگر نسبت بضوابط سلطانی اندک تفاوت ظاهر شدی دلالان بسیاست رسیدندی و در باب برده و ستور نیز چهار ضابطه که در باب اسپ مذکور گشت مرعی شده و هرچه

بعد از فتح رنتهنبور بجاهای خود رفته

ات اکبری

ن خلاحته لشکر سلطان بتسخیر ارنکل کر اقصای د بست رفته وا امرای .

دند و لشکرها که در رکاب سلطان بود بواسطه برسات و امتداد لشکر بی سامان شده بود سلطان از روی ام آ

جمعی که همراه داشت از دهلی بیرون آمده در سرای نزول کرد و لشکر را خندق و خاربندی و سائر طرف محافظت استحکام

داده انتظار بعضی امرا که از اطراف طلبیده بود می کشید چون مغول حدود دهلی را فرو گرفته بود اطراف و جوانب

مضبوط ساخته بسلطان نتوانستند رسید بعضی در کول و بعضی در برن توقف نمودند چون مدت دو ماه برین برآمد

طرغی بی سبب ظاهری مراجعت نموده رفت مردم دهلی این معنی را از توجه شیخ نظام الدین قدس سره گمان

از کمالات آن بزرگ شمردند گویند هراسی بر طرغی وارد شد که سراسیمه کوچ کرده معاودت نمود بعد ازان سلط

سیری دارالملک ساخته عمارات عالی بنا کرد و حصار دهلی را از سر عمارت فرمود حصارهای طرف درآمد مغول را تجدید

مستحکم گردانیده خواست که لشکر آنقدر نگاه دارد که هم از عهده مغول و هم از عهده ضبط ممالک هندوستان تواند برآمد و

خزانه که داشت بآنقدر لشکر وفا نمیکرد از وزرای نیک اندیش و امرای تجربه کار درین باب مشورت طلبیده ایشان

که اگر اسپ و اسلحه و سائر آلات سپاهی گری که استعداد حشم بران موقوف است و غله و سائر محتاج الیه که عا

را بران رجوع است ارزان شود اراده که سلطان کرده میسر شود چرا که سپاهی باندک مواجب که باید بواسطه ارزانی

اشیا از عهده مؤنت خود برآید بعد ازان سلطان باتفاق وزرا که دانایان روزگار بودند ضابطه چند درین باب

مقرر ساخت که از وضع آن ضوابط اسباب معاش رو بارزانی آورد ضابطه اول آنکه نرخ غله موافق حکم سلطانی

معین باشد و اهل بازار در تعیین نرخ غله دخلی نبود و آنچه قرار یافته برین جمله بود گندم درمنی هفت و نیم جیتل جو درمنی

جیتل نخود درمنی پنج جیتل شالی درمنی پنج جیتل ماش درمنی پنج جیتل موت درمنی سه جیتل تا آخر ایام سلطان

علاء الدین نرخ مستقیم ماند و بواسطه امساک باران و سائر اسباب قحط تفاوتی دران راه نیافت ضابطه دوم

قبول الغ خان را که مرد عاقل و باشوکت بود شحنه بازار غله که بزبان هندوی آنرا مندوی میگویند کردند که نرخی

سلطان قرار یافته باشد و موافق آن بیع و شرا واقع شود ضابطه سوم آنکه فرمود تا در خالصات سلطانی

آنچه حصه دیوان باشد غله بازیافت نموده در قصبات جمع ساخته نگاه دارند که اگر غله بازار کمی کند غلهای سلطانی

ان نرخیکه حکم سلطان شده باشد بفروشند ضابطه چهارم آنکه ملک قبول را فرمود که غله از اطراف ممالک

اورده نرخ سلطانی در بازار دهلی بفروخته باشند و درین باب از ایشان خط تعهد گرفت ضابطه پنجم منع احتکار بمرتبه

ظاهری شد که یکی از سپاهی یا رعیت احتکار کرده آن غله را داخل غلهای سلطانی کردند و آنکس را امثال

نمودندی ضابطه ششم آنکه رعایا را حکم شده که غله را بر سر کشت بفروشند یکدانه بخانه خود نبرند و بعمال نیز فرمان صادر

شد که تحصیل زر واجبی بنوعی از رعیت نمایند که رعیت در سر کشت غله فروخته ادای مبلغ کنند و از حصه خود بخانه

ازبیت المال تواند شمرد
که درایام ملکی بمحنت تمام بدست آورده باشم وداخل خزانهٔ بادشاهی آنوقت نکرده باشم آن مال راچگونه
دقاضی جواب گفت مالیکه سلطان تنها بدست آورده کسب وتحصیل آن باعانت حشم نباشد آن مال خاصهٔ سلطنت
واین مال که سلطان ازدیوگیر آورده نه ازین قبیل هست بعدازان قاضی بمعذرت بپا برخاست وگفت اگرمن
به بندگی سلطان خلاف انچه درکتب شریعت ست عرض نمایم وسلطانرا ازجای دیگر کذب من ظاهر شود وسبب
ازدیاد غضب سلطانی شود ودرنظر سلطان مراچه قدر باشد وبخیانت موسوم گردم بازسلطان پرسید مرا با
متعلقان خاصهٔ خود دربیت المال چه حق ست قاضی متالم شده گفت اگرموافقت شریعت خواهم گفت سلطان
درکشتن من تامل نخواهند فرمود واگرمداهنه ومساهله رابکاربرم بوبال ابدگرفتار شوم سلطان گفت انچه حق ست بگو
ترامواخذه نیست قاضی گفت اگرسلطان بتقوی کارفرماید واتباع خلفای راشدین رضوان الله علیهم نماید همان
قدرکه یکی ازچاکران خود درالعین میکند تصرف نماید واگرتوسط رامرعی دارد برابر یکی ازامرای معارف که زیاده ازان
بدیگری نمیدهد ازبیت المال بردارد واگربمقتضای رخصت علمای دین که درچنین وقت بروایات ضعیف تمسک
جسته بسلاطین کامگار همزبانی مینماید کارکنند همانقدریکه فی الجمله امتیاز نسبت بامرای دیگر حاصل آید حرج باید کردن
زیاده ازین تصرف دربیت المال هیچ وجه جائز نیست سلطان درغضب شده گفت این مال که درحرم من ودروجه
انعام مردم وکارخانها وسائرابواب خرج میشود خواهی گفت که نامشروعست قاضی گفت چون سلطان ازمن مسئله
شرع پرسید واجبست که انچه موافق کتب شریعت باشد بعرض رسانم اگرازروی مصلحت ملکی استفسار نماید پس بگویم
که انچه سلطان میکند همه صواب ومطابق قواعد وقوانین جهانداریست بلکه هرچند زیاده شود سبب شوکت وعظمت
سلطان خواهد بود وامیعنی متضمن اقسام فوائد ملکیست بعدازان سلطان گفت من ازسوادیکه ببعض نرسد سه سال
مواجب بازیافت میکنم واهل بغی وفتنه راباولاد واتباع علف تیغ میسازم واموال ایشان هرجاکه باشد درخزانه
آورده خانمان ایشانرا می اندازم وسیاستهای دیگرکه درباب دزدان وشرابخواران واهل زنا اختراع کرده ام همه را
خواهی گفت نامشروع است قاضی ازمجلس برخاست ودوررفت وسربرزمین نهاد گفت همه نامشروعست سلطان
غضبناک برخاست ودرون حرم رفت

چون سخن راست تو آری بجای
ناصرگفتار تو باشد خدای

روزدیگر
قاضی مغیث راطلبیده تلطف بسیارنموده جامه وهزارتنگه انعام فرمود وگفت من مسلمان ومسلمانزاده ام لیکن
ازهمه سیاست وشدت که ازمن بظهورمی آید بواسطهٔ اصلاح ملکست نمیدانم که فردای قیامت چه خواهد گذشت
بعدچندگاه لشکربجانب چیتورکشیده ودراندک مدت فتح آنحصارنموده بدهلی مراجعت فرمود چون بماوراء النهرخبررفت
که سلطان علاء الدین بحصاری دوردست آویخته دیرمدتی آنجاخواهد بود طرغی مغول که ذکراو بالارفت بالشکرگران بغارت
هندوستان آمده درکنارآب جون قریب دهلی فرود آمد پیش ازین بیکماه سلطان ازفتح چیتورفارغ شده بدهلی آمده بود

ات اکبرے

ل و نویسند راعیب دانسته تر آن ده بودند و کار مقدمان و چودهریان واتم سواری ... وا می.

جامهای نفیس می پوشیدند بجای رسید که زنان ایشان در خانهای مردم کار میکردند و انچه در وجه اجرت می یافتند

صرف خود میساختند سلطان علاء الدین گاه گاه گفتی که احکام و ضوابط سلطنت برای بادشاهان متعلق ست و شریعت را

دران مدخل نیست و قطع خصومات و فیصل قضایا و طریق عبادات مخصوص قضات و علماست و لهذا بواسطه

اصلاح ملک انچه در ذهن او متصور شدی بفعل آوردی و برینکه مشروع یا نامشروعست نظر ننهاداختی و از علما و قضات

وقاضی ضیاء الدین بیانه و مولانا ظهیر لنگ و مولانا مسند گرامی با امرا در مانده بیرون حاضر گشتندی مگر قاضی

مغیث الدین که او در مجلس خاص سلطان راه داشت روزی سلطان او را گفت مسئله چند میخواهم از تو پرسم

قاضی مغیث الدین درجواب گفت غالباً اجل من نزدیک رسیده چراکه انچه درکتب شریعت خواهد بود من آنرا

معروض خواهم داشت و شاید که آن موافق رای سلطان نباشد سلطان گفت گم انچه حق ست بگو که ترا بآن مواخذه نباشد

اول پرسید کدام هندو را در شریعت مطهره ذمی و خراج گذار توان گفت قاضی درجواب گفت آنکه چون محصل

سلطان ازو مال خراج طلب نماید او بی مضایقه بتواضع تمام اداکند و اگر از محصل اداتی صادر شود که باعث اهانت

او باشد آنرا بی انکار و تنفر تن بردارد که درشان کفار آورده است حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون و در

باب ایشان علمای دین ام القتل وام الاسلام حکم فرموده اند و حدیث نبوی علیه السلام بران ناطق ست

امام اعظم حنفی رحمه الله که اخذ جزیه را قائم مقام قتل ایشان اعتبار نموده از اراقت خون ایشان نهی فرموده پس

جزیه و خراج از ایشان بآن شدت طلب باید نمود که قائم مقام قتل ایشان تواند بود سلطان خندید و گفت تو از کتا

ب گفتی همه را من باجتهاد یافتم و موافق این هندوان سلوک نمودم باز پرسید که عمل رشوت میگیرند و جمع

ازبا می اندازند قسم دزدی توان شمرد و سزای دزد بر ایشان توان بود سلطان خندید و گفت از روی کتاب گفتی

همه را من باجتهاد خود یافتم و موافق این هندوان سلوک نمودم قاضی درجواب گفت اگر اعمال قدر کفایت انیت

المال میرسیده باشد انچه زیاده بران بعنوان رشوت وغیره متصرف شده باشد آنرا بهر شدت و تعذیب که

باشد از ایشان بازیافت باید نمود اما بریدن دست که مخصوص بدزدی مال محرز ست بر ایشان نتوان

نمود سلطان گفت اینقدر میدانم که ازان روز که من درینباب اهتمام مینمایم انچه کسی بعنوان خیانت

میشود آن بهر شدت و مبالغه که ممکن باشد باز یافت نموده درخزانه داخل میسازم راه دزدی و خیانت

شده و طماعان از دست تغلب کوتاه گشته است باز سلطان پرسید این مال که از من دیوگیر در ایام ملکی

خود آورده ام از منست یا از بیت المال قاضی گفت آن مال را چون سلطان بسعی و قوت لشکر بدست آورده

لشکر شریکند و آن مال از بیت المال ست نه خاصه سلطان سلطان درغضب شد و گفت مالیکه

قلعهٔ رنتهبور را با نواحی در وجه جاگیر الغ خان مقرر داشته بدهلی رفت بعد ازان الغخان بیمار شده در راه وفات یافت سلطان علاء الدین از تواتر حوادث و فتنه که دران واقع شد از امرای صاحب رای که بصفت تجربه و دانائی انصاف داشتند پرسید که سبب اینکه فتنها بر توالی و تواتر حادث میشود چه خواهد بود و تدارک آنرا چه طریق است امرا گفتند که خبر چهار چیز سبب این فتنها اند اول بیخبری پادشاه از نیک و بد احوال خلق دوم شراب خوردن مردم که چون شراب می خورند خوهای زشت ایشان در حرکت می آید و فسادها متولد میشود سوم صداقت و قرابت امرا مر یکدیگر چهارم زر که چون مردم زر کل و بوجه صله را بدست می افتد از پیشهای فاسد و خیالهای باطل در راه نام ایشان راه می یابد سلطان علاء الدین رای امرا را تصویب نموده هر دهی که در وقف یا در انعام یا در ملک کسی بود همه را بخالصه در آورد و هر کس که زر داشت به بهانه که دانست و توانست آن زر را ازو گرفته در خزانه داخل ساخت مردم مضطر گشته در پی تحصیل قوت شدند و نام فتنه و فساد بر زبان ایشان نمیرفت و در هر محله و کوچه و خانه جاسوسان گماشت و درین باب مبالغه بجای رسانید که امرا و ارباب دولت را بهم اختلاط و آمیزش و بخانه هم رفتن میسر نمیشد و دروازه بداون شکسته شرابها ریختند تا خلائق بر منع شراب آگاه شوند و در شهر منادی در دادند و احکام و فرامین در باب منع شراب باطراف مملکت فرستادند جماعه لوندی قید که بشرب خمر عادت داشتند از سر آن نمی گذشتند و بهر حیله و تدبیر شراب می آوردند و بعضی از خانهای خود مخفی می کشیدند چون سلطان ازین خصوصیات اطلاع شد فرمود تا چاهی نزدیک دروازه بداون جائیکه ممر خلائق بود کندند تا زندان این مردم باشد و اکثری که دران چاه محبوس میگشتند و می مردند و بعضی که زنده می ماندند و مدتها بمعالجت و تداوی بحال می آمدند و بعد ازانکه رسم شراب خوردن از میان مردم بر افتاد و این ضابطه استقامت یافت سلطان رخصت فرمود که اگر کسی از اعیان در خانه خود تنها شراب خورد و مجلس نسازد او را مواخذه نکنند و فرمان داد که امرا و سائر اعیان یکدیگر را در خانه خود میهمان نگیرند و ضیافت نکنند و بی رخصت سلطان عقد و قرابت نه بندند و درین باب نیز آنچنان مبالغه رفت که روش اختلاط از میان مردم برخاست و امرا با یکدیگر به بیگانگی سلوک مینمودند و بعد از استحکام ضوابط مذکور نسبت تا در ولایت نیز ضابطه چند مقرر سازد که واسطه تسویت احوال رعایای قوی و ضعیف گردد و تسلط مقدم و چودهری که بر رعیت زبردست می باشند بر طرف شود فرمود تا نصف محصول را بر حکم مساحت بلا قصور بازیافت نمایند و مقدم و چودهری و سائر رعایا را برابر اعتبار نموده بار اقویا را بر ضعیفان نیندازند و آنچه از وجوه مقدمی باشد تحصیل نموده داخل خزانه سازند و وجوه چرائی را نیز بحساب بگاو و گاومیش و گوسپند بستانند و در کار عمال و اهل قلم آنچنان احتیاط و مبالغه بکار برد که ایشان را تصرف یک جیتل بعنوان خیانت میسر نبود و اگر ورای علوفه چیزی متصرف شدندی بحکم کاغذ آنچه بنام هرکس بر آمدی در ساعت بشدت و اهانت تمام بازیافت شدی و مردم بکار

امرا بر سر ایشان فرستاد امرا رفته ایشانرا گرفته نزد سلطان آوردند سلطان هر دو برادر را میل کشید و خانمان
ایشانرا برانداخت بیت با ولی نعمت ار برون آئی ٭ گر سپهری که سرنگون آئی ٭ بعد ازین جامی مولانا شخصی از
خاصه خیالان ملک الامرا کوتوال در ایام محاصره رتنبهور وقت فرصت خیال کرده در دهلی باتفاق بخت برگشته
چند بنیاد فتنه انگیزی نهاد و فرمان بدروغ در انداخت و از دروازه بداون بدرون شهر در آمده کوتوال شهر را خبر
کرد که فرمان از سلطان آمده بیرون آئی تا بر تو بخوانیم همین که تردی کوتوال از خانه بر آمد جامی مولانا با جماعتی
مفسد که همراه داشت اشارت کرد تا او را فی الحال کشتند و بمردم گفت که بحکم فرمان کشتم و دروازه بانانرا فرمود تا دروازها
شهر بندند و کس بعلاء الدین ایاز که کوتوال حصار نو بود فرستاد که فرمان سلطان آمده در ساعت بیا و مضمون
آن بخوانی علاء الدین ایاز از غدر او آگاه بود خود را جمع ساخت و دروازهای حصار را مضبوط گردانید جامی مولانا
با جماعت در کوشک لعل آمده بندیان را خلاص کرده با خود همراه گرفت و اسپ و اسلحه و خزانه که در انجا بود همه را
با جماعت که با او در آمده بودند تقسیم نمود و علویرا که او را اشارت علیه محتسب گفتندی و از جانب مادر بسلطان شمس الدین
میرسید بزور آورده در کوشک لعل بر تخت نشاندند و اکابر و صدور را بزور طلبیده تکلیف کرد که با او بیعت نمایند چون
این خبر بسلطان رسید فاش نکرد و در گرفتن قلعه بیشتر جهد نموده و از جا در نیامد هفته برین نگذشته بود که ملک حمید الدین
امیر کوه با پسران خود که با شجاعت مشهور بودند دروازه بداون را گشاده برآمد و جمعی از سواران ظفرخان را که از امرای
امروهه بجهت عرض دادن آمده بودند با خود همراه گرفت و نزدیک دروازه هندر در کال میان ایشان و جامی
مولانا محاربه رفت او از اسپ فرود آمده بجامی مولانا در آویخته او را زیر خود گرفته و با خود زخمها که باو رسیده بود تا دم
ز انگشت نگذاشت بعد ازان در کوشک لعل در آمدند و آن علویرا که جامی مولانا او را بر تخت سلطنت نشانده بود کشتند
و سر او را بر نیزه کرده در شهر گردانیدند و آن سر را با فتحنامه بخدمت سلطان ارسال نمودند سلطان علاء الدین الغخانرا
بدهلی فرستاده تا اهل فتنه را بسیاست رسانید و پسران ملک الامرا کوتوال قدیم را بواسطه آنکه جامی مولانا از
خیل بیتان بود با آنکه ایشانرا درین فتنه مدخلی نبود بقتل رسانیده خانمان ایشانرا برانداخت بعد ازان سلطان
علاء الدین بشفقت بسیار تسخیر قلعه رتنبهور نموده رای همیر دیو را با اقوام و قبیله بقتل رسانید گویند میر محمد شه و جماعتی
باغی که از جالور گریخته بقلعه رتنبهور پناه برده بودند اکثری در فتح قلعه بقتل رسیدند و میر محمد شه زخمی افتاده بود چون
نظر سلطان بر و افتاد از روی ترحم فرمود که اگر ترا معالجه فرمائیم و ازین مهلکه نجات دهیم و من بعد چه نوع سلوک
نمائی در جواب گفت که اگر مرا صحت شود ترا بقتل رسانیده پسر همیر دیو را بپادشاهی رسانم بیت بدگهر با کس
وفا نکند ٭ اصل بد در خطا خطا نکند ٭ سلطان فرمود تا او را در زیر پای فیل مست پست کردند بعد ازان
اسی از حقیقت و حلال نمکی او نسبت با ولی نعمت خود یاد آورده بکفن و دفن او حکم کرد القصه سلطان علاء الدین

چون بتهلتی رسید آنجا چند روز مقام کرده هر روز بصحرا میرفت و شکار قمرغه مینمود روزی برسم معهود بشکار رفته بود چون بیگاه شد نتوانست بلشکرگاه رسید بیرون ماند روز دیگر پیش از طلوع آفتاب فرمان داد که مردم بقمرغه مشغول شدند و خود با چند کس در گوشهٔ رفت و بر بلندی نشست که چون قمرغه تیار شود شکار کند ناگاه اکتخان برادرزادهٔ سلطان علاء الدین که وکیل در بود که جاگیر قدیم او بود ند در آمد قصد سلطان نمود چون سلطانرا به تیر گرفتند سلطان از بلندی بته آمده همان بلندی را سپر ساخت و دو زخم تیر بر بازوی او رسید اکتخان خواست که از اسپ فرود آمده سر از تن سلطان جدا سازد و جماعت پایکان که گرد سلطان بودند پیش دویده خود را بلباس موافقت و بیعت با او وا نموده گفتند که کار سلطان تمام شده است اکتخان بقول اوا اکتفا کرده به تعجیل تمام بلشکرگاه شتافت و ببارگاه سلطان سواره در رفت و بر تخت نشست و آوازه در انداخت که سلطانرا بقتل رسانیدم و مردم گمان بردند که راست میگوید هر کس بمحل و مرتبهٔ خود آمده نزد او باستادند و تهنیت و بیعت در کار شد نقیبان فریاد کردند و مقریان قرآن خواندند و مطربان سرود گفتن گرفتند اکتخان جوان و بیحوصله بود خواست در ساعت درون حرم رود ملک دینار حرمی که با جماعت خود مسلح و مستعد بر حرم نشسته بود نگذاشت و گفت تا سر سلطان نخواهی نمود ترا در حرم نگذارم سلطان علاء الدین چون بهوش آمد زخمهای خود بست و دانست که اکتخان باتفاق امرا این کار کرده خواست که با پنجاه نفر یکه نزد او مانده بود در جهاین نزد الغخان رود و باتفاق او آنچه باید کرد بکند ملک حمید الدین نائب وکیلدر پسر عمدة الملک که از رایان آن عصر بود سلطان را از رفتن بجهاین مانع آمده گفت همین ساعت بجانب سراپردهٔ خود باید رفت چون هنوز کار او استقامت نگرفته مردم لشکر که چتر سلطانی را ببینند همه بجانب سلطان خواهند دوید و صحبت او برهم خواهد خورد و اگر درین باب فی الجمله تاخیری رود و تدارک آن دشوار گردد و در ساعت سلطان سوار شده بجانب سراپردهٔ خود شتافت هر سواریکه در راه سلطان را میدید با وی میپیوست و تا رسیدن ببارگاه قریب پانصد کس گرد سلطان جمع گشتند چون نزدیک بلشکر رسید بر پشته برآمده خود را نمودار کرد مجلس اکتخان برهم خورد و هر کس بجانب سلطان دوید و اکتخان سوار شده راه افغان پور پیش گرفت سلطان علاء الدین از بلندی فرود آمده در بارگاه در آمد و بر تخت نشست و بار عام داده ملک عز الدین تغانخان و ملک نصیر الدین نورخانرا بدنبال اکتخان تعین فرموده ایشان در افغان پور با و رسیده سر او را بریده بخدمت سلطان آورده و در لشکر گردانیدند بیت تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف * مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی * سلطان برادر او را که قتلغخان گفتندی با جمعی از مخصصان او بقتل رسانید و بعضی را مقید ساخته بقلعها فرستاد و از آنجا بتهنبور آمده قلعه را محاصره فرمود و بلوازم قلعه گیری پرداخته همت بر تسخیر آن گماشت و درین اثنا خبر رسید که عمرخان و منگوخان که برادرزادهٔ سلطان بودند در بداون بغی ورزیدند سلطان بعضی

سالم باز یابد چه این زمان بزمان سکندر قیاس نتوان کرد که دران زمان غدر و مکر و نقض عهد کمتر بود و مردم آن عهد را اگر قرنها گذشتی از عهدی که می بستند بواسطه بعد مکان یا بانقراض زمان تخلف نکردندی و سکندر مثل ارسطالیس وزیری داشت که عوام و خواص مملکت روم را با همه وسعتی که داشت بی مدد حشم و خزائن این ماضی معتقد گردانیده بود و بقوت فکر و رای صائب او گرفتن اقالیم دیگر آسان شدی و در مدت غیبت او که سی و دو سال باشد و در ملک روم بتدبیر صواب آن حکیم هیچگونه خللی راه نیافت و بعد از انکه سکندر از تسخیر عالم وا پرداخته بملک روم مراجعت فرمود اهل روم را مخلص و هواخواه خود دریافت اگر سلطان نیز بر امرا و رعایای خود اینقدر اعتماد دارد که سکندر داشت این عزیمتی که بخاطر گذرانده عین صواب و خلاف آن منافی طریق سداد است سلطان علاء الدین بعد از تامل صادق علاء الملک را گفت اگر من این موانع که تو گفتی در نظر آورده سعی در جهانگیری نکنم و بملک دهلی قناعت نمایم پس این حشم و خزائن که دارم بچه کار آید و فائده این چه باشد و نام جهانگیری که مرا جز آن مطلبی نیست چگونه بر آید ملک علاء الملک زمین خدمت بوسیده در جواب گفت سلطان را دو مهم بالفعل در پیش است که اگر تمام حشم و خزائن در پرداخت آن بکار گنجایش دارد اول تسخیر بعضی بلاد هندوستان مثل رنتهبور و چیتور و چندیری و مالوه و جانب شرق تا آب اوده و سرو و سوالک تا آب عمان و اگر اینها را که پناه متمردان و کهف دزدان است به تسخیر در آید عرصه هندوستان جمیع مفاسد و خللها پاک گردد مهم دوم سد باب مغولست حصارها که بر سمت در آمد مغول واقعست مثل دیبالپور و ملتان و سامانه مستحکم و بسرانجام باید ساخت بعد از انکه این دو مهم صورت یابد سلطان را میسر است که بخاطر جمع دار الملک دهلی تمکن نماید و بندهای مخلص را با لشکرهای مستعد باطراف و اکناف تعیین فرماید ایشان اقالیم دور دست را در قبضه تصرف در آورند باین تقریب نام جهانگیری و صیت عالم ستانی خداوند جهانی در آفاق امتیاز یابد و این وقتی میسر است که سلطان از افراط شرب و دوام شکار و استغراق عیش دست باز دارد سلطان علاء الدین چون کلمات مذکور استماع نمود بر رای صائب و حسن تدبیر او تحسینها کرد و آفرینها گفت جامه زردوزی که بصورت شیر مصور بود و کمربند قیمتی و ده هزار تنگه و دو اسپ با زین و لجام مرصع و دو دیه بانعام او مقرر فرمود و امرای دیگر که دران مجلس بودند از سخنان علاء الملک خوشحال گشتند و هر یک از ایشان صد هزار تنگه با دو اسپ بعلاء الملک فرستادند و بر حسن رای او آفرینها گفتند چون رنتهبور نزدیک دهلی بود و همیر دیو نبیره پتهورا آنجا استیلای تمام داشت سلطان علاء الدین تسخیر رنتهبور مقدم داشته الغ خان را که حاکم سامانه بود طلبیده نامزد آنجا کرد و نصرت خان حاکم کره را نیز امداد او فرستاد آنها رفته جهاین را گرفته حصار رنتهبور را محاصره کردند و در گرفتن این سعی نمودند اتفاقا سنگی از اندرون

رسیده او را هلاک ساخت و از شنیدن این خبر سلطان علاء الدین بجانب رنتهبور نهضت نمو

پی کردند و او پیاده نیز داد جلادت میداد و هر چند قتلغ خواجه قصد زنده گرفتن او کرد میسر نشد عاقبت فرمود تا او را
تیرباران کردند بشهادت رسانید و امرای دیگر را نیز که داخل فوج او بودند بکشتند قتلغ خواجه آنروز از بیم دستبرد هندیان
تا سی کروهی جلو نکشید و بسرعت تمام بولایت خود رفت و ظفرخان بدلاوری و صف شکنی در میان ایشان
ضرب المثل شد چنانچه اگر اسپ ایشان در آب خوردن استغنا ورزیدی گفتندی مگر ظفرخان را دیدی سلطان
علاء الدین که از جلادت و مردانگی ظفرخان در غیرت و در بیم بود شهادت او را فتح دیگر شمرده از کیلی برگشته بدهلی آمد
و شادیها کرد و جشنها ساخت و بعیش و طرب مشغول شد چون درین سه سال جلوس اکثر کارهای ملکی بدلخواه
سلطان صورت یافت و بواسطهٔ کثرت حرم اولاد بهم رسید و چون شریکی در ملک نماند سلطان را از امور غریبه
و دواعی عجیبه بخاطر راه یافت از جمله یکی این بود که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقوت و شوکت خرد
شریعت پیدا آورد و باعانت چهار یار او صورت اتمام و استحکام یافت اگر من بقوت و همت چهار یار خود که الغخان
و نصرتخان و ظفرخان و الفخان باشند دینی و شریعتی احداث کنم تا روز قیامت نام من بر صفحهٔ روزگار بماند و
دائم در صحبت شراب و خلوتها با امرا و ملوک این گفتگو در میان نهادی و پرسیدی که چه روش و کدام طریق باید اختراع
کرد و بعد از ما نیز در اهل عالم نیز رواجی و اعتباری داشته باشد دوم از اندیشهای باطل که از مشاهدهٔ اموال و خزائن
و حشم و مانند آن در خاطر او میگذشت این بود که دهلی را بیکی از معتمدان خود بسپارد و خود مانند اسکندر رومی بتسخیر اقالیم
ربع مسکون پردازد و فرمود تا او را اسکندر ثانی در خطبه خوانند و در سکه نیز همین نوشتند مصاحبان و حریفان مجلس او
از ملاحظهٔ درشتخوئی و خشن مزاجی که داشت سخنان واهی او را تصدیق نموده بر علو همت و بلند پروازی او تحسینها
نمودندی ملک علاء الملک کوتوال دهلی از بسکه فربه بود در غره ماه بسلام رفتی و در مجلس شراب داخل شدی نوبتی
برسم معتاد نزد سلطان رفت و حریف مجلس گشت سلطان در باب این دو مهم از و مشورت طلبید علاء الملک
سخنان سنجیده و حکایات پسندیده در میان آورده بمقدمات عقلی و نقلی خاطر نشان سلطان ساخت که ترک
احداث شریعت اولیست و نتیجهٔ این اراده خرابی ملک و سلطنت است بیت نزد من آنکس نکوخواه تست
که گوید فلان خار در راه تست سلطان علاء الدین بعد از فکر بسیار و تامل صحیح گفت آنچه تو گفتی همه صوابست و موافق
نفس الامرست باید که من بعد این سخن صادر نشود اما در مهم دوم چه میگوئی آنهم خطاست یا صوابست ملک علاء الملک
گفت این قصد که سلطان کرده است از علو همت است جهانداران سابق نیز اینقسم عزیمت نموده اند و خداوند عالم
میتواند که بقوت و جلادت خود و بزور حشم و خزائن اقالیم ربع مسکون را در قبضهٔ تصرف در آورد اما چون سلطان از دهلی
برآمده در ممالک بیگانه در آید و مدتها آنجا بماند کیست که از عهدهٔ نیابت و رعیت سلطان برآید و بعد از آنکه بدهلی
یا باقلیمی دیگر خواهد که مراجعت فرماید کسانیکه بنیابت خود در اینجا گذاشته باشد معلوم نیست که ایشان را منقاد آن اقالیم را

سرملک عزالدین که برادر نصرتخان که میرحاجب الغخان بود آمده اورا کشته ببارگاه الف خان درآمدند الغخان ازطرف
دیگر برآمده خودرا ببارگاه نصرتخان رسانید خواهرزادهٔ سلطان علاء الدین دربارگاه خوابیده بود بگمان اینکه الغخانست
اورا بکشتند نصرتخان زود خودرا جمع کرده قصد مفسدان نمود ایشان متفرق شده باطراف وجوانب رفتند
الغخان ونصرتخان ترک تتبع غنائم نموده با مال وفیل وسائر امتعه که بدست آورده بودند بدهلی رسیدند سلطان
علاء الدین اولاد واتباع کسانیکه ساعی این فتنه بودند گرفته سیاستها نمود ونصرتخان بواسطهٔ انتقام برادر خود
زنان کسانی را که درقتل برادر او سعی نموده بودند بکناسان سپرد وفرمود که اطفال را برسر عورات می زدند تا هلاک
شدند پیش ازین در دهلی رسم نبود که بواسطهٔ جرم کسی اولاد واتباع اورا سیاست نمایند ودرینسال صلدی نام
ل وبرادر او آمده سیوستان را متصرف شده بودند ظفرخان با حشم بسیار نامزد سیوستان شد واین ظفر
شعار سیوستان را محاصره نموده در اندک مدت فتح صلدی وبرادر او با اولاد واتباع دیگر مغولانیکه همراه ایشان
وند گرفته وطوق درگردن انداخته بدهلی فرستاد ودرآخر همین سال قتلغ خواجه پسر داود با چند هزار مغول بقصد
هندوستان از ماوراء النهر آمده از آب سنده گذشت وچون بعزم ملک گیری آمده بود قریات وقصبات راک
سرراه واقعست داخل ملک خود تصور نموده آسیبی وآزاری نمی رسانید ودر ظاهر دهلی فرود آمده درمقام محاصره
ش وچون خلق کثیر از قصبات وخطهٔ نواحی از ترس مغول بدرون شهر درآمده بود وجمعیت بمرتبه شده بود که درمساجد
ومحلات وکوچه وبازار جای نشستن وایستادن نماند وخلائق از انبوهی بتنگ آمدند وراههای آمد وشد غله
وازوقه مسدود گشت وهمه چیز گرانی گرفت سلطان علاء الدین امرا وملوک از اطراف طلبیده استعداد لشکر نموده
کبه ودبدبهٔ بادشاهی از شهر بیرون آمد درسرای نزول نمود وملک علاء الملک را که کوتوال دهلی بود بمحافظت
وخزائن ونگاهبانی درحرم گذاشت گویند بعضی امرا بعرض رسانیدند که چون کار جنگ خطرناکست و
حرب رادوست تا مقدور باشد بلطائف الحیل علاج باید کرد وبجنگ نباید رسانید بیت اگر پیل زورے
وشیر جنگ ٭ بنزدیک من صلح بهتر زجنگ ٭ سلطان علاء الدین گفت بادشاهی از جنگ حذر کردن هیچ
نمیشود ع کسی کو کلاه کیان می نهد ٭ سرخویش را درمیان می نهد ٭ وتحصن جستن لائق حال بادشاهان
بشد استعداد حرب نمود لوای مجادله برافراخت قتلغ خواجه نیز ازان طرف بنیاد جنگ کرده داد مردی ومردانگی
از ظفرخان که سرلشکر میمنه بود وحمله برلشکر مغول برده زیروزبر ساخته شکست انداخت مغولان روے
بانهزام نهادند وظفرخان تا هژده کروه تعاقب نموده رفت الغخان که سرلشکر میسره بود بواسطهٔ عداوتے که
باظفرخان داشت همراهی نکرده واورا تنها گذاشت ناگاه بعضی امرای مغول که درراه کمین کرده بودند دیدند
خان تنها رفت ودرعقب او فو مدد آمد از پس او درآمده واورا درمیان گرفته اسب او

سراپردهٔ خود جا داده فتحنامه بدهلی فرستاد و آن فتحنامه را در دهلی بر منبر خواندند و قبها بستند و طبل شادی زدند الغخان
با پسران سلطان جلال الدین و امرا و ملوک ایشان بجانب دهلی مراجعت کردند و در اثنای راه نصرت خان که از دهلی نامزد شده بود
بالغ خان رسیده در چشم پسران سلطان جلال الدین و الغو که داماد سلطان جلال الدین بود و ملک احمد حبیب
که نائب امیر حاجب بود میل کشیدند و اموال و حشم ایشان را متصرف گشت و آن دو شاهزادهٔ مظلوم را در هانسی
محبوس ساختند و پسر ارکلیخان را بشهادت رسانیدند و احمد حبیب و حرمهای سلطان جلال الدین و پسران او را
بدهلی آورده مقید داشتند و در سال دوم جلوس نصرت خان وزارت یافت و ملک علاء الملک را از کره
با امرا و خزانه که آنجا بود طلبید و کوتوالی دهلی که بعهدهٔ ملک الامرا بود باو مقرر گشت و نصرت خان در باز یافت اموالی
که سلطان علاء الدین در ابتدای جلوس بواسطهٔ مصلحت کار بر امرای جلالی تقسیم نموده بود شروع نموده مبالغ کلی از وجه
در خزانه آورد و هم درین سال لشکر مغول از آب سنده گذشته بولایت هند در آمد سلطان علاء الدین الغخان
و ظفر خان را با امرای دیگر بدافعه بار دیگر فرستاد تلاقی فریقین در حدود جاران منجور واقع شد بعد از محاربه شکست بر
لشکر مغول افتاد و بسیاری از ایشان کشته شدند و جمعی اسیر گشتند چون خبر فتح بدهلی رسید طبل شادی زدند و قبها
بستند و جشنها ساختند بعد از آن امرای جلالی را که از روی بیوفائی بسلطان علاء الدین پیوسته و مشاغل
و اقطاع یافته بودند همه را بگرفتند و بعضی را میل در چشم کشیدند و برخی را در قلعها در مقید گردانیدند و اموال و
اسباب ایشان را در خزانه آورده خانمان ایشان را و از جملهٔ امرای جلالی ملک قطب الدین علوی و ملک نصیر الدین
شحنهٔ پیل و ملک امیر جمال بدر قلعه قدرخان که از پسران سلطان رو نگردانیده بودند و از سلطان علاء الدین چیزی
نگرفته بودند بسلامت ماندند و آسیبی بایشان نرسید نصرت خان درینسال ازین وجوه یک کرور تنکه حاصل کرده بخزانه رسانید
و در سال سوم جلوس سلطان الغخان و نصرت خان با لشکر گران بر سر گجرات تعین یافتند ایشان نهرواله و تمام
بلاد گجرات را نهب و غارت کردند رای کرن ضابط نهرواله گریخته برآمده بود و الی دیوگر دکن پیوست و زنان و دختران او
دیولدانی با خزانه و پیل هرچه داشت بدست لشکر افتاده بتی را که بعوض سومنات که سلطان محمود شکسته بود بار دیگر برهمنان سومنات
معبود خود ساخته بودند و از آنجا بدهلی آورده پی سپر خلائق گردانیدند و نصرت خان بکنبایت رفته از تجار که متمولین آنجا بودند
مال بسیار داشتند اموال و جواهر و نفائس بیقیاس بگرفت و کافور هزار دیناری را که در آخر سلطان علاء الدین
بواسطهٔ تعلق خاطری که باو داشت او را نائب ملک گردانیده بود از خواجهٔ او بستم گرفته بخدمت سلطان فرستاد
و چون الغخان و نصرت خان گجرات را نهب و تاراج کرده با غنائم بسیار مراجعت کردند و در حین مراجعت مردم
لشکر را جهت طلب خمس غنائم و غیره مواخذه کردند و تعذیب و تشدید نموده زیاده طلبی از حد گذرانیدند
بعضی امرا که ایشان را نو مسلم می گفتند با مردم دیگر که ایشان نیز از مواخذه به تنگ آمده بودند اتفاق نموده جمعیت کرده

قطب الدین علوی واحمد حبب وجلال بمکان ودیگر راه ملتان پیش گرفت مدت سلطنت سلطان جلال الدین
هفت سال وچند ماه بود

ذکر سلطان علاء الدین خلجی

در سنه خمس وتسعین وستمائه برتخت
دهلی جلوس نمود الماس بیگ برادر خود را الغ خان وملک نصرت جلیسی را نصرت خان وملک هزبرالدین را ظفرخان
خسرپوره خود را که امیر مجلس وبوذ الیخان خطاب کرد یاران خود را که امرا نبودند بمرتبه امارت رسانید وازانکه امرا بودند در مراتب
جاگیر ایشان افزود واعوان انصار خود را زرهای کلی داد تا لشکرهای جدید نگاهداشتند وجمعیت بسیار شد وچون در صحرای
سیری فرود آمده لشکرگاه ساخت اکابر واصاغر شهر بخدمت رسیده ادای تهنیت نمودند وخطبه وسکه ولوازم رسوم بادشاهی
بتقدیم رسید ملک علاء الدین باکوکبه ودبدبه بادشاهی بدرون شهر درآمده برتخت سلطنت جلوس فرموده بسلطان
علاء الدین مخاطب گشت وازانجا بکوشک لعل آمده دارالسلطنت ساخت ودر شهر جشنها کردند وقبها بستند وشراب
در کوچها سبیل شد وکار لهو ولعب رواج گرفت سلطان علاء الدین ازغرور دولت ومستی وجوانی در عیش وطرب
اسراف نمود وازکثرت انعام واکرام خلق را مخلص وهواخواه خود گردانید وهریک را بشغل وخطابی امتیاز داد وپرگنات وولایت
تقسیم فرموده خواجه خطیر را که به نیکی ذات وپسندیده صفات اشتهار داشت بمنصب وزارت سرفرازی بخشید وقاضی
صدرالدین عارف را که بصدرجهان مخاطب بود قضای ممالک وخطاب سید اجل وشیخ الاسلامی داد ومنصب
خطابت را بر سید اجل قدیم که هم خطیب وهم شیخ الاسلام بود مقرر داشت ودیوان انشاء بعهده عمدة الملک
حمیدالدین وملک اعزالدین را که بفضائل صوری ومعنوی آراسته بودند بتقرب خود اختصاص داد ونصرتخان را که
نائب ملک بود کوتوال شهر ساخت وملک فخرالدین کوجی دادبکی شهر مقرر گشت وظفرخان عارض ممالک شد
وملک اباجی جلالی آخربکی وملک مرن بارسات تاریکی امتیاز یافت وبرملک علاء الملک عم ضیاء برنی که صاحب
تاریخ فیروزشاهیست ولایت کره داده مقرر شد وملک جونا قدیم نیابت وکیلدری ومؤید الملک پدر ضیای
مذکور نیابت وخواجگی قصبه برن یافت واملاک واوقاف براهل استحقاق مسلم داشت ودیگر ادرارات و
وجه معیشت الشان منتظم گشت وتمام حشم را دران سال ورای مواجب ششماهه انعام خوشدل ساخت ودر خلائق
عیش وراحت پدید آمد وفتح قتل سلطان جلال الدین درنظرها پوشیده وازدلهای خلائق محو گشت بعد ازانکه سلطان
علاء الدین برتخت دهلی تمکن یافت وبمقتضای این مضمون بیت سروارث ملک مابرنست + تن ملک رانیز
پیرهنست + بعد ازان سلطان علاء الدین دفع پسران سلطان جلال الدین را که در ملتان بودند بهمه جهات مقدم
داشته الغخان وظفرخان را با چهل هزار سوار نامزد ملتان کرد امرای مذکور رفته ملتان را محاصره نمودند بعد دو ماه کوتوال
ملتان واعیان آنجا از کلیخان وبرادران برگشتند واز شهر بیرون آمده الغخان وظفرخان را دیدند وپسران سلطان فیروز
شاه بوسیله شیخ رکن الدین قدس الله سره بعهد وامان ملاقات الغ خان نمودند الغخان شرائط التعظیم بجا آورده نزدیک

سلطان در کشتی بوده اند بقتل آوردند از ثقات مرویست که در وقت آمدن سلطان جلال الدین بکره ملک علاء الدین
بخدمت شیخ کرک مجذوب که در قصبه کره مدفونست رفت و از روی نیاز خدمت نموده مجذوب سر برآورده گفت
بیت که هر کس که بکند با تو جنگ ٭ سر در کشتی تن در گنگ ٭ القصه خبر سلطان جلال الدین را بر سر ملک علاء الدین
افراشته ندای سلطنت در دادند جماعت که در قتل سلطان جلال الدین با ملک علاء الدین همداستان بوده اند در اندک
مدت ببلای عظیم گرفتار گشته بدرک اسفل هبوط نمودند محمود بن سالم بعد یک سال بمرض برص گشت و از اندامش خوشیده
از هم پاشید و اختیار الدین هود دیوانه شد و در وقت جان کندن نعره زده می گفت سلطان جلال الدین تیغ بر
دست دارد و سر من می برد و ملک علاء الدین کافر نعمت اگرچه چندگاه بر تخت کامرانی نشست و از روی غرور راند
عاقبت روزگار او را نیز مهمل نگذاشت و مکافات گرفت و نام و نشان نسل او را در جهان نماند نظم
سرای آفرینش سرسری نیست ٭ زمین و آسمان بیداوری نیست ٭ در اندیش ای حکیم از کار ایام ٭ که پاداش
عمل باشد سرانجام ٭ چون خبر شهادت سلطان جلال الدین بملک احمد چپ که سرگروه لشکر بود رسید از همانجا
بازگشته بدهلی آمد ملکه جهان عیال سلطان جلال الدین از ناقص عقلی خود تعجیل نموده پسر خورد خود رکن الدین ابراهیم
را که در ابتدای جوانی و عنفوان شباب بود و خبری از امور جهانبانی نداشت بی مشاورت ارکان دولت بر تخت
نشانده و از کیلوکهری برآمده در دهلی آمده در کوشک سبز نزول کرد و اشغال و اقطاع در میان امرا و ملوک تقسیم نمود
ارکلیخان که خلف صدق سلطان بود و استعداد پادشاهی داشت از شنیدن این خبر کوفته خاطر گشته در ملتان
توقف نموده بدهلی نیامد ملک علاء الدین در عین برسات از کره متوجه دهلی شد و بکوچ متواتر بر کنار جون رسید
و خلائق را بمال و زر آنچنان فریفت که همه راغب او گشتند و کینه که از قتل سلطان جلال الدین در دلهای ایشان
نشسته بود بالکلیه محو کردند گویند بیت سخاوت مس عیب را کیمیاست ٭ سخاوت همه دردها را دواست گویند
ملک علاء الدین هر روز منجنیق پر زر کرده در لشکر پراگنده ساختی و هر که نوکر او شدی ده بست و ده سی آنچه معمول بود
مواجب فرمودی و دلهای خلائق نمودی بیت بزرگی بایدت دل در سخا بند ٭ سر کیسه به بند گندنا بند
مرویست که چون به بداون رسید شصت هزار سوار و پیاده بقلم در آمد امرا و ملوک جلالی از هر طرف بواسطه جمع زر
و زیادتی مواجب بعلاء الدین پیوستند ملکه جهان بعد از خرابی بصره بطلب ارکلیخان فرستاد او در جواب گفت
که حالا کار از اصلاح رفت بیت سر چشمه شاید گرفتن بمیل ٭ چو پر شد نشاید گذشتن به پیل ٭ ملک علاء الدین
از شنیدن این خبر مستظهر شده در گذرگاه آب جون را عبره نموده در صحرای خود نزول کرد و رکن الدین ابراهیم نیز در
برابر صف آرائی کرده حرکت المذبوحی مینمود شبی اکثر امرای جلالی از رکن الدین ابراهیم جدا شده بملک علاء الدین
پیوستند و رکن الدین ابراهیم چون از کار رفته دید مادر خود را گرفته و قدری از خزانه برداشته باتفاق ملک رجب و

علاء الدین رسید

شمال سپهر بلند چون سلطان در هفدهم ماه رمضان . رسید سلطانرا شنید برادر خود الماس

ـات اکبرے

[چ]ون کوس تهدید بنده خورد از آب گنگ گذشته مابین کره و مانک پور فرود آمده بود وجه آمدن خداوند عالم پیشتر بیایدی و برادر خود

لشکر خود را مستعد ساخته معروض داشت که اگر بنده بحکم سلطان را با چندین سوار مستعد به بیند

بیگ بخدمت سلطان رسیده شرائط خاکبوسی بجا آورده هنوز اندک رعبی بخاطر دارد اگر سلطان فرمود تا سوارانی که همراه بودند

را دلاسا نمودی تا حال آواره شده بودی با وجود آن سلطان سخن او را صواب پنداشته فرمود تا بار الماس بیگ غدار زبان

احتمال دارد که متوهم شود و باز قصد آوارگی نماید سلطان سخن او را صواب پنداشته چون پاره راه طی شد حاضراند مسلح و مستعد ببیند

همانجا توقف نمایند و خود با چندی از خواص پیشتر روان شد اگر او این چند کس را در خدمت سلطان سلطان فرمود تا همه

کمر کشاده گفت چون برادر من نزدیک رسیده است و شفقت سلطان مایوس گردد

احتمال دارد که از کمال توهم و هراسی که دارد و از رحمت علاء الدین را دیدند که مسلح و مستعد

سلاحها را از خود دور کردند و چون نزدیک بکنار گنگ رسیدند نزدیکان او از دور الماس بیگ در

ایستاده اند و انتظار فرصت می برند بر غدر و مکر علاء الدین یقین حاصل کرده دانستند که الماس بیگ دیدیم و سلاحها کشاده

چکار است و ملک خرم وکیل الماس بیگ را گفت که با سخن تو اعتبار نموده لشکر را از خود جدا کردیم و سلاحها

لشکر شما مسلح و مستعد جنگ مینماید الماس بیگ گفت برادر من میخواهد که لشکر خود آراسته و مستعد و مسلح نموده در

سلطان بحکم اذا جاء القضا عمی البصر هیچ پی به اندیشه مکر و غدر ایشان که برخورد

سلطان درآورد و مجرای خود کند سلطان بحکم اذا جاء القضا عمی البصر روزه دار بر علاء الدین آمده ام دل او

و بزرگ روشن شده بود و نیز وزیر الماس بیگ را گفت که من چندین راه بیهوده روزه دار بر علاء الدین آمده ام دل او

نمیکشد که بر زورق نشیند و باستقبال من شتابد الماس بیگ غدار در جواب گفت برادر من می خواهد که دست

خالی سلطانرا ملازمت کند و با اسباب پیشکش از فیل و اسپ و نفائس او را که خدمت نماید و اسباب

افطار تیز ترتیب داده میخواهد که سلطان در خانه او افطار فرمایند تا باین شرف از اقران و اکفا ممتاز شود و سلطان

جلال الدین را هیچ از غدر ایشان بخاطر نمیگذشت و غافل در کشتی مصحف میخواند تا وقت عصر هفدهم رمضان بکنار

آب رسید علاء الدین نیز پیشتر آمده ملازمت نمود و در پای سلطان افتاد و سلطان طپانچه از روی شفقت و محبت

بر رخسار او بزده اظهار رحمت نمود و فرمود من اینهمه تربیت که در حق تو کردم و ترا بزرگ گردانیدم و همواره در نظر

من از پسران عزیزتر بوده اکنون در حق تو چون بدی خواهم اندیشید این بگفت و دست علاء الدین گرفته بجانب

کشتی کشید درین اثنا ملک علاء الدین بجماعت که متعهد و متکفل قتل سلطان بودند اشارت نمود محمود سالم که از اعلاف

سامانه بود بشمشیر سلطانرا زخمی ساخت سلطان زخم خورده بجانب کشتی دوید و گفت ای علاء الدین بدبخت چه کردی

اختیار الدین هود که پرورده نعمت سلطان بود از عقب درآمده سلطانرا بر زمین انداخت و سرش بریده نزد علاء الدین

آورد آن مظلوم مرحوم را بر نیزه کرده در کره و مانک پور گردانیدند و از انجا باوده بردند و چندی از مخصوصان

خرد را کوچک نباید شمرد * که کوه کلان دیدم از سنگ خورد * سلطان ازین سخن برآشفت و گفت ملک احمد را همه
وقت نسبت بملک علاء الدین بدگمانی بوده است او را من در کنار خود پرورده ام و بفرزندی برداشته اگر
دیگران از من بگروند ممکن ست اما او اینک از من روگرداند متصور نیست ملک احمد از مجلس برخاست و آهسته
نمود و این بیت خواند بیت چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کس نباید بکار * سلطان جلال الدین
رای ملک فخرالدین را تحسین نموده بدهلی مراجعت نمود و متعاقب او خبر رسید و ملک علاء الدین بکره آمده
عرضداشت او رسید که من سی و یک زنجیر فیل و چه مقدار اسپ و زر و جواهر و مروارید و سایر امتعه و اقمشه بدست
آورده ام و میخواهم همه را بدرگاه آرم اما چون مدتی غیبت نموده ام و بی فرمان درین کار دست زده وهمی در خاطر
من و سایر بندگان که با من بوده اند راه یافته است اگر فرمانی که متضمن تسلی من و سایر همراهان باشد صادر
شود و بی دغدغه بدرگاه حاضر توانم آمد بامثال این حکایات سلطان جلال الدین را فریب میداد و خود استعداد
رفتن لکهنوتی مینمود و ظفرخان را در اوده فرستاده فرمود تا کشتیها را بر کنار آب سرو مهیا کند و با اعوان و انصار
خود اتفاق نمود که همین که بشنویم که سلطان جلال الدین بر سمت کره از دهلی بیرون آمد با لشکر خود از آب سرو گذشته
در لکهنوتی برویم و ملک لکهنوتی را در تصرف آریم و آنجا باشیم سلطان جلال الدین عهدنامه شفقت آمیز بخط خود نوشت
و بدست دو کس از محرمان خود بکره فرستاد و چون آن دو محرم سلطان بکره رسیدند دیدند که ملک علاء الدین از
سلطان برگشته و تمام امرای آنجا را نیز برگردانیده ملک علاء الدین آن دو کس را چنان محافظت مینمود که ایشان را
میسر نشد که حقیقت احوال بخدمت سلطان نویسند چون چندی برین بگذشت ملک علاء الدین نامه به برادر خود
الماس بیگ که او نیز برادرزاده و داماد سلطان بود نوشت که بجهت آنکه بی رضای حضرت سلطان اختیار این
چنین سفر نموده ام اعدا در روزگار مرا متوهم ساخته اند و چون سلطان را فرزند و بنده ام اگر جریده بایلغار آمده دست مرا
گرفته ببرد مرا جز بندگی و خدمت چاره نیست اگر چنین نشود من زهر قصد خود خواهم کرد و یا سر در عالم نهاده گم خواهم شد
الماس بیگ آن نامه را بعرض سلطان رسانیده سلطان فرمود که زودتر رفته تسلی ملک علاء الدین نمائی که من نیز
از پی میرسم الماس بیگ همانساعت در کشتی نشست و چون باد بر آب روان شده روز هفتم بملک علاء الدین
رسید ملک علاء الدین شادیها کرد و از آمدن برادر نیز کامیاب گشت و گفت اکنون عزیمت لکهنوتی مصمم باید کرد
و دانایانی که نزد او تقرب داشتند گفتند که احتیاج رفتن لکهنوتی نیست سلطان جلال الدین بواسطه طمع اموال و فیل
درهمین برسات جریده بپیش ما خواهد آمد هم اینجا کار او بسازیم و بکار ملک گیری و بادشاهی پردازیم ملک علاء الدین را
ازین رای صواب نمائی نمود و سلطان جلال الدین را اجل نزدیک رسیده بود گوش بسخن مخلصان و نیکخواهان نکرد و با چندی
از خواص و یکهزار سوار بکشتی درآمده روان شد و احمد چپ را با لشکر و حشم براه خشکی روان ساخت بیت نوشته

بجانب کره می آید سلطان ازین خبر خوشوقت شد اما دانایان وقت از تصور آنکه ملک علاء الدین این نوع امر عظیم را
بی رخصت سلطان ارتکاب نمود و چندین مال بدست آورده و از مخالفت او با حرم خود و ملکه جهان با خبر بودند
وخروج او در دیده بصیرت ایشان محسوس می گشت اما در روی سلطان نمی گفتند روزی با محرمان خود خلوت
ساخت و قرعه کنکایش درمیان آورده پرسید که علاء الدین از دیوگیر با اینهمه فیل و اسپ و غنیمت می آید ما را چه باید
کرد همین جا که هستیم توقف نمائیم یا باستقبال او شتابیم یا بدهلی بازگردیم ملک احمد جب که بدرستی رای و استقامت
فکر مشهور بود معروض داشت که کثرت مال و جمعیت و وقوع و حصول آرزو سبب طغیان و سرکشی میگردد و آدمی را
هرچند که دانا و عاقل باشد مست و مغرور میگرداند اکنون مشاطان و مغبنان کره که ملک جهجو را از راه برده بودند همه در
گرد او جمع شده او را بیفرمان بولایت دیوگیر برده کس چه داند که چه در خاطر آرد و صواب آنست که سلطان بتعجیل
تمام راه چندیری پیش گرفته از پیش ملک علاء الدین برآید او که بشنود که سلطان نزدیک رسیده خود را جمع نتواند
کرد و بضرورت بملازمت آید و غنائم را بطوع یا کره پیش تخت بگذراند سلطان پیل و اسباب و سائر نقود را که
باعث غلبه او تواند بود از و بستاند و بدهلی بیارد و غنائم دیگر را برو مسلم دارد و در اقطاعات او اضافه نموده
خواه او را بکره رخصت نماید خواه بدهلی بیارد و اگر سلطان اینواقعه را حقیر داند و باصلاح این نپرداخته بدهلی
نهضت فرماید و ملک علاء الدین با چندین فیل و اسپ و خزائن که مایه سلطنت و تکبرست بکره رود و آنجا نفس
خود راست کند گوئی سلطان بزوال خود کوشیده خانمان خود را خراب کرده و برانداخته باشد بیت بسی کام
دل دشمنان بود آنکس چو که نشنود سخن دوستان نیک اندیش چون سخن ملک احمد جب موافق رای سلطان
جلال الدین نیامد و گفت ملک علاء الدین بجای فرزند پرورده منست هرگز از من روی نخواهد گردانید و آنچه خلاف رضای
من باشد از و صدور نخواهد یافت پس روی بطرف حاضران کرده گفت شما درین مهم چه صلاح می بینید
ملک فخرالدین کوجی با آنکه میدانست که رای ملک احمد صوابست اما چون مرضی سلطان ندید اغماض عین نموده گفت
خبر مراجعت ملک علاء الدین و آوردن مال و اسباب از بحر ضعه داشت و یا از مردم ثقات به تحقیق نه پیوسته تا مدار
بران نهاده در خور آن فکر توان کرد و بر تقدیر که این خبر راست باشد و لشکر بر روی او کشیم و پیش راه او گیریم
چون بیفرمان رفته است احتمال دارد که غبن در خاطر او پیدا آید و هر جا که رسیده باشد هم از انجا برگردد و سر خود گرفته
بطرفی برود و ما را درین طور بر ساحتی که نزدیک رسیده است تعاقب او باید کرد و هر جا که رفته است باید رفت
مثل مشهورست که پیش از آب موزه نباید کشید و اگر او با فیل و مال و اسباب بسلامت در کره آید و ظاهر شود که
در باطن او فسادی و خلافی راه یافته است بیک صدمه سلطانی کار او را کفایت توان کرد ملک احمد جب گفت
کاگر ملک علاء الدین با فیل و مال بکره آید و از آب سرو بگذرد و قصد لکهنوتی کند هیچکس از عهده او نتواند برآمد بیت

سخن صلح درمیان آوردند سلطان سردار ایشانرا که قرابت با هلاکوخان بود پسر خوانده و او سلطانرا پدر گفت و از دو رویه یکدیگر را
ملاقات نمودند و از طرفین ارسال تحف و هدایا درکار گردیده لشکر مغول بازگشت و الغو نبیره چنگیز خان با چند امرا از
مغول بسلطان پیوست و مسلمان شد و بدامادی سلطان شرف اختصاص یافت در غیاث پور مسکن ایشان تعین شد
و آنجا را مغولپور و مغلان را نو مسلمانان خواندند و آخر همین سال سلطان بر سر مندور رفته حوالی آن قلعه را نهب و غارت
فرمود و هم درین ایام ملک علاء الدین برادرزاده سلطان که حاکم کره بود التماس نمود تا بر سر بهیلسه رود و آنجا را غارت
نماید و حسب الحکم او رفته بهیلسه را غارت نمود و غنائم بسیار بخدمت آورد و دو بت روئین که معبود هندوان آن نواحی
بود آورده پیش دروازه بداون پی سپر خلائق کردند انخدمت ملک علاء الدین نزد سلطان مستحسن افتاد و او را
بنوازشهای خسروانه سربلند گردانیده ولایت اوده نیز اضافت جاگیر او فرمود ملک علاء الدین چون سلطان را بر خود
مهربان یافت عرضداشت کرد که ولایت چندیری و نواحی آن از مال و اشیاء مملو و معمور ست اگر حکم شود از وجه
توفضل اقطاع خود نوکران جدید نگاه دارم و تقویت و اعانت لشکر قدیم و جدید بر سر این ولایت رفته از اخذ غنیمت
بسیار بعد در نظر سلطان سرفرازی حاصل نمایم سلطان التماس او را مبذول داشته و ملک علاء الدین مرخص
شده در دهلی بکره رفت بواسطه آنکه از مادر زن خود ملکه جهان آزار بسیار داشت و از ایذا و جفای ایشان بجان رسیده
بود و اینمعنی را بواسطه استیلای ملکه جهان بعرض سلطان نمی توانست رسانید دائم درین فکر بود که بهانه انگیخته از مملکت سلطان
جلال الدین بدر رود و جای مضبوط در تصرف آرد و آنجا باشد چون این بهانه او را دست داد فرصت را غنیمت دانسته
لشکر قدیم و جدید خود را مرتب و مهیا ساخته از کره بیرون آمد و ملک علاء الدین علاء الملک را که از مخلصان او بود به نیابت
غیبت در کره و اوده گذاشته بجانب دیوگیر روان شد و در ظاهر نمود که به نهب و تاراج حدود چندیری میرود و از راه
ایلچپور متوجه شد چون چندگاه خبر او منقطع گشت ملک علاء الملک برای تسلی سلطان می نوشت که ملک علاء الدین بنهب
و تاراج ولایت چندیری مشغول است و امروز و فردا عرضداشت فتح او بدرگاه سلطان خواهد رسید سلطان برین تسلی
میشد و چون او را برادرزاده و داماد و پرورده خود میدانست و بر آزاری که او از ملکه جهان داشته مطلع نبود هیچگونه بدگمانی
نسبت باو در خاطر سلطان راه نمی یافت در آنوقت رام دیو ضابط بود که با پسر خود بجایی دور دست رفته بود چون
شنید که ملک علاء الدین در حدود دیوگیر آمد با لشکران از رایان فرزانگان در برابر آمد بعد از محاربه ملک علاء الدین آن
لشکر را شکست و دیوگیر را فتح نمود و در آخر رام دیو آمده اطاعت کرد و چهل زنجیر فیل و چند هزار اسپ از طویله خاصه رام دیو
بدست ملک علاء الدین افتاد و از زر و نقره و جواهر و مروارید و اقسام امتعه و اقمشه آنقدر غنیمت شد که عقل از حصر و ضبط
آن عاجز بود چون مدتی خبر علاء الدین منقطع شد سلطان برسم سیر و شکار بجانب گوالیار حرکت کرد و دران حدود چندگاه
توقف نمود و پی آنکه ملک علاء الدین دیوگیر را فتح کرد و فیل و اسپ بسیار و مال و اسباب بی اندازه بدست آورده

…قات اگرے

…شنود مدهوش حرص ❊ درنیاید ❊ درس حرص ❊ اما سیدی موله نتوانست محافظت نمود شود برآتش

دل منه کو رخ فروزد ❊ که وقت آید که صد خرمن بسوزد ❊ خانخانان پسر بزرگ سلطان را معتقد و مرید ساخت و اورا

پسر خواند و قاضی جلال کاشانی را که از اکابر وقت بود محب و هوا خواه خود گردانید و بعضی ملوک بلبنی که در زمان

سلطان جلال الدین بی جاگیر مانده و بی نوا گشته بودند بواسطه آنکه ایشان را از سیدی موله منافع میرسید دائم ملازم

و مجاور خانقاه او بودند مردم گمان بردند که سیدی موله باتفاق و امداد اینجماعت داعیه ملک دارد چون آنمعنی

بسلطان جلال الدین رسید فرمود تا سیدی موله را با جمیع معتقدان گرفته آوردند هر چند بیچاره منکر شد و قسم یاد

دسود مند نیامد سلطان فرمود تا در صحرای بهارپور آتش افروختند که شعله آن بآسمان رسید و علما و اکابر شهر را آنجا

دانید و سیدی موله و اتباع او را فرمود تا در آتش درآورند تا دلیل صدق و کذب ظاهر شود و علمای وقت که دران

معرکه حاضر بودند معروض داشتند که چون آتش بالطبع محرق است و او را محک صدق و کذب اعتبار کردن خلاف عقل و

منافی شرع است سلطان این سخن از علما شنیده ترک این عزیمت فرمود و قاضی جلال را که بفتنه انگیزی متهم بود

بقضای بداون فرستاد و دیگر ملوک را که هوا خواه سیدی موله میدانست باطراف ممالک پراگنده گردانید

و سیدی موله را مقید در نظر سلطان آوردند سلطان بر وی حجت میگرفت و او جوابها میداد

و سیاست فرمود چون از روی معقول و شرع گناهی بر سیدی موجه نشد سلطان رو بطرف شیخ ابوبکر طوسی حیدری که سر حلقه قلندران حیدری بود کرده گفت

ای درویشان داد من ازین ظالم بستانید بحری نام قلندری بیباک برجست و استره چند بر سیدی موله زد و او را

براحوال دور مجروح ساخت و ارکلیخان پسر میانگی سلطان بفیلبانان اشارت کرد تا فیل بر سیدی موله راند و آن مظلوم را

شهید ساخت مشهور است روز قتل سیدی موله باد سیاه برخاست و عالم تاریک گشت و دران سال ابر بس کم شد و در

دهلی قحط افتاد چنانچه هندوان وقت از گرسنگی جماعه جماعه یکجا شده خود را در آب جون انداختند و غریق بحر فنا شدند

سلطان در سنه تسع و ثمانین و ستمائه بجانب رنتهنبور لشکر کشید و ارکلیخان پسر میانگی خود را بجای خانخانان پسر بزرگ

خود که دران ایام وفات یافته بود در کیلوکهری به نیابت گذاشت بمجرد رسیدن جهاین را گرفت و بتخانها آنجا بشکست

و مال را نهب کرد و غنائم بسیار بدست آورد و راجه رنتهنبور در قلعه متحصن شد سلطان چندروز محاصره نمود مراجعت

دو گفت گرفتن این قلعه بمردن یک کس نمی ارزد بیت بمردی که ملک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین

بالفرض این حصار را گرفتیم و بندهای خدا را کشتن دادیم فردا که زنان بیوه شده و طفلان یتیم گشته ایشان نزد من

بیایند و نظر من بر ایشان افتد مرا چه حالت باشد و لذت فتح این قلعه بر من تلخ تر از زهر گردد و در سنه احدی و تسعین و

ستمائه سلطان چنگیزی با لشکر گران متوجه هندوستان شدند سلطان با لشکرهای قاهره بدفع آن طائفه حرکت فرموده

چون طرفین قریب شدند و مقابله دست داد جوانان کار طلب چند معرکه کارزار کردند لشکر مغول دستبرد لشکر سلطان بدید

رفته شرشت و شش بیس
ملک ملکه واجب باشد چون اکابر و صدور بتقریب تهنیت غره ماه بخدمت سلطان
نمود که سلطانرا در خطبه المجاهد
یافتند قاضی فخر الدین باقله علامه عصر بود توطیه ساخته از زبان حاضران التماس
سبیل الله خوانند سلطان گفت میدانم که ملک جهان بگفته من شمارا برین آورده است اما من هم در ان زمان ارزوی
پیشه دیدم که هیچ وقت از من خاصه بران خدای بی شائبه غرض دنیاوی جهادی با دشمنان خدا واقع نشد و ازین
دکه داشتم پشیمان شدم و برگشتم دران ایام که سلطان جلال الدین عارض ممالک شد امیر خسرو را بواز شها
نموده شغل مصحف داری مفوض داشته بجامه و کمر بند سفید که مخصوص امرای کبار بود اختصاص داد و سلطان
مجالس شراب با اهل مجالس مصاحبانه و بی تکلفانه اختلاط کردی نسبت بسادات مرعی داشتی حریفان
مجلس شراب سلطانی ملک تاج الدین کوچی و ملک فخر الدین کوچی و ملک عز الدین غوری و ملک قرابیگ
ملک نصرت صباح و ملک احمد حبب و ملک کمال الدین ابو المعالی و ملک نصیر الدین کرامی و ملک
سعید الدین منطقی بودند ملوک مذکور در لطافت طبع و حسن اختلاط و شجاعت و هر دانگی از بی نظیران وقت
بودند تاج الدین عراقی و امیر خسرو و میر حسن و مؤید جاجرمی و مؤید دیوانه و امیر ارسلان کلاهی و اختیار باغ
باقی خطیب در سلک ندما انتظام داشتند و هر یک در علم شعر و تاریخ دانی ممتاز بودند و دائم مجلس سلطان
از غزلخوانان خوش الحان مثل امیر خاصه و حمید راجه و ساقیان دلربا مثل پسران هیبت خان و نظام خریطه
دار و مطربان بی بدل مثل محمد شه جنگی و فتوخان و نصرت خان آراسته میبود و امیر خسرو هر روز در مجلس سلطان
غزلهای تازه آوردی و با نعام و التفات بهره مند شدی و از وقائع غریبه که در ایام واقع شد قضیه سیدی
موله بود و تفصیل این اجمال آنکه درویش سیدی موله نام در دهلی آمده اقامت نمود و در اطعام و انفاق
در روی عالمیان کشاد و چون از هیچکس چیزی نگرفتی و وظیفه و ادراری معین نداشت از کثرت اخراجات
بی بدل نثار او خلائق متحیر می شدند و اکثر مردم گفتندی که او علم کیمیا و سیمیا و خانقاه عظیم بنا نموده مبلغهای
کلی در وجه عمارت آن صرف کرد اکثر مسافران بر و بحر آنجا نزول میکردند و هر روز دو نوبت مائده شیخ کشیده
میشد که هزار من میده و پانصد من سلوخ و سیصد من شکر خرج یومیه شدی و عوام و خواص بران مائده حاضر
گشتندی و بر در خانقاه جمعیتها شدی و اکثر امرا و ملوک سلطان جلال الدین مرید و هواخواه سیدی مولو
ریاضت بسیار کشیدی و از اطعمه بنان خشک و ترید اکتفا نمودی و زنی و کنیزی نداشت اگرچه نماز میکرد
اما بنماز جمعه حاضر نمیشد و شرائط جماعت را چنانچه از سلف معمول است بجای نمی آورد و پیش ازانکه سیدی موله در
دهلی آید در اجودهن بخدمت قطب عالم فرید الحق والدین رحمة الله علیه رفت و روزی چند آنجا بود و در وقت
رخصت شیخ فرمود که راه آمدن ملوک را بر خود بسته از هجوم عوام و شهرت اجتناب نمائی سه صد حکایت

التفات

گرفتن بیک تیر شکاری کار سلطان تمام خواهم کرد و دیگری گفت باین شمشیر سر او از تن جدا دوستان دیگر نیز
امثال این کلمات بزبان راندند چون این حکایت بسلطان رسید این جماعه را طلبید و از روی اغراض و
را از غلاف کشیده بجانب ایشان انداخت و گفت هر که مرد است این شمشیر بگیرد در مقابل من در آید تا بداند که مرد
چنین باشد ملک نصرت صباح که مرد ظریف و خوش طبع بود و دران مجلس بر زبان او هم کلمات پریشان رفته بود
گفت خداوند عالم میداند که سخنان مستان را که در حالت مستی از ایشان صادر شود اعتباری نباشد یاران را که
سلطان بمنزله فرزندان پرورده و نهال کرده ایم میدانم که پادشاهی بحلم و وقار و بردباری او نخواهیم یافت
و میدانم که سلطان نیز مثل ما ملک زادگان مخلص و بدخواه نخواهد یافت
چون در حق او بد خواهم اندیشید و سلطان ازین سخن متاثر شد از اعراض فرود آمد شراب طلبیده و پیاله بدست خود
بملک نصرت صباح داد و یاران او را که دران مجلس بودند فرمان داد تا بجاگیرهای خود روند و مدتی آنجا باشند بیت
که قمع و قلع ما را نمی بخواهد بود
تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر بود و در جرائمی که از نزدیکان او بوقوع آمدی هیچ یک را جا
انعام دادی و هرگز اجابت نگرداندی هرگز تغیر نکردی گویند وقتی که سلطان جلال الدین پسر جاندار سلطان بلبن بود و نیابت
سامانه در وجه مدد معاش او مقرر بود دهی از دیهای سامانه داشت مولانا سراج الدین ساوجی که از شعرای وقت بود دیهی از دیهای سامانه
از مولانا خراج طلب کرد مولانا ازین معنی رنجیده و شعر
سامانه داشت مولانا سراج الدین ساوجی که از شعرای وقت بود و دیگر از مولانا خراج طلب کرد مولانا ازین معنی رنجیده و شعر
خود داشت سلطان جلال الدین برسم وظیفه داران دیگر از مولانا خراج طلب کرد مولانا بواسطه کثرت شغل مولانا نپرداخته
در مدح سلطان گفته و شکوه عمالان دران درج نمود و ظاهرا سلطان جلال الدین بواسطه کثرت شغل مولانا نپرداخته
مولانا دل کوفته از مجلس برخاسته و شعری چند سلطان جلال الدین گفته و آنرا خلجنامه نامیده همدران ایام که
سلطان جلال الدین نیابت سامانه داشت خلجنامه مذکور که متضمن هجوهای رکیک بود بسلطان رسید
مولانا سراج الدین از بیم آنکه سلطان در صدد انتقام خواهد بود ترک سامانه نموده جای دیگر توطن اختیار کرد
و همدران ایام سلطان دیهی را از دیهای سنداهران نهب میکرد که سنداهری در مقابل سلطان در آمد
روی سلطان زخمی زد که اثر آن تا آخر عمر باقی بود چون سلطان جلال الدین بسلطنت رسید مولانا سراج الدین
وآن سنداهری سنها در گردن انداخته بدرگاه او حاضر ساختند سلطان را خبر شد در زمان ایشان را طلبیده مولانا
درکنار گرفت و با نعام و خلعت نوازش فرموده مواجب تعین نمود و فرمود تا معارف دیگر پیش تخت بسلام
می آمده باشند و آن سنداهری را نیز بنواخت و روزی سلطان جلال الدین با زن خود ملکه جهان گفت که چون
اکابر و صدور بتقریب تهنیتی بر در حرم بیایند ایشان را بگو تا ازمن التماس کنند که مرا در خطبه المجاهد فی سبیل الله بخوانند
همدران ایام کدخدائی قدر خان پسر خود سلطان با دختر سلطان سنغرالدین واقع شد و اکابر بتهنیت رفتند
این پیغام را پسندیده گفتند که چون سلطان بارها با مغول شمشیر زده محاربات کرده است المجاهد فی سبیل الله خواندن

برای تسکین ایشان می گفت شما از جانب ولی نعمت خود شمشیر زده اید و حق نمک و شرط وفاداری بجا آورده اید
و این عیب نمیباشد و ملک چهجو را بر محافه نشانده بملتان فرستاد فرمود تا او را بحرمت تمام درخانه نگاهدارند و از اسباب
عیش و طرب انچه بخواهد همه وقت مهیا دارند ملک احمد حبب و سائر امرای خلج را ازین نوازشی که سلطان درباب اسیران
فرمود گران آمده عرض داشتند که این نوازشی که سلطان درباب اینجماعت واجب القتل فرموده خلاف روش جهانداری
و منافی قواعد جهانبانیست چه اگر درباب اهل فتنه و فساد سیاستها بوقوع نیاید و خونهای ایشان ریخته نشود همه کس را
هوای ملک و هوس سلطنت در سر افتد چه فتنها که حادث بشود سیاست و خونریزیها که از سلطان بلبن درباب
اینطائفه بوقوع آمده بیشتر را خداوند عالم معاینه فرموده و هنوز صلابت آن از دلها فراموش نمیگردد و بالفرض اگر بدست
ایشان می افتادیم نام و نشان خلجیان را بر روی زمین نمیگذاشتند اکنون ترک سیاست درباب ایشان از مصلحت
دور مینماید نظم رخنه گر ملک سر افگنده به * لشکر بدعهد پراگنده به * سر نکشد شاخ تو از سروبن * تا نزنی گردن شاخ کهن
سلطان درجواب گفت انچه شما میگوئید همه صواب و موافق تدبیر جهاندار یست اما چکنم هفتاد سال در مسلمانان گذرانیده
و خون هیچ مسلمانی نریخته اکنون که پیر شده ام و آخر عمر است میخواهم که خون مسلمان نریزم و صفت قهاری و جباری بر خود
ثابت کنم و اگر ما بر دست ایشان می افتادیم و ایشان خونهای ما ریختند عهده جواب آن فردای قیامت بر
ایشان میبود نه بر ما و چون ما سالها چاکر سلطان بلبن بوده ایم و حقوق نعمت او برگردن ما بسیار است امروز که ملک
ورا متصرف شده ایم اگر اعوان و انصار او را نیز بکشیم کمال بی انصافی و بی مروتی باشد بعد ازانکه سلطان از
داون مراجعت فرمود ملک علاء الدین را که داماد و برادرزاده بنعمت او بود کره را باو داده رخصت کرد خود مظفر و
منصور مراجعت نمود و در دهلی قبها بستند و شادیها کردند و چون از بی آزاری و حلم سلطان جلال الدین اکثر امرا و
ملوک می گفتند که امیر و جهانداری و پادشاهی نمیداند گویند بارها دزدان و رهزنان را گرفته پیش وی می آوردند و او
سوگند میداد که دزدی نکنند و رها میکرد و می گفت من اگرچه در جنگهای لشکر توانم درهم آورد و خونریزیها کرد اما آدمی را
گرفته می آورند بقتل و اقدام می توانم نمود یک مرتبه هزار داند نفر قطاع الطریق را نزد سلطان آوردند یکی را از ایشان
نکشت و همه را در کشتی انداخته بلکهنوتی فرستاد و مصادره و مکابره و تعذیب و تشدید و طمع در مال مردم که شعار جباران
قهاران است از و در مدت پادشاهی بوقوع نیامد گویند بعضی کافران نعمت که شرارت در طینت ایشان مخمر بود و هیچ صله
بودند مجلس ها می ساختند و شراب می خوردند و در رفع سلطان جلال الدین مشورت میکردند چون ازین اخبار سلطان را
میداز جامی درنیامدی و گفتی مستان را که بکلماتی که در حالت مستی ازیشان صادر شود مواخذه نتوان کرد در روزی ملک
تاج الدین کوچی درخانه خود امرا و بزرگ را مهمان گرفت و مجلس شراب ساخت چون همه مست شدند گفتند سلطان
جلال الدین پادشاهی را نشاید شائسته سلطنت ملک تاج الدین است و همه با وی بیعت کردند یکی از ایشان گفت

اکبرے

درایام خانی خود بنا فرموده بود و اکنون ملک اولاد اوست مرا دین حقی نیست بلکه احمد حبیب گفت در امور
یقدر تقید نمی گنجد سلطان فرمود من از برای مصلحت ملک چند روزه چگونه از قواعد اسلام بیرون آیم و برخلاف
ل الامر کاری کنم **بیت** کجا عقل یا شرع فتوی دهد * که اهل خرد دین بدنیا دهد و پیاده بدرون کوشک لعل
ت و دران مقامها که سلطان غیاث الدین آنجا می نشست بواسطه حرمت او آنجا نشست و در صف
خصوص امرا بود جلوس فرمود و با امرا و ملوک گفت خانه اتیمر کچهن و اتیمر سرخه خراب باد که اگر ایشان بمن در مقام غدر
نمی شدند من درین بلا نیفتادمی و این بقیه عمر را در خانی و ملکی بسر می بردمے اکنون در حیرتم که مآل کار چون شود
و با وجود عظمت و ابهت سلطان بلبن و استیلا در روزگار و غلبه اعوان و انصار سلطنت بر وارثان او نماند
بر ما چگونه خواهد ماند و بعد از ما بر اولاد و اتباع ما چه رود و بعضی امرای حاضر که عاقل و صاحب تجربه بودند از سخنان او
متاثر گشتند و رقتها نمودند و بعضی دیگر که جوان و بی باک بودند سلطان را مذمت میکردند و می گفتند هنوز بادشا
ناشده در اندیشه زوال ملک افتاده است قهر و سیاست که لازمه جهانداریست درین مرد چگونه بوقوع آید
سلطان جلال الدین در آخر همین سنه از شهر بازگشت و بکیلوکهری آمده تختگاه ساخت در سال دوم از جلوس
ملک چهجو برادرزاده سلطان بلبن که اقطاع کره داشت لوای مخالفت برافراخته خطبه و سکه بنام خود کرده خود را
سلطان مغیث الدین خطاب کرد و امیر علی سرجاندار حاکم اوده که او را حاتم خان گفتندی و سایر ملوک بلبنی که دران
اطراف جاگیردار بودند با ملک چهجو موافقت نمودند ملک چهجو بامید آنکه چون کام شهر از خلجیان متنفر بودند یار او خواهند شد با لشکر انبوه
بجانب دهلی در حرکت آمد سلطان جلال الدین از شنیدن این حادثه خانخانان پسر مهتر خود را بنیابت غیبت در
دهلی گذاشت خود با لشکر آراسته با اعوان و انصار قدیم بدفع ملک چهجو روان شد ارکلیخان را که پسر میانگی بود و
بشجاعت و جلادت اتصاف داشت مقدمه لشکر گردانیده جوانان مردانه کار آزموده همراه او کرد و حسب الحکم
ارکلیخان با لشکر خود از آب کالاسنگ گذشت و از انطرف ملک چهجو با امرا و ملوک بلبنی و لشکر بیقیاس و زمینداران آن دیار
و راجهای نامدار در مقابل آمده محاربه عظیم نمود و شکست یافت و اکثر اعیان لشکر او گرفتار شدند ملک چهجو پناه بیکی از مواس
برده بدست مقدم آنجا اسیر شد و او را گرفته بخدمت سلطان آوردند و ارکلیخان اسیران را بر شتران سوار کرده غل با
اوراق آهنین بخدمت سلطان فرستاد چون اسیران بآن حال نزد سلطان آوردند و نظر سلطان بر ایشان افتاد
فرمود تا ایشان را از شتران فرود آوردند و شاخها از گردن برداشتند و چند کس را ازان میان که نزد سلطان بلبن قدر و
منزلت داشتند فرمود تا بحمام برند و سر و روی ایشان را بشستند و خلعتهای خاص سلطانی در پوشانیدند و عطرها مالیدند
و خود را در بارگاه خاص مجلس شراب آراست و ایشان را در انجا طلبیده حریف شراب گردانید ۵ بدی را بدی سهل
باشد جزا * اگر مردی احسن الی من اساء * ایشان از خجالتے که داشتند سر بالا نمیکردند و از انفعال سخن نمی گفتند سلطان

وچون چنگیز خان فوت شد کسی از فرزندانش پروای نکرد و همانجا توطن اختیار کرده نسلش در آنجا بسیار شد
وچون سلاطین غور و توابع ایشان ممالک هند را در حیز تسخیر کشیدند خلجیان دفعه دفعه بسبب قرب جوار بهندوستان
در می آمدند و ملازمت اختیار نموده صاحب اعتبار می شدند پدر سلطان جلال الدین و پدر سلطان محمود خلجی
مندوی که از عظمای ملوک کامکار و سلاطین نامدار اند از تبار قالج خان اند قالج تحریف یافته خالج شد و بکثرت
استعمال خلج شد و بقول صاحب سلجوق نامه ترک بن یافث را یازده پسر بود یکی از انجمله خلج نام داشت فرزندان
اورا خلج گویند القصه سلطان جلال الدین را از بهارپور با جمعیت انبوه سوار شده در قصر کیلوکهری فرود آمده چند
روز به نیابت سلطان شمس الدین قیام نموده در اوائل سنه ثمان وثمانین وستمائة بر تخت سلطنت جلوس نمود
و ملک چهجو کشلیخان برادرزاده سلطان غیاث الدین را ولایت کره داده روان گردانید و امرا موافق و مخالف
همه با سلطان جلال الدین طوعا و کرها بیعت نمودند اما چون خلق شهر بپادشاهی سلطان جلال الدین راغب نبودند
سلطان جلال الدین ازین ملاحظه بشهر نرفت و بر تختی که دائم سلاطین جلوس مینمودند نشست و در کیلوکهری سکونت
نموده باتمام قصر معزی امر فرمود و باغ نو در مقابل آن قصر بر کنار جون بنا کرد و امرا و ملوک نیز آنجا خانها ساختند
و حصاری از سنگ طرح انداختند در اندک مدت بنای خانها و حصار و مساجد و بازار مرتب شده بشهر نو موسوم گشت
و چون در کار سلطان جلال الدین استقامت حاصل گشت و خبر خداترسی و حلم و حیا و عدل و احسان او انتشار یافت
مردم شهر از خورد و بزرگ همه از شهر آمدند و بیعت نمودند و علما و مشایخ و سران طوائف نوازشها یافتند و حکومت
ممالک و اشغال درگاه میان امرا قسمت یافت و پسر مهتر سلطان جلال الدین را خانخانان و پسر میانگی را
ارکلیخان و پسر خورد را قدرخان خطاب شد و هر یک را پرگنه و ولایتی متعین گشت و برادر سلطان یغرش خان
خطاب یافت و عارض ممالک شد و علاء الدین و الماس خان که هر دو برادرزاده و داماد سلطان بودند یکی امیر
بزرگ و دوم آخربک شد و ملک احمد چپ خواهرزاده سلطان نائب باربک و ملک خرم وکیل در گشت
وزارت ممالک بخواجه خطیر و کوتوالی بملک الامرا قرار یافت و میان خاص و عام سکونتی و آرامی پدید آمد
سلطان با حشمت و ابهت تمام با لشکر آراسته سوار شده بدرون شهر رفت و در دولتخانه فرود آمده
دو رکعت نماز گذارد و بر تخت سلطنت جلوس فرموده گفت سالها پیش این تخت سجده کرده ام و امروز که پای
بران نهاده ام از عهده شکر این چگونه توانم بدر آمد و از آنجا سوار شده بجانب کشک لعل آمد و هم بر درگاه برسم قدیم
از اسپ فرود آمد ملک احمد چپ باربک که عمده ملک بود عرضداشت کرد که چون کشک از سلطنت است بر درگاه
چرا باید فرود آمد سلطان فرمود که در همه حال حرمت ولی نعمت خود نگاهداشتن واجبست بار ملک احمد چپ گفت
که سلطان را درین منزل که دار الامارت است سکونت باید کرد سلطان در جواب گفت این کوشک را که سلطان

طبقات اکبری

اتیمر را با ... و

طلبیده عارض مما ... وانیده اقطاع بران حواله نمودند و شایسته خان خطاب دادند و
اتیمر سرخه را وکیل در ساختند و سایر اشغال نیز تجدید درمیان امرا مقسوم گشت درین اثنا سلطان را مرض غالب شده
لقوه و فالج پدید آمده صاحب فراش گشت و از کارها ماند امرای صاحب شوکت را آرزوی سلطنت در سر افتاد و در
هر سر سودائی و در هر دل تمنائی پیدا شد و بعضی از امرای بلبنی از روی حلال نمکی پسر سلطان معزالدین را با آنکه طفل بود
از حرم بیرون آورده سلطان شمس الدین خطاب داده بر تخت نشاندند و بارگاه زده سلطان شمس الدین را آنجا
داشتند و امرا و ملوک در گرد آن سراپرده فرود آمدند سلطان معزالدین را که کار او از معالجه گذشته بود در قصر کیلوکهری
معالجه میکردند و ملک جلال الدین خلجی که عارض ممالک بود با جماعت خلجیان که خلق کثیر بودند در بهاپور فرود آمدند و عرض
لشکر خود می گرفت ملک اتیمر کچهن باربک و ملک اتیمر سرخه وکیل در و سایر امرای بلبنی اتفاق نمودند که بعضی امرا که بیگانه اند
و از اصل ترکان نیستند از میان باید برداشت و تذکره بنام ایشان نوشتند و در سر تذکره نام ملک جلال الدین خلجی
بود و چون ملک جلال الدین ازین معنی آگاه شد مردم خود را جمع نموده امرا و ملوک خلج را یکجا کرده بعضی امرای دیگر را با خود
متفق ساخت درین حال ملک اتیمر کچهن باربک سوار شد تا ملک جلال الدین را فریب داده بیارد و کار او بکفایت سا
چون ملک جلال الدین فیروز ازین اندیشه آگاه بود همین که ملک اتیمر بدر سرای او رسید او را از اسب فرود آوردند و پاره
پاره کردند شعر
مزن در وادی مکر و حیل گام * که در دام بلا افتی سرانجام * مگر نشنیدی از سیاح راه که هر کو چاه کند
افتاد در چاه و پسران ملک جلال الدین که بشجاعت و مردانگی اتصاف داشتند با پانصد سوار در سراپرده سلطانی
درآمده سلطان شمس الدین را از تخت برداشته با پسران ملک الامرا در بهاپور نزد پدر آوردند و ملک اتیمر سرخه را که
تعاقب ایشان نموده بود ... و سلطان شمس الدین از شهر بیرون آمدند و پیش دروازه بداون جمعیت نموده قرار دادند که
بر سر ملک جلال الدین فیروز روند ملک الامرا بواسطه پسران او در دست ملک جلال الدین بودند مردم را در برگردانیده
جمعیت ایشان را متفرق ساخت و اکثر از امرا و ملوک با ملک جلال الدین پیوستند و ملکی که پدر او را سلطان معزالدین
بود در قصر کیلوکهری رفته سلطان را که رمقی بیش نمانده بود بلگدی چند زده در آب جون سر داد و مدت سلطنت او
سه سال و چند ماه بود

ذکر سلطنت سلطان جلال الدین خلجی

در یکی از تواریخ معتبر بنظر رسیده
طائفه خلج از نسل قالج خان داماد چنگیز خان اند و قصه او چنانست که او را از خاتون خویش که دختر چنگیز خان بو[د]
ملال خاطر روی نمود و از بیم چنگیز خان بغیر از مدارا و ملایمت علاجی نداشت همیشه مخلصی میجست و فرجه ...
نمی افتاد تا زمانی که چنگیز خان در کنار آب سند سلطان جلال الدین را منکوب و مغلوب ساخت و خاطر او ج...
ایران و توران جمع کرده بصوب اصلی خویش بازگشت و درهمان ایام در گذشت قالج خان کوهستان رو نهاد
آ ... سعان در آورده با ایل و الوس خود که قریب سی هزار خانه وار بودند در کوهستان مذکور

آتش شوق در غلیان می آمد بی اختیار در دیده نگاهی برروی و رخساره نازنینان میکرد و بگوشه چشم التفاتی بحال ایشان مینمود ناگاه لولی بچه پرکار که سرآمد نازنینان وقت و سرحلقه بی نظیران روزگار بود کلاه مکلل بر سر و قبای زرنگار در بر و کمر مرصع در میان براسپ عربی نژاد سوار هنگام کوچ با صد ناز و کرشمه در مقابل چتر سلطانی درآمد و هنرهای عجیب و عملهای غریب که نوعی از ساحری تواند بود در کار آورد و این بیت باواز خوش بخواند **بیت** گر قدم بر چشم ما خواهی نهاد * دیده برره می نهم تا میروی * بعد از ان معروض داشت که مطلع این غزل را بانجالت مناسب ترمی بینم اما از ملاحظه ادب نمی توانم خواند سلطان فرمود که بخوان و مترس خواند که **بیت** سرو سیمینا بصحرا میروی * نیک بد عهدی که بی ما میروی * سلطان از نظاره جمال عالم افروز آن ماه پیکر و مشاهده حرکات دلفریب آن رشک قمر چنان حیران ماند که نصایح پدر همه یکبار از یاد برفت و بی اختیار در راه بایستاد و با آن توبه شکن همزبان گشت و از کمال بیطاقتی از اسپ فرود آمد و شراب طلبیده همدران جا منزل فرمود و مجلس ساخت و بتماشای بازی و رقص بازی مشغول شد و این بیت برزبان راند **بیت** شب زمی توبه کنم از بیم ناز شاهدان بامدادان روی ساقی باز در کار آورد * آن شوخ بدیهه گو چون این بیت از زبان سلطان شنید در برابر خواند **بیت** غمزه عابد فریبم زاهد صد ساله را * موز پیشانی گرفته پیش خمار آورد * سلطان از حدت فهم و خوبی طبع او واله و حیران ترگشت و او را ساقی ساخت و او شرائط تواضع بجا آورده این بیت خواند ع ما اگرچه خوبتر زماهیم هم بنده بندگان شاهیم * و پیاله پرکرده بدست سلطان داد سلطان پیاله از دست او گرفته از روی دلدادگی این ابیات بخواند **نظم** قدح چون دور می آید بنزدیکان مجلس ده * مرا بگذار تا حیران بمانم چشم در ساقی اگر ساقی تو خواهی بود ما را * که میگوید که می خوردن حرام است * این بگفت و پیاله نوش فرمود و امرا و ملوک نیز مستغرق لهو و طرب شدند روز دیگر سلطان از انجا کوچ کرده در هر منزل مجلسی و جشنی میساخت و داد عیش و طرب میداد تا بدهلی رسید و در قصر کیلوکهری فرود آمد اهل شهر از آمدن سلطان شادیها کردند و جشنها نمودند و قبه ها بستند و رسم جشن و عیش و طرب در ایام سلطان معز الدین چنان شائع شد که در هر کوچه و محلت بعلانیه شراب میکشیدند و صحبت میداشتند و غم و اندوه از دل خلائق برخاسته بود و غفلت جا گرفته چون چند ماهی برین برآمد سلطان معز الدین بیمار شد و کثرت جماع و مداومت شراب او را ضعیف و نزار گردانید و درین اثنا خواست که بموجب وصیت پدر نظام الملک والدین را بردارد و درین باب فکر ثابت نتوانست نمود و فی البدیهه گفت ترا بملتان میباید رفت و مهمات آنجا سرانجام نموده عذرها آورد و مقربان سلطان چون بر قصد سلطان اطلاع یافتند و همیشه خواهان هلاک ملک نظام الدین بودند بحکم و رخصت سلطان او را بزهر کشتند ع چو بر خون خلقش نیامد دریغ * زمانه بخونش بیالود تیغ * ملک جلال الدین فیروز را که نائب سامانه بود و سر نامدار درگاه بود از سامانه

وچوبه زرد تر گشته و از افراط شهوت که اینچنین ضعیف و نزار شده خود را باز دارد و گرد آن نگردد که چون جان از خلل فتد لذت استیفا توان کرد ﴿نظم﴾

نشاید پادشا را مست بودن ٭ نه در عشق و هوس پیوست بودن ٭
بود شه پاسبان ملک پیوست ٭ خطا باشد که باشد پاسبان مست ٭
شبان چون شد خراب از باده ناب ٭ رمه در معده گرگان کند خواب ٭
در آئینی که رسم ملک داریست ٭ ثبات کارها در هوشیاریست ٭

نصیحت دوم انیست که از کشتن ملوک و امرا احتراز نمائی تا اعتماد دیگر اعوان و انصار بر تو دارند زائل نشود و این دو مرد اعنی ملک نظام الدین و قوام الدین که بیکار و تجربه در کار اند و دو دیگر مثل ایشان از امرای بزرگ خود را شریک ایشان گردانی و این هر چهار را چهار رکن دولت خود تصور کنی و هر کاری که ترا پیش آید باتفاق و صلاح دید ایشان بسر انجام رسانی یکی را دیوان وزارت و دوم را دیوان رسالت سوم را دیوان عرض و چهارم را دیوان انشا حواله نمائی و هر چهار کس را از قرب برابر داری اگرچه مراتب ایشان باعتبار اعمال سعادت باشد و هیچ یک را از ایشان آنقدر استیلا ندهی که طغیان و سرکشی بار آرد نصیحت سوم آنست که هر سری از اسرار ملکی که کشادن آن ضرورت شود بحضور هر چهار بکشائی و یکی را بر اسرار خود آنچنان محرم نگردانی که دیگران از تو دل گران شوند نصیحت چهارم آنست که نماز گذاری و روزه رمضان داری تا در ترک این دو کار خذلان دنیا و آخرت دامنگیر تو نگردد و شنیده ام که حیله گری از علمای وقت برای خوش آمد تو در خوردن روزه رمضان رخصت داده و گفته اگر برده آزاد کنی یا شصت مسکین را طعام دهی تلافی روزه خوردن میشود از قول و فعل این قسم علمای خود را دور داری مسئله دین از علماء طماع و حریص که دنیا معبود ایشان شده ست نباید پرسید بلکه استفسار احکام این از کسانی باید کرد که روی از دنیا گردانیده باشند و زر و مال در همت ایشان بیقدر باشد این نصائح بگفت و هایهای بگریست و سلطان معز الدین را در کنار گرفت و داع کرد و در وقت کنار گرفتن آهسته گفت که نظام الدین را زودتر از میان برداری که اگر او فرصت یابد ترا یک روز نگذارد این بگفت و گریه کنان بمنزل خود رفت و آن روز طعام نخورد و با محرمان خود گفت امروز پسر را با ملک دهلی وداع آخرت کردم بعد از ان سلطان معز الدین از اوده بجانب دهلی نهضت فرمود چند روز پاس نصائح وصایای پدر نموده خود را از عیش و طرب باز داشت با وجود شوق شاهد شراب که جبلی او شده بود همدمان برمزد ابای محرک سلسلهٔ فساد بودند و ترغیب مینمودند و از نصائح پدر که بر ملکان رسیده بود شرم داشتی و حیا کردی و منع خود نمودی چون صیت مجالس جشن و غوغا و افراط عیش و طرب سلطان باطراف و اکناف رسیده بود جماعهٔ از لولیان شیرین کار و طرب پیشگان روزگار بدرگاه رو آورده بودند و خود را هر روز آراسته مستعد صحبت ساخته در گرد پیش او جلوه مینمودند و انتظار ملازمت می کشیدند سلطان چون دلدادهٔ صحبت این طوائف و جان باخته هوای ایشان بود یا آنکه میخواست که نصائح پدر را پاس دارد اما از ان زمان عنان دل از دست میرفت و لحظه لحظه

تخت فرستاده خواست پیش تخت بایستد پسر از تخت فرود آمده پدر را بر تخت بنشاند و خود با دب پیش او بنشست و نثار تنکها زر و نقره درکار شد و شعرا در خواندن قصائد مدائح و مطربان در سرود گفتن و چاوشان و نقیبان در فریاد کردن در آمدند و آنچه از لوازم حشمت بادشاهی و شرائط مجلس بار که متعارف آن طائفه بود بجا آوردند و از مکالمه و محاوره یکدیگر محظوظ و مستفید گشتند بعد از زمانی سلطان ناصر الدین برخاست و از آب گذشته بیارگاه خود رفت و ارسال تحف و هدایای غریب و میوه و بقلات عجیب و اطعمه و اشربهٔ لطیف از طرفین درکار شد و مردم هر دو لشکر را حکم شد که بخانهای همدگر آمد شد نمایند و از روی یگانگی سلوک کنند و چند روز متواتر سلطان ناصر الدین بخانه پسر آمد و هر دو بادشاه صحبتها داشتند و مجلسها ساختند و داد عیش و طرب دادند و شرابها خوردند و چون روز وداع نزدیک رسید سلطان ناصر الدین با پسر گفت که جمشید گفته است که بادشاهی که او را آنقدر مال در خزانه نباشد که در روز غلبهٔ خصمان لشکر خود را بآن مدد نماید و در غلا و قحط رعایا را دستگیری کند آن بادشاه را بادشاه جهانبانان نتوان گفت و نصیحت چند دگر که لائق حال سلطنت باشد فرمود سلطان معز الدین چند دگر که لائق حال سلطنت باشد فرمود سلطان معز الدین گفت که چون مهربانی و غمخواری که مرا از خواب غفلت بیدار سازد ندارم بادشاه را آنچه در هر باب پسندیده و سزاوار باشد مرا بآن تنبیه گرداند تا دستور العمل خود سازم و خلاف آن روا ندارم سلطان ناصر الدین را محبت پدری در جوش آمده گفت من چندین راه زحمت کشیده ام مقصود همین بود که گوش هوش ترا به در نصائح گرانبار گردانم و ترا از خواب غفلت که لازمهٔ جوانی و هوا پرستی دولتست بیدار سازم و آنچه لازمهٔ مهر و شفقت پدریست بجا آورده باشم و خلوت ساخته فرمود که ملک نظام الدین و قوام الدین که عمدهٔ ملک بودند در مجلس حاضر گشتند تا آنچه گفتنی بود بحضور ایشان بگویم ملک قوام الدین و نظام الدین که عمدهٔ ملک بودند در مجلس حاضر گشتند سلطان ناصر الدین از روی رقت و شفقت گفت ای پسر شنیدم که تو بر تخت دهلی نشستی بغایت خوشوقت شدم و پنداشتم که ملک لکهنوتی داشتم ملک دهلی نیز بمن رسید اکنون دو سال است که حکایات عیش و طرب و غفلت و بیخبری تو می شنوم حیران می مانم تا امروز چگونه سلامت مانده و من از ان تاریخ تعزیت تو خود میدارم و ملک دهلی و لکهنوتی را در معرض زوال دیده دل از ان پرداخته ام بتخصیص از ان تاریخ که تو بندگان پدرم را که پروردهٔ نعمت او و مخلص و خیرخواه بود بکشتی و از کشتن ایشان اعتماد دیگران از تو برخاست هیچگونه توقعی و رجائی مرا در ملک نمانده ای پسر اینقدر با دیر یا ندیشی که برادر مهتر من که شایستهٔ جهانداری بود در حیات پدر شهید شد و پسر او را که شایان سلطنت و بازوی تو بود بگفتهٔ نادولتخواهان تلف کردی همین که ترا از میان بردارند ملک دهلی بدست قومی و اهلی دیگر افتد که ایشان نام و نشان ما بر روی زمین نگذارند ای پسر اگر تو بر خود رحم نداری بر اولاد و اتباع خود رحم کن خود را بازی مده و غم حال خود بخور و این نصیحت چند که بر تو میخوانم در عمل آر نصیحت اول اینست که بر جان خود رحمت کن خود را بازی مده و در پی معالجهٔ خود باش که رنگ روی تو از گل و لعل سرخ و سیراب تر بود از رنگ

رسید و ہمہ تحسینہا دند و عاقبت اندیشی و سلامت جوئی الامرا بمن ن ظاہر شد القصہ بقراخان پدر
سلطان معز الدین المخاطب بسلطان ناصر الدین کہ ولایت لکھنوتی داشت چون شنید کہ سلطان معز الدین دائم
بلہو و لعب مشغول ست و پروای جہانداری ندارد و ملک نظام الدین جملہ امرا و ملوک بلبنی و سائر عوان و انصار
ربدی را تلف کردہ میخواہد خروج نماید مکتوبات نصیحت آمیز بجانب پسر نوشت و از اندیشہ فاسد ملک نظام الدین
و جملہ امرا و ملوک بر فرد اشارت اطلاع دا د سلطان معز الدین از غرور جوانی و مستی شراب گوش سخن پدر نکردہ اندیشہ
آن کار نمود چون سلطان ناصر الدین دریافت کہ مواعظت او در غیبت موثر نمی افتد خواست تا با پسر ملاقات
نمودہ انچہ گفتنی باشد بگوید مکتوبی بخط خود نوشت کہ ای فرزندم را شوق دیدن تو بیطاقت ساختہ بیش ازین مرا
در محنت جدائی نگذارد و دیدارم را غنیمت شمارد چون سلطان معز الدین مکتوبات مہرآمیز پدر خواند رگ شوق او
در حرکت آمدہ اظہار اشتیاق خدمت نمودہ مکاتیب عرائض مہراساس مصحوب مقربان نزد پدر فرستاد و از
طرفین سلسلۂ شوق متحرک شد و بعد رسل و رسائل قرار یافت کہ سلطان معز الدین از دہلی تا او وہ رود و سلطان
ناصر الدین نیز ازان طرف با و وہ بیاید و ہر دو بادشاہ باہم ملاقات کنند و از دیدار یکدیگر بہرہ مند شوند قران السعدین
میر خسرو داستان ملاقات پدر و پسر ست و از سخنان امیر خسرو چنان مستفاد میگردد کہ سلطان ناصر الدین بقصد
تسخیر دہلی و دفع پسر از لکھنوتی حرکت کرد و سلطان معز الدین خواست نیز بمقابلہ و مقاتلہ شتافت و در اوده مہم
بصلح قرار گرفت القصہ سلطان معز الدین خواست کہ جریدہ بملاقات پدر شتابد ملک نظام الدین گفت بادشاہ را
چندین مسافت جریدہ رفتن از مصلحت نیست و در کار مملکت نسبت پدری و پسری اعتماد را نشاید مصلحت آنست
سلطان با حشمت و اسباب سلطنت و لشکر آراستہ نہضت فرماید تا رایان و راجہا و زمین داران را از مشاہدہ کوکبہ و دبدبہ
بادشاہی در دلہا رعب و ہیبت حاصل آید و از روی کمال اطاعت و انقیاد در خدمتگاری پیش آید سلطان بسخن
نظام الدین با لشکرہای آراستہ و اسباب سلطنت و لوازم حشمت بجانب اوده حرکت فرمود چون سلطان
ناصر الدین برین حال مطلع شد دانست کہ باعث این امر ملک نظام الدین ست او نیز با لشکر و فیلان و حشم از لکھنوتی
نب پسر روان شد و ہر دو لشکر بر کنار آب سرو بر دو جانب فرود آمدند سہ روز ہم اسلات و مکاتبات تحریک سلسلہ
ملاقات نمودند و در باب چگونگی ملاقات سخنان گذشت آخر قرار یافت کہ پسر بر تخت نشیند و سلطان ناصر الدین
از آب گذشتہ بشرائط تعظیم بجا آوردہ پیش آمدہ بر تخت ملاقات نماید سلطان معز الدین بارگاہ خود را برافراشتہ و با آیین
دی کیقبادی جلوس فرمودہ معرکہ بار بر آراست سلطان ناصر الدین در جلوخانہ فرود آمدہ سہ جا شرط زمین بوس
بجا آورد و چون دربرابر تخت رسید سلطان معز الدین تاب نیاوردہ از تخت فرود آمدہ در پای پدر افتاد یکدیگر را د
رگرفتہ گریہا کردند حاضران را نیز از مشاہدۂ حالت ایشان آب از دیدہ ترشح نمود پدر دست پسر را گرفت و بر بالا

عیش و عشرت دید سودای سلطنت و جهانداری که اصلا بحال او مناسبت نداشت در سر پیدا کرد و استیصال خانواده بلبنی را کمر بست بواسطه این خیال خام و سودای باطل سلطان معز الدین گفت که کیخسرو در ملک شریک نیست و با وصاف بادشاهی و صفت ولیعهدی آراسته رغبت امرا و ملوک را بجانب او خاطر نشان کرده برالغای او قرار داد و سلطان معز الدین سخن آن غدار را شنیده در ساعت فرمان بطلب کیخسرو بملتان فرستاده جمعی تعین نمود که در راه آن بیگناه را ضایع سازند کیخسرو مظلوم انقیاد حکم نموده روانه دهلی شده در قصبه رهتک بشهادت رسید بعد از آن خواجه خطیر را که وزیر سلطان معز الدین بود بگناه دروغ متهم ساخت و بر خر نشانده تشهیر نمود و امرا و ملوک را خوفی که از ملک نظام الدین در خاطر متمکن شده بود مستحکم تر گشت و رجوع خلائق بیشتر شد درین وقت خبر آمدن لشکر مغول بنواحی لاهور رسیده ملک باربک برسی و خان جهان بدفع شر ایشان تعین شدند و در نواحی لاهور مقاتله صعب دست داده اکثر مغول بقتل رسیدند و جمعی را دستگیر ساخته بدهلی آوردند باز روزی بسلطان معز الدین گفت که این امرای مغول که همه یک جنس اند خشم بسیار دارند اگر متفق شده با تو نگرے وعذری خیال کنند علاج دشوار بود دبامثال این کلمات مزخرف سلطان را از جا در آورده رخصت قتل امرای مغول حاصل کرده همه را در یک روز بدست آورده بقتل رسانیده خاندان ایشان را بر انداخت بعضی ملوک بلبنی را که با امرای مغل قرابت و صداقت داشتند و او نیز محبوس ساخته در حصارهای دور دست فرستاد و از خرابی خانوادهای قدیم باک نداشت و ملک شاهک امیر ملتان و ملک بزکے حاکم برن را که از امرای سلطان بلبن بودند بمکر و حیله که دانست از میان برداشت و سلطان را چنان مسخر کرد که هر گاه از روی اخلاص و دولتخواهی شمه از بداندیشی و فساد ملک نظام الدین بسلطان رسانیدی سلطان در زمان آن سخن را بملک نظام الدین گفتی و آنکس را بگرفتی و باو سپردی و زن ملک نظام الدین که دختر ملک الامرا بود در اندرون حرم سلطان استیلای تمام پیدا کرده و مادر خوانده سلطان شد امرا و ملوک از کمال استیلای و تسلط ملک نظام الدین منقاد فرمانبردار شده اند و خود را بهر بهانه که میدانستند و میتوانستند در حمایت او می انداختند و بلطائف الحیل شر او را از خود دفع میساختند و درگاه او مرجع عوام و خواص گشت و رواج رونق درگاه معزی بشکست

نظم

شه که دون را بلند والا کرد ٭ هر بلا را بلند بالا کرد ٭
کاتش آب را بلند کند ٭ بر تن خویش رستخیز کند ٭

چون ملک الامرا فخر الدین کوتوال بر قصد فاسد و خیال باطل ملک نظام الدین که بجای فرزند او بود اطلاع یافت او را در خلوت طلبیده بسخنان معقول و دلائل عقلی هر چند خواست که تصور باطل و خیال فاسد از سر او بدر کند فائده نداد و آن کوته اندیش خام طمع متنبه نشده در جواب گفت که آنچه خدمت ملک می فرماید همه صواب است و خلاف آن خطا اما خلق را دشمن خود کردم و همه دریافتند که در چه کارم اگر اکنون دست از این داعیه باز دارم مردم از من دست نخواهند داشت ملک الامرا او را نفرینها کرده از و بیزار شد و چون این معنی با کابر و معارف

یف ساخته است و می بینم که وقت ارتحال نزدیک رسیده است درین وقت غیبت تو از من که خبر تو وارثی
ارم از مصلحت دور است و پسر تو کیقباد و پسر برادر تو کیخسرو خورد اند و از تجارب دنیا بیگانه اگر ملک بدست ایشان
فتد از غلبهٔ جوانی و هواپرستی از عهدهٔ محافظت آن نتواند برآمد و هر که بر تخت دهلی بنشیند ترا اطاعت او باید کرد و اگر تو بر
تخت دهلی متمکن باشی حاکم لکهنوتی مطیع و منقاد تو خواهد بود پس ترا باید که از من غیبت ننمائی چون بغراخان را
هوای لکهنوتی در سر افتاده بود و سلطان را نیز اندک صحت پدید آمد بهانهٔ شکاری رخصت سلطان متوجه لکهنوتی
شد و هنوز بغراخان بلکهنوتی رسیده بود که مرض سلطان عود کرد سلطان درین مرتبه ملک الامرا فخرالدین کوتوال
دهلی را طلبید کیخسرو را بولیعهدی وصیت کرد و بعد از سه روز بجوار رحمت حق پیوست و در دارالامان مدفون گشت
و چون فخرالملک کوتوال و کوتوالیان با خان شهید که پدر کیخسرو بود بنیک نبودند او را بحیله بملتان روان کردند ایام
سلطنت سلطان غیاث الدین بست و دو سال و چند ماه بود

ذکر سلطان معزالدین کیقباد

بعد از وفات سلطان غیاث الدین بلبن کیقباد پسر بغراخان را که هژده ساله بود سلطان معزالدین کیقباد گفته
بسلطنت برداشتند و این پادشاهزاده بحسن خلق آراسته بود چون همه وقت در نظر سلطان بلبن تربیت و پرورش
می یافت معلمان و سودبان خشن مزاج بر وی موکل بودند و استیفاء لذات و پیروی شهوات او را در نهایت میسر نبود
بیکبار که مطلق العنان شد از غلبهٔ عنفوان جوانی و هوای نفسانی در عیش و عشرت را بر روی خود گشاده استیفای
لذات نفسانی بر مصالح جهانبانی مقدم داشت و جهان بکام بطالان و خودپرستان کردند و بمقتضای
الناس علی دین ملوکهم خورد و بزرگ بلهو و عیش مشغول گشتند و سلطان از دهلی برآمده در کیلوکهری بر کنار آب
جون قصر عالی و باغ بزرگ بنا فرموده دارالسلطنه ساخت و از خبر غلبهٔ عیش و عشرت سلطان معزالدین
و مسخره و مطرب و مطربه از اطراف و جوانب عالم رو بدرگاه او آوردند و چون این طائفه را در هند اقسام بسیار است
کار لهو و لعب رواج عظیم پیدا کرد و ابواب فسق و فجور مفتوح و نام غم و اندیشه از دلهای خلق محو و منسی گشت و دائم
سلطان از خوبرویان و خوش آوازان و مردم ظریف و ندمای شیرین کلام مملو و معمور بود و یک ساعت بی
عیش و کامرانی نگذرانیدی و بخشش و انعام و بذل و ایثار گذرانیدی و ملک نظام الدین که داماد و برادرزاده
ملک الامرا کوتوال بود نزد سلطان تقرب تام پیدا کرده و پرداخت امور سلطنت همه برای او مفوض گشت و ملک
قوام الدین علاقه که از بی نظیران روزگار بود عمدة الملک و نائب وکیلدر شد چون ملک نظام الدین مرد پرکار و
مکار بود و ملوک بلبنی که اعوان و انصار دولت معزی شده بودند از تسلط و تقرب او پریشان خاطر و هراسناک
گشته در نگاهداشت خاطر او می کوشیدند و در امور ملکی رضای خاطر او منظور داشته رشتهٔ متابعت از دست
... چون امرا و ملوک را مطیع و منقاد خود دانست و سلطان معزالدین را مسخر

بی اختیار و اکراه میکرد و غوغای غالیان غلیان طالبان غزا کوس گیتی وضماخ سما کرده زربانهای آتشین که از سر نیزه انجوه
میخواست و زبانهای تیغ که درگذاردن پیغام اهل یکطرف خطابی کرد همه با این آیه روان بود که یوم یفر المرء من اخیه پشت
زمین چون چشم پیران پسر مرده برخون وروی آسمان چون فرق پسران پدر کشته بر گرد بیت آهن شمشیر چون آتش چه تابی
ای پدر ٭ تا مرا داغ یتیمی بر جگر خواهی نهاد ٭ هم درعین این عناد در اثنای این آشوب و بلا ناگاه تیری از شست
قضا بر بال آن شهباز فضای غزا رسیده و مرغ روح از قفس قالب آنحضرت جانب گلشن جنان و روضهٔ رضوان نقل
کرد انا لله وانا الیه راجعون همان زمان پشت دین محمدی علیه السلام و چون دل زار یتیمان بشکست و سد ملت
احمدی چون گور غریبان پست بیفتاد و اعتضادی که بازوی ملک را بود از دست شد و اعتمادی که ببیضهٔ اسلام داشته
ازجا برفت راست وقت غروب آفتاب ماه عمر آنشاه که اقبالش زرد شده بود بمغرب فنا فرو شد و گردون
بر شعار سوگواران جامه در نیل زد و اشک سیاه گرد اطراف رخساره روان کردون گرفت زحل بر وقت وفا
شرط عزا کسوت سیاه گردانید و از مرگ او بر اهل هندوستان نوحه میکرد و مشتری بر دریغ آن اندام گردانید و قبای
خون آلود دراعه چاک و دستار بر خاک میزد و مریخ را دل از فوت او چون چشم ترکان باریک و روی معیشت او چون
جعد زنگیان تنگ و تاریک از تاسف این خار خار در دل خون انگیخت و چون زحل در قبضهٔ قصاب میطپید آفتاب
از شرم آنکه چرا در دفع این حادثه و قمع اینواقعه نکوشید بر نیامد و در زمین فرو شد و زهره چون دید که اجرام از جنگ
خنگ ایام چه محنت یافتند زاد فی الطنبور نغمهٔ دف را ورق بگردانید و سماع در پردهٔ دیگر آغاز کرد و بر وفات آن شاه
بنده نواز خود بجای ساز نالیدن گرفت و عطارد که از غزوات و فتوحات بر موافقت کاتب فتحنامها در قلم آوردی
دران تظلم از سواد دوات خود روی سیاه میکرد و از اوراق دفتر خویش پیراهن کاغذین می پرداخت و ماه جلالی در صورت
هلالی بقامت منحنی دران قیامت زمین سر بر دیوار و در افق منیر و مراتب مرقی نگاه میداشت نظم هم روی بخاک
می نهی وه که چنین نخواهمت ٭ ماه زمانه مرا زیر زمین نخواهمت ٭ گر بشکار میروی جای ملست خاک تو ٭ خلوت
خاص خوش مراجان من این نخواهمت ٭ حق تبارک وتعالی روح مقدس مطهر مطیب آن شاهزادهٔ غازی را بمدارج
اعلی و مراتب والا برساناد و سدم جام مالامال تجلی جمالی و جلالی خودش بچشاناد و بهر شفقت و مرحمت و تربیت و
عاطفت که درحق این شکستهٔ بیکس داشت سبب مزید درجات و محو خطیات او گرداناد آمین رب العالمین
چون این خبر بسلطان بلبن رسید بغایت مغموم و محزون گشت و درین وقت عمر سلطان از هشتاد گذشته بود
و هر چند در اظهار جلادت و قوت خود تکلیف نمودی آثار ضعف و شکستگی که درین مصیبت بحال او راه یافته بود
نمودار گشتی و روز بروز کار او در تنزل بودی بعد ازین قضیه سلطان بلبن کیخسرو پسر محمد سلطان را بجای پدر او
چتر و دورباش داده بملتان فرستاد و بغرا خان را از لکهنوتی بدهلی طلبیده گفت که فراق برادر بزرگ تو مرا از خود

خذلان و طغانه طغیان ٭ و خوان جوزا را
او همه خون اعیان ... ست همه زتر ٭ آن برج خذ
اسدی بود از برج آبی خانه خوف و خرابی دلائل فتن و مخائل فتور برین نوع ظاهر و باهر و رمز و اشارت اذا جا
القضا ضاق الفضا در سیاق اوراق تحریر افتاد القصه نیم روز که سوار چرخ در ولایت نیمروز رسید روان
شاه گیتی فروز وقت زوال نزدیک شد ناگاه گردی از سمت آن کفره پدید آمد و خان غازی همانزمان سوار شده
و مثال داد که تمامی خیل و حشم و حاشیه بر قضیهٔ اقتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة ضعف صد بار قوی تر از سد
زبر کشیدند و بعد از ترتیب میمنه و ترکیب میسره و بذات عالی صفات خویش قلبگاه چون در جمیع کواکب ماه
و کفار نثار علیهم الخذلان و الخسار آب لاهور را عبر کردند و مقابل صف و سلامیان در آمدند این حشیان
خرابی دوست دریا باکن راوی پیرای بوم بر سرهای شوم خود نهادند و غزات اسلام از ملوک ترک و خلج و معارف
هندوستان و سائر سپاهی در نمازگاه معرکه ازان جهت که مصطفی علیه الصلوة والسلام جهاد را باصلوات
نسبت فرموده که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر تکبیر گویان دست بر آوردند و در اول حمله چند زبر استا
از خیل مغل زیر تیغ گذرانیدند و نیزهٔ ملوک درگاه اعضای اعدا چنان می نشست که نیزه دار از بالا هر یک خون بر
می خاست شصت ترکان خاص در تریافتن چنان میبود که جامه بود بر اهل تتار تا تار سبز در اول تک خدنگ شده
جنت گشتند همه تتاریان سست خدایگان شیر دل شمشیری چون عقیدهٔ خود صاف از میان مصاف هر بار که
حمله می آورد شمشیر گوئی دران حربگاه و بر شمائل آنشاه می لرزید و همه تن زبان شده با وی می گفت امروز فتح این
مهم ملاعین به بندگان دولت حواله کن و بنفس نفیس خود حرکت مفرمای که شمشیر دو رویه است و بیجان نتوان لذت
از تقدیر قادر بر کمال بکه رسد **بیت** مرو تا خاک تو بر چشم بندم ٭ مکن گر چشم بر اندیشه بندم ٭ فلک
روی چنین روشن ندیدست ٭ من از دیده بران آتش شنیدم ٭ تا زمانی در میدان جهد بر غزا و رسم هیجا
باقامت میرساند که هر یک از اسلحه بر زبان قال در مقال آمد نیزه می گفت شاها دست از من کوتاه کن که بر
زبان سنان من از بسیاری جدال و قتال کند شده و مرا بروی خصم مجال طعن نمانده مبادا که چون بجنبم
حرکت پریشان از من بظهور آید و تیر بگفت ای عقد شست تو عقد جوزهر گشاده بقصد این قصد پیش مردمن خود در
رفتن خاک بر سر کنم نباید که ترک تنگ چشم فلک که بر بام نجیم ست ترا در خانهٔ هشتم تیر کمین در کمان کند و کس بر سبیل خسات
وعنا بر تو خدنگ خطا روان کند و کمند می گفت که امروز سر رشتهٔ تدبیر از دست تفکر نباید داد که من ازین جنگ بید
و رزم بی حزم بر خود می پیچم ساعتی بموقف تامل کن که اسلام و اسلامیان چون طناب بر بسته ختم نعم تواند اللّه
با این طائفه رسم طناب اندازی را چندین اطناب مده **بیت** من برغبت پیش تو سر در طناب آورده ام ٭ تو
از زلف اندازی کمند انداز من ٭ فی الجمله آنشاه دین پناه کفرکاه بهمت قلت سپاه با گروه گمراه از نیمروز تا شا

بواسطه آنکه اکثر اسیران خویش و پیوند ایشان بودند مغموم و محزون گشتند و گریه و زاری در کار شد قاضی لشکر که از متقیان
عصر بود نزد سلطان رفت و کلمات رقت آمیز درمیان آورده دل سلطان را نرم ساخت و بعد ازان در باب
جماعت گناهگار شفاعت نمود سلطان بسمع قبول اصغا فرموده قلم عفو بر جرائم ایشان کشید و بعد ازین حال محمد
سلطان پسر بزرگ سلطان بلبن از ملتان بدیدن آمد و هدایای نفیس و پیشکشهای لائق گذرانید سلطان از آمدن او
خوشدل گشته بانواع شفقت گرامی داشته رخصت انصراف ارزانی فرمود درین اثنا تیمور با لشکر عظیم پائین لاهور و دیبالپور
رسید و میان او و محمد سلطان محاربه عظیم رفت و محمد سلطان با چندی از امرا بشهادت رسید میر خسرو درین جنگ اسیر گشته
خلاص یافت و خواجه حسن این مرثیه را نوشته بدهلی فرستاد و دیر یا زیست تا دهر ستمگر اگرچه مدتی عقد موافقت می بندد و عهد مصاحبت و
می پیوندد و میگردد و روزگار با سازگار اگرچه یکچند رسم رهنمائی نهد و وعده وفا امید می دهد میگذرد آسمان شوخ چشم که مردمک مردمی او
بحسن خناست معنویست اگرچه اول چون مستان بی آنکه هیچ گرمی باعث باشد می بخشید ولیکن آخر چون طفلان
بی آنکه هیچ حیای مانع آید باز می ستاند عادات معهود است زمانه حالیا بدین منوالست چه تجارب و چه مسامع دیده و شنیده
آمده است هر کرا چون ماه برآمده می بیند میخواهد که روی کمال او را بداغ نقصان سیاه کند و هر کرا چون ابر بر سر آمده می یابد
دران میکوشد که جوهر او را پاره پاره در اطراف آفاق پراگنده کند و درین باغ حیرت و بستان حسرت چنانکه هیچ گلی
بیخار نرست و هیچ دلی از خار خار نرست ای بسا سبزه نورسته که از خزان آفت از مقام لطافت زرد روی ماند
وای بسا نهال نوخاسته که از تند باد زمان بر خاک زمین پهلو نهاد بیت در باغ خزان ببین چه حد سرد سے کرد
بر پیر و جوان چه ناجوانمردی کرد یکی از امثال این تمثیل واقع خسرو نامی قاآن ملک غازیست انار الله برهانه
و اثقل بالحسنات میزانه که روز آدینه سوم ماه ذی الحجه سنه ثلث و ثمانین و ستمائه ماه چون مهر در دل کافر هیچ جادو
جهان پدید نبود و آفتاب بمصاحبت لشکر اسلام تیغ زبان برآمد و شاهزاده اعظم که آفتاب آسمان ملک بود و نور بیت
عزت در غره غزای او لائح و جهد افراط جهاد در ضمیر منیر او ثابت پای مبارک در رکاب درآورد و برای مشکل کشای
او عرض داشتند که تمر با تمامی لشکر بسه فرسنگی فرود آمده است چون بامداد شد بر عزیمت کوچ ازان مقام نهضت
فرموده و بیک فرسنگی آن ملاعین پیشواز آمد موضع مصاف در حدود دبلغ برکرانه لهاور اختیار کرد چنانچه متصل آب و مندی
کولابی بزرگ بود آنرا حصن حصین ساخت و صورت بست که چون کفار مقابل شوند و مرد داب در عون لشکر باشد تا نه لعین
و جله کسی رو بفرار تواند نهاد و نه ازان فحاذیل ساقه لشکر را آفتی تواند رسید و الحق آن احتیاط در نهایت حزم و غایت
کاردانی آن خانجهان ستان بود اما چون قضای بدبیر سد سر رشته همه مصالح از تاب میرود و سلک تدبیرها ازان بی نظام
میشود بیت هر کرا از بخت بد ره اوفتد کار او در کام بدخواه اوفتد بخت چون دیوانه از ره گم شود عقل چون یوسف بقعر
در چاه اوفتد قضا را آن روز ماه و آفتاب که نسبت بماه و کب دارند در نشانه ماهی آمیخته بودند و مریخ که سرخ روی

دیگر ملک باربیک باغنائم واسیران لشکر طغرل بملازمت رسیده ماجرای فتح بعرض رسانید سلطان بواسطه سیفانی
از ملک شرابدار بوقوع آمده بود ناپسندیده تعاقب کرده در آخر بنواخت و ملک شرابدار و سائر ترکان را فراخور حالت
انعام واکرام نوازش داده مقرر و طغرل لکش را در عطایا مساوی داشت بعد ازان طغرل بلکهنوتی آمده خویشان و مقربان
طغرل را سیاست نموده در بازار لکهنوتی بر دارها آویخت حتی قلندریکه نزد او مرتبه داشت او را با قلندران دیگر که یار او
بودند بقصاص رسانید و دیگر لشکریان طغرل را حکم فرمود که در دهلی بسیاست رسانند و بقراخان را چتر و دورباش و
سائر آلات پادشاهی داده در لکهنوتی گذاشت و خود لوای مراجعت برافراخت فرزند دلبند را در وقت وداع وصیت
چند نمود وصیت اول این بود که حاکم لکهنوتی را با پادشاه دهلی خواه خویش باشد خواه بیگانه در افتادن و بغی ورزیدن لائق نیست و اگر
پادشاه دهلی قصد لکهنوتی کند حاکم لکهنوتی را باید که انحراف ورزیده بجایی دور دست رود و چون پادشاه دهلی مراجعت نماید باز بلکهنوتی درآید و کار
خود بسازد وصیت دیگر آنست که در ستدن خراج از رعایا میانه روی کار فرماید نه آنقدر ستاند که متمرد و سرتاب شوند و نه آنقدر که عاجز
و زبون گردند و بحشم نیز آنقدر مواجب بدهد که ایشانرا سال بسال کفایت کند و از معیشت عسرت نکشند وصیت دیگر آنست که
در پرداخت امور ملکی بمشورت اهل رای که مخلص و خیرخواه او باشند شروع نماید بیت ز صد شمشیرزن رای قوی به * ز صد افسر کلاه
خسروی به * برای لشکری را بشکند پشت * بشمشیری یکی تا ده توان کشت * در اجرای احکام از هواپرستی اجتناب
نموده برای نفس خود خلاف حق نکند وصیت دیگر آنست که تتبع احوال حشم که لازمهٔ جهانداریست غافل نباشد
و نگاهداشت خاطر ایشانرا از ضروریات شمرده افراط و تفریط در باب ایشان کار نفرماید و هر کرا در این آورده تحریص
نماید او را دشمن خود دانسته اصغا بقول او نکند وصیت دیگر آنست که البته خود را در پناه کسی که از دنیا اعراض نموده رو
بجانب حق آورده باشد اندازد بیت حمایت را کنی دامان درویش * ز صد سد سکندر قوتش بیش * سلطان
اگر یکذره از حب دنیا در دل او یافته شود تجنب جسته بر قول و فعل او اعتماد ننماید گوش پسر را از در نصایح گرانبار
ساخته وداع فرمود و خود بمراجعت رو بدهلی نهاد و بهر شهر و قصبه که میرسید علما و مشائخ و معارف آنجا استقبال
کرده تهنیت مینمودند و تحف و هدایا میگذرانیدند و بخلعت و انعام نوازش می یافتند و در شهرهای بزرگ قبها میبستند
و شادیها میکردند چون از بداون گذشت و گنگ را عبره کرد سادات و قضات و سائر مشاهیر دهلی استقبال کرده رسوم
تهنیت بجا آوردند و بتفقدات خسروانه سربلندی یافتند و چون سلطان بدهلی رسید بخیرات و صدقات پرداخته ارباب
استحقاق را خوشدل ساخت و خود بخانهای علما و درویشان رفته فتوح و نذور فراخور حالت ایشان گذرانید و زندانیان
راکه بواسطه مال محبوس بودند رها کرد و بقایای رعایا که در دفتر بود معاف فرمود و ملک الامرا که نیابت غیبت بعهدهٔ او
بود بواسطه حسن تدبیر او که در پرداخت مصالح ملکی بظهور آمده بود بانواع نوازش سرفراز گشت بعد ازان فرمود تا در بازار
دهلی دارها نصب کنند و اسیران لشکر طغرل را که از دهلی و لکهنوتی رفته با او پیوسته بودند بران دارها کشند اهل شهر

طغرل در برابر آمده بعد محاربه غالب گشت طغرل را ازین کار قوت و مکنت تمام حاصل شد سلطان از شنیدن
این خبر کلفت اثر آزرده و غمناک و درهم شد و ملک ایتکین را سیاست فرموده بدروازهٔ اوده آویخت و لشکر دیگر بر سر طغرل
تعیین فرمود و طغرل این لشکر را نیز شکست سلطان را ازین خبر غصه و غضب زیاده شد و همت عالی و عزم ملوکانه
قرار رفتن خود داده فرمان داد تا کشتی بسیار در جون و گنگ مستعد سازند و خود برسم شکار بجانب سنام و سامانه
بیرون آمد و ملک سونج جاندار را بنیابت سامانه تفویض فرموده بقراخان را با لشکر خاصه همراه گرفت و از سامانه بازگشته
در میان دو آب آمده از گنگ عبور کرده راه لکهنوتی پیش گرفت و ملک الامرا به نیابت غیبت در دهلی گذاشت
و از غایت عزم و اهتمام که داشت ملاحظه برسات ننموده بکوچ متواتر بجانب لکهنوتی نهضت فرمود بیت مهر سپهر
زروی کدخدایی ٭ سکون ثریا بدالا بادشاهی ٭ جهان او را بود کو بر شتابد ٭ جهانگیری توقف بر نتابد ٭ چون
سلطان را بواسطه کثرت باران و صعوبت راه توقف باشد طغرل فرصت یافته لشکر خود مستعد ساخته راه جاجنگر
پیش گرفت تا جاجنگر بگیرد و چندگاه در انجا بماند و چون سلطان از لکهنوتی مراجعت نماید باز بلکهنوتی در آید خلائق
از خوف سیاست سلطان بلبن طوعاً و کرهاً موافقت او نمودند چون سلطان بلکهنوتی رسید چندروز
توقف کرده استعداد لشکر نموده از پی طغرل بجانب جاجنگر روان شد و شحنگی لکهنوتی را حواله سپهسالار حسام الدین
وکیل در ملک باربک نمود چون در حدود سنارگانو رسید دنوج رای که ضابطه سنارگانو بود بخدمت رسید در
سلک دولتخواهان منتظم گشت و تعهد نمود که اگر طغرل ارادهٔ گریختن دریا نماید نگذارد و سلطان به تعجیل تمام عزیمت
جاجنگر نمود و چون چند منزل رفت طغرل منقطع گشت و هیچ کس از و نشان نمیداد و ملک باربک بیک برس را فرمود
تا هفت هزار سوار انتخابی همراه گرفته ده دوازده کروه پیش میرفته باشد هر چند برکیان پیش میرفتند و تتبع طغرل مینمودند
نشان و اثری نیافتند تا روزی از لشکر مقدمه ملک محمد تیرانداز حاکم کول و برادر او ملک مقدر و یک کس دیگر که
بطغرلکش اشتهار یافته بود با سی چهل سوار بطریق زبان گیری پیش میرفتند ناگاه چند نفر از لشکر طغرل را دریافتند
و از انها معلوم نمودند که ازینجا تا لشکر طغرل نیم کروه مسافت بیش نیست و امروز مقام است و فردا بجاجنگر خواهد آمد
چون سواران برکی بر پشته بر آمدند دیدند که بارگاه طغرل بر پای شده و لشکر او بغفلت تمام آرام گرفته شمشیرها
کنده بیخبر بر بارگاه طغرل زدند طغرل از ترسی که برو مستولی شد از راه طهارت خانه بیرون آمد و بر اسپ بی زین سوار
شده خود را در آبی که نزدیک لشکر او بود زد و لشکر او نیز از هول و هیبت پراگنده گشته روی بانهزام نهادند
ملک مقدر طغرلکش دنبال طغرل گرفته در کنار آب باو رسید طغرلکش تیر به پهلو او زد چنانچه از اسپ
فرود آمده سر او را بریده تن او در آب انداخت و سر او را در ته دامن پنهان نموده خود را بدست و رو شستن مشغول گردانید
همدران ساعت ملک باربیک که سر لشکر مقدمه بود آنجا رسیده سر طغرل را با فتح نامه بخدمت سلطان ارسال نمود

جای آشتی نگاهداری و در آزار ...

حاشیه: طنبات ... ـ الحسب ضرورت ... ـ دین عفو ـ

بیت هر سر را خود برافرازی + ناتوانی زبان ... + واگر ...

ذکر سلطان غیاث الدین

بیت هر سر را خود برافرازی + ناتوانی زبان بینداری + واگر ... سخن چین اصغا کنی و راه آمد و شد ایشان را بر خود

تعجیل نفرمائی که جراحت تیر تیغ ایشان و دالتیام نپذیرد و تدارک آن دشوار بود و دیگر تا مهم را اندازی که برائت

مفتوح نفرمائی که مطیعان حضرت و مخلصان دولت در هراس شوند و خللهای عظیم در امور مملکت پیدا آید و دیگر بیست ... کار

شروع در آن ننمائی که ناتمام گذاشتن لائق بحال پادشاهان نبود بیت تا نکنی جای قدم استوار پای منه در طلب هیچ کار و

بی مشورت عقلا در هیچ کار عزیمت نفرمائی و مهمی که از دیگری بر آید خود مباشرت آن اجتناب نمائی و در جمله امور جهانبانی با خبر بود از نیک و بد

خلق ست و در معاملات میانه روی را کار فرمائی که از زشت و فهم نفع عام خبردار ستی و سهلگیری متمردان الطغیان و تمرد در سر افتاده همه

وقت در محافظت خود که متضمن صلاح عام است مبالغه نمائی و درگاه خود را از پاسبانان و چاوشان مخلص و معتمد مملو دارد و در حق برادر

خود مهربان باشی و سخن هیچکس در حق او نشنوی مر او را بازوی خود تصور کنی و جاگیر او برا و مقرر داری سلطان این نصائح را بپسر خود خوانده

امارت بادشاهی داده او را بجانب ملتان رخصت فرمود و بعد از یکسال پسر خورد خود بغراخان را که ناصر الدین خطاب داشت

سامانه و سنام را بجاگیر او مقرر نموده بسامانه فرستاد و نصیحت چند گفته فرمود که در آنجا رفته لشکر قدیم خود را مواجب زیاده

و آنقدر لشکر جدید که در کار باشد نگاه دارد و از درآمدن مغول خبردار باشد و در پرداخت امور ملکی با دانایان که محرم او نباشند مشورت

نماید و اگر اموری که در پرداخت آن اشکال و اضطرابی روی دهد حادث شود حقیقت آنرا بما معروض دارد تا با پیچه

امر نمائیم عامل باشد و بغراخان را از شراب خوردن منع نموده گفت اگر من بعد شرب خمر نمائی ترا از این اقطاع معزول

نموده اقطاع دیگر عوض نخواهم داد و در نظر من همیشه خوار و ذلیل خواهی بود بغراخان نصائح که از پدر شنید در گوش

هوش جا داده راست روی شعار خود ساخته ترک مالایعنی نمود و چنان شد که اگر مغول در هندوستان دریا

محمد سلطان از ملتان و بغراخان از سامانه و ملک باربک بیک ترس از دهلی نام د ایشان گشتی و تا آب بیاه که قرب قصبه

سلطان پور است رسیدند و شر مغول را دفع کردندی العبادا انکه کار سلطان بلبن استقامت یافت و منازعا

ملک معدوم و مقهور گشتند طغرل که بنده بود ترک چستی و چالاکی و سخاوت و شجاعت اتصاف داشت و حاکم بلاد

لکهنوتی بود چون دید که سلطان پیر شده و هر دو پسر خود را برابر مغول گذاشته و از هر سال آمدن مغول م گرفتاری

به نهاد نظر بجمعیت و سامان خود کرده از روی طغیان بنیاد بغی نهاده مال و فیلی که از جاجنگر آورده بود بدهلی را

شده حصه از ان بسلطان نفرستاد و چتر بر سر گرفته خود را سلطان معین الدین خطاب کرده لوای مخالفت برافراخت

چون سخی و باذل بود اهل آن دیار مطیع و منقاد او شده کار او بالا گرفت بیت جوانمرد و همواره با کس بود + کس را

نباشد که ناکس بود + چون خبر طغیان طغرل بدهلی رسید لشکری نامزد فرموده ملک اتبکین موی دراز که امین خان

خطاب داشت و حاکم اوده بود سر لشکر ساخته با امرای دیگر بمثل تمرخان شمسی و ملک تاج الدین پسر علیخان شمسی

روانه ساخت چون ملک اتبکین با لشکر خود از آب ... درگذشته بر سمت لکهنوتی روان شد

ـ ازے ـ ل

دیگر را وجدی پیدا آمد و همه در رقص آمدند و او دست بر سینه پیش ایشان ایستاده زار زار میگریست و اکثر در مجلس او اشعاری که متضمن
موضع موعظت بودی خواندندی اشتغال ذکر را ترک داده متوجه آن گشتی و رقت و آب چشم نمودی گویند که از دختران سلطان شمس الدین
در حبالهٔ سلطان محمد بود اتفاقاً سلطان محمد را در حالت مستی سه طلاق بر زبان رفت و چون بغیر حلاله علاجی نبود آن عورت را در حبالهٔ
شیخ صدر الدین ولد شیخ بهاء الدین زکریا در آوردند پس از زفاف که شیخ را تکلیف طلاق کردند آن عورت گفت که من از خانهٔ این
فاسق پناه بتو آورده ام خدا روا ندارد که باز بدست او مبتلا شوم شیخ در جواب گفت که از زنی کم نتوان بود و طلاق نداد سلطان
بیتاب شده در مقام انتقام شد اتفاقاً درهمین اثنا مغول رسید و سلطان بالضرورت دفع آنها را مقدم داشته بمقابله شتافت و شهادت
یافت و دو نوبت از ملتان کس بطلب شیخ سعدی علیه الرحمه بشیراز فرستاده مبلغها ارسال نموده خواست که برای شیخ در ملتان خانقاه
بسازد و دیهها وقف نماید شیخ بواسطهٔ ضعف و پیری نتوانست آمد و دو نوبت سفینه متضمن اشعار خویش بخط خود نوشته نزد سلطان
محمد فرستاد و عذر نا آمدن و سفارش امیر خسرو ضمیمهٔ آن ساخت و هر سال محمد سلطان از ملتان بدهلی بخدمت پدر آمدی و تحف و هدایا
گذرانیدی و نوازش یافتی و بازگشتی در آن سال که دیگر بازگشت نشد بلبن در وقت رخصت فرزند را در خلوت طلبید و گفت عمر من در ملکی
و پادشاهی گذشته و مرا اقسام تجارب حاصل شده میخواهم که ترا وصیتی چند که لازمهٔ جهانداریست بکنم که بعد از من ترا بکار آید وصیت
اول آنکه چون بر تخت سلطنت جلوس نمائی امر جهانداری را که در حقیقت خلافت خدای عز و جل است اندک و سهل ندانی و عزت این امر را که بس
بزرگست بارتکاب قبائح اعمال و رذائل و صفات ابدال و خواری مبدل نگردانی و مردم اراذل و لیام را در این کار شریک خود نسازی بیت
سفله فطرت را ره مده بساحت قرب * لیام را نتوان منصب کریمان داد * وصیت دیگر آنست که ذرهٔ سطوت را در محل خویش را مده از خواهش
نفس خود مجتنب نمائی و جز برای خدا کار نکنی و خزائن و دفائن که از عطایای حق تعالی بانیست در اعلای حق و رفاهیت خلق تصرف نمائی دیگر آنکه اعدای
دین و فساق و ظلمه را همه وقت مخذول و منکوب داری دیگر آنکه از احوال و افعال ولایت و عمال خود همه وقت باخبر باشی و ایشان را بر محاسن افعال
و فضائل اخلاق تحریص نمائی دیگر آنکه قضات و حکام متقی و متدین بر خلائق نصب فرمائی تا رواج دین حق و رونق عدل میان خلائق پدید آید
دیگر آنکه در خلا و ملا لوازم حشمت و عظمت پادشاهی مراعات نموده در هیچ وقت از اوقات بمطایبه و سائر مالایعنی اشتغال ننمائی بیت
لوازم حشمت را بجد صیانت کن * که هزل با همه کس کم کند مهابت را * دیگر آنکه مردم صاحب همت نیک اندیش و شاکر نعمت را بانعام
و اکرام پیش آمده در نگاهداشت خاطر ایشان مساهله نکنی و در ترتیب مردم صاحب هنر و خردمند که موجب رونق و رواج کار مملکت
سعی نمائی و از خدا ناترسان چشم وفاداری و صلاح ملک و دین در دو روی و دو رنگی این طائفه دانی بیت گوهر نیک را ز عقده مریز
وانکه بدگوهرست از آن پرهیز * بدگهر با کسی وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند * وصیت دیگر آنکه همت و پادشاهی لازم و ملزوم
یکدیگر اند و عقلا و حکما این هر دو را بدو برادر توامان تشبیه کرده اند و گفته اند که همت پادشاه را باید که پادشاه همتهای
و گفته اند که همت پادشاه اگر مانند همتهای سائر باشد میان او و سائر الناس فرق نباشد و پادشاهی با بی همتی جمع نشود دیگر آنکه
هر کرا بزرگ گردانی تا بزرگ نیستی که از او بوقوع آید بر زمین نیندازی و مردم مخلص هواخواه بی ضرورت مصلحت ملکی تیار آری و دوستان را دشمن نگردانی

شمند وبا ایشان مدد معاش مقرر شود زیادتی بازیافت وازین جهت درمیان مردم پریشانی واندوه پیش آمد وجمعی بخدمت امیرالامرا فخرالدین کوتوال تحفه برده حقیقت حال گفتند وملک الامرا تحفه ایشان بگرفت وگفت اگر از شما رشوت گیرم سخن مرا اثر کمتر باشد وهمانساعت بخدمت سلطان رفته درجای خویش متفکر واندوهناک ایستاده وسلطان حزن او دریافته سبب پرسید بعرض رسانید که شنیده‌ام پیرانرا سلطان رد فرموده علوفه ایشان بریده است درفکر شده‌ام که اگر قیامت نیز پیرانرا رد کنند حال من چه شود وسلطان دانست که چه میگوید وسخن ملک الامرا درگرفت واو را درگریه آورد وحکم فرمود که تنخواه آن مردم بحال خود باشد وهیچگونه بازیافتی نشود بیت قرب سلطان مبارک آنکس راست * که کند کار مستمندی راست * بعد از چندگاه شیرخان عمزاده سلطان بلبن وفات یافت …ند سلطان فرموده او را درفقاع زهر دادند واین شیرخان بنده التمش بود از بندهای چهلگانی که بمرتبه امارت …سیه بود حصار تبرهنده وبهنیر را او عمارت کرده ودر بهنیر گنبد عالی بنا نمود واین شیرخان از عهد سلطان ناصرالدین تا زمان …ن بلبن سنام ولاهور ودیبالپور وسائر اقطاعات که درسمت درآمد مغول واقع است داشت و… نوبت بر سر مغول رفته هزیمت داده در غزنین خطبه بنام سلطان ناصرالدین خوانده بود وشجاعت ومردانگی وکثرت … او مغول را مجال درآمدن هندوستان نبود وچون دانسته بود که سلطان بلبن درهلاک بندهای شمسی سعی تمام دارد در دهلی نیامد وبعد از وفات او سلطان بلبن سنام وسامانه بتیمورخان که او هم از بندگان چهلگانی بود حواله … و ولایت دیگر را بامرای دیگر تفویض نمود ومغول که در ایام حکومت شیرخان گرد هندوستان نمی توانست گشت باز بسرحد هند مزاحمت دادن گرفت بجهت تدارک این امر سلطان بلبن پسر بزرگ خود محمد سلطان را که بخان شهید مشهورست وقاآن ملک خطاب داشت وبکمالات صوری ومعنوی آراسته بود چتر ودورباش داده ولیعهد …دانیده سند را با توابع ومضافات او مفوض داشت وباجمعی از امرا ومردم دانا باستعداد بملتان فرستاد واین محمد نسبت به برادران دیگر نزد سلطان عزیزتر بود وهمه وقت با اهل فضل وکمال مصاحبت ومجالست نمودی وامیر خسرو وامیر حسن پنجسال در ملتان درخدمت او بودند ودرسلک ندما مواجب وانعام می یافتند وایشانرا نسبت بندیمان دیگر دوستتر داشتی ونظم ونثر ایشانرا بعنایت خوش کردی وآنچنان مودب ومهذب بود که درمجلس فرماندهی اگر تمام روز وشب نشستی زانوی خود بالا نکردی وسوگند او جز لفظ حقا نبودی ودرمجلس شراب واوقات غفلت ومستی حرف ناملائم بر زبان او نرفتی بیت ادب بزرگ کند مرد را تو شاهد طبع * بحلیه ادب آرای تا بزرگ شوی * وبمشایخ وعلما اعتقاد تمام داشت گویند شیخ عثمان مردی که از بزرگان وقت بود بملتان آمد شاهزاده تعظیم او بجا آورده نذرها …رانید والتماس توطن شیخ در ملتان نموده خواست که جهت او خانقاه بسازد ودیه‌ها وقف نماید شیخ اختیار ننموده … روزی ش مذکور ش صدرالدین پ شیخ بهاءالدین زکریا درمجلس حا بودند از استماع اشعار عربی ایشان وذوق ودرویشا…

ل آمد و شد نمانده بود و دروازه‌های شهر را که بجانب قبله بود نماز دیگر از خوف ایشان می‌بستند و کسی بعد از نماز عصر زیارت
رگی نمی‌توانست رفت و بر سر حوض سلطان می‌آمدند و سقایان و کنیزان آبکش را مزاحمت میرسانیدند سلطان همدرین
ال دفع ایشان را از مهمات دیگر مقدم داشته جنگلها را باهتمام مقطوع و مخلوع ساخته خیلی از مفسدان را علف تیغ گردانید
ر کوالکر حصار محکم بنا فرموده در حوالی شهر چند جا تهانها نشاند و زمین تهانها را در میان لشکر خود مقسوم گردانید که هر کس از
ضه خود خبردار باشد بعد از آن مردم شهر از فساد میوان آسوده شدند وقتیکه سلطان از قطع جنگل و دفع میوان فارغ گشت
صبات و قریات میان دوآب را به جاگیرداران زبردست حواله فرمود تا متمردان را نهب و تاراج نموده بقتل رسانیدند
لاد و اتباع ایشان را اسیر ساختند و فساد ایشان را بالکلیه از میان برداشتند بعد از آن دو نوبت سلطان از شهر بیرون
مده بجانب کنبله و پتیالی لشکر کشیده متمردان و مفسدان آن نواحی را علف تیغ ساخت و راه هندوستان را که باقطاع
هل هند چون جونپور و بهار و بنگاله باشد مسدود گشته بود مفتوح گردانید و از آن نهب و غارت غنیمت بسیار از برده و مواشی
هلی رسید و در کنبله و پتیالی و بهوجپور که مسکن و ماوای رهزنان بود حصارهای محکم و مساجد رفیع بنا نمود و آن هر سه
حصار را با افغانان سپرد و آن قصبات را بجمعیت افغانان مستحکم گردانید و هم در آن ایام حصار جلالی که مسکن قطاع الطریق
و عمارت فرموده متوطن مسلمانان گردانید و هنوز از این مهم نپرداخته بود که خبر فتنه و فساد مردم کتهر و استیلای آنجماعت و
بونی حاکم بداون و امروهه بعرض سلطان رسید سلطان از کنبله و پتیالی بشهر مراجعت فرموده فرمان داد تا لشکر ساخته شود
خلق چنان نمود که بطرف کوهپایه خواهد رفت پیش از آنکه سراپرده خاص بیرون آرند با پنج هزار سوار جرار بطریق ایلغار
و شب در میان کرده از گذرگاه گنگ عبور نموده در ولایت کاتهر در آمد و حکم قتل و غارت فرمود و جز زنان و طفلان
سی را زنده نگذاشت و هر که از جنس مرد بهشت سالگی رسیده بود علف تیغ ساخت و از کشته‌ها توده‌ها شد و از آن عهد
تا عصر جلالی هیچ مفسد در کاتهر سر برنیاورد و ولایت بداون و امروهه از شر کاتهریان سالم گشت بعد از آن سلطان بلبن
مظفر و منصور بشهر مراجعت فرمود بعد از چندگاه لشکر بسمت کوهپایه کشیده حوالی آن کوه را تاراج کرده و لشکر را درین
فتح اسپ بسیار بدست آمد چنانچه بهای اسپ بسی و چهل تنگه رسیده بود سلطان بلبن منصور و مظفر بدهلی مراجعت
فرمود هرگاه سلطان بلبن از لشکر مراجعت نمودی صدور و اکابر شهر در سه منزل باستقبال رفتندی و در شهر قبها بستندی
و شادیها کردندی و آنچه بتاخیر میشد همه را باطراف ولایت فرستاده باهل استحقاق قسمت نمودی و بعد چندگاهی
بطرف لاهور نهضت نموده حصار لاهور را که مغولان خراب کرده بودند از سر عمارت فرمود و مواضع نواحی لاهور که از
آسیب مغولان خراب گشته بود آبادان گردانیده باز بدهلی آمد درین وقت بعضی از کفار بعرض سلطان بلبن
رسانیدند که جمعی کثیر از سپاهیان که از زمان سلطان شمس الدین مواضع در جاگیر خود یافته بودند تا امروز در تصرف دارند
اباب الخلاف در جاگیر ایشان بسیار است سلطان فرمود کسانیکه پیر شده اند و از ایشان تردد نمی‌آید از سپاهگری معاف

شدی و بتعزیت رفتی و پسران و خویشان میت را بخلعت نوازش فرمودی و وظیفه میت را بر وارثان او مقرر داشتی
و با چندین حشمت و دبدبه اگر در عین سواری خبر یافتی که فلان جا مجلس وعظ است در ساعت فرود آمدی و تذکیر شنیدی
و گریه کردی بیت ز پیغمبر وی از اینجا خاست + که جهان از عدل و علم آراست + روز خلوت گلیم پوشیدی
به نماز و نیاز کوشیدی + روی بر ریگ و دل چو دیگ بجوش + دل سخن گستر و زبان خاموش + تا بدیدی ولیش
بدیده راز + دیدی بنهای این نشیب و فراز + با وجود اینهمه اعمال و افعال حسنه در باب اهل بغی و طغیان خدا ترسی
در گوشه نهاده بکمال جباری و قهاری سا کار فرمودی و سر سوزن از رسوم جباره فرو نگذاشتی و بواسطه بغی یک کس
لشکری و شهری بر انداختی و مصالح ملک بر همه مقدم داشتی چنانچه اکثر ملوک شمسی را که سرکار او بودند بانواع حیله و اقسام
تدبیرات مستهلک ساخت چون اسباب سلطنت و شوکت او مهیا گشت چندی امرای شمسی بعرض رسانیدند که چون
قوت و قدرت بهم رسیده گجرات و مالوه و دیگر بلاد هند را گذاشتن نه لائق ست سلطان در جواب گفت که
بواسطه ملاحظه در آمدن مغلان که هر سال تاخت می آورند از دهلی به بلاد دور دست نمی توانم پرداخت اول از
ولایت خود جمعیت خاطر باید نمود و آنگاه فکر دیگر ولایت کرد و سخن سلاطین سلف ست که ملک خود را مضبوط و
امن داشتن بهتر از آن ست که بملک دیگران دست زنند و آنکه در امنیت ملک دقیقه فرو گذاشت نماید عندالله
ماخوذ باشد و هم در سال جلوس که سنه اربع و ستین و ستمائه باشد شصت و سه فیل تاتارخان پسر ارسلاخان از
لکهنوتی فرستاده و در شهر قبهابستند و شادیها کردند و سلطان بلبن بر چبوتره ناصری که بیرون دروازه بداونست بار عام
داد و امرا و ملوک و صدور و اکابر حاضر شده پیشکشها گذرانیدند و بصلات و انعام سرافراز گشتند و سلطان بلبن را چون
بشکار میل تمام بود حکم کرده بود که در حوالی شهر تا بست کروهی محافظت شکار نمایند و میر شکاران را ترا و مرتبه بزرگ بود
و صیاد بسیار نوکر داشتی ایام زمستان هر روز وقت سحر سوار شدی و تا قصبه ریواری و پیشتر از آن رفتی و شکار کردی
و پاره از شب گذشتی بشهر در آمدی و شب در بیرون نکردی و مقدار یک هزار سوار که سلطان ایشان را شناختی و یکهزار کس از
جنس نایک و تیرانداز بنوبت در رکاب سلطان بودندی و همه ایشان طعام از مائده سلطان خوردندی چون خبر مواظبت
نمودن سلطان در شکار بهلاک خان در بغداد رسید گفت بلبن بادشاهی ست پخته بظاهر بخلاق مینماید که بشکار میرود و در معنی
ورزش سواری میفرماید و لشکر خود را توزک میدهد و پاس ملک خود میدارد چون این سخن بسلطان بلبن رسید خوشش آمد و
برکیاست هلاکو آفرینها کرده گفت قواعد ملک داری را کسانی دانند که جهانداری کرده و ملکها گرفته باشند و چون بواسطه غفلت و
بی استقلال پسران شمس الدین در جمیع امور جهانبانی خللها کلی راه یافته بود و فرمان و ضوابط ایشان را هیچ اثری و رونقی نمانده جماعت
میوان که در حوالی شهر بودند بواسطه جنگلهای انبوه که دران نواحی رسیده بود بنیاد تمرد و فساد نهاده قطع طریق مینمودند و شبها بدرون شهر آمده
خانها نقب میزدند و اسرا مردم میبردند و سراها را که در حوالی شهر بود بقهر و غلبه غارت مینمودند و از چهار طرف راهها مسدود گشته سوداگران را

ذکر سلطان غیاث الدین

شنیده ام که می گفتند پادشاهی که در ترتیب بار و دبدبه سواری آداب و رسوم سلطنت را محافظت نماید و از احوال و
اقوال حشمت و پادشاهی مشاهده نشود هیبت او در دل خصمان ملک و رعایای ممالک نشیند و خللها در کار مملکت
راه یابد و آراستن مجالس جشن از بساطهای منقش و اوانی زر و نقره و پردهای زربفت و انواع فواکه و اطعمه و اشربه و قبول مباح
نمودی و در روز جشن تا آخر روز در مجلس نشستی و پیشکشهای خوانین و امرا در نظر گذشتی و چون پیشکش یکی از اعیان
گذشتی معرفان مجلس از صفات پسندیده و خدمات شایسته او بعرض میرسانیدند و در مجالس جشن سرود گفتندی
و شعرا قصائد مدحیه خواندندی و باصلات انعامات نوازش یافتندی گویند هیچ یک از خدمتکاران قدیم او که محرم مجلس خاص
بودند او را هیچگاه بیکلاه و موزه بارانی ندیدند و هرگز در مجلس قهقهه بخندید و دیگری هم پیش او نخندیدی و میگفت آنقدر رعب
و هیبت که از وقار و تمکین پادشاه در دل خلائق میرود و از سیاست نمیرود و عدم هیبت پادشاه سبب طغیان و سرکشی
رعایا میگردد و اگر این چنین پادشاه چندگاه بر تخت بماند بسی نگذرد که خللها برخیزد و فتنه و فساد پدید آید و قواعد عدالت مختل
و ابواب ظلم و تعدی مفتوح گردد و سلطان غیاث الدین در کل حال اعتدال مرعی داشتی و لطف و غضب را در محل خویش
بکار آوردی و بارها می گفت که اهمیک پادشاه در اوضاع و احوال خود رسوم جبابره را کار می فرماید بسه اشراک باخدا و
خلاف سنت مصطفی است صلی الله علیه و سلم مکافات این جرم جز عذاب نیست تلافی این نتوان کرد مگر آنکه بچهار چیز اول
آنکه قهر و سطوت خود را در محل خویش مصروف دارد و خبر از رفاهیت خلق و ترس حق در نظر او نباشد دوم آنکه نگذارد که در ممالک
او فسق و فجور علانیه بوقوع آید و سد این باب فرماید و فاسقان و بیباکان را دائم منکوب و مخذول دارد سوم آنکه کار عمل
شغل بمردم دانا و شایسته و بادیانت خداترس تفویض نماید و مردم بداعتقاد را در ملک خود جا ندهد که سبب اختلال
خلق خدا شوند چهارم آنکه در عدالت و دادخواهی و استقصا نماید بمرتبه که آثار ظلم و تعدی در دیار او نماند هیبت پادشاه
بعدل و داد بود و بنظام پادشاهی چراغ باد بود و حقیقت سلطان بلبن بر سرای ملک باخلیفی و خلائی رسیدی آنجا توقف کردی
و امرا و ارکان مملکت را گماشتی که چهار در دست اهتمام میبودند و اول مرثیان و پیران و عورات و اطفال بیماران
الغرض بی مزاحمت اقوال میگذرانید و تمامی خیالات و بیماریهای خود را در گذرانیدن خلائق مشغول داشتی و زیرین جا
چندروز توقف کردی تا خلائق بسهولت گذشتی سلطان بلبن اگرچه در ایام خانی خود بشراب خوردن و جشنها ساختن
و امرا و ملوک را مهمان گرفتن و قمار باختن و زر قمار را بر اهل مجلس نثار کردن رغبت تمام داشت و دائم در مجلس او
ندیمان شیرین سخن و مطربان خوش آواز می بودند اما بعد از آنکه پادشاه شد گرد این اعمال نگشت و نام شراب و شراب خواران
و سایر مناهی را از مملکت خود برانداخت و بصیام و نفل و قیام شب و مواظبت جمعه و جماعات و نماز اشراق و چاشت
و تهجد اشتغال داشت و اصلا بی وضو نبودی و در حضور علما و صلحا دست بطعام نبردی و در وقت طعام خوردن
مسائل شرعی از علما تحقیق نمودی و در خانهای بزرگان رفتی و بعد از نماز جمعه بزیارت مقابر گردی و در جنازه اکابر حاضر

اجلاس دادند و بیعت تمام و خاص منعقد گشت سلطان غیاث الدین بندهٔ سلطان شمس الدین بود و از جملهٔ بندگان چهلگانی
سلطان شمس الدین را چهل غلام ترک بود. که هر یک بمرتبهٔ امارت رسیده بودند و این جماعت را چهلگانی گفتندی
سلطان غیاث الدین بادشاهی بود دانا و پخته و صاحب وقار و کارها از روی فهمیدگی و سنجیدگی کردی بیت
چه نیکو متاعیست کار آگهی ؛ کزین نقد عالم مبادا تهی ؛ کسی سر برآرد بعالم بلند ؛ که در کار عالم بود هوشمند ؛ کار ممالکت را
جز باکابر و مردم دانا نسپردی و ارازل را در کارها دخل ندادی و تا نسب و صلاح و تقوی و دیانت هر کسی مشخص نشدی
شغل و عمل نفرمودی و در تصحیح نسب مبالغه نمودی و تفحص بسیار کردی و اگر بعد از سپردن شغل و عمل در کسی نقص ذاتی دریافتی
یا صفاتی گمان بردی فی الحال معزول ساختی تا آخر ایام بادشاهی که مدت بیست و دو سال باشد با ارازل و لئام همزبانی
نکرد و مسخره و هزال را در مجلس خود راه نداد گویند فخر آمانی نام رئیسی بود سالها خدمت درگاه کرده بیکی از مقربان بادشاه
التجا آورده تقبل مال بسیار نمود که اگر سلطان یکبار با وی همزبانی فرماید مال کثیر از نقد و جنس پیشکش نماید چون این معنی بعرض
سلطان رسید فرمود که رئیس امیر بازار است و همزبانی سلطان با او مهابت بادشاهی در دل عوام کم شود و در حشمت و
عظمت بادشاهی نقصان راه یابد و جمیع اوصاف سلطان غیاث الدین پسندیده بود و در داد و عدل هیچ یک از سلاطین
سابق عدیل او نبود منقول است که ملک بقبق پسر جاندار فراش خود را تازیانه چند زد و آن فراش در زیر تازیانه فوت کرد ملک
بقبق مذکور را در ته تازیانه بقصاص رسانید و هیبت خان پدر ملک قران علائی که بندهٔ مقرب سلطان بلبن بود شخصی را
در حالت مستی بکشت اولیاء مقتول نزد سلطان آمده دادخواهی کردند سلطان فرمود تا هیبت خان را پانصد تازیانه
زدند و او را بزن مقتول سپردند و مردم در میان آمده به بیست هزار تنگه مصالحه نموده او را از دست آن زن خلاص کردند
و هیبت خان تا روز وفات از خانه بیرون نیامد همچنین چندی از امرا را بواسطهٔ قتل ناحق که از ایشان بوقوع آمده بود بقصاص
رسانید و این که قاتل از امرا و ملوک و مقتول از مردم سهل و ریزه است پیش او منظور نبود و در صحبت اهل وعظ حاضر شدی
و موعظت شنیدی و گریه کردی و اوامر و نواهی را کما ینبغی رعایت نمودی و ضوابط سلطنت و قوانین مملکت که بعد از
ایام شمس الدین التمش مختل و مندرس گشته بود تجدید استحکام و استقامت داد و از قهر و سیاست او هیچکس را قدرت آن
نبود که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون تواند نهاد و طریقهٔ داد و عدل را چنان پیش گرفت که جمیع رعایا و کافهٔ برایا ممالک
برعیت تمام مطیع و منقاد او گشتند و اکثر سران و سروران که بعد از وفات سلطان شمس الدین از جاده
بخودکامی و گردنکشی سر برآورده بودند مطیع و فرمان بردار شدند عدل وقتی که شمع افروز دلها گرگ را گوسفندی آموزد
و در آرایش لباس و مراعات حشمت و شوکت بادشاهی در وقت بار و خلوت مبالغه نمودی و در نشست و خاست
آنچنان از روی هیبت و جلال و عظمت سلوک نمودی که بینندگان را از دیدن آن زهره بگداختی و از شکوه عظمت بادشاهی
ادتمردان دور و نزدیک را لرزه بر دل افتادی بارها گفتی که من از بزرگان که در مجلس سلطان شمس الدین اعتبار تمام داشتند

آغاز مخالفت نهاده اند سلطان از دهلی بجانب ترهنده متوجه شد تا چون نزدیک به هانسی رسید امرای مذکور نیز بطرف کهرام و کیتهل حرکت نموده جمعی را درمیان آوردند و بصلح قرار داده بعهد و سوگند سلطان را ملازمت کردند و سلطان حکومت لاهور بملک جلال الدین تفویض نموده بدهلی مراجعت کرد و در سنهٔ ثلاث و خمسین و ستمائه مزاج سلطان با والدهٔ خویش ملکهٔ جهان که در حبالهٔ قتلغخان بود منحرف گشت و ولایت اوده بجاگیر قتلغخان قرار داده رخصت آنصوب فرمود و در اندک مدت از آنجا تغیر کرده به بهرایچ فرستاد قتلغخان از آنجا گریخته بطرف سور رفت ملک عزالدین کشلوخان و بعضی امرای دیگر با او موافقت نموده بنیاد بغی نهادند سلطان الغ خان بلبن را با لشکرهای گران بر سر ایشان تعین نمود چون فریقین بهم قریب شدند جمعی از دهلی مثل شیخ الاسلام سید قطب الدین و قاضی شمس الدین بهرایچی قتلغخان و کشلوخان را ترغیب آمدن دهلی و گرفتن شهر نمودند و مردم دهلی را نیز در خفیه بربیعت ایشان تحریص میکردند چون الغ خان بلبن را بر این معنی اطلاع افتاد سلطان حقیقت حال معلوم کرده عرضداشت نمود که جماعت مذکوره را متفرق سازد سلطان فرمان داد تا آنجماعت بجاگیرهای خود رفتند درین حال قتلغخان و ملک کشلوخان مسافت صد کروه در دو روز قطع نموده از سامانه بدهلی آمدند چون دیدند که آنجماعت در دهلی نیستند ایشان نیز متفرق شدند الغ خان بلبن نیز متعاقب بخدمت سلطان رسید و در آخر این سال لشکر مغول بنواحی اچه و ملتان آمد و سلطان بجهت دفع ایشان عزیمت نمود و لشکر مغول بی جنگ برگشت و سلطان نیز معاودت فرمود و ملک جلال الدین جانی را خلعت داده بجانب لکهنوتی رخصت کرد و در سنهٔ سبع و خمسین و ستمائه دو زنجیر فیل و جواهر و پارچه بسیار از لکهنوتی رسید و ملک عزالدین کشلوخان که ذکر او بالا رفت در رجب همین سال وفات یافت گویند سلطان ناصرالدین در سالی دو مصحف کتابت کردی و بهای آن در وجه قوت خاصهٔ خود مصروف داشتی یکمرتبه چنان اتفاق افتاد که مصحفی که نوشتهٔ سلطان بود یکی از امرا به بهای زیاده بخرید چون از این معنی آگاه شد او را خوش نیامد و امر فرمود که بعد ازین نوشتهٔ مرا خفیه ببهای متعارف می فروخته باشند و نیز منقولست که سلطان هیچ کنیزی و خادمه ورای منکوحهٔ خود نداشت و او برای سلطان طعام می پخت روزی بسلطان گفت که از جهت نان پختن همیشه دستهای من آزار دارند اگر کنیزی بخری که او نان می پخته باشد قصوری ندارد سلطان در جواب فرمود که بیت المال حق بنده های خداست مرا نمیرسد که از آنجا داهی خرم صبر کن که خدایتعالی در آخرت جزای خیر خواهد داد بیت

جهان خوابیست پیش چشم بیدار ٭ بخوابی دل منه بنده هشیار ٭

و در سنهٔ ثلث و ستین و ستمائه سلطان ناصرالدین مریض گشت و یازدهم جمادی الاول سنهٔ ثلث و ستین از دار دنیا بدار آخرت انتقال نمود و از او اولادی نماند مدت سلطنت او نوزده سال و سه ماه چند روز ماند **ذکر سلطان غیاث الدین** چون سلطان ناصرالدین وفات یافت در سنهٔ اربع و ستین و ستمائه الغ خان بلبن را که بلبن خورد گفتندی جملهٔ امرا و ملوک شهر در قصر سپید بر تخت سلطنت ا

ذیقعده بسوی کوه عزیمت کرده الف خان را سرلشکر ساخت الف خان مواضع دلکی و ملکی را نهیب غارت نموده
باغنائم کثیر بخدمت سلطان شتافت سلطان مراجعت نموده بدهلی آمد و در ششم ماه شعبان سنه ست و اربعین
وستمائه برسر سنتور رفت و متمردان آن دیار را گوشمال داده باز بدهلی آمد و همدرین سال قاضی عماد الدین سقنورخانی
را تهم ساخت و از قضا معزول گردانیده بسعی عماد الدین ریحان بقتل رسانید و در سنه اربعین وستمائه سلطان دختر
الف خان را در حباله نکاح درآورد و در سنه ثمان و اربعین وستمائه لشکر بطرف ملتان کشید و در کنار آب بیاه شیرخان
بخدمت پیوست سلطان در ششم ربیع الاول همین سال بملتان رسید و بعد از چند روز ملک عزالدین را بجانب اجه
رخصت نمود و خود بدهلی مراجعت فرمود و در سنه تسع و اربعین وستمائه ملک عزالدین بلبن که حاکم ناگور بود سر از اطاعت
پیچیده عصیان نمود سلطان ناصرالدین جهت تسکین فتنه او بطرف ناگور حرکت کرد ملک عزالدین تاب نیاورده
امان خواسته بدرگاه پیوست سلطان ناصرالدین همرکاب فتح و ظفر بدهلی آمد و هم درینسال پنجم شعبان بالشکر بسیار
بجانب گوالیار و چندیری و مالوه حرکت نمود و جاهردیو که راجه آن دیار بود پنجهزار سوار و دو لک پیاده استقبال نموده
با سلطان محاربه عظیم کرده شکست یافت و قلعه نرور بزور مفتوح گردید سلطان با فتح و نصرت بدهلی معاودت نمود و از
الف خان بلبن درین جنگ بسی آثار مردانگی و جلادت بظهور آمد بعد از آن شیرخان از ملتان بعزیمت گرفتن اجه
لشکر کشید و ملک عزالدین بلبن نیز از ناگور باجه آمده قلعه اجه را تسلیم شیرخان نموده خود بخدمت سلطان رفت و ولایت بداون
بجاگیر او مقرر شد سلطان در بیست و دوم شعبان سنه خمسین وستمائه از راه لاهور بطرف اجه و ملتان نهضت فرموده
درین سفر قتلغ خان از ولایت سهسوان و کشلو خان عزالدین از بداون بالشکرهای خویش نزد سلطان آمد تا کنار آب
بیاه همراه بودند و در سنه احدی و خمسین وستمائه الف خان سوالک و هانسی که جاگیر او بود مرخص گشت و منصب
وزارت بعهده عین الملک محمد جنیدی شد و ملک عزالدین کشلو خان امیر حاجب گشت و ایبک را که برادر خان
اعظم بود ولایت گرداند و عماد الدین ریحان وکیل سلطان بدهلی آمد و در اوائل شوال همین سال از دهلی حرکت نموده
بنواحی آب بیاه رسید و ترهنده و اچه و ملتان که در دست شیرخان مانده بود و شیرخان از سندیان هزیمت خورده
تبرکستان رفته بود و لشکر فرستاده بلاد مذکور را فتح نموده حواله ارسلان خان کرده مراجعت نمود و در سنه اثنی و خمسین و
ستمائه در حدود کوه پایه تبجور لشکر کشید و غنیمت بسیار بدست آورده را از گذر صابور عبور نموده در دامن کوه تا آب
رهب رسید و در بکله مانی روز یکشنبه پانزدهم ماه صفر سنه اثنی و خمسین وستمائه ملک عزالدین رحنی الملک از دست زمینداران
آنجا درستی شهادت یافت و سلطان بجهت انتقام خون او بسوی کیتهل و کهرام رفته متمردان آن نواحی را گوشمال
داده طرف بداون رفت چند روز آنجا بوده بدهلی آمد و پنج ماه قرار گرفت در عیش و عشرت گذرانید و چون خبر رسید که
بعضی امرا مثل ارسلان خان و قتلغ خان ایبک ختائی و الف خان و اعظم خان بترهنده باتفاق ملک جلال الدین

سغلان ازراہی کہ محمد بختیار بجانب تبت وختا رفتہ بود آمدہ باشند سلطان علاء الدین جہت امداد عز الدین طغان
تیمور خان و قرابیگ را با لشکر گران بلکھنوتی فرستاد بعد ازانکہ مغول ہزیمت خوردہ لکھنوتی گذاشتہ میان عز الدین
طغان و ملک قرابیگ مخالفت بہم رسانیدہ سلطان لکھنوتی را بہ تیمور خان دادہ طغان خان در دہلی بخدمت
سلطان رسید دراثنای اینحال خبر رسید کہ لشکر مغول بنواحی اچہ آمد سلطان امرای خود را جمع کردہ بسرعت تمام بجانب
اچہ نہضت فرمود چون بکنار آب بیاہ رسید لشکر مغول کہ حصار اچہ را محاصرہ داشتند روی بانہزام نہادند سلطان
مظفر و منصور بدہلی مراجعت نمود بعد ازان سلطان علاء الدین از طریق انصاف و معدلت انحراف ورزیدہ روش
اخذ و قتل پیش گرفت ازین مر جمیع امرا و اکابر برگشتند وہمہ متفق شدہ بسلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین کہ در
بہرایچ میبود مکتوبات نوشتہ طلب نمودند چون سلطان مسعود شاہ را در سنہ اربع و اربعین و ستمائۃ گرفتہ مقید کردند
و در ہمان قید گذشت مدت سلطنت او چہار سال و یک ماہ و یکروز بود ذکر سلطنت سلطان ناصر الدین محمود
پسر خورد سلطان شمس الدین التمش پادشاہ عادل و خداترس و درویش طبیعت بود علما و صلحا را دوست داشتے
و اکابر و افاضل را بانواع نوازش فرمودی و از طبقات ناصری کہ بنام او تالیف یافتہ محامد و محاسن او روشن میگردد در
سنہ اربع و اربعین و ستمائۃ در دہلی بر تخت سلطنت جلوس فرمود امرا و ملوکان عصر ہمہ بیعت نمودند و ثنا و ایثار در
حق صغار و کبار بعمل در آمد و شعرا قصاید غرا گفتہ بصلات و انعام خوشدل گشتند و قاضی منہاج قصیدہ مطول گفتہ
بعرض رسانید کہ چند بیت ازان اینست نظم آن خداوندیکہ حاتم بذل و رستم کوشش ست ٭ ناصر الدنیا و دین
محمود بن التمش ست ٭ آنجہانداریکہ سقف چرخ از ایوان او ٭ در علو مرتبت گوئی فرو دین پوشش ست ٭ سکہ را ز القاب
میمونش چہ اندازست فخر ٭ خطبہ را از اسم ہمایونش چہ پایہ نازش ست ٭ منصب وزارت سلطان بملک غیاث الدین
بلبن کہ بندہ و داماد پدر او بود مقرر فرمودہ او را بخطاب الغ خانی سرافراز ساخت و چتر و دورباش دادہ تمام کار مملکت را
برای رزین او حوالہ گردانید گویند کہ در وقت تفویض مہمات بالغ خان گفت من ترا نایب خود کردم و اختیار
امور سلطنت بدست تو دادم کاری نکنی کہ در حضرت بی نیاز از جواب آن در مانی و مرا و خود را خجل و شرمسار گردانے و
ملک بلبن الغ خان آنچنان قواعد نیابت ملک را اساس نہاد کہ جمیع امور ملکی در قبضہ تصرف او بکلی در آمد و ہیچ
یک را یارای تصرف در کار مملکت نماند در ماہ رجب سال جلوس سلطان ناصر الدین لشکر بجانب ملتان کشید و در
غرہ ماہ ذیقعدہ از آب لاہور گذشت الغ خان را سر لشکر ساختہ بجانب کوہ جود و اطراف سند فرستاد و خود
بر کنار آب سندرہ روز توقف نمود بعد ازانکہ الغ خان کوہ جود و تمام بلاد آن نواحی را نہب و غارت نمودہ
کھوکھران و متمردان آنجا را بقتل رسانید بخدمت سلطان رسید بواسطہ قلت علف سلطان ازانجا بدہلی مراجعت
نمود و در دوم ماہ شعبان سنہ خمس و اربعین و ستمائۃ باز بجانب میان دواب نہضت فرمود بہمدرین سال ہم

امرا در قصر سپید جمع فرموده بیعت تازه کرد ملک نظام الملک وزیر مملکت را با امرای دیگر جهت دفع شر مغول بجانب
لاهور فرستاد چون لشکر برلب آب بیاه که قریب قصبه سلطانپور است رسید نظام الملک که در باطن با سلطان
منافق بود امرا را از سلطان برگردانیده بنیاد مکر و خدیع فرموده عرضداشت کرد که از دست این جماعت منافق که همراه
من کرده اید کاری نخواهد آمد و این فتنه تسکین نخواهد یافت مگر سلطان خود بدینجانب نهضت فرماید سلطان از روی
سادگی و اعتمادی که برو داشت در جواب نوشت که انجماعت کشتنی و سیاست کردنی اند و بعقبش بسر خواهند رسید
او چند روز مدارا نماید فرمان را نظام الملک بامرای لشکر نموده همه را با خود متفق ساخت چون سلطان را برین حال اطلاع
افتاد بخدمت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشی را برای تسلی امرا فرستاد امرا بهیچ وجه تسلی نشدند و شیخ برگشته بدهلی آمد
بعد ازان نظام الملک و سائر امرا بقصد دفع معز الدین بدهلی آمدند و سلطان معز الدین را محاصره کرده هر روز جنگ می انداختند
چون مردم شهر با امرا متفق بودند روز شنبه هشتم ماه ذیقعده سال مذکور دهلی را گرفته سلطان معز الدین را چند روز محبوس
گردانیده بقتل آوردند مدت سلطنت او دو سال و یکماه و پانزده روز بود

ذکر سلطان علاء الدین بن مسعود شاه

چون سلطان بهرامشاه را بقتل آوردند ملک عز الدین بلبن بر تخت دهلی جلوس نموده در شهر منادی فرمود امرا و
ملوک راضی نشده فی الحال سلطان ناصر الدین و سلطان جلال الدین پسران سلطان شمس الدین التمش و سلطان
علاء الدین مسعود شاه پسر سلطان رکن الدین را که در قصر سپید محبوس بودند بیرون آورده سلطان علاء الدین مسعود شاه
را در ماه ذی القعده سنه تسع و ثلثین و ستمائه در دهلی بر تخت سلطنت اجلاس دادند و ملک قطب الدین حسن بنیابت
ملک مهذب الدین نظام الملک بمنصب وزارت سرافراز شد و ملک قراقش امیر حاجب شد و چون ملک
نظام الملک عروس سلطنت را بی مشارکت احدی در بر گرفت امرا و اعیان وقت اتفاق نموده روز چهار شنبه
دوم ماه جمادی الاول سنه اربعین و ستمائه او را بقتل آوردند بیت نباید تیز دولت بود چون گل × که سیلی شد
روز دو افگنده پل × وزارت بصدر الملک نجم الدین ابوبکر تفویض یافت و غیاث الدین بلبن که در انوقت
الغ خان خطاب داشت امیر حاجب گشت ناگور و سند و اجمیر بعهده ملک عز الدین بلبن بزرگ مقرر شد
و پرگنه بداون بملک تاج الدین مفوض گشت و سائر پرگنات ممالک نیز فراخور حالت امرا تقسیم یافت و کار مملکت
انتظام پذیرفت و در میان خلق آرام و تسکین پیدا آمد و درین وقت ملک عز الدین طغاخان که از آگره بجانب ولایت
لکهنوتی آمده بود شرف الملک اشعری را نزد سلطان علاء الدین فرستاد سلطان چتر لعل و خلعت خاص مصحوب
قاضی جلال الدین حاکم اوده بجانب لکهنوتی برای عز الدین طغاخان ارسال نمود و هر دو عم خود را از قید بر آورده
ملک جلال الدین را خطه قنوج حواله شد و بملک ناصر الدین حکومت بهرایچ مع مضافات مفوض گشت و از ایشان
در ان دیار آثار پسندیده بر روی روزگار آمد در سنه اثنی و اربعین و ستمائه افواج مغول بدیار لکهنوتی آمدند قیاس انیت

بهرام شاه ملک تگین خورد را با لشکر انبوه در مقابل رضیه فرستاد هر دو لشکر در راه مصاف نمودند سلطان رضیه شکست
یافته تبرهند باز آمد و باز از مدتی لشکر پراگنده را جمع ساخته بتازگی سرانجام و استعداد حرب نموده لوای عزیمت بجانب دهلی
برافراخت و سلطان بهرام شاه باز ملک تگین خورد را با لشکر گران بمقابله و مقاتله رضیه فرستاد تلاقی فریقین در نواحی
کیتهل دست داد و باز هزیمت بر لشکر رضیه افتاد و ملک التونیه بدست زمینداران افتاده بقتل رسیدند و بقولی گرفته
پیش بهرام شاه آوردند بهرام شاه بقتل رسانید این واقعه بتاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلثین و ستمائه دست
داد مدت سلطنت او سه سال و شش ماه و شش روز بود ذکر سلطان معزالدین بهرام شاه ابن سلطان
شمس الدین روز دوشنبه بیست و هشتم ماه رمضان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان معزالدین بهرام باتفاق اکابر امرا
و ملوک بر تخت سلطنت جلوس فرمود چون ملک اختیارالدین باتفاق وزیر مملکت نظام الملک مهذب الدین جمیع امور
مملکت را از پیش خود گرفت و همشیره سلطان معزالدین را که سابقا منکوحه قاضی اختیارالدین بود در نکاح در آورد و دایم
یک زنجیر فیل بزرگ بر در خانه خود می بست چون دران زمان غیر از بادشاه دیگری فیل نمیداشت این معنی مقوی
بدگمانی بادشاه شد سلطان معزالدین چند رای را فرمود تا ملک اختیارالدین را بزخم کارد شهید کردند و ملک مهذب الدین را
نیز دو زخم بر پهلو زدند و او زنده بدر رفت بعد ازان ملک بدرالدین سنقر رومی امیر حاجب گشت و تمام امور مملکت را
موافق و قانون قدیم انتظام داد اتفاقا ملک بدرالدین سنقر باغوای جمعی از اهل فتنه در انقلاب ملک با صدور و
اعیان وقت مشاوره نموده روز دوشنبه هفدهم ماه صفر در خانه صدرالملک تاج الدین که مشرف ممالک بود همه اکابر
جمع شده درباب تبدیل سلطنت سخن کردند و صدرالملک بطلب نظام الملک فرستادند که او نیز درین مشورت
داخل شود در حال صدرالملک سلطان معزالدین را ازین معنی اطلاع داد و یک کس اعتمادی سلطان را در گوشه پنهان
داشت و خود بخدمت نظام الملک رفته از اجتماع قاضی جلال الدین کاشانی و قاضی کبیرالدین و شیخ محمد ساوجی و جمعی دیگر
که آنجا بودند اخبار کرد نظام الملک دفع الوقت نموده آمدن خود را بوقت دیگر انداخت صدرالملک حقیقت حال بوسیله
خادم سلطان که پنهان داشته بود بخدمت سلطان معروض داشت سلطان همانساعت بر سر این جماعت
رفت ایشانرا متفرق ساخته ملک بدرالدین سنقر را بجانب بداون فرستاد و قاضی جلال الدین کاشانی را
از قضا معزول گردانید و بعد از چندگاه که ملک بدرالدین از بداون بدرگاه آمد سلطان او را و ملک تاج الدین موسوی
را بقتل آورد و بقاضی شمس الدین قاضی قصبه ماهره را در پای فیل انداخت و ازین سبب زیادتی بیم و هراس مردم
گشت و در اثنای این حال روز دوشنبه شانزدهم جمادی الاخر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه افواج مغول چنگیزی آمده
لاهور را محاصره کردند ملک قراقش که حاکم بلاهور بود چون در مردم موافقت ندید نیم شب از لاهور برآمده بجانب دهلی
رفت و شهر لاهور از ستم چنگیزخانیان خراب و نابود شد و خلق کثیر اسیر و گرفتار گشت چون این خبر بسلطان معزالدین رسید

ت آ

[...]یه در سنه خمس و ثلاثین و ستمائه برتخت سلطنت بنشست قواعد و ضوابط شمسی را در ایام سلطنت ر[کن] الدین مهمل

[...]ندرس گشته بود رواج داده روش کرم و عدالت پیش گرفت نظام الملک محمد جنیدی وزیر مملکت بود و

[...]ب جانی و کوچی و ملک عزالدین ایاز که از اطراف بدرگاه رضیه جمع آمده بودند کفران نعمت نموده در مقام مخالفت شدند

و با امرای اطراف نامها نوشته ترغیب مخالفت مینمودند درینحال ملک عزالدین هانسی جاگیردار اوده بقصد مدد سلطان

[...]رضیه روی بدهلی نهاد چون از آب گنگ عبور نمود امرای مخالف که ذکر ایشان گذشت استقبال نموده او را بدست

اوردند و او بواسطه ضعفی که داشت همدران حال وفات یافت بعد ازان در اندک مدت سلطان رضیه تدبیر

تق و رای موافق امرای بی حقیقت را برهم زده پریشان ساخت و هر یکی بطرفی گریختند سلطان رضیه تعاقب گریختها

و مود ملک کوچی را با برادر او بدست آورده بقتل رسانید ملک جانی در حدود بابل کشته شد سر او را بدهلی آوردند ملک

نظام الملک در کوه سرمور در آمده آنجا فوت کرد چون دولت سلطان رضیه قوتی پیدا کرد و مملکت او انتظام یافت

وزارت بخواجه مهذب که نائب نظام الملک جنیدی بود قرار گرفت و بنظام الملک ملقب گشت و نیابت لشکر

بملک سیف الدین ایبک تفویض یافت و او را اتلغخان خطاب کردند ملک کبیرخان ایاز را ولایت لاهور حواله رفت

و در همین ایام سیف الدین ایبک وفات یافت و بجای او قطب الدین حسن نصب کرده بالشکر بسیار بر سر قلعه رتهنبور فرستاده و مسلمانانیکه دران

و ممالک لکهنوتی و دیول و دربند و سایر بلاد و بقاع بهر یکی از امرا تفویض یافت

قلعه بودند و بعد وفات سلطان شمس الدین هندوان ایشانرا محاصره نموده بودند قطب الدین حسن ایشانرا از محا[صره]

بیرون آورده بضبط قلعه مفید نشد و بعد از رفتن او بجانب رتهنبور ملک اختیار الدین ایتکین امیر حاجب شد و جما[ل الدین]

یاقوت حبشی که میر آخور بود در خدمت سلطان رضیه تقرب تمام پیدا کرده محسود امرا گشت و بمرتبه صاحب نسبت شد

در وقت سواری سلطان رضیه را دست در زیر بغل کرده سوار ساختی سلطان رضیه از پرده بیرون آمده لباس

[مر]دانه پوشیده و قبا در بر و کلاه بر سر بر تخت نشستی و بار عام دادی در سنه سبع و ثلثین و ستمائه ملک عزالدین ایاز

حا[کم] لاهور بود سر از اطاعت پیچیده بنیاد مخالفت نهاد سلطان رضیه بر سر او رفت و او از روی اخلاص پیش آمده

داخل دولتخواهان شد سلطان رضیه ولایت ملتان را که ملک قراقش داشت نیز حواله ملک عزالدین فرموده مراجعت

[نمود] و همدرین سال بالشکر بسیار بجانب سرهند نهضت نمود در اثنای راه امرای ترک برو خروج کرده جمال الدین یاقوت

حبشی را که امیر الامرا شده بود کشتند و سلطان رضیه را در قلعه تبرهنده محبوس ساختند و معز الدین بهرام شاه بن سلطان

شمس الدین را به پادشاهی برداشته دهلی را متصرف شدند درینوقت ملک اختیار الدین التونیه که حکومت تبرهنده داشت

سلطان رضیه را در عقد نکاح خود در آورد و رضیه با ملک التونیه در اندک مدت جماعت کهوکهران و خانوان و سا[یر]

[...] کرده و چندی از امرا را با خود متفق ساخته لشکر بجانب دهلی کشید سلطان معز الدین

ز ... ا اف و نوا ...

سوستان بازگشت رکن الدین فیروزشاه را از لاهور با خود همراه داشت و چون وفات یافت امرا و اعیان دولت فیروزشاه
را در روز سه شنبه ثلث و ثلثین و ستمائه بر تخت دهلی جلوس دادند لوازم نثار و ایثار نسبت بصغار و کبار بعمل آمد و شعرا قصاید غرا
در مدح و تهنیت گفتند و بصلات و انعام نوازش یافتند از جمله ملک تاج الدین ریزه که دبیر سلطان بود قصیده طویل گذرانید و در
باب او انعام و صله مقرر شد دو بیت از آن بر سبیل یادگار آورده شد بیت مبارکباد ملک جاودانی ٭ ملک را خاصه در
عهد جوانی ٭ یمین الدوله رکن الدین که آمد ٭ در بش از زمین چون رکن یمانی ٭ چون بر تخت نشست هوای عیش و عشرت
او را از کار ملک باز داشت و ابواب خزائن کشاده داد بذل و ایثار داد فرمانروای هندوستان بامر والده او که کنیز
ترکیه بود و بشاه ترکان اشتهار داشت قرار گرفت و از بس که استیلا و قدرت داشت حرمهای دیگر را که رشک آنها از ایام حیات
سلطان در دل داشت آزارها کرد و پسر کهتر سلطان را که قطب الدین نام داشت بقتل رسانید و خزانه تهی ساخت چه پیشتر
انعام او بلولیان و اراذل و مسخره داد باش می شد خاطر صغیر و کبیر و وضیع و شریف از و برگشت و ملک غیاث الدین
محمد شاه که برادر خورد او بود و حکومت ولایت اوده داشت سر از اطاعت پیچیده و ملک عزالدین کبیرخان ایاز ملتان
و ملک سیف الدین کوچی ضابطه هانسی باهم مراسلات نموده لوای مخالفت برافراختند سلطان رکن الدین بقصد دفع
ایشان بالشکر بسیار از دهلی در حرکت آمده در کیلوکهری فرود آمد در اثنا اینحال نظام الملک محمد جنیدی که وزیر مملکت بود
از غایت وهم و هراس از کیلوکهری گریخته بقصبه کول رفت و با ملک عزالدین محمد سالاری پیوست رکن الدین تسکین
فتنه طرف پنجاب را اهم دانسته روی بطرف کهرام نهاد چون بحوالی منصورپور رسید امرای که همراه بودند مثل
تاج الملک محمد دبیر و بهاء الدین حسین و ملک کریم الدین حسین زاهد و ضیاء الملک نسروانی و خواجه رشید و امیر فخر الدین
از لشکر جدا شده بدهلی آمدند و بسلطان رضیه که دختر بزرگ سلطان شمس الدین بود بیعت نموده بر سریر سلطنت اجلاس
دادند شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین را گرفته مقید ساختند و این سلطان رضیه بخصال حمیده مثل شجاعت
و سخاوت و عقل و فراست موصوف بود و بصفات مردانه اتصاف داشت و پدر را با او توجه تمام بود در ایام
پدر در مهمات ملک دخل کردی و فرمانروائی نمودی چون خبر بسلطان رکن الدین رسید بجانب دهلی مراجعت کرد
بکیلوکهری رسید سلطان رضیه فوجی باستقبال او فرستاده او را گرفته آورده محبوس ساخت و او در اندک
مدت دران زندان از جهان رفت مدت سلطنت او شش ماه و بیست و هشت روز بود ذکر سلطان رضیه
در سالیکه سلطان شمس الدین فتح قلعه گوالیار فرمود از همین لیس عقل و فراست که در ناصیه او مشاهده مینمود چندی از
امرا را حاضر ساخته در ولیعهدی او وصیت کرد امرا العرض رسانیدند که با وجود پسران قابل رشید صبیه را ولیعهد ساختن چه
حکمت باشد سلطان گفت که پسران خود در الشرب خمر و اقسام مناهی و هواپرستی مبتلا می بینم بار سلطنت را در خور
بازوی ایشان نمی یابم رضیه بصورت اگرچه زنست اما بمعنی مردست و در حقیقت بهتر از پسرانست القصه چون سلطان

ی فرماید که شمس الدین چه میخواهی سلطان گفت یا رسول الله میخواهم که حوض میسازم فرمود که همین جا بساز در حین
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم دران زمین زد و چشمه آب بجوشید سلطان از خواب درآمد هنوز بقیه از شب مانده بود که
بخدمت خواجه قطب الدین قدس سره آمده واقعه را بیان نمود خواجه قدس سره می فرمایند که سلطان مرا بر سر
آن زمین برد و در روشنائی چراغ دیدم که همانجا چشمه آب جوشیده است **نقل ست** در ایامی که ملک شمس الدین التمش
در بغداد در دل تعیب بود در خانه صاحب او جمعی از درویشان مجلس میداشتند ذوق و سماعی که درویشان و اهل حال را
می باشد میکردند ملک التمش دران مجلس هر شب بر سر و پا خدمت میکرد و سر شمع میگرفت و قاضی حمید الدین ناگوری
عمده آن مجلس بود چون خدمت ملک التمش درویشانرا خوش آمد نظری بروی انداختند حضرت حق سبحانه و تعالی برکت
آن نظر او را بدرجه سلطنت رسانید و بعد از عمرها که در ملک هند بر سریر سلطنت نشست و قاضی حمید الدین ناگوری
در دهلی بارشاد طالبان مشغول بود و همواره در مجلس او درویشان رقص و سماع میکردند و دو کس از علمای ظاهر که یکی را
ملا عماد الدین و دیگر ملا جلال الدین میگفتند بر سماع انکار کرده سلطانرا بران داشتند که قاضی را از استماع منع کنند سلطان
قاضی را طلبداشت و باعزاز و اکرام بنشاند و آن دو شخص از وی سوال کردند که سماع حرام ست باجلال قاضی گفت بر
اهل قال حرام و بر اهل حال حلال بعد از ان روی بسلطان آورده فرمود که بخاطر مبارک سلطانی خواهد بود که شبی در بغداد درویشان
و اهل حال سماع میکردند و شما بامر صاحب خود در انشب خدمت اهل مجلس کرده بر سماع میگریستید درویشان نظر بر شما
انداختند و شما برکت آن نظر باین دولت رسیدید سلطانرا این معنی بخاطر آمده رقت کرد و قاضی را بپهلوی خود بنشاند و
بنواخت بعد از ان از سماع لذت گرفتی و تعیین درویشانرا معتقد بودی سلطان شمس الدین بر طاعت و عبادت
مولع بود روزهای جمعه بمسجد رفتی و بادای فرائض و نوافل قیام نمودی ملحدان دهلی ازین معنی در تاب بودند اتفاق
کردند که سلطانرا در حین ادای نماز که خلائق بسجود مشغول باشد بقتل آورند جمعیتی کردند و روز جمعه حربها برداشته بمسجد درآمدند
و تیغها کشیده تنی چند را شهید کردند حق سبحانه و تعالی سلطانرا از شر ایشان نجات داد و خلاص بر بام نهاده دیوار بر آمد آن
طایفه را بزخم سنگ و تیر بر خاک هلاک انداختند و جهانرا از ننگ وجود ایشان بپرداختند ۞ بداندیش هم بر سر شر خود
چو گزدم که تا خانه کمتر رود ۞ در آخر عمر فخر الملک عصامی وزیر بغداد که سی سال در بغداد بمنصب وزارت اشتغال
داشت و بفضائل و کمالات صوری و معنوی مشهور و مذکور بود بسببی از اسباب دنیوی که مایه رنجش و ملال خاطر ارباب دولت
میباشد جلای وطن شده بدهلی آمد سلطان مقدم او را گرامی داشته باعزاز و اکرام تمام بشهر درآورده منصب وزارت داده مراحم
خسروانه در حق او بظهور آورد مدت سلطنت سلطان شمس الدین التمش بست و شش سال بود **ذکر سلطان رکن الدین**
فیروزشاه بن سلطان شمس الدین در سنه خمس و عشرین و ستمائه پدرش پرگنه بداون را بوی داد و چتر دورباش
عنایت فرمود بعد از انکه سلطان از فتح گوالیار بدهلی آمد ولایت لاهور بوی تفویض یافت چون سلطان در سفر آخر از

ثالث وعشرین وستمائه عزیمت فتح رنتهنبور کرده لشکر بآنطرف کشیده آن قلعه را مفتوح گردانید و در سنه اربع وعشرین و
ستمائه لشکر بعزیمت فتح قلعه مندور کشیده آن قلعه را با جمیع سوالک در حیز ضبط آورده همدرین سال بطرف دار الملک دهلی
مراجعت نمود و امیر روحانی که از افاضل آن روزگار بود و در حادثه چنگیز خان از بخارا بدهلی آمده بود در تهنیت این فتوحات
اشعار بلیغ گفته از انجمله این ابیاتست **نظم** خبر باهل سما برد جبرئیل امین * ز فتح نامه سلطان عهد شمس الدین * که ای
ملائکه قدس آسمان برین * بدین اشارت بندید کله و آئین * که از بلاد ملاحده شهنشه اسلام * کشاد باد دگر قلعه سپهر آئین
شه مجاهد غازی که دست و تیغش را * روان حیدر کرار میکند تحسین * و در سنه ست وعشرین وستمائه رسولان عرب جامه
خلافت جهت سلطان شمس الدین آوردند سلطان آنچه شرط اطاعت و ادب بود بجا آورده جامه دار الخلافه پوشیده
و از پوشیدن آن خلعت فرحت و بهجت بی نهایت در احوال سلطان محسوس میشد سلطان اکثر امرا را خلعتها داد
و در شهر قبها بستند و کوس شادیانه زدند و همدرین سال خبر وفات سلطان ناصر الدین که حاکم لکهنوتی بود رسید سلطان
شمس الدین شرائط تعزیت بجا آورده نام او را بر پسر خورد خود گذاشته بآن موانست میگرفت و طبقات ناصری بنام او
تالیف یافته القصه در سنه سبع وعشرین وستمائه لشکر بطرف لکهنوتی کشیده فتنه که بعد از مردن سلطان ناصر الدین قائم
شده بود تسکین داد و لکهنوتی را بعز الملک ملک علاء الدین خانی تفویض نموده خود بدار الملک دهلی مراجعت کرد و در سنه
تسع وعشرین وستمائه بعزیمت فتح قلعه گوالیار لشکر کشید مدت یکسال آن قلعه را در محاصره داشت عاقبت ملک دیوبل
که والی آن قلعه بود در شب گریخت و قلعه در تصرف در آمد خلق کثیر اسیر گشتند و از انجمله سیصد کس را سیاست کردند و ملک
تاج الدین ریزه که دبیر مملکت بود در فتح قلعه این رباعی گفت و بر سنگ دروازه قلعه کنده اند **رباعی** هر قلعه که سلطان
سلاطین بگرفت * از عون خدا و نصرت دین بگرفت * آن قلعه کالیور و آن حصن حصین * در ستمائه سنه ثلاثین بگرفت
بعد از آن سلطان از انجا مراجعت فرموده در سنه احدی وستمائه بصوب ولایت مالوه یورش نموده قلعه بهیلسا را مسخر
ساخت شهر اجین را نیز بگرفت و بتخانه مهاکال را که تا مدت سیصد سال تعمیر یافته بود و در غایت متانت و حصانت
بود خراب ساخته از بنیاد بر انداخت و از اجین نگری تمثال بکرماجیت را که هنوز تاریخ از و مینویسند و تمثال چند دیگر
از برنج ریخته بودند آورده پیش در مسجد جامع دهلی در زمین فرو برد تا الحال خلائق پامال باشد و بار دیگر بطرف ملتان لشکر
کشیده بود که این سفر نامبارک افتاد و عارضه بروی طاری شد چون بدهلی رسید بستم شعبان سنه ثلث وثلثین و
ستمائه بعالم عقبی خرامید و در ملفوظ خواجه قطب الدین بختیار رحمة الله علیه که جامع آن شیخ فرید گنج شکر است قدس سرهما
آورده که سلطان را هوای ساختن حوض در سر افتاد و بجهت تعین نمودن مناسب دیدن جائی برای حوض بخدمت
خواجه آمده استصواب نمود سلطان بهر سرزمینی میرسید میگذشت تا بجائی که حوض شمسی است رسیده همین زمین را
اختیار کرد چون شب شد سلطان پیغامبر را صلی الله علیه وسلم در خواب می بیند که در میانه آن سرزمین سواره استاده

ذکر سلطنت سلطان شمس الدین التمش

طبقات اکبری

مو این بهند آمد بحسب الامر سلطان معز الدین و سلطان قطب الدین نیز با[illegible] خویش نزد سلطان رفت و [illegible] با [illegible] ملازمان بخدمت
سلطان قطب الدین پیوست و در وقت کارزار التمش که در شیوه دلاوری و مردانگی سرآمد روزگار شده بود و مستعد و مناسب
درآب زده با تعظیم مصاف نمود چون معز الدین آنهمه جلادت و کارپردازی ازوی در نظر آورد او را طلب نموده بانعام خسروانه
ممتاز فرمود و در تربیت و رعایت احوال او بسلطان قطب الدین تاکید و مبالغه نمود و بهمان زبان امر سلطان خط آزادگی او
نوشتند و مرتبه به امیر الامرایی رسید چون سلطان قطب الدین در لاهور درگذشت باشند [illegible] سالار اسمعیل امیرداد
دهلی و دیگر اعیان ملک التمش را با جمعیت لشکر از بدایون بدهلی آمده دهلی را متصرف شد و خود را سلطان شمس الدین خطاب
کرده در سنه سبع و ستمایه بر تخت نشست اکثر ملوک و امرای قطبی مبالغت نمودند الا جمعی از امرای معزی و قطبی که از اطراف دهلی
طغیان نمود و جمع آمدند و عصیان ورزیدند اما چون چراغ دولت او از نور تائید الهی روشنی پذیرفته بود و مخالفان نادان را
در انطفای آن نور سعی نمودن جز خذلان نتیجه نداد و همه آنها طعمه تیغ بیدریغ شده ساحت سلطنتش را از خس و خاشاک وجود
پاک ساختند بیت میاویز با مقبل نیکبخت که افگندن مقبلان هست سخت بعد از آن سلطان تاج الدین یلدوز
معزی که بادشاه غزنین بود و از فیروزکوه بری او سلطان محمود بن محمد سام چتر و دورباش پادشاهی فرستاده بعد از چند
سلطان تاج الدین از لشکر خوارزم منهزم شده بلوهور آمده لاهور را متصرف گشت سلطان شمس الدین اشتغال نموده در
شهور سنه اثنی عشر و ستمایه [illegible] میان ایشان محاربه عظیم رفت سلطان تاج الدین شکست خورده دستگیر
گردید او را بدهلی آورده در بداون محبوس ساخت تا همانجا درگذشت و در سنه اربع عشر و ستمایه سلطان شمس الدین را
بالملک ناصر الدین قباچه که از بندگان سلطان قطب الدین بود محاربه اتفاق افتاد آنجا نیز سلطان شمس الدین را فتح روی نمود
[illegible] ناصر الدین جنگ [illegible] شده [illegible] سلطان شمس الدین [illegible] تا آنکه نوبت [illegible] ملک ناصر الدین [illegible]
[illegible] ملک ناصر الدین [illegible] گرفت [illegible] ملک [illegible] بتعاقب ملک ناصر الدین [illegible]
ناصر الدین [illegible] حصار [illegible] محکم ساخته [illegible] ملک ناصر الدین [illegible] پسر خود [illegible] الدین [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] چون [illegible] تسخیر قلعه ملک ناصر الدین در آب غرق شد
قلعه [illegible] پرداختند [illegible] سلطان
بخدمت سلطان شمس الدین فرستاد [illegible] چنگیزخان [illegible] آمده سلطان
[illegible] سلطان جلال الدین خوارزمشاه [illegible] بعد از
[illegible] سلطان جلال الدین [illegible] سلطان [illegible]
شمس الدین [illegible] سلطان غیاث الدین [illegible]
سلطان شمس الدین [illegible] غیاث الدین خلجی [illegible]
[illegible]
[illegible]

ذکر سلطان آرام شاه بن قطب الدین چون سلطان قطب الدین از جهان رفت و جهانرا از جهاندار چاره نیست امرا و ارکان دولت بحکم درست آرام شاه را که بغیر از وی پسر نداشت بر تخت لاهور جلوس فرمودند و باطراف و جوانب احکام و مناشیر فرستاده نوید عدل و نصفت فرو دادند درین اثنا سپه سالار علی اسمعیل که امیر دیار دهلی بود باتفاق جمعی از امرا کس بطلب ملک التمش که داماد و پسر خوانده سلطان قطب الدین و حاکم براون بود فرستاد و جهت سلطنت استدعا نمود و ملک التمش بدهلی آمده شهر را متصرف شد آرام شاه که در حوالی دهلی بود از اطراف امرا و سپاه بدو التجا ساخته جمعیت کرده بدهلی آمد ملک التمش در صحرای جود صف آرائی کرده محاربه نمود و آرام شاه شکست یافت سلطان قطب الدین را سه دختر بود دو دختر او پی هم در حباله ملک ناصر الدین قباجه در آمدند و یکی در حباله ملک التمش بود و بعد از فوت سلطان قطب الدین ناصر الدین قباجه بطرف سند رفته ملتان و اچه و بهکر و سیوستان را متصرف شد و دهلی در تصرف ملک التمش بمعاونت امیر علی و دو دیگر امرا در آمد و بلاد لکهنوتی و بنگاله را ملک خلج ضابط گشت مدت سلطنت آرام شاه بسالی نرسید **ذکر سلطان شمس الدین التمش** نقلست که پدر او را ایلم خان نام بود و بر خیلی از قبائل ترکستان فرماندهی داشت برادران او بمقولی برادرزادها بواسطه حسد و تعصب التمش را که در حداثت سن بود یوسف وار بسیر باغ و صحرا بردند و بدست تاجری بتعدی فروختند بازرگان او را ببخارا برده بدست یکی از بزرگان بخارا بفروخت و چندگاه در خانواده ارباب مروت انواع پرورش و اقسام تربیت یافت و بحسب تقدیر حاجی بخاری نام سوداگری او را خریده بحاجی جمال الدین چست قبا فروخت حاجی جمال الدین او را بغزنین برد چون دران ایام ترکی چه خوبتر و قابلتر از و بغزنین نرسیده بود ذکر او بسلطان محمد سام کردند سلطان فرمود که بهای او مشخص سازند غلام دیگر ایبک نام همراه او بود هر کدام را بیکهزار دینار رکنی قیمت کردند خواجه جمال الدین در فروختن او مضایقه نمود سلطان فرمود که هیچکس او را دریغ نیاورد و معطل باشد بعد از یکسال خواجه جمال الدین بطرف بخارا رفت و التمش را همراه داشت و باز آمده یکسال در غزنین اقامت کرد و خریدن او بحکم سلطان بر مردم دشوار بود تا آنکه سلطان قطب الدین ایبک بعد از فتح نهرواله و تسخیر گجرات با ملک نصیر الدین خرمیل بغزنین آمد و احوال التمش را شنیده از سلطان رخصت خریدن او حاصل کرد سلطان فرمود که چون منع کرده ایم که کسی او را نخرد در غزنین خرید و فروخت او لائق نیست او را بدیار دهلی ببرید و بفروشید وقتی که سلطان قطب الدین از غزنین مراجعت نمود نظام الدین محمد را بجهت بعضی مهمات گذاشت و فرمود که جمال الدین چست قبا را با خود همراه خواهی آورد تا التمش را از و بخریم چون بیامدند سلطان قطب الدین هر دو ترک یعنی التمش و ایبک را به لک لک جیتل بخرید و ایبک را طمغاج نام کرده امیر سرهند گردانید و او در جنگ سلطان تاج الدین یلدوز که با سلطان قطب الدین واقع شده بود شربت فنا چشید و التمش را فرزند خوانده بقرب خود مخصوص ساخت بعد از فتح گوالیار امارت آنجا بوی ارزانی داشت بعد ازان برن و نواحی بدو تفویض نمود چون بتدریج آثار شجاعت و سرداری از و مشاهده نمود ولایت بداون را بدو عنایت فرمود چون سلطان معز الدین سام جهت تسکین فتنه

ی خود تو تیم منیمه و از بسکه ظالم و سیاست پیشه بود هیچکس را یارای آن نبود که گوید ولایات از تصرف سلطان بیرون رفت

بیت چو بد کردی مباش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت را مکافات * چون جور و تعدی او از حد گذشت امرای خلج اتفاق نموده او را کشتند مرویست که تاجری بود واقعه زده شکایت افلاس پیش آورد و پرسید اینمرد از کجاست گفتندی از صفهان فرمان داد تا مثال نویسند که اصفهان در اقطاع او باشد سوداگران مثال قبول نکرد وزرا از ترس توانستند این معنی بعرض رسانید و چنین تقریر کردند که حاکم اصفهان بخرج راه و گرد آوردن حشم بجهت ضبط آن ولایت محتاج است نمود تا مبلغ خطیر که زیاده از توقع او بود باو دادند بعد از کشته شدن او امرا اتفاق نموده ملک حسام الدین عوض خلجی را بر سر سلطنت اجلاس دادند مدت زمانی علیمردان دو سال بود

ذکر ملک حسام الدین عوض خلجی

که بر خصائل حمیده و اوصاف مرضیه داشت چون از دیار خود سفر اختیار کرد و در حدود ترکستان بر بلندی رسید آنرا پشته فیروز گفتندی و آنجا دو تن خرقه پوش که از سامان سفر عاری و مجرد بودند و توکل کوه و دشت می پیمودند ملک حسام الدین را گفتند خواجه هیچ توشه داری ملک حسام الدین قرص چند با نانخورش لطیف پیش ایشان نهاد درویشان برغبت تمام تناول فرموده گفتند ای خواجه ترا بهندوستان باید رفت که سلطنت اقلیمی از اقالیم هندوستان بعهدهٔ تو گردید بیت خشن پوشی نهاده پشت بر خاک * گدائی را ببخشید ملک ضحاک * ملک حسام الدین این بشارت را برخود راست گرفته بطرف هند آمد و بخدمت ملک محمد بختیار پیوست تا حضرت واهب الملک او را پادشاهی لکهنوتی گردانید و بسلطان غیاث الدین موسوم گشت و در ایام عدالت و سپاه و رعایا همه مرفه الحال و آسوده بال بودند آثار خیرات مبرات آن پادشاه خجسته صفات بسیار در روزگار ماند که بر حسن نیت او شاهد است و در شهور اثنی و عشرین و سبعمائه سلطان شمس الدین عزیمت بنگاله کرد ولایت بنگاله تربت و کامرود و جاجنگر همه باجگذار او شدند و مقابله طرفین شد و بصلح قرار گرفت سی و هشت زنجیر فیل و هشتاد لک تنگه بسلطان شمس الدین داده خطبه بنام او خواند و چون سلطان شمس الدین مراجعت کرد بهار را بملک علاء الدین خانی تفویض نمود بعد از آن غیاث الدین از لکهنوتی ببهار در آمده متصرف گشت تا در شهور سنه اربع و عشرین و سبعمائه ملک ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین اوده باغوای ملک خانی با لشکر بسیار بلکهنوتی رفت و درینوقت غیاث الدین عوض از لکهنوتی بطرف کامرود لشکر بسیار نموده ملک ناصر الدین محمود لکهنوتی را ضبط آورده غیاث الدین عوض بازگشته محاربه نمود با اکثر امرا خود گرفتار شده بقتل رسید گویند چون سلطان سعید شمس الدین التمش طاب الله ثراه بعد از وفات پسر خود ملک ناصر الدین محمود جهت تسکین فتنه ملک اختیار الدین بدیار لکهنوتی رسید و آثار خیرات را که از محدثات ملک حسام الدین عوض خلجی بود بچشم اعتبار مشاهده فرمود از راه انصاف که لازمهٔ ذات حمیده صفات آنشهریار بود برزبان اند که چنین صاحب خیرات و پسندیده خصال را سلطان خطاب کردن دریغ نباشد مدت سلطنت او دوازده سال بود

بشکست او را مستغرق گردانید محمد شیران هژده فیل را مع فیلبانان در جنگلی تنها قتل کرده نگاهداشته بود چون
سه روز برین بگذشت و بملک محمد بختیار خبر شد جمعی از سواران نامزد فرمود تا تمامی فیلان را پیش انداخته
نزد او آوردند چون ملک محمد بختیار طرف تبت و کامرود لشکر کشید محمد شیران و برادران او را با جمعی از حشم
خویش بصوب جاجنگر نامزد فرمود بعد ازانکه محمد بختیار را آن واقعه دست داد محمد شیران و برادران او از جاجنگر
بدیوکوت آمده شهر انقطاع آنجا آوردند و محمد شیران از آنجا بطرف بارسول رفت و علی مردان قاتل ملک محمد
بختیار را بگرفت و مقید ساخت و بکوتوالی که او را بابای کوتوال اصفهانی گفتندی سپرده خود بجانب دیوکوت
بازگشت جمیع امرای خلج او را بسرداری قبول کرده خدمت او بجای آوردندی تا آنکه علیمردان با کوتوال مذکور
ساخته از قید برآمده در دهلی بخدمت سلطان قطب الدین ایبک پیوست والتماس نمود تا سلطان
قطب الدین قیمار رومی را نامزد لکهنوتی گردانید و فرمان داد تا هر یک را از امرای خلج که دران نواحی میبودند
بمقام مناسب ساکن گرداند قیمار رومی رفته هر واحد از امرای خلج را بحکم فرمان در جای مناسب ساکن گردانید و ملک
حسام الدین عوض خلجی که از قبل ملک محمد بختیار اقطاع کلوای داشت باستقبال قیمار رومی شتافته همراه او
بجانب دیوکوت رفت و آن مواضع در وجه اقطاع او مقرر شد چون قیمار رومی از دیوکوت بجانب
اوده مراجعت نمود ملک محمد شیران و سائر امرای خلج که بادی بودند قصد دیوکوت کردند چون این خبر بقیمار رومی
رسید از اثنای راه برگشته با امرای خلج مصاف داد محمد شیران و سائر امرای خلج شکست خورده بر سمت
ملوس بدر رفتند و آنجا میان ایشان مخالفتی پدید آمده محمد شیران بشهادت پیوست مدفن او آنجاست

ذکر مردان خلجی بجلدی و دلیری و نخوت و علو همت مشهور و معروف بود و چون از قید مخلص یافته
بسلطان قطب الدین پیوست و در رکاب او بطرف غزنین رفت آنجا بدست ترکان اسیر و گرفتار گردیده در
کاشغر افتاد و آنجا میبود گویند روزی سلطان تاج الدین یلدوز بشکار برآمده بود علیمردان نیز در شکار همراه بود
با یکی از امرای خلج که او را سالار ظفر گفتندی گفت چونست اگر کار سلطان تاج الدین را بیک نیزه بکفایت رسانم
و ترا بادشاه گردانم سالار ظفر مرد عاقل و نیک ذات بود و هوای سلطنت در سر داشت او را ازین حرکت
مانع آمده دو اسپ تازی باو داده بطرف هندوستان رخصت فرمود و چون بخدمت سلطان قطب الدین رسید
بانواع عنایت و رعایت مخصوص گردید و حاکم لکهنوتی بجاگیرش مقرر گشت و بصوب لکهنوتی رفت بعد ازانکه از
آب کوسی بگذشت ملک حسام الدین عوض خلجی از دیوکوت استقبال او نموده بدیوکوت رسیده آنجا بر مسند امارت تمکن
یافت و تمامی دیار لکهنوتی را بتصرف درآورد بعد ازانکه سلطان قطب الدین برحمت حق پیوست چتر گرفت و خطبه
و سکه بنام خود کرد و بسلطان علاء الدین مخاطب گشت نخوت و تکبر بمرتبه داشت که ولایات ایران و توران او در میان

ت اکبرے

ی بران برآمد و قوت و شوکت او بدرجهٔ کمال رسید ارادهٔ ضبط تبت ترکستان بخاطر او راه یافت دوازده هزار سوار مستعد و مسلح همراه گرفته پیشوائی امیر علی شیخ که بر دست او اسلام آورده روبسوی ترکستان و تبت نهاده بشهری رسید که آنرا بردهن نام بود و پیش آن شهر جوئی بود مانند دریا نکید عمیق و عرض چهار برابر گنگ باشد و نام آنشهر تمکدی بود و گویند چون شاه گرشاسب از بلاد ترکستان بجانب هندوستان ازراه بروهین مراجعت نمود بر سر آن نهر پل بست و بران بگذشت و بطرف کامرود آمده القصه چون ملک محمد بختیار بر سر آن پل رسید و همراهی معتبر خود را آنجا گذاشت تا پل را محافظت نمایند و خود از آب گذشته بزمین تبت درآمده ده روز میان کوههای صعب را قطع نموده بصحرائی رسید که قلعهٔ رفیع در غایت استحکام و متانت آنجا بود و اهل آن قلعه بجنگ پیش آمدند و تا آخر روز محاربه و مقاتله امتداد یافت بسیاری از لشکر او کشته و خسته گشتند چون شب درآمد هم آنجا لشکرگاه ساخته در گرد آن قلعه فرود آمدند و چون از حقیقت حال و خصوصیات آن ولایت تفحص نمودند محقق گشت که در پنج فرسنگی این موضع کرم سین نام شهریست که پنجاه هزار ترک خونخوار و نیزه گذار آنجا می باشند چون لشکر اسلام کوفتهٔ راه بودند طاقت مقاومت و مجادلت اینقدر لشکر نداشتند باستماع اینخبر از انتقام انتقال نموده بر سر پل ابروس رسیدند اتفاقا دو طاق از آن پل بواسطهٔ نزاع دو امیر که آنجا بودند شکسته بود و همه حیران شدند و قرار دادند که تا ساختن کشتی و سائر ادوات عبور بجای مستحکم تحصن باید جست خبر آوردند که درین نزدیکی بتخانه ایست در غایت ارتفاع و استحکام ملک محمد بختیار با جمیع امرا در آن بتخانه درآمده متحصن گشت درین اثنا رای کامرود خبردار شد که محمد بختیار پریشان و اسیر گشته در فلان بتخانه درآمده تحصن جسته است رای در ممالک خود فرمان داد تا خلائق فوج فوج می آمدند و در درون آن بتخانه نی نیزه را بزمین فرو میبردند و درهم می بافتند و دیوار بتخانه را استواری می ساختند چون ملک محمد بختیار خود را در دام بلا گرفتار دید از بتخانه برآمده بر کنار آب تبکمندی منزل ساخته در عبور مشغول گشت ناگاه سواری در آب درآمده مقدار یک تیر پرتاب راه رفت مردم دانستند که پایابست همه یکبارگی در آب زدند چون بیشتر پایاب نبود غرق گشتند رحمة الله علیهم بعد از غرق شدن سپاه ملک محمد بختیار از آب تبکمندی با معدودی چند بجهت تمام از آب گذشت و بدیوکوت رسید از غایت حزن و تفکر که بخاطرش راه یافته بود و مریض گشت و میگفت که سلطان معز الدین محمد سام را حادثه پیش آمده که روزگار از ما برگشت و بخت از ما کنار گرفت اتفاقا در همین ایام سلطان معز الدین بشهادت رسیده بود و ملک محمد بختیار در همین مرض بمنزل بقا رحلت نمود که علیمردان نام از امرای کبار ملک محمد بختیار چون بدین حادثه اطلاع یافت از اقطاع بارسول بدیوکوت آمد درین وقت ملک محمد بختیار صاحب فراش بود و کسی نزدیک او نمیرفت علی مردان نزد او رفت و چادر از روی برداشت و بیک خنجر کار او تمام ساخت این واقعه در سنه اثنی و ستمائه بود

ذکر عز الدین محمد شروان

و دو برادران او از امرای کبار محمد بختیار بودند این محمد شروان بغایت شجاع و جلد و دو فرزانه بود چنانچه در روزیکه محمد بختیار شهر نودیا را فتح کرده

و علیک که بعضی پرگنات میان دوآب و آن روی آب گنگ در جاگیر او مقرر بود پیوست چون مجدداً آثار جلادت و شجاعت
از و بظهور آمد اقطاع کنبله و پتهالی باو مسلم شد و از بس که قطره کردن و تردد نمودن جلد و دلیر بود دائم بطرف بهار و منیر سواری
میفرمود و آن نواحی را می تاخت و انواع غنائم بدست می آورد چون آثار جلادت و مردانگی او بسمع سلطان قطب الدین
رسید تشریف بادشاهی و لوای سلطنت جهت او فرستاد و ملک اختیار الدین باعانت توجه و التفات سلطان
قطب الدین حصار بهار را کشاده آن ولایت را نهب و تاراج داد و غنیمت بسیار بدست آورده ساکنان آن مقام را که
همه برهمنان پیر و مرتاض بودند و سرها تراشیده میداشتند علف تیغ بیدریغ گردانیده بزبان هند مدرسه بهار را گویند چون معدن
علم بوده است ببهار اشتهار گرفته بعد از ان چون بخدمت سلطان قطب الدین پیوست انواع نوازش و اکرام یافت چندانکه
محل عبرت امرا گردید و امرای ناتوان بین در مجلس سلطانی سخنانیکه متضمن اهانت و حقارت شان او باشد بر زبان می آوردند
روزی چنان اتفاق افتاد که سلطان قطب الدین در قصر سپید مجلس آراسته بار عام داده بود و فیل مستی حاضر کردند و
گفتند که در تمام ممالک هند فیلی که روبروی این فیل تواند شد و تاب صدمه این آورد یافته نمیشود سلطان ملک محمد بختیار
گرزی را بجنگ آن فیل اشارت فرمود و محمد بختیار گرزیکه در دست داشت حواله آن فیل نموده چنان بر خرطوم او زد که
بضرب اول دوگردانیده راه انهزام پیش گرفت سلطان را از مشاهده اینحالت کمال تعجب دست داده اقسام انعام در باره
او بظهور آورد و حکومت بلاد لکهنوتی تفویض نموده جهت تسخیر آن ناحیه نامزد فرمود چون قبل ازین حصار بهار را فتح کرده بود
اخبار تهور و مردانگی او بساکنان آن دیار رسیده همه برهمنان و منجمان آن مملکت نزد لکهمنیه پسر رای لکهمن که پای تخت شهر
نودیا بود و تمام رایان هند او را معتقد او پیشوای خود میداشتند بتعظیم و تکریم او بجا آورده آمده معروض داشتند که در کتب قدیم
مسطور است که این دیار را ترکان یعنی مسلمانان متصرف خواهند شد و آن وعده نزدیک رسید که بهار را متصرف شده اند
در سال آینده تمام این مملکت را بدست خواهند آورد لکهمنیه از ایشان پرسید که شخصی که این دیار را متصرف خواهد شد
هیچ علامت او در کتب تنجیم مسطور است گفتند آری هرگاه بر دو پا راست ایستد دستها را فرو گذارد انگشتهای دست او را از
آئینه زانوی او بگذرد رای لکهمنیه کسان بجهت استکشاف این علامت و آثار فرستاد چون ظاهر شد که این علامت در وی
محقق است جمله برهمنان و منجمان آن ولایت انتقال نمودند و بدیار کامرو و جگناته رسید و رای لکهمنیه بترک مملکت خود صلحت
نیافت و در سال دوم ملک محمد بختیار از بهار حرکت کرده بکوچ متواتر با اندک جماعت بشهر رسید رای لکهمنیه سراسیمه
شده تنها بکشتی نشسته راه فرار پیش گرفت و تمام حشم و خزائن او که از حد و ضبط حساب بیرون بود بدست ملک محمد بختیار
افتاد و شهر نودیا را خراب ساختند چنانچه شهر آن دیگر موضعی که لکهنوتی بوده است بنا نهاده دارالملک خود ساخت و امروز
آن شهر خراب است و بگور اشتهار دارد و القصه چتر بر گرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده مساجد و خوانق و مدارس بجای معابد
کفار احداث نموده و از ان غنائم که بدست آورده بود نفائس بسیار بخدمت سلطان قطب الدین ایبک فرستاد چون

غزنین بتصرف سلطان قطب الدین درآمد و باز بحکومت غزنین رسید چنانچه گذشت و یکبار بعد سلطان غیاث الدین بر
هرات لشکر فرستاد و بر ملک هرات عزالدین حسین خرمیل غالب گشت و یکمرتبه بطرف سیستان لشکر برده سیستان را
محاصره کرده با ملک تاج حرب و صلح نموده برگشت و در اثنای راه با ملک نصیرالدین حسین میرشکار مخالفت نموده محاربه کرده
شکست یافت و بعد از چندگاه بهندوستان لشکر کشید مدت حکومت او سه سال بود **ذکر سلطان ناصرالدین قباچه**
و از بندگان سلطان معزالدین است پادشاه بزرگ در غایت کیاست و تمیز و حذاقت بود در جمیع مراتب اشتغال خدمت
سلطان کرده بود و در لشکرداری ملک و قوت تمام پیدا کرده چون سلطان معزالدین را با لشکر خطا محاربه افتاد و ملک
ناصرالدین اتمیز که مقطع اچه بود در ان قتال شهادت یافت ملک ناصرالدین قباچه را بجای او در اچه نصب فرمود و او داماد
سلطان قطب الدین بود بدو دختر بعد از وفات سلطان قطب الدین اچه و ملتان را و سائر قلاع و قصبات و مملکت
سنده و سرهند و کرام تا سرستی در تصرف خود درآورد و چند مرتبه لاهور را در تصرف آورد و با لشکر سلطان تاج الدین یلدوز
که از غزنین می آمد محاربه کرده یک بار از پیش خواجه مؤیدالملک سنجری که وزیر مملکت غزنین بود منهزم گشت چون مملکت سند
بروی قرار گرفت بسیار از اکابر خراسان و غور و غزنین از ممر حادثه چنگیزخان بخدمت او پیوستند و در حق هر یک از
ایشان انعام و اکرام مبذول فرموده در سنه احدی و عشرین و سبعمائه لشکر مغول آمده شهر ملتان را چهل روز محاصره
داشتند سلطان ناصرالدین درینوقت در خزانه بگشاد و خلق را باحسان و انعام بنواخت و خیلی آثار جلادت و مردانگی
بظهور آورد و بعد ازین یکسال و ششماه لشکر خلج و لشکر خوارزم بر سوستان که بسهوان اشتهار دارد استیلا یافته ملک
ناصرالدین روی بدفع ایشان آورده محاربه عظیم نمود آخرالامر لشکر مخالف منهزم گشت و خان خلج مقتول گردید و سلطان
ناصرالدین از اچه بملتان باز آمد و بقیه احوال در ذکر سلطان بهاءالدین طغرل مذکور است مدت حکومت او بیست و دو سال
ذکر سلطان بهاءالدین طغرل از بندگان کبار و امرای نامدار سلطان معزالدین محمد سام بود و اوصاف
حمیده و اخلاق مرضیه بسیار داشت چون سلطان معزالدین محمد سام قلعه تهنکر را فتح کرده بملک بهاءالدین طغرل تفویض
فرمود در ولایت بیانه حصاری بنا کرده آنجا سکونت اختیار نمود و همیشه بجانب گوالیار سواری میفرمود و نواحی گوالیار را
می تافت چون سلطان معزالدین محمد سام در وقت مراجعت از پای حصار گوالیار بملک بهاءالدین طغرل فرمود که اگر این
قلعه مفتوح شود ترا مسلم باشد او بدو فرسنگی گوالیار حصاری مستحکم بنا نمود با جمعیت خود آنجا می بود و دایم نواحی انرا تاخت
چون مدت یکسال برین برآمد و کار و بار بر اهل قلعه تنگ شده رسولان با تحف و هدایا نزد سلطان قطب الدین ایبک
فرستادند و قلعه را باو تسلیم نمودند این معنی باعث عداوت میان سلطان قطب الدین ایبک و ملک بهاءالدین طغرل شد و در
اندک مدت درگذشت **ذکر ملک بختیارالدین خلجی** از اکابر بلاد غور و گرمسیر بود از سخاوت و شجاعت و اصابت رای
بهره تمام داشت در عهد سلطان معزالدین محمد سام بغزنین رسید و از آنجا بهندوستان آمد و بخدمت ملک معظم حسام الدین

در میان آورده‌ و مردم او را قطب الدین ملک بخش می گفتند تا امروز اهل هند کسی را که در جود و سخا ستایش کنند
اوست او را کل قطب الدین گویند کل بکاف عربی مفتوح و لام مکسور زمانه را گویند یعنی قطب الدین زمانه بعد از مدتی میان
او و تاج الدین یلدوز که یکی از بندگان معزی بود و بعد از سلطان معز الدین حاکم غزنین شده اسم بادشاهی بر خود اطلاق
کرده بود بر سر لاهور بمخاصمت رفت و قصد یکدیگر نموده آتش محاربه افروختند و بعد از جدال و قتال تاج الدین منهزم گشته
بکرمان رفت و سلطان قطب الدین بغزنین رفت چهل روز اقامت نموده بلهو و لعب مشغول فرمود چنانکه از کثرت لهو و لعب
و غفلت او مردم غزنین در خفیه کس بسلطان تاج الدین فرستاده او را طلبیدند و چون سلطان تاج الدین ناگاه
رسید سلطان قطب الدین تاب نیاورده از راه سنگ سوراخ بلاهور آمد بیت چو سلطان سر انداز باشد
زرمی * فتد بیخبر از سرش تاج کی * و در سنه سبع و سبعمائة در چوگان بازی با اسپ افتاده کوه زین بسینه اش
آمده قالب تهی ساخت مدت ملک او از فتح دهلی تا آخر عمر بیست سال و از انجمله بادشاهی او چهار سال بود چون
هفت نفر از غلامان و امرای سلطان شهاب الدین سام بسلطنت رسیدند ذکر ایشان درین محل مناسب نمود

ذکر سلطان تاج الدین یلدوز او بادشاه بزرگ و کریم و صاحب اخلاق حمیده بود و جمال وافر داشت
او را خورد سال سلطان معز الدین خرید و بقرب خدمت اختصاص داده مرتبه او بزرگ گردانید و از سایر بندگان بعنایت
و التفات ممتاز ساخت چون بمرتبه امارت رسانید کرمان و سفران در وجه جاگیر او داد هر گاه سلطان را در سفر هندوستان
بکرمان منزل افتادی ملک تاج الدین جمله امرا را ضیافت کردی و یکهزار کلاه و قبا تشریف دادی و در باب جمله حشم فراخور
حالت هر واحد انعام فرمودی و او دو دختر داشت بفرمان سلطان یک دختر او در حباله سلطان قطب الدین ایبک
بود و دیگر در حباله ملک ناصر الدین قباجه و ملک تاج الدین را دو پسر بود و یکی را بمعلم سپرده بود معلم بقصد تادیب کوزه بر داشت
و بر سر او زد چون پسر را اجل رسیده بود بهمان ضرب وفات یافت چون خبر بملک تاج الدین رسید معلم را خرج راه داده وداع
فرمود گفت تا والده پسر را خبر نشده باید که زود متواری شده سفر اختیار نمائی و این حکایت دلیل واضح است بر حسن سیرت او سلطان
معز الدین در آخر ایام سلطنت چون بکرمان آمد ملک تاج الدین یلدوز را بکسوت خاص مخصوص گردانید و او را نشانه سیاه
داد و در خاطرش این بود که بعد از نقل سلطان ولیعهد غزنین او باشد چون سلطان وفات یافت ملوک و امرای ترک
خواستند که سلطان غیاث الدین محمود بن محمد سام را از حدود گرمسیر طلبیده در غزنین بر تخت عم او جلوس فرمایند این معنی در
قلم آورده بسلطان غیاث الدین محمود عرض داشت کردند سلطان غیاث الدین محمود در جواب نوشت که مرا تخت
پدر خود که فیروزکوه و ممالک غور باشد اولی تر است سلطان تاج الدین را خلعت فرستاده خط عتق داده تخت غزنین را
حواله فرمود بحکم این فرمان ملک تاج الدین در غزنین آمده بر تخت نشست و آن ممالک را در ضبط خود آورد و یکبار
دیگر از غزنین جدا افتاده باز استقرار گرفت و با سلطان قطب الدین ایبک در حدود پنجاب مصاف کرده شکست یافت

داده باز بغزنین مراجعت نمود در حین مراجعت در دمیک نام دهی از توابع غزنین از دست فدائی کهوکهران شهید شد این قطعه در تاریخ او گفته اند بیت شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین * کز ابتدای جهان همچو او نیامد یک * سیوم ز غره شعبان بسال سیصد و دو فتاد در ره غزنین بمنزل دمیک * ایام سلطنت او از ابتدا در غزنین تا آخر عمر سی و دو سال و چند ماه بود از نقود یک خروار کم نماند گویند خزاین بسیار از زر و نقره و جواهر ازو ماند از جمله پانصد من الماس که از جواهر نفیسه است مانده بود دیگر نقود و اموال را ازین قیاس توان نمود نه مرتبه بشهر هند غزو نموده است و دو مرتبه شکست یافته و دیگر کامیاب شده پادشاه عادل خداترس مشفق بر خلایق بود و علما و صلحا را عزت میداشت و خدمت میکرد

ذکر سلطان قطب الدین ایبک

غلام سلطان معز الدین سام بود در اول کار او را از ترکستان آوردند قاضی فخر الدین عبد العزیز کوفی که از اولاد امام ابو حنیفه کوفی بود خرید و با فرزندان او قرآن خوانده کسب آداب کرد بعد ازان یکی از تاجران او را بقیمت بسیار خرید بغزنین نزد سلطان معز الدین آورد و سلطان او را ازان تاجر ببهای وافر خرید چون انگشت خنصر او شکسته بود ایبک می گفتند خدمت سلطان را از روی شعور و اخلاص بتقدیم رسانیدی چنانچه در اندک مدت اختصاص تمام حاصل کرد و آورده اند که شبی سلطان معز الدین بزمی آراست و با نزدیکان و مقربان خویش مجلسی داشت و دران بزم انعام بسیار بتمام نزدیکان و خاصان خود فرمود ملک قطب الدین را نیز بانعام و عطایا اختصاص داد و چون مجلس فتح یافت ملک قطب الدین آنچه بانعام یافته بود همه را بفراشان و اهل خدمت قسمت کرد و صباح که این خبر بسلطان رسید ازوی پسندید و او را بنواخت و بمرتبه امارت رسانید و بخدمات حضور و پیش تخت سرافراز شد و اتمام کار او در ترقی بود تا ایامی که سلاطین غور و غزنین و بامیان جهت دفع سلطان شاه خوارزمی بجانب خراسان لشکر کشیدند ملک قطب الدین ایبک ترک برزه در حدود مرو بلب آب مرغاب با فواج سلطان شاه ملاقی شده داد جلادت و شهامت داد و چون کم جمعیت بود بدست آنها در آمد و او را پیش سلطان شاه بردند سلطان او را مقید فرمود چون میان سلاطین غور با سلطان شاه محاربه دست داد و سلطان شاه منهزم شد ملک قطب الدین را بندگان سلطان معز الدین محمد سام با تخته بند آهنین بر اشتر نشانده بملازمت سلطان آوردند سلطان معز الدین محمد سام او را اکرام نموده تشریفات و انعامات فرمود چون از هند بغزنین مراجعت نمود بنیابت خود او را در کهرام گذاشت و کارهای که ملک قطب الدین در ایام حیات سلطان کرده است مذکور شده بعد از شهادت سلطان معز الدین سلطان غیاث الدین محمود که خلف صدق سلطان غیاث الدین محمد است از فیروزکوه بجهت ملک قطب الدین چتر و عمارت بادشاهی فرستاد و بخطاب سلطانی مخاطب ساخت و در سنه اثنی و ستمایة از دهلی بلاهور آمد روز سه شنبه هیجدهم ماه ذیقعده سنه مذکور بر تخت سلطنت جلوس فرموده در بخشش و بخشایش کشاد و داد سخا و جوانمردی داد چنانچه لکها انعام فرمودی و مستحق را زیاده ازانچه در حوصله او گنجد عطا نمودی و درین باب بهاء الدین اوشی که یکی از فضلای عصر او بود گفته بیت

ای بخشش لک تو در جهان آورده * کان را کف تو کار بجان آورده * از رشک کف تو خون گرفته دل کان * زر لعل بهانه

سوار اپیش روی میکرد نیزه بر دهن زد و او نیزه بر سلطان زده بازوی سلطان را مجروح ساخت و نزدیک بود که سلطان از
اسپ در آید خلج بچه پیاده سلطان را دریافته در عقب سلطان بر اسپ نشست و سلطان را در بر گرفته از جنگ گاه برآورده بلشکر
رسانید و غوغای که از نا آمدن سلطان در لشکریان بود فرو نشست و سلطان بغزنین رفت رای پتهورا آمده قلعه سرهند را که
ضیاء الدین تولکی در انجا بود یک سال و یکماه محاصره نموده بصلح گرفت و در سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه سلطان معزالدین
باز متوجه هندوستان شد و در همان موضع نراین که سابقاً محاربه شده بود با پتهورا مقابله شد و جنگ عظیم اتفاق افتاد
سلطان لشکر خود را چهار فوج ساخت و بدفعات جنگ کرده ظفر یافت و پتهورا گرفتار شده بقتل رسید و کهاندی رای برادر او
در جنگ مقتول گشته شد قلعه سرستی و هانسی را فتح کرده اجمیر را که دار الملک پتهورا بود غارت و تاراج و اسیر نمود و ملک قطب الدین
ایبک را که غلام درگزیده او بود در قصبه کهرام که هفتاد کروهی دهلی است گذاشته کوه سوالک که شمال هندوستان است به نهب
و تاراج داده بغزنین رفت و هم در سنه مذکور ملک قطب الدین ایبک قلعه دهلی و میرت را مسخر ساخت و از تصرف خویشان
پتهورا و کهاندی رای برآورده و در سنه تسع و ثمانین و خمسمائه قلعه کول را مسخر کرده دهلی را دار الملک ساخت و این قرار گرفت
و اطراف و نواحی دهلی را در ضبط در آورد و از این تاریخ دهلی تختگاه سلاطین شد در سنه مذکور سلطان معزالدین از غزنین باز
عزیمت هندوستان کرده متوجه قنوج شد و رای جیچند که والی قنوج بود سیصد و چند فیل داشت و استقبال نموده در نواحی قصبه
چندوار و اتاوه محاربه نموده شکست یافت و فیلان و حشم او بدست افتادند و سلطان ملک قطب الدین را در دهلی گذاشته با غنائم بسیار
و فتح و فیروزی بغزنین رفت و ملک قطب الدین ایبک قلعه تهنگر و گوالیار و بداون را مسخر ساخت و لشکر به نهرواله گجرات برده انتقام سلطان را
از رای بهیم دیو والی آنجا کشیده غنائم موفوره بدست آورده سلطان معزالدین در طوس و سرخس بود که خبر فوت برادر بزرگ او که سلطان غیاث الدین باشد
واسم پادشاهی بر او بود رسیده متوجه بادغیس شده شرائط عزا بتقدیم رسانیده ممالک برادر خود را بر خویشان قسمت کرد و برین منهج تخت فیروز
کوه و غور بعمزاده خویش ملک ضیاء الدین داد که داماد سلطان غیاث الدین بود و بست و فره و اسفراین را بسلطان محمد بن غیاث الدین
داد و حکومت هرات و توابع را بر ناصر الدین غازی که خواهرزاده او بود مسلم داشت و از بادغیس بغزنین آمد و استعداد تمام بجانب تسخیر خوارزم رفت و
خوارزمشاه منهزم گشته بخوارزم در آمد چون سلطان بخوارزم رسید و چند روز جنگ واقع شد آبی را که از جیحون بطرف شرقی خوارزم جلیحیان کنده اند
اهل خوارزم بر لب آن آب آغاز جنگ کردند و چندی از امرای غوری درین محاربه بشهادت رسیدند چون فتح خوارزم
میسر نشد از در خوارزم و شط جیحون بطرف بلخ مراجعت کرد لشکر خطا و ملوک ترکستان که بمدد سلطان محمد خوارزمشاه بکنار آب
جیحون آمده بودند پس راه سلطان معزالدین گرفتند چون سلطان باندخود رسید میان هر دو لشکر محاربه عظیم رفت سلطان
درین جنگ داد مردی و مردانگی داده با صد سوار باز مانده بود و تردد کرد و چون تاب مقاومت نماند در قلعه اندخود در آمده
متحصن شد سلطان بصلح قلعه داده و امان خواسته مراجعت بغزنین نمود و درین وقت طائفه کهوکهران در نواحی لاهور
عصیان ظاهر کردند سلطان بر سر کهوکهران لشکر کشید و قطب الدین ایبک نیز از دهلی بخدمت رسید کهوکهران را مالش

ان خلیفه و در سنه ثلاث و ثمانین و خمسمائه نزد او رفت سلطان معز الدین محمد او را بغزنین فرستاده شربت فنا چشانیدند
رت حکومت او بیست و هشت سال بود و دولت غزنویان سپری شد و سلطنت از خانواده ایشان انتقال کرد والله اعلم

طبقه سلاطین دهلی ذکر سلطان معز الدین محمد سام غوری

که بشهاب الدین اشتهار داشت او برادرے بود
شمس الدین نام مهتر از وی که او را بعد از سلطنت غیاث الدین گفتندی بعد از آن سلطان غیاث الدین بسلطنت غور رسید بعضی
ولایات در تصرف آورد و برادر خورد خود سلطان معز الدین را در تنگناباد که از بلاد گرمسیر است گذاشت و چون سلطان معز الدین حاکم تنگناباد شد و اتراک از
تنگناباد بر سر غزنین لشکر کشید و بیتاخت و آن ولایت را زحمت میداد تا در شهور سنه تسع و ستین و خمسمائه هجری غزنین را سلطان غیاث الدین فتح کرد
و برادر خورد خود سلطان معز الدین محمد را گذاشت چون در سنه سبعین و خمسمائه هجری سلطان معز الدین بنیابت برادر بحکومت غزنین نشست بعد از
ل لشکر بجانب اوچه برده ملتان را از دست قرامطه برآورده متصرف شد و طائفه که در حصار اچه متحصن بودند در محاربه کردند
آخر فتح شد و ملتان نیز مسخر گشت و اچه و ملتان را حواله علی کرماخ نموده بجانب غزنین مراجعت نمود و در سنه اربع و سبعین و
خمسمائه باز باچه و ملتان آمده از راه ریگستان بجانب گجرات عزیمت کرد و رای بهیم دیو که حاکم آن ولایت بود در مقابله آمد و بعد
از مقاتله شکست بر سلطان افتاد و سلطان بمحنت بسیار بغزنین رفته روزی چند قرار گرفت و در سنه خمس و سبعین و خمسمائه بجانب
پشاور که در کتب سلف به بکرام و پرسور و فرشور مشهور است لشکر را برده تسخیر آن ناحیه کرد و سال دیگر بر سر لاهور رفت و سلطان خسرو ملک
از نسل سلطان محمود غزنوی بود و حکومت لاهور داشت در قلعه متحصن شد بعد از رسل و رسائل خسرو ملک پسر خود را با یک زنجیر
فیل پیشکش فرستاد و سلطان معز الدین صلح نموده مراجعت کرد و سال دیگر بطرف دیول که بندر تهته است لشکر برده تمام بلاد کنار
بحر را در ضبط در آورده اموال فراوان گرفته برگشت و در سنه ثمانین و خمسمائه بار دیگر بولایت لاهور در آمد خسرو ملک باز متحصن شد
و سلطان معز الدین نواحی لاهور را غارت و تاراج کرده قلعه سیالکوت را که میان آب راوی و آب چناب ست بنا نهاده
حسین خرمیل را استعداد قلعه داری داده مراجعت نمود بعد از آن خسرو ملک باتفاق کهوکران و دیگر قبائل حصار سیالکوت را
مدتی محاصره نموده بی نیل مراد معاودت کرد و سلطان معز الدین در سنه ثلث و ثمانین و خمسمائه باز بلاهور آمد خسرو ملک متحصن گشته
و چندی در تلاش کرده آخر از روی عجز بملازمت سلطان معز الدین شتافت و سلطان او را با خود بغزنین برده پیش برادر خود غیاث
الدین فرستاد و غیاث الدین او را در یکی از قلاع غرجستان محبوس کرد و در آن حبس در گذشت و سلطان معز الدین
لاهور را به علی کرماخ که حاکم ملتان بود حواله کرده بازگشت و در سنه سبع و ثمانین و خمسمائه باز از غزنین عزیمت هندوستان کرده
قلعه سرهند را که در آن زمان تختگاه راجه عظیم الشان بود مسخر کرده ضیاء الدین تولکی را با یکهزار و دویست سوار که همه چیده و منتخب
بود در آن قلعه گذاشته سامان قلعه داری داده میخواست مراجعت نماید که خبر آمدن رای پتهورا که راجه اجمیر بود شنیده استقبال
نمود و در موضع ترائن کنار آب سرستی که هفت کروهی تهانیسر باشد و الحال بتراوری اشتهار دارد و چهل کروهی دهلی ست مقابل
شد و کهاندی رای برادر پتهورا که والی دهلی بود بر فیل سوار بود و سلطان در آن معرکه جلادتها نمود
و شکست بلشکر اسلام افتاد

جنگل که در دوران قلعه بود و راه آمد و شد بند بود و اینچنان شهر را بزور و غلبه مفتوح ساخته صد هزار کس را اسیر کرده بغزنین آورد و غنائم بکلی برین قیاس باید کرد وفات او در سنه احدی و ثمانین و اربعمائه بود مدت حکومت او سی سال و بقول صاحب بناکتی چهل و دو سال بود

ذکر مسعود بن ابراهیم بعد از پدر قائم مقام شد و بسلطان جلال الدین مخاطب گشت زیاده برین احوال او بنظر نیامده مدت حکومت او شانزده سال بود

ذکر ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهیم بعد از پدر جانشین شد و بر سریر حکومت استقرار جسته جمیع برادران خود را گرفته بند کرد مگر بهرام شاه که گریخته پیش سلطان سنجر رفت هرچند در باب بهرام شاه باو نوشت و الحاح کرد ارسلان شاه قبول ننمود عاقبت سلطان سنجر با لشکر انبوه بر سر ارسلان شاه آمد چون بیک فرسنگی غزنین رسید ارسلان شاه با سی هزار کس بر آمده چون مصاف و جنگ عظیم اتفاق افتاد ارسلان شاه هزیمت خورده بهندوستان شتافت سلطان سنجر بغزنین آمد چهل روز در آنجا توقف نمود و آن ولایت را به بهرام شاه ارزانی داشته بولایت خود مراجعت فرمود ارسلان شاه از مراجعت سلطان سنجر واقف گشته با لشکر بسیار از هند بغزنین آمد بهرام شاه تاب مقاومت نیاورده غزنین را گذاشته بقلعه بامیان رفت و بقوت و مدد سلطان سنجر باز بر سر غزنین آمد ارسلان شاه از خوف لشکر سلطان سنجر شهر را خالی کرده بگوشه رفت لشکر سلطان سنجر بتعاقب او رفته او را بدست آورده برادرش بهرام شاه سپردند و او از دست برادر مستهلک شده مدت سلطنت او سه سال

ذکر بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم او بادشاه صاحب شوکت بود و با علما و فضلا صحبت داشتی و شیخ سنائی نیز اشعار بنام او گفته و در زمان او کتب بسیار تصنیف شد کلیله و دمنه بنام او تالیف یافته و در آن روز جلوس او سید حسن غزنوی قصیده گفت که مطلعش اینست مطلع ندائی برآمد ز هفت آسمان * که بهرام شاه است شاه جهان و لشکرها بدیار هند کشیده جاها را که ارسلان او بر آن دست نیافته بودند بتسخیر در آورد و یکی از امرای خود را بضبط ممالک هندوستان گذاشته بغزنین مراجعت نمود و بعد طول مدت آن شخص کفران نعمت ورزیده راه عصیان پیش گرفت بهرام شاه ازین خبر بقصد دفع او بهندوستان آورد و چون بملتان رسید طرفین را حرب اتفاق افتاد و از شآمت بغی آن شخص گرفتار شده بقتل رسید مرتبه دیگر ولایت هندوستان مسخر و مضبوط بهرام شاه گشت و در سنه سبع و اربعین و خمسمائه از عالم رفت مدت حکومت او سی و پنج سال بود

ذکر خسرو شاه بن بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم بعد از پدر بسلطنت رسید چون علاء الدین حسین غوری متوجه غزنین شد او گریخته بهندوستان رفت و در لاهور بحکومت اشتغال نمود و چون علاء الدین حسین مراجعت اختیار کرد خسرو شاه باز بغزنین آمد و چون غزنویان سلطان سنجر را گرفته متوجه غزنین شدند خسرو شاه طاقت مقاومت نیاورده بلاهور آمد و از آنجا در سنه خمس و خمسین و خمسمائه درگذشت مدت حکومت او بیست سال بود

ذکر خسرو ملک بن خسرو شاه بعد از انتقال پدر در لاهور جلوس یافت و بحلم و حیا اتصاف داشت و از بس که بعیش و طرب مشغول بود خللها کلی در مملکت راه یافت لفظ بهم در آن تخت و ملک از خلل غم بود * که تدبیر شاه از شبان کم بود * و چون سلطان معز الدین محمد سام غزنین را تسخیر نموده ساخت لشکر بجانب هند کشیده و باستیلای تمام نزدیک لاهور آمد خسرو ملک

با وتحریض سفری مینمودند که اگر امیر از غزنین بدر رود این عمل ایشان مستور ماند و عاقبت امیر سفر کابل اختیار نموده چون
بسانکوه رسید بیماری قولنج بهم رسانید روز بروز این مرض قوت میگرفت و ناچار امیر مودود بغزنین مراجعت نمود چون بغزنین
رسید در عین این بیماری میرک را تکلیف کرد که ابو علی کوتوال را از بند برآورده حاضر کند میرک وکیل جهل پیش آورده مهلت یکهفته
طلبید هنوز یکهفته نگذشته بود که امیر مودود و بیست و چهارم رجب سنه احدی واربعین واربعمائه از عالم رفت ایام حکومت مودود
بنه سال رسید و پسرش محمد بن مودود که سه سال بسعی علی بن ربیع بر تخت سلطنت نشست بعد پنج روز رایهای امرا انقلاب
یافت علی بن مسعود را بسلطنت برداشتند **ذکر علی بن مسعود** چون بحکومت رسید در نوبت عبدالرزاق بن احمد میمندی
که او را امیر مودود نامزد سیستان کرده بود و بقلعه که میان بست و اسفراین واقع ست رسید و معلوم کرد عبدالرشید بن محمود
امیر مودود درین قلعه محبوس ست عبدالرشید را از حبس برآورده بپادشاهی قبول کرد و لشکریان را بطاعت او خوانده از
بهیبت گرفته ایام حکومت علی قریب سه ماه هست **ذکر عبدالرشید بن مسعود** چون بحکومت رسید باتفاق
عبدالرزاق و دیگر لشکریان رو بغزنین آورده چون نزدیک بغزنین رسیدند علی بن مسعود جنگ ناکرده گریخت و عبدالرشید
حاکم شد و طغرل حاجب را که از سرکشندگان سلطان محمود بود بسیستان فرستاد و طغرل سیستان را مسخر ساخته جمعیت تمام بهم رسانید
و ازانجا بقصد امیر عبدالرشید روی بغزنین آورد که با و عذری نماید چون نزدیک بغزنین رسید امیر عبدالرشید از عذر او آگاه
شده با متعلقان خود بغزنین درآمده متحصن گشت و طغرل شهر را گرفته امیر عبدالرشید را با دیگر اولاد سلطان محمود بقتل رسانیده
دختر مسعود را در حباله خود آورده روزی بر تخت نشسته بار عام داده بود که جمعی از پهلوانان پردل غیرت را کار فرموده درآمده او را
بزخم شمشیر پاره پاره کردند و بر خاک مذلت انداختند و ایام حکومت او بچهار سال رسید **ذکر فرخ بن مسعود** چون طغرل
بقتل رسید امرا و اعیان دولت فرخ زاد را که محبوس بود از بند برآورده بر تخت اجلاس دادند و سلجوقیان جمعی عظیم
بقصد غزنین آمده خواستند که درین وقت دستبردی نمایند حرجر بفرموده فرخ زاد باستقبال ایشان رفته اکثری را بقتل آورده
و چندی را از اعیان اسیر ساخته پیش امیر فرخ زاد حاضر ساخت امیر حکم بحبس ایشان فرموده مرتبه دیگر الپ ارسلان لشکر
عظیم یکجا کرده بغزنویان محاربه نموده غالب آمد و بسیاری از سرداران غزنین را اسیر کرده بخراسان برد آخر بصلح قرار یافته اسیران طرفین
خالص شدند و چون مدت شش سال از حکومت فرخ زاد گذشت از عالم فانی انتقال نموده برادر او ابراهیم بن مسعود بجای او
بحکومت نشست **ذکر ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود** او پادشاه زاهد بود بحسن تدبیر و اصابت رای
شهرت داشت و خط را بغایت خوب مینوشت و هر سال یک مصحف نوشته با اموال بسیار بمکه فرستادی القصه چون او را
با سلجوقیان اتفاق افتاد از آنجانب خاطر جمع کرده رو بهندوستان آورده بسیاری از قلاع و بقاع را مفتوح ساخته از جمله
شهری بود در نهایت آبادانی متوطنان آن از نسل خراسانیان بودند که افراسیاب ایشان را از خراسان اخراج کرده بود در آن
شهر حوضی بود که قطر آن نیم فرسنگ بود و هر چند آدمی و مواشی از آن آب میخوردند هیچ نقصان در آن آب مرئی نمی شد و از کثرت

خواست چون التماس او در معرض قبول نیفتاد با جمعیت خویش از بلخ بغزنین آمد و در سنه خمس و ثلاثین و اربعمائه باغوای بعضی از
ابوعلی کوتوال غزنین رنجیده محبوس ساخت آخر چون بی گناهی او معلوم کرد او را از قید برآورده دیوان مملکت کوتوال غزنین ساخت
و سوری بن المعتز را که قبل ازین دیوان بود حبس کرد تا در حبس بمرد و ارتگین چیزهای بد خاطرنشان امیر مودود کردند او را در حضور
خود گردن زدند و در سنه ست و ثلثین و اربعمائه خواجه طاهر وزیر فرمان یافت و خواجه امام سید ابوالفتح عبدالرزاق بن احمد بن
حسین بجای او بوزارت نشست و هم درین سال طغرل حاجب را بسوی بست فرستاد طغرل تا سیستان رفت و برادر
ابوالفضل و رنگی ابومنصور را اسیر ساخته بغزنین آورد و در سنه سبع و ثلثین و اربعمائه ترکمانان جمعیت نموده بغزنین آوردند چون از
بست گذشتند در باطراف غارت کردند لشکر غزنین بایشان رسیده قتال عظیم بدست داد و ترکمانان بهزیمت رفته اکثر بقتل
رسیدند بعد ازین فتح طغرل بجانب گرمسیر رفته ترکمانان ولایت را که ایشان را سرخ کلاه گفتندی کشت و کس بسیار را اسیر
ساخته بغزنین آورد و در سنه ثمان و ثلثین و اربعمائه امیر مودود طغرل را باز بلشکر انبوه بآنجانب فرستاد چون به بکناباد رسید
اظهار عصیان نمود و این خبر که بامیر مودود رسید کسانرا بجهت استمالت نزد او فرستاد طغرل در جواب گفت که چون جماعت
که در ملازمت امیر اند من دشمن اند نمی توانم بملازمت رسید بعد از ان امیر مودود علی بن ربیع را با دو هزار سوار بطلب طغرل
فرستاد و چون علی بن ربیع نزدیک طغرل رسید طغرل با تنی چند گریخت و علی در لشکر او در آمده غارت کرد و چند کس را گرفته
بغزنین آورد و هم درین سال حاجب بزرگ بایتکین را بجانب غور فرستاد و چون بغور روان شد شیر بچه را همراه کرده بحصار
ابوعلی رسید آن حصار را بکشاد و ابوعلی را دستگیر ساخت و این حصاری بود که هفتصد سال کسی بران دست نیافته بود و شیر بچه
ابوعلی را غل در گردن انداخته بغزنین آورد و هم درین سال امیر مودود امیر حاجب بایتکین را بر سر بهرام سال که سپه سالار
ترکمانان بود فرستاد در نواحی بست طرفین بهم رسیده جنگ کردند ترکمانان بهزیمت رفتند و در سنه تسع و ثلثین و اربعمائه امیر قزدار
طغیان ورزیده امیر مودود حاجب بزرگ بایتکین را بر سر او فرستاد قزدار جنگ کرده شکست یافت و بعد چندگاه از راه اطاعت
در آمده خراج قبول نمود امیر حاجب برگشته بغزنین آمده و در سنه اربعین و اربعمائه امیر مودود دو پسر خود ابوالقاسم محمود و منصور را در یک روز
خلعت و طبل و علم داده ابوالقاسم محمود را بجانب لاهور و منصور را بجانب پرشور فرستاده ابوعلی حسن کوتوال غزنین را بهندوستان
فرستاد تا رفته سرکشان آنجا را مالش دهد ابوعلی بقلعه ماهیته رو نهاد و چون آهنتین حاکم آن قلعه خبر یافت جریده بگریخت و هیرای
سالار هندوان که در زمان سلطان محمود خدمتها کرده و عمری در ملازمت گذرانیده بود بواسطه بعضی امور رنجیده گریخته بهندوستان
آمده در کوههای کشمیر میبود کوتوال کس پیش او فرستاد و استمالت بسیار نموده پیش خود طلبیده قول و عهد داده بغزنین فرستاد
و امیر مودود در مقام التفات آمده تسلی او نمود و درین مدت که ابوعلی کوتوال در هند بود دشمنان او از روی حسد چیزهای قبیح از و
بامیر مودود رسانیده بودند چون ابوعلی کوتوال بغزنین آمد امیر مودود فرمود تا او را مقید کرده بمیرک حسن وکیل سپردند بعد از چند
روز اعدا او را دران حبس کشتند و چون بی رخصت امیر مودود ارتکاب این فعل نموده بودند در مقام اخفاء آن شده امیر را

بمعرکه داده بودند علی دایه و حاجب بزرگ سپاهی و مکتغدی حاجب همه را گرفته مصادره کرده بهندوستان فرستاده در قلعها
بند کرده همه دران بند مردند و امیر مسعود خواست که لشکر را بهند برد تا در هند قوتی بهم رساند و لشکر بسیار گرد آورد و بر سر ترکمانان
رفته سزای ایشان در دامن روزگار بنهد پس امیر مودود را امارت بلخ داده خواجه محمد بن عبد الصمد وزیر را با و همراه کرده
ببلخ فرستاد و ارتگین حاجب را بجای او تعیین نمود و چهار هزار کس را با و همراه کرده امیر محمد را با دو هزار کس بجانب ملتان نامزد ساخت
و امیران دیار را بجانب کوه پایه غزنین فرستاد تا افغانان آنجا را که عاصی بودند نگاه دارد و نگذارد که تا بولایت حضرت
رسانند و تمام خزاین سلطان محمود که در قلعه نای و غزنین آورده بر شتران بار کرده بجانب هند روان شد و هم از راه کس فرستاده
تا برادرش امیر محمد را از قلعه ترغند پیش آورند چون برباط ماریکله رسید غلامان او بخزانه رسیده شتران را غارت کردند درین اثنا
امیر محمد بانجا رسید چون غلامان دانستند که این تعدی پیش نمیرود و دیگر آنکه امیری دیگر باشد بضرورت نزد امیر محمد رفته او را بپادشاهی بر
قبول کردند و هجوم نموده بر سر امیر مسعود آمدند امیر مسعود دران رباط حصاری شد روز دیگر تمام لشکر هجوم کرده امیر مسعود را از اندرون
رباط ماریکله برآوردند و در بند کردند و در قلعه گیری نگاه داشتند و آنجا میبود تا بتاریخ یازدهم جمادی الاول سنه اثنی و ثلاثین و
اربعمائه از زبان امیر محمد پیغام دروغ بکوتوال گری رسانیدند که امیر مسعود را کشته سر او نزد ما فرست کوتوال بموجب آن پیغام
او را جدا کرده نزد امیر محمد فرستاد و امیر محمد گریه بسیار کرد و آن مردم را که سعی کرده بودند ملامت نمود **ذکر شهاب الدین الدوله**
و قطب الملة ابو الفتح مودود بن مسعود چون خبر قتل امیر مسعود به پسر او امیر مودود به بستان رسید خواست بانتقام
بجانب ماریکله نهضت نماید ابو نصر احمد بن محمد بن عبد الصمد او را ازان عزیمت باز داشته بغزنین آورد و مردمان غزنین همه باستقبال
آمده تعزیت کردند و موافقت نمودند و از آنجا لشکر انبوه بقصد عم خود امیر محمد برآمد چون بدین نواحی صفها ترتیب یافت و جنگ
در پیوست تمام روز جنگ بود چون شب درآمد هر یک از غنیم خود حساب گرفته بجای خویش عود نمود و امیر خود دران شب بمراحل سید منصور که در لشکر امیر محمد بود
کس فرستاده او را از خود ساخت چنانچه مراحل سید منصور در وقت حرب در کنار ایستاده تفرج میکرد و از هیچ جانب تردد ننمود روز دیگر طرفین مقابل هم آمده داد قتال و
جدال دادند عاقبت فتح قرین حال امیر مودود گشته امیر محمد با پسر خود احمد و سایر پسران لشکر دستگیر شده بانواع عقوبت بقتل رسید و امیر مودود
آنجا رباطی و بازاری بنا نهاده بفتح آباد موسوم ساخت و تابوت پدر و برادران خود را امیر مودود تا از کرای نغزنین آوردند این فتح در ماه
شعبان سنه اثنی و ثلثین و اربعمائه بود و در سنه ثلث و ثلثین و اربعمائه مودود از خواجه احمد عبد الصمد رنجیده در قلعه غزنین محبوس
ساخت و او دران حبس بمرد و ابو طاهر بن محمد مستوفی را بوزارت برگزید و هم درین سال ابو نصر محمد بن احمد را بحرب نامی محمد بن محمود
بجانب هند فرستاد و نامی دران حرب کشته شد و در سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه امیر مودود ارتگین را بطخارستان فرستاد ارتگین
چون بطخارستان رسید خبر یافت که میر داود ترکمان باین آمده است لشکر بر سر او کشید چون قریب باد شد و او خبردار شد لشکر را
آنجا گذاشته با معدودی چند بدر رفت ارتگین از عقب او درآمده کس بسیار را از لشکر او بقتل آورد و از آنجا بشهر بلخ آمده بلخ را گرفت
امیر مودود خواند بعد چندگاه ترکمانان قصد او کرده نزدیک ببلخ آمدند چون او سپاه بسیار نداشت از امیر مودود مدد

روی بسوی ولایت ماوراء النهر آورد از آب جیحون گذشته تمام ولایت ماوراء النهر شوریده است بامید آنکه ولایت ماوراء النهر بدست آرد از آب جیحون گذشته روی بسوی ولایت ماوراء النهر آورد و تمام سرکشان ماوراء النهر خانهای خود خالی کرده گریختند هیچکس بجنگ پیش نیامده چون چند روز برآمد خواجه احمد بن محمد عبد الصمد وزیر از بلخ نامه فرستاد که داؤد ترکمان با جمعیت تمام قصد بلخ نموده است و من آنقدر جمعیت و آلات حرب ندارم که مقاومت او توانم کرد امیر مسعود در ساعت از ولایت ماوراء النهر مراجعت اختیار کرده رو به بلخ آورد و داؤد ترکمان از آنجا برخاسته بجانب مرو شد امیر مسعود به بلخ رسید بتعاقب داؤد بگورکان رفت و از آنجا چند کس از دست علی قندری بشکایت نزد امیر مسعود آمدند و ابن علی قندری عیار و ستمگر بوده دست درازی بسیار در آن نواحی میکرد و امیر مسعود او را باطاعت خواند قبول نکرده همچنان بآزار خلق مشغول شد و قلعه که در آن نواحی بود و آن عیال خود در آن بود امیر مسعود لشکر تعیین فرموده آن قلعه را مسخر ساخت و او را نزد امیر مسعود آورده بردار کردند چون ترکمانان خبر حرکت امیر مسعود شنیدند ایلچی فرستاده پیغام کردند که ما بنده و مطیع ام اگر حد چراخور ما مشخص شود تا مستور و اهل و عیال آنجا باشند تا همه باتفاق خویش در خدمت باشیم امیر مسعود ملتمس ایشانرا مبذول داشته کس نزد پیغو که سردار ایشان بود فرستاد تا قبول کرده تا عهد ارتکاب اعمال ناشایسته نمایند و حد چراخور ایشان تعیین ساخت برین جمله عهد و قول و قرار یافته امیر مسعود از آنجا بهرات توجه نمود در راه جمعی از ترکمانان با لشکر امیر مسعود زده تنی چند را بقتل آوردند و پاره اسباب را بغارت بردند امیر مسعود جماعت را بتعاقب ایشان فرستاده همه را بقتل آوردند و اهل و عیال ایشانرا اسیر کرده با سرهای ایشان نزد امیر مسعود آوردند امیر مسعود تمام آن سرها برشتران بار کرده نزد پیغو فرستاد و پیغام کرد که هرکه نقض عهد کند سزای او این باشد پیغو عذر خواسته جواب داد که ما خبر نداریم و آن جماعه را آنچه خواستیم امیر خود کرد امیر مسعود از هرات به نیشاپور و از نیشاپور به طوس رفت و نزدیک طوس جمعی از ترکمانان پیش آمده جنگ کرده اکثری بقتل رسیدند و درین وقت خبر آوردند که مردمان باورد حصار خود را بترکمانان دادند امیر مسعود آن حصار را کشاده مردم آنجا بقتل آورده باز به نیشاپور آمده زمستان آنجا گذرانید و چون بهار آمد در سنه ثلثین و اربعمائة بقصد طغرل ترکمان بجانب باورد رفت طغرل خبردار شده بجانب ترن ما در دشل امیر مسعود برگشته از راه مهنه سوی سرخس آمد و رعایا مهنه در خراج ممید لوند ایشانرا بدست آورده جماعه را کشت و جمعی دیگر را دستها برید و حصار ایشان ویران کرد و از آنجا بطرف دامغان حرکت کرد و چون بآنجا رسید ترکمانان از اطراف هجوم نموده راهها را بر لشکر غزنین گرفتند امیر مسعود صفها ترتیب داده مستعد قتال شد ترکمانان بر لشکرها آراسته در مقابل آمدند و جنگ عظیم روی داد درین اثنا اکثر سالاران لشکر غزنین برگشته بدشمن درآمدند و سلطان خود تنها در میدان درآمده چند کس را از سرداران ترکمانان بضرب شمشیر و نیزه و گرز بینداخت و جمعی از لشکر غزنین بدشمن درآمده بودند درین وقت پشت بمعرکه داده بجانب غزنین فرار اختیار نمودند چون هیچکس نزد امیر مسعود نماند بقوت و مردانگی خود از آن معرکه بدر آمد و هیچکس را قدرت آن نبود که در عقب او آید این واقعه در هشتم رمضان سنه احدی و ثلثین و اربعمائة روی داد و چون بمرو درآمد چند کس از لشکریان باو ملحق شدند و از آنچه که از راه غور بغزنین درآمد سالاران را که حرب ناکرده پشت

طبقات اکبری

بغزنین رفت و در سنه خمس و عشرین و اربعمائه قصد آمل و ساری و مردم آنجا یاری شده مستعد قتال ... چون
غزنین بفتح و فیروزی اختصاص یافت امیر طبرستان رسولان فرستاده و خطبه بنام امیر مسعود قبول کرده پسر خویش بهمن و برادرزاده
خود شروین بن سرخاب را که بگروگان فرستاده امیر مسعود از آنجا رو بغزنین آورده چون بنیشاپور رسید مردم از دست
ترکمانان تظلم نمودند امیر مسعود بکتغدی و حسین بن علی بن میکائیل را با لشکر انبوه بر سر ایشان فرستاد چون لشکر بموضع ...
اتفاق رسید رسول ترکمانان آمده مقام گذارد که ما بنده و مطیع درگاهیم اگر اینقدر شود که حد چراخور ما مشخص شود ما را بکس کاری
و نکس را از ما آزاری نیست بکتغدی با رسولان درشت گفته جواب داد که میان ما و شما جز بشمشیر صلح نیست اگر اطاعت کنید و از
رهای زشت باز آئید و کسی را پیش امیر مسعود فرستاده نوشته بنام ما آرید تا از شما دست باز داریم ترکمانان این مضمون از
زبان رسولان شنیده پیش آمدند و حرب صعب اتفاق افتاد عاقبت ترکمانان شکست یافته پشت بمعرکه دادند بکتغدی عقب
ایشان درآمده اهل و عیال ایشان را اسیر کرد و غنائم بسیار بدست آورد و در وقت مراجعت که جمعیت بکتغدی در پی غنیمت
متفرق بود ترکمانان از تنگهای کوه برآمده حمله بر لشکر بکتغدی آوردند و تا دو شبانروز حرب قائم بود بکتغدی حسین بن علی
را گفت جای استادن نیست حسین ثبات ورزیده بجنگ قیام نمود بدست ترکمانان اسیر گشت و بکتغدی گریخته نزد امیر مسعود رفت
و امیر مسعود چون بغزنین آمد خبر طغیان احمد بن ینالتکین رسید امیر مسعود بانتهه بن محمد علی را که سالار هندوان بود بر سر او فرستاد
و چون متقابل همدیگر شدند جنگ درپیوست بانتهه کشته شد و لشکر او متفرق گشت چون این خبر بامیر مسعود رسید تلک بن حسین را
که سپه سالار هندوان بود فرستاد او رفته جنگ کرده احمد را شکست داد و اکثر لشکر احمد بدست افتاد گوش و بینی ویرا برید و احمد منصور
بسنده گریخته خواست از آب سنده گذرد اتفاقا سیلی رسیده او را در ربود و غرق ساخت و چون آب او را بکنار انداخت
سر او را بریده پیش ملک آوردند ملک آن سر را نزد امیر مسعود فرستاد و در سنه سبع و عشرین کوشک نو با تمام رسید و تخت
زرین مرصع بجواهر در آن کوشک نهادند و تاج زرین مرصع بجواهر بوزن هفتاد من از بالای آن تخت بزنجیرهای طلا آویختند
و سلطان بران تخت نشسته آن تاج آویخته برابر سر نهاده بار عام داد و هم درین سال امیر مودود را طبل و علم داده به بلخ فرستاد
و خود بجانب هندوستان لشکر کشید چون بقلعه هانسی رسید آن قلعه را گشاد و غنیمت بیشمار بدست آورد و از آنجا رو بقلعه
سونی پت لشکر آورد و حاکم آن قلعه دیپال هرنام خبردار شده گریخته در بیشها پنهان شد لشکر اسلام آن قلعه را مفتوح ساخته
تمام بتخانها را برانداخته غنائم بسیار بدست آوردند چون خبر دیپال یافتند بر سر او رفتند او خبردار شده تنها بدر رفت و تمام
او را قتل و اسیر کردند و از آنجا بدره رام توجه نمود و چون خبر یافت پیشکش بسیار فرستاده پیغام کرد که چون پیر و ضعیفم بخدمت
نمیتوانم رسید امیر مسعود عذر او را پذیرفته دست از او باز داشت و امیر المومنین ابو المحمد بن مسعود را طبل و علم داده بلاهور فرستاد
و خود بغزنین مراجعت نمود و در سنه ثمان و عشرین بجهت تدارک فساد ترکمانان از غزنین به بلخ آمد و ترکمانان از شنیدن این
ولایت بلخ را گذاشته باطراف رفتند درین اثنا خبر رسید که چون قدرخان مرده از بورتکین که بجای او نشسته رعیت را تعدی دست داده

سوگند یاد خوردند و کسی نزد ابو الحسن علی بن عبد الله که او را علی دایه گفتندی فرستاده او را نیز با خود متفق ساختند روز دیگر غلامان یکجا شده بطوعه در آمدند و بر اسپان خاصه نشسته بمکابره تمام بر آمدند و راه بست پیش گرفتند امیر محمد سوندیرای هندو را با لشکر بسیار متعاقب ایشان فرستاده چون سوندیرای با ایشان رسید جنگ در پیوست سوندیرای و جمعی کثیر از هندوان کشته شدند و از غلامان نیز جمعی کثیر بقتل آمده سرهای ایشان نزد امیر محمد فرستادند و ایاز و علی دایه هم چنان باتفاق غلامان بتعجیل میرفتند تا با امیر مسعود در نیشاپور رسیده خدمت بجا آوردند امیر مسعود خوشحال شده عذر راه خواست و احوال پرسید و امیر در غزنین بعیش و سرور مشغول شد و چون مدت چهار ماه بر آمد بفرمود تا سراپرده را بجانب بست بر آوردند و جمعیت تمام از غزنین بر آمده چون بتگیناباد رسید تمام سرداران لشکر اتفاق نموده با میر محمد پیغام کردند چون تمام خلق مطیع و منقاد امیر مسعود اند و یقین است که تو مقاومت او نمیتوانی کرد صواب آنست که تو بجای خود بنشینی و ما پیش او رفته از تو و از خود عذر خواهیم و او ترا پیش خود خوانده تا ما و تو بجان امین باشیم امیر محمد از هیچ جانب چاره ندید پس امیر یوسف و علی حاجب و دیگر سران لشکر امیر محمد را بر قلعه فرج برده نشاندند تمام لشکر و خزائن بسوی امیر مسعود روان گردیدند و بهرات رفتند ایام حکومت او بهیچ جا نرسیده

ذکر ابو سعید مسعود یمین الدوله سلطان محمود

چون ایاز بن ایماق و علی دایه به نیشاپور نزد امیر مسعود رفتند او قوی دل شده بداد و عدل توجه نمود و چون روزی چند برین بگذشت ابو سهل مرسل بن منصور بن افلح گردیزی از لوای از امیر المؤمنین القادر بالله آورد و مورد انعام و الطاف گردید امیر مسعود از نیشاپور بهرات آمده و علی حاجب درینوقت با میر مسعود رسید انواع نوازش یافت و تمام حشم و خزائن با میر مسعود رسیده از هرات ببلخ آمده زمستان آنجا گذرانید ابو القاسم احمد بن حسن میمندی را که بحکم سلطان محمود در قلعه کلنجر در بند بود طلبیده بوزارت اختیار نموده میر حسنک میکال را فرمود تا بر دار کردند و دیگر کسان که با امیر مسعود مخالفت ورزیده با خصم او موافقت کرده بودند همه را مستاصل ساخت و امیر احمد بن بالیکش خازن سلطان محمود را مصادره کرده مال بسیار از و بستد و او را بهندوستان فرستاد و چون احمد بهندوستان رسید عصیان ورزید ابو طالب رستم مجد الدوله بفرموده امیر مسعود از هند بغزنین آمد امیر حسین بن معدان که امیر مکران بود از برادر شکایت نزد امیر مسعود آورد امیر مسعود میر تاش فراش را مثال داد تا انصاف میر حسین از برادر او گرفت و او بمکران نشانداد امیر مسعود از بلخ بغزنین آمد اهل شهر خوشحال نمود و باستقبال رفتند و آئین بستند و درم و دینار نثار کردند و از غزنین قصد سپاهان وری نموده چون بهرات رسید مردم میر حسن و باورد از ترکمانان بنالیدند پس امیر ابو سعید عبدوس بن عبد العزیز را با لشکر انبوه بر سر ترکمانان تعین نمود و او بآنها رسیده جنگ در پیوست و از طرفین کس بسیار کشته شدند لشکر امیر مسعود چند مرتبه جنگ کرده بازگشتند و در سنه ثلث و عشرین و اربعمائه خواجه احمد بن حسن فرمان یافت و خواجه ابو نصیر احمد بن محمد عبد الصمد که بحسن تدبیر و اصابت رای مشهور بود بجای او وزیر شده بخوارزم رفته آن نواحی را آبادان ساخت و از انجا با بخدمت امیر مسعود آمد و امیر مسعود بغزنین رسید در سنه اربع و عشرین و اربعمائه قصد هندوستان نمود و بر سر قلعه سرستی که در دره کشمیر واقع است رفته آنقلعه را بمحاصره در گرفت عاقبت آن قلعه را گشاد و غنائم بسیار بدست آورد و از انجا

سلطان کمین الدولة والاسلام وامیر مسعود را شهاب الدولة وجمال الملة وامیر محمد را جلال الدولة وجمال الملة وامیر یوسف را
عضد الدولة ومؤید الملة نوشت که هر کرا تو ولیعهد خود گردانی ما نیز آنکس را قبول داریم واین نامه در بلخ بسلطان رسید در همین سال
سلطان بعزیمت مالش دادن جتانی را که در وقت مراجعت از سومنات لشکر سلطان بی ادبیها کرده انواع آزار رسانیده بودند با لشکر
عظیم بجانب ملتان رسید فرمود تا چهار صد کشتی ساختند و بر هر کشتی سه شاخ آهنین در کمال قوت حدت مضبوط بر دو جانب یکی
بر پیشانی کشتی و دوی دیگر بر دو پهلوی او چنانچه هر چه مقابل این شاخها آمدی خورد بشکستی و معدوم گشتی و آن همه کشتیها را در
آب جیحون انداخته در هر کشتی بیست نفر از دیکیان و قاروره نفط نشانده رو باستقبال آورد و جتان خبردار شده اهل و عیال خود را
بجزیرها فرستاده خود با جزیده در مقابل نشستند و چهار هزار برداتی هشت کشتی در دریا انداخته و در هر کشتی جمعی را سلح در آورده مقابله
مقابله ساختند چون طرفین بهم رسیدند جنگ عظیم در پیوست هر کشتی چنان که مقابل کشتی سلطان آمدی چون بشاخ رسیدی بشکستی و
غرق شدی تا همه جتان غرق شدند و بقیه که ماندند علف تیغ گشتند و لشکر سلطان بر سر عیال ایشان رفته همه را اسیر ساختند
و سلطان مظفر و منصور بغزنین مراجعت کرد و در سنه ثمان و عشر و اربعمائة سلطان محمود امیر طوس ابو الحرب ارسلان را نامزد گردانید
تا رفته ترکمانان را استقبال نماید امیر طوس بعد از جنگهای عظیم بسلطان نوشت که تدارک فساد ایشان بجز آنکه سلطان بذات
خویش حرکت فرماید ممکن نیست سلطان بذات خویش توجه نموده استیصال ترکمانان نمود و از آنجا بری رفته خزائن و دفائن بیسبب
که حکام آنجا بسالها در اندوخته بودند بی محنت و مشقت بدست آورد و از باطل مذهبان و قرامطه آنجا بسیار بودند بر هر کس که ثابت
شد بقتل رسید و این ولایت ری و اصفهان را بامیر مسعود داده خود بغزنین مراجعت نمود و در اندک زمانی علت دق بهم رسانیده
هر روز آن علت قوی میگشت و سلطان بتکلف خود را در نظر مردم قوی مینمود تا باین حال ببلخ رفت و چون بهار آمد بجانب
غزنین وضع نهاد و آن مرض قوی تر گشت و بغزنین بهمان مرض روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الآخر سنه احدی و عشرین و اربعمائة
در گذشت رحمه الله علیه مدت سلطنت او سی و پنج سال بود گویند در زمان سکرات موت سلطان فرمود که خزائن و اموال
بقیه او را بنظر او می در آوردند و از مفارقت آنها حسرت میخورد و آه میکرد و دانگی از آن بکسی نداد دوازده بار سفر هند نموده
وجهاد کرده بود **ذکر جلالة ولد جمال الملة محمد بن محمود** در آنوقت که سلطان محمود از عالم رفت امیر مسعود در
سپاهان وامیر محمد در گورگان بود و امیر علی بن ایل ارسلان که خویش سلطان محمود بود امیر محمد را طلبیده در غزنین بر تخت
نشاند امیر محمد اول بمظلومان توجه نموده غور رسی کرده در آبادانی و معموری ولایت سعی نمود و در خزائن را کشاده وضیع و شریف
را بهره ور گردانید و یعقوب بن یوسف بن ناصر الدین را که عم او بود سپه سالار ساخته بخلعت نوازش فرموده خواجه ابو سهل احمد
بن الحسن الحمدوری را بوزارت اختیار نموده تمام کار مملکت بعهده او گردانید و ارزانی و دیوانگری در زمان او پیدا شده تجار از اطراف
رو بغزنین آوردند و رفاهیت تمام قرین حال رعیت و سپاه گردید با وجود این دلهای خلائق بسلطنت امیر شهاب الدوله
ابو سعید مسعود مائل بود و چون پنجاه روز از وفات سلطان محمود گذشت امیر ایاز با غلامان اتفاق رفتن بسوی مسعود کرده

دراول بهار با ظفر و اقبال بغزنین مراجعت نمود و در سنه ثلث و عشر و اربعمائه باز قصد ولایت هند کرده چون بقلعه گوالیار
رسید آن قلعه را محاصره کرد چون چهار روز گذشت حاکم آن قلعه رسولان فرستاده سی و پنج زنجیر فیل پیشکش نموده امان
طلبید سلطان این صلح ازو پذیرفته متوجه قلعه کالنجر که در بلاد هند بمتانت و استحکام مثل ندارد لوای توجه برافراخته محاصره نمود و چون
مدتی برین گذشت ننداحاکم آن قلعه سیصد فیل پیشکش نموده زنهار خواست و چون این فیلان را بی فیلبانان از اندرون قلعه
سر دادند سلطان فرمود تا ترکان فیلانرا گرفته سوار شدند اهل قلعه از نظاره آن تعجب نمودند و از ترکان عبرت گرفتند و ننداء
شعری بزبان هندی در مدح سلطان گفته فرستاد سلطان آن شعر را بر فصحای هند و دیگر شعرا که در ملازمت او بودند عرض کرده
همه تحسین نمودند سلطان بآن مباهات نموده منشور حکومت پانزده قلعه با تحف دیگر در وجه صله باو فرستاد ننداء نیز مال و جواهر
بی نهایت در عوض بخدمت سلطان ارسال نموده و سلطان از انجا منصور و مظفر بغزنین رفت و در سنه اربع عشر و اربعمائه سلطان
عرض لشکر خود گرفت ورای لشکری که در اطراف ولایت بود پنجاه و چهار هزار سوار و هزار سیصد فیل بقلم درآمد در سنه خمس عشر و اربعمائه
ببلخ آمد درین وقت مردم ماوراء النهر از علی تکین تظلم نمودند سلطان بعزیمت دفع او از جیحون گذشت سرداران ماوراء النهر یکیک باستقبال
شتافته فراخور حالت خود پیشکش گذرانیدند و یوسف قدرخان که پادشاه تمام ترکستان بود باستقبال آمده از راه محبت و دوستی
باسلطان ملاقات کرد و سلطان از آمدن او خوش حالیها کرد و جشنها آراست و بیکدیگر هدیه و سوغات دادند و سلطان از
نفائس هندوستان جواهر آبدار و فیلان کوه پیکر گذرانیده و بصلح و برضا از یکدیگر جدا شدند و علی تکین خبردار شده گریخت و
سلطان کسانرا بتعاقب او تعیین نمود گرفته آوردند و سلطان او را مقید ساخته بقلعه از قلاع هندوستان فرستاد و از انجا مراجعت
نموده بغزنین آمد و زمستان درغزنین گذرانید و بمقتضای عادت خویش بالشکر بجانب هندوستان بقصد تسخیر سومنات کشید و
این سومنات شهریست بزرگ بر ساحل دریای محیط و معبد براهمه است و بتان زرین دران بتخانه بسیار بود و بت بزرگتر را منات
نام در تواریخ بنظر رسیده که در زمان ظهور حضرت ختمی پناه صلی الله علیه وسلم این بت را از خانه کعبه برآورده اینجا آورده بودند اما از
کتب سلف براهمه معلوم میشود که چنین نیست این بت در زمان کشن که چهار هزار سال میشود معبود براهمه است و بقول براهمه کشن
آنجا غیبت نموده القصه چون سلطان بشهر نهرواله رسید شهر خالی دید فرمود تا غله برداشتند و راه سومنات پیش گرفتند چون
بسومنات رسیدند اهل آنجا در قلعه را بر روی سلطان کشیدند بعد از جنگ و نبرد بسیار قلعه مفتوح گشته لوازم غارت و تاراج
بعمل آمد و خلق کثیر قتیل و اسیر شد و بتخانهارا شکسته از بیخ برکندند و سنگ سومنات را پاره پاره کرده پاره بغزنین بردند در مسجد جامع
گذاشته و سالها آن سنگ آنجا بود و سلطان از انجا لوای مراجعت برافراخته بواسطه آنکه پرم دیو نام راجه عظیم الشان از راجهای
هندوستان در سر راه بود بمقتضای وقت جنگ او را اصلاح ندیده براه سنده متوجه ملتان شد درین راه از بعضی جاها آب کم آمد و در بعضی محال از
بی علفی محنت تمام بحال لشکریان رسید و بمحنت و مشقت بسیار در سنه سبع عشر و اربعمائه بغزنین آمد درین سال قادر بالله نامه بسلطان
محمود نوشته لوای خراسان و هندوستان و نیمروز و خوارزم فرستاد و سلطان را و فرزندان و برادران او را دران نامه لقبها نهاد

سلطان تمام آن شهر را غارت کرده چنانچه اموال بی نهایت بدست آوردند و یک بت زرین را نمودند و سلطان [illegible] یافتند که وزن آن چهار صد و پنجاه مثقال بود
شکستند و [illegible] یک پاره یاقوت کحلی یافتند که وزن آن [illegible] مثقال بود و امرای سلطان از بهای آن خبر دادند [illegible]
و [illegible] هندوستان [illegible] فیل یافت نهایت [illegible] نامراد سلطان اول سلطان قریب رسید
[illegible] فیلبان [illegible] سلطان [illegible] از فیل [illegible] شد [illegible] آمد و بجای
قصد عجیب اتفاق [illegible] اشارات کردند بت را [illegible]
[illegible] فتح را [illegible] سلطان محمود نام [illegible] گیرند [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] در سنه عشر و اربعمائة متوجه هندوستان
[illegible] صد و پنجاه فیل بوده [illegible] جیپال [illegible] سلطان آمده لشکرگاه ساخت
[illegible] اطاعت و انقیاد [illegible] سلطان [illegible] امانت نمودند و برابر سلطان [illegible]
شد چون آب جون [illegible] جیپال [illegible] سلطان [illegible] غلام خاصه سلطان یکبار از آب گذشته تمام
[illegible] آب [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] قصد شهری کرد
[illegible] آب [illegible] جیپال [illegible] غلامان پیش سلطان [illegible] استعداد قتال گشته
لشکر جیپال [illegible] شکست [illegible] سلطان [illegible] ولایت [illegible] آوردند [illegible]
[illegible] غارت و تاراج نمودند [illegible] سلطان [illegible] فیل در لشکر او بود و چون سلطان در برابر او نزول
[illegible] پیاده و [illegible] فیل [illegible] جنگ قرار داد و بعد از آن
لشکر عظیم [illegible] اسلام [illegible] از انقیاد [illegible] پشیمان شد و چون
[illegible] رسول فرستاد و او را اطاعت و اسلام [illegible] لشکر او را معاینه کرده از آمدن پشیمان شد
سلطان [illegible] تمام لشکر [illegible] بچشم قیاس در نظر آورد کثرت لشکر او [illegible] در خاطر [illegible] یافته تمام اسباب و آلات
[illegible] فتح و ظفر خواست و چون شب اندر آمد [illegible] عظیم در خاطر [illegible] کنگا را [illegible] لشکر او را
[illegible] سلطان [illegible] اطلاع یافت [illegible] لشکر اسلام افتاد [illegible]
[illegible] غنیمت بدست لشکر اسلام [illegible] عالم [illegible] غارت و تاراج [illegible]
[illegible] سلطان با ظفر و اقبال مراجعت نموده [illegible]
[illegible] فیلان لشکر [illegible] سلطان [illegible] جای محکم دارند سلطان [illegible] احضار لشکر فرمان داد
[illegible] آن [illegible] در ولایت [illegible] قیرات [illegible] سید اول قصد قیرات کرد [illegible]
[illegible] چون نزدیک بآن موضع رسید [illegible] مردم آنجا [illegible] سیادت
[illegible] اسلام آورد و سایر مردم آنجا [illegible]
[illegible] آنجا را فتح کرد و قلعه بنا نهاد و علی بن [illegible]
[illegible] صاحب علی ابن [illegible] عشر و اربعمائة قصد کشمیر نمود و لوه کوت را
آن قلعه لقب [illegible] دوران [illegible] آن قلعه [illegible] بتسخیر آن رسید از آنجا برآمده بجانب
[illegible] مدت [illegible] اقامت نمود و چون [illegible] غنیمت از حد حصر زیاده بتصرف لشکر اسلام [illegible]
[illegible] غارت و تاراج پراگنده شده [illegible]

بسلطان گفتند این رسول بر مذهب قرامطه است سلطان او را تشهیر نموده اخراج کرد در سنه اربع و اربعمائه سلطان لشکر
بر سر قلعه نندنه که در کوه بالناته است کشید نزد جیپال مردان کاری بمحافظت قلعه گذاشته خود بدره کشمیر در آمد سلطان به نندنه
رسیده قلعه را در میان گرفته شروع در نقب و سایر ادوات و اسباب قلعه گیری نمود اهل قلعه امان گرفته قلعه را دادند سلطان محمود
با تنی چند از نزدیکان خود بقلعه در آمده و اسباب و اموال که آنجا بود همه را برداشت و سارغ را بکوتوالی آنجا تعیین نموده رو بدره
کشمیر که نزد جیپال آنجا بود نهاده نزد جیپال از آنجا نیز گریخت و سلطان بآن دره در آمده غنیمت بسیار از برده و زر بدست آورد
بسیاری از کفار را دین اسلام در آورده شعار اسلام نهاده بغزنین آمد و باز در سنه سبع و اربعمائه از قلعه کشمیر آورد و حصار کوه کوت
را که برفعت و متانت مشهور بود محاصره کرد و چون مدتی برین گذشت و با دو برف و شدت سرما شد و مدد کومک کشمیریان رسید
سلطان ترک محاصره داده در ایام بهار بغزنین رفت و همدرین سال ابو العباس مامون خوارزم شاه از خوارزم نامه بسلطان محمود
نوشته خواهر او را خواست سلطان محمود اجابت کرده خواهر را بخوارزم فرستاد و در سنه سبع و اربعمائه جمعی از او باش هجوم نموده
بر سر خوارزم شاه آمده او را کشتند سلطان از غزنین ببلخ آمد و از آنجا قصد خوارزم نموده چون بحصار بند رسید که سرحد خوارزم است محمد
بن ابراهیم طائی را مقدمه لشکر اعتبار کرده پیشتر فرستاد و وقتیکه ایشان منزل گرفتند و بنماز بامداد مشغول گشتند خمارتاش که سپهسالار
خوارزمیان بود از کمینگاه آمده بر ایشان تاخت و جمعی کثیر را بقتل آورده آن جمعیت را متفرق ساخت چون این خبر بسلطان رسید
فوجی عظیم از غلامان خاصه خود به تعاقب تعیین فرمود ایشان بدنبال او رفته او را دستگیر کرده نزد سلطان آوردند چون سلطان
بقلعه هزار اسپ رسید لشکر خوارزم بجمعیت و استعداد هر چه تمامتر در مقابل آمد جنگ عظیم در پیوست آخر شکست بر لشکر خوارزم افتاد
البتکین بخاری که سپهسالار ایشان بود اسیر گشت سلطان بالشکر خود در بخوارزم آورده اول قاتلان ابو العباس را بقصاص رسانید
و امیر حاجب خود التونتاش را خطاب خوارزم شاهی داده ولایت خوارزم و ارگنج ارزانی داشت و از آنجا ببلخ آمده ولایت هرات
را به پسر خود امیر مسعود داد و ابو سهیل محمد بن حسین بن زرنی را وکیل او ساخته همراه فرستاد و ولایت کورکان را بامیر محمد داده ابو بکر قهستانی
را باو همراه کرد و در سنه تسع و اربعمائه سلطان محمود بعزیمت تسخیر ولایت قنوج لشکر کشید از هفت آب عظیم گذشت چون بسرحد
قنوج رسید کوره نام حاکم آنجا اطاعت نموده امان خواست و پیشکش داد و سلطان از آنجا بقلعه برنه رسید و حاکم آن قلعه
بقوم و خویشان خود سپرده خود بگوشه رفت اهل قلعه تاب مقاومت نیاورده هزار بار هزار درهم که دو لک و پنجاه هزار و سه باشد
و سی زنجیر فیل بپیشکش گذرانیده امان یافتند و از آنجا بقلعه مهاون که بر کنار جون واقع است آمد رای آن قلعه کلچند نام بر فیل
سوار شده خواست از آب گذشته فرار نماید لشکریان سلطان تعاقب نموده چون باو رسیدند او خود را بخنجر هلاک ساخت

بیت

زیستن چون بکام خصم بود * مردن از زیستن بسی بهتر *

و قلعه مفتوح گشته هشتاد و پنج فیل و غنیمت بی نهایت
بدست لشکر اسلام افتاد و از آنجا بشهر متهوره رسید و این متهوره شهریست بزرگ مشتمل بر بتخانهای عظیم و مولد کشن بن باس
دیو است که هندوان او را محل حلول واجب تعالی دانند القصه چون سلطان باین شهر رسید هیچکس بجنگ پیش نیامد و لشکر

ثت سپاه و فیلان

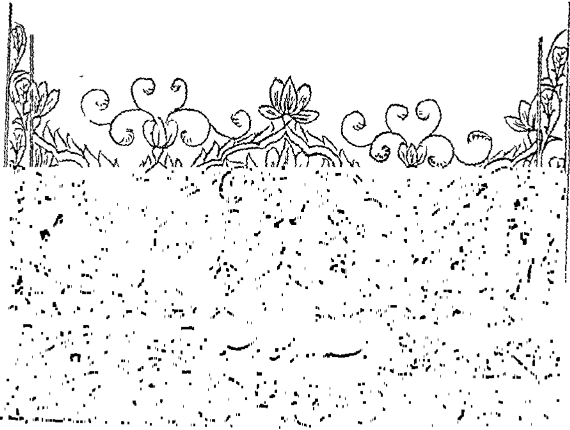
نشسته در ظاهر بهاریته فرود آمد و بیجرا راجه انجا از بهرا … جمعی را
وباز عزیمت هند نموده قصد بهاریته و از نواحی ملتان گذاشته خود با تن چندی بر کنار آب سند رفت و سلطان ابنمغنی را در یافته
ومتانت قلعه مغرور لشکر خود را بمقابله سلطان گذاشته خود با تن چندی بر کنار آب سند رفت و سلطان آوردند سلطان تیغ بر بنا بعان
بر سر او فرستاد و چون فوج سلطان او را بگردگرفتند او خنجر بر خود زده هلاک شد و سرش را نزد سلطان آورده بغزنین رفت و از جمله غنایم دویست
او را نه خلق کثیر تقتیل آورد غنیمت بسیار از برده و فیل و نفائس هندوستان بدست آورده بغزنین رفت و از جمله غنایم دویست
وهشتاد فیل بود گویند که چون حاکم ملتان داود بن نصر از ملاحده بود و سلطان را حمیت دین بران داشت که او را نیز تادیب
نماید پس بعزیمت ملتان سواری فرمود و از ملاحظه آنکه او آگاه نشود براه مخالف روان شد و انندپال بن جیپال که بر سر راه بود در
مقام ممانعت شد سلطان لشکر را بجنگ و نهب و غارت امر گرد انندپال هزیمت خورده بکوهپایه کشمیر گریخت و سلطان براه هند
بملتان رسید هفت روز ملتان را محاصره نمود حاکم ملتان بر ساله بیست هزار درم قبول نموده اجرای احکام شرعیه را التهد کرده
توبه باز گشت نمود و سلطان برین قرار صلح نموده بغزنین بازگشت و این در سنه ست و تسعین وثلثمائه بود و در سنه سبع و تسعین وثلثمائه
زار ترکان اشتغال داشت چنانچه در کتب مبسوط مسطور است چون در ربیع الآخر سنه ثمان و تسعین وثلثمائه بفتح و فیروزی از آن
بزار فراغت یافت خبر رسید که سوکپال نبیره راجه هند که در دست ابو علی سیجوری اسیر افتاده اسلام آورده بود و راه ارتداد پیش
فت فرار نمود سلطان محمود او را تعاقب نموده بدست آورده محبوس ساخت تا در ان حبس در گذشت و سلطان محمود در
تسع و تسعین وثلثمائه دیگر بار بهندوستان آمد و با انندپال کارزار نموده او را هزیمت داد و سی زنجیر فیل و غنیمت بسیار بدست آورد
و از انجا بقلعه بهیم نگر رفته و آن قلعه را محاصره نمود اهل قلعه امان خواسته در باز کردند سلطان با معدودی از خاصان بقلعه
در آمده از خزائن زر و سیم و الماس و انچه از زمان بهیم نهاده بودند گرفته مراجعت کرد و فرمود که چند تخت طلا و نقره بر درگاه نهاده
آن همه اموال را در میدان وسیع ریختند تا سپاه و رعیت از تفرج آن حیران شوند و اینواقعه در اوائل اربعمائه بود و سلطان غازی
باز در سنه احدی واربعمائه از غزنین قصد ملتان نموده انچه از ولایت ملتان مانده بود بتمامی متصرف شد و قرامطه و ملاحده که
آنجا بودند اکثری انگشت و دست ببرید و بعضی را بقلعه بند کرد تا آنجا بمردند و درین سال داود بن نصر را بغزنین برد و بقلعه غورک
فرستاده محبوس داشت تا بهمانجا مرگ یافت و چون بسلطان رسید که تانیسر نام در هند شهریست و بتخانه بزرگ آنجاست
و در ان بتخانه بتی است که نام آن جگرسوم است و اهل هند آنرا می پرستند سلطان بعزیمت جهاد لشکر را جمع آورده در سنه
اثنی و اربعمائه متوجه تانیسر شد و جیپال خبر یافته ایلچی فرستاده که اگر سلطان ازین عزم بازگردد پنجاه فیل پیشکش بفرستم سلطان
بدان التفات ننموده چون بتانیسر رسید شهر را خالی دید لشکریان انچه یافتند غارت کرده و بتها را شکسته و بت جگرسوم را
بغزنین بردند سلطان فرمود که آن بت را بر درگاه نهاده بی سپر خلائق ساختند و سلطان در سنه ثلث و اربعمائه فتح غرجستان
حا … آن را گرفتار آورد و آخر این سال ابو العباس بن بهاء الدوله از خلیفه تسلط برادران بپناه بسلطان محمود آورد
تا میان ایشان صلح افتاده هم درین سال رسول عزیز که او را مهارستی گفتندی رسید علما

هندوستان بود سبکتگین شنید جیپال از تاخت و خرابی که امیر ناصرالدین بولایت او می آورد به تنگ آمده با لشکرهای آراسته و فیلان کوه پیکر بسر امیر ناصرالدین رفت و او نیز باستقبال شتافته در سرحد ولایت خود جیپال رسید و قتال صعب اتفاق افتاد و امیر محمود بن ناصرالدین در معرکه داد جلادت و مردانگی داد و چند روز طرفین را در مقابله و مقاتله گذشت گویند در آن نواحی چشمه بود اگر بحسب اتفاق از چرک و قاذورات در چشمه افتادی باد و برف و باران عظیم شدی امیر محمود فرمود که در آن چشمه قاذورات انداختند باد و برف بسیار شد و لشکر جیپال که بسرما عادت نداشتند بستوه آمدند و اسپ و حیوان بسی تلف شد جیپال از روی اضطرار در صلح زد و قرار یافت که پنجاه زنجیر فیل و مبلغی کثیر بخدمت امیر ناصرالدین فرستد و چند کس معتبر خود بگرو گذاشته چند کس معتبر امیر ناصرالدین را جهت سپردن مال و فیل همراه برد تا ادای مال نماید چون بجای خود رسید نقض عهد نمود و کماشتهای امیر ناصرالدین را بعوض مردم خود که در گرو گذاشته بود مقید ساخت از شنیدن این خبر امیر ناصرالدین بعزم انتقام لشکر کشید جیپال نیز از راجهای هند مدد خواست و قریب یک لک سوار و فیل بسیار جمع کرده بمقابله شتافت و در نواحی ملتان فریقین را محاربه سخت افتاد و امیر ناصرالدین بفتح و فیروزی اختصاص یافته غنیمت بسیار از برده و فیل و مال بدست آورد و جیپال گریخته بهند رفت تا لغایات بتصرف امیر ناصرالدین درآمده خطبه و سکه او رواج گرفت و بعد ازین بکومک امیر منصور سامانی رفته در خراسان مصدر فتوحات شد و در شعبان سنه سبع و ثمانین و ثلثمائه داعی حق را اجابت لبیک گفت ایام حکومت او بست سال بود

ذکر سلطان محمود سبکتگین بعد از فوت سبکتگین امیر اسمعیل که پسر بزرگ سبکتگین است قائم مقام شده خواست که امیر محمود را از میراث محروم سازد و امیر محمود برو غالب آمده جانشین پدر شد و لشکر بجانب بلخ کشید و ولایت خراسان را بتصرف درآورد و چون آنملک را از خس و خاشاک مخالفان صاف ساخت و آوازه کوس دولتش باطراف رسید خلیفه بغداد القادر بالله عباسی خلعت بس فاخر که پیش از آن هیچ خلیفه هیچ بادشاهی مانند آن نفرستاده بود فرستاده امین الملة و یمین الدوله لقب داد سلطان در اواخر ذیقعده سنه تسعین و ثلثمائه از بلخ بهرات رفت و از آنجا بسیستان رفته خلف بن احمد نام حاکم آنجا را مطیع خود ساخته بغزنین آمد و از غزنین بهندوستان متوجه شد و حصاری چند بگرفت و بازگشت و با ملک خان خویشی کرد و اقرار یافت که ماوراء النهر ایلک خان را باشد و رای آن سلطان را در شوال سنه احدی و تسعین و ثلثمائه باز از غزنین عزیمت هندوستان نموده با ده هزار سوار بر پیشاور درآمد و راجه جیپال با ده دوازده هزار سوار و پیاده بسیار و سیصد زنجیر فیل در برابر آمده معرکه کارزار بیاراست و فریقین با یکدیگر درآویخته داد مردانگی دادند بالاخر سلطان محمود بفتح و فیروزی اختصاص یافت و راجه جیپال با پانزده نفر از پسر و برادران اسیر گشت و پنجهزار کس از کفار در آن معرکه بقتل رسید گویند که در گردن جیپال حمائل مرصع بود که آنرا بزبان هندوستان مالا گویند و مبصران قیمت آنرا یکصد و هشتاد هزار دینار کرده بودند در گردن دیگر برادران او نیز حمائلهای قیمتی یافتند و این فتح روز شنبه ششم محرم سنه اثنی و تسعین و ثلثمائه بود و از آنجا بقلعه بهنده که جای بودن جیپال بود رفته آن ولایت را مسخر ساخت و چون بهار شد بغزنین مراجعت نمود و در محرم سنه ثلاث و تسعین و ثلثمائه باز بسیستان رفته و خلق را منقاد ساخته بغزنین آمد

کرباد و دهلی را متصرف شده حاکم گذاشت تا زمان سعادت قرین حضرت خلیفه الٰهی سی و شش نفر از سنه اربع و سبعین و خمسما
تا سنه اثنا و الف هجری چهارصد و چهل و هشت سال طبقه دکن سی و شش نفر از ابتدای سنه ثمان و اربعین و سبعمائه تا سنه
اثنی و الف دویست و پنجاه و چهار سال طبقه گجرات مدة سلطنت ایشان از سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه تا سنه ثمانین
و تسعمائه یکصد و هشتاد و هفت سال شانزده تن طبقه بنگاله بیست و یک تن و مدت یکصد و نود و هشت سال از سنه احدی
و اربعین و سبعمائه تا سنه تسع و عشرین و تسعمائه طبقه مالوه دوازده تن مدت یکصد و پنجاه و هشت سال طبقه جونپور نود و هفت سال
پنج تن طبقه سند بیست و یک تن مدت دویست و سی و شش سال طبقه کشمیر بیست و شش تن مدت دویست و چهل و پنج سال
طبقه ملتان پنج نفر مدت هشتاد سال خاتمه در ذکر بعضی خصوصیات هند و سخنان متفرقه مقدمه در **ذکر غزنویان**
ناصر الدین سبکتگین مدت سلطنت او بیست سال یمین الدوله سلطان محمود مدت او سی و پنج سال محمد بن سلطان محمود مدت
سلطنت او و پنجاه روز سلطان مسعود بن سلطان محمود مدت سلطنت او یازده سال سلطان مودود بن مسعود مدت سلطنت او
نه سال سلطان محمد ابن مودود مدت سلطنت او پنج روز سلطان علی بن مسعود مدت حکومت او سه ماه عبد الرشید بن مسعود مدت
حکومت او چهار سال فرخزاد بن مسعود مدت حکومت او شش سال ابراهیم بن مسعود مدت حکومت او سی سال و بقولی چهل و دو
سال مسعود بن ابراهیم مدت او شانزده سال ارسلان شاه بن مسعود حکومت او سه سال بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم مدت
سلطنت او سی و پنج سال خسرو شاه بن بهرام شاه مدت حکومت او هشت سال خسرو ملک بن خسرو شاه مدت حکومت او
بیست و هشت سال **ذکر امیر ناصر الدین سبکتگین** او غلام ترک نژاد دست ملوک البتگین که او غلام امیر منصور بن نوح
سامانیست در خدمت منصور بن نوح بمرتبه امیر الامرا رسیده بود امیر ناصر الدین در ایام دولت امیر منصور همراهی ابو اسحاق
بن البتگین ببخارا رسیده در خدمت او بمرتبه وکالت رسید چون ابو اسحاق به نیابت امیر منصور بحکومت غزنین رسید
مدار خانه حکومت را با امیر ناصر الدین گذاشته بخدمتش استقلال تمام پیدا کرد چون ابو اسحاق رخت اقامت بعالم دیگر کشید و ازو
وارثی نماند سپاهی و رعیت بر حکومت ناصر الدین رضا داده و اختیار متابعت او نمودند و از روی استظهار بکار عمارت
پرداخته علم ملک ستانی برافراخت و در سنه سبع و ستین و ثلثمائه طغان نامی که حکومت ولایت بست باو متعلق بود از
دست بایتوز نامی که بست را متصرف شده طغان را برآورده بود پیش امیر ناصر الدین آمده ازو مدد خواست و امیر ناصر الدین لشکر
کشیده بست را از تصرف بایتوز بیرون آورده حواله طغان نمود و طغان قبول پیشکش بسیار کرده که از جاده متابعت بیرون
نرود و چون بوعده وفا نکرده نقض عهد ازو صادر شد امیر ناصر الدین بست را از تصرف او برآورده گماشته خود گذاشت و چون
قلعه قصدار در جوار مملکت او بود حاکم آنجا دم استقلال میزد امیر ناصر الدین غافل بر سر او رفته او را دستگیر ساخته و در آخر او را
در سلک نوکران منتظم ساخته قصدار را اقطاع او مقرر داشت و از روی عزم ملوکانه بغزا و جهاد کمر بست و بطرف هندوستان
- اخت و برده و غنیمت می آورد و هر جا که میکشاد بنای مسجد میگذاشت و در خرابی ولایت راجه جیپال که در آن وقت رای

احوال دار و گیر فرمانروائی همان ناحیه تاریخها پرداخته یادگاری گذاشته اند چنانچه تاریخ دهلی و تاریخ گجرات و مالوه و تاریخ بنگاله و تاریخ سند و همچنین تاریخ سائر اقطاع و اکناف ممالک هندوستان جدا جدا مرقوم صحائف بیان شده و عجب تر آنکه تاریخ یک ناحیه هم که جامع جمیع احوال آن ناحیه باشد رقم زده هیچ یکی از متصدیان مهم تاریخ نگشته و هرگز هندوستان و پای تخت این ممالک که دار الملک دهلی ست در تحریر نیست آن بر یک کتاب مجتمع تالیف نیافته و چیزیکه رقم اشتهار دارد طبقات ناصریست که منهاج از سلطان معز الدین غوری تا ناصر الدین بن شمس الدین نوشته و از انجا تا سرگذشت سلطان فیروز در تاریخ ضیاء برنی تفصیل یافته و از انوقت تا امروز که اکثر اوقات درین ممالک هرج مرج بود و خلائق از ظلال سلطنت عظمی بی نصیب بودند جسته جسته تالیفات ناتمام بنظر این احقر در آمد و تاریخی که جامع احوال تمامی هندوستان باشد استماع نیفتاده و اکنون که جمیع اقطار ربع ممالک هندوستان به تیغ جهانبری حضرت خلیفه الٰهی مفتوح گشته و جمیع کثرات بوحدت انجامیده و بسیاری از مملکت غیر هندوستان که هیچ یکی از سلاطین عظام را میسر نشده داخل ممالک محروسه گشته و امید که هفت اقلیم در سایه لوای اقبال آنحضرت مهبط امن و امان گردد و بخاطر فاتر رسید که تاریخی جامع مشتمل بر تمامی احوال ممالک هندوستان بعبارتی واضح از زمان سبکتگین که سنه سبع و ستین و ثلثمائة و ابتداء ظهور اسلام در بلاد هندوستان ست تا سنه احدی و الف موافق سی و هفتم سال الٰهی که مبداء آن از جلوس ابد قرین حضرت خلیفه الٰهی ست طبقه طبقه مرقوم خامه صدق و سداد گرداند و خاتمه هر طبقه را الفتح موکب عالی آنحضرت که عنوان فتح نامه مفاخرت التصال دهد اگاه مجملی از جمیع فتوحات و واقعات و واردات حضرت خلیفه الٰهی که این مختصر بر تابد بجای خویش عرض نماید و تفصیل این اجمال مفوض بکتاب عالیجناب اکبرنامه ست که افاضل پناه معارف و حقائق آگاه جامع کمالات صوری و معنوی مقرب الحضرت السلطانی علامی شیخ ابو الفضل که دیباچه مکارم و معالیست بقلم بدائع رقم نگاشته صحائف ایام ساخته و تفصیل اسامی کتب تواریخ که این تاریخ بر مجملی از جمیع آنها اشتمال دارد اینست تاریخ یمینی تاریخ زین الاخبار و روضة الصفا و تاج المآثر و طبقات ناصری و خزائن الفتوح و تغلقنامه و تاریخ فیروزشاهی از ضیاء برنی و فتوحات فیروزشاهی و تاریخ مبارکشاهی و تاریخ فتوح السلاطین و تاریخ محمودشاهی هندوی و تاریخ محمودشاهی خورد مندوی و طبقات محمودشاهی گجراتی و مآثر محمودشاهی گجراتی و تاریخ محمدی و تاریخ بهادرشاهی و تاریخ بهمنی و تاریخ ناصری و تاریخ مظفرشاهی و تاریخ میرزا حیدر و تاریخ کشمیر و تاریخ سند و تاریخ بابری و واقعات بابری و تاریخ ابراهیم شاهی و واقعات مشتاقی و واقعات حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه انار الله برهانه و چون این تالیف مشتملست بر طبقات جمیع فرمانروایان هندوستان و انتهای جمیع طبقات بطبقه علیه حضرت خلافت پناهی ست به طبقات اکبرشاهی موسوم شد و از جمله اتفاقات حسنه آنکه لفظ نظامی که مشعر بر انتساب نام مؤلف ست تاریخ این تالیف میشود با مید که این جریده سوانح غیبی موجب مزید آگاهی ارباب دانش شده سعادت افزای راقم گردد و بنای این کتاب بر یک مقدمه و نه طبقه و یک خاتمه نهاده شد و مقدمه در میان احوال غزنویان از ابتدای سبکتگین از سنه سبع و ستین و ثلثمائة تا سنه اثنی و ثمانین و خمس مائة دویست و پانزده سال پانزده نفر طبقه دهلی از ابتدای زمان سلطان معز الدین غوری



سپاس بی‌قیاس پادشاه حقیقی را سزد که حل و عقد نظام عالم و ضبط و ربط بنی آدم در وجود عادل و فرمان معدلت‌پیشه ملت پیرا با نشر افعت اندیشه ودیعت نهاد و استمرار استحکام قوانین دین و دولت در اثر جلال و جمال لطف و قهر و رحمت و سیاست این طبقه عالی مکنون و مخزون ساخت و درود بر عرش صعود بر قافله‌سالاران صراط مستقیم که آبله‌پایان ظلمات ضلالت بنورستان هدایت رهنمونی کردند بافاضه انوار ربانی و اشاعه اسرار الهی گم‌گشتگان بادیه حیرت را بسر منزل مقصود رسانیدند بتخصیص اکمل افراد کون امام هم مظاهر و تائید و عون که گوهر تابش نور ایزدی و عنصر آرایش جوهر قدسی ست و آسمان و زمین ظل نور اوست و کون و مکان فروغ ظهور او و بر پیروان شاهراه رضایش که قدم بر قدم او سلوک نموده به پیشگاه وصول پیوستند اما بعد عرض میدارد ذره بی‌مقدار نظام الدین احمد بن محمد مقیم الهروی که از خانه‌زادان و اخلاص نژادان درگاه والا حضرت شاهنشاه اعظم سلطان السلاطین عالم ظل جلیل حق خلیفة الله مطلق مشید ارکان جهانستانی موسس قوانین جهانبانی خدیو جهان و جهانیان خداوند زمان و زمانیان جامع اسرار سبحانی صاحب ملکات روحانی ملک‌کشای عظیم صولت مملکت‌آرای قوی دولت غضنفر بیشه معارک و مغازی ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه و ابد موائد عدله و احسانه است که از صغر سن بموجب اشاره بدر گرامی اشتغال بخواندن کتب تاریخ که هوش‌افزای ارباب استعداد و غیرت‌بخش اصحاب بصیرت است مشغولی مینمود و بمطالعه احوال مسافران مرحله وجود که سیر معنویست زنگ‌زدای طبیعت میگشت و چون در سواد اعظم هندوستان که تربت وسیع مرکب از چند اقلیم و مساحت بسیط غبراء چهار دانگ ربع زمین گفته اند اکثر از سنه و اوقات در هر ناحیه ازافراد حکام استیلا یافته خود را بسلطنت ملقب ساخته فرمانروائی میکرد و سخن طرازان آن عصر در

به عون صانع مکین مکان و فضل خلاق زمین و زمان

کتاب صداقت انتساب در علم تاریخ مظهر حالات سلاطین ذی شوکت و ثروت اعنی

طبقات اکبری

مؤلفه مورخ یکتا افصح الفصحا مولانا نظام الدین احمد بن محمد مقیم هروی غفر الله لهما

در مطبع نامی منشی نولکشور طبع و مطبوع جهان شد

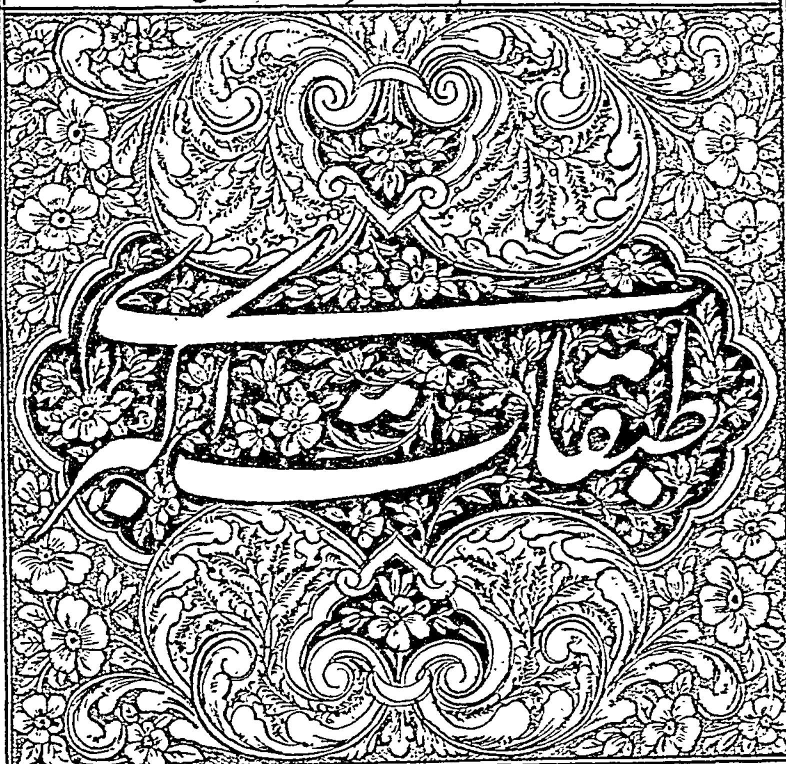
ت مطالب طبقات اکبری

تمت

فهرست مطالب طبقات اکبری

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

کتاب صداقت انتساب در علم تاریخ مظهر حالات سلاطین ذی شوکت بسر اعنی



مؤلفه مورخ یکتا افصح الفصحا مولانا نظام الدین احمد بن محمد مقیم الهروی غفر الله لهما

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مطبوع جهان شد